

تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

به رگی به کهم



فرهه فک  
مردوخ

کردي  
فارسي  
عربي

نووسينتي:

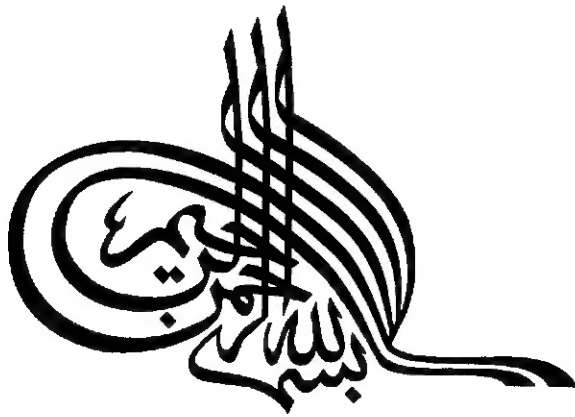
زانای به ناوبانگ و هه ره بليمهت  
چه سابی ثابته تولا شيخ

موحه ممه د مه ردوخى كوردستاتى

ليكوليتته وه و ناماده كردي:

ره نووف ره هه تموون

وہ ناوغوردا کہ دہ قندہ و دلو قانہ



به نام خدای بخشنده و مهربان



فەرھەنگى مەردۇخ

«بەرگى يەكەم»

(ن...ژ)

نووسىنى:

زاناي بەناوبانگ و ھەرەبلىمەت

جەنابى ئايەتوللا شىخ موحەممەد مەردۇخى كوردستانى

لىكۈلپىنەو ۋ ئامادەكردنى:

رەئوف رەھنمۇن



## فهرهنگی مردوخ

ویراست جلید

بەرگی یەكەم ( پیتی ئ ... ژ )

نوسینی: موحەممەد مەردۆخی کوردستانی

لێکۆڵینەوە و نامادەکردنی: رەڤووف رەھمنوون

نارهەندی بلاوکردنەرە: خانەنی بلاوکردنەرەوی پرتەویەیان

رازانندنەرە: سوھەیبە ئەییمووری «سۆما»

جاری چاپ: یەكەم / بەھاری ١٣٨٨ ی هەلاری

تەژمار: ٢٠٠٠ / ٥٨٥ / وەزیری

نرخە دەورە دیوێەرگی: ٢٢٠٠٠ تەن

سەرناسە	: مردوخ، محەمەد، ١٣٥٤-١٣٥٩
عنوان و پدیدآور	: فهرهنگی مردوخ / نووسینی مەردۆخی کوردستانی، موحەممەد. لێکۆڵینەوە و ناساندنەکردنی رەڤووف رەھمنوون
مشخصات نشر	: سلێنج: پرتەویان، ١٣٨٥.
مشخصات ظاهری	: ٢٠ ج.
شابک	: ج ١ - ٨ - ٣ - ٩٩٢٦ - ٩٤ - ٩٧٨ : ٥ - ٣٦ - ٩٩٢٦ - ٩٤ - ٩٧٨ : دورە ٣ - ٧٩ - ٨٣٢٧ - ٩٤
یادداشت	: فێبا
یادداشت	: چاپ قەبلی: شریقی، ١٣٦٢
موضوع	: کردی - - - - - وڵاتنامەها - - - - - فارسی.
موضوع	: کردی - - - - - وڵاتنامەها - - - - - عەربی.
شناسە افزووە	: رەھمنوون، رکۆب، ١٣٤٩-، محەلق و وێرستەر
رەھبەندی کنگەرە	: ١٣٨٥ م ٢٣ / ٢٢٥٦ PIR
رەھبەندی دیوێی	: ک ٣ - ٩٤ / ٤
شمارە کتابخانە ملی	: ٣٩٥ - ٨٥ م

ISBN: 964-9926-30-8

شابە ک: ٨ - ٣٠ - ٩٩٢٦ - ٩٤٤ - ٩٧٨



خانەنی بلاوکردنەرەوی پرتەویەیان

« فهرهنگ »

١٤٨

سنە - شەقامی شەھیدان، قەیسەری عیززەتی، نەۆمی دووهم

تەلەفون: ٢٢٥٨٧٥٩ ٨٧١ ٩٨ +

www.kurdbook.com

## پیرستی پیشه‌کده‌گان / فهرست مقدمه‌ها

- ۱ ..... پیشه‌کی فارسی بلازکیرهده / مقدمه‌ی فارسی ناشر
- ۵ ..... پیشه‌کی کوردی بلازکیرهده / مقدمه‌ی کوردی ناشر
- ۹ ..... پیشه‌کی فارسی عه‌بدولونمین مردوخ / مقدمه‌ی فارسی عبدالؤمن مردوخ
- ۱۷ ..... پیشه‌کی کوردی عه‌بدولونمین مردوخ / مقدمه‌ی کوردی عبدالؤمن مردوخ
- ..... پیشه‌کده‌گانی لیکۆلەر / مقدمه‌های محقق:
- ۲۷ ..... لک کوردی
- ۴۷ ..... لک مقدمه‌ی فارسی
- ۵۳ ..... لک ملاحظات للقارئ العربي
- ..... پیشه‌کده‌گانی نووسەر / مقدمه‌های مؤلف:
- ۵۷ ..... لک فارسی
- ۶۱ ..... لک وه‌گێڕدراوی پیشه‌کده فارسیه‌کی نووسەر
- ۶۷ ..... لک رێزمانی کوردی / دستور زبان کوردی
- ۹۵ ..... لک گۆشه و مه‌ته‌لانی کوردی / ضرب‌المثل‌ها و کنایات کوردی ...



هـ

هه کس زوان خوی تهاو زانی زوان ترک دتات هرگیز نازانی  
اگر گشته هیچ دانه مینی و شک مردوخ آشی بخوینی

ه ه ه

و

هه کس زوان خوی تهاو نذانی زوان تورک و تات هه رگیز نازانی  
نه گهر گهره کته هیچ دانه مینی فدره ننگ مردوخ نه شی بخوینی

مردوخ



### مقدمه‌ی ناشر (چاپ جدید)

یکی از اهداف و انگیزه‌های «انتشارات پرتو بیان» از بدو تأسیس آن در سال ۱۳۸۱، برداشتن گام‌هایی هر چند کوچک در جهت رشد، غنا و توسعه‌ی فرهنگ غنی و پرافتخار کردستان و احیاء فرهنگ مکتوب این دیار زرخیز در حد وسع، توان و امکانات محدود خود بود که به حق، هم آثار ارزشمند و ماندگار آن فراوان و هم نخبگان، فرزندان و در یک کلام دانشمندان نامدار و گمنامش بی‌شمار...

اگرچه در این مدت کم با آمار قابل قبولی از کتاب‌های منتشر شده (قریب به ۱۷۰ عنوان در مدت ۴ سال) به زبان‌های کردی و فارسی و در زمینه‌های مختلف، گام‌های کوچکی برای رسیدن به هدف خود برداشته‌ایم، اما انتشار مجدد «فرهنگ مردوخ» خود به تنهایی کارنامه‌ای مستقل و افتخار ماندگاری برای خدمت‌گزاران این انتشارات می‌باشد. آشنایان به فرهنگ و ادب این دیار می‌دانند که «فرهنگ مردوخ» یکی از فرهنگ‌های

دیرین، غنی، پربار و تنها فرهنگ سه زبانه‌ای است که توسط نادر زمان «آیت‌الله شیخ محمد مردوخ کردستانی» به تنهایی، بدون دسترسی به کمترین امکانات و منابع امروزی در مدت زمان کوتاهی به رشته‌ی تحریر درآمده است. به گفته‌ی جناب آقای «عبدالمؤمن مردوخ» بار اول نسخه‌ی اصلی فرهنگ به انضمام نقاشی‌های رنگی‌اش به دلایلی نامعلوم در چاپخانه‌ی ارتش آن زمان مفقود گردیده؛ اما مؤلف توانا، دانشمند، نستوه و رنگین‌دست ما بار دیگر آن را از ابتدا با استفاده از یادداشت‌های قبلی و آنچه که در ذهن اقیانوسی‌اش بود در مدت کوتاهی به رشته‌ی تحریر درآورده و حاصل آن چاپی است با دست‌خط مؤلف و رسم‌الخط کهنی که متأسفانه با وجود بی‌نظیر و منحصر به فرد بودنش، به دلایل فوق‌آنچنان که باید مورد استفاده‌ی اصحاب فرهنگ و اهل مطالعه قرار نگرفته است. بنابراین تجدید نشر آن با بازنویسی دوباره و رسم‌الخط نوشتاری جدید کاری بود لازم و در راستای اهداف این واحد فرهنگی؛ که البته اضافه شدن واژه‌های لهجه‌ی سورانی، زبان نوشتاری امروز کردزبانان، به کلمات مدخل لهجه‌ی اردلانی جلوه و رونق افزونتری به این اثر ارزشمند و گران‌بها داده است.

دو سال پیش وقتی پیشنهاد چاپ مجدد آن را به جناب آقای «عبدالمؤمن مردوخ» دادیم و با توصیه‌ی اضافه کردن معادل سورانی در کنار کلمات مدخل اردلانی به استقبال این کار آمدند؛ هیچگاه فکر نمی‌کردیم تکلیفی سنگین و راهی بس دشوار را در پیش گرفته باشیم که برای انجام آن توسط یک نفر، نه تنها ۶ ماه بلکه ۶ سال هم کافی نخواهد بود... در هر حال مسئولیتی بود که پذیرفته بودیم و آن هم نه از روی اکراه و اجبار، بلکه با میل، علاقه، شوق و رغبت... چرا که در همه جای دنیا برای عالمان سرزمینشان که چنین آثار گران‌بهایی را خلق می‌نمایند، چندین نفر و حتی چندین مؤسسه در خدمت حفظ، صیانت و انتقال آن به نسل‌های آینده هستند... ولی صد افسوس که در این گوشه از دنیا با آن‌چنان پیشینه و میراث گران‌بهایی، هنوز چنین رسمی رایج نشده است !!!

اولین قدم برای انجام این مسئولیت و کار سترگ پیدا کردن کسانی بود که در زبان‌های کردی، عربی و فارسی صاحب‌نظر و توانا باشند و این کار به‌راستی اگر نگوییم محال و غیرممکن که بسیار مشکل به نظر می‌رسید... هرچند که قصد و هدف ما دست بردن در متن و محتوای فرهنگ نبود و هیچگاه چنین اجازه‌ای به خود نداده و نمی‌دهیم؛ اما حتی برای

بازنویسی صحیح لغات دست‌نوشته هم، که بعضاً ناخوانا و تعدادی کم‌رنگ و مخدوش شده بود، نیازمند کسی بودیم با توانایی و مهارت‌های فوق. یکی از ایده‌ها برای رفع این مشکل تشکیل مجمعی متخصص از صاحب‌نظران در رشته‌های ادبیات فارسی، کردی و عرب بود که متأسفانه نه چنین اتفاقی فراهم گشت و نه امکانات و توانایی‌های ما اجازه‌ی انجام آن را می‌داد و به قول معروف: «ست ما کوتاه و خرما بر نخیل!».

بالاخره پس از جستجو و پرس‌وجوی چندماهه با راهنمایی دلسوزانه‌ی استاد ارجمند جناب آقای «علی رحمانی» مدیر کتاب‌فروشی امام محمد غزالی، جناب آقای «دکتر رؤوف رهنمون» برای انجام این کار پیشنهاد شدند. از آنجا که آشنایی و اشراف پیشنهاد دهنده در خصوص محتوای اثر و وقوفشان نسبت به دشواری چنین کاری برای من کاملاً محرز بود، با اعتماد به نظر ایشان، انجام این کار دشوار بر عهده آقای «رهنمون» قرار گرفت. باید اعتراف کنم که در آغاز فکر نمی‌کردم و حتی انتظار نداشتم ایشان این چنین موشکافانه، دقیق و عالمانه زیر بار این مسئولیت رفته و فراتر از آنچه که ما و جناب آقای «مردوخ» از ایشان انتظار داشتیم، کمر همت بسته و از هیچ تلاش و کوششی برای حسن انجام کار فروگذار ننمایند. خوشبختانه ایشان علاوه بر پیشینه‌ی علمی و فرهنگی خانوادگی، با سوابق علمی و تحصیلی‌ای که در ایران و عراق فراهم نموده بودند؛ سرمایه‌ی مورد نیاز برای انجام این کار سترگ را به دست آورده بودند.

آنچه که ما انتظار داشتیم اصلاح و تغییر رسم‌الخط فرهنگ به شیوه‌ی نوین و نیز اضافه کردن معادل کردی سورانی برای هر مدخل اردلانی بود، ایشان ضمن دقت کافی برای حفظ امانت، آن طور که شایسته و بایسته بود با دقت تمام و موشکافانه، تمام جنبه‌های فنی کار را در نظر گرفت و چندین و چند بار متن ویراستاری شده را بازبینی، اصلاح و هر آنچه را که ممکن بود به اعتبار و سلیسی این طبع بیفزاید، گوشزد نموده و خود نیز رعایت نمودند که جا دارد برای این حسن انتخاب در همین جا از ایشان و معرف ارجمندشان تشکر و قدردانی نمایم. قرارداد ما با ویراستار برای تحویل هر دو جلد ۶ ماه بود و اکنون که جلد اول آن را تحویل می‌گیریم نزدیک به ۲ سال از شروع قرارداد می‌گذرد. که البته تمدید آن با اطلاع و رضایت آقای «مردوخ» و برحسب نیاز و ضرورت بود. چرا که اثری چنین گران‌بها و



ارزشمند، شایسته نیست تنها به دلیل شوق و علاقه‌ی وافر به چاپ و انتشار مجدد، به شکلی سطحی و گذرا بازیابی شده و با خطاهایی که می‌شود از آن جلوگیری و پیش‌گیری نمود روانه‌ی بازار فرهنگ این دیار نمود. لذا تلخی این صبر ناخواسته را به جان خریده و خوشبختانه اکنون شاهد میوه‌ی شیرینی هستیم که به راستی مجموعه‌ی دست‌اندرکاران طبع آن سعی کرده‌اند آن را آن‌طور که فراخور و شایسته‌ی مقام علمی و فرهنگی چنین اثر و مؤلفی باشد تقدیم اصحاب فرهنگ این دیار نمایند، با اطمینان خاطر و افتخار می‌توانیم ادعا نماییم که تمام تلاش خود را برای رسیدن به چنین هدفی به کار بسته‌ایم تا که «اصحاب هنر را چه قبول افتد و...»

لازم است در پایان ضمن تشکر مجدد از ویراستار محترم، از مؤسسه‌ی «فیضان کامپیوتر» که زحمت تایپ اولیه‌ی آن را برعهده داشته و نیز همکاران زحمتکش انتشارات خانم‌ها «الهیہ کریمیان» که غلط‌گیری، و «سمیه تیموری» که صفحه‌آرایی و آماده‌سازی اثر را برعهده داشتند و همچنین از سایر عزیزانی که هر یک به نحوی برای فراهم نمودن زمینه‌ی مقدمات چاپ این اثر ماندگار و گران‌بها ما را یاری نمودند به ویژه «جناب آقای آرتیکاس اقبال» و «جناب آقای نجم‌الدین مقدم» کمال تشکر و قدردانی را بنماییم.

امید آنکه مجموعه‌ی این تلاش‌ها مورد قبول و رضایت پروردگار متعال و نیز اصحاب فرهنگ و هنر و علاقمندان به فرهنگ غنی و پربار کُرد و کردستان قرار گرفته و با رهنمودهای خود، ما را در تکمیل و اصلاح چاپ‌های بعدی یاری رسانند.

ناشر

## پيشه‌کي ٻلاؤکه رموه (چاپي نوي)

يه کينک له نامانچ و خولياکانی بنياتخانی «ٻلاؤکه ي پرتهويهان» هر له سهره‌تای له‌دايلکيوون و پيڙه‌وکه‌بوونيه‌وه له سالی ۱۳۸۱ ی کؤچی هه‌تاويدا نه‌وه بووه که به پيڙي توانا له بواری گه‌شه‌کردن و ده‌وله‌مه‌ندکردن و پهره‌پيڙدانی فرهه‌نگي ده‌وله‌مه‌ند و شکؤداری کوردستان و زيندووکردنه‌وي فرهه‌نگي تۆمارکراوماندا - که به راستی خاوه‌نی بهره‌مگه‌لی به‌پيڙ و نه‌مری فراوان و زانا و پسپؤږ و بليمه‌تی کارامه و نه‌ناسراوی له‌ژماره‌به‌ده‌ره - چهند هه‌نگاويک هه‌لگريڻ، هه‌رچه‌نده بچووکيش ييت.

هه‌رچه‌نده له‌م ماوه که‌مه‌دا به له‌چاپدانی ژماره‌يه‌کي به‌رچاو (نزيکي ۱۶۰ بهره‌م له‌ ماوه‌ی چوارسالا) هه‌نگاوه‌گه‌ليکي بچووکمان بهره‌و نامانجي خۆمان هه‌لگرتوه؛ به‌لام له‌چاپدانه‌وي «فرهه‌نگي مه‌روڤ» به ته‌نيا خۆی کارنامه‌يه‌کي سه‌ريه‌خۆ و شانازيه‌کي هه‌ميشه‌یی نه‌ندامانی زه‌حمه‌تکيشی ٻلاؤکه که‌مانه.

نه‌و که‌سانه‌ی شاره‌زای فرهه‌نگ و وڙه‌ی نه‌م هه‌ريه‌من باش ده‌زانن که «فرهه‌نگي مه‌روڤ» به راستی فرهه‌نگيکي ده‌وله‌مه‌ند و ته‌نيا فرهه‌نگي سی زمانه‌يه که به خامه‌ی بليمه‌تی بيوتنه‌ی

سەردەم «ئابىمۇللا شەيخ مۇھەممەد سەمەدۇخى گورەستانى» بە تەنيا و بە بى لىبەردەستىدا بولنى  
 سەرچاۋەگەلى پىتۈست بۆ وەھا كارىك لى ماۋىيەكى كەمدا تۆماركراۋە و بە پىتى بىرەۋەرى جەنابى  
 «مەبۇلۇمىنى مەرفۇخ» نوسخەى سەرەكى ئەم بەرەمە لىگەل وىنە رەنگىيەكانىدا بۆ يەكەم جار لىبەر  
 چەندە ھۆيەكى نادىار لى «چەنخانى لىمۇقىش»ى ئەو سەردەمەدا ۋىن بۈۋە، بەللام نوسەرى كارامە و  
 لىتھاتو و دەستپەنگىن لى ماۋىيەكى كورسدا و بە يارمەتى يادداشتە كۆنەكانى و ھىزرى  
 ئۇقيانوسناساى خۆى چارىكى تىر سەرلەنۆى ئەم بەرەمەسى نوسىپۈرەتەۋە و لى ئەفھامدا بەرەمە  
 دەسنوسەكەى نوسەر ھەر بەر شىۋىيە و بە رىنۋوسى چاران ئۇفسىت كراۋە كە بەداخەۋە نەۋەى  
 ئەمىز بە ھۆى شارەزا نەبۈنيان لى رىنۋوسى ئەو سەردەمە زۆر كەم دەپۈننەۋە و كەلكى  
 لىتۈرەدەگىن.

دو ساڭ لىمەۋىر كاتىك پىتۈنيارى لىچاپ دانەۋەى ئەم بەرەمەمان بە بەرپىز «مەبۇلۇمىنى  
 مەرفۇخ» كرد و ئەۋانىش بە پىتۈنيارى زىاد كرىنى شىۋە ناخاۋىتى ئەمىزى سۇرانى بەپىرمانەۋە ھاتن؛  
 ھەرگىز بىرمان لىۋە نەدەكردەۋە كە چ نەركىكى قورسان لى ئەستۈ گىرۋە و چ رىگايەكى پىر لى  
 ھەلدىرمان گىرۋەتە بەر كە ئەفھامدانى وەھا كارىك لى لايىن يەك كەسەۋە نەك شەش مانگ بەلگىۋە  
 شەش سالى پىتۈستە... بەدەرحال ئەرك و لىتپىسراۋىيەك بۈۋە كە بەۋپەرى ھەز و تاسەۋە پەسەندىمان  
 كرىۋو و خىستىۋىمانە سەر شانى خۆمان، چۈنكە ئە ھەمۋو شىۋىتىكى ئەم جىيەنەدا چەندىن كەس و  
 تەنەت چەندىن ناۋەند لى خىزمەتى پاراست و گواستەۋەى وەھا شاكارىكى زانا و بلىمەتەكانىياندان،  
 بەللام بەۋپەرى داخ و كەسەرەۋە ھىشتا لىم قوۋىنەى دۇنيادا ئەم ئاكارە نەۋەتە باۋ و پەرى  
 نەسەندۈۋە!!

پىگومان يەكەمىن ھەنگاۋ بۆ ئەفھامدانى ئەم ئەركە دۆۋارە دۆزىنەۋەى كەسانىك بۈۋە كە لى ھەر  
 سى زىمانى كوردى و غەربى و فارسىدا ئاگادار و لىتھاتو بىن و وەھا كارىك - ئەگەر نەشيار و  
 نەگۈفۈۋىش نەپىت - زۆر دۆۋار بۈۋە.

ھەرچەندە مەبەستى ئىمە دەستپۈرەدانى دىق و ناۋەزكى فەرەنگەكە نەبۈۋە ھەرگىز شىتى  
 لىۋە چەشە بە خەيالىماندا ناپەت؛ بەللام تەنەت بۆ نوسىنەۋەى دوستى وشەكانى دەسنوسەكە - كە  
 ھەندىكىيان كال بۈۋىۋىنەۋە و ھەندىكىشىيان قرتابۈۋىن - پىتۈستەمان بە كەسىكى لىۋە چەشە بۈۋە.

يەكىك لى رىگەچارەكان كۆكرەنەۋەى دەستەيەك شارەزا بۆ ئەفھامدانى ئەم كارەبۈۋە، كە بەداخەۋە  
 نە وەھا ھەلىكسان بۆ پەخسا و نە بارۋەخى ئىمەش لى ئاستى وەھا ھەۋىتىكدا بۈۋە و كورد ووتەنى:  
 «زەۋى سەخت و ئاسمان دۈۋەر»، لى كۆتايىدا پاش چەندە مانگ پەپىۋىزى و گەران بەرپىز «ھەلى ۋەھمانى»  
 بەرپىزەۋەرى «كەتپۈرۈشى ئىمام مۇھەممەد شەۋالى» بۆ ئەفھامدانى ئەم كارە بەرپىز «ھۆكۈم رەۋىۋ

«ههمنوون» ی پێ ناساندین. لەبەر ئەوەی ئەوپەری متمانەم بە شارەزابی پێشنیارکەر و ئاگاداربوونی لە ناوەرۆکی بەرھەمەکە و دژواری وەها کارێک هەبوو؛ ھەر بۆیە پشتمان بە قسەی بەرێزیان بەست و ئەنجامدانی ئەم کارە دژواریان خستە ئەستۆی بەرپێژ «ههمنوون». پێیستە دان بەو راستیەدا بنێم کە لە سەرەتادا وام نەدەزانی و چاوەڕوانم نەدەکرد کە ناویراو ھێندە بە وردبینی و لێھاتووێیەو شان بەداتە ھەر وەها لێپرسراویەک و زیاتر لەوەی کە من و جەنابی «ھەمبولوونینی مەروەخ» چاوەڕوانیمان دەکرد قۆڵی ھیممەتی لێھەتھاڵت و ھەموو ھێز و توانای خۆی لەم رێگایەدا ھاتە کار، بە خۆشحالییەو لە بواری زانستیشەو بە ھۆی پێشینی خۆیندنی خۆی لە عیسراق و ئێراندا سەرمایەی پێیستی بۆ ئەنجامدانی وەها کارێک پێکەوئابوو.

ئێمە چاوەڕوانی چاک کردن و گۆڕینی رێنۆوسی فەرھەنگەکە بە پێی رێنۆوسی ئەمەریکی کوردی و زیادکردنی ھاوواتای ئەمەریکی سۆزانی بۆ وشە نەردەلانیەکان بووین، بەلام ناویراو بە پێی توانا لەگەڵ پاراستنی ناوەرۆکی بابەتەکەدا بەو شێوەیەک کە شیاو و گونجاو و بە وردبینی و ئێزامانەو ھەموو لایەنە ھونەرپەرکانی کارەکە لەبەرچاوی گرت و چەندین جار بەسەر دەقە ئامادەکراوەکەدا چووتەو و ھەر شتێکی بۆ پوختە بوونی چاپەکە بە باش زانیبێت پێشنیاری کردووە و خۆیشی ئەنجامی داوە، جێگەی خۆیەتی سوپاسی خۆیان و ناسینەرەکیان بکەین.

بەپار وای بوو کە ئامادەکەر لە شەش مانگدا بەسەر ھەردوو بەرگی فەرھەنگەکەدا بچێتەو و ئێستا کە بەرگی یەکەمی وەردەگیرنەو نزیکەی دوو سالی بەسەر دەستپێکردنی مۆلتەکەماندا تی دەپەرێت. بێگومان درۆژکردنەو ئەو مۆلتە بە رەزامەندی و ئاگاداری بەرپێژ «مەروەخ» و بە پێی نیاز و پێداویست بوو، چونکە بە لامانەو شیاو نەبوو کە بەرھەمیکی وەها بەنرخ و بەپێژ تەنیا لەبەر ھەز و خولیای لەرادەبەدەر بۆ لەچاپدانەو؛ بە شێوەیەکی سادە و ھەرەمەکی و بە ھەلەگەلێکەو کە دەکرێت پێشگیری لێ بکەیت ھەریتە بەر دەستی خۆنەمران. ھەر بۆیە تالابی ئەو دان بەخۆداگرتنەمان بە رەزامەندییەو نۆش کرد و بە خۆشحالییەو ئەمەریکی بەرھەمی شیرینی ئەو ھەلوێستەمان دەبینن کە بەراستی دەستی لێپرسراوانی ئەم چاپە ھەولیان داوە بەو شێوەیەک کە شایانی پلەویایە زانستی و فەرھەنگی وەها نووسراو و نووسەریکە پێشکەشی فەرھەنگدۆستانی ئەم ولاتە بکەن، بەوپەری دنیایی و شانازییەو دەتوانن بڵێن کە ھەموو ھەولێ خۆمان بۆ گەشتن بە وەها ئامانجێک خستووئەکار، بەو ھیوایە جێگەی رەزامەندی پەسپۆزان و زانیان بیت...

لە کۆتاییدا جێگەی خۆیەتی لەگەڵ دەریزینی سوپاسی دووبارەمدا بۆ ئامادەکردی ھێژا؛ سوپاسی ناوەندی «فیان ھەمبولوون» بکەم کە ئەرکی پێچینی سەرەتایی ئەم بەرھەمیان لە ئەستۆدا بوو و ھەر وەها زۆر سوپاسی ھاوکارانی زەحمەتکێشی بۆوگەمان ئەکەم؛ خانمی «لەھە ھەمبولوون» کە

هه‌له‌چن کردن و خامی «سومیه نه‌میوری» که رازاننده و ناماده‌کردنی نه‌م به‌ره‌مه‌یان گرتیوه نه‌ستۆ. هه‌روه‌ها پێ به‌ دل‌ سوپاس و پێزانینم هه‌یه‌ پۆ هه‌مو نه‌و به‌پێزانێ دی‌کەیش که له‌ ری‌خۆش‌کردن پۆ ره‌خساندنێ ده‌رفه‌تی له‌چاپ‌دانه‌وی نه‌م شا‌کاره‌ به‌رخه‌دا یارمه‌تیا‌ن دا‌ین، به‌ تایبه‌- ت به‌رێزان «کارێگاس ئیقبال» و «نه‌جمه‌دینی مو‌قه‌دده‌م».

به‌و هیوایه‌ی هه‌موو نه‌م هه‌ولانه‌ جێگه‌ی ره‌زامه‌ندی فه‌ره‌نگ‌دۆستان و هونه‌رمه‌ندان و نه‌ویندازانی فه‌ره‌نگی ده‌وله‌مه‌ندی کوردستان بیت و به‌ رێنماییه‌کانیا‌ن یارمه‌تیا‌ن به‌دن هه‌تا چاپه‌کانی دی‌که‌ی نه‌م به‌ره‌مه‌ پوختو و گونجاوتر بیت.

**بلا‌و‌که‌ره‌وه**

## مقدمه‌ای درباره‌ی شخصیت حضرت آیت‌الله شیخ محمد مردوخ کردستانی

شهر سنندج در دامن کوه سرسبز آبیدر، با چشمه‌های صاف و گوارا و گل‌های خوشبوی سوسن و سنبل، مولودی را می‌طلبید که بعدها با چراغ نورانی علم و دانش، راه‌های تاریک و گرد و غبار گرفته‌ی ناشی از گنر زمان را از لوٹ خرافات و اوهام که اذهان عمومی را کدر و تار ساخته بود نجات دهد....

آسمان لاجوردی با ستاره‌های درخشان و شفاف انتظار مولودی را داشت که همچو خود در آسمان علم آن روز با ستاره‌های درخشان منطق و استدلال، ضمائر تاریک را بر عاشقان حق و حقیقت روشن نماید....

در چنین شرایطی از زمان، فرزندی به سال ۱۲۹۷ هجری قمری در شهر سنندج، محله‌ی آقازمان در یک خانواده‌ی روحانی از تبار «مولانا گشایش»؛ با پیشینه‌ای هفتصد ساله

از اورامان تخت گرفته تا حسن آباد و شهر جدید التأسيس سمنندج، با قبول مسئولیت امامت جمعه‌ی کردستان که نسل بعد از نسل با این خانواده بوده است؛ دیده به جهان گشود و پدرش حضرت «شیخ مؤمن» به منظور تبرک و تیمن او را «محمد» نام نهاد.

محمد به حکم جبر زمان و عاطفه و مهر مادری روزها و سال‌ها را در دامان او سپری نمود تا به سن پنج سالگی رسید. در این دوران پدرش از سیمای تنها فرزند خود آثار هوش و ذکاوت را مشاهده نمود، زیرا «محمد» دائماً با پرسش‌هایی تازه و عجیب، که درخور یک پسر بچه‌ی پنج ساله نبود، با پدر روبه‌رو می‌شد که شاید تا آن روز «شیخ عبدالؤمن» آن را نشنیده بود. وقتی پدر تنها فرزند خانواده‌اش را چنین دید، شخصاً تعلیم و تربیت او را برعهده گرفت و با خط زیبای خود اکثر علوم را به صورت مشق برایش می‌نوشت، تا باشد فرزندش با آن هوش سرشار زودتر از انتظار به علوم زمان آگاهی یابد. اما با کمال تأسف دست اجل به رسم و عادت همیشگی در سنین جوانی «محمد» را از نعمت پدر محروم نمود. اکنون محمد تک و تنها چاره‌ای جز تلاش و کوشش نداشت، او از درآمد زمین و آسیاب و باغ کشاورزی که از پدر به ارث مانده بود، زندگانی را با رنج و زحمت می‌گذراند، با تحمل نامایمات مردانه ایستاد تا به آنچه که آرزو داشت جامه‌ی عمل بپوشاند.

او با استفاده از سرمایه‌ی علمی عموی بزرگوارش «شیخ عبدالرحمان» و «شیخ محمود لون» پیشنماز مسجد آقا حبیب‌الله، مقدمات علوم را تا «آنموذج» تلمذ نمود. سپس با استفاده از کتابخانه‌ی پدری، شخصاً به تحقیق و مطالعه پرداخت تا آنجا که در فنون و علم و دانش و نکته‌سنجی و سخن‌پروری سرآمد اقران و محسود پیر و جوان گردید.

«محمد» ضمن تحقیق و مطالعه به فکر اخذ مجوز دفتر اسناد رسمی افتاد، که خوشبختانه در این راه موفق شد و در همین دوران بود راه اصلی خود که همانا تنویر افکار بود برگزید و با توجه به موقعیت شغلی و خانوادگی نامش بر سر زبان‌ها افتاد.

اکنون «محمد» کیست؟ مردی که در بدر به دنبال کشف حقایق می‌گردد. با تشکیل «حزب نهضت آزادی» و پخش اعلامیه‌ها می‌کوشید مردم را از خواب غفلت و لجن‌زار خرافات و اوهامی که گرفتارش شده بودند نجات دهد. او همچنان پیش می‌رفت تا به «امامت جمعه‌ی کردستان» نیز منصوب گردید. اینجا بود که اهل علم و قلم به مقام علمی‌اش پی برده

و پروانه‌وار به گرد شمع وجودش جمع آمده و حمایتش نمودند و او با قلم و بیان و پخش کتب و رساله‌ها و با افکار تازه و نو، بر حرکت‌های غیر منطقی و غیر عقلایی و هر آنچه که بوی خرافات می‌داد خط بطلان کشید. از این‌رو مقامات آن زمان، او را از آیات الهی دانسته حکم «آیت‌الله» را هم برایش صادر نمودند، که هم اکنون این حکم در آرشیو کتابخانه‌ی خانوادگی محفوظ است...

خلاصه سخنان و نوشته‌های «محمّد» رنگی برخلاف رنگ و بوی زمان داشت، به همین دلیل کوتاه‌نظران، تحمل دیدن و پذیرفتن چنین وضعی را نداشته؛ در محافل و نشست‌ها زبان به بدگویی گشودند، تا به ظن خود این مرد روز را، که آراء و عقایدش در تاریخ علم و دانش این سرزمین انقلابی فراهم نموده بود، از میدان به در کنند. تا آنجا که با تحریک دیگران به قصد کُشت به او تیراندازی نموده و برای کُشتنش جایزه تعیین نمودند! اما او با برافراشتن پرچم حقایق در برابر افرادی که شستشوی مغزی شده و خرافات و اوهام همچون تار عنکبوت وجودشان را تنیده بود با جرأت و شهامت - که از خصایص نوادر روزگار است - با منطق و استدلال، در راه تنویر اذهان مشوّش و تخریب شده‌ی آنان همچنان می‌کوشید و تا واپسین دم حیات که به نود و هشت سال رسیده بود، دمی غافل نبود. آنچه را بوی حقیقت و راستی و درستی می‌داد می‌گفت و می‌نوشت و در اثبات عقاید روشن دینی و مبانی قرآن و اهل شریعت، به دور از آلودگی‌ها و خرافات، و در ترویج دین و مذهب واقعی صدر اسلام - که همانا تبعیت از حضرت محمد مصطفی (ص) و یاران وفادارش که کوتاهترین راه وصول به بارگاه احدیت است - می‌کوشید و با زبانی ساده و قلمی شیوا به دور از هرگونه لفاظی حقایق را به هم‌نوعان خود تفهیم می‌نمود.

آیت الله به جای پرورش شاگرد و شاگردان، چنین تشخیص داده بود این اوقات را - به خاطر تفسیرات و تأویلات شخصی که درباره‌ی مفاهیم دینی و مذهبی داشت - به تحریر و بیان حقایق و مبارزات فرهنگی، دینی و سیاسی بگذرانند و همچو دیگر شخصیت‌های روشنگر؛ هیچگاه تبلیغات مخالفین نتوانست در اراده‌ی محکم و استوار او تأثیر گذار باشد. بدبختانه تاریخ ایران زمین گویای این واقعیت است که کوتاه‌نظران و خرافه‌پرستان در هر دوره‌ای از زمان نتوانسته‌اند وجود شخصیت‌های بزرگی چون «امام محمد غزالی» و «ابن



سینا» ها، «ابوشاکر» و «نعمی» ها، «عین القضاة همدانی» و «خیام نیشابوری» ها و... را تحمّل کنند، غافل از اینکه گذشت روزگاران بهترین محک شناسائی و معرفی آنان خواهد بود.

به سوگند خوردن که زر مغربی است چه حاجت؟ محک خود بگوید که چیست

پدرم در شهر کوچک سندیج آن زمان، از بدگویی‌ها و تبلیغ‌های ناروای افراد بی‌مایه مصون نبود، اما بحمد الله با گذشت زمان و ورود افکار روشن و جدید، مردم قدش را شناخته و مشتاقانه نوشته‌هایش را صراف‌وار خریدند. طبقات روشنفکر به ویژه سخن‌پردازان معانی و اهل انصاف قیام نموده و با شعر و نثر حمایتش نمودند. که بی‌مناسبت نمی‌دانم به طور مختصر به گوشه‌هایی از کلام حق‌جویانه‌ی آن بزرگواران واقع‌بین اشاره کنم:

گلشن کردستانی:

آیت الله را به سر افکار رنگارنگ نیست

جز دفاع از حق و را با کس هوای جنگ نیست

غیر مجذوب حقیقت، نیست پابند کسی

طعنه‌ی ناکس به سمعش سخت‌وزشت‌ونگ نیست

آیت از گامی نهد در شاهراه حق نهد

مرد دانا را نیازی بر سپاه و هنگ نیست

مهرآور:

آیت الله در جهان از هیچ کس دلتنگ نیست

چون که سودایش حق است و او به فکر جنگ نیست

او به ضرب حق‌نویسی کاخ دین محکم کند

گرچه او را غیر کلک و خامه، خشت و سنگ نیست

او بود جویای حق، پویای حق، گویای حق

شیر جویا را تجسس بر شکارش، ننگ نیست

او ادیب و اوستاد و فاضل و دانشور است

جاهلان را با ادیبان همسری و رنگ نیست

ناز شستنت آیت‌الله! چون که در مُلک سخن

در کلامت مکر و شید و خُده و نیرنگ نیست

### خاکی کردستانی:

آیت‌الله را نشاید با دگرها برد نام

پخته‌ی علم است او مر دیگران جهال و خام

هر کسی بر ضد او برخیزد از بیچارگی است

کی جمال صبح روی او خلل یابد ز شام؟

آیت‌الله راه حق را واضح و روشن کند

چون طلوع صبح گوشش بر خروس بام نیست

ما سخن از روی دانش می‌پسندیم و خِرَد

ورنه هر افسانه‌گویی نزد ما بهنام نیست

### روشنی کردستانی:

ای ز علم عالیات چشم مسلمان روشن است

نکته‌ها گفتی که هر یک لایق صد احسن است

جاهلان از نور علم تو از آن رَم می‌کنند

فطرت خُفاش اصلاً نور خور نادیدن است

### بدیع کردستانی:

آیت‌الله یار خوش‌گفتار

به خدا دوستدارست بسیار

ز آنکه در فطرت تو می‌بینم

خُلُق نیکان و شیوه‌ی ابرار

در کلام و بیان و حکمت تو

پایه‌ی دانشت شود اظهار

تو شهنشاه کشور سخنی	صفحات قلمروت آثار
زرتابی ولی دو صد افسوس	گشته‌ای کم‌بها در این بازار
گنج پرگوهری در این کشور	لیک گشته است پاسبات مار

به هر صورت هر کس به ظن و اندازی وسعت فکری و پندار خویش از درون ناشناخته‌ی آنان خبر دارد. کسانی که به راز و رمز دنیای طبیعیات و ریاضیات پی نبرده‌اند چطور می‌توانند شخصیت‌های علمی این دنیای پیچیده را شناسایی و معرفی کنند؟ و یا اشخاصی که از الفبای فلسفه و عرفان فقط نامی شنیده، کورکورانه دنباله‌رو دیگرانند نمی‌توانند درباره‌ی دریای ژرف و شخصیت‌های عرفانی و فلسفه بحث و گفتگو کنند؟...

قهرمی امواج دریا را باید ز دریا دیده پرسید زیرا هر دلی آگه ز طوفان دریا نیست

کسانی که فقط به منظور مدح و ثنا و طلب روزی از این و آن قلم بر کاغذ می‌کشند، کی از شب‌زنده‌داری‌های نویسندگان و محققان خبر دارند؟ «تو که اندر بزم وصلی درد هجران را چه می‌دانی؟»

چون بعضی از مردمان زمان، از قافله‌ی پیشرفت فکری و ذهنی پیشگامان و روشنفکران فاصله داشتند؛ نتوانسته‌اند روح‌های حساس و واقع‌بین آنان را بشناسند، با ناثره‌ی بخل و حسد، آتش بر جسم و جان خود می‌نهادند. که پدرم در زمان حیات از این گونه کوتاه‌نظری‌ها به‌دور و دمی از بدگویی و نیش زبان مخالفین در امان نبود، ولی چون راه حق و حقیقت را در پیش داشت تا دم آخر در پیمودن راهی که انتخاب نموده بود سستی به خود راه نداد و به قول خود به دیدن مرگ هم شایق است اما مرگ از او فرار می‌کند؛

من به دل شایقم به دیدن مرگ	مرگ از من نهاده رو به فرار
گر مرا اهل بغی ازّه کشند	یا مرا بیفکنند اندر نار
راه من حق‌روی است و حق‌گویی	با زمین و زمان ندارم کار

آری با این عزم و اراده بعد از گذشت نود و هشت سال عمر پربار و با برجای گذاشتن

یکصد و بیست جلد کتاب و رساله‌های چاپ شده و چاپ نشده، امر حق را طبق پیش‌بینی خود، در سال ۱۳۵۲ شمسی روز ۲۱ شهریور برابر با پنجم ماه مبارک رمضان تبیک گفته، به سرای جاوید شتافت. جوانان پرشور گرد و مردان و زنان باوفای کُردستان با پای پیاده جنازه‌اش را تا بیست کیلومتری شهر سنندج در روستای «نور» استراحتگاه تابستانی‌اش مشایعت نموده که به اقرار رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها جمعیت مشایعت‌کننده بالغ بر هشتاد و پنج هزار نفر تخمین زده شد.

در حقیقت معرفی چنین شخصی با داشتن این همه آثار در تمام رشته‌ها، عقلایی به نظر نمی‌رسد و آنچه من نوشته‌ام فقط به خاطر آن دسته از جوانان روشنفکر این زمان است چون ممکن است آن طور که شاید و باید با این شخصیت ماندگار و شهیر آشنایی نداشته باشند.

یکی از آثار ایشان «فرهنگ مردوخ» است که با کمبود امکانات آن زمان و با زحمات شبانه‌روزی آن را با سه زبان به چاپ رسانید و چون تیراژ آن کم بود متأسفانه همگان نتوانستند از آن استفاده کنند، تا اینکه به پیشنهاد جوان برومند و عزیزم جناب «پرتوی» مدیر انتشارات «پرتو بیان» تصمیم به تجدید چاپ گرفته شد، مشروط به اینکه با استفاده از نظر استادان، لهجه‌ی اصلی کردی سورانی هم به آن اضافه شود، که خوشبختانه این آرزو به حقیقت پیوست. هم اکنون فرهنگی که در دست‌های شما عزیزان قرار دارد با زبان‌های کُردی «سورانی و اردلانی»، فارسی و عربی به چاپ رسیده است که شاید در دنیای علم و دانش چنین فرهنگی با چهار زبان کم‌نظیر باشد. لذا جا دارد قلباً از دلسوزی و علاقمندی دوست محترم و عزیز جناب «پحیی پرتوی» که واقعاً آراسته به تمام محسنات انسانی و فرهنگ دوستی است تشکر کنم همچنین از استاد دکتر «رئوف رهنمون» که در بازنگری و اضافه نمودن لغات سورانی با اسلوب جدید زحمات فراوانی را متحمل شده‌اند نهایت تشکر و سپاس را داشته و توفیق کلیه‌ی دست‌اندرکاران را که در راه تجدید چاپ این فرهنگ زحمت کشیده‌اند از خداوند بزرگ تمنا می‌نمائیم.

در خاتمه چند بیت از مرثیه‌ی پراحساس و جانکاه استاد «ناصر روشن» را که در روز تشییع جنازه با صدای رسا و مردانه بر مزار پدرم قرائت نمودند به نظر خوانندگان عزیز می‌رساند:

نشسته خاک ماتم بر سر و سیمای کردستان

همه جا خار غم روییده در صحرای کردستان

بنالد بلبل شیدا بگرید ماهی دریا

فلک را گوش کر باشد از این غوغای کردستان

ز بس از چشم این مردم، سرشک غم فرود آمد

نشسته در گل محنت، ز سر تا پای کردستان

برفت از آسمان ما درخشان آفتاب ما

سیه مانند شب باشد یقین فردای کردستان

به فقه و فلسفه استاد، هم بر منطق و تاریخ

روا باشد که گویندش بهین آقای کردستان

اگرچه رفته از دیده، نخواهد رفت از دلها

بود بعد از وفات او همین ایفای کردستان

عبدالؤمن مردوخ آیت الله زاده‌ی کردستانی

زمانه را ورق‌س و دفتر‌س و دیوان‌س است

حدیث نیک و بد نهشته خواهد شد

## كورتەيەك لە بارەى كەسپىتى جەنابى ئايەتوللا شىخ موحەممەد مەردۇخى كوردستانىيەو

شارى سەنە لە داوئىنى چىيى سەوزى ئاوسەردا بە چاۋگە روون و سازگارەكانىيەو و بە گوئە  
بۇغۇشەكانى سۆسمەن و سونبولىيەو چاۋەرپوانى كۆرپەيەك بوو كە لە داھاتوودا بە چراى رووناكى زانست و  
زانبارى خۆى، رىگەكەلى تارىكەنووتەك - كە تەپوتۆزى تىپەرپىنى رۆزگارى لىتېشتىبوو - لە چەپەلى ئەو  
بەروبووچونە پرەپوچگەلەى - كە زەينى كۆمەلانى خەلكى تارىكە و تەلخ كەردىبوو - رزگار بىكات و پاك  
بىكاتەو...

ئاسمانى شىن بە ئەستېرە رووناك و تريفەدارەكانىيەو، چاۋەرپوانى كەسپەك بوو كە خۆى ئاسابى لە  
ئاسمانى زانستى ئەو رۆزگارەدا بە ئەستېرەگەلى تريفەدارى لۆزىك و ئاۋەزخاۋى، ھەناۋە تارىكەكان بۆ  
ئەويندارانى راستى رووناك بىكاتەو...

لە ۱۲۹۷ى كۆچى مانگى [ ۱۸۸۰ى زايىنى ] لە شارى «سە»،  
گەرەكى «ناغەزەمان» لە ھەمەمالىيەكى ئايىنىدا - كە دەچنەو سەر «مەولانا گوشايش» و بە

پیشینه‌ی کی ۷۰۰ سالیمه له هه‌ورامانی ته‌خته‌وه تا همه‌ناوا و شاری تازه‌ناوه‌دان‌کراوه‌ی سنه، که پشتاو‌پشت ئه‌رکی پیشنو‌ژی و وتاردانی رۆژی هه‌مینان له نه‌ستۆدا به‌وه - له دایک ده‌بیت و باوکی «جمنای شیخ مونه‌ن» له‌بهر پهلۆ‌زیون ناوی «موحه‌مه‌د»‌ی بۆ هه‌لده‌بژێرت.

موحه‌مه‌د به‌پیتی خواستی رۆژگار تا پینچ سالتی له سایه‌ی سۆزی دایکیدا به‌سهر برد. هه‌ر له‌و ته‌مه‌نده‌دا باوکی له ناوچای ته‌نیا رۆله‌که‌یدا شو‌ینه‌واری زیره‌کی و هۆشیار‌ی به‌دی کرد، چونکه موحه‌مه‌د هه‌میشه به پرسیارگه‌لی نوێ و سه‌رسوهره‌ینه‌روه - که له ناستی تیگه‌یشتنی منداڵیکی پینچ سالاندا نه‌بوو و له‌وانه‌یه عه‌بدولونه‌ن تا نه‌و رۆژه شتی وای نه‌بێستبیت - رووبه‌رووی باوکی ده‌بووه. کاتێک باوکی ئه‌م هه‌موو به‌هره‌یه‌ی له منداڵه‌که‌یدا به‌دی کرد، خۆی فێرکردن و باره‌ینانی گرته‌ نه‌ستۆ و به‌ خه‌تی خۆشی خۆی زۆریه‌ی بابه‌ته زانسته‌کانی به سه‌رمه‌شق بۆ دانده‌دا به‌و هیوا‌یه‌ی منداڵه‌که‌ی به‌و هه‌موو زیره‌کیه‌وه زووتر له هه‌وسالانی شاره‌زای زانستی سه‌رده‌م بپیت. به‌لام به‌و‌هه‌ری داخ و که‌سه‌روه ده‌ستی نه‌جمل به پیتی دا‌بونه‌رتی هه‌میشه‌یی خۆی موحه‌مه‌دی لای له نازی باوک بپه‌ش کرد و ئیتر موحه‌مه‌دی بی‌کس و ته‌نیا جگه له هه‌لماڵینی قۆلی هیممه‌ت، رێگه‌یه‌کی تری له‌به‌رده‌مدا نه‌بوو، هه‌ر بۆیه له داها‌تی نه‌و زوی و ناش و باخه‌ی که له باوکیه‌وه بۆی به‌جێما‌بوو ژیا‌نی پر له کو‌یرو‌ه‌وی ده‌برده سه‌ر و نازایانه شانی دایه به‌ر ئه‌رک و ره‌غبی رۆژگار هه‌تا نا‌وته‌کانی به‌پیتیه‌ ده‌ی.

موحه‌مه‌د به‌هۆی سه‌رمایه‌ی زانستی مامه‌ی به‌رپرسی «شیخ هه‌مدوره‌همان» و هه‌روه‌ها «شیخ هه‌مه‌وه‌دی لۆن» پشتنو‌ژی مزگه‌وتی «ناغه‌حمیه‌للا»، سه‌ره‌تای زانسته نایینه‌کانی هه‌تا نامیلکه‌ی «ئونه‌وه‌ج» خرێند و پاشان له کتێبخانه‌که‌ی باوکیدا خۆی ده‌ستی دایه لیکۆ‌لینه‌وه و خو‌ندنه‌وه، هه‌تا له هونه‌ر و زانست و وردبینی و حازرجوابی و ره‌وانه‌بێ‌یدا وه‌ها هه‌وسالانی خۆی به‌جێه‌پشت که لاو و پیر ئیتره‌یان پێ ده‌برد.

موحه‌مه‌د له‌گه‌ڵ لیکۆ‌لینه‌وه و خو‌ندنه‌وه‌دا هه‌وڵی دا که مۆله‌تی دانانی تۆمارگه‌ی یاسایی قه‌باله و تاپۆ (ده‌فتیری نه‌سنادی ره‌سمی) وه‌رگیریت و به‌ خۆشه‌حاله‌وه هه‌وله‌که‌ی گه‌یشته ته‌نجام و هه‌ر له‌م سه‌رده‌مه‌دا بوو که شاپه‌نگه‌ی ژیا‌نی - که به‌رتی به‌و له ناوه‌زخا‌زی و رۆشن‌گری - گرته‌به‌ر و به‌هۆی پهلۆ‌یا‌یه‌ی پیشه‌یی و بنه‌مائه‌یه‌وه ناوی که‌وته سه‌ر زمان‌ی خه‌لکی.

نیستا موحه‌مه‌د کی‌یه ؟ مرۆ‌تێک که به دوا‌ی ده‌ر‌خستنی راستیه‌کاندا وه‌یلانه، له رێگه‌ی بنیاتنانی «هه‌یه‌ی وه‌هه‌ره‌نی ئازادی (نه‌ه‌ضت آزادی)» و به‌لا‌و‌کرا‌وه‌کانیه‌وه هه‌وڵی ده‌دا خه‌لکی له خه‌می بێ‌تا‌گایی و لیه‌تی بیه‌وه‌زێ‌وونی پرۆ‌بو‌ج رزگار بکات و به‌م شی‌وه‌یه درێ‌زه‌ی به تیکۆ‌شان ده‌دا هه‌تا په‌له‌ی «پیشنو‌ژی و وه‌هه‌ره‌ی هه‌یه‌نی»‌شی پێ‌درا. بیرمه‌ندان و زانیاران به‌هۆی ناسینی پهلۆ‌یا‌یه‌ی زانسته‌وه و که‌و په‌پوله له ده‌وری ده‌گه‌ران و پشتی‌وانیان ده‌کرد و نه‌ویش به قه‌لم و زمان و نووسین و به‌لا‌و‌کردنه‌وی کتێب و نامیلکه

و به هزری تازه و نوښه به ګڼ هېوډوله دوور له ناوړه و پرېوېچ خوازه کاندې ده چوو و پوچسۍ ده کړنده. هېرېزه کارېدو ستاني شو سړدهمه نه ويان به نېشانمېه کی خودا ده زانی و پلې «**نایم ټوللا**» یېشيان پېته خشی، که ئېسته شېم فېرمانه له نمرشیکی کتېبخانه یېنه مالې مېردوڅا پارېژاوه...

به کورنی و تار و نوو سړاوه کانی موحه مېد رنګ و بډیه کی تری هېنابه ناراوه، هېرېزه مړوڅه بېرته سکه کان نم بارودوڅه یان پې پېسند نه کړا و له کڅو و ګډوډوډه کاندې ده ستیان دایه خړاپه وېژي و زماندرېژي، هېتا به خېالي خاوی خڅيان نم پیاوه - که بېر و بډوډونه کانی شوږشېکی له مېژوی زانست و زانیاری نم ولاته دا بېرېا کړدېو - له نارادا نه هېلن، ته ناندت بېوه شېوه نموه ستان و ده ستیان دایه هاندانی خېلکی و به قسمتی کوشتنوه دایانه بېر ګولله و خه لاتیان بډ کوشتنی دیاری کړا! به لږم نایم ټوللا به هېلکړدنې نالای هېخوازی له بېرامېر شو کسانوه که مېشکیان شوږدراېوه و پرېوېچ و نه فسانه وه کوو داوی جالوکه هېناویانې تمېبېو، بېوېمېرې بوژي و نه ترسېوه - که تابه تمېدی که له پیاوړی رڅکاره - به لږیک و ناوړه خاویموه هېر له ټیکوژاندا بوو، به لکوو زېنی شېواو و ټیکدرویان رووناک بکاتوه و هېتا دواړې هېناسی ژيانې نموه و هشت سالی چاوتروکانیک پشوری نېدا. نوېه که هق و راستې بېاېه دهیرت و دهینووسی و له پېناوی سېلماننې بېوېاوپرې رووناکی نایینی و بېه ماکانی قورنان و ریڅیازی پاګی نایینی دوور له خېته و پرېوېچ و له پېناوی بره ودان به نایین و ریڅیازی راسته قېنې سېره تې نیسلا م - که پېرېوې کړدنې حمزه تې موحه مېد (دخ) و هاوېله و هاداره کانیته که کورترین و شاپنګی گېشتنه باره گای خودا بېه - به زماننکی ساده و قهله مېکی رومان و دوور له هېر قسمیه کی بې ناوړه ټکه کڅشا و هاوولتیه کانی شاره زای راستیه کان ده کړد.

نایم ټوللا وای به باش ده زانی که له بانی باره یانانې قوتابی - به هڅی راهه و بډوډونه تابه تیه کانی خڅیه سېبارت به چه مکه نایینی و نایینزاګان - کاتی خڅی بډ نووسین و دهېرېنی راستیه کان و چالاکي فېرهنگی و نایینی و سیاسي، ترخان بکات و وه کوو هېموو که سېتیه رڅشنگره کانی مېژوو هېرګیز پېوېاګه نېدی نېیاران نېتوانی هېلویتست و بېاری پڅلایینی نېرم بکات.

به داخوه مېژووی ولاتی ټیران نم راستیه دېرده خات که مړوڅه بېرته سک و پرېوېچ خوازه کان له هېچ قوناغیکدا نېايتوانیوه له گېل بېونی که سېتیه گېوره و ناوداره کانی وه «**فېمام موحه مېمېدی**» «**هزالی**» و «**نېنوسینا**» کان و «**نېووشاګر**» و «**نېهیمی**» کان و «**هېنولتوژانی هېمه هانی**» و «**خېامی**» «**نېشا بېوړی**» کان و... بسازن و بېدنگ بې و هېمېشه له راستیه بې تاګا بېون که تېهېرېنی رڅکار باشرین مېدک و ناسېنېره.

«**بې خېوشی نالوون سوتندی بې تاوی**» مېه کی بېسه، لېکسېرې نساوی»



بارکم له شاری بچووکى ستهى شو کاته دا، له دهم و زمان و پرويا گندهى ناپوواى مروقه هيجو پوچ و بى مایه کان پاريزراو نه بوو، به لام سوياس بؤ خوا ټيپه پرينى کات و پهره سندننى بهر يو چوونى رووناك و نوئې بووه هؤى شهوى كه خلكى قهديرى بناسن و به تاسه و حمزه وه نويسراوه كانى وه كوو زير و گموهر بقوزنه وه. تويژه روشنبيره كان، بختاييه ت مروقه گموهر ناس و دادخوازه كان، راپه رين و به هونراوه و په خشان پشتيوانيان لى كړد كه جيگمى خويه تى به كورتى به شيك له وتدى هه قخوازاندى شو بهر تيره ورد بينانه بغمينه بهرچاو:

گوښهنى كوردستانى:

آيت الله را به سر افكار رنگارنگ نيست

جز دفاع ز حق ورا با كس هواى جنگ نيست

غير مجذوب حقيقت، نيست پابند كسى

طعنې ناكس به سمعش سخت و زشت و ننگ نيست

آيت ار گامى نهد در شاهراه حق نهد

مرد دانا را نيازى بر سپاه و هنگ نيست<sup>۱</sup>

ميهراوهر:

آيت الله در جهان از هيچ كس دلنگ نيست

چون كه سودايش حق است و او به فكر جنگ نيست

او به ضرب حق نويسى كاخ دين محكم كند

گرچه او را غير كلک و خامه، خشت و سنگ نيست

او بود جويای حق، پويای حق، گويای حق

شیر جویا را تجسس بر شكارش، ننگ نيست

او اديب و اوستاد و فاضل و دانشور است

جاهلان را با اديبان همسرى و رنگ نيست

۱- ناپتوللا په کمپنګه و بهر يو چوونى رنگارنگى نه سهر دا نيه و چكه له هه قخوازى ناماغي ټكى نيه و له شمې خوازى به دوروه.

چكه له راستى شونكه و تيروى كس نيه و فاندې ناكسانى به لاره گران و ناشوين و ننگ نيه.

ناپتوللا له شاپنې هه قدا ههنگاو ده نيت و مروقى زانا پتيويستى په سوي و له شكر نيه.

ناز شست آیت الله! چون که در مُلک سخن

در کلامت مکر و شید و خُده و نیرنگ نیست<sup>۱</sup>

خاکی کوردستانی:

آیت الله را شاید با دگرها برد نام

پخته‌ی علم است او مر دیگران جهال و خام

هر کسی بر ضد او برخیزد از بیچارگی است

کی جمال صبح روی او خلل یابد ز شام؟

آیت الله راه حق را واضح و روشن کند

چون طلوع صبح گوشش بر خروس بام نیست

ما سخن از روی دانش می‌پسندیم و خرد

ورنه هر افسانه گویی نزد ما بهنام نیست<sup>۲</sup>

رهوشه‌نی کوردستانی:

ای ز علم عالی‌ات چشم مسلمان روشن است

نکته‌ها گفتی که هریک لایق صد احسن است

جاهلان از نور علم تو از آن رم می‌کنند

فطسرت خفاش اصلاً نور خور نادیدن است<sup>۳</sup>

۱- نایه‌توللا له جیهاندا له هیچ کس دنگران نیه، چونکه هه‌قخوازه و له بیری شه‌رخاویدا نیه.

نوو به لینانی سکه‌ی هه‌ق کۆشکی نابین داده‌مه‌زرتینیت، هه‌رچهنده جگه له قه‌لهم، خشت و پەردی له‌بەر ده‌ستدا نیه.

نوو هه‌قخواز و هه‌ق‌بیژده و رینگای هه‌ق ده‌گرتنه بهر و هه‌رگیز گه‌رمان به دوا‌ی نێچەردا بۆ شێری چالاک عمیب نیه.

نوو نه‌دیپ و نو‌ستد و به‌پێژ و زانایه، نه‌زانه‌کان هه‌رگیز نابنه هاوده‌می نه‌دیپان.

ده‌ستت به‌پێژیت نه‌ی نایه‌توللا! چونکه له ولاتی نه‌ده‌بنا هیچ فروغیل و گزی و فریوه‌دان له قسمتدا نیه.

۲- رها نیه ناوی نایه‌توللا له‌گه‌ل ناوی که‌سانی تره‌دا به‌یت، چونکه نوو له زانستدا خاوه‌نه‌زه‌وه‌ونه و که‌سانی تر نه‌زان و پێشه‌گه‌ییون.

هه‌رکەس له به‌را‌به‌ر نه‌وه‌وه راست بێت‌هه‌ر بێچاره‌یه، چونکه قەت جوانی به‌ره‌یه‌بینی زووی نه‌و نێواره‌ی به‌سه‌ردا نیه‌ت.

نایه‌توللا رینگه‌ی هه‌ق رووناک ده‌که‌ت‌هه‌، چونکه رۆژبوونه‌وه به‌ خوێندنی که‌له‌شێری سه‌ربان نیه.

نێمه له رووی رانایی و ناوه‌زه‌وه قسه‌ په‌سه‌ند ده‌که‌ین، ده‌نا هه‌ر نه‌فس‌نه‌پێژیک به‌ لای نێمه‌هه‌ خۆشاو (به‌نام) نیه.

۳- نه‌ی نه‌و به‌پێژه‌ی که زانستی به‌پێژت مایه‌ی رۆشنی چاوی موسولمانانه، گه‌لێک قسه‌ی ورد و سه‌ره‌نج‌اکێشت کرد که هه‌رک میان

شیاوی سه‌دان ناهه‌رینه.

نه‌زانان بۆیه له‌گه‌ل تیشکی زانستی تۆدا سازگار نین، چونکه سه‌روشی شه‌مه‌مه‌که‌ویزه له‌ به‌نه‌رتدا نه‌یه‌یینی تیشکی هه‌ت‌وه.

آیت‌الله یار خوش‌گفتار	به خدا دوستدارست بسیار
ز آنکه در فطرت تو می‌بینم	خلق نیکان و شیوهی ابرار
در کلام و بیان و حکمت تو	پایه دانشت شود اظهار
تو شهنشاه کشور سخنی	صفحات قلمروت آثار
زر نابی ولی دو صد افسوس	گشته‌ای کم‌بها در این بازار
گنج پرگوهری در این کشور	لیک گشته است پاسبانت مار <sup>۱</sup>

به‌هم‌حال هرکس به‌پیتی زانباری و ناسوی بیرویزچوونی خۆی لایمه نەناسراوه‌کانی ئەو بیرمەندانه ناشکرا دەکات. ئەوانەیی که ناگایان له راز و نه‌پیتی زانسته سروشتیه‌کان و بیرکاری نیه چۆن ده‌توان که‌سی‌تیه زانسته‌کانی ئەم جیهانه ئالۆزه بناسن و بناسین؟ ئەوانەیی که ته‌نیا ناوی ئەملفوییتی خواناسی و فەلسەفەیان بیستوو و کوێرانه دەبنه شوێنکه‌وته‌ی خەلکی، چۆن ده‌توانن ده‌ریای قوول و بی‌پیتی که‌سی‌تیه خواناس و فەیلەسووفە‌کان ب‌خەنه ب‌هر باس و لیکۆلینه‌وه؟ «داستانی شه‌پۆلی ده‌ریا لای که‌شتیوانی به‌نه‌زمونه، چونکه هەر دێنێک ناگای له گەردەلوولی ده‌ریا نیه». ئەوانەیی که ته‌نیا بۆ پەسن‌کردن و پیاوه‌لگوتن و دەست پان‌کردن‌وه له‌م و له‌و قەڵەم ده‌خەنه سەر کاغەز که‌ی ناگایان له‌ نه‌خەوتن و شه‌م‌غوونی نووسەران و توێژه‌رانه؟

### «تۆ که له کوێی گەرمی یاراندا ی چووانی چۆنه دەردی جودایی؟»

هەندێ له‌ خەلکی سەردەم چونکه له‌ کاروانی پێشکه‌وته‌نی هەزری و زەینی پێشەنگە‌کان و رۆشنیرە‌کان به‌ دووربوون، نه‌یان‌توانیوه رۆحی ناسک و ورد‌پییی ئەو بیرمەندانه بناسن، هەریژیه به‌ ناگری تێرەیی و به‌رچاو‌ته‌نگی له‌ راستیدا لاشه و گیانی خۆیان دەسووتاند. باوکم له‌ سەردەمی ژیا‌نیدا ساتێک له‌ چەرووی زمانی نه‌یارانی بیر‌تەسک به‌ دوور نه‌بوو، به‌لام چونکه رێگە‌ی هەق و راستی گرت‌بووه به‌ر تا ناخ‌رین

۱- نیه‌توللا، ئەم دۆستی قەشە‌ش‌رین، به‌ خوا زۆر خوشە‌ویستیت.

چونکه رەفتاری چاکان و شێوازی پاکان له‌ سروشتی تۆدا ده‌بینم.

پله‌ی زانست له‌ و‌تەر و قە و کارزانی‌شدا ده‌رده‌که‌ویت.

تۆ پادەشی ولاتی ئە‌دەب و وێ‌هیت و پەر‌ه‌پەری شوێنه‌واره‌کانت ولاتی تۆیه.

زێری بی‌خەوشی به‌لام به‌ هەزار داخ و که‌سه‌رمه‌ له‌م بازاردا بی‌ترخیت.

گە‌غینە‌ی پڕ له‌ گە‌وه‌ری ئە‌م ولاته‌ی به‌لام مار بووه‌ته پاسه‌وانت.

ههناسه له گرتهبیری نمو ریگهیه پاشگهز و دلسارد نهبوویهوه و تمنانهت به پیتی فرمایشی خۆی  
 نارهزوومندی دیداری مهرگ بوو بهلام مهرگ خۆی لهو دهپاراست:

من به دل شایقم به دیدن مرگ      مرگ از من نهاده رو به فرار  
 گر مرا اهل بغی ارّه کشند      یا مرا بیفکنند اندر نار  
 راه من حق روی است و حق گوئی      یا زمین و زمان ندارم کار<sup>۱</sup>

به‌ئێ بعم برپاره دامه‌رزوو و ووه به‌رزوه پاش تێپه‌رینی ۹۸ سالێ ته‌مه‌نی پێ به‌ره‌كه‌ت و نووسینی ۱۲۰ كێتب و نامیلكه‌ی چاپ‌كراو و چاپ‌ه‌كراو، به‌پیتی پێشبینی خۆی، له‌ سالی ۱۳۵۴ی كۆچی هه‌تاوی [۱۳/۹/۱۹۷۵]، له‌ رۆژی ۲۱ی خه‌رمانه‌ندا كه‌ پێنجه‌مین رۆژی مانگی پێرۆزی ره‌مه‌زان بوو نه‌میری خۆای به‌جێهێنا و به‌ره‌و مائی هه‌میشه‌یی كۆچی دوا‌یی كرد. لاوانی خوێنگه‌رم و ژنان و پیاوانی نه‌مه‌كناسی كوردستان، به‌ پێ ته‌رمه‌كه‌یان هه‌تا لادتی «**نه‌وه‌ره**» - كه‌ هاوینه‌هه‌واری نایه‌توللا بوو و بیست کیلومه‌تر له‌ سنه‌وه‌ دووره - به‌ری كرد، كه‌ به‌ پیتی هه‌وائی رادیۆ و ته‌له‌فزیۆن و رۆژنامه‌كان ژماره‌یان له‌ هه‌شتاوینج هه‌زار كس تێده‌په‌ری.

له‌ راستیدا ناساندنی كه‌سێكه‌ی وه‌ها ناودار، كه‌ نمو هه‌موو به‌ره‌مه‌می له‌ هه‌موو لقه‌كانی زانستدا له‌ پاش خۆی به‌جێهێشتوه‌، كاریكه‌ی بێهه‌وده‌یه‌ و نه‌م پێشه‌كه‌یه‌ ته‌نیا بۆ لاوانی رۆشنه‌بیری سه‌رده‌م نووسراوه‌ كه‌ له‌وانه‌یه‌ به‌و شێوه‌یه‌ی كه‌ شیاوه‌ نه‌م كه‌سێتیه‌ به‌ناوبانگ و نه‌مه‌ نه‌ناسن.

یه‌كێك له‌ به‌ره‌مه‌كانی ناوبراو «**فره‌ه‌نگه‌ی مه‌ردوخ**» كه‌ له‌ سه‌رده‌مه‌كه‌دا كه‌ ئه‌مرازێ پێویست له‌به‌ر ده‌ستدا نه‌بووه‌ و به‌ ئه‌رك و زه‌حمه‌تی شو و رۆژی، به‌ سێ زه‌مان له‌ چاپی داوه‌ و به‌داخه‌وه‌ له‌به‌ر كه‌ به‌وونی نه‌ژماره‌كه‌ی نه‌كه‌وتیوه‌ به‌رده‌ستی هه‌موو خوێنه‌ران، هه‌تا به‌ پێشینه‌یاری لاوی خوێنگه‌رم و ئازیز جه‌نابی «**به‌ره‌وه‌ی**» به‌ری به‌ره‌ی بلاوگه‌ی «**به‌ره‌وه‌یه‌یان**» به‌ریار درا كه‌ سه‌رله‌نوێ له‌ چاپ بدرێته‌وه‌، به‌و مه‌رجه‌ی كه‌ به‌ رێنمایی زانیاران شێوه‌ ئاخوتنی سه‌ره‌كه‌ی كوردی سۆرانیشی پێ زیاده‌ بكرێت و به‌ خۆشه‌حاله‌یه‌وه‌ نه‌م ئاره‌زووه‌ ها ته‌ دی و نه‌م فره‌ه‌نگه‌ی له‌به‌ر ده‌ستی تێوه‌ی ئازیزدایه‌ - جگه‌ له‌ دوو زه‌مانی عه‌ره‌بی و فارسی - دوو شێوه‌ ئاخوتنی سه‌ر به‌ دیالێكته‌ی سۆرانی له‌خۆگرتوه‌، كه‌ له‌وانه‌یه‌ له‌ جیهانی زانستدا وه‌ها فره‌ه‌نگه‌ی كه‌ نمو زه‌مانه‌ی له‌خۆگرتبێت نایاب بێت، بۆیه‌ جێگه‌ی خۆیه‌تی له‌ ناخی دله‌وه‌ سوپاسی دلسۆزی و تاه‌مه‌رزویی هاوڕێ به‌ریز و ئازیزم جه‌نابی «**یه‌جیا به‌ره‌وه‌ی**» - كه‌ به‌راستی به‌ هه‌موو

۱- [من تاه‌مه‌ری دیداری مه‌رگ      مه‌رگ راده‌كا له‌ دیداری من  
 كه‌ر سه‌مه‌كاران له‌توپه‌م كه‌ن      یا به‌خه‌نه‌ ناو ناگه‌ری ده‌وژم  
 زه‌مین و زه‌مان نامگێرتیه‌وه‌      نه‌ له‌ هه‌فه‌خواری نه‌ له‌ هه‌قوتن]

جۆره زۆره‌ریکی مرقایه‌تی و فره‌ه‌نگ‌دۆستی رازاوه‌تموه - بکهم و نه‌ویه‌ری سوپاسی دوکتۆری زانا «ره‌ئووف ره‌هنموون» بکهم که بۆ پیاچرونه‌وه و خستنه‌سهری هاوواتای سۆرانی به پیتی شینوازی سه‌رده‌م نه‌رک و ره‌نجی زۆریان کیشاوه و سه‌رکه‌وتنی هه‌موو کاربه‌ده‌ستانی بلاوگهی «په‌نه‌ویه‌یان» که له پیتاوی له چاپ‌دانه‌وه‌ی ته‌م فره‌ه‌نگ‌ده‌دا زه‌حه‌ت‌یان کیشاوه له خوای گه‌وره داواکه‌م.

له کۆتاییدا به‌شێک له شینگێری به سۆز و دل‌تاوێنی ئوستاد «ناسری ره‌وشه‌ن» که له رۆژی نه‌سه‌په‌رده‌کردنی باوک‌ده‌دا به ده‌نگی زوڵال و پیاوانی خۆی له‌سه‌ر مه‌رقه‌ده‌که‌یدا خۆتێندیه‌وه پێشکه‌شی خۆتێنه‌ران ده‌که‌م:

نشسته خاک ماتم بر سر و سیمای کردستان  
همه‌جا خار غم روییده در صحرای کردستان  
بنالد بلبل شیدا بگرید ماهی دریا  
فلک را گوش کر باشد از این غوغای کردستان  
ز بس از چشم این مردم، سرشک غم فرود آمد  
نشسته در گل محنت، ز سر تا پای کردستان  
برفت از آسمان ما درخشان آفتاب ما  
سیه مانند شب باشد یقین فردای کردستان  
به فقه و فلسفه استاد، هم بر منطق و تاریخ  
روا باشد که گویندش بهین آقای کردستان  
اگرچه رفته از دیده، نخواهد رفت از دل‌ها  
بود بعد از وفات او همین ایفای کردستان<sup>۱</sup>  
هه‌به‌دوله‌مۆنیم مه‌ردۆخ ئایه‌تۆله‌زاده‌ی کوردستانی

ڕۆژگار ده‌قته‌ر و دیوانی هه‌یه

«چاکه و خراپه‌ی قه‌ت لێ ین نابێ»

۱- خاکی مه‌تم له سه‌روچاوی کوردستان نیشته‌وه و درکی خه‌م له سه‌رتاسه‌ری ساری کوردستاندا رواه. بۆلێولی شه‌یدا ده‌ناتێنیت و ماسی زه‌ریا ده‌گری، که‌چی گوێی فەلەک له به‌رامبه‌ر ته‌م شیره‌ن و زاویه‌ی کوردستانه‌وه که‌یه. نه‌ده‌نده فرمێسکی خه‌م له چاوی ته‌م خه‌لکه‌ره داڕژا که سه‌رتاپای کوردستان به قووی نه‌هاته‌تیدا رۆچوو. هه‌تاوی رووناکی تێمه ناسانه‌که‌مانی به‌حی‌هتیش و ئیت بیگومان به‌یانیی کوردستان وه‌کوو شه‌ره‌زه‌نگ تاریکه. له فیه‌قه و فه‌لسفه و لۆژیک و میژوودا ئوستاد به‌و، شایسته‌ی خۆیه‌تی که پیتی بوته‌ریت سه‌رویه‌ری گه‌ره‌ی کوردستان. هه‌رچه‌ند له‌به‌ره‌جا وێن به‌و، به‌لام له دل ده‌رنه‌چیت و کوردستان پاش وه‌فاتی نه‌و هه‌ر هێنده نه‌مه‌کناسی له ده‌ست دیت.

# پنٔتہ کیہ کاری نامادہ کار



هونالای حاشیهی زوالت له سهر سه فحهی روخت سه عبه

به و هم چا بوو به مندالی له درسسی عیشق راهانم

هرچنده هر له مندالیوه له ناو ده سنوس و کَشکول و کتیبی لاپره زهردی هر سى زمانى کوردی و فارسى و عمره بیدا پهرورده بووم و بهرورد کردنى شه دهب و ویتو هی نمو سى زمانه پیکموه هم همیشه یه کتیک له حمزه کاتم بووه و هر نمو هى بووه هوى تا نمدازه یه ک متمانه به خوم بکم و پشنیاری جنابى «هیدولموئمین مردوخ» له ریگى برای بهر پز کاک «یه حیا پهروهوى» بهر پز بهر بلوگى «پرتو بیان» وه په سهند بکم و خوم بدمه ناو دهریای بس پسی نمره نکه دهوله مهنده کى «زانای هره بلیمه<sup>۱</sup> جنابى نایه توللا شیخ موحممهد مردوخى گوردستانی» وه؛ بهلام کاتیک تیگمیشتم چ چیا به کى سمرکش و پر له هه لئیز و چ دهریا به کى برین و پر له گیز او م گرتو هته بهر که تازه له بنار و کنار دور کومتوبووه و مهترسى گه رانه وهش له دریژه پیدان که متر نه بوو...

---

<sup>۱</sup> «زانای هره بلیمه» و سقیکه که ماموستا هزاری ره دمتی له پیشه کى نمره نگی «هه نپانه بۆزینه» دا بۆ جنابى نایه ترلاکى به کار هیتاره.



هەر بۆیە بەوپەڕی دڵەراوکیۆه پشتم بەو سەرچاوانەى لە بەر دەستمدا بوون بەست و بەو هیواىەى  
 رۆژ لە دواى رۆژ پتر لە کارەكەمدا ئەزموون پەیدا كەم؛ بەوپەڕى هێواشی و پەریزەوه بەرهەپیش چووم و  
 ئیستاستا كە ئەم پێشەكیە دەنوسم دوو سالى رەبەقە زۆریەى كاتى خۆم بە ئەم كارە تەرخان كەردوو و  
 تازه خەریكم بەرگی یەكەمى ئەم فەرھەنگەى لە ماوەى هەژدە مانگدا نووسراوە<sup>۱</sup> ئامادە دەكەم.

لەوانەى خۆتەرى بەرپێز گەلەپیم لى پەكات و رەخنەم لى پەگرت و بلیت؛ چى ناچارى كەردبووێت بە  
 تەنیا رووبەرۆوى كارێك بپێتەوه كە پێتوێستە كۆمەڵێك پەسپۆز پێكەوه پێوەى خەریك بن؟  
 منیش بەوپەرى دڵنیاییەوه لەسەر ئەو باوەڕەم كە لى كۆلینەوه و لەسەرنووسینی وەها شاكارێك  
 هەرگیز بە هەولێى تاكەكەسى بەو شیوەیەى كە شیاوێ ناگاتە ئەنجام، بەلام بەوپەرى داخ و كەسەرەوه لەم  
 بارە ئاناساییەدا كە هیچ لایەن و ناوەندێك ئامادە نیە كە مەترین پێداویستى ماددى و دراویى وەها  
 پرۆژەىك لە وەها ئاستێكدا دا بین پەكات؛ دەست لەسەر دەست دانان و چارەوانى كەردنى وەها هەل و  
 دەرڤەتێك خەیاڵێكى خاوە و ئاواتێكى نەگۆنجاو و ئەوەى هەمووى بە دەست نایەت نایێت دەست لە  
 هەمووى هەلبەگێردێت.

شتێكى تر كە مەژۆه هان دەدات هەتا لەم رێگایەدا هەنگاویكى هەرچەندە بچوك هەلبەگێرت  
 ئەوەیە كە بە چاوى خۆمان دەبینین بەرھەمێكى وەها بەپێز تەنیا لەبەر دەسنوس بوون و نەگۆنجاو  
 بوونی چاپەكەى، كە مەترین ئاوپى لى دراوێتەوه و كە مەترین كەلكى لى وەرگێراو و هێشتا دەیان و سەدان  
 وشەى تێدا یە كە ئەو فەرھەنگانەدا كە پاشا بلاویونەوى فەرھەنگى مەردۆخ نووسراون بەرچا و ناكەون،  
 هەر وەها نووسەرى بەرپێز لە پێشەكێ فەرھەنگەكەیدا كۆرتە یەكێ بەنرخى دەربارەى رێزمانى كوردی  
 نووسیوێ كە تا ئەو جێگایەى ئاگادارم لە هیچ كۆتیبێكى رێزماندا نەمدیوێ نووسەریك ئامازەى پێ پەكات  
 و وەكوو سەرچاوەیەك پشتم پێ تەستێت.

لە كۆتاییدا جێگەى خۆیەتى پۆرتێت: نەگەر ئەم هەولە كە موکووتە رێگە بۆ هەولێكى بە كۆمەڵ  
 لە داھاتوودا بۆ ساغ كەردنەوه و لەسەرنووسینی ئەم فەرھەنگە خۆش نەكات؛ لانی كەم نایێتە بەر بەست  
 لە رێگەى وەها پرۆژەىكدا.

هێوادارم كاردانەوى خۆتەران بە گشتى و زانایان و پەسپۆزان بە تاییەتى لە بەرامبەر هەر جۆرە  
 هەلەتەىكێ ئەم پیاچوونەوه و لەسەرنووسینە و راگەیانندى بە بلاوگەى «پۆتەوبەیان»، هەر وەزێك بۆ  
 پێژا كەردنى هەلەكەم - كە دەزانم كەم نین - بەدى پەتێت.

۱ - ناپۆتۆلا لە كۆتایی بەرگی «دەمى فەرھەنگەكەیدا نووسیوێت: «مەژۆلە بارودۆخێكدا كە نامرازى پێتوێست لە بەر دەستدا نیە و لە ماوەى  
 هەژدە مانگدا ئانواتێت ئەو زیاتر سەرقاڵى كۆكەردنەوى وشەگەلى كوردی و هاوواتا فارسى و عەرەبىەكانى یت...»

- ❖ ھەروەکوو ناماژەیی پێکرا نووسەری بەرپێژ ئەم فەرھەنگەیی لە ماوەی ھەژدە مانگدا نووسیوە، کە بەراستی یەکێکە لە کارە سەرسووپرھێنەر و ئە ناسابەدەرەکانی تایمەتوولای کارامە و بلیمەت.
- ❖ ھەر لە ژبانی نووسەردا و لە ساڵی ١٣٣٢ی کۆچی ھەتاوی (١٩٥٣ی زایینی)دا لە لایەن نووسەرەوە و بە خەتی خۆی رۆژانە نامادەیی چاپ کراوە و چاپخانەیی نەرێش نۆفسیتی کردووە و بلایۆ کردووەتەو.
- ❖ لە بەھاری ساڵی ١٣٦٢ی کۆچی ھەتاوی (١٩٨٣ی زایینی)دا لە لایەن «چاپخانەیی ھەیدەری»وە نۆفسیتی کراوەتەو و ئە لایەن «بلایۆگەیی غەریقی»وە ئە سنە بلایۆ کراوەتەو.
- ❖ ئەم فەرھەنگە سێ زمانی کوردی و فارسی و عەرەبی لە خۆ گرتووە و وشە کوردیەکان - کە بە زۆری شێوە ناخواتنی ناوچەیی نەردەلانی - کراوەن بە وشەیی سەرەکی و لە ژێریاندا ھاوواتاگەلی فارسی و عەرەبیان بۆ نووسراوە و لەو رێگەییوە نووسەر مانای وشە کوردیەکانی لێکداوەتەو و ھەموو لایەنە ماناییەکانی ئەو وشانەیی شی کردووەتەو. جگە لە مانای فارسی و عەرەبی، زۆر جار نووسەر ھاوواتای کوردی وشە سەرەکیەکانیشی تۆمار کردووە.
- ❖ ھەرچەندە نووسەر لە پێشەکی فارسی فەرھەنگەکەدا نامانجی خۆیی لە نووسینی ئەم فەرھەنگە بە «وەرگرتنەوێ وشە تالانکراوە کوردی و فارسیەکان لە زمانی عەرەبی» لە قەڵەم داوە، بەلام وا دەرەکەوێت ئەو یەکێک لە نامانجەکانی نووسینی ئەم فەرھەنگە بێت و سەرەکیترین نامانجی نووسەر خۆمەت کردنی زمانی کوردی و دەوڵەمەند کردنی و پاراستنی ئەو زمانە بە گشتی و شێوە ناخواتنی نەردەلانی بووە لە رۆژگارێکدا کە حکومەتی سەردەم بە تەواوی خۆی بۆ سەرپێنەوێ زمان و فەرھەنگ و وێژە و کەلتووری گەلانی دانیشتووی ئەم ولاتە تیار کردبوو و ئە کۆتاییشدا ھەر ئەو کە مەترخەمی و پشتگۆی خستنە ھەرەسی پێھێنا و تاج و تەخت و بەختی سەرنگوون کرد.
- ھەر بۆیە نووسەر لە رێگەیی زەق کردنی ئەو نامانجەو رێگەیی بۆ بلایۆ کردنەوێ فەرھەنگەکەیی خۆش کردووە و بە ھۆی ریز کردنی مانا و ھاوواتای فارسی و عەرەبیەو، جگە لەوێ پیتۆلی و بلیمەت بوونی خۆیی لەو دوو زمانەشدا نیشان داوە. وشە کوردیەکانیشی بە تەواوی ھەلاجی کردووە و لایەنە ئەمەلچوو و جیاوازیەکانی ئەو وشانەیی لە باری ماناوە شی کردووەتەو. ھەتا خۆنەر بە وردی لە مانا فارسی و عەرەبیەکان و روونکردنەوێکانی نووسەر رانەمیشت؛ نازانیت چەندە لەو کارەدا سەرکەوتوو بووە.

❖ ئەگەر وشەیهکی کوردی چەند مانای جیاوازی فارسی و عەرەبی لە خۆ گرتبێتە چەند جار وشە کوردیەکی نووسبووەتەوه و لە ژێریدا مانا فارسی و عەرەبیەکانی بە جیا جیا ریزکردووه، هەندێ جارێش هەر یەک جار وشە سەرەکیە کوردیەکی نووسیوه و لە ژێریدا مانا جیاوازه فارسی و عەرەبیەکانی لە پāl یەکترا ریزکردووه.

❖ نووسەر بۆ ئەوهی وشە هاوواتا و جیاوازه کان - که لە پāl یەکترا نووسراون - دیاری بکات، لە نێوان وشە هاوواتاکاندا نیشانهی «:»ی داناوه که لەم چاپەدا ئەم نیشانهیه کراوه بە «،» و لە نێوان وشە جیاوازهکاندا نیشانهی «+»ی داناوه، که لەم چاپەدا ئەم نیشانهیه کراوه بە «.».

❖ هەر وشەیهکی روونکردنەوهیهکی پێویست بووێت بە زمانی فارسی روونکردنەوهیهکی نووسیوه و ئەگەر نموونەیهی پێویست بووێت بە هەر دوو زمانی کوردی و فارسی و هەندێ جار بە عەرەبیش نموونە ی بۆ هێناوەتەوه.

❖ هەندێ جار نووسەر بۆ نووسینی مانای وشە کوردیەکان لە زمانی عەرەبیدا سوودی لە تاییهتەندی وشەداتاشینی ئەم زمانە - که لە رێزمانی عەرەبیدا روونکراوەتەوه - وەرگرتووه، بە تاییهت لە کاتی ماناکردنەوهی زاراوهگەلی کوردیدا بە عەرەبی پەنای بردووته بەر ئەم تاییهتەندییە زمانی عەرەبی.

❖ هەرچەندە وشەگەلی سەرەکی فەرەنگەکه بە زۆری هێ ناوچەیه ئەردەلانه، بەلام نووسەر لە لێکدانەوهی وشەکاندا سوودی لە دیالێکت و شێوه ئاخوتنی ناوچەکانی تری کوردستان وەرگرتووه و ناماژهی پێکردوون، بە تاییهت دوو دیالێکتی گۆرانی و کرمانجی ژوووروو.

❖ هەندێ جار نووسەر ناماژهی بە زمانگەلی دیکەیه وەک تورکی و زمانە ئەورووپاییەکانیش کردووه، بە تاییهت کاتێک وشەیهکی ئەو زمانانە لە کوردیدا بەکار هێنراوێت یا وشەیهکی کوردی لەو زمانانەوه وەرگیراێت. شایانی باسە ئەگەر وشەیهکی سەرەکی فەرەنگەکه لە زمانە ئەورووپاییەکانەوه هاتبێتە ناو زمانی کوردیەوه، ئەو وشەیهی لە نێوان دوو سەرەپرما (> -) نووسیوه.

❖ تێکەڵاوبوونی زیاتری شاری سنه و دەورووبەری لەگەڵ زمان و فەرەنگی فارسیدا لە چاو ناوچەکانی دیکە کوردستان، که بەشێکی بۆ گرنگبوونی شاری سنه و نزیکبوونی بێهەمانی ئەردەلانیەکان لە حکوومەتی ئەو سەردەمە ئێرانەوه - که هەندێ جار تا ئاستی ژن و ژەغوازی چووته پێش - دەگەرێتەوه، هەروەها ئاوالەبوونی ئەو ناوچەیه بە روی شارستانیەتی سەردەمدا، زیاتر لە ناوچەکانی دیکە کوردستان، وای کردووه که زمانی ئەم ناوچەیه هەمیشە لە ئالوگۆڕ و پێشکەوتندا بێت و خەلکی ناوچە هاوواتای کوردی بۆ ئەو نامراز و کەرەستە و ماشینه نوێنەیه که

هاتووه ته شاره کیانموه دابنن و هندی جاریش سمر و گوڼلاکی وشه ناگوردیه کان بشکینن و بیان کهنه هاوچه شنی وشه کوردیه کان.

جگه له ممش همروه کوو خوښمران ناگادارن شاری سنه و دهوړویه و به تاییهت مزگهوتی «دارولثیحسان» هر له دیرزه مانموه بنکمه کی گرنکی زانسته ناینیه کان و مامزستایانی شایینی بووه و له م ریگموه زاراوه گهلی فیکه و نوسول و فلهسهفه و کهلام و نهستیژهناسی و... له ناو خه لکیدا بلاوېووه توه.

هممو نه مانه له فهره ننگه کی نایه توللادا رهنکی داوه توه و له م فهره ننگه داواواتای زۆربه ی شو وشه و زاراوه گهله ده بنین و پی ده چیت ژماره یه کی که می شو وشه هاواواتایانه نووسر خوی دایتاشین.

❖ همروه کوو نووسر له پیشه کیه کی خویدا ناماژهی پی کردووه، هممو وشه گهلی بهی کوردی هم فهره ننگه، کوردی پتی نین، بدلکوو هممو شو وشه فارسی و عمره بیانه شی له خۆگرتوه که له زمانی کوردیدا به کار ده ځینریت. بۆ جیا کر نهو ی هم وشه گهله، نووسر شو وشه سمره کیانه ی که له عمره بیه ووه وهرگراون خستوه ناو دوو کموانه ووه هه تا له گهله وشه کوردیه کانددا ټیکه له بیت - که له م چاپه دا هم وشه گهله خه تیان به ژیردا کیشراوه -، همروها نه گهر له ناو مانا کوردی و فارسیه کانددا وشه یه کی عمره بی به دی کردیت، ختی به سمردا کیشاوه.

جگه له ممش کارنکی زۆر گرنک که نووسر نه بامی داوه نهو یه که ختی به سمر هممو وشه غهواره و ناعمره بیه کانی ناو وشه عمره بیه کانددا کیشاوه که به زۆری له زمانی فارسی و هندی جار له زمانی کوردیه ووه پریونه توه ناو زمانی عمره بی. که هممو هم جوړه وشانه له م چاپه دا خه تیان به ژیردا کیشراوه.

ته نانه له سمره تای فهره ننگه که دا ویستویه تی شو وشه فارسیانه ش که له کوردیدا به کار ده ځینریت دیاری بکات و تا چند لاپه ریه کیش هم کاره ی کردووه و پاشان لپی په شیمان بووه توه.

❖ همروه کوو له سمره تای هم پیشه کیه دا ناماژهی پی کرا، نووسر پوخته یه کی سمره ت به ریژمانی کوردی و چنیه تی گزانی پیته کان، به تاییهت کاتیک وشه کان له زمانیکه ووه بۆ زمانیکی دیکه ده پرنه ووه، نووسیوه، که زۆر گرنکه و جیگای لیکولینه ووه. جگه لهوش له سمره تای بهرگی دووه می فهره ننگه که دا به شیکې بۆ پهنی پشینیان و درکه و نیدیو مگه لی کوردی تمرخان کردووه، که له م چاپه دا گوڼزراوه توه بۆ سمره تای فهره ننگه که پیش ده ستپکردنی پتی نه لف.

❖ هندی جار نووسر هر به مانا کر نه ووه وشه و زاراووه نهو ستاوه و رسته و نیمچه رسته و پهنی پشینیان و نیدیو میشی به فارسی و عمره بی مانا کردووه توه.

❖ نووسەر له کۆتایی فەرهنګه کېدا نووسیویهتی: «ته گهر پیړستیګ بۆ وشه فارسیه کان و پیړستیګی تر بۆ وشه عمره بیه کانی شم فەرهنګه دابرنیت، فارس و عمره بیه سود له فەرهنګه وهرده گرن». که به داخوه نه مان تواییوه له چا په دا شم ناره زووهی نووسەر بهیینه دی، چونکه جگه له وهی کاریکی زۆر دژواره؛ قهبارهی فەرهنګه که زیاده له نه اندازه گموره ده کات. هیوادارم شم ناره زووهی نووسەر لانی کهم له ریگهی گۆرینی شم فەرهنګه که به نهم نامیر (Software) و دانانی تاییه تمندی گهران (Search) به هر سی زمانه که تاییدا بهدی بیت.

❖ هر له بهر ناسانکاری بۆ هاتنه دی شو تاواته له خالی پیشودا ناماژی پی کرا؛ نووسەر هندی رسته و لیکنانه وه و نیمچه پرستی خستوه ته ریزی وشه سهره کیه کانی فەرهنګه که وه که له زمانی کوردیدا وشه و زاراوهی تاییه تی بۆ دانه نراوه به لام له زمانی فارسی یا عمره بیدا وشه و زاراوهی تاییه تی هیه. بۆ نمونه له عمره بیدا بۆ «دابیزینی پله» وشی «دَرَکَة» دانراوه، هر بویه نووسەر له ریزی وشه سهره کیه کاند «پله کان حموز»ی دانراوه هتا له مانا عمره بیه کهیدا ناماژه به و وشه به کات. ههروه ها «پیتسه بهرخ» و «پیتسه ریوی» و «پیتسه ههنگور» له ریزی وشه سهره کیه کانی فەرهنګه کهدا هاتون، چونکه له فارسی و عمره بیدا زاراوهیان بۆ دانراوه ...

ههروه کوو ناماژی پی کرا گرنگیی شو کاره ی نووسەر رۆژیک دهرده که ویت که پیړستیګی فارسی و عمره بی بخریته پال فەرهنګه که یا فەرهنګه که بکریت به نهم نامیر، که له وه کاتی کیدا له گهل دۆزینه وهی زاراوه فارسی یا عمره بیه کهدا روون کردنه وه کوردیه که به هانامانه وه دیت.

❖ نووسەر له هه لێژاردنی وشه و هاوواتای فارسی و عمره بیدا زۆر ورده کاری به کارهیناوه و ههولای داوه به پیی توانا له بارتیرین و گوتیاوترین وشه له بهرام بهر وشه کوردیه کانه وه دانیت، واته نووسەر لیکنانه وه کوردیه کانی وشه به وشه نه کردوه به فارسی و عمره بی، که نیشانه ی زانایی و ناگاداری نووسهر له دوو زمانی فارسی و عمره بیدا سهره پای زمانی زکماکی خۆی.

❖ تاییه تمندیه کی دیکه ی شم فەرهنګه که له وه دایه که نووسەر چاوه که لیکن دراو (دووبه شی) ه کانی وه کوو فەرهنګه کانی دیکه تنیا به سهر به که وه مانا نه کردوه ته وه، به لکو به شی به که میشی به جیا مانا کردوه ته وه، بۆ نمونه له چاوه ی «فَردان»دا وشی «فَ»ی له پیشدا مانا کردوه ته وه پاشان «فَردان»ی به سهر به که وه مانا کردوه ته وه.

❖ نووسەر له نووسین و ریزه بندی وشه کوردیه کاند که لکی له ریئوسیی نه مپۆی کوردی وهرنه گرتوه، به لکو پیته کوردیه کانی له گهل بزاوی عمره بی (سَ)دا پیکه وه به کار هیناوه و له لایه که وه سودی له پیته گهلی «ف، ز، گ، ژ، پ»ی کوردی وهرگرتوه و له لایه کی دیکه شه وه

پیتگه‌لی «ذ، ص، ض، ط، ظ ث» ی عمره‌بیشی به‌کار هیناوه. هه‌روه‌ها سوودی له «ۆ - ئ» ی کوردیش وهرگرتووه. هه‌رچهنده زۆرجار نیشانه‌ی «٢» ی بۆ دانه‌ناون که دانه‌نانی ئەم نیشانه‌یه هه‌ندی جار بۆ تایبه‌تمه‌ندی شیوه ناخاوتنی نه‌رده‌لانی ده‌گه‌رێتسه‌وه که چۆنیه‌تی ده‌ربهرینی «ۆ - ئ» له‌م هه‌رمه‌دا جیاوازه له ناوچه‌کانی دیکه‌ی کوردستان. هه‌روه‌ها شایانی باسه که نووسه‌ر له‌ ریزه‌بندی وشه سه‌ره‌کيه کوردیه‌کاندا پیتی «ل» ی پێش پیتی «ن» داناهه و ده‌کوو دوو پیتی سه‌ربه‌خۆ مامه‌له‌ی له‌گه‌ڵدا کردوون و تیکه‌لی نه‌کردوون که ئەم ورده‌کاریه‌ی نووسه‌ر ئەم چاپه‌شدا پارێزراره.

❖ نووسه‌ر له‌باتی پیتی «ئ» لاتینی و «ی» ی کورت، نیشانه‌ی «ـ» ی داناهه و له‌باتی بزوینی «ه» ی کوردی له‌ ناوه‌راستی وشه‌دا، نیشانه‌ی «ـ» ی داناهه. هه‌روه‌ها هه‌ندی جار «ی» ی کورتی به‌کاره‌یناوه، بۆ به‌راورد کردنی رێنوسی نووسه‌ر له‌گه‌ڵ رێنوسی شه‌مپۆی کوردیدا، سه‌یری دوو لاپه‌ره‌ی غومنه‌ی ئۆفسیت‌کراوی فهره‌نگه‌که‌ بکه، هه‌روه‌ها سه‌رنجی ئەم خشته‌یه‌ی خواره‌وه‌ ده‌!

رێنوسی فهره‌نگه‌که‌	رێنوسی شه‌مپۆی کوردی	رێنوسی ئەم چاپه‌ی فهره‌نگه‌که‌
پەرچان	پەرچان	پەرچان
پنگه‌موس	پنگه‌موس	پنگه‌موس
تورش	تورش	تورش
ترک پا	ترک پا	ترک پا
چاوبوق	چاوبوق	چاوبوق
خه‌ت بوتلان	خه‌ت بوتلان	خه‌ت بوتلان
سه‌ببات	سه‌ببات	سه‌ببات
جازه‌ی زه‌وین	جازه‌ی زه‌وین	جازه‌ی زه‌وین
بی‌که‌ده‌بی	بی‌که‌ده‌بی	بی‌که‌ده‌بی
ره‌وز	ره‌وز	ره‌وز
زه‌ره	زه‌ره	زه‌ره
ره‌شایی	ره‌شایی	ره‌شایی
زینگ	زینگ	زینگ
تورقه‌توله‌ین	تورقه‌توله‌ین	تورقه‌توله‌ین
ظه‌ر	ظه‌ر	ظه‌ر
ساف	ساف	ساف

رټنوسى فەرهنګه کي	رټنوسى لاسړى کوردي	رټنوسى لږم چاپه ي فەرهنګه کي
ضِدَ	زیدد	زیدد
وَلِيّ	وملېی	وملېی
يادآورى	ياداومړی	ياداومړی
کَنَن	که نن	که نن
مَظَنَّة	مهره ننه	مهره ننه
تُر	تور	تور
تورک	توورک	توورک
توراغان	تؤراغان	تؤراغان
تَوْر	تؤر	تؤر
سه	سى	سى
ف	ف	ف

همروه کوو خوښه رى بهرټر ده بېنټ زور جار رټنوسه که ي نووسه ر بؤ دهرخستنى چوښه تى دهرېرېنى وشه کوردیه کان ورده کارى زورترى تېدايه، بؤ غوونه نيمچه بزويتى «i» که نايه توللا به «-» ناماژه ي پي کردوه، بؤ رټنوسى فەرهنګ زؤر پټرسته که له رټنوسى شه مړوى کوردیدا نيه. هرېويه وشه «که نن» له رټنوسى شه مړوى کوردیدا ده کرټ به «Kenin» بخوښترسته وه، که چاوگه و به ماناى «که نن»، يا به «Kenn» بخوښترسته وه که به ماناى «ناودې».

نهم ورده کاريه لږم فەرهنګه دا زؤر گرنگه، چونکه همروه کوو ده زانن له شپوه ناخاوتنى نهم ده لانيدا زور جار پيتى «د» له چاوگدا به دى ناکرټ، کاتېک ره گى وشه که به پيتى «ن» کوتايى هاتبټ، وه ک چاوگه گلى: «سەن»، «خۆزان» و...

همروه ها نووسه ر به دانانى نوخته له ژير پيتى «د» له وشه گلى «قادر» و «پالوده» و «نه دا» و... دا ناماژه ي به دهرنه کهوتنى نهم پسته لږم وشه گله دا کردوه.

همروه کوو خوښه رى بهرټر له خسته که دا ده بېنټ و پاشترېش ناماژه ي پي ده که ين، به يارمه تى هاوکارانى بهرټر پيتچن هملمان داوه لږم چاپه دا به پيتى توانا ورده کاريه کانى نووسه ر له رټنوسى فەرهنګه که دا پارټرين.

❖ نووسه ر له پيشه کى فەرهنګه که دا گلې ي له به کاره ينانى شه لغويى عهره بى بؤ نووسينى کوردي و فارسى کردوه و بيتوانا بونى شه شه لغويى ي بؤ دهرخستنى ورده کاريه کانى ناخاوتنى زمانى فارسى و عهره بى روون کردوه ته وه و ته نانه ت پيشنيارى شه لغويى ي کى دیکه ي

خستووته بهر باس که جینگای سهرنجدان و لیکۆلینهوی پسیقۆانی ریتنوسی کوردیه.

شایانی باسه که من خۆم له گهڵ نهوهدا نیم که له ریتنوسدا هه موو ورده کاریه کانی ناخاوتن دهقه دهق ناشکرا بکریت و ناسانکاری و ریکریکی و خیرانووسین به سهر دانانی نیشانه گهلی زۆروبۆر بۆ گواستنهوی دهقه دهقی بیت و بزۆینه کان له ناخاوتنهوه بۆ نووسین هه لده بیژیم، ته بیا نهوهنده ههیه که له نووسینی فهرهنگدا نیازمان به فۆنه تیککی ریکوپیتک ههیه وه کوو له زمانی ئینگلیزیدا ده بیبین.

❖ خالیککی تر که لهم فهرهنگه کدا جینگای سهرنج ههیه که نووسهر وشه و رسته گهلی فهرهنگه کدی ههر بهو جۆری که خه لکی بازار و کوچه و کۆلان له ناخاوتنی رۆژانه یاندا به کاری دههین گواستووتهوه بۆ ناو فهرهنگه کدی و ههرگیز له ههولتی نهوهدا نه بووه به له فزی قه لثم وشه کان بنووسیت و ناخاوتنی زانایانه و خوینه وارانه ی سهرده می خۆیی به سهر ناخاوتنی خه لکی ره مه کیدا هه لته بژاردوه.

❖ نووسهر جگه له وشه کوردیه کان به و پهری ورده کاریه وه سهر و بۆر و ژێر و زه نه و گیره ی بۆ وشه فارسی و عهره بیه کانی ناو فهرهنگه کدی داناوه.

❖ نووسهری بهرێز له ههر جیه کدا به پتیوستی زانیوه و ینه و شکلی پتیوستی بۆ روون کردنهوی زیاتری مانای وشه کانی فهرهنگه کدی کیشاوه که کارامه بی و ده سرنگی نی نووسهر له و ینه کیشانیشدا ده خاته روو و وه کوو شاعیری عهره ب ده لیت: «به لای خوداوه هیچی تیناچیت که هه موو مرۆقه کان له مرۆقی کدا کۆیکاتهوه!».

❖ ههرچنده شیوه ناخاوتنی شیرینی ناوچه ی ئه رده لان به سهر فهرهنگه کدا زاله، به لام وه سف کردنی ئهم فهرهنگه به فهرهنگیککی له سه داسه د ناوچه ی؛ بریاریککی دوور له نینساف و دادوهریه، چونکه جگه له وه ی ئهم فهرهنگه ده یان و سه دان وشه ی هه ورامی و ته نانه ت کرمانجی ژوو روویشی له خۆگرتوه؛ هه روو کوو مامۆستا جه مال نه به ز له کتییی «به ره و زمانی یه کگرتوی کوردی»! ناماژه ی پی ده کات ناوی زۆریه ی نامراز و نامیره سه ره تاییه کانی کشتوکاڤ و... له نیوان زۆریه دیالیکته کوردیه کاندا هاویه شه، هه روو ها خوینه ری بهرێز پاش سهرنج دانی ئهم خسته میه ی خواره و به راورد کردنی هه ندێ له و روون کردنه وانه ی که له پال وشه کوردیه کانی فهرهنگه کدا نووسیومه؛ ده توانیت به ئاسانی مانای به شیککی زۆری وشه سه ره کیه کانی ناو ئهم فهرهنگه بئۆزیته وه، ههرچنده خۆی دانیشتوی ئهم ناوچه میه ی کوردستان نه بیت:



شبه لاجانی لهره لای	شبه لاجانی سلطانی و لهره لای
مردک	مردو
شیو پاک	شیواو
پیکه پیک	پیکه بیو، پیکه یشتو
مانک	مانو، ماندو
بیانک	بیانو
تله و کردن	تل کردنه وه
شله و کردن	شل کردنه وه
کوتیاک	کوتیاو، کوتراو
هاریان	هاریان
کهفتن	کهوتن
کیفسان	کوستان
ناوی	نابی، نابیت
کولان	کولاندن
خه لان	خه واندن
پرتو و کیاک	پرتو و کاو
دانین	دانان
کوا	کوا
کوانک	کوانو
که و مرگ	که و مر
مه زک	می شک

❖ نویسه له فرههنگه کهیدا مانا کوردی و فارسی و عهره بیه کانی پاش پیتگه لی «ف»

و «ف» و «ع» بهم شیوه یه خواره وه ریز کردو وه:

ک —

ف —

ع —

به لاه هندی جار نیشانه ی پاش پیتی «ك» ی بهم شیوه به داناه:

ك +

هه رچه نده هژی نهم کاره به ته وای بژ ساغ نه کرایه وه، به لاه وا ده زانم نامازه بیت به مانایه کی جیاوازی دیکه ی وشه سه ره کیه کی سه ره وه که له کوردیدا هاوواتای بژ نه دۆزیوه ته وه، چونکه نویسه له پیتشه کی فرههنگه کهدا نووسیویه تی: نهم نیشانه یه «+» بژ جیاوازیوونی مانا دانراوه.



ناوی خواردنه‌کان و نامیره‌کانی موسیقا و داوده‌رمان و به‌هاراتی ناو چِشت و نه‌و میوانه‌ی که وشک ده‌کرین یا ده‌کرین به دۆشاو و زاراوه‌کانی قومار و جۆری یاری و له‌یستۆکی منداڵان و تهنانه‌ت زاراوه‌کانی ناو نه‌و یاریانه و گه‌لی ورده‌کاری دیکه‌ی باس‌کردوه که میژوونوسان و کۆمه‌لناسان و نه‌دیبان ... له توێژینه‌وه‌کانیاندا ده‌رباره‌ی نه‌م هه‌ریمه له کورده‌ستان بی‌نیاز نابن لیتی.

## من و نه‌م فهره‌نگه

هه‌رچه‌نده خه‌تی نووسه‌ر زۆر خۆشه و هه‌رکەس تا راده‌یه‌ک شاره‌زای که‌شکۆل و ده‌سنوسی پیشینیان بێت پاش ماوه‌یه‌ک له‌گه‌لیدا رادیت و ده‌توانیت به‌ ئاسانی بیه‌خوینیت‌وه، به‌لام به‌داخه‌وه فهره‌نگه‌که - به‌ تایبەت چاپی دووه‌می - باش تۆفیسیت نه‌کراوه و زۆرجار وشه‌کان ده‌رنه‌که‌وتوون یا زۆر که‌مه‌رنگن و ساخ کردنه‌وه‌یان کاریکی ئیجگار دۆاره و کاتیکی زۆر ده‌بات.

هه‌ربۆیه پاش نه‌وه‌ی فهره‌نگه‌که له لایه‌ن هاوکارانی «**بلاوکه‌ی پره‌وه‌یه‌یان**» هه‌ر پیتچن کرا و درایه ده‌ستم ناچار بوم سه‌ره‌له‌نوێ پیتشه‌کی فهره‌نگه‌که تا سه‌ره‌تای پیتی ته‌لف به‌ ته‌واوی بنووسمه‌وه و له‌وه به‌دواوه به‌شه پیتچن‌کراوه‌کان له‌گه‌ل فهره‌نگه تۆفیسیت‌کراوه‌که‌دا که به‌ خه‌تی نووسه‌ر نووسرابوو به‌راورد بکه‌م و پاش ئه‌رك و ره‌غیکی زۆر و په‌نا‌برده به‌ر جی‌گه‌گه‌لی دیکه‌ی فهره‌نگه‌که که وشه‌هاوماناکانی تیدا دووپات کرابوووه و به‌ پشت‌به‌ستن به‌ فهره‌نگه‌گه‌لی کوردی و فارسی و عه‌ره‌بی، ده‌ستم به‌ ساخ کردنه‌وه‌ی فهره‌نگه‌که کرد.

نووسه‌ری به‌رپێ زۆر جار له‌ په‌راویزی فهره‌نگه‌که‌دا هه‌ندیک وشه و روون کردنه‌وه‌ی خستوه‌ته سه‌ر فهره‌نگه‌که که به‌داخه‌وه له کاتی به‌رگتیگرتن و ریکوپی‌ت‌کردنی فهره‌نگه‌که‌دا به‌ ده‌م تیغی به‌رگتیگه‌روه رۆشتوون و به‌ زه‌مه‌تیکی زۆر به‌شی هه‌ره‌زۆری نه‌و وشانه‌م راست کردوه‌ته‌وه.

هه‌روه‌کوو ناماژه‌ی پی‌کرا زۆر جار نووسه‌ر نیشانه‌ی «<sup>٢</sup>»ی بۆ وشه‌ کوردیه‌کان دانه‌ناوه که دۆزینه‌وه‌ی شیوه‌ی دروستی ده‌رپین و ریتنوسی نه‌و وشانه‌ش کاتیکی زۆری بردوه.

هه‌روه‌ها هه‌موو نه‌و بزوانه‌ی که نووسه‌ر بۆ وشه‌ عه‌ره‌بی و فارسیه‌کانی داناوه به‌ یارمه‌تی هاوکارانی به‌رپێزی پیتچن گوێزراوه‌ته‌وه بۆ نه‌م چاپه‌ نوێیه.

به‌ پێشینیاری جه‌نابی «**عه‌بدولوه‌مین**» به‌ریادرا بۆ هه‌رکام له وشه‌گه‌لی سه‌ره‌کی فهره‌نگه‌که که وشه‌یه‌کی هاوواتا یا روون کردنه‌وه‌یه‌ک به‌ دیالیکتی سۆرانی (شیوه‌ ناخواتنی سلیمانی و ده‌رویه‌ری) به‌مه سه‌ر فهره‌نگه‌که، که پێشینیاریکی زۆر به‌جۆ و پتووست بوو، چونکه له لایه‌که‌وه نووسه‌ر مانای هه‌ندیک له وشه سه‌ره‌کیه‌کانی فهره‌نگه‌که‌ی به‌ کوردی نه‌نووسیوه و له لایه‌کی دیکه‌شه‌وه

شیئو ناخاوتنی ئه‌مه‌ده‌لانی به‌سه‌ر فهره‌نگه‌که‌دا زائنه، جگه له‌مانه‌ش نووسه‌ر زۆربه‌ی روون‌کردنه‌وه‌کانی خۆی سه‌باره‌ت به‌ وشه سه‌ره‌کیه‌کانی فهره‌نگه‌که به‌ زمانی فارسی نووسیه‌ که وه‌رگێپانی ئه‌و روون‌کردنه‌وانه‌ بۆ سه‌ر زمانی کوردی کارێکی زۆر پێویست بوو، ته‌نانه‌ت نووسه‌ر به‌شیێک له‌ سه‌ره‌تای فهره‌نگه‌که‌ی به‌ زمانی فارسی نووسیه‌ که ئه‌و به‌شه‌یشم وه‌رگێپاوه‌ته سه‌ر زمانی کوردی.

ده‌توانم بڵێم چارن ته‌گه‌ر خۆینه‌ریک لانی که‌م زمانی فارسی نه‌زانیا به‌ نه‌ی ده‌توانی سوودی ته‌واو له‌م فهره‌نگه‌ وه‌رگیریت، به‌لام له‌م چاپه‌ نوێیه‌دا خۆینه‌ر ته‌نیا به‌ زانینی زمانی کوردی و دیالێکتی سۆرانی ده‌توانیت سوود له‌م فهره‌نگه‌ وه‌رگیریت.

بێگومان خۆینه‌ری به‌رێز ده‌زانیت که‌ دانانی وشه‌ی هاوواتا یا روون‌کردنه‌وه بۆ هه‌موو وشه سه‌ره‌کیه‌کانی ئه‌م فهره‌نگه‌ چهنده کارێکی پشوسوارکه‌ر و کاتگیره، زۆر جار بۆ راست‌کردنه‌وه‌ی رێنووسی وشه‌یه‌ک و مانا‌کردنه‌وه‌ی، چهن‌دین کاتژمێر کاتم ته‌رخان کردوه‌ و ئه‌م فهره‌نگ و ئه‌و فهره‌نگم کردوه‌.

هه‌ندێ جار ته‌گه‌ر له‌ دیالێکتی سۆرانی‌دا وشه‌ی هاوواتام ده‌ست نه‌که‌وتییت، په‌نام بردوه‌ته به‌ر دیالێکته‌کانی دیکه، یا لانی که‌م روون‌کردنه‌وه‌یه‌کم له‌سه‌ر وشه‌که نووسیه‌ و هه‌ندێ جارێش به‌ وه‌رگێپانی روون‌کردنه‌وه‌که‌ی نووسه‌ر له‌ فارسیه‌وه بۆ کوردی وازمه‌یناوه و ته‌گه‌ر وشه سه‌ره‌کیه‌که زیاتر له‌ مانایه‌کی هه‌لگرتییت ناماژه‌م پێ‌کردوه‌، هه‌روه‌ها ته‌گه‌ر هه‌ستم کردییت وشه‌که نامۆیه و روون‌کردنه‌وه‌ی پێویسته، وشه‌ هاوواتاکه‌م روون‌کردوه‌ته‌وه، جار‌جاریش هه‌ندێ وشه‌م ده‌ست که‌وتوه‌ که له‌ فهره‌نگه‌ کوردیه‌کاندا - به‌ تایبه‌تی فهره‌نگی هه‌بنانه‌ بۆزینه‌ی مامۆستا هه‌ژاردا - تۆمار نه‌کراوه؛ که ئه‌و وشانه‌شم له‌ فهره‌نگه‌که‌دا گوێنانه‌وه‌.

هه‌موو وشه و روون‌کردنه‌وه‌کانی خۆم له‌ ناو دوو قولاپدا - [...] - داناوه هه‌تا له‌گه‌ڵ ده‌قی فهره‌نگه‌که‌دا تێکه‌ڵ نه‌بییت و هه‌ر روون‌کردنه‌وه‌یه‌کی نووسه‌ریشم وه‌رگێپایه‌ته سه‌ر زمانی کوردی له‌ناو دوو که‌وانه‌دا و له‌ نێوان دوو قولاپدا - [...] - داناوه، هه‌تا خۆینه‌ر بزانییت که ئه‌م جۆره وشه و روون‌کردنه‌وانه، واتاکه‌ی هی نووسه‌ره و دارپشته‌که‌ی له‌ منه‌وه‌یه.

شایانی باسه که له‌ مانا‌کردنه‌وه‌ی وشه‌کاندا هه‌ولم داوه له‌ رووی مانا فارسی و عه‌ره‌یه‌کانه‌وه بۆچوونی نووسه‌ر له‌ باره‌ی وشه سه‌ره‌کیه‌کانی فهره‌نگه‌که‌وه به‌ده‌سته‌به‌یتیم و مانایه‌که‌ هه‌ل‌بۆزیم که له‌و بۆچوونه‌وه نزیک بییت با له‌گه‌ڵ بۆچوونی خۆیشمدا ناتهما بییت.

هه‌روه‌ها شایانی باسه که نووسه‌ری به‌رێز زۆرجار روون‌کردنه‌وه‌ی فارسی له‌ ریزی وشه کوردیه‌کاندا نووسیه‌، یا نمونه‌ی کوردی له‌ ریزی وشه فارسیه‌کاندا هێناوه‌ته‌وه، که هه‌موو ئه‌و

روونکردنمه و نمونه گله جیا کراونه تهوه و گوږزراونه تهوه بۆ شوئینی تایبته تی خوڤان.

ههندی جار به پیتی پتویست له پهراویزی فهرهنگه کهدا ههندی روونکردنمه نووسیه و له کۆتاییدا نیشانهی (ر)م پتی زیاد کردوه ههتا له گهل پهراویزه کانی نووسهردا تیکهل نه بیئت.

ههروه کوو پیتشتریش ناماژهی پتی کرا به یارمهتی هاوکارانی پیتچن ههولمان داوه به پیتی توانا بهشی ههروه زۆری ورده کاریه کانی نووسه بگوږزیتهوه بۆ ناو ئهم چاپه نوئیه؛ ههر بهییه:

✓ نه گهر وشهیه که له فهرهنگه کهدا خهتی به ژێردا کیتشرابوو ئهوه وشهیه کی رهسهن نیه و له زمانیکی دیکهوه وهگریرهوه.

✓ ههر کام له وشه سه ره کیه کانی فهرهنگه کهدا خهتی به ژێردا کیتشرابوو ئهوه له عه ره بهیهوه وهگریرهوه و نه گهر له نیوان دوو سه ره پمدا نووسرابوو - <...> - سه ره به زمانه ئه وره و پاییه کانه.

✓ نه گهر له نیوان دوو وشهدا نیشانهی «ا» دانرابوو ئه و وشهیه پیکهوه هاوواتان و نه گهر نیشانهی «ا» دانرابوو مانایان له یه که جیاوازه. شایانی باسه منیش له روونکردنمهوه کانی خوڤدا سووڤم له دوو نیشانهیه وهگریرهوه.

✓ نه گهر وشهیه که نیشانهی زهه (ه)ی به سه ره وه بوو ئه وه نیمچه بهزای «ه»ی له گهلدایه و پتویسته له کاتی خوئندنه وهدا توژیک زمانی بۆ دابگیردوئیت. شایانی باسه ئهم نیشانه تهنیا بۆ ئه و وشانه دانراوه که لهوانهیه به هۆی نامۆبوونهوه خوئنه ره له ده رپینی وشه کهدا تووشی هه له بکات.

✓ نه گهر پیتی «د» له ناو وشه سه ره کیه کانی فهرهنگه کهدا بهم شیویه نووسرابوو: «د»، ئه وه پتویسته وه کوو پیتی «د» له وشه «قادر» و «نادر» دا بخوئیریته وه، که له «قایر» و «نایر» وه نزیکتره ههتا قادر و نادر.

ههر چهنده نووسه ره نیشانهی «ه»ی له ههر جینگایه کدا پتویست بوو بیئت بۆ هه موو ئه و پیته کوردیانه دانراوه که نیمچه بزوئینی «ه»یان له گهلدایه، به لام له به ره ئه وهی نیشانهی نامۆ له ریتنوسی فهرهنگه کهدا له راده به ده ره نه بیئت و ههروه ها به هۆی گیروگرفتی فۆنتی وشه کوردیه کانه وه، ههروه کوو ناماژهی پتی کرا، نیشانهی زهه (ه) - که له چاپه دا جینشینی نیشانهی «ه»یه - تهنیا به پیتی پتویست دانراوه.

ههر له به ره ئه و دوو هۆیهی سه ره وه نوختهی ژیر پیتی «د»یش تهنیا له وشه سه ره کیه کانی فهرهنگه کهدا دانرا.

بۆ ئه وهی له خوڤمه وه ده سکاری فهرهنگه کهم نه کرد بیئت، له ههر جینگایه کدا نووسه ره نوختهی ژیر پیتی «د»ی داننه نابیئت؛ منیش خوڤم له دانانی پاراستوه ههر چه نده وام ههست کرد بیئت که نووسه ره دانانی ئه و نوختهیهی له بهر چوو بیئت.

پټويسته بوترټټ كه نوختي ژيړ پيټي «د» له پيشهكيه كاني نووسردا به تهاوي دانراوه.  
 شاياني باسه كه له لايهن هاوكاراني پيتچنهوه هه موو وينه كاني ناو فهرهنگه كه نيسكمن  
 (Scan) كراوه و گويزراوه تهوه بؤ كوتايي پيټه كان هه تا له گملا فهرهنگه كه دا ټيكل نه پيټ،  
 هه ربزيه:

○ نه گهر له كوتايي وشهيه كدا نووسرا بوو «وينه»، نهو وشهيه له كوتايي هه مان پيټدا  
 وينهيه كي تايه تي ههيه.

○ نه گهر له كوتايي وشهيه كدا نووسرا بوو «وينه...»، نهوه وينهيه تايه تي نهو  
 وشهيه له كوتايي پيټي سهره تاي وشهيه پاش تير «>» هه كدايه.

○ نه گهر له كوتايي وشهيه كدا نووسرا بوو «وينهيه ههيه»، نهوه نووسري به ربزي  
 ناماژه ي بهوه كردوه كه نهو وشهيه له چيگايه كي فهرهنگه كه دا وينهيه كي تايه تي  
 ههيه، به لام چيگه ي وينهيه كي ديار ي نه كردوه و منيش پاش گه پان به وشه  
 هاوواتاكاندا وينهيه كم بؤ نه دوزراوه تهوه.

به هؤي گويزيني وشه سهره كيه كاني فهرهنگه كه وه بؤ رينووسي نه مړي كوردي، نهو وشانه ي له  
 چايي پيشووي فهرهنگه كه دا به پيټگه لي «ث» و «ص» دهسټي ده كمن گويزراونه تهوه بؤ ناو پيټي  
 «س» و پيټگه لي «ذ» و «ظ» و «ض» گويزراوه تهوه بؤ ناو پيټي «ز» و پيټي «ط» گويزراوه تهوه  
 بؤ ناو پيټي «ت».

له كوتاييدا به هؤي گيروگرتي فونتي وشه كورديه كانه وه له بهرنامه ي «Word»؛ دانه دانه ي  
 وشه سهره كيه كاني فهرهنگه كه مان سهرله نو ي به پيټي نه لفويي ته مړي كوردي ريزه ندي كردو تهوه  
 و هاوكاراني به ربزي پيټچن بهو پيټي سهرله نو ي فهرهنگه كي ان داړشو تهوه.

ټيستا كه نهو وشانه ده نووسم له سهر شانوي خه يالما چاوم ليټه كه نايه توللاي به سالاجوو و  
 ريش سپي له باټي پشودان و گه شتوگوزار و دانيشتن له ديوه خاند؛ له سوچي ژوورتيكدا به ته نيا  
 دانيشتوه و به دهسټه له روكه كاني پاش ريكيوټك كورني كاغهزه كاني بهر دهسټي و خهټ كي نشان  
 تيايدا، پيټ به پيټ و وشه به وشه و ډير به ډير و لاپه به لاپه به خه ريكي پاك نووس كورني  
 فهرهنگه كه يه تي و جاريه جار وشهيه كي تازه ي بهر دهه ويټه وه و له بهراويزدا توماري دهكات و  
 هه ندي جار نه ژيړ وشهيه كدا وينهيه تايه تي بهو وشهيه ده كيشيټ و جاريه جاريش به لاپه به  
 پاك نووس كراوه كاندا دهه پرټ بؤ نهوه ي وينهيه كي تايه تي بهم وشهيه ي كه ټيستا خه ريكيه  
 دهينووسي تهوه له چيگايه كي تري فهرهنگه كه يدا بدوزي تهوه و ناماژه ي پيټكات. هه ندي جار

لاپەرەيكە خەريگە تەواو دەبیت و لە ناکاو مەرەكەفەكە دەتکیتە سەر لاپەرەكە، یا وینەكەى بە دل نیه و ناچارە سەر لە نوێ ئەو لاپەرەیه بنووسیتەوه و هەندى جاریش لاپەرە ئۆفسیت کراوه کانی بۆ دەهیننەوه، چاوتکی پیتا دەخشیت و چاپەكەى بە دل نیه و سەر لە نوێ ئەو لاپەرەیه پاکنوس دەکاتەوه. پاش تەواویونی کارەكە و چاپ کرانی فەرەنگەكە لەبەری خۆشحالییدیه كە دەرەتەى پیوست بۆ بلاویونەوهى بەرەمەكەى رەخساوه و لاپەرەكانی فەرەنگەكەى هەلەداتەوه و دەبینیت لە هەندى جیگادا وشەکان کەمەنگن و لە هەندى جیگادا وینەکان رەش بوونەتەوه و وردەکاریه کانی فەوتاو و لە هەندى لاپەرەدا پەراوتزەکان قرتاون، هەناسەیه کى سارد هەلەدەکیشیت و دەستیک بە ریشه چەرمووه کیدا دینیت و سەرغی دەپیتە دیواره کەى بەرامبەرى و دەچیتە ناو دەرەى بى بنی ئەندیشه و خەیاڵەوه...

هیوادارم منیش بەم هەولە کەموکورتەم رەنج و زەحمەتەکانى ئەو زانا کوردپەرەروەم بە فیۆ دەابیت و گیانی پیۆزی نایەتوللām لە خۆم زویر نەکردیت.

### ئەو سەرچاوانەى پشتم پى بەستون

«**فەرەنگى هەردۆخ**»: لە هەر جیگایە کدا وشەیکەم بۆ نەخوێنرایتەوه یا لە رێنوسەكەى دوودل بروم پشە هەموو شتیک پەنام بردووتە بەر وشە هاوواتاکانی فەرەنگەكە.

«**فەرەنگى هەنجانە بۆرینى مامۆستا هەزار**»: زۆربەى کات بۆ زیادکردنى وشە و روونکردنەوه پشتم پى بەستووه و تەنانت زۆر جار روونکردنەوه کانی مامۆستا هەزارم دەق بە دەق گواستووتەوه.

«**فەرەنگى شیرینی مامۆستا فازل نیرامەدين**»: کە هەم بۆ دۆزینەوهى وشەى هاوواتا و هەم بۆ دۆزینەوهى مانای زاراوه کان لە کوردیدا پشتم پى بەستووه.

«**فەرەنگى دیهخودا**»: بە شتێى نەرم نامیر (Software) کە بۆ روونکردنەوهى وشە سەرەکیەکان و دلنایابوون لە رێنوسى وشە فارسیەکان پشتم پى بەستووه.

«**فەرەنگى ئەلوانجیدی باب لویس**»: کە بۆ دلنایابوون لە رێنوسى وشە عەرەبیەکان و هەندى جار بۆ روونکردنەوه کوردیەکان پشتم پى بەستووه.

«**فەرەنگى زانیاری وینەدارى مامۆستا کەمال جەلال غەریب**»: کە بۆ ماناکردنەوهى نارى گۆرگیا و ناژەل و بالندە و میروو... پشتم پى بەستووه.

«**فەرەنگى عەمید**»: کە بۆ روونکردنەوهى وشە سەرەکیەکان و دلنایابوون لە رێنوسى وشە فارسیەکان پشتم پى بەستووه.

ئەمە ئەو سەرچاۋانە بوو كە زۆر تىرىن سىۋىدەم لىۋەدەرگىسى، بەلەم كاتىك ماناى دروستى  
ۋەشەيەكم لىۋە عاسى بويىت، پەنام بىر دۈۋەتە بىر ھەمىۋە جۆرە فەرھەنگ و فەرھەنگۈكىك و روم لىۋە  
ھەمىۋە ناسراۋ و دۆست و ئاشنايدەك ناۋە.

ئەمەش ناۋى ژمارەيەك لىۋە فەرھەنگانەيە:

﴿ فەرھەنگى زاراۋى مامۇستا بەدران ئەمەد ھەبىب. ﴾

﴿ فەرھەنگى نۆبەرى مامۇستا گېۋى موكريانى. ﴾

﴿ فەرھەنگى «فرهنگ اصطلاحات معاصر» ەمەرى ەبى فارسى، نووسىنى نەجەفەلى مىرزايى. ﴾

﴿ «كتاب التعريفات»، نووسىنى سەيىد شەرىفى گورگانى. ﴾

﴿ فەرھەنگى گېرقانى خاك، نووسىنى مامۇستا مەھمۇد ەبەدۇللا و مامۇستا جەمال جەلال. ﴾

﴿ فەرھەنگى زانىبارى مامۇستا كەمال جەلال غەرىب. ﴾

ئە كۆتايىدا پېتىستە سىۋاسى ھەمىۋە ئەۋ بەرپىزانە بىكەم كە لىۋە رىگايەدا ھانىيان داۋم يا بە ھەر  
جۆرىك يارمەتيان داۋم بە تايەت ھاسەرى ئازىم «بەدرى بەھرامى» كە جگە لىۋە ھانزان و  
رەخساندى بارودۇخى گونجار، بۆ مانا كەردنەۋە و چۆنەتتى دەرىپىنى شىۋازى ئاخاۋتنى بەشىكى زۆر  
لىۋە ۋەشەكانى فەرھەنگە كە بە ھانامەۋە ھاتۋە.

#### رەئوف رەھمىۋى

خوتەندىكارى دوكتوراى زانستە ئايىپەكانى زانكۆى تاران

۲۵ ەزەرى ۱۳۸۵ ى كۆچى مانگى ۱۷/۱۰/۲۰۰۶ ى زانىنى



پخته است. یا (مشطیج) که سرب (شاه تود) است - (تنبیه)  
(تنبیه) - هر لغتی را که میخوانند بیه انگند. اگر سوزد در باب خود یعنی حرف اول  
روم جای نژد. مانند (تاف) در باب (تاف) باید جفت شود. و اگر کم است در  
ارباب اجزاء ترکیب آن باید برگرداند تا پیدا شود. مانند (جهراد چون) که در باب  
جز اول نژد است. یعنی (دب) همچنان (چله و صاف کن) در باب جز اول یعنی  
(ج ل) و (دار بر این) در باب جز دوم پیدا کنند. یعنی (د ل) و (نظیر)  
(خویش دان) در باب (رخ و) یا (پی) جای نژد -

الحمد لله رب العالمين

فہ کر دی۔ لہ واژہ درس اوی۔ واژہ نہ نوکہ درس اوی۔ نوکہ (۳۶) جوڑہ  
 بدوین ام سی دشن جوڑہ۔ سی دشن شیورہ دانیاگہ۔ ہم جوڑہ۔

ا ب ب پ ت ث ج چ ح خ د ذ ر ز س ش  
ن ق ک گ ل ل م ن و ز پ م ی ی (پ ب ی پ)

لا ہی استقلال میوے - ام می ویش نیکہ . ہشتی : لچ درس اوی - [ب]

کتاب م ف و ق و - پنجویں کلاس درس اوی - ق خ ع ح - اومیں

سید کے بہنو دادا درس اردن - ت ت دن ل . س ش ج چ . نزد س

سر لای ۱۰۰ ی. ک. ک. ک.

و کہ کل کردی . پری جاد (نیچین) ، پری جاز (پچن) ، بونا سین جو کہ آدیم لکھ

۱۰۰

لوئیس بن لوله دجولہ کلاہ : پیراٹھنکلی سب وستی اس . لوڈ وجم بہ دس م لوڈ

«نمونه‌ی توفسیت‌گراوی ختی نووسەر، لاپه‌ری چواره‌می پێشه‌کی فهره‌نگه‌ک»





## مقدمه‌ی فارسی

### الف) ویژگی‌های این فرهنگ لغت

همان‌گونه که مؤلف فرزانه و بزرگوار در پایان جلد دوم نوشته است؛ این اثر در مدت هیجده ماه به رشته‌ی تحریر درآمده است.

در سال ۱۳۳۲ هـ.ش روزانه از طرف مؤلف بازنویسی شده و توسط «چاپخانه‌ی ارتش» افست و منتشر گردیده است.

در بهار سال ۱۳۶۲ هـ.ش توسط «چاپخانه‌ی حیدری» دوباره افست شده و از طرف «انتشارات غریقی» در سنج منتشر گردیده است.

این فرهنگ لغت شامل سه زبان کردی، فارسی و عربی است که بیشتر لغات مدخل آن به لهجه‌ی اردلانی است که شاخه‌ای از گویش سورانی - یکی از گویش‌های اصلی زبان کردی - است.

✎ مؤلف علاوه بر معادل‌های فارسی و عربی؛ مترادف کردی اکثر لغات مدخل را نیز به اثر خود افزوده است.

✎ از طریق معادل‌های فارسی و عربی و لغات مترادف این دو زبان؛ مؤلف وجوه معنایی لغات مدخل را به طور کامل روشن ساخته است و هر جا نیاز به توضیح احساس شده باشد آن را به زبان فارسی توضیح داده و گاه علاوه بر زبان فارسی؛ به زبان‌های عربی و کردی نیز مثال و توضیح لازم را برای لغات مدخل ذکر کرده است.

✎ اگر یکی از لغات مدخل دارای چند معنی متفاوت بوده باشد؛ معمولاً چند بار آن لغت را نوشته و در ذیل آن، مترادف فارسی و عربی آن را آورده است، گاه نیز به یک بار نوشتن لغت مدخل اکتفا نموده و در ذیل آن معانی متفاوت فارسی و عربی آن را در کنار هم ذکر کرده است، که در چنین مواردی برای جدا کردن لغات مترادف از لغات متباین؛ در میان لغات مترادف علامت «:» را قرار داده است که این علامت در این چاپ به علامت «،» تغییر داده شده است و در وسط لغات متباین علامت «+» را قرار داده است که این علامت نیز به «.» تغییر یافته است.

✎ مؤلف در معنی کردن لغات مدخل به عربی - به ویژه در ترجمه‌ی اصطلاحات - گاه از ویژگی اشتقاق لغات در این زبان سود جستة است.

✎ هر چند بیشتر لغات مدخل این فرهنگ لغت مربوط به لهجه‌ی اردلانی است اما مؤلف در میان آن‌ها و در معانی کردی آن‌ها لغات مربوط به دیگر لهجه‌ها و گویش‌های زبان کردی را نیز ذکر کرده است.

✎ اگر لغت مدخل در زبان کردی اصیل نباشد و از زبان عربی وارد زبان کردی شده باشد، آن را در پراکنش قرار داده است، که در این چاپ در زیر چنین لغاتی خط کشیده شده است. ضمناً در دیگر کلمات کردی، فارسی و عربی اثرش نیز لغات غیر اصیل را مشخص کرده است.

✎ مؤلف محترم گاه به زبان‌های دیگر مانند ترکی و زبان‌های اروپایی نیز اشاره کرده است و اگر لغت مدخل برگرفته از این زبان‌ها بوده باشد آن را در میان علامت «<» نوشته است.

✎ نویسنده در بازنویسی و ترتیب‌بندی لغات کردی اثرش از رسم‌الخط رایج کردی استفاده نکرده است، بلکه در کنار استفاده از حروف ویژه‌ی زبان کردی، از صداهای «کُ» نیز استفاده نموده و سعی کرده است در حد توان صدای مخصوص همه‌ی حروف کردی را از قلم

نیندازد، علاوه بر این همه‌ی لغات فارسی و عربی را اعراب‌گذاری کرده است.

✎ مؤلف در مقدمه‌ی این اثر خلاصه‌ای در مورد قواعد زبان کردی - اعم از صرف و نحو - به زبان کردی نگاشته، علاوه بر آن قسمتی را به ضرب‌المثل‌ها و کنایات کردی اختصاص داده است. همچنین رسم الخط عربی را برای نگارش زبان فارسی و کردی مناسب ندانسته و رسم الخطی را اختراع و به عنوان جایگزین پیشنهاد کرده است.

✎ مؤلف در پایان جلد دوم نوشته است: «هرگاه فهرستی برای لغات فارسی و فهرست دیگر برای لغات عربی تنظیم شود فارس و عرب هم از این کتاب استفاده خواهند کرد.» که متأسفانه برآورده کردن این خواسته‌ی ایشان در این چاپ میسر نشد، زیرا این امر موجب چند برابر شدن حجم کتاب می‌شد، امیدواریم در آینده این اثر به صورت نرم‌افزار در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد و از این طریق آرزوی مؤلف جامه‌ی عمل بپوشد.

✎ به خاطر زمینه‌سازی برای برآورده شدن خواسته‌ای که در قسمت قبل به آن اشاره شد؛ مؤلف علاوه بر لغات و اصطلاحات، گاه در مدخل لغات کردی اثر خود، عبارات و شبه‌جمله‌های کردی را نیز ذکر کرده است، تا به لغت خاصی که در زبان فارسی یا عربی برای این عبارات و شبه‌جمله‌ها وضع شده است اشاره کند.

✎ مؤلف در ترجمه‌ی لغات مدخل کوشیده است دقیق‌ترین و مناسب‌ترین معادل فارسی و عربی را برای لغات مدخل کردی بیابد، که این امر نشان از تبحر ایشان در این دو زبان علاوه بر زبان مادریشان دارد. همچنین در ترجمه‌ی لغات مدخل فقط به ذکر یک لغت فارسی و عربی اکتفا نکرده است؛ بلکه همه‌ی لغات مترادف عربی و فارسی را - که به نوعی یکی از وجوه معنایی لغات مدخل را در بر گرفته باشند - ذکر کرده است.

✎ مؤلف در هر جایی از اثرش که لازم دانسته است شکل و نقاشی لازم را برای توضیح لغات مدخل کشیده است که این امر نیز نشان از استعدادهای بی‌شمار ایشان دارد.

### ب) از این اثر چه بهره‌ای می‌بریم؟

علاوه بر یافتن مفهوم لغات مدخل که وظیفه‌ی اصلی هر فرهنگ لغتی است؛ «فرهنگ مردوخ» دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که جنبه‌هایی از آن به شرح زیر است:

«از طریق این فرهنگ لغت می‌توانیم با لهجه‌ی ساکنین این منطقه در زمان حیات مؤلف

آشنا شویم و آن را با لهجه‌ی امروزی همین منطقه و دیگر مناطق کردستان مقایسه کنیم.

◀ لغات اصیل و دخیل هر یک از سه زبان کردی، فارسی و عربی را مشخص سازیم.

◀ منبع ارزشمندی است برای یافتن لغات مترادف در هر سه زبان، زیرا مؤلف در حد توان همه‌ی لغات مترادف را ذکر کرده است.

◀ مرجع مهمی است برای متخصصین فن معادل‌سازی در زبان کردی زیرا مؤلف معادل کردی بسیاری از اصطلاحات فارسی و عربی و حتی انگلیسی را در فرهنگ لغت خود ذکر کرده است.

◀ آینده‌ی تمام‌نمایی است برای مشاهده‌ی وضعیت زندگی ساکنان این منطقه از کردستان اعم از زنان، مردان، کودکان، هنرمندان، ورق‌بازان، ورزش‌کاران و... زیرا مؤلف در نهایت دقت و موشکافی اسم غذاها و چاشنی‌ها و ادوات موسیقی و اصطلاحات ورق‌بازی و انواع بازی کودکان و حتی اصطلاحات رایج در آن و نام انواع اسباب‌بازی‌های کودکان و... را ذکر کرده است؛ که مورخان، جامعه‌شناسان، محققان و... در پژوهش‌هایشان در مورد این خطه از آن بی‌نیاز نخواهند بود.

### ج) ویژگی‌های چاپ جدید

چاپ‌های قبلی این اثر در واقع افست دست‌خط مؤلف بود که با رسم‌الخط رایج زمان خود آن را به رشته‌ی تحریر درآورده بود.

هرچند رسم‌الخط مؤلف برای کسی که تا اندازه‌ای دست‌نوشته‌های گذشتگان را مطالعه کرده باشد بسیار واضح و خوانا است و پس از مدتی خواندن آن آسان می‌نماید؛ اما متأسفانه گاه کم‌رنگ بودن و مخدوش بودن چاپ آن مانع از خواندن درست لغات می‌شود و گاه لغاتی را که مؤلف در حاشیه‌ی اثر افزوده است در هنگام صحافی مخدوش شده است.

بنابراین سعی شده است قبل از هر چیز این اثر به صورت دقیق ویراستاری و لغات و توضیحات کردی آن بر اساس رسم‌الخط امروز زبان کردی بازنویسی و لغات مخدوش آن به کمک دیگر لغات مترادف خود این اثر و در مراحل بعدی با کمک گرفتن از فرهنگ‌لغت‌های کردی، فارسی و عربی بازبایی شود، سپس لغات مدخل براساس رسم‌الخط امروز زبان کردی

مرتب شود.

همچنین برای استفاده‌ی هرچه بیشتر خوانندگان کردزبان و به پیشنهاد جناب آقای «عبدالؤمن مردوخ» سعی شده است معادل سورانی مدخل‌های کردی، با توجه به گویش استاندارد که زبان نوشتاری بیشتر ساکنین کردزبان دو کشور ایران و عراق است، به این اثر افزوده شود و توضیحات فارسی مؤلف به طور کامل به زبان کردی ترجمه شود.

شایان ذکر است که در افزودن معادل‌های کردی در حد توان تلاش شده است با توجه به معانی فارسی و عربی لغات مدخل؛ دیدگاه مؤلف را در مورد این لغات تشخیص داده و آن را در قالب لغات متناسب با آن قرار دهیم، هرچند متناسب با دیدگاه این جانب نباشد.

ضمناً با کمک همکاران محترم حروفچین انتشارات «پرتو بیان» سعی شده است قسمت اعظم موشکافی‌ها و علائم موجود در رسم الخط مؤلف به این چاپ منتقل شود. گفتنی است که مجموع این تلاش‌ها بیش از سه سال کار مداوم را به خود اختصاص داده است، امید است که مقبول نظر خوانندگان محترم به‌ویژه اهالی اندیشه و فرهنگ باشد.

بنابر آنچه گذشت ذکر این توضیحات ضروری می‌نماید:

✓ در هر جای این فرهنگ لغت، عبارت یا لغتی در میان کروشه «[ ]» مشاهده شود مربوط به ویراستار است نه مؤلف، اما اگر عبارت ویراستار ترجمه‌ی عبارت مؤلف باشد، آن را در میان پرانتز و پرانتز را در میان کروشه قرار داده است «[... (..)]»، بنابراین هرگاه خواننده‌ی محترم با چنین عبارتی مواجه شد می‌فهمد که مفهوم آن مربوط به مؤلف و ترجمه‌ی آن مربوط به ویراستار است.

✓ اگر زیر لغات مدخل خط کشیده شده بود به معنای آن است که چنین لغاتی بنا به دیدگاه مؤلف اصیل نیستند و از زبان عربی به زبان کردی رخنه کرده‌اند.

✓ علامت «» در میان لغات این فرهنگ لغت به معنای تفاوت لغات از لحاظ معنی، و علامت «» به معنای مترادف بودن لغات است.

✓ اگر لغت مدخل در بین این علامت «<...>» نوشته شده بود به معنای آن است که لغت



مذکور از زبان‌های اروپایی وارد زبان کردی شده است.

✓ اگر زیر هر لغتی در این فرهنگ لغت - اعم از کردی، فارسی و عربی - خط کشیده شده بود؛ به معنای دخیل بودن آن لغت در زبان مذکور است.

✓ اگر بر روی حروف لغات کردی علامت «ٚ» قرار داشت به معنای وجود کسره‌ای کوتاه پس از آن حرف است. که این صوت در رسم‌الخط لاتین با حرف «i» نشان داده می‌شود.

✓ وجود نقطه در زیر حرف دال در لغات مدخل این فرهنگ لغت بدین معنی است که حرف دال کاملاً تلفظ نمی‌شود و تلفظ آن به حرف «ی» نزدیکتر است تا دال.

✓ اگر در پایان لغتی با کلمه‌ی «وینه» مواجه شدید به معنای وجود شکل مربوط به آن لغت در پایان همان حرف است.

✓ اما اگر با کلمه‌ی «وینه...» مواجه شدید به معنای وجود شکل مربوط به آن لغت در پایان حرف آغازین لغت پس از علامت «←» است.

✓ عبارت «وینه‌ی هدیه» به معنای آن است که لغت مذکور در این فرهنگ لغت دارای شکل خاص خود می‌باشد، اما متأسفانه مؤلف مکان آن را مشخص نکرده است و ویراستار پس از جستجوی لغات مترادف؛ آن شکل را نیافته است.

در پایان گفتنی است که چون مقدمه‌ی مؤلف به زبان فارسی است و توضیحات ایشان در مورد لغات مدخل نیز غالباً به همین زبان است؛ انتظار می‌رود خوانندگان محترم فارسی زبان به آسانی بتوانند از این فرهنگ لغت استفاده نمایند.

### ملاحظات للقارئ العربي المحترم

كتب المؤلف الفاضل الشهير «آية الله الشيخ محمد مردوخ كردستاني» هذا المعجم القيم خلال ثمانية عشر شهراً، مما يدل على نبوغه في اللغات الكردية و الفارسية و العربية. أعد المؤلف نفسه هذا المعجم للطبع و طُبع بخط المؤلف في «مطبعة ارتش» سنة ١٩٥٣ و اعيد طبعه في مطبعة «هيلري» سنة ١٩٨٣ ميلادية .

بما أن اللغة التي رتب المؤلف الفاضل معجمه على اساسها هي في الغالب اللهجة السورانية لساكني مدينة سنندج و نواحها، و بما أن تعليقات المؤلف على اللغات قد كُتبت باللغة الفارسية، قام المحقق بإدراج اللهجة السورانية لساكني مدينة السليمانية و نواحها — اي اللهجة الرسمية التي يستعملها الكتاب و الأدباء في كردستاني العراق و ايران — في هذا المعجم و بترجمة تعليقات المؤلف إلى اللغة الكردية حتى يسهل على القارئ الكردي الاستفادة منه.

و بما أن المعجم يحتوي على رموز و اصطلاحات خاصة، نسترعي إنتباه القارئ العربي الكريم الى ما يلي:

♥ اللغات و العبارات المكتوبة بين معقوفتين « [ ] » مدرجة من المحقق، لكن إذا كانت مكتوبة بين قوسين داخل العلامة المذكورة بهذه الصورة « (...) »؛ فإن مفهوم العبارة من المؤلف — كتبها باللغتين الفارسية و العربية — و قام المحقق بترجمتها الى اللغة الكردية.

♥ علامة «،» بين لغات هذا المعجم — بما فيها اللغات العربية — يدل على ترادف اللغات و علامة «.» يدل على تباينها في المعنى.

♥ اذا لاحظ القارئ كلمة «ويتنه» تحت اللغات العربية فإن هناك صورة رسمها المؤلف يوضح تلك اللغة في نهاية ذلك الحرف و بإمكان القارئ الرجوع إليه. اما اذا لاحظ كلمة «ويتنه»... فإن الصورة تقع في نهاية الحرف الأول للكلمة الواقعة بعد علامة «-». و عبارة «ويتنه هديه» دليل على أن لهذه اللغة صورة توضح معناها، لكن المؤلف لم يعين الصورة و المصحح — بعد بحثه في اللغات المرادفة — لم يظفر بها.

♥ وجود علامة «.» فوق حروف اللغات الكردية إشارة الى وجود كسرة مختلصة عند قراءة هذه الحروف والتي يُشار إليها في اللاتينية ب «i».

♥ كتب المؤلف في مقدمة هذا المعجم أنه كتب اللغات العربية مجرداً من «ال» حتى يقرأها القارئ كيفما شاء — معرفاً أو منكراً —.

♥ وجود علامة النقطة تحت حرف الدال في اللغات الكردية إشارة إلى عدم التلفظ بهذا الحرف بالكامل في مدينة سنندج و نواحيها، بل يقع مخرج الدال هذا خلف مخرج حرف الياء.

♥ اشار المحقق الى تعليقاته على بعض اللغات ذيل المعجم بعلامة «ر. ر» حتى يتميز عن حواشي المؤلف.

♥ الكلمات الكردية و الفارسية و العربية التي تحتها خط في هذا المعجم كلمات غير أصيلة في نظر المؤلف، فالكلمات العربية التي تحتها خط في هذا المعجم مأخوذة من اللغة الفارسية او الكردية.

♥ اللغات الكردية المكتوبة بين «>...<» مأخوذة من اللغات الاروبية.

في الختام تجدر الاشارة الى ان تحقيق و إعداد هذا المعجم القيم للطبع قد استغرق ثلاثة اعوام من العمل المتواصل، أمل أن ينال رضى القراء عامة و المحققين و اللغويين منهم خاصة.

# پیشہ کیہ کارو تھو شتر



### مقدمه‌ی فارسی مؤلف

تاریخ نشان می‌دهد، تجربه هم گواهی دارد، که هر ملتی بر ملت دیگر غلبه و استیلا پیدا می‌کند. در اخلاق و آداب و زبان ملت مغلوب، تغییرات محسوس و فاحشی تولید می‌نماید، که این تأثیر نسبت مستقیم خواهد داشت با طول مدت سلطه و نفوذ ملت غالب.

پس از استیلای سلطنت عرب بر عجم به رأی‌العین می‌بینیم که کلیه‌ی اخلاق و آداب و زبان عجم معرب شده، بلکه غالباً عربی محض گشته است. کتب و اشعار و تألیفاتی که پس از استیلای عرب در ایران نوشته شده‌اند، مُثَبِّت این عنوان و گواه این مدعا هستند. که اگر به آن‌ها مراجعه شود می‌بینیم کلیتاً یا عربی صرف هستند و یا اگر فارسی گفته شده‌اند درصداً، نود کلمه‌ی عربی ممزوج با فارسی شده است. و اصل کلمات فارسی که کلمات عرب جای‌نشین آن‌ها شده‌اند یا به کلی محو و فراموش شده‌اند و یا به زحمت و تفحص زیاد دوباره پیدا می‌شوند. زبان کردی نیز مانند زبان فارسی عیناً تحت همین تأثیر واقع شده. هردو کشته‌ی یک تیر

و مجروح از یک شمشیراند. برای زنده کردن این دو زبان، آخرین فکری که به نظر فقیر رسیده این است کتاب لغتی را تهیه کنیم مشتمل بر عربی و فارسی و کردی، تا هر چه از کردی و پارسی غارت شده و میت و نابود گشته است از خود کلمات عربی پس بگیریم. یعنی الفاظ عربی‌ای که همواره و همه جا مستعمل و در هر تحریر و تقریری به کار می‌روند در ردیف الفاظ کردی تنظیم نموده مرتباً فارسی و کردی گم شده را از آن‌ها پس بگیریم.

برای انجام این مقصود ترتیب کتاب را بر ردیف الفاظ کردی قرار دادیم و الفاظ عربی‌ای که در کردی و فارسی مستعمل است، در ردیف کردی توی دو کمان گذاشتیم (ـ) تا با کردی و فارسی دوباره مشتبه نشوند.

الفاظ کردی را در بالا و در ذیل آن الفاظ فارسی را که ترجمه و مرادف کردی است، به علامت «ف» و الفاظ عربی را هم که ترجمه‌ی هر دو است به علامت «ع» نوشتیم. و اگر در خود کردی هم الفاظ دیگری مرادف و هم‌گزار<sup>۱</sup> الفاظ بالایی پیدا شود به علامت «ک» نوشتیم. بنابراین ترتیب، کلیه‌ی الفاظ عربی بین دو کمان قرار دارند.<sup>۲</sup> گاهی اگر کلمات فرنگی هم پیش بیاید در بین دو سر ترنج «>» نوشتیم محض مزید استفاده. شکل و شیوه‌ی غالب حیوانات و نباتات و ابنیه و وضعیات را هم آنچه مقدور بود، با قلم و مداد الوان نقش کردیم. در آخر کتاب هم آنچه مثل و استعارات کردی یاد داشتیم، ضمیمه کردم. در ابتدا هم صرف و نحو مختصری برای مزید بصیرت و اطلاع مراجعه کنندگان تهیه نمودم. و نام کتاب را «فرهنگ مردوخ» قرار دادم. امیدوارم کرد و فارس و عرب هر سه بر حسب دلخواه خود از آن استفاده نمایند.

توضیح: پوشیده نماناد تمام الفاظی که در ردیف فارسی یا عربی برای ترجمه‌ی الفاظ کردی نوشته شده‌اند، همه با هم مرادف نیستند، بلکه بعضی با هم اختلاف دارند. لذا برای نمودن اختلاف به جای دو نقطه فاصله «:»، که علامت ترادف قرار داده‌ایم، علامت به علاوه «+» نگاشتیم، تا علامت تخالف باشد.<sup>۳</sup> جهت اختلاف هم این است که لفظ کردی‌ای که در فوق ذکر شده، به تمام آن معانی متخالفه که در ذیل آن مذکورند، استعمال می‌شود. مثال: کلمه‌ی

۱- هم‌گزار: هم‌معنی و مرادف.

۲- در این چاپ زیر کلمات عربی خط کشیده شده است. (ر-ر)

۳- در این چاپ در بین کلمات مترادف علامت «:» و در بین کلمات غیرمتبیین علامت «+» قرار داده شده است. (ر-ر)

«هلگیریاگ» به چند معنی مستعمل است: ۱- برداشته شده. ۲- اندوخته شده. ۳- پذیرفته شده. ۴- دنبال افتاده، یعنی زنی که به دنبال نامحرم افتاده به محل دیگری برود. عربی آن این‌طور می‌شود: ۱- مرفوع. ۲- مُدَحَّر، مُحَكَّر. ۳- مَحْضُون، مقبول. ۴- سَيِّقَة، عَاهِرَة. که هیچ کدام از چهار معنی مذکور با هم مترادف نیستند. لذا به جای این که لفظ «هلگیریاگ» چهار مرتبه تکرار شود، تا چهار معنی مذکور در ذیل آن نوشته شود، محض اختصار یک مرتبه نوشتیم، و چهار معنی را با علامت اختلاف که دو خط چلیپا «+» است در ذیل آن نگاشتیم. اما در پاره‌ای موارد که جای احتیاط است، زحمت تکرار الفاظ کردی را بر علامت و اختصار ترجیح دادیم، چنانچه در لغت «بهن» مثلاً به نظر می‌رسد. اگرچه بر حسب حقیقت، الفاظ مترادف کمتر پیدا می‌شوند. آن‌هایی هم که ظاهراً مترادف به نظر می‌رسند، اگر درست تفحص کنیم، معلوم می‌شود که باز وجه اختلافی با هم دارند. و هر کدام «موضوع له» دیگری دارند.

اگر لفظی در دو مورد تکرار شود، گناهی بر من نیست، زیرا کتب لغت در هر دو مورد ضبط کرده‌اند. مانند «قنفذ» که هم برای «ژوژوو» ضبط شده هم برای «سیخول» که به کردی «سووچەر» می‌گویند.

پاره‌ای از الفاظ هستند که ظاهراً تصور می‌رود عربی باشند، اما درست ملتفت شویم می‌بینیم در عربی معنی آن‌ها چیز دیگری است بنابراین نباید آن‌ها را عربی تلقی کرد، زیرا که مجرد تشابه و توافق صورت با الفاظ عرب، مستلزم عربیت نیست. مانند کلمه‌ی «انفاق» که در فارسی به معنی روغن زیتون است و ریخت و ترکیب آن چنان به نظر می‌دهد که عربی باشد. در صورتی که انفاق عربی به معنی نفقه دادن است. و هیچ مناسبتی با انفاق فارسی ندارد. هم‌چنان کلمه «رد» که در فارسی به معنی (گذر) است، (رد شد یعنی: گذشت، رد کرد یعنی: گذرانید) اما در عربی «رد» به معنی پس دادن است. یا «روح» که در کردی به معنی روی هم مستعمل است یعنی «رصاص ابیض»، اما در عربی فقط به معنی جان است. هم‌چنان کلمه‌ی «نسیان» که در فارسی به معنی دشمنی و مخالفت است، ولی در عربی به معنی فراموشی است و از این قبیل... پس این جور کلمات را به جرم این که موافق یا مشابه با عربی هستند، نباید از جامعه‌ی الفاظ فارسی یا کردی خارج نمایند، بلکه باید آن‌ها را غیر عربی دانست.

هم‌چنان پاره‌ای الفاظ هستند که با مختصر تحریفی یا تصحیفی در فارسی و کردی و عربی



هر سه به یک معنی مستعمل‌اند، و دلیلی که آن‌ها را اختصاص به عرب بدهد در دست نیست. پس آن‌ها را از جمله‌ی الفاظ مشترک باید شناخت، که هر کدام از این سه ملت آن‌ها را در تحریرات و تقریرات خود استعمال نمایند جای تنقید نیست. مانند کرسی، لحاف، تنور، دوات، روح، نفس، مشق، خیر، بین، حال، مال، ...<sup>۱</sup> ترخ، زمان، زیاد، وزیر، خیال، سحر، سحر، حساب، فانوس، غیرت، ناموس و امثال آن... الفاظ عربی را غالباً به طور نکره نوشتیم (بدون حرف تعریف) تا خواننده به هر ترتیب که میل دارد - منگراً یا معرفاً - آن را استعمال نماید.

هر کلمه که در عربی با مختصر تصرفاتی تکرار می‌شود. معرب است - نه عربی - مانند «فَرَفِیج» که معرب «پرهینه» است، یا «شَیْطَرَج» که معرب «شاه‌تره» است. تغییرات اعراب یا تغییر حرف، علامت تعریب است مانند «فرزین» به کسر فاء که از «فَرزین» به فتح فاء مأخوذ است. یا «فرسخ» با فاء و خاء که از «پرسنگ» با پا و گاف فارسی مأخوذ است. این حروف در کلمات عربی علامت تعریب‌اند: ء، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، س، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق. چنان‌که «غوغا» معرب «غوغا» است و «پیاده» معرب «پیاده» و «غلط» معرب «غَلَت» و «ثرید» معرب «ترید» و «جرجان» معرب «گرگان» و «حتَل» معرب «هَتَل» و «فرسخ» معرب «فرسنگ» و «خدمه» معرب «خدمت» و «استاذ» معرب «استاد» و «فُرْصه» معرب «پُرسَت» و «طاق» معرب «تاق» و امثال آن‌ها...

تنبیه: هر لفظی را که می‌خواهند پیدا کنند، اگر مفرد است در باب خود یعنی حرف اول و دوم جويا شوند. مانند «تاق» در باب (ت ا) باید جستجو شود. و اگر مرکب است در ابواب اجزاء ترکیبیه‌ی آن باید بگردند، تا پیدا شود. مانند «به‌هوادا چرون» که در باب جزء اول مذکور است، یعنی (ب ه). هم‌چنان «چلاوسافکون» در باب جزء اول یعنی (چ ل). و «داره‌لپاچین» در باب جزء دوم پیدا کنند، یعنی (ه ل). و لفظ «خویتیچدان» در باب (خ و) یا (پ ی) جويا شوند.

۱- این کلمه قابل خواندن نبود. (ر-)

### وهرگیردراوی پینشه‌کیه فارسیه‌کهی نووسهر

]]میژوو نهم راستیه ده‌خاته بهرچاو، نهم‌مونیش شایه‌ته، که همر میلله‌تیک به‌سهر میلله‌تیک دی‌کهدا زالّ ده‌بیّت، نالوگۆزگه‌لیکی زهق و دزیو له ره‌فتار و دابونه‌ریت و زمانی میلله‌تی به‌زیودا به‌دی‌ده‌هینیت، که نهم کاریگهریه په‌یوه‌ندی راسته‌وخۆی هه‌یه به درێژی ماوه‌ی ده‌سه‌لّات و هینزی میلله‌تی زالّوه.

پاش زالّ بوونی عهره‌ب به‌سهر عه‌جه‌مدا به ناشکرا ده‌بینن که هه‌موو ئاکار و دابونه‌ریت و زمانی عه‌جه‌م ته‌عریب کراوه و ته‌نانه‌ت زۆرجار به‌ته‌واوی بووه‌ته عهره‌بی. شه‌و کتیب و شیعر و به‌ره‌مانه‌ی که پاش زالّ بوونی عهره‌ب له ئیراندا نوسراون سه‌مێنهری نهم راستیه و شایه‌دی نهم داوا(ادعا)یه‌ن و نه‌گهر چاوێکیان پیا بخشین ده‌بینن که هه‌موویان به زمانی عهره‌بی په‌تی نوسراون. نه‌گهر کتیب‌یکش به زمانی فارسی نوسرابیّت، له سه‌دا نه‌وه‌دی وشه عهره‌بی‌ه‌کان له‌گه‌لّ فارسیدا تیکه‌لّ بوون و بنه‌ره‌تی وشه فارسیه‌کان - که وشه‌ی عهره‌بی جینگاه‌ی پرکردونه‌ته‌وه - یا به‌ته‌واوی سراونه‌ته‌وه و له بیر کراون یا پاش ئه‌رك و پشکنینی زۆر ده‌دوژرێته‌وه.

زمانی کوردیش پراوێر وەك زمانی فارسی كەوتووێتە ژێر ئەم کاریگەرییەوه، هەردوو كوژراوی یەك تیر و برینداری یەك شمشیرن. بەپێی بوچوونی ئەم هەزارە ئاخوین رێگەچارە بو زیندووکردنەوهی ئەم دوو زمانە ئەوهێە فەرھەنگێك بنووسم كە هەر سێ زمانی عەرەبی و فارسی و كوردی لە خوێ بگرت، هەتا هەموو ئەو وشە كوردی و فارسیانەي كە تالان كراون و مەردوون و فەوتاون لە خودی وشە عەرەبیەكان وەرگیرنەوه، واتە ئەو وشە عەرەبیانەي كە هەمیشە و لە هەموو جێیەكدا بەكاردەبرێن و لە هەر نووسین و داڕشتنێكدا كەلێكان لێخەردەگیردیت لە ریزی وشە كوردیەكاندا دەگوێنیت و بەرەبەرە فارسی و كوردیە ونبوو كەیان لێخەردەگیرنەوه.

بۆ ئەم مەبەستە وشەگەلی كۆتیبەكەمان بە پێی وشە كوردیەكان ریز كرد و ئەو وشە عەرەبیانەشان - كە لە فارسی و كوردیشدا بەكاردەبرێن - لە ریزی وشە كوردیەكان و لە ناو دوو كەوانەدا دانان، هەتا جاریكی تر لەگەڵ وشە كوردی و فارسیە كاندا تێكەڵ نەبنەوه.

وشە كوردیەكانمان لە سەرەوه نووسی و لە ژێریانەوه وشە فارسیەكانمان بە نیشانەي «ف» دانان، - كە وەرگیردراو و هاوواتای وشە كوردیەكانە و وشە عەرەبیەكانیشمان - كە وەرگیردراوی هەردووکیانە - بە نیشانەي «ع» نووسی و ئەگەر لە خودی زمانی كوردیدا وشەگەلیكی دیکە دەستكەوتبێت كە هاوواتای وشەكانی سەرەوه بن، ئەوانیشمان بە نیشانەي «ك» نووسی. بەم پێیە هەموو وشە عەرەبیەكان لە نێوان دوو كەوانەدا دانراوه.<sup>١</sup> هەندێ جار بۆ كەلكەیانەدن زیاتر ئەگەر وشەگەلی ئەوروپاییشمان بەرجاو كەوتبێت ئەوانیشمان لە نێوان دوو سەرەوهیدا («--») نووسیوه. بە پێی توانا وێنە و نیگاری زۆریەي گێانداران و رووه كەگەل و خانووگەل و شێوەگەلیشمان بە قەڵەمپەنگ كێشا. لە كۆتایی<sup>٢</sup> كۆتیبەكەشدا هەر پەند و نیدیۆمێكی كوردیمان لە بیر بووێت خستووێتە سەر كۆتیبەكە و ناومان «فەرھەنگی مەردوخ»، هیوادارمان كورد و فارس و عەرەب هەرسێكیان بە پێی ویست و دڵخوازی خۆیان كەلكی لێخەردكرن.

**روونگەردنەوه:** شایانی باسە هەموو ئەو وشانەي كە لە ریزی مانا فارسی یا عەرەبیەكەدا نوسراون پێكەوه هاوواتا نین، بەلكو هەندێكیان جیاوازییان لە نێواندا هەیە، بۆ ئاشكرا كردنی ئەو جیاوازیە لە بری جووتخاڵ<sup>(١)</sup> - كە بە نیشانەي هاوواتا بوونان دانراوه - نیشانەي كۆكردنەوه (+) مان دانان، تا نیشانەي جیاوازی بێت. هۆی جیاوازیبوونەكەش ئەوهێە كە ئەو وشە كوردیەي لە سەرەوه نوسراوه،

١- ئەم جۆرە وشانە لەم چاپەدا لە باتی دوو كەوانە، خەتیان بە ژێردا كێشراوه. (ر - ر)

٢- پەند و نیدیۆمەكان لەم چاپەدا لە كۆتایی پێشەكی فەرھەنگەكەدا دانراون هەتا تێكەڵی فەرھەنگەكە نەبێت. (ر - ر)

٣- لەم چاپەدا لە باتی جووتخاڵ<sup>(٢)</sup>، نیشانەي «+» بۆ هاوواتا بوون دانراوه. (ر - ر)

٤- لەم چاپەدا لە باتی خاچ<sup>(+)</sup>، نیشانەي «+» بۆ جیاوازی لە مانادا دانراوه. (ر - ر)

همو نو مانا جياوازانده گهيه نيټه كه له خواره ويدا نوسراوه. بڼه غوونه وشه «هه لگريياگ»  
 /له زمانې فارسيدا/ چمن مانا ده گهيه نيټه ۱- برداشته شده ۲- اندوخته شده ۳- پذيرفته شده  
 ۴- دبل افتاده (يعني زني كه دنبال ناخرم افتاده به محل ديگر برود). مانا عمره بيه كه شي بهم  
 شيويه: ۱- مرفوع ۲- مذخر، محتر ۳- محضون، مقبول ۴- سيقه، عهده. كه هيسچكام لهم  
 چوار مانايه هاوواتا نين. هر بويه له باتي نو دي چوار جار وشي «هه لگريياگ» دووباره بكره شوه  
 هت نو چوار مانايه له ژيريدا بنووسرته؛ بڼه كورت كړنه وه يه جار وشه كورديه كه مانا نو سي و له  
 ژيريدا هر چوار مانا كه مانا به نيشانه ي جياوازيه وه - كه خچه (+) - پيڅكوه نو سي. به لام هندی  
 جار - كه ورده كاري و خوياراستي پيوستره - زه همتي دووباره كړنه وه وشه كورديه كه مانا به سمر  
 كه لندوه كرتن له نيشانه و كورت كړنه وه هه لژارد، هه روه كو له وشي «بن» دا ده بينرته.  
 هه چنده له راستيدا وشي هاوواتا زور كه مه و نه گمر باش راييښين، بڼه مانا دهرده كه وټه كه  
 ته ناهت نو وشانهش كه به رواالت له هاوواتا نه چن له روويه كه وه جياوازيان هيه و هر كاميان بڼه  
 واتايه كي سهره به خو دانراون.

نه گمر وشه يه له دوو شويڼدا دووباره بيته وه خه تاي من نيه، چونكه له فهره ننگه كاندا به  
 هردوو شيوه تومار كراوه، وه كو وشي «قنفذ» كه هم بڼه «ژووژوو» تومار كراوه و هم بڼه  
 «سيحول» كه له كورديدا «سوچه» ي پي ده لټين.

هندی وشه هيه كه له رواالتدا له عمره يي ده چن به لام نه گمر باش سهرنج بده بين بڼه مانا  
 دهرده كه وټه كه له عمره بيڼدا مانايه كي تريان هيه. هر بويه نايټ به عمره بيان له قله هم بده بين،  
 چوكه تعنيا له يه كچوون و وه كيه كچووني رواالتيي له گهل وشي عمره بيڼدا به ماناي عمره بي سوون  
 نيه. وه كو وشي «انفاق» كه له فارسيدا ماناي «رون زهيتوون» ده دات، به لام له شيوه و رواالتدا  
 و لك عمره يي ده كه وټه بهرچاو، له كاتيڼدا كه «انفاق» ي عمره يي به ماناي «نه فقهه (بڼو) پي دان»  
 و هيچ ته بابه كي له گهل «انفاق» ي فارسيدا نيه. هه روه ها وشي «رد» كه له فارسيدا ماناي  
 «تيه پرين» ده دات (رد شد: تي پوري، رد كرد: تي پرياند)، به لام «رد» له عمره بيڼدا به ماناي  
 «دانه» يه. هه روه ها «روح» كه له كورديدا ماناي «قورقوشم» يش ده دات، به لام له عمره بيڼدا ته نيا  
 به ماناي «كيان» و هه روه ها وشي «نسيان» كه له فارسيدا به ماناي «دوژمني» و «ناتسه بابي»  
 به لام له عمره بيڼدا به ماناي «له پير كړن» و... هتد. كه واته نايټ هم وشانه به تاواني  
 هاووتو ديوون له گهل وشه عمره بيه كاندا له كو مه لگاي وشه فارسيه كان يا كورديه كان دهر بكرين،

۱- هه روه دكو پيشتو به ستره ي كرا له چنده له يسي «+» نيشانه ي «» دانراوه (ر-ر)

به لککو پیتویسته نهم وشانه به ناعهره بی بزاین.

هروه ها هندی وشه هیه که له همر سی زمانی فارسی و کوردی و عهره بیدا به جیاوازیه کی بچوک له پیت و نوخته دا به یدک مانا به کارده برین و هیچ به لگه یه که له بهر ده ستدا نیه که تایبه تیان بکات به زمانی عهره بیه وه. که واته پیتویسته به وشه ی هاویه شیان له قه لثم بدهین که همر کام لهم سی میلله ته له نووسین و دارشتنی خوتاندا که لکیان لی وه رگرن تووشی هیچ ره خنه یه که نابن. وه ککو وشه گه لی: له حاف، تمنور، دهوات، روج، نفیس، مه شق، ناموس، غیرهت، خیر، بهین، مال حال، ...<sup>۱</sup>، تمرح، زه مان، زیاد، وه زیر، خه یال، سیحر، سه حر، حیساب، فانوس و...

وشه عهره بیه کانمان به شیوه ی نه ناس (به بی نامرازی ناسینه ری «ال») نووسی، هه تا خوتنه ر به همر شیوه یه که ده یه ویت (نه ناس یا ناسرو) به کاریان به ییت.

همر وشه یه که به ئالوگوژ پکی که موه له عهره بیدا دووباره ده بیته وه نوه تعریب کراوه نه که عهره بی. وه «فرینج» که تعریب کراوی «پره نه = په لپنه» یه، یا «شیطرج» که تعریب کراوی «شاه تر = شاه پره» یه.

ئالوگوژ له بزووتن (سمر و بوژ و ژیر) یا له پیتدا نیشانه ی تعریب کرانه، وه «فرزین» که له «فرزین» وه وه رگیراوه، یا «فرسخ» به فی و خی که له «پرسنگ» به پی و گافه وه وه رگیراوه.

نهم پیتانه له وشه عهره بیه کاندا نیشانه ی تعریب کرانه: و، ت، پ، ج، ح، خ، د، ژ، س، ص،

چ، گ، ق، ع، غ، ف، ق. هروه که نهم نمونانه:

« غوغا »	تعریب کراوی	« غوغا » یه.
« پیاده »	تعریب کراوی	« پیاده » یه.
« غلط »	تعریب کراوی	« غلته » یه.
« ثرید »	تعریب کراوی	« ترید = تریت » یه.
« جرجان »	تعریب کراوی	« گورگان » یه.
« حقل »	تعریب کراوی	« هه تل » یه.
« فرسخ »	تعریب کراوی	« فدرسه نگ » یه.
« خذمة »	تعریب کراوی	« خزمهت » یه.
« استاذ »	تعریب کراوی	« ئوستاد » یه.
« فرصة »	تعریب کراوی	« پُرسْت » یه.

۱- نهم رشیه له ده سنووسه که دا نه خویندرا یه وه. (ر - ر)

قییینی: ھەر وشەیکە [لەم فەرھەنگەدا] بۆی دەگەرێن ئەگەر وشەیکە سادە بێو ھەر لە پاژی خۆیدا واتە بە پیتی دوو پیتی یەكەم و دووھم بۆی بگەرێن، وەکوو وشە « تاق » کە پێویستە لە پاژی « ت ا » دا بۆی بگەرێن و ئەگەر وشەیکە لێکدراو بێو لە پاژگەلی بەشە پێکھێنەرەکانیدا بۆی بگەرێن، وەکوو « بەھوادا چون » کە لە پاژی بەشی یەكەمدا واتە لە « ب ھ » دایە. ھەروەھا « چلاوسافکون » کە لە پاژی بەشی یەكەمدا واتە لە « چ ل » دایە و « دارھەلپاچین » کە لە پاژی بەشی دووھەمدا واتە لە « ھ ل » دایە و وشە « خوێچ دان » کە لە پاژی « خ و » یا « پ ی » دایە.]



## رێزمانی کوردی

### واژه‌ناسی<sup>۱</sup>

قسه‌ی کوردی له واژه<sup>۲</sup> دوروس نه‌وی. واژه له نووکه<sup>۳</sup> دوروس نه‌وی. نووکه سی‌وشه‌ش جوژه، بو<sup>۴</sup> نووسین نهم سی‌وشه‌ش جوژه، سی‌وشه‌ش شتیوه دانریاگه، به‌م جوژه:

ء ا ب بک پ ت ت ج چ ح خ د د ذ ر ر ن ن ش س ش  
ن ن ک ک گ گ ل ل م ن و و پ پ ه ه ی ی

نهم سی‌وشه‌ش نووکه، هه‌شتی به‌لج دوروس نه‌وی:      ب بک پ پ م ن و و پ  
به‌غییچی به‌گه‌لوو دوروس نه‌وی:      ق ق خ خ ه ه ح

۱- علم صرف- [زانستی وشه‌سازی]

۲- واژه، واچه، واته. هر سه به معنی «کلمه» یا «لفظ» هستند. [همرستکیان مانای «کلمه» یا «لفظ» ده‌گه‌مین.]

۳- «نووکه» به معنی «حرف» است [«نووکه به مانای «حرف» ه.]

۴- «پ» به جای «پ» گاهی استعمال می‌شود. [هه‌ندێ جار «پ» له بانی «پ» به‌کار ده‌هێنرێت.]



تہذیب و ادب کی تعلیم کے لئے نوجوانوں کو

## نووکہ گل گزیدی

۲۰۰۲

[illegible][illegible]

نهم شهش نوکه «ت-د-ر-و-ه-ی» له قسه کردن کوردیا دوو جوړ نه خوینگیښ:

گائی سہنگین، وہك: « ماووت، زهردى، رچيان، بوچك، شاه، بير ».

— گاهى سۆك نەخوينگىن، وهك «ناوت ، خودا، بزاله، بۆچە، بنه، بىرا»

— گايى سۆك تەخوينگين، وەك «سۈيۈش» بولسا، ئۇنىڭ ئارقىسىدا ناساين سەنكىنى و سۆكى ئەم پەنج نووكە، ئەم نشانەمان دانبا «». ناوى «نشانهى سۈكيه». لە بان ھەر نووكەيكو بوئ، ئەو نووكە سۆك تەخوينرگى، بەلام گايى بۆ ناسانى تەنيا

نوختمیک له ژږیر [ندو] نووکه گله و دانه نن، کار [که هر] نشانه ی سوکی نه کا      ب با د ت ج ه  
نهم نووکه گله له کور دیا نین: «ث - ص - ض - ط - ظ». بز نمه له نووسینا په کمان  
نه که فی، بز نه مانیه شیوه مان دانیا. بهم چوره: [سهیری خسته که بهک].  
بو سهر و ژیر و بوړ و گیره<sup>۱</sup>، نهم چوار شیوه مانه دانیا، [که] لته که نووکه گلا به  
په که مو نه نووسیگتن - «ټ» - سهر. «ږ» - ژیر. «ه» - بوړ. «د» - سوگی. «و» -  
گیره.

له خەت فارسی و تاتی<sup>۲</sup>، نشانی سوکی له بان نووکهوه نه نووسرگی - نه گەر نوخته<sup>۳</sup> بیت له ژێره نه نووسگی - . نشانی گیره، له ژێر نووکه دا نه نووسرگی. له کوردیا کیشه<sup>۴</sup> نیه، چون هه مزه و نهلف هه ردوکیان نه نووسگین، تیر تهوه جهی کیشهی نیه. نووکهی گیریاگ<sup>۵</sup> له کوردیا به یهک نووکه نه شیرگی. له خەت کوردیا تا وازه کوتایی نهیت، نووکه گهل له یهک نابچرگین. بهم جۆره:

$$\begin{aligned} & \frac{911793}{11} + 929 \sqrt{11} = 929 \sqrt{11} \\ & \frac{911793}{11} \approx 82981.18 \quad \sqrt{11} \approx 3.3166 \\ & 82981.18 + 929 \times 3.3166 = 82981.18 + 3083.14 = 86064.32 \\ & \frac{929}{11} \approx 84.45 \quad \sqrt{11} \approx 3.3166 \\ & 84.45 \times 3.3166 = 280.11 \end{aligned}$$

به خدمت فارسی

چاویکم کردۆ له بۆ بینایی  
له تنیایا منیچ چۆمه خۆ  
چاویکم کردۆ له بۆ بینایی  
له تنیایا منیچ چۆمه خۆ

لم خَرگای چَرخا مین شیدائی  
هر چَنَم کوشا کَس خورَو کَو  
[لم خەرگای چەرخا، منی شیدایی  
هر چەنەم کوشا، کەس خەورەو نەو

۱۔ محیر: شدة۔

۲۔ تاتہی: عمرہ ہی۔

۳- ندم و شمه له ده سنورسه کدا باش ناخو تیریتیره. (ز - ر)

۴۔ کشیدہ : مذ۔

۱۔ گریگ: مشدود۔

تاتی<sup>۱</sup> له زوان کوردیا نیه. تهواو واژه گهل کوردی گشتیان بی تاتین. یانی نووکه ی دواگین واژه گهل کوردی نه چمن<sup>۲</sup>. گای<sup>۳</sup> له سای خدیهدانا<sup>۴</sup> ژیر خدی دریاگ<sup>۵</sup>، نهوی به «ی» وهك: «دهرد سمر»، نهیژن «دهردی سمر». همر نه مه بو کورتی زوان کوردی کۆمەك گه وهیکه. نهیژی: «روسم هات»، «وتم به روسم»، «روسمیان برد» له همر سی سباره تا<sup>۶</sup> میم روسم نه چمه.

«ئەلف» همرگیز جووله ناکا، ههمیشه نه چمه. همر له بهر نه مه همرگیز ناکه فیتته سمر واژه وه. به لام «همزه» ههمیشه ها نه سمر واژه وه. نه گهر له ناوړاس یا بن واژه دا ههمزه یك بوینن، نه زانین نهو واژه کوردی نیه، وهك: مهتخهذ، جوژه.

«ی» ته نیایی<sup>۷</sup> ههمیشه سوکه، [وهك/ پیاگی، نه سپی، نیمکه تی]. «ه» له کوردیا نیه، نه گهر واژه یك عه ره بی که «ه» ی بو، بکه فیتته ناو کوردی، دریش نهووسگیت. وهك: «رحمة» بهم جوژه نهینوسین: «ره حمت»<sup>۸</sup>.

### «ده سور گۆریان نووکه گهل»

«ه» ی سوک نه گهر بکه فیتته ناوړاس واژه، نووکه ی له وه وهی همر جووله یکی بو، نه میچ نهویتته نووکه یك [که] له تەك نهو جووله دا جوژ بکه فن. یانی نه گهر جووله ی بهرگ سمر بی، نهوی به «ئەلف»، نه گهر ژیر بی، نهوی به «ی»، نه گهر بوژ بی نهوی به «و»، وهك: «ماره، میروان، مۆره» که له بهرا «مهره، مېهروان، مهره» بووگه. بری نووکه گهل تر همن، له تەك یه کترینا نه گۆرگینهو، یانی [له/ باتی یه کتری نهویرگین و نهووسرگیت. وهك نه مانه:

– لەش.س: غەیاث، هەیاس.

۱- تاتی: اعراب.

۲- نه چمن: ساکن.

۳- گاهی.

۴- خدیهدان: اضافه.

۵- خدی دریاگ: مضاف.

۶- سبارت: حالت، صورت.

۷- ته نیایی: وحدت.

۸- ناوکاری، یانی «مصدیه» له تاتیسا نه گهر ویشان به سمریه رهوا بی، گرد نهووسرگی، وهك: «ستة، مئة». نه گهر نه دریش نهووسرگیت وهك: «حشمت، مناجات، صحبت، وحدت».

- (ح.ه): همش، ههش. هوش، هوش.
- (خ.و): خوهش، وهش.
- (خ.ج): خوناق، حوناق.
- (خ.ع): خوناق، عوناق.
- (د.و): خودا، خوا. (خُدا، خوا)
- (د.ت): دوانچه، توانچه.
- (د.ذ): خدمت، خدمت.
- (ر.ل): صيرات، سه لاط.
- (ر.ل): برۆ، بلۆ.
- (ز.ت): سوزيان، سورتيان.
- (ز.س): په چه خوز، په چه خوس.
- (س.ز): ده سگير، ده زگير.
- (ژ.ج): ريژه، ريجه.
- (س.ر): خستن، خريان.
- (م.ت): فروشياگ، فروتياگ.
- (م.ژ): کوشتن، کوزياگ.
- (م.ل): هيشتن، تيلي.
- (ص.س): صيراط، سه لاط.
- (ط.ت): صيراط، سه لاطه.
- (ع.ج): جمعه، جمعه.
- (ع.ا): ممره که، مارکه.
- (ع.ی): ميعراج، ميتراج.
- (ع.خ): عوناق، خوناق.
- (غ.ه): غهياث، ههياس.
- (ع.و): موعجزه، مووعزه.
- (غ.ق): غهياث، قهياس.
- (ف.و): ژنهفتن، ژنهويان.
- (ل.ل): مه لا، مه لا.

- (م.ن): به لām، به لān.

- (ی.ا): ژمیریان، ژماریان.

- (م.ب): موسولمان، بوسولمان.

- (م.و): ده مانچه، ده وانچه.

دوایی واژه زانی توشاکه.

## «واژه»

### واژه<sup>۱</sup> سی جوړه:

۱. یا بۆ ناسین چنگه ل دانریاگه و یه کی له ساگه لی نیه له ته کا، [وهك:] نهوسا، نیسا، له مهوسا.

نهوه پی نه یژن: «ناو»<sup>۲</sup>، وهك: رۆسم، چنار، نهسپ، کوچك بنچك، دووكه ل، مژ، دهنگ، رهنگ، مهزه، هوش، زانست، زوړ.

۲. یا بۆ ناسین کرده گه ل<sup>۳</sup> دانریاگه و یه کی له ساگه لیچی له ته کا هس. نهوه پی نه یژن: «کردار»<sup>۴</sup>، وهك: بردی، کردی، شمادی، نووسی، هه لسا، دانیشت. نهووسی، نه پروی. برۆ، بنووسه.

۳. یا بۆ لکائن و به یه که و بهستن ناو و کردار گه ل دانریاگه، یانی تا له ته کا ناو یا کردار یکا نهوی، به تنیا خوهی گوزاره ی دوروسی کی نیه. نهوه پی نه یژن «پیتتهك»<sup>۵</sup>، وهك: ا، ب، ی، با، تا، نه، مه، له، لی، تهك.

## «ناو»

### ناو دوو جوړه:

۱) یا له یهك واژه دوروس بووگه. نهوه پی نه یژن: «ناو ساده»<sup>۶</sup>، وهك: بولبول، قه لهم، کتیو، فه لāmهرز، خوهر، مانگ.

۱- واژه: کلمه، لفظ.

۲- ناو: اسم.

۳- کرده گه ل: کردارها.

۴- کردار: فعل.

۵- پیتتهك: حرف.

۶- ناو ساده: اسم مفرد.

۲) يا له دوو واژه يا زياتر دوروس بووگه. نهوه پي‌ته‌يژن: «ناو په‌يوهس»<sup>۱</sup>، وهك: خواداگ، باخهوان، خوه‌ره‌تاو، گلاو.

### ناو ساده له سه‌بارعت نووکه‌به‌ننیه<sup>۲</sup> چمن جوړه:

- ✓ يا دوو نووکه‌یه (یانې له دوو نووکه دوروس بووگه)، وهك: پمې، پمې، پمې، گام، کا.
- ✓ يا سی نووکه‌یه، وهك: ناو، باز، نه‌سپ.
- ✓ يا چوار نووکه‌یه، وهك: کالهك، قالي، واشه، کلاو.
- ✓ يا پنځ نووکه‌یه، وهك: بیښکه، سیسرك، ترژی.
- ✓ يا شش نووکه‌یه، وهك: پلیسرك، هموریشم، موریوان.
- ✓ يا هفت نووکه‌یه، وهك: کدرگه‌ده‌نگ، همورامان.
- ✓ يا هشت نووکه‌یه، وهك: شاربایژپ، ناوئیروک.
- ✓ يا نۆ نووکه‌یه، وهك: ساروقامیش، میشله‌زهرگو.

ناو په‌يوهس له چوار نووکه‌یهو تا شانزه نووکه‌یی هس. ناو ساده به هیچ جوړ ده‌سی لی‌تادریگی، هدر جوړ له‌بهره دانریاگه، یا ژنه‌ویاگه، نه‌شی همر بهو جوړه بنووسگی و بویژگی. پیته‌کیچ همر بهو جوړه ده‌س ناخوا.

## «ناو کار»<sup>۳</sup>

### ناو چمن جوړه:

- ۱- يا ناو چته، وهك: کوچنك، بنچك، دار، دیوار، رۆسم، مده‌مورد.
- ۲- يا ناو گوزاره‌س، وهك: هۆش، زانست، زرنگی، گه‌وجی.
- ۳- يا ناو کاره، وهك: برون، كردن، خه‌فتن، کریان، بریان، نووسین، تاشین، شاردن، هه‌لسان، دانیشتن.

نشانه‌ی ناو کار یا «ن» ته‌نیاس، یا «تن» یا «دن» یا «انن» یا «یان»<sup>۴</sup>.  
«هاتوچو» له کارگه‌ل «دوویریایگ»<sup>۵</sup> ن، له‌بهره «هاتن و چوون» بووگن.

۷- ناو په‌يوهس: اسم مرکب.

۱- نووکه‌به‌ننې: حرف‌بندي.

۲- ناوکار: اسم مصدر.

۳- دوویریایگ: مرکب.

## «كار يەكلایى [و] كار دوولایى»

كار دوو جۆره:

۱- يا بۆ دوروس بوونى يەك چت بەسە. ئەو پىئەيژن: «كار يەكلایى»<sup>۱</sup>، وەك: بوون، روين، هاتن، خەفتن، مردن، شکیان، رژیان.

- يەكى بوو.
- رۆسەم زوی.
- گوودەرز هات.
- زۆراو خەفت.
- بورزو مرد.
- قەلەمەكە شکیا.
- دەواتەكە رژیا.

۲- يا بۆ دوروس بوونى يەك چت بەس نیه [و] تا دوو چت ئەوئ دوروس ناوئ، ئەو پىئەيژن: «كار دوولایى»<sup>۲</sup>، وەك: وتن، كردن، نووسین، برین، درین، شکانن، پژانن.

- رۆسەم قسەكەى وت. (تا رۆسەم و قسەكە هەردوکیان ئەون كار وتن دوروس ناوئ).  
يا ئەيژى:

- مامر هیلکەى کرد.
- زۆراو کاغەزى نووسى.
- ئەسپەكە هەوسارەكەى بېرى.
- ئەحمەد کتیبەكەى دېرى.
- کوچك شیشەكەى شکان.
- كۆك ماسەكەى رژان.

تا بکەر و کریاگى ئەوئ هیچکام لەو کارگەلە دوروس ناون.

«گوداو»

---

۱- كار يەكلایى: فعل لازم.

۲- كار دوولایى: فعل متعدى.

### کردار<sup>۱</sup> دوو جۆره:

- ❖ یا ساده<sup>۲</sup>، وهك: بری، دپی، خفت، نووسی.  
❖ یا پیوهسه<sup>۳</sup>، وهك: ههلسا، دانیششت، سهردهو بوو، قینی کرد، بهرهودوا بوو.

### کردار ساده له سهبارهت نووکه بهنیهو چوار جۆره:

- ۱- یا دوو نووکهیه، وهك: بوو، چوو، ما، دا، دی، سەن.
  - ۲- یا سی نووکهیه، وهك: کرد، برد، خفت، رۆی، هات.
  - ۳- یا چوار نووکهیه، وهك: فروت، کروت، دۆشی، کۆشی.
  - ۴- یا پهنج نووکهیه، وهك: خوارد، شمارد، بگارد، فروشت.
- کردار پیوهس شاید تا پانزه نووکهیج بوی.
- کردار<sup>۴</sup> تهگەر له کار یه کلابی دوروس کریاوێ نهویج یه کلابیه، [وهك: هاتن، هات. پژیان، پژیا. خفتن، خفت.
- تهگەر له کار دوولایی دوروس کریاوێ نهویج دوولاییه، [وهك: نووسین، نووسی. فروتن، فروت. رژانن، رژان. خفانن، خفان.

### «کردار بگردگ و کردار نه بگردگ»

#### کردار دوو جۆره:

- ❖ یا له مهوهر بووگه، نهوه پی نهیژن: «بگردگ»<sup>۵</sup>، وهك: رۆی، هات، بردی، خفت.
- ❖ یا نیسه، یا له مهوودوا نهوئ، نهوه پی نهیژن: «نه بگردگ»<sup>۶</sup>، وهك: نهروئ، تی، نهوا، نه خفتی. (تیسه یا له مهوسا،)

#### کردار بگردگ پهنج جۆره:

- ۱- یا کردارێکه له مهوهر کریاگهو بردگه، نهوه پی نهیژن: «بگردگ رووت»<sup>۷</sup>، وهك نهیژی: یهکی بوو، رۆسه م رۆی، نهحه نه سپهکی برد.

۳- کردار: فعل.

۴- ساده: بسیط.

۱- پیوهس: مرکب.

۲- کردار: فعل.

۳- بگردگ: ماضي.

۴- نه بگردگ: مضارع.

۵- بگردگ رووت: ماضي مطلق.



- ۲- یا کردارێکه له مەوبەر نازانین کریانگه یا نه، ئەوه پێ ئەیژن: «بگرددگ ناپاوهجی»<sup>۱</sup>، وهك ئەبیژی: یهكێ بووی، رۆسم رویوی، ئەحه ئەسپهكه ی بردوی، نالی کردوی.
- ۳- یا کردارێکه له مەوبەر کریانگه و كهمی دووره، ئەوه پێ ئەیژن: «بگرددگ دوور»<sup>۲</sup>، وهك ئەبیژی: ئەحه ناپاشی کردگه، مەحه ئەسپهكه ی بردگه.
- ۴- یا کردارێکه له مەوبەر کریانگه و فره دووره، ئەوه پێ ئەیژن: «بگرددگ دوورتر»<sup>۳</sup>، وهك ئەبیژی: ئەحمەد ناپاشی کردوو، موحەمەد ئەسپهكه ی بردوو.
- ۵- یا کردارێکه له مەوبەر کریانگه و رۆشن نیه هیشتا بگردوی، ئەوه پێ ئەیژن: «بگرددگ نەزیک»<sup>۴</sup>، وهك ئەبیژی: رۆسم ناپاشی نه کرد، زۆرار ئەسپهكه ی نه برد.

**واژه‌ی کردار بگرددگ (خواروت بی، یا ناپاوهجی، یا نەزیک، یا دوور، یا دوورتر) شەمش جۆره:**

- ۱- یا کردار بوژده<sup>۵</sup>: وتم، نووسیم.
- ۲- یا کردار بوژدگله<sup>۶</sup>: وتان، نووسیمان.
- ۳- یا کردار بوژنهوه<sup>۷</sup>: وتت، نووسیت.
- ۴- یا کردار بوژنهوگه له<sup>۸</sup>: وتتان، نووسیتان.
- ۵- یا کردار کهسی تره<sup>۹</sup>: وتی، نووسی.
- ۶- یا کردار کهسگه له تره<sup>۱۰</sup>: وتیان، نووسیان.

### «گردداسازی»

کردار بگرددگ له ناو کار<sup>۱۱</sup> دوروس ئەوی. بهم جۆره: «ن» که نشانه‌ی کاره، له دوا‌ی واژه‌ی کاره و لانه‌وه‌ین، ئەویته بگرددگ، وهك: رۆین، دۆشین، کۆشین، بردن، خەفتن. «ن» که نشانه‌ی کار بوو له دوا‌ی گشتیانەوه لامان برد، بوون به: رۆی، دۆشی، کۆشی بردی، خەفت. ئەمانه گشتیان کردار بگرددگن.

۶- بگرددگ ناپاوهجی: ماضی [ناپایدار].

۱- بگرددگ دوور: ماضی بعید.

۲- بگرددگ دوورتر: ماضی ابعد.

۳- بگرددگ نەزیک: ماضی قریب.

۴- بوژده: متکلم.

۵- بوژدگله: جمع متکلم.

۶- بوژنهوه: مخاطب.

۷- بوژنهوگه له: جمع مخاطب.

۸- کهسی تر: جمع غایب.

۹- کهسگه له تر: جمع غایب.

۱۰- ناوکار: اسم مصدر.

کردار نه بگردگ له کردار بگردگ دوروس نهوئ. بهم جوړه: «ا» که نشانه‌ی نه بگردنه له بهر واژه‌ی بگردگو دانه‌نین و ناخري سوک نه که بين نهوئته نه بگردگ، وهک: روي، دوشي، کوشي، تاشي. نهلفمان له بهر ده ميانو دانيا، بسون به: نه پروئ، نه دوشي، نه کوشي، نه تاشي. نووکه‌ی دواگين نه بگردگ بۆ بوئؤ سمنگين نه خوئترگي، بۆ که ستر سوک نه خوئترگي.

هه بگردگي نووکه‌ی دواگيني «ی» بي، وهک: روي، نووسی، زانی. واژه‌ی نه بگردگي هه بهم جوړه لی دوروس نهوئ. بهلام نه بگردگه گه لی که دوايان «ت» یا «د» یا «ن» بي، بهم جوړه واژه‌ی نه بگردگيان لی دوروس ناوئ. بهلکو بهم جوړه نهون به واژه‌ی «بگردگ نه‌زيک»، [وهک: نه‌برد، نه‌شمارد، نه‌خفت، نه‌فروئت، نه‌شيوان، نه‌باران. له‌بهر نه‌م شيوانه بهم ده‌سووره ره‌فتار نه‌کرگيت: نه‌گه‌ر دواي واژه‌ی بگردگ «ت» بيت، نووکه‌ی واژه‌ی يه‌کلایيچ له‌ته‌ک دوولایسا يه‌ک‌جوړ بن، «ت» که لانه‌وهين، «ی» سوک نه‌نينه جيگه‌ی، نهوئته نه بگردگ، وهک: خفت، نهوئته: نه‌خفت. که‌فت، نهوئته: نه‌که‌في. به‌ست، نهوئته: نه‌به‌سي یا نه‌وه‌سي. بهلام ژنه‌فت نهوئته: نه‌ژنه‌وي. فروئت نهوئته: نه‌فروشي. کوشت نهوئته: نه‌کوئي. له‌بهر چه؟ له‌بهر نه‌مه واژه‌ی يه‌کلایي «ژنه‌فت» به «ف»، «فروئت» به «ت»، «کوشت» به «ش»، له‌ريشه‌جا<sup>۱</sup> «ژنه‌ويان» به «و»، «فروشيان» به «ش»، «کوژيان» به «ژ» بووکه.

يه‌کلایي ريشه‌س، دوولایي وه‌چه<sup>۲</sup>، کردار سازی له‌سهر ريشه نه‌پروئ [به‌م جوړه که] نه‌گه‌ر دواي بگردگ «رد» بي، هه‌ردکی لانه‌وهين، نه‌لفيک نه‌نينه جيگه‌يان - نه‌گه‌ر خوهی نه‌لفی نه‌وي - نهوئته نه بگردگ وهک: «کرد» نهوئته «نه‌کا»، «برد» نهوئته «نه‌با» یا «نه‌وا»، «خوارد» نهوئته «نه‌خوا» - واژه‌ی «خوارد» دواي لایردن «رد»، چون خوهی نه‌لفی هه‌س، نيتر له‌ده‌ره نه‌لفی بۆ نایرن - «شمارد»، «شؤرد»، «مرد» له‌م ده‌سووره<sup>۳</sup> به‌ده‌رن، چون نه‌گه‌ر «رد» يان لی لاوهين له‌ته‌ک نشانه‌ی نه بگردنا (نه‌نهون به: «نه‌شما»، «نه‌شوا»، «نه‌ما»، «نه‌شا» و «نه‌شوا» گوزاه‌يکيان نيه، «نه‌ما» ييچ چه‌په‌وانه‌ی «نه‌مريه» يه، په‌س ته‌نيا «دال» که لانه‌وهين، جي‌هي «نه‌لف» ييچ، «ی» سوک دانه‌نين. نه‌ونه: «نه‌شماري»، «نه‌شؤري»، «نه‌مري». یا به‌ده‌سوور گؤړيان نووکه‌گه‌ل نهوئته «نه‌شيؤري».

نه‌گه‌ر دواي واژه‌ی بگردگ «ان» بيت، ته‌نيا «نه‌لف» لانه‌وهين، نشانه‌ی نه بگردن که «نه‌لف» نه‌نينه به‌رده‌ميه‌و نهوئته نه بگردگ، وهک: «خؤزان»، «باران»، «شيوان»، دواي لایردن «نه‌لف» که‌کان و دانيان نشانه‌ی نه بگردن له بهر ده ميانو، نه‌ونه: «نه‌خؤزني»، «نه‌بارني»، «نه‌شيؤني».

۱- ریشه: اصل.

۲- وه‌چه: فرع.

۳- ده‌سوور: ياد.

کردار نه بگردگ نه گهر په پوهس بى، نشانه ي نه بگردن نه رگي ته سهر تيكه ي دواگين، وهك: «هه لسا» ← «هه لته سى»، «دانيشت» ← «دانه نيشى»، «سهر بهر ه و خواره و بسو.» ← «سهر بهر ه و خواره و نه وى».

واژه ي كردار نه بگردگيچ شمشه:

۱. بويژ: نه نو سم.
۲. بويژگه ل: نه نو سين.
۳. بژنه و: نه نو سیت.
۴. بژنه وگه ل: نه نو سن.
۵. كه س تر: نه نو سى.
۶. كه س ترگه ل / كه سگه ل تر: نه نو سن.

### «فرمان [و] قه ده خه»

واژه ي فرمان<sup>۱</sup> و قه ده خه<sup>۲</sup> له كردار نه بگردگ دوروس نه ون. نشانه ي نه بگردن - كه «ته، ي» يا «ته، ا» بى - له بهرودواى واژه ي نه بگردگه و لانه و ين، له چيگه يانا «ب، ه» - كه نشانه ي فرمانن - دانه ين، نه ويته واژه ي فرمان، وهك: «ته كه فى»، «ته خه فى»، «ته فروشى»، «نه نو سى»، «ته بارنى»، «نه وى»، «ته كا». دواى لبردن «ته، ي» يا «ته، ا» له بهرودوايانو و دانيان «ب، ه» له چيگه يانا، نه ون به: «بكه فه!»، «بخه فه!»، «بفروشه!»، «هنووسه!»، «ببارنه!»، «بوه!»، «بكه!». نه گهر جيه ي «ب، ه»، «م، ه» دانه ين، نه ويته واژه ي «قه ده خه» / وهك: «مه كه فه!»، «مه خه فه!»، «مه فروشه!»، «مه نووسه!»، «مه بارنه!»، «مه وه!»، «مه كه!».

فرمان و قه ده خه دوو جوړن:

- ۱- فرمان بژنه و: بېړ!
- ۲- فرمان كه س تر: بېړى!
- ۱- قه ده خه بژنه و: مهر!
- ۲- قه ده خه كه س تر: نه وى!

فرمان و قه ده خه ههر كام دوو واژه يان ههس:

- ۱- ته نيا: بېړ، مهر!

۱- فرمان: امر.

۲- قه ده خه: نهى.

۳- بژنه و: مخاطب.

۴- كه س تر: غايب.

«ناو بکمر»

ناو بکمر<sup>٢</sup> له ناو کار یه کلاهی دوروس نهوئیت /بهم جۆره/ «یان» که نشانهی کار یه کلاهی له دوایهو لا نهوین، «ب» که نشانهی بکمره له بهردهمیوه داننهین، نهوئته واژهی بکمر، وهک: «نوسیان»، «کوئشیان»، «کریان»، «خهفیان»، «هریان»، «دریان»، «خۆریان». دواى لایردن «یان» له دواى گشتیانو و دانیانی «ب» له بهردهمیانهو نهون به: «بنروس»، «بکۆش»، «بکمر»، «خهف»، «بپ»، «بخوره». گشت نهمانه ناو بکهرن.

گایی نشانه لهسهه بکهره لانهوهن، نهیژن: «خوره»، «دپ»، «بپ»، «خهف»، «کمر»، «کۆش»، «نوس»، «روهک» /ناغوره، «بهههگپ»، «دارپ»، «فیلخهف»، «کارکمر»، «فرهکۆش»، «خوهشنوس یا نویس»

ناو بکمر له کارگمل یه کلاهی که دوایان به «یان» نیه، دهسور دوروسی به دهس نههاتگه، وهک: «بوون»، «رویین»، «هاتن». واژهی بکمر لهم جۆره کارگه لا بهسهه به ژنهفتنه، وهک: «ههس»، «روههه»، «ناین».

«ناو کریاگ»

ناو کریاگیچ<sup>١</sup> ههه له کار یه کلاهی دوروس نهوئیت /بهم جۆره/ «ن» که نشانهی کاره له دوایهو لانهوهین، «گ» نهینه جیگه، نهوئته واژهی کریاگ، وهک: «دۆشیان»، «نوسیان»، «هریان»، «دریان»، «خۆریان». دواى لایردن «نون» و دانیان «گاف» له جیگیانانا نهون به: «دۆشیان»، «نوسیان»، «هریان»، «دریان»، «خۆریان».

«یه کلاوه کردن کار دوولایی»

نهگهر گهره کمان بی له کارگمل دوولایی کار یه کلا دوروس بکهرن، «یین» یا «دن» یا «ائن» — که نشانهی دوولاین — لانهوهین، «یان» — که نشانهی یه کلاهی — نهینه جیگه، نهوئته یه کلاهی. یانی نهگهر کار دوولایی به «یین» دواى هاتوی، «نهلف» نهینه جیگه، نهوئته یه کلاهی، وهک:

٥- تهنیا: مفرد.

٦- گمل: جمع.

١- نو بکمر: اسم فاعل.

٢- نو کریاگ: اسم مفعول.

«دږين»، «بږين»، «نوسين»، «دوشين»... ټولنې نه نينه ناور دژ «ي» و «ن» كه، نه ويته: «دږيان»، «بږيان»، «ترسيان»، «نوسيان»، «دوشيان». يا نه گمر به «دن» دوايي هاتگه، «دال» كه لانه وين، له جيگه يا «يا» داننن، نه ويته يه كلايي، و لك: «كردن»، «بردن»، «هاوردن»، «شماردن». دواي لابرډن «د» و دانيان «يا» له جيگه يا، نمون به: «كريان»، «بريان»، «هاوريان»، «شماريان»، يا به دسور گوزان نوكه گمل: «شميريان».

نه گمر به «انج» دوايي هاتگه، يه كي له «نون» كان لانه وين، نه گمر خوهي «ي» هي نموي، له بمر «تلف» كهوه «ي» داننن، نه ويته يه كلايي، و لك: «خوزانج»، «پوزانج»، «مرانج»، «بارانج». دواي لابرډن يه كي له «نون» كان و دانيان «ي» له بمر تلف كهوه، نمون به: «خوزيان»، «پوزيان»، «مريان»، «باريان». «مردن» لم دسوره به دهره. «شيانج» و «ژيانج» چونكه خوهيان «ي» يان هس، دواي لابرډن يه كي له «نون» كان، نيتر نهوه جمې هاورډن «ي» مان نيه، خوهيان نمون به: «شيان»، «ژيان».

«تن» هم نشانه يه كلاييه، و لك: «خفتن»، «كهفتن»، هم نشانه ي دوولاييه، و لك: «خستن»، «فروتن»، «كروتن». هرگا كار دوولايي به «تن» دوايي هاتوي به دسور «دن» رفتهار نه كرگي، ياني: دواي لابرډن «د» له جيگه يا «يا» داننن، نه ويته يه كلايي و لك: «فروشتن»، «كروژتن». كه نه ويته: «فروشيان»، «كروزيان». يو كوتي «ش» ي «فروشتن» و «ژ» ي «كروژتن» پمرت نه كرگي، نمون: «فروژتن»، «كروژتن».

«خستن» به دسور نه ويته: «خسيان» و له ي به دسور گوزيان نوكه گمل بوو كه به: «خريان».

### «واژه بگردگه ل و نه بگردگ و فرمان»

بگردگ رووت	بگردگ ناپاوهي	بگردگ دوور	بگردگ دوورتر	بگردگ نه زيك	نه بگردگ	فهرمان
برو	بروي	بروگه	بروو	نمبرو = نموو	نموي	بره!
روي	رويي	رويگه	رويوو	نمروي	نموي	بروه! = بري!
هات	هاتوي	هاتگه	هاتوو	نه هات	نه تي = تي	بي!
خفت	خفتوي	خفتگه	خفتوو	نه خفت	نه خفتي	بمخفه!
كهفت	كهفتوي	كهفتگه	كهفتوو	نه كهفت	نه كهفتي	بكهفه!
کرد	كردي	كردگه	كردوو	نه كرد	نه كا	بكه!
خفان	خفانوي	خفانگه	خفانوو	نه خفان	نه خفتي	بمخفنه!
هيشت	هيشتوي	هيشتگه	هيشتوو	نه هيشت	نميلي = نه تلي	بلا، بلانه! بتله، بيلانه! بيلايه!
ژيا	ژياوي	ژياگه	ژياوو	نه ژيا	نه ژي	بژي!

### «واژه گه‌ل بگردگ»

بویژ	بویژگه‌ل	بژنهو	بژنهوگه‌ل	که‌س‌تر	که‌س‌ترگه‌ل
رۆیم	رۆین	رۆیت	رۆین	رۆی	رۆین
نووسیم	نووسیمان	نوویت	نووستان	نووسی	نووسیان

### «واژه گه‌ل نه‌برگردگ»

بویژ	بویژگه‌ل	بژنهو	بژنهوگه‌ل	که‌س‌تر	که‌س‌ترگه‌ل
نه‌رۆم	نه‌رۆین	نه‌رۆیت	نه‌رۆین	نه‌رۆی	نه‌رۆین
نه‌نووسم	نه‌نوو سین	نه‌نوویت	نه‌نوو سین	نه‌نوو سی	نه‌نوو سین

### «کردار بی بکمر»

بویژ	بویژگه‌ل	بژنهو	بژنهوگه‌ل	که‌س‌تر	که‌س‌ترگه‌ل
کوژیام	کوژیاین	کوژیایت	کوژیاین	کوژیا	کوژیان
بریام	بریاین	بریایت	بریاین	بریا	بریان

### واژه‌زانی<sup>۲</sup>

#### «قسه»

قسه<sup>۳</sup>، یانی دوین و گاله کردن، وتمان له واژه<sup>۴</sup> دوروس نه‌وی. بژ گه‌یائین نیاز دل چمن واژه نه‌ده‌نه ته‌مووی یه‌که‌و نه‌ویته قسه. قسه که‌متر له یه‌ک پارچه<sup>۵</sup> نیه. پارچه‌یج که‌متر له دوو واژه ناوی. پارچه نه‌وه‌سه بژنه‌و گوینداری چتی تر نه‌کا. یانی دواپی هاتوی. وه‌ک: رۆسه‌م رۆی. زۆراو خاس پیانگیکه.

۱- کردار بی بکمر: فعل مجهول.

۲- واژه‌زانی: علم نحو.

۳- قسه: کلام.

۴- واژه: کلمه، لفظ.

۵- پارچه: جمله.

## «واژه»

واژه وتمان له نووکه<sup>۱</sup> دوروس شویت. چن نووکه نهډنه پال یه کهو شویتته واژه.

### واژه سی جوړه:

۱- نهگه<sup>۱</sup>ر تنیا خوهی گوزاره ی دوروسیکی هس و یه کی له ساگه لی له ته کا نیه (نهوسا، نیسا، له مەوسا) نهوه پی نهیژن ناو<sup>۲</sup>، وهك: رۆسم، گووده رز، میز، مەرمەر، نەرگس، مهلیچک، چنار، نهسپ.

۲- نهگه<sup>۲</sup>ر تنیا خوهی گوزاره ی دوروسیکی هس و یه کی له ساگه لیچی له ته کا هس، نهوه پی نهیژن کردار<sup>۳</sup>، وهك: روى، رویگه، نهروى، بریا، برؤ، مەرؤ!

۳- نهگه<sup>۳</sup>ر تنیا خوهی گوزاره ی دوروسیکی نیه و سایچی له ته کا نیه، نهوه پی نهیژن پیتتهك<sup>۴</sup>، وهك: به، نه، له.

## «سا»

سا<sup>۵</sup>، یانی رۆزگار، سی جوړه:

۱- یا له مەویەر بگردگه، نهوه پی نهیژن: نهوسا<sup>۶</sup>.

۲- یا نه بگردگه و نیسه هاین تیا، نهوه پی نهیژن: نیسا<sup>۷</sup>.

۳- یا له مەودوا تی، نهوه پی نهیژن: له مەوسا<sup>۸</sup>.

## «ناو»

ناو وتمان واژه یکه دانریاگ بؤ گوزاره، بی نه مه سایکی له ته کا بوی.

ناو له سه بارمت واژه وه دوو جوړه:

\* یا له یهك واژه دوروس بووگه، نهوه پی نهیژن: ناو ساده<sup>۹</sup>، وهك: نهحمده، کتیو، قورسی. بولبول.

\* یا له چن واژه دوروس بووگه: نهوه پی نهیژن: ناو په یوه س<sup>۱۰</sup>، وهك: خوابار، چهرمگ سوار،

۱- نووکه: حرف.

۲- ناو: اسم.

۳- کردار: فعل.

۴- پیتتهك: حرف، فضله.

۵- س: وخت، کات.

۶- نهوسا: ماضی.

۷- نیسا: حال.

۸- له مەوسا: استقبال.

۹- ناو ساده: اسم بسیط.

ھەر كام لەم دوو جۆریچە لە سەبارەت گوزارەو، ئەونە چەن جۆر تر، بەم ریزە:

۱. ناو تەن. ۲. ناو گەل. ۳. ناو جۆر. ۴. ناو تورۆم. ۵. ناو سا. ۶. ناو جینگە. ۷. ناو دەنگ.
۸. ناو رەنگ. ۹. ناو شمارە. ۱۰. ناو نشانە. ۱۱. ناو کار. ۱۲. ناو بکەر. ۱۳. ناو کریاک.
۱۴. ناو کاردار. ۱۵. ناو نشاندار. ۱۶. ناو کێشەک یا درکە.

ھەر کام لەمانیچە دوو جۆرن: یا ئەشناسە یا نەشناسە.

- ۱- ناو ئەگەر بۆ ناسین یەک چت دانریاکە، ئەو پێ ئەيژن: ناو تەن<sup>۱</sup>. ئەو چتە ئەگەر ئادەمیزاد بێ، ئەيژن: کەس. وەك: تاران، کوچکەرەش، فەلامەرز، پۆسەم.
- ۲- ئەگەر بۆ ناسین چەن چت دانریاکە، ئەويچ چەن جۆرە:
- یا بۆ چەن تەن یا چەن کەس دانریاکە، ئەو پێ ئەيژن: ناو گەل<sup>۳</sup>. وەك: دەسە، جووق، گەل، پۆلک، گەلە، گورۆ.

• یا بۆ یەک جۆر دانریاکە، یانی بۆ بۆلک لە یەک تورۆم، ئەو پێ ئەيژن ناو جۆر<sup>۴</sup>. وەك: ئادەمیزاد، ئەسپ، وشتەر، چنار، قالآو، مەرەپەر.

• یا بۆ یەک تورۆم دانریاکە، ئەو پێ ئەيژن: ناو تورۆم<sup>۵</sup>. وەك: کوچک، بێچک، گیاندار، ھەسارە، ئاگر. (ناو جۆر و ناو تورۆم بەسەر یەکیکیچا نەبرگێ، بە سەر گشتیچا نەبرگێ، یانی بە تەواو تورۆم ئەسپ ئەيژن: ئەسپ. بە یەک ئەسپیچ ئەيژن: ئەسپ. بە تەواو دارگەل دنیا ئەيژن: دار، بە یەک دانە دارپیچ ئەيژن: دار).

۳- یا ناو بۆ ناسین وەخت و پۆزگار دانریاکە، ئەو پێ ئەيژن ناو سا<sup>۶</sup>. وەك: ئەمەرۆژ، سۆزی، دۆیکە، شەمە، جەمە، شەو، پۆژ، حەفتە، مانگ، سال، ئەوسا، ئیسا، لەمەوسا.

۴- یا بۆ ناسین جینگە و مەلۆن دانریاکە، ئەو پێ ئەيژن ناو جینگە<sup>۷</sup>. وەك: ئیزان، ئالمان، تاران، کوردسان، مارنچ، مووژەژ، بان، ھەوش، دالان، ھیشخان، جەنگگا، سەرگا، گەور، گەلەخان.

۱- ناو پەيوەس: اسم مرکب.

۱- ناو تەن: اسم شخص.

۲- ناو گەل: اسم جمع.

۳- ناو جۆر: اسم نوع.

۴- ناو تورۆم: اسم جنس.

۵- ناو سا: اسم زمان.

۶- ناو جینگە: اسم مکان.



- ۵- یا بۆ ناسین دهنگ دانریاگه، نهوه پی‌نه‌یژن: ناو دهنگ<sup>۱</sup>. وهك: باره، بۆره، فاژه، قیژه، گرمه، زرمه، نووزه، سروه، دهشتی، رهشتی، هوژه، موژه، بهیات، ماهوور.
- ۶- یا بۆ ناسین رهنگ دانریاگه، نهوه پی‌نه‌یژن: ناو رهنگ<sup>۲</sup>، وهك: سوور، سهوز، زهره، شاری، به‌نه‌وش، چۆره‌یی، به‌سی، قاوه‌یی.
- ۷- یا بۆ ناسین شماره دانریاگه، نهوه پی‌نه‌یژن: ناو شماره<sup>۳</sup>، وهك: یدك، دوو، ده، بیس، سی، سه‌ج، هزار، دوو هزار، پانسه‌د و چل و په‌نج، نیم، نیمه، یه‌کم، دوهم، په‌نجه‌مین، شانزه‌مین، سییه‌ك، ده‌یه‌ك، سه‌دیه‌ك.
- ۸- یا بۆ ناسین نشانه دانریاگه، نهوه پی‌نه‌یژن: ناو نشانه<sup>۴</sup>، وهك: پانی، درێژی، کوتایی، به‌رزی، نرمی، دووری، نه‌زیک، خاسی، خراوی، گهرمی، سه‌ردی، زرنگی، گیتی، زهردی، سووری.
- ۹- یا بۆ ناسین مه‌زه دانریاگه، نهوه پی‌نه‌یژن: ناو مه‌زه<sup>۵</sup>، وهك: تالی، تورشی، سۆلی.
- ۱۰- یا بۆ ناسین کار دانریاگه، نهوه پی‌نه‌یژن: ناو کار<sup>۶</sup>، وهك: روین، هاتن، تاشین، دۆشین، نۆشین، کپانن.

#### نشانه‌ی ناو کار چمن چته:

- «ن»، [وهك: بون، چوون].
- «دن»، [وهك: کردن، بردن، شاردن].
- «تن»، [وهك: خفتن، کهفتن، فروشتن].
- «یان»، [وهك: بریان، گریان، شاریان].
- «انن»<sup>۷</sup>، [وهك: کپانن، خۆزانن، پۆانن].
- ۱۱- یا ناو بۆ ناسین بکه‌ر دانریاگه، یانی کارکه‌ر، نهوه پی‌نه‌یژن: ناو بکه‌ر<sup>۸</sup>، وهك: ناین، په‌هن، بکوژ، به‌ر، بسین، بفروژ.

۷- ناو دهنگ: اسم صوت.

۱- ناو رهنگ: اسم لون.

۲- ناو شماره: اسم عدد.

۳- ناو نشانه: اسم صفت.

۴- ناو مه‌زه: اسم طعم.

۵- ناو کار: اسم مصدر.

۶- علامت مصدر لازم است. [نشانه‌ی کار به‌کلاویه].

۷- علامت مصدر متعدی است. [نشانه‌ی کار دو‌کلاویه].

۸- ناو بکه‌ر: اسم فاعل.

۱۲- يا بۆ ناسين كرياگ دانرياگه، يانئى كارئ كه كرياوي، نعوه پىئەيئىن: ناو كرياگ<sup>۱</sup>، وهك: كوزياگ، برياگ، سنياگ، فرؤشياگ، تاسياگ، زوياگ، هاتگ.

۱۳- يا بۆ ناسين كاردار دانرياگه، نعوه پىئەيئىن: ناو كاردار<sup>۲</sup>، وهك: ناوچار، قلياچار، كهوشدار، ناويار، ميرناخور، وهرزير، ناسياوان، ناشپمز، ناوپاش، كؤياندؤز، گوناكار، خوهنهوار، نهؤنهوا، ناسنگمر، چيلانگمر، باهؤش، مۆچيارىكمر. گرينؤك.

۱۴- يا بۆ ناسين نشاندار دانرياگه، نعوه پىئەيئىن: ناو نشاندار<sup>۳</sup>، وهك: دريؤ، كؤتا، بووچك، گهوره، پان، گوشاد، دوور، نمزيك، گهرم، سهرد، تاريك، رؤشن، زيرهك، گيئل، ناسان، ئالؤز، زهره، سوير.

۱۵- يا بۆ ناسين گوزاره دانرياگه، نعوه پىئەيئىن: ناو گوزاره<sup>۴</sup>، وهك: هؤش، زانست، جهنگ، ناشتى، برسيهتى، تينىگى، ئارهزوو. (ناو نشاندهل فرهيان ناو گوزارهن).

۱۶- يا بۆ نشانندان چتگهلى دانرياگه كه ناويان نابريگى، نعوه پىئەيئىن: ناو كيشهك<sup>۵</sup> يا ناو دركه<sup>۶</sup>، وهك: من، تۆ، ئيئمه، ئيؤه، ئهو، ئهوان. ئهم، ئهمان، ئهممه، ئهوه، ئهمانه، ئهوانه.

#### كىشەك يا دركه دوو جۆرن:

- يا ناوه/نعه/ پىئەيئىن: كيشهك نهلكياگ<sup>۷</sup>، وهك ئهوانه يا لهبردهمه وتمان.

- يا پيئتهكه، نعوه پىئەيئىن: كيشهك لكياگ<sup>۸</sup>، نهويچ دوو جۆره:

۱. يا به كردارهو نهلكى، وهك: ئهروؤم، ئهروين، ئهرويت، ئهروؤن، ئهروؤ، ئهروؤن.

۲. يا به كرداريچمو و بهناويچمو نهلكيئت، وهك: فروؤتم، فروؤتمان، فروؤست، فروؤستان. فروؤتى، فروؤتيان. مالم، مالمان، مالت، مالتان، مالى، مالىان.

۱۷- يا ناو بۆ نشانندان چتگهلى دانرياگه كه ناويان نازانرگى، نعوه پىئەيئىن: ناو گوتگ<sup>۹</sup>، وهك: كهه، فره، گشت، پاك، هيچ، فلان، فيسار، ههر كهس، هيچكهس، هيچكام.

۹- ناو كرياگ: اسم مفعول.

۱- ناو كاردار: صيغه مبالغه.

۲- ناو نشاندار: صفت مشببه.

۳- ناو گوزاره: اسم معنى.

۴- ناو كيشهك: اسم ضمير.

۵- ناو دركه: اسم اشاره.

۶- كيشهك نهلكياگ: ضمير منفصل.

۷- كيشهك لكياگ: ضمير متصل.

۸- ناو گوتگ: اسم كناية.

## «نەشناس [و] نەشناس»

ناو - خوا سادە بىي ياپەيوس - دوو جۆرە:

۱- نەگەر بۆ يەك چت شناسياگ دانرياگە، ئەو پى ئەيژن: نەشناس<sup>۱</sup>، وەك: نەحمەد، مەحمود، رۆسەم، تاران، نەسفەهان.

۲- نەگەر بۆ يەك چت نەشناسياگ دانرياگە، ئەو پى ئەيژن: نەشناس<sup>۲</sup>، وەك ئەيژى: پياگيتىك رۆي، كورپى ھات، چورمە شارى.

«ى» و «ىك» نەشنەي نەشناسە، نەگەر گەرەكمان بىي نەشناس بکەينە نەشناس يا «كە» كە نەشنەي شناسايە لە دوايو دانەين ئەويته نەشناس، وەك ئەيژى: پياگەكە رۆي، كورپەكە ھات. يا ناو كيشەك لە بەردەميەو يا لە دوايو دانەين ئەويته نەشناس، وەك ئەيژى: ئەم پياگە، ئەو كورپە. پياگە من، كورپە تۆ.

## «جیوارگەل<sup>۳</sup> ناو»

ناو بە چەن جۆر ئەگۆرگى:

- ♦ گايى ئەوي بە بکەر، /وەك:/ رۆسەم ھات، رۆراو رۆي.
- ♦ گايى ئەوي بە كرياگ، /وەك:/ نەحمەد كوژيا، سوار ئەسپ بووم.
- ♦ گايى ئەوي بە پيتكەر<sup>۴</sup>، /وەك:/ بە چيۆ دايان ليم، بە كەلەك بردميان.
- ♦ گايى ئەويته نەشنەكار<sup>۵</sup>، /وەك:/ دام لى ليدانى خرا، كوشتەم كوشتنى تەواو.
- ♦ گايى ئەويته نەشنەبکەر<sup>۶</sup>، /وەك:/ ريوپە رەشەكە راى کرد، كورپە خاسەكە ھات.
- ♦ گايى ئەويته نەشنەكرياگ<sup>۷</sup>، /وەك:/ ئەسپە كويتهكەم فروت، پياگە بالا بەرزەكەم بانگ کرد.
- ♦ گايى ئەويته جيگەي كار<sup>۸</sup>، /وەك:/ لە پانەو خەفتم، لە مەدرەسەدا نەخوتتم.
- ♦ گايى ئەويته ساي كار<sup>۹</sup>، /وەك:/ دويكە رويم، شەو خەفتم، لە پيترەكەو ھاتگم.

۱- نەشناس: مەرغە.

۲- نەشناس: نكرە.

۳- جیوارگەل: اوضاع، احوال (جیوار: وضع، حالت)

۴- پيتكەر: مفعول بە.

۵- نەشنەكار: مفعول مطلق.

۶- نەشنەبکەر: صفت فاعل.

۷- نەشنەكرياگ: صفت مفعول.

۸- جيگەي كار: ظرف مكن.

۹- ساي كار: ظرف زمان.

- گاییٔ نهوټته چه مټك<sup>١</sup>، /وهك: / روټسم خوهی هات، منالټه كان گشتیان ههلوكان نه كمن.
- گاییٔ نهوټته قاولټكریاگ<sup>٢</sup>، /وهك: / نهی خوا له دهس نهم روژگاروه!، نه های باخهوان!
- گاییٔ نهوټته جیوار<sup>٣</sup>، /وهك: / به سواری هاتم، به كهینهو وتم پی.
- گاییٔ نهوټته خدیبه دریایگ<sup>٤</sup>، /وهك: / نه سپم نیه، كوپم نیاگسه خوهنن، نه سپ من خاصه،  
كوپ تو زرنگه.

• گاییٔ نهوټته خدیبه لادریایگ<sup>٥</sup>، /وهك: / رهخش روټسم، کردار<sup>٦</sup> نه حمده، شیوه کیټشی زؤراو.

• گاییٔ نهوټته پیټهك<sup>٦</sup>، یانیٔ خوهی ته نیا گوزاره‌ی دوروسیکی نیه، هه‌میشه گوزاره‌ی ته‌كخریایگی ههس، /وهك: / خنج و منچ، كال<sup>٧</sup> و كنچ، سوور و سنچ، گهوج و لهوج، قورس و قول، گورج و گول، سفت و سول، چۆل و هول، شل و شلۆ، تهر و تۆل، فش و فۆل، سهرد و سپ، شل و ول. هه‌میشه، پیټهك ها له دوی ته‌كخریاگهو، به‌لام گاییٔ نه‌كه‌فیتته به‌رهو، وهك: پت و پیارزگ، مت و موورگ. نهم جۆره پیټه‌كه‌له ژیرچه‌میچیان پی‌نه‌یژن، ژیرچه‌م له كوردیا بۆ شیرینی گاله‌س. نووکه‌ی به‌وگ ههر ناوی یا...<sup>٧</sup> بکه‌ین به «میم» نه‌وی به ژیرچه‌م، /وهك: / سیف و میف، قالی و مانی، هاتن و ماتن.

نه‌گهر نووکه‌ی به‌وگی ناو ته‌كخریایگ «میم» بیټ، «چت» نه‌وټته ژیرچه‌م، /وهك: / مار و چت، موورگ و چت، مه‌ویژ و چت.

### «کردار»

کردار<sup>٨</sup> وتمان واژه‌یکه /كه/ ته‌نیا خوهی گوزاره‌ی دوروسی ههس و سایچی ها له ته‌كا، وهك: رۆی نه‌روئ. هه‌ناردی، نه‌نیژی، به‌رۆ! مه‌رۆ!

له ته‌ك کردارا – پی‌نجگه له کار – هه‌میشه تاپۆی<sup>٩</sup> تر ههس که له واژه‌جا دیار نیه. نه‌یژی: رۆی، یانی: فلان کهس رۆی. نه‌روئ، یانی: فلان کهس نه‌روئ.

١- چه‌مك: تفسیر، توضیح.

٢- قاولټكریاگ: مُنادی.

٣- جیوار: حال.

٤- خدیبه‌دریایگ: مضاف.

٥- خدیبه‌لادریایگ: مضاف الیه.

٦- پیټهك: رد.

٧- نهم وشه‌یه له ده‌سنوسه‌كه‌دا ناخوټتر پیټه‌وه، له‌وانه‌یه «یا کارئ» بیټ. (ز - ر)

٨- کردار: فعل.

٩- تاپۆ: مضمر.

❧ بری کردارگهل ههن، یهك تاپۆیان ها له تهكا، نهوه پسی نهیژن کردار یهكلایی<sup>۱</sup>، وهك رۆی، خهفت، شكیا. یانی: فلان كهس رۆی، فلان كهس خهفت، فلان چت شكیا.

❧ بری کردارگهلی تر ههن دوو تاپۆیان ههس له تهكا، نهوانه پسان نهیژن: کردار دوولایی<sup>۲</sup>، وهك: كوشتی، شكانی. یانی: فلان كهس فلان كهسی كوشت، فلان كهس فلان چتی شكان.

❧ بری کردارگهل تر ههن بیجگه له كار و تاپۆ، نهوزار<sup>۳</sup> کاریج نشان نهجا، وهك: سووتانی، سهری بری، خنکانی، کونای کرد. یانی: فلان كهس فلان چتی به ناگر سووتان، فلان كهس فلان چتی به چتی تر (وهك چهقۆ) سهری بری، فلان كهس فلان گیاندارى به دهس یا به پهت خهفه کرد، فلان كهس فلان چتی به چتی نووكدار (وهك سهه) کونا کرد.

نهمانه پیان نهیژن: «کردار نهوزاری». کردار نهوزاری له یهكلاییجا ههس، [وهك:] سووتیا، خنکیا. بۆ ناسین نهم تاپۆگهل، یانی بۆ شناسایی نهم سی چته كه هان له زگ کردارگهلا، تین یهكه یهكه ناو له بهرا بهریانهو دانهنن، بهم جۆره: تاپۆی یهکم ناو نهیننه: رۆسهه، تاپۆی دوهم ناو نهیننه: مامهر، تاپۆی سیهه ناو نهیننه: چهقۆ. نهیژن: رۆسهه مامهری به چهقۆ سهری بری. تاپۆی یهکم نهوینن بکهه<sup>۴</sup>، یانی سهری بهه. تاپۆی دوهم کریاگه<sup>۵</sup>، یانی سهری یاگه. تاپۆی سیهه پیکهه<sup>۶</sup>. ئیمه یج ههر بهم جۆره ناویان نهوهین. «ی» نشانهی کریاگه، «به» نشانهی پیکهه.

یاسای واژه زانی نهمهسه كه ههمیشه کردار له دواى نهم تاپۆگهلۆ بى. گایی نهگهر بهرودوا بکهفن له یاسای واژه زانی بهدهره. وهك نهمه بیژی: رۆسهه می گوڤهه رز سهری بری به چهقۆ. یا بیژی: رۆسهه می سهری بری گوڤهه رز به چهقۆ. به بوتهی نشانه کانو گوزاره ناشیوگی، بهلام واژه زان بهم جۆره قسه ناكا.

پیکهه کهمتر له قسهجا نهویژگی، فرههتر بکهه و کریاگ ناو نهبرگی، [وهك:] رۆسهه زۆراوی كوشت، زۆراو چهناکهی ههتهکان، نهحه لیقههکی سووتان.

کردار یهكلایی یا تهنیا بکهه له تهكا نهویژگی (یانی تاپۆی یهکم)، وهك نهیژی: نهحهه رۆی، مهجموود هات. یا بهسهی<sup>۷</sup> کرداریچی له تهكا نهیژن، وهك نهمه نهیژی: نهحهه رۆی بۆ بازار، نهحهه نهویته بازار. یهخهكه بوو به ناو، یهخهكه نهویته ناو.

۱- کردار یهكلایی: فعل لازم.

۲- کردار دوولایی: فعل متعدی.

۳- نهوزار: الت.

۴- بکهه: فاعل.

۵- کریاگه: مفعول.

۶- پیکهه: مفعول.

۷- بهسهی کردار: قید فعل.

کردار یه کلاهی بی کریاگه، یانی هه رگیز کریاگی نیه له تهکا، چون یهک تاپۆی ههس [وهك:]  
 نهحه ده روی، مه هه وو دهات.

### «کردار بی بکهر»

برۆی له کردار گهل هه، با نه مه تاپۆی بکهریان ها تیا، وهلی له تهکیانا بکهر ناویژگیت. نهوانه  
 بیان نهیژن: کردار بی بکهر<sup>۱</sup>. وهك نهیژ: رۆسه م کوژیا، قهله مه که شکیا.  
 له تهك کردار بی بکهر ته نیا کریاگ نهویژگی. کردار بی بکهر له کردار دوولایی دوروس نهوی،  
 [وهك:] «کوژیا» له «کوژیان»، «شکیا» له «شکیان».

### «پارچه»

پارچه<sup>۲</sup> وتمان تیکه یکه له قسه. نشانه یچی نه وهسه [که] بژنهو دوا یهاتی، ئیتر گویداری  
 چتی تر نهکا، وهك: رۆسه م روی.  
 پارچه دوو جوژه، یا کرداریه<sup>۳</sup> یا ناوی<sup>۴</sup>. پارچه ی کرداری له دوو واژه که متر دوروس ناوی (ناو+  
 کردار) [وهك:] زۆراو هات، رۆسه م روی.  
 پارچه ی ناوی له سی واژه که متر دوروس ناوی (دوو ناو+ یهك پیتسهك) [وهك:] رۆسه م  
 خاسه. «رۆسه م» یهك. «خاس» دوو. «ه» سی. «ه» پی نهیژن: «پیتسهك واژه به سی»، «خاس»  
 نه وهسی به «رۆسه م» وه.  
 برۆ نه مه بزانی قسه یك یا باسی چهن پارچه ی کوردی<sup>۵</sup> هاتیا، هه رچه کرداره لهو باسا نه شه یترین،  
 هه رچه ن بوو، نه وه شماره ی پارچه گه له، برۆ غورونه نه یژن: «ئیمرو رویمه بازار، نه سپتکم سه ن،  
 هاتمه و ماله و، که می خه فتم، دوا ی نه وه هه لسام، چووم برۆ مه دره سه، ده رسم خو ن» کردار گهل  
 نه م قسه جه فتن، نه زانی نه م قسه جه فتن پارچه س.

۱- کردار بی بکهر: فعل مجهول.

۲- پارچه: جمله.

۳- کرداری: فعلیه.

۴- ناوی: اسمیه.

۵- له دستنوسه که دا وه ها نوسراوه، به لام له وانچه نوسه ری به یژ و یستیتی بنوسیت: کرداری. (ر- و)

## «پیتەك»

پیتەك وتقان واژه‌یکه خوهی تهنیا گوزاره‌ی دوروسیکی نیسه، سایچی له تەکا نیسه، یانی تا نەبەیتە تەك واژه‌یک دوروس، بە تهنیا خوهی هیچ گوزاره‌یک ناداته دەسەر.

پیتەك چەن جوړه، بەم رۆره:

- پیتەك كار<sup>۱</sup>: «ن، دن، تن، انن، یا» (رۆك: / چون، بگردن، خەفتن، پژانن، پژیان.
- پیتەك كردار<sup>۲</sup>: «م، ین، یت، ن، ی» (رۆك: / نەروۆم، نەروین، نەرویت، نەروۆن، نەروۆ، نەروۆن.
- پیتەك خدییه<sup>۳</sup>: «م، مان، ت، تان، ی، یان» (رۆك: / نەسپەكەم، نەسپەكەمان، نەسپەكەت، نەسپەكەتان، نەسپەكەم، نەسپەكەیان.

➤ پیتەك نەبگردگ<sup>۴</sup>: «نە» (رۆك: / نەروۆ، نەنووێ.

➤ پیتەك تەنیاپی<sup>۵</sup>: «ی، ی، یك» (رۆك: / پیالەم، نەسپێ، نەسپێك، پیالەمیک.

➤ پیتەك لەگەڵی<sup>۶</sup>: «و، چ، تەك، لەتەك» (رۆك: / نەحو مەحو هاتن، حەمەییج هات، نەحو تەك مەحو هات، نەحو لەتەك مەحو هات.

➤ پیتەك مەرج<sup>۷</sup>: «نەگەر» (رۆك: / نەگەر نەوی تا بڕۆم. (پیتەك مەرج نەگەر بچیتە سەر كردار بگردگ، نەیکاتە نەبگردگ: نەگەر هات. یانی: نەگەر بیت).

➤ پیتەك نەشناس<sup>۸</sup>: «کە، کان، یا، ه» (رۆك: / نەسپەكە، نەسپەکان، نەو کۆرە کە هات، نەو کۆرە یا هات، کۆرە هات.

➤ پیتەك نەشناس<sup>۹</sup>: «ی، یك، هەر» (رۆك: / نەسپێ، نەسپێك، هەركەس.

➤ پیتەك هاوگەری<sup>۱۰</sup>: «ی، گ، گین، گی، ین، ه، هی، ا» (رۆك: / تارانێ، خواردەمەنی، بەرگ، بەرگین، مانگی، یەگانه‌گی، ناسنین، یەكساله، گەورەیی، پانا، درێژا.

۱- پیتەك كار: علامت مصلر.

۲- پیتەك كردار: ضمير فعل.

۳- پیتەك خدییه: ضمير متصل به اسم.

۴- پیتەك نەبگردگ: حرف مضارع.

۵- پیتەك تەنیاپی: حرف وحدت.

۶- پیتەك لەگەڵی: حرف معیت، عطف.

۷- پیتەك مەرج: حرف شرط.

۸- پیتەك نەشناس: حرف تعریف.

۹- پیتەك نەشناس: حرف تنکیر.

۱۰- پیتەك هاوگەری: حرف نسبت.

﴿ پیتەك پرسا<sup>۱</sup>: »چە، كەي، كى، كام، بۆچە (ئروەك: / چە ئەيۇت؟، كەي ئەرویت؟، كى ئەروى؟، كام روین؟، بۆچە ئەروى؟

﴿ پیتەك دووگومانى<sup>۲</sup>: »يا، يام، يان، شايدە، گۇيا (ئروەك: / ئەحمەد يا مەحمۇد، يام رۇسەم، يان گۆدەرەز، كاميان ھاتۇن؟ شايدە ئەحمەد ھاتۇن، گۇيا رۇسەمىچ ھاتۇن.

﴿ پیتەك چەلتە<sup>۳</sup>: »(وەلى، بەلام، بەلان) (ئروەك: / وەلى ئەحمەد ھات، بەلام خاس ھات، بەلان خاس ھات.

﴿ پیتەك دوايى<sup>۴</sup>: »(تا) (ئروەك: / تا ئەسفەھان رۇم.

﴿ پیتەك بەرايى<sup>۵</sup>: »(لە) (ئروەك: / لە كوردسانەو رۇم.

﴿ پیتەك ترنگ<sup>۶</sup>: »(تر، ترين) (ئروەك: / گەورەتر، درىزەر، گەورەترين. (»تر) بۇ يەك ترنگە (ئروەك: / ئەم كەسە لەو كەسە خاسترە. (»ترين) ترنگىكى لە ھەرچە ترنگە زياترە، (ئروەك: / ئەم كەسە خاستەرين كەسگەلە. پیتەك ترنگ ئەمرگىتە دواي نشاندارەو.

﴿ پیتەك بووچكى<sup>۷</sup>: »(كە، چە، ل، ل، كە، ئە، لائە) (ئروەك: / چورتك، نىمچە، سەقل، خرتسۇل، وردكە، مەشكۇلە، رىزلانە.

﴿ پیتەك جيايى<sup>۸</sup>: »(مەگەر، يىجگە، بەجگە) (ئروەك: / شاگردەكان گشتيان ھاتن مەگەر ئەحمەد، يىجگە لە ئەحمەد، بەجگە ئەحمەد.

﴿ پیتەك چەمك<sup>۹</sup>: »(يانى) (ئروەك: / بوتە يانى بىنچك، گۆزەلە يانى ئاوخوهرى.

﴿ پیتەك ئارەزوو<sup>۱۰</sup>: »(كاشك، كاشكاي) (ئروەك: / كاشك بىخوہنائى، كاشكاي جوانیەكەم باتىاي دواوہ.

﴿ پیتەك گەل<sup>۱۱</sup>: »(گەل، ان، كان) (ئروەك: / پياگگەل، پوژان، پياكان. (»كان) پیتەك ئەشناسە

۱- پیتەك پرسا: حرف استفهام.

۲- پیتەك دووگومانى: حرف تردید.

۳- پیتەك چەلتە: حرف استمراک.

۴- پیتەك دوايى: حرف غایت.

۵- پیتەك بەرايى: حرف ابتداء.

۶- پیتەك ترنگ: حرف تفضیل.

۷- پیتەك بووچكى: حرف تصغیر.

۸- پیتەك جيايى: حرف استثنا.

۹- پیتەك چەمك: حرف تفسیر.

۱۰- پیتەك ئارەزوو: حرف ترجی.

۱۱- پیتەك گەل: حرف جمع.



لەتەك پیتەك گەلا).

- ﴿ پیتەك هاوچەشنی<sup>۱</sup>: «وەك، وەسە، چمان، ئاسا، وینە، انە» (ئروەك: / وەك مانگ، وەسە رۆجبار، چمان مانگ، خودی ئاسایی، وینە گەلاوێژ، پیاگانە، ژنانە.
- ﴿ پیتەك بەرهوژوور<sup>۲</sup>: «هەن» (ئروەك: / هەلسان، هەتپەرین.
- ﴿ پیتەك بەرهوخواز<sup>۳</sup>: «دا» (ئروەك: / دانیشتن، داپەرین.
- ﴿ پیتەك فەرمان<sup>۴</sup>: «ب» (ئروەك: / بڕۆك، بێرا، بستیئە!
- ﴿ پیتەك قەدەخە<sup>۵</sup>: «مە» (ئروەك: / مەرۆك، مەیرا، مەستیئە!
- ﴿ پیتەك نەبوون<sup>۶</sup>: «نە، نا» (ئروەك: / نەبوخت، ناڤهەل. نەروێ، ناپروێ.
- ﴿ پیتەك بوون<sup>۷</sup>: «س، ه» (ئروەك: / فرەس، خاسە.
- ﴿ پیتەك واوێژ<sup>۸</sup>: «نەری، بەلێ» (ئروەك: / نەروێ؟ نەری. نەخوینێ؟ بەلێ.
- ﴿ پیتەك هیشتن<sup>۹</sup>: «با» (ئروەك: / با بیژی! (یانێ: بلا بیژی!)
- ﴿ پیتەك دووبارە<sup>۱۰</sup>: «و، وە» (ئروەك: / هاتمو، هاتموە.
- ﴿ پیتەك فرەیی<sup>۱۱</sup>: «سان» (ئروەك: / دارسان، کیتفسان، کوردسان.
- ﴿ پیتەك جینگە<sup>۱۲</sup>: «گە، گا، دان» (ئروەك: / بەنگە، جەنگە، قەلەمبەن.
- ﴿ پیتەك قارو<sup>۱۳</sup>: «نەدی، ئەها، ئەهای» (ئروەك: / ئەدی خوا، ئەها بڕوانە، ئەهای باخموان!
- ﴿ پیتەك بێداری<sup>۱۴</sup>: «ها، ئەها، هەلا» (ئروەك: / ها مارەكە!، ئەها مارەكە!، هەلا سوار بن!
- ﴿ پیتەك دارایی<sup>۱۵</sup>: «ن، ناك، نۆك، اوی، ون، مەن، دار» (ئروەك: / چلكن، گۆشتن، خەمناك،

۱- پیتەك هاوچەشنی: حرف تشبیه.

۲- پیتەك بەرهوژوور: حرف صعود.

۳- پیتەك بەرهوخواز: حرف نزول.

۴- پیتەك فەرمان: حرف امر.

۵- پیتەك قەدەخە: حرف نهي.

۶- پیتەك نەبوون: حرف نفی.

۷- پیتەك بوون: حرف ثبوت.

۸- پیتەك واوێژ: حرف جواب.

۹- پیتەك هیشتن: حرف افعال.

۱۰- پیتەك دووبارە: حرف تکرار.

۱۱- پیتەك فرەیی: حرف کثرت.

۱۲- پیتەك جینگە: حرف ظرفیت.

۱۳- پیتەك قار: حرف ندا.

۱۴- پیتەك بێداری: حرف تحذیر.

۱۵- پیتەك دارایی: علامت صابیت.

ترسنۆك، خشماوى، قينەون، دەولەمەن، گەغدار. يانئ: داراي چلك، داراي گوشت و داراي خەم... تا بېرى.

«پىتەك واژەبەس»: «ب، ھ، بۆ، بە، لە، لى، چون، چونكە، ھەرچەن، ئەگەرچە» ئەمانە پىتەكەگەلىكن واژەگەل ئەوەسن بە يەكەو، بەمچۆرە: بگەرە، چوومە بازار، چووم بۆ بازار، بە من چە؟ لە من بگەرد، لى نايى، لى ئەچى، چون تەمەلە، چونكە شىياگە، ھەرچەنى كرد، ھەرچەنم كۆشا. ئەگەرچە وا نىە.



«۵»:

- ◆ گايى نشانەى خەبەس (اضافە)، وەك: مېرەدى، كۆرەزاگ، كەوەرەو، باخەوان...
- ◆ وە گايى نشانەى نشانىە (وصف)، وەك: نەپەدپو، جۆرەپياگ، سەوژە، زلە، پەشتالە...
- ◆ وە گايى نشانەى كورتىيە (ترخيم)، وەك: مېرە. كە لە بەرا «مېرەئەحمەد» بووگە.
- ◆ وە گايى نشانەى شناسياگىيە (عهد)، وەك: ياروئى زلە.



«۶»:

- ▲ گايى نشانەى بۆنەويە (خطاب)، وەك: كۆرەكە بېروانە!، براكە بېروين!....
- ▲ وە گايى نشانەى شناسياگىيە (عهد)، [وەك:] كۆرەكە، پياكە، ژنەكە....

۱- «وان» علامت تصدى است، [مثلاً:] باخەوان، ناسياوان. [«وان» نيشانەى لە ئەستۆگرتنە، وەك: باخەوان، ناسياوان]

۲- [پىتەك واژەبەس: حرف ربط]

## گۆڭرگه گهل

يانى نووکه گهل که به يه کترین نه گۆڭرگينه وه

ل ← ل، ش، ر	ا ← ع، ه، و، ی، ح
م ← و، ن، ب	ب ← و، ف، م
ن ← د، م	پ ← ف، و
و ← ب، ا، خ، م، ع، ف، ی، پ	ت ← ط، چ، ز، ش، د، ژ
ه ← ح، س، ا، و، گه، غ، ذ	ث ← س
ی ← ع، ا، و	ج ← ژ، د
<u>له تاتیا:</u>	چ ← ت، ش
پ ← ف (په پینه: فرفرینچ)	ح ← ه، خ، ع، ا
چ ← ج، ش	خ ← و، ح، ع، غ، ق
ژ ← ز، ج	د ← و، ذ، ژ، ج، ن، ت
ت ← ت	ذ ← د، گه، ه، و
ح ← ح	ر ← ل، ل، س
س ← ص (سهرد: سهردا)	ز ← د، ژ، س، ش، ت
گه ← ج (گورگان: جرجانا)	ژ ← ج، ز، ش، ت
ه ← ج	س ← ص، ه، ث، ر، ز
	ش ← ز، ژ، ت، ل، چ
	ص ← س
	ض ← ز، س
	ط ← ت
	ظ ← ز
	ع ← خ، ح، ی، و، ا
	غ ← خ، ه، ق، که
	ف ← ب، پ، و
	ق ← غ، خ
	که ← غ
	گه ← ه، ذ، و
	ل ← ل، ر



- ❖ ناو شه رمه ساری دهر دا. ❖ «ل»
- ❖ ناو له سه رچاو که وه لیله. ❖ ناردی بیخ درک گرده و ناویته و.
- ❖ ناو چاوی سنیاگه. ❖ ناردی رویگه، سۆسی ماگه.
- ❖ ناو له دنگا نه کوتی. ❖ ناسمان له بهر چامه و [چاومه و] تاریک بوو.
- ❖ ناو له سهر من بگرد، چ یه گه ز چ سه د گه ز. ❖ ناسمان و ریسمانه.
- ❖ ناوی پروی بز روخانه، خویش بیخوا نه ک بیگانه. ❖ ناسن سهر نه کوتی.
- ❖ ناوی به ستگه سه ژیری. ❖ ناسیاو فره هار، وردیچ نه هاری، دوشتیچ نه هاری.
- ❖ ناوی خراو رژیاگه. ❖ ناسیاو کار خوهی نه کا، چه قچه قه سهر خوهی تیژیته نیش.
- ❖ ناویک چو به جۆگه یکا ههر نه شی پروی. ❖ ناسیاو گرمه ی تی، ناردی دیار نیه.
- ❖ ناوی له چاوی سه ننگه. ❖ ناشتی کتک و مشکه.
- ❖ ناوی ها به بیله و. ❖ ناشتی کتک و مشک، پرسه ی به قاله.
- ❖ ناوی ها به جۆگه و. ❖ نافتاره و لووله ی نه کاریک نه کهن، بارمه نیانیان هه ساوه.
- ❖ ناهووی مانیاگ نه گسری. ❖ ناگر له چاوی نه ویته و = ناگر له چاوی نه واری.
- ❖ ناهووی نه گیریایگ نه وه خشی. ❖ ناگره سووری، له من دووری.
- ❖ ناهووی نه گیریایگ فره س. ❖ ناو نه زایته ده می.
- ❖ ناینه نه گر نه به رده میه و. (حال احتضار). ❖ ناو نه کاته بیژنگ.
- ❖ [(کاتی گیان دهر چوون)] ❖ ناو نه کاته سه وه ته.
- ❖ نوجاخی کویره. ❖ ناو بی له غاوی خواردگه.
- ❖ نوجاخی کویره بوو. ❖ ناو رژیا، گرده و ناویته و.
- ❖ نه دا به لای مارا جوو جکه ی نه قرتنی. ❖ ناو ژیر کاس.
- ❖ نه سپی به چل ساله گی تالیم بسترگی، بز مه یان قیامت به کار نه خوا.

❖ نه گمر دهسی پروی له پشتهو پیاگ سر نهوړی.

❖ نه گمر کاویشی بگردایی، گزشتی بـ خواردن تهشیا.

❖ نه گمر گورگ نهویت، سه گگهل نهغوډن.

❖ نه گمر گزشت گرانه، نه خواردنی همرزانه.

❖ نه گمر گ مهلی میوه خوهر بوابی، میوه به داره و نه نه ما.

❖ نه گمر له جافان یه کی بیښی، حق به رودوا له گشت نه سیښی.

❖ نه لفسله یله نه خوښی.

❖ نه م دهسه کی له و دهسه کی چلک ناگری.

(ما تَبَلُّ اِحدى يَدَيهِ الْاُخْرى.)

❖ تيمپوژ و سوزی نه کا.

❖ نه مسمر کری و نهو سمر کری، پاره کری و پینه کری.

❖ نه م کاسه بی ژیر کاسه نیه.

❖ نه م مرده به م شپوه نه ناوی.

❖ نه نینسان قه دری ها به خوه یو.

❖ نه نینسان له سمریوان گه وړه دا خو له بکا به سمر.

❖ نهو خورما تو خوارد کته، من به قلینچکه می بازیم کرده.

❖ نهو کهسه گیان نه دا، گیانیچ نه سیښی.

❖ نهو گولمه زه وینه پاک بیت خوه می تیا دانیشم.

❖ نهونه باریک بوگه، به کونای دهرزیا نه رویت.

❖ نهونه بی و بچو، قه جرت نه چو.

❖ نهونه بچوره باوان، بهری به ژیرت بباوان.

❖ نهونه به شون دزا برؤ، لیت هه لته گهریتهو.

❖ نهونه تیژ هوشه به چاو راز دؤس و دوزمن نه زانی.

❖ نهونه چاو بنی به یه کا هه لته قو لی.

❖ نهونه گهریاگه دریاگه.

❖ نهوه خه نه سوران بوو، زه ماوهن ها له دواوه.

❖ نهوه کاوړیازی بوو، نه مه به رانبازیه.

❖ نهوه له کاسه دا بی، به کهوچک دهر تی.

❖ نهوه یا به خت هاوردوی بوی، به نه زانکاریک داینیا.

❖ نهوه یا خاوه مال نهیزانی، نه گمر دز بیزانی هیچیک نایلی.

#### ❖ «ب» ❖

❖ با بی شهن نه کا، باران بی ناسیاو نه گهرنی.

❖ باخه وان له وه خت هه نگوړا گوینچکه می ناژنه وی.

❖ بار له باج نانالی.

❖ باره شاری تیتتهو.

❖ باریکان نه پرستی.

❖ بازگولی به جه مال شپرو.

❖ باجان پاک نه کا.

❖ باوان شپویاگ سر له کار خوهی دهرناکا.

- ❖ باریشکی بۆ ئەدا.
- ❖ بەچکەگەدا مەخەرە تەما، بە چلێ کەما
- تێتە سەما.
- ❖ بەدبەختی کلافە ئەکا.
- ❖ بەدترین لە بەد بەدترە = بەد لە بەدتر
- خاسترە.
- ❖ بەدە لە ئاو، مەدە نە پردی نامەرد.
- ❖ برا لە پشت برا بێ، بەلا مەگەر لە لای خوا
- بێ.
- ❖ برایمان برایی، کیسەمان جیایی.
- ❖ برج زەهرمار ناوێتە دڵدار.
- ❖ بەرچاو تەنگی رسوایی تیری.
- ❖ بەرچاو تێر ئاو پوومەنە.
- ❖ بەرزبەرین مل پیاگ ئەشکنی.
- ❖ برسێتی رەگ هاری ها پێمو.
- ❖ بەر لە کاریز تازی گەرەکە.
- ❖ بەر لە لای تەنکیەو ئەدەرگی.
- ❖ بەرودوای قسەمی خوەی نازانی.
- ❖ بزانه زانست لە کوێ هێلانەمی بەستگە.
- ❖ بزنی بە پای خوەی ئەکێشگێتە دار، پەزیچ
- بە پای خوەی.
- ❖ بزنی گەڕۆڵ لە سەرچاو کەو ئەو ئەخوا.
- ❖ بزنی لە حیزیا نەنەچوو رێگەدا، ئەیانکرده
- حەجەمی ران.
- ❖ بزنی قوت لە من چوو، سەرنی بە هەزارەو.
- ❖ بەزە بەو خۆتە شەوی بە سەردا پێت!
- ❖ بەزە بەو رۆژە رەحم ئاشکرا ئەوی!
- ❖ بشپۆ لە دەمیا خیزاو ئەکا.
- ❖ بکوژی قەساو، بۆری قەساو.
- ❖ بەلا نە بۆگەن ئەوێتەو.
- ❖ بنەجۆی شیلیاگە.
- ❖ بەنی شەلو بووگە.
- ❖ بەو با ئەژیم لە تەرەف توەو بێ.
- ❖ بۆ دەسەڵاتی قەیسەر پێک ئاگر ئەدا.
- ❖ بووگە بە ماکەرەکی قوڵیان.
- ❖ بووگەسە ئارد بێخ دێک.
- ❖ بووگەسە سووکی بەر قەقەز.
- ❖ بووگەسە کەر گووشل خواردگ.
- ❖ بووگەسە کەر ناو جۆگە، لە هەرتک لا
- ئەخوا.
- ❖ بووگەسە مووی نوک لووت.
- ❖ بۆی بشپۆ لە دەمی رۆژی رێگە ئەروێ.
- ❖ بە ئەنازی بەر خوەت پا داکیشە.
- ❖ بە بال یەکی تر ئەپەرێ.
- ❖ بە بگەر ئەگەشتگ شۆل ئەکەنێ.
- ❖ بە بۆنی گۆلێ گەغەو هەزاران گۆل مەرۆر
- ئەخوا.
- ❖ بە بوو ئەروێ.
- ❖ بە پەف کاسەگەری دوروس ئەوێ.
- ❖ بە پەفی دانەگرسێ و بە تەفی ئەکوژیتەو.
- ❖ بە تاقەگۆلێ بەهار نایت.
- ❖ بە تەنیا دەسێ چەپ ناکوتگێت.
- ❖ بە جاریا نەچووگە.
- ❖ بە چاو خەفتگ، بە دڵ وریا.
- ❖ بە چاو گەرەکیە.
- ❖ بە چاو گەرەکیە دڵگەل کونا بکا بزانی

- ❖ چەي ھاتيا.
- ❖ بە ھەفت ناو شۆرياگەسەر.
- ❖ بە ھەفت تەوەر مەلئ ناوړگیتەوہ.
- ❖ بە ھەفت قەلەم خوہی ناراپشت کردگہ.
- ❖ بە دزی ئیزرائیلەو نەگەرئ.
- ❖ بە دەس خوہی شاگری بەرداگەسە گیان خوہی.
- ❖ بە دەس مەردم مار نەگەرئ.
- ❖ بە دەسئ دوو کالەك ھەلناگەرئ.
- ❖ بە دەم و بە دەس تئ وەشیانگہ.
- ❖ بە زوان پیانگ نەگەرئ.
- ❖ بە زوان خوہش مار لە کونا دەرئ.
- ❖ بە زوان شیر نەکاتە ریوی.
- ❖ بە سەر ناو ھەمامەو ناشنایی نەگەرئ.
- ❖ بە سەر وخت گشت کەسپکەو نەروئ.
- ❖ بە سەری گوشادە.
- ❖ بە شەو جەردە، بە رۆژ مەردە.
- ❖ بە کارەکەر بیژئ: «خاتم!» ھەرچئ کاسە و کەوچکە نەشکنئ.
- ❖ بە کاسەیک نەیکەن، بە کەوچکئ نەبخوہن.
- ❖ بە گوریس تۆ کەفتگەسە چال.
- ❖ بە لەوز قەلەم قسە نەکا.
- ❖ بە میزەي کتک باران ناواری.
- ❖ بە تەوگ مەردوم سەر نەوړئ.
- ❖ بە ھەر چاوئ تۆ مەوینی، ھەر بەو چارە مەنیچ تۆ نەوینم.
- ❖ بیئ بگەر لە ناو ئەدا.
- ❖ بیئ دەس شکائن نگین نەشکینئ.
- ❖ بیئ سەپنا ھەلنەپەری.
- ❖ بیئشکەي مەن سەمەری جوانگیە.
- ❖ بیئ نا ئەیزەن، ئیسە ناچ ھا بە دەسیەو.
- ❖ «پا»
- ❖ پا ئەدا لە پەین.
- ❖ پابەپا بە یەکەو نەوړن.
- ❖ پاچکە بەدەي بە ناکەس، ھەوەس رانیچ نەکا.
- ❖ پاش بازار کەپەنک؟
- ❖ پا لە بەر خوہی درئژ ناکا.
- ❖ پا لە ژیری دەرچووگہ.
- ❖ پا نال پەرت نەکا.
- ❖ پرشنگی لی نەوینتەو.
- ❖ پەژارە بیدەنگی کردگہ.
- ❖ پشت ھەفت کەیف رەش بیئ.
- ❖ پشت دەس خوہی برد بە دەما.
- ❖ پەشیمانی نەگەر شاخی بوائئ، سەدگەز شاخی بوو.
- ❖ پەشیمانی گورگ مەرگہ.
- ❖ پەشیمانی نەوتن لە پەشیمانی وتن خاسترە.
- ❖ پف لە بوولەمەپ نەکا. (يَضْرِبُ في حديد)
- ❖ بارد.
- ❖ پەلەپیتک نەوہشئ. (کنایە میزند.)
- ❖ [تانه ئەدا.]
- ❖ پۆسکەنە قسە نەکا. (صراحت ھجە دارد.)

[[پنچوبه نا له قسه كردنیا نیه.]]

❖ پۆسی دهواخی نایی.

❖ پۆسی كهن. (بد بییش گفت.) [[قسهی

خراپی پی وت.]]

❖ پوول به پەرۆ نهكا.

❖ پوول جهرمگ بۆ رۆژ رهش خاسه.

❖ پوول معدوم کیسه نهذری.

❖ پیاده نهزانی سوار تهنگی بهریوگه.

❖ پیاز نهوڤالان خواردنی ههس و بردنی نیه.

❖ پیانگ وهختی ماتل بی، قوم دوور و قهرز

كۆنه نهكاته یاد.

❖ پهییه ننی خاس کریاگه.

❖ پیر له پیری نیه له سهرگوزهشتهیه.

❖ پیری و سهده عهیب، بیخۆ نهیان-

وتگه.

❖ پیس بیتشمرمی کیشاگه به رووی خوهیا.

❖ پیس سهگ به دهواخی پاکهو ناوی.

❖ پیس قورواق به دهواخی ناژی.

❖ پیشهیی خوهی شکانگه.

❖ پیشهیی رهش نهکردگه. (یعنی جوان

است.) [[واته گههجه.]]

❖ پهیمانهی تهواو پر بووگه.

❖ تا ریوی قهوالهیی خوهی خوهن، پیسیان

كهن.

❖ تا تۆم نهوهشنی، خهرمان ههناگری.

❖ تا ژیر پیری کردهو، شیت له ئاو پهریهو.

❖ تاس بشکی نهك بزړگی.

❖ تا کۆسی نهپمی كهننی پهرو ناویتهو.

❖ تال و سۆل دنیای فره چهشتگه.

❖ تا مالخاون دزی گرت، دز مالخاونی

گرت.

❖ تا مال و یساوی، مزگت جهرامه.

❖ تانجی قۆچاخ له وهخت راوا گووی تی.

❖ تا نهپهچشی نازانی.

❖ تاوانکار ها به لای یارهو، بیتاوان سهری

ها به دارهو.

❖ تایی گان نهكا، دۆلای نهیژۆیی.

❖ تپ به تهوهرداسیهوه چه؟ ههمزه به

ههواسیهوه چه؟

❖ تورمه ههرچهن كۆنه بی، به پاتاوه

ناکرگی.

❖ تهری و ههسی چیششت مشتیگه.

❖ تف بهرهوژوور تیتتهوه ناوچاو خوهی.

❖ تهقهی سههری تی. (غی فهمد.)

[[تیناگات.]]

❖ تهنور تا گهرمه نان نهڤا.

❖ توانایی نهونهسه له چاو ترووکا تیکا شاری

بشینی [بشینی] و نارامی بکا.

❖ تهواو نهنامی نهكهنی.

❖ تهواو نهنامی ههرکام به جیا نهیژی: من

﴿ت﴾

❖ تا نهیژی: «هاله»، ههنگور پی تهگهیی.

❖ تا پیریک نهمری، ههزار ههزار جوان

نهمری.



خاسم.

❖ تۆپىن كەر زەماوۈن سەگە.

❖ تۆشەى ئاۋە.

❖ تۆشەى مەردەم برسەيتى نەشكىنى.

❖ تۈۈل بە تەرى نەچەمىتەۋ ئىتر ناچەمىتەۋ.

❖ تۆلە ھەمەئاشەۋانى چاكتەر نازانى.

❖ تۆم كەرد بە جۆلا مەكۈم بەلىزى؟

❖ تۆم كۆنە لە دلىا ۋەشياگە.

❖ تۆ ھەنگاۋى روو بە مەن بى، تا مەن دە

ھەنگاۋ روو بە تۆ بىم.

❖ تىخى ئىسە نەۋنە ئاۋرى.

❖ تىر نەخاۋ كەۋان نەشارىتەۋ.

❖ تىر لە تر كەشيا نەماگە.

❖ تىر لە كەۋان دەرچوۋ ناگەرىتەۋ.

❖ تىر ناگاي لە برسى نىە.

❖ تىرىك و دوو نەشانە.

❖ «ج»

❖ چارەى بىچارە ئامەل و سەۋرە.

❖ چارەى نەخوەر بۇخوەرە.

❖ چاۋبرىسى ئاۋرۋى نىە.

❖ چاۋتير ئاۋرۋودارە.

❖ چاۋ جەن دەر تىرى. (ھەرزە است.)

❖ [(ھەرزەبە.)]

❖ چاۋ مار دەر تىرى. (تېرانداز است.)

❖ [(تېرھاۋىۋى باشە.)]

❖ چاۋى چەرمەنگ بوۋگە. (ھەلاک شەدە.)

❖ [تياچۋەۋ.]

❖ چەت خاس خۋەى ھاۋار نەكا.

❖ چەرخى لە چەمەر گەران.

❖ چەقۇ دورس نەكا و دەسەى لىناخا.

❖ چەلەتمەۋەشىن رەھەننەى عامە.

❖ چەما نەبىشى بۇ ناگر ھاتگە.

❖ چەمان نەبىشى گۈزىر نەكاتە ھەۋانە.

❖ چەن مەردە ھەلاچە.

❖ چەن سالاھ بە دەۋر نەم كارا گىچەكە نەكا.

❖ چەن سالاھ گەداس، شەۋ جەمە نازانى.

❖ «ج»

❖ جەرگى بىرپاگە.

❖ جەرگى سووتياگە.

❖ جەرگى بۇ ھىچ كارى نىە.

❖ جەنگ لەسەر تەنگى سەجافە.

❖ جەنگ لەسەر كەمى سەفرەس.

❖ جەنگ لە كۆنەقەنەۋ ھەلئەسى.

❖ جەنگ زەپەرگەرەنەس.

❖ جەنگ كوزياگەسەۋ، چەلمنە شۇن چىۋ

نەگەرى.

❖ چنگ له دل نادا.

❖ چو کله شکین خوهی نه شکنی.

❖ چټو هه لگره، سهگ دز دياره.

❖ خوا نه پړنی به زه خیا.

❖ خوا بار نه نی، باری گرانه.

❖ خوا پا به مار نادا.

❖ خوا دهره نه دا، دهره مانېچ نه دا.

❖ خوا سهرما به قه د بمرگ نه دا.

❖ خمو ناشو پاشو به خمو دهره و بیون له سهر

دهره چی.

❖ خوا غه زه نه گری له مروچه بالی پی

نه دا.

❖ خوا غه زه و بگری له بز نه چی نان شوان

نه خوا.

❖ خوهت مه کوژه جهفته.

❖ خوهه تار لیج بان دهوامی نیه.

❖ خوهشه تاگر خوهشه دوو، برا خاصه نه وهک

شو.

❖ خوهی ریشی نیه به کوژه نه که نی.

❖ خوهی گوم کردگه ههله نه پړی.

❖ خوهی لی سنیاگه.

❖ خوین پر چاوگه لی بووگه.

❖ خوین تو له خوین من رهنگینتر نیه.

❖ خوین رزیاگه سه ده موچاوی. (خجالت

می کشد.) / (تعریق نه بیسته وه.)

❖ خوهی نه کا خوا بو ی بکا.

❖ خوین له به ده نیا نه ماگه. (ترسیده.)

/ (ترساده.)

❖ خوینی با بردی. (خونش هدر رفت.)

/ (خوینی به فیرو چوو.)

❖ خیبر بو خویش نهک بو دهوریش.

❖ «ح»

❖ حاشا لهو خویننه شمو به سهریا بی!

❖ حهزی نه کرد بمری و نه م قسه نه ژنهوی.

❖ حهش نه گهر بیژن: هیلکه ی کرد. کردگیه؟

❖ حهق بز کول به سهر شاخداره و نامینی.

❖ حوکم حاکمه و مهرگ مفاجات.

❖ حهغه ره له پهغه ره دهره چی خاسه.

❖ حمواله ی سهر یه خه چاله.

❖ حهیا لهم ولاته باری کردگه.

❖ حهیا ها به چاوهو، چاو نهوی حهیا کوا؟

❖ «خ»

❖ خار له ریگه ی دلپاکا نیه.

❖ خار نایته ریگه ی دلپاک.

❖ خاوغمال دهسی هه لگرت، دژنه یوت:

نه یگه ینمه حهق جینگه.

❖ خهره مهرگی وهسه خواردوی.

❖ خهله فروش هموال مهن نه پرسى.

❖ خلیسکیان چیره ی پهله کاره.

❖ خه مهره هویش نه دوشى. (الْبَيْطَةُ تَأْفِنُ

الْفُطْنَةَ.)

❖ خنجهری تریان داگه له زه خمی.

❖ خنجهری لی بدهی خوینی دهرنایی.

❖ خێزاهوی قین له دهروونیا گێج نهخوا.  
❖ خهیلی کار گهوره پیاگ بووچک نهفامی  
نهجا.

❖ «د» ❖

❖ داخو درۆش نهکا.  
❖ دار لهبهر پیتسهیکه.  
❖ دار لهتهک تۆمه، دیوار بۆندهه!  
❖ داری داگه به رۆح حاتهما.  
❖ داگیه به گهنهی دهماخیا.  
❖ داگیه له حهفت ناو قولی تهر نهوگه.  
❖ دالکه! تا تو مۆچپاری من کردی، سهډ و  
سی مهگمز وه گون خهمره تالعهو شمردم!  
❖ دامایگی سهر پیاو نهکاته درگای نامهردا.  
❖ دانا به درکه، کهر به نهقیزه.  
❖ داوا لهسهر تهنگی سجاغه.  
❖ دایک دز رۆژی سین نهخوا، رۆژی سین  
نهکوئی.  
❖ دهبه هین کورده و گۆزان نهیکا.  
❖ دهرد بێ سامان دووری دیداره.  
❖ دهرد دل بۆ ژێر گل.  
❖ دهزی ههلهخهیتا زهوی ناکهفی.  
❖ درک نهکیلی، درک تیتته ریگهت.  
❖ درک ههنگوو ناگری.  
❖ درگای کهس مهتهقنه، تا درگات نهههقنن.  
❖ درۆ به دلهو ناچهسپی.  
❖ درۆزن کهمهوشه.

❖ درۆ هیتجا له دهم دهرنههاتگه لۆقه نهکا.  
❖ دهريا به دهم سهگ چهپهڵ ناوی.  
❖ دز نهونهیه ستهمه کهلهوهر رهش کا.  
❖ دز مهیل دزی بی، تاریکهشهو فرهس.  
❖ دز ناشی له کادان نهجا.  
❖ دژمهن ههتدیو که، نهفجا تهپ بدهره  
سهری.  
❖ دهسباد به پیتشواز گهډایهوه نهرووی.  
❖ دهس بان دهس فرهس.  
❖ دهسخت ناههمیڤدی داگه به دهسیهوه.  
❖ دهس و دلی سهردهو بووگه.  
❖ دهس خوهی برد به دهما.  
❖ دهس خوهی تا نیسه نهبردگه به دهما.  
❖ دهس دواتره نیمامی بریگه، شۆن چواره  
مهسووم نهگهری.  
❖ دهس خوهی نیه ماری بی نهگری.  
❖ دهس کهس پشت کهس ناخۆرنی.  
❖ دهسه [دهستت] به کهوگیرهوه بی، چاوه  
[چاوت] به ههژار و فهقیرهوه بی.  
❖ دهسه چهورهکهی گهرهکیه بساوی بهسهر  
مهردما.  
❖ دهسهزرانی دانیشتهگه.  
❖ دهسهسهرکردن دژمهنی تیژی.  
❖ دهسهسهر و پهنا به خوا.  
❖ دهسیچ نهوهشنی و هاواریچ نهکا.  
❖ دهسی حاکم بیوپی خوینی نیه.  
❖ دهسی له دنیا داشتگه.  
❖ دل به درۆ ناسووتی.

❖ دڼا هر مېزه. (دنيا آشفته است.)

[/دنيا شپاوه.]

❖ دنيا کلاوکلاوه.

❖ دواى باران که په نك؟ (پس از مردن

نوشدارو؟) / [دڼه ژار پاش مردن؟]

❖ دواى ثمره دى حريف فمنازه،

بې ده سومتاق چو به ناوکه ديا.

❖ دوو بزنى بوى، يه کيکى نه کاته يه دهک.

❖ دڼ تا نه يزه نى که ره نادا.

❖ دوو برڼ، دوروس بېرڼ.

❖ دوو ريښى دوا نه کا.

❖ دوو ريښى دوا په شيمانى نيه به شو نيه وه.

❖ دوو پرو و دوو زوان سهرى ها به خو نيه وه.

❖ دوو پرو بى تاو پرووه.

❖ دڼس و دڼمن خوى ناناسى.

❖ دڼس و دڼمن له يهک جيا نه نه کړيا وه.

(طلوع صبح) / [سره تاي به يانى.]

❖ دووکس له پشت بېژنگو نه روان به يه کا،

هر چلڼى بى نه نه نه ويښى، نه مېچ نه

نه ويښى.

❖ دووکل له تهوق سهرى به رزه وو.

❖ دڼله پراسى ماله.

❖ دوو بيت و کلاش بڼ خوى بکا.

❖ دوو نه فر بچنه لاي قازى، يه کيکى تپته و

به رازى.

❖ ده بده به هشت، هشت بگره له هشت.

❖ ديان نيشان چاره کيشان.

❖ ديانى تپزه و کردگه بڼ خواردن مال مهردم.

❖ دڼ به دڼ ريگه ي هس.

❖ دڼ سفره نيه، نينسان بڼ گشت که سيکى

بکاته وه.

❖ دڼ کوچک نيه، له گول نازگه.

❖ دڼ کهس ريښ مه که، ريښت کرد

بى ته نيش موه.

❖ دڼ له په روى گول نازگه.

❖ دڼ له دڼ ناگاهه.

❖ دڼى پر له زوخوا.

❖ دڼى تى به يه کا.

❖ دڼى سووتياگه.

❖ دڼى شياگه.

❖ دڼى نه، هزار دڼ هسپه نى نه وي.

❖ دڼى وشکه سال هسپه ن ديډاره.

❖ ده ماخى پروياگه.

❖ ده ماخى سازه.

❖ ده ماخى سووتياگه.

❖ ده موچاوى له تهک رڼجيارا شهر نه کا.

❖ ده و دهسى يهک ناگرى.

❖ ده مى بوو به تاق چرادان.

❖ ده مى بوو به ته لوى ته قياگ.

❖ ده مى پر له خو ن. (عزادار است.)

[/تازيه باره.]

❖ ده مى چوگه به ناو کولاتگا.

❖ ده مى سووتياگه.

❖ دهنگ دڼ له دوو خوه شه.

❖ دنيا بنى قووله. (فضا غير متناهي است.)

[/که ردرون نه پرى ديار نيه.]

❖ دیدەى يېگانە چّ خاس ديارە!

❖ ديزەى دەروونی جۆش ئەکا.

❖ ريتگەى درۆ نەزیکە.

❖ ريتلەخۆى تەواو پړياگە.

❖ ريوى پيچ لى ئەدا.

❖ ريوى نەئەچوو بە کونادا، هەژگيکى

بەستوو بە خوەيوو.

﴿﴾

❖ راسى رەحمەتى لى ئەوارى.

❖ راسى رەفتى، چەفتى کەفتى.

❖ رەتى بلّاوە.

❖ رۆدى رسوايى ها بە شوپنەو.

❖ رەش هەر رەشە.

❖ رەگ خەوى ها لە دەسيا.

❖ رەنج سەرەنجامى گەنجە.

❖ رەنگى بوو بە بەفر يەکشەو.

❖ رەنگزەردى کيشان، مايەى پيڤەسەلاتيە.

❖ رۆژ پاك بۆ تەمەل شەو زەنگە.

❖ روو لە نامەرد خستە لە مردن سەختەرە.

❖ رۆ [رۆلە] لەبەر دايك هەلنەگرى.

❖ رۆلە لەبەر مەمك دايك هەلنەگرى.

❖ رۆن رۆياگ ئەكاتە خەير باوكى.

❖ رۆن فرە بى، پاچى بى ئەناون.

❖ رۆن قازيان لى داگە. (خوشحال است.)

[(خۆشحاله.)]

❖ رووى قەلخانى تى کردگە. (آمادهى جنگ

است.) [(تامادهى شەپە.)]

❖ ريش بوو بە ريشەو ئەشى شانهى بۆ

هەلنگرى.

❖ ريشەى بەستگە، بە سووسە با

هەلناکنگى.

﴿ز﴾

❖ زەبونگىرى شيوى نامەردىە.

❖ زەخم ئەوەشنى و تيمارىچى ئەکا.

❖ زەخم گوللە زەخم گوللەس، لە

هەركەسيەكو بيت.

❖ زك تۆشە هەلناگرى.

❖ زكى تير لە هەزار زك برسى خاسترە.

❖ زەمان شەوى، پيران تەوى.

❖ زەمان [زەماوەن] سەگ و گورگ شيوەن

شوانە.

❖ زوانباز قەسى لە دلا جيگە ناگرى.

❖ زوانى لە تەك سەريا بازى ئەکا.

❖ زوانم بااز و سەم

سلامەتە. (إِنَّ الْبَلَاءَ مُؤَكَّلٌ

بِالْمَنْطِقِ.)

❖ زەوى ئاسمانە و ئاسمان بىيانە.

❖ زۆر بوى، قەوالە بەتالە.

❖ زيچ لە ئاسمان ئەوەسى.

❖ زيراوى كيشاگەسمو.

❖ زيرە بۆ کرمان ئەوا.

»ژ«

❖ ژیر بهنه زوان، ژیر دتیره ناگر.

»س«

❖ ساونيان داگه له ژير پای.

❖ سپلوتی به هيچ ناوی ناپاوگي.

❖ سجافى تنگه.

❖ سيحری به تالو بووگه.

❖ سمره نجام گا هر دۆله.

❖ سمره سمر بى دهرديسر.

❖ سمر بى دهلاك نه تاشي.

❖ سمر بى رۆزی ها له ژير خاكا.

❖ سمر بى كلاو نيه له دنياډا.

❖ سمرچاوکه ی عه قلی لیله.

❖ سمرچېزی بدهيته دس سهگهو بۆ لای

دۆلته نانی نه کيشي.

❖ سمر حساو نيه له کارييا. (بی خبر حمله

می کند.) / (سه بى ناگادار کردنهوه هيرش

ده کات.)

❖ سمر خواهش بى كلاو فرس.

❖ سمر خواهش قسه ی له تهکا ناگرگي.

❖ سمرخووی نه شانگه.

❖ سمر دړې و بندې جاوگيکن.

❖ سمر کلافی گوم کردگه.

❖ سرکه نه فروشي. (تندخویی می کند.)

/(به دخوه.)

❖ سمرگه رمی به بيگاريه وه له بيکارى

خاسته.

❖ سرنا بدهيته دس ناشيهو پف به سمره

گه وړه کيا نهکا.

❖ سرنا به نوڼگه لى نادرگي.

❖ سمره مالم له تو درېخ نيه، بزغم له چواره

شای که متر نيه.

❖ سمره سمرنيان شيت پياگ باقيدار نهکا.

❖ سمری بۆ گ کارى نه خوړي.

❖ سمرى له زک دايک دهرهات، ناچيتهو

جينگه.

❖ سډگ برسى نه که فيته شون پياگ.

❖ سډگ پاسوتياگي پي ناگي.

❖ سډگ تير راو ناکا.

❖ سډگ خاوهن خوې نانسى.

❖ سډگ دهسى نه شکی جوو جگه ی

هه لته وه سن.

❖ سډگ قاره و پاس قهره يان نهکا.

❖ سډگ له بهر درگای خاونيا هاره.

❖ سډگ له کولتيره راناکا.

❖ سډگ هار دوو رۆژ عومريه.

❖ سلام کورده بى ته ما نيه.

❖ سم سم کهره و چنگ چنگ ياسى، من لم

کاروباره سمرم نه ماسي.

❖ سډنگاتی دهنه فريی ها له ناو زکيا.

❖ سډواډی بووگه سډو نه وه جهی نوسای نيه.

❖ سوار تا نه گلگي ناويته سوار.

❖ سډوژى پاک نهکا.

❖ سۆکه مژگ باريه هه وار ناچي.

❖ سه ډای دوه لسه سرنا له دووره و خواهه.

- ❖ سەد قەل و بەردە.
- ❖ شەلم، کوێژم، ناپارێژم.
- ❖ سەپری هاتگە.
- ❖ شەر بە جەلودار ناگری.
- ❖ سواری کێرکەر لە پیادەڕەوی خاسترە.
- ❖ سێ و دووی دڵ خوەی ئەکا.
- ❖ شوال ناوێتەن.
- ❖ سیر و پیاز بە یەکمەو نایانکرگێ.
- ❖ شوالێ چەپەلێ لە گ لای تەخلە.
- ❖ سێنەباز بۆی ئەپوێ.
- ❖ شوالێ کەفتنگەسە گەر قاپی.
- ❖ سێتوهری دەس بەگەفی پانی ئەکاتەر.
- ❖ شوان لە شوانی عاری نیە، لە نانەوچنین عاریە.
- ❖ سێف سوور بۆ دەس کوێر خان خاسە.
- ❖ شەوان مەیلی بۆی لە گون بەرانا پەنیر.

دوروس ئەکا.

«ش»

- ❖ شاتوشووت فرە ئەکا.
- ❖ شۆلەوی گەورە بە یەكجار دامرد.
- ❖ شاخموشاخ ئەکا.
- ❖ شیتیکە پەتەری. (پەت ئەوێ).
- ❖ شایار نەیدا.
- ❖ شیتیکە هاومالی نیە.
- ❖ شارانگەشتە درۆی فرە ئەکا.
- ❖ شیر لە بێشە دەری، چ ما بێ، چ نێر.
- ❖ شانازی ئەکا.
- ❖ شیردا بۆ داپێدا، داپێر چاچەقوێم بداتەر.
- ❖ شانەشان بە یەکمەو ئەپون.
- ❖ شیر لەتەك دۆشیا ناچیتەو گوان.
- ❖ شانی خالی کردگە خەوەر ناپرسی.
- ❖ شیرەبەفرینەس کەس لی ناترسی.
- ❖ شایکەم بەدەم بە شلەنە، دایکەم نەمیژی: ژن بێرانە!
- ❖ شیرەوی گەلووسۆز نیە.
- ❖ شوتورگاویلەنگە.
- ❖ شیرینی خوەرانی رۆی زەماوەنی ماگە.
- ❖ شتوشۆی لی بێری.

«ع»

- ❖ شەراو مەفتە قازیچ ئەپخوا.
- ❖ عومەر درێژ شەرمی لە کەس نیە.
- ❖ شەر لە شێف و ناشتی لە خەرمان.
- ❖ شەپری بۆی خەیر منی تیا بێ.
- ❖ شەریک دز و رەفیق قافلەس.
- ❖ شەلەم شیرینی ئەکا.

«ف»

- ❖ فەر نان بکە، خەریزە ئاوە.
- ❖ فەنی! تۆ بەسەر شەرە سەگتەووە چی؟

❖ فزته حمامیه، هر روزی ها به هر  
که سیکو.

❖ «ق»

❖ قازان گمردون هرچن دیر تیتته جوش،  
ناخری تیتته جوش.

❖ قازان میردگمل به چل سال تیتته کول.

❖ قالاو چدی کرد؟ تا قشقهره چه بکا؟

❖ قاله قولهی قسنگ داوه. (قَطَعْتُ جُهَيْزَةً  
قَوْلُ كُلِّ حَاطِيبٍ.)

❖ قورنان نهجا به ته مووره.

❖ قورسی تا نهیشیونی کس گمرمهو ناکا.

❖ قهرز به قهرز دهس ناردین نهوی.

❖ قسهی پالوودار نابار و تاله.

❖ قسهی خوله باس بلهی له ناو برد.

❖ قسهی دلسوز دل پیساگ ههلقه قرچنی.

❖ قسهی حهسای زوو سهوز نهوی.

❖ قسهی شهو وهك خهو که متر تیتته روز.

❖ قسه کردنی وهسه مردگی تازه له قهور  
دهرهاتی.

❖ قسهی گهلووگیر جو...ی<sup>۱</sup> نیه.

❖ قسه ناجاوی و نهیاته دهره.

❖ قسهی وهسه سرب ناو کریاگ برژی به ناو  
دلا.

❖ قسهی وهسه کوچنك و کولژ.

❖ قمل به قمل نهیژی: رویرهش!

❖ قملخانی لی ههلهو گبرانگه. (قَلْبَ لَهُ ظَهَرَ

الْمَجَنِّ).

❖ قولف بز حهلازاده لی نه درمگی.

❖ قولف که عبه کهچ ناوی.

❖ قنگر و ماس وهخت خوهی خوهشه.

❖ «ک»

❖ کارد به پیشه گهیشته.

❖ کارد و که فنی کردگه.

❖ کاری گری تیکه فتگه.

❖ کاسه کهی به مل منا نه شکنی.

❖ کاسه له ناش گهرمتره.

❖ کاسه هاوسا به په کترین نه دهنه قهرز.

❖ کاشیک که یوانوو بیسکنی ته قهی نایی.

❖ کا هین خوهت نیه، کادان هین خوهته.

❖ کای کزنه نه کاته با.

❖ کتک بالی بوائی، مهلیچک له سمر زهویا  
نه نه ما.

❖ کوتک چلپاوه.

❖ کتک ده می نه نه گه می به دووگ، نه یوت:  
سۆله.

❖ کتک ختکی شیر نهجا.

❖ کوتک له به هه شتهو هاتگه.

❖ کتک وتیان پی: «گسوت بز دهرمان  
نه شی»، کردیه ژیر خاکه.

❖ کتیر بز ناخری نه شی بگتر گیتسهو.

❖ که چدل به قورپچهو شیرینه.

❖ که چدل دهرمان کهر بوائی، دهرمان سمر

۱- ده سنو سه که نه خوینیرایمه. (ر - ر)



خوہی نہ کرد.

❖ کہ چہل زہر شیرینہ.

❖ کوچک نہ دا بہ مل کوچکا.

❖ کوچک نہ کوئی.

❖ کوچک تا نہ جوئ سہنگینہ.

❖ کوہ نازا مائی بڑ چہس؟ کوہ حوریچ

مائی بڑ چہس؟

❖ کمر بہ کاروان چاخمو ناوی.

❖ کمر بہ پیغام ناو ناخوا.

❖ کمر تزیینگ باری نیہ.

❖ کمر دووریال، کوپان سی قہران.

❖ کمر گووشل خواردگہ.

❖ کمر لہ قورداوا نہ گیت.

❖ کمر لہ کمر ہیئتہو لووت و گوئچکھی

نہ کمن.

❖ کمر لہ کوئی کفتگہ، کونہ لہ کوئی

دپیاگہ!

❖ کمر مانیانگ تہ ماچار چڑشہ.

❖ کرم خوہی نہ کوئی.

❖ کمر مردگ و خاوہن نارازی.

❖ کمرکارہ، نہ زانی چہ نہ کا.

❖ کمر ناو جڑگہس، لہ ہر تکل نہ خوا.

❖ کمر ناو قورداوہ، پہ کی کفتگہ.

❖ کمرہ کہ مہ مہرہ بہ ہارہ، چووز کہ ما دیارہ.

❖ کمریکم دا بہ کمری، سنان بہ بن دہسیو

دہری.

❖ کوز بہر کوانسگ قہبری نیہ.

❖ کہس بہ کہس نیہ، شیخہ دیہ.

❖ کہس نایئی: خالو! کمرت بہ چہن؟

❖ کمرہلیاس نہونہ قسہی نہ کرد زوانیان پری.

❖ کہسی بہ مہویژی نہ زانی، بہ کہویژی<sup>۱</sup>

نازانی.

❖ کہسی پر مائی ہوو لہ رازیانہ، بہ دلشیشہ

مرد.

❖ کہسی ژنی بری، ژغوہیشکی لہ جینگہ دا

بوئی.

❖ کہسی لہ گورگہ بترسی، نہشی سہگ نیگا

بدیژی.

❖ کشہ کشہ پزیرہ شہ! مہ یان شہوی دوو

شہو خوہشہ.

❖ کفتگہسہ ناو دہس و دہم.

❖ کلادی کوگ کفتگہسہ بہینیان.

❖ کلوم لہ راسیا دپیاگہ.

❖ کللو ہلنہ خا. (لہ خوہشیا.)

❖ کلایوان ناویتہ بووگہ. (با ہم گلاویز

شدہ اند.) / (دہسویہ خہ بوون.)

❖ کلادی پمرت نہ کرد. (لہ قینا.)

❖ کلادی ہاتگہسہ ناوچاوی. (شرمسار

شدہ.) / (شہرمہزار ہووہ.)

❖ کلادی ہمیشہ لارہ. (ہمیشہ سریلند

است.) / (ہمیشہ سہرہرزہ.)

❖ کہ لپوس خاس بوائی، بہ کوئل خاوہ نیہو

بوو.

❖ کوئلہ تری بہش خوہی پری.

❖ کہ لہ شیر برسی خہو بہ خہرمان ناوردگہو

۱- کہویژ: قہفیز.

نهوینئ.

❖ كهله شیر ناوهخت بھوینئ، سمری نهوړن.

❖ كلك خوهی نه كړوژئ. (له ځیرسا.)

❖ كلك خوهی برد به دهما. (له په شیمانیا.)

❖ كلكئ شرع بیورئ خوینئ نیه.

❖ كهله پسر هه لئه سئ، سدهگ نه نیشیتته

چینگه.

❖ كه ما بڅ كمر نه كهن، كمر بتوپی كه ما بڅ

كئ نه كهن؟

❖ كه م بڅه و مه چوره سهر چه كیم.

❖ كه متار میردیکسی چا كه، قولى نه سمی

دهنگ ناك.

❖ كه م جیقلدانه.

❖ كه مخوره به و دایمه خوره به.

❖ كه نیشكئ دایك وهسپی بكا، نه شئ خالو

بیخوازی.

❖ كهو نه وهسه له بهرامبهر كه وهو بھوینئ.

❖ كوتر له ده ماخی نه پهرئ.

❖ كوزه له به نان نه كا. (از شدت گدایی.)

[/هینده دسكورته.]/

❖ كوسی كه فتنكه. (باوانی شیواكه)

❖ كزلنجی كردگه. (بور شده.) / (بڅر بووه.) /

❖ كهو له بگارا نه گيرگئ.

❖ كویر تا نهو روزه نه مرئ ته ماډار دوو چاو

ساقه.

❖ كویر سپئ مشت كه فتنكه.

❖ كویر وتیان: «چهت گمړه كه؟»، وتئ: «دوو

چاو ساق.»

❖ كئ دیگيه یاران وشر به هو له

له دایك ده ریرئ بینیتته روله؟

❖ كیشیاكه به سمر دركا.

❖ كیف به كیف ناگهئ، به لام بنیاده م به

بنیاده م نه گهئ.

❖ كیفكئ نه برئ، كیفكئ تر هاته رینگهئ.

❖ كئ به كیه، شپخه دپه.

❖ «گ»

❖ گال نه رئ، گهم نه رئ، جوه تسنه توچ

نه رئ؟

❖ گا ویل نه كا و گویره كه به خوئ نه كا.

❖ گا به تنیا گیره ناك.

❖ گهډا به گهډا، ره حمت له خوا.

❖ گهډا پالوان خواس

❖ گوزهر پوس دووكان سهر اجه.

❖ گورگ پیر بوئ نهوینته رشقه نه چار سدهگ.

❖ گورگ داودیده ناكه فیتته رهت.

❖ گورگ له برسیا نه نه چوه ریگا، نه بیانوت:

خه مدهی كردگه.

❖ گورگ له روزه تنگانسه چا پشت نه كهنه

یهك.

❖ گورگومیش بڅ پیا نازا نیمه پړوه.

❖ گورگه له پوس میشا.

❖ گوشادپازی مایه په شیمانیه.

❖ گ شتئ فوزه، شادی و شیوه قهرزه.

❖ گرل دنیای چنیگه.

❖ گول کوشتی نه خوینی.

❖ گولولهی که فتگه سه لیژی، هیچکس خاسی پی نایژی.

❖ گوم پهیدا بووگه، تازه شونی نه گهری.

❖ گه غما و جو فرۆشی نه کا.

❖ گهوج نه چیتته بازار، بازار نه گهنی.

❖ گۆزه ی تازه دوو روژ ناوی خوه شه.

❖ گۆزه هه میشه له کانی به ساق نایتهو.

❖ گوشت بگهنی خوی نه کهن، خوا بگهنی چه ی پی نه کهن؟

❖ گوشت هه لایق بازه.

❖ گوشت یهک بوخوه، پیشهی یهک ناشکنن.

❖ گوتمهز ههس بووگه، چیتی تیا ناگهری.

❖ گۆم هه چهن قوولتر بی، مهله ی خوه شتره.

❖ گویره که ی مهردم گویره ههوسار نه وری.

❖ گیان تو له گیان من شیرینتر نیه.

❖ له بیدین عاشقی و گه داییا گیری کردگه.

❖ له پاپ کاتولیکتره.

❖ له په شیمانیا شاخی دهر هاوردگه.

❖ له پلنگه لانا نه خهفی.

❖ له پۆس میشا گورگی نه کا.

❖ له تهک خرسا نه چیتته جوال.

❖ له تهک کویرا نان نه خوهی، خوا له ناوا بوینه.

❖ له تهک گورگا گوشت نه خوا و له تهک پهزا شیوهن نه کا.

❖ له چاوترووکانیکا شاریک نه شیونی و

❖ لوت لوت خوه ته هه چهن چلن بی.

❖ لوتی رهق بووگه.

❖ لووشاوه ی به دبیه ختی به ده وریا گیتچکه نه کا.

❖ له ولاو بی دالده بهرزو ناویتهو.

❖ له ناو دهر هاتگه.

❖ له ناو سهرد و گهرم نه ترسی.

❖ له ناو شه و مه نه پارێز نه کا.

❖ له بهرا پیش بسو، نه خشی هه لگه پیاوه پهس نیست.

❖ له بهر باجی، له پشت قه یچی.

❖ له بهر چاو قالاوه و چاو نه کهنی.

❖ له بهر چاو گهل خوهی، خوهی که نه فک کردگه.

❖ له برسیه تیا ناو نه کوونی.

❖ له بهر گوئی کینف ناگیرا سهر چۆپی نه کیشی.

❖ له بیدین عاشقی و گه داییا گیری کردگه.

❖ له پاپ کاتولیکتره.

❖ له په شیمانیا شاخی دهر هاوردگه.

❖ له پلنگه لانا نه خهفی.

❖ له پۆس میشا گورگی نه کا.

❖ له تهک خرسا نه چیتته جوال.

❖ له تهک کویرا نان نه خوهی، خوا له ناوا بوینه.

❖ له تهک گورگا گوشت نه خوا و له تهک پهزا شیوهن نه کا.

❖ له چاوترووکانیکا شاریک نه شیونی و

نارامی نه‌کا.

نهوت: بولقاس.

❖ له حەفت ناسمان هەسارەیکى نیه.

❖ له شیر بەر مەمکەى دایک حەلالتره.

❖ له حەفت ناسیاو مشتى ئاردى نیه.

❖ له شیر ترسیان مەنە نیه.

❖ له حەفت ئاوى داگە قولى تەپ نەوگە.

❖ له قسەگەل مەن بەفر نەتاویاوه، بەلام دڵ

❖ له حیوێت ناگرا پاڵ ئەدا بە ئاوهو.

نەو جوولەى تى نەگەفت.

❖ له خاك نەمینتره.

❖ له قسەگەل مەن وەها چووێهەك، چما سیخ

❖ له خاك هەلساگە.

سووره‌وبووگیان کرد بە جەرگیا.

❖ نه خوهشیا پایه /پای/ زه‌وین ناکەف.

❖ له قەن مەل هەوسا قەنگى مەنەل خوهى

❖ له خوهشیا تانپۆزى دلى هاته جه‌وجوول.

نەدریتەو.

❖ له خوهشیا وه‌خته بترەكى.

❖ له كۆپان خوهى ده‌خوا.

❖ له خوهشیا هار بووگە.

❖ له گەل پریاگ گورگاغوارد نەوئ.

❖ له خرس موویك بکەنیتەو وه‌لیفەتە.

❖ له گورئیس ره‌شویازگ نەسلەمیتەو.

❖ له خوه‌ره‌لات سه‌ر نه‌کاته ژئیر ناوا، له

❖ له گەل‌وئى مار ده‌ره‌اتگه. (راست و

خوه‌رنشین سه‌ر ده‌رتیرئ.

مستقیم است.) /راست و ریکه‌/

❖ له دیانه ئالۆزه.

❖ له گون بەرانا پەنێر دوروس ئەکا.

❖ له ریوی پێچتره.

❖ له گون گا رووتتره.

❖ له ریوی فەنبازتره.

❖ له مەل زاواډا خەوەرئ نیه، له مەل وەرپا

❖ له ژئیر بار ده‌رنه‌چئ.

ترینینیه.

❖ له ژئیر ئەم کاسه‌دا نیمکاسه‌یک هەس.

❖ له ناو کارا کارى دیاره.

❖ له سایه‌ى گولئى گەغەو هەزار گول مرۆز

❖ له هەرپاوى له قورپاوى، کەسى کەسینکى

ناو ئەخوا.

گاوى، له بیری ماوى؟

❖ له‌سه‌ر شکسه‌ روین پەشیمانی تیرئ.

❖ له هەر لایه‌کەو با بیت شەن ئەکا.

❖ له سه‌ر شه‌و تا ده‌مه‌ماى رۆژ هەساره

❖ له‌یلپۆمه‌جنوون ژن بوون یام پیانگ؟

نەشخیرئ.

❖ له‌سه‌ر مالم بده له باتم.

❖ له‌سه‌رى نه‌کاته‌و. (از سه‌ر وا مى‌کند.)

❖ له‌سه‌رى نه‌کاته‌و. (از سه‌ر وا مى‌کند.)

❖ له‌سه‌رى نه‌کاته‌و. (از سه‌ر وا مى‌کند.)

❖ له‌سه‌رى نه‌کاته‌و. (از سه‌ر وا مى‌کند.)

❖ له‌سه‌رى نه‌کاته‌و. (از سه‌ر وا مى‌کند.)

❖ له‌سه‌رى نه‌کاته‌و. (از سه‌ر وا مى‌کند.)

❖ له‌سه‌رى نه‌کاته‌و. (از سه‌ر وا مى‌کند.)

❖ له‌سه‌رى نه‌کاته‌و. (از سه‌ر وا مى‌کند.)

❖ «م»

❖ مار نه‌کوژئ و مارتوولە به‌خوئ ئەکا.

❖ مارانگاز له‌ گسورئس ره‌شویازگ

- ❖ نه‌سله‌میتته‌و.
- ❖ مار‌ناوای پیر نه‌وی، قسرواق نه‌کا به قن‌گیه‌و.
- ❖ مار مردگ نه‌خاته به‌ریای.
- ❖ ماره‌که‌ی شیخ عومره ناخری نه‌دا به خوه‌یه‌و.
- ❖ ماسی له ده‌لیا نه‌وه‌خشی.
- ❖ ماسی ه‌دروخت بیگری ته‌ره.
- ❖ مال به ریش خاوه‌نی قی‌مه‌ت نه‌کا.
- ❖ مال به مال‌خواه‌ن ح‌رام‌ه.
- ❖ مال دنیا قه‌زاوه‌گه‌رینه.
- ❖ مال قلب سهر به ساحیه‌و.
- ❖ مائی ویران یو‌وگه.
- ❖ مائی ها به کولی‌ه‌و.
- ❖ مامان له‌ته‌ک فره‌بوو، سهر منال نه‌گیت‌گیت.
- ❖ مانگ دیاره، چ نه‌وه‌جه‌ی کل‌کیه.
- ❖ مانگا به دزی‌ه کدل نه‌گرئ، به ناشکرا نه‌زایی.
- ❖ مه‌تیه‌م نه‌گهر گونش بیایی لالو‌بی.
- ❖ مه‌خوه چتی تو بخوا، مه‌که کارئ له‌پات ب‌نا.
- ❖ مردگ نه‌سفه‌هان ناوه‌نه کاشان.
- ❖ مردگت نه‌مرئ، پات له شیوه‌نگا نه‌برگی.
- ❖ مردگ خاس زینگ نه‌کوژی.
- ❖ مردگ کوشتن نشانه‌ی ناپیا‌گیه.
- ❖ مردگ مرد، وه‌سیه‌تی با برد.
- ❖ مردگ به په‌له‌قازی زینگه‌و ناو‌یتته‌و.
- ❖ مرد مانگا بریا دؤ.
- ❖ مدرگ له ته‌ک هاوما‌لا جه‌ژنه.
- ❖ مرزچه خوه‌ی چه‌س تا گازی چه‌بی؟
- ❖ مرزچه له‌م کارا به عاسا نه‌چیتته ری‌گه‌دا.
- ❖ مه‌ژگی گه‌نی‌گه نازانی چه‌بکا.
- ❖ مش‌تودروش نه‌کا. (چو ابله زند مش‌ت بر نیش‌تر.)
- ❖ مش‌تیک غودنه‌ی خه‌روار‌تیکه.
- ❖ مشک له مالیا سه‌فرا دا‌گیه سهری.
- ❖ مه‌که خوه‌ش نیه مه‌دینه.
- ❖ مد‌گهر ماسه به ده‌میه‌و دیار بی؟
- ❖ من نه‌یثم: «سیر»، نه‌و نه‌یژی: «پیاز».
- ❖ من رازی، تو رازی، چی‌تیک به قنگ قازی.
- ❖ من فیکه‌ی خوه‌م نه‌ناسم.
- ❖ من ههر گزشت‌که‌و نه‌خوه‌م، تو ههر کاولی کاولیت بی.
- ❖ موو به به‌نینانا ناب‌گسری.
- ❖ موورگ هاوسا‌مال مه‌گهر شه‌و بی‌که‌یتته مل.
- ❖ مؤری برد‌گه‌سه‌و.
- ❖ مووسایی یدرش‌کسه‌سه شون قه‌واله‌ کونه نه‌گه‌رئ.
- ❖ موو‌گه‌ل نه‌نامی گشت راسه‌و بوو.
- ❖ موویک له‌م ناومشته هه‌ل‌که‌نه.
- ❖ میخ دوو‌حاجه ناچی به زه‌ویا.
- ❖ میر‌بیان دا به دؤم، له‌به‌را دایک خوه‌ی گا.
- ❖ مه‌پان ناو وازو، خاوه‌فال کلاو هه‌ل‌وازو.

❖ مه میوون فره قه شهنگ بسو، هموله یچی ده هاورد.

❖ میتره نه تهک گهیی نه یکه نیتهو دانه که فی.

#### ❖ «ن» ❖

❖ ناخوهشی پیر، وهسه رهشی قیر.

❖ ناخوهشی جوان، وهسه تکهی بان.

❖ ناخوونی لی گیر ناوی.

❖ «نازاتم»، ره همتی گیانم.

❖ نازانی قنگ کمر له کوئی قشلاخ نه گری.

❖ ناز بدهی به پیاز، تیتته گازه گاز.

❖ ناز له نه ننازه ده رچوو جهنگه.

❖ نان نمو نانه نیسه له خوانه.

❖ نان بده به سپلوت، مهیه به سپله.

❖ نان به به کترین نه دهنه قهرز.

❖ نان خوهی به سمر سفرهی مهردمهو نه خوا.

❖ نانومه کیکیان به به کهو خوارده گه.

❖ نان هاری گرتگهسه ده مهو.

❖ نانی بو نه خاته شوروا.

❖ نانی پیژیاگه.

❖ نانی ها له دۆلهی نهوا.

❖ نانیان ها له دۆلهیکا.

❖ ناوجیکمر دلی گوشاده.

❖ ناو سهگ بورگی، چیر بگرنه دهسهو.

❖ ناو شا بورگی، قالی داخهنا.

❖ ناونشان په له هه وره کهس.

❖ نه چیر خوهت له دهس ده رمه که.

❖ نه خش رووی ناو سهر ناگری.

❖ نه زیکه له ترسا گیان له قه فزه لاشهیا

❖ پهرواز بکا.

❖ نه زیکه له خوهشیا شادبیره که بوی.

❖ نهک نهخوا و نه کدان نه دپی<sup>۱</sup>.

❖ نۆکمر بی چیره و مواجب تانج سهر

❖ ناغهس.

❖ نه نهونه وشک به بشکییت، نه نهونه یچه

❖ تهپ به بگوشگیت.

❖ نه بکهی، نه بجهی، تواشای سای گهردهنی

❖ بکهی.

❖ نه مالتیکم ههس ره همان بیوا، نه دینیکم

❖ ههس شهتیا بیوا.

❖ نیره کمر به باره تمنگزهو نه گیت.

❖ نیره و بیدۆشه.

❖ نه یزه له بهرا نه شئی چیگهی بکهیتهو نهو

❖ وهخته بیدزی.

#### ❖ «و» ❖

❖ وتن له گهر کردنا یهک بگرن خوهشه.

❖ وتیان به کتسک: «گسووت بو ده رمان

❖ نه شئی»، کردیه ژیر خاکهو.

❖ وتیان: «وشر! برات بووگه»، وتی: «بار

❖ من ههر چل مهنه»

❖ وتیان به کمر: «مه لا باشی!» چل روژ

۱- ممکنان قدیم از چرم ساخته شده بود. [خوتدانی جدران له

چهرم دروست کرابوو.]

جۆزى نه خوارد.

❖ وتيان به شيت: «بۆچه شيتى نه كەي؟»

وتى: «بۆم نه چلگى»

❖ وه رەق نيمرۆژ جۆزى تەرە.

❖ وه رەقى هەلگە پياگە سمو.

❖ وه سه بازە كەي نه تاخان به مامر ناو تاوايى

فترە.

❖ وه سه پيرسۆز شەوق بەرپاي خوەى نادا.

❖ وه سه دەروازەى مرگت، نه نه فرۆشگى، نه

نەسووزگى.

❖ وه سه سكل سوور. (أَحْرُ مِنْ الْجَمْرَةِ.)

❖ وه سه سەگ پاسووزياگ. (نەونە نه گەپى.)

❖ وه سه فۆتەى حمام هەر رۆژى ها به بهر

كەسيكەر.

❖ وه سه كەر دەوريش، سەر به گ مائىنكا

نەكا.

❖ وه سه كەر ناو جۆگە، نه هەرتك /لا/

نەخوا.

❖ وه سه كەلە شير ناو هخت.

❖ وه سه گاكەى مامۆ حاجى، له جفت خوەيا

نەخەفى و له جفت مەردما نه گەپى.

❖ وه سه له ژير نەم كاسەدا نيم كاسەيك برى.

❖ وه سه مار خوەش خەتوخال.

❖ وه سه مار بى تيجازە.

❖ وه سه نيسك، بهر و پشتى بۆ كەس نيه.

❖ وشتر به سەر عەلاقە به نيهو چە.

❖ وشتر گاو پلەنگە.

❖ وهك نه سپى وزەنگى هەلەشەى كردوى

هات به ملما.

❖ وهك كەر گووشل خواردگ گەپياوه.

❖ وهك كەر ناو جۆگە لەم لايىچ نەخوا و

لەولاىچ نەخوا.

❖ وهك كەر له قسراوا گيرى كردوى پەكى

كەفتگە.

❖ وهك گولۆلە بهر هەرچە تلەو بى گەورەتر

نەوى.

❖ ولات هەيهەيه و كۆسە بهنن ريش.

❖ وهها زەرد هەلگە پياو، لچى وشكەو بوو،

چمان گيان له بەدەنيا نه ماگە.

❖ وهى له بۆگەن نەويتهو.

❖ «ه»

❖ هات بچەفە، نه هات بچەفە.

❖ هات بۆ ريش، سميلىچى نيا بانى.

❖ هارە كړى بۆ نه كەن.

❖ ها له بان كاي ناگرتي بهر درياگەو.

❖ ها له بان تەلەوه.

❖ ها له كورەى پەژارەدا.

❖ هالاوى له پلاوى خوەشتر.

❖ هالە به هەنگوورا نەپوانى ناو نه گرى.

❖ هالە روى، هەنگوور ما، روپرەشى به

باخەوان ما.

❖ هاوسا وه زەنى خراوه.

❖ هەتيم نه گريا نەپوت: «به شه كوليترەم

كەمه»، سەگ هات كردى پيا بردى.

❖ هەر نهونه پام گوزاوه روو به ماښ، هەرچه  
 دهردگه له کفتموه بېرم.  
 ❖ هدرتکيان کوشته یېک تېرن.  
 ❖ همرچمن بارم لاره، وډلې راوړېم راسه.  
 ❖ همرچه نهخوا به شو تاريک، رهنګی زهرده  
 و قولې باريک.  
 ❖ همرچه چهقو دورس نهکا دهسې لي تاخا.  
 ❖ همرچه له ديزه دا بې، به کهوچک دهرتې.  
 ❖ همرچه سرګړی وهرګړی.  
 ❖ همرچنکت هس داينه، ملهکه نهمنه.  
 ❖ همر دارې نهرم بې، کرم و مار نهغوا.  
 ❖ همردي بهسر بهردو نهماګه.  
 ❖ همر روژې با يا بوزانه، کهچهل  
 سرهشوران.  
 ❖ همر روژې کارې خوهی ها لهتهک خوهيا.  
 ❖ همرزهچهنهيان خسته ناو ناګر نهيوټ:  
 هيژمی تېره.  
 ❖ همرهس رووی تي کردګه و به خوهی نازانې.  
 ❖ همر سهري سوادايکی هس.  
 ❖ همرکس به ګو راسا پروې زهوين نهخوا.  
 ❖ همرکس همرچه بکيلنې همر نهوه تيته  
 ريګی.  
 ❖ همر کهليمهک له دهسې دهرتې وهسه سيخ  
 سوورهويوګ.  
 ❖ همر کلکې شرع بيورې خوټنی نيه.  
 ❖ همرکه باني فرهتر، بهفري زياتره.  
 ❖ همرکه پير تاوسي ګهړهکه نهشي جهور  
 هيندساني بو بکيشي.

❖ همرکه پز بې، ګورګ نهغوا.  
 ❖ همرکه ګورګ نهوي، سهګګل نهغوهن.  
 ❖ همرکه چاوهنوار توښه یې مهردم بې، له  
 برسيا نهمرې.  
 ❖ همرکه فره کوړه، بهختی شپه.  
 ❖ همرکه مهردم سهرن بکا، نيلهکي نهکهن.  
 ❖ همر کهليمهک له دل دهرې، له دلا جينګه  
 نهګړې.  
 ❖ همرکه ههلهسا خوله یې نهگا، خولهيچ  
 نههاټ بله یې نهگا.  
 ❖ همرګ غدرياګ ناويکی بهسه.  
 ❖ همر گيايې له باهيړي نهجاوي.  
 ❖ همر لايې ناشه، کهچهل فېراشه.  
 ❖ همر مله یې سهخته پرې بيګره.  
 ❖ همر ميژه. (بال حمار فاستبال احريرة).  
 ❖ هزار حکيم به قهډ دهردهدارې نازانې.  
 ❖ هزار سووزن ګاوتاسنيکي تيا ناوي.  
 ❖ هزار ګوزه دورس نهکا يهکيکي دهسې  
 نيه.  
 ❖ هزار ماري خواردګه تا بووګه به حفي.  
 ❖ هزارې وک نهوم بردګهسه کاني، ناوم  
 نهداګه و هاوردګهسهو.  
 ❖ ههلاجان نهکا. (يعنی نشان غي زند).  
 [(راته نشانه ناپيکي).]  
 ❖ ههلاجي ليهو نهکا. (بدگويش می کند).  
 [(به خراب ناوی نه با).]  
 ❖ ههلګړې لهبر خوهی.  
 ❖ هميمان به وديس بوو، وديسيچ به سوننی



دهرچوو.

❖ يه کړوو هميشه ها له ناوړووا.

❖ يه کلا نه نه گمیی دوولای نه کردهو.

❖ يه کئی ريگه يان نه نه دا ناو ناوایی، شه يوت:

مال قتيخا کامه؟

❖ يه کئی له شار هاتوووو خموهر شاری

نه پرسی.

❖ هه ناسه ی سهردهو بوو گه. (از حرارت

افتاده.) / (له گهرمی که وتوو.)

❖ هه نگوو به هه نگوو را نه مروانی ناو

هه لته گری.

❖ هه وال بووه ن بؤ ميران: وه رزيژ وه رزيژ

مه گيران.

❖ هه ورگه له ناو که له که دا ناو نه خوا.

❖ هوژ نه گمیی، له ته چن گمیی.

❖ هه وهس نامری، گایی نه خه فی، به لام به

نه شته های سافتره له خه هه لته سی.

❖ هه وسار مه رد د امالیا گه.

❖ هه وهو دواي گورگه.

❖ هيچ قوژتی له ريگه يا خوهی ناگری.

❖ هیش و میشی يه کی گرتگه.

❖ هیلکه ی نیمرو له جووجه لته ی سؤزی

خاستره.

❖ هیلکه به بنه گل نه ورژنی.

❖ «ی»

❖ يا کوله کوشتن، يا ههواره وگوژتن.

❖ يام له خاوا، يام له ناوا. (زن پسندیدن.)

/ (ژن په سهند کردن.)

❖ يه خه چاکي په شيمانی تيری.

❖ يه خه ی خوهی نه دړی.

❖ يهز دووره گهز نه زیکه.

❖ يه کپالوو به هيچ لايکا ناکه فی.



نا

ل: بهائی، نهری- [بهائی]

ف: آ، ها، بلی، آری.

ع: نَعَمْ، بَلِی، جَیْبِ، أَجَلْ، اِی.

نا

ل: چه؟ چه نه یی؟ [چی؟]

ف: چه؟، چه میگی؟، چه می گویی؟

ع: ما؟، ایش؟، ما تَقُول؟، ایش تَقُول؟

نا

ل: ناغه. (نا نه محمد، ناغه نه محمد) [ناغا، بهریز]

ف: آقا. (آقا احمد)

ع: سَيِّد. (السَّيِّدُ أَحْمَدُ)

نا

ل: پاسی؟ [بهراست؟]

ف: راستی؟

ع: صدقاً؟، واقعاً؟

نا

ل: ناباد. [ناری پیغه مبدریکی عده مه.]

ف: آباد (اسم پیغمبر عجم است)، مه آباد، آذر

هوشنگ.

ع: آباد.

نا

ل: ناردان، ناوان، ناوا، ناوهدان

ف: آباد، آبادان.

ع: مَقْمُور.

نا

ل: خرویشک، خرویشکه، میمی. [خوشک، خوشکی، پرور]

ف: خواهر. آباچی.

ع: أُخْت. أُخْتَا. عَمَّة.

نا

ل: کاکه، برا. داشی! [برای بهریز. (سووکده لی

«ناغه برا»یه.)]

ف: برادر، داداش! (مخفف «آقا برادر» است.)

ع: أَخ، أَخِي، يَا أَخِي

نا

ل: تاف، تانگه، ناوشار. [تافگه]

ف: آیشار، آوشار، آبریز.

ع: خَرَارَة، شَتَالَة، مَصْبَ.

وینه-ناوشار

نا

نا

ل: ناگر، ناهیر. [نار]

ف: آتش، آذر، تَش، هیر.

ع: نار.

نا







ل: نه‌رم، هامار. [دهشت (زوی راست و ته‌خت).]

ف: نَرم، هموار. (زمین هموار)

ع: سَهْل، مُسَطَّح.

#### نارایشت

ل: به‌زه‌ك، دهق، لاولوسه. [رازانه‌ره]

ف: آرایش، زیب، زیور، پیرایه، رُتند، سرک،

پَرمون، پایون، فَرخار، آزین، آذین، آیین.

ع: زَیْفَة، رُؤْثَة، رَعْنَفَة، نَجْد.

#### نارایشت‌کردن

ل: به‌زه‌ك کردن، دهق‌دان، رازانه‌ره. [رازنده‌ره]

ف: آرایش کردن، زیور کردن، پیرایه بستن،

بَزَك کردن، زیبا کردن، قَشَنگ کردن، آراستن،

آرستن.

ع: تَرَّیْن، تَحْسِیْن، تَجْمِیْل، تَنْجِیْد، تَرْقِیْش،

تَشْوِیْف.

#### نارایشت‌کردن

ل: به‌زه‌ك کردن، خوله‌دهق‌دان. [خوِرازنده‌ره]

ف: آرایش کردن، بَزَك کردن، خود را آراستن.

ع: تَرْقِش، اِرْتَقَاش، تَرَّیْن، تَشْوُف، تَبَرُّج، تَرْقُك،

تَجْمُل.

#### نارایشت‌کەر

ل: ده‌قدەر، به‌زه‌ك‌کەر. [رازینه‌ره]

ف: آرایشگر، پیرایه‌بَند، سَر‌آرا، سَر‌آر، آرا،

آراینده، آرایش‌کننده.

ع: مَاشِطَة، مَشَاطَة، مَرَّیْن.

#### ناراد

[ل: نار (ناردی گه‌م و شتی تر).]

ف: آرد، آزد، (آرد گندم و غیر آن)

ع: ذَقِیق، سَوِیق، طِخْن، طَحِین.

#### نارودن

ل: هارودن. [هیتان (وشه‌په‌کی هه‌رامیه).]

ل: یه‌واش، نه‌رم! [له‌سه‌رخو به! (به‌رکاری کاریکی

نادیاره، واته: هیتواش به!، له‌سه‌رخو بیژا!]

ف: آرام، آهسته، یواش! (مفعول فعل محذوف

است، یعنی: آرام باش! آرام برو!...)

ع: رَهَوَا، مَهَلَا، مَهْنَا، عَلَی رَهَوَك!، عَلَی مَهَلَك!،

عَلَی هَوَنَك!، عَلَی مَهْنَك!، عَلَی رَهْنَك!

#### نارام‌پوون

ل: وه‌قره‌گرتن، ستاره‌گرتن، ورینگ‌گرتن، داکاسیان،

دامرکیان. [نوقره‌گرتن، هه‌دادان]

ف: آرامش، رامش، رامشت، شکیب، شکيفت،

شکيفت، شکیبایی، خُست.

ع: هَوْن، سَكُون، صَبْر، قَرَار، رَاحَة، قُثُور، دَعَة،

تُدْعَة، مَهْدَة.

#### نارامگا

ل: ستارگا، وه‌قره‌گا. [شرینی نارام‌گرتن.]

ف: آرامگاه، آرامگه، آرامشگاه.

ع: مَسْكَن، مَقَر، مَآوَن، مَأْوَى.

#### نارام‌گرتن

ل: ستاره‌گرتن، ورینگ‌گرتن، وه‌قره‌گرتن، سروهین، سره‌فتن،

هیدی‌پوونه‌ره. [نوقره‌گرتن، سروهتن]

ف: آرمیدن، آرامیدن، آسودن، آساییدن،

شکيفتن، شکیبیدن، خُستیدن.

ع: هَوْن، سَكُون، قَرَار، صَبْر، اِسْتِرَاحَة، هُدُوء،

تَأَنِّي، قُثُور.

#### نارامی

ل: نه‌رمی، وه‌قره، ورینگ. [نوقره، هه‌دا، هیمنی]

ف: آرامش، رامش، رامشت، نَرمی، آهستگی.

ع: هَوْن، هِیْفَة، سَكُون، سَكِیْنَة، مَهَل، مَهْنَة، تَمَهْل،

دَعَة، تُدْعَة، هُدْنَة، مَهْدَنْه، رَفَق، تَوْدَة، حِلْم، وقار.

رِسَل.

#### ناروان

ف: آوردن. (اورامی است.)

ع: اجائة.

**نارده نهمه قياگ**

[ك: ناردي نه يئزلاه.]

ف: خُشكار، خُشكه. (آرد غريال نشده)

ع: دَقِيق.

**نارده وون**

[ك: ميوانى: چيتشنيكه.]

ف: اوماج، آرد و زوغَن.

ع: بَسِيصَة، عَصِيصَة، لَفِيصَة، خُرْسَة.

**نارده شان**

[ك: نارده پزانندن. هه ره ها: نهو نارده ي كه بهر داش

ده يئز نيئت.]

ف: آرد آفشانى، آرد پُرانى.

ع: نَفِي، نَفِي.

**نارده ل**

ك: ياسارل. [تيشكگر، كيشكچي]

ف: آردل، تَرَفُون، يَسَاوَل.

ع: جلواز.

**نارده مشار**

ك: خاكه مشار. [به مشار]

ف: سَبُوسه، آرد آزه.

ع: نُشَارَة، نُجَارَة، بُرَايَة، خُرَاشَة.

**نارده فته**

ك: رمياگ، روخياگ. ويران. [رورخار، رمار]

ف: بَيَران، ريخته. ويران.

ع: خَرَاب، خَرَب، مَخْرُوب، مُثَلَّل، مُنْهَم.

**نارده**

ك: نيمِر. [نهمِر. وشه يه كي گوزانيه.]

ف: امروز. (گورانى است.)

ع: اليوم، هذا اليوم.

**نارده كور**

ك: نالشت، سالى و بائى. [نالوگور]

ف: دكش، دادوستد.

ع: مُبَادَلَة، مَعَاوَضَة.

**نارده و مهره**

ك: نشاسه و موژه. [نیشاسته و نامرازی نیشاسته سارين

به كاغمز و پارچه دا.]

ف: آهار و مهره، نشاسته و مهره.

ع: تَنَشِيَة.

**نارده زو**

ك: نوات، خوزهگه، نه لها، هه رهس، هه را، كه لكه له، كام،

نياز. [حز، خوليا]

ف: آرزو، كام، كامه، هوا، هوس، نَرَخَش،

نَرخويش، بوبه، يوبه، بژهان، پژهان، آز،

آروند.

ع: اَمَل، اَمَل، اِمْلَة، اَمْلَة، مَامَل، مَامول، مُنَى، مُنِيَة،

مُنِيَة، اُمْنِيَة، تَعْنِي، هَوَى، بُغِيَة، غِبْطَة، شَهْوَة.

شَوَق، اِشْتِيَاق، رَجَاء، طَمَع.

**نارده زووه مين**

ك: نارات ديل هاتن. [به دي هاتنى نارات.]

ف: فيروزي، نمشيدن، كام يابى، كام يافتن.

ع: فَوَز، نِيل.

**نارده زووه من**

ك: تامازر، تاسه من. [تامه زرز، نواته خواز]

ف: آرزومند، تاسه خوار.

ع: شَائِق، مُشْتَق، صَبَّ، اَمَل، مُتَعْنِي.

**نارده في**

ك: خو، خوي. چايمانى. [ناره قدى لهش.]

ف: خَو، خَوه، خَوَى.

ع: عَرَق، نَثَج، نَجَد، وَكَف، هَجَم، بَصِيغ، نَبِيغ،

نَسِيغ، نَضِيغ، قَضِيغ، عَصِيغ، رَحَضَاء.

**نارده في**

ك: مهر يژاو. [شه راب]

ف: تاهو، مویزاب، اَرَق.

ع: عَرَق، اَلْكَوْل، نَبِيذ، نَبِيذُ الرَّيِّب، ماءُ الرَّيِّب.  
**ناره قچن**

ك: ناره خچن، ژیركلار. [تهقله، كلار]

ف: خَوچین، اَرَقچین.

ع: عَرَقِيَّة، طاقِيَّة، سِنْدَارَة، سِنْدَاوَة.  
 وینه

**ناره قچنیگ**

ك: ته یز یوگ، له كاره ره هاگ. [پام كراو (ته سپی  
 راهینراو).]

ف: سواری شده، از كار درآمده، عرق كرده.  
 (اسب از كار درآمده)

ع: مَرَوْض، رَجِيل، صُكُود.

**ناره قگیر**

ك: نهرمه زین، ژیر زین. [پارچه لبادی ته نکی ژیر زین.]

ف: نمذ زین، عرق گیر.

ع: عَرَاقَة، مِرْشَحَة، بِنْدَة، حَلَس.  
**ناره قه**

ك: دمهك. [داری ناو دیوار.]

ف: مَهَار، اَرَقَه. (تیر توی دیوار)

ع: عَرَقَة، مِبْعَدَة.

**نارا**

[ك: نه ترس (بهرامبه ری حیز).]

ف: مرد، رشگن. (ضد «حیز»)

ع: رَجُل، غَیور.

**نارا**

ك: زرنگ، فرزا. [زیرهك، چالاك]

ف: چابك، زرنگ، چسپان، زیرك.

ع: جَلَد، سَرِيع، ذَكِي.

**نارا**

ك: جواهدرد. [جوامیر]

ف: جوان مُرد، راد مُرد، راد، بَخشا، بَخشنده.

رهنده، با نهش.

ع: سَخِي، باذِل، جَواد، مُعْطِي.  
**نارا**

ك: زو، گورج، زوركه. [به پهله خیرا كه!]

ف: زود، زو، شتاب، زود باش!

ع: سَرِيعاً، سَرَعان، سِرْعان، سُرْعان. اِسْرَع!  
**نارا**

ك: بهره، راهی. [سهریهست]

ف: آزاد، رها، راهی، بهل.

ع: حُر، عَتِيق، (ضد رقیق). مُطْلَق، مُسَبَّل، طَالِق.  
**نارا**

ك: واپسه، رستگار، راهی. [پزگار، سهریهست]

ف: رسته، وارسته، آزاد، آزاده، رستگار، راهی.

ع: زاهد، تارك، مُجَرَّد، حُر، عَتِيق.

**نارا**

ك: بهره لاکردن. [پزگار کردن]

ف: آزاد کردن، رها کردن، بهل کردن.

ع: تَحْرِیر، اِعْتاق، اِطْلَاق، تَطْلِيق، تَسْرِیح.

**نارادی**

ك: بهره لاکردن. [پزگار کردن، سهریهستی]

ف: آزادی، ویل شدن.

ع: حَرار، عِتق، عَتَق، عَتَاق، طَلاق، سَرَاح، حُرِّيَة.

**ناراز**

ك: دود، ناخویشی، نه خویشی. [نه خوشی]

ف: بیماری، دود، ناخویشی، آزار، آذیر، رنج.

اَكْغَت، اَكْغَت.

ع: مَرَض، داء، عِلَة، آفة. مِحَنَة.

**ناراز**

ك: جه زهره. [نیش و ژان]

ف: آزار، چَرَس.

ع: اَذِيَة، عَذاب

**ناراز جه رنگ**



[ك: نیشی جگر]

ف: آزار جگر.

ع: كَبَاد.

نازار سی

ك: سی، دبره یاریکه. [نه خونی سیل]

ف: آزار شش، آزار سیل

ع: سِلّ، سَلال. دَقّ، سُحاف، هَلَس، هُلاس. ذَاتُ الرِّیة.

نَزاله

ك: سوخت. [سورتمه نی (روك: ته پاله و پشقل)]

ف: سوخت. (تپاله و پشکل)

ع: ذُكوة، حُرَاقَة.

نَزمایش

ك: بهر آورد، نازمایشت. [تاقی کرده]

ف: زَوَن، آزمایش، ژمایش،

ع: اِمْتِحان، اِختِبَار، تَجَرِبَة.

نازمووده

ك: بهر آورد کریاک. [تاقی کراره]

ف: آزموده، ژموده.

ع: مُنَحَن، مُخْتَبَر، مُجَرَّب، مُدَرَّب، داهیه.

نَازوّه

ك: تفاق. [نازورقه]

ف: اَمْرَغ، اَزوقه.

ع: مَان، مُؤَنَة، ذَخیره، مِیرَة.

نازورده

ك: رنجیگ، دل رنج. [رنجار]

ف: آژرده، تافته، افگار، دل رنج، کوفته شده،

دل شکسته.

ع: مُكَدَّر، مُؤَل، مُكْسِر القَلْب.

نازیز

ك: دلدار، دوس، خواهشویس. [خوشه وسیت]

ف: دوست، دلدار، دلبر.

ع: مَحْبُوب، مَعشُوق، (مَحْبُوبَة، مَعشُوقَة)، عَزِیز

نَزالان

ك: سمره، گیا، [پلرپوش و نالف.]

ف: خاشه، خلاشه، سوخت، گیا، سبزه. (علف

و گیاه)

ع: كَنّا، عُلُوقَة، عَلَف.

«نَزالان»

ك: پلیس. [پولیس]

ف: پُلِیس، پولیس، آژان.

ع: بولیس، شُرطِی، جِلَوَن، زَبانِیَة، زَبَنِیَة، قَلّاع

نَزاوله

ك: بشیره، نازاره. [بشیری]

ف: نگران، آشوب.

ع: اِخْتِلال، اِنْقِلاب.

نَزاوه ← نَزاوله

نازنین

ك: زرب کردن. [زیر کردن]

ف: آژیدن، آجیدن، آژندن، ژدن، آژدن، زبر

کردن، آژدن.

ع: تَضْرِیس، تَخْشِین.

نَازنین

ك: چه قانن، (سوزن ناژن) [تیره کردن]

ف: آژیدن، آژندن، آژدن، خلانیدن، آجیدن،

آژدن، آژیدن.

ع: غَرَز، تَغْرِیر، اِغْراَن.

نازین

ك: زبزی. زرب. [زیر. زیری (روك: زیری برهند و بهر داش.)]

ف: آژین، آجین، زبر. زبری. (مانند زبری

سوهان یا سنگ آسیا.)

ع: تَضْرِیس. خُشُونَة. مُتَضَرِّس. خُشِن.

## ناژینه

[ک: نامرازی زیرکردنی به‌رداش. (چه‌کوشیکی ددانه داره

که به‌رداشی پی بیاز ده‌کهن.)]

ف: آژینه، کبیټک، آسیا ژنه، آسیا ژنه، آساژن،

چکوچ، چلوچ، (چکشی است دندانه‌دار که

سنگ آسیا را با آن آژین کنند.)

ع: مضراس، مِخْشَن، مِکُوس، مِلْطاس، نَقار

وینه

فاس

[ک: ناری یاریده‌کی به‌ناویانگه.])

ف: آس. (اسم بازی‌ای است معروف.)

ع: لَعْبُ الْأَس، لَعْبُ الثَّمَاثِيل.

فاس

ک: قائم. [گیانداریکه له تیری سمزه.]

ف: قاقم، آس.

ع: قاقم.

فاس

ک: رله. (خوی ناسایی.) [ره‌گرد]

ف: آسا، وار، مانتند. (پلنگ آسا، پلنگ وار، پلنگ

مانتند)

ع: ک، مِثَل.

فاسار

ک: به‌ره‌ت، بنچینه، به‌هرا. [بناغه]

ف: آسار، آسال، بَنیاد، بَنلاد، واده، بَنداد، بَندد،

خُسته، شائده، شالوده، بَنوره، بَیوره، پی، لاد،

پاخیره، شستگانی.

ع: آساس، بهص، رُیض.

فاسان

[ک: سانا]

ف: آسان، زب، خوار، کُواسمه، کواشمه،

کواسیمه، کواشیمه.

ع: سَهَل، یَس، یَسیر، مَیسور، هَیْن، رَفَق. سَنلیس.

خَفیف.

فاسان بزیو

[ک: که‌م‌هرج]

ف: آسان بزی.

ع: سَهْلُ الْمَعِيشَة.

فاسانه

ک: ته‌کبه، ژیر به‌ران. [ژیردور (ته‌خسته‌ی لای خواره‌وی

چوارچی‌وی ده‌رگا.)]

ف: آستانه، آستان، فرود، فرودین، کُوار، کُرار،

أَخْجَسْتَه. (چوب زیرین چارچوبه‌ی در)

ع: عَثْبَة، اسْكُفَة، اسْكُوفَة، قَاعِدَة، مَسَاحَة.

وینه <۲>

فاسانه

ک: که‌وشکن، پاگه. [شوینی که‌وش‌داکندن لای ده‌رگادا.]

ف: آستانه، آستان، ورسپج، پایگاه، کفش‌کن،

میان‌در.

ع: سُدَة، عَثْبَة.

وینه - فاسانه <۲>

فاسایی

[ک: سانایی (به‌رام‌به‌ری سه‌ختی و دژواری.)]

ف: آسانی، کسه، کُشه. (ضد سه‌ختی و

دشواری)

ع: سُهولة، یُس، یَسار، یَسارة، هَوْن. سلاسه.

فاساو - فاسایو

ناسایشت

ک: ره‌قره، ورینگ، تارام، ستار. فەرغانی. هه‌سیانی،

هه‌سیانه‌وه، ناسورده‌گه‌ری، وچان، شینه‌یی. [ناسورده‌یی،

بی‌خه‌می]

ف: آسایش، آسودگی، آسودن، آرامش، رامش،

رامشت، رامشک، آرمیدن، آرژ، آسانی،

تن آسانی.

ع: رَاحَة، قَرَار، سَكُون، رَفَاه. نِعْمَة. اَمَان، اَمْنِيَّة. طَمَآنِيَّة، اِطْمِنَان، رَفَاهِيَّة، رَفَاهَة، رَفُوهُ.

فاسفن

ك: مِشَق، تَلِين. [لینگه پان (وشه یه کی گوزانیه).]

ف: گذاشتن، هَلِيدَن. (گورانی است).

ع: اِمِهال، اِهْمال.

فاسك

ك: ناهر، جهران. [مامز]

ف: آهو، جیران.

ع: ظَنَبِي، غَزَال، شَادِن، جَبِرَان، رِيم.

ویند-ندو

فاسمان

ك: گهر دودن، چدرخ، چه پگهره. همدرا، همدرا. [فلهك، عاسمان]

ف: آسمان، سَمَان، سپهر، چرخ، گردون، مینو، كَرَزْمَان، گَرَزْمَان، آشكو، آشكوب. پَناد، نوده.

ع: سَمَاء، فَلَك، زُرْقَاء، جَلَد.

فاسمانه

ك: پرتو، لاسه رگه [لاژورو]

ف: آسمانه، سَمَانه، شَتَفَت، آشكو، آشكوب، آشكو، آشكوب، پُوشه، وَرَسِیج، رُمُو، نَزَه، سَخ.

ع: سَقَف، عِمَاد.

فاسمانه ی دم

ك: لاسه رگ دم. [مده لاشوری زار]

ف: کام، نگ، آهیانه، آسمانه ی ذهن.

ع: حَنَك، نِطْع، وَكف، غَار، اَلْفَارُ اَلْأَعْلَى، سَقَفُ الْقَم.

فاسن

[ك: نِیْسَن: کانه یه کی به ناربانگه.]

ف: آهن، سَنَنی، آیین.

ع: حَدید، اَنیث.

فاسنگر

[ك: نِیْسَنگَر: دستای نامرزی ناسن.]

ف: آهنگر، نُهَامی، نُهَامِیَن.

ع: حَدَاد، قَبِن، هَالِکِي.

فاسو

ك: تاپر، تارمایی. [ره شایی]

ف: رُشو، سیاهی.

ع: شَبِیج، هَيْكَل.

فاسو

ك: سَوما، رُشَنایی. [روناکی]

ف: سُو، رُوشَنایی.

ع: اَثَر، نُور، ضِیاء، ضَوْء.

فاسوگا

ك: دیارگا. [نیشانگه: شوتنی دیاری دان.]

ف: سوگاه، پیدگاه. سِرِ گردنه، جلوِ روشنایی.

ع: مَرُئِی، مَشْهَد.

فاسووده

ك: قوتار. [پیتخه م]

ف: آسوده، تن آسا، تن آسان، نَرغال.

ع: فَايَغ، اَمِیَن، مُرْتاح، مُسْتَرِیج.

فاسووده مکه ری

ك: ناسایشت، وه قره، نارام، ورینگ، وچان، ستار،

فهرعانی. [ناسورده یی، پیتخه می، نیسراحت]

ف: آسایش، آسودگی، آرامش، رامش، رامشت،

رامشک.

ع: فَرَاغَة، رَاحَة، اِسْتِرَاحَة، رَفَاه.

فاسه ی

ك: زه غره. [ناسته ی، بهر (ناسه ی جلویه رگ یا شتی تر).]

ف: آستر. (آستر لباس یا چیزی دیگر)

ع: بَطَانَة، مِثْفَد.

فاسه ی لیتف

ك: چه كه. [بمري ليفه]

ف: آستر نهالي.

ع: خَلَّة، بِطَانَةُ اللِّحَاف.

ناسهري

[ك: (ك: نمر پارچه يي كه بو ناسهري به كار دهه نيريت.)]

ف: آستري. (پارچه ي آستر لباس)

ع: بِطَانِيَّة.

ناسيواو

ك: ناش، ناسار. [ناشي نار.]

ف: آسياب، آسيواو، آسياء، آر، آس، آساب.

ع: ملاحوټه، ماله، رَحَى جَرَجَارَة.

ناسيواوان

ك: ناشوران. [ناشوان]

ف: آسيابان، آسيواوان، آسيان.

ع: طَحَّان.

ناسيواونوسا

[ك: ناشوستان: وستان ناش درستكدر.]

ف: آسياء استاد، استاد آسياء.

ع: طَحَّان، مَرَحَى، صَانِعُ الطَّاحُوٓتَة.

ناسيواو نه سپي

[ك: ناشي نازول: ناشيك كه به نازول ده گهرت.]

ف: آسپاس. خَر آس.

ع: رَحَى الْحَيَّوان.

ناسيواونلزي

ك: ناسيار منالكل، ناسارټه. [(ياريه كي منالټه.)]

ف: هټماي، هوټك، هليوي، گردون بازي

(آسيابچه ي بچه گان) [آسياب بازي بچه گان]

ع: لَعْبُ الطَّاحُوٓتَة، لَعْبُ الرُّحَى، رَحَى الصَّبِيَّان.

ناسيو

ك: تهره، تهره، قوټ، وه. [كارسات، كوټت]

ف: آسيپ. نرد، آك

ع: صَدَنَة، لَطَمَة، مُصِيبَة، بَلِيَّة، وَيْل، آفَة، عاهَة.

ناش

ك: چيشت. [خواره مدي ليترار.]

ف: آش، شوربا، پُخَتَنِي.

ع: طَبِيخ.

ناش

ك: ناسيار، ناسار. [نامرازي - يا شريئي - هاريئي

دانه ريټه.]

ف: آسياب، آسيواو، آسياء، آر.

ع: ملاحوټه، رَحَى، ماله.

ناش

ك: شو، نامار. [دهي پارچه.]

ف: آش، آهار، آهار، شوي، پټ، نشاسته.

ع: لُعَاب، نَشا.

لُحَاف

ك: خراب، داشاخه. [خراب، رزيو (بو ميو به كار دهرت.)]

ف: زبون، دژ. (در فواكه مستعمل است.)

ع: اُلْقُوْضَة، خُصَالَة، رَدِيء.

ناش ناشوورا

[ك: چيشتي روتي عاشورار.]

ف: آش عاشورا، هفت دانه، آش مقبل.

ع: طَبِيخُ العَاشُوراء.

ناشپهز

ك: ناشجي. [چيشت ليتندر.]

ف: آشپز، خوالی، خوالگر، خالنگر.

ع: طَبَاخ، شَوَاء، طاهي.

ناشپهز ياشي

ك: ناشجي ياشي. [سهرده ي چيشت ليتندر.]

ف: آشپز ياشي، مير آش.

ع: رَئِيسُ الطَّبِيخ، أَمِيرُ الطَّبِيخ.

ناشتي

ك: سازشت، سازيان. [ريكي، سازان]

**ناشکرا**

ك: روشن، فاش، پیدایا، دیار. [له‌به‌رجاو، بی‌په‌رده، روون]

ف: آشکار، روشن، پیدایا، هونیدا، پدیددار، پدید، نمودار، پروهان، آفتابی، فاش.

ع: ظاهر، باهر، واضح، لایح، صریح، یواح، جلی، منجلی، بادی، علن، علانیة، عیان، بدیهی، ضروری، بین، باین، معلوم، فاشی، مکشوف، ناصع. یقین.

**ناشی**

ك: ... دخوا. [دزخه‌را]

ف: آش ماست، سپیدبا، ماستبا، دوغبا.

ع: رائیة.

**ناشی هانگه‌ل**

ك: گون سه‌گاری. [گونی سه‌گلار که بۆ درمان ده‌شیت.]

ف: آش بچه‌ها، آش بچگان، گند بیدستر، گند ویدستر، خایه‌ی سگ آبی.

**ع: جُند، جُند بیدستر****ناشنا**

ك: روشنا، دوس، نه‌شناس. [هاری، ناسراو]

ف: آشنا، روشناس، دوست.

ع: خدن، خل، حب، مغروف.

**ناشوق**

ك: چلك، کیم. [زروخی برین.]

ف: چرک، ریم، ستیم، اشتیم، خم، چخ، پز، فز، هیز.

ع: قبح، صدید، وغي، وکس، غشیة، مده.

**ناشوق**

ك: ناشیو، بشیو. [ناژاو]

ف: آشوب، آشو، غوغا، هنگامه، سروتک، سرموتک، شورش.

ف: آشتی آزرم، سازش، دوستی.

ع: صلح، هدنة، هدائة، هُذون، سِلَم، مُصالحة، الغنام.

**ناشچی**

ك: ناشپمز. [چیشتلیندر]

ف: آشپز، خوالی، خوالگر، خالیگر.

ع: طبّاخ، طاهي، شواء.

**ناشچی باشی**

ك: ناشپه‌زباشی. [سه‌ده‌سته‌ی چیشتلیندران.]

ف: آشپزباشی، میرآش.

ع: رئیس الطبخ، امیر الطبخ.

**ناشدار**

ك: شودار، ناهاردریاگه [ده‌قدار]

ف: آش‌دار، اهاردار، شوی‌دار.

ع: بَت، مَلعوب، لُعابی، مَنشِي.

**ناشومه**

[ك: پاشبه‌ست، ناسرمه]

ف: آشومه.

ع: ثغر، ثغر، حَقَب.

وینه <۲>

**ناشفته**

ك: پدیشان. په‌کەر. [شپه‌زه، شله‌ژار]

ف: آشفته، پزیشان، آفسرده، آلفته، کالفته، کالفه، آشوفته.

ع: مُشَوّش، مُخَلّ، مَلول. عاشق.

ناشوق ← عاشق [پسته‌کانی گزودراوه.] [عمرک «عاشق» است.]

ناشقی ← عاشقی [پسته‌کانی گزودراوه.] [عمرک «عاشقی»

است.]

**ناشک**

ك: توانایی. [هیز، رزه]

ف: توانایی.

ع: قُدرة.

ع: اِنْقِلَاب، ضَوْضَاء، فِتْنَةٌ، مَفْسَدَةٌ، اِجْمَاع.

**ناشوپاشو**

ك: هسه لیت ریسه لیت، [تیکه لیتیکه لیت] (خوری

تیکه لیتیکه لیت.)

ف: آشفته، پریشان. (خواب آشفته)

ع: أَضْغَاثُ أَحْلَام.

**ناشه ته نوری**

ك: ناشه ته ندوره: یاریه کی مندا لته.

ف: خربازان، خربنده، گزیده، گزید، مزاد،

مزیده، مزیده.

ع: تَدْبِیْع، مَزَاد.

وینه

**ناشپو**

ك: ناش، بشپوره. [نازاره]

ف: آشوب، آشو، شورش، غوغا، هنگامه،

سروتنک، سرموتک.

ع: فِتْنَةٌ، فُسَاد، مَفْسَدَةٌ، اِنْقِلَاب، ضَوْضَاء.

**ناغری**

ك: (ك: پارچه یه کی به ناربانگه.)

ف: آغری. (پارچه ای است معروف.)

ع: أَغْرِي.

**ناغزه**

ك: ده مه. (ناغزه ی جگه ره) [ده منه]

ف: مُشْتَوَك.

ع: مِمَصَّة.

**ناغزی تله نگ**

ك: پنهك، تیتیرین. [قامیش یا داریکی كلوزه كه به

نوریا كردن تیری پی ده اویژن.]

ف: پُفَك، تُفَك، فُتَك، تَزَنَك.

ع: مِثْقَة، مِدْقَة.

وینه - پنهك

**ناغه**

ك: ناخه. گموره، سه رگار. [ناغا، بهریر]

ف: آقا، آغا، شت، شت، شیت، شید، سرور، سر،

خواجه، بزرگ.

ع: مَوْلِي، سَيِّد، سَيِّد، رَبِّ، مَخْدُوم.

**ناغه بانوو**

ك: (ك: پارچه یه كه. (چیتی ناسك، به ناربانگه.))

ف: آغه بانو. (چیت نازك، معروف است.)

ع: شَفَتْ، شَفْ، شَفِيف.

**ناغه جه واش**

ك: پیتو كه. (گیاهه کی بوغوزه ر ده خوریت. نارو كه ی له

«ناقه باش» یی تریكیره ویرگیاره چونكه گوته كه ی

سپیه.)

ف: آغه جواش. (علفی است معروف، خوراکي و

معطر، مأخوذ از «آقه جهاش» ترکی است

چونكه گل آن سفید است.)

ع: ...

وینه

**ناقتاب**

ك: خوره تار، روجیار، غوره. [هه تار]

ف: آقتاب، خورشید، خور، مهر.

ع: شَمْس، ذُكَاء، یُوح، یَبِضَاء.

**ناقتابگردان**

ك: چادر، خیرهت. [په شمالی به چوراك.]

ف: آقتاب گردان، چادر. (چادر كوچك)

ع: حَيْمَة، حَيْمَة.

وینه

**ناقتابونشان**

ك: (ك: جزیره پارچه یه كه.)

ف: آقتاب نشان، آقتابونشان، خورشیدنشان.

(نوعی از چلوار است.)

ع: شَمْسِيَّة.

**ناقتاب**

ك: مه‌سینه. [مه‌سینه، مه‌سینه، لورلینه]

ف: آفتابه، آبتابه، آفتاوه، آوتاوه، آبتاوه،  
آوتابه، آپریز، آب‌دستدان، آب‌دستان،  
آب‌دسدان.

ع: ابریق.

وینه

نافتاری

ك: ناشكرا، روشن، [له‌برچار، دیار]

ف: آشکار، روشن، آفتابی.

ع: واضح، لایح، ظاهر، باهر.

نافر ← ناخویر

نافروت

ك: ژن، ماینه. [مییینه‌ی مروژ].

ف: زن، ماده، مادینه.

ع: مَراة، اُنثی، عَورة.

ناقت

ك: دورد، نازار، ترموه. [به‌لا]

ف: آسیب، آزار، درد.

ع: آفة، عاَمة، بلاء، بَیْئَة.

نافریده

ك: درروس‌کرده، دسروکار. [به‌دی‌هینراو]

ف: آفریده، درست‌شده.

ع: مَخْلُوق، مَصْنُوع، مَقْطُوع.

نافریده‌کردن

ك: درروس‌کردن. [به‌دی‌هیتان]

ف: آفریدن، درست کردن.

ع: خَلَقَ، صَنَعَ، اِشْأَى، اِیْجَاد، قَطَعَ.

نافرین

ك: ده‌خروش! ده‌سپریز! باره‌لا! [بژیت، به‌به!]

ف: آفرین! آفر! زه! چنانهن! به‌یه! آباد!

اَنوشه! خوازه! آخ! فَریش!

ع: حَبَّذا، مَرْحَبَا، مَرْحَى، طَوْبَى، اَحْسَنْتَا،

حَمْدًا لَكَ، يَارَكَ اللهُ

نافرین نافرین!

[ك: همر بژیت!]

ف: آفرین آفرین! زهازه

ع: اَحْسَنْتَ اَحْسَنْتَا

ناقاقیا

[ك: نه‌کاک، دارجودی (دره‌ختیکی به‌ناریانگه.)]

ف: آقاقیا. (درخت معروفی است.)

ع: اَقَاقِیَا، اَقَاقِیَة

وینه

ناقشقه

ك: دودودی، په‌نجره. [جوژه په‌نجره‌یه‌که. (په‌نجره‌ی

دودودی که‌لله‌دار.)]

ف: آقشقه، دودودی، پنجره. (دودودی که‌دار را

آقشقه می‌گویند.)

ع: نَاقِشَة، بَنَجَرَة.

ناقق

[ك: یالقی (به‌ردیکی به‌نرخه.)]

ف: عقیق. (سنگی است معروف.)

ع: عَقِیق.

ناکار ← ...

ناکام ← هه‌نجل

ناکا

ك: گرا، زانا، بینا. [ناگادار]

ف: آگاه یا آگاهی، گواه، بنیا، دانا.

ع: عَلِیم، خَبِیر، شَهِید، بَصِیر، مُتَنَبِّه، مُتَنَبِّه، مُطْلِع،

وَاقِف.

ناکا

ك: دهنگ، باس، همواز. [دهنگوباس، نوچه]

ف: آگاهی، پژواک.

ع: خَبَر

نَگَر

ك: ناگه، ناهاگه، ناخگه. [قهیران (جدهنگه‌ی مدترسی

نمخوش).]

ف: آستان. (هنگام خطر بیمار)

ع: قِران، بُحِران.

نَگَای

ك: ... بینایی. سدیقه، سدرشته، زانایی. [ناگاداری،

لیترانی]

ف: آگاهی. بینایی. سلیقه، دانایی، گواهی.

ع: عِلْم، اِطْلَاع، اِطْلَاء، وُقُوف، خِبرَة، بَصیرَة.

اِنْتِبَاه. شَهَادَة.

نَگَر

ك: ناهتر، نائر، ناور. [نینگر]

ف: آتش، تَش، آذر، هیر، سام، شام، وَزَم،

بَرزین، کاغ، مَخ، وداغ، آذرتگ، آذر، آیش.

ع: نار، وُتد، وُتد، وَاِصْنَة وَاِصْنَة.

نَگَر

[ك: ناور]

ف: آتش.

ع: حَرِیق، نائِرَة، حَرَق.

نَگَر خَوهره—قه‌قنه‌س

نَگَر دَان

[ك: هاریشتنی گولله به هوی باروت‌ره.]

ف: آتش زدن، نَر كُردن.

ع: اِحراق. ضَرَب، اِطْلَاق.

نَگَر زَوان تیژتوره.

[ك: ناگری زمان سورتیندتره.]

ف: آتش زبان سوزنده‌تر است.

ع: نَارُ اللِّسَانِ اَشْدُّ اِحْراقًا.

نَگَر گرتن—نَگَری گرتکه.

نَگَر گه‌شهوکه‌ر

ك: تارله‌مه. [پول‌گه‌شین]

ف: آتش روشن‌گن، تابلمه، آتش‌گردان، آتش

سرخ‌گن.

ع: جَوَافَة.

نَگَر کیره

ك: دوس ناگر، چارکه. [ده‌سپیلدی ناگر]

ف: آتش گیره، پُتد، پُتود، پُتوده، پُتد، پُتود،

فروزینه.

ع: حُرَاقَة، وُقَاد، وُقُود، وُقید، ضِرَام، ثِقَاب، ثِقُوب،

شِبَاب، شَبُوب، مِسعَر، سَجُور، وُقَس، وُقَمَر، اُرْتَة،

حَصَب.

نَگَر

ك: هموله‌ن‌هنگی. [ناگروگ: زیپکه‌ی چه‌ناکه‌و ده‌سوپار.]

ف: آتشک، آبله‌فرنگی، آتش‌پارسی، بساد

فرنگ.

ع: جَمَرَة، النّار الفارسیّة

نَگَر ها له ده‌میا.

[ك: توند قسه ده‌کات.]

ف: آتش در دهان دارد، تند سخن می‌گوید.

ع: فِی قَمِه نَار، طَلِیق.

نَگَر مکیان چوون

ك: نالوزبورن، تونزبورن. [ره‌شداگیرسان]

ف: آتش به جان شدن، تند شدن.

ع: اِشْتِعَال، اِحْتِدَاد، اِضْطِرَام، اِغْطِیَاط.

نَگَری گرتکه.

[ك: ناگری گرتوره، توره‌بوره.]

ف: آتش گرفته، خشمگین شده.

ع: اِشْتَعَل، اِحْتَدَّ، اِضْطَرَم. اِغْطَاط.



**نَگَه**

ك: ناگه، ناخگه. [قدیران (جہنگی مدترسی نہ خوش).]

ف: آستان. (موقع خطر بیمار)

ع: قران، بُحران.

**نَالَك**

ك: نالک، زركو. کارجو. [نالیک (زیاتر بو «جو» یه ک

به کار دهیتریت که ده ریت به چاره وی.)]

ف: بَرموز، کاه و جو. جو (بیشتر به جو اطلاق

می شود که به مال دهند.)

ع: عَلَوَة، عَلیق. قَضم.

**نالووده**

ك: تلیگ، پلکیگ، بواژ. [تیره تار]

ف: آلوده، آغشته، جُتره.

ع: مُلَطَخ، مَرُوح.

**نالوودگی**

ك: تلیان، پلکیان. [تیره تان]

ف: آرایش، آلودگی، آغشته شدن.

ع: تَلَطَّخ.

**نالوودگی**

ك: خورش، که تره، نالایش. [ناته وار، که مایه سی]

ف: آرایش، آلودگی، رنگ.

ع: عَیْب، وَصْمَة، نَقِیصَة.

**نالی خهیر**

ك: پیاج خاس. [پیاجا ک]

ف: آرامگان، خوش بخت، فیروزمند.

ع: سَعید. (أهل الخیر)

**نالی شهر**

ك: پیاج خرا. [پیاج خراپ]

ف: دژهور، بدبخت.

ع: شَقِی. (أهل الشئ)

**نالی کفیف**

ك: خه نهران، خه شپرو. [رو خوش]

ف: خندان، خوش رو.

ع: نَشِیط، بَشُوش، باغِز. (أهل النشاط)

**نَال**

[ك: سویری کال.]

ف: آل، کُرنَد، کُرن، کُرنده، کُران، کُرنَن، کُرنَگ،

کُرنَگه، آلا. (سرخ نیم رنگ)

ع: أَصْفَر، أَشْفَر.

**نَال**

ك: ... شه. [نالَه، مالَه]

ف: آل، نیدلان.

ع: أُمُ الصَّبِيَان. ضاغوطة.

نَالَه - به پاچ [رویده کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**نالایش**

ك: خورش، که تره. [ناته واری، که مایه سی]

ف: آرایش، آلودگی.

ع: عَیْب، وَصْمَة، نَقِیصَة.

**نالایی**

ك: رنگامه، زرد رسور. [رنگا و رنگ]

ف: زرد و سرخ، رنگارنگ.

ع: أَلْوَان، الْأَصْفَر وَ الْأَحْمَر.

**نالوون**

ك: تله، زیر. [کاتزایه کی به ترخه.]

ف: تلا، تله، زر، طلا.

ع: ذَهَب، عَسَجَد، عَقِيَان، نَضَن.

**نال خورمایی**

[ك: رنگی نالی تیر.]

ف: کُرن، کُرنَد، کُران، آل، آل تاریک، کُرنَد تار.

ع: أَصْنَب، أَشْفَر قَاتِم.

**نالشت**

ك: تار و گز، دایر سست. [سودا و مامده. (به مانای

«نالشك» یش به کار دهیتریت.)]

ف: گهلوی، نگش، گوهريدن، داد و ستد. (به  
معنی «نالشك» هم مستعمل است.)

ع: معاوضه، مبادله، مبیاعه.

### نالشك

ل: وردق، خریز، نه‌لماشه، سیخوار. [زوقم (شهوئی  
به‌ستو.)]

ف: لَشك، لَشكه، بَر، پَر، زیز، بَشَم، سَرماریزه،  
(شبنم منجمد)

ع: قَس، صَقِیع، ضَرِیب، جَلِید، سَقِیطَه

### نالف

ل: زَرَكُو، لهربر. [نالبك]

ف: پَرموز، سَبِزه.

ع: عَلَف، عُلُوقَه، صائِرَه

### نالف‌برین

ل: ... كُزَكَن. [كاتی نالف برین.]

ف: بَرموز چیدن، سَبِزه چیدن. خَو، خَسور.  
(هنگام علف چیدن)

ع: جَر، جَبَز، حَش.

### نالفجار

ل: لهربر، که‌ماجار، گیاجار. [لهربرگه]

ف: تَابَسَه، تاوَسَه، سَبِزه‌زار.

ع: رَیف، مَزاد، مَرْتَع، مَرَعی.

### نالفزار ← نالفجار

### نالک

ل: ... ماهه‌ك. [نور (گرنی نارگوشت).]

ف: پاغَره، پاگره، باغره، آغره، بَکسه. (ماده‌ی  
زخم = گره گوشت)

ع: نَكْفَه، نَفَاخَه، مَادَه، غُدَه

### نالو

ل: خَالُو، نَالُو، لَالُو. [خَال (برای دایک).]

ف: دایی، خالو. (برادر مادر)

ع: خال، أَخ الأم.

### نالوبلا‌لووک

ل: هالوبلا‌لووک، بلا‌لووک. [نالوبالووی کیتی، هه‌لالووک]

ف: آلوبالو، آلی‌بالی، قَراسیا، قاراسیا، آلووی  
بوعلی.

ع: جَراسیا، جَراسیا، قَراسیا.

### نالوبوخارا

ل: هه‌لورچه‌په‌شه، هه‌لوچه‌پاوه‌یی. [هه‌لووژپه‌شه]

ف: آلوبخارا، آلووی سیاه.

ع: اِجاص، اِجاصُ‌الْأَسْوَد.

### نالوز

ل: تودره، تون، تاز، زویر، لیل، دلپي. قینه‌ون. [توش و  
تودره]

ف: آلیز، آلوس، آلفده، ژیان، نژند، تُند،  
خشمگین، خشم‌آلود، خشمناک، آرغده،  
آرغند، آرغنده.

ع: شَرَس، شَكَس، غَضبان، غَضوب، مُحْتَد،  
سَاخِط، مُرْمَیج، مُتَفِیْط، مُتَنَفِّط، كَدِر، حَبْلان،  
مُضْجِر.

### نالوزی

ل: تودره‌یی، تونی، زویری، دلپي، قین. [قه‌لریون]

ف: آلیزی، آلوسی، آلفدگی، تُندی، نژندی،  
خشم، خشمناکی، خُدوی، اُشتُم.

ع: شَرَس، شَراسَه، شَكَس، شَكاسَه، سَخَط، سَخَط،  
غَيْظ، غَضَب، خَق، تَذْمُر، تَغَضُّب، نَفَط، تَنَفُّط،  
اِحْتِدَاك، اِحْتِلَاط، تَقْيِظ، اِزْمِنْجَاك، كُدُورَه، اِزْمِنْزَار.

### نالوش

ل: خارشت. هه‌که، فنگه‌خورزکه. [خورروی له‌ش.]

ف: خارش. کون خارش.

ع: حِكَّة، حَصَف.

## ناله

[ک: گولی. (گولی نَسپ.)]

ف: پیسی. (جدام اسپ)

ع: پَرَص.

## ناله

[ک: سووری کاله (پیتی «ه» پَر ناماژه کردن لکاره به «نال» به: نمر ناله، ناله که.)]

ف: کَرَنده. (های اشاره به «نال» ملحق شده: «نمر ناله، ناله که»)

ع: الْأَصْفَر، الْأَشْفَر.

## نالهت

[ک: بیهر]

ف: کَوَلَم، پِلپل.

ع: بَهَار، فِلْفَل.

## وینه

## نالهت

[ک: نالهت، سوراخی. (هراکام نمر ریزه داره چه قیتراوانه کی به شتویه کی تاییدت خهراتی کراون.)]

ف: پَزده، اسلیمی، صَراحی.

ع: نَرَابَزُون، نَرَبَزین.

## وینه &lt;۲&gt;

## نالهت

[ک: داری باریکی تاشراو و درز و که له بهر تیغراو که له درگا و په نغره و تخته بهندی سور میچدا به کارد بریت. (ناله تی به نغره.)]

ف: آلت. (آلت گره سازی پنجره)

ع: نَرَابَزُون.

## وینه

## نالهت چهرمگ

[ک: گیاه که له تالیش ده چیت.)]

ف: پِلپل بستانی، اَرَتَد، پنچ انگشت. (شبیبه است به ترمس.)

ع: اَرَتَد، حَبّ الْفَقْد. ذو خَمْسَة اوراق.

## نالهته

[ک: نالهت، سوراخی. (— نالهت)]

ف: پَزده، اسلیمی، صَراحی. آلت.

ع: نَرَابَزُون، نَرَبَزین.

## وینه &lt;نالهت &gt;۲

## ناما

[ک: هات، هاتن. (گه یشت. گه یشت (وشه یه کی گزانیه.)]

ف: آمَد، آمَدَن. (گورانی است.)

ع: جَاءَ، مَجِيءٌ، مَجِيئَةٌ، جِيئ.

## ناماچه

[ک: قومراخ، تیار، که مهربه سه، ساز. (حازر)]

ف: آماده، آژیر، یَسَنده، یَسَنده. ساخته،

پرداخته، تیار، پا در رکاب، یَسِج، یَسِج.

## آسَنده.

ع: حَاضِر، مُسْتَعِد، مُتَأَمِّل، مُتَهَيِّئ، مُتَجَهِّز، مُتَحَقِّق.

## ناماچه

[ک: زینگ. (زیندو (بهرامبهری مردوو، زاراه ی به نایانه.)]

ف: آماده، گج، آستر، (ضد کشته، اصلاح بنایان

## است.)

ع: حَيٍّ، جِنْسِيْن، جَفْصِيْن.

## ناماده کردن

[ک: تیار کردن، قومراخ کردن. (حازر کردن)]

ف: آماده کردن، آژیرن، یَسَندن، آژیریدن،

آمانن، آموئن، ساختن، یَسَندن، یَسِجیدن،

یَسِجیدن. پا در رکاب ساختن، تیار کردن.

ع: اعداد، احضار، تحضیر، تهیئة، تهیین.

## ناماده کریاک

[ک: تیار کریاک، قومراخ کریاک. (تیار کراو)]

ف: آماده شده، بسیجیده، پسِجیده، ساخته،

پرداخته، آماده، آموده، بسغدیده، بسغدیده، آزیریده.

ع: مُهَيَّا.

نامادہ کمر

ک: قمر اخگر. [تدیار کمر]

ف: آماده کننده، آمای، پسیچنده، بسغدنده

ع: مُعَدَّ، مُهَيَّن.

نامان!

ک: هانا، لاله، پدنا. [ده خیل]: وشہی لہ بہر پارا ندر و پدنا بردنہ.]

ف: زنہارا، زینہارا، پناہ، آرامش.

ع: امان، امانک، التجاء، لجا، لجوء، لواء، لواء، لوان، لیانہ.

نامانج ← نشانہ، نتیجہ

نامانہ ت

ک: سپردہ، نہ سپردہ، [نہ مانہ ت، سپاردہ]

ف: سپردہ، سفتہ، سفتج.

ع: امانۃ، عاریۃ، ودیۃ.

نامرزیان ← نامہرزیان

نامشو

ک: هاتوچو. [سہر لہ یلکدان]

ف: آمد و شد، رفت و آمد.

ع: تَرَدُّد، مُرَاوَدَة.

ناموختہ

ک: فیر، لینی، گورز. [راہاتو. کمری]

ف: آموختہ، آمختہ، رام

ع: مُعْتَاد، نَرَب، نَارِب، داری، ضاری، ضَرَبِي، رَووم، ذلول، مألوف.

ناموزا

ک: کورہام، کچہام

ف: آخدرزادہ، آونرزادہ، پسر اودر، عموزادہ،

پسر عمو. (دختر عمو...)

ع: وَلَدُ الْعَمِّ، ابْنُ الْعَمِّ (بنتُ الْعَمِّ)

ناموزیاری

ک: موزیاری، موزیاری، موج. [ناموزگاری، پند]

ف: آموزش، آموزگاری.

ع: نَصِيحَة.

نامہ

ک: دایک، دایکہ، نانہ. [دالک، دایہ]

ف: مادر، مادرا، مادرا!

ع: اُم، اُمّاء

نامہ

ک: [ک: سوکھ لہ ناری «نہ مانوللا» یہ.]

ف: مخفف «امان اللہ» است، نام است.

نامہ د

ک: هات، ماراو. [نامو، بہخت]

ف: آمد، شگون، پیش آمد، ماراب

ع: اقبال، بخت، طالع.

نامہرزیان

ک: بہخشیان، پاساپورن. [بہخشران]

ف: آموزش، آموزیدن، بخشایش، بخشیدن،

نرسہ، نرستہ، نرستہ، دامون، نرپہ، آموزیدہ

شدن.

ع: عَفُو، غُفْران، مَغْفِرَة، غُفُور.

نامی

ک: [ک: سوکھ لہ ناری «نہ مانوللا» یہ.]

ف: مخفف «امان اللہ» است، نام است.

نامیان

ک: نامیژان. فریشک [مہرین، شیلوک]

ف: مایہ، پنیر مایہ، قُرشہ، قُرش.

ع: مَجْنَبَة، اِنْفَحَة، كَرشُ الْجَدْي. [مَجْنَبَة]

نامیژن ← نامیان

نان

ک: دم، حان. [وہخت، کات]

ف: نَم، هَنگام، گاه، آن.

ع: لَحْظَة، آن، وَقْتُ، زَمَان، حِين، طَرْفَة العَيْن.  
نَافِل

ل: نَمَك، نَمَدَا، نَمَن، ناز، خَمَزَه، [نازَنووز]

ف: آن، اَيْن، نَمَك، ناز، اَدَا.

ع: مَلَاخَة، دِلَال، تَغْمُرُ.

نَافِلِین

ل: نازو خَمَزَه، خَمَزَه‌نَاز، نَمَك، [نازَنووز]

ف: ناز و غَمَزَه، آن و اَيْن، نَمَك.

ع: مَلَاخَة، دِلَال، تَغْمُرُ.

نَافِلَه(انَه)

[ل: پاشِگَرَه، (رَشَدِی خَسْتَنده‌پالَه)، رَهَك، دَوَانَه،  
مانگانه.]

ف: گانَه، (دَوَانَه، مانگانه = دَوگانه، ماهانه.

حرف نسبت است).

ع: ی. (ثَنائِي، شَهْرِیَة)

نَافِلَه

ل: نَمَه، دایک، نَمَه، دایکَه! [دَالِک، دایه!]

ف: مَادِر، مَادِرَا، مَادِرَا!

ع: اُم، اُمَا!

نَافِلِینِک

ل: تَنگَنیشِک، [نَدَنیشِک (جَرمگَه‌ی نِیَوان قَول و بَاسک.)]

ف: آرنَج، (مَفصَل بَین دَست و بازو)

ع: مِرْفَق، (المَفصَل بَین الساعِدِ و العَضَدِ)

نَافِلِینِک — نَافِلِینِک

نَافِل

[ل: نَافِل]

ف: آب، آو، نا، با، سوپ.

ع: ماء، ماء، آبَاب.

نَافِل

[ل: شَاوَت(ای پِیار یا زَن.)]

ف: آب، مَنی، (آب مَرَد یا زَن)

ع: مَنی، نَطْفَة، ماء.

نَافِل

[ل: نَافِل، گَوشِراو (بَیْ نَمُونَه: نَوی نارَنج یا پِیاز و...)]

ف: آب، (آب نارَنج، یا پِیاز مِثْلًا).

ع: ماء، عَصَا رَة.

نَافِل

[ل: دَوشار (وَهَك: نَوی هَدَنار یا تَرِی و...)]

ف: شِیرَه، جَبَنَه، (آب اَنار یا اَنگُور و امثال آن.)

ع: رُبَة.

نَافِل

[ل: رَهَنَق، شَهَق، باقَورِیق، نَابِرِد]

ف: آب، زِیْبایی، جَوانی، آبرو.

ع: رَوْنَق، طَراوَة، طَلَاوَة، نَطافَة، عِرْزَة، اِعْتِبار،

اِحْتِرام.

نَافِل

ل: نِشَتِگ، [نِشَتِرو، نَابِرِد]

ف: نَهان، پَنهان، نَشِستَه.

ع: غَارِب، اَقَل، غَائِب.

نَافِل

ل: نَوان، [نارَه‌دان]

ف: آباد، آبدان، آبدان.

ع: عَامِر، مَعْمُور، عَمِیر.

نَافِلات

ل: نارَمَزِو، هَمُوس، هَدِوا، کام، [دَلخَواز]

ف: پُژَهان، پُژَهان، کام، کامه، بوبه، یوبه،

نَرخَش، نَرخَویش، آرزو، هوس، هوا، خواهش.

ع: اَمَل، مَأمَل، مَأمُول، بَغیَة، مَنی، مَنیَة، اُمَنیَة،

تَمَنی، هَوی، رَجاء، مَراد، مُرام، مَقصود، مُرام،

شَهوَة، شَوَق، اِشْتِیاق، طَمَع.

نَافِلاتِه‌خَواز

ل: نارَمَزِو مَن، نارَمَزِو کَرِیاگ، [نارَمَزِو کَر، نارَمَزِو کَرار]

ف: آرزو مَنَد، کام‌خواه، خواهان، نَرخَشِیدَه،

آرزو شده، خواسته.

ع: اَمَل، مُؤَمِّل، يَافِي، مُبْتَغِي، مُتَمَنِّي، هَوِي، رَاجِي، شَهِي. مَأْمُول، مَبْغِي، مُبْتَغَى، مُشْتَهَى، مُتَمَنَّى.

**ناوار**

ك: ناودار. [پارو. گم‌شده. چایچی (به همدس منای «ناودار» به کار دهریت.)]

ف: آبدار. (به همدس معنی «ناودار».)

ع: طَبِي. مُتَلَالِي. مَاشِي.

**ناواره**

ك: تهر، تونا، دهریه‌دهر، ویلان. [سرگردان]

ف: آواره، ویلان، سرگردان، سرگشته، دربدر، آماره، آوار.

ع: شاذب، هَازِم، هَارِب، آفِق، دَوَار.

**ناواز**

ك: گزانی، هرز، دنگ، ندر. [ناهنگ]

ف: آواز، نوا، سرود، صدا، آوا، خُنیا، چَر، چَسته، ترانه، رامش، آهنگ، سَپیل، سَپیر.

ع: نَغْمَة، نَغْمَة، نَغْم، غِناء، رُناء، صَوْت، سَماع. صَفِير، نَعير، نَغْوَة، نَغِيَة.

**ناواز بولبول**

ك: دنگ بولبول. [چریکه‌ی بولبول]

ف: چه‌چه، غُلغل، آواز بلبل.

ع: اُغُرود، اُغُرودَة، غُرْد، نَغْمَة، نَغْم، نَغْمَة، صَوْت البُلْبُل، نَغْم البُلْبُل.

**ناواز مهل**

ك: دنگ مهل، دنگ په‌له‌ره‌ره. [دنگی بالنده]

ف: سَپیر، سَپیل، آواز پرنده.

ع: صَوْت الطَّيْر، صَفِير.

**ناواز مه‌لانیکه**

ك: دنگ نریشه. [دنگی پیری]

ف: سروش، صدای فرشته.

ع: طَنین، دَوِي.

**ناوازه**

ك: دنگ، چار. [ناریانگ]

ف: آوازه، دَم‌دَمه، چاو.

ع: شَهْرَة، سُمْعَة، هَییت، سُمَا، نَشْرَة، اِشاعة، اِنْتِشار، اِنْدِیاع.

**ناوازه—ناواز**

**ناوازه‌خوان**

ك: گزانیچی، خواه‌شوان. [گزانیبیتر]

ف: آواز‌خوان، نَواگر، سرودگر، خُنیاگر، خیناگر، چَرگر، رامشگر، خواننده، نوازنده، سَراینده، رامشی، خوش‌خوان.

ع: مَغْنِي، مَغْرَد، مَغْم، مَرْنِي، مَطْرِب.

**ناوازه‌خوین—ناوازه‌خوان**

**ناواق**

ك: چول، چول. [بی‌تارهدانی. (بیابانی کاک‌به‌کاک یا خانوری چول و گوره.)]

ف: دوخ، تهی، چول. (بیابان خالی، یا خانه‌ی خالی و بزرگ)

ع: قَفَر، تَیْهاء. بائِر، غامِر.

**ناوان**

[ك: هارن]

ف: هوتنگ، هاون.

ع: مَهْراس، مِیحاز، صَلاية، هاوَن.

**ناوان**

**ناوان**

ك: ناوا، ناردان. [ناردهان]

ف: آبدان، آبادان، آباد.

ع: عامِر، عَمیر، مَغْمور.

**ناوان**

ك: رسا، گوشاد. [هه‌رار]

ف: رسا، گُشاد.

ع: وَسِيعٌ، فَسِيحٌ.

**ناوانی**

ك: ناودانی، [ناوه‌دانی]

ف: آبادانی، آبدانی، آبادی، لاد.

ع: عِمَارَةٌ، عُمْرَانٌ، مَعْمُورٌ.

**ناوایی**

ك: دئی، لادی، [گوند]

ف: آبادی، آبادانی، آبدانی، لاد، ده، دهكده،

ع: قَرْيَةٍ، كَفَرٌ، مَعْمُورَةٌ.

**ناوباره**

[ك: شيله (نور شيله‌ی كد هه‌نگ له گولانی

ده‌مژیت.)]

ف: مایه، (مایه‌ی انگبین كه زنبور از گل‌ها

می‌گیرد.)

ع: مُجَاغٌ، مُجَاغُ النُّحْلِ.

**ناوباره**

ك: به‌نگه، بنه به‌نگه، [به‌ست، به‌ندار]

ف: بَند، چَل، وَرَعٌ، دَرَعٌ، بَرَعٌ، بَرَعَابٌ، بَندِرُوعٌ،

دَارُعٌ، وَارُعٌ، دَلَنُگ، بَندگاه، بَندگه. (بند آب)

ع: حَاجُورٌ، سَدٌ.

**ناوباز**

ك: مه‌لە‌زان، [مه‌لە‌زان]

ف: آب‌باز، شَنَّاگَر، شَنَّاوَر.

ع: سَبَّاحٌ.

**ناویوون**

ك: تازیانه‌وه، [تازیانه‌وه (وه‌كوو: تازیانه‌وه‌ی سه‌هول یا كازا.)]

ف: آب شدن، گُداخته شدن، گداختن، (آب شدن

یخ، یا فلزات مثلاً.)

ع: ذوب، ذوبان، انْحِلَالٌ...

**ناویوون**

ك: تەریقه‌یوون، [خه‌جالتە‌یوون]

ف: آب شدن، شرم‌نده شدن.

ع: خَجَلٌ، انْفِعَالٌ، اسْتِحْيَاءٌ.

**ناوپاش**

ك: ناویژن، [ده‌فری ناویژن.]

ف: آب‌پاش، آب‌پاچ.

ع: رَشَاحَةٌ، رَشَاشَةٌ، مِئْضَحَةٌ، مِئْضَحَةٌ.

وینه

**ناوپاش**

ك: ناویژن، [فیقه]

ف: آب‌پاش، آب‌زن، گُل‌شو.

ع: مِئْضَحَةٌ، مِئْشَةٌ، رِزَاقَةٌ، مِئْضَحَةٌ، مِئْضَحَةٌ.

وینه

**ناویانی**

ك: ناویژن، ناویژان، [ناویژن کردن.]

ف: آب‌پاشی، آب‌پاچی.

ع: نَضِجٌ، نَضِجٌ، رَشٌّ، رَشِجٌ.

**ناوپال**

ك: پالین، توشی‌ساف‌كه‌ر، كه‌نگی، [كه‌رگی]

ف: آر‌دن، كه‌نگی، كه‌نگی، پالا، پالونه، پالوان،

بالوان، توشی‌پالا، شیب‌پالا.

ع: مِصْفَاةٌ، مِیْزَلٌ.

وینه—پالین

**ناویژان**

ك: ناویژان، [ناویژان (بو‌نمونه: ناویژان به

ناندا.)]

ف: آب‌پاشیدن، (بر نان مثلاً.)

ع: بَرَد، رَشٌّ.

**ناویژن**

[ك: ناویژن کردن، (چا‌گیتی نایاسیه.)]

ف: آب‌پاشی، (مصدر بر خلاف قیاس است.)

ع: نَضِجٌ، نَضِجٌ، رَشٌّ، رَشِجٌ.

**ناویژن**

ك: ناوپاش، [نامازی ناویژن.]

ف: آب‌پاش، آب‌پاچ، آب‌زن.

ع: رَشَاشَةٌ، رَشَاحَةٌ، مِصْحَحةٌ، مِصْحَحةٌ، مِصْحَحةٌ، مِصْحَحةٌ.  
مِصْحَحةٌ، رِزَاقَةٌ.

وینه-ناو پاش، ناو پاش  
ناو بیادان

ك: تَبِيهَةٌ لِدَانٍ [تَبَرْدَانِ (بَرْدَ نموده: ناو رادانه كاسه).]  
ف: آب گرداندن. (توی كاسه مثلاً.)

ع: خَضْخَضَةٌ.  
ناو تال و سَوَل

[ك: ناری تال و سَوَل (تَبَدُّل می‌شده له ترش و تالی ژیان).]  
(ناو تال و سَوَلی خوارده).

ف: آب تلخ و شور. (كُتَابِیه از رنج و محنت هم هست.)

ع: مَاجُ، المَاءُ الْمُرُّ الْمَلِجُ.  
ناو قهلا

ك: ناو زهر. [زهر كَش]  
ف: زَرَّاب، آب زَر، آب طلا.

ع: دُخَال، ماءُ الذَّهَبِ، زَبَاب، زَبَاب.  
ناو جَر

ك: ناودز. [ناودزینی برین].  
ف: هُو. (آب دزدیدن زخم)

ع: تَمَوُّه، تَوَرُّم.  
ناو جَو

ك: مَزَر. [بِر].  
ف: آب جَو، بُوَز، بُوَزَه، باره، یُگَنی، فُوگان،  
اَكْسِیَه، اَخْسَمَه، اَخْسَمَه، اَخْسَمَه، اَخْسَمَه، اَخْمَسَه،  
مَزَد، اَخْسَمَه.

ع: تَبِید، جَعَة، فُقَاع، مِرَن، مَزَد، كَشَك، كَشَك،  
الشَّعْبِ، ماءُ الشَّعْبِ.

ناو جَا

ك: چا. [بِر].  
ف: چاه، چاه آب.

ع: بَنَر، جَبَب، قَلِيب، قَلود، خَسِيف، طَوِي، عَیْلَم،

رَكِیةٌ، قَلَزَم، كُر.  
ناو چاو دان

ك: زاخار چاو دان، تراشا كردن، سهرنج دان. [نَیْزِرد بونده]  
ف: آب چشم دادن، نگاه كردن.

ع: نَظَر، مُلاوَصَة.  
ناو چاو سه ن

ك: تَرَسَان، تَوَقَّان [تَرَساندن، زراو بردن]  
ف: آب چشم گرفتن، تَرَساندن.

ع: قَرَعِيب، تَخْوِيف، إِخَافَة، إِحَاشَة، إِزْعَاب، إِفْزَاع.  
ناو چایف

ك: ناو خودش. [ناری سازگار]  
ف: آب سرد، آب گوارا.

ع: نُقَاق، عَذَب، سَكَسَال.  
ناو چنن

ك: ناوسه ن. [نرم كردن (روك: نرم كردنی پوئلا).]  
ف: آب گرفتن، نرم كردن. (آب گرفتن از فولاد  
مثلاً.)

ع: قَانِیث، قَلْبِین.  
ناو خانه

ك: نه ده خانه، ناو ریز، كه ناروا، ناودس. [پیشار]  
ف: آب شستگاه، آب شستگه، آب ریز، جایی، آب دست،  
آب خانه.

ع: مَبَال، مَبَرَز، مَذَهَب، مَخْرَج، مَخْرَقةٌ، مُسْتَرَح.  
ناو خواردن

[ك: ناو نشین]

ف: آب خوردن، آب نوشیدن.

ع: شَرَب، شَرَب، شَرِب. اِقْتِلَاد، اِغْتِرَاف.  
ناو خوهری

ك: كاسه، جامو له. [دهد فری ناو خوارده].  
ف: آب خوری، آب شخور، آبوتند، اُسْكَره، رای.  
(كاسه ی آب خوردن)



ع: مِشْرِیَّة، صَاخِرَة، قُصْعَة.

وینه

**ناو خودری**

ك: كُزْهَلَه، [كُزْكَ]

ف: آب خوری، آبوند، كوزه.

ع: مِشْرِیَّة، نَعَارَة.

وینه

**ناو خودری**

[ك: نارخوړكه (شړینی ناو خوار د نمره له چه م یا له

نمستیردا)]

ف: آب خور، آبشخور. (محل آب خوردن در

رودخانه یا استخر)

ع: عَطْن، مَثَل، مَغْلَن، مَوْد.

**ناو خودری**

ك: كُورَه، [نارخوړه (کورړکی درخت)]

ف: آب خوری، جذب، مغز. (مغز درخت)

ع: خُلْب، جَمَاز، [جَمَار]

**ناو خودری**

[ك: جوړه دیانه یه کی لغاره. (دیانه ی عده می.)]

ف: آب خوری. (دهنه ی عجمی)

ع: شَكِیْمَة، نُجَام.

وینه

**ناو خودری**

ك: نارچانگ. نار شیرین. [ناری سازگار]

ف: آب خوش، آب گوارا، آب شیرین.

ع: نُقَاح، عَذَب، عَذَب، سَكْسَل، سَكْسَال، نَقِیص.

**ناو دافستن**

ك: نارگرتن، ناروه لگړدن، نارداشكائن. [نار بهردان بو سر

زوی.]

ف: آب رها کردن، آب ویل کردن، آب انداختن،

آب بستن.

ع: بَثَق، دَعَق، اِرْسَال المَاء.

**ناو داری**

[ك: پړناو (بو نمونه: میوه پړاو).]

ف: آبدار، پړآب، شاداب، خوشاب. (میوه مثلاً.)

ع: طَبْرِي، مَتَمُوَه.

**ناو داری**

[ك: گهواره (بو نمونه: پیوړه و مرواری و...)]

ف: آبدار، پړآب، خوشاب. (فیروزه، مروارید، و

امثال آن.)

ع: نَاضِر، مَثَالِی، مَسْجُور، ذو ماء.

**ناو داری**

ك: جهوره دار، دهوان. [تینخی به خالومیل، ده بان (بو

نمونه: شیر و غه نهر.)]

ف: آبدار، جوهردار. (تیغ و شمشیر)

ع: مَوَشِي، مَجُوهَر، مُذَكَّر، مُفَرِّد، ذو فَرْد، ذو ماء.

**ناو داری**

ك: چاییچی، چایدار. [چاپهز]

ف: آبدار، چایی دار، چایی پز.

ع: مَائِي، مَاهِي، مَائِي.

**ناو داریخانه**

[ك: چاپخانه]

ف: آبدارخانه، چایی خانه.

ع: مَحَلُّ المَائِي، بَيْتُ الشَّاي.

**ناو داری**

ك: چاییچی گهری. [چایچیتی]

ف: آبداری، چایی داری، چایی پزی.

ع: مَائِيَة، شَغْلُ المَائِي.

**ناو داری**

ك: خوړج ناوداری. [جهرالیک که پيداوېستی چالیتانی

تېنده خن.]

ف: آبداری، خوړج آبداری.

ع: جَرَابُ المَائِي، أَوْتِین.

وینه - خوړج ناوداری

## ناودان

[ک: ناربتدان (نارداشتنی زهری یا نارودانی مالآت).]

ف: آب دادن. (حیوان، نبات)

ع: سَقِي، اِسْقَاء، اِمَامَة.

## ناودان

[ک: به ناردا کردنی کانزای واک: ناسن و پولا] بَر زياتر

روځ برونۍ.]

ف: آب دادن. (آهن و فولاد را.)

ع: سِقَايَة، تَسْقِيَة، اِمَامَة، تَذْكِير الحَدِيد، تَلْكِين

الفولاد.

## ناودان

ک: نار گرتن. [نارداشتن (ی کشتوکاڼ).]

ف: آب دادن، پسانیدن. (زراعت را.)

ع: سَقِي، اِسْقَاء، بَرَبَصَة.

## ناودان

ک: ناوان. رسا. [ناوهدان، فراوان]

ف: آبادان، آبادان، آباد. رسا.

ع: عامِر، عَمِير، مَغْمُور، وَسْبِيع.

## ناودانی

ک: نارانی. [ناوهدانی]

ف: آبادانی، آبادانی، آبادی، لاد.

ع: عِمَارَة، عُمَران، مَغْمُورَة.

## ناودرکه

ک: که نار. [که ندهان]

ف: آب کُند، فَر کُند، لور کُند، سیلاب کُند،

آب شیب، فَر کن، فَر کن، لور، کال، نره.

ع: خَوْر، مَسِيل، جُرْف، عَقِيْقَة، حَافِشَة.

ناودز ← ناوهر [ (مهر و هوا که تار ده زیت.) ] (← ناوهر،

و کسی که آب بدزد.)

## ناودزه ک

ک: دهرزی. [شرینقه (نامرزی تکاندن یا دهرزی لیدان).]

ف: آب دزدک، چکه چکان، سوزن. (قطره چکان،

## سوزن پزشکان

ع: مِصْطَحَة، زَاوُوقَة، زَرَاقَة.

وینه

## ناودو

ک: دَر، ماساو. [ماستار]

ف: آب ددوځ، دوځ، ماستاب.

ع: مَخِيض.

## ناودونان

[ک: جوړه شیرینیه کی به ناروانگه.]

ف: آبدندان. (شیرینی معروف است.)

ع: ...

## ناودهردان

ک: ده لائن. [ته پایی دادان (بَر نمونه: نار ده لاندنی گوزی له

گل درست کراو.)]

ف: چکره، تراوش، تراویدن. (آب بیرون دادن

کوزه ی گلی مثلاً.)

ع: رَشَح، رَشْحان، اِرْشاح، اِرْتِشاح، بَذْع، مَث، نَث،

نُثَح، نُضَح، قَرَشُح. ...

## ناودهس

ک: نارپز، که نارو، چه شه، نیشتنگا. (خه لا.)

(قوله ته یی.) [پیشار. هدر و هوا: ناری پاک له روانگه ی

شمرعه ده.]

ف: آب دست، آبریز، کناراب، جایی. آب زن، کُر.

ع: مَبال، مَبْرَز، مَخْرَجَة، مَخْرَج، مَذْهَب، مُسْتَرَح،

بَيْتُ الْخَلَا، قَتْنِین.

## ناودهم

ک: لیک. [لیق]

ف: خَدُو، خِیو، خَوِی، گَلیِر، لَیر، خُلْشُک، یَفْج،

تَیْذه، آب دهن.

ع: رَضاب، ریال، لعاب، رِیق، بُزاق، بُصاق، بُساق،

رِوال، مُجاج.

## ناو دیان

ك: مینا. [تویژی دهره‌وی ددان.]

ف: مینا، آب دندان.

ع: ظنم.

ناور

ك: ناگر. [ناپەر (و شه‌یدی گۆزانیه.)]

ف: آتش. (گورانی است.)

ع: نار.

ناورژان

ك: رهنگرژان. [ره‌نگ‌پشتن: نیشانه کردنی جوژی خان‌بهره و بناخه‌داپشتنی.]

ف: رنگ ریختن، رنگ‌ریزی، شالوده ریختن.

ع: طرح، مَرَاخَة.

ناورژشکهره

ك: [ناورژونکهره (گیانداریکه که به‌رده‌وام به‌سەر ناردادیت و ده‌چیت.)]

ف: خَس. (جانوری است که متصل روی آب می‌دود.)

ع: قَطْرِب، دَبِيب.

ناوروو

ك: شهرم. [ناپریز]

ف: آبرو، شَرْم، آژرم، هَنوُند.

ع: حِیاء، حِجَاب، حِشْمَة.

ناوروو

ك: گهره‌بی. [پَرز، شهره‌ف]

ف: بزرگی، آبرومندی، ارجمندی، آبرو، ارَج، آرز، ناموس.

ع: عِرْة، حُرْمَة، شَرَف، اِحْتِرَام، اِعْتِبَار، عِرْض.

ناوروووت

ك: پاك، پاك‌كریاگ. [پاك‌كراو]

ف: رود، آبرود، روده، روده‌شده.

ع: سَمِيط، سَلِيق.

ناوروووت کردن

ك: پاك کردن. [خاوین کردن: لیک‌زدنه‌وی پهری مریشك و

بالنده به هوی ناری کولاره‌ره.]

ف: رود کردن، روده کردن، آبرود کردن.

ع: سَمَط، سَلَق.

ناورووچوک

ك: به‌دناو. [ناپروکتاو، ریسوا]

ف: آبرورفته، گوهر شکسته، بدنام.

ع: مَهْتوك، مُقْتَضِح، ناضِب.

ناورووچوون

ك: به‌دناپروون. [چه‌یاچرون]

ف: آبرورفتن، گوهر شکسته شدن، بدنام شدن.

ع: تَهْك، اِفْتِضاح، خِرْی، تُضُوْبُ ماءِ الوَجه.

ناوریز

ك: ناردەس، گەناراو، چه‌شه. [پیشار]

ف: آب‌ریز، آب‌دست، جایی، کناراب.

ع: مَبال، مَبَرز، مَخْرَعة، مَذْهَب، مَخْرَج، مُسْتَرَح، بَیت الخَلد.

ناوریز

ك: ناوریزگه. [ایجگی پژانی ناری کیو به‌رو بنار.]

ف: آبریز، آب‌شیب. (آبریز کوه به طرف دامنه)

ع: حافِشَة، حادِر، مُنَحَدَر، سَفْح.

ناوریزگه

ك: ناوریز. [ایجگی پژانی ناری شاخ که به‌رو بنار داده‌گهریت.]

ف: آبریز، آب‌شیب. (آبریز کوه که به طرف دامنه سرازیر می‌شود.)

ع: حافِشَة، حادِر، مُنَحَدَر، سَفْح.

ناورینگه

ك: رینگه‌نار. [نارپز]

ف: آبراه، آبراهه، شلکک.

ع: بِالْوَعَةِ، اِرْدَبَّة، مَسِيل.

**ناو زاینده‌چاو**

ل: فرمیسک زاینده‌چاو. [چار تهر برون به فرمیسک.]

ف: آغال، اشک توی چشم آمدن.

ع: اَغْرِیراق، ثَحْلُب.

**ناو زاینده دم**

ل: دم پارار برون. [ته‌برونی دم بدلیک.]

ف: آب توی دهن آمدن.

ع: تَلْحُز، تَحْلُب.

**ناوزیان**

ل: ینگه‌یین، زانین، توانین. [ینگه‌یشتن، فامین، توانایی.]

ف: رسیدن، دانستن، توانستن، دانش، توانایی.

ع: رُشد، تَمْنِیز، فَهْم، طاقه.

**ناو زیر کا**

ل: کوله‌بنه، کوله‌ریوا. [کوله‌ریباب (ناژاره‌گیر).

گورگ‌برون له پیستی مه‌پدا.]

ف: آب زیر کاه، مادر آشوب. (منشأ فساد.

خوش ظاهر و بد باطن)

ع: اُمُّ الْفَسَاد، مُتَافِق.

**ناؤس**

ل: زکپر. [سکپر، دروگیان]

ف: آبِیسته، آبِیستن، آبِیستان، گُشن، باردار،

آبِیست.

ع: حُبْلَى، حَامِلَة، حَامِل، مَاحِض، کُمَى، تَتُوح.

**ناوسه‌رکه‌فتن**

ل: نارپوش. [نارده‌پوشین (داپوش‌رانی هدر شتیک به هری

نارپوش).]

ف: آب پوش. (فرا پوشیدن آب چیزی را.)

ع: غَمَر، اِغْتِمَار.

**ناوسیان**

ل: ماسین. [ناوسان، پنده‌مان]

ف: آماسیدن، باد کردن. (وَرَم کردن)

ع: اِنْتِفَاح، تَوَرُم.

**ناوشار**

ل: تاف، تاذگه. [تاذگه]

ف: آبشار، آب‌ریز، آوشار.

ع: خَرَارَة، شَلَالَة، مَصَب.

**وینه**

**ناوقه**

ل: توش، تورشیار، تورقه. [گیرده]

ف: دُچار، دوچار.

ع: مُلاقِی، مُصادِف.

**ناوقه‌بوون**

ل: توش‌هاتن، تورشیار‌بوون. [گیرده‌بوون]

ف: دچار شدن، دوچار آمدن.

ع: قِلَاقِی، تَصَادُف، مُصَادَفَة، مُلاقَة.

**ناوکردن**

ل: تاواندیره. [تاواندیره]

ف: آب کردن، گُداختن.

ع: اِذَابَة، تَذْوِیب، مَوْتُ، مِیْتُ، مُرْتُ، مَرَس، حَل.

**ناوکردن**

ل: شوژاره کردن. [داریژان (فرمیسک له چار).]

ف: آب ریختن. (چشم)

ع: دَمَع، دُمُوع، دَمَعَان، رَمَش.

**ناو کولانگ**

ل: نار داخ، نار کولانگ. [ناری کولار]

ف: آب جوش، آب جوش آمده.

ع: سَامِط، ماء سَامِط، ماء مُغْلَى، ماء حَار، حَمِیم،

سَخِین.

**ناوکیش**

ل: ناویر، ناوهارور. [سه‌فا]

ف: آبکش، آبکار.

ع: سَقَاء.

**وینه‌سدا**

**ناوکیش**

[ك: ناوبهر، ناوخواز (خواردنیک که ناو زور دهبات..)]

ف: آبکش. (طعامی که آب می‌کشد.)

ع: مَسْفَهَة.

**ناوگرتن**

ك: نیشته‌نار، ناریشتن. [ناوتیگه‌رانی میوه. (بو نمونه:

تری.)]

ف: آب گرفتن، رسیدن. (انگور مثلاً.)

ع: ثَمُوهُ.

**ناوگرتن**

ك: گروشان. [گروشین]

ف: آب گرفتن، فشردن.

ع: عَصْر، اِعْتِصَار.

**ناوگرتن**

ك: نارودان، نارنیان. [نارودیران (نارداشتنی زوی.)]

ف: آب دادن، آب گرفتن. (زمین را آب دادن، آب

گرفتن بر زمین)

ع: سَقَى، اِسْقَاء، بَرِیْصَة، اِمَاهَة.

**ناوگرتن**

[ك: جدسته، لاشه]

ف: کالب، کالبَد، پیکر، هستتو.

ع: جَسَد، بَدَن، جُثَة، قَالِب، وجود، ذات، القالبُ

الشَّرِکِیَّی.

**ناوگرتن**

ك: هدرگی، هدرگار. [قور، قورار]

ف: گلابه.

ع: سِبَاع، رَیْبَة.

**ناوگرتن**

ك: گوشتاو. [شوربارگوشت]

ف: سوپ، آب‌گوشت، گوشتابه.

ع: مَرَق، سَلِیْقَة.

**ناوگرتن**

ك: کدوجیز. [کدوجز]

ف: آب گردان.

ع: مِغْرَفَة.

وینه

**ناوگرتن**

ك: گه‌راو، بلاخ. [گراو (چارگهی ناوی گهرم و سوزر.)]

ف: آب گرم. (آب معدن)

ع: حَمَة.

**ناوگرتن**

[ك: ناری داخ]

ف: آب گرم.

ع: حَمِیم، سَخِین، ماءٌ سَاخِین، مُعَهَد.

**ناوگرتن**

ك: چالار. [سدرار، گزم]

ف: آب‌گیر، تالاب، بارگین، ژبی، ژیر، شَمَر،

آوشال، آب‌چال. ...

ع: بُرْکَة، غَدِیر.

**ناوگرتن**

ك: چالار. [گزم (گولی بن درخت.)]

ف: آب‌گیر، آبن، آذیر، ژیر، شَمَر. (چاله‌ی پای

درخت)

ع: شَرِیَة، حَوِیْصَة، مُحَوَّض.

**ناوگرتن**

[ك: ندرم کردن (ول: ندرم کردنی پوئا.)]

ف: آب‌گیری، آب گرفتن. (آب گرفتن از فولاد

مثلاً.)

ع: ثَانِیْث، تَلْیِین.

**ناوگرتن**

[ك: نندازهی کوبنده‌ی ناو له چالاردا، تا ندر

جیگایدی که ناوی تیابه.]

ف: آب‌گیری. (اندازه‌ی آب‌گیری چاه، که چه

مقدار از آن آب می‌گیرد.)

ع: مَثَابَة، مَقَر. (مَقَرُ الْبُیْطِ، مَثَابَة الْبُیْطِ)

**ناو لووت**

[ك: ئارى كەپز]

ف: آب بينى.

ع: ذنن، ئشان، رُعال.

**ناوله دنگا كونان**

[ك: كارى بيهوده كردن]

ف: آب توى هوتنگ كوفتن. (كار بى حاصل

كردن)

ع: دَقُ الْمَاءِ فِي الْهَوَاءِ، ضَرْبُ الْحَدِيدِ الْبَارِدِ.

**ناوله مه**

[ك: ئاوله مه: بيجورى نازىگ كه هيشتا خوى نه گرتوه.

(بيجورى مروژ يا گياندار.)]

ف: آبگانه، آفگانه، آفگانه، آبگانه. (بچه‌ى نارس

حيوان، يا انسان)

ع: جَنْبِن، جَهِيض، مَلِيط، جِهْض، خَدِيجَة، سَخْلَة،

سَقَط، حَبَل، شَدَخ.

**ناوله**

ك: هدرله، هارله. [خوريكه]

ف: آبله، اينك، شُرَك.

ع: جُدْرِي، مَاهَة.

**ناومه**

[ك: ئاوماك: ئەر چيلكه و پلپروشه‌ى لافا داويه‌ته

كه‌تار.]

ف: آب آورد.

ع: غَنِيمُ الْمَاءِ، اخِيْذَةُ السَّيْلِ.

**ناومردار**

ك: چيامانى، چايمانى، مه‌رده‌تارهق. [تاره‌قه‌ى ساردى

له‌ش.]

ف: سرد خَوَى، سرد خَو. (عرق سرد)

ع: نَسِيغ، الْعَرَقُ الْبَارِدُ.

**ناومروار**

[ك: ئاومروارى: نه‌خوشينيكى چاوه.]

ف: تَمُر، آب مرواريد، آب‌سپيه، آب نَزله.

ع: ماءُ الْكُرْثَة.

**ناوتنگ**

[ك: ميلاق (ئەر ترييه‌ى كه به هوى په‌توره يا به هوى

لتى داروه به يه‌كه‌وى ده‌به‌ستن و به بنيسي مالد

ه‌لديه‌واسن بۆ زستان.)]

ف: آوَنگ، آوند، دَنگ، دَنگان، آوَنگان. (انگورى

كه با ريسمان يا شاخه‌ى درخت روى هم

بسته برائ زمستان به سقف خانه مى‌آويزند.)

ع: دَالِيَة، يَبِيْسُ الْعَنْبِ.

**ناونه**

ك: ميلاق. (لوله‌ى نيزگه‌له.)]

ف: ميلاق. (مىلاب قليان)

ع: مَيْلَاب.

وَيَنَه - قَتِيانَوى <۲>

**ناوها**

[ك: تاره‌ها]

ف: چنان، آن‌چنان، آذون، آندون.

ع: كَذَا، كَذَلِكَ.

**ناووتاو**

[ك: شانوشكز]

ف: آب وتاب، داروئورد.

ع: كَز و فَر، شَوَكَة.

**ناويكل**

[ك: توپار. هه‌روه‌ها: مافى نيشته‌جى‌بوون.]

ف: آب و گل، آب و گل، هوايى. (حق آب و گل،

حق اعياىنى)

ع: رَبِيكَة، حَقَّ الْعِمَارَة، حَقَّ السُّكُونَة.

**ناوه‌پۆ**

ك: زه‌هاو، تاره‌زا. [زته: زه‌رى ته‌پ و تاره‌دار. (به‌رامبه‌رى

«ده‌مه‌پۆ» يه.)]

ف: آبزا، آبزه، زهاب. (ضد «ده‌مه‌پۆ» است.)

ع: مُسْتَنْعِج، مُسْتَبْثَر، مُسْتَنْجِل، صِبْهَاء، مَنْرَة، مَلْجَة.

### ناوهزا

ك: نماوی، زۆنك. [زۆنگ]

ف: آبزا، نَمناك.

ع: مَرْطوب، نَدِي.

### ناوهزا - ناوهزۆ

### ناوهزێك

ك: پێنگه ییگ، [پێنگه یشتور]

ف: رسید، دانشمند، توانا.

ع: رَشِيد، قَهِيم.

### ناوهسوو

ك: پُرس كوژوت، پێشهرم. [پرويه ئالار (ئیدیومه)]

ف: آبسا، آب زُفت، سَخْترو، سنگرو، پی شرم.

(کنايه است.)

ع: بَذِي، تَرِب، وَجَح، مُجَلَّد.

### ناوهسوو

ك: نەزۆك، نەشۆز، تەسر. [زۆی له زگ و ستار]

ف: أَهْزَوْن، سَتْرَوْن، أَسْتَرَوْن.

ع: آيِسَة، يَاسِيَة، عَاقِرَة.

### ناوهسەر

[ك: شۆته (ناو قووت نەدانی زەری)]

ف: آب فرو نبردن زمین.

ع: غَدَق، إِغْدِداق.

### ناوهکی

ك: تەر. [تەر]

ف: آبکی، تَر، پَر آب، روان.

ع: رَقِيق، مَاطِع، سَائِل.

### ناوهنوس

[ك: ئەبەنوس: جۆره درەختێكه.]

ف: آبَنوس، شَبِيز، شَنْبِيز.

ع: آبَنوس، شَبِيز.

### ناوهنیا

[ك: رپسته (زویهك كه بۆ چاندن ئاو دراهه)]

ف: بَسارده، آب بَسَته. (زمینی كه برای کاشتن

آب بسته باشند.)

ع: مُمُوْه، مَسْقِي.

### ناوهههچن

[ك: ناوههههچن]

ف: آب چین، خَشِك كن.

ع: نَشَاف، مَرِشَف.

### ناوهههكردن

ك: ئارگرتن، ئاو داخستن، ئاو داخكانن. [ئاوهردان بۆ سەر

زەری]

ف: آب بستن، آب گرفتن، آب رها کردن، آب

نداخستن، آب ویل کردن.

ع: دَفَق، بَثَق، سَقِي، سِقَايَة، اِرْسَال الماء.

### ناوی

ك: بهار. [بهرامبهری «دهیم»]

ف: آبی، پاراب، فاراب، پاراو، فاراو، فاریاب،

فاریاو. (ضد «دیم» است.)

ع: ماهِي، مَسْقِي، مَسْقَوِي، سَقِي.

### ناوی

[ك: ناوی (نەوی له ئارادا دەژی، گیاندار یا پڕۆك)]

ف: آبی. (آنچه در آب باشد، حیوان یا نبات.)

ع: ماهِي، مَاطِي.

### ناوی

ك: كەرگ، ئاسمانی. [شینى كاژ]

ف: آبی، كبود، لاجوردی، آسمانی، ابیو.

ع: أَزْزَق، لَازَوْرَدِي.

### ناوی

[ك: ئالو: تیره جوو، تێكهژ، پاشگرو] توژاوی، نماوی.

ف: آلو، آلود، ناك.

ع: ندارد. ((هاوواتای عهدهی نیه))

ناویار

[ك: ناردیر]

ف: آبیاری.

ع: ساقی، سقایی.

ناویاری

[ك: ناردیری]

ف: آبیاری.

ع: سقایی، سقاییه.

ناویته

ك: تیکه‌ل، قاتی. [تیکه‌لار]

ف: آمیخته، آلفده، آلفده، آلوده، آغشته، لیزیده، پیوسته، آموده، آمیزه، آمیزه، آمیخته، آمیخته، شیویده، تروهیده، خلیس، ترومیده، به‌هم‌زده، شیبان، آچار، قاتی، ماسور، ماشور. آشکیود. سَنگَم، سَنگَمَبَر.

ع: مَمْرُوج، مَخْلُوط، مَلُوح، مُمْتَرَج، مَخْتَلَط، مُمْتَاخ، مُرْكَب، مُشْتَرَك.

ناویز

[ك: بوردی به‌نرخ که هدلیدراسن به نه‌لقه‌ی گوارهدا. همره‌ها: ناویزه‌ی هدلئاسراو به شه‌مدانی شروه‌دا. (ناویزی گوار، یا ناویزه‌ی شه‌مدانی.)]

ف: آویز. (آویز گوشواره «۱» یا آویز پای لاله «۲»)

ع: شَنَف (۱)، عِلَاقَة (۲).

وینه

ناویزان

ك: دالْوَجْكه، دالْوَزْكه. [هدلئاسراو، شوره‌گرار]  
ف: آویزان، آونگ، آون، آونگان، آویخته، آکسه، ریسته، فروه‌شته، آگیش، دَنگ، دَنگان.

ع: دَالِي، مَقْدَلِي، هَادِل، مَقْدَل، شَنِيق، مَعْلَق، مَنُوط.

ناویزان کردن

ك: هدلکیشان. [هدلئاسین]

ف: آویختن.

ع: نُوَط، نَثُوِط، نَغْلِيق.

ناویژدن

ك: خستن، پهرت کردن، فره‌دان. [هاریشتن (وشه‌یده‌کی کرم‌اجیه.)]

ف: پرت کردن، انداختن، دور انداختن، پرتاب کردن. (کرم‌اجی است.)

ع: رَمِي، رَمَق.

ناویژستن

ناویته

ناویه

ك: نای، به‌رار. [به‌رام‌بدری «دیم».]

ف: آبی، پاراب، پاراو، فاراب، فاراو، پاریاب، پاریاو، فاریاب.

ع: مَسْقِي، مَسْقَوِي.

ناویه

ك: سواخ. [سواخ، قورپته‌سورن.]

ف: گلابه.

ع: رِيكَة.

ناویه

[ك: نامرزی جوش و له‌جیم کردن. (نامرزی جوشکارانه.)]

ف: آوزار لحیم گران است.

ع: ....

ناوی ها به بیله‌و

[ك: به‌ریز و قسه‌ره‌ویه. (نیدیومه له فره‌مان‌ره‌ویی ده‌سلات.)]

ف: نولنگش آب می‌گیرد. (کنایه از نفاذ امر و اقتدار است.)

ع: مَقْتَدِر، مَحْتَرَم.

ناویهدان







حال، عاده، وَجْه.

**نابین**

لک: دین.]

ف: آیین، کیش، ئیست.

ع: دین، مذهب، معاک.

«نور»

لک: سپهران، سپهر، بهدهشت. [ناسانی نویسم بهلای

پیشینیانوه. (جنگای گیانه‌کان.)]

ف: سپهرار. (هوای اتری، جای جانان، محل

ارواح)

ع: افر، آثر.

**شکیل**

لک: پاوه. نه‌له‌فه. [پیره‌ند]

ف: اشکیل، شکیل. چدار، پابند.

ع: شکال، قید.

وینه-پاوه

**شکیل**

لک: فرمان. (ها له شکیلیا.) [بریار. ده‌سلات]

ف: فرمان، دستور.

ع: حکم، امر، قضاء، قضی. قُدرة، اقتدار، سلطه.

**نم**

لک: نیم. [نم (نیمه).]

ف: ام، این. (امروز)

ع: آل، ذا، هَذَا. (اليوم، هذا اليوم)

**نم**

لک: نه‌ری، به‌لی. [نا، به‌لی]

ف: آری، بلی.

ع: نَعَمْ، جَبَر، بلی.

**نفسان**

لک: عینسان، نینزان، ناده‌میزاد، نینسان، نزان، عینسان.

[مرؤف، بنیادهم]

ف: انسان، انزان، انزان، آدمی، مرؤم.

ع: انسان، بَشَر، بَنِي آدم.

**نوناخ**

لک: مال، بهره، هوده. [نوده، ژرد]

ف: خانه، برکه، اُناخ، اُناق، اُطاخ.

ع: بَیت، اُطاق.

**نوناخ هوه**

لک: خه‌رگا، خه‌رگه، خارگه، خوزگه. [ژوردی نوستن]

ف: آستان، آستانه، خوابستان، خوابگاه.

آرامگاه.

ع: مَرَقْد، مَضْجَع، مَنام.

**نوناخ** - [ریشه‌ی ترکیه.] [در ترکی]

**نوناخ** - [ریشه‌ی ترکیه.] [در ترکی]

**نوناخ** - مه‌نهر

«نوتول»

لک: ته‌خت روان. [نوتومبیل]

ف: تخت روان. (اتوموبیل)

ع: عَثْل، سَیَّارَة.

**نوناخ**

لک: رجاخ، کوانگ، تورلکه. [ناگردان، کوانور]

ف: آلاوه، اُجاخ، اُجاق.

ع: اُجاق، وُجاق، کائون، موقِد، مَدَخَن.

وینه‌ی مه‌یه.

**نوناخ کویر**

لک: بی‌منال. [ره‌جاخ کویر، بی‌زار]

ف: بی‌فرزند، اجاق‌کور.

ع: عَقِیم، عَقِیر، عاقِر، ناکِد.

**نوجره**

لک: مز، کوی، ده‌سز، پامز. [مزه، مه‌قدست]

ف: مَزْد، کرایه، دَست‌مَزْد، پای‌مَزْد.

ع: أَجْرَة، إِجَارَة، كِرْوَة، كِرَاء، جُعْل، جَعِيلَة، جُعَالَة،

جَعَال.

**نوجردی قاسمید**

ل: پالادپانه، پامز. [کالهدپانه: مزی ماندروبرونی پی].  
ف: پای مُزد، مُزد.

ع: جَعَلَ، أَجْرَةً، كِرَاء، حَقَّ الْقَدَم، حَقَّ السَّعْي.

نوخت ← جُور، جهشن

نوخَر

ل: نَوَخَر، رَوین، ناخر، دواپی. [سَهْدَر، کوتایی:

ناخروئخر].

ف: أَغْر، رَفْتَن، جَرْمَزَه، آخَر، أَنْجَام، فَرَجَام.

ع: وَدَاع، ذَهَاب، مُسَافَرَةٌ، ذُھُوب، سَبَب، نِهَایَة،  
انْتِهَاء.

نوخوهت

ل: برای. [برایه تی، وهك برا بون].

ف: بَرادری، دانری

ع: أُخُوَّة.

نوخهی

ل: بهس. (نوخهی نای). [قایل بون]

ف: أَخَى، بَس. (بَسَنَش نیست).

ع: حَسَنَب، كِفَایَة. (لَا یَكْتَفِی).

نوخهی!

ل: نوخه پیچ! [نوخه یش! (شه یه که بز در سرنی چیژ  
و در گرتن به کار دیت.)]

ف: واخ!، أَخِیش! (کلمه ی استلذاذ است).

ع: واه!، وَیَه!

نوردهو

ل: قوشمن، سپا، لهشکر. [سوپا]

ف: اَرْدو، قُشُون، سپاه، لَشْکَر.

ع: جَنِش، جُنْد، نِظَام، عَسْکَر.

نوردووکا

ل: سپاگه. [سوپاخانه]

ف: گَرَنک، اَرْدوگاه، لَشْکَرگاه.

ع: مُعَسْکَر، مَعْرَکَة.

نورسی

ل: په نهدره. [عورووسی: جوزه په نهدره یه که.]

ف: اَزَسَی، پَنجَره، پَنجَدَره.

ع: نَافِذَة.

نورشه لیم

ل: تورس خه لیل. [قودس]

ف: هُوخ، هُوخْت، هُخْت، دژ هُوخْت، گُنگ دژ.

ع: قُدس، قُدسُ الخلیل، بَیتُ الْمُقَدَّس.

نوریف

ل: شه قوتور، که شوروش، لار. [لاولا، پیچه پیچ]

ف: اُریب، اُریو، کُج.

ع: مُورِب، مُنُورِب، مُحَرَف، مَائل، مُتَماثل.

وینه دپ

نوسا

ل: رسا، مَوجِیار، مَوجِکَر. [رستا، ماموستا، فیرکهر]

ف: اُسْتَا، اُسْتَاد، سَاد، یَکیتا، اَموزگار، اَسیم

(مُرد)، اَموزاننده، اَموزنده.

ع: اُسْتَا، اُسْتَاذ، مُعَلِّم.

نوسا

ل: رسا، مَوجِیار، مَوجِکَر. [رستا، ماموستا، فیرکهر]

ف: اَتون، اَموزگار (زن).

ع: مُعَلِّمَة.

نوستوخودوس

ل: گژ. [گیاهه که]

ف: کَشَه، اُسْتُخُودُوس، اُسْتُطُخُودُوس،

اُسْتُوُخُودُوس.

ع: ضَرَم، ضَرَم، مُمَسِکُ الأرواح.

نوستورلاب

[ل: نامیریکه بز نه دازه گرتن، له نه ستیره ناسیدا به کار

ده برا.]

ف: اُسْتَرلاب، سُتْراب، سُرلاب، اُسْطُرلاب.

ع: اُسْطُرلاب.

وینه

## نوسقوف

لک: دادپرسی مەسیحیەکان.

ف: اُسَقَف. (قاضی ترسیان)

ع: اُسَقَف، اُسَقَف.

## نوخو

لک: نوخر، روین. [سەفر]

ف: اُخَر، رفتن، جَرْمَزە.

ع: ذهاب، ذُھوب، سیر، مُسافَرَة، وداع.

## نوف

لک: نای، نۆلۆ! [نایش: وشە دەریزینی دەرە و نازارە.]

ف: ای وای!

ع: اُفَا، اُوْه، وِیوْی!

## نوفه

لک: نەخۆشینیکە دەیتە هەری ئارسانی دەست و پیتی

مالان. [

ف: اُرْهە، اُلفە، اُفْه، وُخْش. (ورمی است در پای

مال پیدا شود.)

ع: جَرْد، قَمْع.

## نولاخ

لک: کەر، ولاخ. [گویدریژ]

ف: الاغ، خر.

ع: حمار.

## نولاخ

لک: چاروا، پاکیش. [ولاخ]

ف: اُلاغ، چارپا، پاکش.

ع: دَابَّة، مَطِيَّة.

## نولاحدار

لک: خەرە کدار. [چاروادار، ولاخدار]

ف: الاغدار، خَر کدار.

ع: حَمَار.

## نولفهت

لک: گورز بون، خدی دان. [هزگر بون]

ف: اُوتج، دلپستگی، خوگرفتن، هم جویی،

هم خواهی.

ع: اُنس، اُلفَة، مَواَسَة.

## نولفهت

لک: گورز بون، خدی دان. [هزگر بون]

ف: اُوتج، دلپستگی، خوگرفتن، هم جویی،

هم خواهی.

ع: اُنس، اُلفَة، مَواَسَة.

## نولولو

لک: نای نای!، نرف، نرف! [رای! (وشە دەریزینی دەرە و

نازارە.)]

ف: ای وای!، وای وای!، وِی وِی! (کلمه ی تأثر

و تألم است.)

ع: وِیوْی، وِیْلَک، وِیْلَک، اُوْه، اُفَا

## نولولو

لک: لای لای. [لایلایه (سرودی خەراوندی مەنار).]

ف: لالایی، بَنگەرە، نانۆ، زَمَزَمە. (سرودی که

برای اطفال می خوانند که بخوابد.)

ع: تَهمیم، زَمَزَمَة، هَمَمَة.

## نولولو

لک: خۆخۆلی، قازانە سەرە. [شەرە بان: شتیکی خەیاڵیە بۆ

ترساندن مەنار.]

ف: اولولو، لولو، کُخ.

ع: هُوْلَة، ضِیْقَطِی.

## نومهت

لک: نومهت، پەپرۆ. [شۆنیکەرتوانی یەك ناین.]

ف: وَرْسْتان، وَرْشَنان، پَرۆشان، بَرۆسان،

بَرسان، بَرشان، بَرۆشان، پَرۆسَنان، فَرَسَنداج،

هاوش، پَیرو، هاوشت.

ع: اُمَة، جَمَاعَة، تَبِعَة، مُعْتَقِدین.

## نومهت

ك: په پېړۍ [شړنكړتوانی يه ك نايي].

ف: وړستان، وړشنان، پړوشان، پړوسان،  
پړسان، پړوشان، پړشان، پړوسخان، فړسنداج،  
هاوش، پېړۍ، هاوشت، گروه.

ع: اُمة، مُعْتَقِدِينَ، ثَبَعَة. جَمَاعَة. (الاسلام، اليهود و  
...)

نومی

ك: نه خونه. [نه خړنه وار]

ف: بامی، ناخوانده، نخوانده، نادان.

ع: اُمِّي، عامي. جَاهِل.

نوهیت

ك: همی، همید، هانا، نه رجو. [هیوا]

ف: اوس، پیوس، مَخت، پُرمز، رو، امید.

ع: رَجَاء، مُنِيَّة، مَنِيَّة، اُمْنِيَّة، تَوَقُّع، اِنْتِظَار، رَجَا،  
رَجِيَّة، اَمَل، اَمَل، اِمَلَة، مَامَل.

نونس

ك: گورۍ برون، خو گرتن، بیهك ډاكه فتن. [هزگر برون]

ف: اُونج، دل بستگی، خو گرفتن، رام شدن.

ع: اُنْس، اُلْفَة، مُؤَانَسَة.

نوی

ك: ری، نوما، نوما! [نايش!؛ رشمی دهر پړینی دهر د

نازاره.]

ف: وای، اوه، آخ!

ع: وِي، وَا، اَفَا، اَوَه!

نه بېره ش—» نه بېره ش

نه بهاد سلاسه

ك: سی لا. (درتزا، پانا، بارسا) [سی لاکه (درتزی، پانی،

قورتی)]

ف: سهسو، سه دوری.

ع: اَبْعَاد ثَلَاثَة. (عَرْض، عُمُق، طَوَل)

نه بله ق

ك: بازگ، بازله، دورپونگ. [به له ك]

ف: پیسه، خَلَنج، خَلَنگ، اَبَلگ، دورنگ،  
سینه باز.

ع: اَبْلَق.

نه بوا

ك: مهشیا، نهشیا. [دهبرایه، دوبا]

ف: می بایستی، می بود، بایستی.

ع: لا بُد، یُلْزِم.

نه بهد

ك: همیشه. پایدار. نادایی. [به رده ام، تاهه تا]

ف: همیشه، جاوید، جاویدان، بی انجام،  
جاودان، نوتاش. پایدار، پایندگی.

ع: اَبَد، سَرْمَد. خُلُود، خُلْد، مَا لَا نِهَایَة له، لَا نِهَایَة.

نه بهدی

ك: همیشه یی، پایدار، بی درا. [بی کوتایی]

ف: همیشگی، جاودانی، جاویدانی، مان،  
جاویدی، پایدار، پاینده، نوتاشی.

ع: اَبَدِي، سَرْمَدِي، دَائِم، باقی، مُخَلَّد، خَالِد.

نه بهرقو

[ك: شارتكه له عیراقی عه جه م.]

ف: اَبْرَكوه، اَوْرَكوه. (شهری است در عراق  
عجم.)

ع: اَبْرَقوه.

نه بیال

ك: په ترو، نه دیال. [به تانی]

ف: پَتو، رَغَزَه، اَدیال.

ع: مِرْط، دِرْنِیک.

نه توره ش

ك: زاور، زات. [زنده ق، زرار]

ف: یارا، زاوَر.

ع: جُرْة، جَرَاة، جُرْة، قَدَم، قُدوم، اِقْدَام،

شجاعة.

**نه ظهیر**

[ک: پارچه یه کی ناریشمینی به ناربانگه.]

ف: اطلّس. (پارچه ی ابریشمی معروف است.)

ع: اطلّس.

**نه تهر**

ک: نشان، نشانه. شون، یافت، نوتگ. [نیشانه، سوزاخ]

ف: نشان، بُنک، نوژ.

ع: اثر، علامه.

**نه چر**

ک: مز، پاداشت. [قدربور]

ف: مُزد، پاداش، داشاد، داشن.

ع: اُجر، جزاء، ثواب، ثَلّاق، مُکافات.

**نه جزا**

ک: تیکان، تیکه گدل، که لوپدل. دسویا. [پارچه گدل.

ندندامگدل، دست و پز]

ف: لُختان، پاره ها، تیکه و پاره. دست و پا.

ع: اُجزاء، اُبعاض. اُغضاء.

**نه چسام**

ک: تَدَنان، چتان، چتگدل، تَدَنگدل. [لاشه گدل. شتگدل]

ف: تَنها، اُبدامها، اُبدامان.

ع: اُجسام، اُجساد.

**نه چنه**

ک: عه چنه، جنوکه، درنج. [جن (جندوکه، فریشته)]

ف: ژن، جن، (دیو، پری)

ع: جَان، جِن.

**نه جودان**

[ک: یاریده در]

ف: اُجودان.

ع: مُساعد، مُعاون

**نه جووړی؟**

[ک: به هله دله نه چی؟ (پرسیاریکه له یاری هه لوکیندا

به کار دهیتریت و یاریکهری بهرام بهر ده لیت:

[«ناجووړی.»]

ف: کلمه ی استفهام است در بازی الک و دولک

و طرف می گوید: «ناجووړی»

**نه جووړی؟** ← **نه جووړی؟****نه چیر**

ک: مزور، مزیر، ره غبهر، کریکار. [به کری گیراو]

ف: مُزدور، مُزیر، مُزد بگیر.

ع: اُجیر، عامل. مُستخِدم.

**نه حشام**

ک: تیل. [ک: خیل، خیلّات]

ف: ایل.

ع: عِشائر.

**نه همه ق**

ک: گبرج. [نه فام، گیز]

ف: حَویله، خویله، کُمّله، کُهنّله، کُهنل، کُهنّله،

عُت، عُتْفَر، هُرگ، بِرناس، سَنَدل، نادان.

ع: اُحَق، اُبْلَه، اُغَفک، اُلوک، اُغَشَر، عَشل، هَبَق،

هَبُک. (هَبُکَة، هَبُکَة)

**نه هوالپرسی**

ک: هوالپرسی، خورشیدی و دشی، خوره و پرسی.

[به سهر کرده]

ف: پُرسه، چَغَر، جاوَز پُرسی، گزارش پُرسی.

ع: اِسْتِخْبار، اِقْتِقاد، تَقَقُّد، اِلْتِفات.

**نه هوالپرسی ناخویش**

ک: هوالپرسی، خوره و پرسی. [سهر دانی نه خویش]

ف: پُرسه.

ع: عِیادَة.

**نه هه**

[ک: سوکه له ناری «نه حه»]. ناوه بو پیاران.]

ف: مخفف «احمد» است. اسم است برای مرد.



لک: فرته‌دا، لارو نه‌کا. (کردار نه‌بگردگه.) [ده‌هاری.]

لارده‌کانه‌ره. (کرداری رانه‌بردوره.)

ف: می‌اندازد. (فعل مضارع است.)

ع: یرمی، یلّقی، یُصَوِّبُ، یُکَفِّنُ، یُکَفِّنُ.

**نه‌هته**

لک: خه‌سیاگ. [خه‌سار: گوزده‌ره‌هاترو.]

ف: آخته، آخته.

ع: خَصَبِی.

**نه‌هته‌کردن**

لک: خه‌سانن. [خه‌ساندن (گون‌ده‌ره‌تنان).]

ف: آخته‌کردن. (خایه‌درآوردن)

ع: خَصَاء.

**نه‌هته‌لات**

لک: کایه، شوخی، گپ، گالته. [گمه]

ف: شوخی، لاغ، لاچ، کپراس، گَنگَل، تیتالی،

خیتالی، تماخره.

ع: مَرَح، مَرَه، مَرَّاح، دَعَب، لَعِب، لَعِب، شَمْع،

شَموع، بَذَلَه، فُكَاة، ظَرَاة، هَذِي، هَذَاء، مُدَاعَبَة،

مُلاعِبَة، مُطَايِبَة، مُهاشاة، مُغااة.

**نه‌هته‌لانه‌چی**

لک: شوخی‌باز، گالته‌چی، تیتالی‌باز. [نوخته‌باز]

ف: شوخی‌باز، تیتالی‌باز، شوخ، شنگ، شنگول.

ع: ظَرِیف، مَلِیح، مَزِیر، فَکِه، مَرَّاح، مَلَّاح، دَعَاب،

مَرَّال.

**نه‌هزو‌چه‌ر**

لک: به‌ن‌برون، به‌ن‌کردن، چوپ‌کردن. [نی‌گی‌برون]

ف: بند‌شدن، گاز‌گرفتن، نیزه‌بند‌کردن.

ع: أَخَذَ، جَزَ.

**نه‌خشان**

لک: نه‌شخان، خاشان، ده‌غله. [خه‌شوخال]

ف: آخال، آشغال، دَنُغَل، آقال.

ع: غَلَّتْ، غُثَاء، رُبَاة، دَعِیلة، دَخَلَة.

**نه‌خشانم**

لک: موزیکان. [موزیقا]

ف: موزیک.

ع: موسیقی.

**نه‌خله‌ج**

لک: ژیرکوا. [ژیرکوا: به‌رگی که له ژیر که‌واره له‌به‌ر

کریت.]

ف: آوخالق، زیرقبا.

ع: غِلَالَة.

وینه <۲>

**نه‌خله‌ج**

[لک: سوخه (نیستنه‌ی ژنانه).]

ف: آوخالق، نیم‌تنه. (نیم‌تنه‌ی زنانه)

ع: سَخْمَة.

وینه <۲>

**نه‌هم**

لک: تورشیان، لوتوپروت. [گرژبون]

ف: آخم، تَرُش‌روی.

ع: قُطُوب، کُلُوح، بُسُول، عُبُوس، بُسُور، قَبِط، حَرَد

تَرُوی، تَکَرُش، تَقْبُض، تَجْهُم، اِشْمِزَان، اِکْفِهَرَان.

**نه‌هم‌کردن**

لک: تورشیان، ناوچاوتورشانن، لوتوپروت‌کردن. [نا‌چار

تا‌کردن]

ف: آخم‌کردن، رو‌تَرُش‌کردن، چهره‌به‌هم

زدن.

ع: تَقْطِیْب، اِکْلاَح، تَکْلیح، بَسْر، تَقْبِیْط، تَبَسْل،

حَرَد، تَکَرُش، تَرُوی، تَقْبُض، تَجْهُم، عَبَس،

تَعْبِیس، تَقْبِیْضُ الْوَجْه.

**نه‌خوا.**

[لک: ده‌رات. (کرداری رانه‌بردوره).]

ف: می‌خورد. (فعل مضارع است.)

ع: يَأْكُلُ، يَشْرَبُ.



### تہذیب و ادب

لک: خیابان۔ [شہ قلم (کولائی پان، رنگہی درختدار)]

ف: خیابان۔ (کوچہ گی گشاد، راہ مشجر)

ع: مخرفۃ، سکہ، سطران۔

### تہذیب و ادب

لک: دہدات۔ (کرداری رانہ بردوہ)

ف: می دہد۔ (فعل مضارع است)

ع: یعطی۔

### تہذیب و ادب

لک: دایک۔ [دک (وشہ یکہ ہمرامیہ)]

ف: مادر۔ (اورامی است)

ع: اُم، والدہ۔

### تہذیب و ادب

لک: لہجہ، لارہ۔ [ناز]

ف: آدا، خرام، گرشمہ۔

ع: عِشْوۃ، غنچۃ، غمزۃ، غلج، تَغْمَز، کَغْمَزۃ۔

### تہذیب و ادب

لک: بدجنگہ۔ [حارز (بہرامبری «قہزا» یہ لہ شہرعدا۔

وہ: کردنی نویژ لہ کاتی خویدا)]

ف: بہجا، (ضد قضای شرعی)

ع: آداء۔ (آداء الصلوۃ فی وقتہا)

### تہذیب و ادب

لک: بدجنگہ ہارورن۔ [بدجی ہینان، وہ: نویژ]

ف: گزاردن، گزاردن، پرداختن، توختن، دوفتن،

بہجا آوردن، انجام دادن۔ (نماز مثلاً)

ع: آداء، آذی، تأدیۃ۔

### تہذیب و ادب

لک: دانہرہ، کارسازی کردن، جینگہ بدجنگہ کردن، جیسو جی

کردن۔ [گتیرانہرہ، تہجادان]

ف: پرداختن، توختن، دوختن، اندوختن،

کارسازی کردن، پس دادن، رسانیدن، دادن۔

ع: قضاء، تأدیۃ، توفیۃ، ردۃ، ایفاء، اعطاء، ایصال۔

### تہذیب و ادب

لک: بدجنگہ ہارریاگ، دریاگہرہ، [بدجی ہینارہ، گتیرانہرہ]

ف: گزارده، گزارده، گزارده شده، پرداختہ،

توختہ، دوختہ، اندوختہ، پرداختہ شدہ...

ع: مُؤدّی، مَقْضِی، مُؤفّی، مَرَدود...

### تہذیب و ادب

لک: رتنہرہ، واویژ کردن۔ [دوریات کردنہرہ]

ف: باز گفتن، بازگو کردن۔

ع: تَکْرا، عَادۃ، تَکْریر، تَکْرِۃ۔

### تہذیب و ادب

لک: زریوی تی۔ [تہبریسکتہرہ، (کرداری رانہ بردوہ)]

ف: می درخشد۔ (فعل مضارع است)

ع: یَتَنَازُ، یَتَشَعِشَعُ۔

### تہذیب و ادب

لک: سدنکین، نارامی۔ [شہرم، ہینسی]

ف: بُرہش، بُرہیش، بُرہش، بُرہش، بُرہش، بُرہش،

فُرہش، زوُش، فُرہنگ، آندام۔

ع: آندب، فُرہنج۔

### تہذیب و ادب

لک: سدنکین، گران، نارام۔ [ہینن، بہشہرم]

ف: با فُرہنگ، با فُرہش، آرام، زوُش دان۔

ع: آدیب، مُتادِب، مُؤدِب۔

### تہذیب و ادب

لک: نارخانہ، کنارو، ناروہس۔ [پیشار]

ف: آب خانہ، آب شستگاہ، آب شستگہ، جایی، کنار

آب۔

ع: مَبال، مَبَرز، مَذہب، مُسْتَرَح۔

### تہذیب و ادب

لک: سدنکین کردن، نارام کردن، سوچ کردن، موچیری

کردن، تہزانن۔ [نامرژگاری کردن۔ تہمی کردن]

ف: فَرْهَنگِیدَن، فَرْهَیختَن، بَرْهَیختَن، پَرْهَیختَن،  
پَرْهَیختَن، آرام کردن. نِکوهیدَن، نِکوهِش  
دادَن.

ع: تَأْدِیب، تَهْذِیب. تَغْزِیر.

**نهدیب کردن** ← **نهدیب دان**

**نهدیب کردن**

ك: سَهَنگِین بَوَدَن، نَارَام بَوَدَن، مَوِج گِرَتَن. تَهْزِیَان [پَهَنَد  
وَهْ رِگِرَتَن، تَهْمِی بَوَدَن]

ف: فَرْهَیختَن، پَرْهَیختَن.... فَرْهَنگِ یافْتَن،  
فَرْهَنگِ آموختَن، آرام شدن. نِکوهیدَن.

ع: تَأْدُب. ثَعْرُز، اِعْتِزَال.

**نهدو** ← **نهدوب**

**نهدی**

ك: نَهی. (نهدی چی نه‌ئی؟ = نهی چه نه‌ئی؟) [جَا،

كِهوابو (رَشه‌یه‌کی كِرماجیه.)]

ف: پَس. (پَس چه می‌گویی؟) (كِرماجی است.)

ع: ف: (فَمَا تَقُولُ؟)

**نهر**

ك: نَه گَر، گَر. (رَشه‌ی مَرجه.)

ف: آَر، گَر، اِگَر.

ع: اِنْ، لَوْ.

**نهرابه**

ك: چَهْرَخ، پِشچَكِه. خَرْتَه‌ك، نَه‌رَاده. [تَایه‌ی عَهْرَبَانَه،  
تَه‌گَره]

ف: گَرْدُون، گَرْدُونَه، آَرَابَه، اَرَاده، چَرخ، غَرْدَه.  
دُولَاب، غَلْتَك.

ع: عَجَلَة، بَگَرَة، دُولَاب، عَرَابَه.

**وینه**

**نهراجیب**

ك: چَار، چَاوِرِوَر، هَرُوشَه، هَاشَه، هَاشِرُهووش.  
[شَاتُشووت]

ف: دَهْلِیزِی، بَیْهَوْدَه، چَاو، شَات و شَوْت.

ع: أَرَاجِیف، أَكَاذِیب، تَعَاتِج.

**نهراده** ← **نهرابه**

**نهرازل**

ك: نَه لَوَجِدَلو. [هَدِرچی‌وَه‌رچی، خَوِیَرِی]

ف: لَفْتَرَه، بُلْغَنجَك، جَلُو، پَسْتَهَا، فَرُومَايِگَن.

ع: أَرَاذِل، أَوْبَاش، أَوْبَاش، سَقَلَة، رَعَا. [أَرَاذِل]

**نهراکینل**

ك: وَهْ یِلَان، مَات. [هَدَلُوْدَا]

ف: مَات، سِرْگِرْدَان.

ع: مُتَحَیِّر، حَیْرَان.

**نهرامنه**

ك: هَدْزَار، تَه‌رَامَه‌نَدَه. [دَامَار]

ف: بَیْنُوا، بَیْگَس، تَیَاَزَمَنَد.

ع: فَقِیر، مُحْتَاج.

**نهرچی**

ك: نَرخ. [قِیمَت، بَایِ]

ف: نَرخ، اَرَزَش، اَمَرُخ، اَرُج، بَها، اَرُز، اَرُجَش،

اَخْش، اَخْش.

ع: سِغَر، قِیمَة.

**نهرجو**

ك: هَمی، خَوَیْشَت، خَوَازَه. [نَوَمِید]

ف: اُمِید، خَوَاهِش، خَوَازَه، دَرخَوَاه، دَرخَوَاسَت.

ع: رَجَاء، تَمَنّی، اِسْتِذْعَاء.

**نهرخهوان**

[ك: دَارِیكی بَه‌نَاوَبَانْگَه.]

ف: اَرُغْوَان، پَرِیِر. (دَرخْتی اِسْت مَعْرُوف.)

ع: اَرُجْوَان، فَرَفِین، بَرَفِین.

**نهرخهوانی**

ك: بَنَدُوش، وَنَه‌وُش. [رَه‌نَگِیكَه نَه‌كِه‌وَه و سَوُور پِشَك

هَاتُورَه.]

ف: اَرُغْوَانِی، بَنَفَش. (رَنگی اِسْت مَرَكَب اَز كَبُود

و سَرخ.)

ع: اُرْجَوَانِي، بَنْفَسَجِي، بِرْفِي.

نهرز ← نامووس

نهرزه لویناس

ل: قوت، [پوته له]

ف: پَزْوِي، پَزْوِي، لَفْتَرَه، فرومایه، پست.

ع: سِفْلَة، اَزَلُّ النَّاسِ. [اَزَلُّ النَّاسِ]

نهرسه چ

ل: نه گهرسه، نهرچه، هدرچه. (نهرسه د بی)

مهیلی) [هدرچنده]

ف: اگرچه، ارچه، هرچند.

ع: وَاِنْ، وَكُو.

نهرغون ← پیاو

نهرک

ل: دهریار، پاله، بارگا. [سهر و دیوه خانی گهره پیاوان]

ف: ارک، دربار، سپرلوس، اسپرلوس، اَوَغَر،

بارگاه، بارجاه، سَرَا.

ع: دَارُ الْحُكُومَةِ، دَارُ السُّلْطَنَةِ، بِلَاط.

نهرک

ل: سهرجه نهالی، رنج، خیزان. [سهرقالی، مالمونان]

ف: سَرُغَرْمِي، سَرَجَنجَالِي، گرفتاری، رَنج.

نان خور.

ع: مَشَقَّة، مَشَقَّة، عِلَاق، عَائِلَة.

نهره چ

ل: باسک، مه چله. [له نووکی په نهی بالابه رزه تا

نه نیشک.]

ف: اَزْش، اَزْش، زش، یاز. (از سرانگشت میانه تا

آرنج)

ع: ذِرَاع، سَاعِد.

رینه

نهره جیوم.

ل: گومان نه کم، گومان همدس. [را نه زام. (وشه یه کی

هه ورامیه.)]

ف: گمان دارم، گمان می کنم. (اورامی است).

ع: اَظُنُّ، اَتَصَوِّر.

نهری

ل: نم، بهائی. [نا، بهلی]

ف: آری، بلی.

ع: نَعَمْ، بَلَى، جَنِي، أَجَل، بَجَل.

نهریز

ل: پان، بهردار، پو. [ههراو، بهرین]

ف: پهن، پهناور.

ع: عَرِيض.

نهری و نهری

[ل: بهائی و نه خیر (مه به ست په سه ند کردن و

په سه ندنه کرده.)] [بو نهری و نهری مهردم]

ف: آری و نه. (مقصود قبول و رد است).

ع: نَعَمْ و لا.

نهر

ل: من. [راناری یه کم کسه تاکه. (وشه یه کی

کرماجیه.)]

ف: من. (کرماجی است).

ع: اَنَا.

نهرزیه

ل: ههزیه، ههزیه، ههزیه، ههزیه، تفاسق،

چیشته خورش. [نهزوله، داوده رمان، وشکه گیای

بوغوش کردن چیشته. (پیداویستی چیشته اینان وک:

نوک، پاقله، بیبار...)]

ف: بُوْزار، بُوْی اَفْزار، اَفْزار، اَوْزار، بُنْشن، دیک

افزار، دیک اوزار، سبزی، (لوازم طبخ از قبیل:

نخود، باقلا، فلفل و...)

ع: اَلْوِيَّة، تَابِل، تَابِل، تَوَابِل، اَبْزار، قَرْح، نَوَازِمُ

الطَّبْخ.

نهرزیه کیفیله

ل: ههزیه کیفیله [نه عا کیویله ههزه]

ف: مرزہ ی کوهی، نعنای کوهی.

ع: صَغَرُ. التَّوَابِلُ الْجَبَلِيَّةُ.

نمزویه - نمزیه [سہرورات، چ می یستان بیت یا کنوی

بیت.] [سبزیجات، خواہ بُستانی یا کوهی]

نمزہ ل

ل: ہمیشہ، ہی سہرتای. [بیشترین]

ف: ہمیشہ، دیرین، ہی آغازی.

ع: اَزَلْ، لاِبْدَايَةِ، ما لا بِدَايَةَ لَهُ.

نمزہ لی

ل: ہمیشہ ہی، ہی سہرتا. [ہرہو، ہی بیشینہ]

ف: ہمیشگی، دیرینہ.

ع: اَزَلِي، لاِبْدَائِي، قَدُمُوس، قَدِمَاس، قَدِيم.

نمزیت

ل: نازار، جہزہ، [نیش و ژان]

ف: آزار، چرس.

ع: اَذِيَّةٌ، اَذَى، اَذَاةٌ، عَذَاب.

نمزہر

ل: سہریہ باخ. [سہری نالا]

ف: اَزْدَر، سَر بِيَزَقِي.

ع: ثُعْبَانُ الْعَلَم.

نمزہہا

ل: حدی. [نمزہہا (شمار)]

ف: اَزْنَهَا، اَزْنَزَهَا، بَرْغَمَان، شیبیا. (مار بزرگ)

ع: ثُعْبَان، اَفْعِي، اَفْعُوَان، عَاضِيه، هِلُوْف.

وینہ

نمزہہا - نمزہہا

نمزنو

ل: وژنگ، زرائی. [چوگ (وشہ کی کرماجیہ).]

ف: زانو، زونی. (کرماجی است.)

ع: رُكْبَةٌ.

نمزہفتن

ل: وندفتن، وندین. [بیستن]

ف: شَنَفْتَن، شَنِيدَن، نِوَشِيدَن، گوش کردن.

ع: سَمَاع، اسْتِمَاع.

نمزہوا

ل: ژنہوا، رام، فرمانبردار. [یسہر. گویاہ]

ف: شنوا، نیوشا، شَنَوْتَدَه، نیوشندہ. تاراس،

فرمانبردار.

ع: سَامِع، سَمِيع، مُطِيع.

نمزى

ل: نمزیت. [دہنیت، دہنیت. (کرداری رانہ بردوہ بو

دووم کس و سیتم کس تالک.)]

ف: می ارزند، می ارزی. (هم برای مضارع غایب

است و هم مخاطب.)

ع: يَسَاوِي، يُعَادِلُ، تُسَاوِي، تُعَادِلُ.

نمزى

ل: نمزیت، زیست نہکا. زیست نہکی. [زینگی نہکا.

زینگی نہکیت. (کرداری رانہ بردوہ بو دووم کس و

سیتم کس تالک.)]

ف: می زید، زندگی می کند، زیست می کند.

می زیی، زندگی می کنی، زیست می کنی. (برای

مضارع غایب و مخاطب هر دو.)

ع: يَغِيْشُ، تَغِيْشُ.

نمزسیہ

ل: کہ لوپور، نامال، شہنگ، کہ لریہل. (نہ سپاو

نامال)، پیتالک. [کدرستہ نامال.]

ف: سپار، کاجال، کاجار، مان، مانہ، خَنور.

(اسباب خانہ)

ع: اَثَاثِيَّةٌ، بَنَات، عُقَار، مَاعُون، جُود، أَثْلَةٌ، رِهَامُ،

اَمْتَعَةٌ. (مَتَاعُ الْبَيْتِ، جِهَازُ الْبَيْتِ)

نہ سب

ل: چاروا. [ہسپ: تیری ماین.]

ف: اَسب، سَمَنَد، نَوَد، چرمہ، رَحَت، تَوَسَن،

تکاور، یَکْران، مال، مالِ سَواری، سَتُور.

ع: حَصان، فَرَس.

وینه

نه‌سپار

ک: بیل- [بیمه‌ره]

ف: بیل، اَسپار، سَپار.

ع: مِعْرَقَة، مِقْلَب، مِحْقَر

وینه «بیل»

نه‌سپار

ک: نه‌بزار، ساز، تفاق، که‌لوپدل، خرتیرت. [نامراز]

ف: اوزار، افزار، فزار، ساز، اَنگاز، اَبزار، اَنگازه.

ع: اَسباب، اَدوات، اُهبة، عُدَة، جِهان.

نه‌سپار

ک: مایه، بوتنه، به‌هانه، بیائک، نه‌سدل، که‌زه‌ک. [هَر]

هاندِر

ف: کَبو، کَبود، کَبوده، شَوه، شَوند، اَنگیزه،

چیزه‌بوذ، لاد، رو، روی، رون. کَبودان، شَوندان،

اَنگیزه‌ها.

ع: سَبَب، عِلَّة، مُوجب، باعِث، داعی، داعیة، مُورِث،

وَسِیلة، واسِطة. اَسباب، عِلل، بَواعِث،

مُوجبات، دَواعی، وَسائِل.

نه‌سپار به‌نایی

ک: تفاق همدِه‌کاری. [که‌رسته‌ی خانوودروست کردن (وه‌ک:

بهرد، خشت، سترون...)]

ف: اَبزارِ گِل‌کاری. (از قبیل: سنگ، آجر، تیر و

غیره.)

ع: کَرَسْتَة، اُهبة، مَصالح.

نه‌سپار چِشمت

ک: تفاق، نه‌زیه، چِشته‌خو‌شه. [داوده‌رمان، وشکه گیای

بوغوش کردنِ چِشمت، پیدایستی چِشمت لَینان (وه‌ک:

نوک، له‌تکه، نِسک، سارور، بیبار، سه‌وزه...)]

ف: اَوزار، اَفزار، دیگ افزار، دیک اوزار، بُن‌شَن،

بُوزار، بوی‌افزار، سبزی. (از قبیل: نخود، لپه،

عدس، بلغور، فلفل، سبزی...)

ع: اَدویَة، اَبزار، تَوایل، قِرْج، تَابِل، تَابِل، نَوایم

الطَّیخ.

نه‌سپار سه‌نهر

ک: تفاق ریگه. [پیداوستی سه‌نهر]

ف: ساز جَرْمَزَه، ساز راه.

ع: عِتاد، عِتاد، زُفر، عُدَة، اُهبة، اَحمال، اَثقال،

نَوایم السَفَر.

نه‌سپار مال

ک: که‌لوپور، پیتاک، نام‌مال، شه‌نگ، که‌لوپدل.

خرتیرت، خرپوره. [نهر شتادی له نار مالتدا که‌لکیان

لیتوره‌ده‌گیدریت.]

ف: سپار، کاجار، کاجال، مان، مانه، خَنور،

تُوب.

ع: مَتاع، بَقات، اَثاثیة، نَجَد، رِباط، ماعون، اُتْه،

عَقار، عَقار، اَثاث البیت، مَتاع البیت، جِهاز البیت،

جِهان، سَفاطَة.

نه‌سپ باری

ک: یابو. [ه‌سپی بارکیشان]

ف: یابو، اسپ باری.

ع: بَرْدُون.

نه‌سپ تالیم‌دان

ک: فەنتازی، سواری فترکردن. [پاهینانی نه‌سپ]

ف: وَر دادن، سَواری آموختن.

ع: رِیاضَة، تَرویض، خَرُو، خِیالَة، خُول، اِذلال،

(تَطْلِیع).

نه‌سپ تالیم‌ده‌ر «سوارخاس

نه‌سپ ته‌لایی

ک: زه‌ری. [نه‌سپه‌شی، نه‌سپی زهر]

ف: جَرده، طلائی.

ع: اَصْفَر، نَهْی.

نەسب تەمەل

ك: سەلپ، تەپال. [ھەسپى تەوزەل]

ف: چەتەند، آسپ تەنبل، سۇست.

ع: ئاقىل، بېلى، دىلج.

نەسب چەپەر خانە

[ك: نەسپى پۈستە خانە]

ف: اسك، آلاخ.

ع: قۇس البرىد.

نەسبەرز

[ك: ھەسپەرز]

ف: آسپىل، آسپەرز.

ع: سارقى الخىل.

نەسب دوورەك

[ك: ھەسپى دوورەك]

ف: جەردە، اكەش.

ع: مۇخسۇم، مۇجۇس.

نەسب دەوانى

ك: ئىگداران. [بېشىركىنى نەسب تادوان.]

ف: آسپەدوانى.

ع: سېاق، مۇسابقە.

نەسبەرس

ك: دەسەنار، نەسپەرز. [ئەو مەودايمى كە نەسب لە

غارەكدا دەپىرەت.] گۆرپانى غارغارىن.]

ف: آسپۇرس، آسپۇرس، آسپۇرىز. (مەسافىتى كە

اسپ در يك دو برسد.)

ع: شۇط، طلق. مۇسماز، مەدان.

نەسب سوارى

ك: فەنتازى، لە كار دەرھاتگ. [نەسپى راپىتراو]

ف: يەرغ، يەرغ، وژدەدە، سوارى شەدە، از كار

دراآمەدە.

ع: مەروۇس، مەروۇس، مەزۇن، مەزۇب، مەزۇر، مەزۇف،

مەزۇف، مەزۇد، مەزۇب.

نەسب عىووزى

ك: يەدەكى. [نەسپى يەدەك، نەسپى سېپىر (بۆرەمۇنە: لە

پۈستە خانەدا.)]

ف: يام، يەككى. (در چپرخانە مثلاً.)

ع: بۇدە، بۇدە.

نەسب فال

ك: مایین بەراز. [نەسپى فەحل كە مایىنى لىچادە كەن.]

ف: بەھاز، گۇشەن، ايعرى.

ع: فەحل، فەقىق، قەب.

نەسپە

ك: سورتجە. [سورتجە]

ف: سۇرخچە، سۇرخىزە، سۇرخك.

ع: حەسبە، ھە.

نەسپەر

ك: نەسپەرە. [جىگەپى لە يىتەدا.]

ف: پايمەنى بىل. (ركاب بىل)

ع: عىزە.

وئە: بىلە. [۲۰]

نەسپەرە

ك: سېپىرەك، سېپەرە. [نەسپەرە، نەسپەرە]

ف: سېپەرە، سېپەرە.

ع: ھەسبە، ھەسبە.

نەسپەرە كۆرەن

ك: سېپەرە، سېپەرە كۆرەن. [بە نەسپەرە دانان. ناشتى

مەردەر. بىرىنى پىنگا]

ف: سېپەرە، سېپەرە كۆرەن. بۇرەن.

ع: ايداع، تەسلىم. دىن. طى.

نەسپەرزە

ك: تەوخم سى. [گىيەكە تۆزەكەي بۆرەمان بە كار

دەھىرەت.]

ف: آسپۇرە، مەگۇ، مەگۇ، ساپۇس، سىپۇس،

سىپۇس، سىپۇس، آسپۇس، آسپۇس، آسپۇس،

اَسْفَيُوش، اَسْفَيُوش، سَنَبُوش، اَسْفَيُوقل،  
اَسْفَيُوقل، تخم سفيد.

ع: اَسْفَرَزَة، اَسْفَرَزَة، بَزَقَطُونَا، اَلْبَقْلَة الْمُبَارَكَة.

نه سپهره ← نه سپهر

نه سپهره

ك: گيتو. [گيازهرك كه بدني پي رنگ ده كن.]

ف: اَسْفَرَك، بَشْتَرَع، بَرْدَاغ، زَرِير، شاه افسر،  
شاه نسه.

ع: وَرَس، هَرْدَا، اِكْلِيلُ الْمَلِك.

نه سپهره

ك: رديان. [ريحانه]

ف: اَسْفَرَم، اَسْفَرَم، اَسْفَرَعَم، شاه اَسْفَرَم، شاه  
سَفَرَم، رِيحَان.

ع: حَبَق، ضَيْمَرَان.

نه سپهره ← نه سپهره

نه سپه ناج

ك: جاتره. [نسه ناغ: گياه كه.]

ف: اَسْفَنَاج، اَسْفَنَاج، اَسْفَنَاج، اَسْفَنَاج، اَسْفَنَاج.

ع: سَرَمَق، اَسْفَنَاج.

نه سپه ناج رومي

[ك: گياه كه بز درمان ده شيت.]

ف: سَرَمَاج، سَرَمَك، اَسْفَنَاج رومي.

ع: قَطَف، السَرَمَقُ الرُّومِي.

نه سپه هان

[ك: نه سفهان (پايته ختي كوتي نيران كه له سالي

» ۱۷۸۹ هـ) زابنيدا گويزرايه بر تاران.]

ف: اَسْفَهَان، سِپَاهَان. (پايتخت قديم ايران كه  
در سنه ۱۷۹۸ ميلادي منتقل به تهران  
شد.)

ع: اَصْفَهَان، صَفَاهَان.

نه سپه يال چه روك

ك: هول. [نسه يال سپي]

ف: چَرَمه، جَرَمه، خَنگ.

ع: اَبِيض.

نه سفا ← نه سفل

نه ستور

ك: كولوفت، قول، قه لور. [قمری. بهرام بهری باریك.

(وشه يكي كرمابه.)]

ف: كَلَفَت، سَتَبَر، اَسْتَبَر، گنده، درشت.

(كرماجي است.)

ع: ضَخِيم، غَلِيظ.

نه ستورون

ك: كوله كه، ستورن. [نستورنده ك]

ف: ستون.

ع: عَمَد، عِمَاد.

وينه ← شرواني <۷>

نه ستورونه ك ← نه ستورون [وشه يكي كرمابه] (كرماجي

است.)

نه سته م ← سته م

نه ستي

ك: چه خماخ. [ستي: ناستيكه له بهر دستي ددرت و

پزيسكي لي ده لده كات.]

ف: چَخْمَاخ، چَقْمَاق، آتَش\_زَنه.

ع: زَنَد، قَدَاح، مِقْدَاح.

وينه ← چه خماخ

نه سهابول كه هف

[ك: نهو كه سانه ي كه ۳۰۹ سال له نه شكوه ته كه دا

خه رتن.]

ف: هفت تنان، هفت مرد.

ع: اَصْحَابُ الْكَهْف.

نه سر

ك: فرميسك، نه سرين. [روتدك]

ف: اَشْك، سَرَشْك، اَسَر.

ع: دَمْع، عَبْرَة.

## نہ سرین — نہ سہر

## نہ سکہ ری

[لک: جوڑہ تریہ کہہ.]

ف: آسکری. (نوعی از انگور است.)

ع: عسکری.

## نہ سکہ لہ

لک: بہندر. [بہندر، لہ نگہرگا]

ف: آسکہ، بندر.

ع: مینا، اسکَلہ، بندر. [میناء]

## نہ سکہ ناس

لک: بانگنوت، کاغذ، شاپوا. [پارہی کاغذ]

ف: چاو، شہزوا، کاغذ، آسکناس.

ع: کاغذ، ورق، ورق المعاملہ.

## نہ سکہ نہ

[لک: نامرازیکی دارتاشانہ.]

ف: آسکنہ، سکنہ، آسکنک.

ع: ازمیل، منقار. (بیرم)

## وینہ

## نہ سلف

لک: ریشہ، سہرہ. [سہرہ کی، بندہوت (بہرامہری لق.)]

ف: سہرہ، ریشہ، آمرغ. (ضد فرع)

ع: اصل، قدو، عتر، سنج، کمیٹہ، ورکی.

## نہ سلف

لک: ریشہ، رتہ، بہتوٹ، راگ. [رہ گہز، رہ چہ لہ لک]

ف: ریشہ، نژاد، نژادہ، پروژ، گوہر، گھر، رگ.

ع: اصل، عص، قنص، قنص، قنص، عکر، سنج،

نجر، نجار، نجل، نسب.

## نہ سلف

لک: بیخ، بندوا، بن، بندہوت. [بنچینہ]

ف: بیخ، بِن، پسی، لاد، بندودہ، بیکورہ، پاخیرہ،

آسال، بُنیاد، بُنلاد، وادہ، حُستہ.

ع: اُس، آساس، رُفص، رُیص.

## نہ سلف

لک: مایہ، مدغز، گہرہدر. [بندہما (مالک ر گہرہدری

شتہ کان.)]

ف: مایہ، وادہ، گوہر، بنیان. (مادہ و حقیقت

اشیاء)

ع: مادہ، کُنہ، حقیقہ.

## نہ سلفہ

لک: چہک. [نامرازی چہنگ.]

ف: گُذر، گُذرک، آذرم. (اوزار جنگ)

ع: سلاح (ج: اَسْلِحَہ، آلات الحَرْب).

## نہ سلفہ

لک: تاس، ہی مور. [سہرپورتاویہ]

ف: تویل، ذق، طاس، گُرک، دوخ، روخ، دوخ

چکاد، روخ چکاد، داغستر.

ع: اَصْلَع، اُجھی.

وینہ ہی ہدیہ.

## نہ سناف

لک: دروکاندار، دروکاندار گمل، پیشہویر، پیشہویر گمل.

[کاسپکاران]

ف: اہنو خُوشی، پیشہویران.

ع: اصناف، کَسَبَہ.

## نہ سہد

لک: شیر. [پاشای دارستان. (ہدروہا: کہ لوری پیتجہم.)]

ف: شیر. (برج پنجم)

ع: اَسَد. (بُرج الْاَسَد)

## نہ سہر

لک: تہدر، نشان، نشانہ، شوژ، یافت، نرتگ. [نیشانہ،

سوزاخ]

ف: نشان، نشانہ، بُنک، نوژ. سوسہ.

ع: اَثَر، علامہ. رَس، رَسو، رَضَع، نَفِیۃ.

## نہ سہر

لک: سو، سوما، نیش. کار. [ژان، چز (کاری کاریگر واتہ:



شویندانه ر.)

ف: نوژ، نیش. کار. (کاری کارگر یعنی: موثر،  
اثر بخش)

ع: اثر. حُمَة.

نہ سہل

ک: مایہ، گمزک. [مز]

ف: شَوَند، کَبود، کَبو، اَنگیزه، لاد، رون، رو،  
شَوہ، چیزه بود.

ع: باعِث، موجب، سَبَب، عِلَّة، داعی.

نہ سہل

[ک: سورکدله نای «نہ سہ دوللا» به.]

ف: مخفف «اسدالله» است. اسم است.

نہ سیر

ک: دیل، گیراگ. به نند، به ننی. [به خسر، گیرا]

ف: دستگیر، گرفتار. بنده، برده، بندی.

ع: اَسیر. عبد، اَخِذ.

نہ سیریبه

ک: به هشتی، سیرار، سیران. [به هشتی]

ف: سپهرار، سپهراری، اِترِی،

ع: اَفْرِیَّة، اَثْرِیَّة.

نہ شہا

ک: ههوس، ناروزو، دل بردن. [حهز، مدیل]

ف: هُوس، آرزو، تاسه، دل بُردن، دل خواستن،

گرایش، پُژوهش، پُژوهه.

ع: اِشْتِهَاء، شَهْوَة، اِرْتِقَاب، رَغْبَة، مَیل.

نہ شخال

ک: نه شخال، خاشال، ده غده، پلوروش. [خهوشخال]

ف: آخال، اَشْغال، خَس و خاشاک، نَغَل.

ع: غَلَتْ، غُثَاء، رُبَاة، دُخْلَة، دُعِیْلَة.

نہ شره فی

ک: عه شرفی. [جوزیک سکھی زیره. (پاری زپری تیران.)]

ف: اشرفی. (پول طلای ایران)

ع: طازِجَة، دینار.

نہ شکہفت

ک: تلِش. [نہ شکہرت، تلِش]

ف: اَشْكَفَتْ، شَكَفَتْ، شَکاف.

ع: غار، کَهَف. شِق، شَقِب، شَعِب، شَعْبَة، شُعْبَة،

مَنْذَع، فَجْوَة، قَلَق.

وینہ &lt;۲&gt;

نہ شکہله

ک: چِتوجده له، نه شکہجہ. ماوش. [گیر، فہ لاقه. سزا]

ف: اَشْکَنَک، پاهک، پاهک، شکنج، شکنجہ.

آزار، چَرَس.

ع: مَکْبَس، مِکَال، شِکَال، دَمَق، عَذَاب.

نہ شکہله

ک: گیر. [اقتلی دوار.]

ف: پل، اَشْکَنَک. (قفل خیمه)

ع: رَز، شِطَاط. فلیجَة.

وینہ

نہ شکہله کردن

ک: نه شکہجہ کردن، ماوش دان، چِتوجده نیان. [مہنگنه

کردن، فہ لاقه کردن. سزا دان]

ف: اَشْکَنَک کردن، پاهکیدن، باهکیدن. شکنجہ

کردن، دست و پا بستن. آزار دادن، آزدن، آزار

کردن.

ع: تَکْبِیس، تَدْمِیق، اِدْهَاق، عَذَاب.

نہ شکہنه

ک: پیازو، کاروان ناشی. [گوشترایکی خسته به پیازوه.]

ف: اَشْکَنَه.

ع: شَوَب.

نہ شکہنجه

ک: چِتوجده له، نه شکہله، ماوش. [مہنگنه، فہ لاقه

(نامرازی جہردانی تاونابار.)]

ف: باهک، پاهک، اَشْکَنک، شکنجه. (آلت فشار دادن گناه‌کار)

ع: مَکْبَس، دَهَق، شَکال، مِکال.  
نه‌شکه‌نجه

ل: مارش. [مه‌نگنه، گیر (نامرازی بهرگتی‌گرتنه).]  
ف: باهک، شکنجه. (اوزار صحافی است).

ع: مَکْبَس.  
وینه  
نه‌شناس

ل: شناس، ناشنا، پُشنا، دُش. [ناسراو. هاووی]  
ف: آشنا، روشناس، دوست.

ع: مَعْرُوف، خِدَن، حِبْ، خِل.  
نه‌شی

ل: نه‌وی، نه‌بی. (نه‌شی بره‌ی). [پتویسته].  
ف: باید، بایست، بایستی.

ع: لَابُدْ، حَتَم.  
نه‌شی

ل: نه‌وی، نه‌بی. (ندم کاره نه‌شی یا ناشی؟). [ده‌بی].  
ف: می‌شود، شدنی است.

ع: یَكُونْ.  
نه‌شی

ل: شایسه‌س، سزاواره. (بو تَ ناشی). [شیاره].  
ف: شایسته است، سزاوار است، درخور است.

ع: لَاقِی، حَرِیْ، جَدِیْ.  
نه‌شیا

ل: مه‌شیا، نه‌با. [پتویست بود].  
ف: بایستی، می‌بایستی، می‌بود.

ع: یَلَرَمْ.  
نه‌هزا

ل: پهلگه‌ل، نه‌نام، په‌لوپن. [نه‌ندامگه‌ل (کوی «عضو»)].  
ف: اندام‌ها، پارچه‌ها، پاره‌ها، هموندان. (جمع

عضو است).

ع: اَعْضَاء، آزاب.

نه‌هزای ره‌نیسه

ل: نه‌نام گیان. [نه‌ندامه سهره‌کیه‌کاتی له‌ش. (می‌شک، دن، جگر، همدرد باتور).]

ف: اندام زندگی، مایه‌ی زندگانی. (مغز، دل، جگر، هر دو خایه)

ع: اَعْضَاء رَئِیْسَة.

نه‌هزه

ل: گه‌ره‌تر، هه‌له گموره، هه‌ره گموره. [مه‌زتر، مه‌زترین، هه‌ره‌ه‌زن]

ف: بزرگتر، غراوَرنگ.

ع: اَعْظَم، اَكْبَر.

نه‌فتان و خیزان

ل: تَه‌پوکۆ، که‌فتن و هه‌لسان. [ته‌پوتل]

ف: آفتان و خیزان.

ع: تَرْهَیْیُو، مُتْرَهَیْیَا، مُتْعَرَا، مُتْصَرَعَا.

نه‌فسانه

ل: راز، ده‌سان، سهرگوزشت. [چیرک]

ف: افسانه، فسانه، بَرَدَک، سَرُوا، آندار، آنگارش، آنگارده، داستان.

ع: سَمَر، قِصَّة، حِکَايَة، نَقْل.

نه‌فسورده

ل: په‌شیو، دَلْغُور، خه‌مین، دَلْسُرد، دَلْسُردگ، [خه‌مۆک، دَلْمُردو]

ف: آفسورده، دژم، آندوهناک، پژمان، بژمان، آندوهگین، غمگین، غمناک، پژمرده، دلمرده.

ع: حَزِین، کَنِیْب، مَعْمُوم، لَه‌فان، مَکْرُوب، مُتَحَسَّر، جامِدِ القُوَاد.

نه‌فسورده

ل: به‌سلۆک، به‌سلۆک. [به‌سته‌لۆک، به‌ستور]

ف: افسرده، فُسرده، بَسَته‌شده.

ع: مُنْجَمَد.

نه‌فسووس

ل: نه‌ن، مه‌لانی، په‌ژاره، داخ. [خ‌ف‌ت]

ف: افسوس، فُسوس، تریخ، آندوه، آرمان،

دژمان، دژوان، آرمان، ایرمان، بژهان، رسانه،

فیر، داخ.

ع: حَسْرَة، اَسَف، کَوِيَّة، اَلَم، تَحْسُر، تَأْسُف، تَأَلُّم،

تَأَلُّر، مَلَانَة.

نه‌فسوون

ل: جادرو. [سیحرباز]

ف: افسون، فسون، اوسون، نَمَذه، جادو،

نیرنگ، شویت، شونست، سُرود.

ع: عَزِيْمَة، دُعَاء، رُقِيَّة، سِحْر، طَلِسْم، مَكْر، حِيْلَة.

نه‌فسوونباز

ل: جادروباز، نویشته‌نویس. [سیحرباز]

ف: افسون‌باز، افسونگر، جادوگر، نیرنگ‌باز،

سیمراخ‌نویس.

ع: رَاقِي، رَقَاء، حَاوِي، سَاحِر، مَكَّار.

نه‌فسر

ل: ساحر، مه‌سب، چنگه‌دار. [خاوه‌ن‌پایه]

ف: دارای جاه، درجه‌دار، جاه‌دار.

ع: صَاحِبِ الْمَنْصَب

نه‌فشان

ل: شاش، بلاژ. [پدرش، په‌خشان]

ف: آفشان، فشان.

ع: مُخْلَخِل، مُنْخَشِر.

نه‌فاقیا

ل: ناقیا. [نه‌کاک، دارجهری (درختیکی به‌ناویانگه).]

ف: آفاقیا. (درختی است معروف.)

ع: اَفَاقِيَا، اَفَاقِيَّة.

وینه—نه‌فاقیا

نه‌قحوان

ل: گِرَژ چارِشَه. [به‌پیوون (جزره به‌پیوونیکه).]

ف: کوپل، اکحوان. (نوعی از بابونه است.)

ع: اَقْحَوَان، قُحْوَان.

وینه

نه‌قووری—نه‌جووری

نه‌قیانوس

ل: دهریای گهره، دهریای بی‌پدی. [توقیانوس، زهریا]

ف: دریابار، دریای بزرگ.

ع: بَحْر مُحِيْط، اَقْيَانُوس کَبِيْر.

نه‌ک!

ل: ده‌ک! [ه‌ک! (رشته‌په‌که بو‌خ‌ه‌ف‌ت و داخ خواردن به‌کار

دیت).]

ف: اک! (کلمه‌ی تحسر است.)

ع: اه!، اه!، واه!

نه‌کسیر

[ل: کییا. نایاب]

ف: اکسیر. نایاب.

ع: اکسیر. عَدِيْمُ الْوَجُوْد.

نه‌کوان

ل: دیر، دیو‌که‌ل. [ناری دیو‌یکه.].]

ف: اکوان. (اسم دیو است.)

ع: عَفْرِيت.

نه‌کال

ل: رشته. [عه‌گال: په‌تیکه عه‌ره‌ب به‌سهریه‌ره ده‌ه‌ستن.]

ف: اُگَال، عُگَال، رشته.

ع: عِقَال، عِکَال.

وینه <۲>

نه‌گره

ل: نه‌گره‌نه، نه‌م چنگه. [نیره]

ف: ایدر، ایدون، اینجا.

ع: هُنَا، هَامُنَا.

**نه‌گره‌نه** — نه‌گره

**نه‌گره‌یی**

[ک: خه‌لکی نیره]

ف: ایدری، اینجایی.

ع: هُنَانِي.

**نه‌گریچه**

[ک: بسک. پهرچه‌م]

ف: خَفْچه، شَفْشه، گَسَمه «۲». پَنجه، پَنجه،

بُشک «۳».

ع: قُصَّة، صُدْغَة «۲». کُشَّة، نَوَابَة، ناصیة «۳».

وینه «۲»، «۳»

**نه‌گمر**

ک: نه‌ر. [گمر]

ف: اگر، گر، ار.

ع: اِنْ، لَوْ، اِذَا.

**نه‌گمرچه**

ک: نه‌رسه. همرچه‌ن، نه‌رچه. [همرچه‌نده، له‌گه‌ل نه‌ره‌شدا]

ف: اگرچه، هرچند، ارچه.

ع: وَاِنْ، وَلَوْ.

**نه‌گهرنه**

ک: نه‌رنه، وه‌رنه. [نه‌گینا، ده‌نا]

ف: اگرته، ارته، وارته.

ع: وَآلَا

**نه‌لنانه**

ک: نیسه، نیسا. [نه‌ر، نه‌لعان، نیستا]

ف: ایسا، ایدز، ایدرون، اکنون، اه‌زون، کنون،

حالا، حالیا، این‌دم، این‌گاه.

ع: اَلْآن، اَلْحَال.

**نه‌له**

[ک: سو‌که‌له‌ناوی «عه‌لیموچه‌مده» ، ناره بو‌پیوان.]

ف: مخفف «علیمحمد» است. اسم مرد است.

**نه‌له‌مزه‌ر!**

ک: نه‌ها، هوشیار به‌!، هوش‌ت بی‌!، خوه‌ت لاده‌!، دور

بگره‌! [خوت بیارتره‌!، ناگادار به‌!]

ف: هُشیار باش!، دورباش!، کنارگیر!، بپرهیز!

هش دار!

ع: اَلْحَذَر!، اِحْذَر!، اِحْذَر!

**نه‌له‌مو نارینجه‌و**

[ک: سروده‌یکه له‌هه‌لپه‌رکیتی کورده‌یدا.]

ف: سرودی است مخصوص چوبی کردی.

**نه‌له‌م‌یازو بیلدا!**

ک: په‌نا به‌ خوا! [بو‌خو پاراستن له‌ به‌لا ده‌وتریت.]

ف: ژُکَس، پناه بر خدا!

ع: اَلْعِيَاذُ بِاللّٰهِ!

**نه‌له‌که**

[ک: سو‌که‌له‌ناوی «عه‌لیکه‌رم».]

ف: مخفف «علی‌کرم» است، اسم است.

**نه‌له‌کن**

ک: تور، گه‌یگی. [لاه‌په‌ته]

ف: تَمَنده، ها‌کره، کُندزبان، تَلنده، تَمَده، تاتا،

ها‌کله، گُنگلاج، زیان‌گیر.

ع: اَلْکَن، قَدَم، عَي، عَيِي، حَصِر، حَصِيْر، حَصُوْر،

تَاثَا، اَلْوُث، مَقْلَعُم.

**نه‌لوار**

ک: مَرّه. [دره‌ختیک که به‌ پیتی نیازی دارتاشین بپاره‌!]

ف: الوار، مهره. [درخت که به‌ اندازه‌ی نجاری

قطع شده باشد.]

ع: نَجِيْرَة.

وینه

**نه‌لواسل**

ک: رسید. [رسن] [به‌لگه‌ی گه‌یشته‌جی.]

ف: یافته، رسید. [قبض الواصل]

ع: اَلْوَاَصِل. [سَنَد اَلْوَاَصِل]

وینه

## نه‌لوجهلو

ك: هدرزوهورزه، نه‌وباش، بی‌سهروپا. [ره‌شورروت، ره‌جان]  
ف: چلو، لُفتَره، اُباش، اُباشه. گُمینه. بُلُکُنْجَک.

ع: اُوباش، اُوشاپ، اُباش، هُباشَه، اُوتاش، اُجلاف،  
خُشاره، رِذال، اَرانْدل، قِفاف، رِعاغ. سَنَقَلَه. مَسَنَخَرَه.

## نه‌لقه

[ك: سوركه‌لنه‌ناری «عه‌لی»].

ف: مخفف «علی» است. اسم است.

## نه‌لاده

[ك: سوركه‌لنه‌ناری «نه‌للا‌داد»].

ف: مخفف «الله داد» است. اسم است.

## نه‌لامه‌ت

ك: هه‌لامه‌ت، درم، په‌تا. [زوکام، نالامه‌ت]

ف: هنگ، کاتوره.

ع: زُکام، صُداع.

## نه‌لبه‌نه

ك: بی‌گومان، بی‌درو. [بی‌شک]

ف: زنه‌ار، کام‌ناکام، بی‌گفت، بی‌گمان، هرآینه،

زینه‌ار.

ع: اَلْبَيَّةُ، قُطْعاً.

## نه‌لعه‌د

ك: گوزپچه. [جیگه‌ی مردور] له‌بنی‌قه‌بردا.

ف: دُخمه. (جای‌مرده)

ع: لَحْد، مَدْفَن. ضَرِيح.

## نه‌لق

ك: گه‌لو، نا، توپِگ. [گه‌رود]

ف: گلو، نای.

ع: حَلَق، حُلُقُوم.

## نه‌لقاپی

ك: ده‌روازه، درگای‌گه‌ره. [قاپی‌مه‌زن].

ف: دروازه، در‌بزرگ. (اعلی‌قاپی)

ع: رِتاچ، دَرَب.

## نه‌لقو‌یز

ك: نارِیزان، داردریاگ، په‌ت‌عه‌تخ‌ریاگ. [نه‌داردار]

ف: آوِیزان، دار‌آوِیز. (حلق‌آوِیز)

ع: مَصْنُوب، مَخْنُوق.

## نه‌لقو‌یز کردن

ك: دار‌کیشان، په‌ت‌هه‌تخستن، دار‌دان. [له‌سیداردان]

ف: دار‌کشیدن، دار‌آوِیز کردن، به‌دار‌آویختن.

ع: صَلَب، خُنُق.

## وینه

## نه‌لقه

ك: که‌مه، ناخه. [گمر. هه‌روه‌ها: هه‌رشتیکی‌بازنه‌یی.

روك: نه‌لقه‌ی‌تد‌گوستیله‌یا‌نه‌لقه‌ی‌د‌ف].

ف: کچه، پیچک. با‌تَره، پَره‌ون، پَره‌ون.

(حلقه‌ی‌انگشت‌ری‌پرواز‌د‌ف)

ع: فَتْحَة، بُرَة، خِرص، حَلَقَة، دَاوَة، دَاوِرَة. طَاوَة،

اِطَار، حِتاَر، كِفَة، كِفَاف.

## وینه

## نه‌لقه‌به‌کوش

ك: بدنه، ب‌رده، ز‌برخی. [کوزیله‌ی‌نه‌لقه‌له‌گوئی].

ف: ب‌نده، ب‌رده، ز‌خرید، کچه‌به‌گوش. (غلام

حلقه‌به‌گوش)

ع: عَبْد، غَلام، قِنْ، مُعْتَق، مَمْلُوك، مَوَلَى.

## نه‌لقه‌پن‌گان

ك: نه‌لقه‌دان، ناخه‌دان. په‌پکه‌دان. [خ‌پرونده‌و

بازنه‌یی‌بوونی‌مرو‌ف‌یا‌ناو‌ل، یا‌مار].

ف: پ‌ره‌ز‌دن، چ‌ن‌ب‌ره‌ز‌دن، چ‌ن‌ب‌رز‌دن، پ‌ره‌ون‌ز‌دن.

(حلقه‌ز‌دن‌انسان‌یا‌حیوان، یا‌مار)

ع: اِسْتِدَارَة، اِسْتِکْفاف، تَحْلُق، تَطْوُق، تَطْوِي رَحْو.

## نه‌لقه‌پ‌یز

ك: چ‌فت. (نه‌لقه‌و‌زنجیری‌ده‌رگا‌داخستن).]

ف: چ‌فت، ب‌ندینه، ن‌رنگ، ب‌زنگ. (حلقه‌ریز‌در)

ع: مِزَاج، مِزَاح، مِزَاق، زَلاج، مِرتَاج، مِغْلاق، غَلَق.

## وینه

**ته‌لقه‌ی ناخیه**

ك: ته‌لقه‌ی مینخی ناخورد.

ف: كچه‌ی آخور.

ع: اُریه، حَلَقَة الاخیة.

وینه ← ناخیر <۲>

**ته‌لقه‌ی چادر**

ك: قولف چادر. [ته‌لقه‌ی ره‌شال كه مینخی پیا

داده‌كوتن.]

ف: پایژه. (حلقه‌ی چادر كه میخ در آن

فروكوبند.)

ع: عُرُوة.

وینه ← ناقلوگه‌ردان <۲>

**ته‌لقه‌ی دوگمه**

ك: قولف دوگمه، قولف. [ته‌لقه‌ی توپچه]

ف: گُوانگله، آنگله، آنگیله، آنگل، آنگیل.

ع: ابریم، عُرُوة، فَخْخَة، بُرة، زِرْفین.

**ته‌لقه‌ی گوریس**

ك: قولف، ته‌لقه. [ته‌لقه‌ی گوریس]

ف: آنگیل. (حلقه‌ی رسن)

ع: زَاجِل، رِبَقَة، رِبَقَه.

**ته‌لماس**

[ك: به‌ردیكى به‌نرخه.]

ف: الماس، برلیان.

ع: ماس، آلماس، سامور، شَمُور.

وینه

**ته‌لماسه**

ك: ناآشك، خويز، سیخوار، وهرق. [زوقم]

ف: بَژ، پَژ، بَشم، لَشك، زیز، سرماریزه، لشكه.

ع: سَقِیطة، صَقِیع، صَرِیب، جَلید، قَس.

**ته‌لوات**

ك: هدرزه‌هورزه، ته‌لوجه‌لو. [به‌دنه‌ی، ره‌جال، ره‌شپووت]

ف: اوباش، آباش، لَفْتَره.

ع: أَلُوط، أَرَاذِل، اوباش، أَجَلاف.

**ته‌لانا**

ك: هانا، كه‌لكه‌له، نارمزر. [ناوات]

ف: آرزو، هوس، خواهش، اینفَت، اوزولش،

اوزول، یاسه.

ع: تَمَنی، تَرَجی، تَقاضی.

**ته‌له‌چه**

[ك: پارچه‌یه‌کی خدته‌تی ناریشمینه.]

ف: آَلجه. (پارچه‌ای است مخطط ابریشمی.)

ع: آَلجه، بَجاد.

وینه

**ته‌له‌فه**

ك: دهسه. [دهسته (دهسته‌کردنی گوریس)]

ف: دسته. (دسته‌کردن رَسَن)

ع: رِبَقَة، رِبَقَه، (قَرِیق).

وینه‌ی هه‌یه

**ته‌له‌فه**

ك: تشکیل. [پتوند (به‌ستنی دست و پینی ولاخ بز ویرغه

بودن.)]

ف: اشکیل، شکیل. (بستن چهار دست و پای

الاغ كه یرغه شود.)

ع: شَکال. (تشکیل)

**ته‌له‌فه‌کردن**

ك: دهسه‌کردن. تشکیل کردن. [دهسته کردن. پتوند کردن]

ف: دسته‌کردن. اشکیل کردن.

ع: تَرِیق، جَمع، تَشکیل.

**ته‌هم**

[ك: نامازه بز نزدیکی تاك (ته‌پژژه).]

ف: این. (این روز)

ع: ال، ذا، هذا. (اليوم هذا)

**ته‌هان**

ك: به‌لام، به‌لان، وه‌لی. [ته‌ها]

ف: پَن، ولى.

ع: اَمَّا، لَكِنْ، لَكِنْ، وَلَكِنْ.

**نەمان**

ك: ئەمانە، ئەم كەسگە لە. [ئەقائە، ئەم نزيكائە: ئامازە بۆ نزيكى كۆ].

ف: اين ها، اين كسان.

ع: اُولاءِ، اُولَئِكَ، هَؤُلَاءِ، هَذِهِ.

**نەمان**

ك: پەنا، ھانا، لالە، داد. [دەخيلە. ھارار]

ف: پناھ، زنھار، زینھار، داد.

ع: اَمَان. دَخِيل.

**نەمانە**

ك: ئەمان، ئەم كەسگە لە. [ئەقائە، ئەم نزيكائە: ئامازە بۆ نزيكى كۆ].

ف: اين ها، اين كسان.

ع: اُولاءِ، اُولَئِكَ، هَؤُلَاءِ، هَذِهِ.

**نەمانەت دان**

ك: سپاردن. [ئەسپاردن: بە ئەمانەت پێدان، بە ئەمانەت دانان].

ف: سپۆردن، سۆفقه دادن.

ع: تَأْمِينَ، إِيدَاع، إِعَارَة.

**نەمىيىق**

ك: لوولە، ئەمىق. [ئامىتى دۆرياندن].

ف: آنبيك، آنبيق.

ع: آنبيق.

ويته <۲>

**نەمجار**

ك: ئىسجار، ئەم كەشە، ئەم بارە. [ئەم كەپتە]

ف: اين بار.

ع: اَلْمَرْءُ، اَلْكَرْةُ، الدَّفْعَةُ، المَرْقَبَةُ، هذه المَرْقَبَةُ.

**نەمجارە** — نەمجار [«لەگەڭ» «ه» نیشانەى ناسراوە. ۱.] [با ھای

عهد]

**نەمەر**

ك: فەرمان، وتن. [دەستور. راگەياندن]

ف: فرمان، فرمايش، فرمودن، فرمان، پروانە،

گفتن، دستور دادن، وادار کردن.

ع: اَمْر، حُكْم، قَوْل. اِيْذَان، اِعْلَام، اِظْهَار.

**نەمەر بە مەرۇف [و] نەھى لە مۆنگەر**

ك: خاس بکە و غرار مەكە، بکە و مەكە، ئەمر و نە.

[فەرمان دان بە چاکە و بەرگری کردن لە خراپە]

ف: ئە، ئەپۆید، (خوب کن يد مکن)، واداشت و بازداشت.

ع: الامر بالمعروف والنهي عن المنكر.

**نەمەر و نە**

ك: بکە و مەكە. [وا بکە و وا مەكە. (سۆكەتەى «امر و نەى» ۱.)]

ف: كن و مكن، واداشت و بازداشت. [مخفف]

«امر و نەى» است.

ع: اَمْر و نَهْي.

**نەمسا**

ك: ئيسا، ئيسە. لەمەوسا. [ھەنۆكە. لەمەرپاش]

ف: ايسسا، ايسز، ايدون، اكنون، كنون، نون،

اين دم، سپس.

ع: الحال. بعد.

**نەمما**

ك: بەلام، بەلان، رەلى، ئەمان. [ئەما]

ف: پَن، ولى، ليك.

ع: اَمَّا، لَكِنْ، لَكِنْ، وَلَكِنْ.

**نەمئە**

ك: ئەونە، ئەمئە، ئەم ئەندازە، يەند. [ھێندە]

ف: اين اندازه.

ع: هَذَا الْمِقْدَار.

**نەمىيەت**

ك: ھێدەتەى، ھێمىيەتەى، ئارامى. [بى ترس بوون]

ف: ایمنی، آرامش.

ع: اَمْنِيَّة.

فہمو

ل: پر، فرہ پر، نمبو، نمبو. [چر (ہر) نمونہ: دارستانیک کہ درختی زری تیا بیت.]

ف: آنبوہ، پُر، درغیش، کُشَن، مَشَت، بسیار پُر. (جنگلی کہ درخت بسیار داشته باشد مثلاً.)

ع: أَثِيث، مُثَثَف، غَلِيَاء، مُتَكَاثِف. كَثِيف، كَث. فہمہ

ل: ہم کہہ، ہم چہ، [یہ، ہم نریکہ: نمازہ ہر نریکی تاک.]

ف: این، هین.

ع: ذَا، هَذَا. ذِي، ذِهِ، ذِهِ، هَذِي، هَذِهِ. فہمہسہ

[ل: ہمہتہ.]

ف: این است، اینک، اینہ، هینہ.

ع: ذَا، هَذَا، هُوَ ذَا. فہمہ ہا.

[ل: نا ہمہتہ.]

ف: اینہ ہا، اینک ہا.

ع: هَذَا، هَا هُوَ.

فہمیق - فہمیقی [سورکہ لہ کراد.] [خف است.]

نہمین

ل: دوروس، دوروسکار، جیگہی بارپ. [دسپاک (جی متانہ)]

ف: اُسْتَوَار، سْتَوَار، اُسْتَوَان، سْتَوَان، اوستان، بابنک، اوستام، اُستام، ستام. (محل اعتماد)

ع: آمِن، مَأْمُون، مُؤْتَمَن، اَمَنَة، مُعْتَمَد.

فہمین

ل: ناسودہ، ہیدی. [بینہم]

ف: نرغال، آسودہ، آرام، اُسْتَوَار، دل اُسْتَوَار.

ع: آمِن، آمِن، مَأْمُون، مُطْمَئِن، آمِن.

فہن

ل: چن، چہنی، چہند، نہند، وردہ. [ہند: ژمارہ یکہ کم.]

ف: آند، چَند، خوردہ.

ع: نَيْف، نَيْف، بَضَع.

فہنازہ

ل: سہنگاتی، رہی، بہقہد. (نہنازی یدک مہن گہم بہچہن؟) [کیش، ہارکیش]

ف: اندازہ، سنگ، ہم سنگ.

ع: مُعَادِل، مُوَاظِن، مِيزَان، رَنَة، وَزَن، وَزَان، وَزَانَة، مقدار، مُسَاوِي، قَدَر.

فہنازہ

ل: بہقہد. (قہد) (نہنازی دور گز دور ہون لہ یدک.)

[ہیندی، بہ قہدہر]

ف: اندازہ.

ع: مِقْدَار، قَبِي، قَبَاء، قَاب، قَيْب، قَاد، قَدِي، قِيد، قَاس، قَيْس. (بَيْنَهُمَا قَبِي قَوْسَيْن - ذَرَعَيْن.)

فہنازہ

ل: بہ قہد، شمارہ، ژمارہ. (نہنازی دہ نہفری ہاتن.) [بہ

ژمارہ]

ف: اندازہ، شمارہ، ہمارہ، ہمار.

ع: لُهَاء، لُهَاء، عِدَة.

فہنازہ

ل: بہ قہد. (بہ نہنازی دہ تران پورن لہ مشتیا بور.) [ہر]

ف: اندازہ.

ع: رُهَاء، رُهَاق، رُهَاق، مَبْلَغ، قَدَر، مِقْدَار.

فہنازہ

ل: بہ قہد. (نور کوا بہ نہنازی بالای منہ. نور پارچہ

نہنازی کواس.) [بہ قہدہر، ہوتا]

ف: اندازہ، فراخور.

ع: قَدَر، قَدَر، مِقْدَار، مُسَاوِي، مُعَادِل، مِيزَان، مِثْل،

قِيَاس، قَوَارَة، وَدَارَة.



## نه‌نازه

ك: شماره، ژماره، (له‌شكرى بى‌ته‌نازه هاتكه.) [را ده]

ف: شُماره، هُماره، هَماره.

ع: حَـدّ، عَـدّ، حِـسَاب، قِـياس، هِنْدازَه، هِنْداز، هِنْدَسَة.

## نه‌نازه

ك: جِيگَه. (له‌ته‌نازه‌ی خودی دەرچورگه.) [سنوور، پله]

ف: اندازَه، وَرَج، بَاره، فَرَباره، داراب، دارات، آروند.

ع: حَـدّ، طَوَر، قَـدَر، شَـان.

## نه‌نازه

ك: پَتَوانه، نه‌یاره. [بى، چه‌ندپتیی (وه‌کور: گه‌ز، گاره‌خان، مەن، پتوانه و...)]

ف: اندازَه، پیمانه، گَری، آیاره. (اعم از ذرع، جریب، من، کیله و غیره)

ع: مِقیاس، مِیزان، مِقدار، مِعیار.

## نه‌نازه

ك: پَتَوانه‌زانی. [ته‌ندازه‌زانی (زانیاری ته‌ندازه).]

ف: اندازَه‌دانایی. (علم اندازَه)

ع: هِنْدَسَة، عِلْمُ الهِنْدَسَة.

## نه‌نام

ك: گَزیان، تەن، لەش، سەرتاپا. [قالب، گشت گیان.]

ف: اندام، پیکر، کالَب، کالَبَد، کُلوب، تَن، تَوَن.

ع: بَـدَن، جُـثَة، قالَب، تَـرکیب، اَـعْضَاء.

## نه‌نام گیان

[ك: نازای لەش (میشک، دَل، جگەر، هەردوو باتور).]

ف: اندام جان، اندام زَندگی. (مغز، دل، جگر،

هردو خایه)

ع: الاعضاء الرئيسة.

## نه‌نیو

ك: نه‌مو، نه‌مبو، پى. [چى (دارستانی پى له دوه‌خت).]

ف: آنبوه، پُر، كَشَن، تَرغیش، مَشَت، بَسیار پُر.

## (چنگل پُردوخت)

ع: آثِیث، مُتَفّ، غُلباء، كَثّ، مُتَكَاثِف.

## نه‌نبیق

ك: نه‌مِیق، نه‌مِیق. [نامیری دلوپاندن.]

ف: آنَبِیك، آنَبِیق.

ع: آنَبِیق.

وینه <۲>، نه‌نبیق <۲>

## نه‌نجام

ك: دواىی، پەر، پایان. [کوتایی]

ف: آنجام، فَرجام، فَرناد، پایان، سَومه، گَران، گَراه.

ع: نِهائیه، نِهاء، غایه، خاتِمَة، عاقِبَة.

## نه‌نجام دان

ك: بَرینه‌ره، دواىی هارودن، رِیک خستن، سه‌قام

دان. [کوتایی پیتنه‌ن، بدجى هیتان]

ف: انجام دادن، پایان آوردن.

ع: قَضاء، اِسعاف، خَتم، اِنجَان.

## نه‌نجامه

ك: له‌ولاره. [لاولاره: نامرازی لیک قایم کردنى ده‌رگا و

په‌نجه‌ره و...]

ف: آنجامه، آه‌ن‌جامه، نَولَواو.

ع: طَرَف، مَفْصَلَة.

وینه <۱>، <۲>

## نه‌نجه

ك: پل، جنكه، بوغون. [ورده پارچه]

ف: آنج، آنجه، ریز، ریزه.

ع: قَطْطَة، بَضْعَة، بَضْعَة، زَبْعَة، حُدَّة، حُدُودَة، فِدْرَة،

فِلْدَة، مَزْعَة، خَرْدَلَة.

## نه‌نجه نه‌نجه

ك: پل‌پل، ریز‌ریزه، بوغون‌بوغون، جَنیاگ. [نه‌نجران]

ف: آنجیده، ریز‌ریز شده، ریز‌ریز، آنجه‌آنجه.

ع: مُقَطَّع، مُقَرَّط، مُبَضَّع، مُخَذَّع، مُخَذَّل.

**نه‌نجه کردن**

ك: پل کردن، جنین، ورد کردن. [نه‌نجین]

ف: ریز کردن، انجیدن، خورد کردن.

ع: ثَقْلِيع، قَرَط، خَذَعَبَة، خَذَعَلَة، خَرْدَلَة، ثَبْضِيع، تقریط.

**نه‌نجینه**

ك: چینگ. [تیزنگ: داری هه‌پاچارو بز سورتاندن.]

ف: انجینه، انجیده، انجین، هیزم. (ویزریز شده، پارچه‌پارچه شده)

ع: مَقْضَب. حَطَب.

وینه

**نه‌نده‌روون**

[ك: هه‌رم]

ف: مُشْكُو، مُشْكُو، مُشْكُو، اندرون.

ع: دَاخِل، حَرَم، خَلْوَة، بَيْت الْحَرَم.

**نه‌نده‌روون**

ك: نَارِزْكَ. نَار. [هه‌نار. ناره‌]

ف: أَنْدَرُون، دَرُون، أَنْدُو، تُو، میان.

ع: جَوْف، بَطْن. دَاخِل، بَاطِن.

**نه‌نهاد**

ك: رو‌گه‌ردان بوون، پشته و کفتن، پینه‌هاتن. [نکورلی]

ف: مَنَبَلِي، آرندان، کیبیدن، بی‌باوری.

ع: جَعْد، حُجُود، إِنْكَار، تَحْشِي، ثَاحْشِي، ثَبْرِي.

**نه‌نهاد کردن**

ك: پشته و کفتن، پینه‌هاتن، رو‌گه‌ردان بوون. [نکورلی]

کردن]

ف: مَنَبَلِيدِن، کیبیدن، آرندان کردن. باور نکردن.

ع: جَعْد، إِنْكَار، تَحْشِي، ثَاحْشِي.

**نه‌نعام**

ك: وَهْلِفَت، به‌خشش، دست‌خوشانه، ده‌خوشانه،

پاخوشانه. [خه‌لات]

ف: بَخْشِش، پارتج، دست‌رنج.

ع: إِنْعَام، عَطِيَّة، مَوْهَبَة، صِلَة، جَانِزَة.

**نه‌نهاییه**

ك: برنوتی. [سعووتی]

ف: خفدارو، بینی‌دارو.

ع: أَنْفِيَّة، سُعُوط، نُشُوط، عَاطُوس.

**نه‌نهاییه‌دان**

ك: برنوتی‌دان. [جینگه برنوتی.]

ف: خفدارودان. (جای بینی‌دارو)

ع: حُقَّة الْعَاطُوس.

**نه‌نقه‌س**

ك: ده‌سی، ده‌سه‌نقه‌س. [له‌قه‌س (گورپ‌دراوی «عن

قصد».)]

ف: دانسته، ستم. (محرف «غن قصد» است.)

ع: عَمْدًا، تَعَمُّدًا، عَنْ قَصْد.

**نه‌نگار**

ك: شماردن. [دانان، گری]

ف: شُمَرَش، انگار.

ع: قَرْض، تَقْدِير، تَصَوُّر.

**نه‌نگوس**

ك: كَلَك. [قامك، پدغه (ناوی پدغه‌کان له زمانی کوردیدا]

به‌م شیویه: تووته، براتووته، زه‌نه‌قووته، دوشاومژه،

سپی‌کوژه.)]

ف: انگشت، کلک، کلیک. (نام‌های انگشتان در

کردی از قرار زیر است: تووته، براتووته،

زه‌نه‌قووته، دوشاومژه، سپی‌کوژه.)

ع: اَصْبَع، بَنَان، اَنْمَلَة. اَنْمَلَة.

وینه «۵-۱»

**نه‌نگوس براتووته**

ك: براتووته، براتووته‌له. [قامکی پالتووته.]

ف: برادرکالوج، کاکلوج.

ع: بِنْصَر.

وینه—نه‌نگوس «۴»

## نهنگوس پیچ

ل: (ل: جزیره لوائیه کی به ناربانگه.)

ف: انگشت پیچ. (حلوایی است معروف.)

ع: لغوق.

## نهنگوس شادیه

ل: دوشاو مژه. [قامکی شاده]

ف: کلک نمار، انگشت نمار.

ع: سَبَابَة.

وینه - نهنگوس <۲>

## نهنگوس نلوگین

ل: زرنه قورته. [بدرزه لورته، بالابدرزه]

ف: انگشت میانه.

ع: وُسطی.

وینه - نهنگوس <۳>

## نهنگوسنها

ل: کلکهنما. [ناسراو، به ناربانگ (له چاک یی له

خرابیدا.)]

ف: انگشت نما. (به خوبی یا بدی)

ع: شَهْرَة. مُعَيِّن، مُشَخَّص، مُخَصَّص. عِبْرَة، نَکَال.

## نهنگوسه نوونه له

ل: تروته، تروته له. [قامکه چکرله]

ف: کلک، کلیک، کالوج، کابلج، کابلج.

ع: خَنَصَر.

وینه - نهنگوس <۵>

## نهنگوسه گهوره

ل: سپی کور. [قامکه گهوره]

ف: شست، انگشت نر، انگشت بزرگ.

ع: اِبْهَام.

وینه - نهنگوس <۱>

## نهنگوسی

ل: کدمی. [توژی]

ف: انگشتی، کمی.

ع: لُحْظَة، قَلِيلًا.

## نهنگوسیه

ل: کلکرانه. [نهنگوستمویه]

ف: انگشتتری، انگشتر.

ع: خَاتَم، خاتام، ختم.

وینه

## نهنگوسیه

ل: نهنگوسانه. [شتیکی کلارناسایه (گوزروی چنه کان له

چهرم دروستی ده کدن بو پدغه یان.)]

ف: آنگشتانه، آنگشتوانه. (جوراب بافان برای

انگشت از چرم می سازند.)

ع: خَتِیْعَة، قَلَسُوَة الاَصْبَع.

وینه

## نهنگوسیه بی کاسه

ل: نه لئه. [نالقه: کلکوانه بی نقیم.]

ف: کچه، پیچک، انگشتر بی نگین.

ع: حَلَقَة، فُتْحَة.

وینه - نه لئه

## نه نو

ل: پلمه. په ژاره. [خه فدت]

ف: اندوه، موژه، موژ، تَش، گُژم، گرفتگی، فَرَم،

راخ، دل تنگی.

ع: هَم، حَزَن، اِنْقِیاض

## نه نوا

ل: نهواخوا، دارایی. [شت]

ف: نوا، چیز، دارایی.

ع: مال، شئی، مَكْنَة، یَسَار.

## نه نووخته

ل: نروته، پدسه ناز، نیاته. [پاشه کورت]

ف: اندوخته، دوخته، پس انداز.

ع: ثَخَر، ثَخیرَة.

## نه نووخته کردن

ل: نروته کردن، نیاته کردن. [پاشه کورت کردن]

ف: آندوختن، پس‌انداز کردن، دوختن.

ع: ذَخَر، اِخْجَار.

**نمونه‌نویخته‌کمر**

ل: نوخته‌کمر، نیاته‌کمر. [پاشه‌کمرت‌کمر]

ف: آندوز، پس‌انداز.

ع: ذَخَر.

**نمونه‌نیش**

ل: ترس، باک، پروا. [خَوْف]

ف: آندیش، بیم، باک، ترس، هراس، آندیشه،

پروا.

ع: وَهْم، تَوَهُّم، خَوْف، جُبْن، خَشْيَة.

**نمونه‌نیش**

ل: بیر، هوش، نیهاد. [هَز، فِکْر]

ف: نهاد، سگال، اندیشه، سمراد، نیرنود، پندار.

ع: نَظَر، فِکْر، رَآی، صَرِیْمَة، عَزِیْمَة، خِیَال، نِیَّة.

**نمونه‌نوی**

ل: نمر کسه. [وی: پانوی کسی سینه‌می‌تاک.]

ف: او، آن، اوی، وی، آل، دس.

ع: ه، ه، (مِنَه، یَه، هُو، هِی) (ها)

**نمونه‌هو**

ل: به. (دس نموده‌س = دست به دست) [او، واک]

**ده‌سایدست**

ف: به.

ع: ی، (یَداپیور)

**نمونه‌وا**

ل: ها، هدیّه [نموا له‌گوه.]

ف: هست.

**نمونه‌وازن**

ل: وزن. [گزیکه‌درکردن‌روی دروباری دروخت.]

ف: بازتنز، بازتنند. (رجوع به «زریان»)

ع: قَبْرُعُم، اِکْمَاح، تَجْدِیدُ التَّجَرُّعُم، اِرْتِجَاج.

**نمونه‌واکل**

ل: واگل، هم، گهرپانه‌وه. [گهرپانه‌وه]

ف: بازگشت، برگشت، برگشتن.

ع: رُجُوع، عَوْد، رَجْعَة، عَوْدَة، اِرْتِجَاج، اِرْتِدَاد.

**نمونه‌وان**

ل: وان [ان]

ف: اوها، آنها، آنان، ایشان، اوشان.

ع: هُم، اَلَا، (هُنْ)

**نمونه‌وان‌تر**

ل: نمرانی دیکه

ف: آنها‌ی دیگر، دیگران.

ع: سَاثِرِین، آخِرِین، غَیْرُهُم، سِوَاهُم.

**نمونه‌وانه**

ل: وانه [انه]

ف: اوها، آنها، آنان، ایشان، اوشان.

ع: هُم، اَوْلَاءِ، اَوْلِئِکَ، (هُنْ)

**نمونه‌وباش**

ل: نه‌لوجه‌لو، هدرزوه‌هرزه. [بلح، جلف، ره‌جان]

ف: آباش، آوباش، نَفْتَرَه، آباشه، آوباش، آوباشه.

(مردمان عامی و جلف و هرزه)

ع: آوباش، آباش، آوشاب، آوتاش، هُبَاشَة،

خُشَارَة، رَذَال، اَوَازِل، اَجَلَف، اَخْلَاط، قِفَاف، سَفَلَة،

رَعَا ع.

**نمونه‌وبهر**

ل: به‌رانبهر، نمولا. [نموت‌ره‌ف، روریه‌پرو (به‌رام‌پری

«نم‌بهر».)]

ف: آن‌سو، آن‌وز، وْزَانِوز، وْزَانِیْز. (ضد «نم‌بهر»)

ع: مُقَابِل، مُوَاجِه، تِجَاه، وَجَاه، تِلْقَاء، قِبَال، قُبَاة،

حِذَاء، الطَّرَفُ الْمُقَابِل، الْجَانِبُ الْآخَر.

**نمونه‌وتر**

ل: نهر یه‌کده‌ک، نهر کسه‌کده، نهر یه‌کده‌ی تر. [نم‌وی

دیکه]

ف: آن دگر، دیگری، دیگر.

ع: الآخر، غیره، سواہ.

### نموج

ك: پوٽه، كه لله. بولونی، بهرزی. [تروټك. بلندی]

ف: اوج، كله، چكاده، چكاد، سټكاد، چكاه،

چهاد. بُلندی.

ع: اوج، ذروټ، قُټه، قُټه، قُټه، قُټه، قُټه. رفعة،

ارتفاع.

### نمودان

ك: واپسه، بگردهگ، خاسگهل. [عمودان. تهركه دوتيا

(توانه واز له دوتيا دین و له شاخ و کتوده دهژین.)]

ف: زیښ، وارسته، زیښان، رسته، سیامک،

ساسان، وارستگان، رستگان. (کسانی که ترک

دنیا می کنند، و در کوه زندگانی می نمایند.)

ع: آبدال، اوتاد، زاهد، مُتَجَرَّد، تارک، تارک الدنیا.

### نمودر

ك: دمر، دهره. [دهره: بهرامبهری «ناوړه».]

ف: بیرون، در.

ع: خارج.

### نهورا

ك: برسی. [برچی، بهرامبهری «تیر».] (شهید کی

هه رومی.)

ف: گُرسنه، گُشنه، گُسنه. (اورامی است.)

ع: جانع، نائع، جوعان.

### نهورام

ك: دورسی، پتشرفت. [چاك برون، بهرپیتش چوړن]

ف: ساز، سازگاری، نُرستی، زوایی، زوا شدن،

پیشرفت.

ع: صلاح.

### نهوراز

ك: ساز، تفاق، كه لوبه ل، دیش. [نامیر]

ف: اوزار، افزار، فزار، انگاز، ساز.

ع: آټه، آداق، جهاز، أسباب.

### نموسا

ك: له مهربر، جاران، تهر وخته. [له مهربیش]

ف: پیش، پیش از این، آن گاه.

ع: قبل، قبلاً، سابقاً، حیننډ.

### نموسا

ك: له مودوا، له مودوا. (من روم، نموسا تهر هات. من

تهروم، نموسا تو بی.) [له مهرباش]

ف: آن گاه، سپس، پس از آن، پس. (من پیش

رفتم، او پس آمد)

ع: بعد، عقب، اتر، غیب، بعد ذلك، غیب ذلك.

### نموقه

ك: تروش، تروشیار، نارقه. [گیرده]

ف: دُچار، دوچار.

ع: مُصابف، مُلاقي.

### نمو كسه

ك: تهر. [وی]

ف: او، آن کس، آن.

ع: هُو، الذي. (هي، التي)

### نموکار

ك: دلریش، دلرونج، پدشپو، پدشپو، پدشپو، ریش، زه خمدار.

[کز و دامار، دلبرین، بریندار]

ف: پشیم، پریشان، آفسرده، شپلیده، آژرده،

آفگار، سگالی. ریش، زخمی، زخمدار.

ع: مَلول، مَحزون، حَزین، مَهْموم، مَلهوف، لَهف،

لَهیف، لَهوف، مَجروح.

### نمولا

ك: ژور، خوار. بهرانبهر. [تهر تهرهف]

ف: آن سو، دگر سو.

ع: الجانب الآخر، الطَّرَف المُقَابِل. (عُلُو، سُفُل.

مُواجه، تِجاه)

### نمولاتر

لک: ژوروتر، خوارتر، نومیدوتر. [نمولاتر]

ف: آن سووتر، آن سووترک.

ع: وړاء، تلک الجبة.

### نمولاد

لک: توخم، توخمه، توّم، توژم، توژم، منال، بمره، زاوره،

فرزند. رهمدن، روله. [رهچه لک. زارن]

ف: فرزند، تخم، اژم، زاده، نبیر، نبیره، زهزاد،

دوده، ژژاد، پروژ، گوهر.

ع: نسل، ذریّة، عترت، ضین، نتیجة، ضینو، عقیب،

عقب، نجل، وُلد، وُلد، وُلد، اولاد، سلیل،

سُلالة، ذراري، أعقاب، ولدة، لدة، وُلد. نسب،

أصل. (هُم مِنْ نَسَبٍ وَاحِدٍ مِنْ أَصْلٍ وَاحِدٍ)

### نمولدژها

لک: نوره، نه توره، توخم، توّم، توژم، توژم، رولهزا، کورپزا،

زاوره. [توره مه. کورپزا، کچهزا]

ف: نوّه، نواده، نواسه، نباسه، نبیسه، نوّندول،

نبیره، نبیر، زاد، زهزاد، تخم.

ع: نسل، نجل، حافِد، حَفید، ذر، ذرة، ذریّة، ذریّة،

ذریّة، عقب، عقب، سُلالة، سلیل، اولاد، احفاد،

أعقاب، ذراري.

نمولق ← نملیق [بیته کانی گورده راوه.] [عزرت «نملیق»

است.]

### نمولدّه ← نملونه

### نملونه

لک: یمند، نمر، نمناره. نمل نمناره. [نملونده، هینده،

نمننده]

ف: آن اندازه، این اندازه.

ع: ذلک المِقدار، هذا المِقدار.

### نملو ودهخته

لک: نوسا، نمر، رورژ، نمر دمه. [نمر کانه]

ف: آن دم، آن دی، آن دون، آن هنگام، آن گام.

ع: حیثیّت، ذلک الحین، ذلک الوقت.

### نملوه

[لک: ناماز، بو دیرر.]

ف: آن، نس.

ع: ذا، ذاک، ذلک. (تلك)

### نملوه ته

[لک: نهرتا، نارجه]

ف: آنت، آنرا، اورا.

ع: ذاک، ذلک. (تلك)

### نملوه جه

لک: بایس، گهرک. (نملوه جه ی نیه، بایسی نیه، گهره کی

نیه.) [نیاز، پیوستی]

ف: بایست، خواست. (بایست ندارد،

نمی خواهد)

ع: احتیاج، افتقار، لزوم. (لا یحتاج)

### نملوه سه

[لک: خزیه تی]

ف: آن است.

ع: هو، ها هو، هو ذا.

### نملوه ن

لک: یه کم، بدرگ، بدرگین. سمر. دم. دهمدم. نوک.

سدره تا، بهرای، بهر. له بهرا. (سرسویج، دم سویج، نوک

مدتله ب، سدره های لشکر، بهرای لشکر.) [هدول]

ف: نُحَسِت، نُحَسَتین، نُحَز، نُحَزین، پیش،

پیشین. آغاز، فَلَخ. از پیش. (سر صبح، آغاز

مطلب، آغاز لشکر)

ع: أوّل، بَدْء، ابتداء، انْفَء. عُنْفوان، اُطروان، غُلواء

(الشّباب). مُقَدِّمَة (الجیش). أوّلاً، قَبْلاً.

### نملوه ن سمودا

لک: داشت. (سفتاح) [دهشت: هدول فروشی روزانه.]

ف: داشت، دُخَش، دُشَن، دُست لاف، دُست فال.

ع: استِفتاح.

## نمودن مانگ

ك: سدر مانگ. [سدره‌نای هدیف]

ف: اُرمز، آغاز ماه.

ع: غُرّه، بَرّاء.

## نموده‌له‌مین

ك: بدرگ، بدرگین، یه‌کم. [یه‌که‌مین]

ف: نُخُسْتین، نُخْزین، پیشین، آغازین.

ع: اَوَّل، اَوَّلی.

## نموده‌یه

ك: نه‌وی. [نه‌و که‌س‌ی...، نه‌وشته‌ی...] [نه‌ویه چه پی]

کرد.

ف: او را، آن را. [آن را چه کرد.]

ع: ه، هُ، ذَا، ذَٰلِكَ. (م: هَا، تِلْكَ)

## نمودی

ك: نه‌شی، نه‌بی. [زنده‌چی، پی‌ویسته]

ف: می‌شود. باید، بایستی.

ع: یَكُونُ، یَمِیْنُ، لَابَدُ.

## نمودی

[ك: نه‌بی (دروم که‌سی تا‌که.)]

ف: می‌شوی. (مفرد مخاطب است.)

ع: تَكُونُ، تَمِیْنُ.

## نمودی

ك: نه‌ویه. [نه‌و که‌س‌ی...، نه‌وشته‌ی...] [نه‌وی چه پینکرد.]

ف: او را، آن را. [آن را چه کرد.]

ع: ه، هُ، ذَا، ذَٰلِكَ. (م: هَا، تِلْكَ)

## نمودیج

[ك: نه‌ریش]

ف: او هم، آن هم.

ع: هُوَ أَيْضاً، وَهُوَ.

## نمودینی

ك: نه‌روانی، نه‌روایی، چاری پی نه‌که‌فی. [ده‌بینیت.]

ف: می‌بینند، می‌بیند، بی‌ند، نگاه می‌کند.

ع: یَرِی، یَرِای، یُعَایِنُ، یَبْصُرُ.

## نمودینی

ك: نه‌روانی، نه‌روایی، [نه‌بینی! (دروم که‌سی تا‌که.)]

ف: می‌بینی، می‌بینی، بینی، وینی. (برای

مفرد مخاطب است.)

ع: تَرِی، تَبْصِرُ، تُعَایِنُ، تَبْصُرُ.

## نمودا

[ك: وش‌ی ده‌برینی و‌رزی و خدم‌ خوار‌دند.]

ف: آه!، آوَح!، اه!

ع: آه!، آه!، اَلْأَسَف!

## نمودا

ك: ده‌ا، بدخ، خوش‌خوش! [به‌به‌ه! (وش‌ی په‌س‌ند

کرده.)]

ف: وه!، وِخ!، وه‌وه!، وَخَوَح!، پِخ!، پِخ‌پِخ!، خَه.

(کلمه‌ی تحسین است.)

ع: نِخ!، مَرَحَباً!، نِخ نِخ!، طَوْبی!

## نمودا

[ك: هتی! (وش‌ی بانگ‌کرده.)]

ف: آه‌ا، آه‌ا! (حرف ندا است.)

ع: آ، آیی!، ها، یا!

## نمودا

[ك: هوی! (وش‌ی بانگ‌کردنی دورره.)]

ف: آه‌ای! (ندای دور)

ع: آیا، هیا، آ!

## نموداها

[ك: وش‌ی بانگ‌کردنی دورتره.]

ف: آه‌های! (ندای دور‌تر)

ع: یا، آ!

## نمودهای!

ك: ب‌روا!، ب‌روا! [س‌یر که‌ا، نا‌گادار به‌ا: وش‌ی

نا‌گادار‌کرده.]

ف: هان، ببین، نگاه کن!

ع: اُنظُرْ، تَبَحَّرْ، تَنْبَّهْ!

**نه‌ه‌ریمه‌ن**

ل: درنج، شه‌یتان، [شه‌یتانی زورده‌شتیه‌کان]

ف: آه‌ریمه‌ن، آه‌رَمَن، هَرماس، آه‌رامَن، آه‌رَن،

آه‌ریمه.

ع: شَیطان، اِبلیس، خَناس، فَاتِن، فَتَن، طاعُوت.

**نه‌ی!**

[ل: وش‌ی بانگ‌کردنی کسی دیره‌می نزدیک.]

ف: آ‌ی!، آ‌لا، آ‌یا، ه‌ای! (کلمه‌ی ندا به مخاطب

نزدیک است.)

ع: آ‌، آ‌ی، یا!

**نه‌ی**

ل: په‌س. (نه‌ی من چه؟) [نه‌دی]

ف: په‌س. (پَس من چه؟)

ع: ف‌. (ف‌ا ف‌ا ما؟)

**نه‌ی!**

[ل: ده‌ی!]

ف: دا، ده‌ه‌، ه‌ی!

ع: ه‌ی، ه‌!

**نه‌یاره**

ل: ع‌یاره، پ‌توانه، نه‌نازه. [پ‌تور، س‌نگ]

ف: آ‌یاره، پ‌یمان‌ه، آ‌ندازه.

ع: ع‌یار، م‌عیار، ق‌یاس، م‌قیاس، و‌زان، م‌یزان.

**نه‌یاله‌ت**

ل: شارسان، [شارستان: شار و نارچه‌کانی دورب‌ری]

ف: شهرستان.

ع: آ‌یاله‌.

**نه‌یه‌رو!**

ل: ه‌یه‌رو! [هارار به‌سالم! وش‌ی خ‌م خ‌وارده‌ت.]

ف: ای و‌ای!

ع: و‌یَلَنک، و‌اما، و‌او‌یلاه‌، یاو‌یلا!

**نه‌یزه‌ن**

ل: ه‌ه‌م‌سان، ه‌ه‌م‌سان‌ور، دیسان، باز، دوریاره، نه‌جارت‌ر.

[ه‌دیره‌ها، دیسان‌وره]

ف: ن‌یز، یاز، دیگ‌ر، ایدی، اندی، دگ‌ر، دگ‌ریار، یار

دیگ‌ر.

ع: آ‌یضاً، م‌رَّةً آ‌خ‌ری.

**نه‌ی‌زی**

ل: چ‌ما، چ‌مان، چ‌ما نه‌ی‌زی، گوما‌م. [نه‌ی‌تی، وانه‌زانی]

ف: گویی، تو گویی، پنداری، تو پنداری، آرت‌گ،

ه‌مانا، گ‌مان ب‌ری، گ‌مانم، گویا.

ع: ک‌آنک، ک‌آنه‌.

**نه‌ینه**

[ل: نه‌ی]

ف: آن‌جا، آندون.

ع: تُم، تَمَّةً، هُناک.

**نه‌یهام**

ل: ه‌ینا، درکه، گ‌ه‌یائِن. [ناما‌ژ]

ف: س‌یم، کوس، ت‌مار، د‌ت‌د‌ش، پ‌رخیده، ز‌یرل‌بی.

ع: ا‌شارة، ا‌یماء، ا‌یباء، ا‌یحاء، ا‌یهام، ا‌یماض، ر‌م‌ز،

ت‌لمیح، ت‌وم‌نة.

**نه‌ی ه‌اوار!**

ل: ه‌ی دادا، ه‌ی ه‌اوار! [نه‌ی داد و پ‌ت‌داد!]

ف: آ‌ی و‌ای، آ‌ی دادا، ه‌ی فریاد!

ع: و‌او‌یلاه‌!

**نه‌یه‌رو!**

ل: ه‌یه‌رو! [وش‌ی د‌ه‌ر‌پ‌ر‌ینی نار‌ه‌زایی و ب‌ت‌زاریه‌.]

ف: ده‌ه‌، دا!

ع: ه‌ی، ه‌!

**نه‌یه‌رو!**

ل: ه‌یه‌رو! [ه‌یه‌ات، دورره‌]

ف: ه‌ی ه‌ای!





ل: ره، دوری. [سل]

ف: زم، دوری، گریز.

ع: احتراز، نفرة، ثباغ.

### نیبلا

ل: ناگای، [ناگادار برون، زاتین]

ف: آگاهی، آگهی.

ع: علم، اطلاع، اطلاع، وقوف، خبره، بصیرة،

استحضار.

### نیبمینان

ل: دلنمایی، دلگرمی، باور، پرمیان، بایق.

[ناسوده‌یی، پشتپی‌به‌ستن]

ف: دلگرمی، دل آسودگی، آسایش، دل‌آستواری،

باور.

ع: اطمینان، اتمه، اعتماد، وثوق.

### نیباره

ل: کرئ، کویاری، کویدان، مزه، مزه‌دان، باره‌فروشی،

مزیاری. [مز، به‌کوی‌دان]

ف: مزد دادن، بهره دادن، بهره‌فروشی، مزد

یاری، بهره‌داری.

ع: اجاره، ایجار، اکراء.

### نیباره‌دهر

ل: به‌مزدور، به‌کری‌دهر. کری‌کار. [نور کسه‌ی شت به کرئ

ده‌دات. هدره‌ها: به‌کری‌گیار]

ف: به‌مزد ده، مزدبگیر. مزدور.

ع: مؤجر، مَکری.

### نیباره‌کمر

ل: مزیار، مزدور، مزه‌دهر، کزیدار. [کریچی]

ف: مزدیار، مزد ده، بهره‌دار، مزد بده.

ع: مُستأجر، مَکتری.

### نیبازه

ل: ده‌سلات، گفت، ده‌سور. [مولات]

ف: لهی، بار، گُفت، گفتار، دستور، روایید.

ع: اجازه، رخصه، اذن، قول.

### نیبازه

ل: نه‌سورن، ده‌میه‌س. [فترا، ده‌سور (بو نمونه: نیبازه‌ی

مار گرتن).]

ف: افسون، شوئیست، شوئیست، فسون، اوسون،

مسرود، ندمه، جادو، تیرنگ. (اجازه‌ی مار

گرفتن مثلاً.)

ع: رُقیه، عَزیمه، سیخ، دُعاء، طَلسم، تعویذ.

### نیبجاف

ل: زور، ستم، رنه. [زولم، ناهم‌فی]

ف: ستم، چخ، زُغم، بیداد.

ع: ظلم، اخفاف، تَعَدی.

### نیبجرا

ل: په‌اکردن، ریگه‌خستن، نه‌بجام‌دان، کارخستن. [جینه‌جی

کردن]

ف: روا کردن، راه انداختن، کار انداختن، روان

ساختن.

ع: اجراء، امضاء، انفاذ، تَنفیذ.

### نیبجما

ل: گه‌له‌کومه، نیلجاری. [هارکاری کردنی به کومه‌ل.

راپهرین]

ف: شورش، آشوب.

ع: اجتماع، ازدحام، قیام، نُهوض، نُهضة.

### نیبهرام

ل: نابور، نگین، سنگینی، گهره‌یی. [ریز، حورمه‌ت]

ف: ارجمندی، آزر، آبرو، بزرگی.

ع: عزه، حُرمة، احترام.

### نیبهرام‌گرتن

ل: نابور، لیتیان، سنگ لیتیان، گهره‌یی لیتیان. [ریز

لیتان]

ف: بزرگ داشتن، ارجمند داشتن، آبرو

گذاشتن.

ع: اعزاز، اکرام، تکریم، تجلیل، تجلیل، تعظیم، تقدیر.

### نیجیلام

ل: شہدائی بون.

ف: گوشاسب، گوشاسب، گوشاسب.

ع: احتیلام، حلم.

### نیجیلام

ل: پاریز، سور، دوری، [وری، سز]

ف: پرهیز، دوری، باریک بینی.

ع: احتیاط، احداق، تحرّم، حوطه، حیطه، تباعد، اجتناب.

### نیجیلام

ل: نیاز، کھل کھفتن، نمرجه، [پتویتی، ناتاجی]

ف: نیاز، نیازمندی، چُنکلی، تَلنگ، تَلنگ، خواهش، خواهشمند، کار داشتن.

ع: حَاجَة، اَرَب، شَجَب، وَطَر، عَوَز، ضرورة، بُغیة، احتیاج، افتقار.

### نیجسان

ل: خاسه، خاسی، خاسه کردن، [چاکه، چاک]

ف: خوبی، نیکی، آرازش، آرازش، خوبی کردن.

ع: احسان، صنّیع، صنّیعة، بَر، مَبَرّة.

### نیجیا

ل: زینگو، کردن، [زیندو کردنه (ی مردرو)]

ف: زنده کردن، (مردہ را).

ع: احیاء، [احیاء الأموات]

### نیجیا

ل: خورشید کردن، دهرار کردن، [خوش کردنی زوی بایر.]

ف: آبستنه کردن، آماده کردن، (زمین بایر را دایر کردن)

ع: احیاء، [احیاء الأموات].

### نیجیلات

ل: تیکه لی، هه [سازودانیشتن، دوستایه تی، هارلی]

ف: آمیزش، تشبست و برخاست، اکدشی.

ع: اختلاط، امتزاج، معاشره، مصاحبه.

### نیجیبار

ل: دسلات، هدرس، خواست، [ریست]

ف: خواست، ملچکا، هوس، پیسایش، پیسونن.

ع: اختیار، اراده، مشیة.

### نیجیباری

ل: دسلاتی، هدرسی، [دخواز، به هدرس، به خواز.

### خوریست

ف: خواستی، هوسی، پیسایشی، ملچکایی.

ع: اختیاری، ارادی.

### نیجیبار

ل: درس کردن، دهارودن، دهرارودن، [دهیتان]

ف: درست کردن، درآوردن، تازه درآوردن، غُباد.

ع: اختراع، ابتداء، اقتراح، اجتال.

### نید

ل: ندمه، ندم، [ارشیده کی گزانیه،] بَو ناماز به نزیك.

ف: این- (گورانی است).

ع: هذا، ذا.

### نیداره

ل: دیراخان، [دیواخانه، دادگا]

ف: آواره، (اداره ی دادستان) بَرهون.

ع: اداره.

### نیددها

ل: داد، دارا، وتن، خودیژی. (بَو خوی نه یژی.)

[دادخوازی، سکالا]

ف: داد، داوری، دادخواهی، خودخوانی، گفتن، خودگوی.

ع: ادعاء، دعوی.

### نیراد

پاداشت، پاداشن، كَيْفَر، بادْفَر، بادآفره، بادآفراه.  
ع: جَزَاء، ثَوَاب، أَجْر، مُجَازَات، مُكَافَات، عَوْض،  
بَدَل. عِقَاب، عُقُوبَة، مُعَاقِبَة، عُقْبَى، عَاقِبَة.

### نیزافه

ك: رووكش، رووكیش. [زیاد، سهربار]

ف: رووكش، افزوده، افزون.

ع: اِضَافَة، ضَمیمَة.

### نیزافه

ك: خذیه. [خستنه پال (بهرامبه‌ری په‌ها کردن. وه‌ك:

غولامی زید.)]

ف: خذیه، خذین، خذیه‌کردن. (ضد اطلاق،

مانند: غلام زید.)

ع: اِضَافَة.

### نیزقراپ

ك: هول، نانارامی. [شله‌زان، شپزه‌یی]

ف: غله، بی‌آرامی، تپش، شورش، جوش و

خروش، جوشیدن.

ع: اِضْطِرَاب، قَلَق، تَبَرُّم، تَضَجُّر، ضَجَر.

### نیزدیواج

ك: ماره، چاره. ژن خواستن، په‌یوه‌نی. [ژن هینان، ژن و

میرده‌ی‌تی]

ف: چاره، ژناشویی، زن و شوهری، زن‌گیری،

زن گرفتن، پیوندی.

ع: اِزْدِوَاج، زَوَاج، قَرْدُوج، نِكَاح، اِسْتِنْكَاح.

### نیززایل

ك: گیانکه‌نکه. [مه‌لکه‌موت، فریشته‌ی گیان‌کیشان.]

ف: جان‌ستان، جان‌شکار.

ع: عِزْرَائِيل، مَلَكُ الْمَوْت.

### نیزگیل

[ك: درختیكه (له تهری گوز).]

ف: آزگیل، گیل، آنج، آنج، آنج، کنوس. (نوعی

ك: همت، ده‌قد، ده‌قت، بیانك، ورده‌گیری. [ره‌خنه‌گرتن]

ف: دق، خورده‌گیری، رخنه‌جویی،

بهانه‌جویی، آک‌جویی، سَخَن گرفتن.

ع: اِیرَاك، اِعْتِرَاض، اِنْتِقَاد، قَدَح، تَعْيِيب، تَنْقِیص.

عَنْب، عِتَاب.

### نیراډه

ك: نیاز، هره‌س، نارهن‌زو، گهره‌ك، گهره‌ك برون، خراس،

ویستن. [ویست، خواستن]

ف: مَنْجَكَا، خواست، هوس، پیسایش، نیاز،

آرزو، آغان، پیسودن، خواستن، آهنگ، آهنج،

دلپستگی.

ع: اِرَادَة، قَصْد، هِرَادَة، عَزْم، عَزِیمَة، اِنَاصَة، نِیَة،

مَشِیَة، تَصْمِیم.

### نیرادی

ك: دسه‌لانی، هره‌سی، دلخواز، دلخوازی. (هره‌ك‌ی

نیادی.) [خوړیست (جوړل‌ی خوړیست).]

ف: خواستی، هوسی، پیسایشی.

ع: اِرَادِی، اِخْتِیَارِی.

### نیراك

ك: سیواك. [داری سیواك] كه وه‌كوړ فلچه له ده‌سی

پاډه‌دن.]

ف: پیلو، جالی، جال‌سنا. (درخت مسواک)

ع: اِرَاك، شَجَرُ الْمِسْوَاك.

### نیرس

ك: میرات، میراتی، جیناگ. [كه‌له‌پرپر]

ف: مُرده‌ری، مُرده‌ریگ، گاوزاد.

ع: تَكْلید، تَرْكَة، اِرْث، وِرْث، ثَرَاث، میراث، مَوْرُوث،

أَكْلَة، أَثَال.

### نیزا

ك: عیتر، پاداشت، قهره‌ری، قهره‌ی، سزا. [تو‌له، پاداش]

ف: داشن، داشاد، شیان، جاوړ، سزا، پاداش،

از گویج است.)

ع: تُفَاحِ الْبَرِّ، ثُو ثَلَاثِ حَبَّاتٍ.

**نیزن**

ك: دسور، دسه‌لات، گفٔ، [مولٔت]

ف: لَهِی، بار، گُفٔ، گُفتار، دستور.

ع: اِذْن، اِجَازَة، قَوْل، رُخْصَة.

**نیزه‌ار**

ك: دهرپین، ناشکا کردن، درکائن، وتن، [خستنه‌رو]

ف: گُفٔتن، آشکار کردن، دندیدن، پدیدار کردن،

هَویدا کردن.

ع: اِظْهَار، اِشْعَار، بَيَان.

**نیسا**

ك: نیسه، نیسه‌تی، نیساکه، [نیستا، نوکه]

ف: ایسا، اکنون، کُنون، نون، ایدز، ایدون،

آیدون، آهزون، ایمه، این‌دم، این‌زمان،

این‌هنگام، این‌انگام، این‌گاه.

ع: اَلْآن، اَلْحَال، اَلسَّاعَة، اَلْحَیْن، هَذَا اَلْآن، هَذَا

اَلزَّمَان ... حَالًا، فِعْلًا.

**نیمار**

ك: به‌خشش، جواهره‌روی، [جوامیری (له‌خو گرتنه‌رو و

به‌خشین به‌خه‌لك.)]

ف: هَدمان. (از خود گرفتن و به دیگری

بخشیدن.)

ع: اِیْثَار، قُوَّة.

**نیساکه** — **نیسا**

**نیساوا**

ك: له‌مورسا، له‌مولا، له‌موردا، له‌گرولا، له‌گرودا.

[له‌نیسته به‌دواره.]

ف: از این سپس، پس از این.

ع: مِنْ بَعْد، بَعْدَ هَذَا.

**نیساواوه** — **نیساوا**

**نیست**

ك: ویسان، له‌نگ کردن، نارام گرتن، مهنه‌ر گرتن، وچان

دان. [پشو، خایاندن (له‌کار یا له‌رویشته‌دا).]

ف: ایست، ایستادن، ستادن، مات، درنگ. (در

کار یا در راه رفتن)

ع: وَفَقَة، تَوَقَّف، سَكُون، صَبْر، تَأَمُّل.

**نیستراهه‌ت**

ك: ورینگ، وهره، ستار، هسیان، هسیانه‌رو، نارام گرتن.

[پشو]

ف: آرامش، آرمیدن، آرام گرفتن، آسایش،

آسودن، آسودگی.

ع: اِسْتِرَاحَة، سَكُون، قَرَار، هُدُوء.

**نیستی‌ها**

ك: زکه‌ماسی، [نیسقای، نه‌خوشی ناربه‌ند.]

ف: آمار، آمار، آماره، خُشکامار، خُشک آمار،

شکم‌درد‌آب.

ع: حَبْن، اِسْتِسْقَاء.

**نیستی‌مینا**

ك: جیایی، جیاوه کردن، دهر کردن، هه‌لهاوردن.

[ده‌راویشن]

ف: سویایی، جُدایی، سِوا کردن، بیرون کردن.

ع: اِسْتِنَاء.

**نیستی‌شمام**

ك: بر کردن، لوت گه‌رائن. [بوژن کردن]

ف: شَمیدن، بُو کردن، بُو شنیدن.

ع: اِسْتِشْعَام، اِشْتِمَاع، قَشْمَم، شَمَم، قَشْمِیم،

اِسْتِرَوَاح.

**نیستی‌هده‌د**

ك: ده‌مویل، پلویا، جه‌به‌زه، هونه‌ر، [لیه‌تاتن، به‌هره،

هونه‌ر]

ف: برازندگی، شایستگی، آمادگی، هوش، هنر.

ع: اِسْتِعْدَاد، لِبَاقَة.

**نیستی‌ها**

**نیسکان**

لک: پیتشه، پلان، سقان. [نیسک]

فک: استخوان، ستخوان.

ع: عظم، عرق.

**نیسک** ← پیتشه [روشه به کی کرماجیه،] [کرماجی است.]

**نیسک** ← عیسا [پیتهدگانی گوزاره، ناره،] [عزف «عیسی» است،

اسم است.]

**نیسکان**

لک: پیاله، فنجان. [گنیلاس، قدهج]

فک: استکان، پیاله، پنگان، بنگان، کلاجو.

ع: طاس، طاسه، فیخه، فنجان، قدح.

وینه

**نیسلام**

لک: ملدان. نایین مرجه مده دی. موسولمانگهل. [ملکه چی.]

نایینی نیسلام، هدره ها: موسولمانان]

فک: گردن نهادن. آیین محمدی. مسلمانها.

ع: اسلام، انقیاد، اطاعة. الذین القیم، مذهب

محمد (ص). المسلمون، اهل الاسلام.

**نیسلیمی**

لک: ناله نه، سوراخی. [هدرکام لور ریزه داره چه فیتنراواندی

که به شیویه کی تاییدت خه پاتی کروان.]

فک: اسلیمی، صراحی.

ع: دَریزین، دَریزون

وینه «خالهت» (۲)

**نیسلج**

لک: یدک خستن، ناوچی کردن. یدک که فتن، سازبان.

[ناشت کرده، گوبانیدن. ناشتی، گوبان]

فک: سازش دادن، میانجی کردن، سازاندن.

ساختن.

ع: اصلاح، قُصالح، اصطلاح، استیلاج، مُصالحه،

صُلح، سلم.

**نیسلج**

لک: دُرس کردن، دُرسو کردن، دسکاری کردن. [چاک

لک: کناره گیری، کنار گرفتن. [دست لیکیشانه،]

فک: کناره گیری، کنار گرفتن، دست کشیدن،

ویل کردن. درخواست آمرزش، درسه خواهی.

ع: استعفاء، ثجائب.

**نیستیقبال**

لک: پیرایی، بدره پیری، پیری، پیشواز. [به پیره و چرون،

پیشوازی]

فک: پذیره، پیشواز، پیشباز.

ع: استقبال.

**نیستیقسا**

لک: توار پیاچورن. [لیکولینره]

فک: آمار، آماره.

ع: تَفْحص، تجسس.

**نیستیقلال**

لک: خورسری، سرخوئی، پاهرجایی. [سهره خوئی]

فک: خودسری، سرخودی، نابستگی،

پا برجایی.

ع: استقلال.

**نیستیلج**

لک: دسور، پوشت، شیره. [شیراز، نمریت]

فک: یاسا، دستور، مروس. نزد.

ع: اصطلاح، اسلوب، عادة. عند.

**نیستیناف** ← واوایی**نیسزار**

لک: ورک، رک، سخت گرفتن. [پیداگرتن، سور بودن]

فک: سخت گیری، دُنبال کردن، ایستادگی،

پافشاری، پایداری، مکاس، مکیس.

ع: اصرار، إلحاح، إلحاف، إِبْرَام، سَمَاجه.

**نیسزاریلز**

لک: رکن، رِکگیر، سختگیر. [پیداگر، سور]

فک: شلایین، آویزگن، سختگیر.

ع: مُصِر، مُلِح، مُلَحِف، مُبِرِم، سَمِج، سَمِیج.

کردن

ف: ساختن، درست کردن، دستکاری کردن.

ع: اصلاح، تعمير، ترميم، مرمت.

نيسه - نيسا

نيسهال

ك: زكده شوره، سهریایی، ته قه فيه. [سكچون، زهیری]

ف: پزیدنش، ترايمان، شك مرو، ريخیدن. (ريخ)

ع: اسهال، اطلاق، زحير، مشاء، استمشاء،

استطلاق.

نيسهالی

ك: فپن، گروكر، گواي. [رهوان، زهير]

ف: ريخن، ريخو.

ع: مستسهل، مستطلق، متزجر، مستمشي.

نيسه تی - نيسا

نیش

ك: كار، پيشه. [سمات، فرمان]

ف: كار، پيشه.

ع: عمل، شغل، كسب.

نیش!

ك: عيش، قخ! [كخ] (وشه ی دهرسپنی بیتزاری و

پیتاخوش بورنه.)

ف: شه، ويك! (كلمه ی نفرت و استكراه است.)

ع: ثفا!

نیش

ك: ژان، گل، دهره. [نازار]

ف: دزد.

ع: آلم، وجع.

نیشاره

ك: هيسا، دركه، دركائن، گهيائن، چاو قرتكي،

چاره لته كائن، نه بهام، كيشه ك، گوشه. [نامازه]

ف: نماز، سيم، كوش، دندش، پر خيده، نمودن،

نشان دادن، گوشه.

ع: اشاره، ايماء، ايپاء، ايچاء، ايماض، ايهام، رمز،  
غمز، وحي، تلميح، تلويع، تومنه. اسم الإشارة.

نیشاه

ك: چار، چاروپار، دنگ، نوازه. [ناريانگ]

ف: چاو، آوازه، دمدمه، زمزمه.

ع: اشاعة، شهرة، انتشار، اذاعة، كشرة، سمعة،

صيت، سما، اشتهار.

نیشان

ك: دهره كردن، ژان كردن، گل كردن، دهره هاتن. [يهشان]

ف: درد كردن، درد آمدن.

ع: تألم، ثوجع.

نیشتياق

ك: تاسه، ناره زور، تامازوړی، چوتیان، چوتیان دن،

تينگی. [همز، خولیا، تامه زړی]

ف: درخوش، شادخواست، تاسه خواری،

آرزومندی، تشنگی، گروس، گروش، جوش،

جوشیدن.

ع: اشتياق، شوق، ولع، ثولع، آب، اباب، ابابة.

نیشتيباه

ك: شيتيان، گوم برون، ليشيتويان، لي گوم برون،

سهر ليشيتويان. [لپيتيچون]

ف: گم شدن، سرد زنياو زدن، پرت شدن،

لفزیدن.

ع: اشتباه، التباس، التياث.

نیشتيباهکاری

ك: شيرائن، پاس گوم كردن، پاسپوشي. [لپيتيكدان]

ف: راست پوشی، هوده پوشی، راست

پوشاندن، راست گم كردن، گمراهی، پرت روی.

ع: لبس، تلبیس، تخليط، تشبيه، تلویت. ثولیس،

ایلاس، اخداغ.

نیشتيهار





(مادیان را فحل دادن.)

ع: ایداق.

**نیفماس**

ك: چارپوشی. [لیبورن «اغماض» و نوخته کدی لایراه.]

ف: چشم پوشی، آموزش. مهربانی، گذشت،

درگذشتن، بخشایش. (مصحف اغماض است)

ع: اغماض، عفو، صفح، غفران، مَغْفِرَة.

**نیفت**

ك: پاژینه، نهخشان. [ینژیل، بنیترنگ، خموشوغالی

دهغل]

ف: افت، آفال، ته گربالی.

ع: كُخَالَة.

**نیفتار**

ك: برشتیو. روزگ شكان. [بربانگ. رژیرو كرده نه]

ف: شام. روزه باز كردن.

ع: فُطُور، افطار.

**نیفتاری**

ك: برشتیو، بربانگ. [نوهی روزری پی ده شکتین.]

ف: شام. (آن چه با آن روزه باز کنند.)

ع: فُطُور، فُطُوري.

**نیفتخار**

ك: فیز كردن، خوهه كئیشان. [شاناری كردن]

ف: خودستایی، فیس كردن.

ع: افتخار، مُباهات.

**نیفترا**

ك: دهله سه، ده سه له بیس، درو. [تومەت، بوختان]

ف: پلمه، سُرُو، چربك، پیغاره.

ع: اِفْتَرَاء، بُهْتَان، تَلْسُن، تَهْمَة، عَضِيهَة.

(نِيفَر)

ك: به دهشت، سپیان، سپیار. [ناسمانی نۆیه م به لای

پیشینیانوره. (له بهرگه ههرا بهر و ژوروتر.)]

ف: سپهزار. (هوای افری)

ع: افر، اثیر، فوق الجوّ.

**نیفصاد**

ك: چوكله شکتینی، شوفاری. [ناژاره نانوره]

ف: چُغَلْی، رَسایس، جَلو یزی، هالگی،

سُخَن چینیی، دو بَر هَم زتی، پالانگی.

ع: افساد، ثفتین، فُحْرِك، نَم، تَوْرِش.

**نیفلاس**

ك: نه بونی، نه داری. [نابویتی، مایه پروچی]

ف: تباهی، نداری، نابودی، ناچیزی.

ع: افلاس، اِعْسَار.

**نیفلاك** - **داكاسیان**

**نیفلیج**

ك: كوچ. [شه پله لی درار. گۆج]

ف: چَنگَلو ی، چَنگَلو ی، چَنگَلو ی، چَنگَلو ی، چَنگَلو ی،

شیک.

ع: قَالِج، مَقْلُوج، كَسْحَان، اَكْسَح، اَكْنَع، كَنْع، اَكْوَع.

**نیفلیجی**

ك: كوجی. [نه غوشی شه پله. گۆجی]

ف: چَنگَلو کی...

ع: قَلِج، كَسَح، كَنْع، كَوَع.

**نیقبال**

ك: نامەد، نگین، هات، مارار. [بهخت]

ف: آمد، ماراب، شگون، پیش آمد، خوش بختی.

ع: اِقْبَال، بَخْت، طَالَع.

**نیقتساد**

ك: مال داری، دنیا داری. [که بیانیوی]

ف: کدیوری، کوالش، مال داری، دنیا داری.

ع: اِقْتِصَاد، اِثْرَاء.

**نیقتساد**

ك: میانه روی. [مام ناروندیتی]

ف: میانه روی.

ع: اِقْتِصَاد، اِعْتِدَال.

نیفتیدا

ك: شۆن كهفتن، پشت سمر كهفتن، تهك كهفتن. (شۆن كهفتنگ

«مُقتدی»، شۆن كهفیاگ «إمام») [په پیری کردن]

ف: پیروی، پشت سر افتادن، گرویدن.

ع: اقتداء، اتباع، شنن.

نیفراو

ك: پی هاتن. [دان بیانان]

ف: خُست، مُست، گُفت، گفتار، هُست،

خستیدن... بر زبان آوردن.

ع: اقرار، اذعان، ایداع، نُخوع، اعتراف.

نیفراز

ك: دواپی. دواپی هاتن. [کو تایی هاتن، قربان]

ف: انجام، فرجام، فُرُناد، پایان، سُو مه، کُران.

انجام آمدن، انجام رسیدن... فرجام رسیدن،

نیست شدن، از میان رفتن، بریده شدن.

ع: نهایة، غایة، عاقبة. انتهاء، انقراض، خاتمه،

انقطاع.

نیقلیم

ك: ناوچه، ناروان، سهرزوبین. [هه ریم]

ف: كشور، كشخُور، كشخُر، كشخُر.

ع: مَمْلَكة، اقلیم، مَحال.

نیقلیمیا (نه قلیمیا)

[ك: خلتی كانراكان له كاتی توانه ودا.]

ف: اقلیمیا. (كُردی قلزات در هنگام گداختن)

ع: اقلیمیا.

نیل

ك: عیل، خیل. [هه ز]

ف: ایل.

ع: حَيّ، قبیلة، عشيرة.

نیلنیفات

ك: لاكردمه، ههوالپرسی، پرسین. [ناورده انهوه، باید خدان]

ف: نگاه کردن، رو کردن، چُفر، پُرسه، آگاهی

گرفتَن، نگریستن، برگشتن.

ع: التفات، لُطف. استخبار.

نیلنیفات کردن

ك: لاكردنهوه، بهر کردن، ههوالپرسی. [ناورده انهوه، باید خ

پندان]

ف: چُفریدن، پُرسش، آگاهی گرفتن. رو کردن،

نگاه کردن، رویگرداندن.

ع: التفات، استخبار، مَلاطفة، تَلطُف.

نیلجاری

ك: گدله كومه. [گدله كومه کی، راپه رین]

ف: شورش، ایلجاری.

ع: اجماع، هُجوم، قُهاجُم، قیام، نُهضة.

نیلچی

ك: بالیوژ. [بالوژ، سه فر]

ف: ایلچی، فرستاده، نماینده، بالیوس.

ع: سَفیر.

نیلچی باشی

ك: سهر نیلچی. [سهر بالوژ]

ف: ایلچی باشی، سر ایلچی.

ع: سَفیر کبیر.

نیلهام

ك: لیته، خوربه، لیویان، خورپیان. [خستنه دل، سرور]

ف: در دل انداختن، فرداب.

ع: الهام، وَحی، إلقاء.

نیشاخ

ك: سهرده سیر. [کو یسان، زوزان (بهرام بهری «قشلاخ».)]

ف: ایلاق، ییلاق، کوهسار، سز دسیز. (ضد

«قشلاخ»)

ع: هُرُود، مَقاط، مَقیط.

نیتلهك

ك: بیژن، نهرمه بیژ. [هیتلهك]

ف: اَلْک، نَرَمِیْز، تَنَکَبِیْز، گَرَمه‌بِیْز، گَرَمه‌وِیْز.

ع: غَرِیَال، مَنخَل.

وینده

نیم

ل: نَم. (نیمجار) [پیشگریکه بو نامازه به نزدیک].

ف: اَیْن. (این بار)

ع: ذَا، هَذَا، اَلْ. (هَذِهِ الْمَرْءَ)

نیمه

ل: دَرِک، حِیْمَا. [نامازه]

ف: نَمَار، دَنَدَش، پَرخیده.

ع: اَیْمَاء، اِشَارَة، رَمَز، کِنَايَة.

نیمهاله

ل: دَسوَر. شیشه‌دَسوَر. [حوقته، عیماله. — نامرازی —

دهرمان کرده ریخته].

ف: اَمَاله، مِیْنَا.

ع: حَقَنَة، مَحَقَنَة.

وینده

نیمهاله فهره‌نگی

ل: دَسوَر فهره‌نگی. [حوقته‌ی فهره‌نگی: جُزْره

حوقته‌یه که.]

ف: اَمَاله فرنگی.

ع: مَحَقَنَة.

وینده

نیمام

ل: پَیْشِوَا، بَرتوژ، [پیشنوژ، رَیْبر]

ف: پَیْشِوَا، کَچیر، کَچیرده، باژن، پَیْشِرُو.

ع: اِمَام، مُقَدِّی.

نیمان

ل: باو، [بردا]

ف: باوَر کردن، گرویدن، پذیرفتن، اُسْتَوَا،

اُسْتَوَا.

ع: اَیْمَان، اَیْقَان، اِعْتِمَاد.

نیمتحان

ل: به‌راوَرده، زَمِین، تَایِید کردن. [تَایِی کردنه]

ف: زَوْن، اَرَوِیْن، اَرَوِیْن، اَزْمُون، اَزْمایش.

اَزْمُون، زُمُون، اَزْمُون، اَزْماییدن.

ع: اِمْتِحَان، اِخْتِبَار، اِیْتِلَاء، تَجْرِیَة، مَنی، بَلَوِی،

مَنُو.

نیمتیزاج

ل: تَیْکَه‌لِی، تَیْکَه‌لِی بَوِیْن، نَویْته بَوِیْن، قَایِی بَوِیْن.

[تَیْکَه‌لَاز بَوِیْن]

ف: یَکْدَش، اَمِیْزَش، اَمِیْغ، سَنَگَم، سَنَگَمِیْر،

اَمِیْخته شدن، اَلْفَده شدن، تَرَوِمیْدن، اَلْفَذن،

اَمِیْزیدن، اَمِیْزیدن.

ع: اِمْتِزَاج، اِخْتِلَاط، تَرْکُوب.

نیمجار

ل: نَم جَاره، نَم کَشه. [نَم کَهرته]

ف: اَیْن بار.

ع: هَذِهِ الْکَرَة، هَذِهِ الْمَرْءَة.

نیمرو

ل: نَه‌مِرو، [نَه‌مِرو]

ف: اَمِروز، اَیْن رُوْز.

ع: اَلیَوْم، هَذَا اَلیَوْم.

نیمزا

ل: مَوْر کردن، گوزهراندن، نَه‌جَام دَن، رَوَا داشْتَن. [شَه‌قَل]

کَرْدَن، جَیْبه‌جَی کردن، پَسه‌نَد کردن]

ف: مُهَر کردن، گُذَرَانِیْدن، اَنجَام دَادن، پَذِیْرِفْتَن،

دَسْتِیْنه.

ع: اِمْضَاء، اِنْفَاز، اِجْرَاء، قَبُول.

نیمه

[ل: نَم، مَه (کَه‌سَیْکی گَهره یا یَدِکَم کَه‌سی کَز).]

ف: مَآ، مَآه. (یَک نَفر بَزُرْگ، یا مَکَلَم مَعَ الْغَیْرِ).

ع: نَا، نَحْنُ.

نیمه‌گل



## نڀنڪار

ڪ: ٺهه نعاڊ، پشتهو ڪهفتن، پٽنه هاتن، بارو نه ڪردن.

[نڪوولي ڪردن]

ف: ڪيبيڊن، مَنبَلِيدَن، اَرَتَدان ڪردن. باور نڪردن.

ع: جَحد، اِنڪار، جُحد، ثَحاَشِي، ثَحَشِي.

نڀنه

ڪ: ٺهه. [رشي ٺاماڙ به نزيڪ. (وشهه ڪي ههرواميہ.)]

ف: اين. (اورامي است.)

ع: ڏا، هڏا.

نڀواره

ڪ: خوره ٺاوا، چهرا ڪهراڻ. [روڙپهري]

ف: ايوار، سَر شَب، شَبانگاه، شام، شامگاه.

ع: رَوَاح، عَشِي، اَصِيل، غَسَق، مَغْرِب، غُرُوب.

نڀتوه

[ڪ: ٺهنگو: راناوي ڪهسي دوهومي ڪوڙيه.]

ف: شما، شماها.

ع: ڪُم، اَنَتم.

نڀتوهت

ڪ: به خيتر، به خوي، خويڏاري. [ناگاداري ڪردن]

ف: پَرستاري، پَرورش، نگاهداري.

ع: خَدَمَة، مُراقَبَة، خَوَل، خِيال، تَوَجُّه.

نڀتوهگل

[ڪ: ٺيڙ (ڪوڙي راناوي ڪهسي دوهومي ڪوڙيه.)]

ف: شماها. (جمع مخاطب است.)

ع: اَنَتم.

نڀه

ڪ: به، ٺهه. [ٺاماڙ بو نزيڪ.]

ف: اين.

ع: ڏا، هڏا.

نڀهتام

ڪ: پياچورن. [گويڻدان]

ف: پرداختن، ڪوشيدن، ڪوشش ڪردن، وڙڙفتن.

ع: اِهْتِمَام، اِعباء. [اِعتِناء]

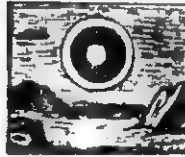
## وینہ کانی پستی نہ



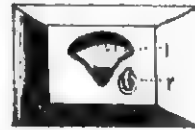
ٹاڑینہ



ٹارہ فچن



ٹاخلہ



ٹاخوڑ



ٹاچمر



ٹافٹاو گہردان



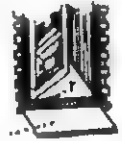
ٹاغہ چہ واش



ٹاشہ تہ نووری



ٹاشرمہ



ٹاسانہ



ٹالہمت



ٹالہمت B



ٹالہمت A



ٹالاقیا



ٹالفتاوہ



ٹاوخومری A



ٹاویاش B



ٹاویاش A



ٹاوان



ٹاہو



ٹاویڑ



ٹاو گہردان



ٹاوشار



ٹاودزہک



ٹاوخومری B



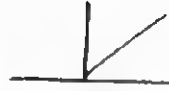
تیرابه



تخله خ



نوستور لایب



کوریف



تاینه



تیشکله



تیشکفت



تیسکینه



تیسب



تیزدهها



تیره ج



تلوار



تله کریجه



تله گال



تلقچه وان



تیشکینه ج



تلمیق



تلمه ج



تلماس



تلقمریز



تلقه



تلقاویز کردن



تلقواسل



تله نگوسیه B



تله نگوسیه A



تله نگوس



تله نجینه



تله نجامه



تیمالہ دھرنکی



تیمالہ



تیلہک



تیسکان





# ب

ع: هَواء.

ب

ك: باد. [له‌خوښايي بوون]

ف: باد، تيوټور، ديمبار، شگفت، برتنځي.

ع: غرور، كېږ، نخوة

ب

ك: هډوا. (باي كردگه.) [نارسان]

ف: باد.

ع: نَفخ، اِنْتِفَاح.

ب

ك: بلا، بلا، بلا (با بيتا) [لنگه‌ري، بهينه!]

ف: بگذار! (بگذار بپايد!)

ع: ل، دَعَا! (لِيَأْتِي! دَعُوْهُ يَأْتِي!)

ب: نه‌مه

[ك: له‌گډل نه‌م‌شدا، هډرچند]

ف: با اين‌كه.

ع: وَكَو، وَكَوْكَان.

باب

ك: بدن، به‌ش. [به‌شيك له‌كتيب.]

ف: ذر، ښند، ښخش. (باب كتاب)

ع: باب.

ب

ب

[ك: وشه‌ي‌كه يو بهرگري كردن و گټړانده‌ي‌ ناژه‌ن - بو]

نمونه: يابوو - دانراوه كه پيټي «ر» ځي لټوي يا «ب» ځي

كوردې پي‌ده‌لټن و دهنگي - ر - ي هديه.]

ف: صدای «ر» می‌دهد، «رای لبی» یا «بای

کردی» می‌گویند. کلمه‌ای است وضع شده

برای نهی از یابو مثلاً.

ب

ك: هوښ. [هينځي جووت بوون.]

ف: باه. (توانايي جماع)

ع: شهوة.

ب

ك: وا. [جرجوټي توندې هډوا.]

ف: باد، واد، اوغا.

ع: ريح.

ب

ك: هډوا. [بي: گازيكي بي بوڼ و بي رنگه كه ډيري زوي

داوه.]

ف: باد، ځنډ، ځوڼده.

۱- نم وشه‌ي‌ه له ده‌سنوسه‌كه‌دا بريټيه له پيټي «ب» كه

پيټي «ر» ځي له‌سهر دانراوه. (ر - ر)

ل: بارک، بارکه، بابا، [بابا، باره]

ف: باب، پدر، بابا!

ع: آب، یابا!

### بابوله

ل: مدلوتکه، قوتاخه، [مدلوتک، قوتناخ]

ف: اشتک، قُنداغه.

ع: قَماط، حِزام، کِفاف، مِلفاف، قُعموطة.

وینه

### بابوله پیچ

ل: قارنج، نوار، [له فاده می مدلوتکه].

ف: نوار.

ع: سَبَبِيَّة، طَرِيْدَة.

وینه—بابوله <۲>

### بابوونه

ل: گول، چاریشه، چاریشه، [به بیرونه]

ف: بابونه، کوبل، اکحوان، گاوچشم، کافوری.

ع: قُرَاص، غاغ، حَبَقُ البَقَر، حَبَقُ، بابونج، اقحوان،

قُحوان.

وینه—نمقحوان

بابه

ل: باوک، بارکه، بابا، [بابا، باره]

ف: پدر، باب، بابا!

ع: آب، یابا!

### بابهت

ل: بارهت، بهره تی، [باره، له مده، سه بارهت (له بابت بره

پاره کوه، سه بارهت به قهرزه که.)]

ف: باره، باب، بابت، (در باب فلان مبلغ، از بابت

فلان طَلَب)

ع: باب، بابَة، موضوع.

### بابهت

ل: بار، بارهت، په سدن، [داب، ره]

ف: بابت، یاسا، درخور، شایسته، پسند.

ع: بابَة، مَعْمول، مُناسِب، مَطْلوب.

### بابینی

ل: پهتا، درم، هلامت، [تلامت، په سیو]

ف: هنگ، کاتوره، بادبینی.

ع: رُکام، ثُواط، ضُناک، ضُناک، رُکَمَة، ثُرْلَة، شُطَاة،

ضُوْدَة، ضُوْد.

### باتل

ل: پوچ، پیخو، پیهورده، مفت، بینکاره، له کارکه فنگ.

[به تال، هیچوپوچ]

ف: خَنج، فَرخَنج، ناچیز، بیهوده، هرن، هرزه،

نادرست.

ع: باطل، ضائع، لغو، غَبَث، داحض، مَنسوخ، رِیق.

### باتلاخ

ل: زق، زلقه، [زله کار، زرتگ]

ف: بُک، باتلاق.

ع: وَرْمَة، رَدْعَة، وَقِیْعَة، صَهْوَة، مَوَحْل، مَنْفَع.

باطله—باتل

### باطله و کردن

ل: پوچه و کردن، له کارخستن، [هله و شاندنره، پوچه و

کردنره]

ف: خَنجاندن، فَرخَنجاندن، خَنج کردن،

فَرخَنج ساختن، هرزاندن.

ع: اِبْطال، الْغَاء، نَحْض، نَسْخ.

### باطله و کریاک

ل: پوچه و کریاک، له کارکه فنگ، [هله و شار، پوچه و

کراو]

ف: خَنجیده، فَرخَنجیده، وادیاب، ناچیز شده،

هرزیده.

ع: مُلغی، مُبْطَل، مَنسوخ.

### باتن

ل: نار، ژیر، [ناخ، نهینی]

ف: تو، میان، زیر، نرون، اندرون. نهان، پنهان.

ع: باطن.

**باتی**

ك: بهره‌تی، ته‌غوا، جیدی، جیگه. [بریتی، له‌بری، جیات]

ف: به‌جا، به‌جای، جای، زمش، گوه‌ر، گهر.

پاداش. تاوان.

ع: عَوْض، بَدَل، عُقْبَة، مَن بَاب. جَزَاء. غَرَامَة.

**بابوشکه**

ك: پرورش. [به‌لاش، وشكه‌گیا]

ف: خَس، خاشاک.

ع: غُثَاء، قَذی، قَذَة.

**بایر**

ك: چایانی. [سرمابورن]

ف: چاهیدگی، سرماخوردگی.

ع: قَرَس، بُرَاداء.

**بایر**

ك: بارا. [باره‌گوره]

ف: نیا، بابا، پدر بزرگ.

ع: جَد.

**بایرکه‌وره**

ك: بارا گوره، بارگه‌ره. [بارکی بایر]

ف: بابا بزرگ، نیا بزرگ، فَرَنیا (پدر نیا. مادر

نیا)

ع: أَعْلَى جَد، أَلْجَدُ الْأَعْلَى.

**باخ**

ك: میری. رادارانه. [مالیات، سدرانه. هدره‌ها: باجی

سدره‌ی]

ف: باج، باژ، واژ، سا، ساو، گزیت، جبا.

راهدارانه.

ع: مَكْس، خَرَج، جَبَايَة، مَجْبَى، مَالِيَة. (مالیات)

**باجگیر**

ك: باجه‌وان، رادار. [باجسین]

ف: باج‌گیر، باجبان، باژوان، واژبان، ساویان،

گزیت‌گیر، راهدار.

ع: مَكَّاس، غَشَّار، مُحَصِّل.

**باجه**

ك: واجه، کوناواجه، کوناوجه، رَچَن، کوناِرَچَن. [رَچَنه،

رَژَنه]

ف: باجه، بانجه، وانجه، رَژَن، رَژَنه، پالکانه.

ع: فَحْت، كُوة، مَنفَذ، هَو، جَلِي، رَوشَن، رَؤِیَة.

**باجه‌وان** ← **باجگیر**

**باجی**

ك: خوریشك، خوریشكه! [خوشك. خوشکی!]

ف: خواهر، همشیره، باجی.

ع: أُخْت. یا أُخْتَا!

**باغ**

ك: بوسان. [باغ]

ف: باغ، آبسالان، بوستان، بُستان، فَرَدُوس.

ع: حَدِيقَة، رَوْضَة، جَنَّة، فَرَدُوس، بُستان.

**باغ برین**

[ك: شیتغل کردن و هدپاچینی داری باغ.]

ف: پَرخَو، فَرخَو، خساره، خشاوه، آزوغ،

پرکاوش، پَرخَویدن، فَرخَویدن، خُشودن،

کَردیدن، پیراستن، باغ بُریدن.

ع: شَذَب، قَضَب، قُتُوب، تَشْذِيب، تَقْضِيب،

تَشْحِيل، تَقْلِيم.

**باختن**

ك: دانیان، دَژانن، بازین. [دانان، دَژاندن]

ف: باختن.

ع: خَسَار، حَرَام، حَرَم، إِضَاعَة، تَضْیِيع.

**باخچه**

[ك: باغچه]

ف: بوستان، بستان، باغچه.

ع: حَديقَة، بستان.

باخله

ل: تۆمه‌دانه. [شه‌تنگه (جنگایه‌کی کاتیه که تۆزی تیندا

ده‌چینن، تا بیتته نهمام.)]

ف: تخمدان، دانه‌دان، داردان، نخیر، نخیز.

(دیواره‌ای که برای نشا یا نهال می‌سازند و در

آن تخم می‌کارند که نشا یا نهال سبز شود.)

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنْدَانَة.

باخ نه‌مانه

[ل: خه‌لف]

ف: نهاله، نواجسته.

ع: فَسیلَة، فُسلان.

باخون ← باکا

باخوهر

ل: ماوش، به‌ین. [کونه‌با، مرده]

ف: خوا، بادخور، میانه.

ع: فُرَجَة، مَقْطَع، فاصِلَة، بَیْن.

باهوان

[ل: باغوران، ره‌زوران]

ف: باغبان، رزبان، بنوان.

ع: ناطور، ناظور، ناظر، اَکار، کَرام.

باد

ل: با، را. [جوجوولی تواندی هه‌وا.]

ف: باد، واد، اوغا.

ع: ریح.

بادار

[ل: همر خواردنیک که مرژد بای پی بکات.]

ف: باددار، باد انگیز، باد‌آور.

ع: نَفّاح

بادار

ل: همدار، که‌له‌با، بادیه‌وا. [فیزن، له‌خوبایی]

ف: فَتَو، فَتَوده، باددار، کله‌باد، خودبین،

خودپسند.

ع: مُتَکَبِّر، مُتَغَرِّغ، اَلُوف، مَغْرُور.

باداری

ل: به‌رسی. [مایه‌سیری]

ف: بُواسیر.

ع: باسُورِی، باسُور، بُواسیر. ناسُور، ناسُورِی،

نواسیر.

بادام

[ل: بائی، به‌هیث]

ف: بادام.

ع: لَوژ.

وینه

بادامه تاله

[ل: بادامی تال. (مه‌به‌ست به‌ری دره‌خته که‌یه.)]

ف: گَنوژ، بادام تلخ. (ثمر آن)

ع: جَلَوژ، اللَوژ المَر.

بادامه تاله

ل: هدرجن. [دره‌ختی بادامه تاله.]

ف: مَزگ، مَنج، بَخَرک، اَرَجَن، اَرژَن. (درخت

بادام تلخ)

ع: مَرَج، مَرِیج، اَرژَن.

وینه

بادان

ل: تاردان. [بیج‌دان. رستن]

ف: تافتن، تابیدن، تاب دادن.

ع: بَرَم، قَتَل، جَدَل، اَرَم، قَلَد، شَرَر، هَمَر، اِبَرام.

بادان

ل: شدن کردن. [هه‌ل‌دان به‌ دم باره. (بو نمونه: هه‌لدانی

خهرمان هه‌تا «کا» یی لی جیا بیتته‌وه.)]

ف: باد دادن. (باد دادن گندم مثلاً که از کاه جدا

شود.)

ع: ذرو، ذری، تذریة، تمریض.

**بادرُج**

ك: تاج خرّوس. [گولی پویه كه له شیر.]

ف: بادروج، بوبنگ، خوج، خوجه، بُستان

افروز، تاج خرّوس، گل یوسف، گل حوا.

ع: اَقْرِیط، ضَمَوَمَر، ضَمِیَمَر، بادرُوج، اَلْحَبَق  
البُستانی.

**بادرِهَنگ**

ك: باررونة، بالنگو. [گیاهه کی بوخوشه كه له گدل نان و  
پنیدا ده یون.]

ف: بادرنگ بویه، تَرَنگان، كزوان، بادرو، بادرونة،

بالنگو. (علفی است معطر با نان و پنیر  
می خورند.)

ع: مَلِیسا، تَرَنجان، بادرنجبویه، مَفْرَحُ الْقَلْب، البَقْلَة  
الأُثْرَجِيَّة.

**بادرِهَنگبویه** ← **بادرِهَنگ** [به فارسی گوی «بادرنگ»].  
(فارسی «بادرنگ» است.)

**بادكُزَه** ← **بادكُزَه**

**بادریك**

ك: تاودریاك. [بادراو، ریسراو]

ف: تافته، تابیده، بربیخته، تاب داده شده.

ع: مُبْرَم، مَقْتول، مَجْدول، مَبْرُوم، مَضْفُور، مَشْنُور.

**بادكُگیر** ← **بادكُگیر**

**بادجِه**

ك: كُپَرِه. [بادمه، توف]

ف: دَمَه، شورش، كولاك، بادلَمَه.

ع: دَمَق، زَوْبَعَة، عاصِفَة، طُوفان.

**بادِه**

ك: شِدرار، مِدی. [شِدراب]

ف: باده، مِی، مَل، لَه، بکماز، شراب.

ع: رَاح، مُدام، خَمَر، قَرَقَف، رَحِیق، رَهِیق، عُقار،  
قَهْوَة، صَهَباء، نَاجُود، سَكْر، غَرَب، كُمَیْت، عاتِق،  
مِلّاء، لَیلى، لَذَة، لَذید، فَضْلَة، خَنْدَرِیس، مَشْرُوب،  
بادَة.

**بادِه باده**

[ك: پیدز بیت! (وشه پیرزبایسه كه لَه سروده  
ودرگیره):

همی باده باده باده یا شا موارِهك باده.]

ف: بادابادا!، خُجسته بادا! (كلمه ی تبریک  
است اشاره به این سرود:

«همی باده باده باده یا شا موارِهك باده»)

ع: بَرَكَلَه، بارَك الله لَكم. أَحَسَنْت!

**بادِه چی**

ك: مِه چی. [باده گیر]

ف: سرده، چمانی، چمانی.

ع: ساقی.

**با ده رچوون**

[ك: همدا لی ده رچوون، با دان (بو نمونه: خِیگه كه با  
نه دات.)]

ف: باد در رفتن. (خِیك مثلاً.)

ع: نَش، اِنفِشاش، خُرُوج الریح.

**با ده رچوون**

ك: لووت هاتنه خوارو، نس نیستنه. [به هیچ ده رچوونی  
پاش خو هه لكیشان.]

ف: باد در رفتن، پست نشستن.

ع: تَضاول، خُشوع، خُضُوع، هُبُوط.

**با ده رکردن**

[ك: همدا در کردن، بادان (بو نمونه: خِیگه، كه با  
نه دات.)]

ف: باد در کردن. (خِیك مثلاً.)

ع: اِلِاخَة، فَش.

**بادیه‌وان**

[ك: چارۆكه‌ی كه‌شتی.]

ف: بادبان. (بادبان كشتی)

ع: شُرَاع، قُلُوع.

وینه

**بادیه**

ك: بایه، بایدیه. (كاسه‌ی مسی.)

ف: بادیه. (كاسه‌ی مسی)

ع: باطیة.

وینه—بادیه

**بادیه‌وا**

ك: كه‌لله‌باد، بایه‌وا، بادار. [له‌خوئیایی]

ف: فُتو، فُتوده، بادی‌دار، كُله‌باد، خودبین،

خودپسند.

ع: مَغُور، مُتَكَبِّر، اَنُوف.

**بادیه‌وایی**

ك: كه‌لله‌بادی، باداری، بایه‌وایی. [له‌خوهرچوون]

ف: تیوتور، دیمیار، بَرْتَنسی، فُتودی، فُتودگی،

خودبینی.

ع: غُور، تَكَبُّر، اَنَف، قَرُفُع.

بار

[ك: كوژ (باری ولاخ، كوژلی گویدریژ و نیستر و یابوو

و...)]

ف: بار. (بار الاغ، قاطر، یابو)

ع: حِمْل، رَحْل. (ما یُحْمَلُ.)

بار

[ك: ئەرك (ئەرو شتە‌ی كه‌ زیاد له‌ مالیات له‌ رعیه‌تی

ده‌ستین.)]

ف: بار، گردن گذاشتن. (اضافه‌ بر مالیات

چیزی از رعایا گرفتن)

ع: تَحْمیل، تَكْلِیف، نَائِبَة، تَحْمِیلات، نَوَائِب،

تَكَالِیف.

**بار**

ك: جار، سەر، گەل، كەشه، واره، را. [كه‌پەت]

ف: بار، وار، واره، ره.

ع: دَفْعَة، مَرَّة، كَرَّة، تَارَة، خَطَرَة.

بار

[ك: زەغەل (ناپەرختی ناو سكه‌.)]

ف: بار، شار. (بار مسكوكات)

ع: غُش، حُمْلان، عیار، دَغَل.

بار

[ك: تەزێتی سپی سەر زمان به‌ هوی نه‌خۆشینەوه‌.]

ف: بار، باره. (سفید شدن زبان)

ع: اِنْسِلَاق.

بار

ك: كار. (كاروبار) [ئیش (له‌گەل «كار» دا دیت.)]

ف: بار، كار. (مرادف كار است.)

ع: شُغْل، شُغْل، شُغْل، اَمْر، اَرْب، خَطْب، عَمَل.

بار

ك: لَوژ. (كه‌فتگه‌ به‌ بار خوه‌یا.) [دَوَخ (بو نمونه‌ تیرێك

كه‌ بكمه‌یت به‌ باری خویدا.)]

ف: بار. (افتادن تیر مثلاً به‌ بار خود.)

ع: مَاتی، وَضْع، وَضْعِيَّة، وَجِه.

بار

ك: زك، بەر، مَنان. [بِز]

ف: بار، بچه، شكم.

ع: حَمْل، حَبْل، جَنین.

بار

ك: ده‌سور. [موله‌ت]

ف: بار، له‌ی، دُستور، گُفتار.

ع: اِذْن، اِجَازَة، رُخْصَة.

بار

ك: بار كردن. (وه‌خت باره‌.) [بار خسته‌ سەر پشته‌

باره‌به‌ر.]

ف: بار، بار کردن، (هنگام بار است).

ع: حَمَل، حُمْلان.

بارام

[ك: همداری مهربان.]

ف: بهرام.

ع: مَرَبَخ

باران

ك: ومشت، واران. [دَلَوِی تار که له هموره دپته خوار.]

ف: باران، کاخه، کاخَر.

ع: مَطَر، غَيْث، وَدَق، حَيَاء، حَيَا، نَضِيضَة، شَاكِيْب.

باران

ك: واران، وارائن. [دبارين، بارانندن (وَك: تېباران، بمردباران).]

ف: باران، بارانندن. (تير باران، سنگ باران مثلاً).

ع: وَبَل، ضَرْب، نَضِخ، اِمطار. رَش. رَجَم. سِيْب.

باران تون

ك: شمس. [شسته باران]

ف: باران تند.

ع: وابل، ناضح، هَتَن، غَدَق، دَيْمَة، نَضَاخ.

باران دوشمت (باران دشت)

ك: رهميله. (باران تك دوشمت) [ريژنه]

ف: باران درشت.

ع: هَاطِل، وابل، سَح، راضِب، غَدَق.

باران كم

ك: تار. [تاف]

ف: باران كم.

ع: وَكث، شَوِيْب، خُبَاة.

بارانن

ك: وارائن. [بارانندن (بهرد، تير، باران).]

ف: بارانندن. (سنگ، تير، باران)

ع: اِمطار، وَبَل، نَضِخ، رَش.

بارانن

[ك: بارانندن (دهنگی بمرخ و مهر).]

ف: مَأْمَأ کردن، بَع بَع کردن. (صدا کردن

گوسفند یا بره)

ع: مَأْمَاة.

باران نالوده خت

[ك: وارانن بپوخه خت]

ف: خَمِيْنَة، باران ناهنگام.

ع: نَضِخ.

باران نهرم

ك: وهشت، باران ورده. [نهرمه باران]

ف: باران ریز، باران نرم.

ع: طَل، رَش، رُهام، طَشَة، طَشِيْش، بَغْش، دَث،

رَك، رَشَة، رَذَاذ، دِثَاث، هَمِيْمَة.

باران ورده ← باران نهرم

بارانی

[ك: بالاپوشی باران دانه ده. (پالتوی کلاره دار).]

ف: بارانی. (پالتو باشلق دار)

ع: بُرْنَس، مِطَر، مِطَرَة.

ویندی هدی

بارانی

ك: کلایوژگه. [کلایوژ: سهر کلای باران دانه ده.]

ف: بارانی. (باشلق)

ع: بُرْنَس، قُبْعَة.

ویندی هدی

باریو

ك: کومهك، دسیاری، یاری. [دسگری]

ف: کُمَك، دَسْت یاری، یاری.

ع: اِعَاْنَة، مُسَاعَدَة، اِمْدَاد.

باربهنی

ك: کوچ، بنه بنی، بار کردن. [بارگه تیلکنان]

ف: کوچ، باربندی، بُنَه بِنْد ی.



ع: رَحْنَة، قَرَحَال، اِرْتِحَال.

**بارخانه**

[ك: نهر پيداويستياندهی كه له كوچدا ده گويزرينهوه.]

ف: بارخانه.

ع: حَمَل.

**بار خستن**

[ك: مانهوه، لادان، بارگه و بنه كردهوه.]

ف: بار آنداختن.

ع: حَطَّ الرَّحْل، تَنْزِيلُ الْبَضَائِع.

**باروزه**

[ك: نهزهرووت (جيرهی دارنكه).]

ف: باروزد. (صمغ نباتی است.)

ع: قَنَّة.

**بارسايی**

ك: قلعت، كولوتی. [قهباره، تن]

ف: ستبری، استبری، كُلفتی، گُندگی، بلندی.

ع: جِرم، حَجَم، جِسَم، ضَخَامَة. اِرْتِفَاع.

**بارسوكی**

ك: سوكباری، كهم كردن. [سورلهبوونی بار. كهم نهركی]

ف: سُبْك باری، كاستن، كم كردن.

ع: تَخْفِيف، تَرْق.

**بار سه ربار**

ك: ناربار، سه ربار. [نهر زيادهباری كه دهینه نه سه ربار.]

ف: بار سه ربار، سه ربار، میان بار، تَمْلِيت، تَنْبَلِيت،

بكیاسه.

ع: نَوَط، عِلَاوَة، ضَمِيمَة.

**بارش**

ك: وارش. [شويندوار]

ف: وارش، آس.

ع: أَثَر.

**بار كردن**

ك: باربهنی. كوچ. [بارگه تينك نان. گواستنهوی كومه تينك]

مرؤف له شوينيکهوه بۆ شوينيکی تر.]

ف: بار كردن، باربندی. كوچ.

ع: حَمَل، رَحْل، رَحِيل، تَرَحَال، اِرْتِحَال.

**بارگا**

ك: چادر. [خیرهتی پاشا.]

ف: بارگاه، بارجاه. (خیمه ی پادشاه)

ع: خِيْمَة.

**بارگا**

ك: نهر، دهر بار. [سورا (خانوبه ری پياوگه ران).]

ف: آرک، دربار، بارگاه، بارجاه، سپرلوس،

أسپرلوس، أوغَر. (عمارت سلطنتی)

ع: دَارُ الْحُكُومَة، دَارُ السُّلْطَنَة.

**بارگا**

ك: لاگا، لاگه. [مه نزلگا]

ف: بارانداز، آرامگاه، غوشاد.

ع: مَنْزِل، مَرَحْطَة، مَحَطَّ الرَّحَال.

**بارگه**

[ك: خورجيتيكي گهروريه كه كه لوبه ل و نوتی

تی دهه ن.)]

ف: بارگه، بارگاه. (خُرج بزرگی كه بار و

رخت خواب میان آن گذارند.)

ع: مَفْرَش.

**بارگیر**

ك: يابو، چاروا، نولاخ. [چارویی، ولاخ]

ف: بارگیر، يابو، آلاخ، چهارپا، چارپا، راه گستر.

ع: ماشِيَة، دَابَّة، نَعَم، مَطِيَّة، حَمُولَة.

**بارگیری**

ك: باربهنی. بار كردن. [بارگه تينلنان. كوچ]

ف: بارگیری، باربندی. بار كردن.

ع: أَخَذَ الْحِمْلَ، حَمَلَ، رَحَلَ، الشُّرُوعُ فِي الرَّحِيل.

**بارمته**

ك: گرهر. [ردهن]

ف: گَرَو، گَرَوگان، پائندان، شالهنک.

ع: رَهْمِيَّة، مَرهونه، وثيقَة.

بارن

[ل: جِيگايَدِه که «بسا»، بهر يا خاكوخوله كَهِي  
برديت.]

ف: يادَرَنَد، يادرويه. (جايي که باد آن را از برف  
يا خاك روييده باشد.)

ع: مَحَكَّ الرِّيح.

بار ناختوان

ل: بار سَنگين، بار گران. [باري قورس، نمرکي قورس]

ف: بار گران، بار سَنگين.

ع: تَكليف، تَحْميل، نَاقِبَة، تَكليف ما لا يُطَاق.

بارنامه

ل: بليت. [پسولَه يَك که ليستي بساري تيندا  
دهنوسرت.]

ف: بارنامه. (ورقه‌اي که تفصيل بار در آن  
نوشته مي‌شود.)

ع: تَعْرِيفَة، مَكْتُوب الحِمْل، بَرنامَج، بارنامَج.

بارو

ل: برج. [قوتگرِي قهلا.]

ف: بُرَج، بارو، پيواسته، وَرَدِه.

ع: بُرْج.

وَنَه ← برج

باروينه

[ل: كه لويه لي باركرار.]

ف: بار و بُنه.

ع: اَحمال، اَثقال، اَمْتَعَة.

باروشه

ل: باروشين. [باروشه]

ف: بادَرَن، بادبَرَن، بابيَزَن، بادبيزان.

ع: مِرْوَحَة.

وَنَه

باروشه ي باري

[ل: باگنِي]

ف: يادَفَر، يادَكش.

ع: المِرْوَحَة المَتَحَرَّكَة.

باروهوت

ل: دهرمان. [بارود]

ف: ياروت، يارود، دارو، ايرون، يَمَسو.

ع: يارُود، يَمَسو.

باروهنه

ل: يادَرَنگ. [يالنكو (سوزيه كي به ناويانگه).]

ف: يادَرَتگ بويه، يادرو، يادرونه، ترنگان، كزوان.

(تره‌اي است معروف.)

ع: مَلِيسا، مُفَرِّج القلب، البَقْلَة الاَثْرَجِيَّة، ثُرَنجَان،

يادَرَنجِيويَة.

بارِه

ل: ياره‌چه، دهرامد، سود، بهير. [داهات]

ف: بهره، در آمد، سود.

ع: عَائِدَة، فائِدَة، صَرْفَة، نَفْع، دَخَل، رَيْع.

بارِه

ل: بهش، ره‌سد، مويچه. [پاز]

ف: بَهره، بَخش، آبخور، آبشخور، بون، زون،

بَدوره، بَدَرزه، بَدَمه، ساوَو، پَزگاله، رَسَد.

ع: سَهْم، حِصَّة، قِسْمَة، نِصْب، نِصيب، كَلْتَة، بُدَة،

شَقْم، حَق، حَظ، جَد، جَد، عَمَق، زِدب، خَلَق.

بارِه

ل: جاره، جار، بار، كشه، سر، گهل، را. (دوياره، نهو)

[كهرت]

ف: بار، ياره، واره، وار، ره.

ع: دَفْعَة، مَرَّة، كَرَّة، تَارَة، خَطَرَة.

بارِه

ل: زيوخ. (بونيهاره) [هيَز. جهسته]

ف: تَوَان، تَوَانايي، كَالْبَد، آفَرينش.

ع: بُنْيَة، جُنَّة، خِلْقَة، فِطْرَة.

باره

ك: حَنَا. (له باره من) [سه بارهت، له مبر]

ف: باره، داب. (دوباره من)

ع: شَان، حَدّ، حال.

باره

[ك: دهنگي بمرخ و مبر]

ف: بَعْبَع، مَأْمَأ. (صدای بره و گوسفند)

ع: بَعْبَعَة، مَأْمَا، هَرْمَرَة، يُعَار، ثُغَاء، ثَوْنَج.

[ثَوْنَج]

بارهانن

[ك: پرمورده بورن]

ف: بار آمدن، پرورده شدن.

ع: تَرْبِي.

بار هاوردن

ك: بهنا هاوردن، پرمورده كردن. [بارهيتان]

ف: بار آوردن، پرورده كردن، پروردن، فَرَوَرْدن،

پرورش كردن.

ع: تَرْبِيَة، تَرْبِيْب.

باره بهر

ك: بهشبر، موجه بهر. [خاوه بهش]

ف: بهره بر، بخش بر، هم بخش، انباز.

ع: شَرِيك، سَهِيْم، ذَوْحَطّ، ذَوْكَصِيْب.

باره چه

ك: باره، دهرامه، بهره چه. [داهات]

ف: بهره، در آمد.

ع: فَاثِدَة، عَاثِدَة، مَنَفَعَة، مَحْصُول. فَوَاثِد، عَوَاثِد،

مَدَاخِل، مَنَافِع، مَحْصَل.

باره قهلا

ك: تافدرين! [باره كه لاا، دس خوش!]

ف: آفرين، آفرا، فَرِيش، زه، چنانهن، به به،

آنوشه، خوازه، آخ، آباد!

ع: أَحْسَنْتَ، مَرَحَى، مَرَحَبَا، طَوْبَى، حَبْذَا!

(يارك الله)

باره كي

ك: تولاخ بار، باری. [ولاخی بارهبر]

ف: بارکی، پالانی، ألَاغ بار، ألَاغ پالانی.

ع: دَابَّة، مَطِيَّة، مَاشِيَّة الْحِمَل.

بارهنگ

ك: توم ركيشه. [توم ريكيشه. (تومر گيايه كي لينجي

بهناوبانگه.)]

ف: بارهنگ، بارتنگ. (تخمی است لعاب دار

معروف.)

ع: بَارْمَنَج، لِسَان الْحَمَل.

باري ← باره كي

باري

[ك: بهدر حال (رشي له كورتی پرینمویه.)]

ف: باری. (كلمه ی اختصار است، یعنی: به

هر حال، به هر جهت، در هر صورت.)

ع: الْحَاصِل، إِخْتِصَاراً. عَلَى أَيِّ تَقْدِير.

باريزه

[ك: باره رين (تومر يوه رد و بي كه لكه ي كه «با»

ديه رينيت.)]

ف: بادريزه، (ثمر ريز و نامرغوب يا ثمر

نارسیده كه باد از درخت می اندازد.)

ع: رُدَاة، خُسَالَة، اُنْفُوضَة، سُقَاة.

بارتسه

[ك: چدرم يا داركي بازنييه له خه ره كدا كه بني

به سدره! دهيتجريت.]

ف: بادريسه، بادريس.

ع: فَلَكَ.

ويته يهيه.

بارتسه

ك: گنگه، فِرْفِر. [داري كه كه بني تي دهخن و بای دهن

و ده‌خولینه‌ره.]

ف: بادفَر، بادافَره، بادافراه، فرَنک، فرُفر.

ع: خُذُرُوف، یَرَمَع، خَرَارَة.

وینهی مییه.

باریسی چاچر

ک: ته‌بله‌ک، سدرستون. [کوماجه: ته‌خته‌ی سدر ستونی چادر.]

ف: بادریسه، چَناب، کماج، سَپَندوز.

ع: فَلَکَة، فَلَکَة الخِیمَة.

باریسی دووخ

[ک: چهره‌ی داریکی بازنیسه له خه‌ره‌کدا که به‌نی به‌سردا ده‌یچریت.]

ف: بادریسه، بادریس، سَنگَرک، سَنگور،

سَنگوی، سَنگَرک، سَنلوی، شولک، شوکل،

شبک.

ع: فَلَکَة، فَلَکَة المِغْرَل.

باریک

ک: ... له. [ک: زراف. لازار]

ف: باریک، بارک، لاغر.

ع: دَقِیق، رَقِیق، ذَبیل، ضامِر، نَحیل، هَزیل، مَشِیق.

باریکان

[ک: باریک، لازار]

ف: باریک.

ع: دَقِیق، ذَبیل.

باریکه

ک: تیلمه. [سیرمه. تیلماسک (له‌تی باریکی چهره‌ی پارچه.)]

ف: باریکه. (تیکه‌ی باریک از چرم یا پارچه)

ع: سَبِی، قَدَّة، طَرِیدَة، شِقَّة.

باریکه ریگه

ک: ریگه باریکه، ریه باریکه، باریکه‌ری. [بزنه‌ری]

ف: تَرَفَنج، باریک‌راه، راه باریک.

ع: رَقَب، مُسْتَل، شَعِب، مَلْحُوج. (ملاحیج)

بارین

ک: وارین، داگردن. [داریژان]

ف: باریدن، آمدن باران.

ع: مَطَر، مَطَر، اِمطار، نُزُول المَطَر، مَصُوب، اِنصِیاب، نُزُول.

باز

[ک: دَرَبَین (ناری بکه‌ره، واک: قوماریاز.)]

ف: باز، بازنده. (اسم فاعل است، قمارباز مثلاً.)

ع: خاسِر، حارِم، حَرَم.

باز

ک: نَیتر، دوریاره. [دیشان]

ف: باز، نیز، هاس، آیدی، دیگر، دوباره، بار

دیگر.

ع: اَیضاً، مَرَّةً أُخَری.

باز

ک: قه‌لباز، پهرین، پهرش. [قه‌لمباز]

ف: خیز، جهش، جستن، رَغَد، مَدَجک، گُنَبَد،

گُنَبده، گُنَبدی، فُغَد، چَنَبک، تَنَدبور، تَنَدیور،

کوهنگ، شَلَنگ، جَهِیدن، پَرش.

ع: طَفَر، طَفَرَة. وَثَب، وَثُوب، وَثَبَة. قَفَز، قُفُوز،

قَفَزی. طَمَر، نَقَر، نَقَر. ضَبَر، نُزُو، نَزْوَة.

[به ترتیب: انسان، شتر، بچه، کک، گنجشک،

آهو، اسب، بز. (به ریز: مرؤف، وشر، منال، کتچ،

چوله‌که، ناسک، نَسپ، بزن.)]

باز

[ک: بالنده‌ی کی راوچه.]

ف: باز.

ع: بَاز، بَاز، بَازِی.

وینه

## بازار

[ك: شرتنى مامنه.]

ف: بازار، وازار، واجار، باجار.

ع: سوق، صُوق، بازار.

## بازارچى

ك: مه‌لهرانش، تيزو كردن. [بازارگرمى، هازدان]

ف: آغالش، آغالدن، آغار، آغاليیدن، آغاریدن، برآنگيختن، برآنگيزانیدن.

ع: سَن، تحديد، اشارة، حَظ، حَض، تحريض، تهيج، ترغيب، نَجَش، نَجَش، ايلاغ.

## بازيلان

[ك: مه‌لهدابهز، بازيازين (وك: بازيازينى ناسك).]

ف: وزخهيدن، بَرَجستن، رَغند، وَرجه‌ورجه، (مانند آهو).

ع: رَعَص، وليف، ولاف، طُفور، نَفوز، نَفزان، حَجَلان، قَفزان.

## باز بردن

ك: پهرين، قه‌ل‌باز بردن. [قه‌ل‌مباز بردن]

ف: جَستن، جَهيْدن، جِستن، چُنْبِيدن، كُنْبِيدن، گُنْبِيدن، سيستن، خيز زدن، گُنْبِد زدن، تَنْدبور، تَنْدبور، پريدن.

ع: طُفر، طُفور، قُفن، قُفوز، وَثَب، وَثوب، اَبَز، اُبوز....

باز پهرين ← بازيلان، باز بردن

## باز پهرين

[ك: مه‌لهراندنى باز له پارمبازدا.]

ف: باز پُراندن، پرواز دادن باز.

ع: تَطْيِير البازي، اطارة الباز.

## بازخواست

ك: بازخواست. [بازپرسينه‌ره]

ف: بازخواست، بازپرس، واخواست، واپرس.

ع: مُؤاخَذَة، مُعاقَبَة، مُعاقَبَة.

## بازدى

[ك: نامشو (تاز، كرده‌وى ديدار).]

ف: بازديد، واديد.

ع: عَوْد اللقَاء، اِعَادَة الملاقات، تَجْدِيدُ التَّلَاقِ.

## بازرگان

ك: سوداگر. [مامه‌له‌چى، تاجر]

ف: بازرگان، سوداگر.

ع: تاجر، مُعامل.

## بازره

ك: كهوانه. [ويكه‌رتنى هارپژراوى ورك تير له به‌ربه‌ستيك]

و دوباره درمچونه‌وى.]

ف: سينه، كمانه، جستن. (افتادن تير مثلاً و

دوباره برجستن آن.)

ع: حَبو، حُطَف، دُهدومة.

## بازك

ك: پلپلى، پلپلين، به‌لك، بازه. [نه‌له‌ق، درپه‌نگ]

ف: خَلَنج، پيسه، دوزنگ، خَلَنگ.

ع: اَبْرَص، اَبْرَق، اَبْلَق، اَرَمَد، اَخْصَف.

بازك به‌له‌ك ← بازك، به‌له‌ك

## بازكه

[ك: جينگى بازدان.]

ف: خيزگه، جستنگاه.

ع: مَوْثَب، .... (← بان)

## بازگه‌شت

ك: به‌رگه‌شت، مهر، هاتنه‌ره، نه‌راكل، واكل. [كه‌رانه‌ره]

ف: بازگشت، بَرگشت، بَرگشتن.

ع: رَجَعَة، عَوْدَة، اَوَّل.

## بازگه‌شتى

ك: په‌شيمانى، گه‌ريانه‌ره. [په‌ژيوانى]

ف: ارمان، اوگنج، بازگشتى، پشيمانى.

ع: نَدَم، نَدَامَة، تَتَدَم، بَدَام، سَدَم، عَوَج، رُجوع.

تَفْعُدُ، ثَوْبَةً، اِنَابَةً، تَهْكُمُ، تَهْكُنُ.

**بازمان**

ك: جیه مان، دامان، داماگی. [به جیمان، دوا کرتن]

ف: باز ماندن، واماندن.

ع: عَجَز، قُصُور، تَغَطُّل.

**بازمه نه**

[ك: جَبَّار]

ف: باز مانده.

ع: خَلْف، بَقِيَّة.

**بازن** ← ده سَبَيْتَنَك [رشته یه کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**بازو**

[ك: مَشْكُورَه] (بالنده یه کی سه رزله كه چوله كه راو

ده كات.)

ف: كاك، داركو. (مرغی است سر گنده كه

گنجشك شكار می كند.)

ع: صُرْد.

**وینه**

**بازوو**

ك: باهو. [قَوْن]

ف: بازو، باهو، رَش، اَلْنَى.

ع: عَضُد، ضَمِيع.

**وینه** < ۲ >

**بازووین**

ك: قَوْلَبَن، قَوْلَمَوَانَه، بازوین. [خَشَل یا دَوَعَايَه كه

دیهه ست به قَوْلَمَوَه.]

ف: كَمَاهَه، پَنَام، بازویند.

ع: مِعْضَد، دُمَلْج، دُمَلْج، دُمَلُوج، قُفَّان، تَعْوِيز.

**وینه** ← بازوو < ۲ >

**بازووی درگا**

ك: بازوو، باهو، لاشیپان. [دوو داره دریژه كه ی چوار چیتوی

دو رگا.]

ف: اَلْنَى، كَلْتان، بازو، باهو.

ع: عَضُد، عَضُدُ الدَّرَب، عِضَادَة.

**بازه**

ك: بازگ، پیللی. [رَشكهره. كهرگ. بیلا.] [به لهك، نه بَلَهَق.

لینگه رئی.] (بدم مانایه وشه یه کی همورامیه.)

ف: خَلَنَج، پَسِیه، چِپَار، دورنگ. بگذارا.] (به

معنی اخیر اورامی است.)

ع: اَبَلَق، اَخْصَف، اَبِرَق، اَبِرَش، اَشْهَب، اَرَقَش،

اَحَم. اَرَمَد. دَع، بَلَه!

**بازه له** ← باز [پاشگری نیلانه ی بهروك بونی له كه له دایه.] [با

علامت تصغیر.]

**بازه له**

ك: روودار، پِپِیو. [بیته رم، رووه له آزار]

ف: روباز، پُررو، هَرزه.

ع: جَسُور، مَاجِن، مَاجِع، دِعَن.

**بازه وان**

ك: بازوان، بازچی، قوشچی. [نهر كه سدی سه ره رشتی

بازی راو ده كات.]

ف: بازادار، بازچی، میرشكار. (قُشچی،

قوشچی)

ع: بازدار، بَیْزَار، قُوشْجَى.

**بازی**

ك: كایه، گَهمه. [یاری، گالته]

ف: بازی، شوخی.

ع: لَعِب، لَعِب، لَعِب، تَلْعَاب، مُلَاعِبَة، مُدَاعِبَة، مُزَاح.

**بازییه ن** ← بازیووین

**بازیچه**

ك: كایه کلی. [له یستوك]

ف: بازیچه.

ع: لُعْبَة، لُعْبِیَّة، اَلْعُوبَة، لَعِب.

**بازین**

ك: باختن، دانیان، دَوْرَانَن. [دانان، دَوْرانَدن: زیان كردن له

كایه دا.]

ف: باختَن.

ع: خَسار، حَرَام، حَرَم، تَضْيِيع، إِضَاعَة.

**بازیون** ← بازیویهن

**بازیوهوایی**

ك: بهرزه‌هوايله، بهرزه‌هوايله، [كولاره منالان]

ف: بادبادك، بادبَرَك، بادبَر، كاغذ باد.

ع: طَيَّارَة، لَعْبُ الْهَوَاء.

وینه ← بهرزه‌هوايله

**بازیطه**

[ك: بازله (زيكه‌گه‌ليكه له لاشه و پتي منال

ده‌دیت.ا)]

ف: (جوششي است در بدن و پای بچه در

می‌آید.)

ع: ...

**باس**

ك: ميژ، سرگزهشت، [ليدوان، به‌سهرات]

ف: باس، نوسيره، باز، سرگذشت.

ع: بَاث، بَحْث، مَحْبَة، قِصَة، حِكَايَة. تاريخ.

فَحْص، تَفْتِيش.

**باسزان**

[ك: ميژوزان]

ف: باس‌گير، بازگير، باس‌دان، باس‌گو.

ع: مُؤَيِّج.

**باسك**

ك: شان، بهرزابي، ته‌پولكه، [بلندي، گردولكه]

ف: باهو، بُلندي، تپه، كوه.

ع: تَل، مَرْتَفَع، سَرَاة، جَبَل.

**باسك**

ك: نه‌روج، ده‌س، باهو. [قول: له‌سهری په‌خه‌وه تا

نه‌نیشك.]

ف: آرش، ياز، ده‌ست، بازو.

ع: ذِرَاع، سَاعِد، يَد، عَضُد.

وینه ← بان > <

**باسمه**

ك: شه‌قل، نشانه، [نه‌خش، شوتين]

ف: باسمه، نشانه.

ع: بَهْصَة، رَسْم، غَلَامَة.

**باسنامه**

ك: سرگزهشتنامه، ميژ، [كتيبي ميژو، ميژرونامه]

ف: باستان، باستان‌نامه.

ع: كِتَابُ التَّارِيخ.

**باسوق**

[ك: باسوق]

ف: ميده، فَرَا ته، (باسدق)

ع: كَنَافَة، (فالون)

**باسه‌ليق**

ك: ره‌گ ژير بان، [ره‌گي نه‌مدیوی نه‌نیشك كه «قيفال»

ده‌كه‌وتنه نه‌ر ديويه‌وه.]

ف: رگ ژير بازو (باسليق)، (رگ طرف انسی

مرفق، كه «قيفال» در طرف وحشی آن واقع

است.)

ع: باسليق.

**باش**

ك: خاس، [چاك]

ف: خوب، نيك.

ع: طَلَب، حَسَن، عَبَقَرِي.

**باش**

ك: سر، گه‌ره، [سهرولك (به‌م مانايه وشه‌يه‌كي توريكه).ا]

ف: سَر، بزرگ (پنجه باشي)، (به اين معنی

تركي است.)

ع: رَأْس، رَكِيس.

**باشار**

ك: چار، [دوبردن، خزاگرتن]

ف: چار، چاره، گُزير، گُزيره.

سرانگىشت ميانين دست راست، تا سر انگشت  
ميانين دست چپ هنگامى كه هر دو دست را  
از هم بگشايند.

ع: باع

بافيس

ك: بايس، نه سەل، مايە [هۆ، ھاندەر]

ف: شۆه، شۆند، آنگىزە، لاد، رو، رون، كىو،  
كىود، چىزە بوذ، مايە.

ع: باعث، مۇجىب، سىب، علة، داعي، مۇرث.

باغه

[ك: لاسىك]

ف: باغه، كاوچو. [كانوچو]

ع: مَطَّاط.

باف

[ك: چن، چنەر: باشگرتكە. (وەك: قالىياف.)]

ف: باف، بافئندە. (قالى باف)

ع: نَسَاج.

بافته

ك: نەمار. (ھوتياڭ) [ھۆنراۋ، گىراۋە، وەك: گورىس و

پەلگە و شتى لەر چەشنە.]

ف: بافته، نوار، سىفۇر.

ع: وَضَن، شَرِيط، طَرِيْدَة.

بافره—فرفره

بافكار—چوۋا

بافوور

ك: وافوور. [نامرازى تلياك كىشان.]

ف: بافور، وافور.

ع: فور.

ويئە ھەيە.

بافىت

ك: چىياڭ، ھوتياڭ. [چنراۋ، ھۆنراۋ]

ع: علاج، مُقاوَمَة، مُعارَضَة.

باشلۇوخ

ك: بارانى، كىلارپوزگە. [سەر كىلارى باران دانەدەر. (وشەكە

لە بىنەپەتدا تۈركىيە.)]

ف: بارانى، كُلوته، گُلوته. (اصل لغت تركى

است.)

ع: مِمَطَر، قُبْعَة، قُبُوْعَة، قُنْبُعَة، طُرْطُور. (اسكيم)

يانۇيۇش

ك: خۇمىشگۈزەرانى. [راپاردن]

ف: بوش، خودنمايى، خوش گذرانى.

ع: عَيْش، نَشَاط، اِنْسَاط. كَر و فَر.

باشى

ك: سەر، گەۋرە. [سەرۈك (وشەيەكى تۈركىيە.)]

ف: سَر، بزرگ، باشى. (تركى است.)

ع: رَأْس، رَئِيس.

باشىل

ك: كۆل، چارەكە. [كۆلۈانە (كۆلۈانەيەكە كە دور گۆشەي

سەرۋەي بە مەۋرە و دور گۆشەي خوارۋەي بە كە مەۋرە

دەبەست و ھەرچى كۆيكەنەرە لە چەپ و راستە دەغەنە

نارى.)]

ف: گُردە. رودوشى. (رودوشى است كە دو

گوشەي بالا را به گردن و دو گوشه‌ي پايين را

به كمر بستند و هرچه جمع کنند از چپ و

راست ميان آن اندازند.)

ع: ظَهَر، حَبُوَة، حُبُوَة.

باغ

ك: دور باغ، دور باسك. [ھىندى دريژى ھەر دورباغ. (لە

نوركى پەنجەي بالا بەرزى دەستى راستە تا دەگاتە نەر

نوركى پەنجەكە دەستى چەپ، كاتىك ھەر دور دەست

كرابىتەرە.)]

ف: آرش، شاه‌آرش، شاه‌رَش، پنج آرش. (از



ف: بافته شده.

ع: مَضْفُور، نَسِيج، مَنسُوج.

**بافیاک**

ل: هدلبه‌سیاک، هدسه‌لبه‌س، درو. [هدلبه‌سته، بوختان

(تسهی هدلبه‌سراو).]

ف: بافته‌شده، بسته‌شده، دروغ. (حرف

بی‌اساس.)

ع: مُخْتَلَق، مُخْتَرَق، كَذِب، كَذِب، فَرِیه.

**بافین**

ل: چنین، هوتین، هوتینهوه. [ته‌نین]

ف: بافتن.

ع: نَسِج، ضَفَر، مَسَد، حَوَك، حِیَاك، حِیَاكَة. رِوَايَة.

سَرَد.

**باقانن**

ل: قَالَن، قَارَانَن. [باراندنی بز].]

ف: بَعِ نَع کردن. (صدا کردن بز)

ع: بَعْبَعَة، یُعَار.

**باقله**

[ل: باقله]

ف: باقلا، باقلی، گرگر، کوسک، کالوسک.

ع: باقلاء، باقلا، باقلی، فول، جرجر.

ویندی همیه

**باقله‌ی کولیاک**

[ل: باقله‌ی کولار]

ف: گَرْمَك، باقلای جوشیده.

ع: طَبِیخ الباقِلِی.

**باقه**

ل: به‌سه. [باغه. گیا یا ده‌غلی به‌سراو].]

ف: بسته. (بسته‌ی گندم، یا گیاه)

ع: حُرْمَة، رَزْمَة، جُرْزَه، خَصْلَة، كُشْتَة، كَدْرَة، اِبَانَة،

بَاقَة، حَصِید.

وینده-باقیه‌س

**باقه**

ل: قاله، باله. [بارِه (ده‌نگی کارزوله).]

ف: بَعِ نَع. (صدا بزغاله)

ع: بَعْبَعَة، یُعَار.

**باقه‌بایق**

ل: قاله‌قال، باله‌بال. [بارِه‌بارِ (ده‌نگه‌ده‌نگی کارزوله).]

ف: بَعِ نَع. (صدا کردن بزغاله)

ع: بَعْبَعَة، یُعَار.

**باقه‌به‌س**

[ل: نهو گیایه‌ی باقه‌ی پیّ ده‌ستن.]

ف: دسته‌بند.

ع: مِحْرَم، كُثْنَة.

ویننه <۲>

**باقی**

ل: مَهَنه، بازمَهَنه، ته‌واتی، ناته‌واوی. نه‌وان تر. [پاشماره.

نه‌وانی دیکه]

ف: مانده، بازمانده. آن‌های دیگر.

ع: باقی، فاضل، فَضَالَة، فَضْلَة. سائر.

**باقی**

ل: نه‌مر، پایدار، پاره‌جی، پاینده، هم‌میشه‌یی، ماگ.

[ه‌رمار]

ف: پایا، پاینده، پایدار، برجا، ماندگار، ماندنی.

ع: باقی، دائم، اَبَدِی، سَرْمَدِی.

**باق**

ل: ترس، سام، په‌روا، نه‌نیش، کیمخوا، ه‌راس. [بیم،

خوف]

ف: باک، بیم، ترس، آندیش، آندیشه، خواس،

سَهَم، پُروا، پُرواس، ه‌راس، چَفر، چَغَز، زَلیف،

خَزَزَك، نه‌از.

ع: خَوْف، رُعْب، رُهْب، ذُعر، جُبِن، نَخْب، هَوَل،

فَزَع، وَجَل، مَلَع، فَرَق، هَلَل، خَشْنِیَة، رَهْبَة، خِیفَة،

هَبِیَة، مَخَافَة.

## با کردن

ك: ماسين، پنده مين. [ناوسان]

ف: باد کردن، بُر آمدن.

ع: اِنْتِفَاح، اِحْفَظاظ، تَوَرُّم، حَبَط.

## با کردن

ك: ماسين، پنده مين، قين کردن. [ناوسان. پيش خوارنده وه]

(تيديويمه له تورپه بورن.)

ف: باد کردن، خشم کردن. (کنایه است از خشم

کردن.)

ع: اِنْتِفَاح، تَبَرُّم، اِحْتِلَال.

## با کردن

ك: فيز کردن. [له خوښايي بورن (تيديويمه.)]

ف: باد کردن، فيس کردن. (کنایه است.)

ع: تَنْفُخ، تَكْبُر، تَفْئِش، تَعَاظُم.

## بالکیش

[ك: باکیش (که له شاخ خسته سر پیستی لهش بو نه دی

بمایت پاشان نه شته ری لیدن.)]

ف: بادکش (کُبه زدن به محل حجامت که ورم

کرده تیغ بزنند.)

ع: مَص، مَصْص، اِمْتِصَاص، حَجَم، حَجَامَة.

## بالکیش

ك: که له شاخ. [باکیش (کووپ) ی خوین گرتن له لهش.]

ف: کُبه، کُوپه، گُڼه، سَمیرا، بادکش.

ع: مِصْصَة، مِجْجَم، قُبَة.

## بالکیش

ك: همراکش، دروکش، رنگه با. [باکیش، بابویر (نه گهر

بو دروکه له بیت ده لین: «دروکه لکیش». دنا پیسی ده لین:

«باکش».]

ف: بادکش، دودکش، وادره. (اگر برای دود

باشد دودکش، اگر نه بادکش گویند.)

ع: مَنفَذ، داخِیَة.

## بالا

ك: باگیر، باخون. [باگر (شوینی) که له هه موو لایه کمره  
«با» بیگریته وه.]

ف: بادگاه، بادخن، بادخان، بادخون، بادغر،

بادغرد، بادگیر، بادغد، بادغس، بادغن، بادرس،

آدغر. (محلّی که از هر طرف باد بیاید آن را  
بگیرد.)

ع: مَهَب، مَسْهَج، مَهَب الرِّیَاح.

## بالکزه

[ك: (بایه که ده که ویتسه نیوان شه مال و سه با - بای

روژمه لات - وه.)]

ف: بادکزه. (باد بین شمال و صبا.)

ع: نَکَبَاء.

## بالگیر ← بالا

## بالگیر

[ك: (اگر) نامرازی که له نیرگه له دا. (باگیری سر نیرگه له.)]

ف: بادگیر. (بادگیر سر قلیان)

ع: ...

وینه - قلیانای <۲>

## بالان ← بالان

## بالوره

[ك: جوړه گوزانی و تینیکی کوردیه.]

ف: نوعی از خوانندگی کردی است.

## بالون

ك: بالون. [فوردانی گه وره که پری ده کهن له گازی سووک و

به ناسماندا ده فریت.]

ف: بالون، بالُن.

ع: مُنطاد.

وینه

## بالووله

ك: گه تمه. [بایله، بالزکه]

ف: بالو، پالو، آژخ، ژخ، آرخ، زخ، زوخ، توتسه،

گندمه، گوگ، گوگه، زگیل، باشکل، وردان.

ع: ئۇلۇل، سائۇل، سِلْعَة، وَدَم.

بالووک رهش

ك: نشانه، تروته. [خاڭ: هەروەها: زیادە گوشتى سەر

پىتلورى چار.]

ف: توتە، گۇندە، چَخَك.

ع: سِلْعَة، شامَة، وَدَم.

باله

ك: قاله، باقه، [ياره (دەنگى كارۋەلە).]

ف: نَعْنَع. (صدای بَزغاله)

ع: بَعْبَعَة، يُعار.

باله

ك: باله، دەسكىش چەرم، دەسكىش چەرمين. [لەپكى

چەرمين كە لە راودا لە دەست دەكرا.]

ف: بَهلە، نِكاب، نِستكش شكارى، دستكش

چرمى.

ع: خِتاع.

وئنه

بال

[ك: نامرازی فرین لە باندەدا. (بالي پەلەوەر).]

ف: بال، كَنگ. (بال مرغ)

ع: جَناح، كَنَف، سِقَط.

وئنه

بال

ك: قول. [ئەو بەشەى جلۆبەرگ كە دەكەوتتە سەر جومگەى

دەست.]

ف: آستيم، آستين، آستى، اوستيم.

ع: كَم، قُنان.

وئنه—چيسقه <۲>

بال

ك: دەس. [لە سەرىنخەو تا شان.]

ف: دست، كَنگ، كَبَك، گُشاك، بال. (از

سرانگستان تا دوش)

ع: يَد، جارِخَة.

وئنه

بال

ك: قول، باهو، بازوو. [لە ئەنیشكەرە تا شان.]

ف: بازو، گُشاك، رَش، باهو.

ع: عَضُد، ضَبَع.

وئنه—باز <۲>

بال

[ك: هيندەى دريژى دەست لە سەرىنخەو تا لووت.]

ف: بازە. (مقدار كُشش دست از سر انگشتان تا

بينى)

ع: باع.

وئنه

بال

ك: نەهەنگ. [(جوزە ماسيەكى گەورەيە).]

ف: بال، نَهَنگ. (نوعى ماهى بزرگ است.)

ع: بال، تِمساح، تِمساح البَحَر.

بالا

ك: بدژن، قەد، بەشەن. [قام، قامەت]

ف: بالا، قَد.

ع: قامَة، قَد.

بالا

ك: بان، سەر، ژورور. [لاى سەروو (وەك: بالاخانە).]

ف: بالا، فراز، ژَبَر. (بالاخانه)

ع: فَوْق، عُلُو.

بالا

ك: چەور، فرەتر. [زياتر]

ف: بيش تر.

ع: أَرِيد.

بالاپوش

[ك: جلۆبەرگى سەرتاپاداگر. وەك: پالتو، عەبا...]

ف: بالاپوش، پالتو.

ع: بُرُنُس، رداء.

وینده مییه.

بالار

ل: ته‌ژ، همه‌مال. [کاریته (که داری دارم)ای ده‌که‌ریته

سر.]

ف: بالار، بالال، بالاگر، باشت، تَژَه، فُرسَب،

شاه‌تیر، داربام.

ع: جِسِر. (الذي يقع عليه الروافد.)

وینده ← همه‌مال (۲۰)

بالاشمه

[ل: داری همدروولای مینلی تاقه که دارگه‌لی سدر تاقه‌ی

به سهردا رایه‌ل ده‌کن.]

ف: بالاشمه، (چوب دو طرف میل طاقچه که

چوب‌های سر طاق روی آن می‌اندازند.)

ع:.....

وینده (۲۰)

بالا کردن

ل: هه‌لچورن، گه‌شه کردن. [گه‌ره بورن]

ف: بُلُند شدن، بالیدن، قَد کشیدن، دراز شدن.

ع: نُمُو، نَشُو، نَشَا، سُمُو، رُخُو، رُكُو، اِنْتِمَاء.

بالان

ل: ته‌له، دار. [نامرازی رار. (بزر نمونه: گورگی بالان

دید.)]

ف: بالان، دام. (گرگی بالان دیده.)

ع: فَخ.

بال فشهو کردن

ل: باله‌شورِی، په‌له‌پسکی. [بال شور کردنه‌ری بالنده.]

ف: پِدواز کردن، بال سُسْت کردن.

ع: تَضَوُّع، تَطْلِيف، تَغْرِير، خَفَضُ الجَنَاح، اِرْخَاءُ

الجَنَاح.

وینده

بالق

ل: پینگه‌یگ. شه‌یتانی سووگ، ژنکام، شووگام، لفکام.

[پینگه‌یشتور. بالغ]

ف: رَسیده، شَیتانی شده، گوشتاسب شده،

زن‌کام، شوهرکام، جفت‌کام.

ع: بَالِغ، مُكَلَّف، مُحْتَلِم.

بال هه‌مکَز

[ل: بالی میش]

ف: پر مگس، بال مگس.

ع: جَفَاحُ الدُّبَاب.

بالنگ

[ل: که‌بات (جوژه «ترنج» پیکه.)]

ف: بالنگ، بادرنگ، ترنگان. (نوعی از ترنج

است.)

ع: کَبَاد، تُشْرُج، بادرنج.

وینده

بالنگو

ل: بادرنگ، بارونه. [توژی گیایه که بو ده‌رمان به‌کار

ده‌هینرت.]

ف: بالنگو. (تخم نباتی است.)

ع: بَذَرُ الْأُتْرَاجِيَّة. (البَقْلَةُ الْأُتْرَاجِيَّة)

بالننه

ل: په‌له‌ره، مه‌ل. [بالدار]

ف: پَرنده، مَرغ.

ع: طَير.

بالونه

ل: فِرْدَکه. [ته‌یاره]

ف: هوانوژد، آسمان‌پیما.

ع: طَيَّارَة.

بالوون

[ل: بالورن]

ف: بالون.

ع: مُنطَاد. (انطاد- هَعَد)

وینده ← بالوون

**باله**

ك: ده‌كیش چهرمین. [باله]

ف: بَهله، نكاب، دستكش چرمی.

ع: خِتاع.

وینه ← باله

**باله‌ته‌پی**

[ك: باله‌ته‌په (بالا لیکدانی په‌له‌ره له زه‌ریدا.)]

ف: بال به هم زدن. (بال به هم زدن مرغ در

زمین)

ع: مَلُج، اِیکاب، تَرَنیق، حَقَقان.

**باله‌ته‌پی**

[ك: باله‌ته‌په، بالگرتسه‌ره (بالا لیکدانی په‌له‌ره له

ه‌روادا.)]

ف: بال تپش، بال طبیش. (بال به هم زدن مرغ

در هوا)

ع: دَفیف، قَدُف، رَفَرَقه، حَقَقان.

**باله‌ته‌پی**

[ك: باله‌ته‌په (بالا لیکدانی مه‌لی بالکراو.)]

ف: بال زدن. (بال زدن مرغ پرکنده.)

ع: حَذَم.

**باله‌خانه**

ك: سدرخان. [زور له نه‌زمی دوه‌می خانوردا.]

ف: بَرَبار، بَروار، بَرواره، پَرواره، وَروار، وَرواره،

فَرواره، جَوسه، بالاخانه، پَکوک، پَکول.

ع: عُرَقه، عَلَبَه، حُجَره.

**باله‌خانه‌ی تلوسانی**

ك: باله‌خانه. [زور له نه‌زمی دوه‌می خانوردا.]

ف: فَرار، فَراروار، فَروال، فَربال، فَرباله، فَروانه،

بادگیر، فَرواله.

ع: عُرَقه.

**باله‌شوری** ← په‌له‌پسکی

**باله‌وان**

ك: چهرخ. [شاهین]

ف: چرخ، شاهین.

ع: سَقَر، صَقَر، رُمُج، قَطام، شاهین، قَطامی،

قَطامی.

وینه‌ی هه‌یه.

**باله‌وان**

[ك: شه‌پیوری گه‌ره که له‌سر شان هه‌لیده‌گرن.]

ف: بالبان. (شیپور بزرگ که روی دوش حمل

می‌کنند.)

ع: بُوَق.

**باله‌وگرن**

ك: فرین، پرواز کردن. [هه‌لترین]

ف: پَریدن، پَرواز کردن.

ع: طَی، طَیْران، طَیْروَره.

**بالین**

ك: پشکول، پشتیان. [کومه‌کی دیوار و کوله‌که. پژدر]

ف: بالین، پشتیان...

ع: دِعامه، ظَهیر.

وینه ← پشتیان

**بالین**

ك: سهرنگیا. [سهرین، بالیف]

ف: بالین، بالش، بالشت.

ع: مُمُکا، مِخْدَه، مِصْدَعه، مِنبَذه، مُرتَفَق، وِسادَه،

زِرَبی، نَمَرَقه.

وینه

**بالیز**

ك: تیلچی. [بالیز، سه‌نیر]

ف: بالیوس، ایلچی، فرستاده، نماینده. (وزیر

مُختار)

ع: سَفیر.

**بام**

ك: تاله، چهرده، رنگ. (ره‌شپام، ره‌شتاله) [نامان،

مەیلەو

ف: قام، پام، چَرده، چَرته، چَرزه، رَنگ. (سیه  
قام، سیه چَرده)

ع: ضارب، لُون. (ضاربٌ بالسَّوَادِ، أَسْوَدُ اللَّوْنِ)

بامبو

[ك: جزه قامیشیکه كه له هه‌یزه‌ران ده‌چیت.]

ف: بامبو، بانبو، نی هندی. (نیی است شبیه به  
خیززان.)

ع: بَمْبُو، الْقَصَبُ الْهِنْدِي.

بامبول

ك: حوقه، كه‌لك. [فیل]

ف: بامبول، ئیرَنگ، تَنبُل، تَبَنَد، تَرَفَنَد، تَرَكَنَد،  
داغو، داغول، هرنوت، خاتوله...

ع: حِيلَه، مَكْر، سِحْر، شَعْبَذَة، نَيْرَنَج.

بامجان

ك: باعجان. [باينجانەره]

ف: بادنجان، بادنگان، باتنگان، كَهْلَم، كَهَبَرَك.

ع: حَذَق، أَتَب، مَغَد، بادنجان.

وینه

بامجان فەرهنگی

ك: توماته. [توماته، توماتیز]

ف: تومات، توماتیز، بادنجان فرنگی.

ع: بَنْدُورَة.

وینه

بامهن

[ك: سوو كه‌له‌ناوی «به‌هه‌ن»، ناوه بۆ پیاوان.]

ف: مخفف «بهمن» است، اسم مرد است.

بامیه

[ك: بامی]

ف: بامیه.

ع: بامیا.

وینه

بان

ك: كه‌لك. [سەربانی خانوو.]

ف: بام، بان، پشت بام.

ع: سَطَح، سَقَف.

بان

ك: سەر، ژوور. [لای سەره‌و.]

ف: رو، روی، بَر، آبَر، بالا، فراز، زَبَر، زَوَر.

ع: فَوْق، عُلُو، عَل.

بان بانه‌گا

ك: ژیر ناوگ. [خوار نافك]

ف: زیر ناف، بالای بانه.

ع: هُلَبَه.

بلنجینه

ك: مەیتاوی. [بانیه (سەربانی بەردەم ژوور، چ ژیره‌که‌ی

ماڵ بیت یا خالی بیت.)]

ف: پشت بام، مهتابی، پکوک، تابوک. (پشت

بام جلو اتاق، خواه زیرش خانه باشد، یا

خالی.)

ع: سَطَح، كِشْك، مَخَارَجَه.

وینه—سَقَف، ...

بان دیوار

[ك: سەر دیوار]

ف: سر لاد، بِلَكَن، بِلَكَس، نالکس، سر دیوار.

ع: سَطَح الْجِدَار.

بان سەر

ك: كه‌فاك، تەوقەتە. [تەپلی سەر]

ف: تازی، چكاد، چكاده، چكاه، كاجك، هبأك،

فَزَاك، تارك سَر، كه‌هی سَر. (فَرَق سَر)

ع: رَعَامَة، فَرَق، قُمَة، قُمَة الرَّاس.

بان شان

ك: قەلادۆشان. [قەلادۆشكان: نێوانی هەردوو شان.]

ف: سردوش، دوش، شانه، هوبه، هوپَر، سَفَت.

ع: کَتِف، عَاتِق، مَنَكِب، غَارِب، کَاهِل.  
**بانگ**

ل: هَدَلَالَه، هَمَرَالَه، چِرَه، [جَارِ، بانگ‌مَاز (بَرِ نَمُونَه):  
بانگ‌مَاز بَرِ نَوِیژ یا بَرِ مَانگ گِران.]

ف: بانگ، گُلَبانگ، آگاهانیدن. (برای نماز یا  
خسوف مثلاً.)

ع: اَذان، اِیذان، اِعلام، نَعَب، نُعاب، نَعِیب، نَعَق،  
نُعاق، نَعِیق.

**بانگ**

ل: دَنگ، چِرَه، چَرین. (مردمیان بانگ کرد.) [گاز، قار]  
ف: صدا.

ع: دَعْوَه، دُعَا، اِحْضار.  
**بانگ**

ل: قار، قورله، چِرَه، سَدا، [قِی، هَمرا]

ف: بانگ، آواز، صدا، غریو، دَهار، دَهاز، دَهاژ،  
گُلَبانگ، گُلَبام، فَریاد، پَزَواک، غَزَه.

ع: نِدَاء، صِبْاح، صَوْت.  
**بانگ**

ل: سَدرگ، بانگین، سَدرگین. [سَدررو، ژوررو]  
ف: بالایی، زَبزین.

ع: اَلْأَعْلَى.

**بانگ دان**

ل: هَمَرالَه کردن. [جَارِ دان، بانگ‌مَاز کردن]  
ف: بانگ زدن، گُلَبانگ زدن.

ع: اِیذان، تَأْذین.

**بانگ کردن**

ل: چَرین. دَنگ کردن. [گاز کردن]

ف: صدا کردن، بانگ کردن، خواستن.

ع: دُعَا، دَعْوَه، اِحْضار.

**بانگ کردن**

ل: قار کردن، قورلَتن. [قِی، قِی، هَمرا کردن]

ف: بانگ کردن، صدا کردن، داد زدن، فریاد زدن،  
فریاد کردن، دَهار زدن، ....

ع: نِدَاء، صِبْاح.

**بانگین**

ل: بانگِیلَر. [باگردین]

ف: بام‌گلان، بام‌گردان، بام‌غَلتان، غَلتَبان،

قَلتَبان، غَرَتَبان.

ع: مَلَّاسَه، مَحْدَلَه، مِسْطَح.

وینَه

**بانگ مهل**

ل: دَنگ مهل. [خویندنی بالنده]

ف: سَپِیو، آواز مُرغ.

ع: صَفِیر.

**بانگ‌مَاز**

ل: جَارِ، هَمَرالَه، هَدَلالَه. [راگه‌یاندن به دَنگی بَرز.]

ف: جَار، صَلا، صدا زدن.

ع: نِدَاء، مُنَاداه، اَذان، اِیذان، اِعلام، صُراخ.

**بانگ هَم‌دان**

ل: شیوَن کردن. [گریان به دَنگی بَرز.]

ف: فریاد بَر‌آوردن، فَریاد کردن، قُفان کردن،

شیوَن کردن، گَریستن، زاریدن، زنجیدن.

ع: نِیاح، عَویل، نَحِیب، صِبْاح، صُراخ، جَزَع، نُواح.

**بانگین**

ل: سَدرگین، سَدرگ، بانگ. [ژوررو، سَدررو]

ف: زَبزین، بالایی.

ع: اَلْأَعْلَى.

**بانما**

[ل: بایِنر]

ف: بادَنما.

ع: مِیزانُ الهَوَاء.

وینَه

**بان‌مال**

ك: بان، كه لك. [سربانی خانو.]

ف: بام، بان، بالا پشت بام، پشت بام.

ع: سطح، فوق السطح.

### بعمال

ك: به فرمان. [نهری بهر دهالیت.]

ف: بامروب، برفروب.

ع: كَسَاح.

### بانوو

ك: خانم، خاتون. [غات، یاه]

ف: خانم، خاتون، بانو، ایشی، بی بی، بیگه، بیگم.

ع: سَنَّة، سَنَّة، خاتون.

### بانمگا

ك: شهرمگا. [بدر گده]

ف: بانه، شهرمگا، بترجا.

ع: عاتة، زهار، عورة، ركب، خشنه.

### باننهلو

ك: سواخ. [سواغ: قور تپه سورن.]

ف: آرزو، بام آندود.

ع: سنج، سیاع، شید، لطح.

### باننوسان

ك: باننوسان. [خورتن له سرباندا.]

ف: بام خوابیدن.

ع: ...

### بان یهك

ك: سمر یهك، كه لك، كه لك. [له سمر یهكتر. هه لپنار.]

ف: روی هم، سرهم، بالای هم، آنبوده، بُلغده.

ع: جَمَعاً، رَتید، نَضید.

### بان یهك فیان

ك: سمر یهك نیان، كه لك كه كردن. [خسته سمر یهك،

هه لپنین]

ف: روی هم گذاشتن، بالای هم نهادن،

سرهم چیدن، آنبودن، بُلغدن.

ع: رُفد، نَضد، دُكُن.

### بلاو

ك: شتو، یاسا، رهشت. سزارار، شایسه. [داب. شایان]

ف: باب، یاسا، رُوش، شیوه، طَرز، کیش.

شایسته، درخور.

ع: رَسَم، عَادَة، دَاب، مَعْمُول، رُویَة، رُویَة. لایق،

حَرِي، مَلَكَة.

### بارا

ك: بایر. [باره گوره (بارکی بارك، بارکی دایك).]

ف: بابا، نیا، پدَر بَزُرگ، (پدر پدر، پدر مادر)

ع: جَد.

### باراگهوره

ك: بایر گوره، بارگه. [بارکی بایر.]

ف: پدَر نیا، فَر نیا، بابا بَزُرگ. (پدَر جَد، فَر جَد)

ع: أَعْلَى جَد، أَلَجَد الأعلى.

### بلوان

ك: بارو بایران (خرمی مَرُوف له بارکیه. [

ف: بابان، نیاگان. (خویشان پدری)

ع: آباء، أجداد، أقارب، عَصَبَات.

### بلوانی

ك: جیازی بَروك (شور كه لوبه له ی له مالی بارکیه)

له گهل بوركدا دینتین بو مالی زارا. [

ف: وَر دنگ، وَر دوك. (اسبابی كه از خانه ی پدر

همراه عروس به خانه ی داماد می فرستند.)

ع: جِهَانِي، سَعَف، جِهَان، بَانَة.

### بلو دیان

ك: خورن. [شیاری ددانی یو گهل، خورده مدنی نمر.]

ف: باب دندان، شایسته ی دندان، خَوَرَنَد،

درخور دندان.

ع: بابُ الأَسنان، لَيِّن.



**باور**

ك: بائِق [بیرا، متمانه]

ف: باور، آور، گرویش، گرویدن، گرایش.

ع: وُثُوق، یَقِین، اِیمان، اِعتقاد، اِعتِماد، تَصَدِیق.

**باور**

ك: تارپید [ریتز]

ف: آبرو، ورسنگ.

ع: اِعتِبار، اِحْتِرام، عِزَّة، شَرَف، حُرْمَة.

**باوش**

ك: میتندی باوشنیک دار یا گیا ...]

ف: بَقْل. (هیزم، یا گیاه و امثال آن.)

ع: باع، حُرْمَة.

**باوش**

ك: باوش، نامیز [نامیز]

ف: آغوش، آغوش، آگش، کنار، هویر، بر، کُنک،

کُنک، بَقْل.

ع: حَضَن، حَجَر، کَنَف.

**باوش گرتن**

ك: له نامیز گرتن، گرتنه باوش]

ف: آغوشیدن، آغوشیدن، بَقْل گرفتن.

ع: حَضَن، اِحْتِضَان.

**باول**

ك: باب، باث [

ف: بائک، باب، بابا، پدر، پیر، فَر، پد.

ع: أب، والد، بابا.

**باوکی**

ك: بارکیتی. له بارکوره]

ف: پدری، بابایی....

ع: اَبُوَّة، والدِيَّة. اَبِي.

**باوکه ره**

ك: باواکه ره. [بابی، گهره]

ف: پدرنیا، فَرَنیان.

ع: اَعْلَى جَدّ.

**باوکه ره بازی**

ك: دوژین دان. [جوین دان (به به کتر).]

ف: دشنام دادن. (به همدیگر)

ع: تَسَاب، تَشَام، تَلَاقُس، تَنَاوُر، تَنَازُق، تَهَارُط،

تَلَاقِب.

**باوه پیاره**

ك: شوری دایک. [زرباب]

ف: بَخَنو، پَداندر، پدراندر، ناپدری. (شوهر

مادر)

ع: رَاب، رَوَجُ الأُم.

**باوهت**

ك: باهت، بهرتی. [یاره، له ممری، سه بارت]

ف: باب، بابت، یاره.

ع: باب، بابَة، مَوْضُوع.

**باوه خون**

[ك: چورنه وی بولک بز مالی بارکی.]

ف: باباخوان. (دعوت عروس به خانه ی بابا.)

**باوه ر**

ك: باهر. [بهزایی یا خنده کی نیران دور پارچه زوی که له

یه کتریان جیاده کاتره.]

ف: پُلُون، پُلوان، باهو. (بلندی یا گودی بین دو

تکه زمین که آن ها را از هم منفصل می کند.)

ع: عَضُد، مَلَرِیق، فاصِلَة، ذَف. قَلَم.

ویننه

**باوه را**

ك: بیرا، بیرانه! (باوه ره یاد!- باربر ره یاد!)[بهیتسه!]

(وشه یکی هه یرامیه.)

ف: بیارا، بیاورا، باورا (اورامی است.)

ع: هات!

**باوهژن**

ك: ژن بارک. [زردایک]

ف: ماریږه، ماراندږ، ماینډر، ماداندر، مادراندږ،

نامانږ، زن بابا، (زن پدر)

ع: رَأْيَة، رُوْجَة الأب.

بلوه‌شین ← باروشه [روشه‌یه‌کی کرماجیه.] (کرماجی است.)

بلوه‌شېن

ل: سمه‌خرته، [باروه‌مه‌ره]

ف: نیم‌تنه.

ع: رُنْبُل، حَنْدَل.

وینه

بلویشک

[ل: بارشک: دم‌کردنږه له کاتی خهره‌تندا.]

ف: خَمیازه، خامیازه، خامیاز، باشک، پاشک،

باسک، پاسک، بیاستو، فاژ، آسا، آسا، گن‌هزه،

ذهان‌دزه، آه‌بَنیابه.

ع: ثَاب، ثُؤْبَاء.

بلویشک دان

[ل: بارشک دان]

ف: فازیدن، باشک‌زدن، خَمیازه‌کشیدن....

ع: ثَاب، ثَثْؤُب.

با هاتن

[ل: با هه‌لکردن]

ف: باد وږیدن، باد آمدن.

ع: مُبُوب الرِّيح.

باهو

ل: بازو، [قوژ]

ف: بازو، باهو، زش، ألنی.

ع: عَضُد، ضَمْع.

وینه ← بازو (۲)

باهو

ل: لاشیپان، بازو، [درو داره‌دریژه‌کدی چوار‌پټوی

دەرگا.]

ف: بازو، باهو، ألنی، کلتان، (دو‌چوب‌بازوی

دږ)

ع: عَضُد، عِضَادَة.

وینه‌یه‌یه

باهو

[ل: قد‌پاللی چیا.]

ف: باهو، بازو، (بازوی کوه)

ع: عَضُد، عَضُد الجَبَل.

وینه ← باویر (۶)

باهو

ل: باویر، [بهرزایی چوار‌دویری باخچه.]

ف: باهو، پُلوان، پُلُون، (بلندی اطراف باغچه)

ع: عَضُد.

وینه ← باویر (۲)

باهو

ل: شاهین، [شاهین (میل‌ی ترازو).]

ف: بازو، شاهین، میل، (میل‌ی ترازو).

ع: مَنجَم، عَمُود، شاهین.

وینه ← ترازو (۲)

باهوش

ل: هوشیار، رریا، [زیت، زیره‌ل]

ف: باهوش، هوش‌مندن، هوشیار، هُشیار،

هُشیوار.

ع: ذَكِي، قَطِن، ذَهِن، فَهِيْم، لَوَزَعِي، الْمَعِي، فَرَّاس.

باهیر

ل: چوژ، بووره، بده‌لا، بده‌ياز، [بایر، نه‌کینلدرار]

ف: چول، بووره، ناکشته.

ع: بائِر، بُور، مَوَات.

باهیر

ل: سهراسیمه، (به‌حدت و باهیر) [سرگردان]

ف: آسیمه، سر‌آسیمه، سرگشته.

ع: باحر، مُتَحَيِّر، مَبْهُوت، حَيْرَان.

باهجان ← باهمان

بایډه

ك: بایه. [كاسه‌ی مسی.]

ف: بادیه. (كاسه‌ی مسی)

ع: باطیة.

وینه-بادیه

**بای ده‌بور**

ك: بای خورنشین. [بای روژنارا، یا بای باشوری روژنارا  
كه له کوتایی روژدا هه‌لده‌كات، به پیچده‌اندی بای  
سه‌باره.]

ف: باد فُروزدین، باد فُروزدین، باد دُبور. (باد  
مُغرب، یا باد بین مُغرب و جنوب كه در آخر  
روز می‌وزد. ضد «باد صبا»)

ع: دُبور، ریح الدُبور.

**بایز** ← **باهیز** (چول)

**بای زه‌همن**

ك: بای سه‌خت. [گه‌رده‌لورل]

ف: دیو باد، تَند باد.

ع: عاصِف.

**باینی**

ك: گه‌رك. [بایسه‌]. [پیتوست]

ف: دریا، دربای، دربایست، بایست، بایسته،  
وایی، خَنور، سَنگول. (سَنگول دارم.)

ع: لازم، لایذ، واجب، لایذ منه. (لازم لی)

**باینی**

ك: نه‌سل، سه‌بارت، شه‌من. [هز]

ف: شوه، شوَند، آنگیزه، لاد، کیو، کیود، رون،  
چیژه‌بوذ.

ع: باعِث، سَبَب، عِلَّة، دَاعِی، مُوجِب، جَهَّة، جَهَّة،  
جَهَّة، وَجِه، وَجِه، وَجِه، وَجِهَة، وَجِهَة.

**بای سه‌با**

ك: بای سه‌با، بای خوره‌لات، سه‌با. [بایه‌كه كه له  
روژه‌لاته‌ره یا له باکورری روژه‌لاته‌ره به‌رو شاری سه‌با

هه‌لده‌كات، به پیچده‌اندی بای ده‌بورمه.]

ف: باد برین، باد صبا. (باد مشرق، یا باد بین  
مشرق و شمال كه به جانب شهر سبا می‌رود.  
ضد «باد دُبور».)

ع: ایر، هین، صَبَا، ریح الصَّبَا.  
**بای سه‌خت**

ك: بای زه‌من. [گه‌رده‌لورل]

ف: دیوباد، تَندباد.

ع: عاصِف، ریح عاصِف

**بای سه‌با** ← **بای سه‌با**

**بای شه‌مال**

ك: شه‌مال [بایه‌كه له باشورمه به‌رو باکور

هه‌لده‌كات، به پیچده‌اندی بای زه‌لاته‌ره.]

ف: باد شمال. (بادی است از جنوب به شمال  
می‌وزد. ضد «زه‌لان» است.)

ع: مِسح، اَزِیب، حَذواء، نُعَامی، سَلَامی، جَنُوب،  
ریح الجَنُوب

**باینج**

ك: به‌روژش. [فروشیار]

ف: فروشنده، فروختار، فَرُختار.

ع: بائع، شاری.

**بای هه‌رنگ**

ك: جوش. [ناگه‌ه زیكه‌ی ده‌مچار.]

ف: باد فرنگ

ع: جَمَرَة

**بایق**

ك: بارو. پایداری. [بایه‌خ. متانه. راوستاری]

ف: باور. نیوساد، پایداری، پابندگی.

ع: اِعْتِمَاد، وَثُوق، اِعْتِبَار، اِطْمِئِنَان. بَقَاء، دَوَام.

**بایله**

[ك: پارچه‌یه‌کی زَر ته‌نكه كه به زَری «با»

دهدیرتیت. [

ف: پارچه‌ای است بسیار نازک که غالباً باد آن را پاره می‌کند.

بایه قوش

ک: بور. [بورم، کونه بود]

ف: بو، جُفد، کوف، کوکو، کوکه، کوکن، کوکنک، اوکو، آکو، پُش، پُشک.

ع: بوف: بوم، هندی.

وینه

بایی

ک: بها، نمرجس. (چهن بایی؟) [نرخ]

ف: بها، آرزش. (چند بها؟)

ع: قیمة، ثمن، سِعر.

باییه

ک: بادیه. [کاسه‌ی مسی.]

ف: بادیه، کاسه‌ی مسین.

ع: باطیة.

باییه‌وا

ک: که‌له‌باد، ختپه‌سن. [له‌خوتایی]

ف: کله‌باد، بادبروت، خودبین، خودپسند.

ع: مَقَرور، مُتَكَبِّر، غَطْرِيس، عَتِي.

بیکره!

ک: بگزیره! [تیپه‌ره، بیوره]

ف: بگذر! بیامروز، ببخشای!

ع: اُعْبَرَا، اِثْمَبَا، مُرَا. اِصْفَحَا، اَعْفُوا، اَغْفِرَا.

[اَغْفَا!]

بیپا!

ک: برپا، ردموبه! [سه‌برکه، ناگادار به]

ف: بیپا، بیپای، بیایید!

ع: اُنْظُرَا، تَأَمَّلَا، رَاقِبَا!

بته

[ک: خودای دسکرد.]

ف: بُت، فَع، ژون، ایبک، نگار.

ع: هَنْم، وُکن، جِبْت، نِدَ، طَاغُوْت، زُون، زور.

بتپه‌راس

[ک: بتپه‌رست: نه‌ر که‌سه‌ی خوای دسکرد دپه‌رستیت.]

ف: بُت پُرست، شَمَن، بَرَهْمَن، ژونی، ایبکی،

فَع پُرست.

ع: وَثْنِي، عَبْدَةُ الطَّاغُوْت.

بتفانه

[ک: جینگه‌ی بتان.]

ف: بُت‌خانه، بُتکده، فَعِستان.

ع: بَيْت الصَّنَم.

بته

[ک: له‌زاراوه‌گلی و مره‌قبازانه.]

ف: بتر. (از مصطلحات اهل گنجفه است.

پتروئه) (ده یا صورت)

ع: بَطَر، بَطَل.

بتری

ک: شیشه. (شیشه و پیاله) [بوتل، بوتری]

ف: بَطَری، شیشه، مینا.

ع: قَنِیْنَة، قَارُوْرَة، نَاجُوْد.

وینه

بتون

ک: گشت، یدکهر. [هم‌مرو، تیکرا]

ف: هممه، همگی، همگان، هماد، همادی، رُت،

أَزْمَل، أَزْمَل، شَگاله.

ع: كُلْ، عُمُوْم، عَمَم، عَمِیم، عَام، جَمِیع، اَسَر، اَبْتَع:

أَزْمَل، کُلَّا، طَرَا، عُمُوْمَا، جُمْلَة، قَاطِبَة، کُلَّیْنَة، رُمَة،

کَافَة، جَمِیعَا، تَمَامَا، بِالْکُلِّ، بِالْجُمْلَة، بِالتَّمَام.

بته

ک: متک، بنچک، دهون، ته‌پله، ته‌پکه، هه‌ژگ. [بنجه‌گیا،

دهون (روک یا درخت.)]

ف: بُتَه، بوته. (رُستَنی یا درخت).

ع: نُبِت، أَصْلَة.

**بتهو**

ك: گت، پر، قورس. [بتهو، ناوپر]

ف: سفت، رُفت، پُر، يَك پارچه.

ع: مُصَنَّت، مُصَمَد، صَمَد، أَصَم.

**بتهو**

ك: تات، به‌سیاگ. [به‌سراو: كچيك كه گوشت به‌ری

منالاتی گرتیت.]

ف: سفت، بَسته.

ع: رَثْقَاء.

**بچه‌چی**

ك: بچه‌چی، پرتكه‌پرتكه، برکه‌برکه. [به‌ش‌به‌ش، به‌چند

جار]

ف: پاره پاره، تیکه‌تیکه، بُرُر. پراکنده، از هم

گسیخته.

ع: قَطْعاً، مُتَقَطْعاً، مُتَفَصِّلاً، دَفْعَات، دَفْعَةً دَفْعَةً،

مُتَفَرِّقاً، مُتَحَرِّزاً، مُتَفَرِّضاً.

**بچه‌یان**

ك: بچه‌یان، بریان، پریچان. [پسان، چران]

ف: گُسیختن، گُسیخته شدن.

ع: تَقَطُّع، انْقِطَاع، تَحَرُّز، تَفَرُّض، تَفَرُّق.

**بتهو**

ك: قانگ. دروکه‌ل. [اهر شتیک که سورتاندنی بوتی

خوشی لی‌یکه‌ویته‌ره.]

ف: بُخور. (هر ماده‌ای که سوزاندن آن تولید

بوخوشی کند.)

ع: بَخُور.

**بخوور دان**

ك: قانگ دان، دروکه‌ل دان. [دروکه‌ل پیا کردن، به دروکه‌ل

درو کردن.]

ف: بخور دادن.

ع: تَبْخِير، تَدْخِين.

**بخوور مریه‌م**

ك: جنگ مریه‌م. [جُزه گیاهه که گولتیکی جوانی

میده.]

ف: بخور مَریم، پنجه‌ی مَریم، آذربویه.

ع: بَخُور مَریم، عَرَطْنِیْثَا.

وینه ← چنگ مریه‌م

**بده**

[ك: به‌خشه! (فرمانده).]

ف: بده! (امر است.)

ع: هَات، اَعْطَا!

**بدی**

ك: قوزاخ، پردر. [چالاک، له‌ش‌سولك]

ف: بدو، چُست، چالاک، تَنَدَنو، بادپا، بادپیما.

ع: خَلِيف، سَعور، سَرِيع العَدو.

**بدی**

ك: به‌خشش، دمه‌نه. [دهنده‌یی]

ف: بده، دهش، بَخْشِش.

ع: بَذَل، كَرَم، عَطَاء.

**بدیویسان**

ك: دادویست، دادویسد، داریست، سورد. [مامده]

ف: دادوستد، خریدوفروش، سودا، بده‌ویستان.

ع: مُعَامَلَة، مُعَاوَضَة، مُبَادَلَة.

**بر**

ك: کوت، تیکه، برکه، پارچه. [له‌ت، به‌ش]

ف: بُر، پاره، لُخت، بُرخ، بُرخه، کَم، پازتاری.

ع: بَعْض، جُزء، جُزْئِي، قِطْعَة، حَزَّة، شَرْحَة،

خُدْعَوِيَة، ضِلَع، قَطِيع، قِسم، فَرِيقَة، عُطْبَة، نَبَذ.

جمع، فِرْد.

**بر**

ك: تهی. (تهی کردن = بریه) [مه‌رج، به‌لین، برینه‌ره

(بریندهی مامه‌ته.)

ف: بُر. (بریدن معامله)

ع: قَطع.

بر

ك: ره‌سای. (بر ناکا.) [گه‌یشتن، هه‌لکردن]

ف: ره‌سای، رسیدن.

ع: وُصُول. دوام.

برا

ك: كاكه. [نیرینهی هاریاك یا هاردايك یا هاردايك‌وبارك.]

ف: بُراندَر، داندَر، داداش.

ع: أَخ، حَبِنُو، حَبِنُو، شَقِیق.

برانوونه

[ك: پدنجی پال پدنج‌توتته.]

ف: برادر کالوج.

ع: بِنَصَر.

وینه-هنگوس >

**براده**

ك: خاكه، ورده، ده‌مسوان. [خاكه‌ی كانزای برینه لی‌دارا.]

ف: رَندش، سونش، سَناو، آواره، توبال.

ع: بُراة، حُكاكة، سُحاة، فُساة، سُحاة.

**براده‌ی ته‌آ**

ك: خاكه‌زهر، زهره‌رق، ده‌مسوان ته‌آ، زهر‌سوان. [ورده‌ی

نالتورن]

ف: زَرَك، زرساوه، سُهاله، سونش زَر.

ع: اَكلیل، سُحاة، سُهاة.

**براده‌ی نوقره**

ك: خاكه‌زهر، زیوسوان، ده‌مسوان نوقره. [ورده‌ی زیو]

ف: سیم‌ساوه، سونش سیم.

ع: سُهاة، سُحاة.

**برازاك**

[ك: برازا: منالی برا.]

ف: أَخَدَر، بُراندَرزاده.

ع: وَكْدُ الاَخ. (ابنُ الاَخ، بنتُ الاَخ)

**برازاوا**

[ك: هاریكاری زارا له كاتی بورك گواسته‌وده‌ا.]

ف: شابالا، شاه‌بالا، شَمَبالا، شَمَباله.

ع: أَخ الصُّهر.

**برازن**

[ك: زنی برا.]

ف: بُراندَرزن، زَن بُراندَر.

ع: كَهَّ، زَوْجَةُ الاَخ.

**برلکه‌بوره**

ك: كاكه. [برای به‌ته‌مه‌ن.]

ف: دانتد، داندَرند.

ع: أَلَاخ الاَكْبَر.

**براملزك**

[ك: به‌كیتك له به‌ره‌كاتی دارمازوره.]

ف: پَزَغَند، پَزَغَنج.

ع: عَفَص. (أَخ العازُوج)

**برای بلاوکی**

[ك: براباب: نیرینه‌ی هاریاك.]

ف: بُرانداندَر، بُراندَراندَر، پسر پدر.

ع: أَخ أَب، الاَخُ الأَبی.

**برای دایکی**

[ك: نیرینه‌ی هاردايك.]

ف: براداندَر، براداندَر، پسر مادر.

ع: خیف، حَبِنُو، حَبِنُو، أَخ لَأَم، الاَخُ الأُمی.

**برای دایکی و بلاوکی**

[ك: برای هاردايك و هاریاك.]

ف: بالو، داندَر.

ع: شَقِیق، أَخ شَقِیق، حَبِنُو.

**برایی**

[ك: برای‌ته‌ی]

ف: بُراندَرزی.

ع: أُخُوَّةٌ، صَنَاوَةٌ، مُعَايَنَةٌ.

برایی

لک: برِوایی. (دلی برِوایی نادا.) [برِوایی، برِوایتن]

ف: گرایش، دل آوردن، یاری کردن دل، و چَر دادن دل.

ع: مِيلٌ، رَغْبَةٌ، فَتْوَى الْقَلْبِ.

برِویره

لک: مِرُوخه، ترخسته، مِرُوژه. (برِپراگی پشت.)

ع: مُهْرَه، زُورَه، مَازَه، مَازَن، تَرَخْتَه. (فقرات پُشت)

ع: فَقْرَةٌ، فَقْرَةٌ، فَقَارَةٌ. (فَقَار، فَقَرَات، فَقَرَات) شَرُخُوب، قُرْدُود، قُرْدِيد، هَمَالِب، هَمَالِب، سِيسَاء، خَزَن، خَزَزَاتُ الظَّهْرِ وِئَنَهی هَمِیه.

برِوینه

لک: سوان، مِرُوژه. [برِیه ند]

ف: سوهان، سوهن، سان، ساوو.

ع: مِسْحَلٌ، مِرِدٌ، سَفَنٌ.

برِج

لک: مَازَ، بهش. [پاژ. مَندَزَ، کهلو: مَندَزِگی خور له ناسمان. (کهلوی شیر، کهلوی شک)]

ف: خانَه، خان. بَخَش، خُهر، غُوشاد. (خانَهی شیر، خُهر بَرَه = بُرج اسد، بُرج بَرَه)

ع: بُرْج، قِسْمَةٌ.

وِئَنَه

برِجیس

[لک: ههسارهی مرشتهری.]

ف: بُرْجیس

ع: مُشْتَرِی

برِود

لک: روین. [تیارِیژ (بۆ نمونه: تیارِیژی تفنگ.)]

ف: بُرد، گُلهَرس. (بُرد تفنگ مثلاً.)

ع: مَسْبِيٌّ، مَتَزِلٌ.

برِو

لک: برِندهوه. (برد و باخت) [قازانج له قوماردا یا سدرکهوتن له کایه دا.]

ف: بُرد، بُردن. پیدش رفت.

ع: غَلْبَةٌ، إِحْرَامٌ، تَحْرِيمٌ، رِيحٌ.

برِودان

لک: بدرگلهودان. [پیش لیترینهوه]

ف: بُردادن.

ع: سِبَاقٌ، مُسَابَقَةٌ، مُبَارَاةٌ، مُفَاهَزَةٌ، مُفَاهَبَةٌ. ثُنَي، عَطْفٌ.

برِودن

[لک: بَرَن: بدرامهیری «هتنان»]

ف: بُردَن.

ع: إِذْهَابٌ، إِمْشَاءٌ، إِمْضَاءٌ، إِجْرَاءٌ، إِمْرَانٌ، (تَهَبَ بِهِ، مَشَى بِهِ، مَضَى بِهِ، جَرَى بِهِ، مَرَى بِهِ). جَزَ، جَذَبَ، أَخَذَ. سَوَّقٌ، قُودٌ.

برِودنهوه

[لک: گِتراندنهر]

ف: پس بردن، بازبردن.

ع: إِعَادَةٌ، إِرجَاعٌ، إِفَاقَةٌ.

برِودنهوه

[لک: سدرکهوتن له کتیههرکی یا له قوماردا. (بدرامهیری «دانان».)]

ف: بُردن. (ضد باختن)

ع: إِحْرَامٌ، تَحْرِيمٌ، رِيحٌ، غَلْبَةٌ.

برِودهبار

لک: بارکیش. [خوژاگر]

ف: بُردهبار، بارکش، جفاکش.

ع: مُتَحَمِّلٌ، سَلِيمٌ النَّفْسِ.

برِوژانن

لک: ورژانن. [برژاندن، بریان کردن (بۆ نمونه: برژاندنی

گُشت.)]

ف: برشتَن، برشته کردن. (برشتن گوشت مثلاً.)

ع: شَيءٌ، نَداءٌ، مَصْلِيٌّ، اِنْصَاجٌ، تَضْهِيبٌ، حَسَنٌ، حَسَّاسَةٌ.

برژانن

ك: بَرْدَانٌ. [برژاندن (بَرْدَ نمونه: برژاندنی گه نم.)]

ف: برشتن، بودادن، (برشتن گندم مثلاً.)

ع: تَحْمِيسٌ، تَحْمِيسٌ.

برژانهوه

ك: قَرْجَانْدَه. [خوین را گرتن به هوی درمانده. (بَرْدَ نمونه: برژاندن هوی برین.)]

ف: برشتن، بَرَشْتَه کردن، سوزاندن، (برشتن زخم مثلاً.)

ع: تَلْهِيْبٌ، اِحْراقٌ.

برژیاك

ك: رُژْیاك. [برژاو، بریان، بودراو]

ف: برشته، فُروده، فُرود، شُكالیو.

ع: نَدِيٌّ، مَشْوِيٌّ، مَصْلِيٌّ، مُنْشَوِيٌّ، شَوِيٌّ، شَوَاءٌ، شَوَاءٌ، نَضِيجٌ.

برژیان

ك: رُژْیاَن. [برشته بودن]

ف: برشته شدن.

ع: اِنْتِداءٌ، اِنْشِواءٌ، اِشْتِواءٌ، نَضِيجٌ.

برژیهانهوه

ك: قَرْجِیاَنْدَه. [سرورتانده: گیسانه هوی خوین به هوی درمانده.]

ف: پخسیدن، برشته شدن، سوخته شدن.

ع: تَلْهَبٌ، اِنْكَرَاشٌ، اِحْتِراقٌ.

برس

ك: برسیده تی، رده. [برچینی، نارای]

ف: گُرس، گُورس، گُسن، گُشن، گُسنگی، گُشنگی، گُرسنگی.

ع: جُوعٌ، سُعَارٌ، قُوَى، ضَرْمٌ، سَغَبٌ، طَوَى، عَوَقٌ، غَرَثٌ، خَفَعٌ.

برس به بی چوون

ك: رُده خستن. [ورده خستگیه، برسی چورگه سه به س] [دن نه بردن، تهرابوونی برسیتی.]

ف: گرسنگی بسته شدن، گشنگی بند آمدن.

ع: قَمَهٌ، قَهَمٌ.

برسی

ك: دَلْهائی. [ورگبه تال، بهرام بهری «تیر».]

ف: گُسنه، گُشنه، گُرسنه.

ع: جُوعَانٌ، سَغْبَانٌ، طَبِیَانٌ، غَرَثَانٌ، جَانِعٌ، نَائِعٌ، هَائِيٌّ، مَقَلٌ، مَقَمٌ، رِبْدٌ، خَوِيٌّ.

برسیه تی

ك: برس، رده. [برچینی، نارای]

ف: گُسنگی، گُشنگی، گُرسنگی، گُرس، گُورس، گُسن، گُشن.

ع: مَجَاعَةٌ، جُوعٌ، سُعَارٌ، قُوَى، طَوَى، عَوَقٌ، سَغَبٌ، ضَرْمٌ، غَرَثٌ، مَقَمٌ.

برشت

ك: برین. [دِراندن (بَرْدَ نمونه: برینی پارچه.)]

ف: بُرش، بُریدن، پاره کردن. (بُریدن لباس مثلاً.)

ع: قَطْعٌ، تَفْصِيلٌ.

برشت

ك: زَرز، جُورِسُوزَه، گُورِسُوزَه، گُورِزَه. [دهسلات، دست رزیشتن]

ف: بُرش، زور، نیرو، توانایی.

ع: قُوَّةٌ، قُدْرَةٌ، حُكْمٌ، سُلْطَةٌ، طَوْلٌ، بَاسٌ، شُجَاعَةٌ، جُرْئَةٌ، نَفَاذُ الامر، عُرْضَةٌ.



## برشت

ل: قاش، برکه. [کودز]

ف: بُرش، تیکه، پاره، لُخت.

ع: شَرْحَة، حَرْحَة، قِطْعَة، ضِلْع، خُذْعُوْبَة.

## برشت

ل: زور، برین<sup>۱</sup>. [بیت، ریژو، گهشه]

ف: شَسَن، بُرش، رویایی، بالندگی، فزایش،

آفزودن، زور بُرش.

ع: مُمُو، قُوَّة نامیَّة، نَمَاء، نُزُل، نُزُل، نُزُول، نُزَل،

رُیُوع، رُكُو، رُكَاء، نَمِي، اِنْتِمَاء. قُوَّة الْاِنْبَات.

## برشتدار

ل: زوردار، گوریزه‌دار. [دستریزو، خارن هیز]

ف: زوردار، بائُرش، توانا، نیرومند، باغُرِزه، بُرا.

ع: قُوِّي، قَادِر، مُقْتَدِر، شَجِيع، جَرِيء، مُسَلِّط،

بَنِيْس، ذُو الطُّوْل، أُولَى الْبَاس، نَافِذُ الْأَمْرِ.

## برشتدار

ل: زوردار، نه‌خت. [به‌پیت، به‌ریژو (وه) زوی برشتدار.]

ف: زوردار، پُرزور، بائُرش، رُویا، زُوینده.

(زمین)

ع: مُنْبِت، مَنِسَعَة، قُصَاة، مَنِبَات.

## برشتدار

ل: زوردار، همدارش. [به‌گهشه، به‌پیت (به‌هری زوی).]

ف: زورمند، زوهمند، پُرزور، یاز، یازره، بالیده،

شَسَن، بالنده. (زراعت)

ع: نَامِي، سَامِق، سَرِيعُ النُّمُو.

## برفتن

ل: رَفْتَن، [فریتن، قاپیتن]

ف: رُبا، رُیابنده، کاپنده.

ع: مُخْطِطِف، مُقْطِطِف، مُزْدَلِج، مُزْدَقِف، مُسْتَلَب،

## مُخْتَلِس.

## برفتن برفتن

ل: گورگوقار. [تالان و برز]

ف: بچاپ‌بچاپ، چاپیدن، قاپیدن، کپیدن،

رُیُودن، اُسُو، اوسه.

ع: نُهَب، غَاة.

## برك

ل: که‌هنگ، کولنج. [نیشانی پشت و نارشان]

ف: کولنج، کولانج، کولنگ، باد کُنجی، درد

پَهَلو.

## ع: قُولنج

## برك

ل: ژان، دله‌دوده. [سلنه‌شه]

ف: کولنج، کولانج، درد شکم، شکم درد.

ع: شَوْصَة، قُولنج، وَجَعُ الْبَطْن.

## برك

ل: کوله‌برك، برکه. [پلاریک که دیگرنه درخت همتا

میره‌کی بو‌ریت.]

ف: چوب... (چوب کوتاهی که بر درخت

می‌اندازند تا ثمر آن بریزد.)

ع: مُحْدَقَة، مِرَاق.

برك دان ← پهرت کردن

## بر کردن

ل: گه‌ین، گه‌یشتن. [رسین]

ف: رَسیدن.

ع: رُصُول، اِنْتِهَاء، بُلُوغ.

## بر کردن

ل: برین. [کهرت کردن (بو نمونه: به‌شیک له می‌گه‌ل).]

ف: بُریدن، بُر کردن. (قسمتی از گله مثلاً.)

ع: قَطع، ثَجِزَة.

## برکه

ل: برک، کوله‌برک. [پلاریک که دیگرنه درخت همتا

۱ - له‌وانیسه مبه‌ستی نووسه‌ری به‌ریژو «زور برین»



نَشُوق.

برو!

[ك: بچو! (فرمانه.)]

ف: برو! (صیغه‌ی امر است.)

ع: اَذْهَبْ! اِمْشْ! اِمْضْ! رُحْ! سِرْ! مُرْ!  
برو!

ك: بروانه، تراشاكه! [سیركه، بنواره!]

ف: بپا، بپای، نگاه‌كن!

ع: اُنْظُرْ! تَبَصَّرْ! رَا

برو! — پلوه [روشیه‌ی كرماییه.] [كرمایی است.]

بروایی

ك: یاری، هارودن. (دل) (دلی بروایی نادا، دلی نایری،

دلی یاری ناکا.) [روادیتن]

ف: گرایش، آوردن، یاری‌کردن، وچردادن.

(دلش وچر نمی‌دهد، دلش نمی‌گراید، دلش

نمی‌آرد، دلش یاری نمی‌کند.)

ع: مِيل، رَغْبَة، فَتْوَى الْقَلْب.

برو پمپوهس

[ك: برو جروت]

ف: پیوسته ابرو.

ع: اقَرَن.

برو قرنانن — برو فره‌دان

برووسك

ك: پزوسك، پرووسك. [پزيسك، ناورنگ]

ف: خُدَره، جَرَقَه، سَيْنَجَر، آبیز.

ع: شَرَاة، شَرَّة.

برووسكانن

ك: تیركیشان. [تیزوی به‌ژان پنداهان. (بو نمونه:]

تیركیشانی برین.) همره‌ها: بریقه‌دان]

ف: تیرك زدن، كَنَشك كَشیدن. درخشیدن،

سَيْنَجَر زدن. (زخم مثلاً.)

ع: تَوَجَّع، تَأَلَم، تَفَجَّع. بُرُوق، اِسْلِنَقاع.

برووسكه

ك: تیر. [تیزوی به‌ژان]

ف: تیرك، كَنَشك.

ع: وَجَع، أَلَم.

برووسكه

ك: چه‌خماخه. [تریشفه]

ف: دَرُخش، دَرُخش، دَرُخش، دَرُخش، دَرُخش، آدَرُخش،

آدَرُخش، آزَرُخش، بَیر، سَیْنَجَر، أَرْتَجَك.

ع: بَرِق، سَلْنَقَع، سِلْنَقاع، صَاعِقَة.

برووسكیان

ك: تیركیشان. چه‌خماخه ره‌شائِن، بروسكانن. [تیزوی

پنداهاتی به‌ژان. همره‌ها: تریشفه‌دان]

ف: كَنَشك زدن، تیرك كَشیدن. دَرُخشیدن،

دَرُخشیدن، دَرُخشیدن، آدَرُخش زدن، سَیْنَجَر

زدن.

ع: تَوَجَّع، تَفَجَّع، تَأَلَم، بُرُوق، بَرِيق، بَرَقان، لَمعان.

تَلَأَلُو، اِسْلِنَقاع.

برویش

ك: برویش. [ساویر]

ف: بَلْعوز، بَرغول، بَرغول، بَرغول، بَرغول، بَرغول،

فَرُوش، فَرُوشه، فَرُوشك، أَفْشِه، دَلیده

ع: جَرِيش، جَشِيس، رَضِيع، بَرِغَل، بَرِور.

برویش

ك: برویش، گَزِیَرَه، تهرزه‌لووکه. [تهرزه‌ی برد.]

ف: زین، تَگَرگَچه.

ع: اَرِيزِن، قَطِيط، عَضَارِس، حَاصِب.

برویشین

ك: برویشین. [چِشتی برویش.]

ف: ریس، ریش، آش بَلغور.

ع: جَرِيش، مَرَق البُرُور.

## بره

ك: دمه، بره، كدم. [كومه. نهخت: بهرانبهري «زور».]

ف: دسته، برخ، بُر، تیکه، کَم، لَخت، پاره.

ع: جَمع، عِدَّة، بَعْض، قِطْعَة، قَلِيل، حِصَّة.

## بره

ك: گوترمه، بریه، دهمپ. [گوتره (به بی دیاری کردنی کیش یا پیوانه).]

ف: گوتره، نَسَنجیده. (بدون تعیین وزن یا مقیاس)

ع: جَرْف، جِزاف، جُزاف، مَمَط، تَخْمِن، قَطَب.

## بره

ك: تهی، مخته، بریه. [مهرج، به لَین]

ف: بُر، سامه، پَیمان، هرنیز، نشاخت. (قرارداد)

ع: شَرط، قَرار، عَهْد، مُعَاطَة، مُقَاطَعَة.

## بره

ك: ناوگهر. [ناوگهر (به یاری نیتوان دو زوی کیلراو که رهك جوگه له یه کتریان جیا ده کاته ره).]

ف: پُلوان، پُلون. (بین دوشخم که مانند جوب هر دو را از هم جدا می کند.)

ع: فَاصِلَة.

وینده - بهرور > ۲۰

## بره بره

ك: دهسه دهسه. كدم كه م. [كومه. كومه. رده رده]

ف: بُرَبُر، كَم كَم، پاره پاره.

ع: جَمَاعَات، عِدَدًا، قِطْعًا، أَبْعَاضًا، قَلِيلًا قَلِيلًا.

## بره سی

ك: مارل، رسگاری، رهایی. [نازادی]

ف: رَسْتگاری، رَسْتن، رَهیدن، شَگاله، پَرماس، آزادی، رهایی.

ع: نَجَاة، فَلَاح، خَلَاص. مُهَلَة.

## بره

[ك: رواج]

ف: برَو، رَوَا.

ع: رَواج، نَفَاق.

## بره وی نه

ك: بی برهه. [بی رواج، بازاری نه.]

ف: برَو ندارد، نارَوَا است.

ع: کاسد، خائس، غار، ناعس.

## بره وی هه سی

ك: خواهش برهه، برهه راره. [رواجی هه، بازاری گرمه.]

ف: برَو دارد، رَوَا است. سَره است، نَمَاک است.

ع: مَرْغُوب، رَائِج، نَافِق.

## بریلک

[ك: براو]

ف: بُرده، بُرده شده.

ع: مَذْهَب، مَذْهُوب به.

## بریلک

[ك: براو، پچراو. (و کوو: برانی ته ناف، موچه، کراس، نار).]

ف: بریده، بریده شده، پاره پاره شده،

گسیخته، گسیخته شده. (ریسمان، مقرری،

جامه، آب مثلاً.)

ع: مَقْطُوع، مَقْدُود، مُعَيَّن، قَرْض. مُفْصَل، مُنْقَطِع.

## بریان

[ك: بردن، بران]

ف: بُردن، بُرده شده.

ع: ذُهَب، ذَهَاب (به)، مَذْهُوبِيَّة.

## بریان

ك: بریانی. [گوشی برژاو، برژاو]

ف: بریان، پخته. بریانی.

ع: نُضِيج، نَدِيء، سَمِيط، خَمِيط.

## بریان

[ك: لهت بران، لهت کران (بو نمونه: برانی جلوه رگ).]

ف: بُریدن، بریده شدن. (لباس مثلاً.)

ع: تَفْصُل، انفصال، انقطاع، انقِداد.

### بریان

ل: بَریان. [بچران، پسان]

ف: بُریدن، بُریده شدن، پاره شدن، گُسیخته شدن.

ع: انقطاع، انصرام، انیتات، انیتار، انیتاک، انیتال، انیرام. (رجوع به عربی‌های «برین») [← مانا عمره‌بیه کانی «برین»].

### بریان

ل: پروسقیان. [بزرگان: تیکچونی شیر و ماست و...]

ف: بُریدن، بُریده شدن.

ع: تَقَطُّع، تَمْدُّر، فُتَا، ارغیداد، افناء، افساد، تفلیق.

### بریانوه

[ل: برین، برانوه. (هه) پاپینی خوری مهر.]

ف: بُریدن، بریده شدن، چیدن، چیده شدن. (پشم گوسفند)

ع: جِزَان، انجِزَان، جَزَان.

### بریانوه

[ل: پچران. پچرانوه (وه) ل: پچرانوهی گوریس و ته‌زیج.]

ف: پاره شدن، گُسیخته شدن، دانه شدن، بُریده شدن. (ریسمان، تسییح)

ع: انقطاع. تَفْسُخ، انفساح.

### بریانوه

[ل: جینگ، برون، یه کلابونوه (ی) مامه له، پهمان.]

ف: بُریده شدن، سامیده شدن، نَشاخته شدن. (قزاداد)

ع: تَعِین، تَقَرُّر، ثُبُوت.

### بریانوه

ل: بریان، دواپی هاتن. [برانوه (ته‌واو) برون موچه،

ته‌من...]

ف: بُریده شدن، انجام رسیدن. (تمام شدن) (مقرری، عمر...)

ع: انقطاع، اختتام، فراغ، نفاذ، نفاق، قُروغ، نَقْد، نَفَق.

### بریانوه

[ل: گرتنوه (بو) نمونه: گرتنوهی پیچور له شیر.]

ف: بُریدن، بریده شدن، بازداشتن، بازداشته شدن. (بچه از شیر مثلاً.)

ع: انفصام، انقطاع، انفِسال.

### بریانی

[ل: گوتشی برژار، برژار]

ف: بُریان، بُریانی، بُریان شده.

ع: تَضِیح، نَدِی، سَمِیط، حَمِیط.

### بریانی

[ل: به‌رنی له‌شیش‌دار و برژار]

ف: گُردنا، گُردان، گُردانیده، بره بریان.

ع: سَمِیط، کَرْدَنَاج.

### بریه

ل: بریکه، وریشه، دروشه. [تروسکه]

ف: پَرَنگ، پَرَنَد، دُرْخَش، دُرْخَش، دُرْخَش، دُرْخَشندگی، کَنَخَت، قُروغ.

ع: بَرِیق، بَصِیص، فَرِند، لَمَعان، ثَلَالُ، تَلَع، کَوَکَب.

### بریکه ← بریه

### برین

ل: زهَم، زام، ریش. [کوان و شویی شتی تیژ له له‌شدا.]

ف: زَحَم، ریش، چَرک.

ع: جَرَح، قَرَح، کَلَم، لَقَم، جِرَاحَة.

### برین

ل: روین. [تهی کردن، گهران (بو) نمونه: برینی رینگا.]

ف: بریدن، رفتن. (راه مثلاً.)

ع: قطع، طي.

برین

ك: پهل کردن. بچرین، کوت کردن. [په‌راندن به تیخ. لهت کردن]

ف: بُریدن، گسیختن، فتالیدن، فتاریدن، بُرش کردن، بُرینش کردن.

ع: قطع، حَزْ، صَرَم، صِرَام، قَصْ، بَضْع، هَبْ، لَحَب، قَصَب، هَذْ، هَذْ، هَذَم، هَذَم، حَذَم، مَتَح، مَتَح، مَسَح، فَصَل، فَرَض، تَفْرِیض، تَحْرِیز.

برین

[ك: لیکردنموره. رین، چین. (بو نمونه: برینی تری و میوه و...)]

ف: بُریدن، چیدن. (انگور، میوه و امثال آن‌ها.)

ع: قَطَف، جَنِي، جَرَم، جَزْ.

برین

ك: دورزان. [دورینه کردن (ی گه‌م، نالغ) ]

ف: چیدن. (گندم، علف)

ع: جَزْ، حَصَد، خَصَد.

برین

[ك: لهت کردن، جیاکردنموره (بو نمونه: برینی پارچه.)]

ف: بریدن، پاره کردن. (لباس مثلاً.)

ع: قطع، تَفْصِيل، قَدَّ.

برین

[ك: دره‌یتان (بو نمونه: دره‌یتانی هه‌نگوین له پلوروی هه‌نگ.)]

ف: بُریدن، نر آوردن. (انگبین مثلاً از خانه‌ی زنبور.)

ع: شَوْر، اِشْتِیَار، نَزْع، اِسْتِخْرَاج.

برین

ك: پاکو کردن. [هه‌لپاچین، پتک کردن (ی باخ، دره‌خت،

بسك)]

ف: بُریدن، خُشودن، پیراستن، ژدن، پیرایش‌دادن، پیرایش، کردن. (باغ، درخت، زلف)

ع: شَذَب، قَضَب، هَذَب، تَشَذِيب، تَقْضِيب، تَهْذِيب، تَخْصِیل، تَنْقِیح، تَنْقِیة.

برین

ك: پرشت. [پیت، ریژو، گه‌شه. (بو نمونه: تَوَیْك كه یهك به پینج پرشیه‌تی.)]

ف: فزودن، آفزودن، فزایش، شَسَن، بُرش، رویایی، بالندگی، زور بُرش، بُریدن. (تخم، كه یک بر پنج مثلاً می‌بُرد.)

ع: نَزَل، نَزَل، نَزَل، رُیُوع، فَضَل، زُكُو، زُكَاء، نُمُو، نَمِي، نَمَاء، قُوَّةُ النَّماء، قُوَّةُ الرِّیُوع.

برین ← مالن

برینگ

ك: وشك. (وشك و برینگ) [به‌رانبه‌ری «ته‌ر».]

ف: خُشْكَ. (ضد «تر»)

ع: یابِس.

برینگ

ك: هه‌رونگ. [مقهستی خوری هه‌لپاچین.]

ف: دوکارده، دوکاردی. (قیچی پشم بُری)

ع: مَجَزْ، جَلَم، جَلَمَان.

رینه

برینه

ك: به‌ره‌ژان. [دردی منالپوین.]

ف: بُرینه، بُرینش، درد زادن.

ع: طَلَق، مَخَاض، تَصَلُّق.

برینه‌وه

ك: قه‌یچی کردن. [هه‌لپاچین (بو نمونه: هه‌لپاچینی خوری

مه‌ر.)]

ف: بُریدن، چیدن. (پشم گوسفند مثلاً.)

ع: جَرَّ، جَرَم، قَصَّ، عَفَو، كَشَط، تَرْقِيق.

### برینه‌وه

ل: تـدی کردن. [مـدرج بهـستن، بهـلـین دان، یـه کـلایـی  
کردنـه]

ف: بُریدن، سامیدن، نشاختن، نشاخیدن،  
سامه کردن، هرنیز نمودن، پیمان کردن. (قرار  
دادن)

ع: مُقَاطَعَه، تَقْرِیر، تَعین، اِفْتِرَاز، اِشْتِرَاط، مُعَاهَدَه.

### برینه‌وه

ل: چـیـگـیر کـردن، دـیـاری کـردن (بـز نمـونـه: بـرینـه‌وـی  
مانگانه یا روزانه.)

ف: بُریدن، پایدار کردن. (برقرار ساختن  
ماهانه یا روزانه مثلاً.)

ع: قَطع، فَرَض، تَعین، اِسْتِقْرَار، اِسْتِمْرَار.

### برینه‌وه

ل: گـرتـنـده (گـرتـنـده‌ی بـیـچـور لـه شـیـء.)

ف: بازداشتن، بُریدن. (بچه را از شیر بریدن)

ع: قَصَم، قَطَم، فَسَل، فَصَل، قَلَو، اِفْلَاء، فِصَام،  
فِطَام، فِسال، فِصال.

### برینه‌وه

ل: بـچـرین. [قـرتـانـدن، پـسـانـدن]

ف: پاره کردن، گسیخته کردن، گسیختن.

ع: قَطع، قَسَخ.

### بریه

ل: تـدی، بـره، مـدخـته. [مـدرج، پـدـیـان، بـهـلـین]

ف: بُر، بُری، سامه، هرنیز، نشاخت. (قرارداد)

ع: شَرط، قَرار، اِشْتِرَاط، مُقَاطَعَه.

### بریه

ل: بـره، گـوتـرمه، دـمـبـی. [گـوتـره]

ف: گـوتـره، نـسـنـجـیده.

ع: جِرَاف، جَزَف، هَمَط، قَطَب، تَخْمین، تَخْمیناً،

قَطْباً، جِزَافاً.

### بزآن

ل: بـزئو، زانا. [دانا]

ف: دانا، دانشمند، دانشور، دانشگر، فرزانه.

ع: عارف، عالم، علیم، فہیم، عِلَامَة.

### بزک

ل: شیلان. [مدرجان]

ف: بستام، وسد، کامه، خروھک، قُرول.

ع: مَرَجان، بُسَد، قُرول.

### بزگیله

ل: قـهـیـفـه، شـهـسـتـپـر]

ف: کَجَوْصَن، عروس پشت پرده، کاکنج.

ع: قَطِیْفَه، حَبُّ الکاکنج، سَالِف العروس.

### بزبن

ل: گـدی. [ناز، لـیـکی بـه نـا بـانگـه.]

ف: بُز، بُز، پُز، بُج، بُج.

ع: مَعَن، مَعین، مَاعِز (للوحد)، تیس، (نَس) (نیرا).

عَنز، مَاعِزَه، (ماده) (مئی).

### وینه

### بزمنه‌و

ل: قـرمـقـرمه. [بـز مـشک]

ف: بُزْمَجَه، بُزْمَرَه.

ع: وَدَل.

### وینه‌ه‌یه

### بزمنه‌کیتی

ل: بـز نـه کـیـری]

ف: پاژن، بزکوهی، شوکا.

ع: وَعَل، قَذَر.

### وینه

### بزوک

ل: زکـوا زکـر. [بـه رـامـبـه‌ری «نـه زوک».]

ف: زاوو، بارآور.

ع: وُلُود.

**بزولماجی**

ك: گیتته. [نانیکی نه ستوره، واه كولیتره وایه كه تریتی ده كنه نار رویش.]

ف: چچاتی، چاپاتی. (نانی است كلفت شبیه به گرده كه توی روغن هم ترید می كنند.)

ع: زغیف، جَرْدَق.

**بزولون**

ك: جوبین، جوبلیانده. [جوبلیانده، جوجوول (وشه یه کی كرماجیه).]

ف: جَنبیدن، جنبش كردن. (كرماجی است.)

ع: حَرَكَة، تَحَرُّك، تَفَرُّز.

**بزولوك**

ك: بزوك، زونگ، كرژ. [گورج، چالاك]

ف: چُست، چالاك، زونگ، خُبارِه، شُكْرده، و شُكْرده، چابك.

ع: جَلَد، عَمَرَط، فارِه.

**بزه**

ك: زرده خنده، زرده. [بزه خو]

ف: لِيَخَنْد، دُزده خنده، نيم خند، شكر خند.

ع: تَبَسُّم، كَشَن، اِهْلَاس، بَشَن، اِيْمَاض، اِنْكَال، اِكْتِلَال، اِهْتِلَال، اِبْتِدَاغ، اِفْتِرَار.

**بزه**

ك: تروكه. (بزی چاری تی.) [چار لیكنان]

ف: چشم زدن، به هم زدن چشم.

ع: طَرَفَة.

**بزهن**

ك: لیدر، بكوژ. [كوتر، نازا، كسی كه لیده دات.]

ف: بَزَن، دلیر، جنگجو، بهادر، سَلَحشور.

ع: ضَرَاب، اَحْوَس، شُجَاع، قُتَال، مُبَارِز.

**بزهن بهادور**

ك: بهلره زتن. [چاونه ترس، نازا]

ف: بَزَن بهادر، جنگجو، دلیر.

ع: ضَرَاب، مُبَارِز، شُجَاع.

**بزولوك**

ك: بزوك، زونگ، كرژ. [گورج، چالاك]

ف: چُست، چالاك، زونگ، خُبارِه، شُكْرده، و شُكْرده، چابك.

ع: جَلَد، جَلِيد، عَمَرَط، فارِه، جَسُور.

**بزار**

ك: دوزین، بزاره، خوزانن. [پشكنین، پاك كرده ره. (بز نمونه: خوز دوزینی مریشك).]

ف: وجین. (وجین كردن مرغ مثلاً خود را.)

ع: فَلَایَة، تَقْلِي، تَقْلِيَة.

**بزار**

[ك: گیای خراب كه له نار زهرعاتدا دهریست ر

مه لیده كهن.]

ف: خَو، خُتار، خُشاره، خُشاوه. (گیاه هرز كه

در میان زراعت روید و آن را می چینند.)

ع: خُشَار، خُشَارَة.

**بزاردن**

ك: تاوان دان، بزاره دان. [زیان دان: قهره بور كرده وی مه له.]

ف: تاوان دادن.

ع: غَرَم، غَرَم، غَرَامَة.

**بزاردنوه**

ك: خمر گه رانده. [گنپانده وی خمن]

ف: خواب گفتن، باز گفتن خواب.

ع: حَكَايَة الرُّؤْيَا، نَقْل الرُّؤْيَا.

**بزارکردن**

ك: بزاره كردن، دوزین، خوزانن. [پشكنین، پاك كرده ره (بز

نمونه: خوز دوزینی مریشك بو لابرده نی هسی).]

ف: وجین كردن، خازاندن. (شپش جویی مرغ



مثلاً خودش را.)

ع: فَلَایَة، ثَقْلَیَة، ثَقْلَی.

**بزار کردن**

ک: پاکه کردن. [پاک کردنه‌ی کنگه یا باغ له گیای هرز هتا زرعاته که باش گه شه بکات.]

ف: پازش، پَرخَو، فَرخَو، خَتار کردن، خشار کردن، خشاره کردن، خشاوه کردن، وجین کردن. (پیراستن زمین یا باغ از گیاه‌های هرز تا زراعت درست نشو و نما کند.)

ع: خَشَر.

**بزاره**

ک: بزار، خَوَدَوزین، خَوَوزان. [پشکنین، پاک کردنه] ف: وجین، خودخارانیدن، خودجاستن، خودجویی.

ع: فَلَایَة، ثَقْلَیَة، ثَقْلَی.

**بزاره**

ک: تاوان. [جدریه، زیاناته، قهره‌بوی هله.] ف: تاوان.

ع: غَرَامَة، دِیَة، حَمَاة.

**بزاره**

[ک: ورگتران، تهرجه‌مه]

ف: پَچو، نورند، وستی، دازه، پایخوان، همیراز.

ع: تَرْجَمَة، تَفْسِیر.

**بزال**

ک: هه‌ژگ، پژال. [هه‌لاش: نه‌رگه‌لا و چلوچیره‌ی که به‌سه‌ر داره‌پایدا دده‌ن.]

ف: آنبیره، خلاشه.

ع: شَذَب، سَلِیق.

**بزانگ**

[ک: بزانگ، مژول]

ف: مژه، مژ، مژه‌گان، مژگان.

ع: هُدَب، هُدَب، هُدَب.

**بژان**

ک: بژین. [هه‌بژاردن]

ف: گزیدن، بَرگَزیدن، به‌گزیدن، پسندیدن، برچیدن.

ع: اِنْتِخاب، اِصْطِفَاء، اِخْتِیار.

**بژنیک**

ک: هه‌بژنیاک، هه‌لچنیاک، بژیاک. [هه‌بژیردراو]

ف: گزیده، گزینه، بَرگَزیده، به‌گزیده، برچیده، پسندیده.

ع: مُنْتَخَب، مُصْطَفَى، مُخْتَار، مُصْنَفی.

**بژنین**

ک: هه‌بژنین، هه‌لچنین. [هه‌بژاردن]

ف: گزیدن، بَرگَزیدن، به‌گزیدن، برچیدن، پسندیدن.

ع: اِنْتِخاب، اِخْتِیار، اِصْطِفَاء.

**بژنین**

ک: چنین، پاک کردن. دَوَژین. [پوخت کردن دانه‌ریله. هه‌دوره‌ها: پشکنین]

ف: پاک کردن. وجین کردن.

ع: نُخَل، تَنخُل، اِنْتِخَال، تَصْفِیَة، تَنْقِیَة، تَمْرِیح، ثَقْلَیَة.

**بژنه** ← **کلین**

**بژنیاک** ← **بژنیاک**

**بژیو**

ک: ژیار، ژی. گوزوران، زینگانی. [مایه‌ی ژیان.]

ف: زیست، زندگانی، گذراندن.

ع: مَعاش، مَعِيشَة، نَفَقَة.

**بست** ← **بنگس** [روشه‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**بسل** ← **نمک‌ریجه** [روشه‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**بسمار**

ک: میخ. [بزماری ناسنین.]

ف: میخ. (آهنی)

ع: مِسْمَار، سَكِي، وَتَد.

**بسماره**

[ك: بزماره، میخه كه (برینتیکی بنجداره كه له په نهدی دست و پندا په یدا بیت.)]

ف: كُزْدَمَه، خوی درد، میخچه. (زخمی است

ریشه دار كه در انگشتان دست و پا به هم می رسد.)

ع: دَاخُس، دَاخُوس.

**بسماره**

[ك: پسته، بسته]

ف: بسته، پسته.

ع: فُسْتُق.

**بسته**

**بستین**

ك: خریدار. [كپیار]

ف: خریدار، ستاننده.

ع: مُشْتَرِي.

**بستینه‌وه**

ك: هاردهنگ. (كه سى كه بو گوزانیبیژ یا شینگیز ده سینتته وه.)

ف: همگر، هامگر. (كسى كه جواب نوحه خوان

یا آوازخوان را بدهد.)

ع: مُسْتَفِقَة.

**بشكان**

ك: گهریان. [گهران، پشكنین]

ف: جُستَن، كافتن، گشتن.

ع: فَحَص، تَفْحَص، تَجَسُّس.

**بشكیان**

[ك: پشكینترار]

ف: كاویده شده، جُسته شده.

ع: مَفْحُوس.

**بشكیان**

ك: شكوفیانه وه. [پشكروتن]

ف: شكفتن.

ع: فُغُوم، تَفْطُح، تَفْرُج.

**بشپونه**

ك: ویشومه، كوله بنه، كوله ویرا. [ناژاوه چی]

ف: آشوب انگیز، شورش انگیز، مردم به هم زن،

به هم زن.

ع: مُفْسِد، مُفْتِن، قَسَّاس، مَنَاس، مِمَاس، مِثَر.

**بشپونه**

ك: ناژاوه، ناشو. [ناژاوه]

ف: آشوب، آشو، غوغا، هنگامه، شورش،

سرووتك، سرموتك.

ع: فَتْنَة، اِنْقِلَاب، مَفْسَدَة، ضَوْضَاء، نَهْضَة، اِجْماع،

قِيَام.

**بشه**

ك: گفه، بشه، واوا. [بریندار بیرون و مهترسی (زمانی

منالته.)]

ف: بُریدن. زخم. زخمی، خون آلود. (زبان

بچه گانه است.)

ع: حَرَّ، جَرَح، جَرِيح، مَجْرُوح، مَدْمُوم، مَدْمَى. نَبِج.

**بغه بغ**

[ك: لهباتی «ر»، «غ» وتن.]

ف: بغیغ. («ر» را «غ» گفتن.)

ع: رَغ.

**بفروش**

[ك: فروشیار]

ف: فُروشنده، فُروختار، فُرختار.

ع: بائع، شاري.

**بکارهت**

ك: بن، كه نیشکی. [كچینی]

ف: دُختری، دُختره، دوشیزگی.

ع: بَکاره، عُدْرَه، کُعبَه.

**بکوز**

ل: خهیرا، قوتچاخ، لیدەر. [چالاک، لهش سوک (بۆ نمونه):  
تاجی بکوز.]

ف: بَکش، بگیڕ، گیڕا. (تازی شکاری مثلاً.)

ع: ضَبْر، ضَمَار.

**بکوز و بووڕ**

[ل: بکوز و بی، تەواو سەریەست.]

ف: بَکش و بَیڕ، کُشندە و بُرندە، فَرمان رَوا.

ع: مُخْتَار، فَعَالٌ لِمَا يَشَاء.

**بکین**

ل: جفتیار، وەزیار. [جوتیار، وەزێڕ]

ف: کارندە، کشتکار، کشتگر، خَنور، وِرزگر،

وِرزکار، شَمیز، شَوِریز، خیشکار، کُشاوِرز،

وِرزی، بازیار، یِرزگر، بَرزِیگر، نَسودی.

ع: حَارِث، حَرَاث، زَارِع، زَرَاع، فَلَاح، أَكَّار.

**بکینگه**

ل: کینگه، زەوین. [زەویوزار]

ف: کُشتزار، کُرد، زَمین، کُشتگاه، وِرزگاه.

ع: مَزْرَع، مَزْرَعَة. عَقَار، نَشَب.

**بکار**

ل: رەز، رێواز، گوزەرگا، بوار، گوزار. [رێباز]

ف: گُدار، گُذَر، گُذرگاه، رەگُدار، رەگُذر. آورە،

آبرە، پایاب، پیاب، پایگاه، پایگه.

ع: مَعْبَر، شَجَن، مَوْرِد، مَمَر، مَسِير. مَجَارَة، مَخَاضَة.

**بکاردن**

ل: بگیڕان. [پنکەیتان، جێبەجێ کردن]

ف: گُذراندن، أَنجام دادن.

ع: قَضَاء، إِسْعَاف، إِتْمَام. تَمْشِيَة. إِمْرَار.

**بکاردن**

ل: بگیڕان. [راست کردنەر، هێنانەر (بۆ نمونه): بگاردنی  
شایدت.]

ف: گُذراندن، گُذرانیدن. (شاهد مثلاً.)

ع: اِتَّامَة.

**بکاردن**

ل: بگیڕان. [هەرس کردن (تێپەردانی خۆراك له گەدە).]

ف: گُذراندن، گُذرانیدن. (طعام از معده.)

ع: هَضْم.

**بکاردن**

ل: بگیڕان. [وازیپەتان، لینگەپان، پشت گۆڕ خستن]

ف: گُذاشتن، جاگُذاشتن، فروگُذاشتن، فروگُذار

کردن، فَراموش کردن.

ع: تَرَكَ، رَفَض. نَسِي.

**بکاره**

[ل: رابردن] [بگاری داگه.]

ف: گُذُشتن. (گذشته [است].)

ع: تَجَاوَز، عُدُول.

**بگرای بگر**

[ل: فەرماندان بە گرتن و بەندکردنی پەیتاپەیتا.]

ف: بگیڕبگیڕ، بگیڕ و ببَند.

ع: الأَخْذُ وَ التَّغْلِيلُ، خُذْ هَذَا وَ غُلْ ذَاكَ!

**بگردگ**

[ل: رابوردن. پیشین]

ف: گُذشته. پیشین.

ع: مَاضِي، سَالِف. مُتَقَدِّم.

**بگردگ**

[ل: لێبەرە، پێویست، بپارە]

ف: سَمَناک، سَنگول، آوری، بَوش، گُذشته.

ع: قَضَاء، حَتَم، حَتْمِي، قَطْعِي، فَرَض، وَاجِب.

**بگردن**

ل: گوزاشتن، رەدبەردن. [تێپەڕین]

ف: گُذشتن، رَدشدن.

ع: عُبُور، مُرور، عُدول، تَجَاوَز، اِنْقِضاء، مَضَى.  
بگردن

ل: گوزَشتن، بهخشین. [لیبوردن]

ف: گُذشتن، بَخشیدن.

ع: عَفُو، صَفَح، مَغْفِرَة، غَفَر، غَفِرَ، غَفِيرَة، غُفُور، غُفْران.

بگَره و بُوَسه

[ل: بگَره بیهسته: فرماندان به گرتن و بهستندره.]

ف: بگير و بَیَند.

ع: خُذْ هَذَا وَ شُدْ ذَاكَ

بگَره و بیهَرده

[ل: فرماندان به گرتن و بهردان.]

ف: بگير و وِیل کن، بگير و بَرِدِه.

ع: خُذْ هَذَا وَ اَطْلِقْ ذَاكَ!

بگیران.

ل: بگاره. [وازی لی هیتا، پشت گویی خست. (رابردره).]

ف: گُذاشت، جا گُذاشت، فرو گُذاشت، فراموش

کرد. (ماضی است).

ع: تَرَكَ، رَفَضَ، نَسِيَ.

بگیرانن

ل: بگاردن. [برپندهره. تیپهواندن. راست کردهره. همرس

کردن]

ف: گذراندن. گذرانیدن.

ع: قَضَاء، اِمْرار، اِذْهَاب، اِقَامَة، هَضْم.

بلا!

ل: بلا، بِلَا، بِلَا، بِلَا، بازه، بله! [نیگهزی، بهیله!]

ف: بل!، بَهْل!، بَگْذار!

ع: دَع!، ذَر!، اَمْهَل!، بَلَه!

بلانه—بلا!

بلاو

[ل: دانه لغار (دانه‌ی لغار).]

ف: بلو. (حلقه‌ی دهنه)

ع: مِرْوَد، مَلْوَب.

وینه > ۲

بلاو

ل: بریژ. [شینگتِر]

ف: موشگر، مویه‌گری، زنجان.

ع: راثی، نَوَاح، نَوَاه. راثیه، نَوَاحَة، نَوَاهَة.

بلبشیتو

ل: بلبش. [نازاره]

ف: آشوب.

ع: اِنْقِلَاب، اِخْتِلَال.

بلو

ل: گویژ. [گویژ]

ف: گُویژ، گویج، کویژ، کوهیج، کوهج، کوهی،

کیژ، کیلو، آکج، زلژک، کالنج، گرجیل، اِزْدَف.

ع: زُعرور، ثَفَاحِ البَرِّ، ذُو ثَلَاثَةِ حَبَات، زَلْزَلَتْ.

بلهزه‌رده

[ل: گویژ‌زده]

ف: گویج، گویژ، کویژ، کویج، کوهیج، کوهج،

آنج، زلژک، علف شیران، علف شیلان.

ع: زُعرور، ثَفَاحِ البَرِّ، ذُو ثَلَاثَةِ حَبَات، زَلْزَلَتْ.

وینه

بله‌سووره

ل: گویژ. [گویژ‌سووره]

ف: گویج، گویژ، کیژ، کیلو، کیلک، کالنج، کَهِیر،

کَهِین، کوهی، نُمَتک، نُمَنک، گرجیل، علف

شیران، علف چیلان، علف شیلان.

ع: زُعرور، ثَفَاحِ البَرِّ.

وینه

بلوق

ل: گوزاوله. [تلوق]

ف: تاول، شوغ، شوغه، شَغَر، شَغَه، دُژک،

خجوله.

ع: نَفَط، نَفْطَة، نَفْغَة، كَنْب، مَكُو، نَبِخ، نَبِخ، مَجَل،  
مُجَلَة، جَذَر. (بَقْبُوقَة)**بلور**

[ك: بهردیکی شروشه ناسایه.]

ف: بَلُور، آبگونه، آبگینه.

ع: بَلُور، بَلُور.

بله

[ك: سوركه له ناری «تیراهیم».]

ف: مخفف ابراهیم است.

بله! — بلا!

بله‌ریزین

ك: توشمال، دیراندې. [چاونه ترس، نازا]

ف: بزَن بهادر، دلیر، سَلَحشور.

ع: شُجَاع، ضَرَاب، أَحْوَس، جَسُور.

بله‌هوس

ك: هَوَكَن، هدره‌سَران. [هدره‌ساز]

ف: بَلْهَوس، آزور، هوسران، هوسناک، پُر آرزو،

هرچیز خواه.

ع: لَقِيس، أَبوالهَوَى.

بلیت

[ك: پسروله]

ف: بلیت، بارنامه.

ع: جَوَاز، بَلِيط.

بلیت نواشاخانه

[ك: پسروله ی پیشانگا، بلیتی شانز]

ف: بارنامه، بلیت تماشاخانه.

ع: جَوَاز، بَلِيطُ الْمَسْرَح.

بلیمه‌ت

[ك: گاته‌جار]

ف: بَلْگَنجَک، بولَنجَک، تَتَرَبُو.

ع: اَضْحُوكَة، مَضْحَکَة، مَسْخَرَة، ضَحْکَة.

بلیته

[ك: له گهَلْ خَلِیْته دا دِیت.] خلیته‌ریلیته: که‌ینریه‌ین.

ف: ردف «خلیته» است.

بلا!

ك: بلانه، بِلَا، بِلَا، بِلَا، بِلَا، بلانِه! [بِهیلَه!، لینگه‌ری!]

ف: بل!، بِل!، بِل!، بگذارا!

ع: دَخ!، دَرَا، اَمَهْل!، بَلَه!

بلاغ — که‌راو

بلا‌لُوک

[ك: نالو‌یالور]

ف: آلوبالو، آلی بالی، قاراسیا. (آلوی بوعلی)

ع: قَراسِیا، قَراسِیا.

وینه

بلا‌لُوک کینیه

[ك: به‌لُور که کتویه]

ف: شرزدک، آلوی کوهی.

ع: نَک، نَک، قَطْلَب.

بلانه!

ك: بیتانه، بلا، بلا، بلانِه! [بِهیلَه!، لینگه‌ری!]

ف: بل!، بِل!، بِل!، بگذارا!

ع: بَلَه!، اَمَهْل!، دَخ!، دَرَا

بلاو

ك: پَرژ، پَرش، پەخش، پَژیاگ. [پەرش، پژار]

ف: وَلو، ولو، پَخج، پَخش، پَخت، پَهَن، افتال،

پَراگنده، پاشیده، شَه‌ریده. آفشان.

ع: مُنْشَر، مُنْشَر، مُنْشَر، مُنْشَر، مُنْشَر، شَتیت، شَعِث،

مُنْشَر، مُنْشَر، مُنْشَر، مُنْشَر، مُنْشَر.

بلاو

ك: گُرشاد. [قراوان. (وه: کلا، بیابان.)]

ف: گُرشاد، قُراخ. (کلاه، صحراء)

ع: قُریغ، وَسیع، واسع، قُیاء، فارغ، فاضی.

بلاو کردن — بلاوه‌و کردن

**بلاوه**

ل: بلاوه بون. [بلاویونه، بهرامبه‌ری «خپرونه»].

ف: افتال، پراگندگی.

ع: تَفَرُّق، تَشْتَّت، شُرود، اِنْتِشار، اِنْتِشار، تَبَدُّد، تَنَاد، تَوَزُّع، ذُیوع، شُیوع، تَشَعُّث.

**بلاوهو بون**

ل: پرژان، په‌خشو بون. [بلاویونه، تهنینه‌وه]

ف: وُلوشدن، ولاووشدن، افتالیدن، پراگنده

شدن، پَخج شدن، پَخش شدن، پَخت شدن،

پهن‌شدن. پاشیده‌شدن، شَه‌ریده‌شدن.

ع: اِنْتِشار، اِنْتِثار، اِنْتِثا، اِنْتِثات، تَشْتَّت، شَعَث،

تَشَعُّث، تَفَرُّق، ذُیوع، ذِیعان، اِنْدِیاع، تَوَزُّع.

**بلاوهو بون**

ل: فاش بون. [درکټران، تهنینه‌وه (بو) نمونه:

بلاویونه‌وی هم‌وال.].

ف: فاش شدن، پراگنده‌شدن، (خبر مثلاً).

ع: ذُیوع، شُیوع، ذِیعان، شِیعان، فِیضان،

اِسْتِفاضة، اِنْتِشار.

**بلاوهو بون**

ل: پرژان، پرژان، پرژان، په‌خشو بون. [پرژاندن،

وړاندن]

ف: وُلوکردن، ولاو کردن، پَخج کردن،

پَخجیدن، پَخش کردن، پَخت کردن، افتالیدن،

پاشیدن، شَه‌ریدن، اَفشاندن، پراگنده‌کردن،

پهن‌کردن.

ع: نَشْر، نَشْر، بَثْ، تَشْتِیت، تَفْرِیق، تَفَرُّق، تَبَدِید،

تَشْرِید، تَمْزِیع، تَمْزِیق، تَوْزِیع، اِذاعَة، اِشاعَة،

تَشْیِیع، تَنَدِید. بَسَط.

**بلاوهو بون**

ل: به‌رېوون. [به‌ردانه‌وه (وه) بوتی خوش یا ناخوش.].

ف: پراگنده‌شدن، وُلو شدن. (بوی خوش یا

**بد**

ع: سَطوع، اِنْتِشار.

**بلاوهو کردن**

ل: فاش کردن. [درکندن، بلاو‌کردنه‌وه. (وه) بلاو‌کردنه‌وی

هم‌وال.].

ف: فاش کردن، پراگنده‌کردن. (خبر مثلاً).

ع: اِفْشاء، اِشاعَة، اِذاعَة، تَشْیِیع، نَشْر، نَشْر، نَشْی،

اِفاضة.

**بلاوهو کردن**

ل: داخستن. [راخستن (وه) راخستنی فەرښ.].

ف: وُلوکردن، پهن‌کردن، گُستردن،

گُستروانیدن. (فرش مثلاً).

ع: فَرش، فِرَاش، بَسَط، نَشْر، تَبْسیط.

**بلباس**

[ل: هړتیکی کوږده.].

ف: بَلْباس. (طایفه‌ای است از کُرد).

ع: بلباس.

**بلج**

ل: گیل، گیل، جمپنگ، سه‌پول. [گیژ]

ف: گیلج، بی‌هوش، کم‌هوش، بی‌خُرد، خُل.

ع: بَلِید، غَبِی، حَبِیس، اَبَلَه. (ج: بُلَه)

**بلق**

ل: گرمه‌زه. [گولټی سږ شه‌لمه‌نی.].

ف: کوپَلَه، کُپَه، قُبَه، آب سواران.

ع: حَبَب، حَبَاب، قُقَاعَة، قُقَاخَة، جُعْدَبَة، کُعْدَبَة،

قَارِخَة، یَعْلول، غُران.

**بلفار**

ل: گرمه‌زه. [گولټی سږ نار.].

ف: کوپله، کُبَه‌ی آب، قُبَه‌ی آب، آب‌سواران،

اَفراسیاب، اَفراس‌آب، اَفراز‌آب.

ع: حَبَب، حَبَاب، قُقَاعَة، قُقَاخَة، قَارِخَة، جُعْدَبَة،

كُعدِبَة، عُران، يعلول.

**بلژك**

ك: گل، پر. [كمرت]

ف: بَرخ، بَرخه، گَته.

ع: بَعْض، قَطْلِع.

**بلژون**

ك: بهرز، دريژ. [بلند (چيا، درخت، بالا، كهوا و...)]

ف: بُلُند، فَران، اَفراز، دراز، والا. (كوه، درخت، قامت، قبا و امثال آن)

ع: شامخ، شاهق، سامي، سامك، سَنِي، رَفِيع، مَنيع، مَنيف، باسِق، طَوِيل، مَدِيد.

**بلژون**

ك: بهرز، قوت، قوژ، گت. [دِه‌په‌پِر، قوژ، بلند]

ف: بُلُند، بَرجسته، پَرآمده.

ع: نَاتِن، نَاشِز، نَاشِع، مُرْتَفِع، عَلِي، عَلِي، عَلَايَة.

**بلژونايي**

ك: بلونی، بهرزايی، بهرزی، گتایی، قوژايی، کوسایی.

[بلندی، دِه‌په‌پِر، قوژي]

ف: بُلُندی، بَرجستگی، آذخ، فَران، فَرای.

ع: نُتُو، نُشَر، سَمَك، نُبو، نُبوة، عَلُو، اِرْتِفَاع، نُجَد.

**بلژونه‌ویرون**

ك: به‌ره‌زه‌ویرون، به‌ره‌زه‌ویرون‌پرون. [به‌ره‌زه‌ویرون‌سره.

به‌ره‌زه‌چرون]

ف: بُلُندشدن، بالارفتن، سربالاشدن.

**هواگرفتن**

ع: مَعُود، مَصَاعِد، رُقُوء، اِرْتِقَاء، رَقِي، رُقِي، تَرَقِي،

رَفَعَة، رَفَاعَة، اِرْتِفَاع، تَمَكُن.

**بلژونه‌ویرون**

ك: به‌ره‌زه‌ویرون، کیشیان. [گه‌شه‌کردن، بالا‌کردن]

ف: بُلُندشدن، بالیدن، بالودن.

ع: نُتُو، رُشد، نُمو، تَبَسُّق، تَعْلُل.

**بلژونه‌وکردن**

ك: به‌ره‌زه‌وکردن. [هه‌لگرتن. هه‌لدان]

ف: بُلُندکردن، بالا‌بردن، فَراختن، اَفراختن،

فراشتن، اَفراشتن، اوراشتن.

ع: رَفَع، تَرَفِيع، تَرَقِيَة، تَصْعِيد.

**بلژونی**

ك: بلژونایی، بهرزی، بهرزایی، کوسایی. [بلندی: جینگهی

بهرزی و له کوسپ و گرد و...]

ف: بُلُندی، فَران، بَرجستگی، آذخ.

ع: يَفَع، يَفَاع، نُجَد، تَل، رِبوة، مَضْبَة، اِرْتِفَاع.

**بلژونی**

ك: بهرزی، بهرزایی. [بلندی: له‌سره‌وه‌پرون.]

ف: بُلُندی، فَرای، فَرای.

ع: رَفَعَة، عَلُو، سَمَك، عَلِي، نُتُو، سُمُو.

**بلژوهه**

[ك: كه‌پوله (په‌مانده‌كه له كاسه به‌پو‌كتر).]

ف: په‌مانه‌ی كوچکی است از كاسه كوچكتر.

**بلژین**

ك: زدان‌دريژ. [چنه‌بازی]

ف: دِبان‌درازی.

ع: تَلَمَط، لَقْلَقَة، نَضَضَة، مَضْمَضَة، اِطَالَة اللِّسَان.

**بلژیهه**

ك: کلپه، گر، شوله، زوانه. [بلژیه]

ف: شَبَر، اَبِيز، اَبَلگ، كُخته، خُدره، شوله،

اَفرازه، تَف.

ع: شَرَر، شَرَارَة، لَطِي، حَذَم، حَذْمَة، لَیْب، اَجِيج،

لِسَانَة، شَعْلَة، زَفِير.

**بلژیهه‌بلژین**

ك: کلپه‌کلپ، سوله‌سول. [بلژیه‌سهندنی ناگرا.]

ف: گُرگُر. (شعله کشیدن آتش)

ع: اِلْتِهَاب، اِلْتِهَاب، اِحْتِدَام، اِشْتِعَال، حَسِيس،

زَفِير، اَجِيج، تَلَطِّي، زَمْزَمَة.

**بلژین**

ف: بچلانیدم! بچلانم! بمالیدم! بمالانم! مرا  
بچلان! مرا بمال!

ع: اُدلُکُنِ! اُدعُکُنِ!  
بمکهره زوخال!

[ک: بکه به خد لوزا، به تدرای بمسوتینه!]

ف: زغالَم کن! زغالَم کنید! بکنم زغال! زغالَم  
بکن!

ع: صِرِنِ قَحْمَا!  
بمکه زوخال! — بمکهره زوخال!  
بمکهره!

[ک: بموستینه! به ندَم که!]  
ف: بگیرم! بگیریدم! مرا بگیر!

ع: خُذْنِ!  
بملاوتنه!  
[ک: دلم بدوره! نازم بکیشه!]  
ف: بنوازم! بنوازیدم! مرا بنواز!

ع: دَلَلْنِ!  
بمینه!  
[ک: بخایدنه! بزّی!]

ف: بمان! بزّی!

ع: اَبِقْ!  
بن  
ک: دواي، بیخ. [کوتای]

ف: بن، بون، پایان.

ع: نَهَايَة، غَايَة، اَمَد.

بن

ک: بیخ. [بهرت، بنک]

ف: یَن، بون، بیخ، تَه، تَک، پایاب، پیاب، تَگ.

ع: قَعَر. اَصَل، اَسَاس، بُنْک، اِسْت، ساقِلَه، اَس.

غور، غورِی، قُبَط، عَمَق.

بن

[ک: یا ناری دیوه یا نیدیومه له دیو، وشه «هلین» یش  
هرویه، له کرماجیشدا به مانای «قسمه بکن!».]

ف: یا اسم دیوار است یا کنایه است از دیو،  
چنان که «هلین» نیز همین حال را دارد، و در  
کرماجی به معنی «بگویند!» است.

بن

[ک: شامرازی تهرتیه و لکاو به «میم» یی که سی  
یه که می تاکره به پیچه رانه ی «مهم» بگهره!  
مه مگهره!]

ف: حرف اثبات است داخل میم متکلم شده  
برخلاف «مهم»: «بمگهره!»، «مه مگهره!»،  
بمخه!

[ک: بمده به زویدا!]  
ف: بیندازم! بیندازیدم! مرا بینداز!

ع: اَصْرَعْنِ!  
بهره!

[ک: گیانت درچیت!]  
ف: بمیر!

ع: مَتَا، فُذَا، فُزَا، فُطَا  
بمزانیای

[ک: مزانیایه (نه گهر مزانیایه).]  
ف: بدانستمی. (اگر بدانستمی)

ع: كُنْتُ اَعْلَمُ، لَوْ كُنْتُ اَعْلَمُ.  
بمستینه رهو!

[ک: بکوره! رزگارم که!]

ف: بازم خَریدا، بازم بخریدا، مرا باز بخریدا،  
بازم خَر!

ع: نَجْنِی، خَلَصْنِی، اِشْتَرْنِی، صِرِنِ عَبْدک!  
[اِشْتَرْنِی!]  
بمشیتله!

[ک: بجه نرو!]



ك: كهنیشكى. [كچینی]

ف: دخترى، دختره، دوشیزگی.

ع: بَكَارَة، عُدْرَة، كُعبَة.

بنار

ك: بنهوا، داینه. [داوینی کتو].

ف: راغ، کودر، دامن، دامنه.

ع: سَفَح، وَكْف، ذیل، حَضِیض، مُنَحَدِر، مُنَخَفِض،

سُقْل، ساقِلَة، سَفِیل. عَرَض.

بنارَس

[ك: پارچه‌یه‌كى له لۆكه دروس‌كرارى زۆر ناسكه.]

ف: بنارس. (پارچه‌ای است نحی خیلی نازک.)

ع: بِنَارَس.

بناهه

ك: بنه‌ره‌ت. [بنچینه (وشه‌یه‌كى كرم‌جیه).]

ف: بنوره، پی. ... (كرم‌جی است.)

ع: رهص، رُیض، آساس.

بنالقه

ك: گه‌لور، بنه‌خر، مل، بن‌مل. [گه‌رو (وادیاره نهم وشه‌یه

له بنه‌ره‌تا «بنه‌تاقا» بووه.]

ف: گلو، نای، بیخ گلو. (أصل لغت گویا «بُن

قهقهه» باشد.)

ع: حَلَق، حِلَاق، حَلُوم، مَبْلَع.

بناگوچكه

ك: بن‌گوچكه، بنگوی. [بناگوی، پدناگوی]

ف: بُناگوش، بُن‌گوش.

ع: رَانِفَة، لِهَزْمَة.

بنا له‌سه‌ره نه‌هه

ك: به‌م پینه، كه‌وابوو.

ف: لاد بر این.

ع: على هذا.

بنافو

[ك: رشه‌دار، دارت‌زانه]

ف: بُناو، آهر، زبان گُنَجَشك، بنجشك‌زوان.

ع: دَرْدَار، لِسَانُ الْعَصَافِي، بِنَاوَج.

بناوه‌دوم

[ك: رو‌کێکی به‌ناویانگ و گه‌لایانه.]

ف: رستنی است معروف برگ پهن.

ع: ...

وینیه‌هه‌یه

بنپال

ك: بنكه‌ش، بندس، بنه‌گل، ژیربال [بنه‌نگل]

ف: بَقْل، بُنْ بَقْل، زیروبَقْل، بیخ‌بَقْل، بیخ‌بال، كَش،

خَش، لَر.

ع: اِبْط، تَحْتَ الْجَنَاح.

بنبر

ك: بنه‌بر، بیخ‌بر، ریشه‌کن، ریشه‌بر. [قِر، ریشه‌کیش]

ف: بیخ‌بُر، بیخ‌کُن، ریشه‌کُن، بُن‌کُن، ریشه‌بُر،

بِیخُشت.

ع: قَلْع، قَمْع، قَعَر. مُنْقَرِض، مُسْتَأْصَل، مُنْقَطِعُ

الأصل، مُصْطَلَم

بنبه‌ه‌ل

ك: بنكه‌ش، بندس، بنكلیشه، بنه‌گل، بنقولتخ، ژیر بال.

[بنه‌نگل]

ف: بُنْ بَقْل، زیروبَقْل، بیخ‌بَقْل، كَش، خَش، لَر،

بَقْل.

ع: اِبْط، تَحْتَ الْاِبْط.

بنپال

ك: بنته‌ك، كه‌لین، لا. [کُن. پدنا]

ف: فزُد، پهلو، پیش. پناه.

ع: عِنْدَ، جَانِب، كَنْف. كُنْ.

بنپال

ك: پال، لا، ته‌نشت. [كه‌نار، وه‌ك: بنپالی دیوار.]

ف: بن، بیخ، لا، پناه، کنار. (دیوار مثلاً).

ع: لِحَف، جانب، جَنب.

**بن‌زائش**

ل: کدیشکی هد لگرتن. [کچینی لابر دن]

ف: دختری برداشتن.

ع: افتراع، اِزَالَةُ الْبِكَارَةِ.

**بن‌تالو**

ل: بندار. [کوثره (بدشی خواروهی قدی درخت).]

ف: بُن، فرسب، بُندار. (قسمت پایین تنه‌ی درخت)

ع: جذع، أَصْلَة، ساق.

**بن‌تالو**

ل: [بنّا (لق و پوی تازه که له بنه‌ی درخت درویش).]

ف: رَسْتاک، سَتاک، رَشْتاک، شَتاک، رَسْتاخ،

سَتاخ، (شاخه‌ی تازه که از بیخ درخت روید).

ع: رُث، فَسِيل، شَعْلًا.

**بن‌تل**

[ل: (یکه‌مین گویش له یاری «تلان»)].

ف: اولین گردوی بازی «تلان» است.

**بن‌تل**

ل: تله، دیانه. [به‌ردیکی به‌رود که ده‌دهنه ژیر به‌ردی

گدوره هتا تلیر نه‌بیته‌ره.]

ف: دندانه. (سنگی کوچک که زیر سنگ بزرگ

گذارند تا نغلطد).

ع: قَلْع.

**بن‌تهک**

ل: بنپال، کدلین، ته‌نشت، لا، [پنا، پال]

ف: پهلوی، پهلوی دست، لای دست، بُن دست.

ع: كَنْف، جانب، جَنب.

**بنج**

ل: ریشه، بیخ. [رهگ]

ف: ریشه، بیخ.

ع: أَصْل، بِنَج.

**بنج**

ل: بنه‌جۆ، بنه‌جۆگه، بنه‌جۆگه. [سدره‌تای جۆگه‌له. بنکی

جۆگه‌له]

ف: بُن جوب، بیخ جوب.

ع: أَصْلُ الْمَذْنَب، قَعْرُ الْمَذْنَب.

**بنجوری**

ل: بنگیری، پی‌جوری، پیدا کردن. [کولینه‌ره]

ف: یوز، یوش، پی‌جویی، ریشه‌جویی،

کُنْجکاو، جُستجو، خَسکانان، خُشکامار.

ع: فَحْص، تَفْحُص، تَجَسُّس، تَفْتِيش. اِسْتِقصاء.

اِدراک.

**بنجورگه**

**بنجورچکه**

ل: قَلینچک، قَلینچکه. [کلینچکه (بنکی کلک).]

ف: غزه، غازه، بیخ دم.

ع: قَمع، عَجَب، أَصْلُ الذَّنْب.

**بنچاخ**

ل: قداله کوله. [قدالهی قدیمی].

ف: بُنچاک، بُنچک، قباله کهنه، پیش بیلک.

ع: أَصْلُ الصَّنْكَ، الصَّنْكَ الْأَصْلِي.

**بنچک**

ل: بته، متک، ده‌ون. [ده‌ون]

ف: بُته، بُوته، بر رسته، رستنی.

ع: ثَبِت، ثَبْتَة، ثَبَات.

**بنچل**

ل: بنلق. [بنلق (بدشی خواروهی لقی درخت که به قدی

درخته کدوه ماره‌ته‌ره).]

ف: سَتاک، شَتاک، سَتاخ. (شاخه‌ی بیخ

شاخه‌ی درخت).

ع: جُذْمُور.

وَبْنَه — نَاقَتِیَا &lt;۲&gt;

**بنچینه**

ك: بَنَدْمُوت، بَنُورَا، نَاسَار. [بناغه]

ف: پَی، لَاد، حُصْستَه، وَاده، آسَال، بَنُورَه، یِیُورَه،

پَاخِیرَه، شَالَدَه، شَالُودَه، بَنَلَاذ، بَنُیَاذ، بَنَدَاذ،

بَنَدَد، بَنُچِینَه، شِستگانی.

ع: رَهْص، رُیَض، اَسَاس، اُس، اِست.

**بن خهرمان**

[ك: بَنِجَوخِن، بَنِکُوی خهرمان.]

ف: بَنِ خَرْمَن.

ع: حُصَالَة.

**بندار**

ك: بِنْدَار. [کوتره (بهشی خواروهی قدی درهخت).]

ف: بَن، فَرَسَب، بَنْدَار.

ع: جِذَع، اَصَلَة، سَاق.

**بندار**

ك: بِنْدَخْدَار. [ژِردار (بَو نمونه: کاسه‌ی بندار).]

ف: بَنْدَار، بِنْدَخْدَار. (بادیه مثلاً.)

ع: دُو اِست.

**بنده‌س**

ك: بَنَكه‌ش، بَنَه‌کَش، بَنَه‌گَل، ژِیرِیَال، بَنِبَال، بَنِبَه‌خَل،

بَنَخَل، بَنَه‌خَل. [بَنَه‌نگَل]

ف: کَش، خَش، لَر، بَغَل، بَنِ بَغَل، بَیخ بَغَل، زَیِر

بَغَل. تَنگ‌گاه.

ع: اِبْط، اَصَل الِید، حَزِیم.

**بن قولتخ**

ك: بَنَكه‌ش، بَنَدَس، بَنَه‌گَل، بَنَه‌خَل، بَنِبَه‌خَل، بَنِکَه‌لِشَه،

ژِیرِیَال. [بَنَه‌نگَل]

ف: کَش، خَش، لَر، بَغَل، بَنِ بَغَل، زَیِر بَغَل، بَیخ

بَغَل.

ع: اِبْط، تَحْتِ الِابْط، ضِیِر.

**بنکری**

[ك: خُوارده‌مَه‌نِی سورتاوی بَنِی مَه‌جَه‌ل و تِیانه.]

ف: بُکْرَان، بُنْکْرَان، دِلْگَر، جَانْجَان، تَه‌دِیگ.

ع: قُرَّة، قُرَرَة، قُرَارَة، مَشِیْط.

**بنکول**

[ (ك: پَاشاوه‌ی چِیشت، بَه‌رام‌بَه‌ری «سَه‌رکول» ). ]

ف: تَه‌مَانْدَه. (تَه‌مَانْدَه‌ی آش، ضَد «سَه‌رکول»)

ع: عَفاوَه.

**بنکەش — بن قولتخ****بن‌که‌لِشَه — بن قولتخ****بنکس**

ك: بَست. [بَست، بَنگُوس]

ف: وَجَب، بَدِست، گَدِست، گُذِست، اَوَدِست،

اَوَدِس، پَنگ، وُژَه، وَجَه.

ع: شَپَر، فِتر.

**بن‌گوینچه**

ك: بَنَاگوینچه. [بَنَاگوئ. پَدَنَاگوئ]

ف: بَنَاگوِش، بَنِ گوِش.

ع: لَهْزِمَة.

**بنگی‌ری**

ك: بَنجُوزِی، پَدِداکُردن، بَنَه، سَوزَاخ. [کُولِینه‌وه]

ف: جُستَن، یَافَتَن، پَدِداکُردن، سَراغ.

ع: اِدْرَاک، وُجُود.

**بنه‌لق**

ك: بَنچَل. [بَنِی لَق (که به‌دره‌ختره ماییتمه‌وه).]

ف: سَتَاک، شَتَاک، سَتَاخ، بَیخ شَاخَه. (که بر

درخت مانده باشد.)

ع: جُذْمُور.

وَبْنَه — نَاقَتِیَا &lt;۲&gt;

**بنه**

ك: بَارَگَه. [ (که لَوِپَه‌لی سَه‌فَه‌ر ). ]

ف: بُنه، بارگه، بارگاه. (رخت سفر)

ع: (عَفْشَة، عَشَقَة)، (حَفْض، رَحَل)، اَثْقَال.  
بنه

ك: سَورَاخ، بَنگِری، بَنجَوَزی. [كولینه‌ره]

ف: سَراغ، یافتن، جُستن، پیدا کردن.

ع: ادراك، جِدَة، وُجد، وُجود.

بنه‌پَر

ك: بَیخِی، بَنی، رِشَمِی، [قَی، رِشَمِ کِش]

ف: بَیخِ بُر، بَیخِ كَن، رِشَمِ بُر، رِشَمِ كَن، بُن كَن،  
بَیخِ خُشت.

ع: مُقْتَلِع، مُنْقَلِع، مُنْقَلِع، مُنْقَلِع، مُنْقَرِض،  
مُسْتَأْصَل، مُنْقَطِعُ الْأَصْل.

بنه‌به‌نگه

ك: بَن، به‌نگه، نارباره. [به‌ست، به‌ندار]

ف: بَنَد، زوع، وَرَغ، وَرَغ، دَرَغ، دَارَغ، وارِع،  
بَرِغَاب، بَندِروغ، بَست، دَنگ، بَندگه، بَندگاه،  
بَندآب.

ع: حَاجُور، سَد.

بنه‌لَوم

ك: بَنه‌تَز. [تَوَز (تَوَز تَوَز) که ده‌یچینن.]

ف: تَحَم. (که می‌پاشند.)

ع: بَذَر، بَزَر.

بنه‌لَوم

ك: رَه‌تَه، رِشَم، رَه‌گه. [رَه‌چَه‌لَه‌ك]

ف: نَزَاد، نَزاده، رِشَم، پَرَوَز، گَوهر، گُهر، رَگ.

ع: أَصْل، عَص، قِنْص، قِنْص، قِنْص، سِنْخ، عِكر،  
نَجَر، نَجَار، نَسَب، نَجَل.

بنه‌چَو

ك: بَنجَوَز، بَنجَوَگه، بَنه‌جَوَگه. [بَن‌اَوانی جَوَگه‌لَه. بَن‌کِی  
جَوَگه‌لَه.]

ف: بُن جَوِب، بَیخِ جَوِب.

ع: أَصْلُ الْمَذْنَب، قَعْرُ الْمَذْنَب.

بنه‌خَل

ك: بَنه‌گَل، بَنه‌خَل، بَن‌کَه‌ش، بَن‌کَه‌لِشَمه، بَن‌قَوَلِخ.

بندس، بَن‌ه‌نَگَل. [زَی‌رِباخَه‌ل]

ف: كَش، خَش، لَر، بَقَل، بُن بَقَل، بَیخِ بَقَل،

زَی‌رِبَقَل.

ع: اِیط، ضَبِی، عِطَف، تَحْتَ اِیط.

بنه‌خَل

ك: گَرده‌لَه، خُشتَه‌ك. [گَرَوَل: پارچه‌ی سَی سووچی بَن‌باخَه‌ل]

لَه چَوَغه‌دا.

ف: سَوَزه، سَوَزه، سَوَجه، خُشتَه، خُشتَك،

خُشتَره، بَقَلَك.

ع: لَبَنَة.

وَنَه—خُشتَه‌ك <۲>

بنه‌رَه‌ت

ك: بَن‌جِینه، بَن‌ه‌ا، نَاسار. [بَن‌اغَه]

ف: بُی، لاد، واده، خُستَه، بُنداد، بُندَد، بُنیاد،

بُنداد، بُن‌جِینه، پاخیره، شالده، شالوده، بَن‌وره،

بَی‌وره، آسال، شَستگانی، بَنه‌لاد.

ع: رَهض، رِیض، أَساس، أَس، اِست، أَصْل.

بنه‌کِجَار

[ك: بازَرگان]

ف: بُندار، بُن‌کدار، بازَرگان.

ع: تَاجِر، صَاحِبِ الْمَال.

بنه‌کِرَدن

ك: سَورَاخ کردن، بَن‌گیری کردن. [كولینه‌ره]

ف: سَراغ کردن.

ع: جِدَة، وُجد، وُجود، ادراك.

بنه‌کَه‌ش—بَن‌کَه‌ش

بنه‌گا

[ك: مَدَنَل (جِی‌گه‌ی بارگه‌رِبنه خُستَن).]

ف: بُنگاه، بُنگه. (جای بُنه)

ع: مَحْفِض، مَعِيش، مَعِش. مَحَط، مَنَزَل، مَحَطُ الرِّحَال

بنه گل — بنه گل

بنه مال

ك: خانه‌راده، خانه‌دان، گهره‌مال. [بنه‌ماله، هژ]

ف: خانواده، خاندان، دوده، دودمان، دودخانه، تبار.

ع: قَبِيلَة، طَائِفَة، سِلْسِلَة، قَوْم، حَفْدَة. نَسَب، نُبَل.

بنه مال

ك: گهری مال. [ریش‌پی بنه‌ماله، سره‌ل‌هژ]

ف: بزرگ دوده، بزرگ خاندان، بزرگ دودمان،

ع: رَئِيس القَوْم، شَيْخ القَبِيلَة.

بنه‌وا — بنار، بنجوكه، بنه‌بنه‌نگه، بنه‌په‌ت

بنه‌وان

ك: بنه‌وان، بنه‌وان. [بناروان (چاردیری بنه «۱» یا كه‌ل‌په‌لی نارمال «۲»)]

ف: بُنْوان، بُنه‌وان، بنه‌بان. (نگاهدارینده‌ی

بُنه «۱»، یا اسباب خانه «۲»)

ع: رَئِيس «۲». حَفَاض «۱».

بنه‌یاد

ك: بنچینه، بنه‌په‌ت، ناسار. [بنه‌غه]

ف: بُنیاد، بُنلاد، بُنه‌لاد، بُنداد، بُندد، بُنواده،

واده، بنوره، بیوره، بنچینه، پاخیره، شالوده،

شالده، آسال، پی، لاد، خسته، شستگانی.

ع: رِهْص، رُبْص، اُساس، اِسْت، اُصل، بُنیان.

بنه‌یاده‌م

ك: نینسان، عینسان، ناده‌میزاد. [مروژ]

ف: آدمی، آدمیزاد، مردم، انسان، دویا.

ع: اِنْسَان، بَشَر، بَنِي اَدَم.

بنه‌چه

[ك: باج و مالیاتيك كه له خاوه‌ن مولك و پيشه‌سازانی

ده‌ستین.]

ف: بُنیچه، بُنچه. (جمعی بر املای و اصناف.)

ع: اِتاوَة، خَراج.

بنه‌بشت

ك: چاچكه، وِیژن. [بششت، چاچكه]

ف: سَكَز، سَقَز، ژار، ژاژه، كُندُزَك، قُندُرون.

ع: عِلَك، عِلَك، عِلَاك، عِلَكُ البَطْم، صَمِغُ البَطْم.

بنه‌وان

ك: بنه‌وان [بناروان (چاردیری مال و كه‌ل‌په‌لی نارمال)]

ف: بُنْوان، بُنه‌وان، بُنه‌بان. (نگاهدارینده‌ی خانه

و لوازم آن.)

ع: رَئِيس.

بنه‌یه

ك: باره، زووخ، توانا. [هژ. جسته]

ف: توان، توانایی، تاب، کالبد، آفرینش، پیکر.

ع: بُنْیَة، قُدْرَة. جُنَّة، خِلْقَة، فِطْرَة.

بنه

[ك: بون]

ف: بو، بوی، له.

ع: رِیْح، رَاحَة، شَمِیم، بُنَّة، فَوَحَة، فَوَعَة، فَوَعَة،

فَائِغَة، نَفْحَة.

بنه

[ك: هی، ئی: وشه‌ی تهرخان‌کردنه. (بو‌نهر)]

ف: بُرای، اَز بُرای، بُهر، اَز بُهر، پَی، اَز پَی، اَز

آن، واسه‌ی.

ع: ل، لَ، لَیْزِید، لِائِه، له.

بنه

ك: له‌بهر. (بو‌نهره، له‌بهر‌نهره) [بهر بو‌نهره، چونكه

(نامرازی هودرخ‌ستنه.)]

ف: بُرای، اَز بُرای، بُهر، اَز بُهر، واسه، زیرا.

(حرف تعلیل است.)

ع: اِنَّ، لِ، لَئِنَّ، لِاجْلِ، كَيْ، بِسَبَبِ.

**بوار**

ك: بگار، رهز، رنواز، گوزرگا. [درواری پهرینه‌ره له كتیوا له ناردا.]

ف: گُدار، گُذر. آوره، آب‌زه، پیاب، پایاب، پایگه، پایگاه، گُذرگاه. (محل عبور در کوه یا در آب.)

ع: مَعْبَر، شَجَن، مَخَاضَة، مَجَازَة.

**بوازو**

ك: بوژه، په‌سه‌نه، پاش‌ناخوږ. [بوژن. پاشخوان]

ف: بوژنه، پَس‌مانده.

ع: مَرُوح، مَرِیح، سُوْر.

**بوايي**

[ك: بوايه، با]

ف: می‌بود، بودی.

ع: يَكُنْ، اِنْ كَانَ.

**بوايي**

[ك: بربایدت، بای]

ف: می‌بودی، بودی.

ع: تَكُنْ، اِنْ كُنْتَ.

**بوتیا**

[ك: بوَن گرتوو (بوَن‌مورنه: بوَتابوونی پَنَن که بوَتی ناخوَش ده‌بیت.)]

ف: بوپا، بوگرفته، گندیده. (بو‌گرفتن روغن مثلاً که بدبو می‌شود.)

ع: وَضَرَ، ثَمَه، سَنَخ، رَنَخ، نَمَس، مَرِیح، مَرِیح.

**بوتیایی**

[ك: بوَتابوون، بوَن گرتن (بوَن‌مورنه: رَنَن.)]

ف: بو‌بایی، بدبو‌شدن، بو‌گرفتن، گندیدن. (روغن مثلاً.)

ع: وَضَرَ، ثَمَه، سَنَخ، رَنَخ، نَمَس، اِرواح.

**بو‌بردن**

[ك: بوَن پتوَه کردن.]

ف: بو‌بردن.

ع: اِسْتِشْمام.

**بو‌بردن**

ك: گومان بردن. [بو‌چوون، خه‌یاَل کردن (نید‌یوَمه.)]

ف: بو‌بردن، گومان بردن. (کنایه است.)

ع: ظَنَنْ، تَصَوُّر، تَوَهُّم.

**بویه‌راهه**

ك: به‌راهه. [بوَتی بلارو‌ه‌بوو.]

ف: بوی روان.

ع: الرِّيحُ الْمُسْرِي، الرِّيحُ الْمُعْدِي.

**بو‌یهره‌ودان**

ك: بو دانه‌وه. [بلارو‌ه‌بوونه‌وی بوَن.]

ف: بو دادن.

ع: ذَفَر، فُوح، نَفَح، نُفُوح، تَضَوُّع.

**بو‌پرووژ**

[ك: بو‌کوپوژ. (بوَتی خوری سو‌تالو.)]

ف: خنجیر، بوی پشم. (بوی پشم سوخته)

ع: شِیْاط.

**بو‌هه**

[ك: بوته‌ی زین‌نگه‌ر که‌شتی تیادا ده‌تویننه‌وه.]

ف: گاه، گه، بوته. (بوته‌ی زرگری که اجساد

در آن ذوب کنند.)

ع: بُوطَه، بُوطَقَه، بُوْتَقَه.

**بوینه**

**بوچال**

[ك: بوَتی چال که خه‌له خراب ده‌کات.]

ف: ناه، بوَنم. (بوی چاله که گندم را مثلاً خراب

کند.)

ع: اَسَن.

**بوچان**

وینیه هیه.

**بوختان**

ل: ده لسه، دسه له بیه، دور، چفته. [تومت]

ف: پلمه، چفته، سرو، چربک، پیغاره.

ع: بهتان، تهمه، افتراء، عصبیه، بهت.

**بوچه**

[ل: پارچه یه کی چوار گزده یه که جلویه رگی تیده خه ن و

ده بیه ست.]

ف: بقیچه، بوقچه، نیفه، جامه دان. (پارچه ای

است چار گوشه لباس را میان آن می گذارند و

محکم می پیچند.)

ع: سنوان، عکام، ربطه، صرة، معوز، میداعة،

بقیچه، بقشه.

**بوخه**

ل: بدسه. [به ستراو، پیچراو]

ف: بقیچه، بوقچه، بسته، پرونده.

ع: رزمة، حرمة.

**بوخه گردان**

[ل: یاریه کی منالته که به شیوه ی بازنده یی و دور له

یه که داده نیشن و دسرز که یه دسه به دسه بو یه که فری

ده دن، مندالتیکش به دهریاندا ده گهریت و دسرز که یه

له هدرکس و هرگرت هده دستیتته و له باتی مندالتی

پیشور به دوری بازنده که ده گهریت.]

ف: بقیچه گردان. (یک قسم بازی بچگان است

که به فاصله به طور حلقه می نشینند و

بسته ای را دست به دست برای همدیگر پرتاب

می کنند، یک نفر هم به دور حلقه می گردد،

بسته را از دست هر کس گرفت او بلند می شود

و به جای اولی به دور حلقه می گردد.)

ع: ...

**بوخل**

ل: بوچکلانه. [بچکلانه (ناوی پیاریشه.)]

ف: کوچولو، کچلو. (اسم مرد هم هست.)

ع: صغیر.

**بوچکلانه**

ل: توله، توله که. [بچکلانه. بی نرخ]

ف: کوچلو، کهینه.

ع: صغیر، حقیر، مهین. صغیر، حقیر، مهین.

**بوچه**

[ل: بوچی؟]

ف: چرا، برای چه؟ مگر.

ع: لم؟، کیم؟، (لمه؟، کیمه؟)، هلا، لولا.

**بوچه کور**

[ل: بوچرود (بوتی سوتانی چوری.)]

ف: خنجیر، بوی چربی. (بوی سوختن چربی)

ع: قنار، شیاط.

**بوهران**

ل: مارل، قهیران. [جهنگی توندوتیژی نه خوشی.]

ف: آستان.

ع: بهران، قران، عقبه.

**بوهار**

ل: بو، هدم، مژ، تهم. [بوخ]

ف: خوزم، تف، تزم، تم، تممن، مه، وشم، گاز،

جوهر آتش، تزم، تزم، تزم، دم، دمه.

ع: بخار، عکاب، غاز.

**بوخاری**

ل: وجاه، نوجاخ. [کرانو]

ف: آلاوه، بخاری.

ع: مذخن، داخوئه.

**بوخاری فهرهنگی**

ل: سوبا. [زوبا، سوبه]

ف: آلاوه، بخاری فرهنگی.

ع: داخوئه.

ل: رژدی، چنگوشکی، بدرچارته‌نگی. [چرووکی]

ف: زشک، سیمتاخ، ژکوری، ژفتی، سییه‌کاسگی، ژفت، آراد.

ع: بۇخل، ضَبَّة، ضَفِیئَة، شَح، شَح، اِمْسَاک، دُشوق، شُکاسَة، شُکَس، ضَبَبَس، لُوم، لَامَة، حَقْد، حَسَد، غِبْطَة.

**بوخوز**

[ك: خەفۆك (نەر گایەدی كە لە دەختی كار كردندا دەخەوت).]

ف: بَخْسَپ، (گاوی كە هنگام كار كردن می‌خوابد).

ع: جَثُوم.

**بۆخووشی**

[ك: بۆتی خوش. (بەرامبەری «بۆتی ناخوش».)]

ف: بوی خوش. (ضد بوی گند)

ع: سَك، عِطَر، عَرَف، طِیْب، اَرَج، وَهَج، شَذَا، غَالِیَة.

**بۆخووشی**

[ك: بۆن‌خووشی.]

ف: بوخووشی. (عطریات)

ع: ذَرِیْرَة، طِیْب.

**بۆز**

[ك: هەبۆر (بەرامبەری «ناپۆرد».)]

ف: بود، هسته. (ضد «ناپۆرد»)

ع: مَوْجُود.

**بۆدار**

[ك: بۆتدار، خاوەن بۆن (بەرامبەری «بی‌بۆ».)]

ف: بویا، بویان، بۆدار. (ضد «بی‌بو»)

ع: رَیْح، دُو رَائِحَة.

**بۆدان**

ل: برژانن. [برژاندن (بۆ نمونه: بۆدانی گەم).]

ف: بودادن، برشتن. (گندم مثلاً.)

ع: حَمَس، تَحْمِیْس، تَحْمِیْص، قَلِی.

**بۆدانه‌وه**

ل: بۆ به‌رمودان. [بۆن بلاز کردنه‌وه. (بۆتی خوش یا

ناخوش «۲».)]

ف: بودادن. (بوی خوب یا بد «۲».)

ع: ذَفَر «۲». تَضَنُوع، فَنَج، فَوَج، نَفَج، نَفُوج،

فَوَار، فَوَرَان، تَوَمُج.

**بۆدین**

ل: بۆینه‌گل، بۆکلیشه. [بۆتی لەش، بۆتی بنیان]

ف: بوی بدن. بوی بَقَل.

ع: ذَفَر، ذَفَر، سَهَك، نَتَن، نَخَن، هُنَان.

**بۆدووکه‌ل**

[ك: بۆن کادور (بۆ نمونه: گوشتی بۆدووکه‌ل).]

ف: بۆدود. (گوشت دودزده مثلاً.)

ع: دَخَن، عَثَن.

**بۆز**

ل: کەرگه. [خۆله‌میشی (رەنگی کەرەیی مەیلە‌وسوور).]

ف: بۆز، خاکستری، کَبود. (رنگ کَبود مایل به

سرخ‌ی.)

ع: غَبَر، کَبَر، اَغْبَر، اَكْدَر.

**بۆز**

[ك: بەر، زەمه ـ ـ.]

ف: پیدش. (ـ)

ع: ضَمَّة، رَفْعَة.

**بۆز**

ل: تەریق. [شەرمە‌زار]

ف: بۆز، شەرمسار، شەرمندە، سەرافکەندە.

ع: خَجَل، مُنْفَعِل.

**بۆز**

[ك: راکێشانی گۆی بۆ تەمەنی کردن.]

ف: گوشتاب، گوشتمال، گوش‌کش. (کشیدن



گوش برای تأدیپ)

ع: مَرَش، نَقَش، تَازِین، عَرَك، عَرَك الْأَذْن، فَرَك، تَفْرِیک.

**بوراق**

ك: زاق، واق، دهمق. [مولق. سهراسیمه. (دهوانیت بهی نهری شتیک بینیت.)]

ف: خیره، دَمَق. (می نگرد بدون اینکه چیزی ببیند.)

ع: بارق، حَیران، مُتَحَیِّر، مَبْهوت. اَبَج، اَجْط. اَبَق، اَعَو.

**بوراق**

ك: زیت، زیج. [مَوّ (بِز غورنه له کاتی تسه دابریندا.)]  
ف: زیج، بُراق، چشم تیز کرده، چشم تند کرده. (در هنگام قهر مثلاً.)

ع: اَجُوس، اَحْذَق، بُراشِم، مُرَشِق، مُبَرِّق، کالِج، مُکَلِج، مُهْصَص، مُوَبَر، مُحْمَلَق.

**بوراق**

ك: دل‌مردگه. [دل‌مردو، دلاسوده (که سی که همرو شتیک دهینیت و هیچ ناخوازیت.)]

ف: دل آرام، دل‌مرد. (کسی که همه چیز می بیند و هیچ چیز نمی خواهد.)

ع: مُطْمَئِنُّ النَّفْس.

**بوراق**

ك: نَسو نَسپه تیژوی له شهوی میراجدا پیغه مبر (د بخ ی گواسته وه.)

ف: زه انجام، راه انجام، رَه سَیَر.

ع: بُراق، مَرَكَب، النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّة.

**بوراق**

[ك: جَوَزه پشلیه كه كه موړه كوی در ژه.]

ف: بُراق. (نوعی از گربه است که پشم بلند دارد.)

ع: بُراق، خَنْطَل.

**بوراق بوون**

ك: زاق بوون، واق بوون، دهمق بوون. زیتو بوون، زیچهو بوون. [مولق بوون. سهراسیمه بوون. مَوّ بوونهوه]

ف: خیره شدن، دَمَق ماندن. بُراق شدن، زیچه شدن، تَنَد نگرستن، چشم تَنَد کردن، چشم تیز کردن.

ع: بَرَق، بَرُوق، حَیرَة، تَحَیِّر، بَهت. جُحوظ. بَحَق، عَوَر. تَبْرِیق، جَوَسَة، بَرَشْمَة، رَشَق، اِرْشاق، تَحْدِیق، تَهْصِیص، وَرَوَة، حَمَلَقَه، كَلُوح.

**بوران**

ك: شلیوه. [تَوَف، کَپَرِه]  
ف: بوران، کولاک، دمه.

ع: دَمَق، دَیْمَة، طُوفان.

**بورانی**

ك: سوررو بوگ، سوررو کریاک. [سورروه کراو]  
ف: بورانی، سرخ شده، مُسَمّا.

ع: سَمِیط، حَمِیص، حَمِیس.

**بورانی باهجان**

ك: باجان سوررو کریاک. [باینجانی سورروه کراو]  
ف: تباهاه، بورانی بادنجان، تواهه.

ع: سَمِیط البادنجان.

**بورچین**

ك: بوزچیل، رشکوره. [رهشی مدیلرشین، خوله میتشی]  
ف: چپار، بور.

ع: أَشْهَب، اَبَرَش، اَرَقَش، اَبَرَق، اَحْم.

**بورغو**

ك: مته فدرنگی، مته. [نامرازی سین]  
ف: مته فَرَنگی، مته، بَرماهه.

ع: بَزال، بُرغی.

ویندی هیه

**بور**

[ك: بۆز، تەبىز]

ف: بۆر، آبۆر.

ع: حاجب.

**بورق فَردهان**

ك: بورق قرتانن، بورق هەلەكەكانن. [تەبىز هەلەكەكانن]

ف: ابرو انداختن.

ع: اخلاج، غمز، كسر. (الحاجب)

**بورق هەلەكەكانن**

ك: بورق قرتانن، بورق فَردهان. [تەبىز قرتانن]

ف: ابرو انداختن.

ع: غمزُ الحاجب، اخلاجُ الحاجب، كسرُ الحاجب.

(م: «حواجب» هم می‌گویند.) [«حواجب» یش به

کار دهیتریت.]

**بۆرە** ← نان رهوه‌نه

**بۆرە**

[ك: ره‌كه‌ره، كه. «هی» نامرازی پیتاسه.]

ف: بوره، چپاره. («ها» حرف عهد است.)

ع: الابرش، الاشهب....

**بۆرە**

[ك: دهنگی به‌رزی رەك دهنگی گا و حوشر «۲».]

ف: جنج. (صدای گاو یا شتر «۲» مثلاً.)

ع: عجيج، جوار، خوار، صَعَق، أَطِيط. بَخِیخ، هَدِیر

«۲».

**بۆرهان**

ك: نه‌سه‌ل. [به‌ل‌كه]

ف: فَرنوود، آوند، نَحْشه، رَه‌بَر، رَه‌ئما.

ع: بُرهان، سُلطان، فُرکان، حُجَّة، دَلیل، بَيِّنَة.

**بۆره‌پنه**

ك: قالا‌ره‌بو‌رپنه. [قه‌له‌سابرونه]

ف: كلاغ، زاغ.

ع: غراب، زاغ.

وینه ← قالا‌ره‌بو‌رپنه

**بۆره‌پینگ**

[ك: بۆره‌پیار: پیاری ره‌مه‌کی و که‌سه‌نه‌ناس.]

ف: ناکس، بی‌نژاد، پَدَنژاد، پَست، کَسَنَدَر.

ع: غُندُور، فَنو، حُفَّالَة، مُزْدَم، کُذَل، رَذَل، دَنِي،

هَلْکَس، مَخْفَل، اوباش، خَسِيسُ السَّب.

**بۆری**

ك: که‌وگی. [که‌وه‌یی]

ف: بوری، کبودی.

ع: غُبْرَة، کُدْرَة.

**بۆریش**

ك: بۆریش. [ساره]

ف: بَروش، بَروشه، فَروش، فَروشه، قَروشک،

بُلغور، بُرغول، پُرعول، أَفشه، دَلیده.

ع: جَریش، جَشیش، بُرْغَل، بُرْغول، بُریور.

**بۆریشین** ← بۆریشین

**بۆریه**

ك: که‌ره‌نا. [جۆره‌شه‌پو‌ریت‌که.]

ف: کَرْنَا، خَرْنَا، نای‌رویین، نای، کَرْنَای.

ع: بُوق.

وینه ← که‌ره‌نا

**بۆز**

[ك: رەنگی شینی مه‌یلەر سپی.]

ف: بوز. (رنگ نیلی مایل به سفیدی.)

ع: أَبْرَش، أَشْمَط.

**بۆز**

[ك: پیاری ریش و سیتل ماشویرغی.]

ف: بوز. (مرد ریش و سبیل بوز.)

ع: أَشْمَط، كَث.

**بۆزه** ← **بۆز** [«هی» پیتاسی له‌گه‌ندایه.] (به انضمام های

عهد.)

**بۆزه‌ن**

[ك: زۆر به‌بو‌ن. (که‌سیت‌که‌له‌دو‌وره‌هه‌ست به‌بو‌ن -

وەك: بوتى خواردن - بكات. [

ف: بوزن. (كسى كە از دور بوى طعام را مثلاً احساس كند.)

ع: آرشم، آرشن، مُستَرُوح، مُشْتَمِع.  
بۆزە

ك: بواژ. [بۆژ (اڭاي بوتگرتور كە نەسپ نايىوات).]  
ف: بوزدە. (غلف بوزدە كە اسپ نەمى خوردد.)

ع: مَروح، مَرِيح، سَوْر.  
بۆس ← بۆسە

بوسار

ك: بوسارد، بوتگرتور (ھەر خواردەمەنىدەك كە بوزن بگريت.).

ف: بوسار، بودار. (ھەر خوراكى كە بو پيدا كند.)

ع: مَروح، مَرِيح.  
بوسان

ك: باغ. [باغ]

ف: بستان، بوستان، باغ، آبسالان، فردوس.

ع: رَوْضَة، حَدِيقَة، بستان، جَنَّة، فردوس.

بوسار

ك: بۆى سوتياڭ. [بوتى لۆكە يا پەرى سوتار.]

ف: بوگند، بوى سوخته، بوى كهنه.

ع: شَيَاط.

بوسولمان ← موسولمان

بۆسە

ك: ويسان، بوس، مەندر. (بۆسە و پەيغام، بوس و مەگەر)  
[روستان، مانەر]

ف: ايست، ايستادن، درنگ، مات، ماندن، درنگ كردن.

ع: سَكُون، وَقْفَة، تَوَقَّف، صَبَر، تَأَمَّل.

بوش

ك: كونا، پوچ، قروژ. [كون. كلوز (وشە يەكى كرماجيە).]

ف: سوراخ، تهي، پوچ، پوك. (كرماجى است.)

ع: ثَقْبَة، مَثْقُوب، مُجَوَّف.  
بوشكە

[ك: بەرميل]

ف: چليک، پيپ، بوشكە.

ع: دَن، بِرْمِيل، بَتِيَّة.  
وینە

بوغاز

ك: تەنگە، تەنگ. [جینگى تەسك بورنەوى دەريا.]

ف: بُغَاز، بوغاز، تَنگه، تَنگ.

ع: بوغان، مَضِيق.

بوشمە

ك: تاس، خەفە، ملەخە. [نەخوتى دورشاخە، تيشى مل.

ناوسانى مل]

ف: خُناک، سَرَف، غُر، چَخَش.

ع: خُناق، خُناق، حُلاق، هُناع، عُدْرَة، ذُبْحَة، غُدَة.

بوغون

ك: نەنجە، تیکە. [پل، رردە پارچە]

ف: آنج، آنجه، ريز، تیکە، پاره، نخت.

ع: قَطْعَة، بَضْعَة، زَيْمَة، حُدَة، فِدْرَة، فِلْدَة، مُزْعَة، شَرْحَة.

بوغون بوغون

ك: نەنجە نەنجە، تیکە تیکە. [نەنجەرار]

ف: آنج آنج، ريز ريز، نخت نخت، تیکە تیکە،

پاره پاره، ريزه ريزه.

ع: مُتَقَطِّع، مُقَرَّط، مُبْضِع، مُخْذَعِب، مُخْذَعِل، قِطْعَاء، شَرَائِح، اِرْيَا اِرْيَا.

بۆق

ك: تەم، ھەلەم، دەم. [بوخ: تەم كردن لە گەرمادا.]

ف: وشم، خوزم، تف، گاز، دم.

ع: بُخار، عُكَاب، غَاث، وَهَر.

**بوق**

ل: شاخ نه فیر. [کهرنا]

ف: بوق، شاخ نفیر.

ع: صُور، ناقور، **بوق**.

وینه

**بوق**

ل: چاوده ریه ریگ. [چاروق (چارده ریه ریو)]

ف: بُلک، خیره. (برجسته چشم)

ع: اَبَج.

**بوق** ← **قورواق** [رشد یه کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**بوق زه وین**

ل: هلم. [هلم و بوخی زوی که له کاتی گهرمادا

هله لدمستیت و شمبول ده دات.]

ف: تف. (بخار زمین که در هوای گرم بلند

می شود و موج می زند.)

ع: باخور.

**بوقله مووت** ← **به قله مووت**

**بوق مل** ← **بوقله**

**بوقله**

ل: پشت مل، بوق مل. [پشته مل، بوقی مل]

ف: پس گردن، پشت گردن.

ع: کاهل، قفا، قفاء، قَفَن، قَافِیة، مَقَد، قَدال.

**بوقله له موون** ← **به قله مووت**

**بوکرک**

ل: ... گه نیگ. [گه نیو، بوگه ن کردور]

ف: بوکرده، گندیده، گندا، خوسته.

ع: مُریع، دَفَر، دَفَر، نَتَن، نَمِس، نَتَن، نَت، کپیٹ،

ثَدَن، رَنج، ...

**بوکردن**

ل: ... گه نین. [گنغان، بوگه ن بوون]

ف: بوکردن، گندیدن، خوستن، سپستن.

ع: دَفَر، نَتَن، نَتَن، نَت، دَفَر، خُموم، بُسُول، تَمه،

تَم، ثَدَن، ثَعَط، رَنج، خُلوف، اِنَتان، مَلَح، اِرَاحَة،

اِرواح، فَساد، نَمَس.

**بوکردن**

[ل: بوَن پتوره کردن، بو هه لَمژین]

ف: بوییدن، بوکردن، شمیدن، سمیدن.

ع: شَم، اِسْتِشمام.

**بوکر**

[ل: بوئی چنشتی سورتار له بنی مده لدا که تامی

ناخوش ده کات.]

ف: بوی دیگ. (بوی سوختن آش در ته دیگ

که آش را بدمزه می کند.)

ع: شِیاط، مَریع.

**بوکرک**

ل: بوَرَدَن، بوینه گل، بوی پا. [بوئی بزه نگل. بوئی قاج]

ف: بوی بدن، بوی بَغل. بوی پا.

ع: سَهک، صَنق، لَحَن، دَفَر، دَفَر، صُنان، نَتَن.

**بوگه ن**

[ل: بوَن ناخوش]

ف: بوگنده، گنده بو، فرغند، فرغنده. بوی گند،

بوگندا، بوی بد.

ع: عَفِن، نَتَن، اَجِن، مُتَعَفِن، نَتَن، عَفِن، عَفُونَة،

تَعَفُن، اَجَن.

**بوگه نکه**

[ل: گیا بوگه نیوه (گیاهه که نه گهر دهستی تیره بدریت،

بوگه نی ده کات.)]

ف: کَزَرَف، بوگنده، بوگندا. (گیاهی است دست

به آن می زنند دست را بدبو می کند.)

ع: دَفَرَاء، دَفَرَة.

**بولوق**

ل: پیگه نین، (ژن کامی، شروکامی) [پیگه یشتن، بالغ بوون

(گه یشته تهمه نی شه پتانی بوون.)]

ك: رَسِيدَن. (بە حد بلوغ).

ع: بُلُوغ، اِدْرَاك، اِحْتِلَام، حُلُم.

### بۆلۈك

ك: ھەرىكەت. (بەشیکكە لە ناوچەیدەك كە چەند لادى لە خو دەگرتت.)

ك: بُلُوک. (يک قسمت از ولايت كه مشتمل بر چند قریه است)

ع: كُورَة.

### بۆلە

ك: بە خە، چل، خل، سەپۆل. [گەلۆز، كەردەن]

ف: بَيَّه، پَخْمه، نَش، چل.

ع: مُهْمَل، دَنع، بَلِيد.

### بۆل

ك: گله، گلى. [(دەنكە تری)]

ف: غُزْم، غُزْب، گله، وشگله، آنگرده. (انگوردانه)

ع: هُرُور، هُرُور، هُرُورَة، قُطَافَة.

### بۆلەن

ك: بۆلە كۆردن، خوتە كۆردن. [پرتە كۆردن، بۆلەندىن]

ف: لَنَدِيدَن، رُكِيدَن، غُرْغُر كۆردن، نَدِيدَن،

رُكِيدَن، رُكِيدَن.

ع: تَرَّغُم، دَنَدَنَة، دَمَدَمَة.

### بۆلۈپۈل

ك: بولبول، بلبل

ف: بوبورد، تَنَذُر، تَنَذُور، واف.

ع: عَنَدَلِيْب، بُلْبُل، كُعَيْت، نُغَز.

### بۆلۈك

ك: تەدرە

ف: بُلُسْك، بُلُسْك.

ع: كَلْب، قَلْب، قَلْب، مَحُور.

### بۆلە

ك: خوتە. [پرتە و روتە توردەيى.]

ف: رُك، رُك، رُك، غُرْغُر، غُرْغُر، لَنَدَنَدَن، لَنَدَنَدَن، لَنَدَنَدَن.

ع: رَغِيم، طَنِين، نَوِي، دَمَدَمَة، دَنَدَنَة.

### بۆلەپۈل

ك: خوتە خوتە. [پرتە پرتە توردەيى.]

ف: غُرْغُر، لَنَدَنَدَن، غُرْغُر، رُكُر، رُكُر، رُكُر، رُكُر.

ع: دَنَدَنَة، دَمَدَمَة، نَوِي، طَنِين، رَغِيم.

### بۆلەكۆردن

ك: خوتە كۆردن، بۆلەن. [بۆلەندىن، پرتە كۆردن]

ف: رُكِيدَن، رُكِيدَن، رُكِيدَن، لَنَدِيدَن، نَدِيدَن، غُرْغُر كۆردن، لَنَدَنَدَن كۆردن.

ع: تَرَّغُم، دَمَدَمَة، دَنَدَنَة، نَوِي، طَنِين.

### بۆلۈ

ك: دەنكە تریەك.

ف: غُزْمى، يەك گله، يەك دانە انگور.

ع: حَبَّة، عِنْبَة.

### بۆم

ك: قومپارە. [بۆمبار]

ف: بُمب، حُمپارە.

ع: قُنْبَلَة، حَرَاقَة.

### بۆمارانە

ك: گياھكى تالە بۆ دەرمان بەكار دیت.

ف: بوماران، بوماران، أُنِيْز، أَسِيْز، ژايبِز، بَر تاشك، بَر تاشك، رېل، بَشَنِيْز، بَلَنجاسپ،

بَرَنجاسپ، بېرنجاسپ، بَر تراسك.

ع: قَيْصُوم، شُوَيْلَا، شُوَيْلَا، مِسْكُ الْجَنِّ، حَبَقُ

الرَّاعِي، بَرَنجاسپ، بَرَنجاسپ.

### بۆمچە

ك: بۆتكۆردۈ لەبەر شىندارى. (وہ کوو: گوڑیك كە لەبەر

شیداری بۆتی کردیت. [

ف: بونا. (گردو مثلاً که از رطوبت بو پیدا کرده باشد.)

ع: قتم، نَمِس، اَسِن.

**بؤ من**

[ک: لدهر من، می من]

ف: بَهرَمَن، اَزهَر من، برای من، اَزهَرای من، واسه می من، از آن من.

ع: لی، یَاَنَّا.

**بومه چهوه** — **بومه چهوه**

**بُون**

[ک: بِن]

ف: باشند، بُونَد.

ع: یِکُونوا.

**بُون**

[ک: بِن]

ف: بُویدا، باشید.

ع: کُونوا، تَکُونوا.

**بُون**

[ک: بَو، بَو، بِن (وشه‌یه‌کی کرماجیه.)]

ف: بو، بوی. (کرماجی است.)

ع: رَائِحَة.

**بُون**

ک: بیانک، ده‌ساریز، بَوته. [بیانور، هَو]

ف: بهانه، دست‌آویز.

ع: وَسِيْلَة، واسِطَة، سَبَب.

**بؤ نعلوی**

[ک: بۆتی جینگه یا شتی شیدار.]

ف: ناه، بو نم، نم‌بو، بوی نم. (بوی جای

نمناک، یا چیز نم‌زده.)

ع: اَسِن، عَفَن، اَسِن، عَفَن.

**بُونه**

ک: بَوَن، بیانک، ده‌ساریز. [هَو، بیانور]

ف: بهانه، دست‌آویز.

ع: وَسِيْلَة، واسِطَة، سَبَب، اَجَل.

**بوو**

ک: بایه‌قوش. [کوند، کونه‌بور]

ف: بو، بوم، بوف، کوف، آکو، اوکو، کوکو، پُش،

پُشک، پَزَسک، کُنْگَر، جُنْغَد.

ع: هامة، نُهام، صَدَي، بُوَم، بُوَف، بُوَه.

**بینه**

**بوو**

[ک: هه‌بور]

ف: بود.

ع: کَانَ.

**بوو**

[ک: وای لیتهات، راگه‌را.]

ف: بُشَد.

ع: صَارَ.

**بووتیمار**

ک: خه‌مه‌خوره. [شین‌شاه‌ز]

ف: غم‌خورک، بوتیمار.

ع: یَمَام، بَلْشُون، مَالِكِ الْحَزِين، بُوْتِیْمَار. (ه: یَمَامَة.)

**بووچک**

[ک: بچورک]

ف: کوچک، کوشک، کهین، که، کهینه.

ع: صَغِير، حَقِير، قُوْشُق، دَقِيق، مَهِيْن.

**بووچکتر**

[ک: بچورکتر]

ف: کوچکتر، کوشکتر، کهتر.

ع: اَصْغَر، اَحْقَر، اَمْهَن.

**بووچکه و بوون**

[ک: بچورک بورنه‌وه.]

ف: کوچک شدن، کوشک شدن.

ع: حَقْر، اِحْتِقَار، تَضَاعُل، مُبْوَط  
**بووره**

[ل: نه کیتراو (زوی بایر).]

ف: بوړه. (زمین بوړه)

ع: بوړ، باڼر، سِباخ.

**بووره**

[ل: بوړک: ناوړته یو کی کیمیا ییبه له پیشه سازیدا به کار

دهیتریت. (بوړه کی زیرکاری).]

ف: بوړه، کفشیر. (بوړه ی زرگری).

ع: **بوړی**، نظرون.

**بووش**

[ل: له گڼ «باش» پیکره دین. «باشو بووش».]

ف: مرادف «باش» است که با هم استعمال

می شوند، در «باشو بووش» گذشت.

**بیوک**

ل: روی. [ژنی تازه شوو کردو.]

ف: بیوک، ویو، سَنار، سَنه.

ع: عَرُوس.

**بوولک**

ل: ... بوچه؟. (بوولک و مد گدر) [تو بلئی. بوچی؟]

ف: بوک، بود که، باشد که. چرا؟، برا چه؟

(بوک و مگر؟)

ع: لَیْتُ، لَعْل، عَسَى. لِمَ؟، هَلَّا.

**بووک و مگر**

[ل: خوژگ و نومید]

ف: بوک و مگر. (بود که و مگر)

ع: لَیْتُ و لَعْل.

**بووکه**

[ل: بوړه (پا بردوری دیرره).]

ف: بوډه. (ماضی بعید است).

ع: کَانَ، کَانَ کَانْنَا.

**بووکه به ماس**

ل: بووکه به مه لهدم. [پلیشارتوړه.]

ف: له شده، ماست شده، مَرهم شده.

ع: تَهَرَى، تَمَرَم.

**بوول**

ل: ... سَوْتُک. [خوله میتش]

ف: خُل، خاکستر.

ع: رَمَاد، صِنَى، صِنَاء.

**بووډو**

[ل: خوله میتش و ناری تیکه لکراو.]

ف: خُلَاب، خُلایه، آب خاکستر.

ع: مَاءُ الرَّمَاد، مَاءُ القَلِي.

**بووله مړ**

ل: بوول گدرم. [ژلده مړ، خوله میشی گدرم.]

ف: خَزیر، خاکستر گرم.

ع: مَلَّة، مَلَا، حَال.

**بوو**

ل: زَیْد. [نیشتمان. سدر زمین]

ف: بوم، خُهر، مِهْن، میهن، آرامگاه. خاک،

زمین.

ع: وَطَن، مَأْوَى، مَسْكَن، مَكَان، مَحَلّ، مَعَان. ثَرَاب،

أَرْض.

**بوومه لهرزه**

ل: زوی لهرزه، لهرزه ک. [بوولهرزه، زه لهرله]

ف: بومِهْن، بومِهین، زمین لهرزه، لهرزه ک.

زمین لهرزه ک.

ع: زَلَزَلَة، زَعْرَعَة، هَزْهَزَة، رَجَلَة.

**بوومی**

[ل: خومالی]

ف: بومی، میهنی، میهنی.

ع: وَطَنِي.

**بُرون**

[ك: هـ برون، برونیتی]

ف: برون، بودن، بُوش، بود، هستی.

ع: وُجود، كُون، كیان، كینوَت.

**بُرون**

ك: مان- [بهره‌ورام برون، خایاندن]

ف: برون، پایداری، همیشه‌بودن، ماندن،

زیستن، پاییدن، بود.

ع: بقاء، دوام، ثبات، قرار.

**بُرون**

[ك: هـ برون، خاونیتی]

ف: داشتن، دارا بودن.

ع: كُون، حُصول، مُلك.

**بُرون**

ك: گه‌ریان، [لِیَهاَتَن، گه‌ران: واپور، واگه‌را، وای‌لی‌هاَت]

ف: شُدن، گشتن، بُوش، بودن.

ع: كُون، صَبُورَة، وُقُوع.

**بُرون**

[ك: نهران هـ برون]

ف: بودند، بَیند.

ع: كاَنُوا.

**بُرونه‌وه**

ك: په‌یدا برونه‌وه. [ناشکرا برونه‌وه (بۆ نمونه: په‌یدا برونه‌وه

شتی رنبره‌وه)]

ف: پیدا شدن، پیدایش. (پیدا شدن گمشده

مثلاً.)

ع: وُجود.

**بُوه**

[ك: بیه، بگری! (بره به حاکم)]

ف: باش، بشو، شو! (حاکم باش، حاکم بشو،

حاکم شو!)

ع: كُنْ!، صِرْ!

**بُوه**

ك: بیهته، بویسه! [بیه، بوسته!] (له‌گه‌وه!)

ف: بمان!، به ایست!، باش!، مول!، درنگ‌کن!

ع: قِفْ!، اِصْبِرْ!، تَوَقَّفْ!، تَأَخَّرْ!

**بُوی**

[ك: بۆ نهر، به‌ره‌و نهر.] (ده‌سی برد بوی.)

ف: برایش.

ع: لَهُ، إِلَيْهِ.

**بُوی**

[ك: بوتی نهر.] (بوی خواشه.)

ف: بویش.

ع: رَائِحَتُهُ، رِيحُهُ، شَمِيمُهُ.

**بُوی**

ك: بویت. [بسی، بییت. بگه‌ریت]

ف: باشد. بشود.

ع: يَكُنْ، يَصِرْ.

**بُوی**

ك: بویت. [بسی، بییت. بگه‌ریت]

ف: باشی. بشوی.

ع: تَكُنْ، تَصِرْ.

**بُوی ناره‌ق**

ك: بزدرن، بۆكلیشه. [بوتی بنبال، بۆنی پی، بوتی له‌ش]

ف: بوی بَغل. بوی پا. (بوی بدن.)

ع: سَهَكَ، صَنَقْ، لَخَن، ذَقَر، صُنَان.

**بُوی بنه‌گل**

ك: بزدرن، كه‌لیشه. [بوتی بنبال]

ف: بوی بَغل.

ع: سَهَكَ، صَنَقْ، صُنَان، ذَقَر، لَخَن.

**بُویت**

ك: بُرئ. [بییت. بگه‌ریت]

ف: باشد. بشود.



ع: يَكُنْ، يَصِرْ.

**بُوتیت**

ك: بُوتی [بیئت، بگدریت]

ف: باشی، بشوی.

ع: تَكُنْ، تَصِرْ.

**بُوتی خُودش**

[ك: بوتی خوش]

ف: بوی خُوش.

ع: سَكْ، عَطِر، عَرَف، شَدَا، قَدَا، نَشَا، شَمِیم.

**بُوتی دهم**

[ك: بوتی زار]

ف: غَشَاك، اُسْكُنْج، سَكُنْج، بیاستو، بوی دهن.

ع: بَخَر، نَكِهَة.

**بُوتِژ**

ك: بلار. (عهزاخوان) [شینگیتی که تایید نمیده کانی

مردور هالدهات و دهیلاروتیتتهده.]

ف: زَنجان، زَنجگر، موشگر، مویهگر. (نوحهگر

که میت را به اوصاف ذکر می کند و مرثیه

می خواند.)

ع: رَاشی، رَقَاء، نَوَاح، قَوَال، قَوَالَه، تِقَوَالَه، تِقَوَلَه.

**بُوتِژ**

ك: قسه کمر. [بگور، کسی یه که م.]

ف: گوینده، ذُراینده، سُرآینده، سَخَن سُرآ، گویا.

ع: مُتَكَلِّم، نَاطِق، نَطَاق، قَاص، خَطِیب، وَاِعِظ،

مَعْن، کَارِز، کَارُوز، شَاعِر.

**بُوتِژَه**

ك: بیژا، بیژا، بوژا. [بلی، قسه بکه! (فدرمانه.)]

ف: بگو، گوا، واچ! (صیغه ی امر است.)

ع: قُلْ، تَقَوُّه، تَكَلِّمْ، تَنَطَّقْ!

**بُوتِیس**

ك: بوتسه، بیتسه، بیس! [راوسته!]

ف: بایست، وایست، بایسه، وایسه، بیال،

**بُوتی!**

ع: قَفَا، اُمَكْتَا، اَلْبُتَا، اِصْبِرَا، تَوَقَّفَا، تَمَكَّتَا،

تَلَبَّثَا، تَرَبَّصَا، تَرَبَّصَا، تَرَبَّصَا، تَرَبَّصَا، قُمْ، اِسْتَقِم!

**بُوتِسه**

ك: بیتنه، بُوا، مه ندرکه! [راوسته، بیتنه!]

ف: بایست، وایس، وایسه، بمان، باش، مول!

**دزنگ کُن!**

ع: قَفَا، تَوَقَّفَا، اِصْبِرَا، تَأَخَّرَا، اُمَكْتَا، تَمَكَّتَا،

اَلْبُتَا، تَلَبَّثَا

**بُوتِسه! — بُوتِیس**

**بُوتی کردکه**

[ك: بژگن بوره. — بژ کردن!]

ف: بوگرده، بوگرفته، بونیاک شده، سپسته،

سپست شده، گندیده، خُوسته... — بژ کردن

(رجوع به لغت «بو کردن».)

ع: اَنْتَن، تَعَفَّن، دَفَر... — بژ کردن

**بُوتی گوشت**

[ك: بوتی گوشت (که بژگن بوییت.)]

ف: بوی گوشت. (که متعفن شده باشد.)

**زَهْمَت.**

ع: زُهْمَة، زُهْمَة، زُهْمَة، زُهْمَة، قُتَار.

**بُوتی گن**

ك: بژگن. [بوتی ناخوش]

ف: بوی گند، بوی بد، بوگندا، بوگند.

ع: نَخْن، عَفْن، عَفْوَة، اَجْن، زُهْم، زُهْمَة، تَهْمَة.

(الرَّائِحَة الْكَرْبَة)

**بُوتِیه**

[ك: بزیخ (که پیلاری پی بزیخ ده کدن.)]

ف: کُرف، کُرف، کُرف، کُشف. (واکس که به

کفش می زنند.)

ع: وُقَس.

**بویمر!** — **بیگره!** [وشه‌یه کی گزانیه.] [اگوانی است.]

■

لک: وه. (وه راسی، به راسی) [نامرانی که به زوری ده کم‌تره پیش وشوره.]

ف: به، به، با. (به راستی، بر راستی، با راستی، به او بگو.)

ع: ب، ل. (بالصدق، صدقاً، قُلْ لَهُ) **به فکر اکرتن**

[لک: له سر ناگر پاگرتن (بِز نمونه: دار، هه تا نرم بییت.)]

ف: روی آتش گرفتن. (چوب مثلاً که نرم شود.)

ع: تَصْلِيَّة. **به نه م جوړه**

لک: به م جوړه. [به م شیره]

ف: به این جور. این جور، ایدون، این چنین.

ع: هَكَذَا، كَيْتَه. **به نه م جوړه**

لک: به م جوړه. [به م شیره]

ف: به آن جور، آن جور، آن چنان، آن سان، آن دون، آنون.

ع: كَذَلِكَ.

**به بیان**

لک: به به گل، منالگل. [مندالان]

ف: به به گان، به به ها.

ع: اَطْفَال.

**به بیر**

لک: به بیر. [درنده‌یه که له نیوان شیر و پلنگدایه.]

ف: بیر. (درنده‌ای است در بین شیر و پلنگ.)

ع: بَيْنَ، بَيْنَ.

**به نه**

**به به**

لک: به چکه، به به. [سارا (بچو لک‌کرای «به به» یه.)]

ف: به، به، به ی کوچولو. [تصغیر «به به» است.]

ع: طِفْل، طِفْل، طِفْل، وَلِيد. **به به به بیان**

لک: منال، به چکه. [سارا (مندالی شیر خوره.)]

ف: به، به. (بچه ی شیر خواره.)

ع: طِفْل، رَضِيع.

**به به ی به بیان** — **به به به بیان**

لک: منال، به به. [سارا (مندالی شیر خوره.)]

ف: به، به. (بچه ی شیر خواره)

ع: طِفْل، رَضِيع. **به به**

[لک: گِیرانه‌وی ده‌نگی سارایه.]

ف: به به. (حکایت صدای بچه است.)

ع: بَيَّه.

**به بهر**

[لک: له بهر: خوتنده‌ره به بی سهر کردن.]

ف: از بر، از یاده.

ع: حَفِظًا، عَنْ ظَهْرِ الْقَلْبِ، عَرْضًا. **به به پشته و هفتن**

لک: به به پشته که فتن. [به پشتند خه‌رتن]

ف: از پشت خوابیدن.

ع: اسْتِلقاء.

**به به پشته و هفتن** — **به به پشته و هفتن**

**به ت**

لک: سوته، مراوی، [مراوی]

ف: بت، مَرغابی، اَرْدک.

ع: بَطّ، حَذَفَه.

**وینده هیه**

**به ت**

ك: مرأوى. سوتنه. [مراوى، نۆزدهك]

ف: بَت، مُرغابى.

ع: بَطّ.

وینه-سونه

به قاره

ك: فَلَجه، گَزكچه، ليفه، پُژنچه. (ليف ناهار مالى جولايى) [فرجه: نامرازنيكه جولاي نيشاستى پى دسارت

به پارچه دا.]

ف: بَتاره، سَمَر، سَمه، پَشَنجه، كُزُند، كُزُنده، گُزُنده، گُزُنگه، كُزُنده، غُرواشه، ليف، ليفه.

ع: فُرْشَة، شَوْكَة الحائِك.

وینه-طچه

به قال

ك: پروج، يتهووده. [نارهوا، نادرست]

ف: بيهوده، پوچ.

ع: باطل، فاسد، لغو.

به قال

ك: وِسْگ، يىكار. [يى نيش]

ف: بيكار، اُزگان، اُزگهان.

ع: بَطال، عَطال، مَيّاط، فارغ، مُهْمَل، عاطل.

به قالى

ك: پروجى، يىكارى، ويسان. [ييهووده يى، يى تيشى]

ف: بيهودگى، بىكارى، ايست، فرويش.

ع: بَطُل، بَطُول، بَطْلان، لغو، فساد. بَطالة، قَبَطُل،

عَطالة، تَعَطُل، تَعْمِيل.

به قانويوا هاتن

[ك: پەسن كردن]

ف: ستايش، سپاس، سون، ستايش كردن.

ع: ثَناء، مَدح، حَمْد، تَوْصِيْف.

به قانه

[ك: نەر سَرِش و ناردە مەشارەى كە دارتاشەكان پىكەرە

تەريان دەكەن و بۆ گەرتنى درز و كۆنى دەسكردەكانيان

به كارى دهيتن.])

ف: بَتانسه. (سريش و آرد اژه با هم خيس

مى كنند و نجاران برآى گرفتن درز و سوراخ

كار استعمال مى نمايند.)

ع: بَطانة.

به ترف

ك: كه له لا، خراو. [خراب]

ف: پَد، دُژ، دز، خُراب.

ع: سَيِّئ، رَدِيء، مُنكَر، فاسد، خُراب، ضائع.

به ترف

ك: له كيس چووك، له دهره چووك. [به نيم چووك]

ف: بَرطُرف، از دست رفته.

ع: تَالِف، تَلِيْفَة.

به تيه

[ك: عەبايەكى هاريەيه كە زير دەيجن.])

ف: بتيه. (نوعى است از عباى تابستانی كه

زير مى بافند.)

ع: بَشِي، بَشِيَّة. (مَنسوب الى البَتِّ و هوالثوبُ

الخَشِن.)

به جارنگا-پاجا

به جگه

ك: ينجگه. [جگه، به يى]

ف: جُز، بَجُز، علاوه.

ع: سَوَى، سَوَى، سَوَاء، غَيْر، إِلا. عَلَى.

به جى

ك: پاره جى. [جىگير، دامه زار]

ف: پايدار، پابرجا، پاىسته.

ع: ثابِت، مُسْتَقَر.

به جىگه

[ك: بەجا، گونجار (له جى خۇيدا).]

ف: بجا. (به موقع)

ع: حَقّ، بِحَقّ، بِمَوْقِعِهِ. اَدَاء.

**به چيگه**

لک: دروس. [رِوا، شيار. (بهرامبري «بي چيگه»]

ف: به جا، اَوَر، نَرُست. (ضد «بي چيگه»)

ع: حَقّ، صَحِيح، واقع مَوْقِعِهِ.

**به چيگه هاوردن**

لک: به جي هاوردن. [به جي هيتان، کردن]

ف: به جا آوردن، گذاردن.

ع: اَدَاء، تَادِيَةِ، اَدِي، اِنِواء، تَتْوِيَةِ، قَضَاء، اِيفاء.

اِنِجَان، نَجَز.

**به چيگه هاوردن**

لک: به جي هاوردن. [به جي هيتان، نه غامدان (روک):

به جي هيتاني نوڙا.]

ف: به جا آوردن، گذاردن، انجام دادن. (نماز

مثلاً.)

ع: اَدَاء، اَدِي، تَادِيَةِ، اِنِواء، تَتْوِيَةِ، اِيفاء، قَضَاء.

**به چيگه هاوردن**

لک: به جي هاوردن. [به جي هيتان، بردن سهر (بو نمونه:

بردن سهری پديمان.)]

ف: به جا آوردن. (وعده مثلاً.)

ع: نَجَز، اِنِجَان، اِيفاء، ضَرْب، اِقَامَةِ.

**به چکه**

لک: به چکه. جوجه له، جوجه چک. [مندال. بينچور]

ف: بچ، بچه، جوجه.

ع: وَکَد، فَرَح، فَرُوج.

**به چک**

لک: سه کورت. (سهر و به چک) [بيچم]

ف: روی، چهره.

ع: سِيما، بَشَرَةِ، صُورَةِ، سِيما.

**به چکه**

لک: به چ، کوڙ، کوڙه، زارڼ. [مندال]

ف: بچه، زاک، زاق، زه.

ع: وَکَد، صَغِير.

**به چکه**

لک: به چ، جوجه چک، جوجه له. [بينچور]

ف: بچ، بچه، جوجه.

ع: فَرَح، فَرُوج.

**به چکه ناهوو**

[لک: کارماز]

ف: آهوبزه.

ع: شادن، طَلَا، غَزَال.

**به چکه خووک**

[لک: پدځ، کوډه له]

ف: بچه گراز.

ع: خُلوَص.

**به چکه ريوي**

[لک: بينچره ريوي]

ف: بچه روباه.

ع: هَجَرَس.

**به چکه سگ**

لک: توک، توره کوډه. [توتکه، توته له]

ف: توله، توله سگ.

ع: جِرَو، جِرَو، جِرَو، عُسْبور.

**به چکه شير**

لک: شير کوڙ، شير کوډه. [شير کوڙ، بينچوشير]

ف: شير بچه، بچه شير.

ع: شَبِيل.

**به چکه کتک**

[لک: به چکه پشيله، بينچوي پشيله]

ف: بچه گربه.

ع: شَبِيق.

**به چکه کوتر**

[لک: بينچوي کوتر]

ف: بچ، جوجه ي کبوتر.

ع: جَوژَل.

به‌چکه کەر

ک: گوار. [کەربار]

ف: فَره، جوجه‌ی کَبک.

ع: سَلَح، سَلَف، سَلَك.

به‌چکه کەوریشک

[ک: بێنچوری کەوریشک]

ف: بچه خرگوش.

ع: خَرِنَق.

به‌چکه مار

ک: مارتوله. [توله‌مار]

ف: مارتوله، بچه‌مار.

ع: حَرِيش، عُثمان.

به‌چکه مَشک

[ک: بێنچوری مَشک]

ف: بچه موش.

ع: دِرِص.

به‌چکه مەلچک

[ک: زەرینه‌توته، بێنچەرپوله‌که]

ف: بچه گنجشک.

ع: نَعْر، فَرخُ العَصْفُور.

به‌چکه مەیموون

ک: قەشمەر. [بێنچوری مەیموون]

ف: بچه میمون.

ع: قَشَّة.

به‌چکه ورج

ک: پارکوله. [بێنچوری ورج]

ف: بچه خرس.

ع: دَیسَم، جَبس، جَبیس.

به‌چووله

[ک: سارا (بچورک‌راوی «به‌ج»)].

ف: بچه کوچولو. (مَصغَر «به‌ج» است.)

ع: وَلید، طُفیل، جِرُو.

به‌چه

ک: بێ‌ریش، لوسکه. [لاری بێ‌مور]

ف: بچه، دَکَل، دَکَل، نَکَل، نَکَل، تَکَل، کَلوک،

دیدک، بێ‌ریش، ساده.

ع: اَمَرَد، غَلام.

به‌چه‌باز

ک: لوسکه‌باز، بێ‌ریش‌باز. [منال‌باز، هەتیوباز]

ف: بچه‌باز، دَکَل‌باز، بێ‌ریش‌باز.

ع: لاطي، لوطي.

به‌چه‌بازی

ک: لوسکه‌بازی، بێ‌ریش‌بازی. [منال‌بازی، هەتیوبازی]

ف: بچه‌بازی، دَکَل‌بازی، بێ‌ریش‌بازی.

ع: لواط.

به‌چه‌دان

ک: منال‌دان. [بزدان]

ف: بون، تون، بوهمان، بوگان، پَركام، پَركام،

زه‌دان، زاق‌دان، زاک‌دان، بچه‌دان.

ع: رَحَم، مَشیمَة، مَهَبَل.

به‌هت

ک: باهتر، مات، گنج. [سەرگەردان]

ف: سەرگشته، مات، واله.

ع: مَبهوت، باحر، مَتَحِير.

به‌هت

ک: پاك، وشك. [به‌تی]

ف: پاک، موکده، خَشک.

ع: بَحَت، صِرَف، مُطَلَق، خَالِص.

به‌هر

ک: ده‌لیا، ده‌ریا. [زەریا]

ف: دریا، زریاب، زو، زراه.

ع: بحر، يَم، لُجَّة، دَماء.

به‌هر خۆر

ك: دریای مازندران. [دریای کاسپین]

ف: آسگون، آبسگون، آکفوده، آبسگون، آسگون،

دریای خزر، دریای مازندران.

ع: بحر الخزر.

**بهر موجیت**

ك: دریای گمره، دریای بی‌زهی. [نوقیانوس، زهریای

داگر.]

ف: دریایار، دریای بزرگ.

ع: اقیانوس، الأقیانوس الكبير، البَحر المُحیط.

**به خس**

ك: باس. [لیدوان]

ف: نوسیره، باس، جُستن، کاویدن.

ع: بَحْث، باث.

**به حفت ناول شوریاگمه**

ك: بی‌شرم، بی‌تارید، کارتی، چه‌نهر، داش‌زریاک،

کوله‌ش، قولته‌ش، دامالیاگ. [روعه‌لارو، بی‌تدهب]

ف: بی‌شرم، بلایه، بلایه، دول، لول، خلولیا،

کلوک، چیره، لُکام، بی‌آبرو.

ع: بَذِي، شُرس، شُکس، وَجَح، ذِرب، عُنْطُوان،

شُعْطَاح، فَحَاش. (م: فَاحِشَة، سَلِيْمَة)

**به خ!**

[ك: به‌ها، به‌خ! (وشی پسه‌ند کرده، هندی جار بو

سره‌نشت کردنیش به‌کار ده‌نیریت.)]

ف: به‌!، په‌!، پَخ، خه‌!، خوش!، آخ!، خوشا!

(کلمه‌ی تحسین است، گاهی در مقام توبیخ

هم استعمال می‌شود.)

ع: بَخ، طُوبی، واه، واه!، واه!، واه!

**به خ**

ك: خرده‌لکیشان، نیز. [به‌خرده‌لگوتن، ده‌عیه]

ف: خودستایی، بالیدن، ناییدن، پُغار، گُراز،

دیمیا، نیوتور، بادبروت.

ع: تَفَاخُر، مُبَاهَاة، اَنِيَّة، اَنَانِيَّة، تَشَخُّص، تَكْبُر.

**به خ!**

ك: کش‌کش، خوش‌خوشا. [به‌به‌ها]

ف: بَغْبَة، پَهْ پَه، پَخ پَخ، خوش‌خوش، وَخ وَخ!

وَفْوَ، آخ آخ! شاد زیاده!

ع: بَخ پَخ، طُوبی!

**به خت**

ك: چاره، سهرنوشت، نگین. فریشته، هه‌ساره. [چاره‌نوس،

نیقیان، تاله]

ف: بَخْت، هور، آورند، ماراب، تاخیره،

سرنوشت، فرشته، ستاره، اختر.

ع: اقبال، طالع، بَخْت، حَط، نَصیب.

**به خقان**

[ك: بریاری چاره‌نوس.]

ف: بَخْت‌آور، آورنده.

ع: طالع، حُکَم الطَّالِع.

**به ختدار**

ك: خرشبه‌خت. [به‌نیقیان، به‌خته‌ر]

ف: بَخْتُور، بَخْتُور، خوش‌بخت.

ع: ذُر اقبال، سَعْد الطَّالِع.

**به خته**

ك: چوارخت. [مهری چوارساله.]

ف: بَخْتِه. [گوسفند چهارساله]

ع: جَذع.

**به خته‌باران**

[ك: نهر بارانی که گونه‌دهغل قه‌لهر ده‌کات. (بارانی

جوز‌زدان.)]

[ف: باران در خردادماه]

ع: لُفْضَة، مَوْهَبَة.

**به خشان**

ك: به‌خشین، تده‌خشان، به‌خشان. [ده‌سَه‌نه: دانی بی

قهر‌بو.]

ف: بَخْشِش، دِهَش، دِیش، داشاد، داشاب،  
درهشته، بَخْشایش، بَخْشیدن.

ع: بَذَل، عَطَاء، کَرَم، جُود، سَخَاء، نَوَال، مَنَحَة،  
نَحْلَة، اِلٰی، هِبَة، فَنَع، فَضْل.

به خشایش — به خشن

به خشن — به خشن

به خشن

ل: به خشان، به خشن، ده سنده. [دانی بن قهرمور.]

ف: بَخْشِش، دِهَش، دِیش، بَخْشایش، داشاد،  
داشاب، درهشته، بَخْشیدن، داشن.

ع: بَذَل، کَرَم، عَطَاء، اِلٰی، نَعْمَة، عَطِیَّة، جَدْوٰی،  
جُود، مَنَحَة، نَحْلَة، هِبَة، مَوْهِبَة، مَوْهِبَة، نال،

نَوَال، فَنَع.

به خشن

ل: به خشن، دان. [ده سنده]

ف: بَخْشِش، دِهَش، دِیش، دِیش.

ع: بَذَل، عَطَاء، اِعْطَاء، وَهَب، وَهَب، تَبَرُّع، تَعْلُوع،  
کَرَم، جُود، نَوَال.

به خشن

ل: نامه رزین. [عه فر، لیبوردن]

ف: بَخْشِش، دِهَش، دِیش، بَخْشیدن، آمُرْزیدن، آمُرْزَش، بَخْشایش.

ع: عَفْو، مَغْفِرَة، رَحْمَة.

به خود به بستن

[ل: خو گزین، کاری نابه دل کردن.]

ف: به خود بستن.

ع: تَكَلَّف، تَصَنُّع.

به خود به

[ل: له خور]

ف: خود بخود.

ع: مِنْ تَلْقَاء نَفْسِهِ.

به خود به نه به سی

[ل: خوئی ده گزیت، کاری نابه دل ده کات.]

ف: به خود می بندد.

ع: يَتَكَلَّف، يَتَصَنُّع.

به خوئی کردن

ل: به خوئی کردن، به ناواهوردن، خوئی کردن.

[پدره رده کردن، بارهیتان]

ف: پرستاری کردن، نگاهداری کردن، پروریدن،

پروراندن.

ع: خِدْمَة، تَرْبِیْب، تَرْبِیَّة، حَضَانَة، خَوْل.

به خه

ل: باوش، بنکesh، بن به خه. [نامیز، بنه نگل]

ف: آغوش، آغش، کنار، بر، کلک، کلک، بغل.

کش، لر، زیر بغل.

ع: حِضْن. اِیْط.

به خه فروش

ل: رده فروش، جامتافروش. [رده و آله فروش، چهری]

ف: بغل فروش، خورده فروش، پیله ور، جنتا

فروش.

ع: خَرَزِي، خُرْدَجِي، شَنْتِي.

وینه

به خیل

ل: رژه، چنگ رشک، به چاوته نگ، ده رشک. [چروک،

چه کل]

ف: رژد، رژد، رشکن، ژکور، ژفت، سیاه کاسه.

ع: بَخِيل، ضَمْن، ذَنِيْق، مَسِيْك، مُمَسِك، شَحِيح،

شَكْس، لُئِيْم، ضَمْس، حَقُوْد، حَسُوْد، غَايِط.

به هیو

ل: یتوت، خوئیاری. [سرپرستی]

ف: پرستاری، نگاهداری.

ع: حَضَانَة، حَفَاطَة، مُرَاقَبَة.

به هیو کردن — به خوئی کردن

به د

ل: خراب، گهن، چه پهل. [خراب، ناپه سنده]

ع: دَفِر، دَفِر، سَهَك، اَلْخَن. (م: لُخَاء، سَهْكَاء،  
دَفِراء)

#### به‌دیه‌خت

ك: رَزْزَرَش، به‌دچاره، به‌دنگین، كِرْزَل، سیاتاله، سیاجاره.  
[چاره‌رش]

ف: بَدَبَخْت، سیاه‌روز، سیه‌روز، سیاه‌گلیم،  
بَدَاخْتَر، بَدَنگین، مَنَدَبور، سیه‌روزگار.

ع: شَقِي، نَحْس، نَحْس، ذَلِيل، ذُو عُسْرَة، خَزِيان،  
شَووم.

#### به‌دیه‌ختی

ك: نامه، رَزْزَرِشِی، به‌دچاره‌یی، به‌دنگینی، كِرْزَلِی،  
سیاتاله‌یی، سیاجاره‌یی. [چاره‌رشِی]

ف: بَدَبَخْتِی، سیاه‌روزی، سیه‌روزگاری،  
بَدَاخْتَرِی، بَدَنگینی، مَنَدَبوری.

ع: شَقَاوَة، نُحُوسَة، ذَلَة، نَكْبَة، شَا مَة، عُسْرَة، شَدَة،  
وَيْل، اِدبار.

#### به‌دیه‌پوز

ك: به‌دسه‌كوت، به‌دچیره. [به‌دشکل]

ف: بَدِپوز، دَرُخِی، دَرُبراز.

ع: مَوَام، شَقِیح.

#### به‌دیه‌سهن

ك: دَرِیه‌سهن، دیریه‌سهن. [دودل له په‌سند کردنِی  
شتیکدا.]

ف: بَدِپَسَند، دَرُبراز، دیر پَسَند، دشوار پَسَند.

ع: مُطَلَب، مُطَلَب، مُطَلَب، مُحْتَاط، مُتَأَمِّل، عِيَاب.

#### به‌دیه‌سهن

ك: كه‌جه‌رشته. [بی‌ه‌لیقه: كه‌سِی كه‌سه‌لیقه‌ی  
هه‌لِژاردنی نیه.]

ف: بی‌نیماد، كج سررشته، بَدِپَسَند، بَدَنیماد،  
بَدِگَزین.

ع: سَتِي اِلْتِخَاب، رَدِيءُ اِلْتِخَاب.

ف: بَد، دَز، دَر، دَش، دشت، زشت، نكوهیده.

ع: سَتِي، رَدِيء، كَرِيه، قَسِيد، سَوَاء، نُكْر.  
به‌دا!

ك: به‌زا [به‌لام، ت، ی، ...] لی دد!

ف: بَدَا، خَهَا!

ع: قَتَا، وَيْل!

#### به‌دیه‌هم

ك: نارچاره‌شیاگ. [بدرگژ، مزدا]

ف: بَدَاخِم، رُمُخْت، رُمُخَك، دَرُخِی، دَرُخِیم،

دَرُخِم، دَرُخوی، تَرُش‌روی.

ع: عَبُوس، عَابِس، قَاطِب، بَاسِر، صَبُور، مُتَشَبِّز.

#### به‌دیه‌سَل

ك: به‌دِرِسهن، به‌دینه‌تَرَم، ناكه‌س، به‌دِرِه‌تِه‌ره. [ناجسن]

ف: بَد نَزاد، بَد گُوهر، فرومایه، بَد فَرُوز، ناكَس.

ع: دَنِيء، خَسِيس، رَذِيل، لَنِيم، دَنِيءِ الْاَهْل،  
وَضِيع.

#### به‌دیه‌بِی

ك: وام‌كوتِر. [قهرزكوتِر]

ف: بَدبده، بَدوام.

ع: سَتِي الثَّادِيَة.

#### به‌دیه‌سان — به‌دیه‌سین

#### به‌دیه‌سین

[ك: پَیداگر له‌سهر وهرگرتنه‌وی قهرز.]

ف: بَدستان.

ع: شَدِيدُ الْمُطَالَبَة.

#### به‌دیه‌پو

ك: بَوَدِرَن، دِرندار. [له‌ش‌پوگه‌ن (ژنیک یا پیاریك كه‌لاشه‌ی  
بوتی ناخوشی لی بیت.)]

ف: شَمَغَنَد، شَمَغَنَدَه، شَمَاغَنَدَه، شَمَغَنَد،

شَمَغَنَدَه، شَمَاگَنَدَه، بَدبو. (زن یا مرد كه‌بدنش

بو داشته‌باشد.)



## به‌دځتاله

ك: سياتاله، به‌دېخت، روژرهش، كوټول: [چاره‌رهش]

ف: بَدَبَخْت، بَدَاخْتَر، مَنَدَبُور، سيَه‌روژ،  
سيه‌روزگار.

ع: شَقِي، خُزَيان.

## به‌دځم

ك: به‌دمه‌زه. [تا‌ناخوښ]

ف: بَدَمَزَه.

ع: يَشَع، رَدِيء الطَّعَم.

## به‌دځينه‌ت

ك: به‌دس‌رشت. [ناله‌بار]

ف: بَدَس‌رِشْت، بَدِگل، بَدِگُوهر، اَنير، سَتروک،  
جَلواد.

ع: دَنِيء، شَرِس، جَاي، فَظ، غَلِيظ، رَدِيء الطَّيْنَة.

## به‌دځيږه

ك: به‌دېرژ، به‌دېمن، به‌دشيږه، به‌دگل، ناشيږين.

[به‌دشکل]

ف: بَدَجِه‌رِه، بَدِرو، بَدَرُخسار، بَدِگل، زشت،  
نازيبا، هونر.

ع: شَقِيح، شَائِه، مُوَلَم، كَرِيه، بَشِييع، قَبِيح. (ه: شوها...)

## به‌دځال

ك: به‌دژيوار. [شريژ، پيرشان‌حال]

ف: بَدِجاوَر، بَدَنود.

ع: بَد، بَاذ، وَبَد، سَيِّئُ الْحَال. (ه: بَذَة، بَاذَة)

## به‌دځالي

ك: به‌دژياري. [شريژي، پيرشان‌حالي]

ف: بَدَنودِي، بَدِجاوَرِي.

ع: بَدَاذَة، وَبَد، ضُرُء، سَوء الْحَال.

## به‌دځو

ك: به‌دنه‌خم. [ناله‌بار، نه‌گونجاړ]

ف: بَدخو، بَدَمَنَش، تَنَدخو، دُڅخوِي، دُڅخيم،  
دُڅخِي، دُڅخِم، اَنير، سَتروک، جَلواد.

ع: زَعِر، عَسِر، عَسِر، شَرِيس، جَعِظ، غَلِق، جَايِي،  
غَلِيظ، فَظ، مَمْلُوك، جَلَف، شَدِيدُ الْعَرِيكَة.

## به‌دځوا

ك: به‌ددل، دُځمن، به‌دنيهاد. [دلپيس، نه‌يار]

ف: بَدخوَاه، بَدَسْگال، بَدَاک، اَزگات، دُځمن،  
بَدَاَنديش، بَدَدل، بَدَنَها، فُلوک، فُلَيده.

ع: رُمَل، شَانِي، اِحْقِيل، خَصَم، عَدُو، باغِض،  
تَخِيْب، رَمَل.

## به‌دځهيال

ك: به‌ددل، به‌دنيهاد، دل‌چه‌په‌لي. [دلپيس]

ف: بَدَدل، بَدَنَها، بَدَسْگال، بَدَاَنديش، اَزگات،  
بَدَاک.

ع: رُمَل، سَيِّئُ الْقَلْب.

## به‌دځهيالي

ك: به‌ددلي، به‌دنيهادي، دل‌چه‌په‌لي. [دلپيسي]

ف: بَدَدلي، بَدَنَهاِي، بَدَسْگالِي، بَدَاَنديشي،  
بَدَاکِي، اَزگاتي.

ع: شَتَاة، سَوء الْخِيَال. سَوء الظَّن.

## به‌دځدل

ك: به‌دنيهاد. [دل‌چه‌په‌ل]

ف: بَدَدل، بَدَنَها، بَدخوَاه، اَزگات، بَدَاک، فُلوک،  
فُلَيده.

ع: رُمَل، رُمَل، تَخِيْب، اِحْقِيل، سَيِّئُ الْقَلْب. شَانِي،  
عَدُو.

به‌دځدل ← تَرَسُوک

## به‌دځو عايي

ك: نفرين. [نه‌فرين، نژاي خراب]

ف: سَنَه، شَنَه، فَرَنه، نَفَرين.

ع: لَعْن، لَعْنَة.

## به‌دژوژ

[ا: کەسی کە لە پۆژدا بەدخووە و لە شەردا

ناکاراش.]

ف: پەروژ. (کەسی کە در روز بدخو و در شب

خوش‌خو باشد.)

ع: سَيِّئُ الْيَوْمِ.

## به‌دژەهەن

ا: بەدبەتۆم، ناکەس، بەدپەتەوه. [ناجەن]

ف: بەدگۆهەر، بەدژاد، بەدپۆز، ناکەس، فرومایە.

ع: دَنِيءٌ، خَسِيسٌ، لَئِيْمٌ، سَيِّئُ النَّسَبِ، دَنِيءُ

الْأَهْلِ، رَدِيءُ النَّسْلِ.

## به‌دژەفتار

ا: بە کردار، بەدخ. [نالەبار، نەگەرجار]

ف: بەدرفتار، بەدکردار، بەدخو، دژخیم، دژخو،

زشت، خشن.

ع: جَافِي، جَائِرٌ، فَظٌ، غَلِيظٌ، سَيِّئُ السُّلُوكِ.

## به‌دژەهه

ا: روانە، راھایی، راھما. [بەپێ کردن. شارما کردن.

شارەزاکەر]

ف: بەدژەهه، روانە، بەدروود، زەهەری، راھنمایی.

زەهەر، راھنما.

ع: مُشَايَعَةٌ، هِدَايَةٌ، هَادِي.

## به‌دژەهه کردن

ا: روانە کردن. [بەپێ کردن]

ف: بەدژەهه کردن، روانە کردن، بەدروود کردن،

بەدروود گۆفتن.

ع: تَوَدِيْعٌ، تَشْيِيْعٌ، مُشَايَعَةٌ.

## به‌دژوان

ا: زوان‌تال، تالۆژ. [زمانییس، قەهەق]

ف: بەدژوان، بەدگو، تەلخ‌زبان.

ع: مَلَاغٌ، لَدَاغٌ، سَيِّئُ اللِّسَانِ، مَرُّ الْكَلَامِ.

## به‌دژەره

ا: گۆشتتال، بەدنه‌خم، بەدگل. [رەزاقورس]

ف: گوشت‌تەلخ، بەدخو، بەد‌آخم، بەدگل، بەدسەرشت،

آنگل.

ع: كَاسِفٌ، بَاسِرٌ، قَاطِبٌ، عَاطِسٌ، عَبُوسٌ.

## به‌دستان

ا: بەدبەستێن. [پیداگر لە سەر وەرگرتەوه‌ی قەرز.]

ف: بەدستان، سەخت‌گیر.

ع: شَدِيدُ الْمُطَالَبَةِ.

## به‌دسەرشت

ا: بەدخ. [نالەبار]

ف: بەدمنش، بەدسەرشت، بەدگۆهەر، آنیر، سترۆک،

جلوا، بەدخو، دژخیم.

ع: دَنِيءٌ، شَرَسٌ، زَعَسٌ، عَسِرٌ، غَلِيْقٌ، جَعِظٌ، فَظٌ،

غَلِيْظٌ، رَدِيءُ الطَّيْنَةِ.

## به‌دسویح

ا: بەدبەیان. [کەسی کە لە سەرەتای رۆژدا بەدخو

بێت.]

ف: بەدیامداد. (کەسی کە اول روز بدخو باشد.)

ع: سَيِّئُ الصُّبْحِ.

## به‌دسەر

ا: سەرکێش، بەدلغار. [سەرەخت، چەمووش]

ف: بەدسەر، سەرکێش، بەدلگام، سەنگین‌سەر،

سەخت‌لگام.

ع: جَمُوحٌ، شَدِيدُ الشُّكْمَةِ، أَيْبَى، أَيْبَى الْعِثَانِ.

## به‌دشکل

ا: بەدگل، بەدشێوه، بەدسە‌کوت، ناشرین، بەدچێره.

[بەد‌دیمن، ناقل]

ف: بەدگل، بەدچەرە، زشت، نازیبا، گەست، آنگل،

پەرغونە، آوارین، سەتنبە، آستەنبە، دیو.

ع: كَرِيهٌ، قَبِيْحٌ، بَشِيْعٌ، شَقِيْحٌ، دَمِيْمٌ، مُشَوَّةٌ،

مُكَرَّح، عَفْرِيت. (م: شوها، سَوَاء، عَفْرِيتَه)

### به‌دشمو

[ك: كەسێ كه له شهردا به‌دخووی و له روژدا ناكاریاش.

(به‌رام‌به‌ری «به‌دروژ».)]

ف: بَدَشَب. (ضد «به‌دروژ»)

ع: سَيِّئُ اللَّيْلِ.

### به‌دشموهاش

ك: به‌دريخت، به‌دشتره. [به‌دشکل]

ف: بدريخت، بدقماش، بدگل.

ع: شَقِيح، دَمِيم، مُشَوَّه. (م: شوها)

### به‌دشمواره

ك: به‌دريخت، به‌دقه‌لأهت. [ناقولاً]

ف: بدريخت، جَندَرَه، نا تراشیده.

ع: شَقِيح، مُشَوَّه. (م: شوها)

### به‌دشموول

ك: به‌دگفت، به‌دگفتار، بی‌گفتار. (به‌دگفتار، بی‌گفتار)

[به‌دقول، به‌یمان‌شکین]

ف: بی‌گفتار، بَدِیِّمان، یِّیمان‌گَسَل، یِّیمان‌شَكَن،

زَنهارخوار.

ع: غَمُوص، مُخْلِيفُ الوَعْد، كَذُوب، كَذَاب.

### به‌دشقیافه

ك: به‌دريخت، به‌دقه‌لأهت. [ناقولاً]

ف: بدريخت، جَندَرَه، نا تراشیده.

ع: شَقِيح، مُشَوَّه. (م: شوها)

### به‌دشكار

ك: دز، حیز. [خراپه‌كار]

ف: دُزد، بَدكار، سیاه‌كار، بَدنام.

ع: فَاجِر، فَاسِق، عَرِيف، شَهَادَة. خَائِن، خَبِيث.

(حَرَامِي) (م: فَاحِشَة)

### به‌دشکل

ك: به‌دريخت، ناخیرین. [ناحه‌ز، به‌دشکل]

ف: بَدگَل، بَدريخت، بَدچهره، زشت، نازیبا.

ع: كَرِيه، بَشِيع، قَبِيح، مُشَوَّه. (م: شوها، سَوَاء)

### به‌دشگو

ك: به‌دوژ، به‌دزوان. [زمان‌بیس]

ف: بَدگو، بَدزبان، تَرش‌گو، سرکه‌فشان.

ع: اَلْحَن، فَحاش، مَلَاغ، لَدَاغ، عَيَاب، غِيَاب، هاجي.

### به‌دشگوشت

[ك: كەسێ كه گوشتی له‌شی ناخیرین بیت، یا بیرینی

له‌شی دیر ساپژ بیت، یا دیر قه‌له‌و بیت.]]

ف: بَدگوشت. (كسی كه گوشت بدنش نازیبا

باشد یا زخم بدنش دیر به‌بود حاصل كند یا

دیر چاغ شود.)

ع: رَدِيءُ اللَّحْم.

### به‌دشگومان

ك: دَل‌چەپە‌ل، دَل‌كروم‌ل. [درد‌تگ، به‌گومان]

ف: بَدگمان، رويز‌مندی.

ع: سَيِّئُ الظَّن، ظَنِين.

### به‌دشگومانی

ك: دَل‌چەپە‌ل، دَل‌كروم‌ل. [درد‌تگی، به‌گومان بوون]

ف: بَدگمانی، رويز‌مندی.

ع: سَوءُ الظَّن.

### به‌دشگویی

ك: به‌دوژ، به‌دزوانی، خوسپ. [زمان‌بیس]

ف: بَدگویی، بَدزبانی، تَرش‌گویی،

سرکه‌فشانی، نكهوش.

ع: لَحْن، فُحْش، مُلَوَّغَة، لَدَغ، ذَم، هَجْو، تَعْيِيب.

### سعیایه

### به‌دشله‌اب

ك: به‌دگو، به‌دخو، به‌دزوان. [زمان‌بیس]

ف: بَدگو، بَدخو، بَدخلم، بَدزبان، آنگل.

ع: عَبُوس، بَاسِر، قَاطِب. اَلْحَن، مَلَاغ، مُرُ الكَلَام.

رديء البيان.

**به‌دله‌غار**

ك: به‌دسر. [سهرسخت، چه‌موش]

ف: بدلگام، بدسَر، سَخْت‌لگام، سَنگين سَر.

ع: جَموح، ابي، شَديدُ الشُّكِيمة.

**به‌ده‌س**

[ك: به‌ده‌ست: زور سه‌خوش]

ف: بد مَسْت، گَرَسْت، گَلَسْت، سياه مَسْت، بدخو.

ع: طافح، عربيد، مُعَرِيد.

**به‌ده‌سی**

ك: پيله. [عهریده]

ف: بد مَسْتی، بد رَفْتاری، بد گُفْتاری، بدخویی.

ع: عَرِيْدة.

**به‌دناو**

ك: تَر، رِسوا. [ناوَرِاو، بی‌تاب‌رو]

ف: بدنام، رُسوا.

ع: خازي، مَهتوك، مُفْتَضَح، مَشْئوع.

**به‌دناوی**

ك: تَرِيی، رِساوی. [بی‌تاب‌ریی]

ف: بدنامی، رُسوایی، شُكْرش.

ع: خزي، تَهْكَ، اِفْتِضاح، مَشْئوعِيَّة.

**به‌دنگين**

ك: به‌دبخت، سياچاره، كورول، رورزهر، سياناله. [كلول،

چارهرش]

ف: بدبخت، بداختر، مندبُور، سيه‌روزگار،

سيه‌روز، سياه‌گليم.

ع: شَقِي، نَحْس، مَنحوس، شَووم، مَشْئوم.

**به‌دئما**

ك: ناشرين، ناهه‌وار. [ناقرلا]

ف: بدئما، نازيبا، دُزِراز، ناگوار، ناهه‌وار.

ع: قَبِيح، غَيْر مُسْتَحْسِن.

**به‌دئمه‌ك**

ك: سِيله، پي‌تەزان. [بی‌تەمه‌ك]

ف: بدئمَك، ناسپاس، نمك‌ناشناس.

ع: غامِص، غامِط، سِفلة، سَفِلة، نَذل.

**به‌دئيه‌اد**

ك: به‌دذل. [دل‌چه‌پدل]

ف: بددل، بدئهاد، بدخواه، بدسگال، بداندیش،

بدآك.

ع: زُل، سَيِّئُ الْقَلْب.

**به‌دواوه‌رويك**

ك: دواوه‌رويك. [پاشه‌كشي‌كرده‌رو]

ف: پَس رفتە، پَس نشسته. پَس نشين،

فَريرون، فَرارون.

ع: مَقْهَر، مَقْهَر.

**به‌دواوه‌روين**

ك: دواوه‌روين. [پاشه‌كشي‌كردن]

ف: پَس رفتن، پَس نشستن.

ع: قَهْرَة، قَهْرِي، تَقْهَر.

**به‌دويز**

ك: به‌دزوان، دزانتال. [زمان‌پيس، قسه‌ره‌ق]

ف: بدگو، بدزبان، نكوه، نكوهنده، تَرش‌گو.

ع: اَلْخَن، كَوَاء، عِيَاب، هَاجِي، مَلَاغ، لَدَاغ، فَحَاش.

**به‌دويزی**

ك: خوشپ، به‌دزوانی. [زمان‌پيسي، قسه‌ره‌قي]

ف: بدگوئی، بدزبانی، تَرش‌گوئی، نكوهش،

سركه‌فشانی.

ع: اَلْخَن، فُحْش، مُلُوعَة، لَدَغ، ذَم، هَجو، تَعْييب،

سَعَايَة.

**به‌دده‌رخواردن**

ك: به‌كارخواردن، به‌كارهاتن. [به‌كه‌لك هاتن، به‌سرود

بودن]

ف: به درد خوردن، به کار آمدن.

ع: اِفَادَة، اِغْنَاء. (مُفِيد، مَغْن)

**به دهس ناوخواندن**

[ك: به مشت ناوخواندن]

ف: با دست آب خوردن.

ع: مَنِيح، اِغْتِرَاف.

**به دهس ريگه روين**

ك: سدرچنگانه. [له سهر دهست رويشتن. (به دهست

به ريتداچوړن.)]

ف: پښتک. (با دست راه رفتن)

ع: اِنْتِحَاس، اِنْتِكَاس.

وننه

**به دهسهو بوون**

ك: گزيان. (پاچه که ها به دهسور، بيله که گزيانگه.) [له

کاردا بوون (ی نامرازنيك.)]

ف: دم دست بودن. (اسباب مثلاً.)

ع: فِي شَغْلٍ، بَيْنَ اَلْاَيْدِي.

**به دهسهو بوون**

ك: نَمَزِيك بوون. (زه مانه و نه که ها به دهسور، جل پرانده که

نزیکهر يووگه.) [روخت گه يشتن (ی کارنيك.)]

ف: نَر دَسْت بودن، نَزْدِيك بودن. (کار مثلاً.)

ع: قَرِيبُ الْمَوْعِدِ، قَرِيبُ الْحُصُولِ، قَرِيبُ الْوُصُولِ.

**به دهق**

[ك: پازاره، جوان کراو]

ف: آراسته، ايواز، بززه، پدراډ.

ع: مُحَلِّي، مُهَيَّأ.

**به دمل**

ك: جَهْلَة ب. [ناعدسل]

ف: بَدَل، جَلَب، ساخنگی.

ع: مُخْتَلَق، مِثْنَاعِي.

**به دمل**

ك: جيه، جيگه، باتي، ته غوا، به جينگه، جيهی. تاوان.

[بري، جياتی. بژاردن، زبان]

ف: به جها، به جاي، گوهر، گهر، زمش، جاوړ.

تاوان.

ع: عَوْض، بَدَل، عُقْبَة، غَرَامَة.

**به دهن**

ك: لاشه، تن، ننام، جهسه، ناوگن، توش. [لهش، قالب]

ف: تَن، تَوْن، يَز، پَيِگَر، كَالِب، كَالِبْد، اَنْدَام، توش.

ع: بَدَن، جَسَد، جُلَّة، جِسْم، قَالِب، طُن.

**به دهه مهوروين**

ك: سهرنگري، به سهرور روين. [رهت دان]

ف: به سسر در آمدن، سڪندري خوردن،

شكوخيدن، سكرفيدن.

ع: كَبُو، ثَعْس، عَثَر، عِثَار، وَعَك، نَكَس.

**به دهه مپهكمو**

ك: په يوس. [پيکه ره لکار]

ف: پَيُوَسْتَه.

ع: مُنْصِل.

**به دهه وراکه پريان** ← **به دهه وراهاتن**

**به دهه وراهاتن**

ك: سهرگهرد بوون. گردگه پريان، به دهه وراچه رخيان. [به

قوريان بوون، له دور گه پان. به دهه ورا سورپانه]

ف: سسرگورد شدن. گردگريدن، دورگريدن،

گراگرد گريدن. از راه کچ آمدن.

ع: طَوَف، طَوَاف، طَوَافان، دَوَر، دَوَران.

**به دچي**

ك: خراي. [خراپی، ناپه سندی]

ف: بَدِي، دُشْتِي.

ع: سُوء، بُؤْس، قُبْح، شَرّ، رَدَاة، شَنْاعَة، قَبَاحَة.

**به دپيغت**

ك: تازه داهاتگ، تازه گی. [نوی]

ف: تازه، تازگی، نوډر آورده، نو آيين، ميدن.

ع: بَدَعَة، مُبْتَدَع، مُحَدَّث.

### به‌دیومن

ك: شوم. [چاره‌پوش، بی‌فهر]

ف: شوم، بَدَقَر جَام.

ع: شَوَم، مَشَوَم، مَشَوَم، مَشَوَم، مَشَوَم، شَوَم، شَائِم، شَكِيس.

### به‌دیهه

ك: هاكو، سهرسهری. [له ناکار، کتویری، بی‌رامان]

ف: زیوده، آمده، نااندیش.

ع: بَدِیهَة، بَدَاة، بَدَاة.

### بهر

[ك: وەرگر: پاشگره. (وَك: جیره‌بهر.)]

ف: یَز، یَزنده. (جیره‌یَز)

ع: آخِذ.

### بهر

ك: به‌ردهم. [پیش. (به‌رامبه‌ری «دوا».)]

ف: پیش، جَلَو. (ضد «دوا»)

ع: اَمَام، قَدَام، قَبْل، قَبْلَة، قَبْل، قَبْل. سَابِق، مُقَدَّم، اوَّل.

### بهر

ك: لا، لا، لان. (نهمبهر، نهمبهر) [تهره‌ف، ره‌خ]

ف: سو، اَسو، جَن، یَز، زَی.

ع: جَانِب، طَرَف، جَهَة، صَوْب، سَمَت، نَحْو.

### بهر

ك: پانا. [پانی. (به‌رامبه‌ری «دریزی»، وَك: به‌ری کراس.)]

ف: په‌نا. (په‌نای جامه مثلاً.)

ع: عَرَض. (ضد الطول)

### بهر

[ك: جیا، پچراو] (به‌ریون)

ف: پاره، گسیخته.

ع: قَطَع. انْشِقَاق، انْفِتاح، انْفِصال.

### بهر

[ك: له‌ش] (كوام کرده‌بهرم.)

ف: یَز، تَن.

ع: بَدَن، جُتَة، جَسَد.

### بهر

ك: بار. [به‌ردهم]

ف: یَز، بار.

ع: ثَمَر، قِطَف.

### بهر

ك: زك، منال. [بینچور، پز]

ف: بار، بچه، شَكَم.

ع: حَمَل، حَبَل.

### بهر

[ك: یاد. وَك: شیعه‌که‌م له‌بهر کرد.]

ف: یَز، اَزبَر، زَبَر، اَزبَرَم، زَبَرَم، اَزبیر، زبیر، یاد، نه‌ون.

ع: حَفِظ، عَرَض. عَنِ ظَهَر الْقَلْب.

### بهر

ك: درگا. [دهرکه (وشه‌یه‌کی هه‌رامبه.)]

ف: دَر. (أورامی است.)

ع: باب.

### بهر

ك: گَلِیم. [به‌ره، په‌لاس (چنراوتکی نه‌ستوره له‌خوری یا

له‌خوری و به‌ن ده‌یچتن بو‌واخستن.)]

ف: گَلِیم.

ف: گَلِیم. (منسوجی است کلفت از پشم یا پشم

و نخ می‌بافند برای فرش.)

ع: مَرَط، كُر، قَش، كَسَاء، بَسَاط، بَجَاد.

### بهر

ك: وشکی، زوین، خاك. [به‌ژ، وشکانی]

ف: خَشْکی، زَمین، خاك.

ع: یَز، اَرْض، ثَرَاب.

## بهرناودان

[ك: خستنه بهر ناو، (شتيك بښنه بهر ناو تا ناو]

بمسرهدا تپه پرت،]

ف: جلو آب گرفتښ. (چيزی را جلو آب بگيرند  
كه آب بر آن جاری شود.)

ع: اقتاع، اقبال.

## بهرابهري

ك: ريك، ترازو. چوپه چوپ. [په كسان. هوسهنگ. وديك]

ف: براتر، زيوار. مانند.

ع: مساوي، مُساوي. مطابق.

## بهرابهري

ك: ميسل، هاوزر، هاونه بهرد، هاوزر. [هاوشان،

بهرنگار]

ف: براتر، دشمير، هم خوند، هم نبرد، هم زور،  
هموارد، هماويز.

ع: مُقابل، مُقاوم، مُبارز، حريف، كُفؤ، قَرين.  
تَقِيض، ضِد.

## بهرابهري

ك: بهرانبهر، دهساندهس، رويه پروي. [همبهر، همبهر]

ف: براتر، برانبر، وړانبر، وړانور، همبر، روبهرو.

ع: مُقابل، قبال، قِبَالَة، مُتَقَابِل، مُواجه، تِجاه، وِجاه،  
مُحاذي، حِذاء، مُناحر، مُتَنَاحِر، مُوازي، اِزاء، مَناء،  
تَلَقاء.

## بهرابهري

ك: ريكی، چوپه چوپي. ترازو پوي. [په كسان. هوسهنگی.

وډكیه كی]

ف: براتری، زیواری. مانند.

ع: تَساوي، سَوِيَّة، مُطابَقَة، تَطَابُق، مُساواة.

## بهرابهري

ك: هاوزری، هاونه بهردی، هاوزرادی، ميسلی. [هاوشانی،

بهرنگاری]

ف: براتری، دشمیری، هم خوندی، هم نبردی،  
همزوری، هماوردی، هماویزی.

ع: مُقَابَلَة، مُقَاوَمَة، مُبَارَزَة، مُحَارَفَة، مَكَاوَة،  
مُقَارَنَة، مُنَاقَضَة، مُضَادَة، تَنَاقُض، تَضَاد، تَقَابُل.

## بهرابهري

ك: بهرانبهری، دهساندهسی، رويه پروي. [همبهری،  
همبهری]

ف: براتری، برانبری، وړانوری، وړانبري،  
روبهروي، همبري.

ع: مُقَابَلَة، مُوَاجَهَة، مُنَاحِرَة، مُحَاذَة، مُوازا،  
مُمانا، تَقَابُل، تَوَاجُه، تَنَاحُر، تَحَاذِي، تَوَازِي،

تَمَازِي.

## بهرات

ك: چك. [كاغهزی حمرانی پاره.]

ف: برات، چك، چك.

ع: بَرَاة، صَكَ، سَفْتَجَة.

## بهرات

ك: بهش خوايي. روت برات، روت آزادي. [رسق و روتی  
دابهش کردن له لایه ن خوداره. روتی رسق دابهش کردن  
(روتی پانزیه می شعبان.)]

ف: چك. روزچك، روز آزادی، روز برات. (روز  
پانزدهم شعبان.)

ع: بَرَاة، يَوْمُ الْبَرَاة.

## بهراز

ك: خوگی، گوراز. [وراز، گاکول]

ف: خوی، گوراز، وراز، بغرا.

ع: خَنَزِير، قَبَاع، هُلُوف.

## بهرازه

ك: كدلبه. [كدلب]

ف: نیش، دندان نیش.

ع: ناب.

## به‌راق

ل: بریکه‌دار، وریشه‌دار. (بریکنه، وریشه، درخشنه)

[بریکه‌دار، پرشه‌دار]

ف: درخشنده، نسوی.

ع: بَرّاق، دَلّاص، لامع، وایص. اَمَلَس.

## به‌راکردن

ل: به‌فران. [به‌فرکان، به‌لهز]

ف: دَوان، دَوان، بادویدن.

ع: عادیا، راکِضاً، ساعياً.

## به‌راهه

ل: بویمراهه. [بوتی بلاره‌بوو.]

ف: بوی روان.

ع: رِيحٌ مُسَبِّ رِيحٌ مُعَدِّ.

## به‌ران

ل: تگل، قوچ. [مه‌ری نیر.]

ف: قوچ، غوچ، خوچ، راک، غَرم، وشکل، تگل،

تکل.

ع: كَبَش، شاة.

## وینه

## به‌رانجازی

ل: به‌رانجه‌نگی. [شه‌به‌ران]

ف: قوچ‌بازی، تگل‌بازی.

ع: مُنَاطَحَة، نِطَاح، تَكَافُح.

به‌رانبهر ← به‌رابهر [هم‌رو مانا‌کانی] (به تمام معانی

«به‌رابهر» است.)

## به‌رانبه‌رگی

[ل: جوژه ده‌لایتنیکه که له به‌رامبهر یه‌کوره

داده‌نیش.]

ف: برابر‌بازی، (قسمی از گلوله‌بازی است که

در برابر همدیگر می‌نشینند.)

ع: مُرَامَة، مُقَابَلَة، لَعِبُ الْمُقَابَلَة.

به‌رانبه‌ری ← به‌رابه‌ری [هم‌رو مانا‌کانی] (به تمام معانی

«به‌رابه‌ری» است.)

## به‌رانپوز

[ل: لورت قنج]

ف: برجسته بینی.

ع: أَقْنَى.

## به‌رانجه‌نگی

ل: به‌رانبازی. [شه‌به‌ران]

ف: قوچ‌بازی، تگل‌بازی.

ع: نِطَاح، مُنَاطَحَة، تَكَافُح.

## به‌راو

ل: ناری، نایه، پاراو. [زهویه که له‌بردهم ناری‌کانی،

کاریز یا رویاردایه.]

ف: پارایاب، پاریاو، پاراب، فاراب، فاریاب، فاراو،

فاریاو، آبی. (زمینی که در جلوی آب چشمه،

قنات، رودخانه واقع شده باشد.)

ع: مَاهِي، مَسْقِي، مَسْقَوِي، بَادِي الشَّرْب.

## به‌راو‌پشت

ل: به‌راو‌پشت. [ندمه‌یونده‌یو، ده‌لارگه‌وار]

ف: پس‌وپیش، پیش‌پس، پس‌پیش، وارو.

ع: مَقْلُوب.

## به‌راورد

ل: تاقی. [نهم‌مون، ده‌لسه‌نگاندن]

ف: برآورد، سنجش، سنجیدن، زون، آزمون،

آزمایش.

ع: تَخْمِين، تَقْدِير، تَجْرِبَة، اِمْتِحَان، تَجْرِب، اِخْتِبَار،

فَرَض، تَصَوُّر، مُقَابَلَة.

## به‌راورد دان

ل: به‌راورد کردن. [ده‌لسه‌نگاندن، نرخاندن]

ف: آوگر، برآورد کردن.

ع: قِيَاس، مُقَابَلَة، تَقْدِير، فَرَض.

## به‌رنیواره

ل: خوره‌زه‌زد، درای نیمه‌رو. [روژ داگه‌ران، عه‌س]



ف: ایوار، آفتاب‌زرد.

ع: عَصَر.

به‌رای

ك: سهرتا. [ده‌سپتك، پشه‌نگ]

ف: پیشین، نخستین، جَنَوی، پیشرو، پیش‌آهنگ، قلاوَن.

ع: مُقَدِّمَة، قَادِم، عَثُون، شَيْفَة، طَلِيعَة. عِثَان.

به‌ریاد

ك: تورنا، تهرورتونا. [تیاچورن، تیاچور]

ف: بَرِیاد، داغان، پَرَاگنده،

ع: تَلَف، ضِیَاع. تَالَف، ضَائِع، مُتَفَرِّق، مُتَفَضِّل.

به‌ریاد بوون

ك: تورنا بوون، تهرورتونا بوون، لمانو چورن. [تیاچورن]

ف: برباد شدن، داغان شدن، پراگنده شدن، از

میان رفتن، نَفْلَه شدن، پَراشیده شدن.

ع: تَلَف، ضِیَاع، تَفَرُّق، تَبَدُّد.

به‌ریاد کردن

ك: تورنا کردن، تهرورتونا کردن، له ناو بردن. [له به‌ین بردن، تیا بردن]

ف: برباد کردن، داغان کردن، پراگنده کردن،

پَراشیده کردن، از میان بُردن، نَفْلَه کردن،

پَرشیدن، بَریاد دادن.

ع: اِتْلَاف، اِضَاعَة، تَضْیِیع، تَبْذِید، ذَوَع.

به‌ریانگ

ك: به‌رشیو، سهرشیو. [روژرو گردن‌سره، خواردنی پیش شیر].

ف: آب چرا، پیش‌خورد، پیش‌شام.

ع: سَلْفَة، لُجَة، لُمَجَة، فُطُور، اِفْطَارِی.

به‌ریون

ك: ترازیان، هدلریانمه. [ترازان، درانی جن ته‌قل]

ف: گُسیخته شدن، پاره شدن، شکافته شدن.

ع: تَفَسُّو، تَفَسُّع، اِنْفِیَاح، اِنْفِیَاح، تَشَقُّق، تَفْشَق، اِنْتِقَاض.

به‌ریون

ك: به‌ره‌لایون، ریل‌بون، نازادبون. [ره‌ها بوون، سهریه‌ست بوون]

ف: رها شدن، ویل شدن، آزاد شدن.

ع: اِنْطِلَاق، اِنْسِیَاق، اِنْسِیَاج، اِنْسِیَام، اِنْسِیَاب، اِنْهَمَال، اِنْسِیَال، سُرُوح، تَنَفُّش.

به‌ریون

ك: به‌ره‌لا بوون، روشنه بوون. [ناشکرا بوون (بو نمونه: ناشکرا بوونی خو پاش خورگیان).]

ف: روشن شدن. (آفتاب مثلاً از حال کسوف).

ع: اِنْجِلَاء، اِنْمَحَاص.

به‌ریه‌ره‌گانی

ك: حده‌ره‌مزی، شپیزان. [مللانی]

ف: اَشْتَلَم، دادوبیداد، هیا‌هو، جَنْجَال.

ع: مُنَازَعَة، مُنَاقَضَة، مُعَاكَسَة، مُخَالَفَة، مُنَاقَشَة.

مُعَانَدَة، مُضَادَة، مُحَاجَة، مُبَارَزَة. ضَوْضَاء.

به‌ریه‌س

ك: به‌رینج، به‌ریه‌ن. [پیشگری]

ف: جلوگیری.

ع: مَنَع، سَدُّ الْبَاب، مُعَانَعَة، كَوء، كَاو.

به‌ریه‌ن

ك: به‌ریه‌س، به‌رینج، به‌رگل. [پیشگری]

ف: جلوگیری.

ع: مَنَع، سَدُّ الْبَاب، مُعَانَعَة.

به‌ریه‌ن

ك: به‌ریان، به‌ن، به‌نگه، به‌رون. [به‌ست، به‌ند]

ف: بَند، بَرَج، بَرْغَاب، دَنْگ.

ع: سَد، رَدَم، حَاجُور، تَنْهَاء.

به‌ریه‌ن

ك: چیره‌سیل، چیرکیش. کیش، به‌ره‌ن. [به‌رده گزنجه]

(دارتک که گوی نه‌ستیری پی ده‌گرن.)

ف: دَئنگ، کش. (چوبی که جلو استخر را با آن بندند.)

ع: مَنَاعَة، مَنَاع.

به‌ریتل

ل: به‌ره‌جفت. [داهات]

ف: دست‌رنج، ویژه.

ع: خَالِصَة.

به‌ریا

ل: هه‌لساگ. هه‌لدریاگ، سدریا. [هه‌ستار. هه‌لدراو]

ف: بریا، افراخته، افراشته.

ع: قائم، مُنْتَصِب، مَضْرُوب.

به‌ریا بوون

ل: هه‌لسان. هه‌لدریان. [هه‌ستان. هه‌لدران]

ف: برپاشدن، افراخته‌شدن، افراشته‌شدن، بُئندن  
شدن.

ع: قیام، اِنْتِصَاب، اِرْتِفَاع.

به‌ریا بوون

ل: هه‌لسان، به‌رزو بوون. [هه‌ستان (بو نمونه: هه‌ستانی  
ته‌پوتوژ).]

ف: برپاشدن، برخواستن، بُئندشدن. (گرد و  
غبار مثلاً.)

ع: سَطُوع، تَهْيِج، مَيْجَان، تَوْرَان، اِلْيَاث، تَبْتِث.

به‌ریا کردن

ل: هه‌لسان، هه‌لدان. هه‌لخِرائَن. هه‌لخستن. [ساز کردن.  
به‌رزکردنمه. دندن]

ف: برپاکردن، افراختن، افراشتن، اوراشتن،  
بُئندکردن. برانگیختن، وادارکردن، آگاهیدن،

آغاردن، وژولیدن.

ع: نَصَب، اِقَامَة، تَرْفِيع، اِغْيَاء، ضَرْب، اِغْواء،

اِغْواء، اِغْارَة، تَحْرِيك، تَحْرِيش، تَهْرِيش، تَحْرِيص،

تَرْغِيب، تَهْيِيج، تَشْجِيع، تَجْرِنَة، حَض، حَت، اِنْخَاء،  
ایلاع. بِناء.

به‌ریا کردن

ل: هه‌لسان، به‌رزو کردن. [هه‌ستاندن (بو نمونه:  
هه‌ستاندن ته‌پوتوژ).]

ف: برپاکردن، برانگیختن، بلندکردن. (گرد و  
غبار مثلاً.)

ع: اِسْطَاع، تَهْيِيج، اِثَارَة.

به‌ریا کردن

ل: بیانک، به‌رج. [بیانور]

ف: بهانه، آنگیزه، مُس.

ع: عَذْر، عِلَة، مَانَع.

به‌ریا دانه‌وه

ل: بیانک هارودنمه، بیانک دوروس کردن. [بیانور هیتاره]

ف: بهانه‌جویی، آنگیزه‌تراشی.

ع: اِعْتِذَار، تَعْلُل.

به‌ریا کردن

ل: به‌رگل، به‌ریه، به‌ریه‌س. [پیشگی]

ف: جلوگیری.

ع: مَنَع، مُمَانَعَة، دِفَاع.

به‌رو

[ل: زووتر، پیشتر]

ف: پیشتر، جلوتر.

ع: اَسْبَق، اَقْدَم، سَابِقًا.

به‌رتیل

ل: به‌رتیل، پیشکش، ژیرزان، زوان‌گوشادانه. [رشوه]

ف: بَرَكَنَد، بَلَكَفَد، پیشکش، لاج.

ع: رَشْوَة، اِتَاوَة، نَجْوَى، تَعَارُف، بَرَطِيل، تَقْدِیْمَة.

به‌رتیلانه

ل: دیاری. [به‌رتیه‌لاه (دیاری مالی زارا بو مالی بوک،

به‌پیتجه‌وانه‌ی «نار تیلانه» بو.)]

ف: فرسته، کریسه. (چیزهایی که از خانه‌ی

ف: رُؤد، رُؤد، رُس، چُشم تنگ، تَنگ چُشم،  
کوتاه بینش.

ع: نَئیم، خَسیس، دَنی، بَرَم، مَسِیک، مُمسِیک، قَرَم،  
قَرَم، حِلَر، غَس، حَرِیص، دَنیق، قاتِر، بخیل،  
ضَنین، قَصیرُ المَنظر.

#### به‌رچاوه

[ک: به‌رچایله: پارچه‌ی به‌رچار یا قایشی ریشه‌داری  
به‌رچار (که بزِ ولاخی دروست ده‌کن.)]

ف: چشَمک، چُشم‌آویز، (که برای الاغ درست  
می‌کنند.)

ع: غِمامة.

وینه

#### به‌رچاوه

[ک: سایه‌بانی چار (که بزِ مروئی دروست ده‌کن.)]

ف: چشَمک، آفتاب‌گردان، (که برای انسان  
درست می‌کنند.)

ع: غِمامة، شَمسیة.

وینه

#### به‌رچه‌سپ

ک: مَلوَرَم، مِیَمَل: [سه‌رخه‌ر]

ف: بَرچسپ، دَشمیر، کِیاگن، بَدگو، آخشیج،  
آخشیگ.

ع: ضِد، نَقِیض، مُخالف، رَقِیب.

#### به‌رخ

ک: ... کارِب، [کاکِی (بی‌چوری مهر که تازه زاوه.)]

ف: بَره، تَغلی، تَغلی، (بچه‌ی گوسفند که تازه  
زاییده باشد.)

ع: حَمَل، بَذَج، بَرَق، خَرُوف، عُرَس، فَصیل، سَخَلَة،  
بَهْمَة، رَخَلَة.

وینه: «بَز» (۲)

#### به‌رخ ناهو

ک: به‌چکه‌ناهو، [بی‌چروه ناسک]

داماد برای خانه‌ی عروس فرستاده می‌شود، و  
به عکس «ناوتیلا».

ع: هَدِیَة، اِتاوَة، بِرطیل.

#### به‌رتیل

ک: زوان گوش‌آینه، ژیرزوان، پیشکَش، رشفَت، [رشوه]

ف: پیشکَش، بَرکند، بَلکَفد، لاج، سوغَه، ساره،  
پاره.

ع: رَشوَة، اِتاوَة، تَعارُف، نَجوی، بِرطیل، تَقْدِمة.

#### به‌رج

ک: بارو، [قوت‌گری قه‌لا]

ف: بُرج، بارو، وَرده، پیواسته.

ع: بُرج، مِحراب.

وینه: «برج

#### به‌رج

[ک: خه‌رجی ناناسایی.]

ف: بُرج، (خَرَج غیر عادی)

ع: مَصْرَف.

#### به‌رج‌ه‌وون

[ک: دیمه‌ن]

ف: چُشم انداز، دیدگاه.

ع: مَنظَر، مَنظَرَة.

#### به‌رچاوه

[ک: پِیش چاف، دیمه‌ن]

ف: پِیش چُشم، جلوچُشم، چُشم‌انداز.

ع: مَنظَر، مَحَلُ النَظَر، مَوَاقِعُ النَظَر.

#### به‌رچاوه تاریک بوون

[ک: پِیش چاف ره‌ش بوون: نیدیومه له ناتومید بوون،

زۆر توروه بوون...]

ف: پِیش چُشم تار شدن.

ع: مَدَش، اِدْهَمَامُ البَصَر.

#### به‌رچاوه‌نگ

ک: رُؤد، نه‌گریس، [به‌خیل، چروک]

ف: آهو بَره.

ع: غَزَال، طَلَا، شَادِن.

بهر خستن

ك: زيان كردن. [بهر او زستن]

ف: بچه انداختن.

ع: سَقَط، قَعَر، تَقَعِي.

بهر خستن

ك: بهر خستن. [پیش خستن]

ف: جلوانداختن، پیش انداختن.

ع: تَقْدِيم.

بهر خواردن

ك: باره خواردن، باره سَنَن. [مزه سندن]

ف: بار خورْدن، بهره خورْدن، بهره خريدن.

ع: اسْتِجَارَة.

بهر خواردن

ك: تروش برون، توشيار برون. [رو به برو برون]

ف: دُچار شدن، دوچار شدن، بَر خورْدن، راست آمدن.

ع: تَصَادُف، مُصَادَفَة، تَلَاقِي.

بهر خواردن

ك: تَنگين، تَنگيشتن. [حالی برون]

ف: بَر خورْدن، دانستن.

ع: تَفْهَم، تَفَقُّه، تَنْبُّه، تَذَكُّر.

بهر خواردن

[ك: ناراحت برون له سو كايه تی كردنی كه سِيَك.]

ف: بَر خورْدن.

ع: وَهِن، تَوَهِن.

بهر خوردار

ك: سه در فَرَا، سه رِيوَلُون، كامرِهوا. [سه ركهوتوو. به ثاوات

گه يشتو]

ف: بَر خوردار، كامياب، بَر ومند.

ع: نَاجِح، نَجِيج، مُنَجِّج، مُبَاهِي، مُفْتَخِر.

بهر خورْدن

ك: گهين، تروش برون. [رو به برو برون]

ف: بَر خورْدن، دُچار شدن، رَسيدن، راست آمدن.

ع: تَصَادُف، مُصَادَفَة، تَلَاقِي.

بهر خغل

ك: بهر خغل. [گله به رخ]

ف: گَلَه ي بَره.

ع: حُمَلان، سَخْلان.

بهر د

ك: كوچك. [همرد و بهرد] [سنگ، تهرن]

ف: بَر د، سَنگ، سَي، دُسته، لَهنه.

ع: حَجَر، سَخَر، جَلَمَد، جُلُمود، اَوَكَح، صِيخود،

صَفَا، صَفَاة، صَفوان، صَفَواء.

بهر دَا

ك: له بهرا. [له پيشدا، پيشو]

ف: از پيش، نَخُست.

ع: اَوَّل، اَوَّلَا، قَبْلَا.

بهر دَا

ك: باردار. زكِير. [خاوه بهر. ئارس]

ف: باردار، بَر ومند.

ع: مُثْمِر، ثَامِر، حَامِلَة. [حامل]

بهر دَا

ك: هه لگير. [وازهين (ده بهر دار)، په سه نده كر

(خوا بهر دار)]

ف: بَر دار، بَر دار تَنده، پَذير، پَذير نده.

(دست بهر دار، خدا بهر دار)

ع: قَابِل، مُتَقَبِّل.

بهر داشت

ك: ديواچه، سه رتا. [پيشه كي]

ف: بَر داشت، پيش در آمد، ديواچه، روگاه.

ع: عُنوان، مُقَدَّمَة، فَاتِحَة، دِيبَاچَة، شُرُوع.

بهر داشت

ك: دهگیر. (بهرداشت کردن، دهگیر بودن) [دهسکوت]  
ف: برداشت، دریافت، دریافتی.

ع: عَائِدَة، مَأْخُود، مَحْصَل.

### بهردان

ك: تَرَاثُلْن، هَلْدِرِينْمِه. [هَلْدِرِشَانْدَنْمِه  
(هَلْدِرِشَانْدَنْمِه دَوْرَاو.)]

ف: گُسیختن، شکافتن، واگردن. (دوخته را  
شکافتن)

ع: فَتَق، نَقْص، فَسِخ، تَفْسِيفَة.

### بهردان

[ك: هاتنه‌بهر]

ف: بار دادن، بَر دَا دَن.

ع: ثُمُور، إِشَار.

### بهردان

ك: وِيلَ کردن. [رها کردن]

ف: سَر دَا دَن، بَر دَا دَن، رَهَا کردن، وِيل کردن،  
واگردن.

ع: إِطْلَاق، سَرَح، تَسْرِیج، فَتَح، تَخْلِیْفَة السَّبِيل. اِذْن،  
رُخْصَة.

### بهردان

ك: دانه‌بهر. (دایه‌بهر.) [لینورین]

ف: راندن، جَلَوَ آنداختن.

ع: سَوَق، اِرْكَاض.

### بهردان

ك: نه‌گرتن، جِي هِیشتن. [لینگه‌پان]

ف: هِشتن، واگذاشتن، نگرفتن.

ع: ثَرَك، اِهْمَال.

### بهردپگانه

[ك: بهردپانه (نهو نو قلاته‌یهی كه له كاتی له‌بهر كردنی  
جلوبه‌رگی نویدا ده‌یهه‌خشن به هه‌فالان یا به بهرگدروو یا  
به شاگرد هه‌كی.)]

ف: نَو دَا رَا نه، نَو دَا رَانِی، نَو دَا رَان، داشاب، داشاد،  
داشَن. (چیزی كه ههنگام پوشیدن لباس نو به  
دوستان بخشنند یا به خیاط یا شاگرد خیاط  
دهند.)

ع: دَاشَن، تَدَشِیْن.

### بهردرگانه ← بهر درگا

### بهردل

ك: بهرقلیانی، ناشتا. [قاوه‌لتی، بهرچایی]

ف: نَهَارِه، نَهَارِی، نَهَارِی، پِییش خورْد، آب‌چَر،  
پِییش قلیانی، پِییش قلیان، ناشتا.

ع: سَلْفَة، صَبْحَة، لَهْجَة، لَهْجَة، عِلْقَة، عِلَاق، عَدَف،  
صَبُوح، لُقْمَة الصَّبَاح.

### بهردل خستن

ك: بهرقلیان خواردن، ناشتا کردن. [به‌رچایی کردن،  
قاوه‌لتی خواردن]

ف: نَهَارِی خورْدن، پِییش خورْدن، آب  
چَرَا کردن، پِییش قلیان خورْدن، ناشتا خورْدن.

ع: تَصْبُح، تَسْلَف، تَعْدَف، تَلْهَج، تَلْهَن، تَعْدَف.

### بهرد و نه‌ستی

ك: كوچك و چه‌خاخ. [نامرازی ناگر كردنمه له كوتدا.  
(روشه‌یه‌کی كرماجیه.)]

ف: سنگ و چقماخ، سنگ آتش‌زنه. (كرماجی  
است.)

ع: الرِّند و الرِّندَة، القَدَاح و القَدَاحَة، قَدَاحِین،  
زَنْدِین.

### بهردوله

ك: دَوْلَة. [هه‌شت]

ف: تَهَار چه، لاكچه.

ع: قَعْر، قَعْن، جَفَنَة.

### بهردووگ

ك: ... دَووگ. [پِیستی دَووگ. پاشه‌لتی مه‌پ.]

ف: پوست دُنبه. دُنبه.

ع: جِلْدُ الْأَلِيَّةِ. أَلِيَّةٌ.

بهرده

ل: زهرخری، بهنده. [بهنده، کزیله]

ف: بَتْدَه، بَرْدَه، بُلُون، گَرَا، آغوش.

ع: عَبْد، غُلَام، قَن، مَمْلُوك، مَوْلَى، مَوْلَى، أَسِير. (م)

أَمَةٌ، جَارِيَّةٌ

بهرده!

ل: وِيلَ، كه! (بگرویدرده) [لینگه‌ئی!]

ف: وِيلَ، كن! رهاكن!

ع: أَطْلُقْ!، خُلْ! (سَبِيلَه، سَبِيلِي).

بهر درگا

ل: بهر درگانه. جلدوخان. [ناسانه، بهر درك]

ف: آستانه، آستان، دَمِ در، جَلَوِ در. جلدوخان،

جلدوخانه، رواق، پیشگاه، خورنگاه، جلودروازه.

ع: سُدَّة، عَقْبَةٌ، أُسْكُفَةٌ، سَاحَةٌ، قَاحَةٌ، قَاعَةٌ، سَاحَةٌ

الدَّرْبِ. فُسْحَةٌ، رُكْحَةٌ، صَرْحَةٌ، فَجْوَةٌ، فِنَاءٌ، عَرَاةٌ،

بَاعَةٌ، بَاهَةٌ، سَاحَةُ الدَّارِ.

بهرده‌روازه

ل: جلدوخان، بهر ماژ. [ناسانه، بهر درك]

ف: جلدوخان، جَلَوِ خانه، جَلَوِ در، رواق، جَلَوِ

دروازه، پیشگاه، خورنگاه، خورنگه، دَمِ در.

آستان، آستانه.

ع: فُسْحَةٌ، فُسْحَةُ الدَّارِ، فِنَاءٌ، عَرَاةٌ، فَجْوَةٌ، رُكْحَةٌ،

صَرْحَةٌ، بَاعَةٌ، بَاهَةٌ، سَاحَةُ الدَّارِ. سُدَّةٌ، عَقْبَةٌ،

قَاحَةٌ، قَاعَةٌ.

بهردهم

[ل: پیش]

ف: پیش، جَلَوِ.

ع: أَمَام، قُدَام، قَبْلَةً، قَبْل، قَيْدُوم، قَيْدَام¹.

بهرزییه

ل: وشکی، زوبین، خاك. [بهز، وشکانی]

ف: خَشْشَكِي، زَمِين، خاك.

ع: بَرَّ، بَرِيَّةٌ، يَابِس.

بهز

ل: بولون. [بلند]

ف: بَرَز، بُرَز، فَرَاَز، بُلَنْد، بَرَجَسْتَه، أَفَرَاَز.

ع: عَالِي، رَفِيع، شَاهِق، سَنِي، سَامِي، مَنِيع، مُنِيف،

شَامِخ، يَاسِق، يَازِخ، بَرَز.

بهزآ

ل: بهرگزآ، نَوَزَكه. [به‌که‌مین مناز.]

ف: نَخْزَى، نَخْزِين، نَخْزِر، نَوَزَاد.

ع: بِكْر، أَوَّلُ مَوْلُود.

بهرزآخ

ل: بهرکاو، که‌مهر. [گهره (نارقه‌دی کیو).]

ف: كَمَر. (كَمَرَكوه)

ع: سَفْح. سَنَد.

بهرزآو

[ل: پاراو (زوبیه‌ك كه له بهردهم ئاودا بیئت، بهرام‌به‌ری

«نزمار».)]

ف: بلند آب، فرازآب، پارباب، پارآب، پارباو،

پاراو، فاراب، فاراو، فاریاب، فاریاو. (زمینی‌كه

جلوی آب واقع شده باشد. ضد «نزمار» به

معنی پایین آب.)

ع: قَرِيبُ الْمَشْرَبِ، رَفِيعُ الشَّرْبِ، بَادِيُ الشَّرْبِ،

عَالِي الشَّرْبِ، أَعْلَى سَقِيًا.

بهرزایی

۱- نعم دوو وشه‌ی کُوتاییه له ده‌سنووسه‌که‌دا له خه‌تی

نوسهر ناچیت، وا دیاره‌ که‌سیکی‌تر به‌ بۆچوونی خۆی به‌

سهریدا چووته‌وه. (ر - ر)

ك: به‌رزی، بولونئی، بولونایی. [بلندی، به‌رزی‌یه‌تی]

ف: بُلَندی، فَرازی، افرازی، بَرَجَسْتگی، بَرآمَدگی.

ع: رِفْعَة، عَلُو، سُمُو، نُثُو. تَلّ، هَضْبَة، قَلْعَة.

**به‌رز پهرین**

[ك: به‌رز فزی]

ف: بُلَند پَرِوازی، گَزاف گویی، فزون گویی، شَنگ.

ع: مُبَالَغَة، اِفْجَاس، صَنَف.

**به‌رزه‌چوړه**

ك: جَرِچَر. [به‌رز چره، شپ‌شپه]

ف: جَراسَك، چَراسَك، جَرِواسَك، چَرخ‌ریسه، چَرخ‌ریسَك، جَزَد، چَزَد، چَزو.

ع: زَین، زَلَة، صَرار.

وینه

**به‌رزه‌چره** ← **به‌رزه‌چوړه**

**به‌رزه‌ه‌ه‌وایله** ← **به‌رزه‌ه‌ه‌وایله**

**به‌رزه‌خ** ← **عالم به‌رزه‌خ**

**به‌رزو بوون**

ك: بولونه‌و بوون، به‌رم‌ژور‌و بوون. [به‌روس‌و چوون، به‌ حمودا چوون]

ف: بلندشدن، بالا رفتن. به‌ هوا رفتن.

ع: رُقُو، اِرْتِقاء، تَرَقِّي، رَقِي، رُقِي، عَفَن، تَصْعِيد، صُعُود، تَصَاعُد، اِرْتِفاع، نُو، تَنُو، نُثُو، اِتْتِفاع، اِتْتِيار.

**به‌رزو بوون**

ك: بولونه‌و بوون، كِشيان. [گه‌شه‌ کردن، بالا کردن]

ف: بُلَند شُدَن، بالودن، بالیدن، گوالیدن، بالا کردن.

ع: رُشد، فُهو، زُكو، تَطوُل، تَبَسُّق.

**به‌رزو کردن**

ك: بولونه‌و کردن. ه‌لدان. [بلند کردن. ساز کردن، به‌ریا

کردن]

ف: بُلَند کردن، بالا بُردن. اُفراشتن، اُوراشتن، اُفراختن.

ع: رَفَع، تَرَفِيع، تَرَقِيَة، تَنوِيه، تَصْعِيد. نَبَر، ضَرْب.

**به‌رزه‌ه‌ه‌وایله**

ك: بازی‌ه‌وایی، بازی‌ه‌وایله. [کولاره‌ی منالان]

ف: بادبادك، بادبَرَك، بادبَر، كاغَذباد.

ع: طَيَّارَة، لَعِب الّه‌واء.

وینه

**به‌رزه‌ه‌ه‌وایله**

[ك: به‌ر فزیدن به‌ حمودا.]

ف: غُلْفَاج. (سنگ به‌ هوا پرتاب کردن)

ع: تَعْقِيَة، قَذِيْفَة، قَذُوْفَة، نَبِي، نَابِيَة.

وینه

**به‌رزی**

ك: بولونئی، بولونایی، به‌رزی. [بلندی]

ف: بُلَندی، بُرزی، بُرزی، فَرازی، اُفرازی، بَرَجَسْتگی. بالا، اَنخ.

ع: نُثُو، نَبو، نَبوَة، رِفْعَة، اِرْتِفاع، عَلُو، نَشَن، سَمَك، نُتوب، صُعَد، عَلُو.

**به‌رزیلان**

ك: شِيران. [شیرخ‌ده‌ت (جزره‌ قوماریکه‌ به‌ سکه‌ی شیرخ‌ده‌ کریت.)]

ف: شیر یا خط. (نوعی است از قمار که با سکه‌ی شیر و خط دار بازی می‌کنند.)

ع: شِیر خَط.

وینه

**به‌رسام**

[ك: ناو‌ه‌نگ (ناوسانی سنگ.)]

ف: بَرسام. (وَرَم سینه‌)

ع: بَرسام، بَرصام.

**به‌رش**

لک: بهنگ، چدرس، [حدهشیه]

ف: چرس، بنگ، کذب، کَنو.

ع: بِرِش، حَشیش، اَسرار، بَنج، قَنب، کَنب، وَرَق  
الخیال.

بهرشکسه

لک: لیترمیاگ، [لیقمومار، مایهپروج]

ف: برشکسته، ورشکسته، ورشکست.

ع: موکس، مَنکسیر، مُفلس، غُرماء.

بهرشیتو

لک: بهربانگ، سرشیتو، [روژوو کردهنوه، خواردنی پیش  
شیتو].

ف: شام، آبچرا، پیشخورد.

ع: سُلْفَه، لُمجه، لُهجه، فُطور، افطاری.

بهرغفل—بهرهفل

بهرقی

لک: بروسکه، چهخانه، [ههروتریشقه]

ف: دَرخَش، دَرخَش، دَرخَش، دَرخَش، آذَرخَش، آذَرخَش،

آزَرخَش، بیر، کُنور، سَیندَجَر، اَرَتَجک.

ع: بَرَق، سَلَنق، سَلَنقاع، صاعِقَه.

بهرقی

لک: بریقه، بریکه، وریشه، [تروسکه]

ف: پَرنگ، کَنخت، فُروغ، جَلا، دَرخَش، زَرخَش،

درخشندگی.

ع: بَرِیق، بَصِیص، لَمعان، تَلالُوق، تَلَعُوع، فِرند،

کَوکَب، ضوْء، ضِیاء، سَنی، سَناء، صَیقل، جَلاء.

بهرقلیان

لک: بهردل، ناشتا، [قاره‌لتی، بهرجایی]

ف: نَهاره، نَهارِی، ناهاری، پیشخورد، آبچرا،

پیشقلیان، پیشقلیانی، ناشتا.

ع: سُلْفَه، لُمجه، لُهجه، لُهته، صُبحَه، عُلَقَه، عَلاق،

عَدَف، صُبُوح، لُقمَه الصَّباح.

بهرقلیانی—بهرقلیان

بهرکاو

لک: بهرزاخ، [گهر (قه‌دی کیتو).]

ف: کَمَر، (کمر کوه)

ع: سَفح، سَنَد.

بهرکردن

[لک: له‌بر کردن: خویتندنوه به بی‌نوسراو.]

ف: بَر کردن، از بر کردن، زبر کردن.

ع: حَفظ، اِسْتِظْهار.

بهرکردن

لک: پوِشین، پوِشانن، [له‌بر کردنی جلبره‌رگ.]

ف: بَر کردن، تَن کردن، پوشیدن. پوشاندن.

ع: لُبس، تَلْبَس، اِلباس.

بهرکوی

لک: پیشکوی، زینکوی، قه‌ریوز، [لوتکه‌ی پیشی زین.]

ف: زین کوه، زین کوهه، زین کوده، جلوزین،

پیش‌زین. قاربوز، قاربوس

ع: قَادِمَه، قُدَام السَّرج، قَرَبوس، قاربوس.

وینه—زین<۲>

بهرکوت

[لک: بهرکوی ده‌غل، (گهم، جو)]

ف: پیش‌کوب، (گندم، جو)

ع: سُلْفَه.

بهرکول

لک: سدرکول، [تداونه کولاری چِشت.]

ف: پیش‌پُخت، سَر جوش، سَر پُخت.

ع: عَفَاوَه.

بهرکه

[لک: مان، هوده]

ف: بَرکه، (اتاق، خانه)

۱- له ده‌سنووسه که‌دا خفتی به سهردا کیتشراوه، له‌واندیه  
نووسر پاکی کرد بیتته‌وه. (ر - ر)



ع: باب. (بیت)

بهرگه‌فت ← بهره‌وگه‌فتن

بهرگه‌فتن

ل: بهره‌وگه‌فتن، بهره‌گفت. [پیش‌گه‌وتن]

ف: جلوافتادن، پیش‌افتادن.

ع: تَقَدُّم، سَبَقَة، اسْتِیَاق، تَأَمُّم.

بهرگه‌فتن

ل: لیک‌گفتن، بش‌گفتن. [بش‌بردن]

ف: بخش‌افتادن، رَسَد شدن.

ع: قِسْمَة، نَصِیب، سَهْم، سُمْهَة، حَظ، حِصَّة،

شَقِص، بُدَة، اِقْتِسَام، اِسْتِیَاق، اِحتِطَاق،

اِحتِصَاص....

بهرگ

ل: ... خَلِيف. [قه‌باخ، توکل (وگ) بهره‌گی کتیب و

ده‌مانچه و سعات و...]

ف: برگ. (برگ کتاب برگ طپانچه، برگ

ساعت، و امثال آن.)

ع: جِلْد، عِفاض، غِلاف.

بهرگ

ل: جل، پوشاک. بهره‌گ. [پوشه‌ن. کفن]

ف: برگ، جامه، رخت، پوشنه، پوشیدنی،

پوشاک. مرگ‌جامه.

ع: لِبَاس، لَبَاس، لَبُوس، لَبِيس، مَلَبَس، مَلَبَس، مَشْرَة،

كِسْوَة، كِسَاء. كَفَن.

بهرگ

ل: بهره‌گین، بهره‌ن. [پیشرو، به‌که‌مین]

ف: پیشین، آغازین، نَحْزِین، نَحْستین، جَلَوین،

جَلَوی.

ع: سَابِق، مُقَدِّم، أَوَّل، أَوَّلِي.

بهرگرتن

ل: بارگرتن. [میره‌دان]

ف: بارگرفتن، برگرفتن.

ع: اِثْمور، اِشمار.

بهرگرتن

[ل: ری‌لینگرتن، پیش‌گرتن. (پیش‌گرتنی توریه‌یی یا

پیش‌گرتنی نار.)]

ف: جلوگرفتن، پیش‌گرفتن. (جلو خشم یا جلو

آب گرفتن)

ع: كَطَم، مَنَع.

بهرگ فانوس

ل: کراس فانوس. [بهرگه‌چرا]

ف: لَكَن.

ع: لَقَن.

وینه ← فانوس

بهرگل

ل: بهره‌یچ، بهره‌ن، بهره‌س، بهره‌گی. [پیشگیری]

ف: جلوگیری، پیش‌بندی.

ع: مَنَع، ثَنِي، عَطَف، قَلَب، اِقْلَاب، مُمَانَعَة.

بهرگل‌دانه‌وه

ل: بردان. بهره‌یچ‌کردن. [پیش‌لین‌بره]

ف: بُردادن. جلوگیری کردن، برگرداندن.

ع: سَبَاق، ثَنِي، عَطَف، قَلَب.

بهرگن

[ل: کورک (خوری بهره‌خ).]

ف: تَبَت، تَبَد، تَفْتِيك، بَرْشَم. (پشم بره)

ع: مِرْعَز، مِرْعَزِي، مِرْعَزَاء.

بهرگزیده

ل: هه‌لِزنیگ، تَه‌ل، هه‌لِچنیگ، بْزنیگ، په‌س‌کریگ.

[هه‌لِزیدار]

ف: بَرگَزیده، گَزیده، گَزینه، جَلوین، برچیده،

پسندیده، خَنیده.

ع: نُخْبَة، رُبْدَة، صَفِي، مُصْطَفِي، مُنْتَخَب، مُقْتَاب،

مُخْتَار، نُقَايَة، نُقَاوَة، مُنْقَى، نُقْوَة.

**بهرگه**

ك: تار، تارشت. [رزه، تاقهت، دهربردن]

ف: تاب، تابش، توان، توش، توانایی.

ع: طاقت، قوۃ، قُدرة.

**بهرگه‌ردان**

[ك: كاغذی وینه‌دار كه به هوی گرشاره وینه‌كهی

ده‌گوژریتنه‌وه.]

ف: برگردان. (عكس‌های برگردان)

ع: عكس، قلیب.

**بهرگه‌شت**

ك: هدر، هاتنه‌وه، بازگه‌شت. [گه‌پانه‌وه]

ف: برگشت، بازگشت، بازآمدن.

ع: رجعة، عودة.

**بهرگه‌نفرین**

ك: تار نه‌هاردن، تارشت نه‌هاردن. [ده‌نه‌بردن، بی‌توانا

بودن]

ف: تاب‌نی‌اوردن، تابش‌نداشتن، نتوانستن،

ناتوانی.

ع: عِجْز، عَدَمُ الطَّاقَةِ، عَدَمُ الْقُدْرَةِ، عَدَمُ الثَّقْوَى.

**بهرگیر**

ك: ده‌گیر، پاگیر. [له‌مپهر، میوه‌دهر]

ف: مُس، خَشْكَاب، جلوگیر، پاگیر، بارگیر.

ع: مانع، عائق، مَحْذُور، حِفْظ، صَارِف، مُثْمِر.

**بهرگیر**

ك: به‌رگل، به‌ریج، به‌ریه‌س. [ری‌لنگرتن]

ف: جلوگیری، پیش‌بندی.

ع: مَنع، ممانعة، عوق، صَرْف، ثَبُط، حَظَر، تَحْذِير.

**بهرگین**

ك: به‌رگ. [پیشور، یه‌كه‌مین]

ف: جلوی، پیشین، نُخْستین، آغازین، نَحْزین،

جلوین.

ع: سَابِق، مُقَدِّم، أَوَّل، أَوَّلِي، أَقْدَم.

**بهرمال**

ك: به‌ردروازه، جله‌وخان. [پیش‌مال، به‌رده‌رگا]

ف: جلوخان، خوزنگاه، پیشگاه، جلوخانه،

جلو‌دروازه،

ع: ساحة، فُسْحَة، رُكْحَة، صَرْحَة، فُجْوَة، باعة.

باهة، قاعة، قاعة، فناء، عِراة، سُدّة.

**بهرمال**

ك: جارماز، جانماز. [ده‌وگرد: نه‌و رایده‌هی نویژی له‌سه‌ر

ده‌كه‌ن.]

ف: جانماز، تسلیخ، تشلیخ.

ع: رداء، سَجَادَة، مِسْجَدَة.

**بهرمه‌جیل**

ك: دهرمه‌جیل، دهرمه‌جیله. [چه‌پهر (له‌شوون‌دروست

ده‌کریت.)]

ف: غَلْبَکَن، غَلْبَکِیَن.

ع: دَرَب. (يُصْنَعُ مِنَ الْأَغْصَانِ)

**بهرمه‌فاز**

ك: هان. [نه‌شكه‌وت]

ف: تَهال، داه‌ا، دهار، کاز، گاباره، گویه.

ع: غار، کَهَف.

وینه-نه‌شكه‌وت

**بهرزفه**

[ك: براوه (له‌ه‌ر شتی‌کدا یا له‌قوماردا.)]

ف: پرنده. (هر چیزێ را یا قمار را.)

ع: مُذْهَب، مُحَرَم.

**بهرنوئیژ**

[ك: پیشنوژی، نیام]

ف: پیشوا، پیش‌نماز.

ع: امام، مُقْتَدِي، مُؤْتَسِي.

**بهرنوئیژی**

[ك: پیشنوژی، نیامه‌ت]

ف: پیش‌نمازی، پیشوایی.

## به‌روو

[ك: به‌ری داریه‌روو، داریه‌روو]

ف: بَلَو، بَلَوَط، قَسَطَل، سَنَدِيَانَه، (ثَمَر بَلَوَط.

درخت بَلَوَط)

ع: بَلَوَط، سِنَدِيَانَه.

وینه

به‌روه‌ن ← به‌ره‌به‌ن

به‌ره

ك: هَيْلَمَه، [تَوَك (وَك: تودکی گزوه‌ی.)]

ف: ایلمه، (ایلمه‌ی جوراب)

ع: حَلْمَه، حَلْمَه.

به‌ره

[ك: سامان کردن (ی پاش باران.)]

ف: هواخوشی، (پس از باران.)

ع: صَوو.

به‌ره)

[ك: بگه‌ریوه! زاروایه‌که جوتیار بو گتیراندنهری گاه به

کاری ده‌مینیت.]

ف: پایین!، رو به پایین!، برگرد! (اصطلاح

جفت‌بنده است که گاو را بر می‌گردانند.)

ع: اَلَى سَفَل، اَلْ، اِرْجَع!

به‌ره ← دَرْگَا (دشه‌یه‌کی هه‌ررامیه.) [اورامی است.]

به‌ره

ك: ده‌سه، بَر، بَره، جَوَق، [کۆمه‌ل (به‌ره‌به‌ره =

دسته‌دهسته)]

ف: دسته، جوقه، جوق، «به‌ره‌به‌ره = دسته دسته»

ع: جَمْع، عِدَّة، بَعْض.

به‌ره ← نه‌وَلَد

به‌ره‌به‌ره

ك: ده‌سه‌دهسه، به‌ره‌به‌ره، جوق جوق، که‌م‌که‌م، [کۆمه‌ل کۆمه‌ل.

روده‌روده]

ف: دسته‌دسته، جوق جوق، جوقه جوقه، کم

ع: اِمَامَه، قِدْوَه، قِدْوَه، قِدْوَه، قِدْوَه، قِدْوَه، قِدْوَه، اُسْوَه، اسوه.

## به‌رواپشت

ك: به‌رواپشت، [به‌رواوه‌زو، پشته‌به‌زو (جلوبه‌رگیت که

به‌شی پشته‌وه‌ی که‌وتبیتته پشته‌ره.)]

ف: پس و پیش، برگشته، وارو، (لباسی که وارو

شده باشد، یعنی پشت آن جلو آمده باشد.)

ع: مَقْلُوب.

## به‌روانك

[ك: به‌روان: سنگ‌پوشی منداان.]

ف: سیننه‌بند.

ع: عِلْقَه، عِلْقَه، مِلْعَبَه، فَرْج.

وینه &lt;۲&gt;

## به‌روویووم

ك: سه‌ره‌وین، نارچه، [مه‌ل‌بند، هه‌ریم]

ف: بوم‌و‌بر، سَرزَمین، دَمیک، اَرَتا.

ع: وَطَن، نَاحِيَه، (نَواحي، اَمَاكِن، اَرَاضِي، مَحَال)

## به‌رودوا

ك: شَوْن يَك، [يَك له دواي يَك]

ف: پس و پیش، پشت سر هم.

ع: تَتَرى، مَتَّاعِب، مَتَّاعِب، مَتَّاحِق، مَتَّاعِباً،

مَتَّاعِباً، مَتَّاحِقاً.

## به‌رودواکه‌فتن

ك: شَوْن يَك که‌فتن، [رَچِکَه به‌ستن، دواي يَك که‌رتن]

ف: پس و پیش افتادن، دنبال همدگر افتادن،

پشت سر هم افتادن.

ع: تَتَرى، تَتَّاعِب، تَتَّاعِب.

## به‌رودواکه‌فتن پا

ك: پاوپا کردن، دِرودَل برون، [راپایی، ناخاترجه‌می]

ف: دو دل شدن، پابه‌پا کردن، پس و پیش

افتادن پاها.

ع: دَعَلَجَه، تَقَدَّم رَجُلٌ وَ تَأَخَّرَ اُخْرَى، تردید.

كم.

ع: جماعات، عِدَدًا، جَمْعًا جَمْعًا، جَمْعًا بَعْدَ جَمْعٍ.  
قَلِيلًا قَلِيلًا.

بهره‌پز

[ك: بهشی سهره‌ه و خواره‌هی قالی یا سجاده که  
هیلمه تروک - ی نیه.]

ف: گلیمه. (پایین و بالای قالی یا سجاده که  
هیلمه ندارد.)

ع: مَرِیْطَة.

بهره‌نی

ك: باتی، بابت. [له چینگدی، دهریاری]

ف: به‌جای، درباب، از بابت.

ع: عَوْضٌ. مِنْ بَابٍ، مِنْ بَابَةٍ.

بهره‌ج ← عه‌لاج [دشه‌په‌کی هه‌روامیه.] (اوامی است.)

بهره‌جفت

ك: به‌ریتن. [داهات]

ف: گاورنج، دست‌رنج.

ع: خَالِصَة.

بهره‌خهر

[ك: مروژ یا نازه‌تیک که هه‌میشه بیت‌چوویان به

مردویی ده‌یت.]

ف: بارانداز. (انسان یا حیوانی که هه‌میشه

حملش را سقط کند.)

ع: مِسْقَاط.

بهره‌په‌ت

ك: ره‌ت. [چالیتیکی دهرگاداره که له سهر ریتی نیچیدا

ناماده‌ی ده‌کن.]

ف: چاله‌دام. (چاله‌ای است دردار که در معبر

صید تعبیه کنند.)

ع: زُبَيَّةٌ، وَجْرَةٌ، وَجْرَةٌ، قُرْمَوْصٌ، مَغْبَاةٌ.

بهره‌زا

[ك: گیایه‌کی بوختوش و به‌ناویانگه.]

ف: غلفی است معروف معطر.

ع: ...

رینه‌ی هه‌یه

بهره‌زوانه

[ك: ناززونه: نه‌لقه‌ی ددانه‌دار بو داخستنی که‌وش و

قایش و...]

ف: برازوان، برازبان.

ع: اَبْرَیم، اَبْزَام، عَقْرَب، كَلْب.

وینه‌۲

بهره‌زه

ك: وِیل، تهره، به‌ره‌لا. به‌ره‌دوا. [ناواره، دهرسه‌دهر، گه‌پاره،

پاشگن]

ف: ویل، یله، ویلان، دَربدر، سرگشته، برگشته.

ع: هَانِم، تَانِه، طَانِج، دَوَار، سَاكِع، مَنَطَلِیق، مُهْمَل.

اَنَل، مَنَصْرَف، مَنَقَلِب، مَنَعَطِف.

بهره‌زان

ك: برینه. [دهری منال‌بورن.]

ف: بُرینه، دَرَد زاییدن، بُرینش.

ع: طَلَق، مَخَاض، تَصَلُّق.

بهره‌زه

[ك: جیره‌ی «هه‌نگوان».]

ف: اَنَقْوَزِه، اَنگُوْزِه، اَنگَزَد، كَسَنی. (صمغ گل‌پر

است.)

ع: حَلِیْثِیت، حَلِیْث.

بهره‌پس

ك: پیسی. [به‌له‌کی]

ف: بَهْک، سَر‌چَپ.

ع: بَرَص، وَضَح، بَهَق.

بهره‌ك

ك: به‌رسینه. [به‌رول]

ف: سینه، جلو سینه.

ع: صَدْر، بَرَك، بَرَك.

بهره‌ك

ك: سینه‌به‌ن. [بهره‌ی نه‌سپ که به تنگه‌زینه‌دیده.]

ف: بَرَك، سینه‌بَند.

ع: سِنَاف، بِنِيقَة، بِنَقَة، بِنِيقَة. (بِنِيقَتَان)

بهره‌ك

[ك: نه‌ستیره‌که.]

ف: پَرَك، خواهر اگست.

ع: شِعْرَى، شِعْرَى الشَّامِي، شِعْرَى الْعَمِيصَاء،

شُعْرَاء.

بهره‌كه‌ت

ك: پیت، فیت، ریژن. [فهر]

ف: ریز، ریزش، فزونی، فزایش. فیروزی،

همایونی.

ع: بَرَكَة، يُمن، دُمَاء، خَب، زیاده، كَثْرَة.

بهره‌كه

ك: سهره‌ریگه. [گوزر، ریباز]

ف: سر راه، رفت‌وآمدگاه.

ع: مَغْبَر، مَطْرَق، مُسْتَطَرَق، مَذْهَب، مَمَر، مَحَلّ

الْعُبُور.

بهره‌لا

ك: ویل، بهره‌زه، نازاد. [رها، بهره‌لدا]

ف: ویل، یل، یله، رها، آزاد.

ع: مُنْطَلِق، طَالِق، سَاكِع، سَكْع، مُهْمَل، دَوَار، قَبَاه،

ثِيهَان، هَامِل، سَارِح، هَمَل، نَفَش، سَدَى، مُنْجَل،

مُسْجَل، مُسَوِّم، مُسَيِّب، مُسَبِّل، بَهْرَج.

بهره‌لا کردن

ك: ویل کردن، بهره‌زه کردن، نازاد کردن، به‌ردان. [رها

کردن]

ف: ویل کردن، یله کردن، رها کردن، سردادن،

آزاد کردن.

ع: طَلَق، اِطْلَاق، سَكْع، اِهْمَال، تَطْلِيق، تَسْرِيع.

تَخْلِيس، اِفْلَاق، اِرْسَال، اِسْجَال، اِمْرَاج، اِمْدَاء،

اِنْفَاش، مَذَى، تَسْيِيب، تَسْوِيم، اِسْدَاء، تَعْطِيل.

بهره‌لا کریک

ك: بهره‌لا، نازاد. [رها کرار (بهرامبه‌ری «قورخ»، بو

نمونه: له‌و‌ری‌گه‌یه‌ك که بو هم‌وان نازاد کراییت.)]

ف: رها، آزاد. (علفزار مثلاً که برای همه کس

آزاد باشد. ضد «قورخ» [قرق])

ع: بَهْرَج، مُسْجَل، مُسَبِّل.

بهره‌موم

[ك: خورشخالی نار پلورره ه‌نگ.]

ف: بَرمو، بَرموم، مومیایی، زنبوری.

ع: عَكَبَر، وَسْخ الكَوَارِير.

بهره‌نگار - تووشیار [رشدیه‌کی کرما‌یه.]] (کرما‌یی

است.)

بهره‌و

ك: بهر، بهره‌م. [پیشه‌وه]

ف: پیش، جلو.

ع: اَمَام، قُدَام، قَبْل، قَبْلَة.

بهره‌ویا

ك: رو‌به‌با، رو‌بو‌با. [ه‌رشتیک روی له شوتنی ه‌ل‌کردنی

«با» بیت.]

ف: رو به باد.

ع: مُوَاْجِه الرِّيح، تَجاَه الرِّيح، فِی مَهَب الرِّيح.

بهره‌دو بون

ك: بلارو بون، تلو بون، لیتر بون. [به‌لاف بون. قَلَب

بو‌نده. تلیر بو‌نده (بو نمونه به ریز: بون، نار، یا شتیک

له سهره‌وه.)]

ف: وُلُوشْدَن، وِلَوشْدَن، پراکنده‌شدن.

ویل‌شدن، ره‌اشدن، سرازیر شدن. (بو، یا

چی‌زی از بالا یا آب مثلاً.)

ع: حُدُور، حُدُور، هُبُوط، نُزُل، مُنَحَدِر، مُنَخَفِض،  
تَلَعَة، سَلَح، سَكَد.

**بەرەو خواره** — **بەرەو خوار که**

**بەرەو خواره و بوون**

ك: بەرەو ژیر بوون. [سەر بەرەو ژیر چوون، داگهړان]

ف: سرازیر شدن، فرود آمدن، پایین آمدن.

ع: حُدُور، نُزُل، هُبُوط، هَوَى، تَسَاوَل.

**بەرەو دان**

ك: وټل كړدن. رځان. [بهره لا كړدن، رشتن]

ف: ویل كړدن، رها كړدن. ریختن.

ع: اِطْلَاق، اِهْمَال، تَرْك. صَبَّ، سَكَب.

**بەرەو دوا**

ك: گهړیا گهړه، بهره زه. [وهر گهړاو، گهړاوه، پاشگه ز]

ف: بَرگشته.

ع: رَاجِع، عَائِد، آئِب، نَائِب، أَئِل، مُنْصَرِف،

مُنْعَلِف، مُنْقَلِب، مَقْلُوب.

**بەرەو دوا كړدن**

ك: بهره زه كړدن. [گټه پانښته، گهړاندنمه، دانه وه]

ف: بزرگدانندن، پس فرستادن.

ع: اِعَادَة، اِرْجَاع، تَصْرِيف، صَرْف، قَلْب، عَطْف.

**بەرەو وروو**

ك: روه پړو. [هه پړو، بهرانبهر]

ف: روه پړو، روه پړو، تورو.

ع: مُوَاجَهَة، مُشَافَهَة، حُضُور.

**بەرەو وروین**

ك: بهره وركه فتن. [پیشكه رتن]

ف: جلو رفتن، پیش رفتن، پیش افتادن.

ع: تَقَدُّم، سَبَق، قُدُوم.

**بەرەو ژوور**

ك: سهره وروژو. [رو ورو بڼدی]

ف: سربالا، سربالا. رو به بالا.

ع: تَلَعَة، صَعُود، عَقِبَة، مُرْتَفِع. حُدُور. اِلَى عَلَو.

ع: سَطُوع، اِنْتِشَار. هُبُوط، نُزُول، حُدُور، تَحَدَّر،  
تَدَحَّرَج. اِنْطِلَاق. اِنْصِبَاب، تَصَيَّب، اِنْفِتَاح.

**بهره و پیری**

ك: پیرای، پیشواز. [به پیره چوون]

ف: پیشواز.

ع: اِسْتِقبال.

**بهره و پیری**

ك: روه پیری. [به سال چوون]

ف: رو به پیری، رو به سال خوردگی.

ع: اشمیطاط.

**بهره و خستن**

[ك: پیش خستن]

ف: پیش انداختن، جلو انداختن.

ع: تَقْدِيم.

**بهره و خوار**

ك: سهره و خوار، سهره و خوار، سهره و ژیر، سهره و ژیر،

بهره و ژیر. [رو به خوار، سهره و خوار]

ف: سرازیر، سراسیمه، سراپایین. روه پایین.

ع: حَدَرَ، مُنَحَدِر، حُدُور، هُبُوط، نُزُل، مُنَخَفِض. اِلَى  
سُغْل.

**بهره و خوار روین**

ك: بهره و ژیر روین. [رو به خوار رویشتن]

ف: سرازیر شدن، فرود آمدن، پایین رفتن،

سراسیمه رفتن.

ع: حُدُور، هُبُوط، نُزُول، هَوَى، تَسَاوَل.

**بهره و خوار که**

ك: بهرە و خواره، بهرە و ژیره، بهرە و ژیر که، سهره و خواره،

سهره و ژیره، سهره و ژیر که، سهره و ژیر، بهرە و ژیر.

[رو ورو نشو]

ف: سرازیری، سراسیمه، سراپایینی،

سراسیمه، سرازیر، سراپایین.

**بهره‌وژوور بوون**

ك: بهره‌وژوور بوون، بهره‌و بوون. [هه‌لگه‌پان]

ف: س‌رابالارفتن، روبه‌بالا شدن، بالا رفتن، بلند شدن.

ع: صَعُود، تَصَاعُد، رَقِي، رُقِي، رُقُوء، اِرْتِقَاء، تَرَقِي، عُرُوج، تَعَالِي.

**بهره‌وژوور بوین**

ك: س‌هرکه‌فتن، بهره‌و بوون. [هه‌لگه‌پان، به بلندیدا س‌هرکه‌وتن.]

ف: بالارفتن، س‌رابالارفتن، بلند شدن.

ع: صَعُود، تَصَاعُد، اِرْتِقَاء، تَعَالِي، عُرُوج، عُلُو، رَقِي، رُقِي.

**بهره‌وژوورکه**

ك: بهره‌وژوورکه، س‌هره‌وژوورکه. [هه‌رراز]

ف: س‌رابالا، س‌رابالا، س‌رابالایی.

ع: صَعُود، تَلْعَة، عَقَبَة. حُدُور، سَنَد، سَفَح.

**بهره‌وژوورکه****بهره‌وژویر**

ك: بهره‌و‌خوار، س‌هره‌و‌خوار، س‌هره‌و‌ژویر. [روبه‌خوار]

ف: س‌راپایی، س‌راشیب، س‌رازی، رو به پایین.

ع: حَذَر، حُدُور، هَبُوط، نَزَل، مُنَحَدِر، مُنَخَفِض. اِلَى سَأَلَ، تَسَأَلَ.

**بهره‌وژویرکه**

ك: بهره‌و‌ژویر، بهره‌و‌ژویر، بهره‌و‌خواره، بهره‌و‌خوارکه.

**[روبه‌نوشتن]**

ف: س‌راشیب، س‌راپایی، س‌رازی، س‌راشیبی.

س‌رازی، س‌راپایی.

ع: حَذَر، حُدُور، هَبُوط، نَزَل، مُنَحَدِر، تَلْعَة. حُدُور.

**بهره‌و‌ژویرکه****بهره‌و‌که‌فتن****بهره‌و‌که‌یشتن**

ك: بهره‌و‌گه‌ین. [هاتن، گه‌یشتن]

ف: رسیدن، فرارسیدن.

ع: قُدُوم، وُورِد.

**بهره‌ولا**

ك: كهج، لار. [خوار، چه‌فت]

ف: كَج، كُز.

ع: مُنَحَرَف، مُعَوَج، مُنْعَطِف.

**بهره‌ولیز**

بهره‌و‌لیزایی

بهره‌و‌لیزه

بهره‌و‌مال

ك: ره‌و‌مال. [ره‌و‌له‌مال]

ف: رو به خانه.

ع: اِلَى الدَّارِ، اِلَى الْمَنْزِل.

**بهره‌هم****به‌ریان**

ك: شه‌گا. [شوینی هه‌ل‌پینی جو‌گه‌ناو له جو‌گه‌یا له چه‌مدا.]

ف: بَند. شه‌گاه. (محل شکستن آب در جوب

یا رودخانه.)

ع: سَدَّ، مِشْبَل، مَدَعَق، مَفْجَر.

وینه—به‌ریان <۲>

**به‌ریان**

[ك: شوینی هه‌ل‌پینی جو‌گه‌ناو له کینگه‌دا.]

ف: ناو. (محل شکستن آب در زراعتگاه.)

ع: بَثَق، مِشْبَل، مَدَعَق، مَفْجَر، فُرْضَة، قُتْرَة.

وینه <۲>

**به‌رین**

ك: به‌رگ، به‌رگین. [پیشوو، به‌که‌مین]

ف: نَحْستین، نَحْزین، پیشین، جَلوین، جَلووی.

آغازین.

ع: سَابِق، مَقْدَم، أَوَّل، أَوَّلِي.

**بهریه‌خه**

[ك]: پارچه‌يك كه ده‌يدروون به يه‌خه‌دا بو پتور  
کردنی.]

ف: كرج، كوچ. (پارچه‌ای برای استحکام بر  
جلوی گریبان دوزند.)

ع: لَبْدَة، لَبِين، بَنِيْقَة.

وینه (۲)

بهز

ك: دوگ، چه‌وری. [پو]

ف: دُنبه، پیه، چربی.

ف: وَدَك، شَحْم.

بهزاز

ك: پارچه‌فروش، كورتال‌فروش. [گه‌فروش]

ف: جامه فروش، پارچه فروش.

ع: بَزَان، قَمَاش.

بهزائن

ك: شكائ. [به‌زاندن، شكست پیدان]

ف: شَكْسْتَن، شَكْسْت‌دادن، پَس‌نشانندن.

ع: كَسَر، هَزَم، نَطَح، غَلْبَة، غَلَب.

بهزائن

ك: به‌زین، مه‌لورن‌کردن، وزین، هه‌لدان، ره‌شال‌لیدان.

[خیزوت هه‌لدان]

ف: چادرزدن، جایگاه‌کردن، آرامگاه ساختن.

ع: اِقَامَة، ضَرْبُ الْخِيَام.

بهز چلو

[ك: گزشتپاره له پتلوری چاودا.]

ف: شَرْناق. (گوشت زیادی در پلک چشم)

ع: بَخْص، نَقِي.

بهزور

ك: تَوَم، تَو. [تَو (ندوی كه ده‌یچیتن.)]

ف: تُخْم، مَنج، دانه. (پاشیدنی)

ع: بَذَر، بَزَد. (ما يُذَرع.)

بهزرهك

[ك]: تَوَزِي كه‌تان. (گیاهی به‌ناربانگه و گونه‌ک‌ی  
خوله‌میشیه و گه‌لاکانی باریکه.)]

ف: زَغِير، بَزْرَك. (بوت‌هی آن معروف و گل آن  
سفید خاکستری است و برگ آن ریز است.)

ع: بَذَرُ الْكَثَّان.

بهزم

ك: شادی، شَمَرَق. [كه‌یف]

ف: بَزَم، شادی، ماژ.

ع: عَيْش، نَشَاط، عَشْرَة، قَلَس، مَسْرَة.

بهزگا

ك: شادیگا. [کَوَزِي كه‌یف و شادی]

ف: بَزْمگاه، شادیگاه، ماژگه.

ع: مَعَاش، مَحَلُّ الْعَيْش، مَكَان السُّرُور، مَجْلِس  
الْفَرَح.

به‌زور سه‌تن

[ك: به زور لیسه‌ندن (به زور شت وەرگرتن له خه‌لکی.)]

ف: أَشْتَلَم، با زور گرفتن. (به زور از مردم چیز  
گرفتن.)

ع: تَعْدِي، تَغْلُب.

بهزه!

ك: به‌دا! خوزگه! (به‌زه به‌ر رَوَزه رحم ناشکرا نه‌وی!)

[ه‌ارارا، چ خراپه! به‌به به‌ها، چ باشه! (له وشه

دَوَزه‌یه‌که‌کانه.)]

ف: بَدَا، خَهَا! زه‌ها، به‌ها، نیکا، خوشا، زه‌ی!

زه‌! خوش! خَنَك! خوب! پَه! (از اضداد

است.)

ع: وَيْ، تَبَا، وَيْل! طوبی! مَرَحَبَا! واهَا! بَخ!

حَبَّذا!

بهزهك

ك: ناپايشت، لاولوسه، دهق. [رازانه‌ره]

ف: آرایش، بَزَك، زیب، زیور، پیرایه.



ع: زینة.

**به‌زهوی**

ك: دَلَسُوْزِي. (به‌زهوی پیاهاات.) [میهره‌بانی، دلته‌رمی]

ف: مَهر، مَهرِبانِي، دَلَسُوْزِي. (دلش برایش سوخت.)

ع: رَحِم، رَحْمَة، مَرَحْمَة، شَفَقَة، رِقَة، عَطُوفَة، أَوِيَة، اِيَّة، مَأْوِيَة، مَأْوَاة.

**به‌زهویا چوون**

[ك: رَوچوون (بو نمونه: رَوچوونی نار.)]

ف: فرو رفتن. (آب مثلاً.)

ع: غَوْر، نَشْ، نَشِيش، نُضُوب.

**به‌زهویا دان**

[ك: به‌نه‌زدا کوتان]

ف: زمین زدن، به‌زمین کوفتن.

ع: صَرع، رَدع، وَطْط، اِفْتِرَاش.

**به‌زهویا کوتان** — **به‌زهویا دان****به‌زیان**

ك: تَرازیان، شَکیان. [شکست خواردن]

ف: شکست خوردن، پَس نشستن.

ع: اِنْكَسار، اِنْهَزام، قَرَسَة.

**به‌زین**

ك: شَکیان، تَرازیان. [شکست خواردن]

ف: شکستن، شکست خوردن، پَس نشستن.

ع: اِنْكَسار، اِنْهَزام، قَرَسَة.

**به‌زین**

ك: وِزین، به‌زتن، هه‌لْدان، ره‌شمالْ لیدان، مه‌لوه‌ن کردن.

[خیره‌ت هه‌لْدان]

ف: چادر زدن، جایگاه گزیدن، آرامگاه گزیدن.

ع: اِقَامَة، ضَرْب الخِیام.

به‌زُن — **بَهْ** [رشه‌یکی کرما‌یه.] (کرما‌یی است.)**به‌زیرا دان**

ك: به‌رزو کردن. [به‌رز کردنه‌ره (بو نمونه: به‌رز کردنه‌ره‌ی

ددانی کون له لایه‌ن ددانی نویره.)]

ف: بلند کردن. (دندان تازه، دندان کهنه را مثلاً.)

ع: اِنْتَاَض.

**به‌زیر چاوه‌روانین**

[ك: له‌زیر چاره‌ره سه‌یر کردن]

ف: از زیر چشم نگاه کردن، زیر چشمی نگریستن.

ع: اِلْمَاح، اِلْتِمَاح.

**به‌س**

ك: به‌نا. [دالده]

ف: بست، پناه.

ع: حِصْن، مَلْجَأ، مَأْمَن، مَعَاذ، حِرْز، كَنْف.

**به‌س**

ك: به‌سیاگ. (برسی چورگه‌سه به‌س.) [داخراو، به‌سراو]

ف: بسته، بَند. (گشنگی‌ش بند آمده.)

ع: مَسْدُود، مَسْدُود. (اِنْسَدْ جُوعُه.)

**به‌س**

ك: به‌ن. (دیره‌س نیه.) [به‌یره‌ندی]

ف: بند، بست.

ع: قَید، عَلاقه، صَدَد.

**به‌س**

ك: به‌سه، به‌نویه‌س. [که‌ینویه‌ین، په‌یمان]

ف: پیمان.

ع: عَهد، شَرط.

**به‌س**

ك: په‌س. [پاشان، که‌واته]

ف: پَس.

ع: ف.

**به‌س**

ك: گری. (به‌ستن) [بهند، گره]

ف: گره، گری، بَند، بَست. (بستن = گره‌زدن)

ع: عَقْدَة، عَجْرَة، أَرِيَة، فُرْزَة، اُنْشُوطَة، رُيْطَة.

## به‌س

ك: تهنكه. نه‌جامه. به‌ن. [پارچه كانزايه‌ك كه بو پينه  
كردن يا پتمو كردن به كار ده‌هينرييت. هه‌روه‌ها: لا‌ولاره.  
(بو نمونه: به‌سی تفه‌نگ يا سنوق.)]  
ف: بست، بند، بش. آهن جامه. (بست تفه‌نگ،  
يا صندوق مثلاً.)

ع: كَتِيْفَة، قُوَّة، طَرَف، مُفَصَّلَة.  
به‌س!

[ك: چيترنا!، كاهيه!] (به‌سه‌ا)

ف: بس، وس!، بسند! (مرا بس است.)

ع: حَسَب، كَافٍ، فَحَسَب، قَدْ، قَدْن، قَطَا، فَقَطَا،  
قَطَاطَا، بَس!

به‌سا—ره‌سا

## به‌ستن

[ك: شه‌ته‌ك دان (بو نمونه: به‌ستنی بار.)]

ف: بَستَن. (بار مثلاً.)

ع: شَدَّ، شَوْق، شَيْق، رَيْط، صَرَّ، تَوَثَّق، إِثْثَاق.

## به‌ستن

[ك: پيگه‌ه گرئ دان. (به‌ستنی شتيك به‌شتيكي تره‌ه.)]

ف: بَستَن. (چيزی بر چيز ديگر)

ع: تَشْرِيط، تَعْلِيق، إِثْثَاقَة، إِثْثَاق، رَيْط.

## به‌ستن

[ك: گرتن (بو نمونه: به‌ستنی ريگا.)]

ف: بَستَن. (راه مثلاً.)

ع: سَدَّ، لَقَم.

## به‌ستن

[ك: هاتنه‌ويه‌ك، په‌ترو به‌ستن (بو نمونه: به‌ستنی

## برين.)]

ف: بَستَن. (زخم مثلاً.)

ع: لُئِم، تَلْئِم.

## به‌ستن

ك: ژهن. [داخستن (بو نمونه: به‌ستنی ده‌رگا.)]

ف: بَستَن. (در مثلاً.)

ع: سَدَّ، إِغْلَاق، إِتْرَاس، تَشْكِي.

## به‌ستن

ك: گرئ دان. [گره‌دان]

ف: بَستَن، گره زدن.

ع: عَقَد، تَعْقِيد، تَارِيْب، نَشْط.

## به‌ستن

ك: وتن، نووسين، دورس كردن. [دانان، پيگه‌هينان (ی شيعر،

تار، نوسراو، ناميلكه، كتیب و...)]

ف: بَستَن، گُفتَن، نوشتن، درست كردن. (شعر،

خطبه، مقاله، رساله، كتاب، و امثال آن.)

ع: اِنْشَاء، تَالِيْف، تَحْصِيْف، اِصْطِنَاع.

## به‌ستنه‌وه

[ك: وه‌به‌ستن: قايم كردنی شتيك به‌شتيكي تره‌ه. (بو

نمونه: به‌ستنه‌وه‌ی نه‌سپ.)]

ف: بَستَن. (اسپ مثلاً.)

ع: شَدَّ، رَيْط، صَرَّ، تَوَثَّق، إِثْثَاق.

## به‌ستنه‌وه

ك: پيچانه‌وه. پيچانه‌وه... [به ده‌رودا پيچان. دو‌باره پيچان.

(بو نمونه: پيچانه‌وه‌ی ميژهر.)]

ف: بَستَن، پيچيدن، بازبستن.

ع: لَفَّ، عَصَب، طَيَّ، لَيَّ، لَوِي. الْعَصَبُ ثَانِيَا.

## به‌ستو

ك: كوزی. [ه‌ومه (كوپه‌ی سه‌ر به‌سراو.)]

ف: كَوْزَه. (كوزه‌ی روکشیده.)

ع: رَاقُود.

## به‌ستگی

[ك: په‌یوه‌ندی]

ف: بَستْگِي، پَيوستْگِي.

ع: عُلْقَة، تَعْلُق، اِرْتِبَاط.

## به‌سته‌نی

ك: به‌سه‌له‌ك. [نايسكرتيم: شير و شه‌كری سه‌هول‌كردوو.

(به‌ناویانگه.)

ف: بستی. (معروف است.)

ع: بوز، بُوزَة، مَجْلُودَة.

به‌سروین

[ک: په‌نا بردن]

ف: بست رفتن، بستنی شدن، پناه‌بردن، پناه‌نده شدن.

ع: تَحَصُّن، اِتِّجَاء.

به‌سفاپه

[ک: گیاه که (ریشه‌های به‌ناویانگه) و بَو درمان به کار ده‌هینریت.]

ف: بَسپایه، بَسپایک، (بیخی است معروف.)

ع: بَسفایج، اَضراسُ الکلب، ثاقِبُ الحَجَر، کَثِیرُ الأرجل

به‌سَلَه‌ک

ک: به‌ستنی. [نایسکریتم: شی و شه‌کری سه‌هول‌کردور. (به‌ناویانگه.)]

ف: بستی. (معروف است.)

ع: بُوزَة، مَجْلُودَة.

به‌سَلَه‌ک

ک: یخ، یخ‌بن. [به‌سته‌له‌ک]

ف: یخ، بست، خُسَر، هُسَر.

ع: جَمَد، قَرَت، صَبَر، مُنْجَمِد.

به‌سولوق

ک: به‌تنگ، ستو، مانگ، هدراس، هدراسان. [دِرز]

ف: به‌ستوه، به‌تنگ، ستوه، خسته، مانده، هراسان.

ع: عاجز، صَجَر، ثَعِب، کَل، کَال، عَي.

به‌سه

ک: بوخه، بدن. پیارزگ. [پارچه یا دسرزکی تاییه‌ت بز شت تینان. (بَو نمونده: به‌سی پارچه.)]

ف: بسته، پَروت‌ده، پَروت‌ده، پَروت‌ده، بوغچه، بَقچه، بَند. (جامه مثلاً.)

ع: رِزْمَة، حُزْمَة، رِبْطَة.

به‌سه

ک: دسه. چه‌نک، چه‌پکه [باغه، گورزه (وشکه‌ل، گول، گیا. کتیب، توماش ...]

ف: بسته، هیزم، پلونده، برونده. (هیزم، گُل، گیاه. کتاب، قماش و امثال آنها.)

ع: حُزْمَة، حِرْزَة، اِبَالَة، اَبِيلَة، بَاقَة، قَبْضَة، وَزِیمَة، رِزْمَة، کَارَة، اِضْبَارَة.

به‌سه

ک: وابسه، کس، خوتش. [کسکار، خزم]

ف: بسته، اوپس، هاوش.

ع: مَنسوب، مَتَعَلَق، تابع، لَف. اَتباع، اَقارب.

به‌سه

ک: بس، به‌نویس. [کینویه‌ین، په‌یمان]

ف: بند، بند و بست، پیمان.

ع: عَهْد، مِثاق.

به‌سه!

[ک: چیتنا!، کافیه!]

ف: بس است!، وس است!

ع: کاف!، حَسَب!، قَدَا، قَدَن!

به‌سه

ک: هه‌له‌سه، هه‌له‌سیاگ. [هوتراره، چامه]

ف: بَرِسته، چامه، چکامه.

ع: شِعْر، غَزَل، قَصِیدَة.

به‌سه

ک: گوزاره، چه‌م، چه‌مک، ریگه. (هیچی تیا به‌سه نیه.)

[مانا، واتا]

ف: چم، آرش، خواسته.

ع: مَعْنی، مَدلول، مَذْهَب، فُحوی، فُحْواء، مِعْراض.

مقاد، مَحْصُول، حاصل.

**به‌سراهااتن**

ك: به‌ملاهااتن. [به‌سردا تپه‌رین، تروش بوون (بو نمونه:

به‌سرا هاتنی به‌لا.)]

ف: به‌سر آمدن. (مصبیت مثلاً.)

ع: اِصَابَة، اِعتَرَاء.

**به‌سر بردن**

ك: دواي هارندن. [راپه‌راندن (بو نمونه: به‌سر بردنی

به‌لین.)]

ف: به‌سر بُردن، به‌انجام رسانیدن، به‌پایان

رسانیدن. (موعد مثلاً.)

ع: اِتْمَام، اِكْمَال.

**به‌سر بردن**

ك: سازیان، سازگاری‌کردن. [سازان، گرجان]

ف: به‌سر بُردن، سازگاری‌کردن، ساختن،

سازش‌نمودن.

ع: رَفَق، مُدَارَاة.

**به‌سر بردن**

ك: به‌جینگه‌هارندن. [به‌جی هیتان، پتله‌هیتان (بو نمونه:

به‌سر بردنی په‌یمان.)]

ف: به‌سر بُردن، انجام دادن، به‌جا آوردن.

(قول، وعد)

ع: وُقَاء، اِیْفاء.

**به‌سره‌و روین**

ك: به‌دهمه‌و روین، سره‌نگری. [رهد دان]

ف: به‌سر در آمدن، سسکندری خوردن،

سر‌سسکندری خوردن، شکو‌خیدن، سسکرفیدن.

ع: كَبُو، تَعَس، نَكَس، عَثَر، عِثَار، وَعَكَة.

**به‌سری**

[ك: په‌راستی، هه‌رخوی]

ف: به‌درستی، به‌سری.

ع: شَخْصًا، رَأْسًا.

**به‌سهرینی**

[ك: له‌سهره‌می] [به‌سهرینی من]

ف: در هنگام.

ع: فِي عَهْد، فِي حَيَاة. (في حیاتی)

**به‌سی**

[ك: په‌ناهر]

ف: بُستنی، پِیخت، پناهنده.

ع: مُتَحَصِّن، مُلْتَجِي.

**به‌سیك**

[ك: به‌سراو، گریدراو]

ف: بُسته، بُسته شده، بُند آمده، گره زده، گره

داده، گره زده شده.

ع: مَسْدُود، مَشْدُود، مَرْبُوط، مَصْرُور، مُوَلَّق.

مَنْوُط، مُعَلَّق، مُوقُوف، مَعْقُود، مَارُوب، مُؤَرَّب.

**به‌سیك**

[ك: به‌ستراو. (پیاویك كه نه‌توانیت بییت به‌زاوا.)]

ف: بُسته. (مردی كه نتواند داماد بشود.)

ع: مَسْحُور.

**به‌سیك**

ك: بتو، تات. [ژنیک كه په‌ردهی كچینه‌كهی پته‌و بییت و

پیار نه‌توانیت بییژنیت.)]

ف: بستمه، سفت. (زنی كه بکارت او سفت باشد

كه مرد نتواند بردارد.)

ع: رَتْقَاء.

**به‌سیك**

[ك: به‌ستراو به‌شتیکه‌ره. (بو نمونه: نه‌سپی به‌سراو.)]

ف: بُسته، بُند شده. (آسپ مثلاً.)

ع: رَبِیْطَة، جَمَام، مَرْبُوط.

**به‌سیك‌وه**

ك: مه‌نته‌ر، مه‌نته‌ر‌کریاگ. [به‌ستراو، پابه‌ند‌کراو]

ف: بُسته، بُسته شده، پای‌بُند.

ع: مُقَيَّد، مَرْبُوط.

به‌سیان

[ك: به‌ستان، داخان. په‌یوه‌ست برون]

ف: بسته شدن. بند آمدن. گره خوردن.

ع: اِنْسِدَاد. اِرْتِثَاق. اِنْشِدَاد. اِرْتِبَاط. تَعْلُق، تَوَقُّف، اِنْتِیَاط. اِنْعِقَاد، تَعَقُّد.

به‌سیان

[ك: به‌ستان، بی‌بره‌ی برون، كه‌ساد برون (ی بازار،

مامه‌له)]

ف: بسته شدن، بند آمدن. (بازار، دادوستد)

ع: بَوْر، كَسَاد، غِرَار، اِنْتِعَاس، ثِنَاعُوس.

به‌سیان به‌یه‌كه‌و

ك: پَنجیان به‌یه‌كه‌و. [په‌یوه‌ست برون، پتكه‌ره به‌سران]

ف: به‌هم بسته شدن.

ع: لُزُوم، تِلَازُم، مُلَازِمَة، تَعْلُق، اِرْتِبَاط، تَسْلَسُل، دَوْر.

به‌سیت

ك: ساده. [ساكار (به‌رام‌به‌ری «ناوخته»)]

ف: كامود، كاموس، آپاره، ساده، نامیغ. (ضد

«مُرْكَب»)

ع: بَسِیْط، سَاج.

به‌ش

ك: مورچه، رسد، پشك. [پاز]

ف: بَخْش، رَسَد، بهر، بهره، زون، بون، ساوو،

پدمه، بدوره، پدززه، پژگاله، آب‌خور، آبش‌خور،

پژگاله، طرف.

ع: سَهْم، قِسْمَة، نِصَب، نَصِیْب، حِصَّة، كُلْیَة،

شَقِص، جَد، جُد، حَظ، حَق، بُدَة، زِدب، عَمَق،

خَلَاق.

به‌شبه‌ر

ك: به‌شدار، هاربه‌ش، مورچه‌به‌ر، هارپشك. [خاوه‌ن‌به‌ش،

شهریک]

ف: بَخْش‌به‌ر، هم‌بَخْش، هام‌بَخْش، هم‌زون،

بون‌به‌ر...

ع: سَهْم، قَسِیم، شَرِیک، ذُو نَصِیب...

به‌ش‌به‌ش

ك: مورچه‌مورچه. [پاژپاژ، پشلی‌پشك]

ف: بَخْش بَخْش...

ع: مُتَقَسِم، اَقْسَامًا...

به‌ش‌به‌ش کردن

ك: مورچه‌مورچه کردن. [پاژپاژ کردن، پشلی‌پشك کردن]

ف: بَخْش بَخْش کردن.

ع: تَقْسِیم، اِقْتِسَام، تَسْهِیم، تَحْصِیص، تَحَاص،

تَوَزیع.

به‌شخو

[ك: چاره‌نوس، خوان‌نوس]

ف: سَمَنَک، سَنَگول.

ع: مُقَدَّر، الْقِسْمَة الْأَزَلِیَّة.

به‌ش خوا

[ك: پاژی خود، زه‌کات]

ف: بَخْش خدا.

ع: زَكْوَة.

به‌شدار

ك: به‌شهر، هاربه‌ش. [شهریک، هارپشك]

ف: بَخْش‌به‌ر، هم‌بَخْش.

ع: سَهْم، قَسِیم، شَرِیک.

به‌ش‌کردن

[ك: دابه‌ش کردن.]

ف: بَخْش کردن.

ع: تَقْسِیم، تَسْهِیم، تَحْصِیص، تَوَزیع، تَحَاص،

اِقْتِسَام.

به‌ش‌کردن

ك: رسایی کردن. [پیاگه‌یین]

ف: رسیدن، رسایی کردن.

ع: کفایه، عُموم، شمول.

به‌شکو ← به‌شکم

به‌شکه ← به‌شکم

به‌شکه‌م

ک: به‌شکه، به‌لکه، به‌لکه‌م، به‌لکو. [به‌شکر، خوابکا]

ف: بشکه، شاید، باشد که.

ع: عَسَى، لَعْلَ.

به‌شکا

ک: به‌شکه، عدل‌م، مہمہر. [جیگہی دابہ‌ش کردنی ناو.]

ف: طراز. (جای تقسیم آب)

ع: قائم، مَقْسِم، مَقْسِمِ الماء.

به‌شکه ← به‌شکا

به‌شونا روین

[ک: شوین پی‌هه لگرتن، به‌دادا چوون]

ف: دنبال رفتن، دنبال کردن.

ع: اِقْتِفاء، اِنْتِثَار، تَعْقِيب.

به‌شمن ← بالا

به‌شموکردن

[ک: به‌خشینوره، دابہ‌ش کردن]

ف: بخش کردن، به‌همه دادن.

ع: تَقْسِیم، تَوَزِیع، تَمْزِیع، تَبْدِید، تَفْرِیق.

به‌هز

ک: بی، کم، چہن. [هیند]

ف: نخت، بَرخ، بَرخه، پاره، چَند، کَم.

ع: بَعْض، قِسم، نَبذ، جُزء.

به‌فر

[ک: ورر]

ف: بَرَف، لیوَنگ، هلتاک، هلناک.

ع: ثَلَج، ظَلَم، ضَحَک، هُلْهُل، عَضْرَس، عَضَارَس.

به‌فراو

[ک: ناری به‌فر.]

ف: آب برف، برفاب.

ع: ماء الثلج.

به‌فر ده‌سی

[ک: به‌فری ده‌سکرد.]

ف: یدہ، برف ساختگی.

ع: الثَّلْجُ المَصْنُوعِي.

به‌فرفروش

[ک: نهو کده‌سی به‌فر ده‌فروشتیت.]

ف: بَرَفی، بَرَف فروش.

ع: ثَلْج.

به‌فروچان

[ک: چالده‌فر: جیگہی به‌فر.]

ف: برف‌گاه، جای برف.

ع: مَثْلَج، مَثْلَجَة.

به‌فروسه‌سر

ک: رچہ. [به‌فری سه‌هول به‌ستور (که پی‌تی تیناچه‌قیت).]

ف: برف بسته، (که پا در آن فرو نرود).

ع: خَشْف، خَشِيف، جَلْدَة، جَلِيدَة. مَزْلَج، مَزْلَجَة.

به‌قی

ک: نیرہ‌کمر، پادار. [کده‌ی نیر، کده‌ی رار]

ف: خروہه، کبک نر، کبک شکاری.

ع: مِلْوَاح، دَرِيَّة، يَعْقُوب، حَجَل، قَبِيع.

وینده‌ی هه‌به.

به‌قا

ک: بایق، پایداری، مان. [راوه‌ستاری، مانره]

ف: نیوساد، پایداری، پابندگی.

ع: بَقَاء، دَوَام، دَیْمُومَة.

به‌قال

ک: نازوخه‌فروش. سه‌وزی‌فروش. [تفاق فروش. سه‌وزه‌فروش.

(له‌بنه‌ریتدا به‌واتای سه‌وزه‌فروش به‌لام له‌نه‌ریتی

خه‌لکیدا به‌واتای نازوخه‌فروشیش به‌کار ده‌بریت.)]

ف: آزوقه‌فروش، آمُرغ فروش، سبزی فروش،

تره‌فروش. (اصلاً به معنی تره‌فروشی است  
عرفاً به معنی آمرغ‌فروشی استعمال  
می‌شود.)

ع: بَقَال. مَنان، قَوَات.

### بَه‌قَبِه‌قُوب

ل: گرمه، گرمائن. [گمه، گماندن (دمنگی کوترا).]

ف: بَقَبَغُو. (صدای کیوتر)

ع: قَرَقَرَة، هَذَهْدَة، وَكُوكَة، هَدِير، هَدِيل، ثَغْرِید.

### بَه‌قَلَه‌مُوت

[ل: بَرْتَلَه، قَه‌له‌مُورن]

ف: شَوَار، شَوَال، شَوَات، پیروج، پیل‌مُرع،  
فیل‌مُرع.

ع: بُوَقَلَمُون، أَبُو بَرِاقِش.

وینه

### بَه‌قَنگَا خَسْتَن

[ل: پشت‌گرنِ خَسْتَن]

ف: ول کردن، کارنداشتن.

ع: اِمَعَال، تَعطیل.

### بَه‌قَنگُو کَه‌فَتَن

[ل: به‌پشتدا کَه‌وتَن]

ف: از پشت افتادن، از پا درآمدن، زمین  
خوردن.

ع: تَكْدُش، تَبَرَكُع.

### بَه‌قَه‌م

[ل: دره‌خَنیکه ره‌نگی لی‌ده‌رته‌مِی‌ریت.]

ف: بَکَم، بَگَم.

ع: بَقَم، عَنَدَم. (دَمُ الأخوین)

وینه

### بَه‌قَبِه

[ل: ته‌قَه‌ل (دروونی وردی پیکه‌وه لکار).]

ف: بَقَبِه، بَخِیَه، نَگَنده، کَلَه، کن. (دوخت ریز

### مَتَصَل

ع: كُتَبَة، خُرْزَة.

### بَه‌قَبِه

ل: مَه‌نه. ناتواری. [ماره، پاشماره]

ف: مانده، بازمانده، دینا.

ع: بَقَبَة، باقی، مَابَقِي، مُتَمَم.

### بَه‌کَار خَوَارَدَن

ل: به‌دهرد خواردن. [به‌کَلِک هاتَن، به‌سورد بورن]

ف: به‌دهرد خوردن، به‌کار آمدن.

ع: اِفَادَة، اِغْنَاء.

### بَه‌کَام گَه‌یِن

[ل: سه‌ره‌کوتَن، به‌ناوات گَه‌یشتَن]

ف: فیروزی، به‌کام رسیدن.

ع: فَوْز، نَیْل.

### بَه‌کَرِه

[ل: سورکه‌لَه‌ناوی «نه‌بریه‌کر».]

ف: مخفف «ابوبکر» است. اسم است.

### بَه‌کَسَمَات ← بَه‌کَسَمَات

### بَه‌کَه‌رَه‌م نه‌مان

ل: له‌کَه‌رَه‌م کَه‌فَتَن، به‌دهرد نه‌خواردن، له‌کار کَه‌فَتَن،

کارنه‌خواردن، به‌کَل نه‌مان. [له‌کَلِک کَه‌وتَن]

ف: به‌دهرد نخوردن، از کار افتادن، تباه شدن،

تَبَسَّت شدن.

ع: فَسَاد، ضِیَاع، بَطْلَان.

### بَه‌کَش وَقَنگَا هَاتَن

[ل: به‌دهردا گهران. پهن کردن]

ف: گرداگرد گشتن. ستایش کردن.

ع: طَوَف، تَوْصِیْف.

### بَه‌کَل نه‌مان

ل: له‌کار کَه‌فَتَن، به‌کار نه‌خواردن، به‌دهرد نه‌خواردن،

به‌کَه‌رَه‌م نه‌مان. [له‌کَلِک کَه‌وتَن]

ف: از کار افتادن، به‌دهرد نخوردن، تباه شدن،

تَبَسَّتْ شَدَن.

ع: قَسَاد، ضَيَاع، بَطْلَان

به کدیف

ل: خورشحال، دلغوش [ساز، بده‌ماخ]

ف: شادمان، خوشحال، دلشاد، خوش جاور، شادان.

ع: نَشِيط، مَسْرُور، فَرِه، فَرَح، مَرَح، غَضِب، غَاضِبِي

(غَاضِب)، بَهِيح، مَشْعُوف.

به ک

ل: گهره، [سهردار، پایه‌بهرز]

ف: بَگ، بِيگ، بَزَرگ.

ع: بِيك، بِيك، كَبِي، رَكِيَس، شَنِخ.

به گزاده

[ل: به چکه‌به‌گ، رسدن]

ف: بِيگ‌زاده، نژاده

ع: نَجِيِب، نَسِيِب، أَصِيِل.

به گزاهرين

ل: به گزاهرين [نارقه برون]

ف: در افتادن، در افتادگی کردن.

ع: نِزَاع، جِدَال، مُنَازَعَة، تَنَازُع، مُنَافَسَة، مُنَافَسَة،

مُنَافَسَة، مُنَافَسَة، مُنَافَسَة، مُنَافَسَة، مُنَافَسَة،

مُصَانَة، خِصَام، مُخَاصَمَة، نِزَان، مِرَاس.

به گزاهوون

ل: به گزاهرين. به رزه‌برون. [نارقه برون. ده‌لگه‌ران]

ف: در افتادن، ... بالا رفتن، روی درخت رفتن.

ع: نِزَاع، ... نَمَل، مَغُود.

به گسمات

[ل: جزیره نانیکی نه‌ستوره.]

ف: بَکْسَمَات، بَکْسَمَات، کاک. (نوعی است از نان

که ضخیم است.)

ع: بَشِمَاط، بَشِمَاط، بَشِمَاط، طَرْمُوس، جَرَّة، مَلَى،

مَلِيل، طَرْمُوث، أَفْؤُود، مَضْبَاة، كَفَك. (خُبْزُ الْمَلَّة).

به گوشی چاو روانین

[ل: به تیلدی چاو سه‌یر کردن له‌بهر توریه‌یی یا ناز

کردن.]

ف: آغول، آنوس، اساسه، آغولیدن، آئوسیدن،

اساسیدن. (به کنج چشم نگریستن از خشم یا

از ناز)

ع: لَحْظ، لَمَح، إِمَاح، خَزَز.

به گویچکا دان

[ل: به گویدا دان]

ف: گوشزد کردن، به گوش آشنا کردن.

ع: إِسْمَاع، قَرَعُ السَّمْع.

به گویچکا هاوردن - به گویچکا دان

به‌ل

ل: قَنج، رَاس. [ه‌ستار، ره‌پ (بَزْ غومنه: به‌ل برون]

نه‌ندامی نیرتی.)]

ف: سَتِيخ، سَتِيخ، رَاسَت، سَرِيَا، پاشده. (آلت

مردی مثلاً.)

ع: مُنْتَعِظ، قَائِم، مُنْتَصِب.

به لادا که‌فتن

[ل: به لادا که‌وتن، له‌سر لا پاکشان]

ف: از لا افتادن، به پهلو افتادن، از پهلو دراز

کشیدن.

ع: إِنْجَاء، إِنْجَاء.

به لادته

ل: گِیَلی، کَوِیْهوشی، که‌ودنی. [نازیره‌کی (به‌رام‌بهری

«زیره‌کی».)]

ف: تَیْمَاو، کَوِیْنی، کَم هوشی، کور هوشی.

(ضد ذکاوت.)

ع: بِلَادَة.

به لاغته



ك: خوشرۆوانى، شیرین‌وتى، زواندارى، تەپزوانى.

[روان‌بىژى]

ف: سَخَنَوَرى، شىوايى، خوش‌گفتارى،

شیرین‌زبانى، ژبان‌آورى.

ع: بَلَاغَة، فصاحت.

بەل بوون ← بەلەو بوون

بەلەلەگوشى

ك: گۆلەلمشت. [گۆلپايەز، خوشپاڤ]

ف: خوش‌گوش، دست‌آموز، رام، خوش‌پاور.

ع: اُذُن، ميقان.

بەلۆكە

[ك: قىتكە، مېتكە. (گۆشتپارەيدەكە لە سەرەتاي زىنى

نافرەتدا..)]

ف: چُچَلە، بُلۇجەك، بُلۇج، خُرۇسەك، خُرۇسە،

خُرۇهە، تلاق. (گوشت‌پارەي است در مَدخل

فرج.)

ع: بَطَر، قُنَب، عُنَاب، رَفَرَف.

بەلۆوچە

[ك: بەررولە. (دارزەكەيدەكە لە ژىي كەلەمەدا، يەكەكە لە

نامرازەكانى كشتراكا..)]

ف: بُلۇجەك. (چوبكى است در وتر چنبر جزو

ادوات فلاحى است.)

ع: ...

وئە <۲>

بەلەبارىكە

[ك: چالاک و لەر..)]

ف: وشكول. (زۆنگ لاغر)

ع: جَلِيد، جَلَد.

بەلەباقە

[ك: نەخۆشپىنكى بزنە كە بەردەوام دەبارىنەت..)]

ف: مرضى است عارض بُز مى‌شود و متصل

بەلەك مى‌كند.

ع: ...

بەلەپا

ك: قۇچاخ. (بالەپا) [چالاک، كۆز]

ف: بادپا، بادسار، قندزۆ، پويان، تيززۆ، چابك،

چالاک.

ع: جَوَال، سَاع، سَرِيع السَّيْرِ، رَاكِب الرِّيح.

بەلەچەك

ك: كەلەبچە، دەسبەسە. [دەست‌بەسار]

ف: كَتَبَسْتە.

ع: كَلَب.

بەلەچەك

[ك: تاسە. (گۆشتى كۆلەكە كە لەت‌لەتى دەكەن و

رشكى دەكەن بۆزستان..)]

ف: كَدَوى خُشكيدە. (گوشت كدو كە پارە پارە

مى‌كند و بۆز زمستان مى‌خشكانند.)

ع: يَبِيسُ الْقَرَع.

بەلەسان

[ك: درەختىكى بەناوبانگە..]

ف: بَلَسَان. (درختى است معروف.)

ع: بَلَسَان.

وئە

بەلەشوانە

ك: بەناشوانە. [گيايه‌كە لە «مەنى» دەچىت..]

ف: علفى است شبيه به بنا.

ع: ...

وئەى مەيە

بەلەك

[ك: مېكۆك. (گيايه‌كى شيرەدارى بەناوبانگە..)]

ف: بلك. (گياهي است معروف شيره‌دار.)

ع: ...

وئە

**به له کناچی**

ل: ژنده ښکته. [ژناني، ځلموژناني (پياوړتيا که ريفتاري ژوانه يه.)]

ف: زن خو. (مردی که کارهای زنانه بکند.)

ع: انيټ، متانت، مؤثت.

**به لهم**

ل: قايق، دسه که شتي. [لوړکه]

ف: سټنک، قايق.

ع: قارب، زورق، قلوکه.

وينی ميه.

**به له ويوون**

ل: بهل بوون، تنجه ويوون، راسه ويوون. [ههستان، رهپ

بوون (بو نومونه: بهل بوونی نه دنامی نيريتي.)]

ف: ستیغ شدن، ستیغ شدن، راست شدن، پا

شدن. (آلت رجوليت مثلاً.)

ع: انتصاب، انتعاظ، قيام، استقامه.

**به ليخ**

ل: زواندار، تهرزون، دهمدراش، قه لوده ل. [ره انبيژ]

ف: شيوا، خوش گفتار، شيرين زبان، تر زبان،

زبان آور، گوياس، سځنوز، سځن سنج،

سځن پردان، سځن پروړ، شيرين سځن.

ع: فصيح، بليغ، ذليق، ثرب، مسطع، مصطع،

مسقع، مصقع، مسلاق.

**به لا**

ل: وهی، تهمدره، سهمدره، دورد. [کارسات]

ف: آسیب، درد، غزند، آفت، پتیاره.

ع: بلاء، بليئة، حادثه، نازلة، آفة، عافه، قارعة،

فاجعة، فادحة، داهية، مصيبة، زريئة، ويل، ويئة.

**به لاجموی**

ل: خوړوړک. که نين. (به لاجموی لی تی. خوړوړکی لی تی،

که نینی لی تی.) [گالته جار، سه یروسه مدهره. پیکه نین]

ف: پلنډجکی، بولنډجکی، پلنډجکی. خنده.

ع: عجيب، اضحوكة. بوالعجبی. ضحك.

**به لگوردان**

ل: دهر دهر گورین، وهیدو گورین. [قه زاره گير]

ف: آسیب گردان. (بلا گردان)

ع: فدية، صدقة.

**به لام**

ل: به لان، نه مان، وهلی. [نه ما، وهلیکان]

ف: پڼ، ولی.

ع: أما، لکن.

به لان ← به لام

**به لڅ**

[ل: که پرو (توژالی سر سرکه و ناوړه و شراب و...)]

ف: سپیچه. (سرتوی سرکه و آب غوره و

شراب و امثال آن.)

ع: كَرَج، خُضرة. (طفاوة)

به لڅ کوچک ← که وهرز

**به لځه**

ل: یه کانه. [پړک (نیره بهازی پیر.)]

ف: ساد، کاس. (تره خوک پیر)

ع: دویل.

**به لځهم**

ل: چلم، چلم دم. [تفی هست. (چلمی قورگ.)]

ف: خیم، بلغم. (عن دماغ گلو)

ع: نُخاعة، نُخامة، قُشاعة، نُفاعة. بُلغم.

**به لک**

ل: به لکو، به لکه. [به لام]

ف: ون، ونکه، بلکه.

ع: بَلْ.

**به لکم**

ل: به لکو، به لکو، به لک. [به لام]

ف: ون، ونکه، بلکه.

ع: بَلْ.

## به‌لک

ل: به‌شکه، به‌لکو، به‌لکم، به‌شکو، به‌شکم. [له‌وانه‌یه،

خوابکا]

ف: بَشَکِه، باشد که، شاید، بَلکِه.

ع: نَعْل، عَسَى، عَسَى أَنْ.

به‌لکه ← به‌لکم

## به‌لک

ل: گه‌لا، پهل، په‌له، په‌ره، په‌لگ. [په‌لکی دار و گیا.

ه‌ه‌روه‌ها: پیتلور]

ف: بَرگ، بَلگ، پَلگ، پَلک.

ع: وَدَق، جَفَن.

## به‌لک چاو

ل: پیله، پیتلور، په‌له، په‌لگ. [په‌لکی چاو]

ف: پَلگ، پَلگ چَشَم، بَلگ چَشَم.

ع: جَفَن.

## به‌لک کوپچک

[ل: نهرمدی گوئ]

ف: بَلگ گوش.

ع: رَنَمَة، رُوم، رُوم، حَجَّة، شَحْمَة الْأُذُن.

## به‌لک لووت

ل: نهرمدی لووت. [به‌شی کړکړاگه‌داری سهره‌تای لووت.

(به‌په‌ری ناوهر است ده‌لین: «په‌رده‌ی لووت».)]

ف: بَجَس، بَلگ بینی. (وسطی را «په‌رده‌ی لووت»

می‌گویند.)

ع: مَابِن، خُتَابَة.

## به‌لکه

[ل: پالپشت، نارنیشان (بز نمونده: نارنیشانی دزراو.)]

ف: بَلگه، برگه. (نشان دزدیده مثلاً.)

ع: مَدْرَك.

## به‌لکم

[ل: گه‌لاز لاسکی برنج.]

ف: بَلَم. (برگ و ساقه‌ی برنج.)

ع: أَلْيَاف الرَّزِّ.

## به‌لهم‌ریش

[ل: مرزلی ریش‌پان و پرمود.]

ف: باصه، بامه ریش، بَلمه ریش.

ع: هُلُوف، مُعْتَن، كَثِيفُ الْحَيَةِ، كَثِيفُ الْحَيَةِ،

كثيف الحية.

## به‌لهمی

[ل: وشه‌ی وه‌لامدانه‌وه - به‌لن - یه، به‌توره‌یه‌وه.]

ف: کلمه‌ی رد کردن (به‌لن) است در حال غیظ

و غضب.

## به‌له‌د

ل: شاره‌زا. [رتنرین]

ف: بَلَد.

ع: مُطْلِع، مُسْتَحْضِر، خَبِير، بَصِير. دَکِیل، هَادِي،

خَرِيت، مِسلَع.

## به‌له‌ک

ل: بازگ، پلپلی. [ته‌بلق، دورپه‌نگ]

ف: پیسه، خَلَنگ، خَلَنج، دورنگ.

ع: أَبْلَق، أَبْرَق، أَبْرَص، أَرَمَد، أَخْصَف.

## به‌له‌ک به‌له‌ک

ل: پلپلی، پلنگی، له‌که‌له‌که، بازگ. [ته‌بلق، خال‌خال،

په‌له‌په‌له]

ف: لَک‌لَک، لَک‌لَک‌کِه، دورنگ، خَلَنگ، خَلَنج،

پیسه، پُلنگی.

ع: أَبْلَق، أَبْرَق، أَبْرَص، أَرَمَد، أَخْصَف. مُنْقَط، أَرَقَط.

## به‌لین

ل: تم، نهری، واسه. چه؟ [وايه. چی؟]

ف: بَلی، به‌م، آری، چنین است. چه؟

ع: بَلَى، نَعَمْ، أَجَل، بَجَل، جَبِي، إِي. (إِي وَاللَّهِ.)

## به‌لین

ل: گفتم. [په‌یمان]

ف: گُفت، نوله، سَخَن، گُفتار.

ع: قَوْل، عَهْد.

بهم

ك: زل، گه‌وره. (سه‌دا) [دهنگی قه‌به و زیر. (به‌رامبه‌ری

دهنگی زیر یا نزمه.)]

ف: بَم، گُنده. (ضد صدای زیر.)

ع: بَم.

بهم

ك: فَش، به‌رزو بوگ. [فَشَل (به‌رامبه‌ری «پتو».)]

ف: گُنده، سست، برآمد. (ضد سفت)

ع: فَشَفَاش، مُتَخَلِّخِل، سَحِيل، مُنْقَبِر، مَزَيَّر،

مُحْتَلَل.

به‌مانه

[ك: به‌نه‌مانه (به‌رامبه‌ری «به‌وانه».)]

ف: به‌اینها. (ضد «به‌وانه»)

ع: به‌وَلَام.

به‌مبو

ك: به‌مر. [قامیشی هندی.]

ف: بنبو. (نی هندی)

ع: بَمَبو.

به‌میوول

ك: چاپوَلَه، فیل، که‌له‌ك، دار. [ته‌له‌که]

ف: بامبول، دَغَل، نیرنگ، بازی، بازیچه، ذَرَق،

شید.

ع: حَبْلَة، مَكْر، دَسِيسَة، سِحْر، شَعْبَة، اقْتِرَاء.

به‌م‌چوره

ك: به‌ته‌م‌چوره. [به‌م‌شیره]

ف: به‌این‌جور، این‌جور، ایدون، این‌چنین،

به‌این‌یاسا،

ع: کَیْتَه، هَکْدا.

به‌هز‌دان

[ك: به‌کری‌دان]

ف: به‌مزد‌دادن.

ع: اِكْرَاء، اِحَارَة.

به‌هزده

[ك: به‌کریده]

ف: به‌مزد‌ده، به‌مزد‌دهنده.

ع: مُکْرِي، مُوَجِر.

به‌من‌چه

[ك: به‌من‌چی؟، به‌یو‌ندی به‌منه‌ره‌نیه.]

ف: به‌من‌چه؟

ع: ما‌لی؟، مَا عَلَي؟

به‌مر

[ك: به‌مبو (قامیشی هندی.)]

ف: بنبو. (نی هندی)

ع: بَمَبو.

به‌مه

[ك: به‌نمه] (به‌مه‌بیتره)

ف: به‌این.

ع: بَهْدا، لَهْذا.

به‌ن

[ك: هه‌ردای‌له‌خوری‌پتسار.]

ف: بن، ریسمان. (پش‌م‌ریسیده)

ع: غَزَل، خَیْط.

به‌ن

ك: جگه، وه‌نگ، قه‌ف، بدن‌گه. [گه، جوم‌گه. به‌ند

(جوم‌گه‌ی‌به‌نجه. قه‌فی‌قامیش.)]

ف: بَند، پک (بند‌انگشت. بند‌نی).

ع: بُرْجَم، فِقْرَة، مَقْصِل، کَعْب، مَعْقِم.

به‌ن

ك: به‌س. [به‌یو‌ندی، ده‌ریس (ده‌ریسی‌نه‌و‌کارنیه.)]

ف: به‌ست، به‌ند. (در‌بند‌فلان‌کار‌نیست.)

ع: قید، رباط، علاقه، تعلق، ارتباط، صند.

به ن

ل: به سه. [بهسته، گورزه (بو نمونه: کاغذ هر به نینکی

ده دسته یه.)]

ف: بَند، بَسته، پُرَوَند، پُرَوَندَه، پِلَوَندَه، پُرَوَندَه،

بُجَجه، بوغچه، (کاغذ مثلاً هر بندی ده دسته

است.)

ع: رِزْمَه.

به ن

[ل: بهش (به شیک له کتیب.)]

ف: بند. (قسمتی از کتاب)

ع: فَصل. باب. بَند.

به ن

ل: زینان. [زیندان، گرتورخانه]

ف: بَند، چَرَس، زندان.

ع: حَبَس، قید، وثاق، بَند.

به ن

ل: دابهستن. [بهستنه، راگرتن (ای نه سپ، نازول.)]

ف: بَند، بَستن. (اسپ، حیوان)

ع: رِباط، بِن. مَریط.

به ن

ل: بهس، تهنکه. [پارچه کانتزایه که بو پینه کردن یا

پته و کردن به کار دهینریت. (وله: بهسی سنوق یا

تفنگ.)]

ف: بَند، بَست، بَش. (بست صندوق یا تفنگ

مثلاً.)

ع: قُوَّة، کَتِیْفَه.

به ن

[ل: سهریبه ند (نهو شیعه ی که پاش چند شیعه به

سهرویه کی تر ده یلین.)]

ف: بَند. (شعری که پس از چند شعر به

قافیه ی دیگر گویند.)

ع: تَرْجیع، تَرْکیب.

به ن

ل: بهنگه، به نهنگه، ناوباره [بهست (بهندار.)]

ف: بَند، بَست، بَرغ، وَرغ، دَرغ، دارغ، وارغ،

دَلنگ، بَرغاب، بَندروغ، بَندگه، بَندگاه، (سد

جلو آب)

ع: سَد، حَاجُور.

به ن

[ل: پت، رشته (بو نمونه: بهی ته زیج.)]

ف: بند، رشته. (بند تسبیح مثلاً.)

ع: سِلک، خَیط.

به نا

ل: مدنی. [مهندی (گیایه که ره کور که ما که دهیبرژین و

ده یون.)]

ف: بنا. (علفی است خوراکی شبیه به کُما که

بریان کرده می خوردند)

ع: ...

وینده هیه

به نا

ل: گلکار. [روستای خانور.]

ف: راز، زاو، زاویل، غلیگر، غلیغر، گلکار،

أَرزَه گر، آندایشگر، گلیگر، گلگر، گلغر، سفت کار.

ع: بَناء، طَیَان.

به نشاونه

ل: به له شوا نه. [گیایه کی به ناوبانگ و بوخوشه و

ده خوریت.)]

ف: علفی است معطر، معروف [و] خوردنی.

به نان

[ل: بهندان، سه هون بهندان، سه رما]

ف: هوا بندان، یخبندان، سرما، هوا سردی.

ع: بُرد، خَصَر، قَر، مَزَد.

**به‌نلو**

[ل: له رو، به‌رام‌به‌ری «له‌به‌ر». (له رووی کتبیبه‌که‌ره.)]

ف: از‌رو. (از رووی کتاب)

ع: فِي الْكِتَاب، عَنْ وَجْهِ الْكِتَاب.

**به‌نلو خوا**

[ل: به‌نوی یه‌زدان. (بۆ سَرنَند خواردن یا یارمه‌تی

خواستنه.)]

ف: به‌نام خدا، به‌نام ای‌زد. (قسم، یا استعانه

است.)

ع: بِاللّٰه، بِاسْمِ اللّٰه.

**به‌نلوه‌لوردن**

ل: به‌نلوه‌لوردن، نلوه‌لوردن، باره‌لوردن، په‌روره‌کردن

[باره‌یتان]

ف: بار آوردن، په‌روره‌کردن، په‌روردن،

په‌روریدن، فره‌وردن، فره‌ورش کردن، په‌رستاری

کردن.

ع: تَرْبِیَّة، تَرْبِیْب، خِدْمَة، حَضَانَة.

**به‌نلوه‌لوردن**

ل: نلوه‌لوردن، باره‌لوردن، په‌روره‌کردن [باره‌یتان]

ف: بار آوردن، په‌روره‌کردن، په‌رستاری کردن،

په‌روریدن، فره‌وردن، فره‌ورش کردن.

ع: تَرْبِیَّة، تَرْبِیْب، حَضَانَة.

**به‌نپه‌ر**

ل: چه‌قز. [کارد]

ف: چاقو، بَندَبَر.

ع: سَكِّین.

**وینه** — **ه‌نپه‌ر**

**به‌نپه‌رون**

ل: رِسان، مه‌نه‌رکردن [مانه‌ره]

ف: ماندن، آرام گرفتن.

ع: وَقَف، وَقُوف، وَقُف، مَكُث، إِسْتِقْرَار، سَكُون،

**لُبث.**

**به‌نپه‌رون**

ل: لَیْسَه‌ن. [لی‌گیره‌رون، لی‌به‌نپه‌رون]

ف: بند شدن، نِی‌زه‌بند کردن، چیزێ گرفتن.

ع: أَخَذَ، جَزَّ، إِسْتِفَادَ.

**به‌ن‌تفه‌نگ**

[ل: قایشی‌تفه‌نگ]

ف: بَند‌تفه‌نگ، دوال‌تفه‌نگ.

ع: حِمَاة، حَمِیْلَة، حِمَالُ الْبَارُوْدَة.

**وینه** <۲>

**به‌ن‌درگی‌جوال**

ل: ده‌ریتن. [زاریتنی‌جوال]

ف: بَند‌دور، بَند‌جوال.

ع: شِنَاق، وِکاء.

**به‌ن‌درگی‌خه‌گه**

ل: ده‌ریتن. [زاریتنی‌هیزه]

ف: بَند‌دور، بَند‌خه‌گه.

ع: شِنَاق، وِکاء.

**به‌ن‌دل**

ل: ریشه‌ی دل، ریشه‌ی جه‌رگ، به‌ن‌جه‌رگ. [ره‌گی‌دل]

ف: بند دل، ریشه‌ی دل، ریشه‌ی جان.

ع: نِیاط، وَتِین، عِرْقُ الْفُؤَاد، عِلَاقَة الْقَلْب.

**به‌ن‌دل**

ل: نارامی دل، نارامی گیان. [به‌ندی دل، خوشه‌ویست

(نیدی‌مه.)]

ف: بند دل، آرام جان، آسایش جان. (کنایه

است.)

ع: مَحْبُوب، مَعْشُوق، حَبِّ، حَبِیْب، عَشِیْق، عَزِیز.

**به‌ندول**

[ل: زه‌مبه‌ره‌ک]

ف: بَند‌دول.

ع: نابَض، رُنْبِرْک.

وینه

به‌ن روویه‌نه

[ک: به‌نی په‌چه]

ف: بَند روپَند.

ع: ثَبَات، شَبَام.

به‌ن شمشیر

[ک: قایشی شمشیر]

ف: بَند شمشیر.

ع: حَمَالَة، حَمِيلَة، ذَوَابَة.

به‌ن که‌وش

[ک: که‌یتان]

ف: بَند کَفَش.

ع: شَسِيع، شِرَاك، شِرِع، زِمَام، قِبَال، نَعْفَة، سَعْدَانَه،

رُغْبَانَة.

وینه <۲>

به‌ننگ

ک: چرس، که‌نمر. [حه‌شیشه]

ف: بَنگ، کَنُو، کَنَب، بَرَش.

ع: حَشِيش، أَسْرَار، وَرَق الْخِيَال، بَنَج، بَرَش، قُتَب،

کُتَب.

به‌ن گوروا

[ک: په‌تیک که گوزهری به پوزهره راده‌گرتت.]

ف: بَند جوراب.

ع: مُخَدَّم، زِمَام، رِبَاط السَّاق.

وینه <۲>

به‌نکه

ک: به‌ن، نارباره، بنه‌به‌نکه. [به‌ست، به‌ندار]

ف: بَند، بَرِغ، وَرِغ، دَرِغ، بَسِست، وارِغ، دارِغ،

بَرِغَاب، بَندِروغ، دَنگ، بَندگه، بَندگاه، بَندآب.

ع: حَاجُور، سَد.

به‌نکه

ک: جگه، به‌ن، وه‌نگ. [جومگه، گه (جومگه‌ی په‌غه).]

ف: بَند، پک. (بند انگشت)

ع: بُرْجَم، فِقْرَة، مَفْصِل، مَعْقِم، كَعْب.

به‌نکه

ک: به‌ن. [به‌ندی می‌شوه‌تری.]

ف: بَند، کانا، کاناژ، کَنَز. (بند خوشه‌ی انگور)

ع: مَفْصِل، مَفْصِلُ الْفُنُقُود.

به‌نکه‌نیتشه ← جگه‌نیتشه

به‌نکمی نه‌نگوس

ک: بِنَخ نه‌نگرس. [جومگه‌ی بنی په‌غه.]

ف: بَند انگشت، بِنَخ انگشت.

ع: أَشْجَع، أَشْجَع.

به‌نکمی شاخ

ک: گری. [گریگه‌لی شاخی ناژول.]

ف: بَند شاخ، گره شاخ. (برجستگی‌های شاخ

حیوانات)

ع: حَيْدَة.

به‌نکمی ناخون

[ک: جومگه‌ی پاژ نینوک. (جومگه‌ی سدر په‌غه).]

ف: بَند ناخن. (بند سر انگشت)

ع: رَاجِبَة.

به‌نکمی ناوکی

[ک: جومگه‌ی ناروهراسی په‌غه.]

ف: بَند میانه. (بند وسطی انگشت.)

ع: بُرْجَمَة.

به‌ن موونلوی

[ک: هر دای مورپرسی.]

ف: بَندور، کَرَش، کُرسه.

ع: غَزَل.

به‌ننه

ک: به‌رده، زهرخید، غولام. [به‌نده، کزیله]

ف: بَند، بَرده، بِلون، گَرَا، آغوش، زَرخَريد.

ع: عَبْد، قَبْن، غُلَام، رَقَبَة، مَمْلُوك، مَوْلَى، مَوْلَى.

(مُعْتَق، مُحَرَّر)

به‌نویس

ل: ساختوباخت، سازوباز. [که‌نویه‌ین، په‌یان]

ف: پیمان، بندوقست، ساختوبیاخت، سازش.

ع: شَرط، میثاق، مُعَاهِدَة، مُوَاضَعَة، مُعَاهِدَة، مُرَابِطَة، ثَبَانِي.

به‌نه

ل: گریه‌ده: نمر جوتیاره‌ی دور گای جوت پتکه‌ره  
دبه‌ستته‌ره. (ناوی بکه‌ره.)

ف: بَنده، بَنَد. (جَفَت‌بنده) (اسم فاعل است.)

ع: رَابِط. (رَابِط الْفَدَان)

به‌نمر

ل: له‌نگه‌رگا، نه‌سکه‌له

ف: فُرَز، فُرْزَه، بَنَدَر.

ع: مینا، میناء، مَرَسِي، مَرَفَا، مَكَلَا، بَنَدَر، اسكَلَة.

به‌نمر

ل: وِیسان، مهنر، به‌ن بورن. [مانده، خایاندن]

ف: ایست، ایستادن، ماندن، درتگ.

ع: وَقُوف، ثَوَقُف، تَمَكُّث، وَقَف، مَكُث، لُبُث، لَبِث، لَبَاث، سَكُون.

به‌نهری

ل: که‌ز چهرمگ، که‌ز سواری. [گویدریژی سپی به‌ندری  
بو‌سواریبورن.]ف: کوژه، بندری، مصری. (الاغ سفید بندری  
سواری)

ع: مصري، بَنَدَرِي، اَقْمَر.

به‌نهن

ل: تِیلاخ، کیتسان. [به‌ندن، کوسار]

ف: کوهسار، ایلاق، کوهستان.

ع: صُرُود، مَقِیْظ، جِبَال.

به‌نوش

ل: وه‌نوش. [وه‌نرشی‌ی (ره‌نگی وه‌نرشی‌ی).]

ف: بنفش. (رنگ بنفش)

ع: اُدْهَس، بَنَفْسَجِي، سَمْنَجُونِي.  
به‌نوشی

ل: [ل: مَرز بونی ده‌مرچار.]

ف: بادژ، بادش، سرخ‌باد. (بنفش شدن رخسار)

ع: كُمُودَة، دُهَسَة.

به‌ن هه‌لکردن

ل: هه‌لکردن [پنجه‌نره. گل‌وله کردن]

ف: نور دیدن، گل‌وله کردن.

ع: لَف، طَي.

به‌نی

ل: گیار، تاوانبار (که به تورکی «تاخ» یی پتده‌لین.)

ف: بنده، گناهکار. (که تَرک (یاتاخ) گویند.)

ع: مَحْبُوس، مَقِیْد.

به‌نیوان

ل: زینان‌ره، دوساخچی. [زیندانوان: چاره‌یری زیندان.]

ف: بَنَدیوان، بَنَدیبان، دژخی، زِنَدانبان،

دُستاخچی.

ع: سَجَان، حَدَاد.

به‌و

ل: به‌نهر. (به‌و بیژ!!) [به‌+کسی سییه‌می تال.]

ف: به‌او. (به‌او بگو!)

ع: لَه. (قُلْ لَه!)

به‌وچوره

ل: به‌نهر جوژه. [به‌رشیره، ناره‌ها]

ف: آن‌جور، آن‌چنان، آن‌دون، آذون.

ع: كَذَاك، كَذَا.

به‌بر

ل: به‌بر. [درنده‌یه که له پلنگ ده‌جیت.]

ف: به‌بر. (درنده‌ای است شبیه به پلنگ.)

ع: بَبَر، بَبَر.

ونه‌به‌بر

به‌ش



[ك: نامرازیکی جولاییه.]

ف: آهنگه، پهناکش. (افزار جولاهی است.)

ع: ...

بهمن

ك: بوره. [بایر (زوی نه کیلار.)]

ف: بوم، بوره. (زمین شیار نشده)

ع: بُور، بایر، سیاخ.

بهوه

[ك: به نعو، به ندره] (بهوه بیژه)

ف: به آن، به او.

ع: به، نه. (بها، نها)

بهوه سیری

ك: باداری. [مایه سیری]

ف: بواسیر. نواسیر، کون باد، بادپیری.

ع: بواسیر، باسوری، باسور. نواسیر، ناسوری،

ناسور.

بهها

ك: بهخ! [رشه‌ی په‌سند‌کردنه، هندی جار بو]

سدر زشتیش به کار ده‌یتنریت.]

ف: بهه، پهه، خه، خه، خه، خوش! (کلمه‌ی تحسین

است، گاهی در توپیخ هم استعمال می‌شود.)

ع: طویی، یخ!

بهها

ك: بایی، نرجس. [نرخ]

ف: آرج، آرن، آخش، آخش، آرزش، آرجش، بهه.

ع: ثَمَن، بَدَل، قِیمَة، سَعَر.

بههار

ك: ره‌هار. [یه‌ک‌مین وهرزی سال.]

ف: بهار، نوبهار، بهامین. (چمن آرا، گل‌آور،

جان پرور.)

ع: ربيع.

بههار

ك: شکوفه، خونچه. [گولی دار، گولی نپشکوتوو.]

ف: شکوفه، غنچه، بهار.

ع: نُور.

به‌هارین

[ك: شوتنی به‌ستنه‌وی چواری له به‌هاردا.]

ف: بهار بند.

ع: مَرِبَط.

به‌هانه

ك: به‌ته، بیانك، لام، دساویر، گزه‌ك. [بیانور، هون]

ف: بهانه، انگیزه، دست‌آویز.

ع: وَسِيلَه، واسِطَة، سَبَب.

به‌هوه‌چه

ك: باره‌چه، درامه‌د. [داهات]

ف: بهره، درآمد.

ع: نفع، دَخْل، فائِدَة، عائدَة، مَنفَعَة، مَنافع، مَدَاخِل،

فوائد، عوائد، مَحْصُول، مَحْصَل.

به‌هقی

ك: پیسی. [به‌له‌کی]

ف: بهک، سَرچَپ.

ع: بهق، برص

به‌هه‌شت

[ك: باخانی نهو دنیا.]

ف: بهشت، گشتا، اجماع، مینو، منو، پردوس.

ع: جَنَّة، فردوس، رَوْضَة.

به‌هه‌شت

ك: سپران، سپرار. [ناسمانی نویم، هه‌لمیک که بو‌شایی

دهره‌وی زوی پرکردو‌توره. (هه‌وای نیستی: هه‌وای

خوش.)]

ف: سپهرار. (هوای اتری: هوای لطیف، هوای

خوش.)

ع: أَثَر، اِفَر.

به‌همادا روین

ل: به دم باره چوون (بو نمونه: به همدادا چوونی

پروشوپه لاش.)

ف: به هوا رفتن. (خس و خاشاک مثلاً.)

ع: ذرو.

بهی

ل: میروی دار بهی.

ف: به، بهی، آبی

ع: سَفَرَجَل.

وینه

بهیات

ل: شهرمه نه. (شهریاته)

ف: شَب مانده، شَب زده، شته.

ع: بایت، بیات، بیوت، غاب.

بهیانه ← بهیات

بهیاخ

ل: بهیداخ، دروش، نالا. (عالا)

ف: بیره، درفش، دروش، اختر.

ع: عَلم، رَایة، غَایة، لَواء، عَقاب، هَیْزَلَة، مَطارد،

بَند، درفش، سنجق، بَیْرق

وینه

بهیاخدار

ل: بهیداخدار، نالادار. (نالچی، نالامه لگر)

ف: بیره دار، درفشدار، اختردار.

ع: جَلواز، بَیْرقدار.

بهیاز

ل: باهیر، نه کتلیاک. (باهیر، نه کتلاوا)

ف: ناکشته.

ع: بانر، غَیر مَزْذوع.

بهیاز

ل: کهشکول: دفته ری شیمر و بیهری.

ف: جُنْگ، کشکول.

ع: بیاض، کُناشَة، وَضِیْعَة، مَجموع.

بهیازه

ل: داری سهر قرتینراوا.

ف: سر بُزیده.

ع: عَقْلَه، فُسیل.

بهیان

ل: شهو کی، بهیانه کی، بهیانی. (سپیده)

ف: بام، بامداد، پَنْگ، پگاه، شبگیر، سحر.

سحرگاه.

ع: صُبح، لَیاح، لَیاح، سَحَر.

بهیان

ل: رتن، قسه. (دربیرین، دوان)

ف: گفتن، گفتار، سخن.

ع: بَیان، تَقْرِیر.

بهیانه کی

ل: شهو کی، بهیان. (سپیده)

ف: بام، بامداد، پَنْگ، پگاه، شبگیر، سحر.

سحرگاه.

ع: صُبح، لَیاح، لَیاح، صَباح، صَبِیْحَة، أَصْبُوْحَة،

سَحَر.

بهیانی ← بهیانه کی

بهیانی ← پارشینو

بهیتان

ل: دهرمانگر چاروا، تیمارچی. (بهیتار: پزشکی ناژان.)

ف: پزشک چارپا، پزشک چارپا، پزشک چاروا،

پژسک چاروا، تیمارچی.

ع: بَیطار.

بهیتان

ل: نه سپناس. (بهیتار: پزشکی ناژان.)

ف: پزشک چاروا، پزشک چارپا.

ع: بَیطار.

بهیتولقه سیده (بیت القصیده)

ل: تهل. (بی هارتا، باشرین دیری هوتراوه.)



ع: وَسَط، وَسَط، عَقَر، بَيْن، فَتْرَة، خَلَل.

**بهین ناسمان و زدهوین**

ك: ناسمان، همدا، همدا، [بوشایی]

ف: نیوار، آسمان، هوا.

ع: جَو، سَمَاء، هَوَاء، بَيْن السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ.

**بهینهات**

ك: بهیمان، [ورفا، ندمك]

ف: پیمان، دوستداری.

ع: وفاء.

**بهینی**

ك: چینی، گایی، [ماوریهك]

ف: هنگامی، چندی، گاهی.

ع: بَيْنَمَا، حِينًا، وَقْتًا.

**بهیهخه‌دا کیشان**

ك: گرتنه‌خوی منان. (به کورپی خو کردنی منائی

خدلكی.)

ف: پسر خواندن، به یخه کشیدن، (پسر

دیگری را پسر خود ساختن.)

ع: قَبَّلِي.

**بهیه‌خه‌دا کیشیاك**

ك: به کورپی ورگیار.

ف: پسر خوانده.

ع: مُتَبَلِّي، مُلْتَاط، مُسْتَطَلَا، دَعِي، زَنِيم.

**بهیه‌کاجوون**

ك: ته‌یان، چوون به یه‌کا. [له یه‌ك نالان، چپ برون

(به‌یه‌کاجوونی گیا، نائف و...)]

ف: به‌هم رفتن، انبوه شدن. (گیاه، علف، و

امثال آن.)

ع: أَثُوث، وَشَج، الْتِكَاك، الْتِفَاف، تَدَاخُل.

**بهیه‌کاجوون**

ك: چوون به یه‌کا. [چوونه ناو یه‌ك، له یه‌ك هه‌لپیکران

(روك: به یه‌کا چوونی دیانه‌ی چهرخ.)]

ف: به‌هم رفتن، توی هم رفتن. (دندانه‌ی چرخ

مثلاً.)

ع: اَشْتَبَاك، تَشْبُك، تَشْبُص، تَضَام، اِنْدِمَاج.

تَدَاخُل، وَشَج.

**بهیه‌کادان**

ك: ناوِته کردن. [تیکه‌ل کردن]

ف: به‌هم‌زدن، آمیخته کردن، قاتی کردن،

آغشتن.

ع: رِيك، مَرْج، تَخْلِيَط، تَرْكِيْب.

**بهیه‌کادان**

ك: رمانن، هَلِرُوشانسه، تِيك‌دان، داغان کردن، روخائن.

[رماندن]

ف: به‌هم‌زدن، رِخاندن، داغان کردن.

ع: نَقْض، هَدَم، تَخْرِيْب، تَقْلِيْب.

**بهیه‌لنگه‌یشتن**

ك: به‌یه‌ك گه‌یین. [به یه‌ك شاد بوون، دیدار کردن]

ف: به‌هم‌رسیدن.

ع: وَصَال، مُلَاقَات.

**بهیه‌كه‌و دان**

ك: به یه‌كدا کوتان (به‌یه‌ك‌دانی دووشت.)]

ف: به‌هم‌زدن. (دو چیز را به‌هم‌دیگر زدن.)

ع: سَكَّ، صَكَ، صَكَم.

**بی!**

ك: وهره!

ف: بی‌ا، آ!

ع: تَعَالِ، جِيْ، هَلْمْ، هَيْتَكَ!

**بی**

ك: به‌بی، بِيَجْگه (بی‌کس و بی‌شت.)]

ف: بی، بی، (بی همه چیز)

ع: بِلَا، بَدُون، مِّنْ دُونِ، وَغَيْرِ مِّنْ غَيْرِ.

**بی**

ك: بِيْت، بِيْت [وا بی]

ف: باشد. (چنین باشد)

ع: يَكُنْ، يَكُونْ، كَانَ.

**بی تارام**

ك: بی تار. [ناتارام، بی توتره]

ف: بی آرام، بی تاب.

ع: مُضْطَرِب، مُتَرَجِّج، مُتَهَيِّج، غَيْر مُسْتَقَر.

**بی تارامی**

ك: بی تری. [ناتارامی، بی توتره بی]

ف: بی آرامی، بی تابی، تپ، تپش، تپاک، تاسه، تلواسه.

ع: اِضْطِرَاب، تَرَجُّج، تَهَيُّج، عَدَمِ اِسْتِقْرَار. اشتیاق.

**بی ناکا**

ك: بی خدود، ناکا. [بی خدیمر، ناکا]

ف: بی آگاه، ناآگاه، برناس، فرناس، فرغوک.

ع: غافل.

**بی ناوورو**

ك: بی شرم، دامالیاگ. [بی خدیا]

ف: بی آبرو، بی شرم، بی آرم، بلایه، بلایه، لکام، کلوک، خلولیا.

ع: بَذِيء، وَقِح، وَقِيح، وَقَاح.

**بی نالین**

[ك: بیدین، بی باور.]

ف: ذُرُوْدند، بُلُقْدَر، بُلُقْدَر، بُلُقْدَر، نافرمان.

ع: كَافِر، مُلْحِد، فَاسِق، فَاجِر.

**بیانك**

ك: په لپ، پړك. [بیانو]

ف: بَهِانِه.

ع: اِصرار.

**بیانك**

[بكات.]

ف: بهانه، گَزَك. [دلیلی که گناه را آسان کند.]

ع: عُنْد، عُنْد.

**بیانك**

[ك: رخنه گرتن]

ف: بَهِانِه، خورده گیری.

ع: اِعْتِرَاض، اِیراد.

**بیوان**

ك: یوان، سارا، دهشت، چول. [دهشتودر، چولگه]

ف: ساد، ساده، تَرَن، تیما، هامون، بیابان، دشت، گویر، چول.

ع: صَحراء، بَیداء، فِیفاء، فِیفاء، بَرّاح، قَرّاح، قَفَر، قَارَة، فَلَاء، مَرْت، بَلَقَة، مَفَاذَة.

**بیوان**

ك: بیتخ. [دلم بیوان بو.] [بیتوش (دلپورین)]

ف: بی خود. (رفتن دل)

ع: مَدھوش، دَهْش، عَمِي، مَعْمِي، مَعْمِي.

**بی نه ده بی**

ك: هرزه، قرت، سولك. [جلف]

ف: لُكام، هرزه، قرت، سَبْك.

ع: جَسور، خَفِيف، خَشِن.

**بی نه ده بی**

ك: قرتی، سوكی، هرزه گری. [جلفی]

ف: زِیف، لُكامی، هرزه گی، قرتی، سبکی.

ع: جَسارَة، خُشُونَة، عِصیان.

**بی نه مه**

[ك: به بی نه مه] [بی نه مه من بیتم.]

ف: بی اینکه.

ع: مِنْ دُونِ اَنْ، مِنْ غَيْرِ اَنْ.

**بی نه نوا**

ك: هه ژار. [نه دار]

ك: گدزك. [پاكانه، بهمانه (بهنگه يدك كه گوناه نسان

ف: بی‌نوا، بی‌چیز.

ع: فقیر، لاشیء، مُفلس.

بی‌تنوایی

ك: هه‌زاری. [نه‌داری]

ف: بی‌نواایی، بی‌چیزی.

ع: فقر، فاقه، افلاس.

بی‌نهوه

[ك: به بی‌ نه‌وی] (بی‌ نه‌ه من بی‌ژم)

ف: بی‌آنكه.

ع: مَن دوز آن. مَن غَیر آن.

بی‌نیختیار

ك: دل‌نه‌خواز، دل‌نه‌خوا. [خو‌نه‌یست، ناچار]

ف: آخواسته، نْخواسته، بی‌خواست، ناچار،

دل‌نْخواه.

ع: بِلَا اِختِیار. بِلَا ارَادَة، غَیر مُختار، مَجبور، مُكرَه.

بی‌نیختیاری

ك: دل‌نه‌خوا، دل‌نه‌خواایی. [ناچاری]

ف: آخواستی، نْخواستی، بی‌خواستی،

ناچاری، دل‌نْخواه، دل‌نْخواهی.

ع: لَا اِختِیاری، غَیر ارادی، جَبَر، كَره، كَره.

بی‌باز

ك: بی‌بەر، قسر. (بی‌بهره‌م)

ف: بی‌بار، بوه. (بی‌ثمر)

ع: غَیر مُثمر.

بی‌باز

[ك: بی‌بەر]

ف: بی‌بار.

ع: فَلْجَل، فَلْجَل، بَهَار.

وینه

بی‌باز

ك: بی‌بَه‌ش. [به‌شیراو]

ف: بی‌بهره، بی‌بخش، بی‌رَسد، بی‌بون.

ع: مَحْرُوم، خَائِب، مَحْجُوب.

بی‌باز

ك: نه‌ترس، بی‌په‌روا، [چاره‌نه‌ترس، گرتنه‌ده‌ر]

ف: بی‌باک، بی‌په‌روا، نترس، ماسی.

ع: جریء، جَسُور، شجاع، شَجیع، مِقْحام، مُتَهَوِّر.

بی‌باک

ك: زَلَّ. [بی‌ژو (كه‌سێك كه بارکی نه‌ناسراو بیت).]

ف: أَشْوَخ، خَشْتُوك، داغول، غول، سَند،

سَندره، سَندراه، بی‌پدر. (کسی‌که پدرش

معروف نباشد.)

ع: طامِر، صُنَافِرَة، نَعِي، زَنِيم، نَغِيل، لَقِيط، نَبِيد،

مَنْبُود، مَلْقُوط، قَرْعَة، خِلَط، مَجْهول النَّسَب. وَكْد

الرَّثَا.

بی‌باز

ك: بی‌په‌رز. قول، بی‌په‌ی، بی‌بن. [بی‌بوار]

ف: بی‌گذار. بی‌ته، بی‌پی، بی‌بن، بی‌بیخ، بُندور.

(عَرَقَاب)

ع: بِلَا شَجْن، بِلَا مَجَازَة، عَمِيق، زُوراء، عَدِيم القَعر،

بَعِيد القَعر.

بی‌بن

[ك: نافرته بی‌کچینی.]

ف: غَرِيد، غُرُود، غُرْبَد. (بی‌بکارت)

ع: ثَيْب، ثَيْبَة.

بی‌بن

ك: بی‌په‌ی، قول. [په‌ی نه‌ده‌ر، به‌رام‌به‌ری «ته‌نك».]

ف: بی‌بن، بی‌ته، بی‌پی، بُندور، بی‌بیخ، گُود،

بی‌تک، تَکدور.

ع: عَمِيق، زُوراء، عَدِيم القَعر، بَعِيد القَعر. غَیرُ

مُتَنَاهِي.

بی‌باز

[ك: بی‌بون (هه‌ر شَتِيك كه بوتی نه‌بیت).]

ف: بی‌بو. (هر چیزی که بو نداشته باشد).

ع: عَدِيمُ الرَّائِحَةِ.

بی‌نهر

ك: بی‌بار، قسر. [بی‌بره‌م].

ف: بی‌بار، بوه. (بی‌ثمر).

ع: غَيْرُ مُثْمَرٍ.

بی‌نهرق

ك: تار، تال. [تالغ (بی‌شوق)].

ف: تار، تیره، مات، پشام، تاریک، سیاه.

(بی‌جلا)

ع: كَمَدٍ، كَامِدٍ، بَاهِتٍ، كَدِرٍ.

بی‌نهرش

ك: بی‌ناره. [بدشپار]

ف: بی‌بهره، بی‌بخش، بی‌بون، بی‌رشد.

ع: محروم، محجوب، خائب، بلا نصیب.

بی‌پا

ك: شل. [لنگ]

ف: بی‌پا، شل، شیک، لنگ، چولاغ.

ع: فَاقِدُ الرَّجْلِ، عَدِيمُ الرَّجْلِ. أَقْزَلُ، أَعْرَجُ.

بی‌پا

ك: بی‌تنگ، ویزل، بی‌نهر. [هیچ‌پوچ (قدی بی‌سروپن)].

ف: بی‌پا، بی‌پایه. (حرف بی‌اساس و لغو)

ع: واهي. لغو.

بی‌نهری

ك: [بی‌تووك] (بی‌په‌پا)

ف: بی‌پر.

ع: فَاقِدُ الرَّيشِ، عَدِيمُ الرَّيشِ، غَيْرُ مُسْرُولٍ.

بی‌نهروا

ك: بی‌تاك، نه‌ترس. [چارنه‌ترس، گوینه‌دهر]

ف: بی‌پروا، نترس، بی‌باک، ماسی.

ع: جَسُورٌ، جَرِيءٌ، غَشْمَشْمٌ أَيْهَمٌ، شَجَاعٌ، شُجَاعٌ.

شجیع، متهور، مقحام، مغشتم.

بی‌نهروایی

ك: بی‌تاک، نه‌ترس. [چارنه‌ترس، گوینه‌دان]

ف: بی‌پروایی، بی‌باکی، نترسی.

ع: جَسَارَةٌ، تَهَوُّرٌ، شَجَاعَةٌ، جُرْئَةٌ، غَشْمَشْمَةٌ، يَهَمٌ.

بی‌نهره‌پا

ك: نا «په‌له‌په». (بزرگوته: کوتری بی‌نهره‌پا.)

ف: بی‌پریا. (کبوتر مثلاً).

ع: غَيْرُ مُسْرُولٍ.

بی‌نهری

ك: قول، بی‌ین. [بی‌نگار]

ف: بی‌پن، بی‌ته، بی‌تک، گود، بوندور، تکدور.

بی‌بیخ.

ع: غَمِيقٌ، زَوَّاءٌ، بَعِيدُ الْقَعْرِ، عَدِيمُ الْقَعْرِ. غَيْرُ

متناهی.

بی‌ت

ك: بگاته‌بره (کرداری فرمانی رانه‌بردود).

ف: بیاید. (فعل امر مضارع است).

ع: لَيَاتِي، يَاتِي. [لیات]

بی‌ت

ك: بی‌ت، بگه‌یت‌بره (کسی دورمه).

ف: بیایی. (خطاب است).

ع: ثَاتِي، لِيَاتِي.

بی‌ت

ك: بریت. (با وایت). [بی‌ت]

ف: باشد.

ع: يَكُونُ، يَكُنْ.

بی‌تا

ك: بی‌جور، بی‌جفت، تان، تان. [بی‌هارتا، بی‌زینه]

ف: بی‌تا، بی‌همتا، بی‌مانند، بی‌جفت، تک.

تاک، تنها.

ع: عَدِيمُ الْغُطْرِ، عَدِيمُ الْغُثُلِ، فَرْدٌ، فَرِيدٌ، وَحِيدٌ.

بی‌تاقه‌ت

لک: بیٔا، بیٔارام، ناتوان، [بیٔاب، بیٔرار، بیٔمیز]  
ف: تیپ، بیٔاب، بیٔآرام، شتاب‌زده، ناتوان.

ع: مُضْطَرَب، مُنْزَعَج، قَلِق، عَدِیم الطَّاقَة، فاقد  
الْقُدْرَة.

### بیٔاقتی

لک: بیٔتاری، بیٔتارامی، ناتوانی، [بیٔتایی، بیٔتاراری،  
بیٔمیزی]

ف: تَپ، تَپش، تَپاک، تَلْوَاسَه، بیٔتایی،  
بیٔآرامی، ناتوانی.

ع: اِضْطِرَاب، جَزَع، رَعَج، قَلِق. عَدَم الطَّاقَة، عَدَم  
الْقُدْرَة.

### بیٔتام

لک: بیٔمزه، [بیٔچیز]

ف: بیٔمزه، (بیٔطعم)

ع: قَرَف، مَسِیخ، مَلِیخ، سَلِیخ، فاقد الطَّعْم.  
بیٔتامل

لک: به‌له‌کدر، [خیراکدر]

ف: بیٔشکیب، باشتاب، شتابان.

ع: عَجول.

### بیٔتامل

لک: هاوک، سهرسری، [ده‌سبه‌جی، بیٔیرلی‌کردنده]

ف: زَبودِه.

ع: بَدَاهَة، بَدِیْهَة.

### بیٔتاو

لک: بیٔتارام، بیٔتوقره، هورل، [نانارام، شپرز]

ف: بیٔتاب، بیٔآرام، بیٔشکیب.

ع: قَلِق، مُضْطَرَب، مُنْزَعَج، مُرْتَحَش، مُقَرَّخَش.  
بیٔتاوان

لک: ناتوان، بیٔگونا، [بیٔسورج]

ف: بیٔگناه، بیٔتاوان.

ع: مَعْصُوم، غَیْر مُجْرِم.

### بیٔتوق

لک: روت، راس، [یه‌کرو]

ف: بیٔتو، بیٔتاه، بیٔلا، راست.

ع: صادق.

### بیٔتوق

[لک: به‌بیٔتو، جگه‌له‌تو]

ف: بیٔتو.

ع: بَلا اُتَتْ، مِنْ دُونِک.

### بیٔته

لک: بیٔت، بویت، (نه‌گدر وایتته، [بیٔت])

ف: باشد.

ع: کَانَ، یَكُن.

### بیٔته‌خاشا

لک: بیٔپه‌روا، بیٔترس، [بیٔگویدان]

ف: تیوای، بیٔپروای، بیٔترس، (بیٔتحاشی)

ع: قَهْوَرًا، جَسَارَتًا.

### بیٔتهره‌ف

لک: کناره، کناره‌گیر، [بیٔلایدن]

ف: کناره‌گیری، میانه‌دار.

ع: مُحَايِد، مُعْتَزِل، وَسیط، واسِط.

### بیٔتهره‌فی

لک: کناری، کناره‌گیری، [بیٔلایدن]

ف: کناره‌گیری، میانه‌داری.

### بیٔته‌قرب

لک: وِیل، بیٔیا، پری‌پروچ، [بیٔسروین]

ف: بلاژ، بیٔیا، پرت‌ویلا، بادرم.

ع: وَاھِی لَعُو، عَثَبٌ، مُهْمَل.

### بیٔتجا

لک: بیٔجینگ، وِیل، پهرت، [تابه‌جی، بیٔسروین]

ف: بلاژ، بادرم، پرت، بیٔجا.

ع: غَلَطٌ، خَطَلٌ، لَعُو، وَاھِی.

### بیٔجاڊه

[لک: جزره یاقوتینیکه، (یاقوتی بیٔترخ.)]



ف: بیجاده. (یا قوت پست)

ع: بیجاده. بجاد.

بی جقه

ل: بی نشان، ساده. [ساکار]

ف: بی جقه، بی نشان، ساده.

ع: عَدِيمُ الْعَلَامَةِ، سادَج، بِلا نِيشَن.

بیجکه

ل: بدجکه. [جکه، به بی]

ف: جز، بجز، علاوه.

ع: سوي، سَوَاء، غَيْر، عَلَي.

بی جهه ت

ل: بی سه باره ت. [بی هو]

ف: بلاژ.

ع: بِلا جَهَّة، بِلا سَبَب.

بی چیکه

ل: بیتجا. [نا به جی]

ف: بی جا.

ع: بِلا مَوْرِد، غَلَط، خَطَل.

بیچاره

ل: هَدَّار، داماگ، بی دخت، بی تاله. [بی دهرتان، دامار]

ف: بی چاره، بَرَزَنَد، رُبُون، در مانده، در دمند.

ع: عاجِز، مُضْطَرَّ، لا عَلاج، مُعْطَل.

بی چرکه

ل: نارام، بی سدا، پاچرکی. [بی سرت]

ف: آهسته، ندانسته، بی صدا.

ع: قَوْر.

بیچوون

ل: تەك، تەك، بی چشن، تاق. [بی دینه]

ف: بی چون، بی مانند، تَك، تەك، تاه، تاق.

ع: فَرْد، فَرْد، فَرِيد، مُنْفَرِد، مُتَفَرِد، فَرْدَان، وَحِيد،

أَوْحَد، وَتَر.

بیحال

ل: بیخود، مهلهنگ، بیهوش، مانیگ. [کاس، ور، ماندور]

ف: بیخود، مَلَنگ، بیهوش. مانده، خسته.

ع: مَعْتَوِه، مَبْلُود، خَامِد، مُتَخَيِّر، حَیْران. عَي.

عَيَان، عاوي، کسل، کسب.

بیخالی

ل: بیخودی، مهلهنگی. [کاسی، وری]

ف: بیخودی، ملنگی.

ع: غَتَه، خُمُود، مُقَاع.

بیخس

ل: بی هیز، بیخود، شله پته. [لاواز، سی، گوج]

ف: ناتوان. سته، تَر غده، چنگوک، چنگلک.

ع: عاجِز. عَدِيمُ الْحِص، فَاقِدِ الْحَرَكَة.

بی خه د

ل: بیخ، بی شمار، فره. [زور، بی کوتایی]

ف: بیمر، بی شمار، بی شمَر، بسیار، بی پایان.

ع: كَثِير، دَخِيس، لا يَكْناهي.

بی خه ق

ل: دروزن، مفتوژ. [دروکر]

ف: دروغ گو، بی هستو، بیهوده.

ع: كاذِب، غَيْرُ مُحَق.

بی حقیقه ت

ل: ناپاک، نادورس، بی بهمان. [چروت، ناپاک]

ف: بیوتند، دوبل، دوربل، ناراست، نادرست،

بی پیمان.

ع: غَدِر، غَدَار، طَرَف، مُتَكَلِّف، مُتَقَلِّب.

بی هه یا

ل: بی شرم، بی تارو، کاولی، دهمه ور، چه نه ور،

کولهش، قولتش، داشزیگ. [ناو سو، روهه تالار]

ف: بی شرم، بی آبرو، دول، لول، لکام، کلوک،

بلا به، بلا به، چیره، پُرو.

ع: بَذِيء، شَرَس، شَكِس، ذَرَب، وَقَح، شَطَاح،

فَحَاش، عُنْطَوَان. سَلِيطَه.

### بی‌جه‌یایی

ك: بی‌شهرمی، بی‌تاویری، دمه‌دوی، چه‌ده‌وی،

کاوئیگ‌دوی، داش‌زیاگی، کولاشی، قوت‌ه‌شی. [داش‌زوی]

ف: بی‌شرمی، بی‌آبرویی، دولی، لولی، لُکامی،

کُلوکی، پُرووی، بلائگی، یلایگی، چیرگی.

ع: بَذائَة، شِرَاسَة، شِکَاسَة، ذَرَب، وَقَاحَة.

### بیخ

ك: بن، پدی. [بنك، قولایی]

ف: بیخ، بِن، تَک، تَگ، تَه، پایاب، پِیاب، پِی،

بون.

ع: قَعَر، عُمُق، غُور، غُوری، نَبَط.

### بیخ

ك: بن، بنه‌را. [بنه‌رَت، بنك]

ف: بن، پی، بیخ، ته، لاد، بَنوره.

ع: أَصَل، أَسْ، إِسْت، بُنْک، سَافِلَه.

### بیخ

ك: بن، دوا. [کوتایی]

ف: بَن، بون، پِی، پایان.

ع: غَايَة، نِهَايَة.

### بیخ

ك: ریشه. [رَگ، بنج]

ف: بیخ، ریشه.

ع: أَصَل، شَافَة.

### بی خار

ك: بی‌دِک. [بی‌چَقَل]

ف: بی‌خار.

ع: عَدِيمُ الشُّوك.

### بیخاوه‌ن

[ك: بی‌خِیتر، بی‌سَاحِب]

ف: بی‌خداوند.

ع: عَدِيمُ الْمَالِك. مَجْهُولُ الْمَالِك.

### بیخبر

ك: بنه‌بی، ریشه‌کن. [قِر، ریشه‌کیش]

ف: بِن‌کَن، ریشه‌کَن، بیخ‌بَر.

ع: مَقْطُوعُ الْأَصْل، مُنْقَطِعُ الْأَصْل.

### بیخ به‌ستن

ك: بنج به‌ستن. [ریشه‌داکوتان]

ف: بیخ به‌ستن، ریشه‌کردن.

ع: تَاصُل، تَبْنُج.

### بیخ به‌ر

ك: ساق به‌ر. [بنجی به‌ر که به لاشی باندوده لکاره.]

ف: پَرغاله، پَرگاله، پَرغازه، پَرغَزَه.

ع: صَنْمَة، أَصَلُ الرِّيش.

ویننه <۲>

### بیخ جووچکه

ك: بن جووچکه، بن دوو، بیخ دوو. [بن کَلک]

ف: بیخ دُم.

ع: عَجَب، عَجَز، عَجَم، عَصْعَص.

### بیخ دره‌خت

ك: کوته‌ره. [کُزله، بنی‌دار]

ف: کُز، بیخ درخت.

ع: أُرُومَة، أَصَل الشَّجَر.

### بیخ دیان

ك: هارو. [پروک]

ف: آره، آرواره.

ع: لُتَه.

### بیخ دیوار

ك: بن دیوار، بنه‌رَت، ناسار. [بنچینه]

ف: بُلْیاد، بُنْلاذ، بُنْداد، بُنْدد، آسَال، پاخیره،

بَنوره، بَیوره، پِی، لاد، واده، شالده، شالوده.

ع: أَسْ، أَسَاس، رِهْص، رُبْض.

### بیخ ران

ك: بن ران. [کوتایی ران]

ف: بیخ ران، بن ران.

ع: اُریبّه.

**بیخ ناخون**

ك: نازه، بن ناخون. [بنی نینولك]

ف: بیخ ناخن، بترجا، بِن ناخن.

ع: اصل الظفر.

**بیخ نشتن**

ك: بیخ نیشتن. [كهوتنه بن]

ف: ته‌نشستن، ته‌نشین شدن.

ع: رُسُوب.

**بیخ نشین**

ك: تاشین، نیشنگ. [نیشتور]

ف: ته‌نشین.

ع: راسب.

**بیخو**

ك: پوچ، بیتهوده، فیتَرْد: [هیچو پوچ، بی‌ناهرولك]

ف: بیتهوده، بیخود، خَنج، فَرخَنج، فلاد، فلاده،

پرهوده،

ع: لُغو، واهي، هَواهي، باطل.

**بیخو**

ك: بیوان، هوش، بیتهوش. [بورواره، له‌سهرخوچور]

ف: بی‌خود، بیهوش، بی‌خویش، شמידه،

فرايوش.

ع: مَعْتوه، مَدِهوش، مَقْشِيْ عَلَيْهِ، مَقْمِيْ عَلَيْهِ،

مَقْمِي عَلَيْهِ.

**بیخو بوون**

ك: بیوان بوون، دل‌پوین، بیتهوش بوون، له‌سهرخوچوون.

[بوروانه‌ره]

ف: بیخود شدن، از هوش رفتن.

ع: عَتّه، دَهَش، غَشِي، غَمِي.

**بیخودی**

ك: بیوانی، دل‌پوین، له‌سهرخوچوون، بیتهوشی. [بوروانه‌ره،

له هوش چوون]

ف: بیخودی، بیتهوشی.

ع: عَتّه، دَهَش، غَشِي، غَمِي.

ع: خَلاف، صَفْصاف.

**بیخه‌م**

ك: بی‌په‌ژاره، ناسوده. [خاترجه‌م]

ف: بی‌اندوه، بی‌غم.

ع: فارغ، فاره، فَرِه، رافِه، رَفیه، رَفهان.

**بی‌خه‌م**

ك: راس، ساف. [راست (بدرامبه‌ری «كج»)].

ف: راست، خوار، نیو، سهی، سستیخ، بی‌خم.

(تَقْیِض «كج»)

ع: قَویم، مُسْتَقِیم، بِلا عَوَج، مُعْذِل.

**بی‌خه‌و**

ك: وریا، خه‌ور. [بیدار، نه‌خه‌وتور]

ف: بی‌خواب، بیدار.

ع: ساهِر، سَهْران، سَهْار، سَهْد، اُرُق، اُرُق.

**بی‌خه‌وی**

ك: وریایی، خه‌وره‌بوون، بیداری. [خه‌بهر بوون،

خه‌ولینه‌كه‌وتن]

ف: بی‌خوابی، بیداری.

ع: سَهْر، سَهْد، اُرُق.

**بی‌خه‌یال**

ك: بی‌تیز، بی‌تیار، بی‌په‌ژاره. [خاترجه‌م، ناسوده]

ف: بی‌اندیشه، بی‌نیاز.

ع: فارغ، فاره، رافِه، فارغ البال، فاره الخیال، رَفیه

الحال.

**بی‌خه‌یال**

ك: هاكز، كتوپر. [ده‌سبه‌جی، بی‌لیك‌دانه‌ره]

ف: زیوده، نااندیش، سترس‌ری، بی‌اندیشه.

ع: رَحِيل، مُرْتَجِل. اِرْتَجَالًا، بَدَاهَةً، بَدِيهَةً، بَادِرَةً،  
بِدُونِ فِكْرِ، مِنْ دُونِ قَصْدٍ.

بی‌خبر

ك: بی‌فردی، بی‌سور، [بی‌سود، بی‌کدلك]

ف: بی‌سود، بی‌بهره.

ع: عَيْثُ، بَلَسَ، اُنْبِقِرَ، لَاطَاثِلَ، عَدِيمُ النُّفْعِ.

بیداد

ك: زَر، سَتَم، [ناهدقی]

ف: زور، ستم، بیداد، آواز.

ع: ظَلَمَ، جَوَرَ، تَعَدَّى، ضَمَمَ، غَشَمَ، عَسَفَ،  
اِعْتَسَافَ.

بیداد

ك: فَر، يَشَوْر، يَنْشُمَار، [زَر، له ژماره به‌دور]

ف: بسیار، بیمز، بی‌شمار.

ع: كَثِير، وَافِر، غَيْرُ مَعْدُود.

بیدار

ك: رِيَا، خَوَر، [نه‌خورتور، هوشیار]

ف: بیدار، هوشیار.

ع: يَقْظَان، سَهْرَان، سَاهِر، اَرَقَ، مُتَيَقِّظٌ، مُتَنَبِّهٌ،  
سُهْدٌ.

بی‌دار

ك: بی‌درخت، [جنگای بی‌دارودرخت].

ف: بی‌درخت.

ع: بِلَا شَجَرٍ، غَيْرُ مُشَجَّرٍ.

بیدار و کردن

ك: خَوَرَهُوْ، كَرَدَن، وِرْيَاوَهْ كَرْدَن، [له‌خو هه‌ستاندن]

ف: بیدار کردن، از خواب بلند کردن.

ع: اِيقَاطٌ، اِهْبَابٌ، تَنْبِيْهٌ، ثَابِيَةٌ، تَفْطِيْنٌ، ثَارِيْقٌ،

اِبرَاقٌ، اِسْهَارٌ.

بیداری

ك: وِرْيَايِي، شَمُورِرْيَايِي، [بینخوری]

ف: بیداری، بی‌خوابی.

ع: سُهَادٌ، سَهْدٌ، سُهْدٌ، سَهْرٌ، اَرَقٌ، هُبُوبٌ، يَقْظَةٌ.

بی‌دان

ك: بی‌تو، [بی‌تو]

ف: بی‌دانه، بی‌تخم، بی‌جَنجه.

ع: بِلَا حَبٍّ، بِلَا لُبٍّ.

بی‌دانه—بی‌دان

بیدعت—به‌دیهت

بیدل

ك: بی‌جهرگ، بی‌زور، ترسنوك، [خویری، ترسنوك]

ف: بی‌دل، كم‌دل، ترسو.

ع: جَبَانٌ، زَمَلٌ، خَائِفٌ، دَالِهٌ، ضَعْفُ النَّفْسِ.

بیدلی

ك: بی‌جهرگی، بی‌زوری، ترسنوكی، [خویری‌ه‌تی،

ترسنوكی]

ف: بی‌دلی، كم‌دلی، ترسوئی.

ع: جُبْنٌ، خَوْفٌ، دَلَهٌ، دَلُوْهُ، زَمَلٌ، ضَعْفُ النَّفْسِ.

بیدلی

ك: بی‌همرسی، دل‌شکائن، [بیمه‌یلی، دل‌نشانندن]

ف: بی‌هوسی، دل‌شکنی.

ع: فَنَاءُ الْقَلْبِ، فَقْدُ الْأَمَلِ، خِلَافُ الْمَيْلِ، مُخَالَفَةُ  
النَّفْسِ.

بی‌دوا

ك: بی‌پایان، [هه‌تاهه‌تا، هه‌میشه]

ف: بی‌پایان، بی‌انجام.

ع: اَبْدِيٌّ، سَرْمَدِيٌّ، غَيْرُ مُتَنَاهِي.

بی‌دوایی

ك: بی‌پایانی، [همیشه‌یی، هه‌تاهه‌تایی]

ف: بی‌پایانی، بی‌انجامی.

ع: اَبْدِيَّةٌ، سَرْمَدِيَّةٌ، عَدَمُ التَّنَاهِي.

بیدر

ك: بی‌مه‌لون، بی‌کس، [بی‌مه‌نزل: بیکه‌س و بیدر]

ف: بی‌خانمان، بی‌کس، بی‌واره.



ل: بیرانه! [بهینه!]

ف: بیار! بیاور! باور!

ع: هات! هام!

بیژا

ل: بی‌دوشت، بی‌تاین. [بی‌یزدان، بی‌تینساف]

ف: بی‌ریوان، بی‌آزرم، بی‌آیین، ستمگر.

(بی‌انصاف، بی‌وجدان)

ع: ظلام، غُذار.

بیرانه! — بیژا

**بیروچون**

ل: له بیروچون، فـراموشـبون، فـراموشـکردن،

له یادیروین. [له بیر نه‌مان، له یاد کردن]

ف: فـراموش شدن، فـراموش کردن، از یاد رفتن،

از بیر رفتن.

ع: نسیان، نُهول.

بیر خستن

ل: یاد خستن. [بیرهینه‌ره]

ف: یاد انداختن، بیر انداختن.

ع: انکار، اِخطار.

**بیر قوول**

ل: بیر نره‌توول. [چالاری بی‌بن]

ف: کُرد.

ع: زوداء.

**بیر کهفتن**

ل: یاد کهفتن، یاد هاتن. [بیرهاتنه‌ره]

ف: یاد افتادن، یاد آمدن، بیر آمدن.

ع: ذُکر، تَذْکُر، حُطوِر.

**بیرگا**

ل: یادگا، یادگه، بیرگه. [خه‌یالگه (گه‌غینه‌ی خه‌یال).]

ف: بیرگاه، یادگاه، هوش‌گاه.

ع: مُحَیْظَة، خَزَائِنَة الخِیَال.

**بیرمشک**

ل: بی‌مشک. [بیشمشک: جوژه «بی» یه‌که.]

ف: بیدمشک، مشک‌بید، شاه‌بید، گُله‌موش،

گُریه‌بید، پنجه‌گُریه، گُریگو، کبوده، بهرامه،

بیدطبری.

ع: رَنف، بَهرامَج، خَلاف بَلخی.

**بیرنامه**

ل: یادنامه. [دَه‌فتری بیدوهری.]

ف: یادنامه. (دفتر خاطرات)

ع: خاطرة.

**بیرو — ولین** [رَشه‌یه‌کی کرماجیه.] (کرماجی است.)

**بی‌روو**

ل: که‌میرو، شهرمدار. [شهرمن]

ف: بی‌رو، کم‌رو، باشرم.

ع: حَشیِم، مُحْتَشَم، خَجِل، خَبْلان، مُقْضِی،

غاضبی، مُسْتَحِی.

**بیروونی**

ل: دیواخان. [دیوانخانه، دیروخان]

ف: بیرونی، دیوان‌خان.

ع: بَهوَت، مایِن، مُحْکَمَة.

**بیره‌بیره**

ل: وار‌واره، که‌م‌که‌م، یه‌که‌یه‌که. [دانه‌دانه، ورده‌ورده]

ف: کم‌کم، وار‌واره. دانه‌دانه، یک یک.

ع: دَفْعَات، اَقْساطاً، مُتَدَرِّجاً، کَرَات، شَوِی شَوِی.

أَبْعاضاً.

**بیره‌نگی**

ل: بی‌چوونی. [بی‌شیره‌ی، بی‌چوتیه‌تی]

ف: بی‌رنگی، بی‌چونی.

ع: ذات بَحْت، هُوَیَة مُطْلَقَة.

**بیره‌و کردن**

ل: په‌ژاره. [په‌روشی (یاد‌کردنه‌وی رابردو).]

ف: انگاره. (یاد گذشته کردن.)

ع: تَذَكَّرُ، تَفَكَّرُ، تَرَوِي.

**بیرود**

ل: له بیر بورن. (به بیرودی من.) [له یاد بورن]

ف: یادآور، یاد داشتن.

ع: مَدَّةُ الغُمر.

**بیژیش**

ل: لورسکه، دکل. [لاری بی‌مرد، ده‌سپردت]

ف: دکل، دنگل، نکل، نگل، ریدک، کلوک،

بی‌ریش، بچه.

ع: اَمَرْد، وَصِيف، غَلام.

**بیژینگه**

ل: هه‌لەت. [لاری]

ف: باخسه، پیغوله، پیغله، بی‌راهه.

ع: مَعْمِیة، مَعْسِف، (تَعْسُف)، مَحِید.

**بیژا**

[ل: گیاهه‌کی بوخوشه و ده‌کرته نار ترشیات.]

ف: بیژا، زلنگ، ششاک، (علفی است معطر

مخصوص ترشی.)

ع: قِرَصْفَتَة.

**بی‌زات**

ل: بی‌زاور، ترسونک، که‌دل. [بی‌جهرگ، خویبری]

ف: ترسو، کم‌دل.

ع: جَبَان، خَائِف، دَالِه، زَمَل، ضَعِيف النَّفْس.

**بیزار**

ل: هه‌راس. [ره‌ز]

ف: بیزار، گریزان، ستوه.

ع: مُتَنَفِّر، مُتَقَرِّز، مُتَكَبِّر، مُشْمَنَر، مُسْتَكْبِر، مَلُول.

**بیژنگ**

ل: مژن. [بیژد]

ف: ویار، کیارا، تاس، تاسه، تفسه، تلواسه،

تالواسه، بیار.

ع: وَحَم، وَحَام.

**بیژنگه‌وان**

ل: مژنه‌وان. [بیژره‌که‌ر]

ف: ویا‌رمند، کیارا.

ع: وَحَم، وَحَمَى.

**بی‌ژوان**

ل: لال. [لال]

ف: لال، بی‌زبان، گنگ.

ع: أَحْزَس، أَبْکَم.

**بی‌زیاک**

ل: که‌فنگره، هه‌لکه‌فنگ. [بی‌ژراو، له‌به‌رچارکه‌وتور]

ف: ورافتاده، از چشم افتاده.

ع: مَنفُور، مُسْتَقَرَّ، مُسْتَكْرِه، مَرْغُوبٌ عَنْه، مَمْلُول،

مَلِيل.

**بی‌زیان**

ل: که‌فتنره، که‌فتن، هه‌لکه‌فتن. [بی‌ژران، له‌به‌رچارکه‌وتن]

ف: ورافتادن، از چشم افتادن، بی‌زار شدن،

بی‌زیدن.

ع: نَفَرَة، اسْتِقْزَان، اسْتِكْرَاه، مَلَاة، سَام.

**بی‌زانی**

ل: ته‌فان، بی‌ژنگ‌کردن. [له‌بی‌ژنگ‌دان]

ف: بی‌ختن، گریبال کردن.

ع: نَحْل، هَلْهَلَة، غَرَبْلَة، كَرَبْلَة، نُسْف.

**بی‌ژان**

ل: بی‌هیاگ، قازاخ. [سه‌لت، ره‌به‌ن]

ف: بیوه، بیوه‌مرد، بی‌زن، بی‌ژن، هیرسا.

ع: أَيْم، ثَيْب، غَرْب، بَقُول، صَارُور، صَرُور، مَكْسَع.

**بی‌ژن**

ل: سه‌ره‌ن. [که‌ر (دابیژهری گهره.)]

ف: خاک‌بی‌ز. (غریبال بزرگ)

ع: مَذْرَاة، مِفساح، مِفسَف.

**بی‌ژنگ**

ل: سەرن- [بیژن، قەلب]

ف: بیژن، ڀریژن، ڀریژن، ڀرویزن، ڀروژن، پرویز، ڀریز، ڀریژن، ڀرویزن، ڀریزان، ڀربال، ڀرمیل، ڀلبیر، ماشو، ماشوب، ماشوه، ستڅسه.

ع: مَنخَل، مَنخَل، مَنسَف، سَنسَال، هَلهال، ڀریال، ڀریال، ڀریه.

وینه

بیژنی

ل: قازاخی. [سەتی، رەبەنی]

ف: بیژنی، بیوگی، بیوه‌مردی، هیرسای، بیژنی.

ع: اَیموَمَ، ڀیوَبَ، ڀوَبَ، ڀبُل، سَروِی، مَکسَی.

بیژه!

ل: بوژ! [بلی!]

ف: بگو!، واج!، واج!

ع: قُل، تَکَلَم، سَل، اِسْأَل!

بیژه

ل: والا، که‌تان، نەرمەبیژ. [نال: پارچە‌ی شاش بۆ داییزان.]

ف: نەرمەبیژ، کتان، رکو.

ع: مَنخَل، مَنسَف، څرَقه.

بیژلیک

ل: تە‌ڤیاگ، بیژنگ کریاگ. [لە بیژنگ درو، بیژرا]

ف: بیخته، بیخته‌شده، ڀربال شده.

ع: مَنخول، مَنسوف، مَغْرِل.

بیستی

[ل: بیست]

ف: بیست.

ع: عَشروُن، عَشْرین.

بیسات

ل: مایه، ساز، زوینه. (بیساتیکی بۆ بارهاتگه.) [هۆ، بارودۆخ]

ف: ساز، مایه، زمینه. (زمینه‌ای برایش درست شده، مایه‌ای برایش گرفته شده، سازی برایش آماده شده.)

ع: اُهَبَ، عُدَّة، هَیَاة، اَمَر، صَنیع، (هَیئَت لَه اُهَبَ، اُعدَت، لَه عُدَّة، هَیئَت لَه هَیَاة، صَنیع لَه اَمَر، صَنیع.)

بیسات

ل: ژیره‌خەر. [رایه‌خ]

ف: گُستردنی، بوب، آنبوب، یوب.

ع: قَرش، بَساط.

بی‌سامان

ل: بی‌یاسا، بی‌سقام. [شیرزه]

ف: بی‌سامان، بی‌یاسا، بی‌آسا.

ع: مَخْطَل، ځیر مَنطَم.

بی‌سامان

ل: فره، بیژن، فراوان، بیداد. [بیژمار]

ف: بسیار، بی‌شمار، فراوان، بی‌سامان، بی‌مَر.

ع: کَثیر، عَظیم، جَزیل، ځیر مَعْدود.

بیسان

[ل: بیستان]

ف: جالیز، پالیز، فالیز، بیستان.

ع: غَیط، مَبطَخه، بَستان.

بیسانه‌وان

[ل: سە‌ره‌رشتیکەری بیستان]

ف: جالیزبان، پالیزبان، فالیزبان، بیستان‌بان.

ع: اَکَار، بَستانی.

بیستن

ل: ژە‌فتن. [گۆی لی‌بوون، شە‌وتن (رە‌ه‌ه‌کی کرماجیه).]

ف: شنیدن، نیوشیدن، شنفتن، گوش کردن.



(کرماجی است.)

ع: سَمَاع، اِسْتِمَاع.

**بیسه!**

ك: بوئسه! [راسته، پرسته!]

ف: به ایست، بایسه، وایسه، وایست!

ع: قَفَا، عَلَى مَكَانِكَ، اِنْتَصِبْ، قُمْ، اِسْتَقِمْ،

اصْبِرْ!

**بیسه‌روین**

ك: همیشه‌بی. [ه‌ربور و ه‌رمار]

ف: همیشه‌گی، بوپاش، جاوید، جاودان،

بی‌سروته، پایدار.

ع: دَائِم، بَاقِي، سَرْمَدِي، اَزَلِي و اَبَدِي.

**بی‌سه‌روین** ← **بی‌سه‌روپا، هوزده‌رف**

**بی‌سه‌روپا**

ك: بی‌سه‌رودم، بی‌س‌روتا، بی‌ه‌وده. [بی‌سه‌روین،

تیکه‌ل‌تیکه‌ل (قسمی بی‌مانا).]

ف: بی‌سروته، بی‌س‌روتم، بی‌ه‌وده، بی‌ه‌ده،

پ‌زه‌وده، بی‌یاسا. (حرف بی‌معنی)

ع: لَعُو، مُزْخَرَف، غُلَط، هَذَر، سَقَط، هَذیان.

**بی‌سه‌روپا**

ك: نه‌لوجه‌لو. [ره‌ش‌پروت. خوئری]

ف: بی‌س‌روپا، ه‌ش‌نگ، ج‌لو، لَفْتره، اُباش،

ک‌مین، اُباش، اُباشه.

ع: اَرَاذِل، اَجَلَف، قَفَاف، اَخْلَاط، خُشَارَة، رَعَاع،

سِفْلَة، سَفْلَة، اُویاش، اُبَاش، هُبَاشه، اُوتَاش، رِذَال.

**بی‌سه‌روتا** ← **بی‌سه‌روپا، هوزده‌رف**

**بی‌سه‌ره‌تا**

ك: بی‌هرایی، همیشه‌بی. [ه‌ربور، بی‌تیشینه]

ف: دیرینه، بی‌آغاز، دیرین.

ع: اَزَلِي، لَا بَدَايَةَ، وَلَا اَوَّلَ.

**بی‌سه‌ره‌تایی**

ك: ه‌میشه. [ه‌ربور، بی‌تیشینه‌بور]

ف: همیشه‌گی، بی‌آغازی، دیرینگی.

ع: اَزَل، لَا بَدَايَةَ، لَا اَوَّلِيَّة، بِلَا اِبْتِدَائِيَّة.

**تیه‌ه‌واد**

ك: نه‌خونه، نومی. [نه‌خوند‌وار]

ف: بامی، ناخوانده، نه‌خوانده.

ع: عامي، اُمِّي.

**تیه‌سیم**

ك: بتل. [لاسکی (تله‌گرافی بتل).]

ف: بی‌سیم. (تلگراف بی‌سیم)

ع: لَا سِلَك.

**تیه‌ش‌ك**

ك: ی‌گ‌رمان. [بی‌سو، بی‌دردلی]

ف: بی‌گمان، بی‌جگاری.

ع: بَثِّي، قَطْعِي، بِلَا تَرْدِيد.

**تیه‌ش‌ك**

ك: تیه‌ش‌ك، گارار. [ل‌نك]

ف: گ‌ه‌واره، گ‌ه‌واره، گ‌ه‌واره، گ‌ه‌واره، گ‌ه‌واره.

ع: مَهْد، مِزْ.

**وینه**

**تیه‌ش‌ك** ← **تیه‌ش‌ك**

**بی‌شو**

ك: پیداد، بی‌سامان، بی‌شمار، فراوان. [بی‌شمار]

ف: بسیار، بی‌شمار، بی‌م‌ر، فراوان.

ع: كَثِير، عَظِيم، جَزِيل، غَيْر مَعْدُود.

**بی‌شو**

ك: بیره‌ن. [زنی شور‌مردور یا ته‌لاقدار.]

ف: ک‌تم، ط‌ل، بیوه، بی‌شوهر.

ع: اَيَم، بَقُول، عَوَان، عَزِيَّة، قُثِيَّة.

**تیه‌ش‌ك**

ك: د‌رسان، چ‌ن‌رسان. [ل‌پ‌ه‌وار، د‌رستان]

ف: بیه‌ش‌ك، ایه‌ش‌ك، غیه‌ش‌ك، ویه‌ش‌ك، تیماس.

ع: غاب، غایبه، ایکه، اَجم، اَجْمَة، غیل، خیس،  
عَرین، زَارَة، غُیضَة، وکمه.

### بی‌شهرم

ل: بی‌تارو، کالو، رووش، قوت‌ش، کول‌ش،  
داش‌زیگ. [بی‌حیا]

ف: بی‌شرم، بی‌آبرو، دول، لول، کلوک، بلایه،  
بلایه، لُکام، خُلویا، چیره.

ع: بَذِي، بَذِيء، شِکَس، شَرَس، ذَرَب، وَقِح.

### بی‌بهار

ل: همرزه، بی‌شهرم، بی‌تارو. [بی‌حیا]

ف: سَتروک، هَرزه، بی‌شرم، بی‌آبرو.

ع: وَقِح، بَذِي، بَذِيء.

### بی‌عقل

ل: گهوج، نادان. [نه‌فام]

ف: خویله، خویله، هُرگ، غُت، بَرناس، غُتْفَر،  
سَنَدَل، بی‌خرد، نادان، بی‌دانش.

ع: اَبْلَه، اَحْمَق، اَمُوج، غَبِي، جِلْف، لا یَعْقِل، لا  
یَشْعُر.

### بی‌نایده

ل: بی‌بار، بی‌سود. [بی‌ک‌لک]

ف: بی‌سود، بی‌بهره، بی‌هوده.

ع: لَغُو، عَبَث، لا طَائِل، فَاقِد النَّتِیْجَة.

### بی‌بهر

ل: بینکاره، به‌کارنده‌خوارده‌گ. [له‌کارکه‌وتوو، سه‌قت]

ف: بینکاره، آخال.

ع: سَقَط.

### بی‌بهرار

ل: بی‌تار، بی‌تاوشت، بی‌تارام، ناناسوده. [بی‌تاب،  
هم‌راسان]

ف: بی‌تاب، تیپ، بی‌تابش، بی‌آرام، ناسوده،  
شتاب‌زده.

ع: مُضْطَرَب، مُنْزَعِج، قَلَق.

### بی‌بهرار

ل: بی‌تاوی، بی‌تاوشتی، بی‌تارامی، ناناسوده‌گری.

[بی‌تابی، هم‌راسانی]

ف: تَب، تَبَاک، تَبِش، تاسه، تلواسه، تالواسه،  
بی‌تابی، بی‌تابشی، بی‌آرامی، شتاب‌زدگی،  
ناآسودگی.

ع: اَضْطِرَاب، جَزَع، رُجَع، اِنْزَعَاج، قَلَق.

### بی‌قیمه‌ت

ل: گران. [به‌نرخ]

ف: اَشْنا، گران‌بها، گران‌مایه.

ع: غَالِي، يَتِيْمَة.

### بی‌قیمه‌ت

ل: بی‌تدریس، هیچ‌نه‌زیگ، ناشایس، بی‌شایسه. [بی‌ترخ]

ف: بی‌بها، هیچ‌نیرزیده، ناشایسته، کم‌بها.

ع: لا شَيء، غَيْر قَابِل، سَقَط.

### بینکار

ل: به‌تا. [بی‌تیش]

ف: سَتروک، بی‌کار، هنجام.

ع: بَطَال، عَمَال، مَيَاط، باطل، عاطِل، مُتَعَطِّل،  
مُعَطِّل. فارغ.

### بینکاره

ل: له‌که‌نته، له‌کارته. [نه‌مدن، له‌شگران]

ف: اژهان، اژگان، جَمَند، بی‌کاره.

ع: ذَنع، مُهْمَل، هَمَل.

### بینکاره

ل: زَوَلْه، بی‌نهر. [له‌کارکه‌وتوو، سه‌قت]

ف: پَرکَم، آخال، آقال، خَمَاش، خَمَاشه،  
خَلَاشه، بی‌کاره، آفگندنی، به‌کارنیامده،  
به‌کارنیامدنی.

ع: قَشَب، سَقَط، سَقَاطَة، بائِق.

**بیتکاری**

ك: به تالی. [بی تیشی]

ف: بیتکاری، ستروکی.

ع: بَطَالَة، تَعْمِيل، تَعَطُّل.

**بیتکس**

ك: بیتدر. [تهنیا، بی یاوره]

ف: بیواره، بی کس.

ع: زَیم، صُنْبُور، عَدِیم النَّاصِر.

**بیتکه یف**

ك: ته مین، خه مین، په شیو، خه مبار. [دلته نگ]

ف: اندوهناک، غمناک، غمگین، آندوهگین،

أفسرده، نژند.

ع: حَزین، شَجی، کَسِر، کَسِل، مَهْموم، مَقْموم،

مَحْزون.

**بیتگار**

ك: خویرایی، مفته. [سوخره. کاری زوزه ملیز]

ف: مَجْرَک، مَجْرَک، شاکر، آلاخ، شینگار، بی مُزد،

بیگار.

ع: سُخْرَة، کُلْفَة، مَجَانِي.

**بیتکاری**

ك: خویرایی، مفته کی. [کاری زوزه ملی کردن]

ف: مَجْرَک، مَجْرَک، شینگاری. شاکری، آلاخی،

بیگاری.

ع: سُخْرِي، تَکْلِيفِي، مَجَانِي.

**بیتگانه**

ك: غمواره، نه شناس. [نه ناس، بیانی]

ف: بیگانه، ناشناس.

ع: أَجْنَبِي، أَجْنَب، وَلِجَة، أَغْيَار.

**بیتگری**

ك: راس، ساف. [راست، بی گرنج]

ف: راست، بی گره.

ع: مُسْتَقِيم، مُعْتَدِل، بِلا حَبْرَة.

**بی کونا**

ك: بی تاوان، ناتاوان، پاک. [دور له هه له، روسور]

ف: بی گناه، پاک، پاک دامَن، پاسادگار، پارسا،

پرهیزگار.

ع: مَعْصوم، غَیر مُجْرِم، طَاهِر، بَرِيء، مُبْرَأ.

**بیلاته شیی**

ك: دور له روی نیتو. [بی نده بی نه بیت. په رژی نی قایم

بیت.]

ف: دور از روی شما.

ع: بِلا تَشْبِيَه.

**بیلفه رز (بالفرض)**

ك: کردم، گرم. [گرم، وام دانا]

ف: شُمُرش، گیرم.

ع: بالفرض، فرضاً، تَقْدِيرًا، عَلَى تَقْدِير (کذا).

**بیتل**

ك: نه سپار، نه سپهر. [پینه ره]

ف: بیل، سپار، اسپار.

ع: مَحْفَر، مَقْلَب، مِعْرَقَة.

وینه

**بیتلا**

ك: بیلاته!، بلا! [بهینله!، لینگه ری!]

ف: بل!، بهل!، بُگْذار!، مان!

ع: أَهْمَلْ!، ذَخْ!، ذَرَا!

بیلاته! — بیتلا!

**بیتچه**

ك: بیتکار. [مه سیه: بیتلانی بچووک.]

ف: بیتچه، بیل کار.

ع: مِجْرَقَة، مِکَاش.

وینه

بیتکار — بیتچه

**بیتلو**

ك: كانی، [کوێره‌كانی (چاره‌گهی به‌هاری)]

ف: چشمه. (چشمه‌ی بهاری)

ع: ینبوع.

**بیتله‌هەر**

[ك: گیاهی‌کی وه‌ك «هه‌نگوان» وایه، تامی تاله.]

ف: علفی است شبیه به «گلپس»، طعم آن تلخ است.

**بیمار**

ك: ترس، سام، پدروا، باك. [خوف]

ف: ترس، هراس، بیم، سهیم، پروا، پرواس، نه‌از، شكوه، زلیف، خواس، چفر، چفر، نه‌یو، خزرکی، باکی، آندیشه.

ع: خوف، رعب، رهب، دعر، جبن، تحب، قرق، وچل، هول، قزع، خمشیه، خیفه، ره‌به، هیه، مخافه، هلع، هلل، وهم.

**بیمار**

ك: ناخوش، ناساق، ناساز، خه‌سه، دهرده‌دار. [نه‌خوش]

ف: بیمار، ناساز، ناخوش، خسته، مار، مده.

ع: مریض، علیل، سقیم، وهیم، وصب، دوی، دئف، حرص، داء.

**بیمارپه‌زی**

ك: پدرسار. [سستهر، نه‌خوشکار: چاودیری نه‌خوش.]

ف: زوار، پرستار، بیمارپرست.

ع: مدوی، حاضن، خادم.

**بیمارپه‌زی**

ك: پدرساری. [نه‌خوشکاری]

ف: زواری، پرستاری، بیمارپرستی.

ع: ادواء، خدمه، حضانه.

**بیمارسان**

ك: خه‌سه‌خانه. [نه‌خوشخانه]

ف: مارسان، مارستان، بیمارسان، بیمارستان.

(مریض‌خانه)

ع: دارالشفاء، دارُ المَرْضِي، مارستان.

**بیماری**

ك: ناخووشی، ناساقی، ناسازی، دهرده‌داری. [نه‌خوشی]

ف: ماری، بیماری، ناخووشی، ناسازی، خستگی، مدگی.

ع: مَرَض، سَقَم، سَقَم، سَقَام، حَرَض، دَنَف، دَوِي، وَصَب، وَصَم، داء.

**بیمان**

ك: فیسار، فلان. [کابرا (له‌گه‌ل «فلان» دا دیت: فلان و

بیان)]

ف: بهمان، باهمان، بیستار، فلان. (مرادف فلان

است.)

ع: فلان

**بی‌مایه**

ك: نه‌تیر. [هه‌ته‌هاتوو (هه‌ویری هه‌ته‌هاتوو).]

ف: خَشْكَوَا، خَشْكَفا، بی‌مایه.

ع: قَطِیر.

**بی‌مشك** ← **بیرمشك**

**بی‌موپالات**

ك: بی‌تاین. [گوینه‌دهر]

ف: بی‌آیین، بُلْغَنْدَر.

ع: فاسِق، فاجر، لایبالی.

**بی‌مه‌جنوون**

ك: شره‌بی. [شه‌نگه‌بی]

ف: بیدموله، بید مجنون.

ع: خِلَاف مجنونی.

**بیتمه‌زه**

ك: بیتام. [بی‌چیت]

ف: بی‌مزه.

ع: تَفَه، قَرَف، مَلِیخ، مَسِیخ، سَلِیخ.

**بی‌مه‌ژگ**

ك: گنج، گدج، بی‌مه‌غز، [بی‌میشك]

ف: بی‌مغن، سبک‌مغن، بی‌خرد، دنگ، دنگل، تیماو، کالیوه، کالیو، گنج.

ع: غَبِي، بَلِيد، اَبْلَه، اَهْوَج، لَا يَعْقِل، لَا يَشْعُر.

### بیمه‌عنا

ك: بی‌دَیَر، بی‌چور، بی‌سدروتا، [پوچ، بی‌مانا]

ف: بی‌چم، بی‌آرش، بی‌سروته.

ع: نَقْو، مُهْمَل، لَا مَعْنِي.

بی‌مه‌غز ← بی‌مه‌زك

### بی‌مه‌یل

ك: بی‌مه‌وه‌س، سه‌رد، [دلسارد، بی‌زاز]

ف: بی‌هوتس، بی‌آرزو، سَرْد.

ع: فَاقِدُ الْمِيل، غَيْرَ مَائِل.

### بی‌مه‌یللی

ك: بی‌مه‌وه‌سی، سه‌ردی، [دلساردی، بی‌وازی]

ف: بی‌هوتسی، بی‌کامی، سَرْدی.

ع: عَدَمُ الرُّغْبَةِ، عَدَمُ تَمَائِل، فَقْدُ الْمِيل.

### بین

ك: لَوْتُت، [كه‌پز]

ف: بیننی

ع: آنف

### بین

[ك: ئیوه‌وه‌رن، هه‌روه‌ها: نه‌وان بگه‌نه به‌روه‌ه.]

ف: بیاییدا، بیایند.

ع: اِئْتَوَا، یَاْتَا.

### بین

ك: بَر، [بۆن (وشه‌یه‌کی کرماجیه.)]

ف: بو، بوی، (کرماجی است.)

ع: رَائِحَة.

### بینا

ك: وینا، ناگا، [چارساخ، شاره‌زا]

ف: بینا، دیده‌ور، آگاه.

ع: بَصِير، خَیِر.

بیناو ← عالمه‌موکاشه‌فه

### بی‌ناو

ك: بی‌تاره، [نه‌ناس]

ف: بی‌نام، گمنام.

ع: خَامِل، نَكْرَة، مُعْتَرِل، حَقِير، ذَنِي.

### بی‌ناوکه

ك: ناچیز، نه‌دار، [(كه‌سیك كه به‌روالت ده‌وله‌مه‌ند و له

ده‌روونه‌وه هه‌زار بیت.)]

ف: ناچیز، گدا، بی‌چیز. (کسی که ظاهراً دارا و

باطناً گدا باشد.)

ع: مُعْسِر، فَقِير.

بی‌ناوه ← بی‌ناو

### بینایی

ك: چار، دیده، [دیه، چه‌م]

ف: چشم، دیده، بینایی.

ع: عَيْن، بَصَر.

### بینایی

ك: سو‌ما، وینایی، سو‌مای چار، [هه‌ستی بینین.]

ف: بینش، بینایی، دیدار.

ع: بَاصِرَة، قُوَّةُ بَاصِرَة.

### بی‌نسیو

ك: بی‌تووری، بی‌به‌ش، بی‌بهاره، [به‌شپار]

ف: بی‌بهره، بی‌بخش.

ع: مَحْرُوم، خَائِب، بِلَا نَصِيب.

### بینگ

ك: هه‌ناسه، [پشوو]

ف: دم، زه‌شت.

ع: نَفْس.

### بی‌توئیز

ك: پیسار، خوئین‌که‌فتگ، [نافه‌تیک كه له‌عوزده‌ایه.]

ف: دشتان، پدیدساری.

ع: حائِض، طامِث، عانِره.

### بی‌نویزی

ك: پیساری، خورین‌كه‌فتن. [عه‌یز (عه‌دی ژنانه).]

ف: دشتانی، پدیسار، خون افتادن. (عات  
ژنانه)

ع: حَیْض، طَمِث، عُنر.

### بی‌نه‌زیر

ك: بی‌جور، بی‌جفت، بی‌مانند. [بی‌دینه]

ف: تَهْم، تَنسُخ، تَنسُوق، بی‌جور، بی‌جفت،  
بی‌مانند.

ع: عَدِیمُ الطَّیْرِ، عَدِیمُ المِثْلِ، فَرْد، مُتَفَرِّد.

### بی‌نیاز

ك: دارا. [دوله‌مند]

ف: بی‌نیاز، دارا، توانگر.

ع: غَنَی، غَنِی، غانی، مُسْتَفْنی، مُتَمَوِّل.

### بی‌نیازی

ك: دارایی، دارابوین. [دوله‌مندی]

ف: بی‌نیازی، توانگری، دارایی، دارابودن.

ع: غِنَاء، غَنِی، غُنیان، تَمَوِّل.

### بی‌واده

ك: نه‌خواریگ، بی‌دنگ، بانگ نه‌کریگ، دنگ نه‌کریگ.

[خولک‌نه‌کراو، نه‌خواروا]

ف: ناخوانده، ناخواسته.

ع: وَغْل، اَوْشَن.

### بی‌واده هاتن

ك: بی‌دنگ هاتن. [بی‌خولک هاتن]

ف: ناخوانده آمدن.

ع: وَرَش، وَرُوش.

بی‌ور—**ه‌هور** (دشه‌به‌کی کرم‌جیه.) [کرم‌جی است.]

### بی‌نوه‌پاک

ك: ره‌بن، بی‌ژن. [سل‌ت]

ف: هیرسا، بیوه، بیوه‌مرد، بی‌ژن، بی‌ژن.

ع: اَیْم، ثَیِّب، عَرَب، بَتُول، خَلِی، مُجَرَّد.

### بی‌نوه‌خت

ك: ناگا، کتوپر. [ناکار، نارخت]

ف: ناگاه، ناهنگام، بی‌گاه، بی‌هنگام.

ع: بَغْتَه، غَفْلَه، بَلا مَوْقِع، غَیْر مَوْقِع.

### بی‌نوه‌خت

ك: نِتوارة. خوهره‌زدرده. [نِتوار، روزبه‌ر]

ف: بی‌گاه، ایوار، سرشَب، شام، ناهنگام.

ع: غُرُوب، بَعْد العَصْرِ.

### بی‌نوه‌خت

ك: بی‌په‌ردژ، بی‌ده‌رس. [بی‌ده‌رفت]

ف: بی‌رُست، بی‌دست‌رَس.

ع: عَدِیمُ الفُرْصَة، فاقِد المَجال.

### بی‌نوه‌ری

ك: بی‌بش، بی‌باره، پاده‌ره‌وا. [به‌شپراو]

ف: زَیْهر، مَخِیده، بَر مَخِیده، پَر مَخِیده، بی‌بهره،

بی‌بخش، پادزه‌وا.

ع: عاق، مَحْرُوم، خائِب، بَلا نَصِیب، مَحْجُوب.

### بی‌نوه‌ژن

ك: بی‌شور. [نافرستی شورمردو یا ته‌لاقدراو.]

ف: بیوه، کائِم، طُل، بی‌شوهر، بیوه‌ژن.

ع: اَیْم، عَوان، عاهِل، بَتُول، ثَیِّبَة، عَرَبَة، خَلِیَة،

ثَرِیْکَة، مُقْلَمَة، حانِیَة.

### بی‌نوه‌ژن کوشی

[ك: دانیشتن به لای منالهوه به بی‌نوه‌ژنی.]

ف: بیوه‌کوشی، بیوه‌نشینی. (نزد اولاد نشستن

بدون شوهر.)

ع: اِشْبال، حُنُو، اِحْشاء، حَكَّة، حَنان، عُکُوف.

### بی‌نوه‌فا

ك: بی‌په‌ینه‌ت. [بی‌ته‌مه‌ك]

ف: بیوتد، دوبل، دوربِل، بی‌پیمان.

ع: غَدِر، غَدَار، هَمْلَع، عَدِیمُ الوَفاء.

**بیټوہ فای**

ک: بیټوہ یتہ تی. [بیټوہ مہ کی]

ف: بیټوہ دی، دو بلی، دور بلی، بیټوہ مانی.

ع: غدر، عَدَمُ الوفاء.

**بیټوہ قرہ**

ک: بیټوہ تارام، جیکہ نہ. [بیټوہ قرہ، نانارام]

ف: نانارام، جُنْبَان.

ع: نَزْ.

**بیټوہ ی**

ک: بیټوہ تازار. [بیټوہ یان]

ف: بیټوہ یان، بیټوہ آزار، بیټوہ آسیب.

ع: سَلِیم الطَّعِیع.

**بیټوہ ویش**

ک: بیټوہ یش، فراموشکار، بیټوہ یاد. [بیټوہ فکر]

ف: بیټوہ ویش، بیټوہ یاد، فراموشکار.

ع: نَسِی، نَاسِی، سَاسِی.

**بیټوہ ویش**

ک: بیټوہ. [بورراده]

ف: بیټوہ ویش، بیټوہ ویش، بیټوہ ویش، شَمِیدہ،

فَرایوش.

ع: مَدھوش، مَغْشِی، مَبْهوت، مَسْموت، مُغْمِی عَلَیْہ.

**بیټوہ ویش**

ک: بیټوہ ویش، بیټوہ یاد، فراموشکاری، فراموشی.

**[بیټوہ فکری]**

ف: بیټوہ ویش، بیټوہ یاد، فراموشی، فراموشی،

فراموشکاری.

ع: نَسِیان، سَهْو، رَقْض.

**بیټوہ ویش**

ک: بیټوہ دی. [بورراده]

ف: بیټوہ ویش، بیټوہ ویش، بیټوہ ویش، فراموشی،

شَمِیدگی.

ع: دَمَش، غَشِی، بَہت، بَہت، غَشِیان، غَمِی، صَعْفَہ،

سَبَت، غَمِی.

**بیټوہ ویش**

ک: بیټوہ، مَہ لَیْت، بیټوہ رتا، پورج، بیټوہ چور. [بیټوہ مانا،

تَنیکہ (تَنیکہ)]

ف: فُلاد، فُلادہ، پَرھودہ، بیټوہ ویش، بیټوہ ویش،

وادیاپ، پوچ، بیټوہ ویش، بیټوہ ویش، خَنج،

فَرخَنج.

ع: مَذِیان، لُغُو، مَذَر، غُلَط، سَقَط، لا طائِل، وَاہِی،

مَواہِی.

**بیټوہ ویش**

ک: کَرَنگ. [کَرَنگ چک]

ف: بید آنجیر، طَمرا.

ع: حَزْوَع، طَمرا.

**بیټوہ ویش**

ک: بیټوہ، بیټوہ، بیټوہ، بیټوہ، ناتوان. [لازار]

ف: سَتہ، تَرغَدہ، چَنگُوک، اَنگِشتال، ناتوان.

ع: ضَعِیف، نُحِیف، حَرَض، خَدِر، کَلِیل، لاغِب.

مُضَنّی، شَل.

**بیټوہ ویش**

ک: بیټوہ، بیټوہ، بیټوہ، بیټوہ، ناتوانی.

[لازاری]

ف: سَتگی، تَرغَدگی، چَنگُوکی، اَنگِشتالی،

ناتوانی.

ع: ضَعْف، ضَعْف، نَحافَہ، حَرَض، خَدِر، کَلال،

کُلول، شَل.

**بیټوہ**

[ک: دارہی.]

ف: بید. (درخت بید.)

**بیټوہ کول**

ک: بیټوہ، چتر، سہرپریاگ. [بیټوہ ہاپرا]

ف: بید، سہرپریاگ.

ع: خَلاف، عَرِیسہ.

## وینه‌کانی پیتی ب



باروشه



بادیه



باده‌وان



بادامه‌تاله



بادام



بایوله



باله



بالون



باقه‌به‌س



نازرو



بارور



بار



بال فشه و کردن



بالاشمه



بال C



بال B



بال A



بامیه



بامجان فره‌نگی



بامجان



بالین



بانک



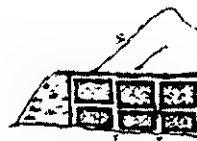
بنتری



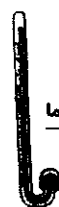
بایه‌قوش



باوه‌زورمت



باومر



بانما



بانگین

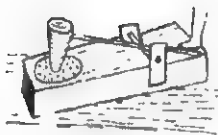




برینگ



بریانی



برنجکوت



برنج



برج



بلچه سووره



بلچه مرده



بلاو



بسه



بز نه کیشی



بزن



بولوسک



بولبول



بوق



بوشکه



بوتنه



بالاووک



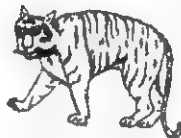
بهراڼ



بهره‌س رینگ روین



به‌خه‌ل‌خوروش



به‌بر



بوو



به‌رز مه‌وایله B



به‌رز مه‌وایله A



به‌رز مه‌جوره



به‌رچاوه



به‌رچاوه A



بهريان



بهروزانه



بهروو



بهروانک



بهريلان



بهلهسان



بهلوچه



بهگه



بهگلهمووت



بهريهخه



بهی



بهن گوروا



بهن کهوش



بهندول



بهن تفهنگ



بهلهک



بيزنک



بيخ بهر



بيبار



بهيره



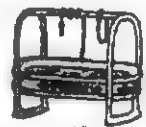
بهباخ



بينچه



بين



بينشک



# پ



(درخت، کوه...)

ع: عِرْق، عِرَاق، سَفَل، سِفل، سَافِلَة، تَحْت، ظِل.  
حَضِيض.

ل: رَكِيف، نَامِد. [قَدَم (قَدَمه، عَتر، پَي به خَير)]

ف: پا، شگون، آمد. (خوش پا)

ع: قَدَم، قُدوم، اِقْبَال.

پاڼه‌وېشار

ل: پاگیر، [تخته‌ی جولای].

ف: پاگیره، پا‌فشار، پا‌وُزار، پا‌وُزار. (تخته‌ی

جولاهی است).

ع: مَقْدَم.

پابازی

[ل: عِشْق‌بازی له رَگه‌ی «پي» ده.]

ف: پابازی.

ع: مُرَاجَلَة، تَجْمِيش، مُنَاغَات، مُعَاشَقَة.

پابه‌رجا

ل: پاراجی، پایدار. [راوستار، جیگیر]

ف: پدِرام، نیوساد، پابرجا، پایدار، جاودان،

همیشه.

ع: ثابِت، دایم، باقی. وَطِید، وَاطِد.

پابه‌ره

ل: قاچ، قول، لاق. [پي]

ف: پا، پای.

ع: رَجُل، ساق، قَدَم.

ل: پاچکه، پایه. [پیتچکه (بو نمونه: پیتچکه‌ی میز و

کورسی).]

ف: پا، پایه. (پایه‌ی میز، صندلی مثلاً.)

ع: رَجْلَة، قَانِعة، (أرجل، قوائم)

ل: پله. [پلیکه. (پله‌ی په‌یژه).]

ف: پایه، پله، پَغنَه. (پله‌ی نردبان)

ع: دَرَجَة.

ل: سیبه، ماشه. [په‌له‌پیتکه (وه‌ل: ماشه‌ی تفنگ).]

ف: پا، ماشه. (ماشه‌ی تفنگ مثلاً.)

ع: ضَامِنَة.

وینده—تفنگ (۲۰)

ل: لا، سا، بن، بیخ، [ژیر، پاژ، سیتبه‌ر (وه‌ل: بنی دیوار،

دروخت، کیتو...)]

ف: بُن، بیخ، زیر، سایه. دامنه. (پای دیوار،

ك: پاوره، پاروړی، شوال. [شهروال (وشه یه کی هه ررامیه.)]  
ف: ازار، شلوار، شوال، تَنبان، پاجامه. (اورامی است.)

ع: سروال، سروِل، شَبان، سرویل.

**پا به زهوی نه کهفتن**

ك: خوشه ده ماخی، شادی. [خوشحالی (نیدیومه.)]  
ف: شادمانی، خرسندی، پا به زمین نیفتادن. (کنایه است.)

ع: مَسْرَة، قَرَح، اِنْبِساط، نَشاط.

**پا به په کا هاتن**

[ك: سەرلښتیوان]

ف: پا به هم پیچیدن.

ع: خَطَل.

**پاییل**

[ك: برشتی يه ك پتمره. (پایتل کردن)]

ف: پاییل. (پاییل کردن)

ع: تَرَكُل.

**پاپ**

[ك: زانای پایه برزی مەسیحیه كان. (جیگری عیسا.)]

ف: پاپ، پاپا. (نائب عیسی)

ع: پاپا.

**پاپه**

ك: شه كه. [جۆره کلاریكه.]

ف: شكه، پاپاخ، كلاه قلمی.

ع: دَنِيَة.

وینه—شكه >

**پاپوړ**

ك: كه شتی. [كه شتی هه لم.]

ف: پاپور، كشتی، كشتی آتشی.

ع: باخړه، بابور.

**پاپوش**

ك: كهوش، پا، پیتلا. [پیتلار]

ف: پاپوش، پایزار، پافزار، پاوزار، پاچيله،  
كفش، پالنگ. (←كهوش)

ع: حذاء، كوټ، قفش، بابوج.

**پاپه ننی**

ك: پیتخاوس. [پیتخاس، بویتلار]

ف: پاپرهنه، برهنه پا.

ع: حافی. (حاف)

**پاپه جانی**

[ك: بابوج (كهوشی مندالته.)]

ف: پاپه جانی، چاچله. (كفش بچگانه)

ع: قَفِيشَه، بابوجه.

وینه ی هه یه

**پاپهل**

[ك: بن گه لا (بهرام بهری «سهریل»). واته: گه لا گه لی]

خواره روی درخت.)]

ف: پابړگ، پایین برگ. (ضد «سهریل». به معنی

شاخه های پایین درخت.)

ع: سَوَاقِلْ. (الأغصان)

**پاپهی**

ك: په یجۆر. [لینکۆلەر، توێژەر]

ف: جویا، پیحو، پیجور، کنجکاو، یوز، یوش،

پژوه، کاوَنده، پژوهنده، خواهان.

ع: مُتَجَسِّس، مُتَفَحِّص، مُفْتَش، طَالِب، مُسْتَقْصِي.

ناشد.

**پاپهی**

ك: په یجۆری. [لینکۆلینه، تارتوی کردن]

ف: پیجویی، پیجوری، یوزه، یوزی، یوزش،

یوشه، یوشی، یوزیدن، یوشیدن، جویاشدن،

کاوش، کابش، کافش، کافتن، پژوهش،

کنجکاوی، خواستن.

ع: نُشْد، نَشْدَة، تَفْحَص، تَفْتِيش، تَجَسُّس، تَعْقِيبُ

الأثر، طَلَب.

پایه‌ی

ك: دهره‌س، دهره‌ن. [خواریار]

ف: دربند، خواهان، جويا.

ع: مُتَقَيِّد، مُتَعَلِّق، مُعْتَلِق، مُحِب، هَوِي. (هَو)

پایپاده

ك: پیاده. [كسی که به پی دهرات، بدرامبه‌ری «سوار».]

ف: پیاده، پایپاده، پاسوار.

ع: راجل، رَجُل، مُتَرَجِّل، رَجَالَة، ماشي (ج: مُشاة)،

فَیج، فَيَادَج، بَيَّادَة.

پایپاساوین

ك: پوشین، پنام کردن، شاردنوه، پوشانن. [دپوشین]

ف: پوشیدن، پنهان کردن، نهان کردن،

پَنام کردن، آستن، نهفتن. چشم‌پوشیدن.

ع: كَتَم، سَتَر، إِخْفَاء، إِسْرَار، إِغْمَاض.

پایبج

ك: مروس‌پیچ، موج‌پیچ. [پارچه‌یه‌کی باریك كه ده‌یپینچن

به دوری جومگی «پی» دا.]

ف: پایبج، پالیک، مُج‌پیچ.

ع: بابیج، رُساغ

پایبج

[ك: فُشَفْشَة، فِشَه‌كه‌شِته (نامرازیکی ناگربازیه.)]

ف: پایبج، فُشَفْشَك. (اسباب آتشبازی است.)

ع: فُشَفْشَة.

پاتلوه

ك: پاپیج. [كاله]

ف: پایبج، پاتابه، پالیک.

ع: بابیج.

پاته‌خت

ك: شانشین. [پایته‌خت]

ف: پای‌تخت، شاه‌نشین.

ع: عاصِمَة، مَرَكَز، دَارُ السُّلْطَنَة.

پاتیل

ك: پاتیل، پاتیلَه، قازان. [مده‌ئی گه‌وره‌ی سهر همدراو.]

ف: پاتیل، پاتیلَه، پاتِلَه، لَوید. (قَزْغان بزرگ

دهن گنساد)

ع: طَنْجیر، مِلْجَاب.

وینه

پاتیل ← پاتیل

پاتیلَه ← پاتیل

پاجا

ك: یه‌كه‌س، پاژا، به‌جاریکا. [کتوپر، به‌یه‌کجاری]

ف: یَکبارَه، یَکْهَو، پَهَو، همه.

ع: مَرَّة، دَفْعَة، بِالْمَرَّة، كُلَّا، بِالْکُلِّ.

پاجه‌له

ك: فریره. [چیرجه‌له]

ف: پاهک، باهک، أَشْکَنک، شَکَنجَه.

ع: دَمَق

پاج

ك: پارچ. [قه‌زمه: قولنگی یه‌لده‌م.]

ف: پاچ.

ع: مَحْفَر، مَحْفَار، مِعْزَق، مِعْوَل.

وینه

پاچال

[ك: پِتْچال (قولک‌دی جِنگه‌پیچی جولاً، قه‌ساب، ناسنگه‌ر

و...)]

ف: پاچال، پاچاهه. (چاله‌ی جای پای جولاهه،

قصاب، آهنگر، و امثال آن.)

ع: مَطْطِط.

پاچرا

[ك: پِتْچرا: پایه‌ی تایید بز چرا له‌سهر دانان.]

ف: چِراغِپا، چِراغِپایه، چِرْغَنْد، چِرْغَنْدَه.

ع: مائِلَه، مِشْکاة، مَسْرَجة.

وینه &lt;۲&gt;

## پاچرکی

ک: بی چرکه. [بی سرته]

ف: پاوړچین، آهسته.

ع: تَارُج، قور.

## پاچکه

ک: پا، پایه. پاچه که. [پتچکه (بو نمونه: پتچکه ی کورسی.)]

ک: کورسی.

ف: پا، پایه. (پایه ی کورسی مثلاً.)

ع: رَجُل، قَائِمَة.

## پاچکه قورسی

[ک: پتچکه ی کورسی.]

ف: پای کورسی، پایه ی کورسی.

ع: رَجُلُ الْكُرْسِيِّ، قَائِمَةُ الْكُرْسِيِّ.

## پاچکه و ناوزک

[ک: پی و روگ]

ف: پاچه و روده.

ع: سَلَب.

## پاچه

ک: پا، پاچکه، پاچه که. [پی]

ف: پا، پاچه، پازه.

ع: كُرَاع.

## پاچه قولی

## پاچه قولی

ک: پشته پا، پادان. [پاشقول]

ف: سابود، سابور، سابوره، کولنگ، سَرید،

سَرند، پُشت پا.

ع: شَغْرِيَّة، شَغْرِيَّة، شَغْرِيَّة، عَقُول، اِعْتِقَال.

## پاچه که

ک: پاچکه. پا، پاچه. [پی (سهرپی، که له پاچه)]

ف: پا، پاچه، پازه. (کله پاچه)

ع: كُرَاع.

## پاچه ی شوال

ک: دهر پاچه. [دهر لنگ]

ف: بَداق، بادره، پاچه ی شلوار.

ع: رَجُل، رَجُلُ السَّرْوَال.

## پاچین

ک: تاشین، هه پاجین. [هه پاجینی لقی درخت یا

سهرتاشین.]

ف: بریدن، تراشیدن. (بریدن شاخه های

درخت یا تراشیدن سر)

ع: شَذَب، جَزَّ، حَلَق، قَرَض.

## پاخستن

ک: مانیان، کورته راوردن، له پاکه فتن، جیه مان.

[له پی که رتن، دواکه رتن]

ف: از پا افتادن، خسته شدن، واماندن، ماندن،

جاماندن.

ع: عَيَّ، حَبَو، تَفْهِيْر، وَقُوف، قُصُور.

## پاخلیسکیان

ک: پاخزیان، خزیان. [پی خلیسکان، خزان]

ف: پا لغزیدن، لغزیدن.

ع: زَلَّةُ الْقَدَم، عَثْرَة، زَلَّة.

## پاخلیسکیان

ک: نه زانکاری، گرنا. [له پی ترازان (تیدیومه.)]

ف: گُناه، پالغز. (کنایه است.)

ع: عَثْر، زَلَّة، زَلَل، خَمَلًا.

## پاخوا

ک: ته پ. [پتخوی (پرک قور یا گه نم یا...)]

ف: پاخواه، تپه. (مقداری از گل یا گندم مثلاً.)

ع: كُتْلَة.

## پاخو شه

ک: پاشیل. [پتشیل (زویه که بو پیته قور و پاشان له بهر

هاتوچ و پتشیل کران پتو بو پیته و وشک بو پیته وه.)]

ف: پای خو شه، پاکوب. (زمین گل شده که از

کثرت تردد و پا خوردن سفت و خشک شده  
باشد.)

ع: مدْعُوس.

پاخه‌سوو

[ك: پینه‌سوو، به‌ربوك]

ف: يَنْكِه.

ع: شَبِيْنَة، اَشْبِيْنَة

پا‌دار

[ك: خاره‌ن پي (به‌رام‌بهری «بوتیا»)]

ف: پا‌دار. (ضد بی‌پا)

ع: ثَوْرٍ رَجُل.

پا‌دار

[ك: كوله‌كی گهره یا کوه‌ره‌ی درخت، واته به‌شی

خواره‌وی.]

ف: پا‌لار. (ستون بزرگ، تنه‌ی درخت، یعنی

قسمت پایین آن.)

ع: عِمَاد، دِعَامَة. جِذَع.

پا‌دار

ك: پا‌یدار، پاره‌جی. [راوه‌ستار، جیگیر]

ف: پا‌دار، پا‌یدار، نیوساد، پایا، پاینده، جاودان.

ع: ثابت، دائم، باقی.

پا‌دارانه

[ك: باجیکه که له به‌رام‌بهر مانه‌وی سه‌ربازوره له

دوره‌بگی ده‌سپتن.]

ف: پا‌دارانه. (پولی است برای باقی بودن

سرباز از مالک می‌گیرند.)

ع: حَقُّ الْبَقَاء.

پا‌داری

ك: پا‌فشاری. [پیداگرتن]

ف: ایستادگی، پا‌فشاری

ع: اِسْتِقَامَة، ثَبَات.

پا‌داش

ك: قهره‌وو، قهره‌وی، نیتزا، پاداشت، سزا، عیتزا. [قهره‌وو

کردنه‌وی چاکه یا خراپه.]

ف: پا‌دانش، پاداشت، پادان، جاور، سزا، کيفَر،

پاداشَن، بادآفره، داشاد، بادآفراه، بادقَر، شیان،

آفراه.

ع: جَزَاء، أَجْر، عَوْض، بَدَل، مُكَافَات، ثَوَاب. عِقَاب،

عُقُوبَة، مُعَاقِبَة، مُجَازَات، عُقُوبَة، عَاقِبَة.

پاداشت ← پاداش

پاداشت به‌دی

ك: سزا. [توله، پاداشی خراپه]

ف: سزا، کيفَر، بادقَر، بادآفره، بادآفراه. آفراه.

ع: عِقَاب، عُقُوبَة، عَاقِبَة، عُقُوبَة، مُعَاقِبَة، جَزَاء،

مُجَازَة، مُكَافَات.

پاداشت خاصی

ك: نیتزا، قهره‌وو، قهره‌وی. [پاداشی چاکه]

ف: پادان، پاداش، پاداشت، جاور، پاداشَن،

شیان، داشاد، کيفَر.

ع: جَزَاء، أَجْر، ثَوَاب، عَوْض، بَدَل.

پادان

ك: پالیدن، که‌مدان، دزین. [له به‌شی خه‌لکی گرتنه‌وه.]

ف: پاردن، کم‌دادن، دزدیدن.

ع: بَخْس، سِرْقَة.

پادان

ك: پاچه‌تولی. [پاشقول]

ف: سابود، سابور، سابوره، کولنگ، سَرَنَد،

سَرَنَد، پشت‌پا، پادان، پشت‌پازدن.

ع: شَغَرِيَّة، شَغَرِيَّة، شَغَرِيَّة.

پادانه‌گز

ك: پا‌داری، خوه‌اری پاگه‌زدان. [پیداگرتن]

ف: پا‌داری، ایستادگی، خودداری، پا‌فشاری،



پافشردن.

ع: ثبات، تحفظ، تأیید، انضباط، اِزْماع، اِسْتِقَامَة.

پاداو

ك: بَقَ [كموی راو. (كموی پاڼ داو.)]

ف: خُروْهه، خَرْخَسه، خَرْخَشه، پادام،  
پابه‌دام. (كېك پابه‌دام)

ع: ملوач.

پاداو

[ك: جوړه داړتېكه. بهرامبه‌ری «ده‌سداو».]

ف: داس، پادام. (نوعی از دام است، ضد  
«ده‌سداو».)

ع: شَرِك، نُصیب.

پادشا

ك: شا، پاشا. [سولتان، ده‌سلاندار]

ف: شَه، شاه، رَیْهه، پادشاه، پادبان، پاسبان،  
خداوند، نگاهبان، اُفسَر.

ع: مَلِك، سُلطان، شاه.

پادشایی

ك: شای، پاشایی. [پاشایه‌تی، ده‌سلات]

ف: شَهی، شاه‌ی، پادشاهی، پادبانی، پاسبانی،  
ریه‌گی، خداوندی.ع: مُلْكَة، سُلْطَة، قُدْرَة، سُلْطَنْه، عَظْمَة، جَبْرُوت،  
مَلْكُوت، كَبْرِیاء.

پادنك

ك: دنگ، برنجكوت. [نامرازی چه‌لتوك کوتان.]

ف: پادنك، پادنكه، برنج كوب.

ع: مِهْراس.

وینه-برنجكوت

پاده‌ره‌هوا

ك: بی‌توری، بی‌بش، بی‌باره. [به‌شپار]

ف: زَیْهر، مَخیده، پَرْمَخیده، بَرْمَخیده، بی‌نهره،

بی‌بخش، پاندره‌هوا.

ع: عاق، محروم، خائب، محجوب، خارج، بلا  
نُصیب.

پاده‌شتی

ك: ده‌شتایی، ده‌شت. [ته‌ختان، پیده‌شت]

ف: جلگه، هامون.

ع: هَبِر، سَهَل.

پاده‌و

ك: پاكار. [بدرده‌ست]

ف: پادو، پاكار، پایكار.

ع: ساعی.

پار

[ك: كلانه]

ف: پار، دسته، كلافه، كلاف.

ع: رَیْبَقَة، مَرُوق.

وینه-پارکمر &lt;۲&gt;

پار

ك: پارال، پاره‌که. [سالی پینشور.]

ف: پار، پارسال.

ع: السَّئَة الماضِیَة.

پارازتن

ك: پارسن. [ناگاداری کردن]

ف: پرهیزاندن.

ع: وَقَايَة، حَفْظ، حِرَاسَة.

پاراسن-پارازتن

پاراو

ك: تهر. [ته‌رجك، تیرار]

ف: پاراب، پُرآب، تَر.

ع: مَرطُوب، مَبْلُول، مَسْقِي.

پاراو

ك: به‌راو، پاینار. [ناری (زهویه که له خوار ناره‌ه بیت.)]

ف: پاراب، پاریاب، پاریاو، فاراب، فاریاب، فاراو،

فاریاو. (زمینی است که در زیر آب واقع شده باشد.)

ع: ماهی، مَسْقِي.

«پارتی»

ك: لاک‌شكه، هداخوا. [لايه‌نگر]

ف: دوستدار، هواخواه، كَمَك.

ع: مُحِب، حامی، مُدافع.

پارچ

ك: پاچ. [قدزمه: قولنگی يه ك دم.]

ف: پاچ.

ع: مُحَر، مُحَار، مَعَزَق.

وینه ← پاچ

پارچه

ك: تيكه، كوت، برکه. [لەت]

ف: تيبكه، پارچه، پاره، لُخت، لُشك، لُشكه.

ع: قِطْعَة، فِلْقَة، فِلْدَة، كِسْرَة، مِرْقَة، كِسْفَة، كَسِيفَة، جُمْلَة.

پارچه

ك: كورتال، كالا. [قوماش]

ف: پارچه، كالا، جامه، قُماش. اُروس، خواسته.

ع: بَز، مَتَاع، عَرَض، سِلْعَة، بِضَاعَة، ثُوب.

پارچه‌فروش

ك: بازرگان. [كورتال‌فروش]

ف: پارچه‌فروش، بازرگان.

ع: يَزَان، ثُواب، سَلَّاع.

پارو

ك: پالدر، رانه‌کی. [پالو: گوریسی بن کلکی يه کسم.]

ف: پاردم، پالدم، گوزبان، رانه‌کی.

ع: ثُغَر.

وینه ← ناسره (۲)

پارده

ك: كهنه‌ك، خه‌نق. زیواره، دیوار. [خه‌نك. دیواری كورت.]

ف: كنده، كَنْدَك، تَرَك، كالار، آلَنك، مورچال. نیه، دیوار.

ع: حَفِیر، خَنْدَق. اِطار، جِدَار.

پارسه

ك: گدایی، سَوَال، لِه‌چنی. [خواز، لَوَکی]

ف: پارسه، پَرسه، نَریوزه، نَریوزه، نَریوزه، نَریوزه، نَریوزه.

نَریوزی، نَریوزی، نَریوزی، نَریوزی، نَریوزی، چُنْبَلِی،

گدایی، ساسی.

ع: تَكْدِي، تَسْوَل، تَسْوَل، تَكْفُف، اِسْتِكْفاف،

صَلْعَة، مَسْكَنَة، اِفْتِیاق. [صَعْلَة]

پارسه‌نگ

[ك: به‌دريك كه ترازوی پی هارسه‌نگ ده‌كەن.]

ف: پارسنگ، پاسنگ، پاهنگ، پالكانه، ورسنگ.

ع: صَابُورَة.

پارك

ك: ده‌گا، كوشك. [قەسر]

ف: پارك، پَرگوك، دستگاه. آرام، آرام‌بن.

ع: اَزَج، قِصَر.

پاركوله

ك: كوله. [بیتجوی درو سالدی به‌راز و درنده.]

ف: توله، بَچَه، پارتوله. (بچه‌ی پارسال خوك

و درندگان.)

ع: جَبَر، وَلَد.

پاركه‌ر

[ك: كلاه‌گر]

ف: پارگیر، كلاه‌گیر.

ع: مَرِیق.

وینه

پارگه

ك: كمرت، باور. [كمر (به‌زایی نیتوان «تالانه».)]

ف: پُلوان، كَرت، كَرْد، كَرَز، كَرَزَه. (بلندی بین

«تالانه».

ع: کُرد.

وینه-پایور &lt;۲&gt;

پارو

[ک: بینی دارین.]

ف: خویه، پارو، پاروب.

ع: مَر، رَفَش، مَرَفَشَنه، مَجَرَفَه، مِقْحَاة، مِسْحَاة.

وینه

پارو

ک: تیکه-پارو، لوقمه (بوزغورنه: پارچه‌یک نان.

رشدیه‌کی کرماجیه.)

ف: پاره، تیکه، لخت، تکه، گراس. (لختی از نان

مثلاً: کرماجی است.)

ع: قِطْعَة، رُبْنَة، لُغْفَة، نُبْرَة، لُغْمَة، لُبْكَة، كِسْرَة.

پاروکه

[ک: چیشتی که به برتنی پیگرتنی منالوه لیده‌رتت.)]

ف: آشپا. (آشی که برای پا گرفتن بچه

می‌سازند.)

ع: تَمَشَاوِيَّة.

پاروکه

[ک: پیره‌وکه (مندالی تازه پیگرتوو.)]

ف: بچه‌ای که تازه پا گرفته باشد.

پاروی که شتی

ک: چه‌په [سهرلی که شتی]

ف: چه‌په، خله، بیله، بیلک، فُه، پاروی کشتی.

ع: مَقْدَاف، مَجْدَاف، مُرْدِي.

وینه

پاره

[ک: دراری ولاتی تورکیایه، چل پاره ده‌کاته یسک

قروش.]

ف: پاره، (پول دولت ترکیه است، که چهل پاره

یک قروش است.)

ع: مِصْرِیَّة، باره.

پاره

ک: پسرول-دراو (همه‌مو جوړه دراو-تک. وشه‌یه‌کی

کرماجیه.)

ف: پول. (مطلق پول. کرماجی است.)

ع: نَقْد، وَجْه، فُلُوس.

پاره

ک: تیکه، کوت، پارچه، برکه، بر. جزم. [لوت، به‌ش]

ف: تیکه، پاره، شکسته. لخت، برخ، برخه.

پلمه، فرشیم، ورشیم.

ع: قِطْعَة، كُسَارَة، فِلَقَة، فِلْدَة، شَقْفَة، كِسْفَة، مِرْقَة.

رُقْعَة، بَعْض. جُزْء. نُبْذ. كُرَاسَة.

پاره

ک: لاله. [لده‌ریارانه]

ف: لابه، تابوغ، خواهش، نیایش، زنه‌ار.

ع: لُوب التَّمَّاس. اسْتِغَاثَة، اسْتِغْنَان.

پاره‌پوس-پوسپاره

پاره‌خشت

ک: کوته‌خشت. [لده‌ناجور]

ف: زاو، پاره خشت.

ع: كُسَارَة اللِّين.

پاره‌س

ک: په‌ی، پاگا. [بوار]

ف: پی، فرناد پایاب، پیاب، پایگه، پایگاه.

پایگان.

ع: شَجَن، مَجَاذَة، مُخَاضَة.

پاره‌که

ک: پار، پارسال. [سالی پیشور.]

ف: پار، پارسال.

ع: السَّنَة الْمَاضِيَة.

پاره‌کمری و پینه‌کمری

[ک: کسیک که ده‌ریت و پینه ده‌کات. چاککر]

ف: درا دوزا.

ع: مُزِيل، مَزِيل.

پارہد لکھ

ک: خَوِنگِل، کَلانمہ لکھ. [پارکھ، کلافہ گر]

ف: چرخہ، جہرہ، کلافہ، کلابہ.

ع: حَالَة، دَوَلاب المَغْزَل.

وینہ

پاریان

ک: لَاتِيَان، لَاتِيَانِہ، لَالَة. [پارانیہ]

ف: لَابہ، تابوغ، خواہش، نیایش، زَنہار.

ع: اِلْتِمَاس، اِسْتِدْعَاء، اِسْتِغَاثَة، تَذَلُّل، ضَرَاعَة،

لُوب، لُوب، لُوب، اِسْتِثْمَان.

پاریانہوہ

پاریز

ک: خَوْلَادَان، لَادَان، دژکامی. [پاریزگاری]

ف: پارساد، نیناد، ویژش، پرهیز، خودداری،

دژکامی.

ع: وَزَع، وَزَع، وَزَع، وَدُوع، رَعَة، ثَقْوِي، حَذَر،

اِحْتِرَاز، كَفَّ نَفْس. [كَفَّ النَفْس]

پاریز

[ک: پرهیز (پاریزی نہ خوش).]

ف: پرهیز. (پرهیز ناخوش)

ع: حَمَوَة، حِمِيَة.

پاریز

ک: قہر بول، نشان. [کہمین، بوسہ]

ف: کہمین، نشان.

ع: تَرَصُّد، تَرَقُّب، طَمُوح.

پاریز چوون

ک: قہر بول، روین، نشان گرتن. [کہمین کردن، بوسہ نانہوہ]

ف: کہمین کردن، نشان رفتن، قراول رفتن.

ع: تَرَصُّد، اِطْمَاح، تَرَقُّب، تَسْدِیدُ الْهَدَف، تَوَجُّہ

النَّيْشَن.

پاریز روین

پاریزکھ

ک: لادہر، لہ بہد لادہر، خویاریز، دژکام. [پاریزگار،

لہ خواترس]

ف: پرهیزگار، جیواد، دژکام، دژاکام، دژکامہ،

دژآکامہ، شاہند، پارسا، نیکوکار، نیک کردار.

ع: ثَقِي، مُتَّقِي، وَارِع، وَدَع، زَاهِد، حَذَر، مَعْصُوم،

عَفِيف.

پاریزکا

ک: سہنگر. [حہ شارگہ]

ف: پرهیزگاہ. کہمین گاہ

ع: مَأْمَن، حِصْن، مَكْمَن، قُرْمُوص.

پاریزگار

پاریزگاری

ک: پاریزکاری، خویاریزی، خولادان، دژکامی

[لہ خواترسان]

ف: جیواد، پاسادی، نیناد، ویژش، پارسایی،

شاہند، پرهیزگاری، دژکامی، دژآکامی.

ع: ثَقْوِي، اِثْقَاء، زُهْد، وَزَع، وَزَع، وَدُوع، رَعَة، عِفَة،

عَصَمَة، حَذَر، اِحْتِذَار، اِحْتِرَاز، تَجَنُّب.

پارینہ

ک: گویہ کہ. [پارین (گویہ کہی دوسالہ).]

ف: پاینہ، گوسالہ، (گوسالہ ی پاری)

ع: نُبُون، عَجَل.

پازار

[ک: بہرہ کی سہری کانزایہ.].

ف: بازار. (سنگی است سبز رنگ معدنی).

ع: فَازَار، حَجَرُ الْاَيْشِب.

پازار

[ک: دژڈار (دژڈاری لہ ناڈوں دہرینراو).]

ف: پازھر، پادزھر، ریخڑ، آنزرو. (پازھر

حیوانی گویند).

ع: ثَرِيق، حَجَرُ الثَّيْسِ. بادزهر، فادزهر.

**پازنده**

[ك: رَاثِي كَتِيئِي «زنده».]

ف: پازَند. (تفسير زنده)

ع: زَنْدِه، فَاَزَنْد.

**پاز**

[ك: بهش (بهرامبهري «گشت».)]

ف: پازتار. (ضد «كل»)

ع: جَزء.

**پاژنه**

[ك: پاژنو]

ف: پل، پل، پاشنه، پاشنا.

ع: عَقَب، عَقَب.

وینه <۲>

**پاژنه‌هاو**

[ك: كهوشيك كه پاژنه كدي نه‌خوييت «۳». هدره‌ها: قش

كه له پشته ملدا بهرو سدر لول بوويت «۲».]

ف: پاشنه نخاب. (در زلف، شكل ۲ - در كفش،

شكل ۳.)

ع: مُنْتَصِبُ الذَّنَابِ.

وینه <۲>، <۳>

**پاژنه‌هه لكيش**

[ك: نامرازي كهوش له پي كردن.]

ف: پاشنه‌كش.

ع: مِعْقَاب، مِذْنَبَة.

وینه‌ي هه‌يه.

**پاژنه‌ي دركا**

ك: گنجينه. [گرينه]

ف: كواده، پاشنه‌ي نر.

ع: ذَنَاب، فُرْصَة، نَجْرَان، نَجْرَانُ الثَّيَابِ، رَجُلُ الثَّيَابِ.

(«رجلُ الثَّيَابِ»، «پاژنه» است، «نَجْرَانُ الثَّيَابِ»،

«گنجينه» است، اما حالا در كردي «پاژنه» و

«گنجينه» بر همدیگر اطلاق می‌شوند. [«رجل

الثَّيَاب» پاژنه‌يه و «نجران الثَّيَاب» گنجينه‌يه، به‌لام

تستنا له كوردیدا «پاژنه» و «گنجينه» له باتي يه‌كتر

به‌كارده‌هينرين.]

**پاژي**

[ك: كهم، بهشي (بهرامبهري «تیکرای».)]

ف: پازتاری. (ضد «کلی»)

ع: جُزْئِي. (← کوللی)

**پاژينه**

ك: دان. [بنزِيل، بنزِينْگ (خوشوخال و گه‌م پينكه‌وه).]

ف: دانه، ته‌گربالی، سنبوسه. (گندم و آشغال)

ع: طُعْم، نُخَالَة، قُصَارَة، رَذَالَة، نُفَايَة، زُؤَان، غَفَى،

قِرْضِب، كُعبُره.

**پاس**

ك: پاسهوانی، چاویاری، کیشلک. [ناگاداری، چارده‌یری]

ف: پاس، پاد، پهره، باسبانی، نگاهبانی،

چشم‌داری، کشیک.

ع: حَرَّاسَة، وَاقِيَة، حِمَايَة، حِفْظ، مُحَافَظَة، نَظَارَة،

تَرْقُب، اِرْتِبَاع.

**پاس**

ك: پاسپورت، پته. [پاسپورت]

ف: گذرنامه، پاسپورت، پاس، پته.

ع: جَوَان، تَذَكِرَة، بَسَابُورَة، بَزَابُورَة، بَاسِیُورَة،

فَسَح.

**پاسا**

[ك: پامال، پهنام، پوشیده. گوزشت، چارپوشی. داپوشراو.

لین‌بودن]

ف: پای‌سا، پای‌مال، پنهان، پنام، پوشیده.

گذشت، آمرزش، چشم‌پوشی.

ع: كَتَم، سَتَر، هَذَر، غَفَو، اِغْمَاض.

**پاسا**

ك: پینه، سهرپوش. [دپوشه]

ف: پوشنده، پای سا کننده، پای مال کننده، نهان ساز.

ع: ساتر، كَفَّارَة، غُفْرَة، غَفَّارَة، غَفِيرَة، غَافِر.  
**پاساخور**

ك: پهمینه، پاساخور. [بهرمارو (بهرماره) ثالث که ولاخ نایغوات.]

ف: نشخوار، نشخور، پاش آخور. (پس مانده ی علف که الاغ نمی خورد.)

ع: سُور، ثَمَانَة، ثُبَانَة، ثَمَانَة الْمَعْلَف، سُورُ الدُّوَابِ.  
**پاسار**

ك: كهله که پاسار، پاساره. [گریترانه]  
ف: پُكوك، تابوك، قابوك، قابول، قاپول، لبه، پالانه.

ع: مَطْنَف، مَطْنَف، زَيْف، اِفْرِيز، مُخَارَجَة.  
وینه

**پاساره** ← **پاسار** [پاساره به معنای لئواریه که دوتریت، چ لئواری بان بیت یا کلاو یا شتی ترا.] [یعنی مطلق لبه، خواه لبه ی بام، یا کلا یا غیر آن.]

**پاساری**

ك: مه لیچك، مه لورچك. [چوله كه]  
ف: گُنْجشك، بَنْجشك، چُگُك، چُگوك، چُگُك، چُگوك، چُتوك، وَنْج، مَرْتَكُو.

ع: رَهْدَن، فَرَفَر، فُرْفُر، صُفْصُف، نُفْرُور، عُصْفُور.  
**پاس کردن**

ف: وهرین، گه فین. [روین: حبه کردنی سگ].  
ف: نو فیدن، لاییدن، غوغو کردن، غف غف کردن، پاسیدن.

ع: عَوَاء، نُبِيع، نُبُوح، نُبَاح، نَبَاح، تَنْبَاح، وَعَوْعَة، وَقَوْعَة، مَبْهَبَة.

**پاسه** ← **وهها** [رویده کی مهرامیه.] [ارامی است].  
**پاسه ر نیان**

ك: شون كه فتن، شوتاروین. [شون كه وتن]

ف: دُنْبَال کردن، دُرْپَی رفتن.

ع: تَعْقِيب، تَعَاقُب، قَفُو، تَقَوُّف، اِقْتِیَاف.  
**پاسهوان**

ك: كیشكچی، چاریار، نژگه چی، دیدهران، گه شتی.  
[پاسگر، چاردر]

ف: پاسبان، پادبان، بهره دار، دیده بان، دیده ور، كیشكچی، دیده، پاد، نگاهبان، چشم دار، دیده دار.

ع: حَارِس، حَافِظ، وَاقِی، عَیْن، حَامِی، نَاطِر، مُرَاقِب، رَیْبَنَة، دَیْدَبَان، عَسَس، جِلَوَز، رَاصِد.  
**پاسهوان قوشه**

ك: پیش قهرمژ، پاسهوان. [دیده بانی پیشروی لشکر].  
ف: یَزَك، قَلَوَز، پاسبان، دیده بان، پادبان، پاد، دیده، پیش قراول.

ع: جِلَوَز، طَلِیْعَة، قَرَاغُول، دَیْدَبَان، رَیْبَنَة.  
**پاش**

ك: دوا. [بهرامبه ری «پیش»].

ف: پَس، سَپَس، پَی، پشت ستر.

ع: بَعْد، عَقَب، غَب، اِثْر، خَلْف، دَبْرَة، وَرَاء، دُبُر.  
**پاش**

ك: پُژین. [تاو پاش] [پژین (ناری بکه ره)].  
ف: پاش، پاشنده، پاچ. (اسم فاعل است.)

ع: رَاش، رَشَاش.  
**پاشا**

ك: پادشا، شا، مه لیک. [سوتان]

ف: پادشاه، شاه، شه، زیهه، پادبان، پاسبان، نگاهبان، افسر.

ع: مَلِك، سُلْطَان، خَاقَان، شَاه.  
**پاشا راو**

ك: په سار، چلکار، پاشوراو. [پاشار. ناوهر]

ف: پَساب، پَسابه.

ع: غَسالة، مُواصة، رُحاضة. مَدِي.

**پاشام** ← **پاشيو**

**پاشاو**

[ك: پاشماوي ناور له بنی كاسه دا.]

ف: پشخور. (پس مانده ی آب در ته كاسه.)

ع: ثیل، سُوْر، ثَمائه، صَبایه، شُفاقة، قَعْران.

**پاشبهن**

ك: پاشون. [پتوهندی پاشوری نوسپ كه له زنجیر یا

گوریس دروست ده كړیت.]

ف: پاش بند چدار. (پاشبند اسپ كه از زنجیر

یا رَسَن می سازند.)

ع: رُساغ.

**پاشخوانه**

ك: پاشمڼه، په سڼهڼه. [پرمار]

ف: پس مانده، غاب. (پس مانده ی خوراك)

ع: خُتارَة، خُتامة، قُشامة، خُشارَة، خُتالة، حُسافة،

ثُملة، بَقِيَة، سُوْر، ثَمائه. نَسِي، نَسِي.

**پاشخهڼه**

[ك: پاشماوي خهڼه.]

ف: رقون. (پس مانده ی حنا)

ع: مُضاوَة، سَلاتَة.

**پاشكو**

ك: تهرك، خورجين، پاشه خورج. [هه گبه (بهرامبهري

«پيتشكو» يشه.)]

ف: تَرَك، خُرج، خُرجين، پاشكو، خورجين.

(ضد «پيتشكو» هم هست.)

**پاشمهڼه** ← **پاشخوان**

**پاشور**

[ك: پيتشور]

ف: پاشو، پاشويه، سَليس، سَتيس، خاز.

ع: نُسْفَة، نُسْفَة، فَيْتَك، فِهَر.

**پاشوراو**

ك: پاشاراو. [ناوی پيس. (ناوهرز)]

ف: پَسابه، لِبهریز. (فاضلاب)

ع: مَدِي، مَذِي. فَضْلُ الْمَاء.

**پاشوره** ← **پاشور**

**پاشوهن** ← **پاشبهن**

**پاشه خورج** ← **پاشكو**

**پاشه كهفت**

ك: نياته، نوته، په سڼنار. [پاشه كهوت]

ف: سَتَنج، بَلخَفْتَه، قَلنجيدَه، كَوَاليدَه، نهاده،

آندوخته، پسر انداز، يَخْنِي، آمَرُغ.

ع: دُخَر، دُخيرة، غَيْرَة، مَيْرَة، بَنيرة.

**پاش هه لکیر**

[ك: پاشكو هه لگر، خزمه تكار]

ف: ترك بردار.

ع: مُلازم، ماہِن، ناصِب.

**پاشیل**

ك: له قه شیل، پاكوت. [پيشیل]

ف: پای خَسْت، پای مال، پای خَوُش،

پای خَوِيش، پای خَوُشه، پاسپار،

پی سپار، پی سپَر، لَكَدكوپ، لَكَدمال، پای کوب.

ع: دَعَس، دَوَس، وَطَا، وَهَس، وَطَب، تَك. مَدْعُوس.

مَدُوس، مَوطُوء، ... دَعَس ...

**پاشيو**

ك: شَيو، پاشام، به يانی. [پارشيو]

ف: پاشام، پگاهي، پَس شام.

ع: سَحُور، سَحَرِي، سَحَرِيَة.

**پافشاری**

۱- هرهڼهڼه ناوهرز به مانای «رههڼدی ناوی پيس»

به لام به مانای «ناوی پيس» يش به کار ده پيتريت. (ر - ر)

له: خوداری، پاداری، پاگه زدان. [پیداگرتن]

ف: ایستادگی، پافشاری، پاداری، خودداری.  
پافشردن، ایستادن.

ع: استقامه، ثبات، انتصاب، ازماع.

### پاقلینچکانه

[ک: گیایه که له «په پینه» ده پیت و بز خواردن به کار دهیتریت.]

ف: پادمچه، پاپهنه. (علفی است خوردنی  
شبیه به پرپهنه.)

ع: رجلة، سطح، بقلة الحمقاء البرية.

وینه

### پاقولاج

ک: سم. سم موچکه. [سمی نازولی دووسم (سمی بز و مەر و ناسک).]

ف: ژنگله، سُمب. (سُم بُز و گوسفند و آهو)

ع: ظلف.

### پاک

له: تهمیس، پاکیزه. [خاوین]

ف: پاک، پاکیزه، بیژ، ویز، ویزه، اویژه.

ع: زَكِي، نَقِي، طَيِّب، طاهر، نَظِيف، نَزِيه، مُكْرَه، مُكْرَز، مُطَهَّر، مُقَدَّس، مُهَذَّب.

### پاک

[ک: حلال، روا]

ف: پاک، زند آور.

ع: حلال. طلق.

### پاک

له: ساف، روشن، پەتی. [روون، بیکگرد]

ف: پاک، بیژ، ویز، ویزه، اویژه، مژد، مزد، مازد،  
زوشن.

ع: صافِي، خالص، زلال.

### پاک

ک: بی گونا. دور. [دور له گونا] [بی تاران، روسوور، دور]

له هه له.

ف: پاک، بی گناه، دور، آشو.

ع: مَعصُوم، بَرِيء، طاهر. بَعِيد

### پاک

ک: گشت. [تیکرا، هه مەر]

ف: پاک، همه.

ع: كُلٌّ، عُمُوم، مَجْمُوع، ثَمَام، طَرَأَ، جُمْلَةً، بِالنَّكْلِ.

### پاکار

ک: گزیر، نوکەر، پادەر. [بەردەست]

ف: پاکار، پای کار، پادو، پیش کار، گویر، نوکر،  
گزیر، گزیر.

ع: ساعِي، خادِم، عامِل.

### پاکانه

ک: پاک، بی گونایی. [بی تاران بوون، خاوین بوون.]

ف: پاک، بی گناهی، ویزگی.

ع: تَقَدُّس، تَطَهَّر، تَنَزَّه، تَنَزُّز، تَهَذُّب، اِعْتِصَام،  
اِسْتِعْصَام.

### پاکردن

ک: پی کردن، پاپرین. [قه له م کردنی پی.]

ف: پی کردن، پا بُریدن.

ع: قَطَعَ رَجُل.

### پاکردن

ک: کوتر کردن. [کوروت هینسان (نه گه یشتنی تیر به  
نیشانه).]

ف: پا زدن، پاپین زدن، کوتاه زدن. (کوتاه آمدن  
تیر به نشان.)

ع: حَبَو، قُصُور، نَبَو، نُبُو.

### پاکردنه وه

ک: پاگوشایی. [بانگه یشتنی که سیک که خوی له هاتن  
ده پاریزیت.]

ف: پاگشودن، پاگشادن. (دعوت از کسی که از



آمدن خودداری می کند.)

ع: فَتَحَ الْبَابَ، افْتَتَحَ الْقُدُومَ.

**پاکه کردن**

ك: تَوَكَّلْ لِيَكْرَهْنَهُ وَهَكَذَا: پاک کردن  
خه یار، همنار، باینجان.]

ف: پاک کردن، پوست کشدن. (خیار، انار،  
بادنجان، مثلاً.)

ع: قَلَفَ، قَحَفَ، شَذَبَ.

**پاك كردن**

ك: بَرَّيْنِ، بَرَّانِ، بَادَانِ. [له بیژنگ دان. شهن کردن]

ف: پاک کردن، بوجاری کردن. باددادن.

ع: غَرَبَلَةً، كَرَبَلَةً، تَمْرِیْحَ، نَحْلَ، تَنْقِیَّةَ. قَحَفَ، تَذَرِیْهَ.

**پاك كردن**

ك: پاکه و کردن، پاکیزه کردن، پاک کردنه، ته میس کردن.

[خارین کردن]

ف: پاک کردن، پاکیزه کردن.

ع: تَهْذِیْبَ، تَنْظِیْفَ، تَطْهَیْرَ، تَرْكِیَّةَ، تَنْقِیَّةَ.

**پاکن**

ك: پاکه. [هه لگرسینهر. هه ژینه ر]

ف: فروزنده، فروزینه، آغالنده.

ع: ضَرَامَ، مُحَرَّكَ، مُهَيِّجَ.

**پاکن**

ك: پا، پایه، پاکه. [پایه ی پرد.]

ف: پایه. [پایه ی پل]

ع: سَنْدَ، قَاعِدَةً، دِعْمَةً.

**پاکه** ← **پاکل** [مهدروو ماناکه.] (به هر دو معنی)

**پاکوت**

ك: پاشیل، له قه شیل. [پیشیل]

ف: پای کوب، پای خست، پای مال، پای خوش،

پای خویش، پای خوشه، پاسپار، پی سپار،

پی سپر، لکد کوب، لکد مال.

ع: مَدُوسَ، مَدْعُوسَ، مَوْطُوءَ، مَوْطُوبَ، مَوْهُوسَ،

مَتَكُوكَ، نَعَسَ، نَوَسَ، وَطِئَ، وَطِبَ، وَهَسَ، تَكَ.

**پاکونه کی**

[ك: به هه لیمز و دابه زهه]

ف: پای کوبان، جنبان و خیزان.

ع: دَاعَسًا، وَاهِسًا، وَاظِبًا، زَامِلًا، مُدْرِقِلًا، مُهْمِجِلًا.

**پاکوره**

ك: کورپا. [بیجوری کورله.]

ف: ملخچه. (بچه ی ملخ)

ع: خَرَشَفَ، غَوَّاءَ.

**پاکه**

ك: پاک، ته میس. [خارینی]

ف: پاک، ویژش، پاکیزگی.

ع: طَهَارَةٌ، نِزَاهَةٌ، نِزْهَةٌ، قُدْسٌ.

**پاکه ت**

ك: ده ر. [جینگه ی شت تیکردن.]

ف: پاکت، آوند.

ع: ظَرْفَ، مَدْرَجَةً.

**پاکه فن**

ك: پیش هاتن، هه لکه فتن. [زیکه رتن، هه لکه رتن]

ف: پافتادن، پیش آمدن، پیش آمد کردن،

پیش آمد.

ع: اِتِّفَاقَ، تَصَادُفَ، صَدَفَةً.

**پاکه می**

ك: مانگی، کوتری. [ماندروویون. کورتهینان]

ف: خستگی، ماندگی، پُشلنگی، رزدگی.

کوتاه آمدن، مانده شدن.

ع: عَمِي، حَبِي، نَبِي، كَلُومَ، بُلُوحَ، لُغُوبَ، عِجَنَ.

قُصُورَ، طَلَاةَ.

**پاکه می کرده**

ك: مایان، کوتر هارردن. [ماندروویون. کورتهینان]

ف: ماندن، مانده شدن، پُشلنگ گشتن. رزده

شدن، کوتاه آمدن.

ع: لَغِب، لُغِب، لُغُوب، لُغُوب، كَلُوم، اِعْيَاء، عَي، بُلُوح، قُصُور، عَجَن، مَلَاخَة. حَبُو، بُو، بُو.

**پاکو بوون**

ك: ته میس بوون، پاکیزه‌بوونه. [خاوین بوون]

ف: پاک شدن، پاکیزه گشتن.

ع: تَزَكَّى، تَهَذَّب، تَنْظُف، تَطَهَّر، تَنْقَى.

**پاکو بوون**

ك: کالو بوون، رنگ نه‌مان. [کال بوونه وه (بو نمونه: کال

بوونه‌وی خنه.)]

ف: پاک شدن، رنگ رفتن، رنگ پریدن. (حنا

مثلاً.)

ع: نُصُول، دُئُور.

**پاکو کردن**

ك: ته میس کردن. [کراندن، خاوین کردنی کانزا و شوشه

و...]

ف: پاک کردن، زدودن.

ع: مَقَوْ، مَقَل، مَقَال، تَنْقِيَة، جَلِي.

**پاکو کردن**

ك: سَرِين. [تسترین (تاره‌قی له‌ش و لوت و ...)]

ف: پاک کردن. (عرق بدن یا عن دماغ و امثال

آنها.)

ع: نَكَف، اِنْتِكَاف. مَخَط.

**پاکو کردن**

ك: دهر دان، گزگ دان، مالن، ته میس کردن. [لیتار لابردن.

پارپو دان، گسک دان (پاک کرده‌وی کاریز، به‌فر،

رایه‌خ.)]

ف: روفتن، روبیدن، جاروژدن، پاک کردن. (پاک

کردن قنات، برف، فرش.)

ع: تَنْقِيَة، جَرَف، تَجْرِيف. كَنَس، كَسَح. تَنْظِيف.

**پاکو کردن**

ك: برین، وشکه‌ل کردن. [ه‌لپاچین (بو نمونه: برینی باخ،

درخت و...)]

ف: بریدن، پیراستن. (باغ، درخت مثلاً.)

ع: هَذَب، شَذَب، تَشْذِيب. نَقَح، تَنْقِيح. تَنْقِيَة.

**پاکو کردن**

ك: لابردن، ه‌لگرتن. [سرینه وه وه: سرینه‌وی رنگ یا

مده‌کف.)]

ف: پاک کردن، برداشتن. (پاک کردن رنگ، یا

مرکب مثلاً.)

ع: مَحَو، سَلَت، تَطْلِيس، مَسَح، اِزَالَة.

**پاکو کریاک**

ك: ته میس کریاک. [خاوین کراو (ناوی به‌رکاره.)]

ف: پاک شده، زدوده، رومینا. (اسم مفعول

است.)

ع: مَجَلِي، مَقَوِي، مَصْقُول، مُنْقَى.

**پاکو کریاک**

[ك: ه‌رچوار ماناکی دیکه‌ی «پاکو کردن» ده‌دات.]

ف: به چهار معنی دیگر که در «پاکو کردن»

گذشت.

**پاکی**

ك: ته میسی، پاکه، پاکیزه‌یی. [خاوینی]

ف: پاکی، ویژش، پاکیزگی.

ع: طَهَارَة، نَزَاهَة، نَزَمَة، قُدُس، نَطَافَة، هَذَابَة، زُكُو،

نِقَاوَة، نِقَاة.

**پاکیزه**

ك: پاك، ته میس. [خاوین]

ف: پاک، پاکیزه، بیژه، ویژه، اویژه، بیژ، ویژ،

مازد، مزد.

ع: زَكِي، نَقِي، نَقِيع، نَزِيه، نَظِيف، طَاهِر، طَيِّب،

طَاهِر، نَزِيْن، مُقَدَّس، مُتَبَارَك.

**پاکیش**

لک: پایداری، پادانه گز، سفت و تسان، پافشاری. [پیداگرتن، سورویون، راهستان]

ف: پافشاری، ایستادگی، پاداری، پایداری.

ع: ثبات، اِزماع، اِستقامَة، انتصاب.

### پاگیر

لک: گیر، گرفتار، دهرهس. [گیرده]

ف: گیر، پاگیر، پامس، بامس، بشار، گرفتار.

پای بند، دربند.

ع: مُقید، فی قید.

### پاگیره

لک: پانه‌شار. [درو تخته‌یه له نامرزی جولایان.]

ف: پاگیره، پافشار، پا افزار، پای افزار، پای

اَوزار. (دو تخته است از اوزار جولاهی.)

ع: مقدم.

### پالسه

لک: شنگ. [جوزیک نرسنگی گه‌لپانه.]

ف: شنگ، زغارچه. (نوعی است از شنگ که

برگش پهن است.)

ع: رَجُلُ الغراب.

### پینه

پا له په‌یین دان

[لک: گهرالی، خوتیری برون]

ف: پا به پهن زدن، پهن پا زدن.

ع: عَفَس.

### پاله‌یرده‌رچوون

لک: گلیان، خزیان، کدتن. [گلان، کدتن]

ف: از پای در آمدن، نَفَزیدن، شکوختن،

نَخشیدن، شَخیدن.

ع: زَلَق، انصِرَاع، انْثِفات.

### پاله‌فه

لک: له‌فه. [پتله‌فه، جوتنه]

لک: نولاخ. [ولاخ]

ف: الاغ، چارپا.

ع: دَابَّة، مَعْلِیَّة

### پاگا

لک: یگار، پارس، پدی، پاگه. [بور]

ف: پاگاه، پایگاه، پایاب، گذار، پیاب، فَرناد، پی،

پایگه، پایگان.

ع: شَجَن، مَجَازَة، مَخَاضَة.

### پاگرتن

لک: رنگه‌دوین. [پنگرتن (ی منال)]

ف: ناظرقتن، راه رفتن. (بچه)

ع: قَمَشِي.

### پاگره ← دانولغیل

### پاگوشادانه

[لک: بدرتیلک که بڑهاتن پیشکشی میرونی ده‌کدن.]

ف: پاگشادانه. (رشوه‌ای که برای آمدن به

مهمان تقدیم کنند.)

### پاگوشایی

لک: پاکردنه‌وه. ← [پاکردنه‌وه (به پیتی پیتوانه ده‌بوا

«پابورنه‌وه» برابره، به‌لام «پاکردنه‌وه» به کارده‌هیتیریت.]

ف: پاگشایی. (قیاس، «پابورنه‌وه» بود، ولی

«پاکردنه‌وه» مستعمل است.)

ع: فَتْحُ الْبَاب، اِفْتِتَاحُ الْقُدُوم.

### پاگون

لک: نشان، سدره‌زشی، سهرشانی. [پارچه‌یه‌کی زرد یا

سور که چه‌کداه‌کان ده‌یدن له سهرشانیان.]

ف: پاگون، رودوشی، سَرودوشی. (پارچه‌ی زرد

یا سرخ که نظامیان روی دوش می‌زنند.)

ع: غِیار، غِیَارَة، شِعار، رَدُوشَة.

پاگه ← پاگا [اسوکه‌له کراهه.] [کلف است.]

### پاگه‌زدان

ف: نَکَد، پَالَنَد.

ع: ضَفَن، لَطَع، رَفَس.

**پالیدان**

ل: پادان. [دزین، له بهشی خه لک گرته موه.]

ف: پارَژن، دزدیدن.

ع: بَخَس، سِرَقَة.

**پالیدان**

ل: پاچه تولی، پادان. [پاشقول گرتن]

ف: پارژدن، پشت پارژدن، سابود ژدن، سابور

نمودن، کولنگ کردن، سَرَنَد ژدن.

ع: اِعْتَقَالَ، شَغَرِيَّة، شَغَرِيَّة.

**پال**

ل: لا. [پال کتیر] [ته نیش]

ف: لا، پهلو.

ع: جَنْب، جَانِب، كَنْف، ضَمِيمَة.

**پال**

ل: پالور، که له که، پروته گا. [خالیکه، ته نیش]

ف: پهلو، کش، تهیگاه، آبگاه.

ع: اِطْل، خَصْر، خَاصِرَة، شَاكِلَة، مَسْقَلَة، طَرَة،

دَف. كَشَح، حَقْو، قُرْب، جَنْب، جَانِب

**پال**

ل: پشت. [پالی لی دوه] [بهشی دواوهی لهش له که مده

بده و ژور]

ف: پشت.

ع: ظَهْر.

**پال**

ل: لاپا، لاپا. [له دپالی کیر.]

ف: پهلو، لیزی، سرازیری. [پهلوی کوه.]

ع: سَلَح، سَنَد، لَوْد، لَوْدَان، جَانِب، نَاحِيَة، مُنَحَدَر،

مَرْجَة، مَرْجَة.

**پالا**

ل: پاپوش، کهوش، پینلا. [پینلاو]

ف: پاپوش، پافزار، پایزار، کفش، چمتاک،

پاهنگ، چاچله.

ع: كَفَش، كَفَش، كَوْتُ، نَعْل، حِذاء، غَرِيْقَة، مَدَاس.

**پالدرانه**

ل: رینگه، پامز، قولوغ. [کاله درانه: مزی ماندو و بورنی

بی.]

ف: پای مُزد، پای رنج، قُلُغ.

ع: حَقُّ السَّعْي، حَقُّ الْقَدَم، جَعَلَ، جَعِيْلَة، جَعَالَ.

**پالان**

ل: کوپان. [کورتان]

ف: پالان.

ع: اِكَا ف، وِكَا ف، رِجْل، رِجْل.

وینه — ناشره

**پالانجه**

ل: خړه کوچک، پاره ناجور. [چهر. له ته خشت]

ف: پاره سنگ، پاره آجر.

ع: حَصْن، كُسَارَة الْأَجْر.

**پالان قه جهری**

ل: کوپان قه جهری. [کورتانی قاجاری]

ف: پالان قَجَری، پالان سَواری.

ع: قَر، بَرْدَعَة، مَعْرَكَة.

**پالتاو**

ل: پالپوش. [پالتو]

ف: پالتو، پالپوش.

ع: بُرْس، رِداء.

وینه

**پال فستن**

ل: دریکشان. [راکشاندن، راخستن]

ف: دراز کشاندن، دراز کشیدن.

ع: قَطْل، اِضْجَاع، اِفْرَاش، تَلْمِيط.

**پال ددان**

ل: پشت ددان، پشت دانه وه، پال دانه وه. [پشت به پالپشته وه]

دان.

ف: پشت دادن.

ع: اِتْکاء.

پال‌دان

ک: هه‌لپه‌ساردن. [هه‌لپه‌ساردن]

ف: سپردن.

ع: دَعم، اِسناد، اِیکاء، شَوْق.

پال‌دانهوه ← پال‌دان [هه‌ردوو مان‌که‌ی] (به هر دو معنی

«پال‌دان» است.)

پال‌داینه

ک: خورادینه. [پال‌دوین: ته‌شکی داوین.]

ف: پای دامن، پایین دامن.

ع: کُفّه، حُذَل، حُدّاءه، ذُلْذُل، ذِلْذِل.

پال‌داینه

ک: داینه، بنار، بنه‌وا. [داوین]

ف: دامن، دامنه، دَمَن، راغ، تنیزه، پای‌دامنه،

کودز.

ع: صَوَح، سَفَح، وَکَف، ذیل، حَضِیض، مُنَحِد،

أَسْفَلُ الْجَبَل، سَاقِلُ الْجَبَل.

پال‌وو

ک: پاروو، رانه‌کی. [پالوو: گوریسی بن کلکی یه‌کسم.]

ف: پال‌دَم، پادَم، گوزبان، رانگی.

ع: ثغر.

وینه ← ناشرمه &lt;۲&gt;

پال‌دیوار

ک: په‌نای دیوار، بن دیوار، پای دیوار. [لای دیوار]

ف: پای دیوار، بَن دیوار، پناه دیوار.

ع: لِحْف، عِنْدَ الْجِدَار، تَحْتَ الْجِدَار.

پال‌دیوار'

ک: قه‌ناس. [چواره‌بری مان.]

ف: پهلوی دیوار، پیرامون خانه، گرداگرد خانه.

ع: حَرِیم، مَرِید، کُنّاسه، جَنْبُ الدَّار، جَانِبُ الْجِدَار.

پال‌ت

ک: پشتیوان. [سهرین، بالیف]

ف: بالش، بالش‌ت، بالین.

ع: وِساده، مُتْکَا مُرْتَفَق، مِرْفَقه، مَنِبْذَه، نَمْرَقَه، مَخْذَه.

وینه ← بالین

پال‌ته

ک: بیتریاگ، والویت، نیله‌کی. [هیله‌لدارو، دایبیزراو]

ف: بیخته.

ع: بُباغ، مُنْع.

پال‌ته

ک: ساف‌کریاک. [پال‌تیراو]

ف: پالیده، پالوده، پالفته.

ع: مُرَوَّق، مُصَفّی.

پالفته کردن

ک: بیتران، نیله‌ک کردن، والویت کردن، پالوانن، ساف

کردن. [دایبیزان، پالوتن]

ف: بیختن، از پارچه درکردن، پالودن، پالادن، پالفتن.

ع: اِنْباغ، تَخَل، تَصْفِیة، تَرْوِیق.

پال‌که‌فتن

ک: درویش‌شان، هه‌لاژیان. [راکشان]

ف: لَمِیدن، لَم‌زدن، دراز کشیدن، به پهلو افتادن.

ع: تَلَبَّط، اِضْطِجَاع.

پال‌که‌فتن

ک: هه‌لاژیان، پشته‌که‌فتن، پشته‌که‌فتن. [به پشته راکشان]

ف: از پشت افتادن، دراز کشیدن.

ع: اِنْسِرِاح، اِنْسِدِاح، اِنْسِدِاح، اِسْتِلْقَاء، تَخْفُض.

۱- ده‌سنووسکه ناخویتی‌رتته‌وه، به‌لام وادیاره «پال‌دیوار»

تَلْبُط، اسلنقاء.

**پال لیدانهوه**

ك: پشت لیدانهوه، ناسوده برون. [داسه كنان، ئیسراحت كردن]

ف: آرمیدن، آسودن.

ع: تَضَجُّع، اسْتِرَاحَة، اِطْمِنَان.

**پالوان**—**پالغته كردن** [دواپین ماسا.] (به معنی اخیر «پالغته كردن» است.)

**پالوانه**

ك: سافی، كلاربزگه. [پالونته (نهو کیسه‌دی که شله‌مه‌نی پی ده‌پالون.)]

ف: پالا، پالوته، پالون، پالوان. (کیسه‌ای که مایعات را با آن بیالایند.)

ع: غَلَل، مَبْزَل، مِصْفَاة، راووق.

وینه—تورشی سافکر

**پالوو**

ك: كه له‌كه، ته‌مرو، ته‌نشت، لا. [خانیگه]

ف: پهلو، كَش، آبگاه، تهیگاه.

ع: جَنْب، دَف، كَشِخ، حَقْو، قُرْب، اِطْل، خَصِر، خَاصِرَة، طَرَة، صَقْلَة، شَاكْلَة، سَقْلَة.

**پالووبه‌نی**

ك: پشتیوان، لاكوشكه، كومه‌ك. [یارمه‌تیده‌ر، لایه‌نگیر]

ف: كَمَك، یاوَر، پایمَرْد، دَسْتیار، دَسْتگیر، پایداره.

ع: مُعین، مُسَاعِد، مُعَاوِد، عَوْن، غَوْث، رِذْء، عَضْد، مَذد، معوان، نصیر، ناصر.

**پالووبه‌نی**

ك: كومه‌کی، پشتیوانی، لاكوشكه‌یی. [یارمه‌تیدان، لایه‌نگیری]

ف: كَمَكی، كَمَك، یاوَری، پایمَرْدی، پایدارگی، دَسْتیاری.

ع: مُعَاوَنَة، مُسَاعَدَة، مُعَاوَدَة، اِعَاَنَة، اِغَاثَة، اِمْدَاد،

رِذْء، نَصِر.

**پالوودان**

ك: پشت دان. [پال‌دانه‌وه]

ف: نَمَزْدن، پُشت دادن.

ع: اِثْكَاء.

**پالووده**

ك: فالورده: خواردنیکه که به شه‌ریت و رشته‌ی نیشاسته دروست ده‌کړیت.

ف: پالوده.

ع: سِرْطَراط، فالوْذَج.

**پاله**

ك: شار. دربار. [باژیز. هدروه‌ها: دیوه‌خانی پاشا.]

ف: شَهْر، نه، گُرد، پَهله، پَهلو، شار، شهر، ویل، بیل، كَنْدَر، دَسْكَره. دربار.

ع: بَلَد، مَدِيْنَة، كُوْرَة. دار السُلْطَنَة.

**پاله‌کی**

ك: كه‌ژاوه‌ی بچو‌کی سهرنه‌گیراو.

ف: زَبْمَله، پالکی.

ع: شِجَار، مِشْجَر، رِجَاذَة، عِمَارِي. وینه

**پاله‌نگ**

ك: مه‌هار. [جله‌ر، هدرسار]

ف: پانه‌نگ، مه‌هار.

ع: مَقْوَد.

وینه—پاله‌کی (۲)

**پالنهوان**

ك: پالنهوان، پهل، زَرْدَار. [قاره‌مان، زَرْدَانباز]

ف: گُرد، گو، یِل، نیو، پَهْلوان، كُشتی‌گیر، كُندآور، دلیر.

ع: بَطْل، مُصَارِع، مُكَافِح، مُبَارِز.

وینه—زُوزان

**پالنهوان کهچه**

ل: شاه‌لیم بازی. [بی‌بی جان خانم: یاربه که به بوکله ده‌کرت].

ف: خیمه‌شېب بازی، خیمه‌شه‌بازی، شاه‌سلیم بازی.

ع: لَعْبُ الثَّمَاثِيلِ، لَعْبُ الْخَيْمَةِ.

وینه

پالی لی دواوه.

ل: پشتی لی دواوه، ناسووده دانیشْت. [داسه‌کنا، به نيسراحت لی دانیشْت].

ف: آسود، آرمید، آسوده نشست.

ع: اسْتِرَاحَ، اِطْمَأَنَّ، تَضَمَّجَ. (عنه)

پالین

ل: ناپال، تورشی‌سافکون. [که‌وگری گه‌وره.]

ف: کَفْچَکِیز، آردن، تُرشی‌پالا، شیب‌پالا، پالا، پالونه، پالوان، پالاون. (کفگیر بزرگ)

ع: مِصْنَفَاةٌ، مِجْزَلٌ، راووق.

وینه

پاماسی

ل: پاماسه. [پاگړه: نه‌خوشی قاچ نه‌ستورر بوون.]

ف: پاغړه، کُتن، پیل‌پا.

ع: دَاءُ الْفِيلِ.

پامال

ل: ژړپا. له‌قه‌شیل. [پیشیل]

ف: پامال، پای‌مال، پای‌خست، پاسپار،

پای‌خوش، پای‌خوشه، پی‌سپار، پی‌سپیر،

لَکْدکوب، لَکْدمال، ژبون.

ع: مَدْعُوسٌ، مَوْطُوءٌ، مَدُوسٌ، مَشْتَوِغٌ، مَوْطُوبٌ،

مَوْهُوسٌ، مَتَكُوكٌ، دَعِيسٌ، دُوسٌ، وَطِینٌ، وَطِيبٌ،

وَهِيسٌ، تَكَّ. مَهْدُورٌ، هَدَرٌ.

پامز

ل: پالادپانه، ریگه. [کاله‌دپانه: مزی ماندووبوونی

پي.]

ف: پای‌مُزد، پای‌زنج، قُلْع.

ع: حَقُّ الْقَدَمِ، حَقُّ السَّعْيِ، جُعِلَ، جِعَالٌ، جَعِیْلَةٌ.

پاموره

[ل: لیزگه‌مووروی قولابه.]

ف: پامهره.

ع: قَفَّازٌ، خَضَضَ الرَّجُلُ.

وینه—پان، غرغان

پامه‌هری

[ل: نمر لاوینه‌ری که له به‌رده‌م مینه‌ردا شیعر

ده‌خوینینه‌ره.]

ف: پامنبری، پای‌خوان.

ع: مَکَلَوَاتِي، مَبْلَغٌ، نَوَاحٍ.

پان

ل: پږ، پلج. [ه‌راو: به‌رامبه‌ری «ته‌سک». ه‌روه‌ها:

راخوار]

ف: پهن، پخت، فَخْت، پَخْج، پَخْش.

ع: عَرِيضٌ، فَرِيخٌ، بَسِيطٌ، مَبْسُوطٌ، فِرطَاسٌ.

پان

[ل: بان (دره‌ختیکه له هیندوستان.)]

ف: پان، تامول، تامبول، تانبول. (درختی است

در هندوستان.)

ع: بَانٌ.

پانا

ل: پانی. بهر. [به‌رینی]

ف: پهنّا، پهنه، پهنی. بُر.

ع: عَرْضٌ، قَطَرٌ.

پاناوه

[ل: نمر که‌سی دلاش پر ده‌کات.]

ف: پاناوه. (کسی که ناوه را پر می‌کند.)

ع: عَوْنُ النَّقِيرِي.

پانتول

ل: شهرال. [پاتول، شه‌لوار]

ف: پانتول، پانطول، شروال.

ع: سِرول، سِرِوال.

وینه

پانزه

[ك: پازده]

ف: پازده، سپنج، سه پنچ.

ع: خَمْسَة عَشْر.

پانه و بونون

ك: پلچمر بون، پلچیان. [پان برونه، پلشانده]

ف: پهن شدن، پخت شدن.

ع: تَعْرِض، اعتراض.

پانه و کردن

ك: پلچمر کردن، پلچان. [پان کردنه، پلشانده]

ف: پهن کردن، پخج کردن.

ع: تَعْرِض، فطح، فطحة.

پانه و کردن

ك: داخستن. [راخستن (وهك: راخستنی فدرش).]

ف: پهن کردن، گستردن. (فرش مثلاً).

ع: بَسَط، تَعْرِض.

پانه و کردن

ك: کردنه، داخستن. [بلاز کردنه (وهك: پان کردنه)]

[دار.]

ف: پهن کردن، گُشودن، وا کردن، انداختن.

(پهن کردن دام مثلاً).

ع: بَسَط، تَعْرِض.

پانی

ك: پانا. بمر. [به رینی]

ف: پهن، پهنه، پهنی. بَر.

ع: عَرَض، قَطَر.

پا نیان به گیانا

[ك: گیان به خشین]

ف: از جان گذشتن.

ع: اِسْتِقْبَال، اِسْتِقْبَالُ الْمَوْت، بَذْلُ الْحَيَاة.

پاویل

ك: پلویا، پرویا. پا. [هیز، کارامه بی. قاجوقول]

ف: پاویر، پرویا، توانایی. پا، پای.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، لِيَاقَة، اِسْتِعْدَاد (قُوَّة السَّعْي). رَجُل.

پاوشك

[ك: به دقه دهم، پیروش (كه سیک كه قدم و «پی» پیست

و فدری نه.)]

ف: خشک پا، خشک پی. (کسی که پایش میمنت

ندارد.)

ع: بِاِيسُ الْقَدَم.

پاوه پا

[ك: دودلی]

ف: پابه پا.

ع: تَرْدِيد، تَقْدِيمُ رَجُلٍ وَ تَاخِيرُ أُخْرَى.

پاوه پا

ك: دهسی دهسی. [ته فردان، سستی]

ف: سپوز، ویدانگ، ویلان.

ع: تَقَاعُس، تَلْثُلُث، طَفْرَة، مُعَاظَلَة، تَسْوِيف،

تَاخِير، تَاخُر.

پاوه پا

[ك: نوزه کردن له هیز خستنه سر قاجدا.]

ف: پا به پا.

ع: مُرَاوَحَة، تَرْوِيع.

پاوه جی

ك: پاوه جیگه، پایدار. [جیگیر، دامه زرار]

ف: پایرجا، اُستوار. پایا، پایدار، سر پا.

ع: ثَابِت، سَاكِن، رَاكِز، رَاصِخ، رَاصِخ، مَاكِد، مُحْكَم،

مُسْتَقَر، مُنْتَصِب، بَاقِي.

پاوه جی کردن

ك: پاوه جیگه کردن. [جیگیر کردن، دامه زواندن]

ف: پایرجا کردن، اُستوار کردن.



ع: اثبات، تحکیم، تقریر.

**پاوه‌چنگه** ← **پاوه‌چی**

**پاوه‌ره** ← **پابه‌ره** [روشه‌یه‌کی هه‌ررامیه.] [اورامی است.]

**پاوه‌مانگ**

ك: نۆمانگه. [ژنی سكه‌ر له مانگی خۆیدا.]

ف: پایه‌ماه، نه‌ماهه، (ژنی که پا به ماه ولادت نهاده باشد.)

ع: مُشْهُرَة. (الذَّائِلَةُ فِي شَهْرٍ وَلَدَتْهَا.)  
**پاوه‌ن**

ك: بخار. [پێرن: زنجیری پێ.]

ف: شگل، شگال، شکیل، شکال، زورانه، زولانه، توره، تاتوره، پابند، پاوند، چدار.

ت: بخاوا.

ع: قید، **شکال**. شَجَة.

وینه

**پاوه‌ن**

ك: پاوه‌نه. [پاوانه، خه‌خالی پێ.]

ف: پای‌برنجن، برنجین، پای‌برنجین، پاورنجین، پاورنجن، پای‌اۆرنجن، پای‌بند، پاهنگ، پاهنگه.

ع: خلخال، خُلْخُل، خَدَمَة.

**پاوه‌نه** ← **پاوه‌ن**

**پاوه‌لکه‌فتن**

ك: که‌فتن، به‌ده‌مه‌روین. [که‌رتن، گلان، هه‌له‌نگروتن]

ف: پا بر زمین خوردن، افتادن، به‌سه‌ر درآمندن، سکندری خوردن.

ع: کَبُو، عِثَار.

**پاوه‌لکه‌فتن**

ك: پاکه‌فتن. [رێکه‌رت، هه‌لکه‌رت]

ف: پا افتادن، پیش‌آمندن.

ع: صَدَقَة، تَصَادُف، اِتِّفَاق.

**پاوه‌لگرتن**

ك: گهرجه‌روون، تون‌روین. [په‌له کردن]

ف: پابرداشتن، تند رفتن، چالاک رفتن.

ع: اسراع، سَعْي، عَدُو.

**پاوه‌لگیر**

ك: نولاخ، چاروا. [ولاخ، چوارپێ]

ف: یاکش، راه‌نۆرد، راه‌گستر، ألاغ، چارپا، چاروا، آسپ.

ع: مَرْكَب، ماشیة، نَعَم.

**پایا**

ك: پاینه، پایدار. [به‌رده‌وام، هه‌میشه‌یی]

ف: پایا، پاینده، پایسته...

ع: بَاقِي، دَائِم، مُؤَيَّد...

**پایان**

ك: درایی. [کوتهایی]

ف: پایان، آنجام، فَرْجام، کران، سومه.

ع: نِهَایَة، اِنْتِهَاء، آخِر.

**پایدار**

ك: پاره‌جی، پابه‌رجا، پایا. [جنگیر، هه‌میشه‌یی]

ف: پابرجا، پایدار، پاینده، پایسته، نیوساد، جاوید، پدram، جاودان، پایا، هه‌میشه.

ع: ثَابِت، دَائِم، بَاقِي، أَبَدِي، مُسْتَقَرّ، مُخَلَّد، مُؤَيَّد.

**پایداری**

ك: پاگه‌زدان. [پیداگرتن]

ف: پایداری، ایستادگی، پافشاری، پافشردن.

ع: ثَبَات، اِزْمَاع، اِسْتِقْرَار.

**پاییز**

ك: خه‌زان. [سێیه‌م وه‌زی ساڵ. (سی مانگی وه‌زیهر،

خه‌زه‌لوه‌ر، سه‌رماره‌ز.)]

۱- وا دیاره مه‌به‌ستی نووسه‌ر له «ت» زمانی تورکی

ف: پاییز، پایز، برگ‌ریزان، خزان. (سه ماه  
دژم‌خوی، باران‌ریز، اندوه‌گین.)

ع: خریف.

**پایزه‌ریز**

[ک: هله‌ته‌لیدراو]

ف: پاییززده، سرمازده.

ع: مخروف.

**پای من**

ک: له پای من، به گهردن من. [له نه‌ستوی من، له‌سەر  
من]

ف: پای من، به‌گهردن من.

ع: عَلَي دِمَتِي، عَلَي عَهْدَتِي.

**پایناو**

ک: پاراو، نزارو، نزمارو. [زهرسه‌ک که له خوار ناروه‌یه.  
(به‌رام‌به‌ری «به‌راو».)]

ف: پاراب، فاراب، پاریاب، فاریاب، پاریاو، پاریاد،  
فاراو.

ع: سَفِير، مَسْفَلَة، سَافَلَة السَّقِي، مُنْتَهَى الشَّرْب.  
نَرًا، نَرًا.

**پاینده**

ک: پاره‌جی، پایدار. [به‌رده‌وام، هه‌میشه‌یی]

ف: پاینده، پایسته، پایا، پایدار، پابرجا،  
دیرنده، پدram، جاوید، جاودان، نیوساد،  
همیشه.

ع: باقی، دائم، لایزال، اَبَدِي، مُؤَبَّد، مُخَلَّد، ثابت،  
مُسْتَقَر.

**پایه**

ک: پا. [ستون (پایه‌ی پرد یا خانوو).]

ف: پایه، (پایه‌ی پل یا عمارت)

ع: دِعْمَة، دِعَامَة، قَاعِدَة، زَاوِيَة، رُكْن، سَنَد.  
وَيَنْه

**پایه**

ک: پا، پله. [پیتلیک‌می قادرمه.]

ف: پایه، پله، پایگه، پایگاه.

ع: دَرَجَة.

وَيَنْه - پله‌کان

**پایه**

ک: پله. [پله‌ربایه، ناست، راده. ریز، گهره‌یی]

ف: پایه، پایگه، پایگاه، آرج، ورج، آرن، نیا،  
بزرگی، پله.

ع: رُتْبَة، مَرْتَبَة، مَنَزَلَة، مَقَام، قَدْر.

**پایه - پاچکه**

**پایه‌دار**

ک: بولون، به‌رز، گهره. [خاوه‌زیله، پایه‌به‌رز]

ف: پایه‌دار، بُلند‌پایه، آرج‌مَند، بزرگوار.

ع: ذُو مَرْتَبَة، عَالِي الْقَدْر، رَفِيعُ الْمَنْزَلَة، سَامِي،  
رَفِيع.

**پایه‌نواز**

[ک: پایه‌نداز: نوو دیاری‌ی که ده‌یخه‌نه به‌ریتی که‌سیک.]

ف: پای‌انداز.

ع: قُدُومِيَّة، قَدَم، تَقْدِمَة، مَقْدَمِيَّة.

**پاییز - پایز**

**پایین**

ک: چاریاری. [چاردیری]

ف: پاییدن، چشم‌داشتن، چشم‌داری کردن،  
چشم‌داری.

ع: نَظَر، نَظَارَة، رِبَاء، رَمِيَّة، تَرْقُب، تَرْصُد، رِعَايَة،  
مُرَاعَاة، مُلَاحَظَة.

**پتر**

ک: فره. [زور، فراوان (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: بسیار، فراوان. (کرماجی است.)

ف: تیکه کردن، پاره کردن، گسیختن، گسیخته کردن، اهمه کردن، انکاره کردن.

ع: قَطع، حَز، تفریض، تَصْرِیم، تَقَطع.

پ

ك: چپه، چقه، فته، [سرتَه]

ف: بیخ گوش، سرگوشی، دَنَدَنه، پُچ پُچ، پچ پچ.

ع: نَجوى، نِجاء، كَت، مُسارَة، مُنَاجاة، فَتَفَتَة.

دَنَدَنَة.

پ

ك: چپه چپ، چفه چف، فته فت، [سرتَه سرت]

ف: پُچ پُچ، پُچ پُچه، دَنَدَنه، بیخ گوش، سرگوشی.

ع: نَجوى، سِرار، نِجاء، فَتَفَتَة، فَتافَت، دَنَدَنَة.

پ

ك: سه برپین، [جیا کرده ی سه به تیغز]

ف: سه بریدن، کشتن.

ع: ذبح.

پ

ك: پیدارو، [اله حیم - جوشکمر - ی ده فری گلین، که له

سپینه ی هیلکه و قسل و لوکه، یا له پیو و قسل و لوکه

دروست ده کرت.]

ف: پنچ، پیه دارو، [نحیم ظروف گلی که از

سفیده ی تخم مرغ و آهک و پنبه یا از پیه و

آهک و پنبه می سازند.]

ع: عَجین الکلس.

پخ!

[ك: وشه ی ترساننده.]

ف: پخ! [کلمه ی ترساندن است.]

ع: هخ!

پ

ك: تیکمه، [دارمال، لیوانلیو]

ع: كَثیر، وَفیر، وَفیر.

پتویز

ك: ده موقه رچه، ده مولج، [ده مولج (ده رویه ری ده م.)]

ف: پَتَفوز، [پیرامُن دهان]

ع: خَطم، فَنطِیسَة، فِرطِیسَة.

پتویمازگ

ك: پیارزگ، [پریاسکه: بوخچه ی بچوړك.]

ف: پیوزه.

ع: صُرَة.

پتیمله - فتمیله

پچان

ك: چپان، چقان، بنده سی، [سرتَه کردن، چپه کردن]

ف: بیخ گوش، سرگوشی، بیخ گوش گفتن.

ع: نَجوى، نِجاء، نَجوى، مُنَاجاة، مُسارَة، كَت،

اِكتات، اِكتات.

پچرپچر

ك: پچرپچر، برکه برکه، تیکه تیکه، [بهش بهش، به چند

جار.]

ف: ویلان، ویدانگ، پاره پاره، از هم گسیخته،

تیکه تیکه.

ع: مُتَقَطع، مُتَحَرِّز، مُتَفَرِّض، مُتَجَرِّی، مُتَبَعَض،

مُنَبَّت، مُتَصَرِّم، مُتَفَرِّق.

پچریاک

ك: پچریاک، بریاک، تیکه، [پچراو، پساو]

ف: تیکه، پاره، اهمه، انکار، پاره شده، گسیخته.

ع: قَطعة، قِسمة، مَقطوع، مَفروض، ناقص.

پچریان

ك: پچریان، بریان، پچریان، [پچران، پسان]

ف: تیکه شدن، پاره شدن، گسیخته شدن.

ع: اِنقِطاع، اِنصرام، اِنبِتات، تَقَطع، تَقَرُّض، تَحَرُّز.

پچرین

ك: پچرین، برین، پچران، [پچراندن، پساندن]

ف: پُر، آمون، لُبریز، لُبالب.

ع: مالب، مَلْشان، طاف، فعم، فائض، دَیسق، مُمتلئ، مُتَوِّز، مَشحون.

پی

ل: سفت، بتمو. [بتمو، نارپر (بهرامبری «کلوز»)]

ف: پر، سفت. (ضد تهی.)

ع: مُصمِت.

پی

ل: تیکمه، داگیریاگ. [توکمه، ناخنار، تریه‌ستار]

ف: پُر، اَنباشته، مَشْت، بیا، آگنده، آموده، آگنده، آگین، آگنج.

ع: مُجَمِّم، مَمْلُو، طاف، فَهَق، نَزَق، طُفاف.

پی

ل: تهمو، زردار، پزور، به‌یه‌کاجوگ. [چر (دارستان، گزگیا، ریش، کور)]

ف: پر، اَنبوه، مَشْت، درغیش، پزور، بسیار. (بیشه، علف، ریش، مجلس)

ع: غلباء، اَثِیث، مُلْتَف، کَث، کَثِیف، مُتْکاثِف.

پی

ل: نه‌نازه. [پرِشت] (هینده، نه‌نده)

ف: پر، اندازه.

ع: مَلْن، مِقْدار.

پی

ل: فرزان، زانا. [زرد بز]

ف: پُر، فَرْجاد، فَرَساد، کِیاجو، سَرْتیر، دانشمند، پُردانش، پرهیز، دانا.

ع: مَآء، فَاصِل، نِقاب، مُتَبَحَّر، مُتَضَلَع.

پراش

ل: پریش، ورد، داغان. [له‌تیه‌ت]

ف: پَراش، ریز، خورد، پراگنده، ریزه‌ریزه، داغان.

ع: مُتْکَسَر، مُتْجَرِی، مُتْقَطِع، مُتَشَتَّت، مُتْفَرِّق.

پریار

ل: پریر. [داریک که میری زوری گرتیت.]

ف: پُریار، پُریز.

ع: خَصِب، خَصِیب، مُخَصِب، ثَمراء، کَثِیرُ الثَمَر.

پریه‌دل

[ل: له ناخی دله‌ره.]

ف: از ته دل.

ع: عَن صَمِیم القَلْب. (مَلْن القَلْب.)

پریه-پریار

پریپر

ل: تیکمه، لچان، لیپان. [توکمه، لیوانلیو]

ف: لُبریز، اَنبار، مالامال، آگین، سَرشار، مَشْت، بیا، آموده.

ع: فَهَق، طُفاف، نَزَق، طاف، مُجَمِّم، طافِج، فائِض.

پریوَل

ل: شل، پوخل. [خوته‌گرتور، سست]

ف: سُسْت، بی‌بَنوره، بی‌بنیاد.

ع: قَلْتَة، واهِن.

پریوله

[ل: چیشْتیکه هه‌ویری خِرَک‌ه‌ی تِیدایه. («ناش

زواله» بی‌پِی‌ده‌لِین.)]

ف: اوماج، بُغرا، بُغراخانِی، («آش‌زواله» هم می‌گویند.)

ع: قَطِیفَة، مَرَقُ القَطائِف.

پریوله

[ل: زواله (خِرَک‌ه‌ه‌ویری نول‌ناسا که بز چیشْتی پریوله ناماده‌ی ده‌کن.)]

ف: زواله، گلوله‌ی خمیر مانند نخود برای آش بغرا آماده کنند.)

ع: قَطائِف. (قَطِیفَة)

پرتاف

ل: فِرْ، پەرت، ھەوا، تووڤ. [فِرْ: بەشی یەكەمی وشەیی  
«فِرْ:دان»]

ف: پِرتاب، پِرت.

ع: قَذَف، رَمِي، طَرَح، ثَبَذ.

**پرتافائن**

ل: رَفَان، فِرْهەدان، پەرتکردن. [فِرْاندن. تووڤدان]

ف: رِبودن. پِرتابکردن.

ع: اِخْتِطَاف، اِسْتِمَاء، رَمِي.

**پرتافائن**

ل: تَارَان، تەرەوانیان. [تەرەکردن، راونان]

ف: گَرِيزاندن، دواندن.

ع: اِعْدَاء، اِحَاشَة، تَعْقِيب.

**پرتافیان**

ل: راکردن، دەرچوون. [هەلاتن]

ف: گَرِیختن، دَویدن، شتافتن.

ع: عَدُو، فَرار، هَرَب، اَبَق، هَيْف.

**پرتافین** - **پرتافیان**

**پرتاو**

ل: غار، تەرەت. [دەر، راکردن]

ف: تاخت، دَو.

ع: عَدُو، رَكْض، اِمَاج.

**پرتکه**

ل: قَرْتکه، رِيزه، پَرْتوکه. [ورده، بەش]

ف: رِيزه، خورده، جَوڤر.

ع: قَطْعَة، قِلْذَة، ذَرَّة.

**پرتکه پرتکه**

ل: قَرْتکه قَرْتکه، بَرکه بَرکه. [ورده ورده، بەش بەش]

ف: رِيزه رِيزه، پارە پارە، تیکه تیکه، بُرَبُر.

ع: اَبْعَاضاً، قِطْعاً، مُتَقَطْعاً، مُتَفَصِّلاً، دَفْعَاتٍ، دَفْعَةً، دَفْعَةً.

**پرتوکه**

ل: پَرْتکه، قَرْتکه. [ورده، بەش]

ف: رِيزه، خورده، جَوڤر.

ع: جُزء، ذَرَّة، قِلْذَة.

**پرتووکیک**

ل: پرویاگ، فەرفوت. [پرتوکار، پراو]

ف: پوسیدە، فُرسودە، فَرَتوت. کهنه، داشته.

ع: بَالِي، نَاخِر، مَنخُور، رَمِيم، قَضِي، عَنَت، فَاسِد.

واهې، خَلَق.

**پرتووکیان**

ل: پرویان، فەرفوت بون. [پوان، پرتوکان]

ف: پوسیدن، فُرسودن، فَرَتوت شدن.

ع: بَلِي، نَخِر، رَم، رَمِيم، قَضِي، عَنَت، فِساد، خَلَق.

اِخْلَاق، وُهِي.

**پرتە**

[ل: دەنگی کوژانەوی چرا.]

ف: پَرت پَرت، گُل گُل. (صدای خاموش شدن

چراغ.)

ع: اِفْتَرَار، تَطْفُؤ.

**پرتە پرت**

[ل: چارەرووکاندن]

ف: زَغَنَك. (چشم زدن)

ع: اِرْءاء.

**پرتە قال**

[ل: مِیرایەکی بەناوبانگە.]

ف: پُرتقال، پورتقال.

ع: بُرتقال، نَارِنْج.

**پرتەو**

ل: شەرق، رۆشنایی. [روناکی (تیشکی) پەرچەدراوە لە

شونێکی تەرەو.]

ف: پَرتو، فروغ، روشنی. (نور منعکس از جای

دیگر.)

ع: ضَوْء، ضِیاء، نُور.

**پرتج**

ك: قژ. [موری دریزی سەر]

ف: گیس، ژلف، گیسو، کوپله، بيسوته.

ع: لمة، غثوة، فروة، وفرة، شعر.

**پرچائن**

ك: قرتان، پچرين، پرين. [لەت كردن، چراندن]

ف: گسیختن، گسیخته كردن، پاره كردن.

ع: قطع، فصل.

**پرچن**

ك: قژن، پرچنه، قژنه. [قژدریژ]

ف: گیسو، گیسدار، ژلفدار.

ع: أشعر. (م: شعراء)

**پرچنه** ← **پرچن**

**پرچه**

ك: قرتە. [دەنگی پچرانی گوریس و تەل و...]

ف: پرت، قرت. (صدای گسیختن ریسمان مثلاً

یا سیم)

ع: قرطه.

**پرچه نه**

ك: دەلو، هەرزەچەنە، درۆیژ. [زۆربەلی، چەنە باز]

ف: پُرچەنە، پُرچانە، بسیار گو، نکو، درازگو.

ع: ثوب، ثرثار، هذار، بقباق، وعواع.

**پرچیان**

ك: قرتیان، بچریان، بریان. [بچران، قرتان، لەت برون]

ف: گسیختن، گسیخته شدن، پاره شدن.

ع: انقطاع، انفصال.

**پرچه**

ك: مرخه. [برخ]

ف: خَرخَر، خَرَاخَر، خَرَاک، کرش، بُخُست.

ع: نُخْر، خَریر، غَمِيط، فَحِیح، فَخِیح، کَخِیح

**پرد**

ك: پیتل. [پر]

ف: پُل، پُول، پُرو، دهلە، خَدَک.

ع: جِس، قَنْطَرَة

وینە

**پرد سەلات**

ك: دینه‌وەر. [پردی سیرات]

ف: جَینوور، جَینوور، جینه‌وَر، خَینوور، خَینوور،

خَینوور، خَینو، چنودپُل.

ع: صِراط.

**پردل**

ك: پریه‌دل. [لە ناخی دڵه‌وه].

ف: از ته دل.

ع: عَن صَمِیم القلب. (ملی القلب)

**پردل**

ك: دلیر. [نازا، بەجەرگ]

ف: پُردل، دلیر، دلاوَر.

ع: شَجِیع، شجاع.

**پردوخیاک**

ك: پرووزیاک. [پرووزا (پارچه‌ی نیوسوتار).]

ف: پَره‌وده، بَره‌وده، بیهوده، بیهود، هوده،

پید. (پارچه‌ی نیم سوخته).

ع: مُتَفَیِّح، مُتَکَرِّش، مُتَشِیط.

**پردوخیان**

ك: پرووزیان. [پرووزان (نیوسوتانی پارچه).]

ف: پره‌ودن، بره‌ودن، بره‌ودن، بیه‌ودن،

هودن. (نیم سوخته شدن پارچه).

ع: التَفَاح، تَشِیط، اِنکِراش.

**پردوو**

ك: سرمیچ، لیشمه. [پەردوو (دایوشەری سەر دارەپای

خانور که زەل و قامیش و لەی درخت دەخەنە سەری).]

ف: فُدره، پُدره، پوشه، زمو، آبیره. (پوشش

بالای تیر خانه که نی یا حصیر یا شاخه‌ی

درخت می‌اندازند.)

ع: غَمَا، غَمَاء، وَشِيع.

پرده

ك: بدو، بهدو، قَوجَاخ، [خِیرَا، به گور، چالاک (وَك: نه سپی

پرده.)]

ف: بَدَو، پُرَدَو. (اسپ تنددو)

ع: سَعُور، سَرِيعُ السَّيْرِ.

پرده

ك: رودار، [بیشه رم]

ف: پُرُو، رودار.

ع: مَاچِن، مَاچِ، دِغَن، شَرَس، جَسُور.

پرده

ك: روداری، [بیشه رم]

ع: مُجُون، مَجَانة، مَجَاعة، دَعَانة، شَرَاسَة، جَسَارَة.

پرز

ك: پرزه، كوك، رووشان، [ريشان]

ف: پُرَن، پُرزه، كُلك.

ع: وَبَر، زَغَب.

پرز

ك: زُردار، توانا، [به هیز]

ف: پُرسُور، زُردار، نیرومند، توانا، شیرزه،

زاور، زورمند.

ع: قَوِي، قَادِس، بَيْس، بَيْيس، ثَوَالِطُول، مُسَلَط.

پرز

ك: پَر، زُردار، نهم، [چَر (وَك: دارستان و کینلگی چَر.)]

ف: كَشَن، دَرغیش، پُر، اَنبوه، درهم رفته.

(بیشه، زراعت مثلاً.)

ع: آثِث، مُلْتَف، غَلْبَاء، مُتَكَاثِف.

پرز

ك: رِزه، پَرزَوَه، [وردیله، زواله (وَك: خِرَدَكه هویری

بی ترخ.)]

ف: پُرزه، پَرزَك، رِزه، كَم، زواله. (چیز ناقابل

از خمیر مثلاً.)

ع: زُغِيب، وَبَر، ذَرَّة، قَلِيل. فِرْزَة، فِرْزَة.

پرز

پرز

ك: پَرز، كوك، كوكه، رِزه، [ريشان، وردیله]

ف: پُرزه، پُرز، كُلك، رِزه.

ع: وَبَر، زَغَب. فِرْزَة.

پرز

ك: بلاو، پهرش. (پَرزِيلَاو) [په رُ، پَرَاو]

ف: پَراش، پَخَش، پَخَج، وَاو، پَرَاگنده،

شهریده.

ع: شَتِيت، شَتَات، مُتَفَرِّق.

پرس

[ك: پرسیار، تویزینره، لیکولینه ره]

ف: پُرسش، کنگاش، پژوهش، جُستجو.

ع: شُور، سَوَال، تَجَسُّس، تَفْحُّص، تَفْقُّش.

پرسا

ك: جَوِيَا، [پرسیار کەر، تویزەر، پشکنەر]

ف: پُرسا، جَوِيَا، پَزوه، پُرسنده.

ع: مُتَفَحِّص، مُتَجَسِّس، مُتَفَقِّش، مُسْتَفْهِم، سَائِل،

طالِب.

پرسا

ك: پَرَسِن، (پرسا کردن) [پرسیار کردن، تویزینره،

پشکن]

ف: پُرسش، پُرسه.

ع: فَحَص، جَس، فَتَش، تَفْحُّص، تَجَسُّس.

اِجْتِسَاس، تَفْتِيش، سَوَال، اِسْتِفْهَام.

پرسانه

[ك: نمر دیاریه که پرسه کهران بز خاوهن پرسه ی

دبه ن.)]

ف: زاریانه. (چیزی که تعزیه کنان برای اهل

عزا می آرند.)

ع: مَائِمِي.

## پرسگه — مه سه له

## پړسه

ك: شيونگا. [نازيه، نازيدت]

ف: پړسه، پړسش، سوک، زاری، زاريانسه،

سوکواری، ماتم.

ع: عزا، ماتم، مناخه، معاد، معادة، ثعزیه.

## پړسه

ك: خوښی دشی. (نډه والی پرسی بیمار) [سهر دانی نه خوښ].

ف: پړسه.

ع: عیادة.

## پړسین

ك: جویابوړن. [پرسپار کردن، پشکین، توپړینهوه]

ف: پړسیدن، جویا شدن، پړوهش، پړوهیدن.

ع: فحَص، جَس، فِشش، ثَفَحَص، ثَجَسُ،

اِجْتِساس، ثَقْتِش، ثَصْفَح، سَوَال.

## پړشنگ

ك: پړوسکه، پړوسک، پړشه. [پړیسک]

ف: پړشه، جرغه، خُدره.

ع: شَرارَة، ثَحاس، رُخِیخ.

## پړشه

ك: پړه. [پړه (وه) پړه‌ی نار.]

ف: پشه. (پشه‌ی آب مثلاً.)

ع: رَشخه، رَشاش.

## پړشه — پړشنگ

## پړکردن

ك: لږان کردن. [لږوانلیتو کردن]

ف: پړکردن، لږیز کردن.

ع: مَلَا، تَمَلَنَة، فَعَم، اِفْعَام، تَفْعِیم، طَفَح، اِطْفاح،

تَطْفِیح، اِفاضَة، تَجْمِیم.

## پړکردن

ك: داگرتن، تډپانن. [ناخن، په ستارتن]

ف: پړکردن، آگندن، آغندن، تپاندن، طپاندن.

ع: شخن، حشو.

## پړکیشی

ك: پړوویی، گوساخ. [پیشه‌رمی، روهه‌تال‌راوی]

ف: پړوویی، گُستاخ.

ع: جَسارَة.

## پړک

ك: گه‌را. [توَم. کرم (پتچوره کرم).]

ف: کرم. (بچه کرم)

ع: دود، سُرء، مازن.

## پړکه

ك: توه. [نډو خاكو خوښی كه ده‌پړتینن به سهر به‌فردا]

ه‌دا بتوړته‌وه.]

ف: تو، پاشه. (خاکی كه روی برف می‌پاشند)

تا آب شود.)

ع: اِذواب، طِلاوَة.

## پړمانن

[ك: پړمه کردن (پژمینی ولاخ و نه‌سپ).]

ف: خَفیدن، باد بینن در کردن. (خَفیدن الاغ و

اسپ)

ع: نَثیر، کُداس، عِطاس.

## پړمه

[ك: پړمدی نه‌سپ و ولاخ.]

ف: خَف. (ستوسه‌ی اسپ و الاغ)

ع: نَثیر، کُداس، عِطاس.

## پړمهی گریان

ك: پلمه. [شیرون، زاری]

ف: توف گریه.

ع: عَویل، شَهاق، شِدَّة البَكاء.

## پړنو

[ك: به‌لگه]

ف: فَرنوود.

ع: دَکِیل، حُجَّة، بُرهان.



## پروائش

ك: دهس لیندان، بدهسادان. [كراندن. به يه كدا هينان به گوشارهوه. (وهك: پرواندنی قوری جلوه‌رگ به پهنجه‌ی دهست.)]

ف: پلاندن، پُرواندن، مالاندن، پساییدن، پساییدن، مالیدن. چلاندن، (گل از لباس با انگشتان دست مثلاً).

ع: فَرَك، حَتَّ، فَتَح.

## پروائش

ك: ورد کردن، تربت کردن. [ولین، تیکوشین (وهك: تربت کردنی نان.)]

ف: خورد کردن. (نان مثلاً).

ع: كَسَم، تَفْتِيت، تَثْرِيد.

## پروپا

ك: پلپا، پاپیل، توانا. [هیز، کارامه‌یی]

ف: پروپا، توانایی، شایستگی، برازندگی.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، لِيَاقَة، اِسْتِعْدَاد.

## پروپا

ك: تهلپا، كه‌نو‌كو، تاتو، پلپا. [هول، تیکوشان]

ف: كوشش، تلاش.

ع: سَعْي، جَهْد.

## پروپوشنه

ك: پُوشته. [جلوه‌رگی باش له‌به‌ر کردو.]

ف: پوشته. (ملبَس به لباس فاخر)

ع: بَهِيْجَ اللِّبَاس، فَاحِرَ اللِّبَاس.

## پروپوشن

[ك: هیچ‌بروج (قسه‌ی بی‌مانای وهك: كوتسه‌ی ریش‌پان.)]

ف: پوچ، بیهوده. (حرف‌های بی‌معنی مانند

كوسج ریش‌پهن.)

ع: لَغْو، باطل، هَذَر. (مُتَمَتِّع، اِجْتِمَاعُ الضُّدِّين)

## پروپوز

[ك: سورتانی خوری و مور.]

ف: خنجیر، پُخس، پُخسش. (سوختن مو یا

پشم)

ع: شَوَط، كَرَش، لَفَح.

## پروپوزان

ك: پردوخان، هه‌لپروپوزان. [سورتاندنی مور و خوری و

(...)]

ف: خنجیراندن، پُخساندن. (سوزاندن مو پشم

و امثال آن.)

ع: تَشْيِيط، اِكْرَاش، اِشَاطَة، لَفَح.

## پروپوزه

ك: سوزیان. [سورتان]

ف: سوزش، خنجیر.

ع: حَرِيْق، لَفْحَان، شَوَط.

## پروپوزیان

ك: پردوخان، هه‌لپروپوزیان. [سورتانی خوری و مور و (...)]

ف: خنجیریدن، پُخسیدن. (سوختن پشم، مو

و امثال آن.)

ع: تَشْيِيط، اِنْكِرَاش، اِلْتِفَاح.

## پروپوسقان

ك: برین. [بزرگاندن (وهك: پروپوسقاندنی شیر.)]

ف: بریدن. (بریدن شیر مثلاً).

ع: اِفْتَاء، اِفْسَاد، تَفْلِيْق، تَمْذِيْر، تَقَطُّع، تَرْغِيْد.

## پروپوسقیان

ك: بریان، پهرین، پهرینه‌ره. [پروپوسقان (وهك: پروپوسقانی

شیر، کاتیک خراب دهیت.)]

ف: بُریدن، بُریده‌شدن. (بُریدن شیر مثلاً که

فاسد شود.)

ع: قَتَا، فُسَاد، تَفْلُق، تَمْذُر، تَقَطُّع، اِرْغِيْدَاد، تَخْتُر.

## پروپوسقیان

ك: په‌رین، هه‌لپروپوسقیان. [بزرگان (وهك: هه‌لپزرکانی

ده‌مچار له ترسان.)]

ف: پریدن، سفید شدن. (رنگ چهره از ترس مثلاً.)

ع: انده‌هاش، اَصْفَرار. (اَصْفَرارُ النُّوجِ.)  
**پرووسك**

ك: پرووسك. پرشنگ. [پزيسك، ناورینگ]  
ف: خُدَره، جَرَقَه، سَيِّنَجَر.

ع: شَرارَة، شَرَر، شَرار.  
**پرووسكه** ← **پرووسك**  
**پرووش**

ك: پرووسك، سَكَل. [پزيسك (پرشكى ناگر).]  
ف: خُدَره، اَخْغَر. (دانه‌ی آتش)

ع: جَذَوَة، بَصَوَة، شَرَرَة.  
**پرووشه**

ك: تووكه، پرووكه. [بارینی له‌سرخوی به‌فَره‌لووكه.]  
ف: دانه‌دانه. (آهسته آمدن برف ریز.)

ع: ثَرَد، قَطِط.  
**پرووشه** ← **پرووش**  
**پرووشه پرووش**

ك: تووكه‌تووك، پرووكه‌پرووك. [بارینی هِت‌واش و ده‌نكه‌ده‌نكه‌ی به‌فَر یا زوقم.]  
ف: دانه دانه. (آمدن برف بطور آهسته و دانه دانه یا آمدن سرماریزه)

ع: ثَرَد، قَطِط.  
**پرووكانن**

ك: برین به‌نَدَل. [پساندن: ماندو کردن هتا مردن. (پساندن ریخته‌ای).]  
ف: برین. (بریدن روده.)

ع: اِسْحار، اِغْراب.  
**پرووكه**

ك: پرووشه، تووكه. [بارینی له‌سرخو و ده‌نكه‌ده‌نكه‌ی زوقم یا به‌فَر.]  
ف: دانه‌دانه. (آمدن سرماریزه یا برف به‌طور

آهسته و دانه دانه.)

ع: ثَرَد، قَطِط.

**پرووكه** ← **فینگه**  
**پرووكه پرووك**

ك: فینگه، فینگه‌فینگ. [اگرانی هِت‌واش.]  
ف: فَنگ فَنگ. (گریه‌ی آهسته)

ع: ثِياكِي.  
**پرووكه پرووك** ← **پرووشه پرووش**  
**پرووكيك**

ك: بریاك. [پرووكا، پساو: ماندو كراو هتا مردن.]  
ف: بُریده، بُریده شُدِه.

ع: سَحِر، مُغْرَب.  
**پرووكیان**

ك: بریان. [پسان، پچران (وك): پچرانی ریخته‌ای له ماندو پیدای.]

ف: بریدن، بریده‌شدن. (بریدن روده از مشقت مثلاً.)

ع: سَحَر.  
**پرويك**

ك: ده‌سادریاك. [پروتراو]

ف: پرویده، پلیده، مالیده.

ع: مَفْرُوك، مَحْتَوَت.  
**پرويك**

ك: رود کریاك، تريت کریاك. [تیتكوشراو، تريت كراو]

ف: خورد شده، تريت شده، تريت شده، تريت شده، تريت شده، تلیت شده.

ع: فَتِيت، كَسِیم، ثَرِید.  
**پره‌و بووك**

ك: ناَلَوَزِياك. [رقه‌ستاو]

ف: پُر شده، دلپُر شده، آغالیده، آلوسیده.

ع: مُغْثَوِي، مُحْطَرَب، مُغْتَاط.  
**پره‌و بووك**

[ك: پړسوهوه: هه لکه ننداروی تژی بسوهوه. (وهك: چالی پړسوهوه.)]

ف: پړشده. (چاله مثلاً.)

ع: مُنْطَم، مُنْكَيس.

**پړه وویون**

[ك: پړیونهوه، تژی بونهوه]

ف: پړشدن.

ع: اِنْطِمَام، اِنْكَبَاس.

**پړه وویون**

ك: نالوژیان، دلپړیون [رق هستان]

ف: آغالیدن، آلوسیدن، دل پړشدن.

ع: اِغْثَوی، تَحْطَرُب.

**پړه وکردن**

[ك: تژی كړدنهوه، تړپه ستارتن]

ف: پړكردن، تپاندن.

ع: طَم، كَبَس، تَعْویر.

**پړه وکردن**

ك: دلپړ كړدن [رق هستاندن]

ف: آغالیدن، دلپړكردن.

ع: اِغْوَاء، اِغْضَاب، اِغْصَام، حَظَرِيَّة.

**پړیان كړنګه سوه**

[ك: توره پړیان كړدوه. (فلاڼه كسیان توره كړدوه.)]

ف: آغالیده اند، پړكړده اند. (فلاڼ كس را.)

ع: حَظَرُووه، اِغْضَبُووه.

**پړیسك**—**پړووسك**

**پړیش**

ك: پړاش، تیکه، ریزه، ورد. [له تړپه ت]

ف: پړاش، ریز، خورډ، تیکه، پړاځنده، پړاشیده.

ع: مُنْكَسَر، مُنْطَمَع، مُتَفَرِّق، مُتَشَتَّت.

**پړیش**—**پړشنگ**

**پړیش پړیش**

ك: پړاش پړاش وردوخان. [هه لاهه لا، وردوخاش]

ف: پړاش پړاش، ریز ریز، خورډوزیر، پړاځنده.

ع: مُتَشَتَّت، مُنْكَسَر، مُتَفَرِّق، مُتَجَزِي، مُنْطَمَع.

**پړیفوهوړ**

ك: پړیکوهوړ، کین، زه قین، تړیفوهوړ. [تړیفه، قانا]

ف: خنده، خندیدن، قاه قاه.

ع: قَهْقَهه، زَهْرَقَه، زَهْرَقَه، مَهْرَه، كَتَكْتَه.

**پړیفه**—**پړیفوهوړ**

**پړیکوهوړ**—**پړیفوهوړ**

**پړیکه**

ك: پړیفه، تړیفه، پړیفوهوړ. [قانا]

ف: خنده، قاه قاه.

ع: قَهْقَهه، مَهْرَه، كَتَكْتَه، زَهْرَقَه، زَهْرَقَه.

**پړیکه پړیک**—**پړیکوهوړ**

**پړنگ**

ك: هوځه نه ګا، جیګه هوځه نه. [پړو (جیګه ی بده خوین.)]

ف: نیفه. (جای بند ازار)

ع: حُجْرَه، حُيْكَه، حِيَاك.

**پړووسك**

ك: پړووسكه، پړووسك، پړووسك. پړشنگ. [پړیسك،

ناروینګ]

ف: آبیږ، خُدره، جرقه، سَیْنَجُر، آتش پاره.

ع: شَرَارَه، شَرَرَه، شَرَر، شَرَار.

**پړووسكه**—**پړووسك**

**پړ**

ك: لهق، پړ، پړال. (پړیو) [لق]

ف: آژغ، آژغ، آژوغ، آژوغ، شاخه، اُنْبیره.

ع: جُلْمَه، جُلْمَه.

**پړال**

ك: پړ، پړال. [هه لاش: ګه لا و چلوچینوی سمر داره را.]

ف: اُنْبیره، آژوغ، آژغ.

ع: سَلِيق، شَذَب، جُلْمَه.

**پژانن**

ف: ستوسـیدن، شَنوَشـیدن، اشنوَشـیدن،

خَفیدن. (باد بینی در کردن.)

ع: عَطَس، عَطاس. (اخراج هَوَاءِ الْأَنْفِ.)

### پژنجه

ك: نَلْجِه، گَزْگَچِه، بَه تارِه. [فرچہ ی جولا]

ف: بَت، پَتارِه، پَتارِه، سَمِه، سَمَر، غرواشَه،

پِشجِه، پَشَنجِه، لَیف، کَرَنگِه، کُرَنده، غَرواش.

ع: فُرْشَه، شَوَكَة الْحَاك.

وینَه ← هَلْجِه

### پژوژ

ك: پَرژَو، پَرژ، پَرژان. [لقو یو پ (نمزلقانه ی که

مهلده یاجرین.)]

ف: آَرُغ، آَرُغ، آَرُغ، آَرُغ، اَنبیره. (شاخه های

بریدنی.)

ع: جَلْمَه، جَلَامَه. سَلِیق، شَذَب.

### پژوپول

ك: پَرژوپول، پَرژوپلار. [پرش، پَرژا]

ف: پَشپول، بَشپول، پراگنده، پریشان.

ع: مُشَوُش، مُتَفَرِّق، مُخْتَل، مُتَشَتَّت.

### پژوین

ك: پَشترین، پَشتبِن، فَهلبِن، پَشتِن. [پژین، کسریند]

ف: کَمَر، کَمَرِنْد، پَشْتَبَنْد، تَکَبَنْد.

ع: مِطْطَق، نِطْطاق، حِجَاز، وِشَاح، حَزَام، زُنْجَب.

### پژه

ك: پَشِه. [پَرژِه]

ف: پَشِه، شَپِیخِه، پَشَنگ.

ع: رَشْحَه، رَشْتَه.

### پژیاگ

ك: پَشیاگ، وَشیاگ. [پَرژا، بَسردا کراو (نار و شتی لمر

چمشنه.)]

ف: پاشیده، اشیپوخته، شپیخته، پشنجیده،

ك: وِشَانَن. [پَرژانْدَن (وَه: پَرژانْدَنی نار.)]

ف: پاشیدن، شپیختن، اشیپوختن. (آب مثلاً.)

ع: رَش، رَشَح، نَضَح، نَضَح، نَفَض، شَن.

### پژان

ك: وِشَانَن. [بَسردا کردن (پَرژانْدَنی دهرمانی و شک

بَسردا بریندا یا خوَل بَسردا کِه سِیْکدا.)]

ف: پاشیدن، پاشاندن، پشانندن. (سقفوف بر

زخم یا خاک بر کسی مثلاً.)

ع: ذَر، اِنْرَاء، تَذْرِیة، شَفْشَفَة. هَیْل، تَهْیِیل.

### پژانن

ك: پَرژانَن، بَلارو کردن. [پَرژو بَلارو کردن]

ف: پشانندن، فشانندن، افشانندن، اوشانندن،

افتالیدن، پراگنده کردن.

ع: نَفَش، نَشَر، نَثَر، هَثی، حَثی، حَثو، شَن، بَذَر،

تَشْتِیت، تَشْعِیْث.

### پژوپل

ك: پَرژوپول، پَرژوپلار. [پرش، پَرژا]

ف: پَشپول، بَشپول، پراگنده، پریشان.

ع: مُشَوُش، مُتَفَرِّق، مُتَشَتَّت، مُخْتَل.

### پژوهر ← پشکول

### پژک

ك: پَشَك. [پَرژَك: پینِه ی دارینی مَشکِه و خِیگِه.]

ف: چَوْبَک، چَوْبَک خِیگ.

ع: راجِل، اُسکویَة.

### پژک ← ههژک

### پژمه

ك: خَف. [پَشِه (بای لور.)]

ف: سَتوسِه، سَتوسَر، شَنوَشِه، اشنوَشِه، خَف،

خَفَه. (باد بینی)

ع: عَطَسَة، عَفِیْط، نَثِر.

### پژمین

ك: خَفَین. [پَشْمِین (دِرچورنی با لِه لورته و.)]

پاشیده‌شده. (آب و امثال آن.)

ع: مَرشوش. مَذرور.

### پژیان

ك: پشيان، پژيان. وهشيان. بلاوربورون. [پژان. به‌سرداگردن]

ف: پَشیدن، پاشیده‌شدن، شپیخته شدن، اشپیخته شدن، پشنجیدن، پراگنده شدن.

ع: تَرَشَش، اِنْتِضاح، اِنْتِضاح. تَذَرِي. تَشْعَث. تَشْعَث. تَنْفُس. تَنَّاثر، تَذَرِي، تَهِيل. اِنْتِشار.

### پژین

ك: پژن. (ناوپژین) [پژاندن (ناوپژاندن)]

ف: پاشی، پاشیدن. (آب پاشی)

ع: رَش، نَضِج، نَضِج.

### پژین

ك: پاش. [پژینسر (ناوپژین، داپشته بکهر.)]

ف: پاش. (آب پاش، صیغه‌ی فاعل)

ع: رَشاش، نَضاح، نَضاح. نَرار. نَرار.

### پس‌دان

ك: داپسیان. [فس‌دادان (فس دادانی بالنده‌ی می بۆ نیر.)]

ف: خوابیدن، پست شدن. (خوابیدن مرغ ماده برای نر.)

ع: جُئوم، تَجَنُّث.

### پسسان

ك: کراس فوره‌نگی. [پستان، فستان]

ف: پستان، پیراهن زنانه.

ع: فُستان، فُسطان.

### پسک

[ك: باله‌فره (وهك: باله فره‌ی بیجروی کوتر بۆ داراگردنی دان.)]

ف: بَدوازه. (بال گشودن بچه کبوتر مثلاً برای طلب دانه.)

ع: رَوغان، كَسَحَبَة، تَضَوُع.

وینده‌ی هه‌یه

### پسک

[ك: هیواش‌هینواش (وهك: رویشتنی له‌سهرخوی راوچی به‌رو نیچیر.)]

ف: آهسته، نرم‌نرمک. (آرام راه رفتن شکارچی مثلاً برای شکار)

ع: مُراوَعَة، مُخاتَلَة، كَسَحَبَة، تَدَرَة، حَیدِی، هُراء. كَاكَاء.

پسک‌پسک ← پسک [هه‌ردو ماناکه‌ی] (به هر دو معنی آن.)

### پسکیان

[ك: باله‌فره کردن. رویشتنی هیواش]

ف: بدوازه کردن. نرم‌نرمک رفتن.

ع: تَضَوُع، كَسَحَبَة، رَوغان. تَدَرَة، مُخاتَلَة، حَیدِی، هُراء.

### پسیان

ك: داپسیان. شله‌بورون. [خاوبورونه‌ره. دانه‌وین (وهك: فسدانی بالنده‌ی می بۆ نیر.)]

ف: پُست شدن. پُست شدن. خَمیدن، خوابیدن. (خمیدن مرغ ماده برای نر مثلاً.)

ع: تَجَنُّث، كُیون، جُئوم، لَطِی، تَلَبُّد. پش!

ك: پشی! [اوشه‌ی بانگ کردن‌ی پشیله‌یه.]

ف: پش!، پُژ! (کلمه‌ی صدا کردن گربه است.)

ع: پس!

### پش‌پش!

ك: پشی‌پشی! [دوو‌پاته‌ی «پش!»]

ف: پش‌پش!، پُژ‌پُژ! [تکرار «پش!» است.]

ع: پس‌پس!، پس‌پس!، پس‌پس!

### پشت

ك: مازه. [پاش، دوا، مازی]

ف: پشت، فُراک، مازن، مازه، مازو.

ع: ظَهْر، مَتْن، خَلْف، أَرَز، صُلْب، صَلا، قَرَا، وَرَاء.

**پشت**

ل: چینه، بارپشت، پشته. [خزم له باوکهوه.]

ف: پشت، خویشاوند. (خویشاوندان پدری)

ع: صُلْب، عَصَبَة، عَاقِلَة، عَشِيرَة، أَقَارِب، طَائِفَة، قَبِيلَة، حَيّ.

**پشت**

ل: پنا، پشتیان. [یاور، پالپشت]

ف: پشت، پناه، کاروگر، آندخس، پشتیبان.

ع: مَلَجَا، مَلَاذ، مُتَكَا، ظَهْر، مُعِين.

**پشت**

ل: خته!، خت!، نس! [افرمانه بزرگدردنی پشيله.]

ف: پشت!، خت!، خته! (امر به رفتن گربه

است.)

ع: غَس!

**پشتاو**

ل: دهرانچه. [دهمانچه]

ف: تپانچه، توانچه.

ع: طَبَنَجَة.

وینه «ههش ناگر»

**پشتاوپشت**

ل: پشتهدرا. [پتچهدوانه رویشتن]

ف: پس پس.

ع: قَهْقَرَة، قَهْقَرِي، تَقَهْقُر.

**پشت نه سب**

[ل: پشتی هدسپ]

ف: بَرَخَش، پَرَخَش، فَرَخَش.

ع: ظَهْر الْفَرَس، مَتْنُ الْفَرَس.

**پشت خورین**

ل: چیرپشت. [داریک که پشتی پی ده خورین.]

ف: پشت خار، پشت خار، کبیجه، سر خار.

ع: مَحَكْ، مَحَكَة.

**پشتدار**

ل: کورلوف، قول، قدلم، مدغزدار. [پتور، نه ستور (وهک]

[قالی پشتدار.]

ف: سَتَبَر، سَطَبَر، اسَتَبَر، گُنده، کُلُفت، پشتدار.

[قالی مثلاً]

ع: صَخِيم، ثَخِين، غَلِيظ.

**پشتدار**

ل: مایهدار. [خهست (وهک: چای مایهدار.)]

ف: پشت دار، مایه دار. رنگ دار. (چایی مثلاً.)

ع: غَلِيظ.

**پشتدار**

ل: باواندار. [خارن که سوکار.]

ف: پشتدار، خویشاونددار، پَرخویشاوند.

ع: ذُو قَبِيلَة، كَثِيرُ الْقَبَائِل، كَثِيرُ الْأَقَارِب.

**پشتدوری**

[ل: نه لقه پیزی دهرگا.]

ف: جفت، بَنَدینه.

ع: زَلَاج، مَزَلَاج. (سَقَامَة)

وینه «نه لقه پیزی»

**پشت ریش**

ل: پشته ریش، نارکه ریش، پشتزه خم. [ولاخیک که به

زهری بار - بز نمونه - پشتی بریندار بوویت.]

ف: فگال، فگار، آفگال، آوگار، ریش پشت،

پشت ریش. (حیوانی که از صدمه ی بار مثلاً

پشتش زخم شده باشد.)

ع: صَرَد. مکتوف.

**پشت سر**

ل: پشتمل. [پشتمل، پشت گردن]

ف: پشتسر، پشت گردن، پس گردن.

ع: قَفَا، قَذَال، خَلْف الرّأْس، وَرَاء الرّأْس، عَقَبَ

الرّأس.

**پشت سر**

ل: پشته سمر، په‌ی سمر، پټوار، پشته‌ملی. [پاشمله]  
ف: پُشت سَر.

ع: غِیاب، غَیْبَة، خَلْف. وَرَاءَ الظَّهِرِ.  
پشته سهریکه

ل: په‌سایه‌س، په‌سای‌په‌س، په‌ی سهریک، شوڼ‌یکه،  
یه‌که‌شوڼ‌یکه. [یکه له درای یکه]  
ف: پی‌درپی، پشته‌سهرم، پیوسته.

ع: تَتَابُع، تَعَاقُب، تَلَاخُق، تَوَالِي، تَوَاتُر، وِلَاء،  
تَتَرِي، تَسَائِل، اِنْسِیَال، مُتَتَابِعاً، مُتَعَاقِباً، مُتَلَاخِقاً،  
مُتَوَالِیاً، مُتَسَاتِلًا، مُنْسَتِلًا، مُتَوَاتِرًا، تَتَالِیًا.

### پشت‌کوم

ل: کومی، کوم، قوز. [پشت‌کور]  
ف: کوز، کوژ، قوز، کنج، ژونگ، ژونگل، ژونزک.

ع: أَحْنَى، أَحْدَب، أَدْفَا، أَمْتًا، أَجَنَف، أَقْطَن، أَحْنَب،  
مُحْنَب.

### پشت‌گرتن

ل: دوپشته‌کی. [نډو سوارۍ که‌سیکی تر له پشته  
خوږه‌سوار ده‌کات.]

ف: پشته‌گرفتن، دوپشتی. (سواری که دیگری  
را پشته‌خود بگیرد.)

ع: اِکْتِفَال، اِحْتِقَاب، اِرْتِدَاف، اِرْدِمَال.  
پشت‌گورد

[ل: (داری پشته‌وی ته‌ون.)]  
ف: پشته‌گرد. (چوب پشته تون را می‌گویند.)

### وینه-گورد

### پشت‌گوچکه

[ل: نږدې‌ی‌گوي.]

ف: پُشت‌گوش.

ع: خَلْفَ الْأُذُن، وَرَاءَ الْأُذُن.

### پشت‌گوچکه‌خستن

[ل: گوي پټنه‌دان.]

ف: پشته‌گوش انداختن.

ع: تَظْهِير، تَوَلِيَّة، جَعَلَ (الشَّيْءَ) ظَهْرِيًّا، جَعَلَهُ وَرَاءَ  
الظَّهِرِ. جَعَلَهُ دَبْرَ الْأُذُنَيْنِ.

### پشت‌گین

ل: دواگین، دوايين، قږه. [ناخړين، پاشين]

ف: پُستين.

ع: أَخْلَف، آخِر، آخِر.

### پشت‌مازه

ل: ماز. [مازی، برپړۍ پشته. هډو‌ها: گزشتی نه‌ملاولای  
برپړۍ پشته.]

ف: ماز، مازن، مازو، فُراک.

ع: حَصِير، صُلْب، قَرَا، وَرَاءَ الصُّلْب.

### پشت‌مال

ل: په‌ستو. [خه‌لږه‌تی]

ف: پستو.

ع: خَادَعَة.

### پشت‌ماله

ل: ... هارسا، هارسامال. [هارسیتی پشته‌ره.]

ف: هوپه. همسایه. (همسایه‌ای که در پشته  
خانه واقع باشد.)

ع: ظَهْرَة، ظَهْرَة. جَار. (ظَهْرَة الْبَيْت)

### پشت‌مل

ل: بوته‌ته، بوته‌تی مل، پشته‌سمر. [پشته‌مل، پشته  
گردن]

ف: پس‌گردن، پُشت‌گردن، پُشت‌سر.

ع: قَفَا، قَفَاء، قَفَن، قَافِيَة، مَقْد، قَذَال، كَاهِل.

### پشت‌وپنه‌نا

ل: پنه‌نا، پشتیان، کومه‌ک. [یاوړ]

ف: پُشت‌وپنه‌نا، پشتییان، کاروگر، اند‌خس،  
کُمک، دُستگیر، پشتیان.

ع: ظَهْرَة، ظَهْر، مَعِين، سَنَد، عَوْن، رِدَاء، حَامِي،  
مُؤَيَّد.

### پشتووری

ل: پست‌سوری، پشتیوانی، کومه‌کی، پشت‌گه‌رمی.

[پشت‌به‌ستن. هاریکاری]

ف: پُشت گرمی، پُشتیبانی، پُشتیوانی،  
دل گرمی، کمک.

ع: اطمینان، استظهار، اِثْکاء، اِثْکال. رَدْء، مَظَاهِرَة،  
مُعاوَنَة.

پشته

ل: پشت، چینه، قنگره. [خزم و خویش، هۆژ]

ف: پُشت، خویشاوند، خانواده.

ع: صُلب، عَشِیرَة، عَصَبَة، جَیل، قُوم، قَبیلَة،  
اَقارب، حَی.

پشته

[ل: تریکل: فریدانی ناوله.]

ف: پُشته، (پوست انداختن آبله).

ع: اِنقِشار.

پشته

[ل: مەودای نیوانی دور کوله‌کی بیر.]

ف: پُشته. (فاصله‌ی بین دو تیر چاه).

ع: ...

پشته‌پا—پاچه‌قوئی

پشته‌ریشه

[ل: برینی پشتی و لاخ به هۆی بارهه.]

ف: فگاری، فگالی، آفگاری، آوگاری، پُشت‌ریشه.

(زخم پشت الاغ از اثر بار.)

ع: صَرْد، جُرْل، دَبَرَة. (فَهُو صَرْد)

پشته‌سەر

ل: پیوار، پشت‌ملی. خوسپ. [پاشمله]

ف: پشت‌سەر. یَزَتاد، دشت‌یاد، زشت‌یاد.

ع: غیاب، غَیْبَة، قُفُو، غَیْبَة، اِغْتِیاب، نَعیمة، هَمَن.

وِشایَة.

پشته‌ملی

[ل: نِیشت: زله‌ی پشت‌ه‌مل.]

ف: پس گردنی، پشت گردنی.

ع: لَک، قَفَد.

پشته‌ملی

ل: پشت‌سەر، پیوار. [پاشمله]

ف: پُشت‌سەر.

ع: غِیاب، غَیْبَة، قُفُو، تَقافی.

پشته‌ودوا

ل: پشت‌پُشت. [پنج‌ه‌وانه رۆیشتن. هه‌روه‌ها: نه‌ر که‌سه‌ی

پشت‌پُشت ده‌روات.]

ف: پس‌پس.

ع: قَهْقَرَة، قَهْقَر ی، تَقَهْقَر. مُتَقَهْقَر.

پشته‌وسوور

ل: پشت‌سوور، پشت‌گه‌رم. [پشت‌به‌ستوو، دل‌گه‌رم]

ف: پشت‌گرم، امیدوار، دل‌گرم.

ع: مُتْکِی، مُسْتَظْهَر، مُتْکَل.

پشته‌ووه‌نا

ل: پشت‌ه‌ودوا، به‌پشت‌که‌فتن، به‌پشت‌اخه‌فتن، به‌پشته‌وه‌فتن.

[له‌سەر پشت راکشان.]

ف: آستان، از پشت خوابیدن.

ع: قَسْلَق، اِسْلِقَاء، اِسْلِطَاع، اِسْلِطَاح، اِسْجِدَاح،

اِنْزِرَاق.

پشته‌وه‌ک‌فتن

ل: نه‌نعا کردن. له‌گوب دان. [ه‌شا کردن]

ف: کیبیدن، مَنبَلیدن، اَزَن‌دیدن، سَر‌باز زدن.

ع: اِنکار، اِیاء، جَحد، جُحود، تَأْبِی، تَحَاشِی، تَبَرُّء.

پشت‌هه‌لکردن

ل: روهه‌ل‌چەر‌خانن. روین. [رووه‌ر‌گیران، رۆشتن]

ف: پشت کردن، رو‌بر‌گرداندن. رفتن.

ع: اِشَاحَة، تَصَعُّر، تَوَکِی، اِدبار، اِسْتِدبار، تَوَلیَة.

۱- له‌فره‌ه‌نگی عه‌میددا «پشته» ناوا مانا کراوه‌ته‌وه:

مه‌ودای نیوان دوو چالی کاریز. (ر - ر)



دَبُور، كُصُوم، لُولا، ذهاب.

### پشتی

ك: پالشت. [سهرين، باليف]

ف: پُشتی، بالش.

ع: وشیزة، مُكّا.

### پشتی

ك: كومهك، پشتيوانی، پالوړه نې، [لایسه نگیری،

یارمه تیدان]

ف: پُشتی، پُشتیبانی، پُشتیوانی، پُشتگیری،

برنایشی، دست یاری، كَمَك.

ع: حِمایه، ثَقویه، مُوازَزه، مُساعدَه، مُعاضَدَه،

مُعاونَه، رِده، مُظاهَرَه.

### پشتی

[ك: پلوروی ههنگ.]

ف: پُشتی، كندو، كُبارَه، گواره، كوزه ی انگبین.

ع: خَلیة، قَفیر، مَشَار، شُورَه، مِشواره. خَشَاء.

خَشَرَم.

### پشتی

پشتیر ← تَویلَه [ (وشه یه کی کرمایه.) ] (کرمایه است.)

### پشک

ك: پشترین، پُژوین. [پژین، که مهربند]

ف: كمر، كَمَرَبند، پُشتَبند، تَكَبند.

ع: نِطاق، مِناطق، مِنتَقَه، وِشاح، حِجاز، رُنجب،

حِزام.

### پشتیوان

ك: كومهك، پالوړه نې، لاکوشكه. [یاوهر، یاریده ر]

ف: پُشتیبان، پُشتیوان، اَندَخَس، برنایشت،

پُشتگیر، دِستگیر، كَمَك، هواخواه.

ع: سَنَد، عَوَن، رِده، مَدَد، غَوَث، عَضَد، مِعوان،

ظهِیر، نَصیر، مَعین، مَقوُی، مُعَد، مُظاهِر، مُوازِر،

مُساعد، مُعاضِد، مَوَیِّد، مُعاون، ناصِر، حامي،

مُنجِد.

### پشتیوان

ك: پشكول، تهنك، شه معهك. [راگیر کهری دیواری شکار.]

ف: پُشتیوان، پُشتیبان، پُشتوان، پادیر، پازیر.

ع: كَلَب، رُكن، سَنَد، رِده، ظُفِرَه، ظَهیرَه، زافِرَه.

دِعامة. اِزار، مَجَر.

### پشتیوان

ك: پالشت، بالین. [سهرین، بالیف]

ف: بالش، بالین، بالشت.

ع: مُكّا، وِسانَه، مِنبَذَه، مُرتَفَق، نَمِرَقَه، مِصدَعَه.

مِخَذَه، زِربِی

وِینه ← بالین

### پشتیوانی

ك: كومه کی، پشتوری. [یارمه تی]

ف: پُشتیبانی، پُشتیوانی، كَمَك، همراهی،

هواخواهی، برنایشتی، اَندَخَسی، پُشتگیری.

ع: رِده، اِمداد، ثَقویَه، اِغاثة، نَصیر، تائید، حِمایه،

اِنجاد، مُعاونَه، مُعاضَدَه، مُظاهَرَه، مُوازَزه،

مُساعدَه.

### پشک

ك: بهش. [پاژ، قورعه]

ف: پشک، بخش.

ع: قُرَعَه، سَهَم، نَصیب، حِصَه، قِسمَه، حَظ،

شَقص، خَلاق.

### پشک

ك: پژگ. (چركله ی خيگه) [پینه ی دارینی خيگه و

مه شكه.]

ف: چوڼك، (چوڼك خيگ)

ع: زاجل، اُسكویه.

پشكول ← سَكَل [ (وشه یه کی کرمایه.) ] (کرمایه است.)

### پشکول

ك: پشكول، بالین، پژده ر. [داری دهرگا داخستن.]

ف: مافه، بَسْکَلَه، دَسْتور، تَنْبِه، تَبَنْدَر، پَزْدَر،  
فَزْدَر، فَزْدَرَه، فَزْوَرَه، پَزْوَنَد، پَزَاوَنَد، پَرَاوَنَد،  
فَرْدَر، فَرَانَر، فَرَنْدَرَه، فَرُوْد، فَرُوْدَه، فُدُوْنَد،  
فُرُوْنَد، فُرَاوَنَد، فُرُوْنَدَه، فُدرَنْگ، دَرِیَسواس،  
پُشتیوان، پُشتیبان، مَتْرَس.

ع: شِجَار، قُنَاح، لَزْز، دِعَامَة، مَتْرَس، مَتْرَسَة،  
مَتْرَاس.

ویندی هدیه

**پشکول**

ك: قَوْل، قوتوقول. [زه‌ل‌لاح (پیاری زل و نه‌ستور).]

ف: بشکول، بَزْکول. (مرد گنده و کلفت)

ع: جَحْرَب، بُحْری.

**پشکول**

[ك: پشقل]

ف: پشک، پشکر، پشکل، پشکله، پُجْشک.

ع: بَعْر، بَعْرَة، ذَبْلَة، فَنَاقَة، أَلُو.

**پشکیل**

[ك: (نه‌نگوستیله‌ی بی‌نقیم که یاری بی‌ده‌کن).]

ف: كُجَه. (انگشتر بی‌نگین که با آن بازی  
کنند.)

ع: خاتام، خاتَم.

**پشکیلان**

ك: کاله‌مشتی. [یاری کاکله‌مشتی (که به همدردی دست  
ده‌یکن).]

ف: كُچَه بازی. (با هر دو دست بازی کنند.)

ع: فَنَال.

**پشکیلان**

ك: تاقمانه‌جفت. [یاری تاقمان له جووت (که به یه‌ك  
دست ده‌یکن).]

ف: تاق جُفت. (با یک دست بازی کنند.)

ع: رُوج فُرد، لَعِبُ الرُّوج و الفُرد.

**پشه** ← **پژه**

**پشی**

[ك: جُزَه، کولیره‌یه‌که.]

ف: بَشی، بُرساق.

ع: بَسِیْسَة، قَطِیْفَة.

**پشی**

ك: كَتَك. [پشله]

ف: پَشی، گُریه.

ع: بَشْی، هِرَة.

ویندی هدیه

**پشیان**

ك: پَریان، وه‌شان. [پژان]

ف: پاشیده‌شدن، شسپیخته شدن، اشپوخته

شدن، پَشَنْجیده شدن.

ع: تَرَشْش، تَرَشْج، اِنْتِضَاح، اِنْتِضَاح.

**پشيله**

ك: به‌چکه كَتَك. [به‌چکه پشيله. پشيله]

ف: بَچَه گُریه. گُریه.

ع: شَبْرِق، هُرِیرَة، هِرَة.

**پفا**

ك: فُرو. [با ده‌کردن له ده‌مده.]

ف: پَف، فُوت، فُوب، پُوک.

ع: نَفَخ.

**پف‌پیاکردن**

[ك: ماشینه‌وه: به تمارای خواردن. به تمارای تالان کردن.]

ف: همه را خوردن. همه را بردن.

ع: قَعَف، قَعْر، اِشْتِغَاف، غَارَة.

**پف دان**

[ك: فُو تَیْکُردن]

ف: پَف دادن.

ع: نَفَخ.

**پف‌دریاگ**

[ك: فووتیکراو]

ف: پف داده شده.

ع: مَنْفُوح.

**پله**

ك: تیرتیرین، ناغزی تهننگ. [قامیش یا داریکی کلوزه که

به فووپا کردن تیری پیته‌هاوین.]

ف: پُفک، تُفک، فُتک، تَزَنک.

ع: مِنفَحَة، مِدفَعَة.

وینه

**پل**

[ك: چه‌قه‌نه]

ف: اَنگَشْتَك، بَشَكَن.

ع: نَقَر، ضَرْب.

**پل**

ك: تیره، برروسکه. (پل نه‌ره‌شنی.) [ته‌زووی به‌ژان. (پل

ره‌شاندنی تیش.)]

ف: تیرک، کنشک. (جستن درد.)

ع: ضَرْب، تَوَجُّع.

**پل**

ك: نه‌غه، جنکه. [ورده‌پارچه. (وهك: پلی گوشت.)]

ف: آنچه، پاره، تیکه. (گوشت مثلاً.)

ع: شَرْحَة، قِطْعَة، بِضْعَة، زِيْمَة، حُدَّة، حُدُودَة، فِدْرَة،

فِلْدَة، مَرْعَة، خِرْدَلَة.

**پل**

ك: تار، خول، سووپ، با. [سووپدانی ته‌شی یا تیروك.]

ف: تاب، چرخ، (تاب دادن دکلان یا تیر نان.)

ع: رَدْنَة.

**پل**

ك: كلك، نه‌نگوس. (ده‌سوپل، ده‌مویل.) [به‌غه‌ی ده‌ست.]

ف: انگشت. (انگشت دست.)

ع: اِصْبَع، اَنْمَلَة.

**پلانن**

ك: تِلانن، گِلانن. [تل دان، تلاندن]

ف: غِلتاندن، گِرْداندن، غالاندن.

ع: دَحْرَجَة، دِحراج، دِخار، دَهْمَة، رَحْلَة.

**پلانن**

ك: تِلانن، پلکانن. ساوین. ناوین. [تیه‌لژوندن،

تیه‌لسون]

ف: آغشتن، آگشتن، آگستن، آلودن، جُتراندن،

آغشته کردن، آلوده کردن، جُتره کردن.

ع: لَطَخ، لَتَخ، طَلَي، طَمَل، لَوث، تَلطِخ، تَلتِخ،

تَطْلِيَة، تَطْمِيل، تَلوِث، ضَرْج، تَضْرِيج.

**پلانه‌وه**

ك: پِلانن. (هه‌ردوو ماناکی. که پیتی «وه» یی

دوویات کرده‌وه‌ی خرابه‌سه‌ر.)

ف: ← پلانن. (به هر دو معنی آن، که «وه» یی

عودت بر آن افزوده شده.)

**پل‌پل**

ك: نه‌غه‌نه‌غه، جنکه‌جنکه. [جنراو، نه‌غن‌نه‌غن]

ف: آنچه‌آنچه، پاره‌پاره، تیکه‌تیکه،

پارچه‌پارچه.

ع: مَثْقَطِع، مَثْبَضِع، مَثْجَذِي، قِطْعَا، شَرْحَات،

خَرَادِل، زِيْمَا، اِرْيَا اِرْيَا.

**پل‌پل کردن**

ك: نه‌غه نه‌غه‌ن کردن، جنکه‌جنکه کردن. [نه‌غن‌ن]

ف: آنجیدن، آنجین کردن، آنچه‌آنچه کردن،

پارچه‌پارچه کردن، تیکه‌تیکه کردن.

ع: تَقْطِيع، تَشْرِيع، تَارِيب، تَهْرِيم.

**پل‌پلی**

ك: پِل‌پِلن، به‌له‌له‌له‌ك، بازگ. [دویره‌نگ، به‌له‌به‌له]

ف: پِيسه، خَلَنگ، خَلَنج، لَك‌لَك، لَكه‌لَكه، بُلْبُل‌ی،

دورَنگ، بَهک دار، سَرچپ‌دار.

ع: اَبْرَش، اَبْرَص، اَبْلَق، اَنْمَش، بَهق، نَمِش، ذو

بَنَق.

پلتوک

ل: پلتوک. [پته: به پشتی په نجه له شت دان.]

ف: تلنگ، تلنگر، تلنگور.

ع: نَقْفَة، نَطْبَة، نَقْرَة. نَقْر، نَقْف، نَطَب.

پلته قان

[ل: چه قه نه لیدان]

ف: انگشت زدن، بشکن زدن.

ع: نَقْر، انقار.

پلته قین

ل: چه قانه ژن. [سه ماکه ری چه قه نه لیدر.]

ف: یافر، دست افشان.

ع: نَقَار، رَقاص.

پلج—پان

پلجان—پانه و کردن

پلکان

ل: تالان، پلان. [تیته ژندن، تیته لسون]

ف: آغشتن، آلودن، آگستن.

ع: نَطَخ، نَطْلِي، نَطْل، نَطْلِيخ، نَطْلِيَة، نَطْمِيل،

تَضْرِيح، تَلْوِث.

پلکیان

ل: پلیان، تلیان. [تیته ژنان، تیره چورن]

ف: آغشته شدن، آگسته شدن، آلوده شدن،

جُتْره شدن.

ع: نَطْل، نَطْمَل، نَطْلُخ، نَطْلُخ، نَطْلِي، تَضْرُج،

تَلَوُث.

پلویا

ل: پرپیا، پاریل، ترانا. [قولوقاج، هیز (وه) پلویای

رویشتن.]

ف: توانایی، پروپا. (راه رفتن مثلاً.)

ع: قُوَة، قُدْرَة، اِسْتِعْدَاد، لِيَاقَة.

پلویا

ل: ته لاش، کوشش. [هه و لدان، ته یار کردن]

ف: تلاش، کوشش.

ع: سَعْي، جَهْد. تَهْيَة.

پلویوش

ل: پوشوپلاش، پوشان، خاشان. [درکودان]

ف: خس و خاشاک.

ع: غُثَاء، قَش.

پلوور

ل: پلوسک. [لوس، لوسارک]

ف: نیو، سُر، سلک، شلکک، ناوه، ناودان.

ع: مَثْعَب، مَرَاب، مَرَاب، مَرَاب.

وینه

پلوور

ل: لوله، شمشان. [بلویر]

ف: نئی، نای، توتک، غرو، دورای، دوزای،

نئی لَبک.

ع: مِزْمَر، مِزْمَار، شَبَابَة، يَرَاع، ناي.

وینه—پلوورژن &lt;۲&gt;

پلوورژن

ل: لوله ژن. [بلویرژن، بلویرلیدر]

ف: نئی ژن، توتک ژن.

ع: زَمَار، قَصَاب.

وینه

پلووسک—پلوور

پله

ل: پله کان، پا. [پلیکانه، قادرمه]

ف: پله، تله، پایه، پک، شپل، شپلت، آرچین،

پایگاه، زینه.

ع: دَرَجَة، قَصْمَة، قَصْفَة، مِرْقَاة. قَصْفَان.

پله

ل: پایه. [دهرجه، ناست. قه در، ریز]

ف: پله، پایه، پایگاه، پایگه، نیا، نرج، آرج، آرن،

در رفتن. (غفلتاً گلوله از بین انگشت رها

شدن.)

ع: تَرْجُحٌ. (تَرْجُحُ الْبُنْدُقُ عَنْ يَدِهِ)

وینه ← پله

پله‌تسیان ← پله‌ترازیان (له پله ده‌رچوون)

پله‌زیقان

ک: خویشی‌خویشی. [شادی کردن (به دم چه‌قه‌نه

لیدانه‌وه.)]

ف: شادی، شادمانی، خوشی‌کردن، شادی

کردن. (با انگشتک زدن.)

ع: زَعَقٌ، زَجَلٌ، عَشْرَةٌ، مَسْرَةٌ. (مَعَ الْفَرْقَةِ)

پله‌کان

ک: پله. [پلیکانه، قادرمه]

ف: پله، پلکان، پُغنه.

ع: قَصْفَةٌ، قَصْمَةٌ، قَصْفَانٌ، مِرْقَاةٌ، نَرَجَةٌ.

وینه

پله‌کان هه‌وز

ک: پله‌کان. [قادرمه‌ی حموز]

ف: پله، پایاب.

ع: دَرَكَةٌ.

پله‌هه‌نه

[ک: سمه، مه‌ته، دریل]

ف: پَرمه، پَرمه‌هه، پَرمه، پَرمه‌هه.

ع: مَثْبُوبٌ.

وینه

پله‌نیان

ک: پاکله‌نیان، هه‌تحرانن. [هه‌ژاندن، هه‌ژاندن]

ف: آغالیدن، اغاریدن، برانگیختن، شورانیدن،

فزولش.

ع: اغراء، اغواء، تحريك، تحريص، تحريش،

ثوريش.

پله‌ی په‌ینجه

بلندی، بزرگی.

ع: قَدْرٌ، مَنَزِلَةٌ، مَرْتَبَةٌ، مَقَامٌ، عِزَّةٌ، كَرَامَةٌ.

پله

ک: پا. [ده‌رفت]

ف: پا، رُستی، ویل.

ع: فُرْصَةٌ، نَهْزَةٌ.

پله

[ک: تیل: به په‌نجه له هه‌لمات دان. (زاراوه‌یه که له

هه‌لماتیندا.)]

ف: اَنگِشْتَك، تَلَنگ، تَلَنگُور. (اصطلاح

گلوله‌بازی است.)

ع: نَطْبَةٌ، نَقْرَةٌ، نَقْفَةٌ.

وینه

پله به ناوا دان

[ک: خراپه‌کاری. نیدیومه.]

ف: پل به آب زدن. (کار خراب کردن.)

ع: تَخْرِيبُ الْأَمْرِ، هَدْمُ الطَّرِيقِ.

پله‌پرتکی

ک: پله، پله‌پهل، پله‌فرتکی. [پله‌پرووسکی: زۆر پله

کردن.]

ف: شتاب، فَرَقْرَه، چَلَبَلَه.

ع: عَجَلَةٌ، سُرْعَةٌ، مُبَاهَرَةٌ.

پله‌ترازیان

ک: شله‌ویرون، په‌شیمان‌ه‌ویرون. [په‌ژیوان بوونه‌وه]

ف: سست شدن، پشیمان شدن، پَله از جا

در آمدن.

ع: نَدَمٌ، سَدَمٌ، اِنْزِلَاجٌ.

پله‌ترازیان

ک: له پله ده‌رچوون، پله‌تسیان. [له پله تسان (ده‌رچوونی

خوته‌ویستی هه‌لمات له نیوان په‌نجه‌وه.)]

ف: اَنگِشْت رها شدن، اَنگِشْتَك در رفتن، تلنگ

[ك: پلیكه‌ی په‌یژه]

ف: پله‌ی نردبان.

ع: ضلع، أضلاع السُّم.

**پلیان**

ك: تلیان، گلیان [تل‌خوردن، تلان، گلان]

ف: غلتیدن، گردیدن، تلیدن، تلو خوردن.

ع: تَدَحْرُجْ، تَدَهُوْر، تَدَهْدَه.

**پلیته**

ك: فتنیه [پلیته]

ف: پَلَنَه، فتنیه.

ع: ذبابة، فتنیه.

**پلیس**

ك: شاگرد داروغه، پاسه‌وان [پولیس]

ف: پاسبان، شاگرد داروغه.

ع: جِلْوَان، شُرطَة، شُرطِي، زَبَانِيَة، قَنَاع، شَحْنَة،

**پولیس****پلیسرت**

[ك: په‌ریستلکه]

ف: پَرَسْتَو، پَرَسْتَوَك، پَرَسْتَك، فَرَسْتَو،

فَرَسْتَوَك، فَرَسْتَوَك، فَرَاشْتَرَو، فَرَاشْتَرَوَك،

فَرَاشْتَك، فَرَسْتَوَك، فَرَتَوَك، چلچله، بَلَوایه،

بالوایه.

ع: خَطَاف، خَطُف.

**پینه****پِل**

ك: جَوَز، زَمان، رَو. [زَمان، شَیْرَه «دوریل» واته: دویوزمان،

دویوزو.]

ف: جَوَر، رَو. زَبان. «دوریل» یعنی دوزبان،

دورو.)

ع: وَجْه، وَجْهَة، خِلْف، لِسَان. (ذو وَجْهَین، ذو

خِلْفَین)

**پلاس**

[ك: جاجی سی.]

ف: پَلاس، گوردین. (جاجم سفید)

ع: كِسَاء، مِرط، مِسح، پَلاس.

**پلاش**

ك: پروش، خاشاک [رشکه‌گیا]

ف: خَلَّاشَه، خاشاک.

ع: عُثَاء، قَش، حَشِیش.

**پلان**

ك: پَنِشَه، سَقان. [نِستَاق]

ف: اِسْتِخْوَان، سِتْخْوَان.

ع: عَظَم، عَرَق.

**پلاو**

[ك: چِشْتی برنجی پالِیورار.]

ف: پَلَو، پلاو.

ع: رُذ. [تَمَن]

**پلاوپیو**

ك: قَه‌لَاقَلَا. [پَرکراوی به‌رزوه‌برو.]

ف: پَلَوپَر، مالامال.

ع: جَمَام، جَم.

**پینه‌ی‌مه‌یه****پلاوسافکه‌ر**

ك: پَلَاوِیَلا. [برنج پالِیو]

ف: اَرْدَن، اَرْدَن، ماشو، ماشیوه، پالونه، پالوانه،

پالوان، پلوپالا.

ع: قَلَل، مِبْزَل، مِصْفَاة.

**پَلَب**

ك: سَلَب، شَل، پِرِیْزَن. [خَوَنه‌گرتو]

ف: سَسْت، شَل.

ع: قَلْتَة، رَخو، مَخْشَوْب، مَخْضُوْد. قَلَع.

**پَلَب به ستتن**

ك: سَفْتَه‌رَبوون. [مه‌یین، خَوگرتن]

ف: سفت شدن.

ع: اشتداد، استحکام.

**پِلّه**

[ا: پِلّه، پِلّه (خشکی ژانیه که له نه شرفی یا شای زیر دروست ده کریت.)]

ف: زیوری است ژانیه، از اشرفی یا شاهی نقره می سازند.

ع: ...

**پِلّه**

[ا: پته: به پستی پهنه له شتیلدان.]

ف: تلنگ، تلنگور.

ع: نقفه، نطبه، نقره.

**پِلّه**

ا: پر مه. (پرمه گیریان) [شیوه، زاری]

ف: توف، گریه.

ع: شهاق، غویل، شدة البكاء.

**پِلنگ**

[ا: درنده یکی به ناربانگه.]

ف: پِلنگ.

ع: نمر، عسبر، ابرد، ارقط.

وینه

**پِلنگی**

ا: پِللی. [به له پهل، خان خان (رنگیکه که خالگه لیکه له رهنگیکی تر تیدایه، به زری له کوتردا به دی ده کریت.)]

ف: پِلنگی. (رنگی است که نقطه ها از رنگ دیگر در آن باشد که بیشتر در کبوتر فراهم می شود.)

ع: ارقط، مرقط، منقط.

**پِلوج**

ا: پیچ، ناپاس، نادروس. [چوت، خواروخین]

ف: پیچ، ناراست، نادرست.

ع: مَعُوج، مُتَقَلَّب.

**پِنار** «نه نگار»

**پِناشت** «پنداشت»

**بِمداشت**

ا: پاشت. [گومان، بزچرون]

ف: گمان.

ع: زعم، ظن، تصوّر، توهم.

**پِنر**

[ا: تفت (تامی گیر، وه: تامی مازرو).]

ف: زکش، زُمخت. (طعم گیرنده، مانند طمع

مازوج.)

ع: عَفِص.

**پِنری**

[ا: تفتی (تامی گیر).]

ف: زکش، زُمختی، گیری. (طعم گیرنده.)

ع: عَفُوصَة.

**پِنه**

[ا: میژنک که نانی له سر پان ده که نه وه.]

ف: پهنه. (میژی که نان روی آن پهن کنند.)

ع: طلم، طَبْلِيَّة، لوح، لوحه، خوان.

**پُو**

[ا: تالی بهری پارچه که بهرام بهری «تان».]

ف: پوده، پود، فود. (رشته ی عرض جامه که

ضد «تار» است.)

ع: لُحْمَة، نیر، نایل.

**پِر**

ا: لهق، پهل. (له قریز) [لقریپ]

ف: شاخه، آرز.

ع: غُصْن، قضیب.

**پُو**

ا: پهر، پهل. (پهلویز) [تورکی بالنده.]

ف: پَر. (پَر مرغ).

ع: ریش.

پۆ

ك: پەژد. [پهژد (پوشووی بەرد و نهستی).]

ف: پُـد، پُـده، بُـد، پُـده، پَـرهـاز، آتـشـگیره.

(كهنه‌ی سنگ و چقماق).

ع: خَف، حُرَاقَة.

پواز

ك: هۆز، زوانه. [سنگێكه بۆ قلیشاندنی دار.]

ف: بُـراز، بُـراز، پـواز، بُـفاز، پُـفاز، پُـغاز، پـانه.

پُهانه، فانه، فُهانه، زوانه، زفانه.

ع: سَفین، شِكَة، لُسینَة. مَشَط.

وینه

پۆ

ك: قَـز، زلف، پۆـپ. [بسك]

ف: گیس، گیسو، زلف.

ع: لَمَة، شَعَر.

پۆپ چه مرگ

ك: قَـز چه مرگ. خزمه تکار. [سهرسی. کاره‌کر]

ف: گیس سفید. خدمتکار.

ع: شَمطاء، جَمَرش، عَجُوزَة، خادِمَة.

وینه > ۲

پۆپ

ك: پۆپ، قَـز. (سهر و پۆپ) [بسك]

ف: گیس، گیسو، بسوته، زلف.

ع: شَعَر، لَمَة.

پۆپل

[ك: بەری دره‌خێكه له فندق ده‌چیت.]

ف: پوپل

ع: فوغل.

پۆپ

ك: کلارنه، پۆپ. [پۆینه]

ف: پوپ، پوپه، جوج، خوج، خوجه، بلوج،

لالک، خوراهه.

ع: عُرف، مَغْفَر، تاج.

وینه > ۲

پۆپ

ك: قەله‌پۆیه، کلاره. چیه. [تروپک، لوتکه]

ف: کَلَه، چکاده، چکاد، چهاد، چکاه، سَپکاد.

ع: قُلَة، ثُرُوه، أوج، قُلَة، قِلالة، شَعْفَه. فوق.

پۆپه‌زمین

ك: سهره‌نناز. [سهرپوش (له خوری ده‌یچن و زۆر ته‌نکه).]

ف: دامک، سرانداز. (از پشم می‌بافند و خیلی

تنک است).

ع: مَقْنَعَة.

پۆپین

[ك: جوزه پینلارێكه. (نیوچه‌كه)]

ف: پوتین. (نیم چکمه)

ع: فوطین، بوطین.

پۆخ

ك: پۆرخ. [کۆژی برین.]

ف: پپله، مغز. (مغز زخم)

ع: مَخُ الخُراج.

پوخت

ك: کۆل، کولان. [کولاندن، لێنان]

ف: پُخت، پُختن، پَزدن.

ع: طَبخ.

پوخت

ك: چیشته‌کولین، به‌ش چیشته. [پَریسک خوارده‌ی

دیاری‌کوار بۆ لێنان.]

ف: پخت. (مقداری معین برای طبخ).

ع: طَبخ.

پوخت‌ویهز

ك: ... ده‌سوپوخت. [چیشته‌ لێنان]



ف: پختوپوز.

ع: طَبِخ، طَبَاخَة، طِبْهَاءَة.

پوختوپوز

ك: ساخت و پاخت، سازوپاز. [كهينوبهين]

ف: پختوپوز، ساختوپاخت.

ع: تَبَانِي، مُوَاضَعَة، مُعَامَدَة.

پوخته

ك: كوليگ. برژياگ. [كولار. برژاوا]

ف: پُخته، پَزِيده.

ع: مَطْبُوح، مَشْوِي.

پوخته‌دهني

ك: كوليگ. [كولار: نه‌وي بوليتنان ده‌شيت].

ف: پُختَنِي، پَزِيدَنِي.

ع: مَطْبُوح، مَائِطَبِخ.

پوخل

ك: شل، نه‌گه‌ييگ، نه‌پوخت، خام، كال. [بيته‌گه‌ييو

(به‌رده‌مي خوته‌گرتور).]

ف: سسست، نارس، نا‌پُخت، خام، كال. (كار

نارس)

ع: ثَنِي، فَيْج، غَضْ، فَلْتَة، غَيْرُ مُسْتَحْكَم.

پوخلكار

ك: سسكار، بۆله، په‌خمه، پريول. [سه‌پول]

ف: سُسست‌كار، خام‌كار.

ع: غَشِيم، غَمَر، اخرق، مُهْمَل، مُرْمَق.

پوز

ك: پان. [پانوپوز] (بدرين)

ف: پَهَن، پُخت، پُخج، پُخش.

ع: عَرِيض، بَسِيط، فِرطاس، فَرِيغ.

پوز

ك: پي، خه‌فه. [چي (وهك: دارستاني پي).]

ف: اَنْبوه، خَفَه. (بيشه‌ي اَنْبوه مثلاً.)

ع: أَثِيث، مُضِيق.

پوز

ك: زره‌كدر. [زيره‌كدر]

ف: پور، تَراج، كَبِك‌كر.

ع: حَيْقُطَان، دُرَاج.

پوز

[ك: پشك]

ف: پشك.

ع: قُرْعَة.

پوزا روين

ك: به‌پوزا روين. [رايسته: چاو نووقاندي سوتيه‌كان بو

په‌يوندي كردن به‌شيخ و روي پياچاكانه‌ره.]

ف: فرزندشاد.

ع: مُرَاقِبَة، رَابِطَة.

پوزخ

ك: پوخ. [كروكي دومه‌ن].]

ف: پيبله. (مغز دنبل.)

ع: مَخُّ الخَرَج.

پوزنك

ك: كلار و ده‌سمال. [شده‌اي ژنان.].]

ف: كلاه و دستمال. (زنانه)

ع: عَمَامَة، مَدَامَجَة.

وينه «پوپ‌چهرگ»<sup>۱</sup>

پوزخز

ك: زه‌لام، زل، زله. [زه‌لاح]

ف: پَرخَز، فَرخَز، فَرخَز، فَرَبه، گُنْدَه، نُه‌مار.

ع: ضَخِيم، جَسِيم، قَطُور، فَيْلَم، قَوِيُّ الْهَيْكَل.

پوزنك

۱- نهم وشه‌يه له‌په‌راويزدا نووسراوه، له‌ژيتر نهم وشه‌دا

ناوا نووسراوه: «...ب استير فصل ۳-۱-۷» كه

سهره‌تاكي داكموتووه و بوم ساخ نه‌گرايه‌ره. (ر-ر)

## پۆس

ك: چەرم، [پىستى خوشە كراو].

ف: پوست، چەرم، پوس.

ع: جلد، اهاب. (أديم)

## پۆس

ك: پىس. كاژ [پىستى ناسك كراو بو نووسين يا بو دەف].

ف: پوست. (پوست نازك شده برای كتاب يا

داريه.)

ع: رَق، سِحاء، قَضيم.

## پۆس

ك: پۆسە، چەپەر. [پۆستە]

ف: پست، پوستە، چاپار، اسك، اسلدار.

ع: بَرِيد، سَكِّي.

## پۆس

ك: قەمەز، كىشەك. [پاسەوان]

ف: پُست، يَزَك، قَلاوَز.

ع: رَيْبَةُ، جِلواز

## پۆسان

ك: پرتوكاڤ، [پراندن، رزاندن]

ف: پوساندن، فُرسوده كُردن.

ع: تَبْلِيَةُ، اخلاق، افساد.

## پۆسپارە

[ك: پارچە كەول]

ف: دُغراش، پوست پاره. (تيكه‌ی پوستين)

ع: قِطْعَةُ الْفَر.

## پۆس پەنیر

[ك: خيگە پەنیر]

ف: پوست پنیر، خيگ پنیر.

ع: شَكْوَةُ، سِقَاءُ الْجَبْنِ.

## پۆس پەنیر

ك: خيگە، زەلام، [زەه‌لاح (خوازەيه).]

ف: فَرَبه، گُنده، (مجاز است.)

ك: پەتۆزكە، پەتۆز. [قَرَمَاخە، سەربەز]

ف: تو، پوست تازه، پوست زخم، پوست دڤیل.

ع: قَرَفَةٌ، جُلْبَةٌ، غَلَاةُ الْخُرَاج.

## پۆریان

ك: گۆرغیان، چلیان. [راستهاتن، گۆرغان]

ف: گُنجیدن، درست آمدن.

ع: صَلُوح.

## پۆز

ك: پۆزە، قەپۆزە. [دەمەلەرس (دەرووبەری دەمی مروژ یا

ناژەل).]

ف: پوز، پوزه، فوز، فوزە، فوس، بَریوز، بَرفوز،

تَبْفُوز، فَرِيش، نُس، فُذْرَنجَك، تَبْفُور. (پیرامون

دهان. خواه انسان یا حیوان.)

ع: خَطَم، فَنطِيسَةٌ، فَرطِيسَةٌ، فُطِيسَةٌ.

## پۆزە ← پۆز

## پۆزە به‌ن

ك: پۆزە به‌ن، دەمەس، قەمەز، پۆزە به‌ن. [زاری به‌ن ناژەل].

ف: پوزیند، دهن بند.

ع: غِمَامَةٌ، كِمَامَةٌ، مِکَمَةٌ.

## پۆس

ك: پىس، توك. [پىست (وك: پىستى لەش).]

ف: پوست. (پوست بدن مثلاً.)

ع: جلد، غِشاء.

## پۆس

ك: توك، توك. [توك. (وك: توكلى مێلك).]

ف: پوست. (پوست تخم مرغ مثلاً.)

ع: قِشْر، قِشْرَةٌ، قَيْض.

## پۆس

ك: توك، توك. [توك. (وك: توكلى دار).]

ف: پوست. (پوست درخت.)

ع: لِحَاء، قِشْر، قُرَافَةٌ.

ع: فَيْلَم، ضَخِيم، قَطُور، شَكُوة.  
بؤس خورما

[ك: ریشال و لفكهی دارخورما].  
ف: پیشن، پیشند.

ع: فَمَسَدٌ.

**پیس خہ تہ نمکا**

ك: خروڤه. [چووك (پښستی خه تهنه گا كه سوننه تی ده كهن.)]

ع: قُلْفَةٌ، غُلْفَةٌ، غُرْلَةٌ، عُذْرَةٌ.

**پوس گرانٹووه**

ك: توكلّ كرائتموه. [ليكر دنده‌ی پیست به ددان.]

**ف: پوست به دندان کشیدن.**

ع: تَعْرِقُ، تَرْمُ، اِنْتِشَال، اِنْتِهَاس، عَرَق، عَرَم،  
نَحَض، جَلَف، لَفُو، نَهَس، لَفَا.

## یو ایس کرائٹنہوہ

ك: خوشپ کردن. [غهیبت کردن، پاشمله باس کردن.  
(خوازده.)]

ع: غَيْبَة، اِغْتِيَاب، وَشَايَة، هَمَز.  
يُؤَسِّسُ كَلْفَت

[ك: پیستنه ستور]

**ف: پوست کُفت.**

ع: ضَخِيمُ الْجِلْدِ.

**پڑوس کلفت**

ك: بيشه رم، بي تاوروو. [بيته يا]

ف: بِلَابَه، بِي شَرْم، بِي آبَرُو، پُوسْت کَلَفْت.

ع: مُجَلَّد، بَذِي، وَقِح، بَذِيء، شَرِس، شَكِس، ذَرِب.  
يُوس كِهَن

[ك: گورین، کھول کر دن]

ف: یوست کندن.

ع: سَلَخ، دَرَعَ، لَحِيَ، مَلَعَ، رَقَّ، تَرْقِيقٌ.  
پوس کہن

ك: پوس كړانځنوه. [پاشمله باس كړون (خوازه) ده.]  
ف: پرتاد، زشت ياد، دشت ياد. (مجاز است.)

ع: غَيْبَةً، اغْتِيَابًا، وَشَايَةً. هَمَز.

**پۆسكەنە**

ك: ناشكرا، بيپرده. [روون، بي پيچوپهنا]  
ف: پوست كننده، آشكار، بي پرده.

ع: واضح، صريح، مُقشَّر.

**پیس کرتھوہ**

ك: پوس كه ننهوه. [پاك كردن، تويكل ليتكردهوه]

ع: قَشْر، تَقْشِير، كَشَط، لَحَى، شَذَب، فَرَك، حَتَّ.

**پۆس لکیان به پیشهوه**

ك: له پښتون، له پري. [لاواز سوون (لكاني پښت به  
نيسقاند.)]

ع: لُصُوغٌ، لَصَفٌ، ضُمُورٌ.

**پیس لیکردنه وه ← پیس گرتنه وه**

**پوښ ليکه تښه وه — پوښ ګرڼه وه**

**پوس لیگرتنموه ← پوس گرتنموه** [نامرازی په یوه نډی و

پرانای «ی» خراوته سدر.) [به اضافی حرف جرّ و یای ضمیر]

**پڑوسی خانہ**

ك: چديدرخانه، يوسخانه. [يوسسته خانه]

ف: پُست‌خانه، پُسته‌خانه، چاپارخانه،

م: سَكَّة.

**پوښيان**

۱: پرتوکیان، دارزیان. گهنین. [یوان، رزین]

ف: پوشیدن، فرسودن.

ع: بَلِي، قَضِي، نَخْر، إِخْلَاق، عَنَت.

**پوشین**

ك: كهرل، كه (پوش) [فهر]

ف: پوستن، گول، كَبَل، گُرگینه، دیوجامه.

ع: فَرُو، مُسْتَقَّة.

**پوشین** — پوشیان

**پوش**

ك: پوشه [ته‌خته‌پوش، قات، نه‌رم]

ف: پوش، پوشه، آشکوب، آشکو، زمو، نزه.

ع: سَقَف، غَمَا، غَمَاء، مَرْتَبَة، طَبَقَة، دَرَجَة.

**پوشاك**

ك: جل، سیال، پوشن [جلوبه‌رگ]

ف: جُل، رخت، جامه، پوشیدنی، پوشن،

پوشنی، پوشنه، پوشاك، پوشش.

ع: لِبَاس، كِسْوَة، ثَوْب.

**پوشان**

ك: پوشین، بدرکردن [له‌بدر کردنی جلوبه‌رگ].

ف: پوشیدن، برکردن.

ع: لَبَس، تَلْبَس، اِكْتِسَاء.

**پوشانن**

ك: بدرکردن [جلوبه‌رگ کرده بدر کسینگی تر].

ف: پوشاندن، پوشانیدن.

ع: لَبَس، اِلْبَاس، اِكْسَاء، كَسَو.

**پوشانن**

ك: پوشین، پندام کردن، شاردنره [داشارین، حه‌شاردان]

ف: پوشانیدن، آبستن، آبشتن، نهان کردن،

پنهان کردن، پوشیدن، پندام کردن.

ع: كَتَم، سَتَر، غَفَر، غُفُور، غُفْران، مَغْفِرَة، تَغْفِيَة،

تَغْشِيَة، ثَوْرِيَة، اِخْفَاء.

**پوشته**

ك: جلوبه‌رگ له‌بدرگرده.

ف: پوشته.

ع: كَاسِي، مَلْبَس.

**پوشه**

ك: پوش، ته‌خته‌پوش [ته‌خته‌به‌ندی سدرمیچ. هه‌روه‌ها:

قات، نه‌رم]

ف: پوش، پوشه، آشکو، آشکوب.

ع: سَقَف، غَمَا، غَمَاء، مَرْتَبَة، طَبَقَة، دَرَجَة.

**پوشن**

ك: پوشاك، سیال [جلوبه‌رگ]

ف: پوشن، پوشنه، پوشنی، پوشیدنی، جامه.

ع: لِبَاس، دَثَار، كِسَاء، كِسْوَة، ثَوْب، غِطَاء.

**پوشنیده**

ك: پندام، شاریاگره [دایوشراو، شاراره]

ف: پوشیده، پندام، نهان، پنهان، نهانی، راز،

رازه، نهفته، آبشته، آبشته.

ع: مَخْفِي، مَسْتَوِر، مَكْتُوم، خَفِي، سِر، مَغْطَى،

مُؤَرَى.

**پوشن**

ك: بدرکردن، پوشانن [له‌بدر کردنی جلوبه‌رگ].

ف: پوشیدن، برکردن.

ع: لَبَس، تَلْبَس، اِكْتِسَاء.

**پوشین**

ك: پوشانن، شاردنره، پندام کردن [دایوشین، حه‌شاردان]

ف: پوشیدن، پندام کردن، نهان کردن، پنهان

کردن، نهفته کردن، آبستن، آبشتن.

ع: كَتَم، سَتَر، اِخْفَاء، غَفَر، اِلْبَاس، تَغْفِيَة، تَغْشِيَة،

ثَوْرِيَة.

**پوشین**

[ك: جوژه سهریتچیگی ژنانیه كه له هه‌ریشمی رهش

دروستی ده‌كهن.]

ف: پوشین. (نوعی است از كلاغی زنانه كه از

حریر سیاہ می سازند.)

ع: ...

**پوک**

[ک: مژ: هملژینی دروکه لی جگه ره یا نیرگه له.]

ف: پُک.

ع: نَفَس، اِسْتِنَاق.

**پوله**

[ک: پَویه: لیزگه موروریوید که بۆ جوانی له سه ری

ده دن.]

ف: ...

ع: ...

وینه <۲>

**پول**

ک: پول، پۆل، تیپ، گهل. [دهسته]

ف: جوق، جوقه، دسته، گله، جُفالَه.

ع: سِرِب، جَمَع، تُکَنَة.

**پولا**

[ک: پولاډ]

ف: پولاډ، سَنَی، شَابَرَن، شَابورَن، شَابورگان.

ع: نَکَر، فُولاډ، شَابورقان.

**پولاخوهر**

ک: شَمِیر کِرۆژ. [نازا، دلیر]

ف: پولاخای، دلیر، دلاوَر.

ع: شَجِيع، خَاضِمُ السَّيْف.

**پولنیا**

ک: ده مه زرد. [سه رنیا]

ف: دمه زرد.

ع: تَذْکیر، نَکَرَة.

**پولک**

ک: پۆل، پول، تیپ، گهل. [دهسته (رهک: پۆلی بالنده).]

ف: جوق، جوقه، تیپ، گله، دسته، جُفالَه.

(جمعی از طیور مثلاً.)

ع: سِرِب، تُکَنَة، جَمَع.

**پونگه**

[ک: پورنگ، پنگ]

ف: پودنه، غاغه، رافونه، راقوته.

ع: حَبَق، غَاغَة، فُودَنَج، بَقْلَة الْقُدْس.

وینه

**پونگه کتفیه**

[ک: جوز پونگه یه کی خورسکه.]

ف: رَتَک، مُشْک تَرَامُشِيع، مُشْک مُشِيع.

ع: بَقْلَة الْغَزَال، مِسْک الطَّرَامُشِيع، فُودَنَج جَبَلِي.

**پوچ**

ک: پروته ل، پوچ، پوچه ل. هولول. [پوش، کلور]

ف: پوک، پوچ، کَرَو، کاک، کاوک، کاواک،

بی مغز، تُهَی.

ع: خَشَل، أَجَوَف، خَالِي.

**پووته ک**

ک: خوهر، کفت. [خوهر (کزانه ری توند، که به شینکه له

گولی.)]

ف: لوری، خُوهر، کوفت. (سوزاک سخت، که

قسمی است از پیسی.)

ع: جُذَام، أَکَلَة.

**پووته کا**

ک: پالوو. ههنگل، که له که، بهنگل. [تد نشت، خالیگه]

ف: کَش، پهلو، تهیگاه، آبگاه.

ع: اِطَل، خَاصِرَة، خَصَر، نَف، حَقَو، قَرَب، جَنْب.

جانب، سَقَنَة، طَرَة، شَاکَلَة، مَقَنَة، کَش.

**پووته ل** ← پووت

**پووج**

ک: بیهوده، بِنَخَو، بِنَوِر. [بی تاره و رک (قسه ی بیهوده و بی

مانا. خوازه یه.)]

ف: بیهوده، پوچ، فَرخَنج، بی چم. (حرف لغو

بی معنی. مجاز است.)

ع: نَعُو، هَذَر، باطل، واهي.

**پووج** ← پووت

**پووجهل** ← پووتهل

**پووجهو پوون**

ك: له‌ناو چوون. [پووجهل برونه، تياچوون]

ف: نيست شدن، نابود شدن، از ميان رفتن، نغله شدن.

ع: فساد، بطلان، اِنْمِحاء، اِنْعِدام، فناء.

**پووجهو كردن**

ك: له‌ناو بردن. [پووجهل كړنده، تيا بردن]

ف: نيست كردن، نابود كردن، از ميان بردن، نغله كردن.

ع: افساد، ابطال، محو، اِمحاء، اِعدام، افناء.

**پوور**

ك: ميمك. (تاباجي، خامباجي) [تاباجي، خوشكي باوك. خامباجي، خوشكي دايك].

ف: آغباجي، خواهر پدر. خانم باجي، خواهر مادر.

ع: صَبَوَة. (عمه، خاله)

**پووره**

ك: ههنگ، دسه. [كومه‌ل]

ف: هنگ، دسسته، توده.

ع: حَزَب، جَمْعِيَّة.

**پووره**

[ك: كومه‌ل‌ي ههنگ.]

ف: توده‌ي زنبور.

ع: حَشْرَم، ثول.

وینه

**پووره‌دان**

[ك: پيچوره ههنگ كه پلوره به‌جی ده‌يليت و پلوروي

نوی ساز ده‌کات.]

ف: توده‌زدن. (پرواز كردن بچه زنبور از لانه و

تشكيل جديد آن.)

ع: تَطَارُد، طَرَد.

وینه ← پوره

**پووز**

[ك: به‌له‌ك (نرمه‌ي ساقپا).]

ف: خَز. (نرمه‌ي ساق پا)

ع: حَمَاة.

وینه

**پووزه‌وان**

[ك: به‌له‌ك پيچ (شتيکه ره‌ك ساقی گوزه‌وي كه شاتره‌كان<sup>۱</sup>

له پتي ده‌كن.)]

ف: باديج، واديچ. (چيزی است مانند ساق

جوراب كه شاطران پاكنند.)

ع: مِسْمَاة

وینه

**پووش**

ك: پووشال، پلاش، خاشال، پووشاك. [وشكه‌گيا]

ف: خَس، خَسَك، خَش، خَشَك، خاشاك،

خاشه، خَلاشه.

ع: غُثَاء، قَش، حَشِيش، قَذَى، قَذَاة، قَزَم.

**پووشاك** ← پووش

**پووشال**

ك: پووش. ريشون. [وشكه‌گيا]

ف: خَس، خَسَك، خَش، خَشَك، خاشاك،

خاشه، خَلاشه. پريچه.

ع: غُثَاء، قَش، حَشِيش، قَذَى، قَذَاة، قَزَم يِف.

**پووشانه**

[ك: شو باجدي كه ناغا له به‌رامبه‌ر كه‌لك وه‌رگرتن له

سورته‌مده‌ني و پووش و پدلاشي ده‌شته‌وه له ره‌عيه‌تي

ده‌سيتيت.]

۱ - شاتر: نه‌و نانه‌رايه‌ي كه نان پيژه ده‌دات. (ر - ر)

ف: پول خَسَنَك. (پولی است که مالک از رعیت می‌گیرد در مقابل اینکه سوخت و خلاشه‌ی صحرا به مصرف می‌رساند.)

ع: غُثَايَّة.

**پروش دیان**

ك: دیان‌یا که مکر. [دان‌ناژن]

ف: خلاشه، دندان پَرِیز، دندان آ‌پَرِیز، دندان بَرِیز، دندان پَرِیش، دندان آ‌پَرِیش، دندان قَرِیش، دندان آ‌قَرِیش، دندان قَرِیز، دندان آ‌قَرِیز، دندان کاو.

ع: خِلَال.

وینته ← دیان‌یا که مکر

**پروشته**

[ك: پروشی لو‌که پیدای‌چراو که ژنگی نار گویی پی‌ساک ده‌که‌نوه و وهك لو‌که‌ی دهرمان تیره‌دراو دهری ده‌هینن.]

ف: پرزه. (خلاشه‌ی پنبه پیچیده که با چربی گوش آلوده مانند شاف بردارند.)

ع: فَرَجَة.

**پروشویلاش**

ك: پل‌پروش، پروش. [وشکه‌گیا]

ف: خَس و خاشاک، خَس و خاش، خَس و خلاشه، خلاشه و خَسَنَك.

ع: الْقَشُّ وَالْغَاء.

**پروشوو** ← پیفک [دشه‌یه‌کی کرم‌ابه.] [کرم‌ابی است.]

**پوول**

ك: پوول‌کارل، پهن‌پوول. [چه‌موئه]

ف: تال، پَنجول.

ع: وِكر، افاصة. (أفاص في وجهه.)

وینته ← پوول‌کارل

**پوولک**

ك: پوت، پروته‌ل، هول‌ل. [پوچ، پوتش]

ف: کاواک، کاوک، کاک، کَرَو، پوک، تَهی.

ع: خشل، آجوف، مُجَوَف، خالی.

**پوولک**

ك: هارو. [پدو: گزشتی دهری ردان.]

ف: آره، آرواره.

ع: لَهْه، مَوم.

**پوول‌کارل**

ك: پوول، چنگارل. [چه‌موئه]

ف: تال، پَنجول.

ع: وِكر، افاصة.

وینته

**پوولکه**

[ك: نوولکه (گریان به ده‌نگی نرم).]

ف: گریه. (گریستن آهسته)

ع: ضَرَاة، بُكاء.

**پوولکه، پوولک**

[ك: نوولکه‌نوول (گریان به ده‌نگی نرم).]

ف: گریه، گریستن. (گریه‌ی آهسته)

ع: ضَرَاة، بُكاء.

**پوول** ← پوول [ (سورکه‌له‌کراوه) ] (خف است.)

**پوول**

ك: دراو. [پاره]

ف: پول، دَرَم.

ع: نَقْد، عَيْن، نَحْض، نَاض، وَجْه، فُلُوس. دینار.

**دَرَم، دهرام**

**پوول ره‌ش**

[ك: پارهی ورده، پارهی مسی.]

ف: پَنشی، پَنشیز، پشیزه، پول سیاه.

ع: فُلَس، فُلُوس.

**پوول‌له‌ک**

ك: پروته‌که. [ (پوول‌کی ماسی). ]

ف: كُچ، پشیزە، پۆلك. (پۆلك ماھی)

ع: فُلَس، سَهف، حَرْشَف.

وئە

**پوولەك**

ك: پوولەكە. [بریقە (خشیلکی ژانە لە تەنەکی

رەنگارەنگ دەپێن و لە تەوێلی دەدەن.)]

ف: پۆلك، پشیزە. (زینت زانە است از حلبی

رنگارنگ می‌بُرد و به پیشانی می‌جسپانند.)

ع: فُلَس، فُلَسَة، حَوَط.

وئە

**پوولەكە** ← **پوولەك** [ (هەر دوو ماناکەی.) ] (بە هەر دوو معنی

آن.)

**پوویك**

ك: پرتوکیك. [پوار، پرتوکار، رزیو]

ف: پودە، پوسیدە.

ع: نَاخِر، مَنخُور، نَخِر، بَالِي، هَامِد، مُتَقَشَّت، قَضِي،

عَنْت، وَاھِي، رَمِيم، فَاسِد.

**پوویان**

ك: پرتوکیان. [پوان، پرتوكان، رزین]

ف: پوئە، پوسیدن، پوسیدە شدن.

ع: نَخِر، بَلِي، هَمِد، هُمُود، قَضِي، وَاھِي، عَنْت،

تَقَشَّت، رَمِيم، رَم، فَسَاد، اِنْخِلَاق، تَخْرُق.

**پوہ** ← **كەپوہ**

**پەپەكە**

ك: گۆلك، گۆمۆلە، گۆتەك. (پەپەكە بەستن ماری.) [گۆنكە.

ھەررەھا: پاپۆكە، چەمەر.]

ف: چوئە، گۆندە، گۆدە، گۆدكە، چۆبەرە، چۆبۆرك.

ع: قُرْمَة، شَوِيَة، كُعبَرَة، حَلَقَة، رَحَة.

**پەپەكە بەستن**

ك: پەپەكەدان. [گۆمۆلەبوون (وەك: پەپەكە بەستنی ماری.)]

ف: گۆرد شدن، چۆمبۆزدن. (مار مثلاً.)

ع: تَقْرُص، اِسْتِقْرَاص، تَحْوِي، تَلْوِي، تَرْحِي،

اِنْطَوَاء، اِسْتِدَارَة، اِسْتِكْفَاف، تَطْوِي، اِنْقِبَاض.

**پەپەكە دان** ← **پەپەكە بەستن**

**پەپەكە مەلیچكانە**

ك: تۆلەكە. [كۆلیتەرچەررە: گیایەكە.]

ف: پَنیِرَك.

ع: خَبَازِي، مُلُوكِيَة.

وئە

**پەپوو**

ك: پەپووكەرە، پەپووسلیمانە. [شانەبەسەر]

ف: پوپو، پوپە، پوب، پویك، پویش، بوبو،

بویه، بوبویه، بُدبُدَك، شانەسەر، كوكلە، مرغ

سلیمان.

ع: هُدُود.

وئە

**پەپوو نەخویتی**

ك: چۆلە، ئاواقە. [چۆل و ھۆلە. (ئیدیۆمە.)]

ف: تھی است. (کتابە است.)

ع: خَالِي، مُخَلِّي، بَائِر، غَامِر، خَافِق، خَاوِي، خَالِي

السَّكَنَة.

**پەپووسلیمانە** ← **پەپوو**

**پەپووكەرە** ← **پەپوو**

**پەپوولە**

[ك: پەررانە]

ف: پَروانە.

ع: فَرَاشَة، خَرطِيط، قُرْفُورَة.

وئە

**پەپوولە**

[ك: پەپوولە ھەلەتەن (نەخۆشینکی بزە و مەرە.)]

ف: مرضی است در بز و گوسفند پیدا می‌شود.

ع: ...

**پەپۆ**

ك: كۆلیتەر. [نەستوورك (وشە یەکی ھەررامیە.)]

ف: گۆدە. (اورامی است.)



ع: قُرْصَة.

پەت

ك: پەتەك، پەلەتەك. [گوریسی نەستور.]

ف: پَيت. (ریسمان زمخت)

ع: شناق، شَنَق، وکاء، رِبْقَه، رَسَن.

پەتا

ك: درم، هەلامەت. [تالامەت، پەسیو]

ف: پیتا، ھەنگ، کاتورە.

ع: زُکام، غُمام، نَزْلَة.

پەتپەتی

[ك: مەلھەم]

ف: لا پە، كھاب، كھتاب.

ع: ضَماد، مَرَهَم.

پەتپەتی

ك: كەتن. [شەرمەزاری (ئیدیومە).]

ف: پلشتی. آنچه نہ بدترە. <sup>۱</sup> (کنایە است.)

ع: سَيِّئَة، هَتِيكَة، فَضِيحَة، خَرِي.

پەترو

ك: پەتروكە، پەتروخە. [قرتماخە (كیم و زووخى

رەشكەرەبەوى سەر برین.)]

ف: كرسنه، قرسنه. (چرك وريم روى زخم كه

سخت شده باشد.)

ع: قَرَف، جُلْبَة، رِيم.

پەترو

ك: گوشتەرزوون. [گوشتەزوونە (نەر گوشتە نوێیەى كه لە

كاتى چاكبوونەوه لە برین پەيدا دەيیت.)]

ف: تو، گوشت تازە. (گوشت تازە كه زخم

هەنگام بەبەردى پيدا مى كند.)

ع: قَرَفَة، جُلْبَة، قَشَر.

پەتروخە—پەترو

پەتروكە—پەترو

پەتەك—پەت

پەتە

[ك: گەمى نيوە كولار.]

ف: پەتە، پاتەلە. (گندم نیم پخت)

ع: خَضِمَة.

پەتوو

ك: ناییان. [بەتانى]

ف: پەتو، رَغزە، ادیال.

ع: مِرط، دِرنيك.

پەتە

ك: پاس. [پەساپۆرت]

ف: پەتە، پاسپورت.

ع: جَوَان، تَذَكِرَة، فَسَخ، فَتَة.

پەتەپرى

ك: شیت، گەوج. [گێژ]

ف: دیوانە، خُل، شپیل.

ع: سَفِي، سَفِيه، مَجْنُون، مَمْسُوس، أَبْلَه، مَوْسُوس.

پەت هەلەفسەن

ك: داردان، دارکیشان، تاسان، خنکان. [لەسێدارەدان]

ف: دارزدن، ریسمان آویختن. خفه کردن.

ع: خَنَق، شَنَق، صَلَب.

وێنە—دار

پەتی

ك: روت، سادە. [ناتیکەلەر، ساکار]

ف: ژاو، وێژ، سارا، ناب.

ع: خَالِص، زَلال، مُطْلَق، بَحْت، مَحْض، صِرْف،

مُجَرَّد.

پەتی

ك: روت. (پای پەتی) [خارس، خواس، بی داپۆشەرز]

ف: لەخت، برهنة.

ع: عاري، عُريان.

پەتیارە

۱- لە دەستووبە کەدا وا نووسراوە، بۆم راستنە کرایمەوه. (ر-ر)

ك: دټيو، به‌دجه‌نه‌ب، به‌دسه‌كوت، ناشیرین. [ناجوان  
(ناټولا)]

ف: ټټیاره، ټټیاره، نازیبا، دیو، بدشیوه،  
پَرغونه. (بد شکل)

ع: كَرِيه، بَشع، شائِه (سَوَاء)، مُهیب، اَبوالهول،  
غول.  
په‌چه

[ك: جیگه‌خوری مډې و مالات.]

ف: آغل، انگژوا.

ع: رِبَض، مَرِبَض.

په‌چه‌خوز

ك: په‌چه‌خوس. [خه‌واندنی میگهل له کیلگه‌دا بز  
به‌ییت‌کردنی.]

ف: انگژوا. (خوابانیدن گله در زمین زراعتی  
برای رشوه‌ی زمین.)

ع: رِبَض.

په‌چه‌خوس ← په‌چه‌خوز

په‌چه‌ك

[ك: په‌نیر په‌چه‌ك: جوړه په‌نیریکه.]

ف: پَچك، پَرچك. (پنیر پچك: نوعی از پنیر  
است.)

ع: اُرْتَه.

په‌ححا!

[ك: په‌ككورا! (وشی سدرسورمانه.)]

ف: پَها!، پَه! (كلمه‌ی تعجب است.)

ع: بَرَحی!، اَلْعَجَب!

په‌خ

ك: پان، داشکیاك. [داشكار: هدرشتيك كه لیواره‌كه‌ی  
ساف كراییت و تیږیه‌كه‌ی لابراییت. هدروها: تهنیشت]

ف: پَخ، پَهن، شكسته. په‌لو.

ع: مُنكسِر، ضلع.

په‌خش

ك: بلاو، په‌ریشان. [په‌رش، پژاو. راخراو]

ف: پَخش، پَخج، ولاو، پریشان، پراگنده،  
شَهلیده، شَهریده، پَهن.

ع: نَشَر، نَشَر، مَنشور، مَنشور، مَنثَیر، مَنثَیر،  
شَنَی، شَنَیت، مَنفَرَق، مَبسوط.  
په‌خسه

ك: توفانه، میشروله. [پیشكه]

ف: پشه، نارده، سارخَك، سارخَك.

ع: بَق، بَرغش، خَموش، بَعوض، نَامُوس، فُساَفِس.  
په‌خسه

ك: پَوخل، بَزله، سه‌پول، فل. [گدلور، كه‌ودن]

ف: پَخمه، چل، پَپَه، لَش.

ع: دَنع، بَلید، مَهل.

په‌ی

ك: پهل. [تروکی بالنده.]

ف: پر.

ع: ریش.

وینه ← بیخ په‌ی

په‌ی

ك: قه‌راخ، سر. (ته‌وپه‌ی، په‌رانپه‌ی) [جه‌مسهر، لیوار]

ف: پَر، وَر، كَنار، كران، پایان، سَر، سون، سومه.  
(آن ور، آن سر)

ع: نَهایه، مُنثَی، طَرَف، حَد، ثُخَم. (الطَرَفُ النَّاخِر)  
په‌راسوو

ك: دَنك، په‌ره‌كه، كه‌له‌كه. [په‌راسی. تهنیشت]

ف: دَنده، دَنده، پَرَه. په‌لو، استخوان په‌لو.

ع: ظَلع، (ضَلوع، أَضلاع، جَوَانح)

وینه

په‌راش‌په‌راش

ك: وردوخان، داغان. [وردوخاش، هه‌لاسه‌لا]

ف: پَراش‌پَراش، ریزوین، پراگنده، داغان.

ع: مُتَكَسِّرٌ، مُتَجَزِّي، مُتَفَرِّقٌ.

### پهراش کردن

ك: وردوخان کردن، ورد کردن. [له توبهت کردن، وردوخاش کردن]

ف: پراشیدن، پراگنده کردن.

ع: تشتتیت، تَكْسِير، تَجْزِیة، تَفْرِیق.

### پهراپهر

ك: دهراندور، سهرانسهر. [سهرتاسهر، ههمور]

ف: سرتاسهر. گرداگرد، زِهازه.

ع: حَوَالِي، اطراف. مِنَ الرَّاسِ إِلَى الرَّاسِ، مِنَ الْبَدَنِ إِلَى الْخَتَمِ.

### پهراش

ك: كیشانی، سهرخستن. [لِشَان، پهراندن (سوار کردنی نیر له می.)]

ف: پراندن، گشنی، ایغری دادن. (انداختن نر بر سر ماده.)

ع: اسفاد، انزاء، فحل.

### پهراش

ك: فَرَاش، بازدان. [هه لفراندن]

ف: پَراندن، پرواز دادن.

ع: اطارة، تطير.

### پهراویز

ك: سجاڤ. [كه نار، حاشیه]

ف: پَراویز، پَرویز، پَریز، پَروژ، فَراویز، فَرویز، فَرِیز، پَروژ، پَروژ، سجاڤ، سنجاف، وژنگ.

ع: عطف، كُفَه، حاشیة، سجاڤ.

### پهریووت - فهریووت

### پهرت

ك: برنگ، فِه، توپ، سوپ، زاق، ههوا، ههوا. (پهرت دان) [فِهی: بهشی یه كه می وشه] «فِهیدان».

ف: پَرت، پرتاب، انداختن.

ع: قَذَف، رَمِي، طَرَح، نَبَذ.

### پهرت

ك: پهرش، بلاو. (پهرت و بلاو) [پهرتشان، پرژوبلاو]

ف: پَرت، پَراش، پَراگنده.

ع: شَتِیت، مُتَشَتِیت، مُتَفَرِّق، مُتَشَعِّب.

### پهرت

ك: وِیل، غه لَهت، نادوروس. (وِیل: قسه کردن) [بی-مانا، هه لَه]

ف: پَرت، ناپیوسته، نادرست، ناروا.

ع: غَیر مَربوط، غَلَط، خَطَا.

### پهرت بهستن

ك: ههوانچه بوون، ههوانچه بوون. [هه لَه تیران]

ف: پَرت شدن.

ع: سَقُوط.

### پهرت دان

ك: تووردان، ههوادان، فِه دان، پهرت دان. [ههاریشتن]

ف: پَرت دادن، پرتاب کردن.

ع: قَذَف، رَمِي، طَرَح، نَبَذ، رَفَض.

### پهوت سیتی

ك: وِیلغری. [ك: كَپَرین بَو خه لکی بهی ره زامه ندیان]

ف: مَشته، پَرت خَری.

ع: بَیْع فُضُولِي.

### پهرت کردن

ك: پهرت دان، تووردان، ههوادان، فِه دان، برلقدان.

### [ههاریشتن]

ف: پَرت کردن، دور انداختن، پَرت دادن، پرتاب کردن.

ع: قَذَف، رَمِي، طَرَح، نَبَذ، رَفَض، وَحْش، تَوَحِیْش.

### پهرتگا

ك: توش، لَیژایی، خَزه، هه لَهت. [هه لَه دیرگه]

ف: پرتگاه، لیزگاه، خیزگاه.

ع: زَلَق، زَلَج، زَلَل، زَلَل، مَزَلَقَة، مَقَذَقَة، قَذَف، وَعَر، مَزَلَجَة، مَزَلَخَة.

## په‌رتویه‌لا

ك: مه‌لېتريه‌لېت، كه‌لېه‌تړه، شېرورې. [تيكه‌لوينكه‌ل]  
ف: پرت وېلا، كلېتړه، لنگه، بېدلا، قلماش، ياه، پراکنده.

ع: شَذَر، مَذَر، شَطَحَات، شَمَارِيچ، أَبَاطِيل، خُرَافَات، هَذِيَان، لَوِي، مُخْطَط، مُتَفَرِّق.

## په‌رتويژي

ك: ويلوژي. [تسه‌ي نارېك و نه‌گونجاړ كړدن]  
ف: پرت‌گويي.

ع: فُضُولِي.

## په‌رجو

[ك: مزجات، دهرنسا]

ف: فَرَجُود.

ف: مُعْجِزَه، كَرَامَة.

## په‌رچ

ك: په‌رچين. [په‌رژين (ديواري دركودال په‌دهوري باخ و شتي لمر چه‌شه‌دا).]

ف: پرچين، بَرهون، فَلَغَنْد، تواره، خاربست. (حصاري‌كه‌ از خار و خلاشه‌ در اطراف باغ مثلاً می‌سازند.)

ع: وَشِيع، سِيَاچ، تَشْوِيك، خَز.

## په‌رچ

ك: خه‌فانن، خه‌فيان. [خواركړنده‌ره، خه‌راندن. نوشتانه‌وه (وه‌ك: خه‌واندنې نو‌كي بزماري ناستين).]

ف: پرچ، پرچين، خواباندن. (خواباندن نك ميخ آهنی مثلاً.)

ع: عَطَف، تَثْنِيَة.

## په‌رچ

ك: به‌رپه‌رچ، بِيَانَك. [بيانو. هو. به‌ريه‌ست]

ف: پَهِانه. انگيزه. مُس.

ع: عُدْر، عِلَّة، مانع.

## په‌رچانن

ك: په‌رچ‌دانه‌ره، خه‌فانن. [خواركړنده‌ره، خه‌واندن (وه‌ك: په‌رچ‌دانه‌ره‌ي سه‌ري بزمار).]

ف: پَرچانندن، پَرچين كړدن. (خواباندن سر ميخ مثلاً.)

ع: عَطَف، تَثْنِيَة.

## په‌رچ‌دانه‌وه

ك: به‌رپه‌رچ‌دانه‌وه، دوسه‌وه‌كړدن. [راست‌كړنده‌وه، رانه‌كړدن، ليك‌دانه‌وه]

ف: سَفَرَنگ، درست كړدن.

ع: تَأْوِيل.

## په‌رچ‌دانه‌وه ← په‌رچانن

## په‌رچين

ك: په‌رچ. [په‌رژين]

ف: پَرچين، بَرهون، تواره، فَلَغَنْد، خاربست.

ع: وَشِيع، سِيَاچ، خَز، تَشْوِيك.

## په‌رچين كړدن

ك: په‌رچ‌كړدن. [په‌رژين كړدن]

ف: پرچين كړدن، بَرهون كړدن، تواره كړدن، خاربست كړدن، فَلَغَنْد كړدن.

ع: تَرْجِيْب، تَوْشِيع، تَسْيِيح، تَشْوِيك، خَز.

## په‌رخاش

ك: نَالَوَزِي، جه‌نگ. [ده‌م‌قاله، شه‌ر]

ف: پَرخاش، فَرخاش، ناوَرْد، تَنْدِي، جُنْگ.

ع: نِزَاع، جِدَال، اِحْتِدَاد، تَغْيِير، وَغَا.

## په‌ره

ك: فمرد، تمه‌وق. [روپه‌رې، لاپه‌ره (وه‌ك: تمه‌وقي كاغز).]

ف: پَرْد، فمرد. (كاغذ مثلاً.)

ع: وَدَق، (طَبَق)

## په‌رد

ك: تا، تَاك. [تاق]

ف: تَك، تاك، لنگه، تا، يك.

ع: قَرَد، وَحِيد.

**پرداخ**

[ك: سانلولوس]

ف: پَرَدَاخ، پَرَدَاغ، زَدَايش.

ع: صِقْل، صِقَال، سَقْل، سِقَال، جَلِي، جَلَا، جَلَاء، شَوْف.

**پرداخ**

[ك: لئوسكمر، سانكمر]

ف: پَرَدَاخ، پَرَدَاغ، بَزَدَاغ، زَدَاينْدَه، پَرَدَاژ، پَرَدَاس.

ع: مِصْقَل، مِصْقَل، مِصْقَلَة، مِصْقَلَة، صِيقْل، صِيقْل، سِيقْل، سِيقْل، جَلَاء.

**پرداخ کردن**

ك: پَاكَمُ كَرْدَن، ژَنَگ لَابَرْدَن، [شَرَقْدَار كَرْدَن، لئوس كَرْدَن]

ف: پَرَدَاخ كَرْدَن، پَرَدَاغ دَاَدَن، پَرَدَاخْتَن، زُدُوْدَن، زَدَايِيْدَن.

ع: مَقْل، مَقْل، مِقَال، مِقَال، جَلِي، جَلَاء، ثَمْلِيْس، ثَجَلِيَة.

**پردژ**

ك: وچان، دَهسِرِس، دَهسِرِژ، [هَل، دَهفَدَت]

ف: رُستِي، دِست رُست.

ع: فُرَصَة، مَجَال، فَرَاغَة.

**پرده**

[ك: توماشی داپوشه‌ری ده‌رگار په‌نجه‌ره]

ف: پَرْدَه، بَاشام، پُرس، تَتَق، سَار، سَاَدَه، پُوش، پُوشَه.

ع: سِتِي، سِتَار، سِدَن، سُدَل، خِدَر، حِجَاب، حَانِل، سُرَادِق.

**پرده**

[ك: داپوشه‌ر]

ف: پَرْدَه، پُوشَه، پُوشش.

ع: غِشَاء، غِطَاء.

**پرده**

ك: تَو، تَوَك، پَهَرَه، [لَاپَهَرَه، پُوهپَهَر، تَوِي]

ف: پَرْدَه، پَرَه، تَوِي، تَاه، لَای.

ع: وَرَق، صَفْحَة.

**پرده‌داری**

[ك: رازمه‌لِمالین (ناشکرا کردنی راز)]

ف: زِیمُور، پَرْدَه‌دَرِي، (گَفْتَن پُوشِيْدَه)

ع: هَت، هَتَر، هَتَك، مَزَق، تَمَزِيْق.

**پرده‌ی به‌یاخ**

ك: به‌یَاخ، بَاَل به‌یَاخ، [یَا رَجَدِي نَاَل]

ف: مَنجُوق، دِستارچَه، دِستمال.

ع: كَلْثُوم، عِلْم، ثُوبُ الْبَیْرِق.

**پرده‌ی به‌یاخ****پرده‌ی ده‌روازه**

ك: سَه‌رَايَه‌دَه، [پَرْدَه‌یَه‌كِي گَه‌رُوه‌یَه به ده‌روازَه] یا دِیَوَانِي

مِرْدَا هَدَلَدِه‌رَا سَرِيَت]

ف: دَرَسَار، دَرَسَاَرَه، سَرَا پَرْدَه.

ع: سُرَادِق، رِوَاق، قُسْطَاط.

**پرده‌ی زك**

[ك: پِستِي نَاوَه‌ی سَك]

ف: پَرْدَه‌ی شَكَم.

ع: صِفَاق.

**پرده‌ی زیر پُوس**

[ك: پِستِي نَاوَه، (پِستِي نَاوَه‌ی مَرُوث یا نَاوَه‌ل)]

ف: پَرْدَه‌ی زِیْر پُوسْت، (پُوسْت بَدَن اَنسَان یا

حِیَوَان)

ع: صِفَاق.

**پرده‌ی ساز**

[ك: مَه‌قَام: هَه‌ر کَام لَه نَاوَه‌کَانِي مُوسِيقَا]

ف: بَاشام، پَرْدَه‌ی سَاژ.

ع: مقام.

**پرده‌ی کت**

[ك: نمر پرده‌یی به دوری قه‌ریله‌دا ده‌یكشن.]

ف: تخت‌سار، پرده‌ی تخت. (پرده‌ای که دور

تخت‌خواب کشند.)

ع: نَخدار.

**پرده‌ی لوت**

[ك: پرده‌ی لوت (پرده‌ی نیتوان همدرو گونه‌لوت).]

ف: پرده‌ی بیننی. (پرده‌ی بین دو سوراخ

بیننی.)

ع: وَتِیْرَة، وَتِیْرَة الْأَنْف.

**پرده‌ی منال**

[ك: ویلاش، پرده‌ن.]

ف: پرده‌ی بچه.

ع: سَلَا، سَلَى، غُرس، مَاسَكَة، مَشِیْمَة.

**پرده‌ی وهوی**

[ك: پرده‌ی بورك و زاوا.]

ف: سرشکوان، سرشکون، پرده‌ی دامادی.

ع: كَلَّة، حَجَلَة، مَنَصَة.

**پرده‌ی**

[ك: پرده‌نشین، شاره.]

ف: پردگی، پرده‌نشین، درپرده، نهان، پنهان،

پوشیده.

ع: مُسْتَوْر، مَكْتَوْم، مُسْتَوْرَة، مُخْدَرَة، مَحْجُوْبَة.

**پهرزبان**

ك: پهرزبان، دس‌گه‌بین، دس‌پس، دس‌پهرژ. [پهرزانه‌سمر،

پتو‌خه‌ریک‌بورن، هل، دهرفت]

ف: رُستیدن، دُست‌رَسیدن، رُستی، دُست‌رَس.

ع: تَفَرُّص، اِفْتِرَاص، قُرُوغ، قَرَاغ، تَفَرُّغ، قُرَصَة.

قَرَاغَة، مَجَال.

**پهرس**

[ك: پرست (به مانای «پهرستمر») به‌لام همیشه له‌گه‌ل]

رشدی تردا به کار ده‌یت‌ریت: خواب‌ه‌رُس.]

ف: پرست، (بمعنی پرستنده است، منتها

همیشه با اضافه استعمال می‌شود:

خداپرست.)

ع: عابد. (عابدُ الله)

**پهرسار**

ك: بیمارپهرس. [ستهر، نه‌خوشکار: چار‌دیری نه‌خوش.

(نه‌گهر نافرته بیت له فارسیدا «پرسته» ی پی ده‌لین نه‌ك

«پرستار».)]

ف: پرستار، زوار، زاور، بیمارپرست، (اگر زن

باشد در فارسی پرسته می‌گویند نه پرستار.)

ع: مَدَوِي، مَدَاوِي.

**پهرسار**

ك: سهریه‌رُس، فرمان‌کهر، خزمه‌تکار، نوکهر، به‌خویدار.

[کاره‌کهر، خولام، ختو‌کهر]

ف: زوار، زاور، روزدار، روجدار، بُد، فرمان‌بَر.

ع: خادِم، مُسْتَخْدِم، حَاضِن، مَقُولِي.

**پهرساری**

ك: بیمارپهرسی. [نه‌خوشکاری]

ف: پرستاری، زاواری، زواری، بیمارداری،

بیمارپرستی.

ع: ادواء.

**پهرساری**

ك: سهریه‌رسی، نوکهری، فرمان‌کردن، خزمه‌تکاری،

خویداری، نارهاردن. [به‌ختو کردن. کار بو کردن]

ف: زواری، زاواری، روزداری، روج——داری،

فرمان‌برداری.

ع: خِدْمَة، حَضَانَة

**پهرسسه** ← مه‌عبود**پهرسین**

[ك: پرستن، به‌ندایه‌تی کردن]

ف: پرستش، پرستیدن، پرستش کردن.

ع: عبادَة.

**پەر سونه**

[ك: پەري کلکی مراوی که سهره‌کەي چه‌ماره‌توره.]

ف: کزک، کجک. (پر دُم مرغابی که سر آن کج است.)

ع: ريشة البَط.

وینه ← سونه < ۲ >

**پەر سیاوه‌ش**

ك: پەر سیاوه‌ش. [گیاه‌که.]

ف: پَر سیاوش، پَر سیاوشان.

ع: وَصِيف، شَعْرُ الْأَرْضِ، شَعْرُ الْجَنِّ، لِحْيَةُ الْحِمَارِ.

**پەرش**

ك: بلار، پرژ، پژیگ. [پژدیلاو، پژاو]

ف: پَراش، پَخَش، پَخَج، ولّاو، پراگنده، شهریده.

ع: شَتَبَت، شَبَات، مُتَفَرِّق، مُتَلَاشِي.

**پەرژش**

ك: پەرین، پەرواز. [فرین]

ف: پَرش، پَریدن، پرواز، پرباز، پروازکردن.

ع: طَیْران.

**پەرژش ← پەرژشت**

**پەرژشت**

ك: پەرژش، پەرژشه. [دانه‌ریله‌یه‌که.]

ف: پَرَنَج، جَوْگَنَدَم، جَوْبِرَهَنه، بَرَهَنه‌جو.

ع: دَشَبِيش، سُلَت، خُرَطَل، خُرَطَال، بُهْمی،

قُرَطمان، هُرَطمان.<sup>۱</sup>

وینه

**پەرژشه ← پەرژشت**

**پەرژین**

[ك: چیشی پەرشه.]

ف: آش پَرَنج.

ع: دَشَبِيشَة، شَبِيشه.

**پەر کیشیاک**

[ك: بالکراو (بالندی توك مه‌لکیشراو).]

ف: باولی. (پرنده‌ی بال‌کنده شده)

ع: مَنزُوع، مَقْلُوع الریش.

**پەرگ**

ك: دەرگ، بَن. [ده‌زو (به‌نی گیوه).]

ف: نَخ. (نخ گیوه)

ع: خَیْط، سَبَك.

**پەرگار**

[ك: پرگال: نامرازیکه له «نه‌ندازه» x.]

ف: پَرگار، پَرگال، پَرَدال، بُردال.

ع: دَوَارَه، فَرَجَار، بَرِکار، بَرِکار، بَیکار

وینه

**پەر گهردهن**

ك: پەر مل. [توکی مل (پەری گهردنی بالنده).]

ف: پرگردن. (پر گردن مرغ)

ع: بُرَائِل.

**پەر که‌ما**

[ك: پەر که‌ما: ته‌ختی که‌ناره‌ی کلّاش (که جینگ‌ی به‌ستنی

به‌نگه‌لی کلّاشه).]

ف: نَخ‌بند. (نخ‌بند گیوه).

ع: مَخِیْط، مَرَبَط.

**پەر مل ← پەر گهردهن**

**پهرمیان**

ك: باور، هَمی. [پەرمورنه‌وه. نومید]

ف: باور، دل‌گرمی، امید، چشم‌داشت.

ع: اطمینان، اِعْتِمَاد، اِنْتِظَار، تَوَقُّع.

**پەرژنه**

۱- نەم دوو وشەیه له دەست‌و‌وسە‌کەدا خە‌تیکێ بە‌سەردا

کێشراوه، لەوانە‌یه نووسە‌ری بە‌رێژ سە‌پێتی‌ه‌وه. (ز - ر)

ل: مر، په لمره، مهل، [بالنده]

ف: پرنده، مَرغ.

ع: طير، طائر.

**پهړنيان**

[ل: جزه پارچه يه کي ناريشميني نهم و ناسکه.]

ف: پړنيان، پړنا، پړنون، پړند. (ديبایي است

لطيف و نازک.)

ع: ديباج، فړنيا.

**پهړو**

ل: شړه، پهړز کړته. [پارچه قوماشي کون.]

ف: رکو، رگو، رگوي، رگوه، رگوک، لته، کهنه.

ع: خرقه، ميډله، معوز، رفاة، عصابة.

**پهړوا**

ل: باک، کيمخوا، بيم، ترس. [سام، خوف]

ف: پړوا، باک، بيم، ترس، هراس، پړواس.

ع: خوف، جبن، وجل، رهب، نخب، هلع، اعتناء،

مبالاة.

**پهړوار**

ل: دابه سياگ. [دابه سته (ناژه لي دابه سراو بوه له ويون).]

ف: پړوار، پړواري، پرورده. (حيوان بسته شده

که فربه شود.)

ع: مژير، مُسَمَن، اکونه.

**پهړواز**

ل: پهړين، پهړش، باله وگرتن. [فړين]

ف: پړواز، پړباز، پړش، پړيدن، پړواز کردن.

ع: طيران.

**پهړوازه**

[ل: باله فړه (پنچوري بالنده که تازه فتره هه لفرين

دهييت.)]

ف: پړوازه (بچه ي پرنده که تازه پرواز کند.)

ع: ناهض.

**پهړوازه هېوون**

[ل: باله فړه برون اي پنچوري بالنده.]

ف: پروازه شدن. (بچه ي طيور.)

ع: نُهوض.

**پهړوانه**

[ل: په پړوله]

ف: پړوانه.

ع: بشارة، رعاشة، فراشة، فرفور.

**پهړوش**

← پهړيشان، پهزاره

**پهړوکردن**

ل: پينه کردن. [پارچه دورين به سهر درآودا.]

ف: پينه کردن.

ع: اصلاح، تصليح، ترقيع.

**پهړوکردن**

ل: پينه کردن. [ساخ کردنه، دورينه وه، ليتکدانه وه]

ف: پينه کردن، رفو کردن.

ع: تاويل، تفتيق، ترميم.

**پهړو کونه**

ل: پهړز، شړه، کړته. [له ته قوماشي کون بوو.]

ف: کهنه، رکو، رگو، رگوک، رگوه، هوډ، لته.

ع: خرقه، معوز، ميډله، رفاة، عصابة، رثيث، رث.

(شرطوطه)

**پهړوه رنگار**

ل: خوا، خودا. [خودى، يزدان]

ف: پروردگار، آفريدگار.

ع: رب، اله.

**پهړوه رده**

ل: به ناوهارياگ. [به خيترکوار، بارهيتنار]

ف: پړورده، فړورده، پرورش شده.

ع: مُربى. رَضِيع.

**پهړوه رده هېوون**

ل: به ناوهارريان. [به خيترکران، بارهيتنران]



ف: پرورده شدن، پرورش یافتن، فرورده شدن.

ع: ربو، ثربی.

**پهرو ده کردن**

ل: به ناوهارودن. [بارهیتان، به خیر کردن]

ف: پروردن، فروردن، پرورش دادن.

ع: ثریب، ثریبه، حضانة.

**پهروی بوسو**

ل: پهروی تازه سورتاو بوز گیرسانه ری خوینی برین.

ف: هود، لته، لته سوخته.

ع: خرقه.

**پهروی بیتویزی**

ل: پهروی حدیز

ف: شله، شنگه.

ع: حیضة، محیضة، ریضة، معینة.

**پهروی درکای شیشه**

ل: سدرهس. [سدرقاپ]

ف: لتهی شیشه. (کهنه ی در شیشه).

ع: عفاص، غلة.

**پهروی ده وره خم**

ل: پهروی زخم، زخمیتج. دس هلهس. [پتچار، برینیتج]

ف: مریشم، خسته بند، لته زخم.

ع: سنبیة، عصابة، لفاقة، طریدة، ضیعاد، دسام.

وینه

**پهرویز**

ل: (ل: ناره بو پیوان و بهمانای «سدرکهوتور» یشه.)

ف: پرویز، آپرویز. (اسم مرد است، به معنی

منصور هم هست.)

ع: فرویز، منصور، مظفر.

**په ره**

ل: پهرد، فهد، پهله. [روپهر، لاپهرد، توی]

ف: پره، پرد، فرد، تا، لا، رو.

ع: ورق، صنفحة، صحیفة.

**په ره**

ل: په ده که. [دیانه، ددانه. هدرشتیکی په رتاسا. (وهک:

په ری ناش.)]

ف: پره، دنده. (په ری آسیا).

ع: ضرس، جانحة.

**په ره**

ل: پهله، داینه. (په ری بیوان) [داوینه]

ف: پره، دامنه، راغ.

ع: سفح، حضيض، فلاة.

**په ره پا**

ل: په ری پی (کوثریک که «پی» پی په ردار بیت.)

ف: پریا، پریای. (کبوتری که پای آن پر داشته

باشد.)

ع: مسرول، مسروكة.

**په ره په ره**

ل: توتز. [توتزی]

ف: پره پره، توبرتو، لایرلا.

ع: مورق، مصفح.

**په ره کا**

ل: لاسکی رشکی دهغل. (گلهی کا.)

ف: پره کاه، پرگاه. (برگ کاه)

ع: تینه.

**په ره که**

ل: په ده. [دیانه، ددانه. هدرشتیکی په رتاسا.]

ف: پره، دنده.

ع: ضرس، جانحة.

**په ره که**

ل: په راسو. [په راسی (نیتسانی که له که.)]

ف: پره، دنده. (استخوان پهلو)

ع: ضلع. (أضلاع، جوائح)

وینه «په راسو

**په ده کی ناسیو**

[ک: پهړدگه لی توږی ناش.]

ف: پړه ی آسیا.

ع: اضراس الرُحی، جوانح الرُحی.

**پهړدکې قولف**

[ک: زمانه گه لی قفل.]

ف: پړه ی قفل.

ع: اضراسُ القفل.

**پهړدکې کولوم**

[ک: زمانه ی قلی دارین.]

ف: کوژنووک، کوژانووک. (پړه ی کلیدان)

ع: لسانُ الغلق.

**پهړدکې ماسی**

[ک: باله ماسی]

ف: پړه ی ماهی.

ع: زَعْنَفَة، جوانحُ النحوت.

**پهړه ی بیابان**

ک: په لږه ی بیابان. [داوینی دهشت]

ف: پړه ی بیابان، دامنه ی بیابان.

ع: سَفْح، ذیلُ الفلاة، جَنَحُ الفلاة.

**پهړه ی لوتوت**

ک: به لږگ لوت، نمره ی لوت. [پهړده ی ناوراستی

لوت.]

ف: بَجَس، پړه ی بینې، پر بینې، نمره ی بینې،

بلگ بینې. (پړده ی وسطی)

ع: ماین.

وینه «پهړی دور زغم» &lt;۲&gt;

**پهړی**

ک: فرشته. [مه لایکه]

ف: پړی، پړشته، پړه شته، فَرشته.

ع: مَلَك.

**پهړی**

ک: پړه که، پتر. [دوو پوژ پیتش. (وشه یه کی گوزانیه.)]

ف: پړی. (گورانی است.)

ع: قیلُ الأُمس.

**پهړی**

ک: پو. (پهړیو نه حمده ی) [له بهر خاتری (وشه یه کی

گوزانیه.)]

ف: برای. (گورانی است.)

ع: ل، لِأجل.

**پهړیږ**

[ک: مندالیک که خه تنه کردنی ناویت. (خه تنه کراوی

خواکرد.)]

ف: بی خروستک. (مادرزاد)

ع: مَخْتُون. (خَلَقًا، فِطْرًا)

**پهړیجان**

[ک: ناره بو ژنان.]

ف: اسم زن است.

**پهړیز**

[ک: گیارشر: روکینه.]

ف: پریز، فَریز.

ع: اَذخر.

**پهړیش**

ک: په شیو، پهړیشان. [پربلاو، خه فته بار]

ف: پَریش، پَریشان، پَریشن، آشفته،

اندوه گین.

ع: مَلول، مُشَوَّش، مَهْموم، مُكْدَر.

**پهړیشان**

ک: پهړیش، په شیو. [پربلاو، خه فته بار]

ف: پَریشان، پَریش، پَریشن، آشفته، آشوفته،

شکولیده، کُشَفته، کَراشیده، افسرده.

ع: مَلول، مُشَوَّش، مَهْموم، مَحزون.

**پهړیشان**

ک: پراش. [له توبه ت، پرژوبلاو]

ك: په رواز كړدن، باله وگرتن، فرين. [هه لفرين، بال  
گرتنه وه]

**ف: پریدن، پروازکردن، پربازکردن، هوا گرفتن.**

ع: طَيْرَان، طَيْرورة.

**پہرین**

۱۰: کیثیان، سدرکهفتن. [سوار یونی (ناژن) ی نیر له می.]

ف: پریدن، سسرافتادن، گشنى، ایغری.  
(حیوانات)

ع: ضِرَاب، سِفَاد، قَفْط، كَوْم، نَزُو، نَزُو، نِزَاء.

**پہرین**

**[ك: فيچقه كردن (ی خوین، یا پلوسك.)]**

ف: پَریدن. (خون یا ناودان)

ع: هَرَع، نَعِير، نُعَار. أَزْب، انْحِدَار.

**پہلوئیں**

ك: نیشتن، ناوابون. [داچوون (وهك: ناوابوونی خوږ.)]

ف: پریدن، نشستن، رفتن. (غروب کردن آفتاب مثلاً.)

ع: غُرُوب، اُفُول.

**پہرین**

ك: پرووستيان، بريان. پهرينه وه. [لاچوون. بزرگان (وهك): پرووستاني شير.]

ف: بُریدن، بُریده‌شدن. پُریدن. (بُریدن شیر مثلاً.)

ع: فُتَا، فُسَاد، تَفْلُق، تَمْدُر، تَقْطَع، ارْعِيدَاد، تَغْيِير.

بہارین ← زینا

پہری نلو پان

[ك: تووکی نار بالی بالندہ.]

ف: پر میان بال.

ع: مَنَّاكَ، خَوَافٍ.

۱۳۳۳

## به رینه خواره و

ف: پَرِیشان، پَراشیدِه، پَرانگندِه، اَشْفَه،  
اَشوَفته، شَکولیدِه، پاشیدِه، کراشیدِه،  
شَهریدِه، شَهلیدِه، کُشْفَه.

ع: شَتِيَّت، مُتَشَتَّت، مُتَفَرِّق، مُتَشَوِّش.

**پہریشان**

ل: ژړولياگ، په ژيو، پهریش. [شیواو]

ف: برشان، پریشان، پریش، ژولیده، شولیده،  
جولیده، آشفته، شهریده، شهلیده.

ع: مُسَرَّحٌ، مُتَفَرِّجٌ، مَكْدُوحٌ.

**پہریشانی**

ل: په‌ښی، په‌ښوی، په‌ژوی، [په‌لاړسون، له‌توبه  
بسوون، شیواوی] مانا کانی تری «په‌ریشان» نه  
[«په‌ریشاني» شدا هدی.]

ف: پریشانی، پریشنی، پَریسی، آشفتگی، آشوفتگی، فنگ، شکول، شوِیست، (سایر معانی مذکور در پریشان، در پریشانی نیز جاری است).

ع: مَلَاةٌ، بُوْسٌ، عُسْرَةٌ، تَشْوِشٌ، فَلَاكَةٌ. تَشْتَتُ، تَفْرُقُ.

**پہرے**

ك: پیرہ گہ، پیڑ۔ [دو روژ پیٹش،]

ف: پری، پَریروز.

ع: قَطَا، الْنَامِصُ.

**نہرو نین**

ك: يازېردن. [قهقهه ميازي يردن (—ميازي)]

ف: پَریدن، جَهِیدن، جَستن، بَر جَستن،  
مُنحَکِیدن، جَنبَکِیدن، گُندِیدن، شَلَنگِیدن،

خیزیدن، وَرجهیدن. [← باز]

ع: طفر، طفرة. وثب، وثوب، وثبة. قفر، قفون،  
قفري، طمر، نقر، نقر، ضي، نوة، نوة. [باز]

المؤمنين

ك: گوزه شتن، وه بښودن. [تېه پرين (له ناروشتي له و  
چې شته.)]

ف: گڅڅستن، رد شدن. (از آب و امثال آن.)

ع: غُبُور، خلاص، نَجاة.

**په زان**

ك: كولان. [كولان، لينان]

ف: پزاندن، پُختن.

ع: طَبَخ، قَلو، قَلِي، سَلَق، تَهْرِية، شَي.

**په زړ**

ك: مږ. [په ز، مږ: ناوړه ټيكي ماله.]

ف: گوسفند، ميش.

ع: ضَان، ضَائِن (لِلوَاحِد)، شاة، نَعْجَة، غَنَم، ضَنْبِن.  
وینه

**په زسى ساله**

ك: په زړ. [مږى سى ساله ز]

ف: بخته. (گوسفند سه ساله)

ع: ثَنِي.

**په زه كينى**

ك: شكار. [مږى كينى]

ف: غُرم، شكار، گوسفند كوهى.

ع: اُرُويَّة، اُرُويَّة، هَشْمَة.

وینه

**په زيان**

ك: كوليان. [كولان، پينگه يان]

ف: پزیدن، پُختن.

ع: اِنطِبَاح، اِنقِلاء، اِنسِلَاق، اِنشِواء، تَهْرِية.

**په زيرا**

ك: گوارا، هموار. [بږدل، پسند کړا]

ف: پذيرفته، گوارا، هموار.

ع: قَبُول، مَقْبُول، مَطْبُوع.

**په زيرايي**

ك: مه پاندارى، خزمهت. [ميوانداری]

ك: داويزين، دابه زين. [هاتنه خوار]

ف: پايين پريدن، پايين آمدن.

ع: طُغُور، نُزُول.

**پهړينه قورگ**

ك: هلكه فتن. [له گهرودا گيراني شلمه منى (وهك: نار.)]

ف: پريدن در گلو. (آب مثلاً.)

ع: زُلُوج، شَرَق، شَجَا، غُصَص، غُصَّة.

**پهړينه كؤل**

ك: سوار برون. [چرونه سمر ولاخى سوارى يا هر

گوزيره وهك.]

ف: گرده پريدن، سوار شدن.

ع: دَام، رُكُوب.

**پهړينه وه**

ك: پهړين. [لاچرون (روژى شتى تام، وهك: يا بزنى هر

شتيك.)]

ف: پريدن، رفتن. (رفتن طعم يا رنگ يا بوى

چيزها.)

ع: زَوَال، تَغْيِير، فَسَاد. (الطَّعْمُ اَللَّوْن، اَلزَّائِحَة)

**پهړينه وه**

ك: وشك بوون. [تهړايى لى بران. (وهك: وشك بوونى شاخ يا

گيا.)]

ف: خُشكيدن، خُشك شدن. (خُشكيدن كوه يا

علف مثلاً.)

ع: هَبِيج، هَبَاج.

**پهړينه وه**

ك: باز بريدن، پهړين. [قهلمه باز بږدن (وهك: پهړينه وه

جوزه.)]

ف: پريدن، جهيدن، جستن، خيزيدن،

مُنَجَكيدن. (از روى جوب مثلاً.)

ع: تَوَثَّب، نُزُو، طُغُور، قُفُون.....

**پهړينه وه**

ف: پَذیرایی، مَهمان‌داری.

ع: تَضَيِّف، تَقْرِي، تَلْقَى. قَبُول، خِدْمَة.

### په‌زیره

ك: شومنه، په‌سمنه. [بديات، شوياته]

ف: مانده، پس‌مانده، شبينه، سته، شب‌مانده.

ع: غاب، مُعَب، غَبِيب، بائِت، يَبُوت.

### په‌زیره

ك: كوته، شه‌رمه‌نه. [بديات]

ف: مانده، پس‌مانده، شب‌مانده.

ع: عَتِيق، يَبُوت.

په‌زین-په‌زائن، په‌زيان [مدم تنيه‌رو، مدم تنيه‌په‌رو.] (هم

لازم است، هم متعدی.)

### په‌زاره

ك: په‌روژش، نه‌ننو. [خه‌فمت (بیرگردن‌ره له خه‌مگه‌لی

رابوردو.)]

ف: آندمه، آندوه، موژه، موژ، پَژم، آنگاره. (فکر

غم‌های گذشته.)

ع: حَسْرَة، اَسَف، اَسَى، لَهْف، كَمَد، سَدَم، حُزن،

ضَجَر، كَرْب، كُوب، كَاَبَة، بَث.

### په‌زاره

ك: بیهو کردن، هو‌شه‌وکردن. [یاد کردنه‌وی رابردو.

(که‌وتنه ناو فکر و خه‌یال.)]

ف: سگال، اندیشه، آنگار. (نمودار شدن

خیالات)

ع: فکر، خیال. وَسْوَسة.

### په‌زهرده

ك: سیس، ژاکیاگ. [ژاکار]

ف: پَژمرده، پَژمریده، پَژمان، پَخسیده، بَخیده،

افسرده.

ع: ذَاوِي، ذَبِيب، ذَابِل، ضَامِر، کابی.

### په‌زهرده

ك: په‌شپو، خه‌مین، ته‌مین، خه‌مبار. [خه‌فه‌تبار]

ف: غمگین، غمناک، غمنده، پَژمرده، پَژمریده،

پَژمان، نَژند، آزرده، افسرده، اندوهگین.

ع: حَزِين، شَجِي، مَقْمُوم، مَهْمُوم، مَكْرُوب.

### په‌زیمه

ك: که‌پول، که‌په‌کیه. [که‌پرو]

ف: بَوژ، بَوژک، کَچک.

ع: حَشَن، قَنَم، کَرَج، نَمَس.

### په‌ژوو

ك: په‌شپو، په‌ریشان، په‌ریش. ژورلیاگ. [بیرلاو. شینوار]

ف: سگالی، پَریشان، پَریشَن، آشَفته. ژولیده.

ع: مَلُول، مُشْوَش.

### په‌س

ك: نَژم، چال، نِشته، داکه‌فتگ، داکه‌تگی. [نشپو، نه‌وی]

ف: پِست، نشیب، افتادگی.

ع: ساقِل، مُنْخَفَض، مُجَل، وَهْدَة، حَضِيض، وَطِن.

### په‌س

ك: بوچک، بی‌تاره. [بوچوک، خویری]

ف: پِست، کمینه، فرومایه، ژبون، ناکس.

ع: دُون، دَنِي، رَدَل، رَذِيل، حَقِير، حَسِيْس، وَخْش،

نَذَل، سَفَلَة.

### په‌س

ك: باختگ. [دژاو (به‌رامبه‌ری «پیش»، واته: دواکه‌وتور

له قرماردا.)]

ف: پس، باخته. (ضد «پیش» یعنی: عقب مانده

در قمار.)

ع: خاسِر.

### په‌س

ك: نیت، به‌س. [که‌واته. نینجا]

ف: پس.

ع: ف، اِذْن، اِذَا. بَعْد.

### په‌س

ك: زوانگیر، کوززان. [پسک، تور]

ف: کَلْتَه، تَمْنده، گَنْگلاج، گَنْدزبان.

ع: تَمْتام، تَخْتاج، اَلْکَن.

په‌سا

ک: ... پاخوا. [پِتخوئ (نه‌دازه‌یه‌ک قِرِب که پِشتر تەر کرابِت.)]

ف: پِست، خازه، سرشته. (مقداری از گل که قبلاً خیسانده باشند.)

ع: کَتَلَة، رُکَمَة.

په‌سپورت

ک: پاس. [پاسپورت]

ف: گذرنامه. (پاسپورت)

ع: جَواز، تَذْکِرَة. (بَسابُورط، بَزابُورط)

په‌سپه‌س

ک: په‌سای‌په‌س، په‌یابه‌ی، هدی‌تاه‌یتا، پشت‌سهریده‌ک.

[په‌یتا‌په‌یتا]

ف: پِی‌پِی، پِی‌درِپِی، پشت‌سهرم.

ع: مُتَعاقِب، مُتَصِل، مُتَسلسِل. مُتَتابعاً، مُتَعاقِباً، مُتَوَاتِراً.

په‌ساقور

ک: پاساخور. [به‌رامو (به‌راموی نالف.)]

ف: نشخوار، نشخور، پاش‌آخور. (پس‌مانده‌ی علف)

ع: سُوَر.

په‌ساکردن

ک: خورسانن. [خورساندن، نماندن]

ف: خیسانیدن، سرشتن.

ع: مَرث، مَرَس، قُتَع، رَشَف، تَثْرِیَة، تَنْدِیَة، تَبْلِیل.

په‌ساو

ک: پاشاراو. [چلکار]

ف: پَس‌آب، پَس‌ابه، پَس‌اوه.

ع: مَواسَة.

په‌سایه‌س ← په‌سایه‌س

په‌سی‌پوون

ک: دانیان، دَرانن. [به‌زین، دَرانندن (له‌قوماردا.)]

ف: باختن، پَس‌شدن، بازیدن. (در قمار)

ع: حَرَم، حَرَام، خَسار، اِضاَعَة، تَضِیيع.

په‌سپه‌سکوله

ک: میشه‌گیر. [جال‌جالت‌که (جوزه جال‌جالت‌که‌یه‌که.)]

ف: زَرزور، زَرزوره، کِلاش، مَگ‌س‌گیر. (نوعی

است از عنکبوت.)

ع: لَیث، عَنکَبُوت

وینه

په‌ستوو

ک: پشت‌مان. [خه‌لوه‌تی]

ف: پِستو، تَوَندرتو.

ع: خَادِعَة، خَالِفَة اَلْبَیْت.

په‌سی‌دان

ک: دواره‌دان. [گِی‌راننده‌وه، بردنده‌وه، هِینانه‌وه]

ف: پس‌دادن.

ع: رَد.

په‌سی‌پوین

ک: دواره‌پوین. [دواکه‌رتن]

ف: پَس‌رفتن.

ع: تَأَخَّر، تَخَلَّف، تَعَقَّب.

په‌سسویولون

ک: چال‌چال، چال‌چوژن. [به‌روزنم، نارِیک]

ف: پَز، پَزّه، پِست و بَلُندن.

ع: عَقَبَة.

په‌سی‌سه‌تن

ک: سه‌نمرو، دواره‌سه‌نن. [سه‌ندنه‌وه، وه‌گرته‌وه]

ف: پس‌گرفتن، پس‌ستاندن، بازگرفتن،

بازستاندن.

ع: اِسْتِرْدَاد، اِسْتِرْجَاع.

په‌سی‌سی

ل: دانیان. [دزاندن (وله: دانان له قوماردا).]

ف: پستی، باخت، باختن. (در قمار مثلاً.)

ع: خسار، حَرَم، اِضَاعَة.

**په‌سیسی**

ل: چالایی، داکه‌فتگی. [نشینو، نرمایی]

ف: پستی، نشیب، گودی.

ع: هَجَل، سَفَل، خَفَض، وَهْدَة، حَضِیض.

**په‌سیسی**

ل: ناکسی. لیکه‌فتگی. [نارسه‌نی. لیکه‌ته‌یی]

ف: پستی، پست‌گوهری، پست‌آفرینشی،

زیونی، فرومایگی، ناکسی.

ع: ذَنَاطَة، سَفَاَلَة.

**په‌س‌فتره‌ت**

ل: ناکس، ناپاک، به‌دینه‌وا. [نارسه‌ن، ناکس]

ف: پست‌گوهر، پست‌آفرینش، ناکس، نامرد.

ع: ذَنِي، ذَنِي الْفِطْرَة، ذَنِيء، ذَنِيء الْفِطْرَة.

**په‌س‌قهره‌ول**

ل: دراجه‌نگ. [درایی له‌شکر. (پاش‌قهره‌ولی له‌شکر،

به‌رامبه‌ری «پیش‌قهره‌ول»].

ف: چغذُل، چغداوُل، چنداوُل، پس‌قراوُل. (پس

قراوُل لشکر، ضد «پیش‌قراوُل»)

ع: خَلِیْقَة، سَاقَة.

**په‌س‌که‌فتن**

ل: په‌س‌نیشتن، دواوه‌که‌فتن. دانیان. [دواکه‌موتن. دزاندن]

ف: پس‌افتادن. باختن.

ع: تَأَخَّر، تَخَلَّف، تَرَاخِي، تَعَوَّق، تَثْبُط. اِضَاعَة،

اِخْسَار.

**په‌سمه‌نه**

ل: پاشخوانه، پاشمه‌نه. [پاشماره]

ف: پس‌مانده.

ع: ثَمَلَة، حُتَامَة، حُشَارَة، نِسي، خُثَار، قُشَامَة،

سُور.

**په‌سمه‌نه‌ی نالف**—**پاشاخوَر**

**په‌سمه‌نه‌ی ناو**

ل: پاشمه‌نه، په‌سمه‌ناو، پاشاو. [پاشماوه‌ی نار]

ف: بُش‌خور. (پس‌مانده‌ی آب)

ع: سُور، ثَبَل، ثَمَانَة، صُبَايَة، شَفَافَة، عَفَة، قَعْرَان.

**په‌سمه‌نه‌ی نان**—**پاشخوانه**

**په‌س‌نشین**

ل: دواوه‌شتن، دواوه‌که‌فتن. [تیکشکان، پاشه‌کشی کردن]

ف: پس‌نشستن.

ع: اِنْهَزَام، دَبْرَة، اِسْتِطْرَاد.

**په‌س‌نشین**

ل: دواوه‌که‌فتن، خواروه‌شتن. [دابه‌زین (ده‌سبه‌ردار برونی

پیشه و پله‌ویایه).]

ف: ژبه‌یدن، پایین آمدن. (پس‌نشستن از شغل

و مقام.)

ع: تَنَزَّل، سَقُوط.

**په‌س‌نشین**

ل: به‌رودوا. [کشاره (به‌رامبه‌ری «به‌روپیش»)].

ف: فَرَارُون، قَرِیرون، پَس‌نشین. (ضد روز

افزون)

ع: مُتَقَهَّر.

**په‌س‌نیشتن**—**په‌س‌نشین** [هم‌درو ماناکه‌ی.] (به هر دو

معنی آن.)

**په‌س‌واپه‌س**

ل: پشت‌اپشت، پشت‌دروا. [پنجه‌واپه‌ رویشتن]

ف: پَس‌پَس.

ع: قَهْقَرَة، قَهْقَرِی، تَقَهْقَر.

**په‌سهر پیراره‌که**

[ل: سَن سَال له‌ممه‌به‌ر.]

ف: پَس‌پیرا‌سال.

ع: قَبْلُ الْعَامِ الْمَاضِي بِسَنَتَيْنِ.

## په سهر پيتره شو

[ك: سى شو له مديرو.]

ف: پس پزيشب.

ع: قَبْلُ الْبَارِحَةِ الْاُولَى.

## په سهر پيتره كه

[ك: سى رز له مديرو.]

ف: پس پرېروز.

ع: قَبْلُ الْاَمْسِ الْاُولَى.

## په سهك

[ك: په ستهك، چوڅك]

ف: پستك، پشتك، پشتی.

ع: فَسْتَك.

## په سمن

ك: گزیده، په سندیده. [بهردل]

ف: پَسْتَد، پَسْتَدیده، پَرگزیده، گزیده.

ع: مَقْبُول، مَطْلُوب. مُنْتَخَب، مُسْتَحْسَن.

## په سمن کردن

ك: خواهش هاتن. [پینوښ بوون، بهردل که ورتن]

ف: پَسَنْدیدن، خُنیدن، گزیدن، برگزیدن،

پذیرفتن.

ع: اسْتِحْسَان، اسْتِخَاب، اسْتِطْفَاء، قَبُول.

## په سه نفاز

ك: نوته، پاشه كهفت، نیاته. [پاشه كهوت]

ف: پس انداز، ستنج، یخنی، آمرغ، آندوخته،

نهاده، کوالیده، فلنجیده، بلخفته.

ع: ذَخْر، ذَخِیرَة، بَثِیرَة، غِیرَة، مِیرَة.

## په سام

ك: په نام، ماس، با. [نارسان]

ف: باد، آماس، هواکشیدن زخم.

ع: جَرَد، وَرَم.

## په شغان

ك: دهسه ملان، مله ما. [دهسته ریڅه، دهست له ملان]

ف: گلاویز، دست به گردن.

ع: عِنَاق، اِعْتِنَاق، تَعَانُق، مُعَانَقَة، تَشَانُق، مُشَانَقَة.

## په شم

ك: خوړی، توړك، كړك. [كولكهی مهر و وشتو و...]

ف: پَشَم.

ع: صوف، وېر.

## په شهك

[ك: شیرینده کی به ناربانگه] له خوړی سپی شیکراوه

ده پیت.

ف: پشمک. (شیرینی معروف است.)

ع: لَحِيَّةُ الشَّيْخ، شَعْرُ الْبَنَات.

## په شمینه

ك: به نین. [پارچه ی له خوړی دروست کړاو، وک: بهر،

په لاس. بهرامیهری «ده زگین».]

ف: گوردین، پشمینه. (پارچه ی پشمنی از

قبیل: گلیم، پلاس. خلاف «ده زگین»)

ع: صُوفِيَّةٌ، صُوفِي. (غَزَلِيَّةٌ)

## په شوک

ك: پړپړ، شپره. [بیلاو]

ف: پړویش.

ع: مُشَوِّش، دِهْشَان، مُضْطَرَب.

## په شوکیان

ك: هموسیان، شپزبان، جوربان، شه پوکیان.

[سدرلنشینان]

ف: شپلیدن، پلمیدن، آج واج شدن.

ع: سَهْو، خَطَا، اِخْطَاء، تَخْطُؤ، اِضْطِرَاب.

## په شه

ك: په څشه، توتانه، میتشوله. [پیشکه]

ف: پشه، سارخک، سارشک، نارده.

ع: بَق، بَرَعَش، خَمُوش، فُسَافِس، نَامُوسَة، بَعُوض،

بَعُوضَة.

## په شه بهن



ل: که تو که تان. که تان و کوان. [کولله، پهرده و کولله]

ف: پشه‌بند، پشه‌دان، سستار، سستاره،  
خیش خانه.

ع: کله، ناموسه.

وینه: که تان و کوان

په‌شمن

[ل: ناوی بارکی «نه‌فراسیاب» و بارکی

«مه‌نورچهر» شایه...]

ف: پشن، پشننگ. (نام پدر افراسیاب است و  
پدر منوچهر شاه.)

ع: فشنج، فشن.

په‌شیمان

ل: بازگه‌شته‌بروگ. [په‌ژوان، گه‌راوه]

ف: پشیمان.

ع: نادم، ندمان، سدمان، مُتَدَم

په‌شیمانی

ل: بازگه‌شتی، گه‌ریانه‌ره، هه‌لگه‌ریانه‌ره. [په‌ژوان بورنه‌ره،

گه‌رانه‌ره]

ف: آرمان، اوگنج، پشیمانی.

ع: ندم، ندامة، تَنَدَم، بَداء، سَدَم، تَوْبَة، اِنَابَة، عَوَج،

تَهْکَم، تَهْکَن، تَفْئَد.

په‌شینو

ل: په‌ژو، پهریش، پهریشان، په‌کهر. [خه‌فته‌بار، بیریلار]

ف: پشیم، آشفته، آفسرده، شپلیده،

سگالی.

ع: مَلول، مَحْزون، مَهْموم، قَلِق، سَدمان، مُنْزَعِج،

مُشَوِّش، مُخْتَلِ الخاطر.

په‌ک

[ل: به‌ر به‌ست، ته‌گه‌ره، ته‌فرو]

ف: شه، بَرکَم، بَرژکَم، بازماندن.

ع: طَفَرَة، عَوِق، مَنع.

په‌ک خستن

[ل: دواختن، ته‌گه‌ره، تی‌خستن]

ف: پس‌انداختن. واگذاشتن.

ع: تَاخِر، تَعْوِيق، تَعطِيل.

په‌ک که‌فتن

ل: ... دامان. [ده‌سوسان مان، لیکه‌رتن]

ف: واماندن، بازماندن. پس‌افتادن، درست  
نشدن.

ع: قَعَطْل، تَثْبُط، تَاخُر. عَجَز، عُجُوز.

په‌ک نه‌که‌فتن

ل: دانه‌مان. بالک نه‌بورن. [ده‌سوسان نه‌بورن. گوی نه‌دان]

ف: وانماندن، بازنماندن. باک نداشتن، پروا  
نداشتن.

ع: حَزَم، تَهْوَر، عَدَمِ اعتناء، عَدَمِ مَبالَة.

په‌کهر

ل: په‌شتی، په‌ژو، پهریش. [خه‌فته‌بار، بیریلار]

ف: پشیم، آفسرده، آشفته، آلفته، شپلیده،

سگالی.

ع: مَلول، مَحْزون، مَهْموم، قَلِق، مُنْزَعِج، مُشَوِّش،

مُخْتَلِ الخاطر.

په‌کری

ل: گه‌مره. [کهاکه‌ی پته‌و بو] ی به‌زویدا لکارا. [

ف: به‌رک. (سرگین سفت شده.)

ع: ذیرَة.

پهل

ل: په‌ر. [تورکی بالنده...]

ف: پر. (پر مرغ.)

ع: ریش.

پهل

[ل: پاژ]

ف: پارچه.

ع: عُضْو، اِرَب.

## پهل

ك: دوس. [دهست، قول]

ف: دست، بازو.

ع: يد، عضد، عضيد.

## پهل

ك: كوت، تيكه، لوت، كهل. [پارچه]

ف: تيكه، پارچه.

ع: قطعة، قطعة، قُطاعة، كِسرة، كُسارة. كَسيس.

## پهل

ك: به‌لگ، پهل. [توی، پارچه‌ی دریژ. (بزر نمونده:

نیویده‌کی قدیمی وشک کراو.)]

ف: بلگ، برگ، پره. (یک نصف زردآلو خشکه

مثلاً.)

ع: شَرخه.

## پهل

ك: لهق، چل، شاخه. پژ. [لقویوی دره‌خت.]

ف: شاخه. (شاخه‌ی درخت)

ع: غُصن، شُعبه.

## پهل

ك: دزل، دهرار، دهره. [شیو]

ف: دره، زاو.

ع: شُعب، وادی.

## په‌لامار

ك: هه‌لمت. شاتان. شلنگ. [شالار (هیرشی پال‌هوان یا

نزدیکی‌های تورپ.)]

ف: نَهب، جَهبش، پَرش، دَم، کوشش. (حمله‌ی

پهلوان یا اژدهای دمان.)

ع: حَملة، صَوْلَة، سَطوَة، جَوْلَة، بَطْشَة، عَكْرَة، كَبَة،

كَرَة.

## په‌لامار دان

ك: هه‌لمت دان، شاتان دان، شلنگ دان. [شالار بردن]

ف: دَمیدن، جَهبیدن، پَربیدن، نَهب دادن،

## کوشیدن.

ع: صَوْل، سَطو، جَوْل، بَطْش، عَكْر، كَر، حَملة.

وُثوب.

## پهل پسکیان

ك: بال شۆزو برون. [بال دانه‌رین]

ف: پَلَمیدن، بال سُسْت شدن، پَدوازیدن.

ع: تَضَوُع، تَطْفُف، خَفْض جَنَاح، اِرْتِخَاء جَنَاح.

وینه—بال‌فشه‌وکردن

## پهل‌پهل کردن

ك: تیکه‌تیکه کردن. [لوت‌لوت کردن، توی‌توی کردن]

ف: پارچه پارچه کردن، پاره پاره کردن، تیکه

تیکه کردن.

ع: تَارِيب، تَقْلِيع، تَشْرِيح، تَهْرِيم.

په‌لك ← په‌لكه

## پهل‌کردن

ك: كهل کردن، قهل کردن، برین. [لوت کردن به تیغ.]

ف: بریدن، پاره‌کردن.

ع: قَطع، قَص، قَصو.

## پهل کوتانن

ك: هه‌رل‌دان، دس کوتانن، ته‌لاش، په‌لوه‌شانن. [تیک‌زشان،

ته‌قالادان]

ف: تلاش، دست‌یازدن، کوشش کردن، کوشیدن،

تلاشیدن.

ع: سَعِي، جَهْد.

په‌لكه

ك: په‌لك. [برچی گیاره.]

ف: چُغْد، چُغْنْد، گیس، دُنْبوقه.

ع: ضَغْیرَة، غَدِیرَة، عِقْصَة، عَقِیْصَة، جُعْد.

وینه

په‌لكه

ك: گوجی. [اندو پده‌ی که که‌واو و کراس و... یان

پی‌ده‌به‌ست.]

ف: گرج. (بند قبا و پیراهن و امثال آن).

ع: ریاط.

**پهل‌لپسکیان** ← **پهل‌پسکیان**

**پهل‌لوپو**

ل: [په‌رای بالنده].

ف: پروپود. (پرنده)

ع: ریش.

**پهل‌وه‌شائن**

ل: پهل‌کوتائن، پهل‌له‌کوتی، پهل‌له‌قاژی. [پهل‌له‌فرتکی،

پهل‌له‌قاژی]

ف: دست‌ویازدن، چخیدن.

ع: دَحَض، دَحَص.

**پهل‌وه‌شائن**

ل: پهل‌کوتائن، ته‌لاش کردن، کوشش کردن، کوشین،

ه‌ودلدان. [تیکوشان]

ف: کوشیدن، تلاشیدن، تلاش کردن، کوشش

کردن، دست‌یازدن.

ع: سَعِي، جَهْد.

**پهل‌وه‌شائن**

ل: تیر‌کیشان، جوین. [برروسکه‌پیدا هاتن.]

ف: تَویدن، تیره‌کشیدن، جَنبیدن.

ع: ضَرْب، تَوَجُع.

**پهل‌له**

ل: پهل‌له، ده‌سیرد، ده‌سواکرد، تالوکه، زور. [خیرایی، لهز]

ف: زو، زود، شتاب، فَرَفَر، فَرَفَره، چَلَبَله.

ع: عَجَلَة، سُرْعَة، سَرَاْعَة، مُبَادَرَة، بدور.

**پهل‌له**

ل: په‌ره، داینه، دامنه، بنار. [داوینه]

ف: پره، دامنه، دامن، دامن، راغ، تَنیْزه، کودر،

کوه‌پایه.

ع: سَفَح، مَفْ، وَكَف، مَبْطَة، مُنَحَدَر، حَضِيض.

**پهل‌له**

ل: چاک، داینه. (پهل‌له‌ی‌کوا) [داوین]

ف: دامن، چاک.

ع: ذیل، رفل.

**پهل‌له**

ل: په‌ره، تو، به‌لگ، لا، تا. [لاپه‌ره، تو، رورپه‌ر]

ف: پَره، تو، تو، توی، تاه، لا، لای، پَرده، بَرک، بَلک.

ع: صَفْحَة، وَرَق.

**پهل‌له**

ل: تا. (تای‌ترازور) [لایه‌کی تهرازور.]

ف: پَله، پَله، تا.

ع: كَفَة

**پهل‌پسکی**

ل: بال‌شورپی، بال‌فشمور کردن. [بال‌دانه‌واندنی بالنده.]

ف: بدواز.

ع: تَضَوُّع، تَطْفِيف، تَغْرِير.

**پهل‌پهل**

ل: پهل‌له، پهل‌له، هله‌پهل‌له، پهل‌له‌وداون، تالوکه.

گوبه‌گوب. [هله‌داوان]

ف: شتاب، چَلَبَله، فَرَفَر، فَرَفَره، زود.

ع: عَجَلَة، سُرْعَة، مُبَادَرَة، (سَرِيْعَة)

**پهل‌پهل‌له**

ل: په‌ره‌په‌ره، توتون. [توی‌توی]

ف: پَره‌پَره، تاه‌تاه، تویر‌تو، لای‌برلای،

پَرده‌پَرده.

ع: مُتَوَرِّق، مُتَصَلِّح. (أوراق، صَفَائِح)

**پهل‌پیشک**

ل: پیشک. [پهل‌پیشکه (فریدانی به‌ردی وردی نیران

ه‌ردور په‌نجی دوشاورمژ.)]

ف: چَلَتک. (سنگریزه را در بین هر دو سَنابه

پرتاب کردن.)

ع: حَصَب، حَصِي، حَذَف، قَذَاف، تَكْتُلُج، تَطَاوُح.

حَصْبَة، حَذَفَة. حَصْبَاء، حَصَاة.

په له تګ

ك: پټ. [گوریسی نه ستور.]

ف: یت، (ریسمان رُمخت)

ع: رَسَن.

په له فرګې - په له قازي

په له قازي

ك: په له كوتې، مه لټولئويان، مه لټولئويان، د سرباو ه شائن،

په له شائن. [په له فرګې (وړك: جوړولې سرباو).]

ف: چخیدن، دست و پاژدن، كوشش كړدن.

ع: دَحْص، دَحْض، سَعِي. بَحْث. (حَرَكَة الْمَذْبُوح)

په له وور

ك: پالنده، مهل، مر، پورنده. [بالدار]

ف: پرنده، بالدار، مُرَغ.

ع: طَيْر طَائِر.

په ل

ك: هَوَيْدَ. [تَوَيْدَ (تور «بورد، كلز، گل، بفر» ی كه

ده بهار وټن.)]

ف: تویال. (سنگ یا كلوخ یا گل یا برف كه

پرتاب كنند.)

ع: جَعَوْ، لَيْقَة، كُتْبَة. حَذَفَة، مَذَرَة، تَوَال.

په لپ

ك: بیانك، رك. [بیانو، بهانه]

ف: بهانه، رَك.

ع: ایراد، اِعْتِرَاض، اِصْرَار، اِعْتِدَار.

په له پلان

ك: په له شه پړی، په له فرګې. [شه پورده]

ف: كلوخ اندازی، سنگ اندازی.

ع: خِذَاف، مُخَازَفَة، مُخَاسَنَة، مُقَازَفَة، مُرَاجَعَة،

مُلاطَسَة، مُلاطَفَة، مُرَامَة.

په له پین

[ك: بخور و دوعای تاییه ته یو كوزپه.]

ف: گُلْگُجِه. (ابخره و ادعیه ی مخصوصی است

برای بچه ی نوزاییده.)

ع: تَعْوِیذ. تَبْخِیر

په له پینه

[ك: گیای پرېره، په لپین]

ف: پَر پینه، پَر پهن، بَلْبَن، بوخل، بوخله، بُخله،

جكوك، تورك، دندانس، خُرغه.

ع: رَجَلَة، بَقْلَة الْحَمَاء، كَف، فَرْفِین، فَرْفِیج، فَرْفِج.

فَرْفِجین، خُرْفِج، خُرْفَة.

په له خورده

ك: نیمكوت. [په له خور: نالقی نیره جاوړار بهر له كاوټ

كړدن.]

ف: دكیده، نَرم شده، نیم كوفته، نیم خورده.

ع: جَرِیش.

په له گامیش

ك: ... ته مهل. [ته زه لې زه به لای نه رسن.]

ف: كَتَنْبَر، كَتَنْبَل، تَنْبَل، تَنْزده. (كاهل ضخیم

شكم پرست.)

ع: ثَقِيل، كَسِيس، تَار، تَنْبَل، تَنْبُول، طَنْبَل.

په لك

ك: به لك. [پتلوی چار.]

ف: پَلگ، پَلگ، (پلگ چشم.)

ع: جَفَن.

په لك

[ك: په لك: دارك كه له تیرې چنار.]

ف: پَد، پَد، پَلگ، وَسَك، وَزَك، سپیدار،

اسپیدار، سفیدار، اسفیدار.

ع: غَرَب.

په لټوښه

[ك: بنجی گیایه کی ساقه ته ستورده كه «گادمه» ی

په له لټن.]

ف: پلوشه. (بیخ علفی است ساق درشت که آن را «گادمه» گویند.)

ع: فلوسنج.

وینه

پهله

ل: له که. تهوځن، تیکه. (پهله‌ی هور، پهله‌ی گه‌نم)

[پارچه]

ف: لکه. تیکه.

ع: قطعة. کسفة.

پهله

ل: هډه، پهله. [لهز، ده‌سیرد]

ف: شتاب، فرقر.

ع: عَجَلَة، بُذُور، سَرَاة.

پهله

[ل: بارانیک که لانی کم تا قورلایی یدک گری زوی تهر

کات.].

ف: پله، باران شخم. (بارانی که اقلایک گره

زمین را بخیساند.)

ع: مُزِيع، مَاعُون، كَفِي، صَفَرِي، خَرِيف، رَبِيع.

پهله‌فرکی

ل: پهله‌فرکی، پهله‌شه‌پښ، پهله‌لان. [شه‌به‌رد]

ع: کلوخ اندازی، سنگ‌اندازی.

ع: خِذَاف، مُخَافَة، مُقَافَة، مُراجَمَة، مُخَاسَنَة،

مُلاطَسَة، مُلاطَسَة، مُرامَة، تُحاصِب.

پهله‌فرکی - پهله‌فرکی

په‌لیت

ل: ه‌لیت، شپور، که‌له‌تره. [دراوه، ته‌ی پرپوچ]

ف: یاوه، بیدلا، پرت و پلا، کلپتیره، لکلکه،

قلماش.

ع: شَطَحَات، خَرافات، شَماریج، أَباطیل، هَذیان،

سَنَساف

په‌م - په‌مگ

په‌مگ

ل: په‌مه، لوکه. [په‌مور]

ف: پنبه، لوکه، ساویس، کُرشف. (طوط)

ع: عُطْب، قُطن، بُرس، قُور، تَقُق، هَینم، کُرفُس،

کُرسُف، کُرسُوف.

په‌مله‌پړی

[ل: تهنه‌نگیک که به باروت و په‌مور پرکرايت، به‌بی

گولله.].

ف: پنبه، پنبه‌پړ<sup>۲</sup>. (تفنگی که با باروت و پنبه

پړ شده باشد. بدون گلوله.)

ع: قُطنیَة.

په‌مه - په‌مگ

په‌مه‌ډانه

[ل: په‌موانه: ده‌نکی نار لوکه.]

ف: ککچه، خیشفوج، پنبه‌دانه.

ع: فُرْزُع، حَبُّ القُطن.

په‌مه‌پس

ل: ده‌زگین. [پارچه‌ی له لوکه دروست‌کړاوی]

ف: پنبه، نخ. (پارچه‌ی پنبه‌ای)

ع: سَحْل، قُطنیَة.

په‌مین - په‌نه‌مین

په‌ن

ل: مږج، مږجیاری، ناموژیار. [په‌ند، ناموژگاری]

ف: پند، اندرز، آموزش، آموزگاری.

ع: وَعظ، مَوْعِظَة، تَلْقِین، نُصِیْحَة. مَثَل. عِبَرَة.

په‌ن

۲- له ده‌سنووسه‌کمی چاپی نه‌رتشه‌دا نهم دوو وشه‌یه

خه‌تیکیان به‌سردا کیشراوه، نازانم له‌لایه‌نی نووسره‌دودیه

یان نا. (ر - ر)

۱- ۱۶/۱۱ گزی پیوان. (ر - ر)

ك: كدتن، كه لدهك. [کاری خراب]

ف: كلك، آلايش، آلودگی، كار بد.

ع: كتن، فن، حيلة.

پهنا

ك: دالده، سایه، كه لیتن. [هاناگه]

ف: پناه، سایه، سامه، زنهار، زینهار، كاروگر.

پُشت.

ع: مَلَجَا، مَلَاذ، مَلَان، مَلَاث، مَعَاذ، عِيَاذ، عَوْد، لَجَا،

مَلَحَص، نَرِي، وَال، اَمَان، مَآمَن، مَزْكََا، مَوْتَل، وَحَج،

حِمَا، حِرْز، كَنَف، كَن، ظَل، حِمَايَة.

پهناپا

ك: پهنا، پهناگا. [نم شویدی له کاتی با هه لکردندا

پهنای پی ده بن.]

ف: پناه باد، بادپناه، پناهگاه. (جایی که هنگام

باد پناه به آن برند.)

ع: مَكْنَا.

پهناپاد

ك: نیمه قران، دهشایی. [پهناپات، نیقران]

ف: پناپاد، نیم قران، پانصد دینار، دهشاهی،

نیم هزاری.

ع: نِصْفُ الْقَرَان.

پهناپردن

ك: خورسایه خستن. [چورنه بهر دالده.]

ف: پناه بردن، خود را به سایه انداختن، زنهار

خواستن.

ع: التَّجَاء، اِعْتِصَام، تَذَرِي، تَعَوُّذ، اِسْتِعَاذَة،

اِسْتِغْنَان، اِسْتِذْرَاء، لَوْذ، لَوْز، لَوْث، عَوْد، عِيَاذ،

اِسْتِجَارَة.

پهناگا

ك: دالده، سایه. [هاناگه]

ف: پناهگاه، سایه.

ع: مَلَجَا، مَلَاذ، مَلَان، مَلَاث، مَعَاذ، مَلَحَص، مَآمَن،

مَزْكََا، مَوْتَل، كَن، كَنَف، حِرْز، ظَل، وَال، وَحَج.

پهناگرتن

ك: نیشتن، ناراوبن. [ونیسون (وده): نیشتنی خور و

مانگ.]

ف: نهان شدن، نشستن. (نشستن آفتاب یا ماه

مثلاً.)

ع: غُرُوب، اُفُول.

پهناگرتن

ك: دالده رین. [خو پاراستن له باران و... له ژیر بهر د یا

دره خندا.]

ف: پناه گرفتن، پنهان شدن، کنارگرفتن. (خود

را از باران مثلاً حفظ کردن در زیر سنگ یا

درخت.)

ع: لَطُو.

په نام

ك: پوشیده، شاریگ. [نادیار، شاراه]

ف: پنام، پنهان، نهان، آبشت، آبشته، آبسته،

نهفته، پوشیده.

ع: مَخْفِي، مَكْتُوم، مَسْتُور، خَفِيَة، سِر.

په نام

ك: پتوار، پی سهر، پشته سهر. [پاشله]

ف: شَسپ، رَنُود، پشت ستر.

ع: غِيَاب.

په نام

ك: په شام، ماس. هه لائن. [نارسان، هه لاسین]

ف: آماس، آماه، برآمدگی، پنام، باد.

ع: وَرَم، اِصْبِنَكَ.

په نام — ده سمال شهر مه

په نامان — مه غیبیات

په نام کردن

ل: پَوشان، شاردنره، پَوشین. [حه‌شار دان]

ف: آبِشَتَن، آبِشَتَن، آبِشَتَن، نهفتن، نهان کردن، پنهان نمودن، پوشیدن، پوشاندن، پَنام کردن.

ع: کَتَم، سَتَر، غَطِي، غَمَر، غَطَو، دَس، کُفَر، کُمُون، اِکْمان، اِخْفاء، اِسرار، اِضْباء، تَغْطِیة، تَوْرِیة، مُوارة، تَکْتِیم، اِکْتِتام، کِتمان، کِتمَة.

**په‌نامگا**

ل: ... مه‌کۆ. [حه‌شارگه]

ف: پَنامگاه، نهانگاه، آبِشَتگاه، آبِشَتگاه، آبِشَتگاه، آبِشَتگاه. مَکَو.

ع: مَکَم، مَکَم، مَدَسَة، کافِت.

**په‌نامه‌کی**

ل: پَوشیدن. [راز، نه‌نی]

ف: پَنامی، پنهانی، نهانی، پَنام، نهفته، راز، رازه، پوشیدنی.

ع: سَر، خَفِي، مَخْفِي، مَکْتوم، مَسْتور، سِرِي.

**په‌ناه‌نده**

ل: دمه‌داینه. [په‌ناهر، دمه‌دواین]

ف: پَناهیده، پناهنده، زنهاری، دست به دامن.

ع: مُلْتَجِي، مُعْتَصِم، مُتَذَرِي، مُسْتَأْمِن، مُسْتَعِید.

**په‌نج**

[ل: پَنج.]

ف: پَنج.

ع: خَمَس، خَمَسَة.

**په‌نجا**

[ل: پَنجی: ژماره‌ی پاش چل و نۆ.]

ف: پَنجاه.

ع: خَمْسُون، (خَمْسین)

**په‌نج چاوکه‌ی دل**

ل: په‌نج گه‌نج، په‌نج گه‌نجینه. [پَنج هه‌سته که (بیسنین،

بیستن، بۆن کردن، چه‌شن، به‌رکه‌وتن)]

ف: پَنج گنج، پَنج چشمه‌ی خرد.

ع: حَواس خَمَسَة، مَشاعِر، مَدَارک، حَواس، حَواس.

(باصِرَة، سامِعَة، شامَة، ذائِقَة، لامِسَة)

**په‌نج‌ده‌ری**

[ل: ژووریک که پَنج ده‌رگای به‌ره‌ی حوره‌ی یا به‌ره‌ی

کولان هه‌بیت.]

ف: پَنج‌ده‌ری. (اطاقی که پَنج در به حیاط یا به

کوچه داشته باشد.)

ع: بَنجَرِيَّة.

**په‌نج رۆژه**

[ل: پَنج رۆژی جیهان. (له‌هفته‌که‌دا رۆژی له‌دایک

بوون و رۆژی مردن حساب ناکن.)]

ف: پَنج رۆز جهان. (از هفته‌ی رۆز آمدن به دنیا

و رۆز مردن را حساب نمی‌کنند.)

ع: الاَيَّامُ الْخَمْسَة.

**په‌نج که‌نجینه** ← **په‌نج چاوکه‌ی دل**

**په‌نجوله**

ل: په‌نج، چه‌پۆله، ده‌س، چه‌چ. [چه‌چه]

ف: پَنجه، دست، پَنج انگشت.

ع: كَف، أَصَابِع، قُنْب، مِقْنَب.

**په‌نجه** ← **په‌نجوله**

**په‌نجه‌ر** ← **په‌نجه‌ره**

**په‌نجه‌ره**

ل: په‌نهر، ناخشته، دوده‌ری. [رووناکی‌ده‌ری ناو دیوار.]

ف: پَنجَر، پَنجَره، دوده‌ری، آق‌شته، پَنج‌ده‌ره.

أُرْسَى.

ع: نَافِذَة، كُوه، طاقَة، بَنجَرَة.

وینته <۲>

**په‌نجه‌ره‌ی ناسن**

ل: په‌نجه‌ره‌ی شه‌وه‌که. [په‌نجه‌ره‌ی له‌شیش دروست‌کراو

(په‌نجه‌ره‌ی تۆز‌داری ناسن.)]

ف: بالکانه، بادکانه، آژگن، غَلْبُکَن، غَلْبُکین. (در

مشبک آهنی.)

ع: فاکوړه.

په نجه‌ری شه‌وکه

[ک: په نجه‌ری توژدار (په نجه‌ری توژدار، ناستین یا دارین.)]

ف: غلبکن، غلبکین. بالکانه، بادکانه، آژگن. (در

مشبک خواه آهن یا چوب.)

ع: فاکوړه.

په نجه‌کیشی

[ک: جوړه کوټیږه‌کی لاکښه‌ییه.]

ف: پنجه کشیده. (نوعی است از گرده که

مستطیل می‌سازند.)

ع: رغیف، مرقق.

وینه

په نجه‌ه‌لپیکان

[ک: په نجه کردن به ناو یه کدا.]

ف: پشلیدن. (پنجه در از هم گذراندن.)

ع: مُشاجِبَة.

په نجه‌ی بیچاره

[ک: پتنج هه‌ساره هه‌سامه‌که. (که یوان، هورمز، بارام،

ناهید، زاره.)]

ف: پنجه‌ی بیچاره. (زحل، مشتري، مریخ،

زهره، عطارد)

ع: خَمْسَة مُخَيَّرَة.

په نجه‌ی پښت—پښت خوړین

په نجه‌ی ناز

ک: په نجه‌ی دزیاک. [پتنج دزراوه‌که: پتنج روژی کوتایی

سال.]

ف: فروزدگان، پنجه‌تار، پنجه‌ی دزدیده.

ع: خَمْسَة مُسْتَرْقَة.

په نجه‌ی دزیاک—په نجه‌ی ناز

په نجه‌ی مریه‌م

ک: چنگ مریه‌م. [خوړور مریه‌م: گیایه‌که له په نجه

ده‌چیت.]

ف: پنجه‌ی مَریم، چنگ مَریم. (گیاهی است

شبییه پنجه.)

ع: بُخور مَریم، کَف مَریم، بُخورُ الناکراد.

وینه—چنگ مریه‌م

په نجه‌یه‌ک

[ک: پتنج‌یه‌ک: یه‌ک له پتنج.]

ف: پتنج‌یک، پتنج‌بوده.

ع: خُمس

په نروشه‌ک

ک: سه‌رواله. [نروسه‌که (درک‌یکه ده‌لکیت به جلویه‌رگ و

کلاشدا.)]

ف: دوزه، سَنَک، شَنَک، أَجْهَره، أَدهْجَا، سه‌رواله.

(خاری است که به لباس و گیوه می‌چسپد.)

ع: خُرْشُون، قُطْرُب.

وینه

په نشه‌هه

ک: په نجه‌هه. [پتنج‌هه‌هه]

ف: پنجنشنبه، روز هر‌مزد.

ع: خَمِيس، يَوْمُ الْخَمِيس.

په ننگ

ک: ماش. مدن. [م‌ند، م‌نگ]

ف: پنگ، کُر، مات.

ع: رُکود، قوم، قَوْمَة، قِیام، تَرادُد، اِرْتِدَاد. راکد،

کُر.

په ننگاو

ک: مدن. ماش. [م‌ند، م‌نگ]

ف: کُر، مات، پنگاب.

ع: راکد، مُترادِد، مُرتَد، قَانِم، مُترابط.

په نگله میښ

ک: مان، پیش. [داگیران له‌به‌ر تینی تورده‌یی.]

ف: خشم، تَش، گُژم. (گرفتگی از شدت غیظ.)



ع: وُجُوم، حُرُون، اِنْقِيَاض، اِكْتِيَاظ، اِغْتِيَاظ.

په‌نگه‌مووس ← په‌نگه‌میش

په‌نگه‌میش ← په‌نگه‌میش

په‌نگه‌و خواردن

ك: مەنن‌کردن، ماش‌کردن. [په‌نگ خواردنده‌وه (راوه‌ستانی ناو یا ئاپۆره).]

ف: پنگ‌گردن، مات‌گردن، گُر‌گردن، ایست‌گردن. (ایستادن آب یا جمعیت).

ع: قَوْم، قِيَام، رُكُود، تَرَابُط، تَرَادُد، اِرْتِدَاد.

په‌نه‌میان

ك: په‌نه‌مین، ماسین، هه‌لاتن، هه‌له‌هاتن، په‌ناه‌هاردن، با‌کردن. [ناوسان، هه‌له‌ماسین]

ف: آماسیدن، آماهیدن، باد‌کردن، برآمدن.

ع: حَبِط، ثَوْرَم، اِنْتِفَاح، اِنْتِقَار، اِنْتِفَاش، فُتَا، طَمَر.

په‌نه‌میک

ك: ماسیک، هه‌لاتگ، هه‌له‌هاتگ، په‌ناه‌هاردگ با‌کردگ. [ناوسار، هه‌له‌ماسیو]

ف: آماسیده، آماهیده، برآمده، باد‌کرده.

ع: مُتَوَرَم، مُنْتَفِخ، مُنْتَبِر، مُنْتَفِش، نَاتِي، مُتَحَبِّط.

په‌نه‌مین

ك: خه‌فتن، په‌نگه‌مروس‌کردن. [نوستن (خه‌وتن به‌تورپه‌یه‌وه، ئیدی‌ومه).]

ف: خوابیدن، گژمیدن. (با‌خشم‌خوا‌بیدن، کنا‌به‌است).

ع: اِنْتِفَاح، اِنْتِفَاش، نَوْم.

په‌نه‌مین ← په‌نه‌میان

په‌نیر

[ك: په‌نیر (شیری به‌ستور).]

ف: پنیر. (شیر به‌سته).

ع: جُبْن، جُبْن.

په‌نیر‌تازه

ك: په‌نیر‌ته‌ر. [لۆز]

ف: لور، لورا، پنیر‌تازه.

ع: اُرْتَه، حالوم.

په‌نیره ← تۆله‌که

په‌وچی

ك: بۆ‌ته‌وه، بۆ‌ته‌مه، په‌رکه. [له‌به‌ر ته‌وه، له‌به‌ر ته‌مه]

ف: برای‌آن، از‌بهر‌آن، از‌آن‌رو، برای‌اینکه.

ع: لَذَا، لِهَذَا، لِذَلِكَ، لِأَنَّ.

په‌وکه

ك: په‌وچی، بۆ‌ته‌وه. [چونکه، له‌به‌ر ته‌وه]

ف: برای‌آن، از‌بهر‌آن، از‌آن‌رو.

ع: لَذَا، لِهَذَا، لِذَلِكَ، لِأَنَّ.

په‌ی

[ك: ده‌مار (ره‌گی‌سی).]

ف: پی. (رگ سفید)

ع: عَصَب.

په‌ی

ك: شۆن، نه‌سه‌ر. [شو‌نه‌وار. نیشانه (وه‌ك: جیگه‌پی).]

ف: پی، رڤ، نشان، رُهو، چَشپِر، چَشفِر. (جای‌پا‌مثلاً.)

ع: اَثَر، دَعَس، ثُرْبَةُ، سَلَانِق، عِلَامَةُ، قَرِيْنَةُ.

په‌ی

ك: بن، بیخ. (په‌ی‌نیه). [بنك]

ف: پی، پیاب، پایاب، پایگه، پایگاه، پایگان، فَرْنَاذ.

ع: شَجَن، مَجَارَةٌ، قَعَر، عُمَق.

په‌ی

ك: چمق، بن، بیخ. [به‌رته (وه‌ك: بیخی دیوار).]

ف: پی، بیخ، بَن. (پی دیوار مثلاً.)

ع: عِرَاق، قَعَر.

په‌ی

ك: پا. [جومگه‌ی پی].]

ف: پا. (مُجِیا).

ع: رَجُل.

په‌ی

ك: بۆ: [له‌بەر (وشه‌یه‌کی گۆزانه).]

ف: برای. (گورانی است).

ع: ل.

په‌ی‌په‌ی

ك: هه‌ی‌ته‌یه‌تا، زوزو. [په‌ی‌ته‌یه‌تا]

ف: پی‌پی، پی‌نرپی، پشت‌سهرم، زودزود.

ع: مُسْجَل، مُسَلْسَل، مُتَعَاقِباً، مُتَوَالِیاً، مُتَتَابِعاً، مُتَهَابِعاً.

په‌ی‌پام

ك: په‌ی‌پام، سفارشت. [راسپیری]

ف: پی‌پام، پیام، الام، سپارش، سفارش.

ع: رِسَالَة، اِنْهَاء، اِبْلَاغ.

په‌ی‌بردن

ك: گومان بردن، ریگه‌بردن. [ناگادار بوون]

ف: پی بُردن، زَد بُردن، راه بُردن.

ع: اِطْلَاع، تَعْقِیْبُ الْاَثَر.

په‌ی‌ته‌یه‌یه‌تا — هه‌ی‌ته‌یه‌یه‌تا

په‌ی‌چۆر

ك: پا‌په‌ی. [لینکۆلەر]

ف: پی‌چۆر، جویا، خواهان، خواستار، گنج‌کاو،

پویا، یوز، یوش، پژوه.

ع: طَالِب، مُتَأَثِّر، مُوتَثِّر، مُتَجَسِّس، مُتَفَحِّص،

مُتَشِّش.

په‌ی‌چۆری

ك: پا‌په‌ی‌پۆن، جوسجۆ. [لینکۆلینه‌وه]

ف: پی‌جویی، پی‌جستن، جُستجۆ، گنج‌کاو،

خُش‌کامار، خُس‌کانان، یوزیدن، یوشیدن،

پژوهش، جویا شدن، خواستاری، کاوش.

ع: طَلَب، تَأَثَّر، اِنْتِشَار، نَشْد، نِشْدَة، تَجَسُّس.

تَفَحُّص، تَفْتِيش.

په‌ی‌پام

ك: سفارشت، په‌ی‌پام. [راسپیری]

ف: پی‌پام، پیام، الام، سفارش، سپارش.

ع: رِسَالَة، اِنْهَاء، اِبْلَاغ.

په‌ی‌یدا

ك: دیار، ناشکار. [روون، بی‌په‌رده]

ف: پیدا، پیداد، هویدا، نمایان، نمودار، پدیدار،

آشکار.

ع: ظَاهِر، وَاضِح، لَائِح، بَاهِر، مَوْجُود، عَلَنِي،

عَلَانِي، عَالِن، عَلَن، عَلَيْن، بَادِي.

په‌ی‌یدا‌بوون

ك: دیار‌بوون، ناشکار‌بوون، دۆزیا‌نه‌وه. [دەر‌که‌رتن]

ف: پیدا شدن، پدیدار شدن، نمودار شدن،

آشکار شدن، هویدا گشتن.

ع: ظَهُور، وَضُوح، لَوْح، اِلَاحَة، بُدُؤ، بُهُور، وَجُود،

حُصُول، عَلَن، عَلُون، اِعْتِلَان.

په‌ی‌یدا‌بوون

ك: زاین. [مانه‌بوون]

ف: پیدایش، پیداشدن، زاییدن، زاییده‌شدن،

به‌هم‌رسیدن.

ع: قَوْلُد، نَشَا، نُشُوء، وَجُود.

په‌ی‌یدا‌کردن

ك: دۆزینه‌وه، بن‌چۆری، یی‌چۆری. [دینه‌وه، کۆلینه‌وه]

ف: یافتن، پیدا کردن، جُستن، بَژۆج،

به‌هم‌رسانیدن.

ع: وَجَد، وَجُود، وَجْدَة، وَجْدَان، اِبْرَاك، تَحْصِيل،

اِصَابَة.

په‌ی‌دان

[ك: نه‌خۆشینی‌كه به‌هۆی قورسی باره‌وه — بۆ‌نمونه — له

سمی ولا خدا په‌یدا ده‌یت. [

ف: پی دادن. (مرضی است که به واسطه‌ی سنگینی بار مثلاً در پای ستور پیدا می‌شود.)

ع: قفد، نخس.

**په‌یده‌رپه‌ی**

ل: په‌یابی، هه‌یاده‌یتا، زوزوو. [په‌یتا‌په‌یتا]

ف: پی در پی، پی‌پی، پشت‌سره‌م، هار، زودزود.

ع: ولاء، ثوالی، ثهافت، متوالیاً، متعاقباً، متتالیاً، مُصلاً، مُسلسلاً، تتری.

**په‌ی دیوار**

ل: پای دیوار، بن دیوار. [پیخی دیوار، بن‌ده‌تی دیوار]

ف: پی دیوار، پای دیوار، بن دیوار، بیخ دیوار.

ع: عراقُ الحائط، أصلُ الجدار.

**په‌یره‌و**

[ل: شوتنکه‌رتور]

ف: پیرو، پیسه، ورنستان، ورنشان، پروشان.

بروشان، برشان، برسان، بروسان، پروسان،

فرستنداج، هاوش.

ع: تابع، امة، مُقد، مُرید.

**په‌یره‌وی**

ل: چارلی‌برین. [شوتنکه‌رتن]

ف: پیروی، ورنستانی، ورنشانی، پروشانی.

(← په‌یره‌و)

ع: متابعة، اتباع، ایتمام، تقلید، اقتداء، تأسی،

اكتساع، ستنن، اقتیاس.

**په‌لیسه‌ر**

ل: پی‌تار، پشت‌سره. [پاشمله]

ف: پشت‌سر، دنبال.

ع: غیاب، قفا، خلف، عقب.

**په‌یغام**

ل: په‌یغام، په‌یام، سفارشت. [راسپیری]

ف: پیغام، پیام، آلام، سپارش، سفارش.

ع: رسالة، انهاء، ابلاغ.

**په‌یفه‌مه‌ر**

ل: په‌یغه‌مه‌ر، په‌یغام‌به‌ر، سفارشت‌به‌ر. [راسپارده،

په‌یام‌به‌ر]

ف: پیغمبر، پیغام‌به‌ر، پیغمبر، پیام‌به‌ر، پیغام‌ر،

وخشور، فرخشور، چرگر، فرسته، فرستاده.

ع: رسول، نبی، نبی، منهی، مُبَغ.

**په‌ی‌کار**

ل: شون‌کار. (رویه‌ی کار.) [به‌دوای کارا، به‌شوین

نیشدا]

ف: پی کار، دنبال کار.

ع: لِأمر، عقبُ الأمر.

**په‌یکان**

[ل: سری نوولتیزی کانزایی تید و رم و عاسا و ...]

ف: پیکان.

ع: نصل، مَعْبلة، ستان، رُج.

**په‌یکان چیوده‌س**

ل: سه‌رنیزه، په‌یکان‌نیزه. [نوکی کانزایی عاسا.]

ف: بن‌نیزه، سر‌نیزه، پیکان‌نیزه.

ع: رُج.

وینه ← په‌یکان‌نیزه

**په‌یکان‌نیزه**

ل: سه‌ره‌نیزه. [سه‌ره‌رم]

ف: ته‌نیزه، بن‌نیزه، پیکان‌نیزه.

ع: رُج.

وینه

**په‌ی کردن**

ل: برین، قه‌لهم‌کردن. [په‌راندن به تیخ]

۱- نازام بوجی نووسه‌ری به‌ریتر «چیودس» ی به «نیزه»

مانا کردووته‌ود؟ (← چیودس) (ر - ر)

ف: پی‌کردن، قَلَم‌کردن، بُریدن.

ع: قَطْع، حَرْ، صَرَم، فَمَل، قَص، بَضْع، هَب، لَحَب، حَذَم، خَذَم، هَذَم، هَذ، مَتَح، مَتَح، قَرَض، قَلَم.

**په‌ی‌کردن**

ل: پابَرین، قه‌لَم‌کردن [قاچ‌په‌راندن]

ف: پی‌کردن، پابُریدن.

ع: قَطْعُ الرَّجُل.

**په‌یکول**

ل: خه‌سه‌ک [په‌یکول: درکیکی سی‌سوچه (به‌ری

گیاهی‌کی به‌ناویانگه.)]

ف: خَذَجْک، خَسْک، خَارْخَسْک، سه‌کوهْک،

سه‌کوه‌نگ، شْکوه‌نگ، شْکوه‌نگ. (ثمر علفی

است معروف.)

ع: حَسْک، سَکوه‌نج، شْکوه‌نج، شْکوه‌نج.

وینه

**په‌یکره**

ل: ره‌شت، یاسا. (ـره‌ویه) [ریاز، شتواز، شتوه]

ف: پی‌کیره، زوش، یاسا، زهو، آسا، طرز، ترز.

(ـره‌ویه)

ع: رَوِيَّة، رَوِيَّة، وَتِيْرَة، سِيْرَة، نَسَق، أُسْلُوب،

أَهْلُوب، نَمَط، مَنَوال.

**په‌یمان**

ل: شمرت، په‌یوان، په‌یوان [مدرج، به‌لین]

ف: پیمان، سامه، غنوند، پیغان.

ع: اِل، عَهْد، عَقْد، شَرْط.

**په‌یمانه**

ل: پتوانه، کهریز، نه‌یاره. [نایره، پتور]

ف: پیمانه، کویژ، کفیژ، کفیژ، دُرون، ایاره.

ع: كَيْل، مَكِيال، كَيْلَة، مَد، صَاع، قَفِيْز، مَقِيَّاس،

عِيَار، مَعْيَار، مِيزَان، مَقْدَار، صَوْع، نَاطِل، ثَيْطَل.

**په‌ینجه**

ل: پله، نه‌رده. [په‌یزه]

ف: لاتو، پاشیب، زینه، ه‌دینه، زینه‌پا، پله،

نُردبان، نُوَرِدبام.

ع: سَلَم، قَصَمَة، مِرْقَاة، مِرْقَنَة، دَرَجَة، مِعْرَاج،

مَطْلَع، مَصْعَد، مَرِيَا.

وینه

**په‌ینکه**

[ل: نهر ناردی که ده‌په‌یژین به سفره‌ده‌تا ه‌دیری پیا

نه‌لکیت.)]

ف: پِرِسَم. (آردی‌که بر سفره‌پاشند که خمیر

به آن نجسید.)

ع: لُؤافَة، لُؤاثَة، ثُؤینی.

**په‌نه‌بوون**

[ل: بیتن بوون، قول بوون]

ف: پی‌نداشتن، ته‌نداشتن.

ع: عُمُق، غُور، عَدَمُ الْقَعْرِ.

**په‌نه‌دان**

[ل: زَرز قول بوون]

ف: پی‌ندادن، پای‌ندادن.

ع: عُمُق، بُعْدُ الْقَعْرِ.

**په‌یوان** **په‌یمان**

**په‌یوه‌س**

ل: لکانن، چه‌سپانن. [لکاندن (وه‌ک) پی‌کمره‌لکاننده‌وی

ده‌فری‌شکار.]

ف: پیوست، پیوند، چسپاندن. (به‌هم

چسپاندن ظرف شکسته مثلاً.)

ع: رَاب، وَصَل، اِلْحَام، اِلْحَاق.

**په‌یووس**

[ل: ناریتته، لیکدراو (به‌رامبه‌ری «تاک».)]

ف: پیوسته. (ضد مفرد.)

ع: مُرْكَب.

**په‌یودن**

[ل: په‌یودن، متوربه (په‌یودن کردنی درخت.)]

ف: پیوتند، پُرور، پُرور. (پیوند کردن درخت)

ع: آبر، ابار، تطعیم، لَقح، تَلْقِیح، وَصل.  
وینه

### په‌بین

ك: تەرس. تەرسە‌قۆل. [شیاكه. تەرسە‌قۆل (پیسایی نەسپ و ولاخ و شتر).]

ف: پِهَن، سرگین. (مدفوع اسب و الاغ و شتر.)

ع: زِبَل، رَوث، خُرء، بَعَر، سِرْجین، سِرْقین.

### په‌بینکیش

ك: تۆونه‌وان. [په‌بینچی، زبل‌فَریندەر]

ف: كَلج‌كش، پِهَن‌كش، تونبان، سرگین‌كش.

ع: كَنَاس، زَبَال، رَوَاث.

### پی

[ك: پیو]

ف: پیه.

ع: عَسَن، عُسَن، رَعَم، شَحَم، نَيّ.

### پِی

[ك: پِیو، به‌ئو. له‌گه‌لیدا] [پِی بیژه، نەسپی پیه.]

ف: بییش، به‌او. با‌و.

ع: پِه، لَه، مَعَه.

### پِی

ك: پا. [قاج (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: پا. (کرماجی است.)

ع: رَجَل.

**پیا** ← **پیاگ** [سۆرکه‌نه‌کۆره.] [خفف است.]

### پیابردن

ك: پیا‌کردن، چه‌قائن. [تیخستن، تیجه‌قاندن]

ف: تو کردن، قُروِبُردن، خَلانیدن، شَخالاندن.

ع: اِدخال، اِیلاج، اِتلاج، عَزَز.

### پیاه‌ریک

ك: شِیت. [دیوانه]

ف: وُز‌پَریده، شیت، دیوانه.

ع: مَمسوس.

### پیاجووون

ك: پیاروین، چه‌قیان. [چۆنه‌ناو، تیجه‌قین]

ف: فرورفتن، تورفتن، خَلیدن، شَخالیدن، شَخانیدن.

ع: دُخول، وُلُوج، تُلُوج، اِنْغِران.

### پیاجووون

[ك: پیته‌خەریك بوون، گوێ پێدان]

ف: بییش ور رفتن.

ع: اِهْتِمَام، اِعْتِنَاء.

### پیاجووونهوه

[ك: ده‌ور كۆرندەوه، درو‌بات‌كۆرندەوه]

ف: بازخواندن، دوباره‌خواندن.

ع: دَوَر، تَكَرار.

### پیاده

ك: پایاگ، پایاده. [به‌پِی رۆیشتن، به‌رام‌به‌ری «سوار».]

ف: پیاده، پایباده، پاسوار.

ع: رَاجِل، رَاجِل، مُتَرَجِّل، رَجَلان، رَجیل، رَجالة،

ماشى، فِیج، فِیادَج، نِیاده. (مُشاة)

### پیاده

[ك: شه‌ش داشی ریزی پِیشه‌وه‌ی شه‌ترنج.]

ف: پیاده. (پیاده‌ی شطرنج.)

ع: بَیْدَق، قَیْدَج.

### پیازک

ك: گرتك. [پرسیاكه (هەر شتیك كه له ناو پەڕۆ یا دە‌سمالی

به‌سراودا هە‌لگیرن.)]

ف: پیروزه. (چیزی که توی کهنه یا دستمال

بسته نگهدارند.)

ع: صُرَّة، عِكم، نَمَط.

### پیاز

[ك: پیواز]

ف: سوخ، پیاز.

ع: بَصَل.

**پیاز**

ك: سه لك. [ریشه‌ی خری هندی روهك].

ف: پیاز، بیخ.

ع: اصل.

**پیازاو**

ك: نه‌شكه‌نه. [گوشتاویکی خسته به پیازوه].

ف: پِپْلَس، اِشْكَنه، پیاس.

ع: شوب.

**پیازه خووَگانه**

ك: گونگونه‌سه‌گانه. [روه‌کینه].

ف: پیاز موشی، پیاز دشتی.

ع: عُصْل، بَصَلُ الْفَار، اِسْقِيل، اِسْقِيل.

وینه

**پیاك**

[ك: پیاو]

ف: مرد، كاك. ابر، رسیده.

ع: رَجُل، مَرء، اُمَرء، اُمَرء.

**پیاك**

[ك: نیردار، پدیامبر]

ف: فرستاده، پیغامبر.

ع: رَسُول، مُرْسَل.

**پیاك‌خاس**

ك: جوامه‌رد. [جوامیر، پیارچاك]

ف: نيك‌مرد، راد‌مرد.

ع: فَتَى، غَطْرِيف، غُطْرُوف، غُطْرُاف، حَسَن، كَرِيم،

ظَرِيف.

**پیاك‌خوا**

[ك: رولی، پیارخوا]

ف: نرسی، آبتین، مرد خدا، آشو.

ع: وَلِيّ، واصل بالحق.

**پیكه‌نی**

ك: پنگه‌ییگی، پنگه‌ین. [پنگه‌ییوی، بالغ بودن]

ف: مَرْدی، اَبَری، رَسیدن.

ع: رُجُولِيَّة، بُلُوغ، اِحْتِلَام.

**پیكه‌نی**

ك: جوامه‌ردی. [جوامیری، پیاره‌تی]

ف: مَرْدی، مَرْدانگی، مَرْدَمی، آژرم،

جوان‌مردی. (آدمیت)

ع: مَرُوَّة، اِنْسَانِيَّة، سَمَاحَة، غِرَة.

**پیكه‌یین**

ك: وارپی، رسیده‌گری. [لیک‌زینوه، پشکنین]

ف: رسیدگی، وارسی، پژوهش.

ع: تَحْقِيق، تَفْتِيش، فَحْص، اِسْتِفْسا ر.

**پیاله**

ك: نيسكان، فنجان. [كوپ]

ف: پیاله، استکان، پنگان، بنگان، کلاجو.

ع: طاس، طاسَة، فَيْخَة، فَنجَان.

وینه-نيسكان

**پیاله**

ك: گیللاس. [گیلاس (پیاله‌ی باده‌خواره‌نوه)].

ف: گیللاس. (شراب‌خوری)

ع: طاس.

**پیان**

ك: پاگهل. [قاچگهل (کوی «پا»یه)].

ف: پاها. (جمع «پا» است).

ع: اَرْجُل، اَقْدَام.

**پیان**

ك: بهوان، بهمان، له ته‌کیان. (پیان بیژ، پیان بود).

[پیتیان. له‌گه‌لیاندا]

ف: به‌ایشان. با ایشان، با آنها، با اینها.

ع: لَهُم، مَعَهُم.

**پیانو**

ل: نەرغون، [نامیریکى موسیقایه].

ف: ارغُن، ارغُن، ارغُنون.

ع: ارغُن، ارغُنون.

**پیټ**

ل: فیت، فیر، [بدره کت].

ف: فر، آروند، سپاوه، ارمگان.

ع: سَعَة، بَرکَة، سَعَادَة.

**پیټاک**

ل: خرتویرت، [که لوبه لی نار مان].

ف: خنور، کاجار، کاجال، مان، مانه، سپار.

(اسباب خانه).

ع: بَنَات، مَنَاع، اَثَاثِيَّة، ماعون، جهاز.

**پیټاوه**—**پانلوه**

**پیټ دانلوه**

ل: فیتدانه، [خیر دانمه].

ف: فَرْداشتن، آروند داشتن، سپاویدن.

ع: اِبْتِرَاک، اِتِّسَاع، تَسْعُد، اِزْدِيَاد، اِنْتِمَاع.

**پیټک**

ل: په له پیټک، مروره، خلیزه، [په له پیټکه، چهر].

ف: ریگ، زاغوک، زالوک، غالوک، غابوک، زواه،

زواله، چلټک.

ع: حَصْبَة، خَذْفَة، قِضَة، کُوفَان، بُنْدُق.

**پیټک خُستَن**

ل: په له پیټک فهدان، [په په له پیټکه خستن: فَرِیدانی بهرده

ورده به همدرو په نهمی دوشاومر].

ف: ریگ انداختن، چلټک انداختن، زاغوک

انداختن.

ع: حَصْب، خَذَف.

**پیټوکه**

ل: ناغه جه واش، [گیایه کی بوغوش و به نوبانگه و

ده خوریت، وشه ی ناغه جه واش له بنه رته دا تورکیه.].

ف: آغه جواش، (آقجه باش علفی است معروف

خوراکی واصل لغت ترکی است).

ع: ...

وینه—ناغه جه واش

**پیټه پیټه**

ل: وارمواره، وسوسه، ورده ورده، که کم کم، [توزه توزه]

ف: خورده خورده، کم کم، باره باره.

ع: اَقْسَامًا، اَبْعَاضًا، قَلِيلًا.

**پیټهک**

ل: وردک، [جیازی بولک، مشه خور، نامراز له ریزماندا].

ف: همپا، وِردوک، وِردک.

ع: جِهَازِي، تَبِيع، مُعَافِر، حَرَف.

**پیچ**

ل: ناراس، نادروس، چفت، [گزیکار، چورت]

ف: پیچ، ناراست، نادرست، کج.

ع: مُتَقَلَّب، رَوَاغ، مُرَاوِغ.

**پیچ**

ل: گچیر، قدمچ، ناراس، کج، لار، چفت، [چورت، خوار]

ف: کج، ناراست، چم، خم، چمیده، خمیده، کژ،

خهل، خهله، خوهل، کبوس.

ع: مُعَوِّج، مُعَوِّج، اَعَوِّج، مُتَلَوِّي، مُنْحَنِي.

**پیچ**

ل: تار، لول، پیچیاگ، [باو، کرژ، بادراو]

ف: پیچ، تنج، تاب، تاو، نورد، پیچیده.

ع: قُتِل، لَوِي، مَثَانَة، مُتَلَوِّي، مُتَلَوِّي.

**پیچ**

ل: با، [سویر، خول]

ف: پیچ، تاب.

ع: حَلَقَة، دَوَر، اِسْتِدَارَة، تَحْلُق.

**پیچ**

ل: جهر، [بورغو]

ف: پیچ.

ع: لَوْب، بُرغِي، بُرغِي، حَلْوَة.

ویند

**پیچ**

ك: لولار. [لولار]

ف: پیچ، پیچه، پیچک، پرسیان، جلبوب، پنجه.

ع: عشقه.

**پیچان** ← **پیچان**

**پیچان**

ك: هه لپیچان. جه ران، پیچان. [هه لکردن، لول کردن، بادن]

ف: پیچانیدن، تنجانیدن، پیختن، نور دیدن. پیچ دادن، تاب دادن.

ع: طَي، لَف، قَتَل، شَد، بَرَم، اَزَم، جَدَل.

**پیچانهوه**

ك: لوله کردن، بوخه کردن، هه لپیچان، به ستمه. [هه لکردن، لول کردن]

ف: پیچانیدن، تنجانیدن، تنج، نور دیدن.

ع: لَف، طَي، لَي، لَوِي، لَوُث، اِدماج، اِدراج. عَكم، تَكريم.

**پیچ پیچ**

ك: قه مچ قه مچ، پیچ قه مچ. [لولویر، خوارو پیچ]

ف: پیچ پیچ.

ع: مُلْتَوِي، مَفْتُول.

**پیچ لار**

ك: پیچ. [داریکی بهر که که تالی تاری پیرو ده به ستم و جهری ددهن هه تا کول ده بیت.]

ف: گردنا. (چوبکی است که سیم تار به آن بندند و بگردانند تا ساز شود.)

ع: مَجْرَة، مَشْدَة.

**پیچ خواردن**

[ك: با خواردن، کرژبردن]

ف: پیچ خوردن، تاب خوردن، تنجیدن.

ع: تَلَوِي، تَفْضُف.

**پیچ دان**

ك: پیچان. بادن. [پیچان، کرژ کردن، بایندان]

ف: پیچانیدن، تنجانیدن، پیختن، پیچانیدن، تنجانیدن، پیچ دادن، تافتن، تابیدن، تاب دادن.

ع: قَتَل، بَرَم، اَزَم، جَدَل، لَي، لَوِي.

**پیچ ره زله**

ك: ره زله پیچ. [گیاه کی ره کوو لولاره بو درمان ده شیت.]

ف: بروانیا، هزارافشان.

ع: حَالِق الشَّعر.

**پیچک**

[ك: گیاه که وهک سیر بوتی تیژ و گه لاله سی سورچه

که له باتی «پیازه کلانه» ده یوزن.]

ف: تلخه پیاز، موسیر. (علفی است شبیه به سیر تندبو و برگ آن سه پهلو که آن را عوض «پیاز کلانه» کرده می خورند.)

ع: بَعْلُ الذَّنْب.

**پیچکه**

ك: خرتك. [خلوکه، به کره، جهرخ]

ف: جهرخ، غلتنک.

ع: بَكْرَة، عَجَلَة.

**پیچ له خودان**

ك: خرتیچدان، پیچ خواردن. [گینگله دان، تلاته وه]

ف: به خود پیچیدن، منگیدن.

ع: تَلَوِي، تَصَلُّق، تَضَوُّر، تَضَوُّع.

**پیچ لیدان**

ك: چه فتی، نادروسی. [گه ربازی، گزیکاری]

ف: پیچ زدن، کج روی، نادرستی.

ع: تَفَرُّج، اِعوجاج، تَقَلُّب، رَوَّغان، مُراوَعَة.

**پیچن** ← **سوداب**



## پنجپلوج

[ك: خواروختج]

ف: پيچ و خم، پيچ و تاب.

ع: اعوجاج، ثَقْلَب، تَعْرُج، مُراوغة، رَوغان.

## پيچ و مهره

[ك: بورغو و سه موره]

ف: پيچ و مهره.

ع: بُرغِي، بَرغِي، لَوْب.

## پنجوون

[ك: كارتيتكران، ههست جوړلان]

ف: توهم رفتن، به هم رفتن، از رو رفتن.

ع: تَأَثَّر، اِنْفِعال.

## پنجوون

[ك: تياچوون- [لاواز بوون]

ف: ناتوان شدن، نزارشدين، زار شدن،

لاغر شدن، باريك شدن.

ع: مُزال، نُفوه، نُحافة، ضَعَف. (البُنية)

## پنجه

[ك: رو به نه- [پنجه (رو به ندى رهش.)]

ف: پنجه، پيچك، كُرس، كُرس، كُرس، آيازى،

آياسى، چشم آويز. (رو بند سياه.)

ع: بُرُقع، لُغم، فُروة.

وينه- «دولاخ» (۶)

## پنجهك

[ك: گلواله- [بنى هه لكرار. (گلواله هه بريشم.)]

ف: گروهه. (گروهه ي ابريشم)

ع: نَفيقة، كُبة.

## پنجهن

[ك: داريكه ده يمنه نار گوريس بو پنجه داني.]

ف: پيچان. (چوبى است كه توى ريسمان كنند

تا آن را بپيچانند.)

ع: مِدماج، ملواة.

## وينه

## پنجه وانه

[ك: چمپه وانه. [دژ، ره گه راو، ناروژرو]

ف: وارو، باژگونه، واژگونه، واژونه، وارونه.

ع: مَعكوس.

## پنچياك

[ك: لورله بوگ. شترياك. [پنچرار، هه لكرار. نالوزار]

ف: پيچيده، تنجيده، پيخته، ويشيده، نوشته،

نوردیده، آشفته.

ع: مُلتَوِي، مُلتَف، مُلغوف، مَطَوِي. مُشَوَش، مُغفل

## پنچياله پيا

[ك: يتى نالاره.]

ف: به او درآويخته، به او گلاويز شده.

ع: اَلتَف بِه، اَلتَوِي بِه، عَانَشَه، اِعْتَنَشَه.

## پنچيان

[ك: لورله بوون. شتويان. [پنچران، هه لكران. بادران.

## نالوزان]

ف: پيچيدن، تنجيدن، پيختن، پيخته شدن،

پيچيده شدن، تنجيده شدن، تنج.

ع: تَلَوِي، اَلتَواء، اَلتِفاف، اِنْدِماج، اِنطِواء. تَغَضُن،

تَجَعُد.

## پنچيان به يه كا

[ك: به سيان به يه كهو- [پنكه ره به سران، په يوست بوون]

ف: به هم بسته شدن.

ع: لُزوم، تَلَزُم.

## پنچيانهوه

[ك: هه پنچيان، لورله بوون. [هه پنچران، بادران،

## هه لكران]

ف: پيچيده شدن، تنجيده شدن، پيخته شدن،

ويشیده شدن، نوشته شدن، نوردیده گشتن.

ع: اِنطِواء، اِنْدِماج، اَلتِفاف، اَلتَواء، تَلَوِي.

## پیتخاوس

ك: پای پیتخاوس. [پیتخاوس، بی پیتلار]

ف: پای برهنه.

ع: حافی.

## پیتخوهر

ك: نان خورشت. [پیتخوهر]

ف: نان خورش.

ع: اِدام.

## پیتخهف

ك: سه رخنه. [نوین، داپوشه ری خهرتو.]

ف: دواج، شادیچه، نهالی، روپوش، سرانداز،

رخت خواب.

ع: مَنامَة، دثار، دِفاء، نیم، شوژ، لِحاف.

## پیتخه مهر

ك: په پیمامهر، په یغه مهر، سفارشتیر. [په یامهر،

پاسپارده]

ف: پیغمبر، پیغامبر، سپارش بر، سفارش بر،

پیامبر، پیمبر، و خوشور.

ع: رَسُول، نَبی، نَبیین، مُنهی، مُبَلِّغ.

## پیداروو

ك: پنج. [پیر و قسلی تازه گیره و لوکه به نه ندازه]

پیتوست له سر ناگردا ناویته ده کهن و سو پینه کردنی

لورلوی سواکت و گوزی شکار به کاری دهینن.]

ف: پیه دارو. (پیه و آهک نوشکفته و پنبه به

مقدار معین در روی آتش قاتی کنند و برای

وصل تنبوشه و کوزه ی شکسته به کار برند.)

ع: عَجَبُ الْكَلَس.

## پیدان

[ك: پینه خشین]

ف: به او دادن، ببیش دادن.

ع: الْعَطَاءُ بِهِ، الْإِعْطَاءُ بِهِ.

## پیر

ك: کومه نسان. [به سالچو]

ف: پیر، کهن، کهن سال، بنساله، سال خورده،

سال خورد، کمپیر، ژوبان، ژرفان، ژرمان،

فَرَتوت.

ع: هَرَم، شَیخ، طَلّ، هِم، ناکس، مُسِن، مُعَمَن.

مُدَرَهَم، شائِب، قحوم، فانی، کونی.

## پیر

ك: نوسا. [فیرکمر، ریه ر]

ف: پیر، استاد، راهنما.

ع: مُرشد، اُستاد.

## پیر

ك: نیر. [له روکدا] نمر گیاهی که له بهر پیری رهق برود

و گولی کردود.]

ف: پیر. (از نباتات.)

ع: ذُکَر.

## پیر

ك: شه خس. [مهرقه ده قهبری مروقی پیوژ.]

ف: پیر. (مدفن شخص متبرک.)

ع: مَطاف، مَزَار.

## پیر

ك: پیره که، پهریکه. [دو روژ پیش.]

ف: پیری، پریز، پری روز.

ع: قَبْلُ الْأَمْس.

## پیرار

ك: پیراره که. [دو سال پیش.]

ف: پیرار، پیرار سال، پارار، پارار سال.

ع: قَبْلُ الْعَامِ الْمَاضِي.

پیراره که ← پیرار

## پیراسه

ك: پاکه و گریاک. [مه لپاچار]

ف: پیراسته.

ع: مُشْدَب، مُنْقَح.

**پیران**

ك: فَرَقان، تاس. [همناسه بران]

ف: زهریاد.

ع: خُناق، خُبوع، نُشیج، خُلاق.

**پیرانن**

ك: پیشانن. [میشه کردن (میشاندنی نه‌سپ - بز نمونه -

له کاتی چالاک بوندا.)]

ف: سوناك زدن، بادبینی نر کردن. (صدا کردن

اسپ مثلاً از بینی در هنگام چالاخی.)

ع: قَبیع، نُخر، زُئر، نُخیر.

**پیرایی**

ك: پیری، به‌ر پیری، ده‌مه‌وموچون. [پیشوازی کردن]

ف: پیشواز. پذیره.

ع: اِسْتِقْبال. تَلْقِی.

**پیرسوز** ← **پیسسوز**

**پیرلیکردن**

ك: كوته‌برون. [دریژه‌کیشان (ی نه‌خوشین.)]

ف: کهنه شدن. (ناخوشی.)

ع: اِزمان، زَمائَة، ضَمَن، ضَمائَة، ضَمَان، ضَمْنَة.

(فَالْمَرِیضُ زَمِنٌ، أَوْ ضَمِنٌ، أَوْ ضَمِیْنٌ، وَالْمَرْضُ

مُزْمِنٌ.)

**پیروز**

ك: خوش، خوششان. [موباره‌ك]

ف: پیروز، فیروز، به‌روز، فَرُخ، فَرخنده،

خُجَسْتَه، هُمایون، باشگون. (← موباره‌ك)

ع: مُبارك، مَسعود، مَیمون، سَعید.

**پیروز**

ك: پیژه‌خوره. [بالنده‌یه‌کی نه‌فسانه‌یی نیسقاخوره که

سینه‌ری بکه‌ریته سهر هدر که‌س ده‌بیت به پاشا.]

ف: رُخ، همای.

ع: رَحْمَة

وینّه ← پیژه‌خوره

**پیروزه**

[ك: به‌ردیکی به نرخی ناسمانی ره‌نگه.]

ف: پیروزه، فیروزه، به‌روزه.

ع: **فیروزج**، **فیروز**.

**پیروزی**

ك: خواهی، خوش‌پوژی. [موباره‌کی، موباره‌کی]

ف: پیروزی، فیروزی، به‌روزی، شگون، هراتی،

خوش‌بختی، فَرخسی، فَرخندگی، خُجَسْتگی،

هُمایونی.

ع: سَعادَة، بَرَکَة، مَیمَنَة، اِقبال، نُصْرَة، ظَفَر.

**پیروك**

[ك: پیر، لوك (زیر و پیرونی دست و پیر.)]

ف: پیر. (دست و پا که پیر و زیر می‌شوند.)

ع: حَرش، شازب.

**پیره**

ك: بیشه. [میشه]

ف: باد بینی در کردن، سوناك.

ع: نُخیر، قَبیع، زُئر.

**پیره‌زا**

[ك: مندالیک که دایک یا بارکی پیره.)]

ف: پیرزاد. (بچه‌ای که پدر یا مادر او پیر

باشد.)

ع: اِبْنُ هِرْمَة، وَلَدُ هِرْمَة.

**پیره‌زن**

[ك: زنی به‌سالاجود.]

ف: پیرزن، سابوته، پاراو.

ع: عَجوز، عَجوزَة، هَمَة، قَلْعَم، عَزُوم، شَهْلَة، شِهْمَة.

هَرشَقَة، هَرْدَبَة، شَهْبَرَة، حَیْزِیون، جَحْمَرش، هَرْمَة.

**پیژه‌شو**

[ك: دوو شو پیش.]

ف: پَریشنب، پَرندوش، پَرندوار.

ع: اَلْبَارِحَةُ اَلْأُولَى.

پیتره‌که—پیتر

پیتره‌مه‌رد

ك: پیرپیار، پیاری به‌سالآچون

ف: پیرمرد، پیرزال، زال. (—پیر)

ع: شَيْخ، هَم، هَرَم، مَل.

پیری

ك: به‌سالآچون

ف: پیری، سال‌خوردگی.

ع: هَرَم، كَبَر، هُمُومَة، شَيْخُوخَة، كُهُولَة، مَهْرَمَة.

پیری

ك: پیرایی، به‌روپیری، پیتشواز. [به‌دهمه‌رو چوون]

ف: پیتشواز.

ع: اِسْتِقْبَال، تَلْقَى.

پیری

ك: ریتمای

ف: پیری، راهنمایی.

ع: اِرشَاد، هَدْي، هَدَايَة.

پیزل

ك: پیزال (گیاه‌کی به‌ناویانگه.)

ف: پیزر. (علفی است معروف.)

ع: بردي.

پیزوکه

ك: جوش. [زیکه]

ف: جوش، پرورش.

ع: بَشْر، بَثُور، بَثْرَة، غَمَلَة، نَفَاطَة، شَرِي.

پیزه

ك: ریزه، تَوَز، نه‌خت، که‌م. [نه‌ختال، توژفال]

ف: ریزه، کم، تک، خورده.

ع: ذَرَّة، فِلْذَة، مَبَاء.

پیزه

ك: مالک، ره‌گه‌ز (گه‌مه‌ری تا‌قانه.)

ف: تَک‌گُوهر، جُوذر، گُوهر.

ع: جَوهر فَرْد.

پیزی

ك: فنگ، تَریزه، [کۆم، قوون]

ف: کون، پیزی.

ع: اِسْت، مَقْعَد.

پیژان—پیژان

پیژان

ك: داریشتن، له‌قالب دان (روک: پیژاندنی خشت.)

ف: زدن. (خشت مثلاً.)

ع: ضَرْب.

پیتس

ك: پۆس، پیتسه. توکل، توروک. [پیتست (پیتستی گیاندار یا

روک.)]

ف: پوست. (پوست حیوان یا نباتات.)

ع: قَشْر، جِلْد، اِهَاب، صِفَاق، قَيْض.

پیتس

ك: چه‌په‌ل. [ناپالک]

ف: پلید، پلشت.

ع: خَبِيث، كَثِيف، قَبِيح، نَجَس، دَنَس.

پیتس

ك: گول. [خوزه لیتکه‌وتور.]

ف: پیست، پیس، لور.

ع: مَجْذُوم، مَبْرُوص.

پیسار

ك: پیتوژی. [ه‌یز]

ف: پَ‌دیسار.

ع: حَيْض، عَاذَة.

پیتس‌خوده‌که‌ر

ل: چه رمچی. [ده باخچی]

ف: پوست پیرا.

ع: دباغ.

**پیش کیر**

[ل: پیستی نه دامی زاوژی نیر.]

ف: پوست کیر، غلاف خَرزه.

ع: ثیل.

**پیش گون**

[ل: پیستی باتور.]

ف: پوست خایه، دبه‌ی خایه.

ع: صَفَن، جراب.

**پیسوز**

[ل: چرای پلیته‌داری کون که به پیو ده‌گرا.]

ف: پیسوز، پیه‌سوز، متیل.

ع: سراج، مَسْرَجَة.

**وینه**

**پیشه**

ل: رها. [تاره‌ها (وشه‌یه‌کی هدرامیه).]

ف: چنین. (اورامی است.)

ع: کذا، هکذا.

**پیشه ← پوس**

**پیشه به‌رج**

[ل: پیستی کایر]

ف: غفه، پوست بره.

ع: شکوة.

**پیشه ریوی**

[ل: پیستی ریوی]

ف: پوست روباه.

ع: مَسک.

**پیش هه‌نگور**

ل: تلف. [پلته‌ی تری.]

ف: انگاله، انگاره، پوست انگور.

ع: نطل، شَمَاج.

**پیش**

ل: گولی. [نه‌خوشی «خوزه».]

ف: پیسی، پیستی، لوری، خوزه.

ع: بَرَص، جُدام.

**پیش**

ل: بهر، به‌ردهم. [به‌راتبهری «پشت» و «پاش».]

ف: پیش، جلو.

ع: قُدام، مُقَدَّم، قَیدُوم، قَیدام، قَبْل.

**پیش**

ل: سه‌رکه‌تنگ. [براره، سه‌رکه‌وترو، له‌پیش (بز نمونه):

براره له قوماردا.]

ف: پیش، جلو افتاده، بُرده. (در قمار مثلاً.)

ع: رایج، غالب، مُحَرَم، مُحَرَّم.

**پیش**

ل: مان. [گرژی، خدعت]

ف: تَش، گُژم، موژ، موژه، گرفتگی، دلتنگی.

ع: انقباض، اکتیاض، وَجُوم، نَتیت، غُصَة، هَم،

خُزن.

**پیشانگ**

[ل: پیشه‌نگ]

ف: پیش‌آهنگ، پیش‌زو، پیشوا.

ع: عَنُون، کَران، قَادم، قَدَمَة، مُقَدَّم، قَانِد.

**پیشانن**

ل: پیرائن. [میشاندن (هه‌ناسه‌دانی توند له لوتوتوه).]

ف: دمیدن، باد بینی در کردن، سوانک‌زدن.

(نفس دادن تند از بینی.)

ع: نَتیت، نَخیر، قَبیع.

**پیشانن**

[ل: پینگه‌یاندن به گهرمای راسته‌وخوی ناگر (وله‌ل):

پیشاندن له ژیر خوله‌میشدا.]

ف: پختن، بریان کردن. (پخته کردن در زیر

خاکستر مثلاً.)

ع: نداء، فاد، دَس.

پیشانی

ك: تویل، ناورویل. [تویل]

ف: پیشانی، چكاك، چماچم، پُنجه، چهاد.

ع: ناصية، جِبْهَة، طُرَة.

پیش بوخاری

[ك: رایده خی بهردم سویده]

ف: پیش بخاری.

ع: مِنْصَب.

پیش جهنگ

ك: سهرجهنگ، پیش قهرهون. [سهرتای لهشکر]

ف: پیش جنگ، پیش رو.

ع: طَلِیْعَة، نَذِیْرَة، مَنَسَر، مَنَسَر، مُقَدِّمَة الْجَيْش، رِبِیْثَة.

پیشخانه

ك: جینگدی نوکەر. [شرینی خزمه تکار له مالد]

ف: پیشخانه.

ع: ما یین.

پیشخر

ك: سهرزخر. [سهرله مامه له یه كه]

ف: آرمون، زمون، پیشخر.

ع: سَلَم، سَلَف.

پیشخرمهت

[ك: خزمه تکار]

ف: پیش بُد، نوکر، چاکر، پیش خدمت.

ع: نُدُل، خَدَم. (خادم)

پیش خوهر

ك: پیشه کی. (به یعانه) [عهربون، په]

ف: زبون، زمون، آرمون، اسبغانه، پیش خور،

پیشکی.

ع: عَرَبُون، اُرَبُون، سَلَم، سَلَف، کالی. کالی.

پیشداد

[ك: یه كه مین سكالاکه.]

ف: پیشداد. (اول عارض).

ع: اَلْسَابِقُ فِي التَّظَلُّمِ، اَلْمُقَدِّمُ فِي الشُّكَايَةِ.

پیشدهرامه

ك: بهرداشت. [پیشه کی، سهرتا]

ف: پیش درآمد، آهنگ.

ع: مُقَدِّمَة.

پیشدهرسی

ك: دهریهرخست. [دهس پیشکه ری]

ع: سَبَقَة، تَقْدِم.

پیشرو

ك: بهردهم. [پیش]

ف: پیشرو، جلو.

ع: وَاجِهَة، وَجْه، قُدَام، مُقَدِّم.

پیشرفت

ك: نهرام. [چاك برون، بهره پیشچون]

ف: پیشرفت، روایی.

ع: جَرِيَان، نُفُوذ، صَلاَح.

پیش فروش

[ك: فروشت بهر له پنگه یشتن]

ف: پیش فروش.

ع: اِجْبَاء.

پیشقانی

[ك: فیشقه کردن]

ف: ...

ع: شَخَر.

پیشقلیانی

ك: بهردل. [ناشتا]

ف: نهاری، پیشقلیانی.

ع: سُلْفَة، سَفَكَة، عَدَف، لُقْمَة الصَّبَاح.

پیشقه

[ك: فیشقه (ده‌نگی لورتی نَسپ له کاتی تورپه‌بووندا.)]

ف: صدای بینی اسپ هنگام خشم.

ع: شخص.

**پیش‌فهره‌ؤل**

ك: پاسبان، پیش‌جهدنگ. [سهرتای له‌شكر]

ف: یَزَك، قلاوَز، پاسبان.

ع: جلوان، طلیعة، قراغول، شیفه، دیدبان.

**پیش‌كار**

ك: پاكار. [به‌رده‌ست]

ف: كُریر، گویر، پیش‌كار، پیش‌گر، پیش‌یار، پاكار.

(مَدَدگار)

ع: مُمِد، مُعین، مُعاون، عون.

**پیش‌کردن**

ك: مان‌کردن. [پیش‌خواردن‌هه (با‌کردنه‌ لورت له

تورپه‌بیدا.)]

ف: تَش‌کردن، گرفته‌شدن، گرفتگی. (باد‌کردن

در بینی از خشم.)

ع: انقباض، اکتیاض، وُجُوم، نَفث، نَتیت، تَنفُخ،

ازپُفرار.

**پیش‌كو**

ك: به‌ركو، به‌رزین، زین‌كو. [لوتكه‌ی پیش‌ه‌وی زین.

(قارپوز.)]

ف: پیش‌زین، جلو‌زین، زین‌كوه، زین‌كوهه،

زین‌كوده. (قارپوز)

ع: قَادِمَة، قُدَامُ السَّرَج. (قاربوس)

وینه—زین—> <۲>

**پیش‌كه‌ش**

ك: به‌رتیل، ژیرزوان، زوان‌گوشادانه، رشفت. [رشوه]

ف: پیش‌كش، بر‌كند، بُلْكَفَد، لاج، سوغه، ساره،

پاره، بد‌كند، بُلْكَفده.

ع: هَدِيَّة، تَقْدِمَة، رشوة، اِتَاوَة، نَجْوَى، پرمیل.

(تعارُف)

**پیش**

[ك: زَرَر مشه‌مشكه‌ر له‌ تورپه‌بیدا.]

ف: دَمان، گُزَمان، تَشَمان.

ع: نَفَاس، نَفَاث، نَفَاث، نَتوت، نات.

**پیش‌واز**

ك: پِی، پِیایی، به‌ره‌پِی. [به‌پِیره‌چورن]

ف: پیش‌واز، پیش‌باز.

ع: اِسْتِقبال، تَقْلِیس.

**پیش‌وك**

ك: پِی‌وَك. [پیش‌وكه (سه‌لكی گیاه‌كه، ده‌خوریت.)]

ف: هاپلوك، زیر. (پِیاز علفی است خوردنی.)

ع: بَصَلُ الذَّنْب.

وینه

**پیشه**

ك: پِلان، سِرْوان، ئِیسْقان. [ئِیسْكان، ئِیسْك]

ف: اِسْتِخوان، سِتْخوان.

ع: عَظْم، عَرَق.

**پیشه**

ك: ناكه، جنجك. [ده‌نگی ره‌قی نار‌میره.]

ف: هِنسْتَه، اَسْتَه، خَسْتَه، هِنسْتَو.

ع: نَوَاة، عَجَم، عُجَام، عَجَمَة.

وینه

**پیشه**

ك: كار. [پیشه، ئِیش]

ف: كار، پیشه.

ع: شُغْل، حِرْفَة، حَظَب، صِنَاعَة، صِنْعَة، كَسْب.

**پیشه**

[ك: مشه]

ف: دَم، تَش، گُزَم، سونانك.

ع: نَفَس، نَفث، نَتیت.

**پیش‌هاتن**

ك: پاكه فتن، پیشامده. [هلهكهرت]

ف: پیش آمدن، پا افتادن، پیش آمد.

ع: صدقه، تصادف، اتفاق.

### پیشہ خوہرہ

ك: پیرز. [بالندہ یکی نه فسانہ یی نیسقاں خورہ که سیبہری

بکہورته سر همرکس دهیت به پاشا.]

ف: رُخ، هُمای، استخوان خوار.

ع: رَحْمَة، اَنوق.

وینہ

### پیشہ کی

ك: پیشخور. (به یعانه) [عمره بون، پهی]

ف: پیشخور، پیشخورد، آرمون، آرْمون، رْمون،

رَبون، پیشکی، پیشمزد، دستاران، سَبغانه.

ع: سَلَف، سَلَم، کالی، کالِی، اُرَبون، عُرَبون

### پیشہ ناز

[ك: پارچه یك که نه بهردهم سفردها به سمر نه ژنویدا

دهدن.]

ف: پیش انداز، کندوره، کندوری. (پارچه ای که

در جلو سفره روی زانو اندازند.)

ع: مَنْدیل

### پیشہوا

ك: ... به رنویژ. [پیشنویژ، نیمام]

ف: پیشوا، کچیر، کچیرده.

ع: امام، مُقْتَدَا، قُدوة، اُسوة.

### پیشہی لووت

[ك: نیسکی لووت]

ف: استخوان بینی.

ع: خَیشوم، عَرِنین، عَضاض. (قَصْبَة الْأَنْف)

### پیشیاک

[ك: پیشار (له ژیر خوله میشتا).]

ف: بریان شده. (در زیر خاکستر.)

ع: نَدْبِی، دَسِیس، فَنید، مَشوِی.

### پیشینی

[ك: هاوره گزی رابردو.]

ف: پیشینی، نیا.

ع: سَلَف.

### پیشینیگل

[ك: پیشینیان]

ف: پیشینیان، نیاکان.

ع: اَسلاف، مُتَقَدِّمین، سَابِقین، اَوَّلین.

### پیف

[ك: نواساری فشدن.]

ف: سُسْت، پوک، باد کرده.

ع: خَشَل، قُلَب، قُلَب، لَین، مُنْقَطِع، رَحِیص.

### پیفک

[ك: پیغور]

ف: پُد، پود، پدپود، بُد، بُده، هود، پَرهازه،

آتش گیره، سیوخته.

ع: خَف، عَطْبَة، صوفان، حُرَاقَة، مَرخ.

### پیفله

[ك: نارسان]

ف: باد.

ع: وَرَم.

### پیفوک ← پیشوک

### پیفیاک

[ك: ته مکردور، که پروای (روک) گوژ و پسته و بادام که

تام و بوتیان خراب دهیت.]

ف: اور، اُرغ. (گردو و پسته و بادام مثلاً که تنند

و فاسد می شوند.)

ع: حَشَن، حَمَت، حَامَت، خَشَل.

### پیغیان

[ك: تم هنان، که پرو هنان]

ف: اوریدن، اورغیدن.

ع: حَشَن، خَشَل، حَمَت.



## پیک

[ک: پتکی ناسن]

ف: پَنک، پُکوک، پلوک، کوَبَن، کوَبین، گزینَه،  
خایسَنک.

ع: فَطیس، مَطراق، مَطرَقَة، مَلطاس، مِسْحَنَة،  
مِمطَلَة، مِیقَعَة، مِقَراع، شاقوف، صاقور.

وینَه

## پیکان

[ک: لیدان، شکانن، نَدنگاوَتَن، لَه نیشانه دان]

ف: رَنَن، شَکستَن، نشان رَدَن، نشان شکستَن.

ع: اِصابَة، خِصل، اِخصال، صَیْب، لَطع، لَعط،  
خَزَق.

## پیکان ← پیکان

## پیکردن

[ک: سهرزَنشت کردن، سهر کوَته کردن]

ف: سَرزَتش، نَکوهش، سَرزَنش کردن،  
نَکوهش نمودن.

ع: مَلامَة، لَوم، ذَمَر، عَذَل، قَوَبیخ، تَکدیر.

## پیکردن

[ک: به نَدناز بوون، گونجاو بوون، پَر به پَر بوون (وَهک):

نَدنازه بوونی کَمَرش لَه گَهل «پَن» (دا).]

ف: بَییش آمدن، به اندازَه بوون. (اندازه بوون  
کفش مثلاً به پا.)

ع: وَقع.

## پیکهفتن

[ک: خاس بوون، سازیان، پیکهوتن، گونجاو بوونی

دَهرمان بوَ نَه خَوَش.]

ف: ساختن، خوب بوون، خوب آمدن. (ساختن  
دوا به مریض.)

ع: وَفَق، مُوافَقَة، قَما، جُجوع.

## پیکهفتن

[ک: پیکهوتن، لی جوان بوون (وَهک): جوان بوونی جلویه رگ]

لَه بَر کَه سَکدا.]

ف: بَییش آمدن، خوب آمدن، زَییبیدن. (خوب  
آمدن لباس به اشخاص مثلاً.)

ع: لَیاقَة، لَیاقَة، شُبوب. (لَیَلیقُ بَه - شُبوبُ لَه)

## پیکهفتن

[ک: کَه تِن. (پَی کَه نِیم تَن.)] پیکهتَن به کَه سَیک یا شَتیَک،

پَی پیکهتَن (لَه رَوی گالته پیکرَدَنه رَه.)]

ف: خَندَه، خَندیدن. (از رَوی تَمسَخَر)

ع: اِنتاغ.

## پیکیان

[ک: ... شکیان، لَیدریان، پیکران، نَدنگیوران]

ف: زَدَه شدن، شَکستَه شدن.

ع: خِصل، اِصابَة.

## پیکه یشتن ← پیکهین

## پیکه پیک

[ک: گَه یِگ، پیکه یِو، گَه یِو]

ف: رَسیده.

ع: بالغ، یانغ، واصل، نائل.

## پیکهین

[ک: گَه یِن، رَسین (وَهک: پیکه یِنی میوه.)]

ف: رَسیدن. (میوه مثلاً.)

ع: یَنع، یُنوع، اِدراک.

## پیکهین

[ک: گَه یِن، تَوش بوون، تَوشیار بوون، گَه یشتن به کَه سَیک،

یا جَیگَه یَهک، یا بابَه تَیک.]

ف: رَسیدن، دَچار شدن. (رَسیدن به کَسی، یا به

مَحلی، یا به مَطلَبی)

ع: وَصُول، بُلُوغ، تَیَل، اِدراک، تَصادُف، تَلاقِی.

اصابَة.

## پیکهین

[ک: پیگاهتی، بالغ بوون]

ف: رسیدن. (به حد بلوغ).

ع: بُلُوغ، ادراک.

**پیلوو**

ک: پینه، به لگ. [پیلووی چار]

ف: پلگ، پلک چشم.

ع: جَفَن.

**پینه**

ک: به دمه‌سی. [عمده‌ده: قیره و هدرای مروئی مه‌ست.]

ف: به دمه‌ستی، غُرَش، غُریدن.

ع: عَرِیدَة.

**پینه**

ک: پینه، قوزاخه. (کرم هدریشم.) [مالی کرمی

ه‌دریشم.]

ف: پینه، پله، دویل، غوزه، بادامه. (کرم

ابریشم.)

ع: صَلْجَة، شَرْقَة، خَرِیطة، حُوزْجَة، فِیْلَجَة، فِیْلَجَة،

فِیْلِق.

**وینه**

**پینل** ← پرد

**پینا** ← پاآ (پاپووش)

**پیتلو** ← چیتوسیاوک

**پینه**

[ک: نه‌ستور بورنی پیلووی چار.]

ف: پینه. (سطبری [ستری] پلک چشم.)

ع: بَخْص، لَخْص، لَخْص، عَطَف.

**پینه**

ک: کیس، پینه. [نارسانی پوک.]

ف: پینه، برآمدن.

ع: وَدَم.

**پینه**

ک: به لگ، پیلو. [پیلووی چار.]

ف: پلگ. (پلگ چشم.)

ع: جَفَن.

**پینه** ← پینه (قوزاخه)

**پینگ**

[ک: پیش (هناسه هه‌لکیشان له رقدا.)]

ف: پنگ. (فرو بردن دم از خشم)

ع: وَرِی، کَطَاط. وَقْفَة.

**پینگان**

ک: پینگ‌برنده، پینگ‌خوارنده. [پیش خوارنده]

ف: پنگ خوردن، دم‌فرو بردن.

ع: وَرِی، اِکْتِیَاط.

**پینگانه‌وه**

ک: خوداری. [خو گترانه‌وه، نه‌ویستن]

ف: خودداری.

ع: تَوَقُّف، اِسْتِنْکَاف.

**پینه**

[ک: پنو (پینه‌ی جلوه‌رگ و پارچه.)]

ف: پینه، کُژنه، دَریه، دَریس، دَریه، دَریس،

دَریین، دَریین، لَاحه، پاره، پرگاله، بران، پَروژ.

(پینه‌ی لباس و جامه)

ع: وَصْلَة، رُقْعَة، خِرْقَة، اِدَام. جُوْة.

**پینه**

[ک: درزگرتن، چاک‌کرده‌وه (پینه‌ی کاشی و ده‌فر.)]

ف: پینه. (پینه‌ی کاشی و ظروف)

ع: رُوْبَة، اِدَام.

**پینه‌بوون**

[ک: له‌گه‌ل نه‌بوون، له لا نه‌بوون]

ف: نداشتن، همراه نداشتن.

ع: عَدَمُ الْکَوْن، عَدَمُ الْوُجُود.

**پینه‌چی**

[ک: پینه‌دوز]

ف: پینه‌دوز، پاره‌دوز، لَاحه‌دوز، لَخت‌دوز.

ع: مُرْدَم، مُرْمَم، مُرْقَع، رَاتِق، رَافِی، رَافِی، رَفَاء،

خَصَاف، لَدَام.

**پینه‌زان**

ك: سِله. [ناسوپاس، بی‌ت‌مه‌ك]

ف: ناسوپاس.

ع: سِفْله.

**پینه‌کردن**

[ك: پارچه به‌سپرداگرتن، چاك كردن‌ره]

ف: پینه‌کردن، كَزْنه‌کردن.

ع: رَقْع، ثَرْقِيع، رَاب، رَفَا، رَافُو، إِصْلَاح، تَحْلِيع،

تَنْجِید.

**بی‌نه‌کردن**

[ك: نه‌گورجان (وه‌ك: نه‌ندازه نه‌بورنی پیتلاو له‌گه‌ژ

«بی» (1x)].

ف: نیامدن، بییش نیامدن. (نیامدن كفش مثلاً

به‌پا).

ع: ضِدُّ الْوَقْع، عَدَمُ الْوَقْع.

**پینه‌کی**

ك: چورت، وه‌ریز. [خویردنه‌ره]

ف: چرت، پینه‌کی، ناو، ناوش، ناویدن.

ع: نُعَاس، دُكَاس، وَسَن، سِنَّة، سُبَات، كَرَا.

**پینه‌گه‌بیگ**

ك: منال. [پینه‌گه‌یشتور (نابالغ)]

ف: نارسیده، بچه. (نابالغ)

ع: صَبِيّ، (صَبِيَّة) طِفْل، غَيْرِ بَالِغ.

**پینه‌گه‌بیگ**

ك: كال، نه‌گه‌بیگ. نه‌كو‌لیاگ. [نه‌گه‌یو. نه‌كو‌لار]

ف: نارسیده، نارس، نَچْخته، ناچخته. (میوه‌ی

نارس یا آتش نچخته).

ع: غَيْرِ يَانِع، فِج، نِي، نِيء، مَلْهُوج، غَض، فَنِي.

**پیوار**

ك: پە‌نام. په‌یسەر. [پاشمله (به‌رامبه‌ری «حزوری»)].

ف: شسپ، رنود، پشت‌سر. (ضد «حضور»)

ع: غِيَاب، وَرَاء.

**پیتوان**

ك: پیتوان. [پیتوانه‌کردن]

ف: پیمودن، پیمانه‌کردن.

ع: كَيْل، عِيَار، قَدْر، مُقَادَرَة، تَقْدِير، قِيَاس،

مُقَايَسَة، صَوْع.

**پیتوانن**

[ك: گه‌ز کردن، به‌گه‌ز پیتوان]

ف: گز کردن.

ع: ذَرع.

**پیتوانن—پیتوان**

**پیتوانه**

[ك: پیتور، نایه‌ره]

ف: پیمانه.

ع: كَيْل، مِكْيَال، كَيْلَة، صَاع، صُوع، مُد، قَفِيز،

عِيَار، مَعْيَار، مِقْدَار، مِقْيَاس. نَاطِل، نِطْل.

**پیتوان**

ك: وتن. [پیتگوتن]

ف: به‌او‌گفتن، گفتن.

ع: قَوْل، تَعْلِيم، تَلْقِین، نَشِغ، اِنْشَاغ.

**پیتویس**

ك: پتگه‌ره‌گ، گه‌ره‌ك، پیتویست، بایس. [پتداویست

(وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: بایسته، بایست، دربایسته، دربا، سَنگول،

خَنور، دایی. (کرماجی است).

ع: لازم، واجب، لا بدُّ منه.

**پیتویست—بایس** [وشه‌یه‌کی کرماجیه. (کرماجی است.)]

**پیتوانن**

[ك: دان‌پیتوان]

ف: گفتن، بر زبان آوردن.

ع: اِقْرَار، اِذْعَان، اِعْتِرَاف.

**بیوه‌تلیان**

[ك: تیره‌تلان]

ف: آغشته‌شدن، آلوده شدن.

ع: تَلَطَّخَ، تَلَوَّثَ.

**پیه‌ودان**

ك: دانه‌ره، جفت کردن. [پیه‌ودان، به‌ستن (دەرگا‌ه‌ی لهره‌ر

پیه‌ودان].

ف: به‌ستن، جفت‌کردن، پیش‌کردن، پس‌کردن.

ع: سَدَّ، سَكَّ، سَكَّرَ، سَدَمَ، سَطَمَ، سَفَقَ، صَفَقَ،

اِطْبَاقَ، تَسَكَّرَ، رَدَّ، ضَرَبَ. (ضَرَبَ عَلَيْهِ الْبَابَ)

**پیه‌ودان**

ك: چه‌سپانن. [پیه‌نوساندن، پیه‌لکاندن]

ف: چه‌سپاندن.

ع: الصَّاقُ، الزَّاقُ.

**پیه‌ودان**

ك: گه‌زتن، چزائن. [پیه‌ودان، چزاندن، گه‌ستن]

ف: گزیدن، نیش‌زدن.

ع: لَذَعَ، (لَذَعَ)، نَدَعَ، نَسَعَ، نَسَبَ، نَزَبَ، لَسَنَ، لَكَعَ،

نَشَطَ، ضَرَبَ، كَيَّ، اِقْصَادَ.

**پیه‌وژندن**

[ك: تیره‌ژندن (وهك: سیخ‌ورمه لیدان یا نه‌قیزه ژندن).]

ف: رساندن، زدن. (رساندن انگشت یا چوب

مثلاً.)

ع: نَخَسَ، نَخَزَ، وَخَزَ.

**پیه‌وکردن**

[ك: پیه‌وکردن (وهك: له سیخ‌دانی گوشت و به

ده‌زوره‌کردنی موورو).]

ف: زدن، کشیدن. (زدن گوشت به سیخ، کشیدن

مهره از نخ مثلاً.)

ع: شَكَّ، اِسْلَاكَ.

## وینه‌کافی پیتی پ



باروی کهشتی



بارو



بارکهر



باچرا



باچ



باتیل



پاقلینچکانه



پاسار



پاژنه نه‌خلو



پاژنه



بارهم‌کهر



پالین



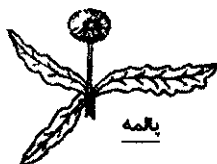
پالەوان که‌چهل



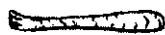
پالەکی



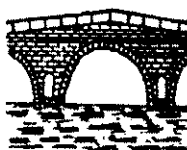
پانتاو



پالمه



پشت خورین



پرد



پایه



پاوون



پاننول



پلوورژن



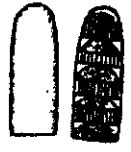
پلوور



پلهک



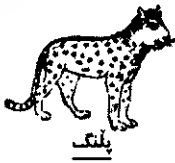
پنشنیوان



پشتی



پواز



پلنگ



پلیسرک



پلمهته



پلهکان



پله



پونگه



پوله



پۆزه بهن



پۆیه



پۆپ چهرمگ



پوولهک B



پوولهک A



پووکاؤل



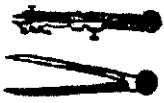
پووزهوان



پووز



پووره



پهرکار



پهرشت



پهراسوو



پهپووله



پهپوو



په سپه سه کوله



په زه کيفی



په ز



په رڼی ده ور زه خم



په روانه



په یکان



په نر شکه



په نجه کیشی



په نجره



په نژوشه



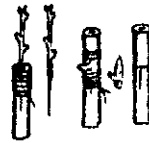
په لکه



پنچ



په ازه خو و گانه



په یومن



په پنجه



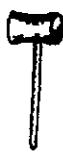
په یکل



په یکان نیزه



په ل



پنک



په ینه خو مره



په ینه



په ینوک



په ینسور



په ینهن

# ت

ك: جفت، جور، لف، لنگه. [هارتا، چه‌شن]  
ف: جُفت، جور، تا، مانند، لنگه، هَمال، هُماس.  
انباژ، همباز، همتا.

ع: مِثل، مَثیل، قَرین، قَرین، نُطیر، کُفوء.

ك: درولا، تو، دروتو. [قد (وَك: درولا کردنی کاغذ.)]  
ف: تا، تاه، دولا. (تا کردن کاغذ مثلاً.)

ع: ثَنِي، طَيّ، عَطَف.

ك: بن، بیخ. (تاجهك) [بنه‌وت]

ف: ته، بن، بیخ. (ته‌چك، بُن چك)

ع: أَصل، أَس.

ك: هدا، هدتا، تاكه. [بُو]

ف: تا، فايد.

ع: حَتى، اِلَى.

ك: لا، پدله، پدو. [لاپدوتو]

ف: تا، لا، پره.

ع: صَفْحَة، صَفِيحَة. صَحْفَة، صَحِيفَة، وَرَق.

ك: پدله. [لايه‌كى شايدن (وَك: تاى ترازو.)]

[ك: جينارى لكاو (ي كه سى ديوه‌سى تال.)]  
(قه‌له‌مه‌كه‌ت.)

ف: ت. (خطاب مفرد: قَلَمْتُ.)

ع: ك. (قَلَمُكَ.)

ك: تال. (تاتاي زولف يار) [همردا]

ف: تار، تاره، رشته، كُناغ، نُخ.

ع: خَيْط، سِلَك. شَعْرَة.

[ك: هم‌رنه‌نده‌ى، هينده‌ى] (تا وتگته..)

ف: تا، تاه، نُويم. (تا گفته‌اى..)

ع: بِمَحْضٍ، بِمَجْرَدٍ.

[ك: هدا، بُو نه‌ره] (من وتم تا نه‌ويج بيژى.)

ف: كه. (من گفتم كه او هم بگويد.)

ع: ل. (لَيَقُولُ)

ك: تاك، تاق. [تدك، تدنيا، تاقانه]

ف: تا، تاه، تاى، تَك، تاق، تاك. (طاق)

ع: فَرْد، وَتَر، وَجِيد، فَرِيد، واحد.



ف: تا، تَه، پَه، (تای ترازو مثلاً).

ع: كَفَّة، كِفَّة.

ا

ك: لنگ، [لبار، تَك (وهك: تاي بار يا تاكي پتلاو).]

ف: تا، تاي، لنگه، (تاي بار يا تاي كفش مثلاً).

ع: عدل، شق، حُرْمه.

وینه

ا

[ك: تَك (وهك: تاكي ده رگا).]

ف: تا، لا، لنگه، (لنگه ي در مثلاً).

ع: مصراع، صِفَق، صَفَق، دَرَقه.

ا

ك: هيتچتا، هيتشا، هيشتامه كي، [تا نيتسا، هيشتاكوو]

ف: تاكنون، هنوز، هنيوز.

ع: اِلَى اَلآن، اِلَى اَلحَال.

ا

[ك: تهخته رهش. همره ها: ننگار يا نووسراوي هه لواسراو.]

ف: تابلو

ع: سَبَّوْرَة

ا

ك: داروده سه، تابين، [دهسپيته ونه، شوتنكه تروان]

ف: تاراس.

ع: تَبِعَة، اَتَبَاع، (تابعون)

ا

[ك: ريز، سوبا]

ف: تابور، (نظام)

ع: فليق، [فيلق]

ا

ك: درولاوون، چه ميانده، [قهه بوون، نوشتانه وه]

ف: تا شدن، تاه شدن، دولا شدن، چميدن،

خميدن.

ع: تَتْنَاء، اِتْنَاء، تَطَوَّى، اِنْطَوَاء، اِنْعِطَاف.

### تابيهقه فنه عل

ك: چويه چو، وهك يهك، بهرانبهر، [تهبا، جوت، بن جياوازي]

ف: برابر، مانندهم.

ع: مُطَابِق، مُساوي، طَابِقُ النُّعْلِ بالنُّعْلِ.

ا

[ك: بن دوورين، شيرازه چنين (وهك: بن دووريني كتيب).]

ف: ته بندي، (ته بندي كتاب مثلاً).

ع: ضَبْر، حَبْك.

ا

[ك: سرباز]

ف: تابين، سرباز.

ع: عَسْكَر، جُنْدِي، نِظَام، (تابعين)

ا

ك: زلام، [زده لاح]

ف: تاپاس، گنده، نهمار.

ع: فَيْلَم، قُشَخْر، بَادِن، عَظِيم، كَبِير، جُلُنْدَج.

ا

ك: هه رهشه، هه شه كه، گاله، [گوره شه، گف]

ف: توپ، فُپُوژ، شاخشانه، توپيدن، ترساندن.

ع: ذَمَر، وَعِيد، تَوَعَّد، اِيْعَاد، تَهْدُد، تَهْدِيد، اِرْعَاد.

ا

ك: تهخته، [دهپ]

ف: تَنگ.

ع: لَوْحَة، لَوْح.

ا

ك: تارمايي، ناسو، [رهشايي]

ف: رُهو، سياهي.

ع: شَخْص، شَبِخ، ظِل، جُتَة، هَامَة، عَامَة، طَيِّف،

نَدَح، خَيَال.

ا

ك: تَوَيْل، [اندو زوي و زاري كه ميري به شيويه كي كاتي

دهيدات به كه سيك.].

ف: تاپو، یابر، تُیول، تویل. (ملکی که از طرف

دولت به کسی موقتاً داده می‌شود.)

ع: اقطاع، تُولی.

تات

[ل: عدهب]

ف: تات، تاجیک، تازی، تازی.

ع: عَرَب.

تات

ل: بتمر، سفت. [بتمر (کچیک که گوشت یا نِیسک بهر

منالائی گرتیت.)]

ف: سفت، بستمه. (دختر سفت.)

ع: رَتقاء. قَرناء

تاترازو

ل: تا، پله. [تای شایند.]

ف: پله، پله، تایی ترازو.

ع: كِفَّة، كِفَّة، كِفَّة المیزان.

تاتووله

[ل: (ل: خواربونی دم.)]

ف: تاتوله، تاتول، تاتوره، داتوره. (کج شدن

دهن)

ع: لَقوة.

تاتووله

[ل: (ل: روه‌کینکی ژه‌هرایه.)]

ف: تاتوله، تاتول، تاتوره، داتوره، گوزگنا.

ع: جَوَز ماثِل، جَوَز مُقاتِل.

تات

ل: تاتی. (شوری دایان) [میردی داین، بارکی شیری]

ف: تاته. (شوهر تایه.)

ع: رَوَجُ الطَّئِر، رَوَجُ المَرْضِعَة، أَلْأَبُ الرُّضاعِي.

تات

[ل: نوکری پی.]

ف: دادو، دادوک، بنده‌ی پیر، پیر غلام.

ع: مَولی.

تاتی

ل: سه‌روژیر. [سر و ژیر و بوزی پسته‌کان. (— — —)]

ف: زیرووزیر. (— — —)

ع: اِعراب.

تاتی

[ل: سه‌روژیردارکردنی پسته‌کان.]

ف: فراهم.

ع: تشکیل.

تاتی — تاته

تاج — تانج

تاج خرویس — بادرق

تاجر

ل: بازرگان، سه‌رداگر. [مامه‌له‌چی]

ف: بازرگان، سوداگر، سوداوار، دادوستدگر.

ع: تاجر، مُعامل، رَقاجي، مُستَبضع، بازرگان.

تاجیک

[ل: به‌عجه‌پور. (که‌سیک که به زمان فارسه به‌لام به

ره‌جه‌له‌ک عده‌به.)]

ف: تاجیک، تازی، تیزی. (فارسی زبان عربی

نژاد. یعنی: کسی که از نژاد عرب باشد و

فارسی سخن بگوید.)

ع: مُتَعَجِّم.

تاجه‌ک

ل: بنچاخ. [قه‌واله‌کوته.]

ف: ته‌چک، بُن‌چک، پَرِد.

ع: أَصْلُ السِّنْد.

تا چمن؟

[ل: هتا کی؟]

ف: تا چند؟، تا کی؟

ع: اَلَامَ؟ اِلَى اَيْنَ؟

تاخت—تهرات

تا خستن

ك: نشتن، نیشتن، زلال برون، روشنبویرون، [روون بویونو،  
(وَهك: تا خستنی قورار.)]ف: تَه انداختن، زلال شدن، روشن شدن. (آب  
گل آلود مثلاً.)

ع: رُسُوب، تَصَفِّي.

تادرگا

[ك: تاکی دهرگا.]

ف: تَای دَر، لنگه‌ی دَر.

ع: دَرَفَة، مِصْرَاع، صَفَق، صِفَق.

وینه

تاده‌ره‌لوردن

[ك: کولینره، چورنه بنج و بناران.]

ف: تَه‌دَر آوردن، جستجو کردن، کنج‌کاوی،  
خَسْکَانَان.

ع: تَحْقِيق، تَفْخُص، تَجَسُّس، اِسْتِقصَاء.

تار

ك: رامال، تهره‌دوا، راو. [شوین‌که‌وتن بۆ گرتن.]

ف: رانش، راندن، دور کردن، دنبال کردن،  
گریزانندن.

ع: طَرْد، دَاب، ثَبْعِد، كَسْع، ثَعْقِيب، اِحَاشَة.

تار

ك: تال، تاریک، رهش. [تِلْ، مات، تَهْلُج]

ف: تار، تاره، تیر، تیره، تاران، تارون، تاریک،  
پَنشام، سیاه، دروغ.

ع: اَغْبَر، كَدِر، اَسْوَد.

تار

[ك: نامیریکی موسیقایی.]

ف: تار، رَواو، رَواوه، رِبَاب، شاشک، شارشک،  
شاشنگ.

ع: عَوْد، طَار، طَارَة، رِبَاب.

وینه

تار—تان (وایسل)

تاران

[ك: پایته‌ختی ولاتی تیرانه له «ره».]

ف: تِه‌ران، تِه‌رون، تِیرون. (پایتخت مملکت  
ایران است در رَی.)

ع: طِه‌ران، رَی.

تاران

ك: تارنیا، ره‌مانن، ره‌وانن، رارائن، رامال نیان. [تاراندن،  
تدره‌کردن]

ف: راندن، گریزانندن، دور کردن، دنبال کردن.

ع: طَرْد، دَاب، كَسْع، ثَبْعِد، ثَعْقِيب، ثَقْعِيط،  
اِحَاشَة.

تارچه—ویالون

تارژهن

[ك: تارلیدن]

ف: تارژن، شاشکی.

ع: عَوْدان، رِبَابی.

تارف—ته‌عاروف. [پیشه‌کائی گزیده‌راو.] (مُصَنَّف [عَرَف]  
«ته‌عاروف» است.)

تارک

ك: دهریش، وارپسه، که‌ناره‌گیر، گوشه‌گیر. [دوره‌دنیا  
(ته‌رکه‌دنیا)]ف: ساسان، سیامک، زیبن، ره‌یده، رسته،  
وارسته، درویش، گوشه‌گیر، کناره‌گیر.ع: تَارِک، زَاهِد، مُجَرَّد، مُنْزَوِي، مُنْعَزِل. (تَارِکُ  
الدُّنْیَا)

تارم

ك: بپ، دهسه، جه‌له‌ب. (تارمی سوار.) [کۆمه‌ل]

ف: دسته، بۆ. (یک‌دسته سوار)

ع: جَلَب، قَطِيع، عِدَّة، جَمْع.

## تارم

لک: چادر، تارمه. [خیمه]

ف: تارُم، تاره، چادر، خرگاه.

ع: مُضْرَب، خیمه.

## تارم

لک: کهپر، دالتوت، تارمه. [سابات]

ف: تارم، تاره، چوب‌بندی، خانه‌ی چوبی.

ع: خیمه، ساباط، طارُم.

## تارم

لک: گومدز، تاق. [گومد: سهربانی قوتز]

ف: تارم، تاق، خُم، خُمب، خَنب، خَنبه، گُنبد.

ع: قُبّه، طاق.

## وتنه

## تارهای

لک: رهشایی، تاپو، ناسو. [شبه‌نگ]

ف: سیاهی، رُهو.

ع: سَوَاد، ظِلّ، شَبَح، شَخْص، جُتّه، طَیف، خِیال،

هامة، عامّة، بُدَح.

تارمه ← تارُم [مهرچوار ماناکه‌ی.] (به هر چهار معنی «تارم» است.)

## تارهی

لک: شموه‌ک. [دیواری نزمی هم‌یران (نمرده‌ی دار یا ناسن یا

خشت.)]

ف: تارُمی، تارُم، پُکوک، دارفرین، دارافَرین،

داربَزین، دارافَزین. (محجر چوبی یا آهن یا

آجر.)

ع: مُشَبَّک، مُحَجَّر، دَرَبَزین، دَرابَزون.

## وتنه

## تارنیان

لک: تاونیان، راونیان، تهره‌دانیان، شون‌نیان، شوتاپوین،

رامال‌نیان. [راوانان، شون‌کوتن بز گرتن.]

ف: راندن، دور کردن، گریزانیدن، دُنبال کردن.

ع: طَرْد، ذَاب، تَعْقِيب، تَعاقِب، تَبْعِید، اِحاشَة.

## تارومار

لک: رمیان. تهروتونا، داغان. [پرویلار. تیکوپینک (وله):

خانوری رماو یا له‌شکری تهروتونا.]

ف: تارومار، تال‌ومال، زیروژیر. پراگنده، از هم

پاشیده. (بنا یا لشکر مثلاً.)

ع: مُنْهَدِم، مُنْهَزِم، مُتَفَرِّق، مُشْتَت.

## تاره‌نگا

لک: ده‌سار، ناردس، نارخانه. [نهر جینگه تاییه‌ده‌ی له

نارده‌سته‌کاندا بز نار دروست ده‌کریت هه‌تا به ده‌ست

تاره‌تی لی‌یگرن.]

ف: آب‌ریز، آب‌خانه، آب‌گاه، دستاب، دستابه.

(جایی که برای آب در مستراحها می‌سازند تا

با دست از آن طهارت بگیرند.)

ع: مَطْهَرَة.

## تاره‌دوا

## تاریخ

لک: باس، میژ. [میژود]

ف: باس، باستان، تاریک، باز، ماه‌روز، ماه‌روژه،

مه‌روژه، روزمه، سال مه.

ع: باث، بِحْث، قِصَّة، حِکَايَة، تَارِیخ.

## تاریخزان

لک: باسزان، میژویژ، میژویژ. [میژوزان]

ف: باس‌دان، باس‌گیر، بازگیر، دهقان، دهگان.

ع: بَوَاث، مُسْتَبِیْث، قَاص، مُؤَرِّخ.

تاریف ← ته‌هریف [پیشه‌کانی گوزاره.] (عَرَف «تعریف»

است.)

## تاریک

لک: نووته‌لک [ناروتش]

ف: تارِی، تارین، تاریک، تار، تیره.

ع: مُظْلَم، داجی، قاتِم، قاسی، غاسی، غاسِم.

## تازیانه

ک: ش‌لاخ، ق‌مچی. [ش‌لاق، قامچی]

ف: تازیانه، شَلَّاق، قَمچی.

ع: سَوط، جَذْمَة، دِرَة.

وینّه ← ش‌لاخ

تازییم ← تَه‌عزیم. [پسته‌کانی گزیده‌راوه.] (عُمرُف «تَه‌عزیم»

است.)

تازییه ← تَه‌عزیه. [پسته‌کانی گزیده‌راوه.] (عُمرُف «تَه‌عزیه»

است.)

## تازیانه‌خانه

ک: شیر‌نگا. [شریتی پرسه‌دانان.]

ف: کَزَن، شیونگاه، غَرَنگاه، سوک‌خانه،

زاری‌خانه.

ع: مَنَاحَة، دَاَرُ العَزَاء، دَاَرُ العَزْوَة.

## تاس

[ک: قاپی قوولی مسین.]

ف: تاس. (آبگیرِ مَسی)

ع: طاس.

وینّه

## تاسی

ک: پیران، فەرقان. [مەناسە پیران]

ف: زهریاد، خَفْگی.

ع: خُنَاق، خُنَاق، حَلّاق، نَشِیع، اخْتِنَاق، غُصَّة.

## تاسی

ک: بی‌مرو. (سەر بی‌مرو.) [مروژی سەر رووتاو.]

ف: تاس، دَغ، دَق، دوخ، روخ، تَویل، کُرک،

دَغسَر، دوخ چکاد، روخ چکاد. (سەر بی‌مو.)

ع: أَصْلَع، أَجْهی.

وینّه‌مه‌یه

## تاسی

ک: مَزّه. [زار (زاری تارّه).]

ف: تاس، مهره. (مهره‌ی نرد)

ع: کَمب، (کَمبَتین)، طاس.

غاسِق، مُغسِق، غاسِف، مُغسِف، غَمِیس، غُدراء، ظَلَماء.

## تاریک‌شهر

ک: شه‌ره‌زنگ. [شهری تاریک و نه‌نگوسته‌چار.]

ف: تیره‌شب، شب تار، دِیگور.

ع: دِیجور، دِیجوج، نِیل مُظْلَم، نِیلَة ظَلَماء.

## تاریکی

ک: نورته‌کی. [ره‌شایی مه‌را]

ف: تاریکی، تیرگی، تاری، کِیگَن، سیاهی.

ع: ظُلْمَة، ظَلَم، غَسَف، غَسَق، غَسَم، غَسَى، دُجى،

غَیْهَب، غَیْهَم.

## تازه

ک: نوئ، نفت. [نهر، نور]

ف: تازه، نو، نوینه، میدن.

ع: جَدید، بَدیع، بَدْعَة، حَادِث، حَدِیث، حَدَث،

طَارِف، طَرِیف، طُرْفَة.

## تازه‌پیدا‌بووک

ک: چله‌دار، منال. [کوزیه]

ف: بچه، تازه پیدا شده، نوزاد.

ع: طِفْل، صَدِیق، رَضِیع، وَلِید، جَدیدُ الْوَلَادَة.

## تازه‌پیدا‌بووک ← تازه‌داهانگ

## تازه‌داهانگ

ک: تازه‌پیدا‌بووک، تازه. [نوئ، تازه‌داهاتور]

ف: نو، نوّه، نوذر، نوذرآمده، تازه‌درآمده، غُباد،

بَلْک، کُنْجَک.

ع: بَدْعَة، بَدِیع، حَادِث، حَدِیث، حَدَث، مُحَدَث،

مُسْتَحْدَث، طَارِف، طَرِیف، طُرْفَة، جَدید، وَلِید،

مَوْلَد.

## تازه‌کی

[ک: تازه‌بی]

ف: تازگی، نوئ.

ع: جَدیدِی، جَدیدْأ، حَدِیثْأ، بَدِیع، حَدِیث، طَرِیف.

## تاسان

ك: خنكائن، خفه کردن. پست‌تخت‌نستن، داردان،

دارکیشان. [خنكاندن. له‌سیداره‌دارن.]

ف: خفه کردن. دارکشیدن.

ع: خنق، شفق. صلب.

## تاسه

ك: مه‌لالی، نه‌فسوس. [داخ‌خواردن.]

ف: دژمان، دژوان، دَرِبِخ، افسوس، رَسانه، اُندوه.

ع: اَسَف، حَسْرَة، اَلَم، مَلالَة، نَهَف، تَأْسَف، تَأَلَم،

تَأَثَّر، تَلَهَف.

## تاس کردن

ك: پیران کردن، فدرقان کردن. [مه‌ناسه‌بران]

ف: زهرباد کردن، خفه شدن.

ع: تَفَجُّع، اِغْتِصَاص، غَصَص، نَشِيج. اِخْتِنَاق.

## تاس کلاو

[ك: خورده، کلارناسن]

ف: تاس‌کلاه، گُلاه‌خود، خود، خوچ، خوی،

تُرک، لیرت.

ع: نَبِضَة، بَصَلَة، مَغْفَر، خُوْدَة، تَرَكَة

وینه

## تاسک‌هواو

ك: قارلهمه، قابلهمه. [جوره‌دفریکی چِشت‌لِیتانه.]

ف: تاس‌کیاب، قابلهمه.

ع: مَزَادَة.

## تاسک‌هواو

[ك: تاسک‌باب (گوشته‌ای لیمو عرومانی یا قوره.)]

ف: تاس‌کیاب، (آب‌گوشت لیمو عَمّانی یا

غوره.)

ع: مَرَقُ اللِّیمون.

## تاسوخ

ك: نارمزر. [نارات، همز]

ف: آرزو، نرخوش.

ع: اِشْتِیَاق، مُنِیَة، اُمْنِیَة، اَمَل.

## تاسوخ

ك: نایافت. [نایاب، نارمزر و کرار]

ف: نایاب، آرزوشده.

ع: عَزِیز، مَطْلُوب، مَأْمُول، مُشْتَقَّ اِلَیه.

## تاسه

ك: که‌لکه‌له. پزاره. [خولیا. پدروش]

ف: تاسه، تاسا، تاس، تلواسه، تالواسه، پاسه،

ایاسه، پالواسه، بدیه، خَبه، آرزو، آرزومندی.

اُندوه.

ع: ظَمًا، ظَمَاء، ظَمَاءَة، اِشْتِیَاق، شَوْق، مَلالَة.

## تاسه‌خوار

ك: نارمزر و مهن، تامازرو. [تاسه‌مهند، تامه‌زرو]

ف: تاسه‌خوار، آرزومند.

ع: مُشْتَقَّاق، ظَمَان.

## تاسیان

ك: خنکیان، خفه‌بیرون. [تاسان، خنکان]

ف: خفه شدن.

ع: اِخْتِنَاق.

## تاش

ك: تداش، تاشین. [تراشین]

ف: تراش، تراشیدن.

ع: جَرَّ، نَحْت، بَرِی، نَجَز.

## تاش

[ك: نیشاندی ناری بکهره وهك. پدردتاش.]

ف: تَراش، تَراش، تراشنده. (علامت فاعل است:

سنگتاش.)

ع: ندارد. [هاوواتای عده‌بی نیه.]

## تاش

ك: زرد، سخت، کینف، که‌مه‌ر. [تاشه‌برد (تیشه‌شاخ)]

ف: کوه، کَمَر. (کوه سنگی)

ع: طُود، صَخْرَة.

## تاشه کوچک

ل: ته خته کوچک. یاس. [ته خته به رد]

ف: تخته سنگ، سنگ نازک.

ع: بِلَاط. قَضَف.

## تاشین

ل: پاچین. [لایردنی مرو به تیخ. (وهك: تاشینی سر.)]

ف: تراشیدن، سَئِردن، اُسَئِردن، اُسَئِردن. (سر مثلاً.)

ع: حَلَق، حَلَت، وَسِي، اِيسَاء، مَوس، اِحْفَاء.

## تاشین

ل: دادن. [تیش کردن (ی دار یا قه لَه) به تیخ.]

ف: تراشیدن. (چوب، قلم)

ع: نَحَت، بُرِي، نَجَر.

## تاشین

ل: برین، دروین، دروئن. [دورینه وه (ی سمرزه، نائف و...)]

ف: تراشیدن، چیدن، درویدن. (سبزه علف و امثال آن.)

ع: جَر، حَصَد، حَصَد.

## تاشین

ل: خراشین. [کِراندن (وهك: کِراندنی خهت.)]

ف: تراشیدن، خراشیدن. (خط مثلاً.)

ع: حَك.

## تاشین

ل: [تراشین (وهك: تاشینی چهرم.)]

ف: تراشیدن. (چرم مثلاً.)

ع: دَلَك، عَرَك، مَاس.

## تاعوون

ل: زَهَقته، درزم. [چاره قورله، نه خوشی رشانده.]

ف: زَقته.

ع: طاعون، دَبَل.

## تاعهت

ل: فهرمانیه رداری. [گوپرایه لی]

ف: نیوشش، نیوشیدن.

ع: طاعَة، عُبودیَة.

## تاف

ل: تافگه، ناوشار. [تافگه]

ف: آبشار، آبریز.

ع: خَرَارَة، شَلَالَة، مَصَب.

## تاف

ل: توف، زَر. [تاف جوانی، تاف دهو] [گور، گهرمه، مهرهت]

ف: توف، زور. تندى، تاخت.

ع: شِدَة، مَوَة، مِيعَة، فَوْرَة، عِنْفَوَان، طُغْيَان.

## تافته

ل: دیوا، حریر. [جوزه پارچیه کی ناویشمه.]

ف: تافته، دیبا، دیباه، دیبیه، دیوا، بَرَنو، پَرَند، خریر.

ع: حَرِير، دِيباج، دَبِيق.

## تافگه - ناوشار

## تافه

ل: هاژه (دهنگی با، دهنگی نار.)

ف: صدای آب. صدای باد.

ع: خَرِير، رَنِين.

## تاق

ل: تاقه، ده لاقه]

ف: تاقچه، طاقچه.

ع: دَقَة، رَقَة، سَهْوَة، مِشْكَاة، طَاق.

## تاق

ل: گوممز. [سهربانی قوژر.]

ف: تاق، طاق، گَنَبَد، خَنَبه، خَنَب، خُمب، خُم.

تازم، پورگند.

ع: قُبَّة، طاق، قَنْطَرَة، عَقْد.

وینه <۲>

تاق

ك: تال، تال، ته‌نیا، تمل، [تاقانه]

ف: تاق، تاك، تَك، تا، تاه، تاي، تَه، تنها.

ع: فَرْد، فَرْد، فَرِيد، وَاحِد، وَحِيد، تَو، وَتَر، خَسَى،

مُنْفَرِد، مُنْفَرِد.

تاق

ك: تال، بی‌تا، بی‌هارتا، [بی‌تینه]

ف: تَك، تاك، بی‌تا، بی‌همتا، بی‌همال.

ع: فَرْد، وَحِيد، فَرِيد، نادر، عَدِيمُ الْخَطِير.

تاق

ك: تال، واز، (درگا مدسه‌لن)، [کراوه]

ف: باز، واز، گشاد، گشوده، گشفته.

ع: مَفْتُوح، مُنْفَتِح، مَهْرُوج، مَنهْرَج.

تاق

ك: خَم، [سرمیچی که رانده‌یی]

ف: تاق، خَم، خَنْب.

ع: طاق، هِلال، قَنْطَرَة، سَطَح مُنْحَنِي.

وینه

تاق‌تاق‌کوره

ك: بایه‌قوش، [قژار که] (جوزه کونه‌بوویه که ده‌لَیت:

حق.)

ف: چَرَك، چوك، خَرَبور، خَرَبوز، خَرَبواز،

خَرَبیواز، خَویوز، شَباوِیز، حق‌گو، حق‌گویی،

جُغْد. (یک قسم از جغد است که می‌گوید:

حق.)

ع: بُوَف، عَقَق.

تاقچه

ك: تاق، [تاقه، ده‌لاقه]

ف: تاقچه، طاقچه.

ع: دَقَّة، مِشْكَاة.

تاقم

[ك: دسته]

ف: تیپ، دسته.

ع: سَرِب، تُكْنَة، عِدَّة، جَمَاعَة.

تاقمانه‌جفت

ك: پشکیلان، [تاقمان له جوت (یاریه‌کی به‌ناوبانگه و

به‌یه‌ك دست‌ده‌کریّت، به‌پیچده‌واندی «کاله‌مشتی» یوه که

به‌هم‌درو دست‌ده‌کریّت.)]

ف: تاق جُفْت. (بازی است معروف که با

یک‌دست بازی کنند به‌عکس «کاله‌مشتی» که با

دو دست می‌شود.)

ع: فِئال، مُخَاسَاة. (أَخْصَا أَمْ زَكَا؟)

تاقمه ← ته‌کمه

تاقنما

[ك: روکاری دیواری حموشه که وه‌ك تاق دروستی

ده‌کن.)]

ف: تاق‌نما. (تاق‌نمای دُور حیاط)

ع: رَوَاق، مَرَسَح.

تاقنه‌سره‌ت

[ك: تاقنك که به‌فرش و پارچه بو میوانداری دروست

ده‌کریّت.)]

ف: خوازِه، کوپله. (تاقی که از فرش و پارچه

برای تشریفات می‌سازند.)

ع: مَرَسَح، طاق نُصْرَة، قَوْسُ النُّصْر.

تاقوته‌نیا

ك: ته‌نیا، [تاك و بی‌هاردم]

ف: تَك و تَنها، تَنها.

ع: وَحِيداً، مُنْفَرِداً.

تاقه

ك: توپ، [قوماشی به‌سدر یه‌کدا قه‌دکار. (یه‌ك توپ



پارچه‌ی هدریشم.)]

ف: تاقه. (یک «توپ» پارچه‌ی ابریشمی)

ع: طاقه.

**تاقه**

ك: لهقه، لهق، تهل، تهله، تاهه. («تاقه‌گون» مسهلن.)

[تاك، تاقانه]

ف: تك، تاه، تاك، يك. («تاقه‌گون» مثلاً.)

ع: طاقه، فرد، واحد، أحد.

**تاقه**

ك: تار، توانا، توانایی، وه‌قره، ورینگ، رهدت. [وزه، هیز]

ف: تاب، تاو، تیو، ثوان، توانایی، پی، پیاب.

ع: طاقه، طوق، قدرة، مقدرة، جهد، قیل، استطاعة،

قدار، قدار، مقدرة، مقدرة، قدارة، قدورة، قوّة.

راحة....

**تاقه‌ت‌کردن**

ك: تارام کردن. (نفس تاقه‌ت کردن مسهلن.) [هیدی

کردنره]

ف: آرامیدن، آرامیدن، آرام کردن.

ع: اراحة.

**تاقه‌ت‌گرتن**

ك: ورینگ‌گرتن، تارهاوردن. [دانه‌خوذاگرتن، بدرگه‌گرتن]

ف: شکیب، نیناد، ژکفری، تاب آوردن.

ع: طاقه، صبر، تحمل.

**تاقی**

ك: کلار. [اجزیه کلاریکی ژنانیه.]

ف: تاقی، تاقیه، کلاه زنانه. (نوعی است از کلاه

زنانه.)

ع: طاقيه، تخفیفه.

وینه‌ی هیه

**تاقی**

ك: به‌رآورد. [نه‌زمون]

ف: به‌رآورد، آزمایش، آزمون، ژون. سنجش.

ع: تحقیق، امتحان، اختیار، تجربه، تجرِب.

**تاقی‌زه**

ك: کلارزه (کلاریک که پاره‌ی نالتون یا زیری پندا

ده‌روون.)

ف: تاقی‌ژر، کلاه‌ژر. (کلاهی که پول طلا یا نقره

بر آن دوزند.)

ع: طاقيه.

وینه—پزه >

**تاقیق**

ك: دوربوسی. [راستی، دلتیایی (به‌رامبری «گومان».)]

ف: آؤز، ذروا، ذروای، ذرواخ، درست. (ضد

گمان)

ع: تحقیق، یقین.

**تاقیق‌کردن**

ك: تا ده‌رآوردن. [لیکولینه‌ره، چورنه بنج و بناوان.]

ف: ته درآوردن.

ع: تحقیق.

**تاقیه‌و‌کردن**

ك: به‌رآورد کردن. [تاقی‌کردنره]

ف: آزمودن، به‌رآورد کردن، سنجیدن.

ع: امتحان، اختیار، تجرِب، عجم، قطم.

**تاک**

ك: تاه، تاق، تهل، تنیا. [تاقانه، بی‌هاوتا]

ف: تاك، تك، تاق، تا، تاه، تایی، ته، تنها. بی‌تا،

بی‌همتا، بی‌همال.

ع: فرد، فرد، فرد، فرید، مُنفرد، مُتفرد، فردان،

وحد، واحد، وحد، أحد، وحید، أوحد، وتو،

خَسَى، تو، عَدِيمُ النُّظَر.

**تاک**

ك: تاق، واز، کریاگه‌ره. [کراه]

ف: باز، واز، گشوده، گشاده، گشافته، بازشده.

ع: مفتوح، مُفتَح، مَهرُوج، مُنَهِج.

## تاک تئمه

ک: ... جیاره کردن، تاکه کردن. [تئمه یاختن. جیاره کردنه]

ف: تک کردن. جدا کردن.

ع: افراد، تفرید، توکید، ایحاد. تفریق.

## تاکه

ک: تئمه یال. [تاقانه (منداالی بی خوشلویرا).]

ف: یگانه، یکانه. (فرزند منفرد)

ع: آعور، آوحد، فرید، مُنفرد، وحید.

## تاکردن

ک: قه دکردن. پیچاننده. [نوشاندنده. لوله کردن]

ف: تا کردن، ته کردن. نوردیدن.

ع: تئنبه، طوی، طی، لوی، لی، لف.

## تاکوتوک

ک: یه که یه که، دانه دانه. [تاکوتهرا]

ف: تک تک، تک توک، تک و توک، یک یک.

دانه دانه.

ع: فرداً فرداً، واحداً واحداً، فرادی، وحاداً، احاداً،

مُوَحَّدَةً، فراداً، فراداً، فرادی.

## تاکوی

ک: درێژ و کوتا. [کورت و درێژ، نارێک]

ف: کوتاه و بلند، دراز و کوتاه.

ع: مُتفاوت.

## وتنه

## تاکه

ک: تاک، تاقه. [تئمه]

ف: تاک، تک، تاه، یگانه.

ع: مُنفرد، واحد، فرد، فرید، وحید.

## تاکه

ک: تا. [مهتا]

ف: تا، فاید، تاکه.

ع: حتّی، الّی، الّی آن.

## تاکه و یوون

ک: تاکیهانه، جیاره بوون. [تئمه کهوتن]

ف: تک شدن، جدا شدن.

ع: فُروود، تَفَرُّد، اِنْفِرَاد، وَحُود، تَوَحُّد، اِفْتِرَاق.

تَفَرُّق، اِنْفِصَال، خُدر، خُذَل.

## تاکه ی

ک: تا چدن؟ [مهتا که ی؟]

ف: تا کی؟ تا چندن؟ تا چه هنگام؟

ع: الّام؟ الّی اَین؟ الّی اَی وقت؟

## تاکیهانه — تاکه و یوون

## تاکید

ک: سهختی. [جهدت]

ف: مُکاس، مُکیس، قَدَعَن، غَدَعَن.

ع: تَأکید، تَوکید، تَشدید، تَوثیق، تَقْرِیر، اِحکام.

## تالیبولعلیم

ک: دانشخوا، دانشخواز. [زانستخواز، قوتابی]

ف: دانش خواه، دانش پژوه، دانشجو.

ع: طَالِبُ الْعِلْم.

## تالیف

ک: بهستن، ههلبهستن، لکائن، نووسین، دوروس کردن.

[ریزک خستن، دانان]

ف: بَستَن، پَیوستَن، نوشتَن، درست کردن.

ع: تَألیف، تَصنیف، تَرتیب، تَنْظیم.

تَالِیم — ته علیم [پسته کاری گوزدراره. (عزف «ته علیم»

است.)

## تال

ک: ته حل، بهرانبهری «شیرین».

ف: تلخ.

ع: مَر، أَجَاج.

## تال

ک: [ناخوش] (عه یشمان تال بو.)

ف: تلخ.

ع: مُنْقَص، مُکَدَّر.

## تال

ك: تار، رهش. (تال داگدریان.) [تاریک]

ف: تار، تیره، تاریک، سیاه، پُشام.

ع: کُدر، اَغْبَر، اَسود.

## تال

ك: لیزگ. [همودا]

ف: تار، تاره، نخ، رشته، گُناغ.

ع: سِلْکَة، سِلْک، خِیط، سَدی.

## تال

ك: مازگ. تَوَكَلْ هه‌نار. [مازور. توکیله‌هه‌نار (و شتی لمر

چه‌شته که له ده‌باخیدا به‌کار ده‌بریت.)]

ف: مازو. پوست انار. (و امثال آن که برای

دباغی به کار می‌رود.)

ع: عَفْص. قِشِرُ الرُّمَان.

## تالان

ك: چه‌پار. [راپروت]

ف: تالان، تاراج، یغما، چپاول.

ع: نُهَب، غَارَة، أَخِيذَة، بَكِيلَة. فَي، فَي، غَنِيْمَة،

عَوَاف.

## تالانه

ك: ... باخچه. [ته‌لانه: پارچه‌یک زمری بر چاندن.

هه‌روه‌ها: باغچه]

ف: کَرْد، کَرْت، کَرْتَه، کُرْز، کُرْزَه، مَرَج، مَرَز،

مَرَزو، مَرَزوی، پَل، کُنا، کَرار، کوار. باغچه.

ع: دَبَرَة، حُدَيْقَة، مَسْکَب.

## تالانی

ك: چه‌پاری. [به‌تالان‌برار.]

ف: تالانی، تاراجی، یغمایی، چپاولی، پَرِه،

یغما.

ع: غَارَوِي، نُهَبِي، مَنُهوب، أَخِيذَة، بَكِيلَة، عَوَاف،

فَي، فَي، غَنِيْمَة.

## تالو

ك: نارار، زروخار. [ناخوشی، مه‌ینه‌تی]

ف: تلخی، زاری، زهراب.

ع: مَرَارَة، مُصِيبَة، كُرْبَة، كُرْب، مَشَقَّة، مَشَقَّة،

مِحْنَة، عَنَا، عَنَا، عَنِیَة، قَعْب، دُرْج، نَصَب، غِيَاظ،

بُؤْس، بَأْسَاء، ضَرَاء.

## تالپ

ك: پایه، په‌یَور، خوازگار. [خوازیار، دواکر]

ف: خواهان، خواستار، خواستگار، جویا،

جوینده، خواهنده، پَرُوه، پَرُوهنده، پوینده،

یوشنده.

ع: طَالِب، مُسْتَدْعِي، هَوِي، مُحِب، مُشْتَاق.

## تال داکه‌ریان

ك: ره‌شور برون. [ره‌ش داگرسان، ره‌ش هه‌لکه‌ران]

ف: سیاه‌شدن، تیره‌رنگ شدن، خشمناک شدن،

ریختن خون به رخسار.

ع: کَدَر، کَدَارَة، کُدور، کُدورَة، کُدْرَة، تَكْدُر، اِغْتِيَاظ،

اِحْتِدَاد، تَغَضُّب، اِسْتِغْضَاب.

## تالشاری

[ك: تالشاری: دهرمانیکی ره‌ش و تاله.]

ف: آلوا، جُدُرُوا، شَبِیَار.

ع: مَنَبَر سَقُوطِي.

## تالغ

ك: تاله، سه‌رنویش، چاره، بخت، هاتونه‌ها. [شانس،

چاره‌نوس]

ف: آوَرْتد، تاخیره، بخت، هور، ریک، سرآمد،

برآینده، سرنوشت. اختر.

ع: طَالِع، اِقْبَال.

## تالگ

ك: تالگه. [تالیشك (گیاه‌یکی به‌ناریانگه.)]

ف: تَلَخْک. (علفی است معروف.)

ع: ...

وینه

## تالگمر ← تالنگ

## تالونوروش

ك: تالار. [دژواری، گیرنده‌یی]

ف: تلخ و ترش، تلخی، سختی.

ع: محنة، مشقة، المر و الحامض، التباساء و

الضراء.

## تالوتون

[ك: تفت و تورن]

ف: رُمخت، تلخ تندمزه.

ع: جفص، عفص، حامز، حریف.

## تالوکه

ك: پهل، پهل‌پهل. [هله‌داوان، عه‌هله]

ف: شتاب، شتاو، اشتا، اشتاب، اشتاو، باتیمار،

پاتیمار، تندی.

ع: عَجَلَة، تعجيل، اسراع، اشتداد.

## تالوکه

ك: دارا، گدراه برون. [سورویون له‌سهر داخواز.]

ف: درخواست، درخواست‌کاری، سخت‌گیری.

ع: مُطالَبَة، تَطْلُب، اِطْلَاب، تَشْدُد.

## تاله

ك: رهش، رهشام. [مه‌یله‌رهش]

ف: سیه، سیه‌فام، تلخ‌رنگ.

ع: أسود، كدر.

## تاله

ك: بام، چرده. [ره‌شتاله] [ته‌سمه‌ری مه‌یله‌رهش]

ف: قام، پام، چرده، رنگ. (سیه‌فام، سیه‌چرده،

سیه‌رنگ)

ع: ضارب. (ضارب إلى السوداء.)

## تاله

ك: تال. [بادامه‌تاله] [ته‌حل، ناخوش]

ف: تلخ.

ع: مر، أجاج.

## تاله

ك: به‌خت، نگین، سهرنوشت، چاره. هه‌ساره. [چاره‌نووس]

ف: به‌خت، تاخیره، آورند، هور، نگین،

سهرنوشت، ریک، اختر. برآینده.

ع: طالع، اقبال. کَوَکَب. شارق.

## تاله ← تالو

## تاله‌تان

ك: به‌دتاله، به‌دبه‌خت، به‌دچاره. [کلون، بی‌تیقبال]

ف: بدبخت، به‌هور، بدن‌گین.

ع: شقی.

## تالک

ك: مرز. [ده‌نکیکه تیکه‌لی گه‌م ده‌یت.]

ف: تلخک، سیهک. (دانه‌ای است که قاتی گندم

می‌شود.)

ع: خافور.

## وتنه

## تال هه‌وریشم

[ك: هه‌ردای ناریشم.]

ف: رشته، پناغ.

ع: خیط.

## تالی

[ك: ته‌حلی (تامی تال).]

ف: تلخی. (طعم تلخ.)

ع: مرارة، أجوج.

## تالی

ك: سه‌ختی. [دژواری]

ف: تلخی، ناگواری.

ع: شدة، مرارة، لواء.

## قام

ك: چه‌شه، مزه، میلال، چه‌شکه. [چیژ]

ف: خوا، مزه، چشه.

ع: ذوق، طعم. لذة.

## نام

ك: چهری، رزن. [چهرایی (كه دهيكنه نار چِشت.)]

ف: چربی، روغن. (كه توی آش كَنند.)

ع: دُسُومَة، دَسِم، دُهن، زَیت، سِمن، ثَباریق.

## قامات

ك: تارات، هه‌ئیت، په‌ئیت. چاخان، درۆ، ده‌له‌سه. دار.

خوه‌شامه‌د. [قسه‌ی پروپوچ. (بنه‌رتی نهم وشه‌یه وشه‌ی

«دام» كه كۆ كراوه‌تموه و بووه به «دامات»، پاشان كراوه

به عه‌ره‌بی و بووه به «گامات».]

ف: پرت‌ویلا، سخن‌های پریشان، سخن‌های

پراگنده. لاف، گزاف، خوش‌آمد، سخن‌های

فریبنده. (ریشه‌ی این کلمه از «دام» است كه

آن را جمع کرده «دامات» شده، بعد معرَب شده

«طامات» گشته است.)

ع: خُرافات، شَطحات، شَماریخ، طامات، آباطیل،

اَكاذیب، اَخادیح.

## تاهلزو

ك: تاسه‌خوار، تاره‌زومهن. [تامه‌زۆ]

ف: تاسمَند، تاسه‌خوار، تَلوسه‌خوار،

تَلواسه‌مند، آرزومند.

ع: وِلع، مُشتاق.

## نامل

ك: سهر، مهنه‌ر، وچان، نیست. [یشوو]

ف: ایست، مول، درنگ، نیناد، شكیب، شكیبایی.

ع: صَبَر، تَأَمَّل، لُبَث، مَكَث، تَوَقُّف.

## نامل

ك: برده‌باری. [شازده‌به‌ر، خۆراگرتن]

ف: بُردباری، پذیرفتن.

ع: تَحْمَل، قَبُول.

## نامل‌کردن

ك: مهنه‌ركردن، نیست كردن، وچان‌گرتن. [خایاندن]

ف: ایست، درنگ‌کردن، مول نمودن، مولش،

مولیدن، شكیبیدن، نیناد كردن.

ع: صَبَر، لُبَث، مَكَث، تَوَقُّف، تَأَمَّل.

## نامل‌کردن

ك: هوش‌پندان. رده‌ویسون، سه‌رلێكردنه‌ر. [تیبینی،

ررده‌بونوه]

ف: باریك شدن، هوش‌دادن.

ع: دَقَّة، نَظَر، تَأَمَّل، تَعَمُّق.

## تاموخوا

[ك: به‌هارات، بۆن و به‌رامه]

ف: روغن و نمك، اوزار.

ع: ثَوَابِل، اَبازیر

## تاموخوا

[ك: چِشَر، شِرینی (تاموچِشَر قسه.)]

ف: نمك. (مزه و نمك سخن.)

ع: مَلَاخَة، حَلَاوَة.

## تان

ك: نِیوه. (خوهرتان) [خوتان (جِیناری لکاری كسی دروه‌می

كویه.)]

ف: تان، شما. (خودتان، خود شما. ضمیر جمع

مخاطب است.)

ع: تُم، أَنْتُمْ، كُمْ. (كُنْ، تَنْ)

## قان

[ك: كه‌م، بر] [تانیكه [تانیکی] کوتا.)

ف: لخت، كم.

ع: قَلِيل، بَعْض.

## قان

ك: رایژن. [راهیل (تالی درِژایی پارچه.)]

ف: تان، تانه، قَرت، قَلات، بالواسه، تار.

(رشته‌ی طول جامه.)

ع: سَدَى، سَدَاة، سَتَا، سَتَاة، حابِل.

## تاج

ل: تاج. [کلاری پاشایان.]

ف: افسر، ذیهیم، داهیم، داهول، دیهول،

لانک، تاج. (کلاه سلاطین)

ع: اکیلل، تاج.

## تاج خروس

ل: بادرز. [گولی پرنه که له شیر.]

ف: خوج، خوجه، بوبنگ بادروج، تاج خروس،

بستان افروز، گل یوسف.

ع: اقربط، ضومر، ضنیم، مُفَرِّجُ الْقَلْبِ، الْحَبِوُ

الْبُسْتَانِي، بادروج.

وینه

## تاج دهویشی

[ل: کلاری دهویشانه: جزره کلاریک بووه.]

ف: برکی، کلاه درویشی.

ع: بُرُئْس، مَوَلُوءَه.

وینه

## تاج زاوا

[ل: تاجیک که له گول و ریعانه بو زاوای دروست

ده کن.]

ف: پَساک. (تاجی که از گل و ریاحین برای

داماد می سازند.)

ع: تاجُ الْخَتَنِ.

وینه

## تاج کوله که

ل: سهرکول. [داری نیروان کوله که و بان.]

ف: سرستون، تاج ستون.

ع: تاجُ الْعَمُود.

وینه

## تاج که له شیر

ل: پرپ، پرنه. [پرنه‌ی که له شیر]

ف: پوپ، پوپه، جوج، خوج، خوجه، بلوج،

## خوراوه، لانک.

ع: عُرف، مِغْفَر، تاج.

وینه: پوپه

## تاج که یانی

[ل: تاجی پاشایان.]

ف: کَرَزَن، گَرَزَن، گَرَزین.

ع: قَنْقَل.

وینه: هیه

## تاجی

[ل: تاجی (سدگی راو).]

ف: تازی. (سگ شکاری)

ع: سَلُوقِي، سَلَاقِي، مَجْرَع، جَارِحَة.

وینه

## تان دهوکه فتن

ل: کوته بورن، روش هه‌لدان. [تالکیش بورن (وله): روش

هه‌لدانی جلویه‌رگ.]

ف: تازیرآمدن، کهنه شدن. (لباس مثلاً.)

ع: غَفَر، اغْفِرَار.

## تانشین

ل: لمت، جرم، خلت. [خلته، نیشتر]

ف: دُرْد، دُرْدَه، دُرْدی، خَرَه، خَرْد، ته‌نشین،

لای.

ع: راسِب، خَلَط، كُدَارَة، دُرْدِي.

## تانشین بوون

ل: نیشته‌بیخ. [که‌رتنه‌بن]

ف: ته‌نشین شدن، دُرْدی‌دادن، خَرَه پایین

دادن.

ع: رُسُوب، رُكُود.

«تاج» [«تالک»]

ل: روماندر. [ده‌بابه (قه‌لای رومان).<sup>۱</sup>]

۱- رومان: نه‌دستاو، بزئو + دز: دژ، قه‌ل. (ر-ر)

ف: روان دز، روان دژ. (قلعه‌ی متحرک.)

ع: دَبَابَة.

وینه

قافه

ل: له که. [په له (په له‌ی به‌ی و شورتی و...)]

ف: لَکَه، تَفْسَه، تَفْشَه، تَفْش، کَلْک. (لکه‌ی به و هندوانه و غیره.)

ع: کَلَف، هَمَة.

قافه

ل: ته شهر، سه‌رزنشت. تروس. [توانج]

ف: کَواژ، کَواژه، تَرخَنده، پِیغار، پِیغار، پِیغاره، گرفت، گرفته، پُلکه، غُنْبه، تَفْشَه، تَفْش، کَلْک، تَشَر، سینه. نکوهش، سرزنش، سرکوبی، سرکوب.

ع: مَطْعَنَة، مَنز، کَرط، تَشْنیع، قَدَح، لَوْمَة، وَتِیغ.

قافه‌ی چاو

ل: له که‌ی چاو، ناخونده. [په له‌ی سر چاو]

ف: خَجْک، ناخُنه، خَرْمَه‌ره.

ع: کَوکَب، ظَفَرَة، عَفَاء.

قافه‌ی

ل: که می. [تانیکی کوتا]. [ه‌ندیک]

ف: لَحْتی، کَمی، بَرخی.

ع: مِقْدَارًا، قَدَرًا، قَلِيلًا، بَعْضًا.

قافه‌ین

ل: توانین، توانا، توانایی. [هیتز، رزه]

ف: تانستن، توانستن، توانش، توان، تاب، تابش.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، مَقْدَرَة، مَقْدَرَة، طاقَة، وَسْع.

قافه

ل: گَی، سَوَله، هالار، گهرما. [تین، بلنسه]

ف: تاو، تاب، تابش، تَف، گَرمی، آلاو، آلو، آلو.

ع: شَرَر، شَرارَة، حَرارَة، لَهیب، وَهَج، شَوْبُوب.

قافه

ل: شَهوق، روشنایی، خوره‌تار. [روشناکی، همتار]

ف: تاب، تاو، تابش، فروغ، پَرَتو، روشنی، آفتاب.

ع: ضَوء، ضیاء، نُور، سَنّا، شُعاع، شَمس.

قافه

ل: حدیوت. ترس. [سام]

ف: تاب، تاو، غَزَم. ترس.

ع: هَبِیَة، سَطوَة، خوف.

قافه

ل: تارشت. رینگ. [هیتز، تاقه‌ت]

ف: تاب، تاو، تابش، تَوَش، تَوَش، توان، توانایی، آزرَم.

ع: قُوَّة، قُدْرَة، طاقَة، صَبَر.

قافه

ل: دم. گا. (تاتار). [کاتیکی کم.]

ف: دم. گاه. (گاه‌گاه)

ع: لَمَحَة، لَحْظَه. حَین. (أحيانًا)

قافه

[ل: ریژنه (بارانیس که چند دقیقه به تندی دباریت.)]

ف: ریزش، باران تَند، باران کم. (بارانی که چند دقیقه تند می‌بارد.)

ع: فَبَاَة، شَوْبُوب.

قافه

ل: توننی. (به تار هانگه). [توندی، په‌له]

ف: تاب، تَندی، زور.

ع: شَدَة.

قافه

ل: یاو. [لهرزوتا]

ف: تَب، جَشَن.

ع: حُمَى، صَالِب، نَافِض.

تَلَو

ل: پِیچ، با. (بادان) [گرژ، لول (پیچ‌دان)]

ف: تاب، تاو، پیچ. (تافتن)

ع: قَتَل، بَرَم.

تَلَو

ل: لَنگ، غار، تهرات، دهر، چوارنال. [راکردن]

ف: تَک، تاخت، دو.

ع: رَکض، عَدُو، قَبِصَى.

تَلَو

ل: خول، گِیج. (تاوله‌مه) [سور (وله): سوراندنوهی

«پول گه‌شین»].

ف: تاب، تاو، گِیج. (گرداندن تابلمه مثلاً).

ع: جَوَل، جَوَلان، اِدَارَة.

تَلَوان

ل: بژاره، پاداشت. گوناسا. [جهرمه، زیانانه، قهره‌بوی

هله]

ف: تاوان، جاور، پاداش. گَنه‌سا.

ع: دِیَة، غَرَامَة، مَغْرَم، حَمَالَة، عَوْض، بَدَل، جُرَم.

تَلَوان

ل: گونا، قوژن، خراوه، کالَت، گوناع. [هله، سهرینچی]

ف: گناه، تاوان، ریژک، بزه، گُشود، نافرمانی.

ع: ذَنب، خَطَا، خَطِیئَة، خَطِیئَة، اِثْم، وَزَر، جُرَم،

عَصِیان، مَعْصِیَة، تَقَاصُر، تَقصیر.

تَلَوان‌دان

ل: بژاردن، پاداشت‌دان. [قهره‌برو کرده، زیاننده‌دان]

ف: تاوان دان، جاوَزیدن، جاوَز دادن، پاداش

دادن.

ع: غَرَم، غَرَامَة، اِغْتِرَام، تَغْرَم، وَدِی، وَدِیَة.

تَلَواندهر

ل: بیژیر. [قهره‌برو کرده، زیاننده‌ر]

ف: بابیزان، بابیزَن، پایندان، شائنگ، تاوان بده.

ع: ضامن، غارم، غَرِیم.

تَلَوان

ل: تاوانده، نارکردن. [تاوانده‌ره]

ف: گداختن، آب کردن.

ع: هَم، تَذْوِیب، اِدَابَة، اِسَالَة، تَسْیِیل.

تَلَو

ل: تته، دارتهرم، تهرم، لاش‌کِش. [تابوت، جهنازه]

ف: کاهو، کاهوگب، مرده‌کش، لاش‌کش.

ع: نَعش، جَنَازَة، حَدباء، نِیط، تَتَو، تابوت.

ویننه

تَلَوَن‌کردن

ل: ته‌لریاکردن. [ته‌یار کردن، ناماده‌کردن]

ف: فراهم کردن، بَسِیجیدن، بَسَغْدیدن.

ع: تَهْیِئَة، تَقْیِیَة، تَعْبِیَة، تَدَارُک.

تَلَوان

ل: لنگ‌دان، تهرات‌نیان. [غارده‌انی توند]

ف: راندن، دویدن، دوانیدن، تاخت‌کردن.

ع: رَکض، عَدُو

تَلَوان

ل: خول‌دان، گِیج‌دان. [هله‌سورپادان]

ف: تاب‌دادن، چرخ‌دادن، گِیج‌دادن، گردانیدن.

ع: اِجَالَة، اِدَارَة.

تَلَوان

ل: بادن، پیچ‌دان. [کرژ کردن]

ف: تاب‌دادن، تابیدن، تافتن، پیچاندن،

پیچ‌دادن.

ع: بَرَم، اَزَم، قَتَل، جَدَل.

تَلَوان

ل: سوربوکردن. [داختن، هله‌گرساندنی توند].

ف: تاختن، تاب‌دادن، سُرخ کردن.

ع: تَحْمِیَة، اِحْماء، تَسْعِیر، اِسْعار.



## تاوس

ك: بالنده به کی جوانی به ناربانگه.

ف: فیس، تاووس، تاوس.

ع: طاووس.

وینه

## تاوسان

ك: هاوین. هاسن: وهرزی دواى به هار. (له «تاب» وه

وهرگیاوه. وهك: «ریگستان». كه سى مانگ ده خایه نیت.)

ف: تابستان. (از «تاب» است. مانند «ریگستان».

و آن سه ماه است.) گرماخیز. آتش بییز.

جهان بخش.

ع: صیف، قیظ.

## تاوشت

ك: تاو، توانا، ورینگ، بهرگه. (تاوم نیسه، توانام نیسه.

ورینگ ناگرئ. بهرگه ناگرئ.) [هیز، تاقهت]

ف: تاب، تاو، تابش، تاوش، توان، توانایی.

ع: طاقة، قُوّة، قُدرة.

## تاوگرتن

ك: داگرسیان. سووره بورن. [هه لگوسان، داخران]

ف: تاب گرفتن، افروخته شدن، گرم شدن، سرخ

شدن.

ع: اصقار، اصطِقار، اِتْقَاد، حُمَي، حُمُو، تَسْعَر.

## تاوله مه

ك: ناگرگه شهوگر، ناگرپاده. [پول گه شین: ده فیکسی له

تمل دروست کراوی دهسه داره، خه لووز و پشکوی تینه که ن و

سووری ددهن تا بگه شیتته وه.]

ف: تابلمه، آتش روشن کن.

ع: جَوَالَة.

## تاو لیهاتن

ك: هه دل لیهاتن، بی تارام بورن. [توثره لییان]

ف: غله، بی آرامی، بی تاب شدن، بی تابى، تپاک.

ع: اضطراب، هَيِجان.

## تاوله

ك: گزنیته، کشنیته. [گزنیژ: گیایه که.]

ف: گشنیزه، کشنیز، کشنیج، کَسبِرِه، کَزبِرِه.

ع: جُلْجُلان، کُسبِرَة، کَزبِرَة.

وینه

## تاوله کیفیه

ك: گزنیژى خَورسك.

ف: گشنیز کوهی.

ع: مُخْلَصَة.

## تاو میان

ك: تار نیان، تهره دوا نیان. لنگدان. [شوین کهوتن بژ گرتن.

هه دره ها: غاردان]

ف: راندن، دنبال کردن. تاختن، تاخت کردن،

دواندن.

ع: طَرْد، ذاب، اِحاشَة، تَعْقِيب، تَعاقُب. رَكض.

غَدو.

## تاوه

ك: ده فیکه بژ سوور کرده وه.]

ف: تاوه، تابه.

ع: مَقْلَى، مَقْلَة، طابِق، طابَة.

وینه

## تاوه تا

ك: تابه تا، ناجور. [تاکه و تاک، نه گونجار]

ف: لنگه به لنگه، تابه تا، ناجور.

ع: مُتَخَالِف، غَیر مُطابِق.

## تاویار

ك: [نه دنازه يك گه نم - بژ نمونه - كه له تاوه به كدا

ده برژنیتریت.]

ف: تاوه. (مقداری گندم مثلاً که در یک تابه

برشته شود.)

ع: طابَة.

## تاویان

ل: نارېوون. [توانهوه]

ف: پَخَس، پَخَسَش، گدازش، گدان، گداختن،  
گداخته شدن، آب شدن.

ع: ذوب، ذوبان، سیل، سیلان.

**تاویانهوه**

ل: نارېوون. [توانهوه]

ف: پَخَسَش، پَخَسیدن، پَخَسیدن، گداختن،  
گدازش، آب شدن.

ع: ذوب، تَذُوب، حَل، اِحْلال، تَسَايُل، اِنْهَام.

**تاویده**

ل: خدیاته. [بڼی یادرای هدریشم.]

ف: تاویده، تابیده، ابریشم.

ع: خِيط، اِبْرِيسَم، قَتِيل، نِصاح.

**تاویر**

ل: هدتار. [بهردی گهره‌ی تلیره‌کرار له شاخه‌ره.]

ف: فندیره. («هدتار» بزرگ.)

ع: قَلْعَة، شَنْظِیرَة، شَنْظُورَة.

**تاوین** ← **تاوین**

**تاویه‌تی**

ل: تایره‌تی. [تابیده‌تی، نه‌نقست]

ف: ویر، ویرزه، به‌ویژه. دانسته.

ع: مَخْصُوص، خُصُوصِي، بِالْخُصُوص، خُصُوصًا.

عَمْدًا، قَصْدًا.

**تابیه‌تی** ← **تاویه‌تی**

**تاير قودس**

ل: فرشته. [په‌ری]

ف: فرشته، پرشته، پرهشته.

ع: طَائِرُ الْقُدُس.

**تايفه**

ل: تیر، هز، قنگزه، نارېشته، به‌تۆم، گرو، ریشه.

[خِئَل، بڼه‌ماله]

ف: تیره، رشته، دوه، دودمان، گروه، خانواده.

خاندان، دودمان.

ع: حَي، رَهط، قَوْم، قَرِيق، قَبِيلَة، عَشِيرَة، شَعْبَة،  
طَائِفَة، شَعْب.

**تایله**

[ل: دره‌ختیکه له قه‌برستاندا ده‌نیژن و به‌ره‌ک‌ی وه]

«بڼه‌ک» [وايه.]

ف: بُنْگَل، بُنْگَلْک. (درختی است در مقبرستان

غرس می‌کنند، ثمر آن شبیه است به «بُنْگ».)

ع: بَن، وِینه

**تاینجه**

ل: تایچه. [ده‌فریکی له به‌ره‌ی دوست‌کراوه که دو «تا» ی

ده‌بسته یه‌ک «بار».]

ف: تایچه. (ظرفی است از گلیم که دو لنگه‌ی

آن یک بار است.)

ع: کُرَن، قَنْیَقَه، سَقِیْحَه.

وِینه

**تایه**

[ل: گیشه (کومه‌تیک باقی له‌سهریک دانراو).]

ف: تایه، نرزه، نرزه. (پشته‌ی علف که روی

هم می‌چینند.)

ع: کُومَة، کُومَة.

**تجاره‌ت**

ل: شاره‌به‌ره، داد‌وبسه، کاروان کردن [مامه‌له‌کردن،

کیرین و فروشتن]

ف: سوداگری، بازرگانی، داد‌وبستد، بده‌وبستان.

ع: تِجَارَة، اَلْبَیْع و الشُّرَاء.

**تخل**

ل: که‌نه‌فت، نه‌گه‌ویس. [که‌س‌نه‌ویست]

۱- بڼه‌ک: ناوی فارسی به‌ری دره‌ختیکه. له عمره‌بیدا

«الحبة الخضراء» و «بطم» ی پی‌ده‌لین. (ر.ر)

ف: شَبِست، از چشم افتاده، ورافتاده.

ع: مَكروه، مَنفور.

تر

[ك: نیشانه‌ی پسه‌ند كرده.] (خاستر)

ف: تر. (علامت تَفْضیل است: خوبتر.)

ع: أ. (أَحْسَن)

تر

[ك: ديكه] [یه‌كی‌تر]

ف: دیگر. (يكی‌دیگر)

ع: آخر، سَوی، غَیر.

تر

[ك: بای ده‌نگداری كۆم.]

ف: تیز، كۆز.

ع: ضَرط، حَبَق، حَبَاق، حَبَج.

تراز

ك: مارش، گیره، نه‌شكه‌نه. [مه‌نگه‌نه]

ف: گیره، گیر، فشار، شَكَنجه.

ع: دَهَق، مَكَبَس. ضَغَط، مَضِيقَة.

تراز

[ك: تراز (نامرازی خانوودروست كرده.)]

ف: تراز. (تراز بَنایی)

ع: طراز.

وینه

فراز—به‌شگا

ترازوو

[ك: شایه‌ن: نامرازی كیشانه‌كردن.]

ف: ترازو.

ع: مِيزان، مِعیار، قِسْطاس.

وینه

ترازوو

ك: به‌رانبه‌ر. [هاوسه‌نگ، هاوشان]

ف: بَرانَر، زیوار.

ع: مُتساوي، مُتوازي.

ترازوو

ك: ته‌خت، ساف، هامار. [ریك، بی به‌ری و نزمی.]

ف: ترازو، ساف، هموار.

ع: مُسَطَح، مُستوي.

ترازوو

[ك: دوانه، جورته: كه‌لوی سییه‌م.]

ف: ترازو، دو‌پیکر.

ع: مِيزان، جَوَاز، جَبَّار، قَوَّاهان.

ترازوومسقال

ك: ترازو، زهر‌كیش. [تەرازووی ئالتوون كیشان.]

ف: زَرَسَنج، ترازوی زرگری.

ع: مِعیار، مِيزان.

ترازیان

ك: چورتیان. [ترازان، دەرچوون]

ف: دررفتَن، از جا دررفتَن.

ع: رَاق، اِنزلاق، تَنَحِّي، تَجَاوَز، عُدول.

ترازیان

ك: به‌زیان، شکیان، په‌س‌نیشتن. [به‌زین، تیکشکان]

ف: شکستن، شکست‌خوردن، گُریختن،

پَس‌نشستن.

ع: اِنهزام، اِنكِسار، اِنفِلال، دَبَرَة، هَزِیمَة، فِرار.

فراش

[ك: تاشراو.]

ف: تراش. (تراشیده شده)

ع: مَنحوت.

تراشه

ك: تولاشه. [ته‌له‌زم]

ف: تراشه.

ع: كُحاته، كُكاكَة، كُشاطَة، قُشارَة.

ترافانن

ك: رفانن، شاردنه‌ره. [فراندن]

ف: ربودن، پنهان کردن.

ع: خطف، اختطاف، اخفاء.

### ترافیده

ك: ترافیاگ، تاریاگ. [فریترا، تاریترا]

ف: رانده، رانده شده.

ع: مُعْرَب، مُبْعَد، مَطْرود.

### تروپ

ك: زرم. [گرم (دهنگی كهوتنی شت).]

ف: تروپ، گُرمب. (صدای افتادن چیزى)

ع: لَدَم.

### تروپ

ك: تورو. [تفر: گیاهی کی سه لکداره.]

ف: تَرْپ، تَرْب، تَرْبُز.

ع: فُجَل، فُجَل.

وینه

تروپوکه ← شه له مه

### تروپه

ك: زومه، تپه. [گرمه (دهنگی داکهوتنی شتیک له

بدرزایموره).]

ف: تَرْپ، گُرمب. (صدای افتادن چیزى از

بلندی)

ع: لَدَم.

### تروپه تروپ

ك: زرمه زرم، تپه تپه. [تپه تپه.]

ف: گُم گُم، تراپ تراپ.

ع: تَلادُم.

### تروت

ك: كلك، ننگوس. [په نجه]

ف: انگشت، كلك، كلیك.

ع: اصبع، بَنان، اَنَمَلَة.

وینه ← نهنگوس

### تروته پان

ك: سلپ، تهمه. [توره زل (كه ستيك كه له كار و رهفتاريدا

له شگرانه).]

ف: سُسْت، تنذیل. (كسى كه در كار و رفتار

سست باشد).

ع: ثَقِيل، رَحْو، طَنْبَل.

### تروختینه

ك: شه له مین. [چشتیکه له شیلمی ته ره دروست

ده کریت.].

ف: تَرْخینه، تَرْخانه، تَرْخانه، آتش شلغم.

(آشی است از شلغم نخشکیده می سازند.)

ع: طَرْخَاة.

### ترویس

ك: بیم، باك، سام، پدروا، نه نیش، هراس. [مه ترسی]

ف: تَرْس، بیم، باك، سَهْم، پَروا، پَرواس، هراس،

نهان، نهیو، خواس، شكوه. اندیش، اندیشه،

چَغَر، چَغَز، زَلیف، خَزَزَك.

ع: خَوْف، خَيْفَة، مَخَافَة، رُعب، رُهْب، رَهْبَة، فَرْع.

مَنْع، مَلَل، فَرْق، هَيْبَة، جُبْن، نَخْب، دُعر، وَجَل.

خَشِيَة، هَوْل، خَطَر.

### ترویس

ك: بیمگا، سامناك. [مه ترسیدار]

ف: بیمگاه، سهمگین، اندیشناك، بیمناك.

ع: مَخَوْف، مَهْوَل، مَهال، مَهْوَب، مَهَاب، مُذَكَّر،

مُعَوَّر، مَحْذُور، مَهْلَكَة، مَقْلَتَة.

### تروسانن

ك: هدره شه كردن. [توقاندن، مه ترسی خسته بهر]

ف: ترساندن، ترسانیدن، شاختانه.

ع: اِخْافَة، اِزعاج، اِيجال، اِلاق، اِنذار، اِنذار، اِفراز،

اِفراز، رُجَر، اِهابة، دُعر، تَخْويف، تَهديد، تَهداد،

تَخْذِير، تَرْعيب، تَهْوِيل، تَوْهِيل، اِخْشاء.

### تروسنوك

ل: کهدل، کهمزار، کهمزات، بی‌زات، [خویری،  
نهریر]

ف: ترسو، ترسا، ترسنده، چغرو، چغرنده،  
زلیفن، هراسان، بُزدل، بی‌دل، غردل، کمدل،  
هراسنده، بیمناک، سهمناک، سهمگین.

ع: جَبان، جَبون، خائف، وَّجَل، وَّهَل، مُسْتَوِهل،  
ذاعِر، مَذعور، مَرعوب، رُعوب، هائب، مَیوب،  
مَیاب، هَیبان، مَیبان، خاشی.

### ترسیان

ل: که‌دلی، بی‌زآوری، [ترسان، نهریران]  
ف: ترسیدن، هراسیدن، چغزیدن، چغزیدن،  
سَهستَن، شکوهیدن، پَرواسیدن، بیم‌داشتن،  
کمدلی.

ع: جُبَن، خَوْف، مخافة، وَّجَل، وَّهَل، قَلَق، رُعَب،  
اِرْتِعاَب، خَشِیة، اِهْتِیال، ذَعَر.

### ترسین

ل: زاتبهر، زاوربهر، سامدار، [ترسینهر، سامناک]  
ف: ترسنده، ترسانده، هراسنده، هراساننده،  
چغرنده، چغراننده، ترَبَر، سَهْمگین.

ع: مُوَجَل، مُقَلِق، مُزعِج، مُخِیف، مُذعِر، مُنذِر،  
مُفزع، فُزعَه، فُزاعة، مُهیب، مُرعب، هائل، مُهیل.

### ترشته

[ل: تدهوی]

ف: تَش، تیشه، آهران.

ع: قُدوم، لَت، مِنحاة، مَنحَت.

### ترنگ

### ترشته‌ی گلکاری

[ل: تدهوی قره‌کاری]

ف: تیشه‌ی گلکاری.

ع: قَلع، لَت.

### ترشفه

ل: بروسکه، چه‌خاچه، [ه‌وره‌ترشفه]

ف: دَرخَش، آدَرخَش، آزَرخَش، آدَرخَش، آدَرخَش،  
دَرخَش، دَرغَش، بَیر، کُنور، سَینَجَر، اَرَتَجَک.

ع: بَرَق، سَنَنَق، صاعِقَة، رَعَد.

### ترفال

ل: تَلْغار، تَلْغ، سَلْغ، [پَلته]

ف: اَر، خَره، چَم، کَزبَه، کَسبَه، کُنْجاره،  
کُنْجیده.

ع: ثَغَل، عَکَر، کُزِب، کُسِب.

### ترمس

[ل: هدرزه، تالیش]

ف: تَرْمَس، تَرْمُش.

ع: تَرْمُس.

### ترین

[ل: ترکه‌ن]

ف: گوزو، گوزی.

ع: ضَرُوط، ضَرَاط، فِرْقاَع، ناضِیف، خَضُوف،  
خَضِیف، خَضَاف.

### ترینان

[ل: تنگ پی‌ه‌لچن]

ف: تَرَنْجانیدن، تَنْجانیدن، تَرْغَدانیدن.

ع: تَشْمِیص، تَقْلِیص، تَقْبِیض.

### ترینیان

ل: گیر کردن، [ترینان، زور ب‌هاتن]

ف: تَرَنْجیدن، تَنْجیدن، تَرْغَدیدن.

ع: تَشْمُص، تَقْلُص، تَكْمُش، لَحْج، لَصَب، تَكْوِی.

### ترنگ

ل: پله، جَنگه، [پله‌پایه، دهرجه]

ف: پَله، جاه، جایگاه.

ع: رُتَبَة، دَرَجَة، مَنصَب، شُغل، مقام.

### ترنگ

ك: پلٽوك. [پته: به پشتی په غه له شتيك دان.]

ف: تلنگ، تلنگور، انگشتك.

ع: نَقْعَة، فَرَقَة.

### ترونگان

[ك: دنگ ليهيتان (روك: دنگ هيتان له تير يا له تالي تار.)]

ف: تَرَنگاندن، تَرناساندن. (به صدا در آوردن تير يا سيم تار مثلاً.)

ع: اِنْباض، تَنْبِيض، تَرْنين.

### ترونگای ترونگ

[ك: دنگ دنگ (دهنگی په يتايه يتاي كهوان يا تالي تار.)]

ف: تَرَنگا تَرَنگ. (صدای پی در پی کمان يا سيم تار.)

ع: تَرْن، تَنْبُض، تَهْرُم، تَهْرُج.

### ترونگه

[ك: دنگ (دهنگی تير يا كهوان يا تالي تار.)]

ف: تَرَنگ، ترناس. (صدای تير يا کمان يا سيم تار.)

ع: رَنين، نَبِيض، نَثيم، رَدَم، هَرَم، هَرَج.

### ترونگه

ك: پل. پلټوك. [چه قه نه. پته]

ف: تلنگ، تلنگور، انگشتك.

ع: نَقْعَة، فَرَقَة.

### ترو

ك: به دنار، روسوا، بي تاوړو. [ناوړار]

ف: بدنام، رُسوا، بي آبرو.

ع: خازي، خَزَي، مَهتوك.

### ترونج

[ك: كهبات، نارنج]

ف: دَبال، دَباله، باتو، بادرنگ، تَرَنج.

ع: كَبَاد، تَرَنج، اُتْرُج، اُتْرُج، ثَفَاح مائي.

وينه

### تروزی

[ك: تَرِيزو، خه يار چه مهر (له فارسيډا به دره ختی

«فلوس» يش ده لين: خه يار چه مهر.)]

ف: تَرِيز، كَرِيز، شنگ، شنگيار، نوارس، خياريژه،

خياريچنبر، شوشه خيار. (درخت فلوس را نيز

خيار شنبيير مي گويند.)

ع: قُتَاء، قُتَاء، شَعْرور، خيار شَنْبِر.

وينه

### تروسانن

ك: ترووكانن. [چاو ترووكانندن]

ف: رُغَنك، چشم به هم زدن.

ع: طَرَف، غَض، اِرءاء.

ترو کردن ← ترو

### تروم

ك: روهن. [ره گز، نه زاده]

ف: گونه، نَراد، رَسَن.

ع: جنس، نواع.

### ترووسكيانه وه

[ك: بريقه دانه رو. (روك: ترووسكيانه وه ي بروسكه.)]

ف: جهیدن. (برق مثلاً.)

ع: خُفوق، خُفُو، لُموع، قُبوع.

### ترووقانن

ك: روتانن. [غار دان]

ف: تازاندن، دواندن.

ع: اِعداء، اِسْتِعداء.

### ترووقه

ك: شكيان، شَكْس. [به زين، تيكشكان (اكر دنی

له شكر.)]

ف: شكست، گريز، گريختن. (گريختن لشكر)

ع: مَزیمة، انہزام، فرار، ثَعَادِي، اِنكِسار.

**ترووقیان** ← **شکیان**

**ترووکائین**

ک: ترووسکائین، چلائن. [چار ترووکاندن]

ف: رَغْنَک، چشم به هم زدن.

ع: طَرْف، طَرْفَة، غَضْ، اِرْءاء.

**ترووکه**

ک: چله. [ترووکاندن]

ف: رَغْنَک، به هم زدن.

ع: طَرْفَة، اِرْءاء

**ترهخته**

ک: مروخه. [برپری پشت.]

ف: ترخخته، مازن، مازه، زوره. [فقرات پشت.]

ع: فقار، سیسءاء، مَلَب، شَرْخوب.

**ترهقوتروق**

ک: ته قوتروق. [ته قوتروق]

ف: تراق و تروق، تراق تروق.

ع: طَقْطَقَة، طَراق طُروق.

**ترهقه**

[ک: تریقه، قلکه (دنگی پینکین).]

ف: خنده. (صدای خنده).

ع: قَهْقَهه.

**ترهقیان**

ک: زهقیان، کدین، زهقین. [تریقانه، قلکه کردن]

ف: خندیدن، کرکر کردن، هرهر کردن.

ع: ضَحْک، مُتَوَف، اِکْشَاف، کَتَکَتَة، کَرِکَرَة، هَرَهَرَة.

**خنین**

**ترهک**

ک: درز، شرت، شکافت. [قلیش، قهش]

ف: تَرک، تَرَاک، درز، شکاف.

ع: شَقْ، صَدَع، سَلَع، قَلَع، قَلَق، لَحَق، لَقْ، هَزَم،

وَصَم، صیر، قَادِح، قَصَم.

**ترهکائین**

ک: درز تیریدن. [ته قاندن، قلیشاندن]

ف: تَرکاندن، درز توش کردن.

ع: شَقْ، قَلَق، قَلَع، سَلَع، قَصَم، وَصَم.

**ترهکائین**

ک: ترهکین. گوگردن. [درزیردن. چروگردن]

ف: تَنزیدن، تَنذیدن، جاننه زدن. [جوانه زدن]

ع: تَبَرَعَم، اِزْماع.

**ترهک پا**

[ک: قلیشی پی.]

ف: تَرک پا.

ع: بَذَح، شَقْ.

**ترهکیان**

ک: ترهکین، درزیردن. [قلیشان]

ف: ترکیدن، تَرزیردن، شکافته شدن.

ع: اِنْشِیقَاق، اِنْصِیداع، اِنْصِلَاع، اِنْفِلاق،

اِنْخِلاق. اِنْهَزام. اِنْفِصام.

**ترهکیان**

ک: ترهکین، گویته کردن، زریان. [چروگردن (گویته کردن)

دروخت بهر له گه لا کردن.]

ف: تَنزیدن، تَنذیدن، جاننه [جوانه] زدن. (دگمه

کردن درخت که می خواهد برگ در بیاورد.)

ع: تَبَرَعَم، اِنْفِصَاد.

**ترهکیان**

ک: ترهکین. [قلیشان، درزیردن (وهک: ترهکینی دست و پی]

یا ترووکائی هیلکه.)]

ف: ترکیدن، شکافته شدن. (دست و پا مثلاً یا

تخم مرغ.)

ع: سَلَع، قَلَع، رَلَع، سَقَف، تَشَقَق، اِنْفِلاق، اِنْفِقاَع،

اِنْتِرات، اِنْفِقاَس، اِنْفِقاَص، اِنْفِقاَش، اِنْقِیاب، تَقْوُب،

.....

## تره کین

ک: تره کيان، درزبردن. [تدقین، قلیشان]

ف: ترکیدن، درزبردن، شکافته شدن.

ع: اِنْشِقَاق، اِنْصِدَاع، اِنْسِلَاع، اِنْفِلَاع، اِنْزِلَاع، اِنْلِخَاق.

## تره کین

ک: تره کيان، زایین. [بیچوره تانی سده گ و گیانداری درپند.]

ف: زاییدن، بچه آوردن، ترکیدن. (زاییدن سگ و سیاح)

ع: اِزْدِجَام، اِنْضِغَاط.

## تره کین - زریان

## تره کین - شره قیان

## تره نجمین

[ک: ترغبه بین: شیر و ناروگی و شرخوره.]

ف: تَرْغَبِیْن، تَنْگَبِیْن.

ع: مَن، تَرْجَبِیْن.

## تره وړاوی

ک: وړاج، وړلیدن. [وړبلی، چه نه بار]

ف: وړاج، پُرگو، بسپارگو، درازگو.

ع: مِهْدَار، مَذَار، مِذْرَام، حِذْلِق، ثَرَار، مِهْمَار، هَمَار،

هَمَقَات، رَغَاف، قَبْقَاب، بَقْبَاق، وَعَوَاع، هُرَاء.

ترئ - هه نکووور [ارشدیدی کرماجیه.] [کرماهی است.]

## تریاق

[ک: دژدژار.]

ف: تَریاق، ذریاک. (ضد سمومات.)

ع: تَریاق، دِریاق، دَرَّاق

## تریاک

[ک: تلیاک]

ف: تَریاک، ذریاک، نارکوک، آپیون، آبیون،

هتییون، بیون، مهائیل، مهانول، زامهران،

زامهرون، نارخوک، شیرهی خشخاش.

ع: أَفیون، لَبَنُ الخَشخَاش.

## تریت

[ک: نانی وره کراو له چنشتی تراودا.]

ف: تَریْت، تَریْد، تَلِیت.

ع: قَتِیت، تَریْد، لَجِین.

## تریت کردن

[ک: تی کوشین]

ف: تَریْد کردن، تَلِیت کردن، خورد کردن،

آنچیدن.

ع: قَت، هَشم، تَثرِید.

## تویزه

ک: پیزی، کوسی. [کوم، قوون]

ف: سَریْن، سَروْن، کون، شیب، بَترجا.

ع: اِست، سَته، سَبه، مِنتَجه، مِنتَجه، مِنتَحه، مَقَعْد.

## تریفه

[ک: گوشتی نازهالی نه خوش.]

ف: تَریفه. (گوشت حیوان ناخوش.)

ع: تَریفه، تَلِیفه.

## تریفه

ک: وریشه. [دروشانوره (تیشکی مانگ یا روموت)]

ف: فِروغ، پَرَنَگ، کَنَخَت، درخشندگی.

(ماهتاب، رخسار)

ع: تَنَالُو.

## تریق تریق

ک: تره ترق. [قاقا، قلکه تلک]

ف: قَاهَقَاه، قَهَقَهه، قَحَقَحَه، قَرَقَرَه.

ع: قَهَقَهه، قَحَقَهه، قَرَقَرَه.

## تریقوهور

ک: پریکوهور، زهقین، تره قین. [قاقا، قلوکوهور (پتکه بینی

به کومه ل.)]

ف: قَاهَقَاه، خنده ی بلند. خنده کنان. (خنده ی



جمعيت.)

ع: قَهْقَهه، قَحْقَحَه، مُتَقَهْقَهه، مُتَنَشِطًا.

تريقه

ك: تَرَهه، پَريقه، پَريكه. [كلكه]

ف: قَاهَقَاه، قَهْقَهه، هَرَهَر، خَنده.

ع: قَهْقَهه، قَحْقَحَه، زَقَزَقَه، زَهْرَقَه، مَهْرَقَه، كَتَكَتَه.

توين

[ك: تَر كندن]

ف: گوزيدن.

ع: ضَرَط، حَبِج، حَبَق، حَزَق.

تري نيس

ك: بَرم، شادي، غروشي. [نامهنگ]

ف: بَرم، شادي، خوشي.

ع: عَيْش، عَشْرَه، تَرِيْقَه.

تس

ك: [بای بيدنگي كرم.]

ف: تَوس، چوس.

ع: فَسَو، فَسَاء، فَسَوَه، حَبَق، حُبَاق، نُجَو، فَوخَه.

تسقل

[ك: تسقل (بريكي دارمازوه).]

ف: تَسْكَل، تَسْقَل. (ثمري است از ثمرهاي

درخت مازوج.)

ع: تَسْقَل.

تسهك-كهوش

تسين

[ك: تس بهردان.]

ف: تَسِيدَن، چَسِيدَن.

ع: فَسَو، فَسَاء، تَفْسِي.

تف

ك: تَفْلِك، ناردَم. [ناري دم]

ف: تَف، تَفَو، تَه، تَهَو، خَوِي، خَيَو، خُدَو، بَفَج.

ع: بُزَاق، بُسَاق، بُصَاق، تُف، تُفَل، أُف.

تف!

[ك: وشه ي بيزاري ده برين و دور خسته وهيه.]

ف: تف! (كلمه ي تبعيد است.)

ع: تُفَا لَكَا، تُف!

تفاق

ك: نازَوخه، نَسپار. [نازوقه (زه خيه ي بزيوي زستان وه):

شه لَم، ساره، كه شك، گوز، ميژ...]

ف: كاچار، كاچال. (لوازم زمستاني از قبيل:

شلقم بلغور، كشك، گردو، مويز، و غيرها ...)

ع: دَخِرَه، مُدَخَر، مُدَخَر، مُدَخَر، مُؤَنَه، تَهِيَه،

مِرَه، غِرَه، عَتَاد، عُنْدَه.

تفلق

ك: اسپار، خوه شه، چيشته خوه شه، چيشته كولتن.

[داوده رمان، دانديله (پنداريستي چيشت ليتان).]

ف: بُنَشَن، اَوَزَار، دِيك اَوَزَار، دِيك اَفَزَار. (لوازم

آش)

ع: تَوِيل، تَابِل، تَابِل، تَوَابِل، اَوَزَار، اَبَزَار، حُبُويَات،

قَرَح، تَبَارِيْق. (لوازم الطبخ.)

تفلال

ك: سهوژي، نه زييه. [به هارات (سهوژي وشكي

نارچيشت).]

ف: بوزار، اَفَزَار، بوي اَفَزَار، سبزي. (سبزي

خَشَك توي آش)

ع: دُقَه، اَدُويَه، تَوَابِل، اَبَزَار.

تفاق ريگه

ك: كه لوبدل ريگه. [بيداريستي سدفار]

ف: ساز راه، ساز جَرَمَزَه.

ع: عَتَاد، زَفَر، لَوَاظِمُ السَّفَر.

تفائنه دهم يک

ك: يه كي برون، پال به يه كهو دان. [تفينمرو ده ميس يه كتر:

نيديومه له يهلقسه برون.]

ف: یکی شدن، باهم شدن، یک سخن شدن،  
هم سخن شدن.

ع: اِتِّفَاقٌ، اِتِّحَادٌ. (مُتَّفِقُ الْقَوْلِ)  
تفانسهوه

[ک: تف کردنهوه]

ف: تُف کردن.

ع: ثَقُل، تَتَفِيف.

تف کردن

[ک: تف هاریشن]

ف: تُف کردن، تُفوکردن، خدو انداختن.

ع: تَتَفِيف، ثَقُل، بَرَق.

تفه ک

ک: پنهان، تیرترین، ناغزی تفه ک. [قامیش یا داریکی کلزوه

که به فورپیا کردن تیری پی ده هاریشن.]

ف: پُفک، تُفک، فُتک، تَرَنک.

ع: مَنفَخَةٌ، مَدْفَعَةٌ.

وینه - پنهان

تفه ک

[ک: تفن: جزوه چه کیکه.]

ف: تُفَنگ.

ع: بَارُودَةٌ، بُنْدَقِيَّةٌ.

وینه

تفه و کردن

ک: تفانسهوه. [تف هاریشن]

ف: تُف کردن، آب دهن ریختن.

ع: مَج، بَرَق، بَسَق، بَصَو، إِعْقَاء.

تفلیک

ک: ناور دم. [لیک]

ف: تُف، خُدو، خِیو، بَفَج، آب دهن.

ع: بُزَاق، بُسَاق، بُصَاق، رُضَاب، لُعَاب، مُجَاج، رِيق،

عَصِيب.

تفل - تلف

تک

ک: چک، تکه. [دَلَوَب، کهم، تَوَزَقَان]

ف: چک، چکه، تَک. کم، اندک، یوجه، پُنده،

سرشک.

ع: قَابَةٌ، نَزَعَةٌ، قَطْرَةٌ. قَلِيل.

تک

ک: خراشت. [داخواز، پارانهوه]

ف: رَفَانی، پای مردی، دست مردی، خواهش،

اَوَزولش، بخشایش خواهی، آزادی خواهی.

ع: شَفَاعَةٌ، اِسْتِعْفَاء، اِسْتِغْفَار، اِسْتِدْعَاء، رَجَاء.

تکاش

[ک: دلویاندن]

ف: چکاندن، تکاندن.

ع: تَقَطِير، تَنْذِيع.

تک باران

[ک: دلوی باران]

ف: چک، ژک، ژیک، ژنگ.

ع: قَابَةٌ، نَزَعَةٌ، قَطْرَةُ الْمَطَر.

تک تک

[ک: تکه تک (ره): دهنگی تکه کردنی ناور.]

ف: چک چک، تک تک. (صدای چکیدن آب

مثلاً.)

ع: وَكف، تَقَطُر.

تکه

ک: تک. [دَلَوَب، قه تره]

ف: چکه، چکله، چک.

ع: قَطْرَةٌ، قَابَةٌ، نَزَعَةٌ.

تکه

ک: دولوپه. [دَلَوِبَه]

ف: چکه، چکله، ژوه، وژوه.

ع: وَكْفَةٌ، وَكْفُ الْبَيْت.

تکه کردن

ده که نهوه، همتا گویزی یه کتکیان ده دا له گویزه تلیر  
 کراوه کان و هه مووی ده باتره. [ ]  
 ف: تلویازی. (دو نفر از سرازیری پشت سر  
 هم گردو رها کنند، تا اینکه گردوی یکی از  
 ایشان به یکی از گردوهای رها شده بخورد که  
 همه را می برد.)

ع: استداء، مُسَادَاة.

تلاتن

ل: گلشن، پلتن، پلانه، تلیر و کردن، خلیر و کردن.  
 [تلوز کردنهوه]

ف: گرداندن، گردانیدن، غلتاندن، غلتانیدن،  
 غالاندن، غالانیدن، تلو دادن، چرخ دادن.

ع: دِحْراج، دَحْرَجَة، دَهْوَرَة، دَهْمَة، رَحْلَفَة،  
 وکوکَة، کَرَكْسَة، ثَحْرِيك، ثَدْوِير.

تلاتن

ل: پلتن، پلکان. نارین. [تیته لژندن، تیته لسون]

ف: آگستن، آگشتن، آغشتن، آغشته کردن،  
 آلودن، آلوده کردن، جُتراندن، جُتره کردن.

ع: لَتْخ، لَطْخ، تَلْطِیخ، لَوْث، تَلْوِیْث، حَنْجَر،  
 ثَضْرِیج، طَمَل، طَلِي.

تلاتنهوه - تلاتن

تلاوتل

ل: تلاوتل، گلاگل، خرته گل. [له سر لا رزشتن]

ف: غَلْتَغَلْتَ، غالاغال، گردان گردان، تَلَوَوَاتَلَو،  
 یوزه.

ع: دِحْراج، دَحْرَجَة، دَهْمَة، دَهْوَرَة، رَحْلَفَة،  
 ثَوَكُوك.

تلاوتل کردن

ل: تلاوتل کردن، خرته گل کردن. [له سر ته نیشته گهرا،  
 (شاهروشان کردن).]

ف: غَلْتِیدن، غالییدن، یوزیدن، تَلَو زدن، تَلَو

ل: دولتیه کردن. [دَلْتِیه کردن (دولتیه کردن).]  
 ف: چکه کردن، چکیدن، چکلیدن، ژوهیدن،  
 وژوهیدن. (چکه کردن بام مثلاً.)

ع: وَكْف، وُكُوف، وُكْفَان، اِيْكَاف، ثَوَكُوف، ثَقَطُر.  
 تَغُر

ل: تهرزه. [ته یروك: بارانی به سترو.]

ف: تَگْگَرگ، یَخْچَه، سَنَگْچَه، سَنَگْگَرگ،  
 شَخْکاسَه، شَهَنگانه، ژاله.

ع: عَبْ، مَهو، بَرْد، سَقِیْطَة، حَبْ القَمَام.

تکل

ل: بهران. (توچ جهنگی.) [مهري نیر]

ف: تَگَل، تَکَل، وشکل، راک، غَرم، قوچ، خوچ،  
 غوچ.

ع: کَبِش، شَاة.

وینده - بهبران

تکه

ل: ته که، هه چه. [سابرین (بزنی نیر که ده بیه  
 سرجه له).]

ف: تَکه، تَکه، باژن، نَهاز. (بز نه که پیشرو گله  
 است.)

ع: ثَیْس، کَرَاژ.

تل

ل: خل، گل، پل، تلیر، خلیر. [تلوز (خولانه و رزشتی  
 همرشتیک).]

ف: غَلْتَ، غَال، تَلَو، یوزه. (گردیدن و رفتن هر  
 چیز)

ع: دَحْرَجَة، دِحْراج، دَهْوَرَة، دَهْمَة، رَحْلَفَة،  
 وکوکَة، کَرَكْسَة، حَدر.

تلان

ل: تلیران، گلان، گلیران، خلان، خلیران. [تیلین به گویز.  
 (دور کهس له لیتزیه کهوه به شوین یه کدا گویز تلیره

خوردن. (پهلو به پهلو کردن.)

ع: تَمَلُّم، تَدَحْرُج، تَدَهْوَر، تَدَهْدَه، تَزَحْلَف.  
«تَلْفُون»

ل: دوروریز. [تدله نرون]

ف: دورگو.

تَلَوَاتِل - تَلَاوَل

تَلَوَر

ل: پاز، دیولوز، دیولوزه. (تنگه تلوز) [تدنیشت]

ف: دَمَر، دَمَرَو.

ع: ضَجَع، جَحْ.

تَلَوَرَكَه فَن

ل: پاز کدتن. [لدسر تدنیشت راکشان]

ف: دَمَر افتادن، دَمَرَو شدن.

ع: جَحْ، اِضْطِجَاع.

تَلَه

ل: دَرَن. (لدسر تله وِسیاگه.) [باری وستانی گابهرد -  
بَر نمونه - به شیویهک که نه گهر بیوئیت داکه ویتسه  
خواره.]

ف: تَدَه. (وضع ایستادن خرسنگ مثلاً به  
طوری که اگر تکان بخورد بیفتد.)

ع: اِشْرَاف.

تَلَه

ل: دیانه بن تل. (تله ی نیاکه.) [ددانه (شتیک که ده ویتسه  
ژیر گابهرد - بَر نمونه - هتا نه تلیت.)]

ف: تله، پله، دنده. (چیزی که زیر خرسنگ  
مثلاً می گذارند که تلو نخورد.)

ع: قَلَح.

تَلَه

ل: بن تل. [به که مین گویر له «تیلین» (ا.)]

ف: بِن تَلَو. (در «تلان».) (گردوی اول در  
تلوبازی.)

ع: أَوَّلُ الْجَوَز.

تَلَه وِیوون

ل: خله وِیوون، گله وِیوون، تلیر وِیوون، خلیتر وِیوون.

[تلخواردن]

ف: غَلْتِیدَن، غَالِیدَن، گردِیدَن، چرخِیدَن،

تَلَو خورَدَن، تَلِیدَن.

ع: تَدَحْرُج، تَدَهْوَر، تَدَهْدَه، تَوَكُوك، دَوَر، دَوَرَان.

تَلَه وِیوون

ل: به وِیوون، گله وِیوون، خله وِیوون، خلیتر وِیوون،

تلیر وِیوون. [سره وِیوون تلوز بوونه ره.]

ف: سرازیر شدن، پایین تلیدن.

ع: تَكْرُكْس، تَزَحْلَف، تَدَهْدَه، اِنْجِدَار، تَدَحْرُج اِلِی

السُّفَل.

تَلَه وِیوون

ل: خله وِیوون، گله وِیوون، تلیر وِیوون، خلیتر وِیوون.

[تلدان]

ف: تَلَانْدَن، غَلْتَانْدَن، گردَانْدَن، چرخَانْدَن،

تلودادن.

ع: دَحْرَجَه، دِحْرَاج، دَهْدَه، دَهْوَرَه، اِدَارَه، تَقْلِیب.

تَلَه وِیوون

ل: به وِیوون، خله وِیوون، تلیر وِیوون، خلیتر وِیوون.

[سره وِیوون تلوز کردنه ره.]

ف: سرازیر کردن، پایین تلاندن.

ع: دَحْرَجَه، رَحْلَفَه، كَرَكْسَه، دَهْدَه، حَدَر.

تَلِیَاگ

ل: پلیاگ، پلکیاگ. [تیه لژنراو، تیه تلار]

ف: آگسته، آگشته، آغشته، آلوده، جَتره.

ع: مُنْطَخ، مُنْطَط، مُضْرَج، مُلُوث.

تَلِیَاگ

ل: گلیاگ، تله وِیوون. [تلار، تلیر وِیوون کراو]

ف: غَلْتِیدَه، گردِیدَه، چرخِیدَه، تَلَو خورَدَه.

ع: مُدَحْرَج، مُدَهْوَر، مُدَهْدَه، مُوَكُوك، مُكَرَكْس.

### تلیان

ک: گلیان، گله‌ویون، تله‌ویون. [تلان، تلیرویونه‌وه]

ف: غلتیدن، گردیدن، چرخیدن، تلوخوردن.

ع: تَدَحْرَج، تَدَهْوَر، تَدَهْدَه، تَوَكُوك، تَحْرُك، تَرَحْلَف.

### تلیان

ک: پلیان، پلکیان. [تیته‌لژیران، تیوه‌چوون]

ف: آلودن، آلوده‌شدن، آگستن، آگشته‌شدن،

آگشتن، آگشته‌شدن، آغشتن، آغشته‌شدن،

جُتَردن، جُتره‌شدن.

ع: تَلْخُج، تَلْطُخ، تَلْطَط، تَضْرُج، تَلُوْث، التَطَاخ،

التَطَاط.

### تلیتر

ک: گلیر، خلیر. [تلور، گلور]

ف: غلت، غال، تلو، گردیدن، چرخ، سرازیر

شدن.

ع: دِحْرَاج، دَهْوَرَه، دَهْدَهه، وِکُوكَه، كِرَكْسَه. حَدَن،

خُدُور.

### تلیتران - تلان

### تلیتره‌ویوون

ک: خلیره‌ویوون، گله‌ویوون، تله‌ویوون. [تلورویونه‌وه]

ف: غلتیدن، غالییدن، تلوخوردن. سرازیر شدن.

ع: تَدَحْرَج، تَدَهْوَر، تَدَهْدَه، تَوَكُوك، تَكْرَكْس،

تَرَحْلَف، اِنْجِدَار.

### تلیقان

ک: شلیقان. [فلیقانده‌وه (وه‌ک: تلیقانده‌وه‌ی تری.)]

ف: شکستن، له‌اندن، چکاندن، له‌کردن. (انگور

مثلاً.)

ع: فَضَخ، اِفْلَاق.

### تلیقیاک

ک: شلیقیاک. [تله‌قاره، فلیقاره]

ف: چکاک، چکیده، شکسته، زبون، لهیده،

له‌شده.

ع: مُنْفَضَخ، مُنْفَلَق، ضَائِع.

### تلیقیکه‌وه - تلیقیاک

### تلیقیان

ک: شلیقیان. (هه‌نگور مه‌سه‌له‌ن.) [فلیقانه‌وه، تله‌قانه‌وه]

ف: لهیدن، لهیده‌شدن، چکدن، چکیده‌شدن،

شکستن، شکسته‌شدن، زبون شدن.

ع: اِنْفِضَاح، اِنْفِلَاق، اِنْهَاج.

### تلیقیانه‌وه - تلیقیان

### تل

ک: چل. [تله‌تل] [تله (سوتانه‌وه‌ی برین.)]

ف: سوزش. (سوزش زخم)

ع: حُرْقَه، اِحْتِرَاق، مَخْض، مَضِیض، تَقْصِیع، تَبْیِغ.

اِحْتِدَام، اِحْمَار.

### تلف

ک: تلفار، سلف. [پلته، تلته]

ف: آر، چم، خَرَه، کَزیه، کُسه، کُنْجَاله، کُنْجیده.

ع: عَکَر، نَعل، شَماج، کُفَل، کُزَب، کُسَب.

### تلف

ک: منال، زاروله. [مندال، زارول]

ف: بچه، کودک.

ع: صَنِی، صَنِیر، زَعُول، صُنْبور، وَلِید، طِفَل.

### تلفار

ک: ترفال، تلف، سلف. [پلته، تلته]

ف: آر، چم، خَرَه، کُنْجَال، کُنْجَاله، کَزیه، کُسه.

ع: عَکَر، نَعل، شَماج، کُزَب، کُسَب، کُفَل.

### تلف زه‌یتوون

[ک: پلته‌ی زه‌یتوون پاش روژ لیگرتن.]

ف: زیتار، زیتاره.

ع: عَکَر الرِّیت.

### تلف کونجی

[ك: پلتهی كوچی پاش روزن لیگرتن.]

ف: تَخ، كُنْجار، كُنْجاره، كُنْجال، كُنْجاله،  
خَرَه‌ی كُنْجه.

ع: كُسْبُ السُّمُسِم.

**تلف ههنگوور**

ك: پیتس ههنگوور. [پلتهی تری]

ف: اَنگاره، اَنگاله، خَره‌ی انگور، پوست انگور.

ع: شَماج، نَطَل.

**تلوخ**

ك: كارولی. [روبه‌ئالارو (ژنی بیته‌رم).]

ف: بی‌شرم، بی‌آبرو، چغاز. (زن بی‌حیا)

ع: مَنداص، سَلَقَة، ثَرَبَة، سَلِیْطَة.

**تلوخ**

[ك: سه‌به‌ته‌ی چه‌رمین كه سه‌هۆلی پی‌ده‌هیتن.]]

ف: یخ‌دان. (سبد چرمی كه با آن یخ می‌آرند.)

ع: حَفَص، حِفْصَة.

**وتنه**

**تله**

[ك: سورتانه‌وی برین.]

ف: سوزش، برافروختن.

ع: اِحْتِرَاق، اِحْتِدَام، مَضْن، مَضِیض، تَقْصُوع، تَبِیْغ.

**احمرار**

**ظه‌تل**

ك: زله‌زل، چله‌چل. [(سورتانه‌وی برین به هوی پر بوون له

کیم، یا کرانه‌وی له‌ش به هوی ناگرمه، به سورتانی ناگر

و ناسنیش ده‌لین: «تله‌تل».]

ف: سوزش، برافروختن. (سوزش زخم از پر

شدن چرك، یا سوزش عضو از آتش، سوختن

آتش و آهن را هم «تله‌تل» می‌گویند.)

ع: اِحْتِرَاق، اِحْتِدَام، تَقْصُوع، مَضْن، مَضِیض، تَبِیْغ.

**احمرار**

**تلیس**

ك: تهر، خورسیاك. [خورسار]

ف: تر، خیسیده.

ع: مَرشوف، مَبْلُول.

**تلیسان**

ك: خورسان. [نماندن: له ناودا نهرم كردن.]

ف: خیسانیدن، خوسانیدن.

ع: رَشَف، ثَرَشِیف، مَغْث، اِنْقَاع.

**تلیسانته‌وه** ← **تلیسان**

**تلیسیاك**

ك: خورسیاك. [خورسار]

ف: خیسیده.

ع: مَرشوف، نَقِيع.

**تلیسیان**

ك: خورسیان. [خورسان]

ف: خیسیدن، خوسیدن، خیسیده‌شدن.

آب‌شدن.

ع: تَرَشَف، اِرْتِشَاف، تَمَرُث، تَمَرُس، نَقُوع، اِنْحِلَال.

**تلیسیانه‌وه** ← **تلیسیان**

**تلیش**

ك: نه‌شكه‌فت، چاك، تره‌ك، دریاك. هال. [درز، قلیش،

دراو. نه‌شكه‌وت]

ف: شكاف، اشكفت. دهار، چاك، تَرَك.

ع: شَقْ، شَقَب، صَدْع، خَرَق، فَت، لِصَب، فِرْزَة.

شَعِب، شَعْبَة، غَار، كَهَف.

**تلیشان**

ك: شكافتن، درین، چاك كردن. [قلیشان، دادرین]

ف: شكافتن، كافتن، كافییدن، دریدن،

چاك كردن، پاره كردن، باز كردن.

ع: شَقْ، شَقَب، صَدْع، خَرَق، فَت، لِصَب، قَزَر، بَج.

فَلَق، قَار، قَاي.

**تلیشیان**

ك: دریان، شكافیان، چال‌بوون. [قلیشان، داداران]

ف: کَفْتَن، کَفیدن، کافیده شدن، شکافته شدن،  
پاره شدن، دریده شدن، ازهم باز شدن.

ع: تَشَقُّق، اِنْشِقَاق، اِنْشِقَاب، اِنْصِدَاع، اِنْخِرَاق،  
اِنْفِطَات، اِنْغِرَاز، اِنْجَاج، اِنْفِلَاق، اِنْفِصَال، اِنْفِئَاء،  
ظَنین

ک: هِشْتَن، نَاسْتَن، نَازْتَن، [لِنگِرَان]  
ف: گذاشتن، گذاردن، گساردن، هیشتن، هلیدن.

ع: ثَرک، اِهمال.

### تماشا

ک: تواشا، چارینکه فتن، روانین، نوارین، ورده ویوون،  
سمرغجه، دین، [سیر کردن]

ف: تماشا، دیدن، نگاه کردن.

ع: مُشَاهَدَة، مُعَايَنَة، مُلَاحَظَة، مُطَالَعَة، سَیَاحَة،  
نَظَرَة، رُؤیَة، شَهِود.

### تماشا

ک: تواشا!، بپوا!، پروانه!، بنواپ!، بنواپ!، ورده ویره!

[سیر که! (داریشتهی فرمانه له «تتماشا کردن»)]

ف: بپا!، ببین!، تماشاکن!، نگاه کن! (صیغه ی امر  
است از «تماشا کردن»)

ع: اَنْظُرْ!، اِرْءَا، لَاحِظْ!، طَالِعْ!، شَاهِدْ!، عَایِنْ!

تماشا کردن - تماشا [امانای یه کم.] (به معنی اول «تماشا»  
است.)

### توا

[ک: ته: رانای که سی دروه می تاکه.]

ف: تو.

ع: اَنْت، ک، ت.

### تو

ک: توژ، توژگی، توژشک، سمرتوژ، [سمرتوژ (توژالی سمر  
شیر و شتی لهو چه شند.)]

ف: تو، سرتو، تاشک، شمه، چرابه، قَمِیاق.  
(پردهای که روی شیر و امثال آن پیدا شود)

ع: طُهاوَة، دُویَة، طُفَرَة، طُلاوَة، قُشْمَة، کُثْعَة،

هادر.

### په

ک: په، پهله، [روپه، لاپه، توی]

ف: تو، توه، ته، تاه، توی، لای، پَره، پَرده.

ع: وَرَق، صَفْحَة.

### پا

ک: ناو، [ناف، نیو، نیوان]

ف: میان، تو، توی.

ع: بَیْن، طَیْ، عِطْف، ثِنبی، خَلَل، فِی.

### تو

ک: توژ، [توژ (که ده بیژنین.)]

ف: تَخَم، منج، دانه. (برای پاشیدن.)

ع: بَذَر، بَزَر، حَب، عَجَم.

### قراش

ک: قراش، [توی (روک: تویی گوشت.)]

ف: بَرگ شده، آنجیده، کارد زده. (گوشت مثلاً.)

ع: وَرَق، شَرَحَة، خَذَعَة، مُتَوَرِّق، مُنْشَرَح، مَوْشَوَق،

مُتَحَرِّز، مُتَخَذِع.

### تواشا

ک: تماشا، سیر، [روانین، گهشت]

ف: تماشا.

ع: نَظَر، سَیَاحَة، سُبُوح.

### تواشا

ک: دین، روانین، نوارین، تماشا، سمرغجه، ورده ویوون،

چارینکه فتن، خوین، [بینین، روانین، خویندنه]

ف: تماشا، دیدن، نگاه کردن، پاییدن، خواندن.

ع: مُلَاحَظَة، مُشَاهَدَة، مُعَايَنَة، مُطَالَعَة، عَیْر، نَظَر،

رُؤیَة، تَبَصُّر، اِبصار، قِرَاءَة.

### تواشا

ک: تماشا!، بپوا!، پروانه!، بنواپ! [سیر که! (فرمانی

«تتماشا کردن»)]

ف: تماشا!، بپا!، ببین!، نگاه کن! (امر است به

تماشا کردن.)

ع: اُنْظُرْ، اِرْءَا، قَبْصُرْ، عَايِنْ، لَاحِظْ، شَاهِدْ، طَالِعْ

تواشاخانه

ك: تماشاخانه، سديرانگا. [تياتر، شان]

ف: تماشاخانه، نمايشگاه، انگامه، بازى خانه.

ع: مَسْرَح، مَنظَر، مَشْهَد، مَعْرِض، مَلْعَب، مُمَثِّل، مَنزَمَة.

تواشاگردن—تواشا

تواگردن

ك: قراش کردن. [توپ کردنه]

ف: برگ کردن، آنجیدن، تیغ زدن، کارد زدن.

ع: تَوْرِيق، تَشْرِيح، تَخْذِيع، تَحْرِيز، تَشْقِيق، تَقْدِيد، وَشَق.

توانا

ك: تار، تارُشت، تارُشتد، [هیز، تاقهت]

ف: تاب، تَوان، تَوانش، تَوانایی، تابش.

ع: طاقَة، قُوَّة، قُدْرَة.

توانا

ك: تاردار، تارُشتدار، کاری. [کارا، به هیز، به تاقهت]

ف: توانا، تابشدار، کاری، کارگر.

ع: مُقَدِّر، مُطِيق، فَعَال.

توانایی

ك: تار، تارُشت، تارُشتد، زَر، هیز، گیر، برشت. [زَره،

کارایی]

ف: تاب، تابش، تَوان، تَوانش، تَوانایی، توش،

توس، نیرو، چَمَك، گَرکام، تَتوه.

ع: طَوَّق، طاقَة، قُدْرَة، قُوَّة، وَسْع، اسْتِطَاعَة، جُهْد، جِدَة.

توانشت—توانایی

توانین—نانین

توپ

ك: گدیرانده، بازگشتی، پدیشمانی. [گه پانده، پدیروانی]

ف: مول، پَنَت، پَنَت، بازگشت، پدیشمانی.

ع: نُوْب، نِیاب، اِنَابَة، نَدَم، نَدَامَة، تَوْبَة، اسْتِغْفَار، رُجُوع.

توپ

ك: توتو، پدیرپدیر. [لزلو، توی له سر توی]

ف: توپرتو، لا بَرلا، تابرتا.

ع: مُتَوَرِّق، مُتَصَفِّح.

توپ

ك: نامرزی گدیری گولله هارِشتن.

ف: توپ، دنگ، دیگ، کَشکَنجیر.

ع: مَدْفَع، مُوب.

وینه

توپ

[ك: نَدو تَوْبِی كِه مِندالان وِرزشی پِنده كِه.]

ف: توپ، گو، سَرگَل. (توپى كه بچه ها با آن

ورزش كنند.)

ع: كُرَة، طابَة.

توپ

[ك: تاقه. تَوبِی پارچه.]

ف: بَرُونْد، بَرُونْدَه، لَت، لَحْت، شَوْلَه، شَكَه.

ع: رَزْمَة، كَارَة، طاقَة.

توپ نكردان

[ك: توپ تَقانْدن، توپ هارِشتن]

ف: توپ دركردن، شلیک توپ.

ع: ضَرْبُ المِدفَع.

توپان

[ك: تَوِیْتَن، فِتَبَوِیْتَن]

ف: توپ بازی، گوبازی.

ع: مَقَط، كَرَو، كَرِی، لَعِبُ الطَّابَة.

توپانن

ك: كوشتن، لیدان. [تدمى کردن (لیدانی زَره).]



ف: زدن. (زدن زیاد)

ع: ضَرْب، نَخف.

**توپانن**

ك: مرانن، كوشتن. [سەكەت كردن (مراندنی گياندارى

ناپاك، وهك: سەگ.]

ف: كشتن، ميراندن. (چيزه‌های نجس مانند

سگ،

ع: اعدام، اِتلاف، اِماتة، قتل.

**توپتاپ**

ك: نەر گۆچانه‌ی له گەمەدا له توپى ددهن.]

ف: پهنه، توپ‌تاب، توپ‌انداز.

ع: طَبْطَابَة.

**توپچی**

ك: توپ ته‌قین.]

ف: توپچی، توپ‌انداز.

ع: مِدْفَعِي، طَوْجِي.

**توپر**

ك: گورز، كوتەك. [گۆپان]

ف: توپوز، چماق، كۆتك، گرز.

ع: قَضِيب، عَمُود، مِقْمَعَة، جُرْز، دَبُوس.

وینه

**توپبال**

ك: توپین، توپ‌قارین]

ف: توپبال، فوتبال.

ع: كَرُو، كَرِي، لَعْبُ الطَّابَة.

**توپلاخه**

ك: تۆپەل (تۆپەل ناسا.)]

ف: گلوله. (گلوله مانند).

ع: كُتْبَة، مُلْبَة.

**توپلاخه‌ی جوجكه**

ك: پۆپه‌ی كلك.]

ف: سَر دُم.

ع: مُلْب، مُلْبَة.

**توپوق**

ك: سەرەنگرئ، ساتمه. [رەت بردن، هەلە‌نگرۆتن («توپوق»

و «ساتمه» دوروشی تورکین.)]

ف: أَشْكُوح، سَكَنْدَرِي، توپوق، ساتمه.

(«توپوق» و «ساتمه» هر دو ترکی هستند).

ع: عشار، عَشَر.

**توپه‌ل**

ك: هۆپەل. [قورپا بەفری بە دەست خەركراو.]

ف: توپال، توپال، توفال. (گلوله‌ی برف یا گل \*).

ع: جَعُو، كُتْبَة، لِبْقَة، توفال.

**توپه‌له‌شهری**

ك: هۆپەلان، هۆپەله‌شهرئ. [شهره‌تۆپه‌ل، شهره‌به‌فر]

ف: توپال‌بازی، برف‌بازی.

ع: مُكَاثِبَة، مُثَاجَعَة، مُجَاعَة.

**توپیک**

ك: مردارە‌بووگ، [تۆپییو، مردارە‌بوو (مردوی گياندارتيك

كه گوشتی ناخوریست.)]

ف: مردار. (مردە‌ی حیوان حرام).

ع: مَيْتَة، جَيْفَة، نَاقِی، طَفِيس.

**توپین**

ك: مردارە‌بوون. [مردار بوونه‌ (مردنی ولاخ، سەگ و

ناژە‌لی لەر چه‌شنه.)]

ف: مردارشدن. (مردن الاغ، سگ و امثال آن).

ع: تَلَف، طَفِيس، طَفُوس، مُفُوق، تَجِيف.

**توپین**

ك: خۆپین، داخۆپین، لێخۆپین، تێخۆپین، هە‌په‌شه‌کردن،

ترسانن، غو‌پشت‌کردن. [گە‌فین، گۆپه‌شه‌کردن]

ف: توپیدن، غۆریدن، غۆنییدن، غۆرش‌کردن،

غۆرش‌کردن، شاخ‌شانه‌زدن.

ع: ذَمَر، تَذَمَّر، تَغِیظ، تَشَدُّد، تَهْدِيد، اِبْرَاق.

**تۆپۆ**

ك: پەردەپەرە، پەردەپەردە، تۆبەرتۆ. [تۆیتۆی، تۆی ئەسەر تۆی. (وەك: پیاز).]

ف: تۆبۆرتو، تۆبۆرتا، تەبۆرتا، تەبۆرتە، لایرلا، لای لای، پۆرەپۆرە، پۆردەپۆردە. (مانند پیاز).

ع: مۆتۆرق، مۆتصَفح.

### توتوم

ك: توتۆم، سَمَاق. [داری ترش.]

ع: سَمَاق، سَموق.

وینه

### توتیا

ك: توتیا (تۆزی گیایەکی بەناوبانگە کە چای پێدەریژێت.)

ف: توتیا، (گرد علفی است معروف که به چشم می‌کشند.)

ع: توتیا.

### توتیاکەوله

ك: زاجی کەرە، زاجی شین

ف: دودەهای، کات کبۆد.

ع: توتیا، کات.

### توچان

ك: تلیقان، پانەرکردن. [پلیشاندهوه (وەك: پان کردنه‌وهی کەللەسەر).]

ف: کوبیدن، پهن کردن، ترکاندن. (کله‌ی سر مثلاً.)

ع: کسر، قَضَح، افلاق.

### توچن

ك: دۆچن. [لیچ، لینج]

ف: دُج، دۆ، دُچن، دۆن، چسپنده.

ع: لُزق، لُزج.

### توخته

ك: سەوقات، وەتفەت، نیاز. [دیاری]

ف: سَفْتە، آرمغان، آرمگان، نیاز، سَوَقات.

ع: هَدِيَّة، تُحْفَة.

### توخس

ك: تۆز، سرگ. [چەموش]

ف: تُخس، تۆسَن، رَموك، چَموش.

ع: صَعَب، شارد. شَموش، شَموص، شامس.

### توخس

ك: بەتەرف، لەناوچەرگ. [تیاچەر، بەفیڕۆچەر]

ف: نفلە، پراگندە، از دست رفته، از میان رفته.

ع: ضائع، فاقد، تالف، فقید، هَدَر.

### توخس کردن

ك: بەتەرف کردن، لەناوبردن. [تیابردن، بەفیڕۆدان]

ف: نفلەکردن، پراگندە کردن، از دست دادن، از

دست در کردن، از میان بُردن.

ع: إضاعة، اتلاف، إفقاد، إهدار.

### توخم

ك: تۆم، تۆم. [تۆز]

ف: تُخَم، بَزَر.

ع: بَذَر. نُطْفَة.

### توخم

ك: تۆم، تۆم، تۆم، رەسەن. [تۆرەمە، رەچەلەك]

ف: تُخَم، نَزاد، پَرۆز، گۆهەر، تُخمە، نَبیر.

ع: نَسَل، فَرع، نَجَل، حَفید، وَلَد، ذُرِّيَّة، ضِنو،

نُطْفَة، عَقَب، عَقَب. أَصَل، نَسَب.

### توخماخ

ك: سەریانەوکردن. [پان کردنه‌وهی سەری تاوانبار بە گورزی دارین.]

ف: تُخماق، سر پهن کردن. (با مطراق چوپین سر مقصر را پهن کردن.)

ع: أَجَن، وَجَن، لَطَس.

### توخمشی

ك: ئەسپەرەز. [گیایە کە تۆزە کە ی بۆ دەرمان بە کار دەهێنرێت.]

ف: اَسْپَرزَه، تخم سفید، اَسْیَغول، اَسْیَغول،  
اَسْفَیوس، اَسْفَیوش، سیبوس، سیبوس،  
سیبوس، سیبوش، ساپوس، اَسْپَیوش، منگو،  
بَنگو.

ع: اَلْبَقْلَةُ الْمُبَارَكَةُ، بَزَقُطُونَا، اسفرزه.

**تورخم**

ك: خه مَرِه، [بینه لا، گرفت (نه خوشینیکی به ناروانگه.)]  
ف: تَخْم، تَخْمَه، (مرضی است معروف.)

ع: بَشْم، بَغْر، زان، هَيْضَة، تُخْمَة.

**تورخ**

ك: قَهْر، قَهْرَخه، نَهْزِیك، دَنْ، [نزیکی، تخون]

ف: گَرْد، نَزْدِیك.

ع: حَوْل، قُرْب.

**تورده رتو** ← **تور**

**تور**

ك: گه یگیر، زوانگیر، [لاله پته، زمانگر]

ف: گُنگَلَج، تاتا، تَلَنده، تَمَنده، تَمده، هاكره،  
هاكله، زَبان گیر.

ع: اَلْكَنْ، قَدَم، عَي، عَيِي، حَصِر، حَصِير، حَصُور،  
تَاتَا، فَاقَا.

**تور**

ك: جَوْنِگ، لَوْرَت گرتن، [قه لاس برون، لورت کردن]

ف: تور، تول، رَم، سَهْست.

ع: فِرَك، رَم، كُوف، اُكُوف، قَهْر، غِيظ، تَشْمُخ.

**تور**

ك: داو، [نامرانیکی راو کرده. (تزی ماسی گرتن.)]

ف: تور، دام، (دام ماهی گیری)

ع: شَرَك، شَبَكَة، مَجْرَفَة، طُور.

**تور**

**تور**

[ك: پارچه ی شاش چنراو.]

ف: تور. (پارچه ی زنبوری)

ع: شَف.

**تور**

ك: تورخس. (قاتر تور.) [چه موش، به یدس]

ف: تور، چَموش، رَموك.

ع: شَمُوس، شَمُوص، صَعْب، شارد، شامس.

**توراخ**

ك: خِیگ، خِیگه، ته جهره، [هیزه (توراخی ماست.)]

ف: سَجَك، خِیگ، توراغ، دوراغ. (خِیگ ماست)

ع: سَقَاء.

**توراغان**

ك: توراخان. ته جهره، [ده فَرِتَك كه توراخی ماست ده خنه

ناری و خه لکی رهمه کی به مانای توراخیش به کاری

ده مینن.]

ف: كَيْفَر، توراغدان، دوراغدان. (تغاری كه

توراغ ماست در آن گذارند. و عوام بر توراغ

هم اطلاق کنند.)

ع: مِرْكَن، وَطَب، زَق، سَقَاء

وینه

**تورائن**

ك: تالوژ کردن، رمائن، [زیر کردن، بیزاندن]

ف: تورانیدن، تولانیدن، رماندن، رَم دادن،

سَهْستاندن.

ع: تَكْدِير، تَنْكِيف، تَانِيف، تَشْمِیخ، تَغْیِیظ، اِسْنَام.

**توروت**

[ك: شَتِیك كه خِیْرا ده شَكِیت.]

ف: تَرْد، شَكَنده.

ع: قَضَم، قَضِیم، قَصِیم، قَصِیم، قَدْر، هَش.

**تورنوركاو**

ك: جهرتار، ناوه کی، [ههر شتیکی تهر و تراو.]

ف: تر، آبکی. (هر چیز تر و آبکی را گویند.)

ع: رَقِیق، مانع.

**تورنه مال**

ك: ترشیات (پیداوایستییه کانی ترشی، وهك: خه یار،

بییهر، باینجان، کهروز، هفته بیجار و ...)

ف: آچار، بَنبَل، بُوارد. (ترشی آلات از قبیل:

خیار، بیجار، بادمجان، کرفس، بیوزا، آنبه، هفته

بیجار و ...)

ع: حُمَاضَة، حُمُوضَة.

### تورشیگ

ك: گه نیگ. [ترشار، گهنو(شروتی و کالدهك که زَر

مابه‌ره و ترشابن.)]

ف: آب خُست، آب زُرفت، ژَفیده. (هندوانه و

خریزه که زیاد مانده و ترشیده باشد.)

ع: مُتَحَمَّض، فاسد.

### تورشیگ

ك: ناچار تورشیگ. [ناچار تال، روگرژ]

ف: تَرش رو.

ع: عَبُوس، تَرش، قُطُوب، سَيُّنُ الخُلُق، بَسُور.

بَسُول، ...

### تورشیان

ك: مه‌لّه‌ئن. [پنگه‌یشتنی هه‌ویر.]

ف: تَرشیدن، ژَفیدن.

ع: تَحَمُّض، مَضُور، تَخَوُّعَة.

### تورشیان

ك: بو کردن. [بۆن ناخوش بوون (وهك: ترشانی هه‌ناسه یا

گه‌ده.)]

ف: تَرشیدن، ژَفیدن، بو پیدا کردن. (نَفَس یا

معه‌)

ع: تَمَدُّر، فساد.

### تورشیان

ك: ناچار تورشان، دژ کردن. [رو گرژ کردن]

ف: تَرش رو شدن، روبه هم‌زدن.

ع: قُطُوب، بَسُور، بَسُول، عَبُوس. سُهُوم، کُلُوح،

ك: لاپا، لاپال، تونه، لیتایی. [سه‌ره‌لیتژ (سه‌ره‌خوار که‌ی

لدار.)]

ف: لیزی، لیزگاه، سرازیری. (که ریگ داشته

باشد.)

ع: مُنَحَدَر، حَدَر، حَدُور، حادُور، حُدراء، مَزَلَه،

مَزَلَجَة.

### توریه

ك: توغرا: جزره نشانده‌ی که وهك مۆر و نیمزا وایه که

له نام‌ی پیارگه‌وران و له سکه ده‌دا.]

ف: چَرغان، پَش، کمانچه.

ع: طَرَه، طَغری، طَغراء.

وینه

### تورش

ك: تون، تیژ. [ترش]

ف: تَرش، تَنَد.

ع: حَامِض، حَاد.

### تورشائن

ك: ترشاندن، ترش کردن

ف: تَرشاندن، تَرشانیدن.

ع: اِحْمَاض.

### تورشکه

ك: ترشینه‌ك. [ترشوك (گیاهه‌ی به‌ناوبانگه.)]

ف: تَرشَك، تَرشه، تَروشه، تَرشینَك. (علفی

است معروف.)

ع: حَمَاض، حَمِیْض.

وینه

### تورش و شیرین ← میخوش

### تورشی

ك: توننی. [ترش (تامی ترش.)]

ف: ترشی، تَنَدی. (طعم تَرش)

ع: حُمُوضَة.

### تورشی

قَبْط، تَجْهَم، تَرْوِي، تَقْبُض، تَكْرُش، اِكْفِهَرار،  
اِشْمِيزان، تَقْيِيض. (الْوَجْه)

**تورشی سافکەر**

ك: پالوانه، كلاو بزرگه. [ترشی پالێر]

ف: ترشی پالا، ترشی سافكن، پالونه، پالوانه،  
پالاون، پالاوان، پالا.

ع: غُلل، مِصفاة.

وینه

**تورشینەك** — **تورشكه**

**تورفه**

ك: تازە، قەشەنگ، شیرین، كەمیافت. [نایاب، دانسقه،  
سە یروسە مەره]

ف: نَخز، بولنجك، بُلْگَنجك، بَلْک، زیبا، کمیاب.

ع: طُرْفَة، طَرِيف، عَجِيب، مُضْحِك.

**تورفه تولههین**

ك: ترووكه، چاوترووكاڤ، چاوترووسكاڤ، چاوبە یە كانیان.  
[لێكدانی پێلۆ]

ف: رُغَنگ، چشم زدن.

ع: طُرْفَة الْعَيْن.

ع: تَرَك، وَدَع، وَدَر.

**تورك**

[ك: نەتەرە یە كن.]

ف: تَرَك، تَرَكْمَن، تَمُود.

ع: تَرَك.

**توركمان**

[ك: نەتەرە یە كن.]

ف: تَرَكْمَان، تَرَكْمَن، تَمُودان.

ع: تَرَاكِمَة.

**توركهش**

ك: تیركیش، تیردان، کیش. [هە گە ی تیر.]

ف: تَرَكْش، تیركش، کیش، شَغَا، شَغَاه، شَقَا،

شِگَا، شِگَاه، خُوله، تیردان.

ع: جَعْبَة، وَفَضَة، كِنَانَة، رِبَابَة، قَرَن، جَفِير.  
وینه

**تورمه**

[ك: شالی کشیری: جۆره شالێکی بە نارێبانگه.]

ف: ترمه، شال کشمیری.

ع: كَشْمِيرِي.

**تۆرن** — **هه رچینگانی**

**تورومبا** — **تولومبا**

**تورومته**

ك: هەلەكە، هەلەكە سەما. [مشك گره، تورمته]

ف: تَرُمْتَا، تَرُمْتَاي، سَنگَك.

ع: جَلَم، يُوُيُو.

**تورولج**

[ك: لە بزینە یی]

ف: تَرُنْج.

ع: مُعَيْن

وینه

**توره**

ك: پاسار. [جۆره گۆیسرا نە یە كە.]

ف: طَرَه. (نوعی تابوک است.)

ع: مُخَارَجَة

وینه

**توره وان**

ك: ماسیگیر. [نەر كەسە ی بە تۆر ماسی راو دەكات.]

ف: دامسی، دامیار، دام افكن، ماهی گیر،

ماهی فروش.

ع: جَرَأَف، صَيَاد، سَمَاك.

**تورزی**

ك: گە ی گیری. [لەلە یە تە یی]

ف: گَنگَلَا جِي.

ع: لَكَن، رُفَة، لُجَلْجَة، ثَمَثَمَة.

**تۆریان**

ك: جۆنگ کردن، لووت گرتن. [قەلەس بوون، لووت کردن]

ف: توريدن، توليدن، زميدن، زم کردن.

ع: قَهَر، نَكْف، زَم، فِرْک، سَام، سَام، اَنْف، تَشْمُخ،  
تَنْفَر، سَخَط، اِغْتِيَاظ، سَخَط.

#### تَوَز

ل: تَم، گَرد، گَردان. [تَمپوتَوَز]

ف: رَشَت، گرد.

ع: نَقع، رَهج، مَوَر، رَغام، عَجاج، غُبَار، غَباء، هَباء،  
هَباب، عَكاب، عَكوب، قَتام، غَفَر، سَيِهَك، قَضَض،  
قَتان، هَيج.

#### تَوَز

ل: کَم، نَخْت. [تَوَزَقان]

ف: کَم، کَماس، ديد، اَنَدک.

ع: قَليل، رَزء، نَزء، نَزء، نَزير.

#### تَوَزال

ل: کَم، نَخْت. [تَوَزَقال] [تَوَزى ورد و ناسک.]

ف: کَم، کَمک، اَنَدک. (گرد نازک.)

ع: قَليل، نَزير، قَضَض، غَفَر.

#### تَوَزاوِی

ل: [تَوَزاوِین] [خَوَلای]

ف: گرد آلود.

ع: مُغْبِر، مُغْبِر.

#### تَوَزاوِین - تَوَزاوِی

#### تَوَزکردن

[ل: تَمپوتَوَز بَدِیا کردن.]

ف: گرد کردن.

ع: اِغبار، اِعجاج، اِثَّارَة، مَوَر، اِرْهاج، اِهباء، اِهباب.

#### تَوَزکردن

ل: دوژین دان. [جوین دان (نیدیمه).]

ف: بَدگفتن، بَدگویی، پَرخاش کردن. (کنايه

است.)

ع: شَتَم، سَب، فُحش، نَقع، اِرْهاج، غَضَب.

#### تَوَزلَّانَه

ل: تَوَزال، کَم، نَخْت. قَنچَکَه، قَرْتَکَه. [تَوَزَقان]

ف: کَم، کَمک، اَنَدک، نَک.

ع: قَليل، نَزير، مَزْجاء.

#### تَوَزَن - تَوَزاوِی

#### تَوَزى

ل: کَمى، نَخْتى، تَوَزالى، تَوَزلَّانَه. قَنچَکَه.ی.

قَرْتَکَه.ی. [تَوَزَقالینک]

ف: کَمى، کَمکى، اَنَدکى، تَکى.

ع: قَليل، نَزير، قَليلاً.

#### تَوَزى لى هه لى ناسى

[ل: هيجى نيه. (نیدیمه له نهدارى).]

ف: گردى از او بر نمى خيزد، چيزى ندارد.

(کنايه است.)

ع: لا فائِدَة فيه، ما فيه شَيء، لا يَتَرَشَّحُ مِنْهُ نَدى.

#### تَوَزى

ل: نَوِيه. [يَدك بهش له نَوِيه ش.]

ف: نَوِيك، نَوِيه.

ع: شُوع.

#### تَوَسى

[ل: گياهى كى به ناربانگى دِرْكاويه.]

ف: زوله، توسى. (علفى است معروف خاردار.)

ع: عَكوب.

#### وَنَه

#### نوشمال

ل: ديواندِر. [پيشهوا، پيشهنگ]

ف: پيشوا، پيش آهنگ، توشمال.

ع: مُقَدَّم، مُطاع، رَئيس، جَسُور.

#### تَوَشَه

[ل: تويشور]

ف: توشه، پَدَرزَه، بَدَرزَه، پَيَرزَه، پَرِوازه، بَرِوازه،

پَدَمه، بَدوره، راه آورد.

ع: زَاد، زَلَّة، سَفَرَة، كُفَيَة، راحِلَة.

## تۆشەبەرە

ك: تۆشەدان، چارەكە، سفرە. ھەوانە. [تۆیشوبەرە، تۆیشوودان]

ف: تۆشەدان، پەدەدان، رومال.

ع: خُرب، جِراب، صُوان، صُفن، صَفَنَة، مِزود، مِزادَة، مِثْمَلَة.

## تۆشە دەوریش

[ك: ئەو خواردنەي كە ھەژاران لە میوانیە گشتیە كاندا دەپەندە ناو دەسماڵ و دەبیەن.]

ف: فُلز، فُلزَنگ، (خوراكی كە گدایان در دعوت‌های عمومی میان دستمال کرده ببرند.)

ع: مِثْمَلَة، ثُمالة، حُتامة.

## توغرا-تۆپرە

## توغیان

ك: سەركێشی، سەركێشان، تۆقیان، سەرھان، كەفەرێژ. [سەربەزیری، ھەلجۆرن]

ف: سەركشی، بالا آمدن، از سر رفتن.

ع: طُغیان، فِیضان، مَد.

## توف

ك: كۆپرە، توفان، بادە. [كۆپرە (با و سەرمای سەخت).]

ف: توف، دمه، فُنجا، آزرخش. (باد و سرمای سەخت)

ع: زَوْبَعَة، طُوف، طُوفان.

## توف

ك: تاف، تۆقیان. [ھەپت (ھەپتی لاری).]

ف: توف، زور، تَنَدی. (توف جوانی)

ع: شِدَة، مَوَعَة، مِیَعَة، فَوَرَة، عِنْفوان، طُغیان، طُغوان.

## توفال

[ك: توفال (تێشەي تەنکی مس كە لە كاتی چەكوش لێداندا دەھەریت).]

ف: توپال، توپال، توفال. (پوست مس كە از

چەكش پس می‌دهد.)

ع: فُسالَة، سُخالَة، تُوپال، تُوپالُ النُحاس.

## توپال

[ك: قویری پتەر كە لە سەرمیچی خانووری دەدەن و كاگلی

بە سەردا دەسارن.]

ف: سوفال، توپال، توپال، توفال. (گل سفت كە

بە سقف خانە می‌زنند و كاھگل روی آن می‌مالند.)

ع: طُوفال، تُوپال.

## توفان

ك: توف، كۆپرە، بادە. [بادە (گەردەلور).]

ف: توف، دمه، فُنجا، آزرخش، شورش، بادلەمە،

توفان. (تموج هوا)

ع: اِنقلاب، عاصِفَة، طُوفان.

## توفانە

ك: فۆرتینە، شلینە. [بۆزان (فەرتەنە و گەرداوی دەریا).]

ف: كولاك، كولاپ، توفان، آشوب، شورش.

(تموج دریا)

ع: مَوْر، اِنقلاب، طُوفان، تَمُوج.

## توفانە

ك: پەخشە، مێشورلە، ھوورە. [پێشكە]

ف: پشە، نارده، سارخك، سارشك.

ع: بَقْ، بَعُوض، خَمُوش، بَرغش، فُسافِس، ناموسَة،

بَعُوضَة.

## توفە-كۆپرە

## توفەنگچی

ك: تیرەنداز. [تیرەھاریژ، چەكدار]

ف: تۇفنگچی، تیرانداز.

ع: كوكب، شَرطِي، زَبانِيَّة.

## توفەیلی

[ك: مەشەخۆز، لاورگە (كەسێك كە درای میوان

ده‌کورت.)]

ف: اَنگَل، ایرمان، بشتام، بشتانم، ناخوانده.

(کسی که تابع مهمان بشود.)

ع: راشین، طُفیلی، ضیفن، معاف.

**تَوْفین**

ک: کَریوه‌کردن، باده‌کردن، باده‌پره کردن (با و سرمای

سخت.)]

ف: توفیدن، دمیدن، شورش کردن. (باد و

سرمای سخت)

ع: عَصُوف، اِنقلاب، طَوْقان.

**تَوْقَاتن**

ک: ترسانن، تره‌کائن، [مه‌ترسی خسته‌بهر.]

ف: ترسانندن، ترکانندن.

ع: اِرعاب، اِرزاع، اِخافَة، تَهْیِب، اِغلاق، اِرزان،

تَهویل، اِرعاج، اِیجال، اِذعار

**تَوْقَاتن**

ک: تره‌کائنن، درگا‌دان، [ته‌قاندن (تره‌کاندنی برین، چار یا

ده‌فر به هوی ناگروه.)]

ف: شکستن، ترکانندن، ترَقاندن. (ترکانندن زخم

یا چشم یا ظرف از آتش.)

ع: فقا، دَاظ.

**تَوْقیان**

ک: ترسیان، [تَوْقین، ترسان]

ف: ترسیدن، ترقیدن.

ع: رُعب، رُهب، فَرَع، خَوْف.

**تَوْقیان**

ک: تره‌کیان، تره‌کین، [ته‌قین (تره‌کائی برین، یا ده‌فر به هوی

ناگروه.)]

ف: شکستن، ترکیدن، ترقیدن. (ترکیدن زخم یا

ظرف از آتش.)

ع: تَقَفُّ، اِنفِقاء، اِنفِضاخ، اِنفِتاح، اِنفِجار، ثَبَر،

تَجَوُّج، اِنشِقاق، اِنصداع، اِنسِلاع، اِنفِلاع، اِنشِراث،

اِنفِقاس، اِنفِقااص، اِنفِقاش.

**تَوْقیان**

ک: تَوَف، تَاف، کَه‌فَرِیژ، سَه‌رهاتن، زَوَره‌اوردن.

[هَه‌لَچَرون، سَه‌رِیژ کردن]

ف: تَوَف، زور آوردن. بالا آمدن، سَر آمدن.

از سَر رفتن.

ع: طُغیان، طُغوان، غُلوان، غُلواء، غُلُواء، غُنْغوان.

شِدَة، هِیجان، مَوعة، مِیعة، قَوَران، قَورة. تَغْلِب.

**تَوْقین** — **تَوْقیان** [امای یه‌کَم و دروم،] (نه معنی اول و دوم

«تَوْقیان» است.)

**تَوک**

ک: نوک، نیش، سَهَر، [تیژایی سَه‌ری هَه‌ر شَتیک،]

ف: تَک، نَک، نوک، نیش.

ع: رَاس، شَوک.

**تَوک**

ک: توکَل، پَوَس، پِیس، [تَویکَل، پِیست (پِیستی دره‌خت یا

میوه یا نه‌ندامی له‌ش و...)]

ف: پوست، (پوست درخت یا میوه یا اعضایی

بدن و غیر آن.)

ع: قَشَر، لِحاء، نَجَب، جِلد، غِشاء.

**تَویکَل**

ک: پَوَس، تَوک، [پِیست، تَویکَل (پِیستی گویش و هَه‌نار و

بادام و کاله‌ک.)]

ف: پوست، سَپال، سَفال، (پوست گردو، انار،

بادام، خربزه)

ع: قِشَر، قِبرف، قِلف، سَنَف، ذِواء، خِباء، لِحاء.

قُنْیع، قُشارَة.

**تَویکَل**

ک: پَوَس، تَوک، قَوَزاخه، چَه‌لِتَوک، [پِیست، تَویکَل (پِیستی

خاشخاش، هَه‌نار، برنج، گَه‌م، پَه‌موو، چِرَ...)]

ف: گوژه، غوزه، سَپال، (پوست خَشخاس، انار،



برنج، گندم، پنبه، شکوفه و امثال آن.)

ع: کُم، خَرِیْطَةُ، جُمْرَةُ، قُنْبُع، خِباء، قُشَارَةُ، حُسانَةُ.

### توکل حاشخاش

ک: کُزْکِه نَار. [بدری گیایه که بز درمان به کار دیت.]

ف: گوزِه، غوزِه، کوکنار، نارکوک، نارکیو.

ع: رُمَانُ السُّعال، خَرِیْطَةُ الْخُشْخَاش.

### توکلِه وِگرتن

ک: توکِه وِگرتن. [توکیکل دامالین (وکل: توکیکل گرتنه روی درخت.)]

ف: پوست کندن. (درخت مثلاً.)

ع: لَحی، قَشَر، نَقَف.

### توکلن هه ناز

[ک: توکیکلِه هه ناز]

ف: سِیَال، سِفَال، ناسِیَال، نارسِیَال، نارپوست،

پوست انار، نارسفال.

ع: قَرَفَة، قَرَفُ الرُّمَان، قَشَرُ الرُّمَان.

### توکلن هیتکه

[ک: توکیکلن هیتک]

ف: پوست تخم.

ع: قِیض، کِرْثی، کِرْفِی، قُوب، قِشْرُ الْبَیْض.

### توکل هه وِله

ک: پُوس هه وِله. [بیست نارلوی.]

ف: پوست آبله.

ع: غُضْنَة، غُضْنَة.

### توکلوو

ک: هه لاتن، هه لِهاتن، دهرهاتن. [دهره وِتن له ناسزوه.]

ف: دمیدن، برآمدن، در آمدن.

ع: طُلُوع، شُرُوق، ظُهور.

### توکل

[ک: توکلِه (چوزسه گیتی راه.)]

ف: توله، یوز. (نوعی از سگ شکاری است.)

ع: ضِرُوب، قُطْرُب.

### توکل

ک: تهر. (تهروتوکل) [تراو (له گهل «تهر») به کار دهریت:

تهروتوکل.]

ف: تر. (با «تهر») استعمال می شود.)

ع: رَقِیق، مائع.

### توکلش

ک: توکلشه. دمه ترشته. [تهلهزم، تهلش]

ف: خاش، خلاشه، تراشه، رَند، رَندِه، دَم تیشِه.

ع: نُخَاة، خُرَاة، بُرَاية، نُجَارَة، جُزَارَة، خُشَارَة.

خُسانَة، نُسانَة. کُسَارَة.

### توکلش

ک: توکلن دار. [توکیکل درخت (که لیکرایتته و...)]

ف: پوست درخت. (که کنده باشند.)

ع: قَرَف، لِحاء، قُشَارَة.

توکلشه ← توکلش [ (ههردو ماناکه.) ] (به هر دو معنی.)

### تولومبا

ک: تورومبا. [یه مپ، فیجقه]

ف: ناموس، تَلْمِبِه.

ع: مِضْحَة، طُلْمِبَة.

### تولونکی

ک: بیشه رم، بی نارپو، لوتی. [بیعه یا]

ف: تَلَنگی، کُلَنگی، لوتی، بی شرم، بی آبرو،

بی باک. نیزه باز.

ع: داعِر، فَاجِر، بَذِی، شَرُور، أَخَاذ، طَمَاع، لُوطِی.

### توله

ک: قهر روی، پاداشت. [قهره وِو، حَق سندنه وِو]

ف: سزا، داشاد، داشن، پاداش، کِیْفَر.

ع: جَزَاء، تَلَا فِی، تَدَارُک، جُبْرَان، قِصاص، اِنْتِقام.

عَوَض، رَمَص.

### توله ک

[ک: کاتی وهرینی په ری باز و بالنده کاتی تر.]

ف: تونک، کُریز، کُریزه، کُریج، کُریغ، پوریزی، پوریکتن. (هنگام پوریزی باز و سایر طیور.)

ع: ائسال، ائجسار.

**توله ک کردن**

[ک: تولا ویراندن]

ف: تونک کردن، کُریزه کردن، پوریکتن

ع: ائسال، ائجسار.

**توله که**

ک: پهنه، پهنه که مدلیچکانه. [کولیرچه ره]

ف: پنیسک، پنیسه، هوره، نان کلاغ، آفتابگردک.

ع: خُبازی، مُلوکیه.

وینه

**توم**

ک: نارک. [نارک: دهکی نار میوه.]

ف: تخمه، تخمک.

ع: حَب، عَجَم.

**توم**

ک: تَو، دان. [تَو (که دهیژینن).]

ف: تخم، منج. دانه. (که می پاشند.)

ع: بَذَر، بَزَر.

**توم**

ک: تَوَم، تَوَم. [رهجه لک، تَوَمه، نهژاد]

ف: تَخَم، تَخمه، دوده، نَزاد.

ع: بَذَر، مُطَقَة، نَسَل، نَسَب، سِلْسِلَة.

**تومانه**

ک: باجمن فهرنگی. [ته مانه]

ف: تومات، توماتیز، بادنجان فرنگی.

ع: بِنْدُورَة.

وینه — باجمن فهرنگی

**تومار**

ک: لولوه. درتودار. پیسچیاگهوه. [نوسراوی درتوی

لولدارو.]

ف: تومار، لوله، پیچیده. (نوشته ی دراز)

ع: مُلوی، نَرَج، طُومار، طامور.

**توم بی هنجیر — کونک** [مانای دروم.] (به معنی دوم.)

**توم پیاز**

[ک: تَوی پیاز]

ف: تخم پیاز.

ع: قَرَح.

**توم تهره تیزه**

ک: خهردهل. [خهرتهله]

ف: سپندان، اسپندان. (تخم تره تیزک)

ع: حُرَف، حَبُّ الرِّشَاد.

**توم قاضی**

[ک: تَوی کاژیله، تَوی شلی که بو رهنگ کردن به کار

دهیژیت.]

ف: خسک دانه، تخم کاژیره.

ع: قُرْطُم، قُرْطُم.

**توم کووله که**

[ک: نارک کووله که]

ف: تَخمه، تَخَمک، تخم کدو.

ع: حَبُّ الْقَرَع.

**توم کووله که**

[ک: کرمی شری: کرمیکه له ریخوله دا دهژی و جاران به

ناوکی خاری نارک کووله که دهرمان ده کرا.]

ف: کدودانه، کرم یمینه.

ع: حَبُّ الْقَرَع، دَوْدُ الْمَعِدَة.

**توم کول**

[ک: تَوی گول]

ف: کلّیک، تخم گُل.

ع: بَزَر الْوَرْد.

**تومه**

ک: توم، دان. [تَو، دانه]

ف: تخم.

ع: بېز، حَبّ.

تۆمەدان

ك: مئالدان، [بزدان]

ف: بچه دان، زهدان. (← مئالدان)

ع: رَحِم، مَشِيمَة.

تۆمەدانه

ك: داردان، باغله. [شەتلىگە (جىڭگايەكى كاتىپە كە تۆزى تىندا دەچىتىش تا دەيىتە نەمام.)]

ف: نَخِير، نَخِير، تَخْمَدان، دانەدان، داردان.  
(جايى كە در آن براى نشا تخم بكارند.)

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنْدَانَة.

تۆمەز

ك: تۆمەز، تۆمەيزە. [تومەس، تۆمەلى]

ف: تو نگو.

ع: وَ (واو حاليّة)

تۆمەز

ك: تومەز، تۆمەيزە. [تومەس، تۆمەلى]

ف: تو نگو.

ع: وَ، وَلَا تَقُلْ، (اِنَّهُ ...)

تۆمەيزە ← تۆمەز

تون

ك: سفت، سەخت. [پتەو]

ف: سفت، رُفْت، سَخْت، تُنْد.

ع: غَلِيظ، مُصَمَّت، مُلْتَك، مُحْكَم، مُبْرَم، قَرَص،

صَلَب، مَتْن، مَرِير، شَدِيد، شَبِيع، صَفِيق، وَثِيق.

تون

ك: دۆخ. [تونون (دەك: تامى يىبەر.)]

ف: تئند، دُژن، دُژند، تېر، رُفْت، گزنده، سوزنده.

(طعم فلفل مثلاً.)

ع: حَرِيف، حَامِز. (فَح)

تون

ك: توش، گەژنە، تېژ. [ترش (دەك: تامى سرکە.)]

ف: تۇند، تۇرش، سوزنده، گزنده. (طعم سرکە

مثلاً.)

ع: حَذِي، حَامِض، حَازِق، ضَارِس، قَارِص، لَازِع،

كَاي، حَدِيد.

تون

ك: ئالۆز، شېت، توش، روش، تورپە، زوپر. [مروئى نەسازار.]

ف: تۇند، آليز، آلوس، نۇند، آلفەدە، ژيان،

خشمگين، خشمناك، خشم آلود، دژ آلود،

دژ آهنگ، دژ آگاه، دژ خو، دژ كامە، درشت،

سەمگين.

ع: شَرَس، شَكَس، مُحْتَد، غَضُوب، غَضَبان.

طَائِش، مُتَغَيِّظ، مُتَنَفِّط، مُزْمَلَج، شَرِير، شَدِيدُ

الْعَرِيكَة.

تون

ك: تېژ، گورج، چابوك، كورژ. [چالاک]

ف: تئند، تيز، تَجا، دژند، خۇند، چُست، چابُك،

چالاک، وشكوده، زرنګ، شتابان.

ع: جَلَد، جَلِيد، سَرِيع، سَعُور، نَكَط، شَدِيد، قَعَطَل.

حَدِيد.

تون

ك: تونە، لېژ، لېژايى. [سەرەخواركە]

ف: تئند، ليز، سرازير، سراسييب.

ع: مُنَحَدِر، مُنَخَفِض، مَزَلَة، حَذَر، حَذُور، حَادُور،

حَدَرَاء، مَزَلَجَة، مَزَلَقَة، مَبُوط.

تونبویون

ك: ئالۆزبویون، تورپەبویون. [ئالۆزان، قەلس بویون]

ف: تۇندیدن، آلفەدن، آليختن، تئند شدن،

پرخاش کردن، خشم کردن، خشم ريختن.

ع: اِحْتِدَاد، اِغْتِيَاظ، تَغْيِيط، تَغْضَب، تَنْقَط،  
اِزْمِجَاج.

تونه

[ك: پانتولی كورتی زیزانبازان.]

ف: تَنَكه، توبان، تَنْبان. (شلوار پهلوانان)

ع: تَبَان.

وینه-زوزان

تُونَك

[ك: تونگه: ده‌فری مل باریك.]

ف: تَنگ، بَك، كَواز، كَوازه.

ع: قاروره، كُراز.

وینه

تُونَك بلوور

[ك: تونگی شوره.]

ف: صُراحی، تنگ بلور.

ع: نَاجُود، صُراحِيَّة، اِبريق.

وینه

تونه

ك: توننی، تونن، لیژی، لیژی، سهره‌روخواره،

سهره‌روخواری. [سهره‌خواره]

ف: تَنده، تَندی، لیزی، سرازیری، سراسیمبی.

ع: حَدر، حَدر، حَدر، حَدر، نَزَل، هَبُوط،

مُحَدِر.

توننی

ك: تیژی، فرزی، گورجی، کرژی. [چالاک]

ف: تَندی، تیزی، دژندی، خوندی، چُستی،

چابکی، چالاک، هنگار، هنگارد، اتوت.

ع: حِدَّة، سُرعة، سُرَاعَة، شِدَّة.

توننی

ك: سه‌ختی، ته‌شك. [سه‌ختی سرما یا گهرما.]

ف: تَندی، سه‌ختی، شُجَام. [سه‌ختی سرما، یا

گرما]

ع: شِدَّة، حِدَّة، سُوْرَة، فُوْرَة، ثُوْران، هَیْجان، هَیْاج،

شُجَام.

توننی

ك: نالوژی، توویدی. [زویری، قه‌سی]

ف: تَندی، آلیزی، آلووسی، نژندی، آلفدگی،

دُرشتی.

ع: اِحْتِدَاد، اِشْتِغَال، اِغْتِيَاظ، اِزْمِجَاج، شِرَاسَة،

شُكَا سَة، طَیْش، خُشُوْنَة، سُوْءُ الخُلُق.

توننی-تونه

تونوتال

[ك: تامی تون و تال، رهك: تامی بیبه‌را.]

ف: دُژن، دژند، دُخت، دُخت. (تند تلخ‌مزه مانند

بیبار.)

ع: جَفَص، عَفَص، حَامِز، حَرِيف.

تونوتیز

[ك: کسکون (ترشی سووتیندر).]

ف: تَند، سوزنده، تَرش، گزنده. (ترش گزنده)

ع: قارص، ضارس، کای، لاذع، حَذِي.

تونوتیز

ك: گورج، قوچاخ، چالغ، زرنگ، کرژ، فرز، بزیزو.

[گورجوگون، چالاک]

ف: چابک، چالای، تَجَا، دُژن، چُست، تَند،

کَرَمَند، کَرَمَند، شتابان، شتاب‌کار، وشکرده،

زرنگ، تَندوتیز.

ع: جَلد، جَلید، سَرِيع، سَمُور. حَديد، مُحَدِد، نَكِظ،

عَجول، قَعَطَل، شَدید.

تونه‌ویوون

ك: سفته‌ویوون. [توند‌ویوون، رهق بوون]

ف: تَندشدن. سفت‌شدن.

ع: اِشْتِدَاد. اِغْتِلَاط.

تونه‌وکردن

ك: سفته‌وکردن. [پتمو کردن، توند‌کرده]

ف: تندکردن، سفت‌کردن.

ع: شَدَّ، اِحْكَام، اِبْرَام.

**تونیانه‌وه**

ك: توژیانه‌وه، کاربانه‌وه. [تووزانه‌وه، برژانه‌وه]

ف: تَنْدیدن، سوختن.

ع: تَحْرَف، اِكْتَوَاء.

**توو**

[ك: تووت، تَفَى]

ف: تووت، تود.

ع: فُرْصاد، توت، توٹ.

**توویه‌ره**

ك: توره‌كه، تویمبه‌ره. [تورین (توره‌كه‌ی توو).]

ف: تخمدان. (توربه‌ی تخم)

ع: مَبْذَرَة.

**توونان**

ك: دوان، سدرسه‌رنیان. [هینانه‌قسه، وه‌قسه‌هینان]

ف: به‌سخن‌آوردن، سربه‌سرگذاشتن.

ع: تَكْلیم.

**تووتك**

ك: تووته‌كوله. [بیچوه‌سگ، تووته‌له]

ف: توله، توله‌سگ.

ع: جِرَو.

**تووتهم**

ك: تووتوم، سماق. [داری ترش].

ف: تَتَم، تَتَری، سماک.

ع: لَشْ، عَرَبْ، طُمَطُم، سَمَاق.

**تووان**

ك: تماكو. [گیای نار جگه‌ره].

ف: توتون، تَنَبَاكو.

ع: تَبِغ، تُنُنْ، تَنَبَاك.

وینه — تماكو

**توونه**

ك: ره‌شه‌بالوك، بالوك ره‌ش. [زیاده‌گوشتی سهر پیلوری

[چار.]]

ف: تُوته، گُنده. (گوشت زیادی بر پلک چشم)

ع: وَدَم، سِلْعَة.

**تووته** — **تووتك**. **سَك** [دوشه‌یه‌کی گوزانیه.]] (گوزانی است.)

**تووته** — **تووته‌له**

**تووتك**

ك: تووتی. [بالندی قسه‌كه‌ر.]]

ف: توتك، توته. (توتی سخنگو)

ع: بَبْغَاء، طُوْطُك.

**تووته‌كوله**

ك: تووتك، توله‌سگ. [توته‌له، بیچوه‌سگ]

ف: توله، توله‌سگ.

ع: جِرَو، جِرَو، عُسْبُور.

**تووته‌له**

ك: توته. [قامكه‌چكوله (په‌نهی بچوك.]]

ف: كالوج، کابلج، کابلج. (انگشت کوچک)

ع: خَنْصَر.

**تووتی**

[ك: بالندی قسه‌كه‌ر.]

ف: توتی، توته، توتك.

ع: بَبْغَاء، طُوْطُي، طُوْطُك.

وینه

**تووتچی**

ك: تووژی، بلاره‌وکردن، به‌شبه‌نی. [دابه‌ش‌کردن، به‌ش‌به‌ش

کردن]

ف: تووژی، پَخَش‌کردن، بَخَش‌کردن،

بَخَش‌بندی.

ع: تَقْسیم، تَوْجیه، تَوْزيع، تَسْهيم، تَقْسیط.

**توورائش**

ك: فیرائش. [تووراندن]

ف: ریخیدن، ریخ‌کردن.

ع: سَلَح، نَجْو، كَثْث، اِطْلَاق.

### تورپدان

ك: فَرِدَان، پەرت كەردن [فَرِيدَان، هَارِيشْتَن]

ف: پەرت كەردن، پەرتاب كەردن، ياختن، دورانداختن.

ع: رَمِي، قَذَف، حَذَف، مَلَرَح، نَبَذ، اِلْقَاء.

### تورپك

ك: تەمَشك، [تورپك (دەرخت تورپك).]

ف: تَمَش، تَمَشك، تَمُوش، كِيهە، سەگۈل.  
(دەرخت تەمش)

ع: قَصَد، عُلِيق، عَوَسَج، شَوَكَل، مُصَع.

وینە

### تورپك

ك: تورپك. [تورپك (بەرى تورپك. «تورپك» سووكەلەى  
«تورپك».)]

ف: تَر، كِيهە. (بار تەمشك.) (اول مخفف دوم  
است.)

ع: مُصَع، ثَوْتُ العُلِيق.

### تورپە

ك: ئالوز، قوشقى، كەللەيى. [رەھەستار]

ف: تەند، آليز، آتەشى، خەشمگىن، خەشمناك،  
آلوس، آغدە.

ع: مُحْتَد، مُحْتَدِم، غَضَبَان، مُتَنَمَّر، وَجَاد، مُغْطَاط،  
غَضَبَانِي.

### تورپەكە

ك: تورپەكە، تورپەكە. [تورپك]

ف: توبېرە، توبېرە، تورپە.

ع: مَخْلَاة، عَلِيْقَة.

وینە

### تورپەكەى ەتارى

ك: دەرمەندان، كېسە. [دەفرى دەرمەن فرۆشتن.]

ف: تَبَنگو، تَبَنگو، كَكَدان، قَقَدان. (كېسەى

### دواقروشى

ع: جَوْنَة، رَبْعَة، قَسِمَة، قَسِيْمَة، قَسَم.

### تورپەكەى كەدایى

ك: تورپەكە. [كېسەى سوال كەردن.]

ف: چۆرسەدان، تورپە. (تورپەى كەدایى)

ع: قَرَوَة، حَقِيْبَة، شَلَاق.

### توروز

ك: تەور، غز. (تەوروز) [رەفتار، رەشت]

ف: خو، تور، تۆز، تۆش.

ع: خُلُق، شَيْمَة، سَحِيْبَة، رَوِيَة، دَاب، دِيْدَن، طَوْر.

توز، طَرَز. طَبِيْعَة، شَيْئَة، هَجِيْر.

### توروز

ك: تېر، بالا، كەلەندەت. [قەلەندەت، لەش، بەژن]

ف: توس، بالا، بېز، تىن، اندام. (تۆز و توز)

ع: قَد، قَامَة، هَيُولَى، جُتَة، جَسَد، بَدَن.

### توروز

ك: چوروز، رەج. [القى تازەى دار.]

ف: شىتاك، ستاخ، استاخ. (شاخەى تازە)

ع: غُصْن، شَطَاء، مَشْرَة، شَكِيْر.

### توروزان

ك: كاوانىن، ەلەبېزانىن، كزانىن، سولاننىن. [كزانەنە،

تورزانەنە (بۆ نمونە: بە ھوى قامچى لېدانەنە).]

ف: سوزاندن، سوزش آوردن، درد آوردن. (از

زەن شلاق مۇلا).

ع: اِحْراق، قَالِيْم.

### توروز

ك: كزن. [تورپەكە (دەك: شورل).]

ف: سوزندە، سوزش آور. (تۆرە مۇلا).

ع: مُحْرِق، مَوْلِم.

### توروزيان

ك: كارىيان، ەلەبېزىيان، سوليان، سوليانەنە. [تورزانەنە (بىز

نمونە: بە ھوى قامچىيەنە).]

ع: شَرُور، شَرَس، شَکِس، تَرَب، وَقِح، بَذِي، مُحَدِّد،  
مَرِيد، قَلْبِي.

**تووش**

ك: تَن، نَهَام. (تِه نو تروش) [لَهش]  
ف: توش، تَن، پيكر، تَوَن، كَالْبَد، اَنْدَام.

ع: بَدَن، جِسْم، جَسَد، جُتَه، طَن.

**تووشال—تووشال شیرهت****تووش بیون**

ك: تروشياربون، بديده گه يين. [پينا گه يشتن]  
ف: دُچار شدن، دوچار شدن، به هم رسيدن.

ع: تَصَادُف، تَلَاقِي

**تووشك—تووشك****تووشيار**

ك: تروش، دوچار، بديده گه يين، بديده گه يشتن. گرفتار.  
[پينا گه يشتن. گيرده]

ف: دُچار، دوچار، به هم رسيدن. گرفتار.

ع: تَصَادُف، تَلَاقِي، مُصَادِف، مُصَاب.

**تووشيار بيون—تووش بيون****تووشك**

ك: كوئك، پُرز، پُرزه، كوئكه، تيسك. [تووكي قالي،  
خاړلي و...]

ف: پَشَم، كُلك، پُرز، پُرزه. (پُرز قالي يا هولِه و

امثال آن.)

ع: وَبَر، خَمَل، رَغَب، دَبَب، زَنْبِر.

**تووشكان**

[ك: ترووكاندن (ترووكاندني گولِه به پُرزه).]

ف: شكستن. (شكستن تخمه)

ع: كَزَم، مَطْع، مُطوع.

**توولكروين**

[ك: تان دهر كروتن (بَر نمونه: توك رو ييني مه خه).]

ف: پشتم رفتن، پُرز بر آمدن، سايبده شدن.

(مخمل مثلاً.)

ف: سوزش كردن، درد آمدن. (از شلاق مثلاً.)

ع: احْتِرَاق، تَأَثُر، تَأَلُّم، حُرْقَه، لَعَج.

**تووزيانوه—تووزيان****تووز**

ك: تَو، تووزگ، تووشك، سهرتو. [سهرتوژ (قه يماخ)]

ف: تو، سرتو، شمه، تاشك، چرايه. (قيماق)

ع: طُهاوَه، دِوايَه، طُثَرَه، جُثُورَه، قُشْمَه، كُثْمَه،

هادر، طِلَاوَه.

**تووزال**

ك: سهرتوي نازك. تووزگ يهخ. [تووزال (سهرتوژي  
ناسك).]

ف: سهرتوي نازك. كاشه.

ع: طُهاوَه، رَقِيقَه.

**تووزك—تووزك****تووزك يهخ**

ك: تووزال، تَو. [تووزي سهوژل: سهوژلي تهنكي سهر نار].  
ف: كاشه، تو.

ع: جَلِيد، طُثَرَه.

**تووزي**

ك: تروجي، بلازمو كردن. [دابهش كردن، بهش بهش كردن]

ف: توژي، پَخش كردن، بَخش بندي.

ع: تَقْسِيم، تَوْزِيع، تَوْجِيَه.

**تووش**

ك: سَهَت، سَهَتَان، چَهَقَن، پَهَرَتْگا. [هه لدير گه]

ف: سَهَت، تَنْد، تَنْدِه، پَهَرَتْگاه، سَنَگْلاخ،  
ناهموار.

ع: وَعَر، مَعَب، مَلَب، لُوب، جَرَّة، جَرُول، غَدَر،  
شَار، مَزَلَقَه.

**تووش**

ك: تَرَن، شيرت، كولهش، روش. [به دهر]

ف: تَنَد، تَنَدَخو، بَدَخو، دُول، لُول، بِي شَرَم،

دُژ آلود، خشمناك، دُژخو.

ع: اِسْتِقْرَاع.

**تووکن**

ک: کولکن، تیسکن. [زَر به مَو، به کولکه]

ف: کُکین، پشمین، پُرزو.

ع: وِبَر، مُرْغَب، مُخَمَل.

**تووکنه**

ک: زهینه قووته. [جوجه لای تازه پمده رکردو.]

ف: سیخ پَر. (بچه پرنده که تازه پر در آورده

باشد.)

ع: رَاش.

**تووکنه** ← **تووکن****تووکنه**

ک: پروشه، پروکه. (باران نهرم) [نمئی باران، ورده باران]

ف: نم نم، تک تک، چک چک.

ع: تَقَطُر. ثرد.

**تووکنه**

ک: پروشه پروش، پروکه پروک، توتسه. (باران نهرم)

[نمئی باران، بارانی هیدی هیدی.]

ف: نم نم، تک تک، چک چک.

ف: تَقَطُر. ثرد، اثراد.

**تووکنه کردن**

ک: پروکه کردن، پروشه کردن. [نم بارین، لهه رخو

بارین]

ف: نم نم آمدن، تک تک باریدن.

ع: تَقَطُر. اثراد، تشرید.

**توول**

ک: درِیژی. [بهرانه ری «پانی».]

ف: درازا، درازنا، درازی.

ع: طُول.

**توول زه مان**

ک: درِیژی رَزگار، بگردن زه مان، سالیان سال. [تیپه ریینی

رَزگار، درِیژی کات.]

ف: دیرند، دیرباز، سالیان دراز، دیرکشیدن،

درازی روزگار.

ع: طُولُ المَدَّة، اِمْتِدَادُ الزَّمان.

**توول کیشان**

ک: خایان، فریبنچورن. [درِیژی کیشان]

ف: درنگ کشیدن.

ع: تَطَوَّل، اِمْتِدَاد.

**تووله**

[ک: درو مستان و نیو.]

ف: توله. (دومثقال و نیم.)

ع: تَوَلَج.

**تووله که** ← **تووچکانه****توول**

ک: خامه، تهرکه. [شورن]

ف: شاخه، ترکه، خُبیجه، کَرِدو.

ع: شُغْنُوب، خُرْعُوب، خُوط، اُغْلُوج، غُض، قُضِب،

غُضن.

**توول**

ک: چربی. [پهردر]

ف: قُدَره، اَنبیره.

ع: غِماء.

**تووله**

ک: توله سگ، تووته کولسه، تووتسک. [تووتکه،

به چکه سگ]

ف: توله، توله سگ.

ع: جِرَو، عُسْبُور.

**توول هه لاجی**

ک: شه فشه. [شولتی هه لاجی]

ف: شنش، کُندش.

ع: خُوط، مِنجَدَة.

**توون**

[ک: ناگردانی گهرمار.]



ف: گُلْخَن، گولْخَن، گولْخ، تون، توشکان.  
(آتشگاه حمام)

ع: قَمین، اَتون.

توونا

ک: ناراره، وِیل، تهره، ویلان، دهره‌دهر. [گهرزک]

ف: آوار، آواره، ویلان، دریدر، تون به تون.

ع: شاذب، آفاق، دَوَار، مُتَقَرَّب.

توونا کردن

ک: شواره کردن، وِیل کردن، تهره کردن، دهره‌دهر کردن.

[دویلان کردن]

ف: آوار کردن، آواره کردن، دریدر کردن.

ع: تَشْذِیب، تَغْرِیب، تَبْعِید.

«توویل»

ک: چه‌پکه‌ن. [تونیل]

ف: رَهْگَنْد، رَهْگَوِیه، تَنَل.

ع: نَفَق، سَرَب، دَیْمَاس.

وینه

توه

ک: پرگه. [تور که خاکی خوله‌ی که ده‌یژین به‌سهر به‌فردا

ه‌تا بیترنیتته‌ره.]

ف: تو، سَر تو. (خاکی که روی برف می‌پاشند

تا آب شود.)

ع: طَلَاوَة.

توه‌توه

ک: تور که تور کسه، پروروشه‌پروروشسه. [نم (اره‌ک)

پروروشه‌پروروشی باران.]

ف: تک‌تک، دانه‌دانه، کم‌کم. (باران مثلاً.)

ع: قَطْرَات. ثرد.

توه‌ره‌شه

[ک: شاترو، تروی‌ره‌ش.]

ف: سیاه‌توت، توت‌سیاه.

ع: اَلثَّوْتُ اَلْأَسْوَد.

وینه

توه‌سووره

[ک: تروی‌سوور.]

ف: توت شامی، توت سُرْخ.

ع: اَلثَّوْتُ اَلْحَامِض.

وینه

توه‌مه‌ت

ک: چه‌فته، درو، ده‌له‌سه، به‌سه، ده‌سه‌له‌سه. [توم‌ت]

ف: پلمه، چفته، بستمه، سُرُو، چَرَبْک، پیقاره.

ع: تَهْمَة، قِرْفَة، قِفْوَة، ظِلَّة، ظَنَائَة، بَهْتَان، اِثْهَام.

تویل

ک: نارچار، پیشانی. [تویلان]

ف: پیشانی، چکاک، جهاد، پَنْجه، چماچم.

ع: نَاصِیَة، جَبْهَة، جَبِین.

تویل

ک: تاپر. [تو زهوی ر زاره‌ی که میری به‌شیره‌کی کاتی

ده‌دات به‌کسک.]

ف: تویل، تیول، یابر.

ع: تَوَلَّی، اِقْطَاع.

تویل‌به‌ن

[ک: تویل‌پنج]

ف: پَنْجه‌بند، پیشانی‌بند.

ع: عَصَابَة.

تویل‌دار

[ک: دهره‌گ]

ف: یابر‌دار، تیول‌دار.

ع: مُتَوَلَّی.

تویل‌نیانه‌زهوی

ک: خال‌کفتن، خال‌بوسی. [کرنوش بردن، چه‌مانه‌ره]

ف: خاک‌بوسی، زمین‌بوسی، پیشانی بر زمین

گذاشتن.

ع: سَجْدَة.

## توبله

ك: توبله، گهز، پيشتير. [توبله]

ف: درش، توبله، استپل، آخر.

ع: استپيل، استپيل، طويله، مريب.

## تهنسير

ك: كاري بون، كاريگه بون، كار كردن، دلگير بون.

شون خستن. [شوين دانان، كارتيت كردن]

ف: درايش، هنايش، نوژيدن، كاري شدن، كارگر

شدن، دل نشين شدن. دل چسپ شدن، جاگير

شدن، پي انداختن، رهو گذاشتن.

ع: تاثير.

## تهنوئل

ك: ديلباس، پينه كردن، پهريژ كردن، پهريچ دانهوه،

گوزارويژي، هلهرگه پرائن. [لينكدانهوه، راثه كردن،

گيراندنهوه]

ف: سفرنگ، گزاره گويي، برگرداندن.

ع: تاويل، ترجيع. تفسير.

## تهپابهت

ك: دهر داناسي، دهرمانزاني، دهرمان دان. [پزيشكي:

چاره سر كردني نه خوش.]

ف: پزشيكي، پجشيكي، بجشيكي، درد شناسي،

درمان كردن، دوا دادن.

ع: طبابة، معالجة، مداواة، علاج.

## تهبانج

[ك: کوتاندنهوه و پتهو كردني بنه پتي ديواريك كه

خراب بوويت به هوي گل و خشتهوه.]

ف: تپانج. (تپاندن بيخ ديوار با گل و خشت كه

خراب شده باشد.)

ع: دماج. تدميج.

## تهبايع نهريهه

ك: چوار سرشت. [گهرما، سهرما، تهري، وشكي.]

ف: كيا، كيانا. (حرارت، پرودت، رطوبت،

ييوست)

ع: طبايع اريعه.

## تهبخاله

ك: ياونشان. [يامز، تاميسك]

ف: تبخال، تبخاله.

ع: خلا، عقبول.

## تهبديل

ك: ناپوگزي، گوپرائن، گوزانسهوه، ناشت كردن. [نالوگزي،

گوزينهوه]

ف: زمش، جزيدن، گوهر يدن، جاويدن،

جاور كردن.

ع: تبديل، تعويض، تغيير.

## تهپريك

ك: شاراش، نافهرين، خوشباد. [پيژيبي]

ف: آفرينه، آفرين، خجسته، فرخنده، بهباد،

خجسته باد، فرخنده باد، شاباش، شادباش،

خوش باش.

ع: تبريك، تهنيه.

## تهبيج

ك: سرشت. خو. [سرشت، خوړسك، خو، نهريت]

ف: منش، سوسن، سرشت، خو، خوي.

ع: طبع، مشاش، طبيعه...

## تهبيج

ك: دل، مرخ. قيز. [هز، ييز]

ف: جهش، سوس.

ع: طبع، نفس.

## تهبيج

ك: هوش، زرنكي. [لنهاتروي، زيره كي]

ف: هوش، زيركي.

ع: طبع، ذوق، قريحه.

## تہج - چاپ

## تہیہ روك

ك: وه لِفَهْت، نِياز. [پیدۆزی، موباره کی]

ف: پاره، نِياز.

ع: بَرِیكَة. بَرَكَة، یَمِین، مِیْمَنَة، تَبَرُك، ثِیْمَن.

## تہیہ سه

ك: ژیرده سه، داروده سه، تاپین. [شویینه وتوان، ده سویتوهند]

ف: تاراس، بروسان، وركستان، زیردستان، همراهان، فرمانبران.

ع: تَبَعَة، آتباع، تابعین.

## تہیہ قه

ك: نهۆم. [قات]

ف: آشكو، آشكوب، آشكوبه، آشكوب.

ع: طَبَقَة، مَرْتَبَة.

## تہیہ بات

[ك: بارودوخگل]

ف: احوال، آداب، وضعیات.

## تہیہ بيب

ك: دهر دئاس، دهر مانزان، دهر ماندر، دهر مانكر. [پزیشك]

ف: پزیشك، بجیشك.

ع: طَبِيب، نَقَرَس.

## تہیہ هات

ك: سرشت. خۆ. [سروشت، خۆرِسك، خو، نهریت]

ف: منش، سرشت، سوس، آبَرهام. جهش. بوم،

خیم، خو، خوی.

ع: طَبِیْعَة، ضَرِیْبَة، سَجِیْهَة، جِبْلَة، سَجِیْهَة، سَلِیْعَة، سَلِیْقَة، شَمِیْلَة، غَرِیْزَة، نَحِیْثَة، نَحِیْلَة، نَحِیْرَة، نَحِیْرَة، شَرِیْهَة، خَلِیْقَة. فَطِرَة.

## تہیہ عی

ك: سرشتی. [سروشتی، خۆرِسك، خواگرد]

ف: مَنَشی، سرشتی.

ع: طَبِیْعِي، غَرِیْزِي، جِبْلِي، فَطَرِي.

## تہ پ

ك: تەپۆلكە، گرد، تەبە. [گردۆلكە]

ف: تَپَه، پُشْتَه، بَرنَدَك، بُلَنْدِي.

ع: تَل، رِبْوَة، زُبَيْهَة، أَكْمَة، هَضْبَة، رَابِیْهَة.

## تہ پ

ك: پاخوا، كوڭگا، كۆمهله. [كۆما]

ف: تپه، توده، کود، خَرَضَن.

ع: كُتْلَة، كُتْلَة، كُتْبَة، كَوْمَة، ثُلَّة، صَوْبَة، كَوْدَة.

## تہ پال

ك: تەپلۆژن، تەپلۆكۆت. [تەپلۆیدەر]

ف: تَبَال، تَبَلَزَن، تَبِيرَه زَن، تَبِيرَزَن، تَبِيرَه كُوب.

ع: طَبَال.

## تہ پالداں

ك: كۆشكەلەن. [جینگەي تەپالەي زەخەيە كراو بو زستان.]

ف: تپالەدان، پاچك خان. (جای تپالە كه برای

زمستان ذخیره کنند.)

ع: مَوَالَة.

## تہ پالە

ك: تەپلە. [شیاكەي وشك.]

ف: تاپال، تاپالە، تکه، پاچک، پاوچک.

ع: وَاَلَة.

## تہ پانج - تہ پانج

## تہ پائیں

ك: ناخین، چه پائیں. [خنین، په ستاوتن (وهك: تاخینی

سەرین بە لوکە.)]

ف: تپاندن، آگندن، آغندن، آنباشتن، آنباردن،

آغستن، چپاندن. (تپاندن پنبه مثلاً در بالش.)

ع: خَشَو، تَلْبِید، تَمْلِیْنَة.

## تہ پائیں

ك: ناخین، چه قانن. [تینیرین (وهك: دارچه قاندنه ریرپوی

ناو.)]

ف: تپاندن، سُوپوختن، دُرسُوپوختن، خَلانییدن.  
[تپاندن چوب مثلاً در مجرای آب.]

ع: اِدماج، اِدخال، تَدْخیل.

تهپه ← تهپ

تهپتهپان

ك: تهپه تهپ. [تهپ تهپ، ترپه ترپ]

ف: تَب تَب کردن.

ع: اِدام، تَلادم، مُلادَمَة.

تهپدان

ك: تهپدان، كُزگادان. [خره‌دان]

ف: توده کردن، خرمن کردن، روی هم ریختن، فراهم کردن.

ع: تَكْویم، تَكْتیل.

تهپدان

ك: گهین. (تهپی داسه‌ری.) [گشتن، زال‌بون]

ف: رسیدن.

ع: وُصول، تَغْلُب، خَر، هُجوم.

تهپش

ك: تهپن، لیدان. [پلدان]

ف: تپش، تپیدن، زدن، گزاز.

ع: ضَرْبان، اِضطراب، اِختلاج.

تهپكه

ك: تهپله. (تهپله گه‌ون.) [بنجه‌گیا]

ف: بُته، بوته.

ع: نَبْته، نَبْت.

تهپله

ك: تهپه. (تهپله كلار.) [جوره كلاریکی ژانده‌یه.]

ف: تَبْه. (تپه کلاه زنانه.)

ع: نَبْقه، طَبْقه.

وته

تهپله ← تهپكه

تهپل

ك: دابديم. [نامیزیکی به‌ناربانگی موسیقاییه.]

ف: تَپِل، تَپِل، تَپیر، تَپیره.

ع: طَبِل، طَبْقه، دَبْداب.

وته

تهپل‌سواری

[ك: جوره تهپلنكه.]

ف: تَبوراك، تَبِل‌سواری.

ع: طَبِل.

وته

تهپله‌قوو

[ك: داریکی به‌ناربانگی رنگ سووره، كه‌تیری لی]

دروست ده‌كن.]

ف: تَبَرخون، اَرَن یَبَر. (چوبی است معروف

سرخ رنگ كه از آن تیر سازند.)

ع: نَبْع، طَبَرخون.

تهپلهك

ك: بهس. [پارچه ناسنیک كه تخته‌ی شكاری - بو نمونه

- پی پته ده‌كن.]

ف: بَست، بَند. (آهن پاره‌ای كه بر تخته‌ی

شكسته مثلاً می‌زنند.)

ع: كَتَبْقه، قَوْته.

وته

تهپلهك

ك: كُوماجه. [باریسه (تخته‌ی بازنده‌ی سرستونی

خیمه.)]

ف: سَپَندوز، بادریسه، شَنگور، شَنلوک، کَلیچه،

گَلیچه، کُماج، چَناب، جاتاغ. (تخته‌ی مَدُور

بالای ستون خیمه.)

ع: فَلَکَة، كَرَبَة.

تهپلهك

[ك: تهپلك، پَهَل، فُشَل (وله: هَدَتوقینی كاگلی دیوار

كه خدریكه دادموریت یا زهری پال روبرار كه نار كه‌ندری

کردیت.

ف: تَپِه، دَپِه. (برآمدن کاهگل دیوار مثلاً که بخواهد بیفتند، یا کنار رودخانه که زیرش را آب... کرده باشد.)

ع: هاری، هائر، جُرْف.

ته‌پنه کوتان

ک: نه‌دین. [سر لی‌دونه کردن]

ف: نَ‌دیدن، راه‌نَ‌دیدن، راه‌نَ‌بَ‌ردن.

ع: عَدَمُ الْإِبْصَار.

ته‌پوتوز

ک: گهر دَ‌لُول، تَوَز. [تَوَز و خَوَل]

ف: گرد و خاک، گرد.

ع: مُور، غُبَار، رَهَج، عَثَن، سَهَبَك، قَسْطَلَان.

ته‌پودول

ک: ته‌پولکه ته‌پولکه. [گره‌گرد: شرتنی پر له ته‌پولکه.]

ف: بُ‌سستاونَد، بُ‌شاوَرَد، گُردَر، دره و ماهو، تَریوه، ریژ.

ع: مَهْضَبَة.

ته‌پودووکله

ک: ته‌مردور، دورکله. [دورکله، کادور]

ف: تَم و دود، نَم و دود، دود.

ع: دُخَان، تَدَخِن، عَثَن.

ته‌پوکو

ک: که‌فَتَر و هه‌لَ‌سان. [ته‌پ و تل]

ف: اَفْتَان و خِیزَان.

ع: تَرَهْمُؤُ، تَسَاقُط، قَزَلَان.

ته‌پولکه

ک: گره، ته‌پ. [گره‌پولکه]

ف: تَپِه، پُشته، گریوه، بَرَنَدک، بَرَدَنگ، پُرَنَدک.

ع: تَل، اَکَمَة، رِبْوَة، رَابِیَة، نَجَف، نَشَن، نَشَان، طَلَل،

اَكُول، زُبِيَّة، مَضْبَة، كَثِيب.

ته‌پولکه ته‌پولکه. ته‌پودول

ته‌پوله. ته‌پولکه

ته‌په

ک: تَپِه. [زرمه (دهنگی داکه‌رتنی شَتِیک).]

ف: گُرم، گُرمُپ. (صدای افتادن چیزی)

ع: لَدَم.

ته‌په. ته‌په‌کلاو

ته‌په‌ته‌پ

ک: تَپِه‌تَپ. [زرمه‌زرم (دهنگی «ته‌په‌ته‌پ».)]

ف: تَپِش، تَپ‌تَپ، تَپیدن، گُرمُگُرم. (صدای

«ته‌په‌ته‌پ»)

ع: اِقْتِرَاع، تَلَادُم، تَوَاقُع، طَبِش.

ته‌په‌دان

ک: کوزگان. [خره‌لَ‌دان]

ف: توده کردن، خَرَمَن کردن، فراهم نمودن.

ع: جَمْع، تَکْوِیم، تَکْثِیل.

ته‌په‌کلاو. ته‌په

ته‌په‌ککو

ک: ته‌پَک. [پیسایی له‌سَ‌ریه‌ک رَزْکَوار.]

ف: سَنَدَه، (ته‌په‌ی گَهِ)

ع: فَضْلَة، (غَاثِط)

ته‌پیان

ک: قَریبان، ته‌پِن. [قَریبان، چال بودن]

ف: فرورفتن، گودشدن.

ع: تَقَعَّر، تَقَوَّر، اِنْقِیَار.

ته‌پیان

ک: ناخِیان، گِریبان. [خِریان، گِریان]

ف: تَپیدن، تَپیده‌شده، آگنده‌شدن، آغنده‌شدن،

آغشته‌شدن، سَپوخته‌شدن، اَنباشته‌شدن،

گرفته‌شدن.

ع: اِدْمَاج، اِنْسِدَاد، تَلْبُد.

## تهی لی ناکوتی

ل: نایزانی. [سری لی ده ناکات.]

ف: نمی داند، ازیش [از آن] سر در نمی کند، سر در نمی آورد.

ع: لایفهمه، لایعلمه.

## تهپین

ل: تهپان، چالدا کفتن. [چالپون، قربان]

ف: فرو رفتن، گود شدن.

ع: تَقَعْر، انْقِیَار، انْحِسَاف، تَغَوْر، انْخِیَار.

## تهپین

ل: لیدان، دله تهپی. [یلدان، دله کورته]

ف: تپیش، تپیدن، زدن، گزاز، دل تپیش.

ع: طَبْش، اضْطِرَاب، ضَرْبان.

## تهظه

ل: گوب، گوتا. [کولم]

ف: گونا، گونه.

ع: وَجَنَة، وَجَنَة، وَجَنَة، خَد، صَفَح، وَافِد.

## تهظه میران

ل: کایه، شوخی. [گالتهرگپ]

ف: تتره، تتربو، تتربوه، لاغ، بازی، شوخی،

خوش مزه گی.

ع: لَعِب، لَعِب، مَزَاح، مُدَاعَبَة، ظَرَا فَة، تَرَه.

## تهظه میران

ل: شوخی باز. [گالته چی]

ف: تتره، شوخی باز، خوش مزه.

ع: اَلْعُوبَة، مَزَاح، ظَرِیف.

## تهظه میران

[ل: تهتهله میران (کومله کرمیکن له تیری کرمی

نارویشم که له دهردهشتدا به ناو یه کدا دین و دهچن.)]

ف: کرم توده، (توده ی کرم از جنس پپله که در

صحرا روی هم می جنبند.)

ع: جُرْثُومَة.

## تهته

[ل: جزره له یستوژیکتی مندالته. (شیره ی گیانداران که

له هویر دروستی ده کن.)]

ف: تَتی، تی تی. (شکل جانوران که از خمیر

می سازند.)

ع: لُعبَة.

## تهته

ل: میسک. [پور: خوشکی دایک یا بارک.]

ف: ... [عمه، خاله]

ع: عَمَة، خَالَة.

## تهته

ل: تهخته. [دهپ (داری ناسک)]

ف: تخته. (چوب نازک.)

ع: لُوح.

## تهته

ل: لیس، ماله. [تدخته یه کی ناسکه که گوزه یا دیواری

مالی پی ده نازن.]

ف: آنداوه، ماله. (یک تخته چوب نازک که با

آن کوزه یا خانه را می اندایند.)

ع: مِسْجَة، مَالْجَة.

## تهته به هی

ل: تهته. [جزره له یستوژیکتی مندالته. (شیره ی میرو و

ناژله که له هویر دروستی ده کن.)]

ف: تَتی، تی تی. (صورت جانوران و حیوانات

که از خمیر می سازند.)

ع: لُعبَة.

## تهته

ل: تورکسان. [تاتار: تیه ی کن.]

ف: تتر، تاتار، تاتار، ترکستان.

ع: تَتَر، تَاتَار، تُرْکِیَة.

**ته‌ته‌شۆر**

ل: مەردە‌شۆر. [مەردە‌شۆر (نەر) تە‌ختە‌یه‌ی که‌ مەرد‌وی

لە‌سەر دە‌شۆن.]

ف: تَن‌شوی، مُردە‌شوی. (تە‌ختە‌ که‌ در روی آن  
مردە می‌شوی‌ند.)

ع: مَفْسَلَة.

**ته‌جاوژ**

ل: بگاره، بگردن، ترازیان. [تێپەرین. دە‌ست‌درێژی]

ف: گُذشتن، از اندازه‌ نر رفتن، از اندازه‌ بیرون  
رفتن، در رفتن.

ع: تَجاوُز، عُدل، عُدُول، حَیْذ، حَوْد، حَیوَد، قَسَط،  
قَمُوَط، مِیل، ضعیف. جَوْر، تَعَسُف، تَعَدَّی.

**ته‌چەرەوه**

ل: زمین، بە‌راورد، تاقیە‌و‌کردن. [نە‌زم‌و‌رون، تاقی‌کردنەرە]

ف: رون، آروین، آروند، اروند، آزمایش.

ع: تجربه، اِمْتِحان، اِخْتِبَار.

**ته‌چەرە-تۆراغان****ته‌چە‌سسوس**

ل: بشکائەن، پە‌یو‌زی، چاو‌چاو، تا‌دەر‌ه‌واردن، گە‌ریان.

[بشکەن، لیک‌و‌لێنەرە]

ف: یوز، یوش، یوزش، آمار، پِژ‌وهش، کاوش،

خَش‌کامار، خَس‌کامان، یوزیدن، یوشیدن،

آماریدن، پِژ‌وهیدن، کاویدن، کاوش‌کردن،

جستجو، جستجو کردن، جستن، گشتن.

ع: تَجَسُّس، تَلَحُّص، فَحْص، اِفْتِحَاص، تَفْتِيش.

**ته‌چیر**

ل: پە‌ردە، تێژ، خێوەت. [دیواری چادر.]

ف: تَجیر، پَرده، تاژ‌پَرده، (دیوار خیمه)، تاژیر،

تَژیر.

ع: تَحجیر، حاجز.

وێنه

**ته‌هتە‌لە‌ه‌ری**

ل: فووت‌سه‌خواره، که‌شتی ژێ‌رنار، ژێ‌رناری. [که‌شتی

ژێ‌رناو‌گەر.]

ف: پاغوش، غوتە‌وژ، زیر‌آبی.

ع: غَوَاصَة.

وێنه

ته‌هەر-ته‌ه‌رج [پسته‌کانی گۆ‌زەر‌اره‌]. [امسحف «طرح» است.]

**ته‌ه‌ریک**

ل: هە‌ت‌ه‌رائێ، پلە‌نیان، پاک‌لە‌نیان، تە‌قیزە‌دان، ختکی‌دان،

وادار کردن، نە‌نگیزە، هان‌دان. [وروژاندن، دنە‌دان]

ف: آغاریدن، آغالییدن، انگیز، شورانیدن،

برانگیختن، گریاندن، فژ‌ولاندن، فژ‌ولش، وادار

کردن.

ع: تَوْرِيش، تَحْرِيش، تَهْرِيش، تَحْرِيص، تَحْرِيك،

تَرْغِيب، اِغْراء، اِغْواء، اِرْغام، حَضْ، حَثْ.

**ته‌ه‌سیل**

ل: دە‌س‌ه‌واردن، پە‌یدا‌کردن. [بە‌ دە‌ست‌ هێنان، دە‌ست

خستن]

ف: دست آوردن، فراهم کردن، یافتن، ن‌ریافتن.

ع: تَحْصِيل، جَمْع.

**ته‌ه‌سیلدار**

ل: با‌ه‌وران، با‌جگیر، با‌ج‌سێن. [با‌ج‌گر]

ف: بَخته، پاکار، گزیت‌گیر.

ع: عَشَّار، مُكَاس، مُحْصَل.

**ته‌ه‌قیق**

ل: پە‌یو‌زی، تا‌دەر‌ه‌واردن. چێ‌وه‌له‌قی، واپە‌سی.

[لێ‌کو‌لێنەرە]

ف: تە‌ در‌آوردن، رسیدگی کردن.

ع: تَحْقِيق، فَحْص.

**ته‌ه‌یه‌ت**

ل: تە‌ند‌ور‌رسی، پایە‌داری. [بێ‌ه‌ی‌و‌ون، بە‌د‌ه‌وام‌ بوون

«هە‌ر‌بژێ» کردن]

ف: درود، ژندش. (ژنده‌ باد‌ گفتن)

ع: سَلام، تَحِيَّة. (حَیاءُ اللہ.)

تہ تخت

ک: کہت. [اکرسی پاشا.]

ف: تَحْت، گاہ، پات، اَرشیا، آماج، اُورنگ، اُولنگ،

اُولنج، اُورند، شادورد. (تخت پادشاه)

ع: عَرش، سَریر، اَریکَہ، کُرسی، تَحْت. (کُرسی،

الْمَلِك)

وینہ

تہ تخت

[ک: (دستہ بہری بوبک.)]

ف: تَحْت. (تخت عروس.)

ع: مِرْقَہ، اَریکَہ، مَحْفَہ، تَحْت.

وینہ

تہ تخت

ک: رَیک، ترازو، ساف، هامار. [بی بہری و ترمی.]

ف: تَحْت، لُشَن، ہموار، ساف، ترازو.

ع: مُسَطَّح، مُسْتَوِی، مُساوی.

تہ تخت

ک: پر، لُجان. [لیوانلیو]

ف: پُر، تَحْت، لُبائب.

ع: مَلْثان، طُفاف.

تہ تخت

ک: بوم. [زہینہ: رنگی سہرہ کی. (روک: تہختی قالی لہ

بہرامیدر نیگاری گول و بنچکہ کانہہ.)]

ف: تَحْت، بوم، زَمینہ. (تَحْت قالی مثلاً مقابل

گل و بُتہ.)

ع: سَطْح، صَحَن.

تہ تختان

ک: هاماری، ساقایی. [تہختایی]

ف: تَحْتی، لُشَن، لُشان، ہمواری.

ع: سَواء، مُسْتَوِی، تَسَطُّح، اِسْتَواء.

تہ تختاو

ک: کہت. [چہریا، قہرویلہ]

ف: تَحْت، تَحْت خواب، پُلَنگ.

ع: سَریر، سَریرُ النُّوم.

وینہ

تہ تخت

[ک: تہختی بوبک کہ لہسر ولاخ دائراہہ.)]

ف: تَحْت روان. (تَحْت عروس کہ بر روی الاغ

باشد.)

ع: خَداجَہ، مَحْفَہ، مَحْمَل، تَحْت روان.

وینہ

تہ تخت

ک: گالیسکہ، گالسکہ. [کالیسکہ (بہ عمدہ بانہ و

نرتومبیل و شتی لہر چہ شہش دہلین: تہختی روان.)]

ف: کالسکہ. (درشکہ و اتومبیل و امثال آن را

نیز تَحْت روان گویند.)

ع: سَیَّارَہ، عَرَبَہ.

تہ تخت کردن

ک: هامار کردن. پر کردن. یہ کپرو کردن. [رَیک کردن.

دارمال کردن. چون یہک کردن]

ف: ہموار کردن. پُر کردن. یَکرو کردن.

ع: تَسَطُّیح، تَمْلِیئَہ، تَسْوِیَہ.

تہ تختہ

ک: تہتہ. (تہختہ. تہختہ کوچک) [دہپ. ہدرشتیکی

پان.]

ف: تہختہ. پھنہ.

ع: لُوح، صَفِیحَہ، بَلَّاط.

تہ تختہ

ک: تیکہ. [پارچہ (روک: تہختہ زوی.)]

ف: تیکہ، تہختہ. (تیکہ زمین مثلاً.)

ع: قَطْعَہ.

تہ تختہ



## ته خته زهنگ

لک: گهرنال. [پارچه‌یه‌کی مه‌فرقیسه که به شوینتیکی به‌رزوه هه‌لیده‌واسن و به پیتی تیپه‌پینی کاتر می‌لینی ده‌دن.]

ف: گریال. (تخته‌ی هفت‌جوش که در بلندی آویزند، هرچه ساعت گذشته باشد بر آن زنند.)

ع: ناقوس.

وینه

## ته خته شه‌ترنج

[لک: ده‌ی شه‌ترنج]

ف: تخته شترنج.

ع: رُقعة، رُقعة الشطرنج.

وینه: شه‌ترنج

## ته خته قایی

[لک: نیشته‌جی، نارایی‌نشین: بهرام‌به‌ری «کوچه‌ری».]

ف: خاک‌نشین.

ع: ثنویس، ثانیس، ایناس، اقامة.

## ته خته قیسه

[لک: نه‌و ته‌خته‌یه‌ی گوشتی له‌سر توئی ده‌که‌نه‌وه.]

ف: تخته‌قیسه.

ع: مَخْذَع، مَخْذَعَة.

## ته خته کوچک

لک: ته‌له‌سنگ. [ته‌له‌بهرد]

ف: تَخْتَه‌سَنگ، تَلَه‌سَنگ.

ع: لَوْح، بِلَاط، صَفِيحَة، قَضَف.

## ته خته که‌له-که‌نه

## ته خته مه‌شق

[لک: ته‌ته‌له، ته‌خته‌په‌ش]

ف: تَنگ، تَخْتَه.

ع: سَبْوَرَة، لَوْح.

## ته خته‌ی ناسن

لک: تیکه...<sup>۱</sup> [پارچه، لهت (وهک: چادری دوو ته‌خته).]

ف: تخته، تیکه. (چادر دوو تخته مثلاً.)

ع: لِفَق، شِق.

## ته خته

لک: به‌سیاک، هه‌لچنیاگ. [به‌سراو (وهک: بازار و دووکانی

به‌سراو).]

ف: بسته، برچیده، گذارده. (بازار و دکان مثلاً.)

ع: مَرْدوم.

## ته خته

لک: نه‌رد، نه‌ردان. [تاوئه]

ف: تَخْتَه، نَرْد.

ع: نَرْد.

وینه

## ته خته به‌ن

[لک: گرته‌وه‌ی ده‌ستی شکاو به ته‌خته هه‌تا

نه‌جوئیت.]]

ف: تخته بند. (بستن دست شکسته مثلاً با

تخته که حرکت نکند.)

ع: جَبَر، جَبِرَة.

## ته خته پووش

لک: پووش، پووشه. [ته‌خته‌به‌ندی سه‌رمیج. (ته‌خته‌ی سه‌ر

داره‌را).]

ف: پووش، پووشه، آشکوب، آشکو، پروار، پرواره،

گذاره. (تخته‌ی روی تیر)

ع: سَقَف، غَمَا، غَمَاء، غَمَاء.

## ته خته ده‌رز

لک: وه‌ر، ته‌خته. [ته‌ته‌له‌ی وانه تیدا نووسین.]

ف: وَر، پَلمه، سَلَم.

ع: لَوْحَة، سَبَق.

## ته خته پِسما‌نی-کنر

۱- نهم و شه‌یه نه‌خوئیرایه‌وه. (ر-ر)

ل: پلیتی ناسن، پهره کی ناسن]

ف: تخته آهن.

ع: صَفِیْحَة.

ته خَر

ل: هِشْتَن، جیه هِشْتَن. لایردن، تهرخ. [به جی هِشْتَن،

لینگه ران]

ف: هِشْتَن، بیدرود، واگذاردن، وا گذاشتن،

گذاشتن.

ع: تَرک، ودع.

ته خُسیر - ته قُسیر [پسته کانی گویارو.] [محرّف «تقمیر»

است.]

ته خُشان و به خُشان

ل: به خُشان، به خُشس. [به خُشیند، به خُشش]

ف: بَخْشِش، داد و دهش، داشاد، داشاب.

ع: بَذَل، عَطَاء، کَرَم، جُود، جَدْوِی، مِیْنَحَة، نِیْلَة،

نُحْلَة، اِلَی، فَنَع، فَضْل، نَوَال، هِبَة.

ته خُشه لاکوم

ل: جَوولَه، جُمس. [بزووتن، جَوولانه]

ف: جُنُبِش.

ع: حَرکَة.

ته خَفِیف

ل: بارسوکی. [داشکاندن، ناسان کردن]

ف: کاستن، سَبْک کردن، کم کردن، سَبْک باری.

ع: تَخْفِیف، تَقْلِیل، تَسْهِیل.

ته خُمِین

ل: گوتره، ده می. [گوترمه، بی پینوانه.]

ف: گوتره، نسنجیده.

ع: تَخْمِین، خَز.

ته خُمِین

ل: به راورد. [هسته نگاندن، نر خاندن]

ف: پَر آوَرْد، سَنجِش.

ع: تَخْمِین، اِمْتِحَان، تَقْدِیر.

### ته دَرَه ک

ل: تَفَاق. [نازوقه، پیدایست (پاره و ناژون و کله لوبه ل.)]

ف: خواسته. (زَر و مال و اسباب)

ع: تَهْیَئَة، تَهْیَی، اِعداد، تَدَارُک، اُمِیه، عَدَه، مُونَه.

### ته دَرَه ک کردن

ل: تَفَاق گرتن، تَفَاق خُستن. [نازوقه داخستن]

ف: آماده کردن، بَسِیجِیدن، بَسْغَیدن، فَرَاهَم

کردن.

ع: تَهْیَئَة، تَهْیَی، تَهْیَی، تَهْیَی، اِعداد، تَدَارُک.

### ته دَیِر

ل: رَاوِیْژ، رَاوِیْژ. کارزانی. [ته گبید]

ف: بَیَاش، جَگاره، رَاه جَوِی، چاره جَوِی.

کاردانی.

ع: تَدَیِر، تَفْکُر، اِصْلَاح.

ته ر

ل: نَاوِی. [ناودار (به رامبه ری «وشک».)]

ف: تَر، ژَف، نُمَدَار. (ضد «وشک»)

ع: رَطَب، رَطِیب، مَبْلُول، تَدَی. مَلْشُوت.

ته ر

ل: نَاوِی. (ته روتول) [تراو]

ف: تَر، رَوَان، آبکی.

ع: مَانَع، رَقِیق، سَایِل، جَارِی.

ته ر

ل: سَمَز. [پارار، تهرچک (وهک: گیا و دره ختی ته ر.)]

ف: تَر، سَبَز. (گیاه، درخت مثلاً.)

ع: رَطَب، غَض.

ته ر

ل: سَمَز. (ته سب ته روه ر.) [گرو گیا]

ف: تَر، تَره، سَبَز.

ع: بَقْل، رَطِیب، رَعِی، کَلَا.

ته رات

ل: سَه لَه ف، لنگداران، تار، تارودان، روتانن، چوارنات.

## [غاردان]

ف: تاخت، تاز، چەارنەل.

ع: حَبَب، حَبَب، عَدُو، رَكْض، قَبِيصَتِي، كَرْدَحَة، مَمْلُجَة.

## تەراھى

ك: رەنگ پۇتەن. شىۋەسازى. [پلان كىتشان، گەلەلە دەرشتى،  
ۋىتە كىتشان]

ف: رەنگ رىزى، زىمۇدگىرى، شالۋە رىزى،  
بىر تەنگ سىزى.

ع: طَرَح، رَسَم.

## تەۋار

ك: كىسەپ، گىرفانى. [دزىك كە گىرفان دەرپىت و پارە  
دەدزىت].

ف: كىسەپ، جىببۇر.

ع: طَرَار.

## تەراف

ك: پەراسو. [تەراد (گۆشتى ناسك و سەپى سەگ).]

ف: گۆشت سىنە. (گۆشت نازك سەفید سىنە)

ع: خَلَب.

## تەراف

ك: سەت، لاتەراف، كەفەل. [تەستورايى بەركە مەرى  
يە كەم].

ف: سَرِين، سَرُون، سَرُو، كَپَل، كَظَل، فَرَحْش،  
آلَسْت، آلَسْت.

ع: اَلْيَة، وَرَك، كَفَل.

## تەرال

ك: سەپ، تەمەل. [تەسەپ سەت كە خىرا كەف  
دەپەرتىت].

ف: سُسْت، تَنَبَل، فَرغوك، تَن زەدە. (اسپ تەنبەل  
كە زود كە كەند).

ع: دُلَح، ثَقِيل، تَنَبَل.

## تەرانە-رۇبەئى

## تەراۋەت

ك: تەرى، تازەگى. [پارۋى، تازەبى، تەرچكى]  
ف: تەرى، تازەگى، شادابى.

ع: طَرَاوَة.

## تەرىۋون

[ك: نەرى بون]

ف: تەرىشەن.

ع: اِبْتِلَال، تَبْلُل، تَنْدِي، تَلْطُق، نُدُو.

## تەرىپەت

ك: تەرىكەن، بارەۋون، مۆچ كەن، ياد دان، مۆچىپار

كەن. [پەرەدە كەن، بارەتەن]

ف: فَرهَيْخْتَن، فَرهَيْخْتَن، فَرهَيْخْتَن، فَرهَيْخْتَن،

فَرهَيْخْتَن، فَرهَنْگِيدَن، فَرهَنْجِيدَن، بار آورەن،

ياددانەن.

ع: ثَرِيْبَة، ثَرِيْب، ثَرِيْب، ثَرِيْب، ثَعْلِيم.

## تەرىپەت كىراگ

ك: مۆچەرىگ، مۆچەرىگى. [پەرەدە كرا، بارەتەن]

ف: فَرهَيْخْتَه، فَرهَيْخْتَه، فَرهَيْخْتَه، فَرهَنْگِيدَه،

فَرهَنْجِيدَه، بارآمده.

ع: مُرَبِّي، مُرَبِّي، مُرَبِّي، مُرَبِّي، مُعَلِّم.

## تەرىپەت كەم

ك: مۆچەرىگەر، مۆچەر، ئەلە. [بارەتەن، تەرىكەر]

ف: اَرْمَگَان، فَرهَيْخْتَار، فَرهَيْخْتَار، فَرهَنْگَار،

پەرورندە، لالا.

ع: مُرَبِّي، مُرَبِّي، مُرَبِّي، مُرَبِّي، مُعَلِّم.

## تەرىپوش

ك: خەرىپوش. [جەلەرىگى باش لەبەركەر]

ف: خوش پوش، خوش پوشاگ.

ع: ثَقِي.

## تەرتىپ

ك: سەقام، سامان، ياسا. [رەتەپەت]

ف: نىۋارد، نىۋارد، ئىھناد، ساز، سىچ، سامان، ياسا.

ع: نَظْم، تَرتیب، نَسَق، انتظام، انتساق.

### تەرتیب دان

ك: سەقامدان، ساماندان، ياسادان، يەكخست. [رىكويىتكە كۆرە]

ف: نىۋاردن، نىۋاردن، سىچىدن، سازدادن، سامان دان، ياسادان.

ع: تَرتیب، تَنْظِيم، تَنْسِيق، تَهيّة، تَهيّة.

### تەرجەمان

ك: تەزىمان، تەزىزان، زوانزان، زوانزى. [دەرگىز]

ف: تَرْجَمَان، تَرْجَمَان، تَرْجَمَان، تاجران، پىچواك، پايخووان.

ع: تَرْجَمَان، مُتَرْجِم.

### تەرجەمان

ك: گوناسە، تاران. [زىناناسە، جەرىمە (تەپەرىيەسى لى بەرامبەرى تۈۋەندە لى تۈۋەنبارى دەستىن).]

ف: گَنَسَا، گَناسا، تاۋان. (پولى كە در مقابل گناه از گناهكار گرفته مىشود.)

ع: جُرْم، جَرِيْمَة.

### تەرجەمە

ك: بۇزە. زۈۋەندى، زۈۋەندى. [دەرگىز، پاقە]  
ف: پىچۈە، نۆزەند، ۋەستى، دازە، پايخووان، ھەمسىراز، پىچۈھىدن، پايخوۋانى.

ع: تَرْجَمَة، تَفْسِير.

### تەرجەمە

ك: تەپۈتازە. [پاراز، سۈزەگىيە تازە. (بەرامبەرى «پىر»)]  
ف: تَز، نۆزە، تروۋازە، جۈۋان، تىرى. (ضد «پىر»)

ع: غَض، شادىخ، شەخە، طَرِي، رۇد، خُر.

### تەرجەمە

ك: چەشەن، جۈز، نەۋاخت، دەس. [ھاۋشە، ۋەك]

ف: جۈر، نۆرد، مانئەند، ھەمرەنگ، اُرد، اُخت، جۇفت.

ع: مَثَل، شېبە، طَبِيق، وَفَق، شېبە.

### تەرجەمە

ك: شېۋە، چەشەن، سىيەلەم. [گەلەلە. ۋىنە، نىگار]

ف: بېزەنگ، بېزەنگ، گىزار، سىيەقەلم.

ع: طَرَح، رَسم.

### تەرجەمە

ك: رەنگىزەن. [گەلەلە دارەشتن]

ف: رەنگ رىخەن، شالۋەدە رىخەن، زەمۇدگىرى.

ع: طَرَح.

### تەرجەمە

ك: تەخ، شېۋە، چەشەن، دېمەن. [شېۋاز، بېچەم]

ف: يەنگ، فەتن، يازەند.

ع: شەكَل، هَيْئَة، سَيْمَة، سَوْمَة، سَيْمَاء. صُورَة.

### تەرجەمە

ك: دەرەخەن، پەرت كۆرەن. [ۋەدەرەنەن، دەرەھىشتن]

ف: دۈر انداخەن، پەرت كۆرەن، پەرتاب كۆرەن.

ع: طَرَح، خَذَف، تَرَك.

### تەرجەمە

ك: تەخ، ھېشتەن، جىيەھېشتەن. [بەجى ھېشتەن، لىنگەپان]  
ف: ھېشتەن، بىدرو، واگەزەن، واگەزەشتەن، گەزەشتەن.

ع: تَرَك، وَدَع.

### تەرجەمە

ك: لە باج نازاد كراۋ.

ف: تەرخان.

ع: مُعَا، تَرِيك، طَرخان، مَرْفُوعُ الْقَلَم.

### تەرجەمە

ك: جۈزە سۈزىيەكە، دەرۋىت.

ف: تەرخۈن، تەرخۈن.

ع: رُعُول، طَرْخُون.

وینه

ته‌دهس

ك: زَرَنگ، چابَك. [چالاک]

ف: تَرَدست، چُست، چالاک، چابَك، زَرَنگ.

ع: جَلَد، خَفِيف، نَدِيّ الْيَد.

ته‌دهسی

ك: شابازی، چاوبه‌سی، جادوو. [سیحر]

ف: تَرَدستی، چشم‌بندی، شاه‌بازی، فره‌ت،

جادو.

ع: شَعْبَذَة، شَعْوَذَة، أَخْذُ الْعَيُون.

ته‌دهم

ك: ته‌رِزوان، زواندار. [زمان‌پارار]

ف: تَرَدَهَن، تَرَزبان، تَرزَفان، زَبان‌آور.

ع: فَصِيح، طَلِيق، ذَلِيق.

ته‌رِدِید

ك: دورگومانی، پاوپا. [دورْدلی]

ف: دوگمانی، جگاری، جَلکاری، بَرُوْبَرگَرْدی.

ع: تَرْدِید، شَكْ، شَبْهَة، لُبْسَة، اِرْتِیاب.

ته‌رُز

ك: ... سه‌ره‌رُز، پِنچ‌مِیو، پِنچ. [لَقی ته‌رچکی میو.]

ف: خَرْدُستَن، خَوْرْدُستَن، خَوْدُستَن،

خَوْرْدوستَن، پِیچ. [شاخه‌ی تازه‌ی مَو. پِیچ

مَو]

ع: رُعْلَة، عُسْلُوج، نَامِیَة. حَالِق، عَنَم، لَفُ الْكَرَم.

سِرِع.

ته‌رُز

ك: ته‌ور، ره‌شت، یاسا. [شِیواز، ناکار، رِیسا]

ف: تَرز، رُوش، رُسته، رُهو، یَنگ، یار، بَرِیست.

ع: طَرَن، طَوَر، رَوِیَة، نَسَق، طَرِیْقَة، اُسْلُوب، قَاعِدَة،

شَمِیْلَة.

ته‌رِزوان

ك: ته‌رده‌م، زواندار. [زمان‌پارار]

ف: تَرَزبان، تَرزَفان، تَرَدَهَن، زَبان‌آور.

ع: فَصِيح، طَلِيق، ذَلِيق، بَلِیغ.

ته‌رِزه

ك: تَگَر. [ته‌یروك: بارانی به‌ستوو]

ف: تَگَرگ، یَخچه، سَنگچه، سَنگَك، سَنگوك،

شَخگاسه، شَهَنگانه، ژاله.

ع: بَرَد، سَقِیط. عَضْرَس.

ته‌رِزه‌لِیووكه

ك: بَرُویش. [ته‌رزه‌ی ورد.]

ف: زِیز، تَگَرگچه.

ع: اِرزِیز، عَضْرَس، حاصِب.

ته‌رِس

ك: سه‌نِیر، په‌ین، قه‌رسه‌قول. [شیاکه، ته‌رسه‌قول]

ف: سَرگِین، پَهَن.

ع: رَوْث، خُرَم، بَعَر، سَرچِین، سَرچِین.

ته‌رِسا

ك: عِیسایی. [مه‌سیحی]

ف: تَرسا، عَسِیوی.

ع: ثُصْرانی، عِیسوی، مَسِیحی. [ثُصاری]

ته‌رِف

ك: سور، باره. [سود، قازانچ]

ف: سود، بهره، طَرَف.

ع: نَفْع، فائِذَة.

ته‌رِف‌به‌ستَن

ك: سو‌یردن، باره‌بردن. [قازانچ کردن، که‌لک ره‌گرتن]

ف: سو‌دِبردن، بهره‌یافتن، طَرَف‌به‌ستَن.

ع: اِنْتِفَاع، اِسْتِفَادَة.

ته‌رِفرۆشی

ك: سه‌ره‌فرۆشی. [فرۆشتنی کشتوکاژ به سه‌ره‌زی.]

ف: تَرفرۆشی، سِی‌زفرۆشی. (فرۆختن زراعت

(تر)

ع: إجباء، مُحَاوَلَة.

تەرڧە

ك: چەشنى، چاشنى. [تەرڧە]

ف: چاشنى، تَرْڧە.

ع: صاروخة، طَرْڧَة.

تەرڧك

ك: پاشكۆ. [هەڭبە]

ف: تَرَك، فتراك، خُرَج.

ع: نوط، حَقِيبَة.

تەرڧك

ك: خشل، تیتە. [زىۋەر]

ف: رَخت، زىۋر، ستام، اُستام، اوستام، يَراق،

ئُھودە.

ع: حُلِي، حَلِيَة، خُشَل.

تەرڧك

ك: چەك. [نامرازی شهر]

ف: گُدر، داروۋىد، يَراق، اوزار جنگ، آدرُم.

ع: سِلَاح.

تەرڧك

[ك: پارچەگەلى كىلاۋى دەرویشى.]

ف: تَرَك، (بخشهای كلاه درویشی)

ع: تَقْسِيم، قِسْمَة.

تەرڧك

ك: تەرخ، تەخر، هیشتن، جى-هیشتن. [لىنگەران،

رازلىھىتان]

ف: بَدروُد، گُذاردن، گُذاشتن، واگذاشتن،

رھاکردن، وىل کردن، دست کشیدن.

تەرڧك

ك: شەھۆر، خامە، تەرکە. [توول (لقى تەرى درخت).]

ف: تَرَكە، شاخە، شَفْشە، خَپچە، نوپە، شاخە،

نَزَه. (شاخەى تر)

ع: رَطِيب، سَقَب، سَرع، شُغْنوب، خُرْعوب، غُصْن.

تەرڧكەن

ك: پاشكۆتەن. [بەنى سامۆرتە]

ف: فتراك، سَمَوْت، تَرَك بىند.

ع: سَمَط، سَمُوط.

تەرڧك دُنْيا

ك: گۆشەگىرى. [دورۋەرىزى لہ دنیا.]

ف: رىۋجام، گوشه گىرى.

ع: تَرَكُ الدُّنْيا، تَرَكُ الشُّهُوات، تَرَكُ اللَّذائذ.

تەرڧكۆتۈۋۈز

[ك: بېچەم رەڭگەزى سەرەكى ھەرشىتەك.]

ف: تَرَك و توس. (رخت و پىكەر)

ع: هَيُولَى، هَيْكَل.

تەرڧكە

ك: شەھۆر، خامە، توول. [شول]

ف: تَرَكە، شاخە، شَفْشە، خَپچە، نوپە، نَزَه،

خامە.

ع: غُصْن، سَرع، سَقَب، خُوط، شُغْنَة، قُصْن.

شُغْنوب، خُرْعوب، اُغْلوج.

تەرڧكېپ

ك: تەشك، قُلغ، گُل، سَرشت. [بېچەم، قەلەڧەت]

ف: گُل، گۆھر، رىخت، سَرشت، اُنير، آمىيغ.

ع: تَرَكِيب، طَيْنَة، مَاهِيَة.

تەرڧكېپ

ك: ئاۋىتتە كۆردن، تىكەل كۆردن، شىۋانن. سوار كۆردن.

[تىكەلەنەن، تىكەلەۋ كۆردن]

ف: آمىيغ، آمىيىز، آمىيختن، آمىيختە كۆردن.

شىۋاندىن. سوار كۆردن.

ع: تَرَكِيب، تَخْلِيْط، مَرَج.

تەرڧكەي بەن

ك: تەرلەين. [پاشكۆتەن، بەنى سامۆرتە]

ف: سَمُوت، فُتراك، تَرَكَ بَنْد.

ع: سَمَط، سَمُوط.

تەرلان

ك: شاباز، شازاز، گەررە، [شەھین. مەزەن]

ف: شەھباز، بزرگ.

ع: شاهین. کامل، کاهل.

تەرەم

ك: دارەتەرەم، لاشكیش، [تابوت]

ف: كاهو، كاهوگب، مردەكش، لاشكش.

ع: تَتو، حَرَج، جَنَازَه، نَعش، تابوت.

وینە—دارەتەرەم

تەرەم

ك: لاش، لاشە، مردگ، [مردور، جەنازە]

ف: لاش، لاشە، مردە.

ع: مَيِّت، نَعش، جَنَازَة.

تەرۋال

ك: ھەرزال، [پیرك (تەختەبەندی نار خانو).]

ف: تَلیوار، تَلیبَار، تَلَمبار، (چوببندی كە در

میان خانه كنند.)

ع: عزال.

تەرۋالە—تەرۋال

تەرۋەتازە

ك: تەرچك، [تازە (رەك: گوشت یا خەیارى تەرۋەتازە).]

ف: تروتازە، تری، نَرَه، تَر. (گوشت یا خیار

مثلاً.)

ع: شادخ، طَرِي، رَوْد، غَض، حُر.

تەرۋەتۋوشى

[ك: باران و قۇياش.]

ف: گل و باران، گل و لای.

ع: رَدَقَة، حَمَاءَة، مَطَر، مَطِي.

تەرە

ك: ئاۋارە، توۋنا، بەرەزە، دەرگەفتە، دەرەدەر، [ھەلۋەدا]

ف: آواره، دربدر.

ع: طَرِيد، طَرِيدَة، دَرِيكَة، شَرِيد، شاذب، هَانِم.

ھارپ.

تەرپە

ك: سەرزى، (تەرەكال) [گۇرگيا، سەرزە]

ف: ترە، سېزى.

ع: بَقْل، كَنَّا.

تەرپەبار

[ك: ميسر و سەرزى جۇراوجۇر. (بەرامبەرى

«وشكەبار».)]

ف: ترەبار. (ضد خشكەبار)

ع: ...

تەرپەينە

[ك: گيايەكى بەناۋبانگە كە بىچكە كە لە بىچكى

بلاۋزوكە كىتيلە دەپت.])

ف: علفى است معروف كە بتەى [بوتەى] آن

شېبە بە بتەى [بوتەى] آنوبالۋى كۈھى

است.)

ع: ...

تەرەتۆلەكە

[ك: كۈلپەرچەرى تەر. (تۆلەكە بە سەرزى بەر لەرى

رشك بېيت.)]

ف: پَنيرَك، نان كلاغ. (درحال تری كە

خشكیده نشده باشد.)

ع: خُبَازِي، مُلوكِيَّة.

وینە—تۆلەكە

تەرەتۆلەكە

ك: ھەرزال، [كەنرەخ (ئىدىزەمە لە ھەر شىتتىكى زۆر و كەم

نرخ.)]

ف: شفت. ارزان، بى-بھا. (كنايە از هر چیز

فراوان كم بها است.)

## تہذیب و تہذیب

[ک: گیاه کی بہاربانگہ.]

ف: گیاهی است معروف.

## تہذیب و تہذیب

ک: دہلیان، دہلازن، دہردان. [تہذیبی دادان]

ف: تراوش، تراویدن، تراب، ترابیدن، شُریدن،

پُشنگ.

ع: ترشُح، انتیاح.

## تہذیب و تہذیب

ک: لا، لان، بر، سر، پالو. گہرہ. [رہ، کن، نالی]

ف: سو، آسو، چن، زی، سر، فرا، پھلو، تنیزہ.

کنار.

ع: طَرَف، جانب، جہۃ، طَر، صَوْب، قُطر، رجاء،

ناحیۃ، ضاحیۃ، قِبَل، عِنْد، عَنْ.

## تہذیب و تہذیب

ک: دژمن، [دژمن، نہ یار]

ف: دشمن، دشمن، آخشیگ.

ع: طَرَف، ضِد، نِد، مُعَانِد، مُخَالَف.

## تہذیب و تہذیب

ک: لای چپ، پالو چپ. [لایہنی بہارمہری راست.]

ف: سوی چپ، زی چپ.

ع: یَسْرۃ، طَرَفُ الْیَسَار.

## تہذیب و تہذیب

ک: پشتیان، کزہک، دوسخوار، پالوہن. [لایہنگر]

ف: پشتیبان، کمک، فرادار.

ع: ظہیر، ظہرۃ، عَوْن، مُعِین، مُحِب، مُدَافِع، مُحَامِی،

حَامِی، نَصِیر، مُعِد، مُسَاعِد، مُنْجِد، رَدء، مُعَاوِد.

## تہذیب و تہذیب

ک: پشتیوانی، پالوہنی، لاگی، لانگی. [لایہنگری،

دہارگری]

ف: پشتیبانی، سوگیری، سوداری، فراداری.

ع: تَعَصُّب، ظہار، مَظاہِرۃ، مُحَابَاۃ، مُحَامَاۃ.

ع: رَحِیص.

## تہذیب و تہذیب

[ک: تہذیب و تہذیب]

ف: تَرۃ تیزک، تَرۃ تُنَدک، تیزک، وندہ، اُنداو،

کیگر، کَکڑ، کَکَش، کَیکِش، کَیکِیر، کَہَرک،

کَہَزَل.

ع: رَشَاد، جَرَجِیۃُ الْبَر.

وینہ

## تہذیب و تہذیب

ک: تار، رامال، رار، شونیان. [تاراندن، شون کہوتن بڑ

گرتن.]

ف: رانش، راندن، گریزاندن، دورکردن، دنبال

کردن.

ع: تَعْقِیْب، تَبْعِیْد، طَرَد، کَسَع، دَاب، إِحَاشَۃ.

## تہذیب و تہذیب

[ک: گیاه کی بہاربانگہ.]

ف: علفی است معروف.

## تہذیب و تہذیب

ک: تازہ شیر. [مروٹ یا نازہلی تازہ شیر تازہ زلو.]

ف: تازہ شیر. [انسان یا حیوان تازہ شیر کہ

تازہ زاییدہ باشد.]

ع: حَدِیْثُ الْوَلَادَۃ.

## تہذیب و تہذیب

تہذیب و تہذیب

ک: بی تاین. [بیدن، بیتار]

ف: تَرَس، مَنَبَل، دُرکیش، بَدآیین.

ع: کَافِر، لَامَذْهَب.

ع: رَطَب، رُطُوب.

## تہذیب و تہذیب

[ک: سالی پیران.]

ف: خَرَم، خَرَم سال، تَرَسال. [ضد خشک سال]

ع: خِصْب، خِصْبَاء، مُمَطِّل، مَاطِل، مَعَلِّر، مَعْلِر.



حمايە، مُساعَدە...

**تەرهف راس**

ك: لایر اس، پالووی راس. [لایه‌نی بەرانبەری چەپ.]

ف: سوی راست، پهلوی راست.

ع: يَمَنَة، طَرَفُ الْيَمِين.

**تەرهفقی**

ك: بالا روین، بەرزەو بوون بڵونەو بوون، پایەدار بوون.

[بەرەوسەر چوون، گەشە کردن]

ف: بالا رفتن، بلند شدن، بالیدن، بالودن،

کوالش، فزایش، پیشی، برتری، پیش‌رفت.

ع: تَرَقَّى، رَفَعَة، اِرْتِفَاع. تَمَكَّنْ، مَكَانَة، تَصَاعَد،

تَعَالَى، تَمَوَّ، اِنْتِمَاء.

**تەره‌کال**

ك: سەوزی کال، سەوزی کێل. [بەرەم‌هێنەری سەوزە.]

ف: تره‌کار، سبزی‌کار.

ع: بَقَالَ.

**تەره‌ماش**

[ك: ماشی سەوز]

ف: ماش، ماش‌تر.

ع: زَيْنَ، نَشْ، مَيْجَ، ماش، رَمْلِبُ الْمَيْجَ.

**تەره‌ماله**

[ك: دووبارە ماله كەرنەوه، وه‌ك: تەره‌ماله‌ی كاكلی

نەاری.]

ف: ترمالش. (كاھگل نمناك را مثلاً دوباره ماله

زدن.)

ع: ...

**تەره‌مالی** «تەره‌ماله

تەره‌ن»

ك: ماشین، قەتار. [شەمەندەفەر]

ف: ماشین، ماشین بخار، قاتار.

ع: قاطرة.

**تەره‌وکردن**

[ك: شل كەرنەوه، نەاری كەردن]

ف: تر کردن، شل کردن.

ع: ترطيب، اِطْطاب.

**تەره‌و كەردن**

[ك: لەره‌اندنی نازەل و ولاخ بە لەره‌ی سەوز.]

ف: تر دادن. (تر دادن به مال و الاغ.)

**تەره‌هات**

ك: رێ، رێوه، پرۆپرۆج، هەلیت. [تۆپ‌پەهات، قەسە

مەچ‌پروچ]

ف: یاوه، بیهوده، بی‌مغز، قلماش، بیدلا، ئۆکۆه،

کۆتەرە، پرت‌وێلا.

ع: ثُرَاهَات، شَطَحَات، خُرَافَات، مُهْمَلَات، أَبَاطِيل،

شماریح، شَمَرَمَذَر، هَذِیان، لُوی. تَجَاوُف، مُجَاوَفَه.

**تەره‌ی**

[ك: ناوەداری، شێداری، بەرانبەری «وشکی».]

ف: تری.

ع: رُطوبَة، نُدَاوَة، نُدُوَة.

**تەرپ یا سال؟**

[ك: تەرپ یا وشك؟. (له كاتی دەست‌پێكردنی یاریدا

لایه‌کی بەردێك بە تف تەرپ ده‌كەن و فریانی ده‌ده‌ن بە

ناسماندا و ده‌لێن: تەرپ یا وشك؟ لایه‌نی بەرانبەر تەرپ یا

وشك هه‌له‌بژێرێت. كاتیك بەرده‌كه ده‌كه‌وێته سەر زووی

نه‌گەر به‌و باره‌دا كه‌وتبوو كه هه‌لیبژاردبوو نه‌وا یاریه‌كه

دەست پێی ده‌كات، ده‌نا لایه‌نی بەرامبەر یاریه‌كه دەست

پێی ده‌كەن.)]

ف: تریا خُشك؟ (هنگام شروع به بازی یک

طرف ریگی را با آب دهن تر کرده به هوا

می‌اندازد و صدا می‌زند: تریا خشک؟ حریف

اگر تر خواست یا خشک هنگام افتادن ریگ بر

زمین اگر مطابق درخواست حریف افتاد بازی

را او شروع می‌کند اگر نه طرف مقابل.)

ع: اَرْطَباً أَمْ يَابِساً؟ رَطْبٌ أَمْ يَابِسٌ؟ قُرْعَةٌ.

**تهویب**

[ك: ته قمل لیدانی گهره‌ی شهنشور (چوڑه دروینیکه.)]

ف: كله، دوخت. (نوعی از دوخت است.)

ع: تضریب، غرن، دَرَن، خیط، شَل.

**تهریده**

ك: چهره، رازن، مله زن. [ریگر]

ف: زه زن، راه زن، دُزد گردنه.

ع: قاطع المریق، طریقه، طراذه، لَص.

**تهریق**

ك: شهرمه سار. [شهرمه زار]

ف: شرمنده، شرمسار، سرافکنده.

ع: خجل، مُحتجل، مُنفل.

**تهریقو بیوون**

ك: شهرمه ساری، له خوینونه، سهره فگنه بیوون، ته ریتی.

[شهرمه زاری]

ف: شَرمندگی، شرمساری، سرافکندگی،

سرافکنده شدن، چُکَس، شوره، طیره، خُدوک.

ع: حَجَلَة، اِختِجال، اِنْفِعال.

**تهریقو بیوون**

**تهریک**

ك: جیا، جیاکار. [دوره پهریز (له «تهره» درست کراوه، وهك

چوژ «چهریک» له «چهرا» و «چهریان» درست کراوه.]

ف: جدا، جداگانه. (از «تهره» درست شده مانند

«چهریک» که از «چهرا» و «چهریان» درست شده.)

ع: خَلِي، خَلُو، خَلوة، فَارِغ، مُتَمَيِّن، تَرِيك، عَلِيحِدَة.

**تهز**

ك: سری، گوتی. موچر ك. [بی همهست بیوون. ته زو،

موچر ك]

ف: كَرخ، كَرخت، تَرغذه.

ع: خَذَر، خَبَل، كَسَح، مَذَل، ثَقَلَة. دَعَث، رَس.

**تهزانی**

ك: سر کردن، گوت کردن. [بی همهست کردن]

ف: كَرخاندن، كَرختاندن، تَرغداندن.

ع: اِخْدَار، اِخْبَال، اِكْسَاح، اِمْذَال، تَمْذِيل، تَخْدِير.

**تهزانی**

ك: ده مكو دان، چهرمه سهری دان. [سهره نشست کردن،

ده مكووت کردن (نیدیومه.)]

ف: نكوهیدن، نكوهش دادن، سَرزَنش دادن،

گوشمال دادن، آزردن. (کنایه است.)

ع: تادیب، تعزیر، تكدیر، توبیخ

**تهزیب**

ك: ده سیخ. [ته سیخ]

ف: هار، گریوازه، دست بید.

ع: سُبْحَة، مِسْبَحَة. (تَسْبِيح)

**تهزکار**

ك: بیره‌ری، یاداوری. بیرختن. [بیرکه و تنه‌ره. بیرختنهره]

ف: یادآوری. یاد آوردن، گوش زد، گوش زد

کردن، دوباره شنواندن.

ع: تذکار. ذکر.

**تهزکهری عوبیوون**

ك: پاس، بلیت. [په ته. په ساپورت]

ف: پاس، پاس نامه، گذرنامه.

ع: جَوَاز، فَسَح، تَسْرِیح، تَذْكَرَة. باسپورت.

باشپورت

**تهزویز**

ك: چاپ، رویازی، رواله تیزی. [ریاکاری]

ف: پَچِیو، سالوسی، ساخته کاری، رویازی.

ع: تَزْوِیر، رِیاء، رِئاء.

**تهزویز باز**

ك: چاپ باز. [ریاکار]

ف: سالوس، پَچِیو باز، ساخته کار، روباز.

ع: مُزَوِّر، مُراء، كَذَاب.

**تهزه‌رو**

ل: قه‌رقاول، چوژ، [چوپوژ (که‌له‌شیره کتوی)]

ف: جور، چور، جوزبور، چورپور، بور، تدو،  
تدرو، تدرد، تړنگ، تورنگ، قرقاول، خروس  
کوهی.

ع: قُذِرُو، تَدْرَج.

#### ته‌زده‌ککور

ل: بیرهاتن، بیرکه‌فتن. [بیرکه‌رتنره]

ف: دستوم، یاد آمدن.

ع: تَذَكَّر، اسْتَذَكَر.

#### ته‌زده‌للووم

ل: دادکردن، دادخواایی. [سکالا کردن، دادخوازی]

ف: گرزش، داوری، دادخواهی.

ع: تَخْطَلُم، تَشْكِي.

#### ته‌زیک

ل: گزت، سی. [ته‌زیو، بی‌هست]

ف: کَرَخ، کَرَخْت، سر، کَرَخیده، کَرَخْتیده،  
تَرَعْدیده، تَرَعْده‌شده، خواب رفته، تاسیده.

ع: مَدَل، خَدَر، خَبَل، مَخْبُول، كَسَح، ثَقِيل، وَثِيء.

#### ته‌زین

ل: گزتبورن، سربورن. [بی‌هست بورن]

ف: کَرَخیدن، کَرَخْتیدن، تَرَعْدیدن، تاسیدن،  
خواب‌رفتن.

ع: مَدَل، مَذَلَّة، اِمْدَال، اِمْدَال، خَدَر، خَبَل، كَسَح،  
ثَقَلَة، وَثُوء، وَثَا، وَثِي، وَصْمَة.

#### ته‌زه

ل: حه‌مال، بالار. [سترون (کوله‌کهی گه‌وره که به باری  
دریژی خانودا دایه‌نینن).]

ف: تَزه، بالار، بالال، بالاگر، فَرَسَب، شاه‌تیر.

(تیر بزرگ که از طول خانه می‌اندازند.)

ع: جَسَر.

وینه—حهمال

#### ته‌زه

ل: زه‌لام، درِژ. [بالا‌برزی ناقولا. (نید یومه).]

ف: بلند، تَزه. (کنایه است.)

ع: شَوَذِب، قوق، قیق، عَشْنَط، طَوِيلُ الْقَامَة.

#### ته‌زئه

ل: تینگ. [تینور]

ف: تشنه.

ع: عَطْشَان، صَدِيَان، حَبْطَان، هَيْمَان، ظَمَان، ظَمِيْن،

ظَامِيْن، غَلِيْل، مُغْتَلّ، نَائِع، هَائِف، هُو.

#### ته‌سادوف

ل: به‌رخواردن، به‌خورد کردن. [بی‌گه‌یشتن، تروش‌هاتن]

ف: بِرْخوردن، بِرْخورد کردن.

ع: تَصَادَف.

#### ته‌سالحه

ل: ناشتی، له دل یه‌ک ده‌رجوون. [ناشت بوونه‌ره، له دل

ده‌رکردن]

ف: آشتی، سازش، از دل همدیگر دررفتن.

ع: تَصَالُح، مُصَالَحَة.

#### ته‌سیبیح—ته‌زیبج

#### ته‌سیبیحات

ل: ناو خوا بردن. [ستایش کردنی خودا.]

ف: درود، نام خدا بردن.

ع: تَسْبِيح.

#### ته‌سیج

ل: خوه‌ش کردن، غه‌له‌تگیری. [راست‌کردنه‌ره، هه‌له‌چن

کردن]

ف: غلت‌گیری.

ع: تَصْحِيح.

#### ته‌سخیر

ل: گرتن، ده‌سگیر کردن، لینی کردن، رام کردن. [دیل کردن.

مائی کردن]

ف: گرفتن، دستگیر کردن، رام کردن.

ع: تَسْخِیْ، تَصْخِیْ، تَذَلِیْل.

## ته‌س‌دیق

ك: باؤز كردن، موز كردن. [په‌سه‌ند كردن]

ف: باؤز، آور، آوار، هستو، خستو، باؤز كردن، پذيرفتن.

ع: تَصْدِیْق، قَبُول، تَسْلِیْم.

## ته‌س‌ك

ك: كه بهر، كه مپانا. ته‌نگ. کوتا. [نا «پان». كورت

(بهرامبه‌ری «پان».)]

ف: كم په‌ئا. تَنگ. کوتاه. (ضد غریض.)

ع: قَصِیْر، قَصِیْرُ الْعَرَض.

## ته‌س‌كینی

ك: نارامی، ناسووده‌گی، وه‌قره، [توقره، ه‌دا]

ف: آرامش، آسایش، شكیب، دل آرامی.

ع: تَسْلِی، سَكُونُ الْخَاطِرِ، اِسْتِرَاحَةُ الْقَلْب.

## ته‌س‌لیم بوون

ك: رام‌بوون، نارام‌بوون، داکه‌فتن. [خو‌به‌دسته‌ره‌دان،

گوزی‌راه‌لی]

ف: رام‌شدن، آرام‌شدن، فَرمان‌بُردن، سَر‌نهادن،

سرس‌پردن، تاراسیدن، خَریدن.

ع: اطاعة، اِنْقیاد، اِمْتِثال.

## ته‌س‌لیم بوون

ك: مردن. [گیان‌ده‌رجوون (نید یومه).]

ف: مُردَن. (کنایه است.)

ع: فُوت، مَوْت.

## ته‌س‌لیه‌ت

ك: دل‌داری، دل‌مه‌رای. [دل‌دانه‌وه (دل‌جویی کردنی

دل‌شکار).]

ف: نَعْوَسه، نَعْوَشه، نَوَازش، دل‌داری. (تس‌کین

دل‌شکسته)

ع: تَسْلِیة، تَعَزِیة، تَسْکِیْن.

## ته‌س‌ک

ك: قَائِش. [سیره (چهرمی باریک).]

ف: تَسْمه، دُوال. (چرم باریک)

ع: سَبَّ، اِسَار، قَدْ، لَجَب.

## ته‌س‌تپ

ك: به‌ستن، لکائن، دوروس‌کردن. [رَیْک‌خستن، نووسین،

دانان]

ف: بَسْتَن، به‌هم‌بَسْتَن، پیوستن، به‌هم‌پیوستن،

نوشتن، درست‌کردن.

ع: تَصْنِیْف، تَالِیْف.

## ته‌سو

ك: چاره‌ك، چواره‌ك، ته‌سوج. [(چاره‌كه دانگینك).]

ف: تَسو، چازك، چهاریک. (چهار یک دانگ)

ع: طَسُوج، رُیْع.

## ته‌سو‌ب

ك: رجوا دین، رجوا داشتن، رهوا دین، رهوا داشتن. [په‌سه‌ند

کردن، قایل‌بوون]

ف: ویژش، پذیرش، روا دیدن، روا داشتن.

ع: تَصَوِّب، تَجْوِیْز.

## ته‌سه‌ل

ك: دَوَله. [ته‌شتی ه‌دویر شیلان.]

ف: تَغَار، لَک.

ع: مَعْجَن، مَرْکَن.

وینه‌ی ه‌ه‌یه.

## ته‌سه‌ل

ك: تَتِیر. [تَتِیر و ته‌سه‌ل (به‌رامبه‌ری «برسی».)]

ف: سَبِیر. (ضد گرسنه.)

ع: مَلّ، نَاهِی، شَبْعان، كَرْمان.

## ته‌سه‌لسول

ك: زه‌غیره، به‌یه‌كه‌و به‌سیان. [یه‌ك له دوا‌ی یه‌ك هاتن،

ریچكه به‌ستن (برای «دور».)]

ف: زَنجه، هار، گریوازه، زنجیره، پیوستگی.  
(برادر «نور».)

ع: تَسْلَسُل.

**ته‌سه‌وور**

ک: نه‌نگار، به‌راورد، گومان، وینا، به‌دلاهاتن. [خیال، بیر]  
ف: آنکار، ناوار، نوریت، گمان، پُندار، پُنداش،  
پنداشتن، انگاشتن، گمان کردن.

ع: تَصَوُّر، خیال، فکر.

**ته‌سه‌وور کردن**

ک: نه‌نگار کردن، گومان کردن، به‌دلاهاتن. به‌راورد کردن،  
وینا کردن. [بوچوون، به‌بیراهاتن]  
ف: انگاشتن، پنداشتن، گمان کردن، انگار کردن،  
نوریتن، ناوار کردن.

ع: تَصَوُّر، تَخِيل، تَفَكُّر.

**ته‌شای**

ک: کرناوه‌جه، ده‌ریچه، ته‌شه. [رۆچنه، کلارۆچنه (کونی  
سهربان یا دیوار).]

ف: باجه، بادجه، روشندان، رۆزن، رۆزنه،  
(سوراخ بام، یا دیوار)

ع: مَنفَذ، کُوَّة.

**ته‌شبی**

ک: ته‌شبی ترانه. [تاوانی ترکه‌ندن.]

ف: گوزَلَق. (جُرم گوزیدن.)

ع: ضَرْطِيَّة.

**ته‌شبی ترانه** — **ته‌شبی**

**ته‌شبی**

[ک: ده‌فری به‌جورک له‌گَل یا دار یا کازا.]

ف: تَبَشِي. (طَبَقچه‌ی گلی یا چوبی یا فلزی.)

ع: زَبْدِيَّة، طَبَشِي.

**ته‌شت**

[ک: سَوْتنه. چۆره‌ده‌فری‌کی گه‌روه‌یه (که له‌گَل یا له‌مس

دروست ده‌کرا.)]

ف: تَشْت. (از گَل یا مس می‌سازند.)

ع: مَحَن، مَحْفَة، اِحْجَانَة، طَسْت.

وینه

**ته‌شت چوین**

ک: ته‌شپی. [ته‌به‌ق، ته‌شتی دارین]

ف: طشت چوین.

ع: عُلْبَة، غُرْنَة، قَادُوس.

**ته‌شخه‌له**

ک: ده‌به، ته‌له‌که، چاپۆله، گینه‌چله، شه‌لتاخ، گهر.

[ته‌شقه‌له، شلتاق]

ف: دَبَه، دَغَل، شَلْتاق.

ع: ضَغْو، خِيَانَة، اِقْتِرَاء.

**ته‌شک**

ک: قه‌له‌ته، قَلْع، قه‌واره، ریخت. (به‌ده‌تَشک) [بیجم،

دیعن]

ف: آنیر، ریخت، سرشت، گَل، گوهر، اَندام.

ع: هَيُولَى، هَيْكَل، تَرْكِيْب.

**ته‌شه**

ک: ته‌شاری، کوناوه‌جه. [رۆچنه، کلارۆچنه (کونی سهربان

یا دیوار).]

ف: باجه، روشندان، رۆزن. (سوراخ بام یا

دیوار)

ع: کُوَّة، مَنفَذ، نَافِذَة.

**ته‌شه‌نوم**

ک: قِرَائِن. [ره‌شینی، نوخشان‌هی خراب]

ف: مَرغوا، فال بد.

ع: تَشْوُم، تَطْيِير.

**ته‌شه‌خفوس**

ک: فیز، خوئمایی، به‌خ. [خۆ‌نَواندن، له‌خوئایی بوون]

ف: پَقَار، گَرَز، دیمیا، پُندار، شگفت، نیوتور،

بادپروت، ناپیدن، خودنمایی.

ع: تَشْخُصْ، تَكْبُرْ، تَفْخُرْ، تَفْخُرْ، تَفْرَعْنَ، تَعْظُمْ،  
تَجْبُرْ، تَفْرَعْنَ، تَأْبَهُ، تَخَايَلْ، اخْتِيَالْ، زُمُوْ، زُمَاءُ،  
صَلَفْ، خِيَلَاءُ، نَخْوَةٌ، عَجَبْ، غُرُورْ، أَنْفَةٌ، أُبْهَةٌ،  
أُنَانِيَّةٌ.

## تہ شہ خفوس

ل: قنچی. [زنی]

ف: بَر جستگی، کَسایی.

ع: تَشْخُصْ، تَعْنِ.

## تہ شہ خفوس فروش

ل: فیز فروش، خوتوما، به خکر. [خوتوین، له خوتایی]

ف: بادِ بَر، بادِ پَر، بادِ پَران، بادِ بروت.

ع: مُتَشَخَّصْ، مُتَكَبِّرْ، مُتَفَخِّرْ، مُتَفَخِّرْ، مُتَعَظَّمْ،  
مُتَجَبِّرْ، مُتَأْبَهُ، مُتَفَرِّغْ، مُتَفَرِّغْ، مُتَخَايَلْ، قُخُورْ،  
مُخْتَالْ، نَاخِي، مُتَخَي، زَاهِي، مَزْمُوْ، مُزْدَهِي.

## تہ شہر

ل: تهرس، توپ. [تانه، توانج]

ف: تَشْر، توپ، کواژه.

ع: طَنْ، طَعْن. (طَعْنَةٌ)

## تہ شہ ککی

ل: داد، بیداد، داد کردن. [سکال، دادخوازی]

ف: گَزَرَش، داوَری، دادخواهی.

ع: تَشْكِي، تَظْلَمْ.

## تہ شہ نهك

ل: پندام، هدايتشان. [زهخ] [نارسان، تہ شہ نا (باکردن و  
ناوسانی برین)]

ف: ستيم، گزک، هوا کشیدن. (هوا کشیدن  
زخم که متورم می شود).

ع: تَوْرَمْ، مَارْ، طَعْرْ، اِتْتِيَارْ، اِسْمِغْدَاكْ، اِضْمِئْكَاكْ.

## تہ شہی

ل: له تهر. [نامرانیکی ساکاری به یادانه]

ف: دوکلان، دُکران، کرتلان.

ع: مِرْدَنْ، مِرْغَلْ، مِرْغَلْ، عِرْناسْ، قِرْناسْ، مِکَبْ،

## عکوة.

وینه

## تہ شہی هه لکهر

ل: جینگه تہ شہی (که له گل دروستی ده کن) بو به ن  
له سهر هه لکردن.]

ف: دُکلان پایه. (از گل می سازند).

ع: رجامان، سَنَدُ الْمِرْدَن.

وینه

## تہ عاروف

ل: رشفت، وه یفت، به رتیل، ژیرزان، پیشکش.

[رشه]

ف: بَر کُند، بُلْکُفْد، بُلْکُفْد، بَد کُند، سوغه، ساره،

پاره، لاج، پیشکش.

ع: رِشْوَه، بِرطیل، سَحْت، تَعَارُف.

## تہ عام

ل: خواره مهنی، خوراک. [خُوراک: نه روی بز خواردن  
دهشت.]

ف: خوراک، خوردنی، خورا.

ع: طَعَامْ، اُکْلْ، غِذَاء.

## تہ عبیر

ل: گوزارشت. [لینکدانه ره (لینکدانه روی خور.)]

ف: گُزارش، گُزاره. (تعبیر خواب)

ع: تَعْبِيرْ، تَأْوِيل.

## تہ عبیر کمر

ل: خازان، گوزارشتویر. [لینکدانه ره]

ف: گُزارش گر، گُزاره گو.

ع: مُعَبِّرْ، مُوَل.

## تہ عبیر نامه

ل: خارنا، خارنامه. [خه نامه: کتبی خه لینکدانه ره.]

ف: گُزارنامه، گُزارش نامه.

ع: کِتَابُ التَّعْبِير.

## تہ عتیل

ف: بزرگ داشتن، برآمدن، برخاستن، پاشدن.  
سرفروود آوردن، سرخم کردن، خم‌شدن،  
دوتاشدن، دولاشدن، به‌خاک افتادن، گُرنش.

ع: تَعْظِیم، تَکْرِیم، تَوْقِیر، اِنْخِفاء، خَفَضُ الرَّأْس.  
سُجُود، خُضُوع.

**ته‌هزیه**

ک: شیون، شین، سینه‌زنی. [خَوِیْن (شین‌گیری) بَوِ  
حذره‌تی حسه‌ین.])  
ف: گَزَن، کدن، سوگواری. (عزاخوانی امام  
حسین)

ع: عَزاء، عَاشُوراء.

**ته‌هقیب**

ک: شَوْن‌کَه‌فَن، شَوْتاروین. تازنیان، تارهدوانیان.  
[شَوْن‌کَه‌رَتَن، شَوْن‌بَیْ هه‌لگرتن.]  
ف: دَنبَال کردن، راندن، پیگرد.

ع: تَعْقِیب، تَعْقُب، اِسْتِعْقَاب (اعقاب، مُعَاقِبَة)، تَقْعُع.  
**ته‌هلیم**

ک: فِیْر‌کُردن، مَوچ‌کُردن، مَوچِیاری کردن، یاددان.  
[راهِ‌پِیْگرتن، راهِینان]

ف: آموختن، وِر‌دادن، یاددادن. آموزش،  
آموزگاری.

ع: تَعْلِیم، تَفْهِیم، تَدْرِیب، تَدْرِیس. رَوْض، قُرُویض.  
**ته‌هلیم‌دریگ**

ک: فِیْر‌کُریاگ، مَوچ‌کُریاگ، مَوچِیاریکریاگ، یاددریگ،  
فەنتازی، ناموخته. [فِیْر‌کُراو، قوتابی، راهِینراو]  
ف: آموخته، وِر‌داده.

ع: مُعَلِّم، مُدَرِّب. مَرُوض، مَرُوض.

**ته‌هلیم‌دهر**

ک: فِیْر‌کُره، مَوچ‌کُهر، مَوچِیاریکُهر، یاددهر، ناموژیار،  
نوسا. فەنتاز. [ماموستا، ده‌زوژ، راهِینەر]  
ف: آموژ، آموزگار، وِر‌ده، اُستاد، یادده.

ک: به‌تالی، بیکاری، قوتاری، به‌ره‌لایی. قوتاروین،  
به‌ره‌لاروین. به‌سَن، خه‌فَن. په‌ل‌کَه‌فَن، ده‌س‌له‌کار‌کِشان.

[پشودان، بی‌تیشی]

ف: فُرویش، ایسته، ایستادن، بیکاری، بیکار  
شدن، از کار ماندن، از کار دست‌کشیدن.

ع: تَعْمِیل، عَطَاة، بَطَاة. عَطْلَة، تَعْمَل.

**ته‌هجیل**

ک: په‌له، په‌له‌په‌ل. [خِیرا، ده‌سورِد]  
ف: شَتاب، شَتاو، اُشتاب، اُشتا، پاتیمار.

ع: تَعْجِیل، تَسْرِیع.

**ته‌هشار**

ک: هه‌ل‌دان، هه‌ل‌شماردن. [بُزاردن، ژماردن]  
ف: شمردن، برشمردن.

ع: تَعْداد، تَعْدِید، عَدَّ، اِحْصاء، کَتَّ.

**ته‌هخریف**

ک: شَناسانن، شَناس‌وِژ، وه‌سپ‌کردن. [ناساندن،  
پیتناه کردن. په‌سن کردن]

ف: ستودن، ستایش کردن، شناساندن، پرانییدن.  
ع: تَعْرِیف، تَهْرِیف، هَرَف، مَدَح، ثناء، تَوْصِیف.

**ته‌هخرفکه**

ک: نشان‌وِژ. [ناسینەر. په‌سنگەر]

ف: ستاینده، بادخوان.

ع: مَعْرِف، عَرَف، هَرَف، وَصَاف، مَدَاح.

**ته‌هزیو**

ک: ده‌مکو، ته‌زان، چه‌رمه‌سه‌رئ، سه‌ره‌ن‌شت. [ده‌مکوت  
کردن، سه‌ر‌کوته کردن]

ف: نکوهش، نکوهیدن، نکوهش دادن، سه‌ره‌ن‌ش.  
ع: تَعْزِیر، تَکْذِیر، تَوْبِیح.

**ته‌هزیم**

ک: پایه دان. له‌به‌ره‌ل‌سان. سه‌ره‌دان‌وانن. خال‌کَه‌فَن.  
[به‌گه‌وره‌گرتن، وِژ‌لِنگرتن]

ع: مُعَلِّمٌ، مُدَرِّبٌ، مُدَرِّسٌ، مُرَوِّضٌ.

### نه عم

ل: تام، چشه. [چیش]

ف: مزه، چشه. مزیدن، چشیدن.

ع: طعم، ذوق.

### نه عن

ل: تهوس، ته‌شهر، تانه. سهرزشت. [توانج]

ف: تَفَش، گوشه، کواژه، کوار، بیغار، پیغار، پیغاره، پُلکه، گرفت، گرفته، سینه. نکوهش. سرزنش.

ع: طَعَن، طَعْنَة، طَنَز، تَوْبِیخ، تَکْدِیر.

### نه عویر

ل: دهم‌بس، چارچله، بازییدن، بازوبه‌ن. [چاره‌زار (دوعا و

نوشته‌ی چاره‌زار).]

ف: پَنام، کماهه، دهان‌بند، لامچه، لام، چشم‌زخم، چشم‌آرو، چشم‌زد، چشم‌پنام، چشم‌وهم، چشم‌وهام. (دعای چشم‌زخم.)

ع: تَعْوِیذ، عَوْدَة، مَعَاذَة، حَرِز، دُمَلَج، رُقِیَّه، نُفَرَه، حَوَظ، اَنْجَاس، تَعْوِیْذُ الْعِیُون.

### نه عه جویوب کردن

ل: دهم‌قمان، دهم‌قپورن. [سرسورپمان]

ف: اَنَدِید، شَکَفْتَن، شَکَفْتِیدَن، شَکَفْتِیدَن، شَکَفْتِیدَن، شَکَفْتِیدَن.

ع: تَعَجُّبٌ، تَحْیِیرٌ، تَهْکُرٌ.

### نه هه ددی

ل: زور، ستم، دسدریژی. [به‌لامار دان، ماف خواردن]

ف: چَخ، زور، ستم، بیداد، دست‌درازی.

ع: تَعْدِی، اِعْتِدَاءٌ، ظُلْمٌ، تَطَاوُلٌ، تَجَاوَزٌ.

### نه هه نقول

ل: هوش‌پیدان، بیرپیدان، تیبریان، بیرکردن. [تیرامان]

ف: هوشیدن، اندیشیدن.

ع: تَغْلٌ، تَغْلٌ، تَغْلٌ، تَغْلٌ، تَغْلٌ.

### نه هه موق

ل: تیبریان، هوش‌پیدان. [قورل‌بونده، تیرامان، وردبینی]

ف: ژرفیدن، ژرف‌اندیشی، کاوش، خورده‌بینی، باریک‌بینی.

ع: تَغْمُقٌ، تَغْوَرٌ، اِسْتِقْصَاءٌ.

### نه عیین

ل: نشان‌کردن، جیاره‌کردن، کلکه‌نماکردن. نابردن،

ناریگیرکردن. برینه‌ه. [دیاری کردن، ده‌نیشان کردن]

ف: هَرَنِیز، نَشاخْتَن. نشان‌کردن، جداکردن،

انگشت‌نما کردن. نام‌بردن. بریدن.

ع: تَعْمِینٌ، تَشْخِیصٌ، تَخْصِیصٌ، تَنْصِیصٌ، تَوَسِیْمٌ،

تَعْلِیمٌ، اِعْلَامٌ، قَطْعٌ، تَقْرِیرٌ.

### نه غار

ل: ته‌خار، سی‌مدن. [کیشانه‌یه‌کی خله‌کیشانه.]

ف: تَغَار، سی‌من.

ع: طَغَارٌ، ثَلَاثُونَ مَثًا.

نه غدیر - نه تقدیر [پسته‌کاتی گزیده‌راوه. (عَرَفَ «تقدیر» است.)]

### نه هه بیور

ل: نالوژی، توننی، گزیران. [تورپه‌سورن، هه‌لچورن.

### گوزان

ف: تَنَدِی، توپیدن، غریسیدن، جزییدن،

دگرگون‌شدن.

ع: تَغْلِیظٌ، اِغْتِیَاضٌ، اِحْتِدَادٌ، تَغْلُفٌ، سَخَطٌ، تَغْیِیرٌ،

### تبدل

### نه هه بیور

ل: گزیرن، گوزانن، جیگه‌نیان، نارو‌گوزکردن، نالشت

کردن. [نالو‌گوزکردن، له‌بری دانان]

ف: جزییدن، جزانیدن، گردش، جاوَز کردن،

به‌جا آوردن. دگرگون کردن.



ع: تَغْيِير، تَبْدِيل، تَعْوِیض.

ته‌غیر ← ته‌تَدِیر [بیته‌کانی گۆزده‌راوه.] [عَرَب «تَدِیر» است.]

### ته‌غیر زانیقه

ك: چه‌شتن، زوان‌لِیدان. [تام کردن]

ف: شگار، چشیدن، زبان‌زدن.

ع: ذَوْق، تَذَوُّق، اِسْتِذَاقَة، تَطْعَم، اِسْتِطْعَام.

ته‌فانول ← ته‌فه‌نول [بیته‌کانی گۆزده‌راوه.] [عَرَب «تَفَرُّل» است.]

### ته‌فاهور

ك: به‌خ‌کردن، فیز کردن، خوه‌له‌کیتشان [له‌خ‌بایی بون، شانازی کردن]

ف: نیوتور، ناییدن، خودستایی، فیس‌کردن، دیمیا، گُزان.

ع: تَفَاخُر، تَفَخُّر، تَكْبَر، تَشْخُص، تَبَاهِي، مُبَاهَاة، تَعْظَم.

### ته‌فاهوت

ك: ته‌فیر، دوری، جایی. [جیاوازی]

ف: دوری، جدایی، پرهیز.

ع: تَفَاوُت (بَثْلِیثُ الْوَاو)، اِخْتِلَاف، تَبَايُن، تَبَاعُد، فَرْق، بَوْن.

### ته‌فت

[ك: جۆزه‌سه‌به‌ته‌یه‌كه (كه‌بو‌میوه‌ی دروست ده‌كن.)]

ف: تَفَت، (كه‌برای میوه‌می‌سازند.)

ع: شَكِیكَة، وَفِیْعَة، كُثَّة.

وته

### ته‌فیش ← ته‌چه‌سسوس

### ته‌فروتونا

ك: به‌ر‌ب‌د، تهره، دهره‌ده‌ر، توتونا. [تیکوینك. وه‌یلان]

ف: بر‌ب‌د، داغان، پراگنده، پراشیده. آواره، در‌ب‌د.

ع: مُتَفَرِّق، مُتَفَضِّل، مُتَشَعِّب، شَاذِب، أَفَاق، دَوَار.

### ته‌فروتونا کردن

ك: به‌رب‌د‌کردن، داغان‌کردن، توتونا‌کردن، دهره‌ده‌ر‌کردن.

[تیکوینك‌دان. وه‌یلان‌کردن]

ف: بر‌ب‌د‌کردن، داغان‌کردن، پراگنده‌کردن. آواره‌کردن.

ع: تَفْرِیق، تَفْضِیض، تَبْذِیر، اِسْرَاف، تَغْرِیْب، تَبْعِید، تَشْذِیْب، طَرْد.

### ته‌فره

ك: ته‌گه‌ره، ده‌سه‌رده‌س، پانه‌وپا، ده‌سی‌ده‌سی، نیم‌رۆز‌سۆزی. [دواختن، به‌قنگدا‌ختن]

ف: ویدانگ، ویلان، سپوز، امروزو‌فردا، تَفْره.

ع: تَقَاعُص، تَلْکُت، تَاخَّر، مُمَاطَلَة، تَسْوِیْف، طَفَرَة، تَعْلَل، تَمَاطَل، تَسْوُف، تَسَامُح.

### ته‌فربه‌باز

ك: ته‌گه‌ره‌باز. [دواخر، ماتل‌کهر]

ف: سپوزگار، ویلان‌باز.

ع: طَافِر، طَفَار، مُتَعَلِّل، مُتَمَاطِل، مُتَسَامِح، مُتَسَوِّف.

### ته‌فسیر

ك: گوزاره، چه‌م، چه‌م‌ك. رۆشنه‌و‌کردن. [رافه. رۆن‌کرده‌وه‌ی مانای‌نایه‌تی‌قورتان.]

ف: سَفَرَنگ، گُزارش، گُزاره. رۆشن‌کردن. (معنی آیه.)

ع: تَفْسِیر، تَبْیِین، بَیَان، تَوْضِیح، اِبْضَاح، شَرْح، كَشَف، تَعْبِیر، تَاوِیل.

### ته‌فه‌نول

ك: توفلاته. قِرائن، مروا. [نوخشانه‌ی‌باش‌یا‌خراب.]

ف: مَرُوا، مَرُغُوا.

ع: تَفَوُّل، اِفْتِنَال، تَطْيِیر.

### ته‌فهریج

ك: گه‌شت، گه‌ریان، گه‌شت‌گینل، ده‌شتره‌ر‌کردن. [سه‌یران،

گه‌شت‌گوزار]

ف: غوش، گشت، گردش.

ع: سیاحه، سیر، تفرُّج.

**تهه قو**

ك: چاوداشت، همی، نهرجو. [چاره‌روانی، هیرا]  
ف: پیوس، پرمو، آنجخت، امید، چشم داشت.

ع: انتظار، رجاء، تَوَقُّع.

**تهه ككور**

ك: بیهو کردن، راولیژ، سه‌هاروردن و سه‌روردن. [رامان،

هوش‌پندان]

ف: هوشیدن، بیریدن، ویریدن، باریک شدن.

ع: تَفْکُر، تَعْقُل، تَدَبُّر، تَعَمُّق، اِمعان.

**تهه ق**

[ك: دهنگی له‌یه‌كدانی دیر شتی روق. (وهك: دهنگی

داكورتی به‌ردا.)]

ف: تَقَّ. (صدای افتادن سنگ مثلاً.)

ع: طَقَّ.

**تهه قازا**

ك: خراپشت، نه‌لها، مانا، دارا، خواستن. [داخوازی]

ف: ایغفت، خواست، خواهش، درخواست،

اوژولیدن.

ع: تَقَاضِي، اِسْتِقْضاء، طَلَب، تَمَنِّي.

**تهه قالا**

ك: كوشش، كوشش، همل، تەلاش، دوسرا. [تینكوشان]

ف: كوشش، جوشش، چخیدن، تلاش، چغیدن.

ع: جِدَّ، جَهْد، سَعْي، كَدْح، فَشَقْ، تَغْلِي، مَغَالاة،

اهتمام.

**تهه قانن**

ك: لیدان. [تهه‌له‌تیه‌لساندن (وهك: له‌دهرگا دان.)]

ف: زدن. (زدن در مثلاً.)

ع: قَرع، طَرَق.

**تهه قانن**

ك: ترقانن، تروكاندن، دهرکردن، ناگر دان. [قلیشانندن.

تهه‌قاندنره. هاویشتن (هیلکه، ترهه، تهنه‌نگ و...)]

ف: تروكاندن، ترقانندن. درکردن، آتش‌زدن.

(تخم مرغ، تقه، ترقه، تفنگ و امثال آنها.)

ع: قَلع، قَلق، قَلقا. حَدم. ضَرْب. اِطلاق. اِحراق.

**تهه قانن**

ك: بیژنگ کردن، بیژانن. [له‌بیژنگ دان، که‌رکردن]

ف: بیختن، غریال کردن، بوجار کردن.

ع: نَحَل، سَنَسَفَة، غَرَبَة، كَرَبَة.

**تهه قانن**

[ك: قرچه هه‌لساندن له‌جومگه‌ی به‌غیه.)]

ف: مَنگ، شَكستن. (مفصل انگشت را به صدا

آوردن.)

ع: فَتَح، اِنْقَاض، تَفْقِيع، صَرَقَة، فَرَقَة، تَفَرُّع.

**تهه قانن**

ك: لكانن. (تهه‌قانی پیهو.) [نورساندن، خستنه‌پال]

ف: چسپانندن، پهلو‌گذاشتن.

ع: اِضماع، تَضَمِيم، اِصاق، وَصل.

**تهه قانن**

ك: بشكانن، گه‌ریان، جزیابورن. [گه‌ران، پشکین]

ف: جُستن، کاویدن، جویا شدن، گشتن،

گردیدن.

ع: فَحَص، ذِهاب، جَوْلان، غَرَبَة.

**تهه قاولی**

ك: دهرام. [مال به مال گویزینره. (به‌قهرزدانی کالاً به

کالاً.)]

ف: تقاوی، دست‌وام. (قرض دادن جنس به

جنس)

ع: تَقَاوِي، اِقْتِواء، تَبَادُل، مُبَادَلَة.

**تهه قتهه**

[ك: شهری ده‌یه‌می رتیه‌ندان.)]

ف: شب‌سده. (شب دهم بهمن)

ع: لَيْلَة الصِّدَّة.

**ته‌قدیر**

ك: سەرنوشت. تەرەر، سەمەرە. [چارەنوس. بەلا]

ف: بۆش، سەمناک، سەرنوشت.

ع: تەقدیر. قضا، قدر.

**ته‌قدیس**

ك: پاكوژی، پاكه وتن. [به پیژ راگرتن، به پاک له قەلم دان.]

ف: ویژیدن، پاک‌ی‌گفتن.

ع: تقدیس، تطهیر.

**ته‌قسیر**

ك: کوتایی، سەریچی. [کەم‌تەرەخمی]

ف: فرویش، سەریچی، فروگذاری، کوتاهی.

فرویشتن، فروگذار کردن، کوتاهی کردن.

ع: قصور، تکامل، قصر.

**ته‌قسیر**

ك: گونا، تاران، قۆز. [سەریچی]

ف: گناه، گناه، نافرمانی.

ع: تقصیر، ذنب، عصیان، قصر، قصار، قصور، قصرة.

**ته‌قسیم**

ك: بەش‌کردن، بەش‌بەش‌کردن، بەش‌بەننی، تووچی.

[دابه‌ش کردن]

ف: بخش کردن، بخش‌بخش کردن،

بخش‌بندی، توژی.

ع: تقسیم، تسهیم، توزیع، تجميع، انصاب.

**ته‌قسیم‌کەر**

ك: بەش‌کەر، بەش‌دەر. [دابه‌ش‌کەر]

ف: تباہ، بخش‌گر، بخش‌کن، بخش‌ده، ساو ده.

ع: قاسم، سهام، منصب، مؤزع.

**ته‌قلید**

ك: پەڕەری، لاسایی، چارلێترین. [شۆین‌کەوتن،

چارلێکردن]

ف: پیروی، نوس.

ع: تقلید، اتباع، تأسی، اقتداء.

**ته‌قلیدباز**

ك: لاساییباز، ئەداباز. [لاساكەر، گالته‌چی]

ف: نوس‌باز، بُلگنج‌باز.

ع: هارج، مُمَکَل، مُمَایر، مُحَاجی، مَسخَرَة، مَزاح، اُضْحوكة، مَقْلَد.

**ته‌قلید دەرهارودن**

ك: لاسایی کردن، ئەدا دەرهارودن. [لاقرتی‌پێکردن]

ف: نوسیدن، خمانیدن، خُنْبانیدن، ادا درآوردن.

ع: تقلید، تُمَکَل، تُمَسخَر، بوی، مُحَاکَاة، مُمَایرَة، مَزاح.

**ته‌قلید کردن**

ك: پەڕەری کردن، چارلێترین. لاسایی کردن. [شۆین‌کەوتن،

چارلێکردن]

ف: برآوردن، پیروی کردن، نوسیدن.

ع: تقلید، تأسی، اتباع، اقتداء.

**ته‌قوا**

ك: پارێزگاری. [له خوا ترسان]

ف: ئبناد، نیناد، جی‌واد، پاساد، ویزش،

پارسایی، پرهیزگاری.

ع: تقوی، ورع، زهد، عِفَة، عِصْمَة، تَجَنُّب، حَذَر،

احتذار، اتقاء.

**ته‌قوتوق**

[ك: ته‌قوتوق (دەك: دەنگی تەفەنگ.)]

ف: تَقْبُوق، شراق شرق. (صدای تفنگ مثلاً.)

ع: طَقْطَقَة، قَعَقَة.

**ته‌قوتل**

[ك: بەمەر تێرێك له نیچێرێك دان.]

ف: تَقْوَتْلُو. (به هر تیر یک شکار زدن.)

ع: ضَرَبَا وَ دَحْرَاجَا.

**ته‌قوتوق**

[ک: تہ قدی زور.]

ف: تاق تُق، تراق تُرق، تراپ ترپ.

ع: طَقَطَقَة.

تہ قدود

[ک: راکردن، هدله داران]

ف: تَک و دو، تَک و تاز، تکاپو، دواو، دوان

دوان.

ع: عَدُو، رَکض، عَدُوْا، رَکضًا

تہ قویم

ک: سالنامه، سالنوما، [روزژمیر]

ف: سال نامه، گاه نامه، سال نما.

ع: تَقْوِیم.

تہ قویم

ک: نرخ بستن، نرخ به ننی. [هدله سنگانیدن، نرخانیدن]

ف: سنجیدن، نرخ کردن، نرخ بستن، نرخ بندی،

بهاگذاری، بها گذاشتن.

ع: تَقْوِیم، تَسعیر.

تہ قه

[ک: دنگی لیدللدانی دور شتی روق.]

ف: تَقَه، صدا، دنگ.

ع: طَقَقَة، طَقَق، تَقِیض، صَوْت.

تہ قه

[ک: ترهقه و فیشه که شسته.]

ف: تَقَه، تَرَقَه، (تقه و پایپچ.)

ع: صَارُوخَة، طَقَقَة.

تہ قه تهق

[ک: تہ قدی زور.]

ف: تَقَتَق، تراق تراق، تراک تراک.

ع: طَقَطَقَة، تَقَتَقَة، تَقَعَة، تَصَوْت.

تہ قدودوس

ک: پاک، پاریزگاری، خوابه رنسی. [خاوینی، خو پاراستن]

له گوناها.

ف: پاک، ویزه، ویژش، پارسایی، پرهیزگاری،

خداپرستی.

ع: تَقَدُّس، تَوَرُّع، تَطَهَّر، زُهَد.

تہ قه فیره

ک: زکه شور، زکچرون. [سکچرون، زهیری]

ف: ریخ، بُرنیش، شکمرو، ترایمان، ریخیدن.

ع: اِسْهال، اِطْلاق، زَحیر.

تہ قه کردن

[ک: ته قین (وهک: ته قینی کاریز یا درزبردی شوشه.)]

ف: تکیدن. ترکیدن، (تکیدن قنات، ترکیدن

شیشه مثلاً.)

ع: اِنْهَاد، اِنْهِيَار، اِنْهِيَاك. اِنْشِقَاق.

تہ قه ل

ک: دوخت. [دورون]

ف: کن، کله، دوخت.

ع: عُرْزَة، خُرْزَة، حُصْفَة، خُیْط، خِیاطَة، ثَخِیْط،

دِرِز.

تہ قه ل به ربوون

ک: دوخت به ربوون. [هدله شانه ده]

ف: کن واشدن، درز واشدن، درز شکافته شدن.

ع: اِنْفِساخ.

تہ قه ل به س

ک: کول. [تہ قه لی درشت.]

ف: سَر دوز.

ع: حَوْص.

تہ قه له

ع: جریت. [جلیت: سو که له داری جلیت بازی.]

ف: جریت، جلیت.

ع: جَلِیت، مَضْرَاب.

تہ قه ی دیان

[ک: دانه چوله]

ف: چَک چَک.

ع: قَبَقَبَة، فُقُقُقَة.

**ته قیاک**

[ک: ته قیتنراو، له بیژنگ دراو، کهو کراو]

ف: تکیده. ترکیده. بیخته، بیزن شده، گربال شده، بوجار شده.

ع: مُنْهَدِم، مُنْهَبِك، مُنْهَار، مُنْشَق، مُغْرِیل، مَنخول.

**ته قین**

ک: ته پین. [داچرون، داپروخان]

ف: تکیدن، آمدن، فروریختن.

ع: اِنْهَدَام، اِنْهِيَار، اِنْهَبَاك، ثَجُوْج، ثَجِيْج، سِيُوْخ، خُسُوْف، اِنْقِيَار.

**ته قین**

ک: تو قین، تره کین. [ته قینه ره، ته قه کردن. شکان. قلیشان]

ف: ترکیدن، تراکیدن، ترقیدن، تراقیدن، شکستن، صدا کردن.

ع: اِنْفِقَاء، تَفْقُّوْ، ثَجُوْج، اِنْفِجَار، اِنْفِثَاح، ثَبْر، حَدَمَة، اِحْتِدَام، نَقْض، اِنْشِقَاق.

**ته گ**

ک: له ته ک، گهر، له گهر. (ته ک تومه.) [له گهن]

ف: با، ابا. (با توأم.)

ع: مَعَ.

**ته گ**

ک: به ته ک، بندهس، که لیشه. (هاته بن ته کیسه.) [بن باز، بن مه نکل]

ف: پهلو، سوی دست، بیخ دست. (آمد پهلووی دستش.)

ع: جَنْب، جَانِب، اِیْط.

**ته گ**

ک: ته نیا، تاک. [تاقانه]

ف: تک، تاک، تنها.

ع: مُنْقَرِد، فَرِد، وَحِيْد.

**ته ل**

ک: تیجه. (نانه شان هسیری) [سه له]

ف: کوین، تَرَنیان.

ع: مَعْدَل.

**ته کان**

ک: شه کائن. <sup>۱</sup> هوژم. [له رزه]

ف: تکان، تپش.

ع: رَجَة، هَرَجَة.

**ته کان**

ک: شه کان، خُزیه، چله که. [بزوتنی به ته رزم.]

ف: تکان، یکه، واخوردن.

ع: زَعَقَة، زَوْعَة، شُرُوْد.

**ته کان خواردن**

ک: داخوریان، داپله کیان. [داخوریان، راپله کین]

ف: تکان خوردن، یکه خوردن، واخوردن.

ع: اِنْزَعَاق، تَرُوْع، تَفْرُع.

**ته کائن**

ک: شه کائن، ته کان لُئندان. [راوه شانندن (وه): ته کاندنی

درخت یا جلوه رگ.]

ف: تکاندن، تکان دادن، افشانندن، گلانیدن.

(تکاندن درخت یا لباس مثلاً.)

ع: نَفْض، مَشْ، هَز.

**ته لکدان**

ک: پا لَ دَ ان. [چورنه پان]

ف: پهلو دادن، پهلو نشستن، پهلو خزیدن،

چسپیدن، لای دست نشستن، سوی دست

خزیدن.

ع: اِنْضِمَام، اِلْتِصَاق، اِخْتِیَاط.

۱- له ده ستووه کهدا وا نروسراوه، به لام وادیاره مه بهستی

نوسره «شه کان» بوویت. (ر.ر)

## تەكە دانە دواۋە

[ك: كشانەرە]

ف: پس رفتن، پس نشستن.

ع: نكص، انتكاص، تَقَهَّرْ، تَزَحَّجْ.

## تەكرار

ك: دووبارە كۆرۈنەرە، رەنەرە، كۆرۈنەرە، گەپ ئانەرە،

راگۇر كۆرۈنەرە. رینگانەرە. [دوربات كۆرۈنەرە]

ف: دووبارە كۆرۈن، بازگفتن، بازگویی، واگو

كۆرۈن، واگویی. واگو، واپو، بازپو.

ع: تَكَرَّار، اِعَادَة، تَجْدِيد.

## تەكە كەفتگ

ك: هامرا، [هامرئی]

ف: همراه، همپا، همراه شده، پشت سر افتاده.

ع: رَفِيق، مُقْتَدِي، تابع.

## تەكە كەفتن

ك: هامرا بون، لە تە كاپورین. [هامرئی]

ف: همراه شدن، همپاگشتن. پشت سر افتادن.

ع: رِفَاقَة، رِثَاق، ثَبَاعَة، اِثْبَاع، اِقتِدَاء.

## تەكە كەفياك

ك: هامرا بونرگ. بەرەر كەفتگ. [هامرئی كراو. سەر جەلە]

ف: همراه شده، همپا شده. جلو افتاده.

ع: رَفِيق، مَتَّبِع، مُتَّبِع، مُقْتَدِي.

## تەكلىف

ك: گەردن نىيان. [اشتى كورس] خىستە نەستۇ،

خىستە سەرشان]

ف: گردن گذاشتن. (چيز دشوار)

ع: تَكْلِيف، تَحْمِيل، تَجْشِيم، اِجْشَام.

## تەكە تەكە

ك: سە تە، تاقە. [نەرەنجى قولە]

ف: تكمه، ستلخ. نيم تته.

ع: سَلْطَة.

وئە &lt;۲&gt;

## تەكۆدەو

ك: تەقۇدەر. [راكۆرۈن، ھەلە داۋان]

ف: تكودو، تكوتاز، تكادو، تكاپو، دواۋو.

ع: رَكْض، عَدُو.

## تەكە

ك: ھەجە، تگە. [سابرین (بىزنى نىر كە دەيتتە سەجەلە.)]

ف: تکه، دکه، باژن، ئھاز. (بىز نر كە پيشرو گلە

است.)

ع: تَيْس. كَرَّاز.

## تەكە

ك: شە كە، شە كيانەرە. ھاتوچو، نەملا نەرلا. [نەرە.

نەرینەرە]

ف: جنبش، آمد و رفت، این سو و آن سو.

ع: نَوَسَان، دَبْذَبَة، خَطْرَان. مُرَاوَحَة.

## تەكە

ك: جوړله. (تەكە تەكە بگەن!) [بىزوتن]

ف: جنبش، جابجا.

ع: حَرَكَة، تَحْلُل، رَحْرَحَة.

## تەكە بېيۇر

ك: فېز، خۇنمايى. [خۇنەزلزانين، لە خۇنمايى بون]

ف: فېس، دېمىياد، نيو تور، پۇغار، پۇندار، شگفت،

منى.

ع: تَكْبُر، تَغَرُّر، تَفَاخُر، تَشْخُص، تَعَجُّرُف،

تَغَطُّرُس، كِبَر، غُرُور، عَجْرَة، غَطْرَسَة، عُجْب،

خِيَلَاء.

## تەكە تەكە

ك: شە كە شەك، ھاتوچو. [نەرینەرە]

ف: جنبش، اينسو آنسو.

ع: نَوَسَان، خَطْرَان، دَبْذَبَة، مُرَاوَحَة.

## تەكە تەكە

ك: تەكە، جوړله. [بىزوتن]

ف: جنبش، جابجا.

ع: حَرَكَة، تَحَلُّل، زَحْرَحَة.

ته که لَو

ك: نه دزین، نه رمه زین، ناره گیه. [پارچه لبادی ته نکی ژیر زین.]

ف: آدَرَم، آدَرَم، آدَرَم، پُون، تَرَمه، تَكَلَتو،  
كون پوش، نمدزین.

ع: حِلَس، حِلَس، جَدِيَة، كُنْبُوش.

وینده-زین «۱»

ته که ی تَی

ك: شه که ی تَی، هاتوو چوو نه کا. [ده لمر یتیره.]

ف: می جنبید، این سو آن سو می کند.

ع: يَتَنَوُس، يَتَذَبْذَبْ، يَتَحَرَّكْ، يَتَرَاوَحْ.

ته که ی دا دواوه

ك: نه زرویه دواوه. بر دیه دواوه. [کشایره، کیشایره.]

ف: پس رفت، پس نشست. پس برد، پس نشاند.

ع: تَقَهَّرْ، تَحْجَى، اِنْتَكَمَ عَلَى عَقْبِيه. زَحْه، نَحَاه.

ته که یه

ك: خانه گا، خانه قا. [خانوری دهرویش (ته که یه دهرویشان).]

ف: تکیه، خانگاه، خانقاه. (تکیه ی دراویش.)

ع: رباط، زاریه، صَوْمَعَة، تَكِيَّة، خانقاه.

ته که یه

ك: دهسه نناز، چپودهس. [داردهس (عه سایه کی کورته که مورتازگان<sup>۱</sup> خویانی به سهردا ددهن).]

ف: دستگاله، داستگاله. (عصای کوتاهی که مرتاضان بر آن تکیه کنند.)

ع: مَحْصَرَة.

ته که یه

ك: دهسه نناز، (ته که یه په نجه ره). ته که یه گا. [داری خواروه ی]

په نجه ره. مهره ها: پالپشت.]

ف: دست انداز. تکیه گاه.

ع: عَثْبَة. (عَثْبَة الْخَافِذَة). مُنْكَأ.

ته که یه دان

ك: سه ننگدان، لا دان، به لادا که فتن. [پالانه ره، شان دادان، هیزخسته سهر]

ف: سنگدان، پهلودادن.

ع: تَكَا، اِتْكَاء، تَوَكُّف، تَوَكُّر، اِسْتِنَاد، اِعْتِمَاد،

اِرْتِفَاع، اِنْخَاء.

ته که یه کا

ك: ته که یه. پالرویه، پشتیان. [پالپشت]

ف: دست انداز. پهلوبند، پشتیبان، تکیه گاه.

ع: تَكَاة، مُنْكَأ. سَنَد، ظَهِيْر.

ته که یه درگا

ك: ناسانه، سَکپ، سَکف. [ژیره در]

ف: آستانه، فرود، گوار، گرار، آستانه ی در،

اَسْكَاپَه، اَسْكَاپِي.

ع: عَثْبَة، اِسْكَفَة، اِسْكَوْفَة. (عَثْبَة الْبَاب.)

ته که ره

ك: تهره، دهسی دهسی. قَوْرَت. [دراختن. به لا]

ف: ویدانگ، ویلان، سپوز، تفره. آسیب.

ع: تَلَلْتُ، تَقَاعَسْ، تَأَخَّرْ، تَسْوِيفْ، مُمَاطَلَة، طَفَرَة.

حادثة.

ته که ره

[ك: تهره (داری داکوتراو به ناره راستی بهرداشی خواروه دا).]

ف: تَگَرَك. (چوبی که میان سنگ آسیاب

کوبند.)

ع: مَحْوَر.

ته ل

ك: سیم. [تیل]

۱- مورتاز: نهو که سه ی دهرونی خوی بارده هیئیت، به زوری به تهرکه دونیاکانی هیندوستان دهوتریت. (ر - ر)

ف: سیم.

ع: سَلَك. مَقْتُول.

تەل

ك: تەلگراف. [تەلەگراف: نامرازی پرووسكە ناردن.]

ف: سخن رسان، تلگراف.

ع: مُخَابِرَة، تَلْغِراف.

تەلەتەم

ك: بشتە، هەشتیریان، ناشۆ. [ناژاوه، پێكدادان]

ف: شورش، جنبش، آشوب، بههم خوردن.

ع: اِنْقِلَاب، تَلَاط، تَلَاطُس، تَلَاطُم.

تەلار

ك: هتیوان. [هەبیوان (هەبیوانی سەرگەڕای بەردەمی ژوور).]

ف: کتام، تالار، آیوان (ایوان سرپوشیده‌ی جلو

اتاق). چفت، شیروانی.

ع: سَاباط، طالار، آیوان.

وینه ← شیروانی

تەل درکدار

ك: تەل درکین، سیم خاردار. [تیلی درکاری]

ف: خَسَك، سیم خاردار.

ع: اَلْسَلَكُ الْمُشَوَّك.

تەل درکین ← تەل درکدار

تەلەع

ك: شکۆفە‌ی خورما. [بە‌ری دارخورما که تازه

دە‌رده‌کە‌وێت.]

ف: حَرْب، شکوفه‌ی خرما.

ع: طَلْع.

تەلەهت

ك: روالەت، دیمەن. [بیچم]

ف: رواتی، رخسار، چهره.

ع: طَلْعَة، حُسْنُ الْمَنْظَر.

تەلەسەنگ

ك: تەختە کوچک. [تەلەبەرد]

ف: تَلَّه‌سَنگ، پله‌سنگ، سنگ‌پله، پرنیج.

ع: لَوْح، بَلْطَة، بَلَاط، صَفِيح، صَفِيحَة.

تەلەیسەم

ك: جادوو. [سیحر]

ف: جادو، سپهره‌بند، طلسم.

ع: طَلِسم، تَعْوِیذ.

تەلەیسەم

ك: جادووبەن. [زێر و زیوێ سكه‌ناسا که نوشتە‌ی تێدا

هە‌لە‌کە‌ن.]

ف: پَتر. (تنگه طلا یا نقره که تعویذ در آن نقر

کە‌نە‌د.)

ع: طَلِسم.

تەلەیسەم ← جادووبەن

تەلەیسە

ك: شۆپایی. [ئەر بارە بجوړکە‌ی که له باره‌به‌ر نراوه و

سواری دە‌بن.]

ف: تَمْلِیت، تَنْبَلِیت، شوپایی. (بار کوچک که

روی آن سوار شوند.)

ع: حَمِیْلَة.

تەل

ك: لەق، چل. [لق (چلی گۆل و میو و شتی لەو چە‌شنە‌).]

ف: آزغ، شاخه. (از گل یا مو و امثال آن.)

ع: قَنْ، غُصْن، سَعْفَة، عِرْدَام، جَلَمَة.

تەل

ك: تەك، بی‌تا. [بی‌ترینە، تاوانە]

ف: تەك، بی‌مانند، بی‌همتا.

ع: فَرِید، وَحِید.

تەل

ك: دێری هە‌ره‌باشی هۆ‌تراوه.

ف: بهین چامه، گزینه.



ع: عُقر، بَيْتُ الْقَصِيْدَةِ.

ته‌لن

ك: هه‌لېژنيگ، هه‌لېژيدراو، سهرته‌ل]

ف: گزیده، گزینه، جَلويز، برگزیده، برچیده، پسندیده.

ع: نُخْبَةٌ، مُنْتَخَبٌ، مُقَاتَبٌ، مُخْتَارٌ، صَفِيٌّ، مُصْطَفَى،  
نُقَايَةُ، نُقَاوَةٌ، مُنْقَى.

ته‌ل

ك: زهر، زېر، نالتون، [كانزايه كي به‌نرخي به‌ناوبانگه.]

ف: زو، تلا، تله.

ع: ذَهَبٌ، تَبَرٌ، اِبْرِيْنٌ، ثَضَرٌ، عَيْنٌ، عَسَجَدٌ، عَقِيَانٌ،  
زَبْرِج.

ته‌لش

ك: كوشش، ده‌سوپا، ته‌لویا، ته‌قالا، هه‌ول، [خه‌بات]

ف: کوش، کوشش، جَنج، جَنج، نَبْرَد، تلاش.

ع: سَعْيٌ، جَهْدٌ، كَهْدٌ.

ته‌لش کردن

ك: هه‌ول‌دان، ده‌سوپا کردن، ته‌قالادان، [تيكوشان، خه‌بات  
کردن]

ف: کوشیدن، چخیدن، چفیدن، تلاش کردن.

ع: سَعْيٌ، جَهْدٌ.

ته‌لای

ك: چیره، قه‌ره‌وی، قه‌ره‌وو، پاداشت، توله، [هه‌ق‌کردنه‌ره،  
سزادان، بژاردن]

ف: سزا، چهره، داشاد، داشن، كي‌فر، پاداش.

ع: تَلَايٌ، تَدَارُكٌ، جُبْرَانٌ، اَجْرٌ، رَمَصٌ، جَزَاءٌ، بَدَلٌ،  
عَوَضٌ.

ته‌لاق

ك: ويل، نازاد، به‌ره‌لا، جیایی، [سهره‌ستی، رهایی]

ف: فَرُوْر، فُتُوْر، پرماس، چار، رهایی، آزادی،  
جدایی، بی‌زاری.

ع: طَلَقٌ، فِرَاقٌ، سَرَاخٌ، خُلْعٌ.

ته‌لاق‌دان

ك: ويل کردن، نازاد کردن، به‌ره‌لا کردن، جیاوه‌بون، [ره‌ها  
کردن]ف: فَرُوْرَدَن، فُتُوْرَدَن، پَرماسیدن، ره‌اکردن،  
ویل کردن، آزاد نمودن، پاگشادن، جدایی کردن،  
هشتن.

ع: تَطْلِيْقٌ، تَفْرِيقٌ، تَسْرِيحٌ، مُخَالَعَةٌ.

ته‌لاق‌نامه

ك: نامدی نازادی، نامدی جیایی، نازادی‌نامه.

[به‌لگه‌نامدی ته‌لاق]

ف: فُتُوْر‌نامه، گُشاد‌نامه، گُشاد‌نامه، هِشته‌نامه،  
آزاد‌نامه، ره‌انامه، جدایی‌نامه.ع: مَكْتُوبُ الطَّلَاقِ، سَنَدُ التَّفْرِيقِ، هَكَ الْخُلْعِ، سِجِلُّ  
التَّسْرِيحِ.

ته‌لاق‌کاری

[ك: زهر‌كش: رو‌كه‌ش‌کراو به‌ زير.]

ف: تلاکاری.

ع: تَذْمِيْبٌ.

ته‌لاق‌ت

[ك: زهر‌گفت: راز‌تنراو به‌ ريز.]

ف: تلاکوب، زونشان، بشار.

ع: مُذْهَبٌ، مُرْصَعٌ.

ته‌لېژين

[ك: هه‌لېژاردن]

ف: سرگزین.

ع: اِتِّخَابٌ، اِصْطِفَاءٌ.

ته‌لېژين

ك: هه‌لېژنيگ، [هه‌لېژيدراو]

ف: گزیده، گزینه، جَلويز، برگزیده، برچیده.

ع: نُخْبَةٌ، مُنْتَخَبٌ، مُقَاتَبٌ، مُصْطَفَى، نُقَايَةُ.

ته‌لنزم

ك: چل: [ته‌له‌زم (پارچه‌ی دار كه به هوی له‌ت‌كردنده‌وه پیدای ده‌بیت.)]

ف: تیزه، شاخه. (شاخه‌ی هی‌زم كه بواسطه‌ی شكستن پیدا شود.)

ع: فلقه، شطیقه. كُساره، شُماع.  
ته‌لق

ك: ره‌رق. [په‌ری - یا تو‌زی - زیرین كه بۆ‌رازاننده‌وه به‌کاری ده‌بینن.]

ف: تلک، وُزق، بَرَقک، ایرسون، فُرسلون، زوروق.

ع: طلق.

ته‌لقین

ك: مۆچ‌كردن، مۆچپاری‌كردن، فیر‌كردن، یاد‌دان. [ده‌رس‌دادان، تیڭه‌یاندن]

ف: باد‌دانن، آمو‌وش، آموختن

ع: تلقین، تعلیم، تفهیم.

ته‌لمیت

ك: كۆچ‌بار، كۆچ‌مال: [ماله‌كۆچ]

ف: كوچ وبار، خانه‌كوچ.

ع: رَحَل، راحلة، رَحيلة، غيلة، عائلة.

ته‌لوار - ته‌روال

ته‌لوپا

ك: ده‌سوپا، پلوسا، كه‌نو‌كۆ، تارتۆ، ته‌لاش، ته‌قلا.

[هه‌رل‌دان، ته‌بار‌كردن]

ف: كوشش، تلاش، درست‌كردن، چخیدن، چغیدن.

ع: سَعِي، جَهْد، تَهِيَّة، تَدَارُك، صَدَد.

ته‌لووك

ك: درك. [دركه‌زی (چۆره‌دركه‌كه ده‌يكه‌ن به‌په‌رژین.)]

ف: تلو، خار. (يك قسم است از خار كه آن را پرچین‌كنند.)

ع: عَضَّة، سياج.

ته‌لوكه - تالووكه [ (سووكه‌له‌كراوه.) ] (عطف «تالووكه» است.)

ته‌له

ك: نام‌رازی‌راو كه له‌ناسن و ته‌ل‌دروست ده‌كریت.

ف: تله، لاتو، بالان، ئۆزنگ.

ع: فَح، لُبجة، قَشعامة.

وته

ته‌له‌ب

ك: وام. [قه‌رز]

ف: وام.

ع: قَرْض، ذَيْن، طَلَب.

ته‌له‌بكار

ك: وام‌كار. خوازگار. [خا‌ه‌ن‌قه‌رز. خوا‌زیار]

ف: وام‌كار، وام‌ده. وام‌خواه. خواستار، خواهان.

ع: مَقْرَض، دَائِن، غَرِيم، طَالِب.

ته‌له‌به

ك: دانش‌خوا، خۆنه‌وار. [قوتابی، زانستخواز (وشه‌ی

«ته‌له‌به» بۆ‌تاك و كۆ‌به‌كار ده‌بریت.)]

ف: پژوهان، دانش‌پژوهان، دانش‌خواهان،

دانش‌جویان، دانشجو. (بر جمع و مفرد اطلاق

می‌شود.)

ع: طَلَبه، طَلَّاب.

ته‌له‌ف بوون

ك: له‌ناو‌چوون، به‌رباد‌بوون. [تیا‌چوون]

ف: نیست‌شدن، نابود‌شدن، از میان رفتن،

برباد‌شدن.

ع: تَلَف، عَدَم، عُدَم، عُدْم، فَنَاء، هَلَاك.

ته‌له‌كه

ك: ته‌شخه‌له، چاپۆله، گه‌ر، ده‌به. [ته‌شقه‌له، شلتاغ]

ف: دَبه، شلتاق، دَغلی.

ع: ضَعْف، خِيَانَة، اِعْتِدَاء، تَعْدِي، اِفْتِرَاء.

ته‌له‌مشك

[ك: نام‌رازی مشكه‌پارو.]

ف: تله، تله‌موش.

ع: مِصَلَاة، مِصِيدَة.

وینه

ته‌له‌و

ك: سَورَاخ. په‌یوژی. [به‌دواداچوون. پشکین]

ف: سَراغ. جستجو.

ع: طَلَب. فَحَص. ثَقَاضِي.

ته‌له‌و

ك: سَورَاخ. (چرومه ته‌له‌ری.) [به‌ره‌ولا چروون. به

شویتداگه‌ران]

ف: نَزْد، پِیش، بَر، سَراغ، جُستجو.

ع: عِنْد، نَحْو. فَحَص، طَلَب.

ته‌م

ك: بَوَق. مَهْلَم. بَوَخ]

ف: تَم، تَمَن، تَزَم، مِه، تارمیخ.

ع: ضُبَاب، بَخَار.

ته‌م

ك: تَوَز. [ته‌پوتوژ]

ف: گَرْد، رَشَت.

ع: غُبَار، غُبَاء، هَبَاء، هُبَاب. عُكَاب، عَكُوب، رَغَام،

عَجَاج، نَقَع، رَمَج، مُور، غُفَر، قَضَض، سَيَهَك.

ته‌م

ك: نه‌نو، په‌شیوی، په‌ژاره، خه‌فەت. [كه‌سه‌ر]

ف: تَش، گُژم، موژ، موژه، اندوه، گرفتگی،

دالنگی.

ع: هَم، غَم، حُزن، انْقِیاض.

ته‌م

ك: لِنَلاری. [لِنَلایی (تاریکایی چار).]

ف: تَم، تاری. (غبار چشم)

ع: غِشَاوَة، رَمَد.

ته‌ما

ك: هَمی، نارە‌زور، گە‌ره‌ك. (گە‌ره‌كه، ته‌مامه.) [هیرا،

ویست]

ف: انچخت، الچخت، آرزو، آژ، نیوسوم، بیوس،

امید، چشم‌داشت، چشم‌داری، خواست،

خواستن.

ع: عَشَم، قَصْد، غَرَض، نِیَة، عَزَم، ارادة، طَمَع.

اِنتِظار، حَرِص، وَلَع، شَرَه.

ته‌ما‌دار

ك: نارە‌زورمه‌ن، گە‌ره‌كه‌ن، چاره‌پێگه، نو‌میدوار.

[هیرادار، چاره‌پوان]

ف: چشم‌دار، چشم‌دارنده، آزمند، آرزومند،

امیدوار، انچخت‌مند، الچخت‌مند، نگران.

ع: مُنتَظِر، مُتَرَصِّد، مُتَرَقِّب، مُتَحَيِّن، مُتَوَقِّع.

ته‌ما‌کار

ك: قسریگ دپیاگ. گە‌ره‌ککار، هه‌مسوار، نارە‌زوردار.

[به‌چاره‌نگ، تیره‌خۆز. هیرادار، خوازیار]

ف: آژو، آژور، آژمند، آژو، آژور، آژور، بُلکامه،

رژه، وِرَنج، تَخْجُم، کادمند، ارغنده، ارغنده.

بیوسا، خواستار، آرزودار، امیدوار.

ع: حَرِیص، طَمَاع، شَرَه، جَشَع، وَلَع، مَلَع، مَلُوع.

ته‌ما‌کو

ك: تووتن. [گیای جگه‌ره.]

ف: تَنبَاکو، توتون.

ع: تَبِغ، تَنبَاک، تَنُّن، دُخان.

وینه

ته‌ما‌ن

ك: دیاری، دیاریوون. [ده‌که‌وتن، ناشکرا بوون]

ف: پیدایش، پیدایی، پیدابودن، نمودار بودن.

ع: ظُهُور، لَوْح، بَدُو، بَدُو، بَدَاء، بَدَاءَة، جَلَاء.

وَضُوح، لَمَح، لَوْص.

ته‌مه‌راق

ك: گہرہ بی، بریز۔ [شانوشکو، بیابری]

ف: شکوہ، بزرگی، تمتراق، ترنب ترناق، خدیشی.

ع: عظمۃ، اُبھۃ، شوکۃ، جلال، جبروت، کبریا.

#### تہ متراق

ك: تہ متراق، بریز، گہرہ بی، تہ متہ. [شکو، بیابری]

ف: طمتراق، طمطراق، طرنب و طراق، ترنب و

طراق، شکوہ، خدیشی، بزرگی. خودنمایی.

ع: شوکۃ، اُبھۃ، جلالت، کبریا، عظمۃ، جبروت، کر و فر، طنطنۃ.

#### تہ متہ

ك: مندہ. [باشمارہ]

ف: دینا، ماندہ

ع: تقۃ، بقیۃ.

#### تہ مر

ك: خوجہ. [خورمای ہندی (تہ مرہندی)]

ف: خججہ، اُنبلہ. (تمر ہندی)

ع: تمر.

#### تہ وینہ

#### تہ ویشک

ك: تورک، دری. [تورتک]

ف: تمش، تمشک، کیہہ.

ع: عوسج، علیق، قصد.

#### تہ وینہ

#### تہ ویشیت

ك: بگاردن، روہرہ گردن. [ہرئی گردن، رای گردن]

ف: گذرانیدن، انجام دادن، روہرہ گردن.

ع: تمشیۃ، اجراء، اسعاف.

#### تہ مکن

ك: ملدان، گہرہ نہ چہ. [گوریاہ لی]

ف: فرمان بری، فرمان برداری، فرمان بردن،

گردن دادن.

ع: تمکن، اطاعۃ، انطیاع، انقیاد، امتثال.

#### تہ مکن

ك: سہنگینی، گرانی، نارامی. [ہینسی، شکواری]

ف: ہنگ، زریو، مہستی، برہش، برہیش،

پرہش، پرہیش، فرہش، فرہیش.

ع: مکاتۃ، وقر، وقار، ادب.

تہ موفیز ← تہ متہ

#### تہ موو

ك: تہشت، پالو، لا. [کن، پان]

ف: لا، پھلو، کنار.

ع: جنب، جانب، ضمیمۃ.

#### تہ موورہ

ك: دہ موورہ، کہ مانچہ. [نامیریکی موسیقاہ.]

ف: دننیرہ، دنپورہ، تنپور، کمانچہ.

ع: طنبور، طنبار.

#### تہ وینہ

#### تہ ہرہ

ك: تہرہ، وہی، توڑت. [بہلا، کیشہ]

ف: آسیب، سختی.

ع: ابدۃ، آزمتۃ، ازل، بزلاء، بجری، مصیبۃ، بلیۃ،

باقعۃ، واقعۃ، قارعۃ، حادثۃ، داهیۃ، نازلۃ، نانبۃ،

حادثۃ، طامۃ، صاخذۃ.

#### تہ مہ للوق

ك: سفتہ، جامہ لوسی. [زوان لوسی، ماستاو کردن]

ف: چاپلوسی، جابلوسی، کرس، کریس،

کریسہ، کرش، پلوسی، پلواس، فروتنی،

آشمالی، سیغود.

ع: تملق، ذمن، خصوصیۃ، مدارۃ، مدالۃ، مدانۃ.

#### تہ مہل

ك: تہ نہرور. [سست، لہ شگران]

ف: چمنند، فرغوک، ہنجام، تنبل، تنزدہ،

تن پروز، آسایش دوست.



شۆردراری بەسەردا هەلەدەخەن.]

ف: رَزْه، رَزْه، رَجْه، رَاوَتَد، اَوَتَنگ، اَوَتَنگ.

ع: مَعَلَق، شَرِیَط.

تەئاف چادر

[ك: گوریسی خێوت]

ف: پایژه.

ع: شَرِیَط، طَناب.

وینه—چادر

تەئاف شەیتان

ك: مەچەر شەیتان، مەچەر رۆجیار. [تەر دەرەبەنەى لـە

كاتى گەرمادا رەكرو تالى جالجالۆكە لـە هەوادا

دەبینرێت.]

ف: نَخ شیتان. (نخی که هنگام گرما مانند تار

عنكبوت در هوا پیدا می‌شود.)

ع: سَهَام، سُمَی، خَیثَعُور، مُخَاطُ الشَّمْس، مُخَاطُ

الشَّيْطَان، لُعَابُ الشَّمْس، خِیْطُ بَاطِل.

تەئاف کەشتی

ك: گوریس. [گوریسی پاپۆز]

ف: سازو، تناب.

ع: جُمَل، قَلَس، شَرِیَط

وینه

تەئاف مێعماری

ك: تەئاف، بەن، پەت، [پەتی بەنایی]

ف: تَر، رَزْه، رَزْه، رَجْه.

ع: مِطْمَر، مِطْمَار، اِمَام، زِیج، زِیج، تَر.

وینه

تەئافهون

ك: گوریسهون، پەتاف. [گوریسێس]

ف: شەلەنگ، ریسمان یاف.

ع: لَوَاف، حَبَال.

تەئافان

ك: تەنگەل. [لاشەكان (کۆی «تەن»)].

ف: تَنان، تَنها، کَسان. (جمع «تەن» است.)

ع: أَجْسام، أَبدان، أَجْساد، أَشْخاص، نُفُوس.

تەئافانە

[ك: تەئانەت]

ف: هَم، تا.

ع: حَتَّى.

تەئەپەرودەر—تەئەپەل

تەئەتەئە

ك: تەئەتەرەق، تەئەفیز. [شانوشکۆ، بیابەرۆ]

ف: شکوه، سپاو، آیین.

ع: شَوْكَة، عَظْمَة، اُبْهَة، جَلالَة، حَشْمَة، کَریاء،

مُتَطَنَّة.

تەئەفوا

ك: سەرمایە. [دەسمایە]

ف: تَنخواه، سەرمایە.

ع: رَأْسُ اَلْمال، مال.

تەئەفوا

ك: جیه، جینگ، باتی، بەرتی. (تەئەفواى تۆ) [یریتی، لـە

جیاتى]

ف: جای، به جای.

ع: عَوَض، بَدَل، مَكان.

تەئەدورسسی

ك: خروشی. [تەندروستی، لەشخانی]

ف: بهی، خوبی، خوشی، درستی، شەهند،

بَدروود، پَدروود، دوروزی، تندرستی، بهبودی،

تناسانی.

ع: صِحَّة، سَلَامَة، عافِیَة.

تەئەدەردان

ك: ملد اکیشان، دئەوشیوون. [رەزامەندی]

ف: تَن نەردادن، دلخوش شدن، هوش پیدا کردن،

خەرسەندەشدن، دادستانی، خوشنودشدن.

ع: رضایە.

**تەنڭە**

ك: لا، تەمرو، پالور. [خالیگە، نزیك، پاز]

ف: لا، پهلو، کنار.

ع: جَنْب، جانب، طَرْف.

**تەنڭە**

ك: شاش. [بالو، پارچەى شل-تەنراو، فشدن (بەرامبەرى

«پتەر».)]

ف: تَنَك. (ضد سفت)

ع: مُتَخَلِّل، مُنْفَرَج.

**تەنڭە**

ك: نازك، ناسك. [بەرامبەرى «تەستور»]

ف: نازك، تاژ، پاز، تَنَك.

ع: شَفِيف، لَطِيف، رَخِيف، رَقِيق، دَقِيق، سَخِيف،

سَبَّ، رَق، غَض، رَخَص.

**تەنڭە**

ك: تەي، ئاوەكى. [تراو، شل]

ف: تر، آبكى، نازك.

ع: رَقِيق، مانع.

**تەنڭاۋ**

[ك: ئاۋىك كە قولۇن نە.]

ف: آب تَنَك، آب كەم.

ع: ضَحَضاح.

**تەنڭە**

ك: حەلەبى. [تەنەكە (ئاسنى ناسك.)]

ف: تَنَكە. (آهن نازك).

ع: تَنَك، كَتِيف.

**تەنڭە**

ك: بەس. [پارچە كاتزايەك بىز پىنە كۆردن يىا پتەو كۆردن.

(دەك: بەسى تەنەگ.)]

ف: پىست، بىش، بىند. (پىست تەنەگ مەنل.)

ع: كَتِيفە.

**تەنڭە ساز**

ك: حەلەبى ساز. [تەنەكەچى]

ف: تەنكە ساز.

ع: تَنَكِي، تَنَكَجِي.

**تەنڭە**

[ك: كەمەرىندى ولاخ.]

ف: تەنك، كەشە. (تەنك الاغ)

ع: حَقَب، كَبَب، غُرَض، بَطان، حِزام.

وینەى ھەپە.

**تەنڭە**

ك: دەرە، ئەشكەفت، تەنەگەرى. [دۆڭ، دەرەن (ئىتوانى دور

كىتو.)]

ف: تەنك، تەنكە، دەرە، تەنكنا. (ماپىن دو كوه)

ع: مَضِيق، شَعِب، وادِي.

وینە-تەنكە

**تەنڭە**

ك: جىر، ستو، ھەراس. [دەزى]

ف: جىر، ستوۋە، ھەراس.

ع: عَجَز، مَلَاة، كَلَاة، عَي.

**تەنڭە**

ك: پىشتىۋان. [ئەم كۆلەكەپە دور دىۋار پى شەتەك

دەدەن.)]

ف: پىشتىۋان، پىشتىبان. (تيرى كە دو دىۋار را

با آن تەنك دەند.)

ع: زَاغَرَة.

**تەنڭە**

[ك: تەسك (بەرامبەرى «گوشاد، ھەراۋ».)]

ف: تەنك، چۇفت. (ضد فراخ.)

ع: ضَيْق، ضَيْق، ضَائِق، ضَنْك، لُزْب، قُلُوت.

**تەنڭە**

ك: قايە، سەختى، تىگىريان. [بى-دەرەتلى (تەنەگەبەر)]

ف: تەنكنا، سەختى. (موقە تەنك)

ع: عُسْرَة، شِدَّة، ضَيْقَة، مُضِيقَة، دَاهِيَة.

### تنگدان

[ك: تنگ‌کیشانی یه‌کسم. (به‌ستنی تنگی و لاخ.)]

ف: تَنگ‌دادن، تَنگ‌بستن. (تنگ‌الاغ)

ع: احْزَام، احْزَاب، الباب.

### تنگدان

ك: پشیراندان. [به‌کژله‌که‌شه‌ته‌ك‌دان. (وه‌ك: تنگ‌دانی

دیوار.)]

ف: پشتیبیان‌زدن، بادیرزدن. (دیوار مثلاً.)

ع: زَقَر، وَدَّ، دَعَم.

### تنگدان

ك: گروشان. [گوشین، په‌ساتون]

ف: فشردن، فشار دادن.

ع: ضَغْطَة.

### تنگده‌سی

ك: تنگی، دسته‌نگی، نه‌داری. [ه‌ژاری]

ف: تنگ‌دستی، ته‌ی‌دستی، بی‌چیزی،

ناچیزی، نَداری.

ع: فَقْر، عُسْرَة، ضَيْقَة، مَسْكَنَة.

### تنگز

[ك: چالوك (دره‌ختیکی دِک‌اربه.)]

ف: تَنگَز، تَنگَس. (درخت خاردار)

ع: عِضَاء.

### تنگه

ك: دِرَنَال، دِرْگه، تنگه‌لان. [دربین، گه‌لی (شورنی ته‌سك

بوونه‌وی ده‌ریا.)]

ف: تَنگ، تَنگه، بوغاز، کانال. (جای تنگ از

دریا)

ع: مُضِيق، بُوغاز، ثَرْعَة.

وینده/وینه ← دِرَنَال

### تنگ‌هاتن

ك: جِرهاتن، به‌ستوهاتن، هراس‌بوون. [وِرس‌بوون]

ف: تنگ‌آمدن، به‌ستوه‌آمدن، خسته‌شدن،

آزرده‌شدن.

ع: ضَيْقَة، عِجْز، عَي، ضَجْر، اِمْتِلَاءُ الْجُرْيَة. (ضاق

عَلَيْهِ الْأَمْرُ)

### تنگ‌هاوردن

ك: جِره‌اوردن، به‌ستوه‌اوردن، هراسان‌کردن. [وِرس‌کردن]

ف: تنگ‌آوردن، به‌ستوه‌آوردن، خسته‌کردن،

آزرده‌کردن، هراسان‌کردن.

ع: تَضْيِيق، تَعْجِيز، اِعْيَاء، اَضْجَار، اِتعاب.

### تنگه‌تاو ← هه‌وشه هه‌لیبجانن

### تنگه‌تیکه

ك: که‌گیل‌دان. [که‌م‌حوسه‌له]

ف: تَنگ‌زاغَر، زودرتج. (تنگ حوصله)

ع: وَاغِز، جَزْوَع.

### تنگه‌لان

ك: تنگه‌دوری، تنگ. دِرْگه. [دربین، گه‌لی]

ف: تَنگنا، تَنگ، تَنگه، بُغاز.

ع: مُضِيق، بُوغاز، لِصَب.

### تنگه‌نه‌فه‌سی

ك: هه‌ناسه‌برکی، تنگی‌هه‌ناسه. [هه‌ناسه‌سواری]

ف: سَنَحْج، سَنَحْج، رَخ، شَم.

ع: رَبْو، ضَيْقُ النَّفْس، اُنُوَه.

### تنگه‌نه‌فه‌سی

ك: هه‌نگه‌هه‌نك. [پشورسواری، هه‌نسکه‌برکی]

ف: خَنَج، سَسَوَنانك، رَخیدن، شَمیدن،

هه‌ن‌هه‌ن‌کردن.

ع: بُهَر، اِنْبِهَار، اُنُوَه.

### تنگه‌وکره

[ك: ده‌مانتیکه ژنان بو ته‌سك کردنه‌وی زنیان به‌کاری

ده‌هین.)]

ف: فَرَم. (دارویی است که زن‌ها برای تَضْيِيق



فرج استعمال کنند).

ع: ...

**ته‌نگه‌وه‌ری**

ك: ته‌نگ. دِرْگه، دِرْناز. ته‌نگه‌وه‌ری. [ده‌ریه‌ن. ته‌نگه‌به‌ر.

كه‌ندار]

ف: تَنگ، تَنگه. كانال، نال، بُغاز. تَنگنا.

ع: بُوغاز، كَنال، كانال، قَنال. خَیلج. ثُرعه، مَنقَبه، مَضیق.

وینه-ته‌نگه، دِرْناز

**ته‌نگ‌ه‌ه‌لچین**

ك: به‌ستو‌هاوردن. نه‌زیکه‌وبورن. [ده‌ره‌تان لی‌پِری‌ن. نزیک  
بورنه‌ره]

ف: تَنگ‌آوردن، به‌ستوه‌آوردن. نزیدیک شدن.

ع: بَك، تَضیق، مُزاحمة. تَقارُب.

**ته‌نکی**

ك: سه‌ختی، ته‌نگانه. [ته‌نگ‌ه‌ه‌له‌مه]

ف: تَنگی، سه‌ختی، تَنگنا.

ع: ضیقَة، شِدَة، عُسرة، مَحنة، مَشَقَة، اَزْمَة، مَازِم، مَازِق، شَطَف، اِغْتِضاض.

**ته‌نناز**

ك: خه‌رامان، شوخ. [له‌غیرلار‌که‌ر]

ف: تَنَاز، تَن‌ناز، خه‌رامان، شوخ.

ع: اَبَاز، مُهَتَر، مُتَجَلِّي.

**ته‌نومه‌ن**

ك: زل، زه‌لام، كه‌له‌گه‌ت، گۆشتن. [چوارشانه]

ف: تَنومند، تَه‌مند، گُنده، كُلفت، فُرْبه، نَه‌مار،

لَمَتَر، لَنَبَر.

ع: بادِن، بدین، جَسیم، سَخیم، لَحیم، قَطور، قَنَجَر.

**ته‌نوور**

[ك: ته‌ندور]

ف: بَتَنگه، تَنور.

ع: وَطیس، حَمیس، رُبیه، رَجَم، ساغور، تَنور.

**ته‌نوور کولووچه‌په‌زی**

ك: کوره، کوماج. [فِرِن]

ف: بُریجَن، کوره، داش.

ع: فُرِن، کور، مَحَم.

وینه-کوره

**ته‌نوورشیوین**

ك: کولۆز، کوله‌رۆز، کوله‌بریژ. [کوله‌وه‌ژ: داری ته‌نوور  
شیواندن.]

ف: کَبجه، کَمچه، تَنور‌آشون.

ع: مِحراك، مِحراث، مِشواع، مِشیاع، مِقَاد، مِسغَر.

**ته‌نووره**

ك: ناخه، نه‌لقه. [گه‌ر. هه‌روه‌ها: هه‌رشتیکی بازنه‌یی.]

ف: تَنوره، بَره‌ون، پَره‌ون، پَره.

ع: عُكُوف، تَحَاوُش، تَحَلُّق، اِحاطَة، اِسْتِدَارَة،

اِجتماع. حَلَقه، دَارَة.

**ته‌نووره**

ك: لورل، چه‌رخ، گیج‌خواردن. [خول‌خواردن (وه‌ك):

گیژ‌ل‌وه‌ك].

ف: تَنوره، چه‌رخ، گیج‌خوردن، چه‌رخیدن. (مانند

گردباد)

ع: مَوَر، تَمَوَر.

**ته‌نووره**

ك: لول. [لوور بوونه‌وه (هه‌یرش کردنی بالنده به‌ره‌وخوار یا

به‌ره‌وژور].

ف: ستونه. (حمله‌ی پرنده رو به پایین یا رو

به بالا).

ع: خَوَت.

**ته‌نووره**

[ك: زارکی دولاش].

ف: تَنوره. (تَنوره‌ی آسیا)

ع: تَنور.

**ته‌نه**

[ک: له ش]

ف: تَن، تَنه، تَوته.

ع: جُتَه، بَدَن، جِسْم.

**ته نه زړول**

ک: پدس نیشتن، خواړه و هاتن. [دابه زین (وه): دابه زین له

کار و پشه.]

ف: زېهیدن، فرود آمدن، پایین آمدن. (از شغل

مثلاً.)

ع: اِنْخِطاط، تَنَزُّل، سُقُوط، مُبْوَط. اِنْخِصَال.

**ته نه کار**

ک: بوره ی کانی. [بوراکس]

ف: تنکار، بوره ی کانی. (يَخْك، بَرْفَك)

ع: تَنكَار. زَيْدُ الْبُورِق. لِحَامُ الذَّهَب.

**ته نه کيا**

ک: تَاك، تَنيا، تاق. [تاقانه، تەك]

ف: تَك، تَاك، تَنها، يگانه.

ع: مُنْفَرِد، فَرِيد، جَرِيدَة، وَحِيد.

**ته نه وی**

[ک: ژورې پشته هیران.]

ف: طَنْبِي. (اتاق پشت ایوان)

ع: طَنْبِي

**ته نه ی دار**

ک: تَنه. [کوټره، قه دی درخت.]

ف: تَنه، تاپال، نرد، پوره، ستونه، تنه ی درخت.

ع: جَذع، ساق.

**ته نه ی دره دخت** «ته نه ی دار**ته نیا**

ک: تَاك، تاق، تَنه کيا. [تەك، تاقانه]

ف: تَك، تَاك، تَنها، يگانه، باخویش، بیوه،

يک تَنه.

ع: مُنْفَرِد، فَرِيد، وَحِيد، وَحْد، مُفَرِد، هِزَاع.

**ته نیا**

ک: پدس، همر. [تەنھا]

ف: هَمَان، بَس.

ع: قَطَط.

**ته نیا بال**

ک: تَاكَانِه. [تاقانه (مندالی بی خوش و برا).]

ف: يگانه. (فرزند منفرد)

ع: اَعَو، فَرِيد، وَحِيد، مُنْفَرِد.

**ته نیا ک**

ک: چنیاک، هوتیاک، بهیه کاپوړگ. [تەنراو، چنراو،

تینکچراو]

ف: تَنیدِه، بافیده، تَنیدِه شده، بافیده شده،

درهم رفته.

ع: مَنسُوج، مُوَشَّج، مُشْتَبِك.

**ته نیان**

ک: چنیان، هوتیان، بهیه کاپوړن. [تەنران، چنران،

تینکچران]

ف: تَنیدِه شدن، بافیده شدن، درهم رفتن.

ع: وَشَج، تَوَشَّج، اِشْتَبَاك، اِنتِساَج.

**ته نیایی**

ک: تَاكِي، تَنكه یایی. [تەكِي، تاقانه یی]

ف: تَنها یی، بیوگی، تَاكِي، تَكِي، باخویشی.

ع: وَحْدَة، اِنْفِرَاد، حِدَة.

**ته نین**

ک: چنن، هوتن، بافین. [هوتینه وه، وښن، تەون کردن]

ف: تَنیدن، بافتن.

ع: نَسَج، حَوَك، حِيَاك، حِيَاكَة، وَصَد، تَوَصِيد،

تَوَشَّيْج، تَشْيِيك.

**ته نینه وه**

ک: بلاوړه یوون، [بلاوړونه وه، داگرتن (ته نینه وه) هه وال،

borax - ۱ ناوټیمه کی کیمیا یی و له سروشتی شدا

د دست ده که ویت و بړ له حیم کردن به کار ده هیت ریت. (ر - ر)

تاعون، چدري.)]

ف: درگیر شدن، و نوشدن، پراگنده شدن.

پهن شدن. (خبر یا وبا یا چربی)

ع: سرایه، انتشار، اشتغال. تسلسل، تجاوز.

تهو

ل: تار، یار. [تا، له‌روتا (وشه‌یه‌کی گوزانیه).]

ف: تب، جیشن. (گورانی است).

ع: خمی، صالب، نافض.

تهوا

ل: زایه، نابور، له‌کل‌که‌فتگ. [له‌که‌لک‌که‌رتور، له

کیس چرد]

ف: تبا، تبه، توا، تواه، توه، نابود، ازکارافتاده.

ع: فاسد، ضائع.

تهوا—تهما

تهواتی

ل: بازمانده، مده. (ماره، پشماره.)

ف: مانده. (باقی‌مانده).

ع: باقی، بقیه، بقوی.

تهواخوا

ل: ته‌نوا، دارایی، چت. [شت، مولک]

ف: نوا، چیز، دارایی.

ع: شئیء، مال.

تهوار

ل: ما، ماباز. [میچکه، میینه‌ی باز. (میچکه‌ی بالنده

به گشتی و میچکه‌ی باز به تاییه‌تی. به‌رامبه‌ری

«جوره».)]

ف: توار، ماده. (ماده‌ی پرنده عموماً و ماده‌ی

«باز» خصوصاً، ضد «جَرَه».)

ع: بازه. انثی الطیور.

تهوازو—فروته‌نی

تهواسان

ل: دل‌سرد کردن، ره‌مانن. [بیتراندن]

ع: ایئاس، اجفال، احاشه، تنفیر، تشرید.

تهواسیان

ل: سدره‌یوبون، دل‌سردی، ره‌میان، ره‌مین، ره‌م کردن.

[بیتران]

ف: دل‌سرد شدن، رمیدن، رم کردن.

ع: یاس، جُفول، تَوَحُّش، نُفَره، شُرود، تَجَنُّب،

تَجَانِب.

تهواسیان‌هه—تهواسیان

تهواشیر

[ل: دهرمان‌یک‌ی به‌ناوبانگه و به شی‌وی خوازه به

سدره‌تای همر شتیک دهرتیت.]]

ف: تباشیر، تاباشیر. (دوایی است معروف و

مجازاً اول هر چیز.)

ع: طباشیر، تاباکیر.

تهوانچه—ده‌وانچه

تهواو

ل: گشت، دوروس. پر. یه‌کجار. [ه‌م‌م‌و]

ف: همه، همگی، همد، شگاله. درست. پر.

یک‌جا. رسیده. رسا، به‌اندازه.

ع: تمام، کمال، کَمیل، کَمَل. تام، کامل. کُل، کُلّیه.

جُمْلَه، عَمیم، مَجْموع، جَمیع.

تهواو

ل: قه‌ش‌نگ. [شوخره‌نگ]

ف: قشنگ، زیبا.

ع: مُطَهَّم.

تهواو

ل: ناماده، ته‌یار. [ساز، حازر]

ف: آماده، آژیر.

ع: مُهَيَّأ، حاضر.

تهواو

ل: دوایی، نابو. [کوتایی]

ف: پایان، سپری، اَسپَری.

ع: ختام، نهایه، مُنتهی.

**تهواویون**

ك: پربون، برپانه، دوايي هاتن، کوتايي هاتن، سهرهاتن،  
قزلايي، سرچون، نهجام هاتن. [گهيشته تاكام، دووماي  
هاتن]

ف: راست شدن، شگاله شدن، به پايان رسيدن،  
سرآمدن، انجام رسيدن. سپري شدن،  
اسپري شدن، نيست شدن. مُردن، نابود شدن.

ع: تَم، تَمام، کُمول، تَکامل، تَکَمُل، اِکتمال، اِختِتام،  
اِنْتِهاء. اِنْعِدام، هَلاک، فَناء.

**تهواوکردن**

ك: پركردن، برپنده، دوايي هاوردن، سهردان، سهرهاوردن،  
قزلايي هاوردن، نهجام هاوردن، نهجام دان. [گهيانده تاكام،  
دووماي ميتان]

ف: راست كردن، شگالدين، به پايان رساندن،  
سرآوردن، انجام دادن، سپري كردن، اسپري  
كردن، نيست كردن، نابود كردن، ميراندن.

ع: اِتِمام، اِکمال، تَکميل، ختم، قطع، بَزَل، اِمضاء.  
اِعدام، اِقفاء.

**تهواوي**

ك: دوروسي، يه كجاري، گشت، هممايي. [هممور،  
تتکرا]

ف: دوستي، يکجا، همه، همادي. پايان، انجام.

ع: کُلّا، کُلّیّة، جُمْلَة، جَمیعاً، تَماماً، کَامِلاً. نَهایه،  
خاتمه.

**تهوخال-لهجه لوزيان****تهور**

ك: خُو، تهرز، تووز، ياسا، رهشت، نهدا، جزر. [رهفتار،  
رهشت، شيواز]

ف: تَوَر، تَرَن، خُو، زَوَش، طَرز، خُوِي، جَوَر.  
گونه.

ع: خُلُق، شَيمَة، سَحيّة، رَويّة، دَاب، دَيدَن، طَور،  
طَرَن، اُسلوب. نوع، ضرب، قِسم.

**تهور و تهوز**

[ك: نهدا ر نهتوار، شيواز، رهفتار]

ف: طور و اطوار، ترز و خو، ترز و ادا.

ع: طَور. اطوار، اُسلوب، اخلاق.

**تهوير**

[ك: شاري تهبريز]

ف: تهبريز، آترپاتگان، آذربايجان، آذربايجان،  
آذربايجان، آذربايجان.

ع: طَوريس، آذربيجان، آذربايجان.

**تهويج**

ك: روشنه كردن، ناشكرا كردن. [روين كرده]

ف: ديماس، روشن كردن، آشكار كردن، نمايان  
كردن.

ع: تَوضيح، تَصريح، تَلويح.

**تهوسعه**

ك: په پيښيدان، گوره كردن. [فراوان كردن]

ف: گشاد كردن. بزرگ كردن.

ع: بَسط، تَوسِعة.

**تهوشك**

ك: سهختي، سهردي. [دژواري زستان.]

ف: شُجَام، سَخْتِي، سَروي. (سختي زمستان)

ع: شَدَة، سَوْرَة، بُوْدَة.

**تهوفير**

ك: جيايي، دوري. [جياوازي]

ف: جُدايي، دوري، پَرهيز.

ع: فَرَق، تَفاوت، اِختِلاف، مُغايرة.

**تهوق**

ك: گهرنېنه. كه-ن. [ملوتك. نه لقه ي دوري مل و  
گهرن.]

ف: تَوَق، چنبر، پَرگار، گردن بند.

ع: طوق، غُل، حوط، زناق، قِلَادَة، عُلْطَة، مِخْنَقَة، مِعْنَقَة.

وئنه

تەوق ← تەوقەتە

تەوق سەر ← تەوقەتە [ (وشەى «تەوق سەر» بە بى «سەر» بەكار ناھىيىتىر. ) ] «تەوق سەر» بىر «سەر» استعمال نىيىتىدۇ.

تەوقەتە

ك: كەفاك، تەوق سەر. [ تەپلى سەر ]

ف: چكاد، چكادە، چكاه، كاكچك، كاكچ، تاراك، ھىباك، پىراك، فراك، فراك، فَرَق، فَرَق سەر.

ع: رَعَامَة، قَمَة الرّاس، فَرَق.

تەوقەن

ك: بەلە. [ پارچە (پارچەيدەك لە كىلگە ياكى لە زەوى) ]

ف: تىكە. (يەك قىلىپ زراعت ياكى زەمىن)

ع: قِطْعَة، مَحْوَطَة، قِسْمَة.

تەوقەنە ← تەوقەن

تەون

ك: خورى ۋە مورى چىراغ.

ف: تون، باقىدىنى.

ع: مُسْتَنْسَج.

تەوەر

ك: تەور

ف: تېر، تۆر.

ع: تَم، لَت، فاس، كَرِزَم، كَرِزىم، خَصِين، مِكشاح،

طَبَر.

وئنه

تەوەرەس

ك: دەسەداس، دارىياچ. [ تەوراس ]

ف: دەرە، داسخالە، داسخالە.

ع: مِسْوَل، مِحْطَب، مِعْضَد، مِقْضَب، مِشْذَب، بُرْغَة.

وئنه

تەوەرەزە

ك: (كە بە پارچە نەبات ۋە شەكر ۋە خۇيى سىي دەلتىن) كە بە

تەور دەيان شىكىتىن.

ف: تېرەزە، تېرەزە. (نەبات ۋە قند ۋە نەمك سەفید را گویند.)

ع: تېرەزە.

تەورەزىن

ك: نامرازىكى كۆتى شەپە كە لە تەور دەپت.

ف: تېرەزىن.

ع: فاس، طَبَر، طَبَرىن.

وئنه

تەوەرە

ك: رەى، تەمەرە، جەوەرە، چوتورمە. [ دەردىلە ]

ف: آسيب، گۆند، موژ، موژە، سىختى.

ع: حادىثَة، نازِلَة، نائِبَة، قَارَعَة، فَاجِعَة، مُصِيبَة.

بَلِيَّة، إِذَة، دَاهِيَة.

تەوقى

ك: (كە لەنگەرى: سىنى دارىنى گەنم پاك كەردن.)

ف: تَبَك، تَبوك، تَبوراك، تَبَنگ، تَبَنگ، تَبَنگو،

تَبَنكو، تَبَنى، پَتَنى، پاتىنى، تَبوك، خَبىن،

تريان. (طبق چوبى گندم پاك كەردن.)

ع: طَبَق.

وئنه

تەوقى

ك: پەرە، پەلە، فەرد، پەرد. [ رورپەرە، لاپەردە (وەك: پەردە

كاغەز) ]

ف: تَبَق، پَرە، پَرِد. (تَبَق كاغەز مِثْلًا.)

ع: وَرَق، صَفْحَة. (طَبَق)

تەوقە

ك: تەورج، نەمىد، چارەنەپ، دەم لارە كەردن. [ ھىوادارى،

چارەنەپ ]

ف: پىيوس، بَرَمَر، پَرَمَر، پَرَمور، اوس، رو، مِخْت،

اَنجَخت، چىشم داشت، اميد.

ع: تَوَقُّع، تَرَصُّد، اِنْتَظَار، رَجَاء، رَجِيَّة، تَمَنِّي.

**تہود توف**

ك: نیست، مہنر، لہنگ کردن، بہن بون، گل خوار نہوہ،

وٲسان. [رہستان، خایاندن]

ف: ایست، ایستادن، ماندن، بازماندن، بازمان،  
درنگ کردن.

ع: تَوَقَّف، لُبث، مَكث.

**تہود تہ**

[ك: برینی دہمی ناژن.]

ف: زخم دهن حیوانات.

ع: ...

تہودن ← كوچك [رشہ پدہی ہدوامیہ.] [اورامی است.]

**تہود تہ**

ك: كز مہ تہ. [پرای خہ لك.]

ف: تودہ، كُمپنہ.

ع: سرب، ثَلَّة، جمع، عُصْبَة.

**تہود تہ دان**

ك: كز مہ لہ پینكان. [خربونہرہ]

ف: تودہ زدن، كُمپلہ زدن، گردشدن، چنبر زدن.

ع: اِجْتِمَاع، اِزْدِجَام.

**تہود تہود**

ك: گومان. [بہ بیداهاتن]

ف: زویز، سمراد، گمان.

ع: تَوَهُم، تَخِيل، تَصَوُّر، ظَن.

تہوی ← نہ شی

تہوی ← گہرہ ك

**تہ ہارہ ت**

ك: پاكی، پاكیزہ. [پاكو خاوینی، پاكژی]

ف: پاكی، پاكیزگی.

ع: طہارہ.

**تہ ہدب**

ك: ہدہر شہ، گورہ شہ، ہدہ شہ کہ، تہال. [گہ فین،

بہ قسہ ترساندن]

ف: زَلِيقَن، شاخشانہ. توپیدن، ترساندن،

زلیفانندن، ہراساندن.

ع: تہدید، تخويف، ثَرِيب، ذَمَر، اِرْعَاد، اِيعَاد.

**تہ ہنشین**

ك: تانشین، نیستگ، بیتخ. [نیشترو، خلتہ]

ف: تہنشین، نرد، نردہ، نردی.

ع: خَلَط، راسِب، راکد، نُرْدِي.

**تہ ہہوور**

ك: ملہوری، بیتباکی. [چاونہ ترسی، گوی تہ دان]

ف: تیساوی، سرکششی، بی ساکی، دلیری،

بی پروایی.

ع: تَهَوُّر، جَسَارَة.

**تہ ہہیہ**

ك: تہ لویا، تارتو، دہسویا، پلویا. [تہ یار کردن، نامادہ

کردن]

ف: بَسِیجیدن، بَسَغْدیدن، سازدادن، فراہم

کردن.

ع: تَہِیَّة، تَدَارُك. تَقْبِیَّة، ثَعْبِیَّة.

**تہی**

ك: ہر، ہریہ، ہرین، مہختہ. [مہرج، بہ لٹین، ہرینہرہ]

ف: بُر، ہریدن، سامہ، پیمان، پیغان، پیغون،

نشاخت، غُتوتد.

ع: قَطع، مُقَاطَعَة، قَرَار، شَرَط.

**تہی**

ك: رام، لہ کارہد رهاگ، تہدیہریوگ. [لینی، راہیتراو]

ف: رام، ساغونی، ازکار در آمدہ.

ع: مَرَوْض.

**تہی**

ك: ہرین، وٲین، ریگہ کردن. [ریگا ہرین، ریگا گرتنہ ہر]

ف: زفتن، پیمودن، نوزدیدن، زہ سپردن.

ع: طَي، قَطع، سَیر.

## ته‌یاخ

ك: تیتلا، گارام. [گالوك (دارده‌ستی دريژ و نه‌ستور).]

ف: چنبه، خاده. (چوب بلند)

ع: مِطَرْد، مِتيخَة.

## ته‌يار

ك: ناماده. [ساز، حارز]

ف: آماده، ساخته.

ع: مُهيّا، حاضر.

## ته‌ياره

[ك: ليسی تاييه‌تی ناماده‌کراو بو نيشته‌ره‌ی باز.]

ف: بَتَواز، بَدَواز، بَدَوازه، چکس، چکسه.

(نشیمنگاه باز)

ع: مِجْم، مِيقَة، مِيارَة.

وینه‌ی هه‌یه / -بووتی

## ته‌ياره

ك: فَرَكَة، بالته، بالداره، بالون. [بالافي، فَرَك]

ف: هواپيما، هوانورد، آسمان‌پيما، آسمان‌نورد.

ع: مِيارَة، رَفَر، رَفَراف.

## وینه

## ته‌ياره

ك: كه‌شتی چه‌په‌ری. [كه‌میهی تیژپه‌ری شه‌ری.]

ف: ناو تندرو. (كه‌شتی سریع‌السير)

ع: مِيارَة، طَرانَة، رَفَر.

## وینه

## ته‌یه

ك: ته‌ك. (ناه‌شان زه‌لین) [سه‌به‌ته‌ی له زه‌ل ته‌نراو.]

ف: كوین، تیجه، تَرَنیان.

ع: معدل، طَرِيان.

## ته‌یر

ك: په‌له‌ور، په‌رنه، بالدار. [بالنده]

ف: مرغ، پرنده، بالدار.

ع: طَیر، ذوالجناح.

## ته‌ی کردن

ك: برین، نه‌سپه‌رده‌کردن، ریگه‌کردن، روین. [ریگه‌برین،

ریگه‌گرتنه‌بر.]

ف: رفتن، سپردن، نَوَشتن، نَوَرْدیدن، پیمودن.

ع: طَی، قَطع، اسطِراق.

## ته‌ی کردن

ك: برینه‌ره، بریه‌کردن، برین، مه‌خته‌کردن. [به‌لین‌دان،

یه‌کلایی کرده‌ره (بریار دان)]

ف: بریدن، سامه‌کردن، پیمان‌کردن. (قرار

دادن.)

ع: قَطع، مَقاطعة، مَقاولَة، شَرط، قَرار.

## ته‌یله‌سان

[ك: عابای سهرانی و تاریژی یا تهرکه‌دنیاکان.]

ف: تالسان، تیلسان. (سردوشی خطیب یا

ریاضتکاران.)

ع: طَیلَسان.

## ته‌یسان

ك: ته‌یمز. [ناره بو پیاوان.]

ف: ته‌ماس. (اسم مرد است.)

ع: طَه‌ماس.

## ته‌یهان

ك: چه‌په‌ر. [تامان (دیواری له شورل دروست‌کراو.)]

ف: چَیَر، تواره. (دیوار چوبین)

ع: حَباك، كَنیف، عَریش.

## وینه

ع: حَباك، كَنیف، عَریش.

## ته‌یه‌مه

## ته‌یه‌مه

## ته‌یوانه

[ك: پنداریستی مویه‌ق كه مائی زاوا بو مائی بووکی

ده‌نیرن.]

ف: تیوانه. (خرج مطبخ كه از طرف داماد به

خانه‌ی عروس فرستاده می‌شود.)

ع: ...

## ته‌یه‌و‌بووگ

ك: له كار درهاگ، نه تازی. [راهیتران]

ف: ساغونی، رام شده.

ع: مَرُوض، مَرُوض، مَعْرَن، مُصَلَّب، مُدْرَب، مُوقَف، مُوقَر، مِقْحَط، صلود.

### تهیه و بیرون

ك: له كرده رهاگ، نه تازی بیرون. [راهیتران]

ف: ساغونی شدن، رام شدن.

ع: ریاضة، اِرتیاض، ثَمَرَن، ثَصَلَب، ثَوَقَر.

### تهیه و بیرون

ك: سوسك. [سویسکه]

ف: تیهو، سوسك، شوئك، شیشك، شیشیک، شاشك، شارشك، شیشور، ثَمُوسك، ثَمُوشك، فَرَفیر، فَرفور، فَرُوز، فَرُوقور، فَرُغور، سُرُخ بال.

ع: طیهوج.

### تی

ك: ناری. (بیکه تی!) [تیی، نیوانی (تیی که!)]

ف: توش، میانش، توی آن، میان آن، در آن.

ع: فیه، داخله.

### تی

ك: یار. [تا، له روزتا]

ف: تَب، جَشَن.

ع: حُمی، صالِب، نافِض، سَباط.

### تی

ك: تیت. [دیت، دی]

ف: می آید.

ع: یَاتی، یَجین.

### تیه بردن

ك: له ناربردن. [فهرتاندن]

ف: از میان بردن، تیه کردن، نیست کردن، نابود کردن.

ع: افناء، اِهلاک، اِعدام.

تیهاتر < تواساخانه

### تیه چوون

ك: له نارچوون، پی چوون. [فهرتان، قریبون. کارتیکران، مهست جرولان]

ف: از میان رفتن، تیه شدن، نیست شدن، نابود شدن. توهم رفتن، از رو رفتن.

ع: هَلاک، مَلاک، تَهْلَکَة، عاهَة، اِنْعِدام، اِنْقِراض، بَطْلان، فساد، حَبوط، فناء، لُفوه، تَأْثُر، اِنْفِعال.

### تیهانه

ك: قازان. [مهغه لی گوره.]

ف: دیگ، تیان، تنگیره، قَزغان.

ع: قِدر، حَلَة، خَلِیق، مرَجَل، تَنْجَرَة، طَنْجَرَة.

### طنجیر

### وتنه

### تیهانچه

[ك: مهغه لی بچووك.]

ف: دیگچه، تیهانچه. (دیگ کوچک)

ع: کُفت، قُدیر.

### تیه برین

ك: تیکرتائن. [تیهخین]

ف: سپوختن، خَلانیدن

ع: اِدخال، اِدماج.

### تیه بردان

ك: بهره لاکردن. [رهاکردنی سهگ بز گرتن. (بز نمونه:

بهردانی تاغی بز گرتنی نیچیر.)]

ف: رها کردن. (رها کردن تازی برای شکار

مثلاً.)

ع: اِشلاء، ثَوصید.

### تیه بردان

ك: هشدان. [هان دان، وروژاندن]

ف: هشد دادن.

ع: هَمتش، هَدش، تهریش، تَحْرِیش.



## تیپ

لک: پوژ، گهل. [ده‌سته]

ف: تیپ، جوق.

ع: سرب، شکته.

## تیپه‌رکودن

لک: بگاره‌دان، له نه‌نازه ده‌رچوون. [له سنوور] ده‌رچوون، رابردن]

ف: در رفتن، بیرون رفتن. (از اندازه)

ع: عدول، تعدی، اعتداء، تجاوز، افراط.

## تیپه‌رین

[لک: پهرینه نار (خو هه‌لکوتاندنه نار شتیک یا کاریک.)]

ف: پریدن، خلیدن، سپوزیدن. (توی چیزی یا کاری پریدن)

ع: تتابع.

## تیت

لک: تی. [دی، دیت. (رانه‌بردوه.)]

ف: می‌آید. (مضارع است.)

ع: یآتی، یجیی.

## تیت

لک: تی، تو. تی. [دیت، تو. دی؟ (ده‌کریت هه‌رال یا پرسیار بیت.)]

ف: می‌آیی، تو می‌آیی.

ع: تآتی، تجیی. (اخباراً و استفهاماً)

## تیتال

لک: تیز، رشقه‌ن، شوخی. [گالته‌رگه‌پ]

ف: تیتال، خیتال، خرش، خَریش، لاغ، شوخی، ریشخند.

ع: هُرته، استهزاء، سخر، سخره، مسخر، مسخره، مزاح، هزل، مطایبه.

## تیتال‌باز

لک: له‌رده، شوخی‌باز، رشقه‌باز، رشقه‌باز، تیزباز.

[گالته‌چی]

ف: تیتال‌باز، خیتال‌باز، شوخی‌باز، خَرش‌باز، خَرشی‌باز، لاغ‌باز، ریشخند‌باز.

ع: مُستهزئه، مُستسخر، سخره، مزاح، هزل.

## تیتالی

لک: تیتال، تیز، رشقه‌ن. [گالته‌رگه‌پ]

ف: تیتالی، خیتالی، خَرش، خَریش، خند‌ه‌ریش، ریشخند، لاغ، تیتال، خیتال، شوخی.

ع: هُرته، سخره، هزل، مزاح، مطایبه.

## تیتیه

لک: خشل. (تیتیه و گوشواره) [زیور]

ف: زیور، نهوده.

ع: خلی، خلی، حلیه، خشل.

## تیتیل و بیبیل

[لک: چیرکینکی مندالته «تیتیل» پدیکه‌ری پیاره و «بیبیل» پدیکه‌ری نافرته که له هه‌ویر یا قو‌ر بۆ مندالته دروست ده‌کهن و چیرکیان بۆ ساز کردوه.]

ف: تیتی و بیبی. («تی‌تی» مجسمه‌ی مرد است، «بی‌بی» مجسمه‌ی زن، که از خمیر یا گل برای بچه‌ها می‌سازند و قصه برای آنها ساخته‌اند.)

ع: حکایه تیتیل، قصه بیبیل، قصه بیبیل و تیتیل.

## تیتخ

## تیتخو‌رین

لک: تیه‌لچوون، تو‌رین، نالۆ‌زوون، لیتخو‌رین. [ه‌واندن به تو‌ره‌یه‌ره.]

ف: تو‌پیسدن، آلفسدن، آلو‌سیدن، آلیزیدن، ترساندن، خشمناک‌شدن.

ع: ذمر، تهدید، ارعاد، ثقیظ.

## تیدان

لک: کارتیکردن (کرم تینداوه.) [کرم تیداگه.]

ف: زدن. (کرم زده.)

ع: أَخَذَ، قَدَحَ. (قَدَحَ فیه.)

تیر

لک: نامرازی شهر یا راوکردانه که به گهوان دهیاویژن.

ف: تیر، تیج، اتبا، ناوک، خَدَنگ.

ع: سَهَم، نَیل، قَدَح، فَاس، مُشَابَه.

وینه-تیروگهوان

تیر

لک: گولله (نموی له گدل ته قاندنی همر جاری توپ یا

تفهنگدا دردهچیت.)

ف: تیر، گلوله. (هر مرتبه که توپ یا تفنگ

درکنند تیر گویند.)

ع: ضَرْبَة، بُدْقَة.

تیر

لک: توز، بالا، قهواره، نهنازه. (هاوتیر) [بهژن، بالا]

ف: تیر، بُرژ، بالا، اندازه. (هام بالا، همال)

ع: قَدَّ، قَامَة.

تیر

لک: ههساره زاوه.

ف: تیر

ع: عطارد.

تیر

لک: تهسل. [بهرامبهری «برسی».]

ف: سیر. (ضد گرسنه)

ع: مَل، ناهن، کَرَمَان، شبعان.

تیر

لک: چپ، موز، لاتیپ. (تیرکردنوه، تیربووون) [روانین به

تیلدی چاو له تویرهیدا.]

ف: نهور، آغول، آلوس. (به گوشه‌ی چشم از

خشم نگریستن)

ع: شَرَر، خَرَر، خُرْزَة، اِزْزاق، تَغْیِظ، تَغْضَب

تیر

لک: جَوَال. [جهوال]

ف: جَوَال، نهنج، ایزغَنج.

ع: غِرَارَة، وَلِیْجَة، لَبِید، مِخْلَاقَة. جَوَال، شَوَال.

تیر

لک: خورج. [شورله: خورجینی دوتایی.]

ف: خورج، بارجامه.

ع: اَوْنِین.

تیراویژ

لک: ناتینو [لک: ناتینو]

ف: سیراب.

ع: رَیَّان، ناهن.

تیراویژ

لک: تیراوی: تاسهشکان له نار.

ف: سیراب شدن.

ع: رَی، تَوَّی، نَها.

تیراویژ

لک: تیراویژون: تاسهشکان له نار.

ف: سیرابی.

ع: رَی، نَها.

تیراویژ

لک: ناسوژ (برینیک که کون بووه و هیشتا بهردوام کیم و

زورخی لی دیت.)

ف: ناسور. (زخمی که کهنه شده و از آن

متصل چرک بیاید.)

ع: نَاصُور، الْقَرْحُ الْمَزْمِن.

تیراویژ

لک: تیرپرس. تفهنگ ناویژ. (نمو مهودایه‌ی که تیری

هاویژراوی دهگاتی.)

ف: تیرپرس.

ع: غَلَوَة.

تیراویژ-جمکه‌نیتشه

## تیرباران

ك: شيلك، شيلك كوز. [تیرباريشتن به تیکرا، کوژران له  
لایه ن دسته یه تیرهار یوو.]

ف: تیرباران، شلیک گنش.

ع: نَضَح، اِمطار. الْقَتْلُ نَضْحًا.

## تیربوون

[ك: تاسه شكان له خوراك.]

ف: سیر شدن.

ع: شَبَع، شَبَع.

## تیربوون

ك: بی-تیار بوون، بیزار بوون. [تاسه شكان، وپس بوون  
(نید یومه).]

ف: بی نیاز شدن، بیزار شدن، سیر شدن. (کنایه  
است.)

ع: شَبَع، اِسْتِغْنَاء، قَنَفُ.

## تیره تیر

ك: روبرو، برانبر. [همه مبر، همه بر.]

ف: برابری، روبرو.

ع: تَجَاه، مُوَاجِه، مُقَابِل، تَلْقَاء، مُحَاضِر.

## تیرتیره

ك: قومقومه. [برغمزه.]

ف: بُزْمَجَه، بُزْمَزَه.

ع: جَرْدُون.

وینه - قومقومه

تیرتیرین - نافرزی نهنگ [اوشه یکی کرماجیه.] (کرماجی  
است.)

## تیردان

ك: کیش، تورکش. [هه گبهی تیر.]

ف: ترکش، تیرکش، تیردان.

ع: جَعْبَة، رِبَابَة، كِنَانَة.

وینه - تورکش

## تیر دوکمه دار - دوکمه تیر

نیرشه هاو

ك: شوله. [ته ستره ی کشاور.]

ف: نِیژك، شوله، شمله، دُخ، شُخانه. (نِیازیك)

ع: شهاب، نِیژك. (نِیازیك)

## تیر کردن

ك: هه تخراش، داموچائن، داسپاردن، وادار کردن. [هاندان]

ف: تیر کردن، وادار کردن، برانگیختن،

شورانیدن، آغالییدن.

ع: تَحْرِيك، تَحْرِيص، تَحْرِيش، اِغْرَاء، اِغْوَاء.

## تیرکیش - تیردان

## تیرنج

ك: چاوخ. [بهشی بنباخته لی کهوا - بو نمونه - که  
سیگوشه ییه.].

ف: تیرج، تیرج، تیریز، تریز، تیر، سوژه،  
چاقق. (زیر بغل قبا مثلاً که شکل مثلثی دارد.)

ع: تَخْرِيص، دَخْرِيص.

## تیروکهوان

[ك: نامرارتیکی شه کردن یا وار کردنه.]

ف: تیروکهوان.

ع: سَهْم و قوس.

وینه

## تیره

[ك: سیمه چهرمی باریك. (وهك: تیره ی كلاش).]

ف: تسمه. (تیره ی گیوه مثلاً.)

ع: سَوَط، سَبَر.

## تیره

ك: هوز، قنگهزه، گوروز. [تایفه، خیل]

ف: تیره، گروه، رشته، دوده.

ع: شَعْب، رَهط، قَوْم، حَيّ، بَطْن، فَخْد، فَرِيق، فَرِقة،  
قِدَة، عِمارة، قَبيلة، فَصيلة، عَشيرة، طائفة.

## تیره

ك: بروسکه، پل. (پل نرهوشی.) [ته زوی به ژان]

ف: تیرک، گنشک، جستن درد. (تیرک

می‌کشد.)

ع: ضَرْب، قَوْجَع.

**تیره‌جا**

ك: چاوانه. [بیری راستی ستونی.]

ف: تیر چاه، چاه. (چاه راست عمودی)

ع: جُب، اُكر.

**تیره‌شان**

ك: شان، یال، تیغه‌شان. [لمدی کتو (بهشی سهره‌ری

شاخ.)]

ف: یال، تیغه‌شان. (بالای کوه)

ع: سَرَاة، رَأْس، حَدّ، شَفَرَة، شَوْبُوب.

وینه <۲>

**تیره‌ك**

ك: شدمعدك. [شو کوئه کدیبه‌ی ده‌یدنه بهر بنیچی

دیواری شکار.]

ف: پازیر، شَمْع، نَبَارَش، چُفت. (ستونی که به

زیر سقف دیوار شکسته زنند.)

ع: دَعَاة، عَمُود.

**تیره‌ناز**

ك: جه‌مان‌په‌نا. [سه‌نگر، مه‌تریز]

ف: آلتنگ، تیرانداز، سنگ‌انداز، جهان‌پناه.

ع: مِتْرَاس.

وینه ← جه‌مان‌په‌نا

**تیره‌ناز**

ك: ... تفه‌نگچی. [تیرهاویژ. چه‌کدار]

ف: تیرانداز. تَه‌نگچی.

ع: نَابِل، شَرْطِي، زَبَانِيَة.

وینه

**تیره‌نازی**

[ك: تیرهاویشتن.]

ف: تیراندازی.

ع: نِضَال، رِمَاء، مَرَامَاة، مَبَارَاة، مُسَابَقَة، رِمَايَة.

**تیره‌نان**

[ك: تیرك]

ف: تیر، تیرنان، چوبه، چوچه، نَفْرُوج، نَفْرُوج،

نَسُورده، بیواره، نیواره، نَوَرْد، وَرْدَنه، وارْدَن،

گَرْدَنه.

ع: مِطْلَمَة، مِطْلَمَة، مِدْمَك، كَرِيب، مِرْقَاق، مِلْطَاط،

مَحُور، مَحَلَّاج، شَوْبُك، شَوْبُك، صَوْبُج.

وینه

**تیره‌ویوون**

ك: چپی‌ویوون، مَظْهَرِیوون. [به تویره‌یسه‌ره روانین به

گوشه‌ی چار.]

ف: آغولیدن، آلوسیدن، نُهوریدن.

ع: خَزَر، شَرَز، شُوس، كَلَح، اِزْزَاق، تَقْطِيط، تَغْضُط.

**تیره‌وگردن ← چیره‌وگردن**

**تیره‌هیش**

ك: تیره‌هیش، داره‌هیش. [داری نامور: به‌شیکه له نامرازی

جووتی جاران.]

ف: سَبَنج، تیر‌خیش.

ع: سَلَب، مَیس.

وینه ← چفتیار، یرِیق

**تیره‌هیش ← تیره‌هیش**

**تیری**

[ك: نانی به تیرك کراو.]

ف: تیری، نان تیری.

ع: مِدْمَكِي، اَلْخُبْرُ الْمِدْمَكِي.

**تیری**

[ك: تاسه‌شكان له خُوزاك. (به‌رامبه‌ری «برستی».)]

ف: سیری. (ضد گرسنگی)

ع: شَمْع، شَمْع، قَم، بَشَم، كَرَم.

**تیز**

ك: تیتالی، رشخن، شوخی. [گالته‌وگپ]

ف: تیتالی، خیتالی، خَرش، خَریش،

خَنده ریش، ریش خند، لاغ، شوخی.

ع: هُرْئَة، سُخْرَة، هَزَل، مَزاح، مُطَایبَة.

### تیزانگ

ك: گمیزدان. [میزه لان (نهدامی کی له شه. هدره ها:

فوردان که مندالان یاری پی ده کن.]

ف: پُفک، آبدان، باد کُکک.

ع: مَثَانَة، فُوف، (فُوفَة) فُافَاخَة، مَوْضِعُ الْبُول.

وینه

### تیزاو

ك: تیزاو. [تیزاب: تاریکی پیرونک و بوتیژه که زورسی

کانزاکان ده توینیتتهوه.]

ف: تیزاب، تیزاو.

ع: اَلْمَاءُ الْاَكَال، اَلْمَاءُ الْغَالِب.

### تیزاوا

ك: رخس نه جاپ. [گانه جاپ]

ف: خُرِش، خُرِش، خنده ریش، تیتالی،

خیتالی، ریش خند.

ع: هُرْئَة، سُخْرَة، مَسْخَرَة.

### تیزه

ك: نوک. [تیزایی سمر نوکی شت. (وهك: تیزه ی تاق.)]

ف: تیزه، تیزی، نوک. (تیزه ی تاق مثلاً.)

ع: حَادَة.

### تیزه

ك: قوتکه. [توپک، زهقی (وهك: قوتگره گلهی سمر دیوار.)]

ف: تیز، کُنگَرَه. (بلندیهای روی دیوار مثلاً.)

ع: شَرْفَة. (شرفات)

وینه

### تیزو

[ك: تیز، به پرشت (وهك: تیخی تیز.)]

ف: تیز، سیز، بُرَا، بُرُنْدَه. (تیغ مثلاً.)

ع: حَاد، حَدید، قاطع، باتر، حاذِم، حاسِم، ذَرِب،

لَهْدَم، شَحُوذ، شَحید.

### تیزو

ك: تون. [تیز، زمان سووتین (وهك: سرکه.)]

ف: تند، سوزنده، تَرُش. (سرکه مثلاً.)

ع: حَاد، مَض، قارص، لَانَع، كَاو، مُوجِع، حَامِض.

### تیزو

ك: گرج، قوچاخ، تون، چابک. [چالاک، گورجو گول]

ف: تَند، تیز، چابک، چالاک، چُست، تَجام،

ذُرُن، كَرَمَند.

ع: حَدید، مُحْتَد، جَلَد، جَلید، شَدید، سَرِیع، سَعور،

نَکَط، قَعطَل.

### تیزاو—تیزاو

### تیزکردن

[ك: به پرشت کردن، له هسان دان.]

ف: تیز کردن، بُرَا کردن.

ع: شَحَذ، ذَرِب، اِذْرَاب، اِحْدَاك، تَحْدید، سَن.

### تیزکردن

ك: تون کردن. [خوش کردن، گپ دار کردن (وهك: تیز کردنی

ناگر.)]

ف: تند کردن. (آتش مثلاً.)

ع: نَمی، تَنْعِیَة، تَحْدید، تَشْدید، اِضْرَام.

### تیزهوش

ك: زیرهك، هوشیار. [بیرتیز]

ف: تیزهوش، هوشمند، هوشیار، زورنگ،

تندهوش.

ع: لَوْدَعِي، اَلْمَعِي، فَعْلَن، ذَهِن، ذَهین.

### تیزه و کردن

ك: هان دان، هه لُخِرَانَن. [دنده دان]

ف: آغالیدن، برانگیختن.

ع: تَحْرِيك، تَحْرِيش، تَحْرِيص، تَحْدید، سَن، اِغْرَاء.

### تیزی

ك: توننی. [توندی]

ف: هنگار، تَندى، تیزی.

ع: حَدّ، حِدَّة، سَوْرَة، ظُبَّة، ذُبَاب، شِبَابَة.

## تیسک

ك: توك، كولك. [كولكه: خوری و موو.]

ف: كُلك، كُرک، پَشَم، پُرز، پُرزه.

ع: وِبَر، شَعَر، شَعَر، زَغَب.

ویننه هدی

## تیسک

[ك: زهنگه ته، تلیسك (وَك: هینشوی بچووی تری که

لکاره به هینشویه کی گه وره تره.)]

ف: تلسک، تلنگ، بیئنگ، پیئنگ، زینگره، زنگره،

زینگله، پاشنگ، پاشگنه، فَرشک، کانا، وکانا.

(خوشه‌ی کوچک انگور مثلاً که به خوشه‌ی

بزرگ متصل است.)

ع: خَصْلَة، عَسْکِيَة.

## تیسکن

ك: توركَن، كولكن. [كولكنه: خاوه‌ی موو یا خوری دریژ.]

ف: كُلكین، كُرکین، پَشَمین، پُرزو.

ع: وِبَر، زَغَب، مُرْغَب، أَشَعَر.

## تیسکه

[ك: تیزه، تیز (کونی خواره‌ی توپ یا تفنگ که لم‌ریزه

ناگری ده‌دهن.)]

ف: جامکی. (سوراخ پایین توپ یا تفنگ که از

آنجا آتش زنند.)

ع: مَوَقِد.

ویننه <توپ> / <فرسینا> (۲)

## تیسکه‌نیان

تیسکه‌نیان <هه‌لخرا‌ن

## تیسمیریان

ك: که‌تروک‌لوفت، چوارشانه، زه‌لام، زل، کوله‌پره. [توکمه:

مروژی پته‌ی نه‌ستور.]

ف: گنده، غک، لَمَتَر، لَنَبَر، پَک‌وَلک، کَت‌وگَلفت،

چارشانه.

ع: جَحْرَب، حَنْبَل، حَبَاب، قَطُور، ضَخیم.

## تیسمیریان

ك: زلبون، کول‌وفت‌بون. [نه‌ستور بون]

ف: گنده‌شدن، کلفت‌شدن، لَنَبَرشدن، لَمَتَرشدن.

ع: ضَخَم، ضَخَامَة، حَنْبَل.

## تیشک

ك: لیزگ. [تیشک، تیریژ]

ف: تیغ، پرتو.

ع: شعاع.

## تیغ

ك: تیغ، کافرمان. [گوژان (موسی سه‌رتاشین.)]

ف: پاکی، اُسْتَره، موسْتَر، تیغ. (تیغ

سرتراشیدن)

ع: مَحْلَق، مِشْرَط، مَوْسَى.

## تیغ

ك: تیغ، کارد. [چه‌قَو (هه‌ر شتیکی به‌پرشت وَك: کارد،

خنجیر، قه‌مه، قه‌داره و...)]

ف: تیغ، درنه، دُرُقَشه، برنده. (هر چیز

برنده‌ای، اعم از کارد، خنجِر، قه‌مه، قداره و غیر

آن...)

ع: سَكِن، عَضْب، صارم.

## تیغ‌تیز

[ك: تیغی پرستدار]

ف: تیغ‌تیز، تیغ برنده، تیغ بُرَا، برنده.

ع: صارم، حاسم، حاذم، باتِر، قاطع، شَحُوذ.

## تیغه

ك: دمه. [لیری تیغ. (وَك: دمه‌ی شمشیر.)]

ف: تیغه، دمه. (تیغه‌ی شمشیر مثلاً.)

ع: شَفَرَة.

ویننه <دشنه> (۲)

## تیه

ك: لچ، لیساره، که‌ناره، هه‌زاره. [لیسوار (وَك: که‌ناری

حه‌وز.)]

ف: لبه، تیغه، کناره. (کناره‌ی حوض مثلاً.)

ع: شُفر، حَرْف، حَافَة، نَاحِیَة.

### تیغه

[ک]: له‌مپه‌ری ناسک. (دیوارتک که خشته‌کانی به باری درزیددا خراوته سدریه‌ک.)

ف: تیغه، آزه. (دیواری که خشت را از لبه روی هم می‌گذرانند.)

ع: سَمِیط، حَاجِز، حَاط.

### تیغه‌شان

ک: تیرشان، یال، شان. [لاشانی چیا.]

ف: یال، تیغه‌شان، تیزه‌ی کوه، بالای کوه.

ع: سَرَاة، رَاس، حَدّ، شَفْرَة، شُوبُوب. (شَفْرَة الْجَبَل) وینه—تیرشان

### تیکان

ک: تیکه‌گدل. [به‌شگدل، پارچه‌گدل (کویه).]

ف: لَخْتان، پاره‌ها، تیکه‌ها. (جمع است.)

ع: أَجْزَاء.

### تیک‌چوون

ک: شیویان. [شپرزهبورن، به‌یه‌کاهاتن (دل به‌یه‌کاهاتن).]  
ف: به‌هم‌خوردن، آشفته‌شدن، شولیدن. (حال به‌هم‌خوردن)

ع: تَشْوُش، اِشْمِئْزَاز.

### تیک‌دان

ک: روخان. شیوانن، له‌یه‌ک‌دان، به‌یه‌ک‌دان. [روخانندن.  
تیک‌پیلندان]

ف: به‌هم‌زدن، ویران‌کردن، رخاندن.

ع: هَدَم، نَقَض، تَخْرِیب، تَشْوِیش.

### تیکرا—ده‌سجه‌م

### تیکردن

[ک]: رشتنه ناو (و:ک) ناو رشتنه ناو گوزه.)

ف: تو‌کردن، تو‌ریختن، کردن، ریختن. (آب توی کوزه مثلاً کردن.)

ع: مَلَا، ثَمْلِئَة، صَبَّ، اِدْخَال، وَضَع.

### تیکردن

ک: چاخ‌کردن، درز کردن. [ناماده کردن (سازدانی نیرگه‌له).]

ف: چاغ‌کردن، درست‌کردن. (چاغ کردن قلیان)

ع: عَمَل، تَهْيِئَة.

### تیکردن

[ک]: تیتلهربرورن، مشترمر کردن]

ف: جنگیدن، پرخاش‌کردن، درهم‌افتادن.

ع: نِزَاع، خِصَام، دَوَکَة، مُبَارَزَة، مُضَاجَة.

### تیکه

[ک]: مه‌گهلزکه (ی مسین).]

ف: دیگچه، دیزی. (مسی)

ع: طَنْجَرَة.

وینه

### تیکه

ک: هالز. [کیتله (ی گلین).]

ف: کوزه، دیزی. (گلی)

ع: جَرَة، کوز.

وینه—هالز

### تیکمه

ک: پر. [توکمه، ناپیر (به‌رامپه‌ری «خالی».)]

ف: پُر، آمون، آگنج، آگند، آگین، مَشْت، بَیَا،

آموده، آگنده، آنباشته، لُبَالِب، لُبْرِیز. (ضد

«خالی»)

ع: مَالِی، مَلْئَان، مُمْتَلِی، فَعَم، فُهَق، نَزَق، نَیْسَق،

مُتَوَزَّء، طَاف، طَاف، طَافِج، فَايَض، مَمْلُوء، مَجْمَم.

مُشْحُون.

### تیکوتان

ک: تیکوتائن، تیرین. [ناخین، تپه‌ستارتن]

ف: سپوختن، خلانیدن.

ع: اِدْخَال، اِدْماج.

## تیکوتائن ← تیکوتان

## تیکوتیان

ک: تیرپان. [تیکوتران، تیتاختران]

ف: خَلَس، سپوزش، خَلیدن.

ع: دُخول، اِدخال، اِنْدخال، اِنْدماج.

## تیکوشین

ک: کوشین، ته‌قالادان. [هولدان]

ف: کوشیدن، چغیدن، چخیدن، تلاش کردن.

ع: سَعی، جَهد، اِتمام، کَدح، جِدّ، فُشَق.

## تیکه

ک: پارو. (تیکه‌ی نان) [پارو]

ف: تَک، تَکِه، تیکه، پاره، لَخت، گَراس.

ع: لُغَمَة، بُرَة، رُبْلَة، لُغَمَة، لُبْکَة، لُواسَة.

## تیکه

ک: کُوت، لَخت، قَرتَکِه، بَکِه. [بهش، پارچه]

ف: تَکِه، تیکه، پاره، پارچه، لُشْکِه، لُشْک، لَخت،

پَرگالِه.

ع: قَطْعَة، فُلْقَة، فُلْدَة، مِرْقَة، کِسْرَة، کِسْفَة، کَسِیفَة،

رُقْعَة، شَقْفَة، بَتْکَة، اِرَب، جُزْء.

## تیکه

ک: نَوختِه. [نوکته]

ف: تَکِه، تیکه، نُکْتِه.

ع: دَقِیقَة، مُضْمون، نُکْتَة، لَطِیفَة.

## تیکه‌پوس

ک: پُوس‌پاره. [پارچه‌کەر.]

ف: زَغَراش. (تیکه‌پوستین)

ع: قَطْعَة الفُرو.

## تیکه‌تیکه

ک: کُوت‌کُوت، لَخت‌لَخت. [پارچه‌پارچه]

ف: تیکه‌تیکه، پاره‌پاره، پارچه‌پارچه،

لَخت‌لَخت، لُشْک‌لُشْک.

ع: اِرْباً اِرْباً، قِطْع، کِسْف، مُتَقَطْعاً، اَجْزَاء.

## تیکه‌تیکه‌کردن

ک: کُوت‌کُوت‌کردن، لَخت‌لَخت‌کردن. [پارچه‌پارچه‌کردن]

ف: تیکه‌تیکه‌کسردن، پاره‌پاره‌کردن،

پارچه‌پارچه‌کردن.

ع: تَقْطِيع، تَکْتِیک، تَارِيب، تَمْزِيق، تَحْزِيق، تَحْزِیَة.

## تیکه‌کُوشَت

ک: کُوت، بَر. [پل، کُوتِه‌کُوشَت]

ف: بُکْسِه، لَخت.

ع: شَرَحَة، قَطْعَة.

## تیککل

ک: نَوتِه، قاتی. شَویاگ. [تیککلار، لیککدرار، شَیوار]

ف: اکَدش، یکَدش، آمِیختِه، آمِیغْتِه، آمِیغْدِه،

آمِیزِه، آغْدِه، قاتی، دَرِهَم، شَیویدِه.

ع: مَمْزُوج، مَخْلُوط، مَخْتَلَط، مُمْتَزَج، مُرْکَب،

مُتْرَکَب، مَشْج، مَشِیج، مَشُوب، مَشُوش، مَغْشُوش.

فَوضی. مُشْتَرَك.

## تیککلی

ک: نَوتِه‌بَرون، قاتی‌بَرون. [تیککل‌بَرون]

ف: آمِیغ، آمِیزش، آمِیختِه‌شدن، قاتی‌بودن.

ع: شُوب، مَشْج، اِمْتِزاج، اِخْتِلَاط، تَرْکَب، اَلْفَة،

خُلْطَة، عِشْرَة، مَحْبَة، مَخَالطَة، مُعَاشِرَة.

مُصَاحَبَة، مُوَاسَئَة، اِشْتِرَاک.

## تیکه‌پواره

[ک: لَه‌تَرِبَت، رَرده‌ش]

ف: تَکِه و پاره.

ع: جُذَاذَة.

## تیکه‌ی زِل

ک: نَوالِه. [بابولِه (تیکه‌ی گهرره).]

ف: لَپ. (تیکه‌ی کلان)

ع: رَهْیَطَة، مَرْهَط.

## تیکه‌ی گَریباک

[ک: پاروی گیار (پاروی له‌گهرودا گیار).]



ف: غُلُول. (لقمه‌ی گرفته در گلو)

ع: غُصَّة، خُفَّة.

**تینگ‌یشتن**

ك: حالی‌بورن. [قامین، تینگ‌یشتن]

ف: دانستن، حالی‌شدن.

ع: تَفْهَم، تَفْقَه، تَعْلَم، فَم، حَدَس.

**تینگ‌بین** ← **تینگ‌یشتن**

**تینگ‌یریان**

ك: گیران. [گیر کردن (شتیک له ناو شتیکی‌تردا

گیرکات.)]

ف: گیرکردن. (چیزی توی چیز دیگر گیر بکند.)

ع: احتباس. لَحَج.

**تینگ‌یریان**

ك: ته‌نگانه. [بی‌دوره‌تانی، ته‌نگه‌بدر]

ف: تَنگِی، تَنگنا، سَخْتِی.

ع: عُسْرَة، شِدَة، ضِيقَة، مَضِيقَة.

**نیل** ← **خوئیل**

**نیلمه**

ك: باریکه، نوار. [سیرمه، تیلماسك، شریت]

ف: نوار، باریکه.

ع: سَبِیْبَة، شَرِیْطَة، وَضَن.

**نیله**

ك: ره‌شتاله. [گه‌نم‌په‌نگ، نه‌سمر]

ف: تیره، سیاه‌فام.

ع: كَدَر، اَسْوَد.

**نیله** ← **نیل**

**نیل**

ك: ته‌باخ. [گالوك]

ف: چُنْبه، خاده.

ع: مَطْرَد.

ویندی‌هده.

**تیمار**

ك: سه‌ختیان (پیتی‌خوشه‌کراوی بز.)

ف: پَرَن‌داخ، پِران‌داخ، پیران‌داخ، اَپَرَن‌داخ،

اَپیرَن‌داخ، سَخْتیان. (پوست بز دباغی شده)

ع: سَخْتیان، سَخْتیان.

**تیمار**

ك: شال و قاشار کیشان. [رنه‌ک کردنی چوارپی.]

ف: تیمار. (تیمار کردن چارپا)

ع: حَس.

**تیمار**

ك: چار، چاره. [چارمه‌رکردن (دبرمان کردنی برین یا

نه‌خوش.)]

ف: تیمار، چاره. (مداوای زخم یا بیمار)

ع: اَسْو، عَلاَج، مُعَالَجَة، مُداوَة.

**تیمچه**

ك: کاروانسرا. [کارمسرا: جینگ‌ی‌پشوردانی قافله.]

ف: تیمچه، سَرا، کاروان‌سَرا.

ع: فُنْدُق، سَرا، خان.

**تیمسال**

ك: شیوه، دروژم. [وینه]

ف: تَنْدَس، تَنْدَسَه، تَنْدِیس، شبیه، مانند.

ع: تَمثال، صُورَة، تَصویر، عَکس، شِبَه، مِثال.

**تین**

ك: گهرمی. [تار (گهرمایه‌ک که دست نه‌سووتینیت.)]

ف: گُرمی. (که دست نسوزاند.)

ع: سَخْوَة، حَرَارَة.

**تینگ**

ك: ته‌ژنه. [تینو (له «تینه» به‌وه‌رگیراوه که له فارسیدا

مانای «لیک» ده‌دات.)]

ف: تشنه. (از «تینه» است به معنی «آب دهن».)

ع: ظَمِئ، ظَمِئ، ظَمَان، هَوِ، هَائِف، هِیمان،

صَدِیان، هَجْفاَن، غَلِیل، مُغْتَل، نائِع، غَطْشان.

## تینگی

ل: ته ژنه گۍ. [توئیتی، تینویتی]

ف: تش، تشنگی.

ع: ظَمًا، هَيْف، هِيَام، اَوَام، جَوَاد، هُوَام، صَدَي،

غُل، غَلَّة، لُهَبَّة، مَيْتَّة، لُوح، نُوع، عَطَش، هَوَى.

اشتياق.

## تینه ت

ل: سرشت. [خزرسک، ناوگل]

ف: گل، گوهر، سرشت، منش.

ع: طینه، فطرة.

## تیوه شانی

ل: تدکانن. [راوه شاندن (ته کان دانی جلوسه رگ له سه ر

ته نووردا - بز نمونه - هه تا نه سپیکه ی داکه ریت.)]

ف: تکان دادن، تکاندن، آفشاندن. (تکان دادن

لباس در روی تنور مثلاً که شپش بیفتد.)

ع: نَقْض.

## تیوه شیان

ل: لیتو شیان. (به دوس و به دم تیوه شیاهه.) [تیبه ربوون،

سرفال بوون]

ف: توش افتادن، سرگرم شدن.

ع: اِسْتِفْغَال، اِسْتِفْراق، اِنْهَمَاك، اِهْتِلَاك.

## تیوق

ل: گوره. [به گویره ی، به پی]

ف: برابر.

ع: طبق.

## تیوله

ل: تویله، پیشتیر، گهر. [تهریله، پشتیر]

ف: درش، آخر، تویله، استپل.

ع: مَرِبَط، اِسْطَبِل، اِصْطَبِل، طَوِيلَة.

## تیوه لچوون

ل: تویره بوون، تیخویرین. [رق ههستان، لینگوراندن]

ف: توپیدن، آلفدن.

ع: دَمَر، اِغْتِیَاض، تَهْدِید.

## تیبه لدان

ل: شه قیادان. [شهق لیدان، لهقه لیدان]

ف: اُردنگ زدن، تُکپازدن، پُشت پازدن.

ع: رکل، کُنع، کُسع.

## تیبه لدان

ل: ناربیادان. [نارتیرادان (وهک: نار پادانه ناو ده فر.)]

ف: آب گرداندن. (توی ظرف مثلاً.)

ع: خَضْخَضَة.

## تیبه لدان

ل: ده رکدن. [وده رنان]

ف: بیرون کردن، دور کردن، راندن.

ع: دَع، دَعَت، قَعَط، رَح، رَح، لَکَم، نَجَر، طَرَد.

## تیوه لده

ل: ده ری که!، ده رکریاک. (تیبه لده کریاکه.) [وده ری نی!]

هه روه ها: وده رنار]

ف: بیرون کنید!، دور کنید!، بیرون شده،

رانده شده.

ع: دَع، اِدْعَت، اُطْرَد، مَدْعوع، مَدْعوت، مَطْرُود.

## تیبه لکردن ← تیبه لچوون

## تییی [یی]

[ل: پاشگریکه که ناری پیش خوی ده کاته چارگ. وهک:

پیاره تی.)] [پیاگه تی]

ف: گۍ. (علامت حاصل بالمصدر است:

«مردانگی».)

ع: مَرُوعَة. (مَرُوعَة)

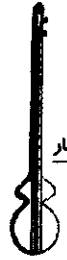
## وینہ کانی پیتی ت



تاس کلاو



تاس



تار



تادرگا



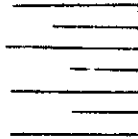
تا



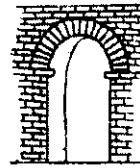
تالہ کہ



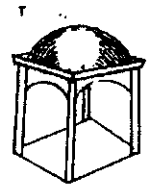
تالک



تاکولہ



تاق B



تاق A



تانجی



تانیج کمانہ



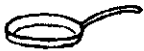
تانج زاوا



تانج دھوریشی



تانج خرؤش



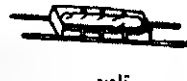
تاوہ



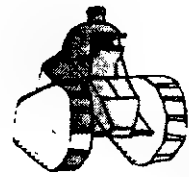
تاولہ



تاوس



تاوت



تانک



تریشٹہ



ترب



ترازوو



تراز



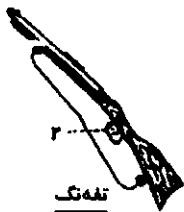
تاینچہ



تاپلہ



تۇخ



تەنگ



ترونج



تروزی



ترمس



تۇرغان



تۇر



توتوم



تۇیز



تۇپ



تورومتە



تورکەش



تورشی سافکەر



تورشکە



توررە B



توررە A



توونی



تۈنگ بلوور



تۈنگ



تۈلەكە



تۈسی



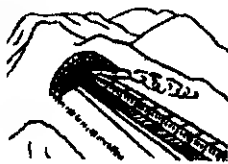
تورونج



توہ سوورە



توہ رەشە



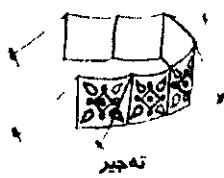
توونل



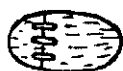
توورەكە



توورک



تهجیر



تهلهک



تهیل سواری



تهیل



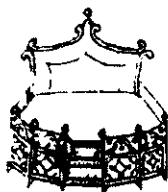
تهپله



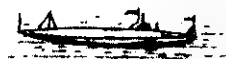
تهخته



تهخت B



تهخت A



تهخته لیه جری



تهشی



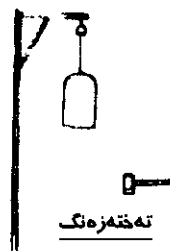
تهشت



تهره تیله



تهرخون



تهخته زنگ



تهله مشک



تهله



ته کمه



تهفت



تهشی هملکهر



ته ناف کهشتی



ته ناباز



ته مووره



تهمر



ته ماکو



تهوہرداس



تھوہر



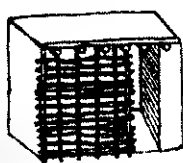
تھوق



تہنگہ



تہناف میعماری



تہیمان



تہیارہ B



تہیارہ A



تھوق



تھوہرزین



تیزانگ



تیرہنان



تیرہناز



تیرہشان



تیر و کہوان



تیانہ



تیکلہ



تیرہ



# ج

جا

ل: نیر. (جا به من چه؟) [نینجا]

ف: دگر، دیگر. (دگر بمن چه؟)

ع: ف. (فعالی؟)

جا

ل: جینگه. پله. [شوین، دهرجه، ناست]

ف: جا، جای، جایگاه. جاه.

ع: مَحَلْ، مَكان، مَعان. مَقام، رُتَبَة.

جانهیره - نه سهه ناخ

جاچکه تاله

ل: بنیشته تاله [

ف: سقز خام.

ع: کُندُر، عَلك.

جاجم

ل: پارچه یه کی نه ستور و زیره. (په لاسی

رهنگاره رنگ.) [

ف: جاجم. (پلاس الوان)

ع: بُرْجُد.

وینه

جاچکه

ل: بنیشت، ویزه. (ژاژکه) [جاچکه]

ف: سَکر، سَقز، بَسَتَک، بَناسَت، ژاژ، ژاژه،

کُندُرْک، قُندرون.

ع: عَلك، عَلك، عَلاک، عَلك اَلْبَطَم، صَمِغُ اَلْبَطَم.

جاچکه خوه شه

ل: بنیشته خوشه [

ف: سقز پخته.

ع: عَلك، صَمِغُ اَلْبَطَم.

جاخ

ل: زید. هین. [مولک، مال: شتی تاییده تی که سیک.]

ف: اَلْگا، آن.

ع: مُلْک، مَمْلوک.

جادار

ل: جینگه دار، جینگه نشین. [جیگر، جینشین]

ف: پوران، پیره، جادار، جانشین. یاور. بابیزان.

ع: خَلِيفَة، قائم مَقام. مُعین، مُعاون. کَفیل.

جادوو

ل: سحر [

ف: جادو، فَرهست، سپهره بندی.

ع: سَحَر، صَنِيعُ السَّوابع.

جادوویاز

ل: سحریاز [

ف: جادوویاز، جادوگر، فَرهست باز، فَرهستگر،

اَفسونگر.



ع: ساحر، تابع، تابعه.

### جادووبه‌ن

ك: ته‌لیسم. [پارچه نالتون یا زیو که نوشته‌ی تیدا نووسراوه.]

ف: پَتَر. (تکه طلا یا نقره که در آن تعویذ نقش کنند.)

ع: طَلسم.

### جادووبگر

ك: جادوباز. جادوونویس. [سیحریاز]

ف: جادوباز، جادوگر. جادوونویس، افسونگر.

ع: ساحر، تابع، راقی.

### جاده

ك: ریگه. [شقام، ریپاز]

ف: راه، جاده.

ع: صِراط، طَریق.

### جار

ك: که‌شه، سمر، را، گل. (چن جار و تم.) [که‌پت]

ف: بار، وار، واره، ره.

ع: کَرَّة، مَرَّة، دَفْعَة، خَطَرَة، مَرْتَبَة.

### جار

ك: گا. (جارجاری.) [ره‌خت، کات]

ف: گاه، هنگام.

ع: وَقت، حین.

### جار

ك: بوره. [بایر (زه‌ی نه‌کیتراو).]

ف: بوم، بوره، جار. (زمین شیار نشده)

ع: سِباح، صَلَب، بُور، بائِر.

### جارچی

ك: که‌وشن. (په‌نگجاری.) [کیتلگه، کیتلراو (به‌رام‌به‌ری

«بور» به و به تنه‌یا به‌کار ناهیت‌یت.])

ف: زار، کَفَشَن. (پنبه‌زار) (ضد «بور» و تنه‌یا

استعمال نمی‌شود.)

ع: سَبَات، مَرَت، جُرَز، حَقْل، قَرّاح، مَشَارَة.

### جار

ك: راسایی، هاماری. [زه‌ی راست و ته‌خت.]

ف: همواری. (زمین هموار.)

ع: مَیدان، عَرَصَة، فضاء، سَاحَة، قَاعَة، باعَة، بُقْعَة.

### جار

ك: چلچرا. [چرای چند لق.]

ف: جار، چهل‌چراغ. (لاله‌ی چند شاخه)

ع: کُرَّیا.

### وینه

### جار

ك: هه‌لاله، هه‌راله، بانگه‌واز. [راگه‌یاندن به ده‌نگی به‌رز.]

ف: جار، سلا، صلا، آگاهی، گُل‌بانگ.

ع: نِداء، مُناداة، نَشْد، صُرّاح، أَذان، اِیذان، اِعلام، اِعلان.

### هاران

ك: نه‌رسا، له‌مه‌به‌ر. [له‌مه‌پیش]

ف: پیش، پیشتر، پیش‌ازاین.

ع: سابق، قَبْل، مِنْ قَبْل.

### جار

### هاران

ك: جاران، له‌مه‌به‌ر. [جاری جاران، رَزْگارانی زود.]

ف: پیش‌ازاین، پیشترها، هنگام‌پیش، پیشتر.

ع: سَوَابِق، سَوَابِقُ الْاَیَّام.

### جار

### چهن‌جاره

[ك: چهنده‌مین جار]

ف: بار چند باره، بارچندم.

ع: الكَرَّةُ الاخری.

### جارچی

ك: که‌ره‌لیاس، هه‌لاله‌که‌ر. [راگه‌ی‌نه‌ر، قاوکه‌ر]

ف: جارچی، جارکش.

ع: مُنادی، نَاشِد، نَشَاد، صَارِخ، هَاتِف، مُؤَدِّن.

چارماز ← چانماز

چارهو

ل: (ك: هديرى خوله ميتش و قسلار) بؤ سواخدان.

ف: چارو، چارو، سارو، ساخن. (خمير

خاكستر و آهك)

ع: چير، چيار، مَثَلَة، سارُوج، سارُوج، مَهْرُوج،

شارُوج، عَجِينُ الْكَلَس.

چارهو

ل: گزگ. [گسل]

ف: خاره، خاده، چاروب.

ع: مَكْنَسَة، مَكْسَحَة، مِقْمَة.

وينه

چاره چاره

ل: وارو اره. [چارجار]

ف: باربار، گاه گاه.

ع: اَقْطَا ط.

چاره و چارى

ل: چاربه چارى، گاه گاهي. [چارجاره، هندی کات]

ف: گاه گاهي.

ع: حِينًا فَحِينًا. اَحْيَانًا.

چارى!

ل: چاريگان. [اينستا ليگه ي!]

ف: باشد. (حالا باشد.)

ع: اَصْبِرْ! فِعْلًا، حَالًا.

چارى تر

ل: كه شوى تر، رايه تر. [كه پيتيكي تر]

ف: بار ديگر.

ع: كَرَّةٌ أُخْرَى، مَرَّةٌ أُخْرَى.

چارىگان ← چارى

چازيه

ل: گير، كيش، بكيش، زور. [كيش هيز، راکيشان]

ف: كشايبی، كَش، كَشْنْدَه، رُبَايْنْدَه، زور.

ع: جاذِبَة، قُوَّةُ الْجَذْب.

چازيه و دافعه

ل: گير و گوريز. [راكيشان و پالتان]

ف: كَش و گريز، كَشْنْدَه و گريزاننده.

ع: اَلْجَذْبُ وَ الدَّفْع.

چازيه ي زهوين

ل: زور زهوين، گير زهوى. [كيش هيزى زهوى، زمين كيش]

ف: گاو زمين، زور زمين.

ع: جاذِبَة، جاذِبَة الْأَرْض.

جاسوس

ل: باسپهر، قسه بهر، شوفار. [زرانگير، خه بردرز]

ف: آيَشَه، آيَشْنَه، آيَشْتَنْه، آيَشَه، ايسه،

آيَسْتَه، جوبا، پُرسا، سخن جو، سخن نويس،

نهان نويس، جاسوس، نور.

ع: رَاثِد، قَاثُور، نَمَام، نَجْث، نَجَاث، فَحَاص، اَسَاس.

جَسَاس، جاسوس، داسوس.

جاسوسى بانشى

ل: باسپه ريشى، قسه به ريشى. [سروكي شوفاره كان.]

ف: سَرَنُور، جاسوس بانشى.

ع: رَئِيسُ الثَّقَاتِيش.

جاسوسى

ل: باسپه رى، قسه به رى، شوفارى. [زرانگيرى]

ف: دورى، جاسوسى، چَغَلْسى، سخن چينى،

نهان نويسى، جويابى، پرسايى.

ع: ثَقَاتِيش، نَم، نَمِيمَة، ثَحْسُس، ثَجْسُس.

جاش

ل: هولى، هولى كهر. [(به چكوى كهر كه هيشتا نه بره تبه

بار بهر.)]

ف: كُرَه، هولى. (كره خر كه بارى نشده باشد.)

ع: جَحْش، هَنْبِر، قَلو، قَلو، تَوَلَب.

جاش

ل: كورگى، نه گيرياگ. [(جوانوى نه سپ كه هيشتا زين

نه کراوه.) [

ف: تَجَار، تَجَارَه. (کره اسپ که هنوز زین نشده باشد.)

ع: قَلَو، قُلُو، مُهر، قِلَو.

جاف

[ک: (تیره که نه زادی کورد که له همریمی نیتوان دورو رو باره که دا نیشته جین.)]

ف: جاف. (تیره‌ای است از نژاد کرد که در بین‌النهرین هستند.)

ع: جاف.

جافری

[ک: (سورکه له ناوی «جه عفر».)]

ف: مخفف «جعفر» است، اسم است.

جافری

[ک: مه‌عه‌نورس (سوره‌یه‌کی به‌ناویانگه و ده‌خوریته.)]  
ف: شایی، جعفری. (تره‌ای است معروف خورده‌نی)

ع: حَزَاء، حَزَى، كَرْفَس، رُومي، بَقْدُوئِس.

جافه

[ک: نهم وشه‌یه‌ش سورکه له ناوی «جه عفر».)]

ف: آن هم مخفف «جعفر» اسم است.

جاکه‌ش

ک: کوسکه‌ش، ماسکه‌ش، ده‌ویت. [گه‌رواد، بی‌تامورس]  
ف: جاکش، کس‌کش، دست‌کش، ماست‌کش، زن‌بمزد.

ع: قَوَاد، دَلَال، دُیُوْث.

جگه

ک: جینگه. [شرین]

ف: جا، جای، جایگاه.

ع: مَحَل، مَكان، مَعان.

جالجالوکه ← کاکه مووشان [ارشه‌یه‌کی کرماجیه.)]

(کرماجی است.)

جائه ← هه‌فار [ارشه‌یه‌کی کرماجیه.)] (کرماجی است.)

جام

ک: ناو‌خوری. [قاپی بچوکی باخه‌لی یا قاپی بهره‌م سه‌ماور.)]

ف: جام. (جام آب‌خوری کوچک جیبی یا پای سماور.)

ع: جَام، کَاس، مِصحَا، صِوَاغ، صِوَاغ.

وینه

جام

ک: ناینه. [نارینه]

ف: آینه، آهینه، آیینه، جام.

ع: مِرَاة، عِنَاس، مَویة، وَذِیلة، مَجَلی، مِظَار.

وینه ← ناینه

جام

ک: وه‌ند‌دیگ. [شوروش (یدک ته‌به‌ق شیشه.)]

ف: جام. (یک قطعه شیشه)

ع: لُوح، طَابق، طَابق، رَجَاج.

جامباز

ک: نه‌سپ فروش. [ده‌لالی و لاخ فروشتن]

ف: جامباز، جانباز، اسپ‌فروش.

ع: خُئِال، بَائعُ الخِیل.

جامنا

[ک: جانتا]

ف: جانتا، جَنته.

ع: شَنَّة، قِمَطِر.

وینه‌یه‌یه

جامتافروش

ک: ورده‌فروش، به‌خه‌ل‌فروش. [ورده‌واله‌فروش]

ف: پیه‌لور، بَغَل فروش.

ع: خُرَزِي، خُرْدَجِي.

وینه ← به‌خه‌ل‌فروش

جامد

ك: كړچك، رچياگ، وشك. [رهق، بې گيان]

ف: بښته، بړښته، اُنښته، افسرده، فسرده.

ع: جامد، جماد.

**جامدانه**

ك: جامانه. [سندوقي جلوه رگتيداده لگرتن.]

ف: جامه دان، جامه دانه.

ع: غيبه.

**جاموله**

ك: باديدي كړچك. [جامي پچړول.]

ف: جام، باديده.

ع: جام، كاس. جويمة، كويمة، صويعة.

وینه

**جامه كنه**

[ك: جیگه ی جلوه رگ گوزین.]

ف: جامه كن.

ع: مخدع، مُشَلَح.

**جامه لووس**

ك: سفته كمر، تېرزوان. [ده مته پ، زمانلووس]

ف: پلواس، پلوس، پلوس، لوس، چاپلوس،

چالپوس، چاپلوس، آيشه، آيشنه، آيشتنه،

اُنیشه، اُنښته، اُنښته، اشمال، چرب زبان،

تَرزبان.

ع: داحن، مُدامن، مُتمَلَق، دالي، داري.

**جامه لووسي**

ك: سفته. [چاپلوسي، كله سوته]

ف: پلواس، پلوسي، كريس، كريس، كرس،

كرش، سيقود، چاپلوسي، چاپلوسي، اشمالي،

فروتني، خوش آمد.

ع: دَحَن، تَمَلَق، مُدَاهَنَة، مُدَالَة. مُدَارَة.

**جانانه**

[ك: دلبر (ياری بزیري دلفرین).]

ف: جانانه. (معشوقه ی زړنگ دل ربا)

ع: فَنَانَة، جَدَانَة، مَحْبُوبَة.

**جانپ**

ك: لا، لان، بر، پاڼ. [ته نشت]

ف: سو، آسو، جَن، بَر، زِي، رُخ، تَنِيزه، وَر، لا،

نزد.

ع: سَمَت، صَوْب، نَحْو، نَاحِيَة، جِهَة، جَانِب، قَبْل،

مُطَرَف، لَدَى، لَدُن.

**جانپداری**

ك: لاکوښکه، لاکوښکی، داکوکی، لاکوښی، لان گرتن،

هواخوايي. [لايه نگری]

ف: دوستداري، کُمکي، هواخواهي، سپړشدن.

ع: حَمَايَة، دِفَاع.

**جاندار**

[ك: پاريزېر، چه كدار]

ف: جاندار، جانهدار، ژاندار، سلاهدار،

سَلَحْشور، نگاهبان.

ع: شَرْطِي، زَيَانِيَة، سِلَاحدار، جَنْدار. نِظَام.

**جانقوليباز**

[ك: فروښكېر، گزيكار]

ف: جَنغولك باز، جامغولك باز.

ع: مُحِيل، مُتَقَلَب، دَسَاس.

**جانقوليبازي**

[ك: فروښل، گزيكاري]

ف: جَنغولك بازِي، جانغولك بازِي،

جامغولك بازِي.

ع: حَيَلَة، ثَقَلَب، دَسِي سَة.

**جانگی**

[ك: لاجانگ (نټوان چار و گوی).]

ف: آهيانه. (بين چشم و گوش)

ع: صَدَع، شَقِيقة، عِذار.

وینه هيه.

**جانماز**

ك: بهرمان. [دوگرده: رایه‌خی نویژ له‌سهر كړهن.]

ف: تسلیخ، تشلیخ، جانماز.

ع: كَر، مِحْرَابِي، رداء، سَجَادَة، مِسْجَدَة. (مَنَدِيل) وینه

**جانه‌وهر**

ك: گیاندار، گیانه‌وهر. [میتړو]

ف: خَسْتَر، خَراسْتَر، جانوَر، جاندار، خزنده.

ع: حَشَرَة، أَحْرَاش، أَحْنَاش، خَبْشَاش، هَوَام، سَوَام، قَوَام، دُویِيَة.

وینه — هه‌شهرات

**جانیخانی — جوال****جاوگ**

[ك: جار، جانگ، كرواس]

ف: كَرَباس، گزینه.

ع: سَحْل، خام، كرباس.

**جاوین**

[ك: جوین، ژاوین]

ف: جاییدن، خاییدن، لیبیدن، خَسیدن.

ع: خَضَم، مَضْع، لُوك، عَلَك، ثَمْرِیث، تَمْلُق، لَجَلَجَة، نَجْنَجَة، نَرْدَرَة، هَرْمَرَة.

**جاهیل**

ك: جیل، جوان. [هه‌ره‌كار، لار]

ف: جوان، بُرنا.

ع: شَاب، فُتَي، مُرَاهِق.

**جاهیل**

ك: نه‌خوته. [نه‌خوتنه‌وار]

ف: نخوانده، ناخوانده، كانا، نادان.

ع: جَاهِل، عَامِي، أُمِّي.

**جایز**

ك: رها، رجوا. [شیار، ری‌دارو]

ف: زَوا، شایا، شایان، شایسته.

ع: جانز، سانغ.

**جایزه (جانیزه)**

ك: ده‌سوخه‌شانه، ده‌نوخه‌شانه. [خه‌لات]

ف: بادان.

ع: جائِزَة. صِلَة.

**جبرائیل (جبرائیل)**

ك: گیان پاك، گه‌روائیل. [جویره‌نیل، گیانی پی‌دز]

ف: جَبْرَئِیل، سَروش، روان، نوشین،

نوشین‌روان، نوشیروان، روان‌بخش، روه‌پاك،

جان‌پاك، جان‌شیرین، فرشته‌ی دانش،

پرورنده‌ی انسان.

ع: رُوحُ الْقُدُس، رُوحُ الْأَمِين، جبرئیل.

**جیه**

ك: پالتار خه‌ز. [پالتوی خه‌ز.]

ف: جُبّه، بالا‌پوش خز.

ع: مُسْتَقَّة، جُبّة.

وینه

**جیه‌خانه**

ك: قوَرخانه، قوَره‌خانه. [هماری ته‌قه‌مەنی، تفاقى شهر]

ف: جُبّه‌خانه، قورخانه.

ع: مَسْلَحَة، مَوَادُّ الْحَرْب. تَرَس‌خانه، مُسْتَوْدَعُ

الذَّخَائِر.

**جبه‌و**

[ك: له‌كار كه‌رتو، خراب (وهك: قونلی جده‌و).]

ف: جدو. (قفل جدو مثلاً.)

ع: مَعْيُوب، خراب.

**جې**

ك: جرت. [تړلیدن به دهم.]

ف: جر، گوز دهنی. (با دهن گوز رها کردن)

ع: عَنَجَرَة، تَضَرُّط.

**جې**

ك: ته‌نگ. (به جې هاتن) [بی‌هیزی]

ف: جر، ستوه، تنگ.

ع: عَجَز، تَضَيُّقُ الْحَوَصَلَةِ، اِمْتِلَاءُ الْجِرْيَةِ.

**چرا!**

ك: شَرِ، هَرَا، جَرِهَا، شَرِهَا! [شیر! (وشه)  
گالته پینكرده.]

ف: چرا! (كلمه ی تمسخر است.)

ع: بَرَحَى، هَرَا

**جرت**

ك: قَرَت، هَرَزَه. [جلف، پینشمرم]

ف: جَرَت، قَرَت، هَرَزَه، بَسَبَاس.

ع: جَلَف، عَتَل، بَرِيزَان.

**چرچره**

ك: به رزه چره. [شیشیه، به رزه چره]

ف: جَرَّاسَك، چَرَّاسَك، چَرَخ ریسسه،

چَرَخ ریسك، جَزَد، جَزَد، جَرَواسك.

ع: رَلَّة، زَبِن، صَرَار.

وینه - به رزه چره

**چرجینگانى**

ك: چرجینگانى، زووتوز. [لوتن، دئناسك]

ف: تورو، زودرنج.

ع: قَتَب، حَيْفَس، سَرِيعُ التَّكُدُن.

**چرجینگانى - چرجینگانى**

**چر داهیتشن**

[ك: شِرِكِيشَان (تَرِلِیدَان به دهم.)]

ف: جَرَزَن، (با دهن گوزیدن.)

ع: عَنَجَرَة، تَضَرُّط

**چرز**

ك: گوزواره، سَرُوح. [قَرُوزِن، گوزنه (زاراوى به نایه.)]

ف: جَرَز، گوشواره، گوشه، كُنْج، كَوِيز.

(اصطلاح بنایى است.)

ع: زَاوِیَة، رُكْن.

**چرفه**

ك: پَرشه، پَرُوسكه، پَرُوسكه. [پَرِيسك]

ف: جَرَقَه، پُرشه، خُدَره، سَيِّنَجَر.

ع: زَخِیخ، شَرَارَة.

**چرم**

ك: تَلَف، تَلْفَار، سَلَف. [پَلته، تَلته]

ف: خَرَه، آر، چُم، كُنْجَارَه.

ع: عَكِر، ثُفَل، كُزَب، كُسَب.

**چرم**

ك: خَلَت، تَانَشِن. [خَلته، نِیشْتور]

ف: دُرْد، دُرْدی، دُرْدَه، لای، تَه نَشِین.

ع: كُدَارَة، خَلَط، رَاسِب، دُرْدِی.

**چرم**

ك: بَارَسایى. [قَه باره، تَه ن]

ف: تَنَابِی، اسْتَبْرِی. تَن، اَبْدَام.

ع: جَرَم، حَجَم، جِسَم، ضَخَامَة.

**چرنگه**

[ك: چرینگه (دهنگى له به كدانى سكه ی وه پاروى

چەتوورى<sup>(۱)</sup>)]

ف: جَرَنگ، چَرَنگ. (صدای پول چتورى مثلاً.)

ع: صِلَصَلَة، خَشْخَشَة.

**چرها!**

ك: شَرِهَا! [شیر! (وشه) گالته پینكرده.]

ف: جِیمِباو! (كلمه ی تمسخر است.)

ع: بَرَحَى!

**چرهاتن**

ك: تَه نَگ هَاتَن، به سترهاتن. [بى هیتز بون، تَه نَگ

پینه لچنران]

ف: جَر آمَدَن، تَنگ آمَدَن، ستوه آمَدَن.

ع: عَجَز، غَضَب، اغْتِیَاظ، شَرَّاسَة، اِمْتِلَاءُ الْجِرْيَةِ.

**چریب**

۱ - چەتوورى: سكه یكى كوتنه. (ر - ر)

ك: جريو، گاره خان. [ارويه ريك زوى كه چوار قه فيژ گه نى  
پتدا بوهشيتريت. - هه زار گه زى چوار گوشه -  
۳۳ گه ز × ۳۳ گه ز.]

ف: جريب. (بذرافكن چهار قفيز گندم = هزار  
ذرع مربع = ۳۳ × ۳۳ ذرع.)

ع: جريب.

**جريت**

ك: ته قه له. [جليت: دارى جليتبازى.]

ف: جليت.

ع: مضراب، جليت.

**جريتان**

ك: ته قه له داكوتان. [جليتبازى: ياربه كى جارانه.]

ف: جليتبازى.

ع: جلات، مُجَالَتَه.

**جريكه**

ك: جروكه، زروكه. [دهنگى مهلى بچروك. (وهك: دهنگى  
چوله كه.)]

ف: چاو، ماژموژ. (صدای گنجشك مثلاً.)

ع: زَقَزَقَة، صُنِّي.

**جريكه جريك**

ك: جروكه جروك. [زروكه ي زور.]

ف: چاوچاو، ماژموژ.

ع: زَقَزَقَة، صُنِّي.

**جربو - جريب**

**جز**

ك: جززه. [دهنگيكه (وهك: دهنگى ناسنى سوروره) بود  
له ناوى ساردا.]

ف: جز. (صدای آهن داغ در آب سرد مثلاً.)

ع: نَشِيش، نَضِيض.

**جززه**

[ك: گوشتى برژاو (له سهر ناگر يا بهردا.)]

ف: گوشت برشته. (در روى آتش يا سنگ)

ع: مُضَهَب، مُعَرَض، مُشْنَط، نَدِي، رَضِيْف، حَنِيذ،  
شَوَاة، مَحْسُوس.

**جزم**

ك: پاره. (سى پاره. شهش پاره.) [بهش، پاژ (بهشيك له  
كتيتيك يا له تورنان كه له سهر تهخته يا كاغه زدا بو  
مندالى ده نوسن هه تا بيغريتيت.)]

ف: پلمه، وِرشيم، فَرشيم. (مقدارى از كتاب يا  
قرآن كه روى تخته يا كاغذ براى اطفال  
نويسند كه بخواند.)

ع: كُرَاس، كُرَاسَة. سَبِق. جُزء، قِسْمَة، نَصِيْب،  
جزم.

**جزه**

ك: كزه. [دهنگى برژان. (وهك: دهنگى كه باب له كاتى  
برژاندا.)]

ف: جز. (صدای كباب مثلاً.)

ع: نَشِيش، نَضِيض، غَرْغَرَة.

**جزيه**

ك: سهرانه. [تهر باجى كه ميرى له تاك تاكى هاولاتيسانى  
دهستيتيت.]

ف: گزيت، گزيد، سَرانه، سا.

ع: ضَرِيْبَة، جَبَايَة، مِيرِي، خَرَاج، جَزِيَة.

**جسوجو (جوسوجو)**

ك: په يوزى، پاپه، ملوموش، گردى سهر، كوئجكاوى.  
[ليكولينه ره، پشكنين]

ف: جُستجو، كاوش، كائش، كافش، پِژوهش،  
كنجكاوى.

ع: فَحَص، تَفْحُص، تَجَسُّس، نَشْد، تَفْتِيْش.

**جسوجو کردن**

ك: پاپه ي برون، په يوزى كردن، كوئجكاوى كردن.  
[ليكولينه ره، پشكنين]

ف: جُستجو کردن، پي جُستن، پي جويي کردن،

کاویدن، کابیدن، کافیدن، کافتن، یوزیدن،  
یوشیدن، پَرژوهش، خواستاری، گنجکاوی  
کردن.

ع: تَفْتِيش، تَفْحُص، تَجَسُّس، نَشْدَة.  
**جفت**

ك: دوان. [جوت (بهرامپوری «تاق»)]  
ف: جُفت، توه، تووه، تودوه، توروه، تَرُوه،  
تَرُوه. (ضد «تاق»).

ع: رُوج، شَفَع، فَرْدَتان، زَكَا.  
**جفت**

ك: جَوْر، لَف، وَك يَك، تَا. [هارتا]  
ف: جُفت، اُرد، اُخت، چَفْتِه، مانند، بَرابَر، تَا،  
همتا.

ع: قَرین، مَثیل، نُظیر.  
**جفت**

ك: شِيف. [جوت: کینانی زوی].  
ف: شُخَم، شیار.

ع: حَرَث.  
**جفت**

ك: گاجفت. [جوتنه گای زوی کینان].  
ف: جفت، ورزاو. (گاو جفت)

ع: فَدان، فَردان، عَوامل.  
وینه  
**جفت**

ك: لکیاک، لا یَك. [پیکره نووسار، له پاڻ یه کدا].  
ف: چسپیده، پهلوی هم، جُفت.

ع: مُرْتَص، مُتَلَصِق.  
**جفت بوون**

ك: لکیان، چه سپیان، لَف گرتن. [جوت برون، پیکره  
نورسان]

ف: جفت شدن، پیوستن، به هم چسپیدن.

ع: اِزدواج، اِرْتِصاف، اِتِّصاق.

**جفت هوهن**

ك: جفتی. [هاردهنگ برون له گوزانی وتندا].  
ف: فرودست. (صدا جفت کردن)

ع: تَطْبِيق الغِداء.  
**جفت قوشه**

[ك: شوق رهشین].  
ف: جفت قوشه.

ع: نُطِیح.  
**جفت کردن**

ك: پیمودان. [به ستان (وهك: پیوه دانی دهرگا)].  
ف: جفت کردن، پیش کردن، بَستن. (در مثلاً).

ع: سَنَك، سَنَك، تَسكیر، سَنَد.  
**جفت کردن**

ك: لکائن، چه سپائن. [جوت کردن، پیکره نووساندن].  
ف: جفت کردن، به هم چسپاندن، پیوند کردن.

ع: رَصَم، رَصَم، اِلصاق، کَرِشَه.  
**جفت کردن**

ك: شیف برین. [جوت کردن، زوی کینان].  
ف: شیاریدن، شخم بریدن.

ع: حَرَث، اِحْتِراث.  
**جفتگیری**

ك: جفت برون، لکیان، لَفگیری. [جوت گرتن، جوت برون  
(جوت برون بالنده و ناژن)].

ف: جفت شدن، پیوستن، به هم چسپیدن.  
(جفت شدن طیور و حیوانات مثلاً).

ع: اِزدواج، مُقَارِبَة، جِماع.  
**جفتگیری**

ك: ... جفت کردن. سفته و کردن. [لِيسك قایم بوون،  
ناوِته بوون. پته و کردن]

ف: جفت گیری. سفت کردن.

ع: دُمُوج، اِنْدِماج، تَرَكِب، تَساوي، رَصَم، هَمَم.



احکام

جفته

ك: له قه. [جوته]

ف: جُفْتَه، جُفْتَك، شپْتَك، سَكِيَز، آلِيَز، لَكْد.

ع: رَقَس، لَطَع، ضَفَن.

جفته

ك: جفته باز. [جوته باز: به جوته پی باز بردن.]

ف: جُفْتَك، جُسْتَن.

ع: حَجَل، عَفَد، قَفَز.

جفته

ك: [جوته] (دوو بالندهی نیر و مین که همدیه کی بائیکیان هدی، له سر زویدا جیا دهنه و له همدادا جوته.)

ف: جُفْتَك. (دومرغ نر و ماده اند که هر کدام یک بال دارند، در زمین جدا می شوند و در هوا جفتند.)

ع: قَوَامَن، لَايْنَفَك.

جفته وه شاتن

ك: هه لَتِيَزَان، هه لَخْسْتَن. [جوته هاریشن، له قه وه شاندن]

ف: آلِيَزِيْدَن، اسكِيَزِيْدَن، جُفْتَك انداختن.

ع: رَقَس، لَطَع، ضَفَن.

جفته هه لَخْسْتَن ← جفته وه شاتن

جفتی

ك: جفت خورن. [هارده نگ کردنی نارازوپنکهره گورانی وتن.]

ف: فرو دست. (جفت کردن آواز که با هم بخوانند.)

ع: تَطْبِيقُ الْغَنَاء.

جفتیار

ك: بَكِيل، جفتکهر، وهرزیر. [جوته یار]

ف: جفتیار، جفت بنده، بَرَزْگَر، شُخْمْگَر.

ع: حَارِث، حَرَاث، قَلَاَح.

وینه

جق

ك: مزه. [چِتْز، تام (همیشه له گهل و شدی «شیرین» دا به کار دهیتريت، وه: «شیرینج».)]

ف: مزه. (همیشه با «شیرین» استعمال می شود: «شیرینجق»؛ شیرین مزه.)

ع: ضَارِب. (ضارب إلى الخلو.)

جقه

ك: نشان. [نیشانه (نور پهری که پاشا و خه لکی دیکه ش له سمری خویانی ددهن.)]

ف: کلل، کلکی. (پری که برسر می زنند، اعم از شاه و غیر شاه.)

ع: عَلَامَة، نِيشَان، نِيشَن.

جقه

ك: گولبادام. [نیگاریکه له بادام ده چیت. (گولی بادامی.)]

ف: جقه، بادامی. (گل بادامی)

ع: لَوْزِيَّة.

وینه

جك ← قاپ [ارشه یکی کرماجیه.] [کرماجی است.]

جگر

ك: جدرگ. [کزه ب: نه ندامیکی له شه.]

ف: پوت، جگر.

ع: كَبِد.

جگر دوله

ك: موار، دوله جدرگ. [خواردنی که به ریخته می مری دروست ده کريت.]

ف: جگر آگند. (← موار)

ع: عَصِيْب، قَتَانِق.

جگر گوشه

ك: فرزند. [منان]

ف: جگر گوشه، جگر گوش، فرزند.

ع: ثَمَرَةُ الْفَوَادِ، ثَمَرَةُ الْأَكْبَادِ، وَتَد.

**جگره** — **سیگار**

**جل**

ك: پَوشاك، بَدَرگ، كُوتال. [پوشن، قوماش]

ف: جِل، جامه، رَخْت، پُوشاك، پُوشش، پوشیدنی.

ع: كِبَسَاء، كِبَسَوَة، لِبَاس، بَرّ، ثُوب.

**جل**

ك: جِل نَسَب. (مهسه له ن.) [كه لویه لی سهر پشته بارهبر. (وهك: جلی نَسَب.)]

ف: جُل، جِل اسپ. (مثلاً.)

ع: جُلّ، شِعَار، بَرْدَعَة، بَرْدَعَة، قِرطَانَة.

**جل نه سب** — **جل** [امانی دوروم.] (به معنی «جل» دوم است.)

**جلبران**

ك: كُوزِي جَلْبِرْدَرگ برین بو بولك.

ف: رَخْت بُرِي.

ع: مَجْلِسُ اللَّبَاس.

**جلبه نی**

ك: جامتا. [جاتا]

ف: جَلْبَنْدِي، جانتا.

ع: شَنْتَة.

**جلپوش**

ك: داپوشان. [داپوشین به پارچه.]

ف: جِل پُوش، رخت پُوش.

ع: غَمَل، غَمَن، قَرْمِيل.

**جلدروو**

ك: به رگدروو

ف: دُرُزِي، دوزنده، جامه دوز.

ع: خَيَاط، دُرُزِي.

**جل رهش**

ك: قَدَلَاخِي، قَالَاخِي، رَهش. [جلویه رگی ماته م.]

ف: رخت سوک، جامه ی ماتم، ماتم جامه، سیاه.

ع: سِلَاب، لِبَاسُ الْغَزَاء.

**جل شتن**

ك: جِل شُورِي. [جلویه رگ شُورْدَن.]

ف: رخت شُورِي، جامه شستن.

ع: خُور، ثُحُور، قِصَارَة، ثَقْمِير.

**جلشور**

ك: گازر. [گازر]

ف: گازر، گازر، رخت شو.

ع: قِصَار، غَسَال.

**جلشور**

ك: جِلْكُوت. [کوتنه کی جل شُورْدَن.]

ف: کُذِین، کُذِینَه، کُذِنگ، کُذِنگه، کُتَنک، کُوتَنگ،

کُلوَتک، قُدرَنگ، جامه کوب، رخت کوب.

ع: بِيَزَر، وَبِيل، مِدَقَة، مِجَنَة، مِقْصَرَة، مِعْجَظَة،

مِعْجَاج، مِحْضَاج، مِرْحَاض، مِخْبَاط.

وینه

**جلکار**

[ك: جلویه رگی نیش.]

ف: شاماک، رخت کار. (جامه ی کار کردن)

ع: بَذَلَة، مِبَذَلَة، فَضْلَة، فِضَال، مِفْضَلَة.

**جلک**

[ك: جل: كه لویه لی سهر پشته بارهبر.]

ف: جُلْگاو، جُل.

ع: جُلّ، قِرطَانَة.

**جلک**

[ك: جل: جوزه ماسیه كه.]

ف: نوعی از ماهی است.

ع: ...

**جلگه**

ك: دهشت، دهشتایی، سارا. [چوله وانی، تهختان]

ف: جلگه، نشت، همواری.

ع: هَییر، دَارَة، فَلَاة.

### جلومل

[ک: که لوبل]

ف: رخت و پخت.

ع: بَقَات.

### جلوه

ک: نَمَیشت. [نواندن]

ف: پَرویز، نُمَایش.

ع: جِلْوَة، اِسْتِعْرَاض.

### جلیسقه

ک: شەوخەف، سینە پۆش. [سەدریە: سوخمی بی قوئی

پیارانە]

ف: جلتکه، جلِسقه، سینە پوش.

ع: صُدْرَة، صَدْرِیَة.

وینه

### جلف

ک: هەرزە، قرت، سۆک. [سوکه سەر]

ف: جَلَف، شَفَک، شَغَک، سَبَک، هَرزە، خودسەر،

نادان.

ع: جَلَف، سَفِیە، اَبَلە. رَیْض.

### جلقاو

ک: پاشاراو. [چلکار]

ف: پَسَاب، پَسَابە.

ع: مُوَاصَة.

### جله

ک: بەر، بەردەم. [پیش]

ف: جلو، پیش.

ع: قَبْل، قُدَام، آمَام، ثُجَاه.

### جله‌و

ک: دەسه‌جله‌و. [هەرسار، لغار]

ف: جَلَو.

ع: لَبَام، زَمَام، عِئَان، مَقَوْد.

وینه — نه‌هاو

### جله‌وخان

ک: بەردەروازە، دەرمال. [بەردەرگا]

ف: جلوخان، جلوخانه، جلو دروازه، رواق،

پیشگاه، خورنگاه، نَم‌نَر.

ع: سَاحَة، بَاهَة، بَاعَة، قَاعَة، فَنَاء.

وینه «۲»

### جله‌وچار

[ک: جلەوکیش، ریبەر]

ف: جلودار، جلوکش. (زامدار، رکابدار)

ع: قَائِد.

### جله‌وشل کردن

[ک: دەرفەت پێدان]

ف: جَلَوَشْل کردن.

ع: رَوَع، اِرْخَاءُ الْعِئَان، اِرْسَالُ الْعِئَان.

### جله‌وکیش

ک: سەدرەسە، سەرکرده. [جلەودار، ریبەر]

ف: سەردەستە، جلوکش، جلودار.

ع: رَئِیس، قَائِد.

### جله‌وگیری

ک: بەرەس، بەرپێچ، دەس هاوردنه رنگه. [پیشگیری.

بەرگری]

ف: جلوگیری پیش‌بندی.

ع: مَنَع، مُعَانَعَة. دِفَاع.

### جله‌وهه لته‌کانن

ک: جلەوهه لکیشان. [رئ لیتگرتن، سەرووت کردن]

ف: بازداشتن، جلو بازکشیدن، جلو تکان دادن،

جلوسفت کردن.

ع: قَدَع، قَرَع، اِقْرَاع، وَقَم، شَنَق، رَوَع، كَبَح، كَفَح.

کَمَح، كَمَح، جَذَبُ الْعِئَان.

جله‌وهه لکیشان — جلوه‌وه‌لته‌کانن

## جمعه ← جمعه

## جنس

ل: جووله، جمه، زیوه. [بزوتن]

ف: جنبش.

ع: حرکة، نپیپ، میث، جولة، جولة.

## جشمگ

ل: مدهچک، مزچ دوس. [جشمگ: جومگه دوس].

ف: مچ، مچ دست.

ع: کوع، رُسغ.

وینه ← مَلَوَن

## جمعه

ل: جمه، ههینه، [ههینی (روژی جومعه)].

ف: آدینه. (روز آدینه)

ع: جمعة، حرية، عَرُویة.

## جمنکوت

ل: چنکوت، جهبال. [قهربالغ]

ف: پُر، جنجال.

ع: مَمَلو، ازدحام.

## جنگه

ل: بهنگه، بهن، خرتک، درده له. [جومگه، بهندی ئیتسک]

(جومگه یهغه.)

ف: بَند، پک. (بَند انگشتان)

ع: بُرْجُم، مفصل.

وینه ههیه

## جمنگه نیشه

ل: تیاریز، جگه دهره. [جومگه ژان]

ف: پک درد.

ع: نَقْرَس، وَجَعُ الْمَفَاصِل.

## جمنگه جمنگه

ل: بهن بهن، بهنگه بهنگه. [بهندبهندی نهندام.]

ف: بَندبَند، پک پک.

ع: بُرْجُم بُرْجُم، مَفْصِل مَفْصِل.

## جموجوول

ل: جووله جوول. [بزوتنی زور.]

ف: جنب وجوش، جنبش.

ع: حرکة، رَعَج، قَلَق، نَهَضَة، تَحْرُك، ارتعاج، اِنْفَعَة.

## جمه

ل: هوژه، جووله، جس. [قهربالغی زور که ده لیتی شه پوول]

دهدات.]

ف: آشوب، جنبش، جنجال.

ع: ازدحام، ارتعاج، اِتِّعَاش، تَزَاهُم، تَرَاكُم، تَنَعُّش.

تَمَوُّج، تَنَمُّل، تَحْرُك.

## جمن

ل: جوين. [بزوتن]

ف: جنبیدن.

ع: حرکة، تَحْرُك.

## جن

ل: جنوکه، عهجنه، قژنه سهره، درنج. [جندوکه]

ف: جن، أَجَنَه.

ع: جِن، حِن، خافي، خافياء، شياطين.

## جناس

ل: تۆرم، تۆرم، تۆم، جۆر. [رهگهز، توخم]

ف: گونه، تخم.

ع: جنس، شَرَج، ضَرْب.

## جمنجک

ل: پيشه، نارکه. [نارک: دهنگی نار خورما و میوه.]

ف: جَنجَه، هسته، هستو، خَنسَه.

ع: نُوی، نُوَاة، عَجَم، عَجَمَة، عُجَام، لُبَا.

## جنجک

ل: ریزه، تیکه، کم. [بی، نهخت]

ف: تیکه، پاره، لخت، کم.

ع: قَطْعَة، قَلِيل.

## جمنجک ← جنجکان

## جنجکان

ل: جنجکه، جنجک، قنچکان، هه لئووتیان، کزکوله، دون.

[جیجکان، هه‌ترووشکان]

ف: چنباتمه. (سریان‌شستن.)

ع: قَعْقَزِي، قَرَقَصِي، قُرْقُصَاء

وینه

جنجک ← جنجکان

جنس

ل: تۆرم، تۆرم، جۆز، جناس. [ره‌گه‌ز، توخم]

ف: گونه، جور.

ع: جنس، شَرَج، ضَرْب، قِسْم، نَوْع.

جنس

ل: پارچه، کووتال. [قرماش، کالا]

ف: پارچه، جامه.

ع: بَرِّ، مَتَاع. (جنس)، عَرَض، عَرَض.

جنک

ل: نه‌نج، پل، ریزه. [ورده، پارچه]

ف: آنچه، ریزه، پاره.

ع: شَرَحَة، حُدَّة، زَيْمَة، بَضْعَة، مُزَعَة، قِطْعَة.

جنگیر

[ل: جنوکه‌گر]

ف: جنگیر، دیوگیر.

ع: جَنْجِي، وَفَاق. ساحر.

جهنه

ل: له‌ون، هه‌شهری، سوژمانی، گاندەر، حیز، سازنه.

[قه‌جه، سوژانی]

ف: جه، جاف، غَر، شَلَف، جَلَب، جنده، زنجه،

گُژنده، بَلايه، بَلايه، بَلايه، سیهه، روسی، زغاو،

زغاو، راکاره، بَدکار، نابکار، کُسه، سازنده،

نوازنده.

ع: مَلُوك، قَحْبَة، عَاهِرَة، فَاجِرَة، مِيعَرَة، مُوسَة،

شَلَافَة، فَاحِشَة، شَهَادَة، زَانِيَة، غَانِيَة.

جهنه‌باز

ل: خانباز، ژنباز. [داوین‌پیس، پیاری زیناکار.]

ف: جنده‌باز، ژن‌باز، خانم‌باز.

ع: زانی، طانی، عامر، فاجر، فاسق.

جهنه‌خانه

[ل: قه‌جه‌خانه]

ف: لَهَر، زُغاو، زُغاو، زُغاو، جُنده‌خانه.

ع: ماخور، بَيْتُ الْقَحْبَة، مَفْسَقَة.

ع: جَنْوَب، ثِيَمَن، يَسَار.

جنوکه

ل: جن، عه‌جنه، درنج، قۆنه‌سه‌ره. [جندوکه]

ف: جن، ژن.

ع: جِن، حِن، شَيْطَان.

جنه‌شاره‌وشار

ل: شارانگه‌ر. [(قه‌جه‌ی گه‌راڤ).]

ف: راکاره، شهران‌گرد. (جنده‌ی ولایات‌گرد)

ع: قِلْقَالَة، شَهَادَة.

جنیات

ل: گونا. [تاران ««جینایه‌ت»» و پسته‌کانی گۆپاره.].

ف: گناه. (محرّف «جنایت» است.)

ع: جِنَايَة، وِز، جَنَحَة.

جنيگ

ل: پل‌کریاگ، قیسه‌کریاگ. [جنراو، قیسه‌کراو]

ف: آنجیده، آنجینه، ریزریز. قیسه،

آنجه‌آنجه‌شده.

ع: مَقْرَط، مَحْرَص، مَحْدَد، مَقْطَع، مَخْذَع.

جنین

ل: پل‌پل‌کردن، نه‌نجه‌نه‌نجه‌کردن. [نه‌نجین، رده‌برین]

ف: انجیدن، ریزریز کردن، آنچه‌آنجه‌کردن.

ع: قَرط، حَرَص، خَذَعَبَة، خَذَعْلَة، خَرْدَلَة.

جه

[ل: جه: دانه‌ریله‌یه‌که.]

ف: جو.

ع: سُلْت، شَعِير، قَضِيم.



## جوانه زوه

لک: زوه. [جوانه زوه (زیکیه که به موی گهرماره دروست دهیت.)]

ف: شپروته. (جوششی است از حرارت پیدا می شود.)

ع: بُثور. (بش)

## جوانی

[لک: لاری]

ف: جوانی.

ع: شَبَاب، قُثُوَّة.

## جواب

لک: چوپ، وایژ. سه نهمه. [ولهام. بو سه نهمه]

ف: پاسخ، پاگو.

ع: جَوَاب. رَجع.

## جواوجوی

[لک: زمان بیسی]

ف: پاسخ جویی، پاگو جویی.

ع: بَذَاة.

## جواودان

لک: نامی کردن. [هیواپرا کردن (جواب کردن)]

ف: نومید کردن، نامید کردن. (جواب دادن.)

ع: رَدَّ، وَكَم، اِقْنَاط، اِیْقَام، تَوَقِیم، اِیْناس.

## جواوهودان

[لک: ولهام دانمزه]

ف: پاسخ دادن، پاگودادن.

ع: رَدَّ، تَرْجِیع، اِیْنَاب، اِتْشَاب، تَلْبِیة، اِجَابَة.

## جواهر

لک: گهره، دانه. [جواهرات (هر جور بهردیکی به نرخ.)]

ف: گوهر، جواهر، دانه. (هر سنگ گران بها)

ع: جَوَاهِر. (جَوهر)

## جواهریهن

لک: گهره نشان، دانه نشان. [نه خشینراو به گهره.]

ف: گوهر نشان، جواهر بند، گوهر نگار،

دانه نشان، جواهر نشان.

ع: مُرْمَع، مُكَلَّل، مُجَوهر.

## جواهر نشان ← جواهریهن

## جویار

لک: جوگه بار. [پر له جوگه. (شریتیک که جوگی زوی

تندایه.)]

ف: جویبار. (جایی که جوب زیاد داشته

باشد.)

ع: مَذْنَبَة، مَذَانِب.

## جویار

لک: روخانه. [روبار]

ف: رود، رودخانه.

ع: نهر، طبع، وادی.

## جودان

[لک: رهشایی ددانی پیشه روی نه سپ که له پیریدا ساف

دهیت.)]

ف: جودان، جودانه. (سیاهی دندان جلو

اسپ که در پیری صاف می شود.)

ع: قَضَم.

## جور

لک: جفت، لف، چه شن، دس، وهک، تا، نوخت. [شیره،

هارتا، وهک]

ف: جور، جوره، آرد، جُفت، اُخت، چون، مانند،

تا، لنگه.

ع: مَثَل. مَثِیل، قَرین، مُطابِق، مُوافِق، نَظیر.

## جور

لک: یاسا. (به جور) [شیراز]

ف: جور، سان، کواس، کواسه، کواش، کواشه،

گواش گواشه، روش، آرتنگ، گونه.

ع: وَجْه، طَوْر، اُسْلُوب، مِثَال.

**جۆز**

ك: تَزِم، [ره گز، توخم]

ف: جور، گونه، باک، نَر، سُرده.

ع: نَوْع، صِنْف، شَرْج، لَوْن، ضَرْب، قِسْم، بَاج، فَن، اَفْنُون.

**جۆراو**

[ك: جۆزه كلاشيكى بن چهرمه.]

ف: جوراب، گيوه. [نوعى از گيوه است كه زير آن چرم آزيينه است.]

ع: جَوْرَب.

**جۆراو جۆز**

ك: جورجۆز، جۆزواجۆز. [همه رنگ، همه جۆز]

ف: جورجور، جوراجور، جورواجور، گوناگون، گونه گونه.

ع: مُتَنَوُّع، مُتَفَنَّن، مُتَشَرِّج، مُخْتَلِفُ النُّوع، مُخْتَلِفُ اللُّوْن.

**جۆرنه ت**

ك: زاور، زات، ندرهش، ويران، يارا، دَن، [زراو، وره]

ف: يارا، زهره، زاور، دل، دليرى، دلاورى.

ع: جُرئَة، جَرَاءَة، شَجَاعَة، قُوَّةُ الْقَلْب.

**جۆريزه**

ك: گوريزه، برشت. [لينا تودى]

ف: گُرْبَزَه، جُرْبَزَه.

ع: عُرْضَة، لِيَاقَة، اِسْتِعْدَاد، جَرِيْزَة.

**جۆز جۆز** ← **جۆراو جۆز**

**جۆز**

ك: تاران، گوناسه، رنه. [جدرمه، زيانانه، بژاردن]

ف: تاوان، گُنه سا، گُناه سا.

ع: جُرْم، جَرِيْمَة.

**جۆراو جۆز** ← **جۆراو جۆز**

**جۆرووكه**

ك: زرووكه. [جرىوكه (رهك: دهنگى مشك..)]

ف: ماژموژ، چاو. (صدای موش مثلاً.)

ع: صَنِيف، عَزِيْف، رَجُل، مَدْمَد.

**جۆرووكه جۆرووك** ← **جۆرووكه**

**جۆره**

[ك: بالنده يه كه.]

ف: ژوله، چكاو، چكاوك، چاوَك، چَل، خُجو،

كَيوك، هوژه، مانوك، مانورك، فرغور.

ع: قُبْرَة، قُنْبَرَة، اَبُو الْمَلِيْح.

وينه

**جۆره**

ك: نيزه. [نيزينه ي بالنده و نازه ل.]

ف: جُرّه، نرينه. (نرينه ي طيور و جانوران)

ع: ذَكَر، مُذَكَّرُ الطَّيْر.

**جۆره نه اسپ**

[ك: نه سى چالاک.]

ف: جُرّه اسپ، اسپ چهار دانگ.

ع: فَرَس.

**جۆره بلز**

[ك: بازى نيز.]

ف: جُرّه باز، باز نر.

ع: بَاز. (مُوَكَّث: بازه.)

**جۆره پيلك**

[ك: پياوى پياوانه.]

ف: جُرّه مرد، مرد چهار دانگ.

ع: رَجُل، مَرء، مِشَق.

**جۆره كلاونه**

ك: جوره، جوره كاكوئدار. [جوره پرينه]

ف: چَل، فَرغور.

ع: قُبْرَة، قُنْبَرَة، اَبُو الْمَلِيْح.

وينه ← جۆره

**جۆره كهو**



ك: نېزە كەر. [كەوى نېز].

ف: جۇرەكك، كېك نر.

ع: حَجَل.

**جۆرى**

ك: پەيدا كىردن. (تەلەجۆرى) [بۆگەرەن]

ف: جویی، جۇستن، پیداکردن.

ع: مَلَب، تَقَقَد.

**جۆریان**

ك: گۆریان، جۆرە جۆریون. [ئالوگۆریون. جۆراجۆر یون]

ف: جَزیدن، جاورییدن، رَمش، گوهرییدن،

جوربه جور شدن. گونه گونه شدن.

ع: تَغْيِر، تَبْدُل، تَحْوُل، تَتَوُّع، تَغْنُن، اِخْتِلَاف.

**جۆز**

[ك: جگه.] (جوز نەمەسە.)

ف: جُز.

ع: غَيْر، بَيْد.

**جۆز**

ك: بە جگه، يېجگه. [جگه (جوز من كەس نەهاترە).]

ف: جز. (جز من كسى نيامده.)

ع: غَيْر، سَوِي، بَيْد.

**جۆز**

ك: پاژ. [بەش (بەرامبەرى «گشت».)]

ف: پاژتار. (ضد «كل».)

ع: جُزء.

**جۆز**

ك: جزم. تېكە، پارە. [بەش. بەشيك لە تورنان.]

ف: قَرشيم، وَرشيم. پارە، بېر، لُخت.

ع: كُرَاسَة. جُزء، بَعْض، قِسْمَة، نَصيب، جزم.

**جۆزى**

ك: پاژى، شۆرتك، بې، برى، تېكە، كوت. [بەشى، كەرتىك

(بەرامبەرى «گشتى».)]

ف: پاژتارى، لُختى. (ضد «كلى»)

ع: جُزْئِي.

**جۆزىيات**

ك: پاژيان، پاژىگەل، بېرگەل، تېكەگەل، كوتگەل.

[بەشگەل، كەرتگەل (بەرامبەرى «كوللىيات».)]

ف: پاژتارىيان، لُختيان. (ضد «كلىيات»)

ع: جُزْئِيَات.

**جۆزىيان**

ك: ھەرزىەوا. [درەختىكە.]

ف: گۆزبویا، جۆزبویا.

ع: جُوز بَوَا.

**جۆزەرد**

ك: جۆزەسان. [جۆزەردان (مانگی جۆزەردان).]

ف: جۆزەسان. (ماھ خرداد)

ع: جُوزَاء.

**جۆسە**

ك: جەسە، تەنە، تەن، نەنام. [لەش]

ف: تَن، تَنە، پَيَكَر، اُنْدَام، كَالِيْد.

ع: جُثَّة، جِسْم، جَسَد، بَدَن، قَالِب.

**جۆش**

ك: پىژۆكە، زەر، ھەلژریان. [زىپكە]

ف: جوش، پروش.

ع: مَرَص، مَرَض، بَثَر، بَثُور، حَصَف.

**جۆش**

ك: كۆلیر، كۆل، قۆل، جۆشيان، كۆليان، قۆليان. قَلت،

قَلتە. [كۆلان. قۆلتى ئاوى گەرم.]

ف: جوش، جوشيدن. قُل قُل.

ع: جَيْشَان، غَلِيَان، قُورَان، قُور. اَزِين.

**جۆش**

ك: قۆل قۆلە. [فیچقە، فواره]

ف: جوش، قُغوارە، قُغَارە.

ع: قُورَة.

## جوش

ل: چه سپ. [له حیم: پتکه نووساندنی کاتزا]

ف: بریزه، بریزه، بیزرد، کیدا، کبیدا، کید، کیکن، چسپ، پیوند.

ع: لَحِيم، مَلْعَة.

## جوش

ل: بنتاو. [لقویزی تازه که له بنهوی درخت دهویت.]

ف: ستاک، زخاره، شاخه. (شاخه ی تازه که از بیخ درخت می روید.)

ع: فَسِيل، قَضِيب، غَصَن.

## جوش

ل: خه رکان. [خرکانه، خرک (زیبکه ی دهوچاری منال).]

ف: سپرک، جوش. (جوش صورت بچه.)

ع: سَعْفَة.

## جوش

ل: بای فهرانگ. [ناگه: زیبکه ی دهوچار.]

ف: باد فرنگ.

ع: جَمْرَة.

## جوشان

ل: کولان. [کولان، که لاندن]

ف: جوشاندن، جوشانیدن.

ع: غَلِي، اَز.

## جوشانه

[ل: دهرمانی له ناو ناودا کولار.]

ف: آخ، آخ، گهاب، جلاب، جوشانه.

ع: سَلَاة، نَطُول.

## جوش خواردن

ل: کول خواردن، کولدان. [هاتنه کول (له تورپه بیدا).]

ف: جوش خوردن. (از خشم)

ع: غِيظ، اِغْتِيَاظ.

## جوش دان

ل: چه سپان، چه سپ کردن. [له حیم کردن: پتکه ره

نروساندن کاتزا.]

ف: جوش دادن، بریزه کردن، کبیدنمودن، چسپاندن پیوستن، پیوند کردن.

ع: لَحْم، الحام.

## جوشیان

ل: کولیان، قولیان، قولدان، قلتیان، قلتدان.

[هاتنه کول، قولپدان (وهک: جوشیای تپانه).]

ف: جوشیدن. (دیگ مثلاً.)

ع: غَلِي، غَلِيان، جیش، جیوش، جیشان، عُكُوب، اَزِين.

## جوشیان

ل: هه لوتیان. [هه لوتیان (وهک: جوشیانی نار).]

ف: جوشاک، جوشیدن. (آب مثلاً.)

ع: فُورَان.

## جوشیان

ل: هه لوتیان، هه لوتیان. [بوزان، فهرته نه (وهک: جوشیانی دهریا).]

ف: جوشیدن، آشوب کردن، توفان کردن، شورش. (دریا مثلاً.)

ع: هِجَاج، هِجَاج، اِنْقِلَاب، اِضْطِرَاب.

## جوشیان

ل: تاسه کردن. [تاسه زرو برون]

ف: جوشیدن، تاسه خواری.

ع: اِشْتِیَاق، شَفَقَة، ظَمَأ.

## جوگه ← جوگه له

## جوگه بار

ل: جوتار. [جینگایه که جوگه ی زوری تپدايه.]

ف: جوببار. (جایی که جوی زیاد باشد.)

ع: مَذْنَبَة، مَذَانِب.

## جوگه له

ل: جوگه. [جو، جوگای نار.]

ف: جو، جوب، جوی، ئر، ارغا، ارغاو، ارغاب،  
مَرَكَن.

ع: جَدُول، مَذَنَب، ساقیة، نَهر.  
**جِهگه له**

[ك: چالایه كه له نارکی خورما و پشتی نهسپی قهله و...دا دهیښرت.]

ف: ناو، ناوچه، چوبَك. (گودی ای كه در هسته ی خرما و پشت اسپ فربه و امثال آن است.)

ع: جَدُول، ساقیة.  
**جِهگه ی تازه**

[ك: جوگه له ی نوی]  
ف: مَرَكَن، مَرَاكَن، مَرَعَن.

ع: ساقیة، جَدُول.  
**جولانی** ← **هه لهورك**  
**جوة**

[ك: شایان، چنر]  
ف: جولاه، جولاهه، جشیر، جشیره، جبشیر، جوشیر، جوشیره، همگر، کوفشانه، بافکار، بافنده.

ع: حَاك، وَصَاد، نَسَاج.  
وینه ← دسگای جولایی  
**جولاییکه ره**

ك: کاکله مروشان. [جالجالزكه]  
ف: جولاهك، جولاهه، زجال، کارتنه، تندو، دیوپا، غنكبود.

ع: **غَنكَبوت**.  
وینه  
**جولان**

[ك: خاویښ كرده ی جوگه له قور و لیته.]  
ف: جوب مالی، جوی مال.

ع: تاتیة.  
**جوله**

ك: بر، تیکه، پارچه. [رسته، برگه، بهند]  
ف: زوره، فَرَا، پارچه.

ع: جُمَلَة، فِقْرَة، سُوْرَة.  
**جوند په یده سته**

ك: گون سه گاری. [گونی سه گلاو كه بڼه درمان دهیښت].  
ف: گُند بیډسټر، گُند ویډسټر، هز د گُند، آش پچه گان، خایه ی سگ آبی.

ع: جند قوی، جندیډسټر، (خُصیة القُضاة)  
**جُونگ**

ك: تَوْر، قین. [تار، لورت کردن]  
ف: تور، تول، خشم.

ع: قَهْر، غیظ، اُنُوف، فِرَك.  
**جُونگ کردن**

ك: تَوْر یان، قین کردن. [تار کردن، لورت کردن]  
ف: توریډن، تولیډن، رمیډن، خشم کردن.

ع: قَهْر، نَكف، زَم، فِرَك، سَام، اَنَف، تَشْمُخ، سَخَط، اغتیاظ.  
**جُونگه جُونگ**

ك: میزه میز، ویزه ویز. [نوزونه نوز، بوله بول]  
ف: لُندلُند، وُوز، غُر غُر.

ع: خَنین، دَنین، دَنَدَة.  
**جوو**

ك: جولَه كه، موسایی. [یهودی]  
ف: جُهود، یهودی، یهود.

ع: اسرائیلی، موسوی، یهودی.  
**جووت** ← **جفت** [دشه یه کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**جوو جوو**

ك: جانهور. [میروو (جانهوری ورد).]  
ف: جوو. (جانور ریز)

ع: هَوَام.

## جووجه له

ك: جويچك، جويك. [جويچك]

ف: جوجه، جوژه، چوژه، كريشك، فروگ.

ع: فرخ، قوب، جَوَزَلَه، فَرُوج، نَقف، نَقف.

وینه

## جووچك ← جووجه له

## جووچكه

ك: دور، درچكه، كللك، قَلِينچكه. [نه ندامينكي له شي

گياندارانه.]

ف: دُم، دُنْب، دُنْبال، دُنْباله، شَم.

ع: مُرُخ، زَمَك، زِمَكِي، دُنْب.

## جووچكه

ك: دورچكه، قَلِينچكه، شَوْن، دوا. [كلكه]

ف: دُنْبال، دُنْباله.

ع: تابع، دُنْبَه، دُنْباه، عَقِب، عَقِيْب.

## جووچكه ← جووجه له

## جووچكه برياك

ك: دوربيريگ، دوابريگ. [دوابراو، بَرِدَچَه]

ف: كَبِج، كَبْجَه، گَنْجَه، بَكَنگ، دُم بُريده.

ع: اَبَر، مُرَحَم.

## جووچكه له قِي

[ك: كلكه سوته، زمانلورسي]

ف: دُم لابه، دُم جُنْباندن.

ع: مَصع، بَصْبَصَه، تَبَصْبُص.

## جووچكه ناوكه ل گرتن

[ك: كلك خسته نارگن]

ف: دُم به خود گرفتن، دُم ميان پا گرفتن.

ع: كَشَح، اِسْتِفْخار.

## جووَر ← جووجه

## جووَرِه

[ك: جووَرِه (دهنگي باريك).]

ف: صدای باريك.

ع: صَرِيْف، صَرِيْر.

## جووَرِيان

ك: به شوكيان، شه پوكيان، هه رسيان. [سه ريشتيان]

ف: رَمَزَك، رِيژَك، شَپَلِيْدَن، پَلَمَسِيْدَن، نَدانسته

گفتن.

ع: سَهو، خَطَا، فَهو.

## جووَر

ك: جووَر، شِر، جووَرِه. [دهنگي باريك (واك: دهنگي تر).]

ف: جووَر، گوز، شر. (صدای گوز مثلاً.)

ع: جَوَز.

## جووَرِه

ك: جووَر. [دهنگي باريك (واك: دهنگي تر).]

ف: گوز، جووَرِه. (صدای گوز مثلاً.)

ع: جُوَز.

## جووَرِه جووَر

[ك: نووَرِه نووَر (گريان به دهنگي نرم).]

ف: زوَوِه، زَوويه. (گريه با صدای ضعيف)

ع: مَرِيْر، عَواء.

## جووَرِه له ← دووَرِه له

## جوووق

ك: جوووقه، گهل، دهسه، گورو. [تيپ، دهسته]

ف: جوووق، جوووق، گروو، دهسته، فوووق، جَفاله.

ع: جَمع، جَماعَه، عِدَه، فِرَقَه، جَووق، جَووقَه، فَووق.

فود، فند.

## جوووق جوووق

ك: گهل گهل، دهسه دهسه. [تيپ تيپ]

ف: جوووق جوووق، جوووقه جوووقه، دهسته دهسته،

گروه گروه.

ع: اَفناد، اَفنادا، اَفوادا، فِرَقا.

## جوووقن

ك: فيقن، له رَك. [لاوازي بيتهيز.]

ف: ريقو، لاغرَك.

ع: ضُويمِر، زُوَيْيل.

**جوړك**

ك: جوړكی، جادوړباز. [سیرباز]

ف: جوړكی، جادوگر، افسونباز، نیرنگباز، افسون نویس.

ع: ساحر، راقی، حاوی، رَقَاء، جوړكی.**جوړك** ← **جوړكه****جوړكن**

ك: ميزن. [نورزه نورزكەر، بوله بولكەر]

ف: وزوزو، وزوزكن.

ع: حَنَّان.

**جوړكه**

ك: جرړوكه، جيكه، جريكه. [ورده دهنگی بالدار. (بږ نمونه: دهنگی چوله كه.)]

ف: چاوپاڼو، جيك جيك. (صدای گنجشك مثلاً.)

ع: زُقِيَّة، زَقْرَقَة، صَنِي.

**جوړكی** ← **جوړك****جوړوله** ← **جوړوله****جوړولهكه**

ك: جوړ، مورسای. [یډه مړودی]

ف: جهود، يهود، يهودی.

ع: اسرائيلي، بني اسرائيل، موسوي، يهود.

**جوړولان**

ك: جواڼ، زيوان. [بزواندن، ته كان پيدان]

ف: جنباندن، جنبانیدن.

ع: قَلَقَة، دَادَاة، ضَعْفَة، اِقْلَاق، تحريك.

**جوړك** ← **جوړوجه له****جوړوله**

ك: جَس، جسمه، زيړه، لهړه. [بزوتن]

ف: جنبش.

ع: هَيْث، دَبِيب، جَوْلَة، جَوْلَة، حَرَكَة.**جوړليان**

ك: جوړين، زيوړيان. [بزوتن، جوړلان]

ف: جنبیدن، جنبش.

ع: دَبِيب، تَحْرُك، اِجْتِيَال.

**جوړليانه وه**

ك: جوړينهړه. [جوړلانهړه، بزوتن]

ف: جنبیدن.

ع: تَحْرُك، اِجْتِيَال.

**جوړه رووته**

[ك: جوړی بې تړيكل.]

ف: برهنه جو، جو برهنه.

ع: سُنْتُ.

**جوړا**

ك: پاڼې، پرسا، جوړينه. [خوازيار]

ف: جویا، جوینده، پژوه، پژوهنده، خواهان، پرسا، پُرسنده.

ع: مُتَفَحِّص، مُتَجَسِّس، طَالِب، مُنْشِد، مُلْتَمِس، مُسْتَقْصِي، سَائِل، مُسْتَفْهِم.

**جوړيايوون**

ك: پرسین، پاڼې یوون، بشکانن. [خوازيار يوون، داواکردن]

ف: پژوهيدن، جویااشدن، خواستن، جستجوکردن، کافتن، پرسیدن.

ع: تَفْحُص، تَجَسُّس، طَلَب، سُؤَال، اِسْتِصْاء، اِسْتِفْهَام، نَشْد، اِلْتِمَاس.

**جوړين**

ك: جوړليان، جوړليانهړه، زيوړيان. [دجوړين. [بزوتن]

ف: جنبیدن، جنبش، نویدن، رفتن.

ع: حَرَكَة، تَحْرُك، ضَرْب، اِخْتِلَاج، رَحِيل، اِرْتِحَال.

**جوړين**

ك: دژين، دژمان. [جنيړ]

ف: دژشام، دژنام، دژمان، بدگوښی، ناسزا.

ع: سَب، شَتَم، شَتِيْمَة، خَنِي، فُحْش، قَذَح، قَذَع.

قَذِیْعَة، رَقِث، اَفَك.

**جوین منال**

ل: جوین، جوړبانهره. [بزړوتنی کوزپه.]

ف: جنبییدن. (جنبییدن بچه)

ع: قَمَس، شُوم، تَهْلُج، اِرْتِکَاض، اِمْتِخَاض، تَحْرُک.

**جوینه — جویا**

ل: له. (جه توه له تو) [ل، ژ: نامرازی پتوندیده.]

ف: از. (از تو)

ع: مَن، عَن، (مَنک)

**جه بر**

ل: زړ، زړه کی، بی‌همه‌سانه. [ناچاری، خوته‌ریست]

ف: گُبر، زور، زورکی، آخواستی.

ع: جَبَر، غیر ارادی.

**جه بری**

ل: زړ، زړه کی. [ناچاری، خوته‌ریست، (بدرامبه‌ری

«نیختیاری».)]

ف: شَمپوری. (ضد «اختیاری»)

ع: قَسری، جَبری، غیر ارادی، غیر طَبِیعی.

**جه به رووت**

ل: گدوره‌یی. [ده‌لالت، شانوشکر]

ف: بُزُرگی، خدیوی، کی‌آباد.

ع: جَبَرُوت، عَظَمَة.

**جه ه‌نم**

ل: دوزخ. [دوزخ]

ف: دوزخ، نَمَگه، گَهَنَم، جَهَنَم، جَهَنَدَم، دَمَنَدان،

مَرزغان، مَرزغن.

ع: سَقَر، سَقَر، سَعِیر، فَلَک، جَحِیم، هَاوِیَة، نَهاپ،

**جَهَنَم****جه خت**

[ل: باش پوهاتن (پژمهی دوهمه.)]

ف: جَخَد. (عطسه‌ی جفت)

ع: کَدَس، کَادِس.

**جه خت**

[ل: په‌له. ه‌دول]

ف: جَخَت، زود، چسپان، کوشش.

ع: سَرِیْعاً، جَهْد، سَعِی.

**جه د**

ل: بار، باره‌گه‌وره، [باره‌گه‌وره (بارکی بارک. بارکی

دایک)]

ف: نیا، بابا، پدربزرگ. (پدر پدر. پدر مادر)

ع: جَدَّ، (أَبُوأَب، أَبُ الْأُم)

**جه ده‌ل**

ل: شیب‌پان، قسه‌ززان‌دان. [ده‌مه‌قاله مشتمل]

ف: مری، اردب، ستیز.

ع: جَدَل، جِدال، تَجَادُل، نِزاع، مُخَاصَمَة، مَرِیَة.

**جه‌ری****جه‌دی**

ل: گَنسک. [کارژه‌له (که‌لوی دهیم.)]

ف: بُزْغاله. (برج دهم)

ع: جَدِی، عَناق. (بُرْجُ الْجَدِی)

**جه‌ر**

ل: پیچ. [بورغور]

ف: پیچ. (میخ پیچ)

ع: لَوْب، بَرغی.

**جه‌ه‌نم****جه‌راج**

ل: دهمانکر، شکسه‌بس. [برینکار. نِسک‌گروه]

ف: گَرَتو، پزَشک، پزَسک، خسته‌چی،

خسته‌بند، شکسته‌بند.

ع: جَرَّاح، جَرَّاحِی، مُعالِج.

**جه‌راحت**

ل: زه‌م. زروخ، چلک. [برین. کیم]

ف: ریش، رَحْم، وَلَانَه، ریم، چَخ، نُلَج، شوخ، ستیم، آستیم، آزیخ، چَرک، خم.

ع: جَرَج، جُرَج، جَرَاخَة، قَبیح، صَدید، غَثِث، غَذِذ. **جهرائن**

ك: جهردان، سفته و كردن، پیچدان. [توند بادان، كرژ كردن]  
ف: پیچ دادن، سفت كردن، تاب دادن.

ع: شَد، قَتَل، جَدَل، نَشَط، احكام. **جهرجهره**

ك: جهرجهر. [نامیزی مه لگوزینی نار له بیر]  
ف: جَرَجَر، چَرخ، چَرخاب، خَرَبَلَه، دولا به.

ع: عِكم، قامة، مَنْجور، مَحالة، يَكْرَة، دُولاب. **وینه**

**جهردان**

ك: جهرائن، پیچدان، سفته و كردن. [توند بادان، كرژ كردن]  
ف: پیچدان، سفت كردن. تاب دادن.

ع: شَد، نَشَط، احكام، قَتَل، جَدَل. **جهرده**

ك: چَهته، رازَن، ته ریده، خراوه كهر، گهرده نه گیر. [ریگر]  
ف: زَهَرَن، رَاهَن، مَنگَل، سالوک، راهدار، راهبند، دزد گردنه.

ع: قَمَاط، عَمُوط، سِنَمَار، أَطْلَس، جَرِیدَة، شِص، لَص، قاطع الطریق.

**جهرگ**

ك: جگهر. [نه ندامتکی نار له شه]  
ف: پوت، جگر.

ع: كَبَد، كَبَد، كَبَد. **جهرکه**

ك: جهته. [کرمنه]

ف: جَرگه، كُرنگه، كُرنگ، كُرند، كُرنده.

ع: جَمع، جَماعة. حَلَقَة، صَف، رَدیف.

**جهروپیچدن**

ك: پیچ دان. [بایپیچدن] [توند بادان، كرژ كردن]

ف: پیچ دادن، تاب دادن.

ع: اِدماج، جَدَل، قَتَل، بَرَم، شَد.

**جهره ناو**

ك: تَوَر تَوَر كاو، نارو کی. [تراو، ته ر] [هه شتیکی تراو.]

ف: آبکی، تر. (هر چیز آبکی)

ع: رَقِیق، مانع.

**جهره یان**

ك: گهریان، چهرخیان، بگردن، دابگردن، گوزارشت. [رهوت،

تیپه رین]

ف: گذارش، گردش، گذشتن.

ع: جَرِیان، سَرِیان، مُضَو، مُضِی.

**جهریمه**

ك: گوناسه، رنه، ستم، زوره کی، تاوان. [زیانانه. قهره بوی مهته].

ف: گُنه سا، گُناه سا، ستم، تاوان، زورکی.

ع: جَرِیمَة، جُرم.

**جهزا**

ك: پاداشت، ته لافی، سزا. [توله، پاداش، قهره بوی]

ف: سزا، پاداش، داشاد، داشن، کَیْفَر، شپان.

ع: جَزاء، مُکافاة.

**جهزب**

ك: گیر، کیش، کیشه، کیشان. [راکیشان]

ف: کُشش، کشایی، کشدن.

ع: جَذَب.

**جهزبوده**

ك: گیره کیشه، گیرگوریز، کیشهرت، کیشه بهرده.

[راکیشان و پالنان]

ف: گیروگوریز، کُشش و گوریز.

ع: اَلْجَذْبُ وَ الدَّافِع.

**جهزر**

ك: ریشه. [رهگ «سی» ره گی «نو» به.]

ف: ریشه، ریشه‌ی مال. (۳ جذر ۹ است.)

ع: جَذَر، جِذَر، أَصْل.

#### جهرز

ل: نیشتمره، نیشتاو، کفت. [کشانه‌وی ناو (بهرامبه‌ری

«مهدد: خیتاز».]

ف: آب‌نشین، (ضد «مَد»)

ع: جَزَر.

#### جهرزه‌ده

ل: نیشتاو و خیتاز، کفتوکر، نشت‌وخیتز. [هه‌ستان و

کشانه‌وی ناوی ده‌ریا.]

ف: آب‌نشین و آب‌خیز، نشست و خیز.

ع: جَزَر و مَد.

#### جهرزه‌هه

ل: نازار، رنج، [سزا]

ف: آزار، چَرَس، سزا، رنج.

ع: اَذِيَّة، اَذَى، عَذَاب، ضَجَر، ثَعَب، مِحْنَة، عَنَّا،

عِقَاب.

#### جهزه

ل: به‌خته، چوارخرت. [به‌رانی دوساله یا چوارساله.]

ف: بخته، (گوسفند نو دوساله یا چهار ساله)

ع: جَذَع.

#### جهزیره

ل: گِزاره، [دوررگه]

ف: جَز، بیله، خواست، خواست، ادراک، آداک.

ع: جَزِيرَة.

وینه <۲>

#### جهژن

[ل: جِژَنه (روژنی شادی).]

ف: جشن.

ع: عِيد، يَوْمُ السُّرُور.

#### جهژنانه

[ل: خه‌لات به هوئی روژنی جه‌ژنه‌ره.]

ف: جَشَنانه، دست‌لاف.

ع: عِيدِي، عِيدِيَّة.

#### جه‌ساره‌ت

ل: هه‌ره‌گی، پرکیشی، ده‌لی، نه‌ترسی، گوساخی،

پروپویی. [بی‌پروایی، زات‌کردن. بیشه‌رمی]

ف: هرزگی، پُروویی، گُستاخ، نیوا، نَترسی،

بی‌باکی، بی‌پروایی، پُردلی.

ع: جَسَارَة، اجْتِرَاء، اِقْدَام، تَطَاوُل، تَهَوُّر.

#### جه‌سور

ل: ده‌ل، دلیر، گوساخ، ده‌سور، بازه‌له، پروپو، هه‌ره.

[بی‌په‌روا. بیشه‌رم]

ف: پُرو، گُستاخ، روباز، بی‌باک، بی‌پروا، دلیر.

ع: جَسُور، جَرِيء، شُجَاع، مُتَهَوِّر.

#### جه‌شه

ل: لاشه، نه‌نام، ته‌ن. [له‌ش، قالب]

ف: تَن، تُون، اَبْدَام، اَنْدَام، بَر، پِیْکَر، کَالِب، کَالْبَد.

ع: جِسْم، جُثَّة، جُثْمَان، بَدَن، جَسَد، رَوَق، طُنْ،

#### قالب

#### جه‌شوق

ل: جَرِي، سَنُوق. [سندروق]

ف: جَعْبِه، صَنْدُوق، صَنْدُوقْچه.

ع: سَفِيطَه، صَنْدُوق، صَنْدُوقْه، دُرْج.

وینه—سَنُوق

#### جه‌شنگ

ل: فِيشه‌کگیر. [فیشه‌کدان]

ف: جَعْبِه، فِشَنگ‌گیر، جای فِشَنگ.

ع: جَعْبَة، كِنَانَة.

وینه

#### جه‌عه‌بی عه‌تاری

ل: ده‌ماندان. [سنورقی ده‌مانگر]

ف: تَبَنگو، کَک‌دان.

ع: جَوْنَة.



## جهفا

ك: به‌دی، به‌درفتاری، دل‌نازاری، سازار، جه‌ور، زووخار.

[ستم]

ف: بَدی، زشتی، نُرشتی، آزار، سستم، دل‌آزاری، جفا.

ع: جَوْر، جَفَاء، ظُلم.

## جهفت

[ك: توتیكلی به‌پرو و كلکاف<sup>۱</sup>.]

ف: جَفَت، (پوست بلوط و كلکاف)

ع: عَفَص.

## جهفه‌نگ

ك: هه‌لیت. [رواره، قسه‌ی بی‌سه‌روین.]

ف: جَه‌فَنگ، بیخود، بیهوده، چرند. (سخن مزخرف)

ع: شَنْدَر، مَذَر، هُذَاء، هَذیان.

## جهفه‌نگ

ك: دركه، گوشه. [هَیْمَا، نیدیروم]

ف: سیم، گوش، نَمَار، نَدَنش، پَرخیده.

ع: وَدَس، وَدَص، كِنَايَة، اِشَارَة، تَعْرِیص، اِشعار.

## جهلا

ك: به‌رداخ. [ساف و لووس]

ف: پَرِداخ، پَرِداغ، پَرِداز، پَرِداس، زِدایش.

ع: جَلَاء، صَيَقَل.

## جهلا دان

ك: به‌رداخ دان. [لووس کردن، شه‌وقدار کردن]

ف: پَرِداخ‌دان، پَرِداختن، زِدودن.

ع: جَلِي، جَلُو، جَلَاء، صَقَل، شَوَف.

## جهلال

ك: گه‌روهی، ته‌مه‌راق. [شانوشكز]

ف: بزرگی، شكوه، سَتَرگش، برآشفتن.

ع: عَظْمَة، كِبَرِیاء، جَبَرُوت، جَلال.

## جهلاه

ك: ناو خوا، خوایی. [ناوی خدا، خوایه‌تی]

ف: خدا، نام‌خدا. خدایی.

ع: اَلله، اَلْهُیَّه.

## جهلاو

ك: نه‌سه‌چی. [جه‌للاد، سه‌ری، بكوژ (میرغه‌زه‌ب)]

ف: دَزْخیم، نَسْخچی. (میر غَضَب)

ع: جَلَاد.

## جهلب

ك: كیشان. [راكیشان]

ف: كَشش، كَشیدن.

ع: جَلَب، جَذَب، جَز.

## جهلاله

ك: چه‌په‌تخور. [پیسغور (بالنده یا ناژان).]

ف: وُژَن خوار، پَلید خوار، پاچایه خوار. (مرغ یا حیوان)

ع: جَلَالَة.

## جهلا

ك: به‌رداخ. [ساف و لووس]

ف: پَرِداخ، پَرِداغ، پَرِداز، پَرِداس، زِدایش.

ع: صَيَقَل، جَلَاء.

## جهلد

ك: به‌رگ. [دیروی ده‌روهی هه‌ندی شت که پارێزروی

ناووه‌یه‌تی. (روك به‌رگی كتیب).]

ف: به‌رگ. (برگی کتاب مثلاً).

ع: جَلَد، عِفَاص، حِفَاف.

## جهلد

ك: گوج، زرنگ، قوچاخ. [جالاك]

ف: چُست، چالاک، چابُك، زرنگ، تَجا، دُژن.

ع: جَلَد، جَلید، سَرِیع.

## جهله

۱- كلکاف: به‌ریکی دارمازوه. (ر. ر)



**جمعیه**

ك: كومه له، جه له، جه له ب، گهل، جه نجال، ده سگهل.

[لیژنه، دهسته]

ف: چبیره، گروزه، مردمان مردم، رم، کسان.

ع: جمع، جماعة، جمعیه، لجنه، بوش، هوش،

حفلة، رم.

**جهم کردن**

ك: كز کردن، گرده کردن، جهمه کردن، گلیره کردن،

جهله کردن. [كوژدنده، خسته سهره ك.]

ف: گرد کردن، گروزه کردن، چبیره کردن،

توده کردن.

ع: جمع.

**جهه بوون**

ك: گرده بوون، گلیره بوون، کوپسون، جهله بوون، گهل

بستن. [كوپوونه، خپوونه]

ف: گرد شدن، چبیره شدن، گروزه شدن،

توده شدن.

ع: اجتماع.

**جهه وکړدن**

ك: كز کردن، گرده وکړدن، گلیره وکړدن، جهله وکړدن،

گرده واری کردن، خړ کردن. [كوژدنده]

ف: گرد کردن، چبیره کردن، گروزه کردن،

توده کردن، گردآوری کردن.

ع: جمع، قرش.

**جهه ميعنه**

ك: گشت، يه كهر، به جار يكا. [تينگرا]

ف: همه، همگی، يكهو.

ع: جميعاً.

**جهه مين**

ك: توپل، نا توپل، پيشانی. [توپل، ناچار]

ف: جبين، پيشانی، چكاد، جهاد، چماچم.

ع: جبهه، ناصیه، جبين.

**جهه ناب**

ك: ناغه. [گهروه، بهرتر]

ف: شت، آقا.

ع: جناب، سيد.

**جهه نتيانه**

[ك: گياهه كه بو درمان ده شيت.]

ف: گوشلو، جنتيانا، جرمقانی.

ع: كف الذئب، كف الأرنب، دواء الحية.

**جهه نجال**

ك: چتوكت. [قهره بال]

ف: جنجال.

ع: ازبحام، جمعیه، ارتعاج.

**جهه ننگ**

ك: شهر، داوا، نهمرد. [همرا و له يلدان.]

ف: جنگ، رزم، پیگار، نبرد، نورد، ناورد، آورد،

کارزار، زدو خورد.

ع: حرب، قتال، هجاء، هيجا، وغم، وغي، وغي،

وقعة، عوان، كفاح، عراق، اعتراض، عويكة، تعاون،

غزو، جهاد، جدال، مبارزة، ضرب، پزان.

**جهه ننگ**

ك: شهر، داوا، شهر پوتان. [جنگلوش، مشتومر، درؤمنی]

ف: جنگ، ستیز، آفتد، توا، پرخاش، فرخاش،

دشمنی.

ع: نزاع، جدال، دعوى، خصومة، دوكة، مضاجعة.

**جهه نگران**

ك: شهر كمر، ليندر، بزمن، شمشير كروژ. [جهه نكاره]

ف: جنج، كريسك، جنگی، جنگجو، رزم خواه،

رزم يوز، دليل، دلاور، سلحشور.

ع: غموس، محارب، شجاع، مبارز، حربي.

جهه نگرانی - جهه نگران

جهه ننگ زهرگمری

[ك: شهری بدهله قهس.]

ف: جنگ زرگری، جنگ ساختگی.

ع: نزاع صنّاعی.

**جهنگا**

[ك: میدانی شهر، بهری شهر.]

ف: گرنک، جنگگاه، رزمگاه، نبردگاه، ناوردگاه،

آوردگاه.

ع: معركة، مقتلة، مضمار، میدان.

**جهنگوگوریز**

[ك: هیرش کردن و هلاکتن.]

ف: جنگ و گریز.

ع: الْكَرُّ وَالْفَرُّ، الْكَرُّ بَعْدَ الْفَرِّ.

**جهنگه**

ك: دارسان، شه خن، [دارستان، لیرهوار]

ف: جنگل، کُشنی، غیشه.

ع: أجم، غیضة.

**جهنگه لسان**

ك: جهنگه، دارسان، [دارستان، لیرهوار]

ف: جنگل، کُشنی، جنگلستان، درختستان.

ع: غیاض، مشاجر، (مشجر)

**جهنوب**

ك: راس، لای راس، [باشور (نه گهر روو بکهریته رزّه هلات،

باشور ده که ویتته لای راستهوه.)]

ف: راست، نیمروز، (هرگاه روبه روی مشرق

بایستید، دست راست طرف جنوب است.)

**جهنه ب**

ك: روالت، شیوه، [بیچم]

ف: رو، رخسار، شیوه، ینگ، نرند، فتن، یازند.

ع: عارض، شکل، صورة.

**جهنین**

ك: ناوله مه، [ناوله مه: بیتجروی نار زگی که هینشتا خوی

نه گرتوره.]

ف: فگانه، افگانه، آبگانه.

ع: جَین، سقط.

**جهواز**

ك: رهوابون، رجوابی، [ری دراو، په سهند]

ف: روا بودن، روایی.

ع: جَوَاز، سَوَغ.

**جهواز**

ك: پته، پاس، پهساپورت، [پاساپورت]

ف: پته، پاسپورت، گذرنامه، پاس. (تذکره ی

عبور)

ع: جَوَاز، تَذْکِرَة، فَسَح، فَتَه، پاسپورت، پاساپورت.

**جهرابورط**

**جهور**

ك: ستم، زور، جفا، زوخواو، [دهدریژی، ناحه قی]

ف: زور، ستم، پُشننگ، زشتی.

ع: جَوْر، ظُلم، جُفا، عُدوان.

**جهوز**

ك: نارگیل، [گوریزی هیندی.]

ف: گوز، نارگیل.

ع: جَوَز، نَارِجِل، الْجَوَزُ الْهِنْدِي.

وینه

**جهوزا**

ك: ترازو، [دوانه (که لوی سینه م.)]

ف: ترازو، دوپیکر، (برج سوم)

ع: جَوَاز، جَبَّار، ثَوَّامان.

**جهوزقه**

[ك: قه یسی یا قوخ که کاکله ی باده م یا کاکله ی گوریز

ده خنه نای و رشکی ده کن.)]

ف: شرمس، خوبانی، گوزا گند، گوزا غند،

جوز قند، (زردآلو یا شفتالو، که مغز بادام یا

مغز گردو در آن نهند و خشک کنند.)

ع: مِشَلَوَن، مِشَجَوَن.

**جهوزماسیل**

لک: تاتَوَنه، [رره کینکی زه هراویه.]

ف: تاتوره، پاتوله، گوزکُنا.

ع: جَوَن مائِل، جَوَن مُقَاتِل.

**جهوزه گری**

لک: گریه کی قوتیجه ناسایه که بو جوانی له شتی دده ن.

ف: گوزگره، جوزگره.

ع: جَوِزِيَّة. (العقدة الجوزية)

**جهوشه ن**

لک: زری، کراس زری، [زره: سهرکهوای ناسنین.]

ف: جوشن، چُغَل، خُنْغَل.

ع: يَلْبَة، جَوْشَن.

**وینه****جهوو ههوا**

لک: ناسمان، ههوا، حهوا، [بو تاشایی بی پرانه روی ناسمان.]

ف: نیوراد، بَناد، نَوده، ههوا، آسمان، (فضای

لایتناهی)

ع: جَو، سُکاک، سَما، هَواء، فضاء.

**جهوهمر**

لک: توده، سهختی، [بهلا، دژواری]

ف: سهختی، آسیب.

ع: شِدَّة، بُؤس، بَاساء، مُصِيبَة، بَلِيَّة، حادِثَة،

نازلة.

**جهوهمر**

لک: شیه، [گهوهمر (پوخته و کرزکی شت.)]

ف: گوهر، جوهر، ویژ، ویژه، بیژه، آویژه، ناب،

ژاو. (خلاصه و اصل ماده)

ع: جَوهر، خُلَاصَة، عَصَارَة.

**جهوهمر**

لک: گهوهمر، کوته، قوماش، [مالک، بنه دیت (بهرامبهری

«عهدهز»].<sup>۱</sup>

ف: گوهر، فرهوهر، (ضد «عرض»)

ع: جَوهر، مادَّة، أصل، ماهیَّة، میوئی.

**جهوهمر**

لک: خالو میل (رهک: جهوهری تیخ.)

ف: جوهر، پَرند، پَرنگ، کُنخت. (جوهر تیغ

مثلاً.)

ع: دَرِي، وَشِي، أَثَر، أَثَر، جَوهر، فَرند، افرند.

**جهوهمر**

لک: رنگ، [بوییه (رنگی له رهوک گیراو.)]

ف: رنگ، جوهر، (رنگهای نیباتی.)

ع: صِبغ، لَوَن.

**جهوهمر**

لک: جوربوزه، [لیتهاتروی]

ف: جوهر، گُربُزه، جُربُزه، زَرنگی، فُرزاتنگی.

ع: عُرْضَة، اِسْتِعْدَاد، لِبَاقَة، جَرِبَة.

**جهوهمر**

لک: چنار

ف: چنار، چنال.

ع: دُلِب، ساج.

**وینه****جهوهمر فاسن**

لک: خلت و چهپه لی ناسن.

ف: فَنجَنوش، اَقَنجوش.

ع: خُبْثُ الحَدِيد.

**جهوهمر فهرده**لک: پیتره، [مالک، ره گمز (گهوهمری تاقانه).]<sup>۲</sup>

ف: تکاگوهر.

۱ - «جهوهمر» و «عهدهز» دوو زاراووی زانستی فلهسهفه و

کهلامن. (ر - ر)

۲ - «جوهر فرد» زاراووی که له زانستی کهلامدا. (ر - ر)

ع: جَوهر قَرْد.

**جهوى**

ك: كه تيره، ههنگوژ، [شيره ههنگوژ، روك، ورك: شيره گهزن.]

ف: ژد، شلم، زمج، ژنج، پنانك، كتيرا، كتيره، اَنگوژه.

ع: صمغ، نُكعة، كُثِراء.

**جهوى خوشيك**

ك: گياهه كه شيره كه بۆ ده مان ده شيت.

ف: مَحموده.

ع: سَقْمونيا.

**جهوى كهون**

ك: كه تيره. [شيره گرینی]

ف: ژد، شلم، كتيرا، كتيره.

ع: صمغ، صمغُ القُتاد، كُثِراء.

**جههان**

ك: دنيا، كه يان، رۆژگار. [جهان، رۆژگار]

ف: جههان، دُنيا، گُهان، گُيهان، كُهان، كُيهان،

گيتي، گُتي، رۆكش، نيۆرد، دُشَنگي، رۆزگار.

ع: عالم، دهر، غُرور، كائِنات، دُنيا، اَلْعَالَمُ السُّفْلِي.

**جههان په نا**

ك: تيره ناز. [مه تيريز، سه نگر]

ف: اَلَنگ، اَلَنگ، جههان پناه، سنگ انداز، تيراندان.

ع: مِتراس.

**رینه**

**جههانگير**

ك: دنيا گير. [ناسمان داپوشمر (وړك: ههري تاريك).]

ف: جهان گير. (اُبر مثلاً)

ع: دَجَن، مُطَبَّق.

**جههت**

ك: ريو، شهردن، نه سدل، مایه، سه بارهت. [هز]

ف: رو، رون، شوه، شوَتند، اَنگيزه، چيزه بوز.

ع: عِلّة، سَبَب، جِهَة، وَجه، وَجْهَة، باعِث، مُوجب، مُسْتَلْزِم.

**جههت**

ك: لا. [ناراسته]

ف: سو، اسو، زى، جَن، سون، تَنيزه.

ع: جِهَة، جَانِب، طَرَف، صَوْب، قِبَل، نَاحِيَة.

**جههر**

ك: قين، رل. [رق، تورده يی]

ف: كين، كينه، خشم، غَزَم، غَزَم. (← قين)

ع: قهر، غِيظ، شُنا، شَنَف، وَاب، وَحَر. لُج، مُحَك.

**جههل**

ك: نه زانی، نه زانين، نه دانی، نادانی. [نه فامی]

ف: پُرکان، کانایی، نادانی، نادانستی، ندانستن.

ع: جهل، جِهَالَة، بَلَاهَة.

**جههه نه م**

ك: جهه نه م، دۆزۆق. [دۆزۆخ]

ف: گُهَنَم، گاه نَم، نَمگاه، دوزخ، مَرْزَعَن، مَرْزغان،

نَمَنَدان.

ع: سَعِير، سَقَر، جَحِيم، جَهَنَم.

**جههه وون**

ك: رويارى ناموده ریا.

ف: آمو، آمويه.

ع: جِيحون.

**جههيران**

ك: ناهر. [ناسك (جوړه ناسك) كه له له راگردندا

خاره.]

ف: آهو، جيران. (نوعی است كم نو از آهو.)

ع: غَزَال، اَعْفَر، جِيْران.

**رینه**

**جى**

ك: جينگه. [شوين]

ف: جا، جای، خُهر.

ع: مَحَلّ، مَقام، مَكان.

### جیا

ك: دَور، تال، جیواز. [جودا]

ف: جِدا، دور. تَک، تَک.

ع: غَیر، آخَر، سَوی، ثَرِک، عَلِیحدَة، مَفروز، مُفارق، مُباین، مُنْفَصِل، مُنْکَ، مُنْقَض، مُسْتثنی. مُتَباعد، مَهجور.

### جیلزی

ك: خِلائی، بارانی. ناوتیلانه. پیتتهك. [كه لوبه لی بورك بز مائی زارا.]

ف: وَرْدَك، وَرِدوك.

ع: سَعَف، جِهَازِی.

### جیلگر

ك: جیا، جیاراز. [تابیه تی، جودا]

ف: جُداگانه، جدا.

ع: غَیر، سَوی، سَوی، عَلِیحدَة، مَفروز، مَفروق، مُنْفَصِل.

### جیلواز ← جیلکاز

### جیلوه بوون

ك: تاكه بورون. [دایران، لینگ بلار بورون]

ف: جُداشدن، تاكشدن.

ع: اِنْفِکاک، اِنْفِصال، اِنْفِصاص، اِفْتِراق، مُفارقة، مُفاصاة، بَینوَة.

### جیلوه کردن

ك: تاكه کردن. [جیا کرده، دایرین]

ف: جُدا کردن، تاك کردن.

ع: فَک، فَصی، فَصل، مَین، قَطع، تَفْرِیق، اِفراز، اِمَارَة، اِبائَة، اِسْتِثناء.

### جیلوه نه بوون

ك: جیا نه بوون، تاكه نه بوون، لکیان، چه سپیان.

[جیا نه بوون، نروسان]

ف: جدا نشدن، چسپیدن، از هم باز نشدن.

ع: لُزوم، لُزوب، لُذوب، لُذِب، لُذِم، لُتِب، لُتوب، لُصوق، عَدَم اِنْفِکاک.

### جیایی

ك: دَوری، تاکی. توفیر. [جودایی. جیارازی]

ف: فُئور، فُروز، جِداایی، دوری، تاکی، تَکی، کنار.

ع: غَیریَة، مُغایِرَة، فَرَق، فَرَقَة، فِراق، اِفْتِراق، مُفارقة، فَصل، اِنْفِصال، قُباعِد، تَفاوُت، بَینوَة، اِسْتِثناء. هِجران.

### جیوان ← جیوان

### جیر

ك: کیش. [چیر: خوگر و نه چیر.]

ف: جیر، کَش.

ع: مَرَن، لَدِن، مُتَمَدّد، مُتَمَطّی، مُتَمَطّط.

### جیره

ك: روزانه. مانگانه. راتو. [مروچه]

ف: وَرستاد، بیستگانی، جِداوی، جیره، روزانه، روزمَره، بادروزه. ماهیانه، ماهانه.

ع: وَظیفَة، جَرایَة، رَزَقَة، تَعین، یَومِیَة، شَهرِیَة، مُشاهَرَة، مُهالَة. راتِب.

### جیره

[ك: دهنگی نامرازی دایرین. هه روه ها: دهنگی لاولاره و شك. (وهك: دهنگی ده رگا.)]

ف: جیر، جیرجیر. (صدای در مثلاً.)

ع: صَرِیف، صَرِیر.

### جیزه

ك: گیزه. [دهنگی زیز باریك. (وهك: دهنگی میش، میشووله، سه ماره، گولله و...)]

ف: جز، وز، وژ. (صدای مگس، پشه، سماور،

گلوله و امثال آن.)

ع: دَین، طَنین.

### جیزه جیز

ل: گیز، گیز. [گیزی زور].

ف: جز جز، وزوز، وزوز.

ع: دندنة، طنطنة، دڭڭ، طڭڭ.

### جیس

ل: تن، بارسا، بارسایی. [قباره (برامبری «جهوهر»)،

تندکان واته لسه کان].

ف: تن، آبدام. [مقابل «جوهر»، تنها به معنی

«اجسام» است.]

ع: جسم، حجم.

### جیس

ل: تن، ندام، جسمه، لاشه. [لش، قالب]

ف: تن، پیکر، اندام، کالبد، بر، تون، کالب.

ع: جسم، جسد، بدن، طن، قالب، جگه، جثمان،

روق.

### جیسمانی

ل: تنی. [نوروی پیروندی به لسه وه هیه.]

ف: تنی، تنانی، آبدامی.

ع: جسمانی.

### جیسمانیکه ل

ل: تنیگه ل. [نور شتانی پیروندیان به لسه وه هیه.]

ف: تنیان، تنانیان، آبدامیان.

ع: جسمانیات.

### جیس کولل

ل: بنه تن، بارسا. [لشی بنه پتی.]

ف: تننبد.

ع: جسم الكل، الجسم الكلي.

### جیفه

ل: مردار، مردارو بووگ. [که لاک]

ف: مردار، لاش، لاشه.

ف: جیفه، میتة.

### جیقان

ل: فیقان. [جوکانندی هندی بالنده (وه) کهو.]

ف: جقیدن، جیق زدن، جیق کشیدن. (کبک

مثلاً.)

ع: زقیة، صیاح.

### جیقلدان

ل: چله دان. [جیکلدان]

ف: جاغر، ژاغر، ژاژ، گژاژ، گژاز، گژاز، گژاز،

گژاز، شانک، شانک.

ع: جرئة، جرئة، حوصلة، ناطقة، غرغرة، نعمة،

### ژاوة

### جیفه

ل: جیکه، فیکه، زیکه. [دهنگی هندی گیاندار (وه) کهو]

دهنگی بالنده، خورک و...]

ف: جیق. [صدای مرغ یا خوگ مثلاً.]

ع: زقیة، زقرقة، صني، صیاح، زقاج.

### جیکجیکه

[ل: نامرازیکه که له گل و کاغذ بو مندالاتی دروست

دهکن و دهنگی لیو دیت.]

ف: جیک جیکه. [چیزی است از گل و کاغذ

برای بچه ها می سازند و صدا می دهد.]

ع: زیقزقة.

### جیکه

ل: جورکه، جوروکه، جریکه، جیفه. [دهنگی هندی

گیاندار (وه) کهو دهنگی چوله که.]

ف: جاو، جیک. [صدای گنجشک مثلاً.]

ع: زقیة، زقرقة، صني، زجل، عزیز.

### جیکه برین

ل: خفه کردن. [خنک کردن (نیدیزمه).]

ف: خفه کردن. [کنایه است.]

۱- جهوهر: زارادی فلسفه و کهلامه. (ر-ر)

۲- جیسی کولل: زارادی فلسفه و کهلامه. (ر-ر)



ع: خَنْق.

**جیکه جیک**

ل: جریکه جریک، جیهه جیق. [جریکه ی زیز. (وهك: دهنگی  
چوله كه.)]

ف: چاوه چاو، جیک جیک. (آواز گنجشک  
مثلاً.)

ع: زُقْرَقَة.

**جیکه نه**

ل: جیکه نه (نامرازی لڑکه شی کرده نه وه.)  
ف: فلخ، لوهننن. (چرخ پنبه کردن)

ع: مِصْلَاج.

وینه

**جیکه نه**

ل: بی ده قره، نه سهرو. [بی تارام، بی سهروت]  
ف: جُنْبان، نا آرام.

ع: زِر، زَرین

**جیکه نه کردن**

[ل: شی کرده نه]

ف: فَلَخودن، فَلَخیدن، فَحْمیدن، فَلَخْمیدن،  
فَرَحْمیدن، پنبه کردن.

ع: حَلَج.

**جیکه نه کریک**

[ل: شی کراره]

ف: فَلَخوده، فَلَخیده، فَحْمیده، فَرَخْمیده،  
فَلَخْمیده، پنبه شده.

ع: مَحْلُوج.

**جیکه**

ل: جی، جا، نیشتمان. [شین، نشینگه]

ف: جا، جای، جایگاه، خُهر، نشیم، نشیمن،  
نشستگاه.

ع: مَحَل، مَکان، مَقام، مَعان، مَسکَن، مَای، مَثوی،

مَغْنی، حَیْز، مَقَر.

**جینگه**

ل: جا، پله. [ده رجه، ناست، ریز]  
ف: جاه، پله.

ع: مَقام، مَنزِلَة، قَدَر، رُتَبَة، مَرثَبَة، جاه.  
**جینگه**

ل: به جینگه، جیهی، باتی، له باتی. [بریتی، له بری، جیات]  
ف: جای، به جای.

ع: عَوَض، بَدَل.

**جینگه**

ل: رَهتخار. [خه رگه، جی خه ر.]

ف: جا، بستر، رخت خواب.

ع: مَنام، مَرَقَد، مَضِجَع، فِرَاش.

**جینگه باز** ← بازگه**جینگه به جینگه**

ل: جینگه جی. گوزاننه وه. [راپه راندن. گواستنه وه]

ف: جابجا، فراهم آوردن.

ع: نَقْل، تَهِیئة.

**جینگه به جینگه کردن**

ل: جوانن، جینگه جی کردن، جینگه گوزانن، گوزاننه وه.  
[گواستنه وه]

ف: جابجا کردن.

ع: نَقْل، تَغْییرُ الْمَحَلِّ، تَخْلِیة.

**جینگه به جینگه کردن**

ل: رویره راکردن، نه راهم هاروردن. [جینگه جی کردن،  
راپه راندن]

ف: جابجا کردن، فراهم آوردن.

ع: تَهِیئة، قَرْتِیْب، تَنْظِیْم، تَادِیة.

**جینگه پای چاروا**

ل: چا پآ. [جینگه سمی چواربی]

ف: جاپای چارپا.

ع: شَرَك.

**جینگه خالیانه**

ك: دیاریه ك كه پاش سه فر كردنی كه سیک ده یه بن بو  
مائی كه سوکاری.]

ف: جای تهی گفتن. پشت پا فرستادن.

ع: تَسْلِيَةُ الْوُدَاعِ.

**جینگه هه رمان**

ك: خدرمانگا، خدرمانگه. [جی خدرمان.]

ف: خرمنگاه، خرمنگه. (جای خرمن)

ع: بَيْدَر، اَنْدَر، جَرِين، مَدَاسَة، مِصْطَح.

**جینگه داخ**

ك: داخگه، داخگا. [شوینی داغ.]

ف: داغگاه، داغگه. (جای داغ)

ع: سَلَع، مَكْرِي.

**جینگه دار**

ك: جینگه نشین، جینشین، جادار. [جنگر]

ف: پیره، پوران، جادار، جانشین.

ع: خَلِيفَة، قَائِم مَقَام. رَافِد. (نَائِب السُّلْطَنَة)

**جینگه شهل**

ك: باخله، تۆمه دانه. [شهلگه]

ف: نَخِير، نَخِيز، تَحْمَدَان، دَارْدَان، دانه دان.

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنْدَانَة.

**جینگه شهم**

ك: شهمگا، شهمگه. [شوینی شهم له شهم داندان.]

ف: زاغوته. (جای شمع در شمع دان)

ع: بُلْبَلَة، مَغْرَزُ الشَّمْع، مَرْكَزُ الشَّمْع.

وینه (۲)

**جینگه کورده وه**

ك: جینگه دان. [نیشته جی کردن]

ف: جادادن.

ع: ثَبْوِيه، اِسْكَان.

**جینگه ملک**

ك: جینگا، میرات، میراتی. [مائی به جیمو له مردوو.]

ف: جاماندن، مرده ری، گاوزاد.

ع: میراث، تَلِيد، لُقَاط، تَرْكَة، مَتْرُوكَة.

**جینگه مان**

ك: جیتان، دواوه مان. [دواکه وتن، به جیتان]

ف: جامدن، پس ماندن، واماندن، ماندن.

ع: قُصُور، تَأَخَّر.

**جینگه مهره زه**

ك: چه لتوو کجاری، مهره زه گا. [مهره زه، برنجه جاری]

ف: کالجا، شالی پایه، شلتوک زار.

ع: مَرَّة.

**جینگه نشین**

ك: جینگه دار، جادار. [جنگر]

ف: پیره، پوران، جانشین، جادار. تَحْت نَشِین.

ع: خَلِيفَة، قَائِم مَقَام. رَافِد. (نَائِب السُّلْطَنَة)

**جینگه نشین**

ك: تَه غَوَا. [دهسته بهر، زامن، کفیل]

ف: بابیزان، بابیزن، شالنگ، پایندان.

ع: كَفِيل، ذَمِيم، ضَامِن.

**جینگه نوپژ**

ك: جانماز. [شوینی نوپژ کردن.]

ف: جانماز، جای نماز. نمازگاه.

ع: مَرْكَع، مَسْجِد، مُصَلًى.

**جینگه نه هام**

ك: جینگه شهل. [شهلگه]

ف: داردان، نخیز.

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس.

**جینگه هاوردن**

ك: به جیتیتان، راپه راندن]

ف: توختن، گُزاردن، به جا آوردن.

ع: اَدَاء، قَضَاء، تَادِيَة.

**جینگه هیشتن**

ك: جی هیشتن. [به جی هیشتن، لینگه ران (وهك) جی هیشتنی]

شتیک.)]

ف: جاگذاشتن. (چیزی مثلاً).

ع: تَخْلِيف، تَرَك، رَفَض.

**جینگه‌هیتشتن**

ك: رده‌برون. [تیه‌رین (وهك: تیه‌رین له ریگه‌ره.)]

ف: جاگذاشتن، ردشدن. (از راه مثلاً)

ع: خُئوس، تَخْلِيف، تَجَاوَز.

**جینگه‌ی**

ك: جیه‌ی، باتی. [له بری (له باتی نه‌وی...)]

ف: به جای. (به جای اینکه...)

ع: اِزاء، بَدَل، عَوَض.

**جینگه‌ی ناوخواردن**ك: ناوخوهری، ناوخوژگه.<sup>۱</sup> [ناوخوژگه]

ف: آبخور، آبشخور.

ع: مَنهَل.

**جینگه‌ی دانیشتن**

ك: نیشتمان. [نشینگه]

ف: جایگاه، جای نشستن.

ع: مَجْلِس، مَقْعَد، مَقْعَدَة.

**جینگه‌ی زه‌خم**

ك: زه‌خگا. [شوینی برین له له‌شدا.]

ف: زخمگاه، جای زخم.

ع: حَبَار، حَبَط، نَذَب، عَاذِر.

**جینگه‌ی سه‌ویوون**

ك: کیلگه. [نمر شوینی ره‌کی لی‌ده‌ویت.]

ف: روییدنگاه، جای سبز شدن.

ع: مَنَبِت.

**جینگه [ی] هه‌نگوهر شیلان**

ك: دوله، دولیان. [شوینی تری گووشن.]

ف: سار، سپار، نسپار، جاست، جواز، جوازان،

گواز، گوازان، چَرخ، چَرخَسْت، چَرخَسْت،

چَرَس، خَرخَسْت.

ع: مَعْصَار، مَعْصَرَة.

**جیل**

ك: جامیل، جوان. [مه‌رزگار]

ف: جوان، بُرنا، نُوچه.

ع: شَاب، فَتَى، مُرَاهِق.

**جیماد**

ك: كوچك، رَهق، وَشك. [بی‌گیان (شتی بیجگه له زینده‌یور

و ره‌ك.)]

ف: بُرَبَسْتَه. (غیر حیوان و نبات)

ع: جِمَاد، جَامِد، حَجَر.

**جیمادات**

ك: کوچکگل، ره‌گدل، وشکگل، کوچکان. [شته بی]

گیانه‌کان.]

ف: بُرَبَسْتگان.

ع: جِمَادَات، جَامِدَات، أَحْجَار.

**جیماع**

ك: گان. [حوت برون، پهرین]

ف: سَکَند، مَرز، جَالَش، چَالَش، نیوَتَش، آمیز،

آمیزه، آمیزش، آمیز، آمیزه، آمیغ، آمیغه،

جُفَت‌شْدن.

ع: جِمَاع، سِفَاد، نِیک، وَطَن، مَبَاشَرَة، مُسَافَرَة.

**جیمه‌رز-زینا****جیوار**

[ك: بارودوخ]

ف: جاور.

ع: خَالَة، وَضَع.

**جیوان**

ك: جیبان، ره‌ختخار. [نویز، جیویان. خه‌وگه]

۱- له ده‌سنووسه‌که‌دا نووسه‌ردا وا نوساره، به‌لام له‌وانه‌یه

»(ناوخوژگه) بیت. (ر-ر)

ف: بيو، رخت خواب. جاي بام.

ع: منامة.

**بيرو**

ل: زيوه. [كانزايه كه.]

ف: جيوه، زيوه، زيوك، زيوه، آبك، سيماب.

ع: قَرَار، رَجَرَج، مَلَيَار، زَنْبَق، زَيْبَق، سَحَاب، اَبَق.

**جيه مان — جيگه مان**

**جيهي**

ل: جيگه، باتي، تهنوا. [له باتي (وهك) له بري فلانه

كهس...]

ف: به جاي. (به جاي فلان مثلاً.)

ع: اِزاه، بَدَل، عَوَض.

**جي هيشتن**

ل: جيگه هيشتن. [به جي هيشتن، لينگه پان، تيپه رين]

ف: هشتن، گذاشتن، جا گذاشتن. رَد شدن.

ع: تَخْلِيْف، خُنوس، ثَرْك، رَفَض، اِخْطَاء، تَجَاوُز،

عُدُول.

## وینہ کانی پیتی ج



جانماز



جاموگه



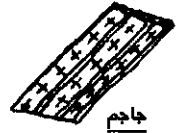
جام



جاروو



جار



جاجم



جلشمور



جقه



جفتار



جفت



جبه



جولایکهره



جوره



جوانوو



جنچکان



جله و خان



جلیسقه



جھعبه



جھزیرہ



جھر جھرہ



جھر



جوو چله



جەيران



جەوهەر



جەوشەن



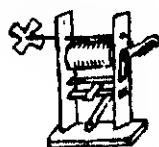
جەوز



جەهان پەنا



چیکەشەم



چیکەنە



# چ

چا ← چاك [روشه يه كي كرماچيه و سووكه لى «چاك».] [خلف «چاك» است بمعنى خوب. كرماچى است.]



ك: چارانه، تيره چا. [پير]

ف: چه، چاه، چاهه.

ع: جُب، اُكْرَة. بئر، رَكِيَّة، كُر، قَلِيْب، قَلود، طَلَوِي، عِيْلَم، قَلَزَم.



ك: چاى. [چاى]

ف: چا، چايى.

ع: شاي، شائي، صا، صائي.



ك: زرنگ، قزچاخ، سوك. [چالاك]

ف: چاُبَك، چابوك، چالاك، چُست، زَرَتَنگ.

ع: جَلَد، مَعِل، فَاَرِه، سَرِيْع، لَذَلَذ، خَفِيْف



ك: دَرِيَز. [دَرُز، هَدَلِيَسْتَه]

ف: چاپ، دروغ، پچيو.

ع: كَذِب، كَذِب، فَرِيَة، تَرْوِيَر.



ك: شه قلن، باسمه. [نوو سينه وهى كتيب به نامير و له بهر گرته وهى.]

ف: چاپ، باسمه.

ع: رَسَم، طَبْع، طِبَاعَة، بَصْمَة



ك: دروژن، دروگه. [دروژكر]

ف: چاپ باز، دروغ گو، دُرگه.

ع: كَذَاب، كَذُوب، مُفْتَرِي، مُزُور، مُتَقَلَّب.

چاپچن ← هه رفچن



ك: شه قلخانه، باسمه خانه. [شوتنى له چاپدان.]

ف: چاپ خانه، باسمه خانه.

ع: مَطْبَعَة، مَرَسْمَة.



ك: دروژده لهسه. [فروفيشان]

ف: چاپ و چوب، ترفند و دروغ.

ع: الكَذِب وَ الْمَيِّن.



ك: پاسه ران، قه ره وئ. [پاسگر، نيشكگر]

ف: يَزَك، پاسبان، پادبان.

ع: حارس، خَفِيْر، قَرَاغُول.



ك: ته شه خه له، شه تاشاخ، به مبول، ده به. [گه پ، ته له كه]

ف: دَبَه، دَغَل، شَلَتَاق، خَر خَشَه، بامبول.



ع: ضَفَو، اِفْتَرَاء، حَيْلَة، خُدْعَة.

### چاچوله باز

ك: ته شخه له باز، شه لتاخ باز، ده به باز، به مبوله باز، چاپ باز، [گهرياز، ته له كه چي]  
ف: دبه باز، دغل باز، شلتاخ باز، بامبول باز، دروغ گو، چاپ باز، ناپاك.

### چاچه قولی

[ك: چيشته قولى]

ف: آش بچه گانه.

ع: طَبِخ الصَّبِيان.

### چاخ

ك: گزشتن. [قه له و]

ف: فربه، چاغ، گنده، آگنده، آگين، تنومند، تنه مند.

ع: ضَخِيم، لَحِيم، بَدِين، سَمِين، رَبِيل، قَطُور، زُهْم، وَدَك، فَيْلَم، سَاخ.

### چاخ

ك: ساز، دورس، ساق، خروش. (دهماخی چاخه.)

[به كه ياف]

ف: چاغ، چاق، خوب، خوش، درست، ساز.

ع: صَحِيح، سَالِم، طَرِب، تَشْيِيط، طَيِّب.

### چاخ

ك: دور، دوره، روزگار، دوران. [زمانه، سهرده م]

ف: نور، نوره، نوران. هنگام، روزگار. زمان، زمانه.

ع: عَصْر، عَهْد، زَمَان، دُور.

### چاخ

ك: قه والته. [بنچاخ] [قه باله، تاپز]

ف: چاك، چك، [بنچاك]

ع: صَكَ، سَنَد، قَبَانَة.

### چاخان

ك: ده له سه، دورز، گوره. [فشه]

ف: چاخان، لاف، گزاف.

ع: جَخَف، جَخِيف، صَنَف، فَيْش، تَفَاخُر، طَامَات.

### چاخانچي

ك: دورزن، ده له سه باز. [فشه باز]

ف: چاخانچي، لاف زن، بادپران، گزاف گو، خودستا.

ع: جَخَاف، فَيَاش، مُتَصَنِّف.

### چاخانو پاخان

ك: دورزه له سه، خومه لكيشان. [فروفيشان]

ف: چاخان و پاخان، لاف و گزاف.

ع: جَخِيف، صَنَف، طَامَات، تَفَاخُر، فَيْش.

### چاخ كردن

ك: دوروس كردن، ساز كردن. [گيتچه ل چاخ كردن. قليان چاخ

كردن] [دروست كردن، ناماده كردن]

ف: چاغ كردن، ساز كردن، درست كردن، فراهم آوردن.

ع: تَهْيِئَة، اِعداد.

### چاهوچل

ك: خانومان، گزشتن. [قه له و]

ف: تنومند، تنه مند، فربه، چاغ.

ع: لَحِيم، سَمِين، بَدِين، وَدَك، زُهْم، رَبِيل، سَاخ.

### چاهه و كردن

ك: دابه ستن. [راگرتنی مالآت بو قه له و بورن (وهك: مه ر.)]

ف: فربه كردن. (گوسفند مثلاً.)

ع: اِزْبَار، اِسْمَان، تَسْمِين.

### چادر

ك: خيروه. [ره شان]

ف: چادر، تاز، خرگاه.

ع: مَضْرَب، فَارْذَة، مَطْلَة، سُرَادِق، خِيْمَة.

### وینه

### چادرگا

ك: خيروهنگا، هوبه، [نوبه، هوب]

ف: تاژگاه، چادرگاه، خَرگاه.

ع: مُحَيِّمٌ، مَفَاژَة.

چار

ك: چاره. باشار، دهره‌قدت. تیمار. [چاره‌سەر، بهرگری]

ف: چار، چاره، وید، گزیر، گزیره، گزرد، گرزش،

بیارش، چَدَر، شوَبِست.

ع: علاج، دِفَاع، مُقاوَمَة.

چار

ك: ده‌سَمال وهی. [ده‌سَرَكه‌ی نیشانه‌ی بوو کینی.]

ف: چادر، چادر دغد.

ع: قَمِیصُ الْبِکَاَرَة، قَمِیصُ الْغُرُوس.

چارشهو

ك: سەریوش. [چارشَو: عەبای ژنانە.]

ف: چادر، باشامه، باشومه، رُبوشه، روپوشه،

روپوش، پَرۆه.

ع: معجَر، جَلَبَاب، مَلَاة، حَبَرَة، رِبْطَة، مِلْحَفَة.

چارشهو نویتز

[ك: چارشینوی نویتز له‌سەر كردن.]

ف: چادر نماز، چادر نمازی.

ع: شَوْر، مِشمال، مِشْمَلَة، جَلَبَاب، رِبْطَة، مِلْحَفَة.

چارشهو په‌ك‌ته‌خته

[ك: چارشینوی یه‌ك‌ پارچه.]

ف: چادر یک‌تخته.

ع: رِبْطَة.

چاروا

ك: چوارپا، بارگیر، نولاخ، یابوو. [باره‌به‌ر، ولاخ]

ف: چاروا، چارپا، پاکش، ستور، استور، یابوو،

بارگیر.

ع: مَطْلَبَة، زَامِلَة، مَاشِيَة، دَابَّة، مَرَكَب، بَهِيْمَة، نَعَم.

چاروابه‌خوینکەر—داوه‌سین

چاروا تالیم‌دان

ك: فه‌نتازی كردن، سواری پی‌کردن، ته‌یه‌و‌کردن، قال‌کردن.

[راهنمایی ولاخ]

ف: چارپا رام‌کردن، سواری آموختن، از

سواری در آوردن.

ع: رِیاضَة، خَزو، تَدْرِیْب، تَذَلِیل، تَطْلُوع، تَدْرِیس.

چاروادار

ك: نولاخدار. [ولاخدار: به‌ک‌ریدەری باره‌به‌ر.]

ف: چاروادار، الاغدار.

ع: كَرِي، مُكَاري.

چاره

ك: چار، دهرمان، دهره. تیمار. [چاره‌سەر، بهرگری]

ف: چار، چاره، چَدَر، بیارش، وید، شوَبِست،

گَرزش، گزیر، گزیره، گزرد. تیمار.

ع: علاج، دِفَاع، مُداوَة.

چاره

ك: رَاوِژ. [ته‌گیر]

ف: چاره، اندیشه. سَمَراد، سگال.

ع: فِکَر، تَدْبیر.

چاره

ك: ژنشویی. (چاره‌نویس) [هارسه‌ریتی، ژیانی هاویه‌ش.]

ف: چاره، زناشویی.

ع: نِكَاح، اَزْدَوَاج.

چاره

ك: به‌خت، تائه. [شانس، هات]

ف: بخت، هور، آوَرَتَد، تاخیره.

ع: بَخْت، طالع.

چاره‌جویی

ك: رَاوِژ. [ته‌گیر و پا]

ف: چرویدن، چاره‌جویی.

ع: اِسْتِعْلاج، تَدْبیر.

چاره‌چنبيله

ك: گولاله، گولاله‌سورره. [میتلاقه]

ف: لاله.

ع: شقَر، شَقِير، شَقَانِق.

وینه

**چاره‌ك**

ك: چواربه‌ك. [به‌ك به‌ش له چوار به‌ش.]

ف: چارَك، چهاريك.

ع: رُبع.

**چاره‌كردن**

ك: چار كردن، دهرمان كردن. [مشورر خواردن، چاره‌سهر كردن]

ف: دیدن، چرویدن، چاره كردن، گزیردن، بیاریدن.

ع: عَلاج، اِسْتِعْلاج. تدبیر.

**چاره‌كه**

ك: شاله‌كه. [چاروك: قوماشی سهرشانی ژنان.]

ف: رودوشی، جامه‌دان.

ع: مَثَعْلَة، صُوان، خَرِیْطَة.

**چاره‌نویس**

[ك: چاره‌نویس (پهری ژنوشویی).]

ف: چاره‌نویس، پیوست نویس. جدایی‌نویس.

(فرشته‌ی زناشوئی)

ع: مَلَكُ الْاَزْدِواج. مَلَكُ الْفِرَاق.

**چاشت**

ك: قاه‌تورن. (نەزیک نیمه‌رۆژ) [چیتشه‌نگاو (به‌شی به‌كەم

له چوار به‌شه‌كه‌ی رۆژ).]

ف: چاشت، نهاره. (حصه‌ی اول از چهار

حصه‌ی روز)

ع: ضَحی، غُدوة، غَدَاة.

**چاشت**

ك: قاه‌تورن. [نانی قاه‌تورن.]

ف: چاشت، نهار، نهاره.

ع: غَداء، تَضَحی.

**چاشتینگا**

ك: قاتورن، دهم‌قاتورن. [چیتشه‌نگاو]

ف: چاشتگاه، هنگام چاشت.

ع: ضَحی، غَدَاة، غُدوة.

**چاشنی**

ك: چه‌شنی، مزه. [تاموچیژ]

ف: چاشنی، مزه، خور.

ع: طَعْم، لَذَة.

**چاشنی**

ك: چه‌شنی. توشی. [ندر ترشیه‌ی ده‌یکه‌نه نارچیتشه.]

ف: چاشنی، تُرشی. (تُرشی که میان آش

می‌کنند.)

ع: حُمُوضَة.

**چاشنی**

ك: چه‌شنی، تدریقه. [ترقه]

ف: چشنی، چاشنی، تُرَقَه.

ع: صَارُوخَة، طَرَقَة.

**چاك**

ك: داینه. [داوین]

ف: چاك، دامن.

ع: ذیل، رفل.

**چاك**

ك: شكافت، نه‌شكفت، تره‌ك. [قلیش، درز]

ف: چاك، رَنخ، تَنور، شكاف، تَرَك، تراک.

ع: شَق، صَدَع.

**چاك**

ك: خاس، خروش. چاخ. ساق. [باش (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: خوب، نیک، به، زه، زیبا، بیژه. (کرماجی

است.)

## چاکه

ع: طَیْب، جَيِّد، حَسَن، بَهِی، غَبَقَرِی، مَصحیح، سالم.

## چاکله

ل: چه لدمه. [چاکل (داریکی نه لقه ییه که بو به ستنی بار دهییه ستن به سدری گوریسه ده).]  
ف: تیل، وهنگ. (چنبری که به سر رسن بندند برای بستن بار).

ع: فَرِیس، زَاجِل، زَاجَل.

وینه

## چالاک

ل: گورج، کرؤ، چالاخ، قوتاخ. [چوست، به کار]

ف: چالاک، چابک، چُست، زونگ، بادپا.

ع: دَوَار، جَوَال، سَرِیع، حَرَك [نهمی چالاک]

(اسپ چالاک)، جَوَاد، اِخلِیج.

## چالهکه

[ل: چوالور: گیانداریکی شیدره.]

ف: رودک، زبب.

ع: یَغَر، غَرِیر، غَرُغُور.

وینه

## چال

[ل: تولکه، قوپار]

ف: گو، گوچال، گودال، گود، گودی، چال، چاله،

مغاک، غفج، غوچ، غوچی، کریشک، کریشنگ.

ع: حُفْرَة، حَفِیر، وَهْدَة، خَبَز، مِرَادَة، مَقَر.

## چال

ل: پدس. نزم. [نزمان، قول، نهری]

ف: پَست، گود.

ع: مَجَل، مُنْخَلِص، وَطَن.

## چال

ل: قول. [جینگاید که بنه کی روجوویت.]

ف: گود، ژرف، دور.

ع: عمیق، قعیر.

ل: هار، هرزه. [چه موش]

ف: چالاغ، چموش، هرزه.

ع: جِلَف، رِیض، نَشِیط، مَلِخ، غَذَوَان، شَمُوس،

قَمُوص، قَمِیص.

## چالاهی

ل: چه پزکان، هاروهای. [چه موشی]

ف: چالاک، چالاغی، هرزگی.

ع: مَلِخ، جَلَا فَة، شَمُوس، قَمُوص.

## چالان

[ل: چالین: جوره هلتایتیکه.]

ف: مَنَلاج، مَنَلاج، خانج بازی، گودال بازی،

چاهک بازی.

ع: زَوِیَة، مَزَادَة، مُسَادَة، اُنِیوْثَة.

## چالو

ل: گولار، همیل، نارگیر، دولا. [نهمتیر]

ف: ژی، ژیر، تو، سغد، شمَر، بارگین، پارگین،

آبگیر، آبچال، آبدان، آبگاه، مَنَجَلاب، آبشال،

آوشال. استخر.

ع: بَرَكَة، غَدِیر، فَارَقِین، مُسْتَنَقِع، طَرَحَة، اصْطَخِر.

## چالو

ل: کوچه له، نارگیر، دولا. [گولاری بچورکی بن

درخت.]

ف: شَمَر، آژیر، آبگیر، ژیر. (چاله ی پای

درخت)

ع: شَرِیَة، بَرَكَة.

## چالایی

ل: پهمسی، داکه فتگی. [تولکه، نزمایی]

ف: گودی، گودالی، چالی، پستی.

ع: غُوط، غُور، غُوطَة، صَنَو، حَدَر، مِیْطَة، وَهْدَة،

هَزْمَة، نَقْرَة، مِطْلَى، مِطْلَاء، مِطْمَئِن.

## چالپا

ك: چالپا، چینگپا. [جی پی (ی مروت یا رلاخ).]

ف: پاچال، چالپا، پاچار، چارپا. (انسان یا الاغ)

ع: مطیط، شَرَك.

## چال تینگی

[ك: چالای ناره پاستی چه لهمه (قولایی مل).]

ف: آخوزك. (گودی گلو)

ع: ثَغْرَة، ثَرْقُوه، حَافِيَة، ثَغْرَة النُّحْر. (حُفْرَة

الثَّرْقُوه)

## چال چالان

[ك: چالچالین (چالی هه لماتین).]

ف: مَغْلاج، مَغْلاخ، چاله. (چاله ی گلوله بازی)

ع: زُوبَة، مَزْدَاة.

## چال چه ناکه

[ك: چالی چه نه (قولایی چه ناکه).]

ف: زَنَخْدان، چاه زَنَخْدان. (گودی چانه)

ع: ثُوبَة، شَجَرَة، خَنْعَبَة، ذَقْن.

## چال داکه فتن

ك: چال بوون. [قربان، رۆچوون]

ف: چال شدن، گود شدن، فرو رفتن.

ع: تَغَوْر، اِنْخَبَاز، اِنْخَفَاض، اِنْهِيَاط.

## چال زینان

ك: زینان. [سیاچال]

ف: زندان، چاه زندان.

ع: سِجْن، حَفِيْرَة السَّجْن.

## چال قورسی

[ك: قولکە ی ژیر قورسی. ← قورسی]

ف: چال کُرسی، چاله کُرسی.

ع: مَكْرَس، مَكْرَسَة.

## چال گه نم

ك: چال. [قولکە ی گه نم.]

ف: پَتَوْرَاک، چاله، چال گندم.

ع: مَطْمُورَة، حَفِيْر.

## چالهه

ك: کیسه ته ماكو. [کیسه ی تروتنی نیرگه له، له چه رمی

«بولغار» دوستی ده کهن و قلیاندار ده یکات به

بدریشتنه یدا.].

ف: دولمیان، چَرَمْدان. (کیسه ی تنباکوی آبی

که از چرم بلغار می سازند و قلیاندار به کمر

بندد.)

ع: ضَبَّة، ضَبُورَة، رِکُورَة.

## چالوچول

ك: قولوچ قولوچ، چالچال. [شوینی پر له چالایی.]

ف: چاله چوله.

ع: مَحَاوِر.

## چاله دوینه

[ك: قولکە ی دوینه.]

ف: چال دوغینه.

ع: کَرِیص.

## چاله زوخال

[ك: چالی خه لوز]

ف: چاله زغال.

ع: خُمُود.

## چاله قوونه

ك: ده خه، ده غمه. [بوود، رهوژ: قولکە ی ژیر زهری.]

ف: دَخْمه، فَلَخْمه، چاله، گوډال.

ع: حُفْرَة، حَفِيْرَة، وَهْدَة.

## چال ههنگور

[ك: نهو چاله ی که تری تیدا ده گورشن.]

ف: جاست، جواز، جوازان، چرخ، چرخست،

چرخشت، چَرَس، سار، سپار. (چاله که انگور

در آن بیفشارند.)

ع: معصار، مَعَصَرَة.

جالی

[ک: تروالی، تریاری]

ف: گودی، فرورفتگی.

ع: نُقْرَة، مَرْمَة، ثُغْرَة، حَقّ.

جالی بهر لوهوت

[ک: نرمایی لئیو سرور.]

ف: گودی لب بالا، گودی جلو بینی.

ع: ثُغْرَة، کُثْمَة، طَرْمَة، طَرْمَة، نَثْرَة، ثَلْثَة، قَلْدَة.

قَلْبَة، وَفْصَة، نَعْو، خَثْرَمَة.

جالی چلو

ک: کاسی چار. [جیگدی چلو له کاسه سردا.]

ف: گودی چشم، کاسی چشم.

ع: جُبَّة، كَفَّةُ الْعَيْن.

جالی چناکه

ک: چال چناکه. [قولایی چمنه.]

ف: زَنَخْدان، چاه زَنَخْدان.

ع: نُونَة، شَجَرَة، خَنْعَبَة، نُقْرَة الدَّقْن.

جالی کوپ

[ک: چالایی کولم.]

ف: کله. [گودی گونه]

ع: نُقْرَة الخُدّ، حُفْرَة الخُدّ.

چامه ← شیعر

چامه‌ویژ ← شاعیر

چان

[ک: نامرانیکه بز گیزی لاسکه دهغل.]

ف: جَوْن، نوره، زده، سَتَنج.

ع: مَدَق، مَدَقَة، مِدَوَس، مِدَاوَس، مِدْرَاس، طَرَبیل،

جَرَجَر، نَوْرَج، نَیْج، مَوْرَج، حیلان.

چان

ک: نیان، وهشان. [ناشتن، چاندن]

ف: کاشتن، نشاندن.

ع: غَرَس، زَرع.

چاندن ← چائن

چائن

ک: نیان، نیائن، وهشان. [ناشتن، چاندن]

ف: نشاندن، کاشتن، کشت کردن.

ع: اِغْرَاس، زَرع، زُرَاعَة.

چاو

ک: دیده، چم، [دیه، چائ]

ف: چَش، چَشَم، چَمَش، چَم، دیده، دیدار،

بهور، کابنه، توک.

ع: عَیْن، بَصَر، باصِرَة، ناظِرَة، طَرَف. مُقَلَة، فَصّ.

چاو

ک: چار چله. [درد له جاری پیسه‌ره.]

ف: چَشَم، چَش، چَمَش.

ع: عَیْن، لَامَة. (الْإِصَابَة بِالْعَیْن)

چاو

ک: عهینه‌ک. [چاریلکه]

ف: چَشْمَک.

ع: عَوِیْنَة، ناظورَة.

چاو

ک: دهنگ، ناوازه. [شَوْرَهت] [ناوبانگ. درزوده‌سه]

ف: چاو، آوازه، دَمَدَمَه، زَمَزَمَه، غَوَغا، دهلیزی.

ع: شَائِعَة، إِشَاعَة، صَنِیت، سُمَا، سُمْعَة، شُهْرَة،

اِتِّشَار. اَرَاجِیف، اَکَاذِیْب، قَالَة، فَوَهَة، اِشْتِهَار،

شیاع.

چاوانه

ک: چا، تین‌چا. [بیر]

ف: چاه، چه، چاهه، تیر‌چاه.

ع: جُبّ، اُکْرَة.

چاوتیشہ

ک: چاریشه، چارده‌رد. [دردی چار]

ف: چَشْم‌درد.

ع: عَائِر، عَوَار، نَوَاش، رَمَد، وَجَعُ الْعَيْنِ.

**چاوبرسی**

[ك: چارچنوك]

ف: چشم گرسنه.

ع: جَبِيع، طَرَف، رَغِيْبُ الْعَيْنِ.

**چاوبز**

[ك: چارداختن به په نجه بډ گالته كردن و شهرم كردن.]

ف: چم بډ. (چشم فروهشتن با انگشت به طور

تمسخر و تحجیل.)

ع: لَمَص، نَكَف.

**چاوبوق**

ك: چارواک. [چاردهرپهريو.]

ف: بُلْک، خیره، چشم بر جسته.

ع: اَنْج، جاحظ.

**چاو به په فرکه فتن**

[ك: نازاری چاو به هوۍ پینینی به فیره.]

ف: چشم از برف درد آمدن.

ع: قَمَر.

**چاو به دهه سووون** — نینتیزار

**چاوبه سان**

[ك: به ستنی چاوگه ل.]

ف: چشم بندان.

ع: غَمَضُ الْعَيْنِ، غَضُّ الْاَبْصَارِ.

**چاوبه ستن**

ك: چاو به په كا نیان. [چاونروکاندن]

ف: چشم بستن.

ع: اِغْضَاء، غَمَضُ الْعَيْنِ.

**چاوبه ن**

[ك: چاوبه س، سحر]

ف: چشم بند، فره ست، نیرنگ.

ع: اَخَذَ الْعَيْنِ، سَحَر، شَعْبَدَة.

**چاوبه نی**

[ك: چاوبه س كردن، سحر كردن]

ف: چشم بندی، فره ست.

ع: اَخَذَ الْعَيْنِ، سَحَر، شَعْبَدَة.

**چاو به په كا نیان** — چاوبه ستن

**چاوبوشان**

ك: چاوپریشان. [لنگه ران، لنبوردن]

ف: چشم پوشی، چشم پوشیدن.

ع: اِغْضَاء، اِغْضَاء، صَرْفُ النَّظَرِ، غَضُّ الْبَصَرِ.

ثَرَك.

**چاوبوشان** — چاوبوشان

**چاوبوشی**

[ك: لنگه ران، لنبوردن]

ف: چشم پوشی.

ع: اِغْضَاء، اِغْضَاء، تَسَاهُل، صَرْفُ النَّظَرِ. ثَرَك.

**چاو پیکه فتن**

ك: دین. [بینی]

ف: دیدن، دیدار، دیدارینی.

ع: رُؤْيَة، اِبْصَار، مُشَاهَدَة، مُعَايَنَة. مُلَاقَة، زِيَارَة.

**چاوپیکه فتن دزی**

[ك: دیداری نهیتی]

ك: كَنْغَال. (دیدن سری)

ع: خَلْوَة، اِخْلَاء.

**چاوترووکانن**

[ك: لنگه دانی پیلوی چار.]

ف: رَغَنَك، آندی، چشم زدن.

ع: طَرَف، طَرَفَة، طَرَقَة الْعَيْنِ. لَحْظَة، دَقِيقَة.

**چاونره کائن**

[ك: چاو پشکورتن (وهك) چاوکرده وری بیتورو پشيله.]

ف: چشم ترکاندن، چشم باز کردن. (چشم باز

کردن بچه گربه مثلاً.)

ع: جَحْم، فَحْج، وَبْص، ثَبْصُص، ثَوْبِصْص،

ثَجْصِصْص، ثَبْصُصْص.

## چاوتەنگ

[ك: چارمۇمۇر، چار كۈنەدەرزى.]

ف: چىشم تىنگ، چىشم كوچىك.

ع: أَحْوَص.

## چاوتەنگ

ك: بەر چارتەنگ، رۇد، لە چەر. [چرووك، رەزىل]

ف: ژكور، فروودە، فروكاس، تىنگ چىشم.

ع: نَعِيم، دَنِيء، خَسِيس، يَخِيل، مُمَسِك.

## چاوتىتيرىن

ك: روانىن، چار سەرخستىن. [سەرنج دان، تىرئامان]

ف: داخيدىن، نگاه كردن.

ع: تَبَصَّر، تَنْظُر، طُمُوح، إِكْلال.

## چاوتچە

ك: چار سوتك. [دەرد لە چارى پىسەدە.]

ف: چىشم زخم، چىشم زەد.

ع: عَيْن، أَلْعَيْن، اللَّامَة.

## چاوتچە

ك: بازىيەن، بازووبەن. [چارەزار (نوشتە و دوعا بۆ دود]

بوون لە چارى پىس.)]

ف: چىشم زخم، چىشم زەد، چىشم آرو، چىشم پىنام،

چىشم وەهم، چىشم وەهام، پىنام، كىماهە، لام،

لامچە، دەن بىند. (دعاى چىشم زخم.)

ع: حَوَط، أَنْجَاس، رُقِيَّة، نَفَرَة، دُمَلَج، حِرْز، تَعْوِيْذ،

تَعْوِيْذُ الْغَيُون، حِجَاب.

## چاوتچوونە ھەو ← ھەفتن

## چاوتچە پوراس

ك: چارگىتەر، خوتىل، تىل. [خىتل]

ف: لوچ، كاج، كىلاژە، كلىك.

ع: أَحْوَل، أَقْبَل.

## چاوتچە پەل

[ك: چارپىس]

ف: چىشم شور، بد چىشم.

ع: عَيُون، عَائِن، عَيَان، حَاف، أَشْوَة، أَشِيَّة، نُجْوَة  
الْعَيْن.

## چاوتۇخ

ك: تىرنج. [بەشى بىناخەلى كەوا - بۆ نمۇنە - كە

سىگۆشە يە.]

ف: تىريز، تىرىج، سوزە، چاقىق. (زىر بغل قبا

مثلاً.)

ع: تَخْرِيص، دَخْرِيص.

## چاوداچۆرىك

[ك: كەسىك كە پىتلوى چارى ھەلگەرپاۋەتەرە.]

ف: چىخ، چىشم برگىشتە.

ع: أَشْتَر.

## چاوداخستىن

[ك: چار بىرنە بەر پىن.]

ف: چىشم بە زىر افكەندىن.

ع: اطْرَاق، مُكْوَع.

## چاوداۋارى

ك: چارىياري، دىنەۋانى. [چاودىرى]

ف: چىشم دارى، دىدەۋورى، دىدەباني، نگاه دارى،

نگاهباني، داخيدىن، چىشم داشتىن، دىدە، نگران.

ع: رِيَاء، رَمِيَّة، رُقُوب، تَرْقُب، مُرَاقَبَة، تَرْصُد،

اِنْتِظَار، وَقَايَة، مُرَاعَاة.

## چاودەرپەرىن

ك: تەزىرەن، تالۆزى كەردن، ھەرشە كەردن. (چارى

لەدەرپەرىن.) [چار مۆر كەندەدە.]

ف: چىشم دەرپەرىندىن، خىشم كەردن، پىرخاش

كەردن.

ع: تَجَحِيْظ، اِزْمِرَار، تَقْيِيْظ، اِغْتِصَاب، اِنْذَار.

## چاودەرپەرىن

[ك: چار بۆك بۇدۇن]

ف: چىشم دەرپەرىدىن.



ع: جُحوظ، نُدوص.

## چاوراو

ل: دنگ، باس. (شَوَرَت) [ناويانگ. درَو و هه لِهسته]

ف: چاو، آواز، دهليزي.

ع: شَائِعَة، شِياع، سُمْعَة، سُمَا، شُهْرَة، اِشْتِهَار،  
نُشْرَة، اِنْتِشَار، ذَائِعَة، فَاشِيَة، قَالَة، قُوَّة، صِيَت.

أَرَا جِيف، اَكَاذِيب.

## چاوروشني

ل: ديارى به بوتهى گه شته به روهى كه سِيكه وه.

ف: چشم روشني.

ع: تَبْرِيكُ الْوُرُود.

## چاورهش

ل: سياچم.

ف: سيبه چشم.

ع: أَشْهَل، أَكْخَل، أَحْوَر، شَهْلَاء، كَحْلَاء، حَوْرَاء.

## چاواق

ل: چاويوق. [چار دهره پيو]

ف: بُلْكَ، خيره، بزرگ چشم.

ع: أَبْج، جَا حِظ.

## چاووركي

ل: (ل: ياربه كه كه دور كهس به دانيشته وه قاچيان له

قاچي يه كتر توند ده كن و به پشتينيك ملي همدركيان

دهبه سته وه و زور ده كن هه تا يه كتر بهرز كه نه وه.)

ف: بُلْكَ بازى. (يك قسم بازى است كه دو نفر

نشسته پاها را به هم جفت كنند و شالى به

گردن هر دو مى افكنند و زور مى كنند تا

همديگر را بلند كنند.)

ع: مُبَارَاة، مُجَا حِظَة.

## چاوسونك

ل: چاوچله. [درد له چاوي پيسه وه.]

ف: چَشْم زَد، چَشْم ز خَم، چَشْم وَ هَم،

چشم وهام.

ع: عَيْن، الْعَيْنُ الْمَامَة.

## چاوسور كردن

ل: (ل: خوين بهر چاو گرتن (به هوى تورويى يا مه ستيه وه.)

ف: چشم قرمز كردن. (خشم كردن. مست شدن)

ع: غَيْظ، غَضَب، سُكْر.

## چاوسه رختن

ل: چار تيرين. (چارى خستگه سه ري.) [تيرامان،

سدرنچان]

ف: داخيدن، چشم دوختن، نگاه كردن.

ع: طُمُوح، اِكْلَاء، تَبَصُّر، اِغْلَالُ الْبَصَر، اِلْقَاءُ النَّظَر،

نُصَبُ الْعَيْن.

## چاوش

ل: پيشهنگ.

ف: چارَك، چاووش، دورباش.

ع: نَقِيب. (نَقِيبُ الْقَافِلَة، نَقِيبُ الْفُوج)

## چاوشاره كي

ل: قولولو. [چارشاركي (ياربه كي به ناريانگه.)]

ف: چشم بندك، سرمامك، سردرگليم. (بازى

معروف است.)

ع: لَعِبُ الْاِخْتِفاء.

## چاوشر

ل: (ل: كسيك كه بهر دهرام نار له چاوي ديت.)

ف: چنج، چيخ.

ع: اَغْمَص، اَغْمَش، اَغْمَش، اَرَمَد.

## چاوفرين

ل: چار بهرين. [له رزيني پيتلو.]

ف: چشم جستن.

ع: خُلُوج، خَلْجَان، اِخْتِلَاج. (اِخْتِلَاجُ الْعَيْن)

## چاوقرتائن

ل: چاوپر كه]

ف: چَشْمَک زدن.

ع: غَمَز، تَغَامُز، تَغْمُز، لَمَز، تَلَامُز، غَض، اِیْمَاض، مُغَاضَنَة، مُسَارَقَة النُّظَر. (مُکَاسَرَة العُیُون)

**چاقرتکی** ← **چاقرتانی**

**چاقرتووجانی**

ل: چار به یه کا نیان. [چار نورقاندن]

ف: چشم به هم گذاشتن، چشم خواباندن.

ع: غَض، غَمَض، اِغْمَاض، اِغْضَاء، تَغَاضِي، تَخَاوُص.

**چاقرتوول**

ل: چاچال. [کسی که چاری له چاری ناسایی چالتر.]

ف: چشم گود، گود چشم.

ع: اَخْوَص، اَغْوَر، (م: خَوْصَاء، غَوْرَاء.)

**چاوک** ← **چابک**

**چاوکردن**

ل: دین، کرده چار. [بینین]

ف: دیدن، چشم افتادن.

ع: رُؤْيَة، اِبْصَار، تَعْيُن.

**چاوکردنهوه**

ل: ... شارهزا برون، به له دبرون. (چار و ده می)

کرد گه سه. [ناگادار برون]

ف: رُستنی، چشم باز کردن، بَکْد شدن، آشنا شدن

به کارها.

ع: نَصِيْرَة، خَبْرَة، خُبْر مَجَال، فَرَاغَة.

**چاوکه**

ل: سه چار که. [سه چاره]

ف: زه، زهاب، چشمه، سرچشمه.

ع: عَيْن، يَنْدُبوع، مَنَبَع.

**چاوکه**

ل: ناگر گی. [ده سه چیلدی ناگر.]

ف: چشمه، گیره. آتش گیره.

ع: عَيْن، حُرَاقَة.

**چاوکه له شیر**

[ل: تَوْمِيكِي سوره له چاری که له شیر ده چیت.]

ف: چشم خروس. (دانه ای است سرخ رنگ شبیه به چشم خروس.)

ع: عَيْنُ الدِّيَك.

**چاوکه تن**

[ل: چار دهر میتان]

ف: چشم کردن، چشم بیرون آوردن.

ع: فَقَا، عَرَعَرَة.

**چاوکه ویک**

[ل: چاوشین]

ف: کبود چشم، چشم کبود.

ع: اَزْرَق. (م: زَرْقَاء)

**چاوکه ران**

ل: چاره چار. [چار گتران به ملارلادا.]

ف: چشم گرداندن.

ع: جَذَلَفَة، نَظَّارَة.

**چاوکه گرم کردن**

ل: سه روه شکائن. [سه روه نه وز شکاندن. (سوره که خور)

کردن.]

ف: چشم گرم کردن. (خواب اندک.)

ع: ...

**چاوگتیر**

ل: خَوِيل، تِيل. [خَیْل]

ف: لوچ، کاج، کاج، کوچ، کوچ، کاژ، کلاژ، کلاژه،

کُک، کلیک، کلاژه، گشته، گشته، شاه کال،

چشم گشته.

ع: اَحْوَل، اَقْبَل.

**چاولیترین**

ل: په پردی، چارلنگه ری. (چاری لی بوی.) [شوینکه رتن،

چار لیکردن]

ف: پیروی، نگاه کردن، یاد گرفتن.

ع: تَأْسَى، تقلید، اِتِّبَاع، رَقَابَة.

### چاولیدان

[ک: به چاره کردن]

ف: چشم زدن، چشم کردن.

ع: عَيْن، تَعَيْن، نَجَا، اِنْتِجَاء، شَوْه، شَيْه، اِصَابَة.

### چاولیکه ری ← چاولیکه ری

چاو مژ مژ ← مژ مژ

### چاومهس

[ک: چاو خمر الو]

ف: چشم مست.

ع: مُطَرَّق، سَاكِرُ الْعَيْن.

### چاو نه چوونه خه

ک: نه خه فتن. [خمر زران]

ف: نخوابیدن، نخسپیدن.

ع: اِنْتِرَاق، اِكْتِلَاء، ثِقَظ.

### چاونه کردنه وه

ک: ناسوده نه بوون. به لئه نه بوون. [بی دهر فتنه بوون.

ناشازهزا بوون]

ف: بی رستی، چشم باز نکردن، نیاسودن. بلد

نشدن، آشنا نشدن به کارها.

ع: عَدَمُ الْفُرْصَةِ، عَدَمُ الْمَجَال، عَدَمُ الْفَرَاغَةِ. عَدَمُ

الْبَصِيرَةِ.

### چاو وراو

ک: دهنگریاس، چاو وراو. [ناریانگ. درو ده لسه]

ف: چاو گفتن، چاو انداختن.

ع: اِشَاعَة، اِنْتِشَار، اِشْتِهَار، سَمْعَة، قَالَة، فَوْهَة،

أَرَا جِيف، أَكَاذِيب.

### چاو وراو ← چاو وراو

### چاوه چاو

ک: چاو گه رانن. [چاو گریان به ملاولادا.]

ف: نگران، چشم گرداندن.

ع: جَذَلَفَة، نَظَارَة. تَفَحُّص، تَجَسُّس.

### چاوه دوا

ک: دله دوا. ته مادار. [دله له دوا. چاوه وراو]

ف: نگران، دل واپس. چشم به دنبال.

ع: مُتَرَقِّب، مُتَرَصِّد، مُنْتَظِر.

### چاوه ریکه ← چاوه نوار

### چاوه زرتکی ← چاو زرتکی

### چاوه قووله

ک: وبا. [ندخوشی رشانوه.]

ف: وبا.

ع: قَرْنَة، وِبَاء، وِبَا.

### چاوه نوار

ک: چاره ریکه، خه ره، چه مر. [چاوه وراو]

ف: یَرَمَر، یَرَمُور، بیوس، پیوس، نگران،

چشم دار، چشم به راه.

ع: مُثِر، مُثْبِر، مُنْتَظِر، مُتَحَيِّن، مُتَرَصِّد، مُتَمَكِّي.

مُتَرَقِّب.

### چاوهه لائن

ک: ره وادین. (چاو هه لئایی.) [رازی بوون، دلآ بوون]

ف: چشم آوردن، چشم دیدن، روادیدن. (روا

نمی بیند.)

ع: سَمَاحَة، اِجَازَة، جُود.

### چاوهه لئه کائن

[ک: چاو و بر ته کاندان (بر بدرگری کردن).]

ف: چشمک زدن. (برای نهی)

ع: اِشَارَة، غَمَن.

### چاوهه لگه ریانه وه

[ک: ون بوونی ره شینه چاو (به هوی چیز ره گرفتن یا

تور وری یا سستی و لاوازی زوره وه).]

ف: کلا پیسه، چشم برگشتن، چشم گردیدن. (از

شدت لذت، یا خشم، یا ضعف مزاج)

ع: استرخاء الحَدَقَة.

چاره‌لنه‌هاتن

ك: رهوا نه‌دین. [رازی نه‌بورن، چارچنوك بورن]

ف: چشم‌نیاوردن، چشم‌ندییدن، چشم‌نیاردن

[نیاوردن]، روان‌دیدن.

ع: بُخل، حَقْد، حَسَد.

چاره‌لنه‌هاتن ← چاره‌لتن

چاویار

ك: دیدنه‌وان. [چاردیر]

ف: چشم‌دار، دیده‌دار، دیده‌ور، دیده‌بان، نگران،

نگاه‌بان.

ع: رَمِيَّة، مُرَاقِب، راصِد، ناظِر، حارس، دَيدِيان.

چاویاری

ك: چارداری، دیدنه‌وانی، پایین. [چاردیری]

ف: چشم‌داری، دیده‌داری، دیده‌وری،

دیده‌بانی، نگاه‌بانی، نگاه‌داری، داخیدن، دیده،

نگران.

ع: رِبَاء، رَمِيَّة، رُقُوب، مُرَاقِبَة، حَفْظ، حِرَاسَة،

مُرَاعَاة، نَظَارَة، اِنْتِظَار، قَرَصْد، تَرَقُّب.

چاوتیشه

ك: گرل چاوتیشه. [به‌ییورن]

ف: کوبل، اکحوان، بابونه.

ع: حَقِيق، غَاغ، أَقْحُوَان، بَابُونَج.

ویننه ← گول چاوتیشه

چاوتیشه ← چاونیشه

چای

ك: چایی، چا. [گه‌لایه‌کی وشکوه‌کراوه، ده‌می ده‌کهن و

ده‌غورته‌وه.]

ف: چایی، چای، چا.

ع: صَائِي، صَائِي، صَا، شَائِي، شَائِي.

ویننه ← چایی

چایک

ك: سرد. [سارد، چیار]

ف: سرد، خنک، چاییده، چاهیده.

ع: بارد. مَبْرُود، مَقْرُور.

چایمانی

ك: مه‌رده‌تاروق. [تاره‌قی ساردی له‌ش]

ف: سَرْدَخَو، خُنْكَ خَو.

ع: نَسِيغ

چایمانی

[ك: نه‌غوش‌که‌رتن به‌هوی سهرماوه.]

ف: سرماخوردگی، چاهیدگی، چاهیمانی.

ع: قَرَس، قُرُور، بُرُودَة.

چایی

ك: چای. [چا]

ف: چایی، چای.

ع: صَائِي، صَائِي، صَائِي، شَائِي، شَائِي.

ویننه

چایین

[ك: سهرمابورن، سارد‌بورنه‌وه]

ف: چاییدن، چاهیدن.

ع: تَبَرُّد.

چپانن

ك: چفانن، پچانن. [به‌سرتنه‌سه‌کردن.]

ف: بیخ‌گوشی‌گفتن، سرگوشی‌گفتن، توگوش

گفتن.

ع: نَجْو، نَجَاء، نَجْوِي، مُنَاجَاة، مُسَاةَرَة، كَت.

اِكْتَات، اِكْتَاتَات.

چپ

ك: پارۆ. [سهرۆ (سهرۆی‌که‌شتی).]

ف: چپه، فِه، خَلَه، بیلَه، بیلَک. (پاروی‌که‌شتی)

ع: مَقْدَاف، مَجْدَاف، مُرْدِي.

ویننه ← پارۆی‌که‌شتی

چپه

لک: پچه، چفه. [ستره]

ف: بیخ گوش، سرگوشی، پچ پچ، چپ چپ.

ع: نُجوی، ثَسار، مُسارَة، دَنْدَنَة، مُتَمَلَّة، مُتَمَلَّة.

**چت**

[لک: شت]

ف: چِی، چِیز، بِر موده، پَر موده، پَر موتسه،

آخِرِیان. تَن.

ع: شِیء، هَن، مُتَة، سَلْعَة. جِسم، جَسَد.

**چتگهل**

لک: چتان. (فلانکس چتانیه.) [شتگهل، شتان]

ف: چِیزها، آخِرِیان.

ع: اَشِیاء.

**چتوور**

لک: چشتیر. [بزنی دوو ساله که له «گیسک» گهروه‌تره.]

ف: بَز، بَزْغاله. (بَز دو ساله که از «گیسک»

بزرگتر است.)

ع: عِناق، جَذَع.

**چتی**

لک: چتیک. چمنی. [شتیک. راده‌یک]

ف: چِیزِی، خُرْدِه‌ای، خورده‌ای.

ع: شِیء، کَسَر، نِیف، بَضَع

**چخ!**

لک: چخ! چخه! چغه! [وشه‌ی دهرکردنی سه‌گه.]

ف: چخ! چخه! (امر به رفتن سگ است.)

ع: چَه!

**چ خوه‌شه!**

[لک: چنده خوشه!]

ف: چه خوش است!

ع: یَا حَبْدَا!

**چِر**

لک: چیره. [دهم‌چار]

ف: چهره، رخسار، دیم، روی.

ع: عارض، خَد، وَجِه.

**چِر**

لک: خوین. [گوزانی‌چِر] [وِیژ، بیژ: پاشگره. (به تن‌یا به

کار ناچیت.)]

ف: خوان، خواننده. (مفرد استعمال نمی‌شود.)

ع: قاری.

**چِرا**

[لک: نامرزی روناکیدر، لامپا]

ف: چراغ، چراخ، جِروند، جَلوند.

ع: مَصباح، سراج.

**چِراغان**

لک: شهرگهر، شهرگِر. [چرا هه‌لکردن بو شادی.]

ف: چراغان.

ع: مُصْبَح، اِصْباح، اِصْطِباح، اِسراج، اِنارة.

(مَشاعیل)

**چِراهِیا**

لک: شاخ. [دوو دست به‌رز کردن‌وه‌ی نه‌سپ.]

ف: چراخ‌پا، چراغ‌پا، چراغ‌پایه. (دو دست

برداشتن اسب)

ع: شَبو، شَبوب، شَباب، شَبابة، طُمُوح، اِتْلِیاب.

شابی، شَبوب.

وینه

**چِرادان**

[لک: جینگه چرا.]

ف: چراغدان، چرغند، چرغنده، مرزه، مزره،

روشن‌دان، چراغ‌بره.

ع: مَشْكُوة، نِیراس.

وینه

**چِرا کردن**

لک: چرا روشن کردن. چرا داگرسائن. [چرا هه‌لکردن]

ف: چراغ روشن کردن.

ع: اسراج، اصباح، انارة، انكاء، ايقاد.

### چراکه‌ران

ك: نيواره. [كاتی چرا هه‌لکردن].

ف: شبانگاه، سَرَشَب.

ع: مغرب، عَشِي، غَسَق، رَواح، اَصِيل.

### چرامووشی

ك: دسه‌چرا. [چرا فتيله]

ف: چراغ‌مووشی، چراغ‌دستی.

ع: سُرُج، مُصْبِيح.

### چرپ

ك: دزی. (چرپ و چاپ) [فراندن]

ف: دزدی. چاپیدن.

ع: سِرْقَة، نُهَب.

### چریانن

ك: دزین. رفائن. [فراندن]

ف: دزدیدن، رُبودن.

ع: اِسْتِرَاق، اِخْتِلَاس

### چریوچاپ

ك: دزی. [فراندن، راوربوت]

ف: دزدی، چپاول، تاراج.

ع: سِرْقَة، نُهَب، غَارَة.

### چریه

[ك: ده‌نگی پی له شه‌دا.]

ف: شَرَفه، شَرَفاك، شَرَفانگ، شَرَفَنگ، شَكپوی،

شَكپوی، شَیپوی، شَلپوی. (صدای پا در شب)

ع: خَشْفَة، وَكْشَة.

### چریی

ك: توول، زه‌لوتوول، پردو. [به‌ردو (نه‌و زه‌ل و لقووبه‌ی

داره‌رای سهربانی پی داه‌پوشن).]

ف: قُدَره، زمو، انبیره، چرپی، شتفت، پوشه.

(نی یا شاخه درخت که روی تیر بام اندازند.)

ع: غَماء، غَماء، وَشِيع.

### چرچ

ك: لوچ. چین. ژاکیانگ. [لوی به‌سه‌ر یه‌کدا هاتوو. هه‌روه‌ها:

ژاكار]

ف: تا، بَخَس، پَخَش، تَبَل، ژول، یِرا. چین، کُنَج،

کُنَجَل، کُنَجَلک، شَكَنج. آژَنگ.

ع: خَبَن، شَنی، غَضَن، تَقْبُض، شُنَج. مُتَقَبُض.

مُنْکَمِش.

### چرچ بوون

ك: لوچ‌بوون، ژاکیان. [به‌سه‌ر یه‌کدا هاتنی لو، ژاكان]

ف: تاشدن، بَخَسیدن، پَخَسیدن، ژول‌شدن،

ژولیدن، کَنجیدن، اَنجوخیدن، آژَنگیدن،

تَبَلیدن، پُژمرده‌شدن.

ع: تَخْبَن، تَقْبُض، تَغْضَن، اِنْکَمَاش، تَنْتِي، تَشْنَج.

### چرچ ده‌موچار

ك: چین ده‌موچار. [لوچی ده‌موچار]

ف: چین، یِرا، اَنجَخ، اَنجوخ، اَنجوخ، آژَنگ.

(چین چهره)

ع: غَضَن، قَطُوب.

### چرچ قووی بری

ك: پا‌ل‌کفت. [راکشا.]

ف: درازکشید.

ع: اِمْتَد، تَشْنَج

### چرچ هه‌لاتن ← چرچ بوون

### چرچ هه‌له‌هاتن ← چرچ بوون

### چرچیان

ك: چرچ‌بوون، هه‌لچرچیان، چرچ‌هه‌لاتن. ژاکیان، لوچ‌بوون.

[به‌سه‌ر یه‌کدا که‌رتنی لو. هه‌روه‌ها: ژاكان]

ف: بَخَسیدن، پَخَسیدن، ژولیدن، کَنجیدن،

اَنجوخیدن، تَبَلیدن، آژَنگیدن، چین‌چین‌شدن،

پُژمرده‌شدن.

ع: تَقْبُض، تَغْضَن، تَخْبَن، قُلُوص، اِنْکَمَاش. نَوی،

دُبول، دُنب، شُنَج، شُنَج.

### چرکه

ك: کرچه. [دهنگی سهرمیچ کاتیک گهرمای ده گاتی.]  
ف: شَرَفَه، شَیبوی، شَکپوی، چُمچُمه، شَرَفاک،  
شَرَفانگ. (صدای سقف که حرارت به آن  
برسد.)

ع: نَقِیض.

### چرکه

ك: جوړله، جُس. [بزووتن]

ف: جُنْبش.

ع: حَرَكَة، تَحْرُك.

### چروکیان

ك: چرکه کردن، کرچه کردن. [دهنگ لیهاتی به ناسته می  
سهرمیچ به هوی گهرماره.]

ف: شَرَفیدن، چُم چُم کردن.

ع: اِنْتِقَاض.

### چروکیانه وه

ك: جوړلیانه وه، جوړله کردن، چرکه کردن. [بزووتنه وه،  
جمو جوړ]

ف: جَنبیدن.

ع: تَحْرُك.

### چرپه

[ك: ناژلنك كه ده لموړیت. (چرپه و پرپه)]

ف: چَرَنده، چَرَاگر، چَرَاگن. (چرنده و پرنده)

ع: راتع، سارح، سائِمَة، عاشِیَة، عَواشِی.

### چرپنه و پرپنه

[ك: ناژل و بالنده]

ف: چَرَنده و پَرَنده.

ع: طائر و راتع، طُیور و عَواشِی.

### چروچاو

ك: ده موچار. [رو، روخسار (چاو و رو).]

ف: چهره، بُک، دیم، روی، رخسار، دیدار.

### (چشم و چهره)

ع: وَجَه، خَد، عارض.

### چروچاو بهیه کادان

[ك: روو گرژ کردن]

ف: چشم و ابرو به هم ریختن، رو ترش کردن،  
چشم و ابرو به هم کشیدن.

ع: كَلَح، قَطَب، قُطُوب.

### چروچاو تورشائن - چروچاو بهیه کادان

### چروچه نه

[ك: روخسار و چه ناکه]

ف: چهره و چانه.

ع: وَجَه و لَحِی.

### چرووک

ك: چلروك، نه ژده، كنه فت. [چلكن، پیس]

ف: كَنفَت، چركین، چرك آگین.

ع: وَسَخ، وَضِر، طَفَس، قَذِر، كَثِیف.

### چرووکائن

ك: ترووكائن. [لینكدانی دهمه مهست.]

ف: چركاندن. (به هم زدن مقراض)

ع: صَاي.

### چرووکه

ك: ترووكه. [دهنگی چرووكان (دهنگی لینكدانی

دهمه مهست.)]

ف: چِرِك چِرِك. (صدای به هم زدن قیچی.)

ع: صُنْی، صُنْیَة.

### چره

ك: دهنگه، دهنگ، قاور. [بانگ، گازی]

ف: بانگ.

ع: نداء.

### چره خوره

ك: دزمره کی، چه پراس. [هه تسویراندنی شتیک به لای

راست و چه پدا.]

ف: چپ و راست.

ع: ضُبُوع، اِطْفاف، اِلْهَاد، اِشْحَان، اِزْبِلْرَان.

ویننه - دوبرمکی

**چریکه**

ل: شریخه. زریکه. [شیته: دهنگیکه.]

ف: داد، بانگ، چاو، غَو، شَیْهه، شَلِیْخه، شَلِیْخ.

ع: ضَنْجَه، صَیْحه، صَبِیاح، صَریْخَه، صَریْخَه، صَریْخَه، صَریْخَه.

صاخَه. صَوْت، نِداء، غِناء.

**چریکه**

ل: جریکه، زریکه. [دهنگیکه. (دهنگی چوله که.)]

ف: چاو. (صدای گنجشک)

ع: زَقْرَقَه.

**چریکه چریک**

ل: جریکه چریک، زریکه زریک. [جریکه‌ی زور.]

ف: چاو چاو، چاویدن.

ع: زَقْرَقَه.

**چریکه چریک**

ل: شریخه شریخ، زریکه زریک. [شریخه‌ی زور.]

ف: داد بیداد، شَلِیْخه شَلِیْخ.

ع: صَبِیاح، صُراخ، ضُجاج، ضَجِیج، ضَخِیخ، نِداء.

غِناء.

**چرین**

ل: بانگ کردن، خواستن. [قاو کردن، گازی کردن]

ف: خواستن، بانگ کردن، آواز کردن. (صدا

کردن)

ع: نِداء، دَعْوَه، اِحْضار، اِسْتِخْضار، دُعاء.

**چرین**

ل: خوهن. (گوزانی چرین). [گوتنی گوزانی.]

ف: خواندن، چریدن.

ع: غِناء، تَغْنِی، تَنْغَم.

**چز**

ل: سَو. [چزود]

ف: موک، نییش، ژنه، ژنه، دوزنه، دوزنه، دوزنه،

دوزینه.

ع: حُمَه، اِبْرَه، شَوْکَه، ژَنابَه.

ویننه - دماریکوز

**چز**

ل: جوروچکه. (چز پی‌دان) [کَلک، کَلکه]

ف: دنباله، دامنه.

ع: ذَنْب، ذیل، طُول.

**چزانی**

ل: پیه‌ودان. [پیوه‌دان]

ف: زدن، نییش زدن، موکیدن، موک زدن.

ع: نَسع، نَسب، اَبَر، اَبار.

**چزانی**

ل: سوزانن، سوزانن. [داغ کردن. داغ پیوه‌نان.]

ف: چزانندن، سوزانندن. داغ کردن.

ع: اِحراق، حَم.

**چز پیدان**

ل: دروژو کردن، جوروچکه پیدان. [دروژو کرده، کلکدار

کردن]

ف: دنباله‌دادن، دامنه‌دادن.

ع: تَذْنِیْب، تَذْییل، تَطْوِیل.

**چزلیک**

[ل: چزلیک (دوگی سوریه‌کراو.)]

ف: جز، جزده، جَزَنَره، جَزَغ، جَزْغاله، جَزده،

جَزَنَره، جَزْغاله، تَزَلَب. (دنبه‌ی سرخ شده.)

ع: حَمِیش.

**چزه**

ل: جزه، کزه. [دهنگی برژان. (دهنگی که باب.)]

ف: جز، کزه. (صدای کباب)

ع: نَشِیش، نَضِیض، غَرْغَرَه.

**چزه**

ل: دزی. (چزهلیدان). [به نهیتی بردن.]



ف: دزدی، دست‌بُرد.

ع: سِرَقَة.

**جزیان**

ك: پیه‌دریان، [پیه‌دران، جزو تپه‌لچون].

ف: خوردن، نیش خوردن.

ع: التَّسَاب، التَّسَاع، تَلْسُع.

**جزیان**

ك: سورتیان، سوزیان، [سورتان، برژان]

ف: سوختن، کباب‌شدن.

ع: احتراق.

**چش**

ك: چارپوشین، لیبگردن، [چشی لی بکه!] [لینگه‌پان]

ف: چشک، چشم‌پوشیدن، چشم‌پوشی،

گذشتن. (از آن بگذرا!)

ع: فَضْل، صَرْفُ نُظَر.

**چش!**

ك: چشه!، وه‌ش!، وه‌شه! [هده‌چه! (فرمانه بر رویشتی

گویدریژ!)]

ف: چش!، چشه!، وش! (امر به رفتن الاغ.)

ع: سَأ، شَأ! (ساسا، شاشا!)

**چشت**

ك: چت. هین. [شت. وانیک]

ف: چشی، چین، بَرموده، پَرموده، پَرموتسه،

آخریان.

ع: شئی. هَن.

**چشه!**

ك: هنگ! [هده‌چه! (فرمانه بر رویشتی گویدریژ!)]

ف: چشه!، هَن! (امر به رفتن الاغ است.)

ع: سَأ، شَأ! (ساسا، شاشا، شوء‌شوء!)

**چخ!**

ك: چخ!، چخه!، چغه! [وشه‌ی دهرکردنی سه‌گه.]

ف: چخ!، چخه! (امر به رفتن سگ است.)

ع: جَه! (كلمة التهريج)

**چخ‌چخ**

ك: چخ‌چخ، [چغه‌ی زور. (چغه‌چخ کردن.)]

ف: چخ‌چخ. (چخ‌چخ کردن.)

ع: جَهْجَهْ.

**چغه! — چخ!**

**چف — چفه**

**چفان**

ك: چپان. [سرته کردن]

ف: بیخ‌گوشی گفتن.

ع: نُجُو، نِجاء، نُجوى. مُنَاجَاة، دُنْدَاة، تُسَار.

**چفت**

ك: نه‌لقه‌ریز. [چفت و دروایی] [نه‌لقه و زغبیری دهرگا

داخستن.]

ف: بَرَنگ، بَرَنگ، بَندمه، چفت.

ع: زِلَاج، مِزَاج، غَلَق.

وینده — نه‌لقه‌ریز

**چفه**

ك: چپه، پچه. [سرته]

ف: بیخ‌گوشی، سرگوشی.

ع: نُجوى، نِجاء، تَنمِيش، تُسَار. هَتَلَمَة، هَتَمَلَة،

دُنْدَاة.

**چ فه‌ن!**

[ك: چ فینیک!]

ف: چه فن!، چه کلک!

ع: أَيُّ فَن!

**چك — تك**

**چکوله**

ك: بوچکه‌له. [بچورک (وشه‌ی کی کرماجیه.)]

ف: کوچک، خورد، ریز. (کرماجی است.)

ع: صَغِير.

## چکه

ك: كم، توژه، نه‌خته. [توژقاله]

ف: كم، اندك، پُنده.

ع: قطرة، قليل، نَزْر، نَزْرَة، رَزَة، رَزَة.

## چكهله

ك: توژلاله، نه‌خته‌لاله. [نه‌ختال، زور كه م]

ف: كمكى، آندكى، پُندكى.

ع: قَطِرة، نُزيرة، قطرة، نَزْرَة.

## چكى

ك: كه مى. [نه‌ختيك، توژقاليك]

ف: چكى، تكى، كمى، آندكى، پُنده‌اى.

ع: قطرة، قليلاً، بضعا، نَيْفاً.

## چكيك

## چل

[ك: ژماره‌ی پاش سی و نوز]

ف: چل، چهل.

ع: أربعين.

## چل

ك: فل، به‌خه. [گه‌لور، سه‌پزل]

ف: چل، نادان. (چل و ول)

ع: أبْلَه، أحمق.

## چلائن

ك: دوروس كردن. [كاره‌كه‌ی خاس بر چل‌ياگه]. [ته‌يار

كردن، دروست كردن]

ف: درست كردن، راست آوردن، آماده كردن،

ساز كردن.

ع: تَهْيِة، اِعداد، اِصلاح، اِنْجَاح.

## چلائن

ك: شلائن، مالین. [دهست پیداهینانی توند.]

ف: چلائندن، چلائیدن، شلائندن، شلائیدن،

مالیدن، مشتتن.

ع: دَعَك، دَلَك.

## چلچرا

## چل‌میرده

ك: نوژن. [لوسه، بارى]

ف: آهرم.

ع: غُتْلَة.

وینه. [نوژن]

## چلون

ك: چون؟، چ جور؟ [كوو؟]

ف: چه ور؟

ع: اِشْلُون؟ اُكُي؟

## چلونی

## چلووک

ك: چرووك، چلكن، چه‌په‌ل، چه‌ور. [پیس، ناپاك]

ف: فَرْگَن، پَرْگَن، چركن، چرب.

ع: وَسخ، طَفَس، قَدْر، وَضِر.

## چله

[ك: چل كاتی دیاری كراوى رهك روژ. خه‌لوه‌كیشانی چل

روژه.]

ف: چله، چه‌له.

ع: أربعين.

## چله‌بووچك

ك: چله‌ی دوايين. [چله‌بچروك (له‌دهیده‌مى رتیه‌ندانده‌وه تا

یه‌كه‌مى ره‌شه‌مه.)]

ف: چله‌ی كوچك. (از دهم دلو تا اول حوت)،

چله‌دوم.

ع: الأَرْبَعِينَ الأصغر.

## چله‌خانه

[ك: جیگه‌ی چله‌كیشان.]

ف: تك‌خانه، چله‌خانه.

ع: مِیقات، مُعْتَكَف، بَيْتُ الْإِنْفِرَاد، بَيْتُ الْعَزَلَة، بَيْتُ

الأَرْبَعِينَ.

## چله‌دار

[ا:ك: منالتيك كه چل روژ له ته مه لى تپه رپوه.]

ف: چله دار. (بچه اى كه چهل روز از عمرش نگذشته باشد.)

ع: فِي الْأَرْبَعِينَ، مَدِيغ، رَضِيْع، طِفْل.

### چله ورچ

[ا:ك: له روژى بيست و پينجى به فرانباروه ورچ ده خريته كون و بيست و پينج روژ پيش سهرتاي خاكه ليږه له كون دپته ده، بهم چل روژ مانه وي له كوندا ده لټين: «چله ورچ» كه تروشى زستان له م چل روژه دايه.]

ف: چله ي خرس. (۲۵ روز از اول جدى بگذرد. خرس به سوراخ مي رود، ۲۵ روز به اول حمل بماند از سوراخ بيرون مي آيد، چهل روز ماندن او را در سوراخ «چله ورچ» مي گويند كه سختي زمستان همين چهل روز است.)

ع: أَرْبَعِينَ الدَّبَّ.

ع: دَعْوَى اللُّعْبَةِ.

### چله ي كهوان

[ا:ك: ژتي كه مان]

ف: چله ي كمان.

ع: ...

ويته - تير نماز

### چله ي كهوره

ا:ك: چله يهرين، چله يهرگين. [چل روژي سهرتاي زستان، له يه كه مى به فرانباروه تا ده يه مى ريپه ندان.]

ف: چله ي بزرگ، چله نخست. (چهل روز اول زمستان از آغاز جدى، دى، تا دهم دلو، بهمن.)

ع: الْأَرْبَعِينَ الْأَكْبَر.

### چليان

ا:ك: ليږيان. (كاره كه ي بو ناچلگي.) [راست هاتن، چورونه سهر، لوان]

ف: درست شدن، راست آمدن، سازشدن.

ع: نَجَح، حُصُول، صُلُوح.

### چليان

ا:ك: پاكه فتن. (پاي كاره كه وا چليا.) [ريكه رتن]

ف: پا افتادن، پيش آمد كردن.

ع: تَصَادُف، إِتْفَاق.

### چليان

ا:ك: گليان، هاتنه لادا، هه لكه فتن. [گلان، هه له نگو رتن]

ف: شكوخ، شكوخيدن.

ع: نُكُوب، رُثَّة، رُلُول، انْزِلَاق.

### چل

ا:ك: له ق. [لق]

ف: شاخه، شاخ، شغ، آژغ، آژغ، زغارده.

ع: غُصْن، شُعْبَة، فُتْن، فُرْع، جَلَمَة، سَعْفَة، قَضِيْب.

(عردام)

### چل

ا:ك: تل. [تله (سورتانه وي برين).]

ف: سوزش. (سوزش زخم)

ع: مَضْن، مَضِيض، ضَرْب، ضَرْيَان، حُرْقَة.

### چلاسك

ا:ك: چوئوسك، چوئوسك. [چوئوسك: داري نيوه سوتواري

گردار.]

ف: نيم سوز، نيم سوخته.

ع: جَذْوَة، قَبَس، مِسْعَار.

### چلاك

ا:ك: نه مام، دار. [ريشه ي ناشتن، خه لاف (قه لاهم بيت يا

لاكيش).]

ف: نمام، درخت، نهال. (اعم از «قه لاهم» و

«لاكيش»)

ع: فُسْل، فُسَيْل، شَجَر.

چلانين - ترووكاتين

### چلاو

ك: چيشتي برنجي رڙن ٿينه ڪراو. (پلاوي رشڪ.)  
ف: چلو، چلاو. (پلو خشڪ)

ع: ٽڙن.

**چلاويز**

ك: ناشپز. [چيشت لينهر]

ف: چلوپز. آشپز.

ع: طامي، مٽياخ.

**چلاوسانڪون**

ك: پلاوسانڪون. [برنج پالڻو]

ف: آرڙن، رازل، ماشيو، پالونه، پلوپالا.

ع: غل، مڙل، مصفا، منطبة.

ويته مهيه

**چلبانن**

ك: چه ڪاڻن، مڙين. [شير خوارڊني منڊال.]

ف: مڪيدن، چڪيدن. (شير خوردن بچه)

ع: ملج، مرس، مص، مڙ، مڪ، رضع، عرم.

**چلبانن**

[ك: نار خوارڊنه وي گيانداري وهڪ سڱ و پشيله.]

ف: لپيدن. (آب خوردن سڱ يا گربه مثلاً.)

ع: ٺٽا، نغب، وڻغ، وڻوغ، مغمغه.

**چلباو**

ك: چلڪار، زلتار، قوراو. [قور و لپته]

ف: خلاب، گلاب، منجلا، غريفج، چپچله.

ع: رڌغه، ربيڪه، ٺڦو، وڄل، ورطه.

**چلبوليس**

ك: لپستن. [لستنه وي دهنگدار و به پهل.]

ف: لپ و ليس، لفت و ليس. (لپسيدن با صدا و

عجله)

ع: لُسد، لُحس، لُطاع.

**چلبه**

[ك: دهنگي نار خوارڊنه وي گيانداري وهڪ سڱ و

پشيله.]

ف: لپلپ. (صدای آب خوردن سڱ و يا گربه مثلاً.)

ع: وڻغه، نغبه، ٺٽا، ملجه، مغمغه.

**چلبه چلب**

[ك: چلبه وي زور (دهنگي نار خوارڊنه وي گيانداري وهڪ

سڱ و پشيله.)]

ف: لپلپ، چلب چلب. (صدای آب خوردن سڱ

و گربه و امثال آن.)

ع: مغمغه، وڻغان، نغبان، ملجان، ٺٽان.

**چلڪ**

ك: زيڙگ. [گه مار (بيسوزخلى لهش يا جلويه رگ.)]

ف: شُخ، شوخ، شُغ، شوغ، سَخ، سَنخ، گُرس،

گُرسه، گُرش، گُرشه، گُنج، گُنج، گُليج، فُز، پُز،

چرڪ. (چرڪ بدن يا لباس.)

ع: وَسَخ، ٺَنَس، ٺَرَن، قُذَر، وَضَر، وَسَب، رَين،

ٺُڊل، ڪُثافه، ٺَناسه، ...

**چلڪ**

ك: زووخ، ڪيم، ناشو. [زووخاوي برين.]

ف: چُخ، خُم، سَتيم، اَسَتيم، شَتيم، اَسَتيم، هَنبر،

آزِيخ، پُز، فُز، ريم، چرڪ. (چرڪ زخم)

ع: قُيَح، وڪس، وُعي، صَدِيد، مِدَّة، غُثِيَّة، حَفِيْرَة.

**چلڪو**

ك: پهسار. [پاشاروي جلشوردن.]

ف: چرڪاپ، پساب. (پسابه ي لباس شويي)

ع: مُواصَة، غُسانَة.

**چلڪو**

ك: چلبار، قوراو، لپته، مهڙگار. [قور و لپته]

ف: خَلاب، مَنجَلاب، غَريفج، گَلابه، خَليش،

لَجَن.

ع: رَڌَغَة، رَبيڪَة، وَحَل.

**چلڪو**

**چلک ناخون**

[ک: پیسی ژیر نینوک.]

ف: چرک ناخُن.

ع: ثَف.

**چلم**

ل: چلم لوت.[ناری خستی که پو.]

ف: حُلَم، خَلَم، خیم، خیل، کُتو، خُله. (عَن

نِماغ)

ع: نُخَامَة، نُخَاغَة، قُشَاعَة، مُخَاط، رُعال، رُعام،

رُغام.

**چلمن**

[ک: که سی که همیشه چلنی هدی.]

ف: حُلَن، خُلَمَن، خیمَن، خیلَن، کُتوگین.

ع: اَذَن.

**چلمه‌لده**

[ک: کاکلی شل و خوته گرتوری گوپز و...]

ف: حُلَم. (مغز گردوی نارسیده و امثال آن.)

ع: غُرس، مِرط، شُدخه، بَغْوَة، لَهیدَة.

**چلوچتو**

ل: چوکل، چیکله.[چیلکه، در کودا]

ف: لُروک، نُسوک، خلاشه.

ع: شَذَب، سُجُور.

**چلوسک ← چولسک****چله**

ل: تروکه. (چله‌ی چار.) [چار تروکاندن (لیکدانی پیتلوی

چار.)]

ف: زَغَنک. (پلک چشم به هم زدن.)

ع: طَرَف، طَرَفَة، اِرَاء.

**چله‌چل**

ل: تلّه‌تل. (اکزانه‌وی برینی پیستی سورتا و...)

ف: سوزش. (زخم آتش و امثال آن.)

ع: مَض، مَضِیض، حُرَقَة، اِحْتِرَاق، ضَرْب، ضَرْبَان،

ل: زووخ، زهرداو، زووخاوب. [نمو نار و خویندی که له برین دیت.]

ف: هو، ریم، زرداب. (آب و خون که از زخم

می آید.)

ع: صِبَاغَة، قَذی.

**چلکاوخورد**

[ک: کاسه‌لیس]

ف: چرکاب‌خور، کاسه‌لیس.

ع: سَنَات.

**چلک دیان**

[ک: به‌لخی سر ددان.]

ف: چرک دندان.

ع: حَفَر، قَلَح، قُلَاح، سُلَاق، طُرَامَة، طِلِیان.

**چلک کویچه**

ل: سِراخه. [ژونگی نار گوی.]

ف: رَهو. (چرک گوش)

ع: اُف، صِمالَخ.

**چلک‌مه‌رده**

[ک: چلکه‌سو (جلوبه‌رگنک که پاش شتن چلکه‌کی هه‌ر

ماییت.)]

ف: چرک‌مَرده. (لباسی را ناپاک شُسته

باشند.)

ع: وَسِخ، قَلَح.

**چلکن**

ل: زیرگن، چه‌په‌ل. نه‌گریس. [پیس‌پَزخان]

ف: چرکن، چرکین، چرک‌گین، پَزگن، پَزَاگن،

پَزوین، فَزگن، فَزَاگن، فَزگند، فَزَاک،

فَزغند، فَزغنده، شوخگن، شوخگین، پلید،

پلشت، گرفت.

ع: وَسِخ، قَذِر، نَبَس، نَرَن، رَجَس، لَجَن، طَبِیع،

کَثِیف، قَلَح.

تَقْصَعُ، تَبْيَغُ.

چله دان

ك: جیقلدان (جیقلدانی بالنده.)

ف: جاغر، جاغر، ژاغر، ژاغر، ژاغر، شانك،

شكانك، گُژان، گُژان، گُژان، گُژان، گُژان، چینه دان،

(چینه دان مرغ.)

ع: جَرِيئَةُ، جَرِيَّةٌ، نَائِطَةُ، حَوْصَلَةُ، غُرْغَرَةٌ، نُعْنَعَةٌ،

زاورَةُ.

چله كه

ك: سوژ. ته كان، یه كه، سلمه مه. ره. [سل. راتله كان]

ف: رم، یكه، تكان. گُریز.

ع: جُفول، شُرود، رُوغة.

چله کیانه مه

ك: سلمه میانه مه. چله كه كردن. داجله کیان، ته كان خواردن.

[سل. كردنه مه. راجله کین]

ف: زم زدن، زم كردن، واخوردن، یكه خوردن،

تكان خوردن.

ع: رُوغة. شُرود. تَنْبَه، اِنْتِبَاه.

چلیان

ك: تروړکیان. [چاوتروړكان (له یله لدانی پتلوی چار.)]

ف: به هم خوردن. (پلك چشم)

ع: اِنْطِرَاف.

چلیش

ك: نه رسن، زكن، زلبرسی. [چاوپنوك، زورخوژ]

ف: چلاس، شكمو، آزمند، گداچشم.

ع: لَوَّاس، شَهِي، جَشَع، شَرِه، لَعَا، لَعِص، لَعُوس،

نُهَم، نُهيم، حَرِيس، اَكول.

چلیسی

ك: نه رسی، زكنی. [چاوپنوكی، زورخوژ]

ف: چلاسی، شكمویی، آزمندی، گداچشمی،

پاسه.

ع: شَرِه، جَشَع، لَعِص، لَوَّاسَة، شَهْوَة، فَشَق.

چما (چه ما)

ك: چمان. (چمان نه یزی بووگه به شا.) [مهر نه لئی]

ف: آرتنگ، چه مانند، تو گویی، گمان بری،

پنداری، مانند اینكه.

ع: كَأْنُهُ.

چمان ← چما

چم چم

ك: گیوه ی زیره چرم. [کلاشی بن چرم]

ف: چَم چَم، چَم چَم، شَم. (گیوه ی زیره چرم)

ع: جُمُجُم.

چمچه ← چمچم

چمچ

ك: كه چك. [كه چك، كه نجی]

ف: چَمچَه، قاشق.

ع: مَغْرَفَةٌ، مِلْعَقَةٌ، مِذْنَبٌ، مِقْدَحَةٌ، خَاشِقَةٌ.

ویننه میه.

چمكه

ك: چرنكه. [چرنكو، له بهر نه ده]

ف: چونكه، چون.

ع: اِذْ، لَأَن.

چنار

[ك: درختیكي به ناوبانگه.]

ف: چنار، تَبْرِیزِی.

ع: دَلَب، صَنَار، صَنَار.

ویننه

چنانه

ك: چنده، چه ناخ. [چنانه]

ف: چنه، چانه، چك، كچه، كچه، منه، زَنَخ،

زَنَخْدان، زَنَج، زُفر، آرواره.

ع: فَكَّ، فَمَق، فُغَم، لَحِي، حَنَك، ذَقَن، فَكَّ اَسْفَل.

ویننه

چنانه دان

ل: چه نهمه ری. هه لیتوتن. [زوزیلی، فره پرسی. ژاره ژار]  
ف: چانه زدن، زئخ زدن. ژاژگویی، ژاژخایی،  
هرزه گوئی، هرزه درایی، بیهوده گوئی.

ع: هَذَر، بَقِیْقَة، ذَرْدَرَة.

### چناکه شکپاک

ل: چه نهمه ر، هه لیتوژ، مفتوژ. [زوزیلی، فره پرسی]  
ف: هرزه چنه، پُرچانه، ژاژگو، ژاژخای،  
مُفتگو، بیهوده گو.

ع: مهذار، بَقْباق، ذَرْدَار، هَذَار.

### چناکه هه لته کاتن

[ل: چه ناکه ته کاندان.]

ف: چانه تکان دادن.

ع: تَشَقَّة.

### چنگ

ل: په غمزه. چنگال. [په غمهی دهستی مروژ، درنده یا  
باند.]

ف: چنگ، پَنجه، اَنگِشتان. چَنگال، چَنگُل،  
چَنگَله.

ع: أَصابع. مَخْب، ضَبَاث، کَلالِیب، بَرَاثَن. [بُرَثَن]  
وتنه

### چنگ

ل: مشت. (چنگی پر کرد.) [مست]

ف: مُشت.

ع: قَبْضَة، قَمْرَة.

### چنگ

[ل: نیتوان په غه و له پی دست] (چنگی لینگرت.)

ف: چَنگ.

ع: هَض. [على الثَّلج مثلاً.]

### چنگال

ل: چنگ. [په غمهی درنده و باند.]

ف: چَنگ، چَنگال، چَنگُل، چَنگَله.

ع: مَخْب، بَرَاثَن، کَلالِیب.

وتنه — چنگ

### چنگال

[ل: چه تال]

ف: چَنگال.

ع: شَوْكَة، مَلَقَط، مَنشَل. [فُرْتِیْكَة]

وتنه

### چنگال ورون

[ل: چنگال، همریشك (نان یا کولپری تریت کرار له  
روتی داخدا.)]

ف: چَنگال، چَنگالی، انگشتو، سُکارو. (نان یا  
گرده که توی روغن داغ شده ترید کنند.)

ع: دَلِیک، حَیس.

### چنگاول — پووکاؤل

### چنگاوژ

ل: دهسه داینه. [تیره تالان. تیره تالار، دهسه داون]

ف: بَلک، آگیش، دست به دامن.

ع: مُنْشَبُث، تَشَبُث.

### چنگ کرتن

[ل: چرنوک لینگرتن. (وهك: چنگ گرتنی پشيله.)]

ف: چَنگ زدن. (گرهه مثلاً.)

ع: خَلب، ضَبْث.

### چنگ لینگرتن

[ل: گوشین له نیتوان په غه و له پی دستدا. (وهك: چنگ  
گرتن له به فر.)]

ف: چَنگ گرفتَن. (از برف مثلاً.)

ع: هَض.

### چنگه

ل: سَوَقَاتی. [قهرتالهی بچروك.]

ف: باوین، چلالی، ساوین، ساویس، سَبَدچه،

سراج، گیره. (سَبَدچه ی کوچک)

ع: سَلَة، مَشِیْعَة.

وتنه

### چنگه سهره — چنگنه سهره

## چنگ‌مریم

ك: بخورمریم: گیاه‌كه.

ف: چنگ مریم، پنجه مریم، بخور مریم.

ع: كَفُّ مَرِّم، بُخورُ مَرِّم، بُخورُ الْأَكْرَاد.

وینه

## چنگله

ك: گه‌نه. [جۆره گه‌نه‌یه كه.]

ف: گاوك، غَسَك. (از جنس گنه است.)

ع: قَرشوم.

وینه

## چنگله‌سهره

ك: گزنه‌سهره، چنگله‌سهره، [قژنه‌سهره، سهرقژن]

ف: چنگله‌سهره.

ع: قَطَط، مُقْلَقُ الرَّاس.

## چنگه‌رنی

ك: چنگه‌كری: پهنه له زوی گیر کردن بۆ سهركه‌وتن.

ف: چنگ گیر کردن.

ع: ...

## چنین

ك: كه‌ئنه. [رین (ی میوه له دار).]

ف: چیدن، چنیدن. (میوه از درخت.)

ع: قَطَف، لَقَط، جَنَى، اقْتِطَاف، اِلْتِقَاف، اجْتِنَاء.

## چنین

ك: دورزان، برین. [دورینه‌ه (ی گیا).]

ف: چیدن، بُریدن. (گیاه)

ع: جَزَّ، اِحْتِشَاش.

## چنین

ك: بۆن. (برنج مه‌له‌ن.) [بۆاردن (وهك: بۆاردنی برنج).]

ف: پاک کردن.

ع: تَغْلِيَة.

## چنین

ك: دوروس کردن. [تەنن (وهك: چینی گوزوی).]

ف: بافتن. (جوراب مثلاً.)

ع: نَسَج.

## چنین

ك: نه‌خشاندن (ی تاج، كلار و...)

ف: دوختن. (تاج، عرقچین و...)

ع: تَطْرِيْز، تَدْبِيْج، تَوْشِيَة.

## چنین یان یهك

ك: له‌سەر یهك دانان، كه‌له‌كه كردن

ف: روی هم چیدن، بالای هم گذاشتن.

ع: رَئَد، نَضَد. زَبَر، رَكَم، تَنْصِيص.

## چنین لای یهك

ك: خستنه پاڵ یهك، ريك خستن

ف: په‌لوی هم چیدن، لای هم گذاشتن.

ع: نَضَد، تَوْسِيْق، تَنْسِيْق، تَرْصِيْف.

## چینه‌وه

ك: گلپه‌وه‌کردن، گرد‌ه‌وه‌کردن. [هه‌لگرتنه‌وه و كو‌کردنه‌وه.]

ف: گرد کردن، چپیره‌کردن، گروژه کردن،

برداشتن.

ع: قَرش.



ك: چپۆ. [دار]

ف: چو، چوب، درود.

ع: خَشَب.

## چوار

ك: ژماره‌ی باش سی.

ف: چهار، چار.

ع: أَرْبَعَة.

## چوارناینه

ك: چواروینه (جۆره زرتیه‌کی شه‌یه.)

ف: چهار آینه‌ه، جۆشَن. (نوعی است از

جوشن.)



ع: دَرِع، يَلَبَّة.

**چواربا**[ك: بای روزمه لات، بای روزناوا، بای شه ماښ، بای  
باشور.]ف: چهار باد. (باد صبا، باد دبور، باد شمال، باد  
جنوب)

ع: اَرَبَّة، رِيَّاح اَرَبَّة.

**چوارینه**ك: قورسی. [کورسی: میزیکي تاییت سوو که زستانان  
ناگریان دهخسته ژیری و به دوریدا دنوستن.]

ف: چهاربند، کُرسی.

ع: کُرسی.

وینه: کُرسی

**چوارینه** ← **روپایی****چواربا**

ك: چاروا، مالات. [چواری، ناژل]

ف: چهارپا، چارپا، سَئور، اُستور.

ع: مال، نَعَم، ماشیة، دَوَاب.

**چواریاچکه**

[ك: هدر شتیکی چوار پینچکه، وک: کورسی و میز و...]

ف: چهارپایه، چهاربند.

ع: قَوَائِم، اَرَبَّة قَوَائِم.

**چوارپالوو**

ك: شه پالوو. [شه پورو، خشتهك]

ف: چهار پهلو، شش پهلو.

ع: مُرَبَّع، مُكَعَب، مُجَسَّم.

وینه

**چوارپالوو**

[ك: بدردی رنکریکی بنایی.]

ف: چهار پهلو. (سنگ چهار پهلوی بنایی)

ع: رَضَم، رَضْمَة، رَضَام، رَضَامَات.

**چوارپایه**

[ك: میزی چواریچکه.]

ف: چهارپایه، چارپایه.

ع: مُشَجَّب، مِشَجَر، مَرَق.

وینه

**چوار پهل چهرنگ**

[ك: دست و پی سی (نەسپ)]

ف: چهار پا سفید. (اسپ)

ع: مُجَبَّب، مُحَجَّل.

**چوار پهل قهوی**

ك: که توکولوت، زلام. [زبه لاج (مروث) یا ناژل.]

ف: گنده، کُلفت، چهارشانه، کلفت آفرینش.

(انسان یا حیوان)

ع: رَبِيع، رَبِيعَة، حَبْزَاب. (غَلِيظُ النَّوَّاح)

**چوارپاتی**

ك: گوممز سر گز. [همیرانی گومزرداری سر قمبر.]

ف: گوراب، گورابه، ستودان، استودان، چارتاق،

چهارتاق.

ع: رَوَّاق، اُسْطُوَان.

وینه: تاق

**چوارچوار**

[ك: چوار - کس یا شت - له دوی چوار.]

ف: چهار چهار، چارتا چارتا.

ع: رُبَاع.

**چوار چوار**

ك: شانزه. [چوار که پت چوار، ۴ × ۴]

ف: چهار چهار، چار چار، چار بار چار.

(شانزده)

ع: اَرَبَّة اَرَبِع.

**چوارچهقل**

ك: چوارهننگوله. [دهفری چوار دهسکه. هدروها نیدیومه]

له دهسرسا بوون و بیتهزی.]

ف: چهارپا، چهاردست و پا.

ع: أَرْبَعَةُ قَوَائِمٍ، تُبْرَكُ، أُنْقِيَامٌ عَلَى النَّارِ.

### چوارچیتوه

ك: سكف. [نمر چوار دارى كه شتيكيان له خو گرتسره.

(وهك: چوارچیتوی دهرگا يا تاوینه.)]

ف: بَلَنْد، بَلَنْدین، دُریواس، سَفْت، چَهارچوبه.

ع: اِطَار، بِرَوَاز، حِتَار، كِفَاف. (اِطَارُ الدَّرَب، اِطَارُ الْمَرَاة)

وینه—په نهمره، وینه ی تری ههیه

### چوارخرت

ك: پهخته. [بزن يا مډي چوار ساله.]

ف: بَخْتِه. (بُز يا گوسفند چوار ساله)

ع: جَذَع، مُرْبِع.

### چوارروكن

ك: چوار ديوار. [چوار لای كه عېبه: روكنی يه مانى، شامی، عيراقی، هه جه رولنه سوده.]

ف: چَهار ديوار، چَهارسو.

ع: أَرْكَانُ أَرْبَعَةٍ.

### چوارريان—چوارپيكان

### چوارپيكان

ك: چوارريان. [پتگه ی دوو ريگه ی يه كترې.]

ف: چَهار راه، چَهار راهه.

ع: مَفْرَق، مُلتَقَى الطَّرِيقَيْن.

### چوارزربه

ك: چوارقه مچ. [تاشینی ریش و سَمِيل و نه برز و برزنگ بو نه تك كردن.]

ف: دَك، دَغ. (چَهار ضرب: ریش، ابرو، سبیل،

مژه. «دك زده» يا «چَهار ضرب» زده يعنی: هر

چَهار را تراشيده باشد.)

ع: أَشْعَارُ أَرْبَعَةٍ. حَلَقُ النَّارِ.

### چوار زه ربه—چوار زربه

### چوار سرشت

[ك: چوار سروشته كه: ناو، ناگر، خاك، با.]

ف: كيا، كيان.

ع: طَبَائِعُ أَرْبَعَةٍ.

### چوارسوو

ك: چوار گوزر. [نمو تاقه ی كه وتووه ته نيوان چوار تاريخه

بازاره.]

ف: چارسو، چهارسو. (تاقی كه چَهار گذر از

آن جدا شود.)

ع: مُلتَقَى الْأَسْوَاق.

### چوارسووج

ك: ... چوار گوشه. [چوار كونج]

ف: چَهار كُنْج. چَهار گوشه.

ع: زَوَايَا أَرْبَعَةٍ. ذَوِ أَرْبَعِ زَوَايَا. مُرْبِع.

### چوارشانه

ك: كوټه پره، كه توكلت. [زبه لاج]

ف: چَهارشانه، چَهارخويه، گنده، كَتوكلت.

ع: رِبْع، رِبْع، رِبْع، رِبْعَة، مُرْبُوع، وَرَاءَ حَنْزَاب. (غَلِيظُ الْأَنْوَاع)

### چوار شمش

[ك: چوار له شمش.]

ف: چار شش، چَهار شش.

ع: أَرْبَعِ سِتَّة.

### چوارشهمه

[ك: چوارشهم]

ف: چار شنبه، چَهارشنبه.

ع: أَرْبَعَاء

### چوار فسهل

ك: چوار گما، چوار سا. [چوار وهرز]

ف: چَهار هنگام، گُشاد هنگامان.

ع: فُصُولُ أَرْبَعَةٍ.

### چوارقولنی

[ك: قازان يا گولدانی چوار دسك.]

ف: چارگوشي. (ديگ يا گلدان كه چَهار دسته

داشته باشد.)

ع: ذُو اَرْبَعِ عُرُوت.

وینه مهیه.

چوارقمج ← چوارزریه

چوارگوزهر ← چوارسوو

چوارگوشه

ک: چوارسروچ. [چوار کونج]

ف: چهارگوشه، چهارگنج.

ع: مُرْبِع، ذُو اَرْبَعِ زَوَايا.

چوارلا

ک: چوارلانه، دوپاد. [بهنی چوار لو، بهنی دوو جار بادرار.]

ف: چهارلا، چهارتاه، چهارلای، چهاررشته،

دوباد.

ع: مُرْبِع، مُربوع، ذُو اَرْبَعَةِ خيوط، ذُو اَرْبَعَةِ اسلاك.

چوارلا

[ک: چوار تهرهف]

ف: چهار سو.

ع: جهات اَرْبَعه.

چوارمهشقان

ک: چوارزرانی. [چوارمشقی: جزره دانیشتیکه.]

ف: چهارزانو.

ع: رَوْبَعَة، اُرْبَعَاء، ثَرْبَع.

وینه

چوارمیخه

[ک: هدر چوار پدلی مرژ - بز نمونه - بیهستنه به

چوار میخده تا به هیچ لایه کدا نه جوئیته وه.]

ف: چهارمیخ، چارمیخه. (چهار دست و پای

انسان را مثلاً به چهار میخ ببندند که به هیچ

طرف تکان نخورد.)

ع: ...

چوارنال

ک: غار، تار، چواره. [پرتاو: غاردانی توند.]

ف: چهارنعل، تاخت، دو.

ع: خَب، خَبَب، كَرْدَخَة، هَمَلَجَة.

چواره ← چوارنال

چوارهننگل

ک: چوارهنگول. [چوار دهسکه (وهک: چوار دهسکه‌ی خینگه

یا مهسکه.)]

ف: چهار دست. (چهار دست خیک، یا مشک

مثلاً.)

ع: قَوَائِم.

چوارهننگول ← چوارهننگل

چوارهننگوله

[ک: ئیدیومه له بیتهزی و دهسوسان برون له کاردا.]]

ف: چهار دست و پا. (کنایه از عاجز شدن و

واماندن در کار است.)

ع: ثَبْرَكْج.

چواریهکبیر

[ک: ئهو کسه‌ی له چوار بهش بیدک بهشی بهرده کهوئیت.

(بز نمونه: له بهروبوومی زویدا.)]

ف: چهاریک‌بز.

ع: مُخَابِر، مَنْ لَهُ الرُّبْع.

چۆبه‌چۆ

ک: به‌رانبهر. [وهک یهک، یه‌کسان]

ف: برابر، یکی‌بودن، مانند هم.

ع: مُساوي، مُطابِق، طَابِقُ النُّعْلِ بِالنُّعْلِ.

چۆبی

ک: هه‌لپه‌رکی، هه‌لپه‌رین. [دیلان (سه‌مای به‌کۆمه‌ژ، که

چهند کس پتکه‌وه به‌شۆیه‌کی بازنه‌یی یا که‌وانه‌یی

دهستی یه‌کتر ده‌گرن و هه‌لده‌په‌رن.]]

ف: پَنزَه، پَنجه، چوپی. (رقص اجتماعی، که

چند نفر با هم به‌شکل دایره یا نیم دایره

دست همدیگر را گرفته می‌رقصند.)

ع: زفن، فَنزَج، فَرْتَج، رَقَص، دَعَكَسَة.

### چوتورمه

ك: تهرهه. [كارهسات]

ف: آسيب، موژه.

ع: حادثه، صَدْمَة، نَائِبَة، نَائِلَة.

### چوخور

ك: چه، روزخانه. [روبار]

ف: رود، زوغ، رودخانه.

ع: وادي، نهر، مَنَهَر.

### چوخه

[ك: چوخه]

ف: چوخا، جُولَخ.

ع: چوخه، جولق.

ويته <۲>

### چور

ك: چه رنگی. (چور شیر). [سیایی]

ف: سفیدی. (رنگ شیر)

ع: قَمَرَة، بَيَاض.

### چور

ك: واوژ. (چوری داوه). [وهلام]

ف: پاسخ.

ع: جَوَاب

### چور

ك: رنه. (چور کردن) [لی گیبون (لی نه بیون)]

ف: بَند. (بند کردن، بند شدن)

ع: اخذ، جَر.

### چور

ك: قوم، تك، توژ، نهخت، كهه، چك، ریزه، چورتك.

[دلپ. نهختان]

ف: چك، تك، ریز، شُر، شُرَتك.

ع: جُرْعَة، دُفْعَة، حُسُوءَة، قُدْمَة، غُمْجَة، غُمْجَة، نَعْبَة،

شَرِبَة، قَطْرَة، بَرَض، دُف، دُفَاف، شُفَافَة.

### چور

[ك: تنوك] (چور لی پری. ناوچور لی کرد.)

ف: شُر.

ع: رَشْحَة، قَطْرَة، وَشَلَة، تَرَشُح، تَقَطُر.

چور ← شهق [ (وشه یکی گوزانیه. ) (گوراسی است.) ]

### چور

### چورت

ك: پینه کی، وههوز. [خه ویردنه وه]

ف: چُرت، پینکی، ناو، ناویدن.

ع: سِنَة، سُبَات، نُعَاس، نُكَاس، نُوَاد، نُود، نُودَان.

وَسَن، غُفُوءَة، هَوَجَل.

### چورت

ك: چورتكه. [چورت (نامرازی ژمیره ای جاران)]

ف: چُرت، چرتكه. (چرتكه ی حساب)

ع: شُرط.

### چورتان

ك: ترازانن. [ترازانندن، چركاندن (وهك: چرتانندی

پهله پیتكه ی تفنگ. )]

ف: چُرتانندن، درکردن. (ماشه ی تفنگ را مثلاً

چرتانندن.)

ع: اِزْلاق، تَنْحِيَة.

چورتك ← چور كهه

### چورتیان

ك: ترازیان. [ترازان، چركان]

ف: چُرتیدن، در رفتن.

ع: اِزْلاق، تَنْحِي.

### چور کردن

ك: رنه کردن، بهن بیون. [لی گیبون]

ف: بَندشدن، بَندکردن، نیزه بند کردن.

ع: اخذ، جَر.

### چور

[ك: چه رهس]

ف: لَبْ چۆرە، لَبْ چۆرا.

ع: لَمَاط، لَمَاق، لُمَجَّة، عُقْبَة. اِلْتِمَاط.

### چۆرە

ك: شۆرە. [دەنگى رۇئى ئاۋ].

ف: شۆرە، شۇرە، شۇرىدىن. (صدای شرشر آب)

ع: اِنصِيبَاب.

### چۆرە چۆر

ك: شۆرە شۆر. [چۆر چۆر، چۆرە زۆر]

ف: شۇر شۇر، شۇرىدىن.

ع: تَصَيَّب، وَشَلان.

### چۆرۈ

ك: تَكى، تۆزۈ، چكى، كەمى، رىزەيسى. [تەنۈكىك،

تەزقالتىك]

ف: شۇرى، تكى، چكى، كىمى، رىزى.

ع: جُرْعَة، شَرِيَة، غُرْفَة، نَغْبَة، قَطْرَة.

### چۆرىان

ك: تەكەن. [تەكەن، چەكەن، پالتىرەن]

ف: شۇرىدىن، چەكىدىن، سەۋەب، پالىدىن،

پالان شەن، آب چەكەن.

ع: وَشَل، تَصَيَّب، تَقَطُر.

### چۆش

ك: ورش! وش! [هوش! (فەرمانە بوۋاۋەستانى كەر، بە

پىنچەۋانە «چش» رە.].

ف: چش! وش! (امر بە ايسستانان الاغ، برخلاف

«چش!».)

ع: ...

### چۆلە

ك: مژ (مژدان لە نىرگە لە.).

ف: پۇك. (نفسى كە بە قلىان مى زەندە.)

ع: نَشَق، نَشَق، تَشْتَق، اِسْتِنْشَاق.

### چۆلەن

ك: لەرزانەن، دانە چۆلە پىكرەن [ياۋ نەپچەقەن].

ف: چەكەندەن، ژەكەندەن.

ع: مَلَق، نَفَض، اِرْعَاد، اِكْرَاز.

### چۆلە

ك: كزە. [سەۋەنەۋە، كزەنەۋە]

ف: سەۋەش.

ع: حُرْقَة، اِلْتِهَاب.

### چۆلە

ك: دانە چۆلە (تەقەتەقى ددان بە ھۆى سەرمە يا

لەرزەتارە.).

ف: چەك چەك، ژەكەن، ژەقۇق، (صدای بە ھەم

خوردن دندەن از سەرمە يا از تەب و لەرز.)

ع: رَعْدَة، نَفَضَة، كُرَاز، صَلَقَة. (صَيرِ، صَيرِيف)

### چۆلەقەن

ك: كزەقەن. كورەقەن، كۆلەقەن. [نەپەقەن تاسە.]

ف: سەۋەشەن. دەرخوش، شادخوۋاست.

ع: حُرْقَة اَلْقَب. اِشْتِياق.

چۆلەقەن دىيان ← چۆلە [امانەۋى دورەم.] (بە مەنى اخىر

«چۆلە» است.)

### چۆلەن

ك: كەۋەنە دانە چۆلە، تەقەتەق كەۋەنە ددان.

ف: چەكىدىن، ژەكىدىن.

ع: تَصَلَق، اِرْتِعَاد، اِنْتِفَاض، اِكْتِرَاز.

### چۆك

ك: زەنە، ۋەنگ. [نەۋنۇ]

ف: چۆك، چۆك، زەنە.

ع: رُكْبَة.

### چۆكەن

ك: سەۋەن. [لەسەر نەۋنۇ دانىشتەن.]

ف: چۆك، چۆك، چۆكەن، زەنەۋەن، بە

زەنەنەشتەن.

ع: جُئُو، تَجَاش، قُفُو، حَلَب، اِكْتِيَام، تَحْفَن.

ۋىنە

## چوكله

ك: چيكله. [چيلكه]

ف: دروك، دسوك، خلاشه.

ع: سُجُور، هَشِيم.

## چوكله خيگه

ك: پُژگ، پُشك. [نډر چيلكه يډى خيگه پى پينه ده كنه.]

ف: چوبڼك، چوبڼك خيگ.

ع: زاجل، اُسكويه.

وښه <۲>

## چوكله شكڼي

ك: خومه شيونه، بشپونه يى. [دورزمان، ناژاړه چى]

ف: هاله، چُغُل، سخن چين، دوبرهم زن.

ع: هَمَاز، نَمَال، نَمَام، نَامِل، ديبوب، مُفَتْن، مُفْسِد.

## چوكله شكڼى

ك: خوم شيوان، بشپونه يى. [فيتنه يى، دورزمانى]

ف: هالگى، چُغُلَى، سخن چينى، دوبرهم زنى.

ع: هَمَز، هَمَازَة، نَمَل، اِنَمَال، نَمِيْلَة، نَمِيْعَة، نَزغ،

اِفْسَاد، ثَفَتَيْن، اَثَايَة، سَعَايَة.

## چوكله ى نه ماكو

ك: دمار. [ره گى تروتن]

ف: دمار، چوبه.

ع: عَصَبُ النَّخْج، عُرُقُ النَّخْج.

## چوكله ى قولاپ

ك: خه مازه، چركله ى ماسيگى. [چيلكه ى تولاپى

ماسي گرتن.]

ف: غمازك. (چوبك قلاب ماهى گيرى)

ع: ...

وښه

## چوكله ډدان

[ك: دانېشتن له سهر يه ك نه ژنډ (و بهر زكړنده وى

نه ژنډ كى تر.)]

ف: زانو بلند كړدن، زانو. (يك زانو بلند كړدن)

ع: تَتْلَى، ثُنَى الرُّكْبَة.

وښه

## چوكله ډدان

ك: جنچكان، قنچكان. [چيچكان (بهر زكړنده وى هه رد وى

نه ژنډ و له سهر پى دانېشتن.)]

ف: چُنْبا تمه، زانو افراشتن. (هر دو زانو

افراشتن و پر پا نشستن.)

ع: قُرْفُصَاء، قُرْفُصَى، قَعْفَزَى، اِقْعَفَان، اِحْتَبَاء.

اِحْتِفَان، اِقْعَاء.

چولكه — مه ليچك [اوسه يكى كرماجيه.] [اكرماجى است.]

## چولن

ك: بياران. [بيابان، سارا (زوى خالى له مروت.)]

ف: كَوِير، گَوِير، هامون، بيبان، چول. (زمين

خالى از مردم.)

ع: قَفَر، قَارَة، مَقَارَة، وَحْش، صَحْرَاء، تِيهَاء، بِيْدَاء.

## چولن

ك: ناراق. [خالى (خانورى خالى)]

ف: تهى. (خانه ى خالى.)

ع: خَالِي، خَاوِي، خَافِق، غَامِر، بَاثِر، مُخْلَى، خَالِي

السَّكَنَة.

## چولاى بو

ك: چرن نمرى؟ [كرو دهيت؟]

ف: چه جور شد؟، چه جور مى شود؟

ع: كَيْف؟، كَيْف يَكُون؟

## چولچر

ك: بې زېگه. [لارې]

ف: بى راهه، بيبان زو.

ع: تَعَسُف.

## چولچر

[ك: گوزانيه كى به ناربانگ و تاييه تى بيبانسه كه

هارواتاي فارسى و عه ربى نيه.]

ف: آوازي است معروف مخصوص بيبان

مرادف فارسی و عربی ندارد.

### چولسك

ك: چلوسك، كوتره، چلاسك. [داری نیرو سروتاری گردار.]

ف: سَغْدَه، آسغده، نیمسوز، نیمسوخته.

ع: جَذْوَة، قَبَس، وَقُود، مِسْعَار.

### چولو هوول

ك: خوتو خوالا. [بی تارهدانی (خالیه و هوالی).]

ف: تهی و تهك. (خالیه و خوله)

ع: خالی، فارغ، خالی السَكَنَة.

### چوله چرا

ك: سوله چرا، چوكله چرا، شهو چرا. [لقی درخت - واك:

داره پرو - كه به پشتی ته شوئ واك سیواك دهیكوتن و بو

راو - واك: راه كهر - له چیا و دهشتا هه لیده گریستن.]

ف: شوله چراغ، هاله چراغ. (شاخه ی درخت

بلوط را مثلا با پشت تیشه مانند مسواك

می کویند و برای شكار كبك مثلاً در كوه و

بیابان روشن می کنند.)

ع: قُبَار، عَشْوَة.

وینه

### چولی

[ك: گه لای میو یا كاهو كه به «با» دهست كونی

ده كهن و واك ده مانچه دهنگی لیته دیت.]

ف: چولی. (برگ مو، یا برگ كاهو را با باد

دست سوراخ می کنند كه مانند تپانچه صدا

می دهد.)

ع: فَقَع، تَفْقِيع.

وینه

### چون

ك: واك، وینه، جوز، جفت. [چهن، هارتا]

ف: چون، مانند.

ع: شَبَه، شَبِیه، مِثْل، مَثِیل، نَطِیر، عَدِیل.

### چون - چونكه

#### چونكه

ك: چون. [چونكو، له بهر نهوه]

ف: چون، چونكه.

ع: اِنَّ، اِذَا، لَآء.

#### چونوور

ك: چنوور (گیاهه کی به ناربانگه.)

ف: علفی است معروف.

ع: ...

#### چونه

[ك: چه رنده]

ف: چَندَر، چُغَندَر، چُغَندَر، چُغَندَر، شَوَندَر، شَوَندَر.

ع: سَلِق، شَمَندَر، شَوَندَر، شَمَندَر.

وینه

#### چونه بریانی

[ك: چه رنده ی لیتر او.]

ف: لَبُو، لَبَلَبُو، چُغَندَر پُخته.

ع: سَلِق، شَوَندَر، لَبُو.

#### چونه رهن

[ك: چه رنده ی شه كر]

ف: چُغَندَر قند.

ع: شَوَندَر، شَمَندَر، شَمَندَر، سَلِقُ السُّكَّر.

وینه

#### چونه ر و كه شك

[ك: چه رنده ر و كه شك]

ف: لَبُو، چُغَندَر و كَشَك.

ع: لَبَلَبُو.

#### چوب

ك: دورر، چاپ. [درر]

ف: دروغ. (چاپ و چوب)

ع: كَذِب، فَرِیة، كَذِب.

#### چووز

**چوون**

ك: روین، شون. [روشتن]

ف: رفتن، شدن.

ع: ذهاب.

**چوون**

ك: كه‌فهریژ. [سه‌ریژ کردن (وهك: كه‌فهریژ کردنی

چیشته.)]

ف: ازسروفتن. (آش مثلاً.)

ع: قزح. ازباد، ثنأط، ثَغَلِي.

**چوون**

ك: كردن. (لهره‌نه‌چی = لهره نه‌كا.) [ویچوون، هارشیوایی]

ف: ماندن. (به آن می‌ماند.)

ع: شبیه، شباهه، اشباه، مُشَابَهَة، مُمَاطَلَة، مُثُول.

**چوون به‌یه‌كا** ← به‌یه‌كا چوون**چوون ناو ناو**

ك: [وچوون له نارد.]

ف: رفتن توی آب.

ع: خوض.

**چوونه‌یه‌ك**

ك: [هاتنه‌ویه‌ك یه‌ك (بو بازدان.)]

ف: به هم رفتن. (برای جستن.)

ع: قَر، انقباض، انقباض، اِكْتِزَاز، فَذْفَذَة.

**چوونه‌یه‌ك**

ك: ... هه‌لینکیان. [لینك توند بورن. هاتنه‌ویه‌ك]

ف: درهم رفتن. بسته شدن. برآمدن.

ع: عَجَر. رَتَق. قُلُوص، تَقْبُض، تَقْلُص، تَجْمُع.

تَشْجُع.

**چوونه‌یه‌ك**

ك: [كرژ بورن (ی دار، کیسه، لاستیک ...)]

ف: بَلَقُشْتَه شدن. (دام یا کیسه یا لاستیک

مثلاً.)

ع: قُلُوص، اِجْتِمَاع، تَجْمُع.

ك: چوز، چه‌كه‌ره. [چه‌كه‌ره (پیاز، گیا یا پهری مریشك

كه تازه سهری هیتابیتته دهر.)]

ف: نیش، تَنَزَه. (پیاز یا گیاه یا پر مرغ كه تازه

سر درآورده باشد.)

ع: شَطَا، بارض، وشم، نَتَش، خَا مَة. فرخ

**چووز**

ك: [وِز (لهره سَی به‌رده‌ی ده‌كه‌ونه سهر یه‌ك هیتل.

زاراویه‌كه له یاری (ریزین) دا.]]

ف: چوز، ریز. (واقع شدن سه ریگ در یک رج،

اصطلاح بازی «چوزان» است.)

ع: قَرَف.

وینه ← چوزان

**چوزان**

ك: [ریزین: یاریه‌كه.]

ف: چوزان، ریزبازی، ریگ‌بازی.

ع: قَرَف، قَرَق

وینه

**چوزه**

ك: [ههر به‌شیک‌ی روآك كه پیر نه‌برویتته.]

ف: تَز، تَزَه. (هر چیز جوان از نباتات كه پییر

نشده باشد.)

ع: وَالْبَة، شَیْئَة، حَقَل.

**چوزه** ← چووز (چه‌كه‌ره)**چوزه‌بونگه**

ك: [پنگی نه‌پشكورتور.]

ف: چوزه‌پودنه، پودنه‌ی تنزه. (پودنه‌ی

نشكفته)

ع: شَطَا الفودنج.

**چوزه‌ه‌یار**

ك: [هارویی ناسك.]

ف: خیارزه، خیار تازه، خیار نازک.

ع: شَغُور.



## ج و دخت

ك: چ گاه؟ [چ كاتيك؟]

ف: چه گاه؟، چه هنگام؟

ع: ايان؟، مهما؟، آي وقت؟

چوهر ← ژوور [دو به يکي گوزايه.] [گوراني است.]



[ك: نيشانه ي كورته ناره، و لك: باخچه.]

ف: چه. (علامت تصغير است. باغچه، تربچه.)

ع: ي.

چه

[ك: چي؟]

ف: چه؟، ژش؟

ع: ما؟

چه نه وي؟

[ك: چي نه ييت؟]

ف: چه مي شود؟.

ع: ما يكون؟.

چه بووني ← چه حقيقت

چه پ

[ك: بهر انديري «راست».]

ف: چپ. «ضد «راست»

ع: يسار، يسرة، ايسر. شمال، شيمال، شمال.

چه پ

ك: چه پله. [چه پك: دست به يكد ا كوتان.]

ف: خُنْپَك، خُمَك، دَسْتَك، ژنگ، شَقَق،

دَسْت ژدن.

ع: صلد، سَطْع، صَدَوَة، صَفَقَة، تَبْلُد، ضَرْبُ الْكَفِّ،

(تَصْفِيح)، تَصْدِيَة.

چه پاله

ك: شدياله، شديلاخه، زيله. [زله]

ف: سيلي، چپات، تپانچه، توانچه، سلّه،

كشيده.

ع: لَطَم، لَطَح، كَفَح، ذَح، صَفَعَة، ضَفَدَة، رَطَسَة.

طَبَاخَة.

چه پاله

ك: چه پوله، ناردس. [چه پوك (له يي دست).]

ف: هَبَك، كَبِك. (كف دست)

ع: كَف، يَد.

چه پاتن ← ته پاتن

چه پاو

ك: تالان، بَرِيْتَن بَرِيْتَن. [راپروت]

ف: چُپاو، چُپَو، چُپاسول، تاراج، تارات،

بچاپ بچاب.

ع: نَهَب، نَهَب، غَارَة، مَغَار، اغارة، استغارة.

چه پخون

ك: شهونغون، شهونغون. [هشش كردن له شهردا.]

ف: شَبَخُون، شَبِيخُون، شَب تازی، شَب تاختن.

ع: شَبِييت.

چه پنگ

ك: چه به، دسه، دسهك، چه پكه، قول. [بهسته، دسته]

ف: دَسْتَه، مُشْتَوَارَه.

ع: قَبْضَة، قَصَة، خُصْلَة، حُزْمَة، قَصِيْبَة، سَبِيخَة.

غَبَط، عَمِيْثَة، جَزِيْرَة.

چه پ كوتان

ك: چه پله كوتان. [چه پله ليتدان]

ف: خُنْپِيْدَن، خُنْپَك ژدن، خُمَك ژدن، دَسْتَك ژدن،

دَسْت ژدن، شَقَق ژدن.

ع: صَفَق، تَصْفِيق، صَدَو، تَصْدِيَة، تَصْفِيح، تَبْلُد.

ضَرْبُ الْكَفِّ.

چه پكه ← چه پنگ

چه پكه گم

ك: قول، دسهك. [بهسته ي گم، دسته ي گم]

ف: بَسَك، بَسْدَك، دسته ي گندم.

ع: قَبْضَة، حُزْمَة، شمال.

ويته

## چپکن

[ك: تونيل]

ف: ره كند، ره گويه.

ع: نفق، سرب، ديماس.

وينه-تونل

## چپكرد

ك: چرخ، ناسمان، گهر دودون. [چپكهر، فلهك]

ف: چرخ، چپ گرد، آسمان، روزگار، گردون.

ع: فلك، سماء.

## چپلهر

[ك: چپله (كه سيك كه كار به دوستي چپ دهكات.)]

ف: چپله. (كسي كه با دست چپ كار كند.)

ع: أعسر، (ع: عسراء)

## چپله ريزان

[ك: چپله ليداني به كومه.]

ف: خُنْبَك زدن، خُنْبَك زنان. (كف زدن جمع)

ع: تَصَافِق، تَصْفِيق، تَبْلُد، ضَرْبُ الكُفوف.

## چپوراس

ك: چپلپا. [خاج]

ف: چلپيا، چپ و راست.

ع: صَلِيبِي، صَلِيبَا.

## چپوراس

[ك: بريني دست و پي به پيچده وانه يه كتره.]

ف: چپ و راست. (بريدن دست و پا بر خلاف.)

ع: أَلْقَطْعُ مِنْ خِلَافٍ.

## چپوراس-دؤمره كي

## چپوك

[ك: به له پي دست له سهر دان.]

ف: بام، توسري. (با كف دست توي سر كسي

بزندد.)

ع: كَفّ، صَكّ، صَعَف، قَصَع. رِبْسَة، صَفَع.

## چپوكان

ك: چالاخي. [هاروهاجي كردني نه سپ.]

ف: چالاخي، هرزگي. (هرزگي كردن اسپ)

ع: جَلَاْفَة.

## چپوكه سهری

[ك: به له پي دست له سهر دان.]

ف: توسري. (با كف دست.)

ع: ريس، قَصَع، نَدَم، نَفَخ.

## چپوله

ك: پد نوله، پد نجه. [چدچه]

ف: چچ، پنجه، دست.

ع: كَفّ، يَد، قُنْب.

## چپه

ك: چپك، چپكه، دسه، بدسه. [دهسكه]

ف: دسته، بسته، مُشتواره.

ع: قَبْضَة، حَزْمَة، قَصِيْبَة، عَمِيْثَة، سَبِيْخَة، خُصْلَة.

قَصَّة، غَبَط.

## چپه

[ك: سهری «پاشه بن» كه مدچه كي نه سپي پي]

دبه سته ره.]

ف: مُچي. (سر پاشه بن كه به مچ اسپ بندند.)

ع: رُساغ.

## چپه-دوزه

چپه جاخ-ساتوور [رشد يكي كرمايه.] [كرماجي است.]

## چپهر

ك: هه سار. [ديوار له شور و وشكه گيا رهك ته يمان.]

ف: چپهر، تواره. (ديواري كه از چوب و علف

سازند مانند «ته يمان».)

ع: عَرِيْش، حَبَاك.

وينه (۲)

## چپهر

ك: پوس، پوتسه. [پوتسه چي، نامه بهر]

ف: چاپار، پيك، آلاخ، آسكدار، پُست، پوسته.

ل: پاك نه كړياك. [ناپوخت، نه بږيږدراو (وړك: گه‌غی پاك

نه كړاوا.]

ف: آلفده، ناپاك، ناويژه، دغندار. (گندم مثلاً.)

ع: غليټ، خليط.

**چه پهل برون**

[ل: پيس برون]

ف: آلوده شدن. پلشت شدن.

ع: تَلَطَّخ. تَخَبَّط.

**چه پهل كار**

ل: به‌دكار، گنده‌كار. [خراپه‌كار]

ف: بدكار، گنده‌كار.

ع: خائن، خبيث، عريف.

**چه پهل**

[ل: پيسی، ناپاکي]

ف: چټلی، پټلی، پليدي، پلشتی، قڙاکي،

وژنی، چرك.

ع: قذارة، كُفَاة، خبائثه، رجس، نجس، قذر، قذع.

وَسَخ.

**چه پهل**

ل: گور. [پيسایي (له پاش و پيشی مړوځه‌وه).]

ف: گه، پاچايه، وژن، پليدي، پلشتی. (بول و

غائط)

ع: جعر، قذر، نجو، غائط، مدفوع، نجس، نجاسة.

**چه پهل وانه**

ل: وارو، چه‌راشه. [پته‌روانه]

ف: بازگونه، واژگونه، وارون، وارونه، رخش،

بازگونه، باشگونه.

ع: معكوس.

**چه پی**

ل: چه‌پروانه، وارو. (زیددی «راسی».) [پته‌روانه]

ف: چټی، وارو، وارون، وارونه، رخش. (ضد

پوسته‌چی، راه‌نورد، نامه‌بَر.

ع: بريد، قاصد، ساعي، فيج، سكي.

**چه پره‌ن**

ل: سينه‌بن. [ملپټچ]

ف: باژرند، باژرنگ، سينه‌بند، شال‌گردن.

ع: لبيبه، تلييب، مشته.

وينه

**چه پره‌خانه**

ل: پرتسه‌خانه. [پوتسه‌خانه]

ف: چاپارخانه، پيك‌خانه، پُست‌خانه،

پوسته‌خانه.

ع: مركزُ البريد.

**چه پهل**

ل: گهن، به‌د، خراو. [خراپ (خراپه)]

ف: بد، گند، پلشت، پليد. (كار بد)

ع: قبيح، شنيع، فظيح، سئى.

**چه پهل**

ل: چلكن. [پيس]

ف: چټل، پټل، نژن، پليد، ژيژ، فژه، قڙاك،

قڙگند، چركن.

ع: قذر، وَسَخ، رَجَس، نَجَس، دَنَس، دَرَن، كَثيف،

خبيث، قشِب، مُسْتَقْدَر، حَرام، نكبة.

**چه پهل**

ل: به‌دسرشت، گټي، چه‌فت. [چه‌وت، نارسه‌ن]

ف: كُج، بدگوهر، بدسرشت.

ع: مَلَط، فَظ، مَرِيد، شَرِير، عَرِيف، خَبِيث، سَيِّئُ

الْقَلْب.

**چه پهل**

ل: گه‌نيگ. [گه‌نيو (وړك: هيلكه‌ی پيس).]

ف: بَلْعَد، گنده، گنديده. (تخم مرغ مثلاً.)

ع: فاسد، ضائع، مَذِر، مُنْعَر، مُفَرَّخ، مُفَرِّخ.

**چه پهل**

«راستی»

ع: یسْرَة، عَکَس.

چہی

[ک: جُزْر ہلپہ پر کیہ کہ.]

ف: چوپپی، چپی. (نوعی از چوپپی است.)

ع: زَفَن، دَعَكْسَة.

چہنال

ک: درو شاخہ. [کولہ کدی پشہوی چادر کہ سمرہ کدی دور

لق بیت.]

ف: چَتال. (ستون جلو خیمہ کہ سرش

دو شاخہ باشد.)

ع: دَعَامَة.

وینہ—چادر، دو شاخہ

چہتر

[ک: سہ یوان]

ف: چَتر، مَنجوق، آفتاب گیر، آفتاب گردان.

ع: شَمْسِيَّة، ظِلَّة، مِظَلَّة، عَالَة، سَعْنَة.

وینہ

چہتر

ک: بیکول. [لقہ داری ہلپہ چاروا]

ف: سر بُریدہ.

ع: غَرِيَسَة. مُشَدَّب.

چہتر کردن

[ک: ہلپہ چینی لقمہ پزی زیادہی درخت.]

ف: چَتر کردن، پاچیدن. (شاخہ های زیادی

درخت را بریدن)

ع: جَرَّ، تَشْدِيْب.

چہتر کردن

ک: گُڑ کردن. [خَرَفَش کردن (وہ کہ چہتر ہلہ دانی

تارے.)]

ف: چَتر کردن، فیس کردن. (مانند طاووس

مثلاً.)

ع: تَنَقُّش، تَطْوُس.

چہنفہ

ک: چہنیہ. [دہ سائی سہر.]

ف: چنیہ.

ع: کَفِيَّة، كُوفِيَّة.

وینہ

چہنفہ و نمگان

[ک: دہ سمال و سہریچی سہر]

ف: چنیہ و اگال، چنیہ و عکال.

ع: کَفِيَّة و عِقَال، كُوفِيَّة و عِقَال.

وینہ—نمگان

چہتوون

ک: نامان، ناراس، شہیتان. [تروش، نارہ سہن]

ف: شہیتون، ہر ماس، نادرست.

ع: مُتَقَلِّب، خَوَان، شَیْطَان.

چہتوہر

[ک: ہاری زیوینی زیرہ دار.]

ف: چَتر، چَتروری. (پول نقرہی زنجیرہ دار)

ع: قَرَان، دِرہَم.

چہلہ

ک: جہردہ، رازن، دز. [زنگر]

ف: زہزن، نَزَد.

ع: لَص، قاطعُ الطَّرِيق.

چہلہ

ک: قہر سوزان، دزگیر. [ژاندارمی جہردہ گر.]

ف: قہر سوزان، نَزَدگیر.

ع: اَمْنِيَّة.

چہچہ

ک: دہس، پدہجہ، چہچلہ. [چہچہ (لمپی دہست.)]

ف: چَچ، دہست. (کف دست)

ع: يَد، کَف.

چہچلہ

[ك: بچوړك كړاوى «چهج».]

ف: مصغّر «چهج» است.

**چه خماخ**

ك: نه ستی: [سته ستی، چه خماخ]

ف: چخمماخ، چخمماق، چقمماق، فروزینه،  
آتش پړك، آتش ږنه.

ع: ژند، قذاح، قذاحه، مقداح.

وینه

**چه خماخ**

ك: ماشه. (چه خماخ تښه ننگ.) [په له پیته كې چه كې گهرم.]

ف: چخمماخ، ماشه.

ع: كُلبه.

وینه ← تښه ننگ (۲)

**چه خماخه**

ك: برووسكه. [تريشقه]

ف: بېر، درخش، آدرخش، آدرخش، سېندجر،

آرتجك.

ع: برق، صاعقه، سَلَنَق، اِثْلَاق، لَمعان.

**چه را**

ك: له رې. چه رين. [له رې گه. له رې پين]

ف: چرا، چراگاه، چړيدن.

ع: رعي، رتع، مرتع، مرعى.

**چه راگا**

ك: له رې، وېرت، يورت. [له رې گه]

ف: چرس، چرام، چرامين، چراخوړ، چراخوار،

چراگاه، يورت.

ع: مرعى، مرتع، مرعاة، جمى.

**چه ران**

ك: له رې ران. [نازل برده دشت بژ نائف خواردن.]

ف: چراندن.

ع: رعي، رتع.

**چه ريبان**

[ك: زيبايى، زيادى]

ف: چشك، چربيدن، افزونى.

ع: فضل، تَفَضُّل.

**چه رچى**

ك: روتچى، روتسين. [روتك]

ف: چرچى، چربچى، روغنجى.

ع: دهان، دسام.

**چه رځ**

ك: خول، گه ريان. [سوړ]

ف: چرخ، چرخه، گردیدن.

ع: دور.

**چه رڼ**

ك: ناسمان، چه پگړد، گه ردرون. [فه له ك چه پگړ]

ف: آسمان، چرخ، گردون.

ع: فلك، سماء.

**چه رځ**

ك: نه رابه. خرتهك. [عاربانه، پينچكه. تايه]

ف: چرخ، گردون، گردونه، گرده، غرده. غلنك.

ع: بكرة، عجل، عربة، عربانة، عرادة، ارادة، دولاب.

فلكة، فلكة، غلطة.

**چه رځ**

ك: پينچكه. [نامير، مه كينه (وهك: نامير گدلى دروون و

چنين و گوشين و...)]

ف: چرخ، دولابه. (انواع چرخ هاي خياطي و

نساجي و عصاري و غيرها ...)

ع: بكرة، عجلة، عجله، دولاب.**چه رڼ**

ك: بالمران. [شاهين (بالنده يه كى راوچى به ناربانگه).]

ف: چرخ، چرخ، شاهين. (مرغى است شكارى

معروف.)

ع: صقر، سقر، قطام، رُنج، شاهين.

وینه

## چهرخانن

ك: گهړانن، خولدان، پینچدان. [سورپدان. بادن]

ف: گرداندن، چرخاندن، پیچاندن.

ع: إدارة، لوي، حَرْف، صَرْف، عَطْف. بَرَم، اَزَم، جَدَل.

## چهرخواردن

ك: چهرخیان، خول خواردن. [سورپانه‌ره]

ف: چرخیدن، چرخ خوردن.

ع: دَوَرَة، بَرَمَة، تَدَوُر، تَبَرَم.

## چهرخ ده‌زنگ هه‌لکړدن

ك: پاره‌لکړ، ده‌زنگه‌لکړ، خوځل. [نامیتری کلانه‌گر.]

ف: جهره، چرخه، کلانه، کلابه.

ع: حَلَالَه، دُولَاب.

وینه — پاره‌لکړ

## چهرخ شیره‌چی

[ك: نامیتری رَوَن گرتن.]

ف: گراووش، چرخ‌روغنگری.

ع: دُولَابُ الْعَصَا.

## چهرخ مووتلوی

[ك: نامیتری مووتیسی.]

ف: چرخ موتابی.

ع: بَكْرَة، دَرَارَة.

## چهرخه

ك: چهپکه‌ن. [توئیل]

ف: چرخه، زاغه‌ی پیچ، راه‌زاغه.

ع: نَقَق.

## چهرخه

ك: خول، گیتچه. [سورپ (برای «ته‌سه‌لسول»)].

ف: چرخ، چرخه، (برادر تسلسل)

ع: دَوُر.

## چهرخ هه‌وړیشم

[ك: نامیتری رستی هه‌وړیشم.]

ف: پَروان، پَرون. (چرخ ابریشم تابی)

ع: بَكْرَة.

## چهرخی

ك: گرد. [خړ]

ف: گرد، چرخ‌خی.

ع: مُدَوُر.

## چهرخی

[ك: هدرشتیکی ساف و خړکړاو (وه‌ك: مسی خړکړاو).]

ف: چرخ‌خی. (مس چرخ‌خی)

ع: تَدَوِیری.

## چهرخیان

ك: گهړیان، خولیان، خولیانسه‌ره، چه‌رخ‌خواردن.

خول‌خواردن. [سورپانه‌ره]

ف: چرخیدن، گردیدن، چرخ خوردن.

ع: دَوُران، تَدَوُر، اِسْتِدَارَة، اِدَارَة. اِنْتَوَاء، اِنْحِرَاف،

اِنْعِطَاف، اِنْصِرَاف.

## چهرده

ك: بام، تاله، رنگ. (سیاچه‌رده) [تامال، مه‌یلو]

ف: چرده، چرته، قام، رنگ. (سییه‌قام)

ع: لَوْن. (يَضْرِبُ اِلَى السَّوَادِ).

## چهرس

ك: به‌نگ، به‌رش. [حشیشه]

ف: چرس، برش، بَنگ.

ع: حَشِيش، وَرَقُ الْخِيَال.

## چهرم

ك: ... پوس. (خوشه‌کریاک) [پیتستی ده‌باخی کراو.]

ف: چرم، پوست.

ع: اَدِيم، جِلْد، سَبْت، صَرَم. (اِهَاب)

## چهرمچی

۱- «ده‌ور» و «ته‌سه‌لسول» دوو زاراودی زاستی فه‌لسه‌فه

و که‌لامه. (ر - ر)

ك: پتس خوهه كهر، چهرم خوهه كهر. [دهباخچی]

ف: چرمچی، چرمگر، پوست پیرا.

ع: دباغ، صَراَم.

**چهرم خوهه کهریک**

[ك: پتستی دهباخی کرا]

ف: چرم پیراسته.

ع: سبت، اَدیم، جلد مَدبوغ.

**چهرم خوهه کهر ← چهرمچی**

**چهرم کونای چادر**

[ك: چهرمی کونی ورك قولفه كه دهیدروون به خیره تدا.]

ف: پَشیز، پَشیزه.

ع: عروءه.

**چهرفگ**

ك: سفی، سپی. [چهرمور]

ف: سفید، سپید، سپی، اسپید، خنگ، ساچی.

ع: اَبیض، اَمرة، اَقمر، اَلهَق، اَمهَق.

**چهرمکه و بوون**

ك: روشنه و بوون، ناشکرا بوون. [روون برونه و (وړك:

ناشکرا بوونی بابه تیک.)]

ف: سفید شدن، روشن شدن، آشکار شدن.

(مطلب مثلاً.)

ع: ظُهور، وُضوح، تَبیین.

**چهرمگی**

[ك: سپتتی]

ف: سفیدی، سپیدی.

ع: بَياض، مُرمة، قَمرة، لَهقة، مُهقة.

**چهرمگی بیتخ ناخون**

[ك: سپتتی که وانه بی بنی نینول.]

ف: ملک. (سفیدی بن ناخن)

ع: ثور، کَدَب، وَبَش، وَبَش، دُدغه، ثُمَم، حِقاب.

**چهرمگی چاو**

ك: چهرمینه ی چاو. [سپینه ی چاو]

ف: سفیدی چشم.

ع: مُقلة، شَحمة العین.

**چهرمگی ناوچاو**

ك: چهرمگی توپل، چهرمگی ناو توپل. [سپتتی ناوچهران

(وړك: سپتتی ناوچاوی نه سپ.)]

ف: سفیدی پیشانی. (اسپ مثلاً.)

ع: غُرّة، غُرغرة، شادِخة.

**چهرمه سهری**

[ك: تدمی کردن.]

ف: سَرَوَنش، توسری. شلاخ کاری، چوب کاری.

ع: تادیب، تَعزیر، حَد.

**چهرمه لانه**

[ك: سپی پست، سپتتی]

ف: سفیدی، سفید رنگ، سفید پوست.

ع: اَبیض، اَلهَق، مُلَهَق.

**چهرمه له**

ك: چهرمگ. [سپیکه له «ته» نیشانه ی بچوړك

کرد نه ویه.)]

ف: سفید، سفیدک، سپیدک. («ته» علامت

تصغیر است.)

ع: اَبیض، بَیيضه.

**چهرمپله ← چهرمه له**

**چهرمینه**

ك: چهرمگی. [شپینه (وړك: چهرمینه ی هیلکه.)]

ف: سفیدی، سفید. (تخم مرغ مثلاً.)

ع: قَي قَي، آج، غِرَقَي، مُسْتَمیت، مُسْتَمیث، بَياض،

بَياضُ البَيض، زَلالُ البَيض.

**چهرمینه**

ك: کیره چهرمینه. [نهدامی نیرینه ی دهسکرد (که له

چهرم دوستی دهکن.)]

ف: چرمینه، چرمه، سَعَتَر، کیرکاشی. (که از

چرم می‌سازند.)

ع: الفینة.

چهرمینه‌ی چاو—چهرنگی چاو

چهرن

ك: هـ لیت. (چهرن و پهرن) [دراوه، قسه‌ی پروبوچ].

ف: چَرَنَد، پَرَنَد، یاوه.

ع: شَذَر، مَذَر، هُذاء، هَذِي، خُرافة.

چهریک

[ك: له‌شكری خیتلات، یا سرپای مه‌شق پیتنه‌کراو که

ته‌نیا بَرِ خواردن دین.]

ف: چَرِیک. (اردوی عشایری یا لشکر غیر

نظام که فقط برای چریدن می‌آیند.)

ع: عَوْن، مَدَد، اِمْداد، كُلفِي، مَرْعِي.

چهرین

ك: له‌هرین، ده‌دان. [له‌هریان: نالغ‌خواردنی نازل].

ف: چَرِیدن، چَراکردن.

ع: رَتَع، رُتوع، رَعِي.

چهرس

[ك: چیه؟]

ف: چیست؟

ع: ماهو؟ مَهیم؟

چه‌سپ

[ك: نوسه‌ك]

ف: چسپ.

ع: لُزج، لُزب، لُزوجة، لُزویه.

چه‌سپ

[ك: لکیندر. وه‌ك: سرتیش و که‌تیره (ه‌ه‌ویریک که شتی پی

ده‌لکیتن.)]

ف: چسپ، کَبَد، کَبِدا، کَبِید، بَیرزه. (خمیری که

بدان چیزها چسپانند.)

ع: لَحیم، مَلْفَمَة.

چه‌سپان

ك: کرژ، فرژ، گورج، نازا. [خَیرا، چالاک]

ف: چست، فرژ، چسپان، چابک، چالاک.

ع: سَرِیع، جَلَد، وَحِي، فاره، جَلِید.

چه‌سپان

ك: زوو، گورج، نازا، په‌له. [خَیرایی]

ف: زود، فرژ، شتاب.

ع: سُرْعَة، عَجَلَة، قَوْرًا، سَرِیعًا.

چه‌سپان

ك: لکائن. [نوساندن]

ف: چسپاندن، چسپانیدن، شبلانیدن،

بشلانیدن، دوسانیدن.

ع: اِلِصاق، اِلِزاق.

چه‌سپنه

[ك: نوسه‌ك]

ف: چسپنده، چسفنده، چفسنده، شبلنده،

بشلنده، دوسنده.

ع: لُزق، لُزب، لُزج، لَزِق، لَازِب، لَاصِق.

چه‌سپنگی

ك: لکیان. [نوسان]

ف: چسپندگی، چفسندگی، شبلندگی،

بشلندگی، دوسندگی.

ع: لُزوقَة، لُزوجة، لُزویه، لُصوقَة.

چه‌سپیان

ك: لکیان. [نوسان]

ف: چسپیدن، چپسیدن، چسفیدن، چفسیدن،

شبلیدن، بشلیدن، دوسیدن.

ع: لُصوق، لُزوق، لُزوب، اِلِصاق، اِلِزاق، اِلِزَاب،

تَعَلُّق.

چه‌شان

ك: مه‌زائن. [پی‌چشتن، چه‌شاندن]

ف: چشاندن، چشانیدن.



ع: اِذَاقَ، اطْعَمَ، تَلْمِیْظَ.

چەشایی ← زایقە

چەشت ← چەشە خوەرە

چەشتن

ك: چەشین، چەشە کردن، مەزین، مەزە کردن. [تام کردن]

ف: چەشیدن، مەزیدن، مەزە کردن.

ع: ذوق، مَزَر، لَسم، قَطم، لَمَظ، زَلَج، طَعم، تَذَوَّق،

تَمَرَّن، تَلَسَّم، تَقَطَّم، تَلَمَّظ، تَزَلَّج، تَطْعَم، اسْتَطْعَم.

ذائِقَة.

چەشكە

ك: چەشە، مەزە، مینالاک. [چیتزە]

ف: چەشە، مەزە.

ع: ذوق، مَزَر، لَمَظ، لَسم، زَلَج، قَطم، طَعم.

چەشە

ك: چاوكە، سەرچاوكە. [سەرچاوە، كانی]

ف: چەشمە، زەه، زە، زەهاب، سەرچەشمە.

ع: عَيْن، يَنْبُوع.

چەشە

ك: نابریز، ئار دەس، كەنارو، نیشتنگا. (خەلا) [پیشار]

ف: آب ریز، آب دست، جایی، کنار آب.

ع: مَبال، مَبَرَز، مَخْرَج، مَذْهَب، مَخْرَجَة، مُسْتَرَاخ،

بَيْتُ الْخَلَا.

چەشە ناز

ك: بەرجەردەن. (بەرچاوان) [دیمەن]

ف: چەشم انداز، دیدە گاه.

ع: مَنظَر، مَنظَرَة.

چەشن

ك: جۆز، تەحر، نەواخت، ئاكار. [شێواز]

ف: جۆز، نۆز، مانەند، پام، فام، همرنگ،

هههواخت.

ع: شَبِه، شَبِیه، مِثْل، مَثِیل، طَبِیق، وَفَق، شَكْل،

طَرَح، ضَرْب.

چەشنی

ك: تەر قە، تەریقە. [تەر قە]

ف: چاشنی، تەر قە.

ع: صاروخة، طَرَقَة.

چەشنی

ك: مەزە، تام. [چیتز]

ف: چاشنی، مەزە، خۆز.

ع: طَعم، لَذَة.

چەشنی

ك: مەزە. [ئەو تەرشیدی دیکەنە ناز چیتشت.]

ف: چاشنی. (تەرشی توی آش)

ع: حُمُوضَة.

چەشە

ك: مەزە، مینالاک، چەشكە. [چیتزە (چەشتن بو]

تاقی کردنەری تام.)]

ف: چەشە، مەزە. چەشت. (چەشیدن چیزی برای

امتحان)

ع: ذوق، تَذَوَّق.

چەشە

[ك: چەشتە (ئەو چیتزی که بو نیچیری دادەنین.)]

ف: چەشتە، گزک، (طعمەای که برای جانوران

می اندازند.)

ع: طَعمَة، طَعم، مُدَقَّة.

چەشە خوەرە

ك: چەشت. [نیچیری چەشتە خواردو.]

ف: چەشت، چەشتە خوەرە، گزک خوەرە. (جانوری

که چەشتە خورده باشد.)

ع: مُعَدَّق.

چەشە خوەرە کردن

ك: چەشت کردن. [فیترە پار کردنی تانگی یا باز - بو نمونه -

به هوی گیاننداری بچووك یا بالتەدی مایهوه.]

ف: چۈشتە خورەك كۆرۈن. (شەكار ياد داندن بە تازى  
يا باز مۇتلەق بە وسىلەى جانور دستى يا مرغ  
خانگى.)

ع: اضرأ، تضرية، تكلېب.

چەفت

ك: گېز، لار، چەفتياگ. [خوار، چەوت]

ف: چفت، چفت، چفت، چفت، چفت، چم،

چمىدە، كچ، كچىدە، خم، خمىدە.

ع: موعج، موعج، موعج، موعج، موعج.

چەفتە

ك: دالورت. [دارىست]

ف: چفت، چفت، بىرم، دارىست، چوب بندى،

موبندى.

ع: مسموك، مسماك، مشط، غريشة، دالية.

چەفتە

ك: دورز، بوختان. [دەلەسە، دەلەستە]

ف: چفتە.

ع: بېتان، لېمە.

چەفتەكەل

ك: چوارسالە. [چەفتەكەل گاي چوار سالە كە كەلەكەنى

داجوويت].

ف: چەارسالە. (گاو چەارسالە كە دندان

انىباش پىست شەدە باشد.)

ع: يفن، رباع، رباعي.

چەفتەوراسە

ك: قولاب، چەنگەك. [قولاب]

ف: چىنگىك.

ع: كئاب.

وئە—چەنگەك

چەفتەوشىرە

ك: سەرنجە، توشا، وردەبوون. [تېرپامان]

ف: نگاه، وارسى، تماشا. نگرستن، بارىك بىنى.

ع: دقة، بقو، ملاحظه، نظارة، ملاوصة، رنو.

چەفتىك

ك: گېزىياگ، لار. [چەمارە]

ف: چفتىدە، چفتىدە، چمىدە، خمىدە، كچىدە.

ع: موعج.

چەفت

ك: دەمار (رەگى سى).

ف: پى. (رەگ سىفید)

ع: عصب.

چەفت

ك: بن، بىخ. (چەق درگا مەسلەن.) [بنك. پان]

ف: پى، بىن، بىخ. بىخ. لا. (دەمەر، لای در مۇتلەق.)

ع: عراق.

چەفت

ك: چەقسور، سەخت. [مرؤسى سەرسەخت لە

مامەلەدا].

ف: سەخت، چانە زدن. (سەخت مەاملە)

ع: ذرب، عسوق، هذار، ثقاف.

چەفتالە

[ك: ميوه نەگەيشتور، رەك: قەيسى و توخ].

ف: چقالە، چقالە، چقالە، آخكوك، (ميوه

نارسيدە از قبيل: زردآلو، شفتالو.)

ع: فحاجة، فج.

چەفتال—كۆنە چەفتە

چەفتالە

[ك: پىرى بەككەرتە].

ف: كلتە. (پىر فرتوت)

ع: جهمرش، خيريون.

چەقائن

[ك: تېر كۆرۈن، پيا كۆرۈن]

ف: شەخاندن، شەخانىدن، شەخايدىن، خەلەندىن،

خلائیدن، آژدن، سپوختن، فروکردن.

ع: غَزَن، رَزَن، نَخَز، وَخَز، اَبَن، اِنْشَاب.

**چەقانه**

[ك: چەقەنە: نەر دور كائز] زەرەدە بچووكەى كە سەماكەر

لە پەنجەى دەكا و دەیانته قىنىت.

ف: چَغَانە، تال.

ع: صَحْنان، صَفَاقْتان، وَن، صَنْجان.

وینە

**چەقانه زەن**

ك: ... پلته قىتن. [چەقەنە لىدەر، سەماكەر]

ف: يافَر، دست افشان.

ع: صَفَاق، رَقَاص.

**چەقەقە**

[ك: چەقەنەى ناش. (چەقەقەى ناسيار)]

ف: لىلكە، لىكلىك، كَلَنده.

ع: ناعور، جُعجُعَة.

وینە — بۆلىان

**چەقەقە**

ك: كاسنى. [گيايە كە (گولنىكى شىنى ھەيدە).]

ف: كاسنى. (گل كبودى دارد).

ع: قَنْدَبَاء.

**چەقو**

ك: بەنپ. [كارد]

ف: چاقو.

ع: سَكِين.

وینە

**چەقەچەق**

ك: چەقەسووى. [چەنەبازى، سەر سەخت برون لە

مامەلەدا.]

ف: چانەزدن، چونەزدن.

ع: شَاشَاق، ثَراوُض، ثَماكُوس، ذِرابَة، عَسَق.

**چەقەسوو** — چەق (سەخت)

**چەقەل**

ك: رەقەل، لەر. [لاواز، كەم گوشت.]

ف: لاغر.

ع: ضَعِيف، نَحِيف.

**چەقەل**

[ك: تۆك: گياندارىكە (تورك پىتى دەئىن: «چەقال».)]

ف: شُغال، شُغار، شُگال، شُگار، گال، توره، آھمَر.

(ترک «چقال» مى گویند.)

ع: وَغ، اِبْن آوِي. (بىنت آوي)

وینە

**چەقەل**

ك: پاچكە، ھەنگۆز. (چوارچەقەل.) [پىنچكە، پايدە]

ف: پاچه. (چهارپاچه.)

ع: قَوَام.

**چەقەن**

ك: سەخت. [رەقەن]

ف: سىنگلاخ.

ع: حَرَّة، لُوب، حَجِير.

**چەقىيان**

ك: چورن. [چەقەن، تىراچورن]

ف: خَلَش، شَخا، شَخيدن، خَليدن.

ع: اغْتِراز، اِرْتِراز، نَشَب، كُشوب، اِنْتِشاب، تَنْشُب.

**چەقىين**

ك: چورن. [رۆچورن (چەقىينە نار قور).]

ف: فروورفتن. (بە گل فروورفتن)

ع: سَوخ، شوخ، غَوُص، خَوْص.

**چەقىين** — چەقىيان

**چەك**

ك: زىلە، شەقەزىلە، شەپالە، شەپلاخە. [زىللە]

ف: سىلى، تپانچە، توانچە.

ع: نَطْمَة، رَطْسَة، طَبَاجَة.

**چەك**

ك: ... داروبرد. [نامرازى شەپ.]

ف: گُدر، گُدرک، اوزار، (اوزار جنگ)

ع: سلاح، اَسْلِحَة، مُؤَسَّات، آلة. (الآتُ الْحَرْبُ).

**چەك**

ك: روت، قوت، روتەل، قوتەل، قوتە، چەكە. شپ.

[بوتەشال. شوتل (كەسك كە جلوبەرگە كەى دپارە).]

ف: لُخت، لوت، برهنة. (كسى كە لباسش پاره

باشد).

ع: عار، عُريان.

**چەك**

ك: شر، داپزیاگ. [شرە (جلوبەرگى دراو).]

ف: لُترە، شر، پاره، كهنە. (لباسى كە پاره شده

باشد).

ع: بالي، عَتِيق، رَدِيم، رَث، خَلَق، واهي، خَبَس،

سَمَل، هِدْمَل، هِم، هِرث، مُتَقَطَّع، مُتَلَّاشِي.

**چەك**

ك: مشته، كوتك. [نامرازيكى هەلاجى كۆندە (مشتهى

هەلاجى).]

ف: چك، مُشته، فُلْخَم، فُلْخَم، فُلْخَم، فُلْخَم.

(چك حلاجى)

ع: مِندَف، مِنبَض، مِدَق، كِرِيال، مِطْرَقَة

**چەك**

ك: بەرات، نوښته. [كاغەزى هەوالەى پاره].

ف: چك، نوښته، رسيد.

ع: صَك، قَبْض، بُرَاة.

**چەك**

ك: پاژنه. (چەك و لوت). [پاژنو (پاژنهى كلاش).]

ف: پاشنه. (پاشنهى گيوه)

ع: عَقِب.

**چەكانن**

ك: مژين، چلپان. [مژن (مەمكە مژيني مندان).]

ف: چكيدن، مكيدن. (پستان مكيدن بچه)

ع: مَص، مَر، مَك، رَغْث، رَضِع، عَرَم، اِمْتِصَاص،

اِرْتِغَاث، اِرْتِصَاع، اِعْتِرَام، تَعَالُل.

**چەكچن**

[ك: چەك كۆردن]

ف: چكچين.

ع: خَلْعُ السِّلَاح.

**چەكمە**

[ك: جزمە]

ف: چكەمە.

ع: سِمَاة، جَزْمَة. (طماقات)

وښه

**چەكويووش**

ك: شەپەرپەر. [وردهپردهى مال].]

ف: لَك و پَك. (اسباب خانه)

ع: مُزْجَاة، بِضَاعَة.

**چەكوش**

[ك: چەكوچ]

ف: چكش، چكچ، چاكچ، گزینه، كوښ،

كوبين، خايسك.

ع: مِطْرَقَة، مطراق، مِلْطَاس، مِدَق، مِقْمَعَة.

**شاكوش**

وښه

**چەكوش مسكەرى**

ك: گەزینە. [چەكوچى مزگەرى].]

ف: گزینه. (چكش مسگرى).

ع: مِلْطَاس.

وښه

**چەك و كەوان**

ك: مشته و كەوان، كوتك و كەوان. [نامرازی هەلاجى

كۆردن].]

ف: چك و كمان، مشته و كمان.

ع: مِندَف، مِندَفَان. (الْمِنبِض وَ الْكِرِيال)

وښه هديه

## چەك و لووت

ك: پاژنە و نووك. [گىيە] ئەمسەر و ئەمسەرى (كلاش).

ف: پاشنە و ئىك.

ع: الْعَقَبَ وَالرَّاسَ.

## چەكە

ك: توتتە، رووت، قوت، شرە. [بىيوشاك، شېۋىل]

ف: لخت، برهنە، پارە، شرە.

ع: عُريَان، بالي، خَلَق.

## چەكە

ك: رو. [دېيى بەرچاۋى جلوبەرگ و ئېفە و... (بە ھەلە بە

ماناي «رو» بە كار دەھىتتە، دەنا لە بەندەدا بو  
«ئاستەي» دانراۋە. ]

ف: رو، ابرە. (بە غلط بىر «رو» اطلاق مى‌شود

والا وضع آن برای آستر است.) آستەر، خَلە.

ع: ظهارة، بَطَانَة، خِلَة.

## چەكەرە

ك: چورزە. [چەكەرە (دانەزىلە و سەلكە كان.)]

ف: نېش، تَنزە. (حبوبات، پيازاها)

ع: شَطَا، وَشَم، بارىض، نَقَش.

## چەكەرەكشىن

ك: ھەلەوگەرەئىن. [ھەلەوگەرەئىنەۋى تۆزى كۈلەكە يە

گەرچە لە كاتى چەكەرەكەندا بو بەھىزبونى.]

ف: بىرگەرداندن. (بىرگەرداندن تخم كدو يا گرچك

ھەنگام نېش زدن آن كە قوۋە پيدا كند.)

ع: نَقَش، تَقْلِيْبُ الْبَارِض.

## چەكەرەكىشان

ك: چورزەكىشان. [چەكەرە كردن]

ف: تَنزەكشىدن، نېش زدن.

ع: بُرُوض، اِنْشِطَاء، اِنْفِلَاق، ظُهُورُ الشَّطَا.

## چەكەرە

ك: بۆگەن. [بوتى ناخوش (بوتى ئىسقان - بۆگۈرۈز - يە

چەۋرى لە كاتى سوتاند.)]

ف: بۆگەند. (بوتى استخوان يا چىرىى كە

بىسوزند.)

ع: ...

## چەل

ك: دەس، نۆگە، چەلە، نۆزە. [نۆبە (سەرەى يارى كردن.)]

ف: دەست. (نوبت بازى.)

ع: نُوْبَة، لُعْبَة.

## چەلە

ك: چەل، نۆگە، نۆزە، دەس. [نۆبە (سەرەى يارى.)]

ف: دەست. (نوبت بازى)

ع: نُوْبَة، لُعْبَة.

## چەلىپا

ك: چەلىپاس. [خاچ]

ف: چلىپا، چپوراست.

ع: صَلِيبِي، صَلِيب.

## رېنە

## چەلتووك

ك: تۆكل، پوس. (گەم مەسەلەن.) [تريكل، پىست (رەك:

پىستى گەم.)]

ف: پوست گندم. (مثلاً.)

ع: خَبَاء.

## چەلتووك

ك: تۆكل، برنج، پوس، برنج. [تويكلى برنج.]

ف: پوست برنج.

ع: حُسَالَة، حُثَالَة، (سَلْبُ الْأَرْض)

## چەلتووك

[ك: برنج بە تويكەلە كەيەرە.)]

ف: شەلتوك، شالى. (برنجى كە از پوست

بىرنيامدە باشد.)

ع: رُزْ، أَرْضْ، سَلْب. (سَلْبُ الْأَرْض)

## چەلتووكجاڭ

ك: شالىگا. [مەرەزە]

ف: کالجا، گرنجار، شالی زار، شالی پاییه،  
شلتوک زار، برنج زار.

ع: مرزّه.

**چهلته**

[ک: فیتته بی] (چهلته وهائین).

ف: چُقلی.

ع: تفتین، افساد.

**چهلته**

[ک: چهلته حانی] (کاتیک سهری یاری کردنی که سیک به  
زور دهنده هندی وشه ناشیرینی سهرودار ده لیت هتا  
سهره که ی پی بدهنده.)

ف: دست خواهی. (هنگامی که دست کسی را  
به زور ببرند پاره ای کلمات رکیک مُقفا را گوید  
که دستش را بدهند.)

**چهلته**

ک: چهلته مه، که لته مه، چهمه، چهمه ده. [که لته ده  
(و ک: که لته مه ی گردنی گا.)]

ف: چنبر، چنبره، پَرگار. (چنبره ی گردن گاو  
مثلاً.)

ع: طوق، دائره.

وینه

**چهلته**

[ک: چوله مه: نیسقای نیوانی شان و مل.]

ف: چنبره، چنبره، چنار، آخَر، آخور، آخورک.  
ع: ترقوة، تربیه.

وینه

**چهلته مه** ← **چهلته**

**چهلته مه شکانی**

[ک: چهلته مه شکینه: جوژه گرویکه.]

ف: چنار بازی، چنار شکستن.

ع: لعب الثریبة، کسر الثریبة. (مُتاریبه)

**چهلته مه ی گورین**

ک: چاکله. [ته لته ی دارینی سهری قه یاسه.]

ف: تیل، وهنگ.

ع: قریس، زاجَل.

وینه ی هیه.

**چهلته**

ک: چوخور، روخانه. [روبار]

ف: رود، زوغ، رودخانه.

ع: نهر، وادی.

**چهلته**

ک: مانا. [چهمک]

ف: چم، آرش.

ع: معنی، مفاد، مصداق.

**چهلته**

ک: خه م. [چهماره. چهمینه ده]

ف: چم، خَم، چمیدگی، خَمیدگی.

ع: انعطاف، اعوجاج، انحناء، ثَعَقَف، مَیلان.

مُنْعَطِف، مُعَوِّج، عَوِج، مُنْحَنِي، مُتَمَائِل، مُتَعَقَف.

عَوِج.

**چهلته**

ک: چار، دیده. [چاب، دیه]

ف: چم، چشم، چش، دیده.

ع: عَین، بَصَر.

**چهلته**

ک: خه م. کو م. جهنگ، چهمیاگ. [لار، چهماره]

ف: کال، چنگ، چمچاخ، چمیده، خَمیده.

ع: مُنْحَنِي، مُنْعَطِف، مُتَعَقَف، مُتَعَوِّج، مُلْثَوِي.

مُتَمَائِل.

**چهلته**

ک: نوچان، خه م کردن. [خوار کرده ده، چهمانده ده]

ف: چماندن، خماندن، کچ کردن، خَم کردن.

ع: عَطَف، حَنو، حَجَن، قَنح، عَقَش، ثَحْنِيَة.

**چهلته مانده** ← **چهلته**

## چەمەك

ك: قەررەخە، قەراخ، كەنار. [لینوار]

ف: كئار، كران.

ع: حاشیة، حافة، حَرْف، طَرْف، سیف.

## چەمەك

ك: گوزارە، مانا. [واتا]

ف: چەم، آرش، گزاریە.

ع: مَعْنَى، مَدْلُول، فَحْوَى، فَحْوَاء، مِعْرَاض، مِصْدَاق، مَغْزَى.

## چەمەجووڭور

ك: چەم، رۆخانه. [رۆبار]

ف: رودخانه.

ع: وادی، نهر.

## چەمۆخەم

ك: ناز، چەم. [لەنەولار]

ف: چەم، چام، خَرام، ناز، چَمَوخَم، خَمَوچَم.

(چمیدن و خمیدن.)

ع: دَلال، تَدَلل.

چەمەمۆلە ← پوووک (پوووکاول) [اوشەیدکی کرماپیە.]

(کرماپی است.)

## چەمۆوش

ك: چالاخ، ناراس. [لەقەهاوێژ و گازگر (ولاخینك) كە مل

نادات بۆ بار كردن یا سوار بوون.]

ف: چموش، پشت نەدە. (آلاغی كە برای بار یا

سوار پشت نەدەد.)

ع: شَمُوس.

## چەمە

ك: كەمە. [چەماوەی]

ف: چمیدگی، خَمیدگی.

ع: عُقَّة.

وینە ← قۇچان

## چەمەدان

[ك: بارەل: جینگە جلوبەرگ تێنان.]

ف: چەمەدان، چامەدان، جامەدان.

ع: عَمِيَّة، وَفْضَة، حَقِيبَة، سَنْتَبَة.

وینە

## چەمەرە ← چەلەم

## چەمەرە

ك: دایرە، دائیرە، نەلتە، ناخە. [كەمە، گەر]

ف: چننبرە، بَرهون، دولە.

ع: دائِرَة، دارَة، دَهْمَة، اِطار.

## چەمەرەخیار ← ترۆزی

## چەمەری

[ك: دەھول لێدان بۆ لاواندەوی مردوو.]

ف: چمری. (دھل عزا)

ع: كُوسُ الغَزاء.

## چەمەن

ك: چیمەن. [میتەرگ]

ف: چَمَن، سېزەزار.

ع: مَرَج، مَخْضَرَة.

## چەمەنتۆ

[ك: چیمەنتۆ، سیمان]

ف: سمنت.

ع: لاقوثة. (جَصَن، جَصَن)

## چەمەك

ك: چەم، خەم، گێر، نووچیاگ. قاخ. [چەماوە، خوار]

ف: كال، چنگ، چَمیدە، خَمیدە، چَمچاخ.

ع: مُنْحَنِي، مُنْعَطِف، مُلْتَوِي، مُتَعَقِّف، مُعَوِّج، أَلَوِي.

أَعَقَف، أَعَوِّج.

## چەمیانەو

ك: نووچیانەو، گێریان، كۆمەربرون. [داهاتنەرە،

نوشتانەرە]

ف: چمیدگی، خَمیدگی، کالیدگی، خمیدن،

چمیدن، کالیدن، چنگ شدن.

ع: اِنْجَاء، اِنْعَاف، اِتَّسْوَى، اِنْصِيَار، اِنْعِواء،  
اِنْعَاف، اِنْثَاء، اِنْعَاط، اِعْوِجَاج، اِرْتِجَاج،  
اِنْقِعاَض، ثَعْطَف، ثَعْفَف، ثَعْوَج، ثَعْوَج، ثَعْنِي، عَهْنَة،  
ثَمَائِل، سَيْلَان.

## چمن

ك: ... ن.ن. [چند؟، هندیك]  
ف: چندی؟، چنده؟، چندی؟، آند، آنده، آندك،  
ایندند.

ع: كم؟، بضع، ثیف، ثیف.

## چمناخ - چناكه

## چمنان

ك: نه.نه. [نورنده، هینده]

ف: چندان.

ع: بمقدار.

## چمنان کردن

ك: نه.نه. کردن. [هینده کردن، نورنده کردن]

ف: چندان کردن.

ع: ضَرْب.

## چمنجار

ك: چمنبار. [چند كهرت]

ف: چندبار، چندین بار.

ع: كم، مَرَات، مَكْرَرًا.

## چمنك

ك: گتې، چمن، خد، چمنیاگ. [لار، چمنار]

ف: كال، چنگ، چمیده، خمیده، چمچاخ.

ع: مُنْحَنِي، مُنْعَطِف، مُلْتَوِي، اَعْقَف، اَعْوَج.

## چمنك

ك: زنج. [نامیرنکی موسیقیه]

ف: چنگ، چَلَب، سنج، سرنج، آسرنج.

ع: سَنَج، سَنَج.

## وینه - زنج

## چمنكه

ك: چفته، قولاپ، پفته و راسه. [قولاپ]

ف: چنگ، چنگك، كَر، كَرَنه، كَلَاژكه، كَلَشكه،

چاهجو، چاهپوز، دروند، قُلاب.

ع: عَدَقَة، عَوْدَقَة، مِعْلَاق، كُلاب، كُلوپ، عُقَافَه.

## وینه

## چمنی

ك: چمن رژی. [ماریهك]

ف: چندروزی، چندگاهی، چندی.

ع: مُدَّة، بُرْمَة، حِينًا.

## چمنه

ك: چناكه. [چناكه]

ف: چك، چانه، كچه، كچه، چنه، منه، زنج،

زَنج، زفر، آرواره.

ع: فَكّ، فَعَم، لَحِي، ذَقَن، فَعَم، حَنَك.

## چمنه به چمنه

[ك: شهره.سه، دهمه.دسی]

ف: چانه به چانه.

ع: مُعَارَضَة، مُنَازَعَة.

## چمنه دان - چناكه دان

## چمنه وهری

ك: دهمه.هر، چناكه.شیاگ. [زور بلای، هله.هر]

ف: پُرچنه، پُرچانه، چنه.ور، چانه.زن، مُفت.گو.

ع: ذَرْب، هَذَار، بَذِي، بَقْبَاق، دَرْدَار، مَهْدَار.

## چمنه وهری

ك: چناكه دان، دهمه.هری. [هله.هری، فره.رسی]

ف: پُرچَنگی، پُرچانگی، چانه.زنی، چنه.وری،

مُفت.گوی.

ع: هَذَر، ذَرْب، ذَرَابَة، بَذَاة.

## چمنی

ك: گدر، ته.ك، له.گدر، له.ته.ك. [له.گدر (وشه.یدی)

گوزانیه.]

ف: با، آبا. (گورانی است.)



ع: مَع.

چهنی؟

ك: بۆچە؟ [بۆچی؟ (وشە بە كى گۆزانیە.)]

ف: بۆرای چە؟ چۆرا؟ (گۆزانی است.)

ع: لِمَ؟

چهنی

[ك: چەندە؟، هێندەك]

ف: چەندى، چەند؟

ع: كَمَ؟، كَمَ؟، كَمَا، بَضْعَا، نَيْفَا، مِقْدَارَا.

چەواشە ← چەپەوانە

چەوێدان

ك: دەنكە. [چاردار (گیایە كە لە گەم دەچێت و لە ناپەتە

گەندا دەرویت.)]

ف: چۆدان. (علفی است شیبیه به گندم در

گندمزار سبز می شود.)

ع: دَنْقَ، زُؤَان، زُؤَان، دُوسَر، شَلِیم، سِنَف.

وینه

چەوێدن

ك: مەفرەق. [كانزایە كە.]

ف: چۆن، آهەن خام.

ع: مَفْرَغ.

چەوێ

ك: رۆتاری. [رۆن تێوچوو]

ف: چۆب، سَغْبە، روغن آگین.

ع: دَسِیم، مَدھون.

چەوێ

ك: بالا. بالا، فرەتر، سەنگینتر. [زۆر. لە سەرتر، قورستر]

ف: بیش، بسیار. بیشتر، سنگینتر.

ع: كَثِیر، اَزِید، اَثَقَل.

چەوێدان

ك: پەڕ تلیان. [تێو تەلان (ئیدیۆمە.)]

ف: چۆب شدن، آلودە شدن، تر شدن. (کنایه

است.)

ع: تَلَطُّخ.

چەوێچلیک

ك: چەوێ، چەوێ، چەوێ، چەوێ. [چلكنی رۆتاری]

ف: چۆب، چۆکین.

ع: مَدھون، قَدَر، كَثِیف.

چەوێ شیرینی

[ك: مەرایى (ئیدیۆمە.)]

ف: چۆب و شیرینی. (کنایه است.)

ع: مُدَاهَنَة، مُلَايِمَة.

چەوێ شیرینی

[ك: مووړووی خوشه وریستکه.]

ف: مەهەى دوستی.

ع: صُدْحَة.

چەوێ نەرم

ك: زوانباز. [زمانلوس، ماستارکەر]

ف: چۆب و نەرم، چۆب زبانی، زبانی.

ع: مُدَاهَن، مُزَوَّر، مُتَمَلَّق.

چەوێ

[ك: چەوێرای]

ف: چۆبی، چۆبو، چۆبش.

ع: وَدَك، اِهَائَة، صُهَارَة، دُسُومَة.

چەوێدان

ك: رۆتدان، جینگەرێن. [دەفری چەوێ.]

ف: روغندان، جای روغن.

ع: مَدھَنَة.

وینه

چەوێ و نەرمە

ك: گوشت و دروگ. [گوشتی زۆر چەوێ]

ف: شەهلە، گوشت و دُنبە.

ع: لَحْم وَ شَحْم.

چە هچه هه

ك: دهنگ بولبول. [ناوازی بولبول.]

ف: چه چه، چه چه، غُلْغُل، آواز بُلْبُل، نوای بُلْبُل.

ع: غُرد. (صَوْتُ الْعَنْدَلِيبِ)

چ

ك: گهر، وان. (دوساخچی، مسگهر، دوساخوان) [باشگهر

به مانای چاردیز یا خاوهن پیشه بوون.]

ف: چی، گر، بان.

ع: ...

چی

ك: چت. [شت (سورکه‌لای «هەرچتی» یه.)]

ف: چی، چیز. (مخفف «هەرچتی».)

ع: شپه.

چی

ك: چه؟. [چ شتیك؟ (وشه‌یه‌کی کرماجیه.)]

ف: چه؟، ژش؟. (کرماجی است.)

ع: ما؟

چی «بوچه؟» [ (وشه‌یه‌کی هه‌رامیه.) ] (اورامی است.)

چیا «کیف

چیا مانای

ك: ناومردار. (مهرده‌نارق) [ (ناره‌قی ساروی له‌ش به هوی

لاوازیه‌وه.) ]

ف: سَرِدَخَو، مُرده‌خَو. (عرق سردی که از

ضعف می‌آید.)

ع: ...

چیت

ك: پارچه. [قوماش]

ف: چیت، پارچه، قماش.

ع: نَسِیج، مُنْقَش، شیت.

چیچله‌مه‌چان

[ك: یاریه‌که که مندا‌الان و کچان به چیچکانه‌وه

مه‌لده‌په‌رن و چه‌پله لیده‌ده‌ن و هه‌ندی شت ده‌لین.]

ف: آوْغُشتْک. (بازی‌ای است که بچه‌ها و

دخترها چُنْباتمه می‌رقصند و کف می‌زنند و

چیزها می‌گویند.)

ع: رَقْصُ الْقُرْفُصِ.

چیچه‌ت

ك: ده‌ریاچه‌ی ورمی. [ناوی گولیتکه له نزیك شاری ورمی.]

ف: دریاچه‌ی ارومیه.

ع: بُحِیرَةُ أَوْرمِیَّة.

چیچی

ك: چنچکان. [چیچکان]

ف: چنْباتمه.

ع: قُرْفُصَاء، قُرْفُصِ.

وینه «چنچکان

چیخ

[ك: پهرده‌ی له قامیش دروست‌کراو.]

ف: چیخ، چخ، آلاچیخ.

ع: حَظِیرَه، حِظَار، حَبَاك.

وینه

چیر

ك: دۆس. (چیر و میر) [هارپ، خوشه‌ویست]

ف: دوست، رایگان.

ع: خَدِن، حَبِیب.

چیر

ك: شیر، شیرگیر. [زال]

ف: چیر، چیره.

ع: غَالِب، مُسْتَوَلِی، جَسُور.

چیر

ك: تیر. [روانین به گوشه‌ی چار به هوی توو‌په‌یه‌وه.]

ف: آغول، آلوس. (به گوشه‌ی چشم نگریستن

از خشم.)

ع: شَرَن، خَزَن، خُزْرة، غِیظ.

## چیر

ك: ریچو كردن. [دَدان دهرخستن (وهك: دان چیر كردنمه له

تورپهیدا.].

ف: غورچه، ئهور.

ع: كِشَرَة، كَلُوح، كَالِح.

## چیران

ك: جیقان. [جووكاندن (وهك: جیقاندنی كهر.].

ف: جیق کشیدن. (كَبِك مثلاً).

ع: رُقِيَة.

## چیرومیر

ك: دۆس. [خوشهویست، هارپ.].

ف: دوست، مهربان، رایگان.

ع: خَدَن، حَبِيب، ثَحَاب، ثَوَاد.

## چیره

ك: دهمرچار. [روو، روخسار]

ف: چهره، چهر، رُخ، رُخسار، رو، روی، دیم.

ع: خَد، وَجِه، صُورَة.

## چیره

ك: قهرهوی، قهرهبور. [بژاردنمه، هینانهوهجی]

ف: چهره، داشاد، داشن، شیان.

ع: تَلَافِي، تَدَارُك، جُبْران، جُبُور.

## چیره

ك: چیر، شیر، شیرگیر. [زال]

ع: غَالِب، مُسْتَوَلِي، غَلَبَة، اِسْتِیْلَاء.

## چیره

ك: حیق. [جووکه (حیقه كردنی كهر.].

ف: جیق. (جیق کشیدن كَبِك).

ع: رُقِيَة.

## چیره بوون

ك: قهرهوی بوون. [قهرهبور كردنمه، هینانهوهجی]

ف: چهره شدن.

ع: تَدَارُك، تَلَافِي، جُبْران.

## چیره وکردن

ك: ریچو كردن. [دَدان دهرخستن (وهك: دان چیر كردنمه له

تورپهیدا.].

ف: ئهوریدن، غورچه كردن. (غورچه كردن

دندان از خشم مثلاً).

ع: كَشَر، تَكَشَر، كِشَرَة، كَلُوح، كَلَاَح، خَزَر، شَزَر.

شوس. اِزْراق.

## چیره یی

[ك: پهمه یی (رهنگی سووری كال.].

ف: فور، چهره ای، پشت گُلی. (رنگ سرخ کم

رنگ).

ع: شَرِيَة، وَرْدِي.

## چیشته

[ك: خواردهمه نی لیتراو]

ف: وا، با، آبا، آبا، آش، شوربا.

ع: طَبِخ، طَبِیخ، مَرَق، حَسَاء.

## چیشته خوه شه

ك: تفاق. [داوده رمان و دانه ویله كه ده كریته ناو چیشته.

ف: اَوْزار، بُنْدشَن.

ع: تَابِل، تَوَابِل، تَبَارِيق، قَزَح.

## چیشته گولین

ك: پوخت. [پیدایستی چیشته لینان كه بهشی یهك

چیشته بکات.].

ف: پُخت، بُختینه. (مقدار یک پخت لوازم

آش).

ع: طَبِخ.

## چیشته گولین - تفاق

## چیکله

ك: چوكله. [چیلکه]

ف: دُسوك، دُرُوك، خَلَاشه.

ع: سُجُور، خُتَة، وَقْش، وَقْص، زَغَف.

## چیل

ل: رهش به لک. [رهشیک که په لاهى سپى تیدایه (رهشى

خالایى.)]

ف: سیاه و سفید. (سیاه خالدار.)

ع: ابرش.

وینه-مروېشت

**چیلانگر**

[ل: (فلساز)]

ف: چیلانگر. (قفل ساز.)

ع: قفال.

**چیلکه** ← چیلکه

**چیل**

ل: چدت. (چدت و چیل) [خوار (چدت و چویل)]

ف: کج، چفت، خم، چم، کچیده، خمیده،

چمیده، چفته، چفتیده.

ع: مُعَوَّج، مُعَوَّج، مُنْحَنِي.

**چیلگر**

ل: پادار. [بهق (اکوی راو.)]

ف: خُرووه، خَرخشه، خَرخشه، پادام. (کبک

دام)

ع: ملواج، رامج.

**چیلگر**

ل: کر که فتن. [کاتی له سر هیلکه خدوتنی مریشک بو

جوجه له هه لهنان.]

ف: کرشدن. (هنگام خوابیدن مرغ بر تخم که

جوجه دربیارد.)

ع: رخم، وکن، حُبوُم، حُصْنَة.

**چیلک**

ل: سوخت. [نهغینه، نيزنگ]

ف: هیمه، هیژم، سوخت.

ع: خطب، حَضَب، حَضَب، هَرَمی، أَجَزَل.

**چیلکه وکردن**

[ل: لوت لوت کردنی دار بو سوتاندن.]

ف: هیژم شکستن.

ع: شَق، دَح.

**چیم**

ل: میژگ، چیمه. [چمه من، میژگ (گیاهه کی بهناو بانگه

له گه نم ده چیت. که له ده رویه ری جوگه و شونینی ناوداردا

سوز ده بیت و «تهخت/زوینه» یی باخچه ی لسی دروست

ده کن.)]

ف: چیم، چَمَن، مَرغ، فَریز، پَریز. (علفی است

شبیبه به گندم که در اطراف جوب و جاهای

آبدار به هم می رسد و متن باغچه ها از آن

می سازند.)

ع: مَرَج، فَریز.

**چیمه من** ← چیم

**چیمه نتو** ← چه نه نتو

**چین**

ل: رزن، رهگ. [ریز، چینه (چینی دیوار.)]

ف: چینسه، زده، لاد، نسپه، نیسپه. (نیسپه ی

دیوار)

ع: صَف، ساف، سافَة، عَرَق، مَرَقَة.

**چین**

ل: چرج، لوچ. [لوی به سر یه کدا هاتوو.]

ف: چین، ماز، آژنگ، شَکَن، شَکَنج.

ع: خَین، غَین، غَضَن، ثَني.

**چین پیشانی**

ل: دَوژنگ. [لوچگه لی تهریز.]

ف: آژنگ، آژنگ. (کشک های پیشانی)

ع: سُرر، سَرار، اَساریر.

**چین ده موچاو**

ل: لوچ ته تله، لوچ گوپ. [چرج و لوچی ده موچاو به هوی

پریه روا.]

ف: آنجُخ، آژنگ، آژنگ. (چین رخسار که از

پیری می آید.)

ع: غَضَن، غَضُون، قُطُوب.

**چینکز**

[ك: روکش، روکش]

ف: روکشیده، روکش.

ع: مُوَه، لُعاي.

**چینه**

ك: ... دان. [خاکوخل پشکینی مریشك بر دانه‌یله

(دانه‌یله چینه‌وی مریشك.)]

ف: چینه. (دانه چیدن مرغ)

ع: لُقَطَة، لُقَاطَة، لُقَط، تَلْقَط، تَلْمَس.

**چینه**

ك: پشت. [بنده (زغیره بنده‌ماله.)]

ف: پشت. (رشته‌ی نسب)

ع: نَسَب، أَصْل، أَصُول.

**چینی**

[ك: فەخفوری]

ف: چینی، فغفور.

ع: صینی، صینیة.

**چیر**

ك: چو. [دار]

ف: چو، چوب، درود.

ع: خَشَب، عود.

**چیتوبه‌س**

ك: داربه‌س. [دالوت، چفته، داربه‌ست. قایم‌میر]

ف: خَو، خَواره، خَوازه، بَرَم، وادیج، چفت،

جفت، چفته، جفته، چوب‌بست، چوب‌بندی.

ع: عَرِيش، عَرِيشَة، مِشْحَط، مَسْمُوك، مِسْمَاك،

غَاطِيَة، دَالِيَة.

**وینه**

**چیتوبه‌س**

ك: داربه‌س. [داربه‌ند (وهك: داربه‌سی به‌نایی)]

ف: خَو، چوب‌بست، چوب‌بندی. (برای بنایی

مثلاً.)

ع: اسْقَالَة.

**چیتوتاش**

ك: دروگر. [دارتاش]

ف: درودگر، دروگر، چوب‌تاش، چوب‌تراش،

كُتْگَر، كُتْكار.

ع: نَجَار.

**چیتوجه‌له**

ك: فریره. [نامرزیکی سزادانه (پینج داره که ده‌یغه‌نه

نیوان پدجه‌کانه‌وه و دزگه‌لی پی نازار دده‌ن هه‌تا دان به

راستیدا بنین.)]

ف: فریره، فرفرک، چوب‌جله. (پنج تیکه چوب

است که بین انگشتان گذارند و دزدان را با آن

اذیت کنند که راست مطالب را بگویند.)

ع: ضَاغُوْطَة، نَهَق.

**چیتوده‌س**

ك: گالزك. [عسا، داردس]

ف: وِسَه، غَباز، غَبازه، غَباره، چوب‌دست،

دستگاله.

ع: عَصَا، مِحْجَن، قَضِيب، دَبُوس، مِجَار، مِتْخَة.

**وینه**

**چیتوده‌س**

ك: ده‌میس. [ده‌میتن، نو ته‌خته‌یه‌ی ده‌می سه‌گی پی

ده‌بستن.]

ف: دهن‌بند، چوب‌دهن‌سگ.

ع: جِعَامَة، حُشَاكَة، شِجَار، حِجَام، شِیَام، صَرِیم،

شِحاك.

**چیتوسواك**

ك: پیل. [دارسواك:] نمر داره‌ی نوژ‌کهران وه‌کورو فل‌چه

به دانیدا ده‌میتن.]

ف: پیلو، (چوب مسواک).

ع: اراك.

**چیتوشه**

ك: دارشق (نمر داری شمل یا پی شکار دهینه بنیالیان).

ف: دستوار، دستواره، پوار، پاواره، (چوبی که کسان لنگ یا پا شکسته زیر بغل گیرند).

ع: عُكَاز، عُكَازَة.

وینه

**چینوکاری**

ك: دارکاری: به دار لیدان.

ف: چوبکاری.

ع: قَضِب، بَکَت، بَشَق، بَغَز.

**چینوکوت**

ك: جه نجا: پی، جمکوت. (بازار چینوکوت، جواله که چینوکوت). [قهر بالغ، دارمال، به زور تیخنراو]  
ف: پَر، جَنجال.

ع: مَمْلُو، مَتَرَاچِم، مَتَرَاکِم، مَتَغَش. اَزْدِجَام، انتغاش.

**چینوکوت**

ك: چینوکاری، [دارکاری]

ف: چوبکاری، چوبکوب.

ع: بَکَت، بَغَز، بَشَق، تَبِخ، قَضِب.

**چینو نه پشان نیان**

ك: دار خسته سمر شان

ف: چوب روی شانه گرفتن.

ع: تَتْبُج.

**چینوه نه قی**

ك: گهریان، [پشکین، کولینه]

ف: گَنجکاوی.

ع: تَفْتِیش، تَفْحُص، تَحْقِیق.

**چینو هه لاجی**

ك: توول هه لاجی، شه نشه. [شوللی هه لاجی]

ف: شنش.

ع: ...

وینه هه

**چییه**

ك: پزیه، کلاره، که لله، کیه. [لوتکه (دندی کیر)]

ف: سبکاو، کَلَه، چکاد، چکاده، چکاه، جهاد. (کله ی کوه).

ع: قُلَّة، قُلَّة، قُمَّة، قُلَّة، قِلَالَة، شَعْفَة، ذُرْوَة، أَوْج، فُوق، رَاس، سَرَاة.

**چییه**

ك: که لکه. [بمردی له سمر یهک دانراو که له دوروه له

مرؤف ده چیت].

ف: تویل، چیده.

ع: أَمْرَة، أَمَارَة، عَلامَة، نَضِید. **چییه؟**

ك: چهس؟ [وشه ی پرسیاره (وشه یه کی کرماجیه)].

ف: چيست؟ (کرماجی است).

ع: ماهو؟

## ویننه کانی پیتی ج



چایی



چاله که



چاکله



چاره چه قیله



چادر



چناکه



چنار



چرامووشی



چرادان



چراخیا



چنکنه



چنگ مریم



چنگله



چنگال



چنگ



چوکه خیکه



چوک دان



چوخه



چوار مه شقان



چوار یابه



چوار یالوو



چونه ر



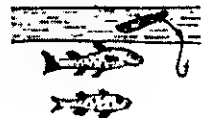
چولی



چوله چرا



چوک هه لکان



چوکه قولاپ



چه تر



چه پهریدن



چه پیر



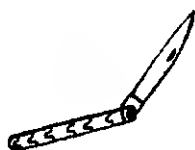
چه بکه گهم



چووزان



چونه رگمن



چه قو



چه قل



چه قانه



چه رخ



چه خماخ



چه تفه



چه نه مه



چه نه م



چه لیا



چه گوش مسکری



چه گوش



چه کمه



چه بویه س



چه یخ



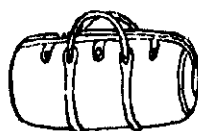
چه وریدان



چه ودان



چه نگه ک



چه مه دان



چه بوشه گه



چه بوده س



چه بجه ل





# ح

## هاتنه دان

ك: دهره دان، ناخله دان. [چوارده ور گرتن، نابلوته]  
ف: میان گرفتن.

ع: حوت، احاطة، حوم.

## هاتنه م

ك: دلاړا، به خشنده (خرازه به.)

ف: بخشنده، حاتم. (مجاز است.)

ع: سخي، بذال، حاتم.

## هاجه ت

ك: نه وچه، بائس، گهره ك. [نیاز، پیوستی]

ف: آيقت، بایست، خواسته، خواستن.

ع: حاجة، احتیاج، لزوم، سؤال. مسألة، مطلب.

## هاجه ت - تگا

## هاجه ت - که لوبه ل

## هاجه ت مان

ك: که لوبه ل، پیتاک. [تفاقی مان، پیدایستی مان]

ف: خنور، کاچار، کاچال، مان، مانه، سپار.

ع: بقات، متاع، ماعون، جهاز، اثاثیه.

## هاجی

ك: زیارتگری مالی خوا.

ف: حاجی.

ع: حاج، زائر بیت الله.

## هاجی له قلمق

ك: له قلمق. [بالداریکی قاج و دهنوك دریژ.]

ف: بلارچ، لکلک.

ع: نقلق.

وبنه

## هاجه

ك: فلیقان، شاخه. (دروحاچه) [لق]

ف: شاخه.

ع: شعبه، ساق.

## هادیس

ك: تازه، داهاتگ، تازه داهاتگ، تازه پیدابوگ. [نوبه،

نوی، تازه بار]

ف: باس، نو، نوذر، نوشو، نویاش، تازه.

ع: حادث، جدید، کائن. (الكون، الحدوث)

## هادیسه

ك: تدهوره، تدهوره، سدهوره، وهی، قورت، چورتومه،

ناسیو، جدهوره. [کارسات]

ف: آسیب، آک، درد.

ع: حادثه، کارشته، نازله، بلیه، ناثیه، فادیه،

فاجعه، آفة، عاهه.

## هاژد

ك: هدس. ناماده. [هدیه. ته یار]

ف: هست، آذیر، آماده، بر آراسته.

ع: حاضر، موجود، مهیا.

### هازر جواو

ك: گورجیژ. [نهو كه سە ی بز ره لām دانامیتیت].

ف: زودگو. (حاضر جواب)

ع: حَضَر، زُنْبُر، نَقْل.

### هازر و غایب

ك: ههس و نیه. [ناماده و بز]

ف: هست و نیست.

ع: حاضر و غایب.

### هازری

ك: ناماده، دروس کریگ. [تدیار، سازکراو]

ف: آماده، سردستی.

ع: ماحَضَر، عَجَلَة، عَجَالَة، موجود.

### هاسل

ك: باره، بارهچه، [بهرهم، دامات]

ف: بهره، باز، تزیده.

ع: حاصل، مَحْصُول، عَائِدَة، فائِدَة، نَتیجَة.

### هاسل

ك: روا، سهز. [کام دلی حاصل بو. - روا بو، لهه کاره]

ههچێ حاصل نای. - سهز نای. [مهسهه]

ف: زوا، برآورده.

ع: حاصل، ناجیح، ناجز، مُتَسَر.

### هاسا

ك: نهعاد، گویدان، پشته كه فتن. [نكولی]

ف: کیبید، آرندان، مَنبَلی.

ع: ایا، انکار، جُحود، تَحْشِي، تَحاشي.

### هاسا

ك: ههزگیز! [دویره، قهت!]

ف: هرگز! بنیز! برگست! برگس!

ع: حاشا! كُنا! مَعَاذَ اللَّهِ!

### هاسا کردن

ك: نهعاد کردن، گوپدان، پشته كه فتن، له گوپدان.

[نكولی کردن]

ف: کیبیدن، مَنبَلیدن، سرباز زدن.

ع: تَحاشي، تَحْشِي، تَأْبِي، انکار، جُحود، تَبْر.

### هاسیه

ك: سجاج، قهراخ، چه مەك، كه نار. [پهراویز، كه ناره]

ف: پیرامون، کنار، کران، سجاج، سنجاف.

ع: حاشیة، هامش، كَفَة، طُرَة.

### هاسیه

ك: چه مەك، پانیس. [پهراویز، دامین: نهوی له پهراویز یا]

له دامینی نوسراویکدا دهووسریت.]

ف: چم، پانوشت.

ع: حاشیة، شَرْحُ الشَّرْح، تَلْوِیح.

### هاسیه وههول

ك: كه نار گەل، ناوان، گوشه كه نار. [دهرویه]

ف: کنارها، گوشه و کنار.

ع: حَواشِي، حَواي، نَواحي، اطراف، اطرار.

### هافز

ك: نیگادار. [چار دیز]

ف: بادگان، بایگان، نگهدار، نگاهدار، نگاهبان،

نگهبان، نگاه دارنده.

ع: حَافِظ، ضابط، خازن.

### هافز

ك: پاسوان، پاسهوان [پاریزه]

ف: پاسبان.

ع: حَافِظ، حَارِس.

### هافز

ك: کویر. بیا. [کویر، بیچار، بهزین]

ف: ویرا، بیرا، آموزگار، آموزنده، یادگیر،

یادگیرنده.

ع: حَافِظ، حَافِظُ الْقُرْآن.

### هافزه

ك: بیرگا، یادگا، بیرگه. [زهین]

ف: بیرگاه، یادگاه، ویرگه.

ع: حافظه.

**حاکم**

ك: کاریز، کاربدهس، دادرسی. [فرمانبروا، داویر]

ف: آرتنگ، کُنازنگ، داوَر، دادگر، دادستان،

فرمانده، فرماندار، فرمان فرما.

ع: حاکم، حاتم، قاضی، والی، امیر، امیر، عامل،

قَوْمَس، فیصل، فُتاح.

**حاکم حاکمه کانی**

ك: خان خانه کی، شابازی. [میرمیرین: یاربه که.]

ف: شاه بازی، خان بازی.

ع: نَعْبُ الْحُكُومَةِ، نَعْبُ الْمَلِكِ، نَعْبُ التَّمْلِیکِ.

**هال**

ك: نوود، ژیوار، جیوار، هال. [بارودنخ]

ف: نوود، جاوَر، چگونگی، گذارش.

ع: حال، حَالَة، بال، کینته، پینته، کَلَل. وَضِع، کَیْفِیَّة.

**هاله ت ← هال**

**هالی**

ك: زانا، تینگه یگ. نه زانی. [تینگه یشتوو. ههروه ها:

ده زانیته.]

ف: دانا، حالی. می داند.

ع: مُلْتَفَت، فہیم، عَلِیم.

**هالی بوون**

ك: زانین، تینگه یین، تینگه یشتن، بهر خواردن. [سهر لی

دهر کردن]

ف: دانستن، حالی شدن.

ع: تَفْهَم، تَفْهَم.

**هامی**

ك: کوتمهك، پشتیوان، له سر، لاکوشکه، یاریدهر، یارهر،

یار. [پاریزهر، لایه نگر]

ف: کُمک، یار، یاوَر، دوست، دوستدار، پشتیبان،

پشتبند.

ع: حامی، حارس، مُدافع، ذاب، ذَبَاب.

**هایز (هانین)**

ك: یننویژ. [ژن له کاتی هه یزدا.]

ف: دشتان.

ع: حائض، قاعده.

**هایل (هائیل)**

ك: پهرده، روپوش، پوشه. [داپوشهر. بهر یست]

ف: پرده، میانگر، روپوش، پوشه، پوشنده.

بازدارنده، جلوگیر، جلوگیرنده.

ع: حائل، ستر، سِتار، حجاب، سُدل، سِدن، خدر،

غطاء.

**هسکه**

ك: رهشکی. [که منرخ، خراپ، دهسکرد (تفهنگی خراپ).]

ف: دست ساز. (تفنگ جلب)

ع: اَلْبَارُودَةُ الصَّنَاعِي.

**حکومت**

ك: کاربدهسی، کاریزی، دادرسی. [فرمانبروایی. داورزی]

ف: آرتنگی، داوری، دادگری، فرمان داری،

فرمان دهی، فرمان فرمایی، دادستانی، دادرسی،

کُنازنگی.

ع: حُكُومَة، قضاوة، امارَة، ولایة.

**همام**

ك: گهرماره، گهرمه بوق. [گهرمار]

ف: گرمابه، گرماده، کدوخ.

ع: حَمَام، بَلَان.

**همامچی**

ك: گهرماره چی. [نهو که سدهی کاریباری گهرمار

را ده پهریتیت.]

ف: گرمابه بان، گرماده بان، گرماده وان،

گرمابه‌وان، گرم‌اوان، گرمابان، گرمابه‌چی.

ع: حمامی.

### حوباب

ك: كاسه. (حوباب لامپا مه‌سه‌له‌ن.) [شروشی خرو  
بوش.]

ف: كاسه.

ع: حُباب، قُبَاب، قُبَّة.

### حوباب‌ناو

ك: بلق، گومه‌زه. [گولتپی سهر شله‌م‌نی.]

ف: گُنَبْدَه، گُنَبْدَك، گُنَبْد، سیاب، فراسیاب،

افراسیاب، آب‌سواران، گنبداب، کوپله.

ع: حُباب، قُبَاعَة.

### حوبارا ← میثه‌سی

### حوبه

ك: دوجو. [کیشانه و هدره‌ها رویوتیکه.]

ف: دوجو.

ع: حَبَّة، شَعِیرَتان.

### حوبره

ك: كولانه، مال. [خانور، ژورر]

ف: کُلبه، کُربه، یاخته، خانه.

ع: حُجْرَة، قُنَالی.

### حوجهت

ك: نه‌سل، گه‌زه‌ك. [به‌لگه]

ف: آوز، شاوور، آوند، نُخْشِه، فَرَنود، ره‌بر،  
راه‌نما.

ع: حُجَّة، دَکِیل، سَنَد، سُلطان.

### حورمه‌ت

ك: پایه، ناروو، پله، نگین. [ریز]

ف: آرز، آرج، ورج، ارجمندی، نیا، بزرگی،

بلندی، پایه، آبرو، نگین، آژرم.

ع: حُرْمَة، اِحْتِرَام، قَدْر، مَنَزِلَة، عِرَّة، وَجَاهَة.

### حورمه‌ت‌گرتن

ك: پایه‌دان، پله‌دان، پله‌پندان، گه‌ره‌کردن. [ریز لیگرتن]

ف: ارجمند داشتن، پایه دادن، بلند داشتن.

ع: اِحْتِرَام، اِکْرَام، اِعْزَاز، تَعْظِیم، تَوْقِیر، تَقْدِیر،  
هَیْب.

### حوزن

ك: په‌ژاره، په‌ژوی، په‌شوی. [خه‌م، خه‌فت]

ف: پَژَم، فَژَم، موژ، موژه، اندوه، گرفتگی،

دل‌تنگی، افسردگی.

ع: حُزْن، هَم، غَم.

### حوزور

ك: خُزْمَت. روو، رواله‌ت، رویه‌روو، لا. [حزور، به‌روو]

ف: پیشگاه، بارگاه، فرگاه، رو، پیش.

ع: حُضُور، حُضْرَة.

هوسمه‌ت ← عیسمه‌ت [پیتدکانی گۆبه‌داره.] [امصح

«عصمت» است.]

### هوقه

ك: كه‌له‌ك، فەن، فریو، ته‌رده‌سی. [فیل]

ف: تَبَنَد، دَغَا، زُرُق، شَید، دَسْتان، تَرَفَنَد،

تَرَكَنَد، تَرَكَنده، دوال، دوله، دویل، دویال، داغو،

ریوه، ریو، ریوین، سستاه، کنبوره، تَرَب،

هزنوت، تَنَبُل، تَیرَنگ، سوفته، گریس، گریسه،

داغول، خاتوله، حَقَه، فُریب.

ع: مَکَر، حِیلَة، دَسِیْسَة.

### هوقه‌باز

ك: كه‌له‌کباز، فەنباز، ته‌رده‌س. [فیل‌باز]

ف: دوی، رَیْمَن، گُریژ، داغولی، دغا‌باز، حقه‌باز،

تَرَب‌باز، تردست.

ع: مَکَّار، مُحِیل، طَرَار، حِیَال، عِیَار.

### هوکم

ك: فەرمان، د‌سورر. نیشکیل. [بریار، داوهری، برینه‌ره]

ف: فرمان، فرازمان، دستور.

ع: حُکم، امر، قَضی، قضاء.

### حُکَم

ک: فرمان، دهسخت، [پریار (فرمانی نوسراو).]

ف: فرمان، فرازمان، پَرمان، پَرمانه، پَروانه،

پایزه، دستینه. (حکم کتبی)

ع: حُکم، مَرسُوم، اَمْرِیَّة، رَقَم، فَرمان.

### حُول

ک: [دیر]

ف: بُغام، بُغامه، یُغام، یُغامه.

ع: غُول، سَعِلا، سَعِلی، حِیْعَل، صَیْدَانَّة، عَفْرِیْت،

مِیْعَرَة.

### حُول

ک: تیل، خویل، چارگتیر. [خِیَل]

ف: لوچ، کاج، چشم‌گشته. (← خَوِیَل)

ع: اَحُول، اَقْبَل.

### حُول

ک: گنج، ور، مدنگ، حدپه‌نگ، سه‌پول. [کِیُو، گِیَل]

ف: گِیج، دَنگ، تِیپ، سِیپ، کَرخ.

ع: حَبَل، خَدِر، وَسَن، مُسَبِت، اَبَله.

### حُول بِلِیَاوَن

ک: حول. [دیوی بیابان]

ف: بُغام، یُغام، بُغامه، دِیو بیابان.

ع: غُول، سَعِلا، سَعِلی، حِیْعَل، صَیْدَانَّة، مِیْعَرَة،

عَفْرِیْت.

### هَوَلَه‌سِی

ک: حدمه‌ره‌مزی، حدچدل، په‌یوان. [مشتومر. په‌یمان]

ف: هنگامه، جنگ، پیمان.

ع: نِزاع، مُبَاخَئَة، مَعَرَكَة، عَهْد، مِیثاق.

### هَوَنَاق

ک: تاس، فدرقان. [پیران (هدن‌سه‌پران به هوی گریانی

ز زوره).]

ف: خُناک، زهرباد، بادزهره، خفگی. (خفگی از

شدت گریه.)

ع: خُناق، خُناق، خُلاق، مُناع.

### هَوَنَجِی

ک: حَوِیْجَه (به‌رام‌بری «سایه».)

ف: هَجِی. (ضد «سایه».)

ع: هَجِی، هِجاء، تَهْجِئَة.

### هَوَنَر

ک: شایسه‌گی. [هونەر، لیره‌شاه‌یی]

ف: هنر، آرتم، شایستگی، برازندگی.

ع: لِبَاقَة، قَابِلِیَّة، قَضِیْلَة، قَفِیَّة، مَرْیَّة، اِسْتِعْدَاد.

### هَوَات

ک: ماسی. [ماسو، ماسار (که‌لوی دوانزه‌یم).]

ف: ماهی. (برج دوازدهم)

ع: حُوت.

### هَدِیَس

ک: بدن، بدنی‌کردن، نیگادیران، نیگاداشتن. زینان‌خستن.

[به‌ند کردن، گرتن]

ف: بند، بندی‌کردن، نگاه‌داشتن. زندان

انداختن.

ع: حَبَس، سَجَن، تَقْیِید، تَوْقِیف.

### هَدِیُول

ک: سوکه‌ل‌ناری «هَدِیُوللا» به.

ف: مخفف «حَبِیبُ اللّٰه» است.

### هَدِیُول

ک: زل، زلام، گه‌ره. [زبه‌لاح]

ف: گُنده، بزرگ، کلفت.

ع: ضَخِیم، قَطُور، فِیْلَم، عَظِیم.

هَدِیُول ← هَدِیُولَنگ

### هَدِیُول

ک: وِره، گه‌نه. [هَدِیُول (دو‌نگی سه‌گ).]

ف: حَبْ حَبْ، عَفْ عَفْ، عَوْ عَوْ. (صدای سگ)

ع: نَبِيح، نَبَاح، هَرِير.

**هه په هه پ**

ل: وِهر وِهر، گدغه گدغه. [هه وِهر (دهنگی سگ).]

ف: حَبْ حَبْ، عَفْ عَفْ، عَوْ عَوْ، وَعْ وَعْ. (صدای سگ)

ع: نَبِيح، هَرِير، وَعْ وَعْ، هَبْ هَبْ.

**هه په ننگ**

ل: حه پوړل، سه پوړل، گنج، گدوچ. [گيژ]

ف: گيج، بي هوش، کم هوش، بي خرد، خُل.

ع: اَبْلَه، سَفِيه، ضَبِيَس، مَعْتَوْ.

**هه تا**

ل: هه تا، تا، تده تده. [بو. تده تده]

ف: تا، هم.

ع: حَتِي.

**هه تم**

ل: ناچار، پتريس، شياگ. [لازم]

ف: سَمَنَک، بایا، بایسته، دَرَبَا، سَنَگول، ناچار.

ع: حَتَم، فَرَض، وَاجِب، وَاصِب، لَابَد.

**هه تهمه ن**

ل: ناچاری، گه رگ ناگه رگ، نه شی. [بیگومان، پتريسته]

ف: ناچار، ناگزیر، خواه نخواه، بی گفتگو، باید.

ع: حَتَمًا، قَطْعًا، یَقِينًا، بَلَاشَک.

**هه ج**

ل: ماچین، ماچه وکردن. [زیارت کردنی مالی خود.].

ف: بوسیدن. (بوسیدن حجر الاسود)

ع: حَجَّ، زیارة، طَوَاف.

**هه چار**

ل: کوچکتاش، سهنگتاش. [بهردتاش، بهرپ]

ف: سنگ تاش، سنگ تراش.

ع: حَجَّار.

**هه چاهمه ت**

ل: تیغ دان، تو اکردن. [خوین گرتن، که له شاخ گرتن]

ف: آنجیدن، خون گرفتن، خون گیری، تیغ زدن.

ع: حَاجَمَة.

**هه چاهمه تکه ر**

ل: تو اکر، که له شاخ ورشین. [خوین بهردر]

ف: تانگو، توانگو، تونگو، گرا، نیسو، آنجین،

زگزن، خونگیر.

ع: حَجَّام، مَصَّان، فَصَّاد.

**هه چاهمه تنکا**

ل: نارشان. [جنگی خوین گرتن که نیران ههردو

شاندايه.]

ف: میان شانه.

ع: کَتَد، مَحَجَم.

**هه چم**

ل: رهق، کولفتی، بارسایی. [قه باره]

ف: کلفتی، گندگی.

ع: حَجَم، ضَخَامَة.

**هه چه رولیه قه ر**

ل: بازار. [خرکه بهردیکه له ناسکی گادا درست

دهیت.].

ف: بازار، گاوسنگ، گاوزه ره. (سنگی است

گرد که در شکم گاو پیدا می شود.)

ع: حَجَرُ البَقَر.

**هه چولور**

ل: لورره. [هه پ و لورره (دهنگی سگ).]

ف: زوزه. (صدای سگ)

ع: هَرِير.

**هه چه**

ل: تگه، ته که. [سابرین (بزی نیر که دهیتته سه رجه له.].

ف: تَکَه، باژن، نُهَاز، نُخَراز، چَپُش. (بزر که

پیشرو گله می شود.)

ع: عَل، نَیس، هَلَب، کُرَان، قَدَمَة.

وینه

### ههچهل

ک: دبه، گَیجَه، شَلتاخ، قهقهشه. [تَشَقَه لَه]

ف: دَبَه، شَلتاخ، خَرخَشه، غَرغَشه، قَرَقَشه.

ع: دَعوی، نِزاع.

### هه د

ک: دیس، سنور، حەن، پەڕ، کەنارە، قەراخ، [لِئوار،

توروب]

ف: سو، سوی، سون، سومه، زی، مَرز، سامان،

پایان، کنار، کران، کرانه.

ع: حَد، ثَحْم، طَرَف، اِنْتِهاء.

### هه ده

ک: نه نازه. [را ده]

ف: اندازه، زی.

ع: زِي، شِعَار.

### هه ده اسی

ک: شەلاخکاری. [سزادان]

ف: لَت، شَلّاخ کاری.

ع: حَد، تَعزِین.

### هه ده اسی

ک: هاكۆ، خَوَیژِي. [قسه کردن بی بیرلێکردنوه.]

ف: دل گویی، خودگویی، گمان گویی.

ع: حَدَس.

### هه دیس ← هه ده اسی

### هه دیس

ک: واته، فرمایش. [فرموده]

ف: گُفت، گُفته، فرموده، سخن، داستان.

ع: حَديث، خَبَر، اَثَر، سُنَّة.

### هه راره ت

ک: تین، گەرمی. [تاو، داخی]

ف: گر می.

ع: حَرارة، سَخَوَة.

### هه رام

ک: خراو، چه پەن، ناپەرا. [ناشایست، قەدەغە]

ف: نازوا، پلشت.

ع: حَرَام، مُحَرَّم، سُحْت، مُمنوع، مَحْظُور.

### هه رامزاده

ک: قومه زه، زۆن. [بیژور]

ف: أَشوع، خَشُوك، خَشْتوك، غول، داغول،

جامغول، دَغَل، سَند، سَندره، سَنداره، دَهرگه.

ع: دَعِي، زَئيم، وَلَدُ الرِّثَا.

### هه رامزاده گی

ک: زۆلی، قومه زه گی. [بیژویی. بده پری]

ف: دَغَلِي، واغولی، سَندی، خَشْتوكِي،

جامغولی.

ع: تَزَنَم، تَقَلَّب.

### هه ریه

ک: چهك، تیغ. ناگر. [تیغ، نامرازی شه]

ف: گَذر، گَدرک، تیغ، جان، ژان.

ع: حَرِيَّة، سَلاح.

### هه رف

ک: نووکه، پیتسه ک. قسه. باسمه. [نامراز له ریزماندا.

مهروها: وش]

ف: رَند، راه. سَخَن، سَخَن، باسمه.

ع: حَرَف، کَلام.

### هه رفچن

ک: چاپچن، باسمه چن. [پیتچن]

ف: چاپچین، باسمه چین.

ع: صَفَاةُ الحُرُوف.

### هه ره کت

ک: جووله، جوولیانوه، جووله. [بزوتن]

ف: جَنْبِش، پویش.



ع: حَرَكَة، ذَبِيب، اِهْتِزَان.

### همردم

ك: نه‌نده‌روون. [هندرو: چيگه‌ي تاييه‌تي سافرت له مالدئا].

ف: آندرون، مُشكو، مُشكوي، مُشكويه، بانوسرا.

ع: داخِل، حَرَم، بَيْتُ الْحَرَم.

### همره‌هه‌سرا - نه‌نده‌روون

#### هه‌ريز

ك: ... تافته. [يارجهدی هه‌ريشم].

ف: برنو، پَرَنَد، ديبا، تافته.

ع: حَرِير، ديباج.

### هه‌ريم

ك: قه‌ناس، ئاريزگه، به‌فره‌ناز. [چواردور].

ف: پيرامون، آبريز، برف‌انداز، خاك‌انداز، خاك‌روبه‌گاه.

ع: حَرِيم، مَرِيد، كُنَاسَة. (حَرِيمُ الْبَيْت، حَرِيمُ الْبَيْر، حَرِيمُ الْقُنَاة)

#### هه‌زا

ك: هه‌وه‌س، هه‌وا، هه‌ك، خه‌وشی. [ناره‌زو، تاسه].

ف: هه‌وس، آرزو، پُژهان، كام. خوشی، دلخواه.

ع: مِيل، هَوَى، اِشْتِيَاق، حَض.

### هه‌زه‌ت

ك: ناغه، گه‌ره. [به‌په‌تيز، سه‌ره‌ر].

ف: شت، تيمسار، شپت، شيد.

ع: حَضَرَة، جَلَالَة، سِت، سَيِّد.

### هه‌زه‌ت - هه‌زه‌وور

#### هه‌سار

ك: هه‌سار، ديوار، قه‌لا. [شوربه].

ف: به‌اره، به‌ارو، به‌اری، اوار، گه‌ناک، تَبَرَك، به‌آورد. دز، ديز، دژ، پيواسته.

ع: حَائِط، رَدَم، اُطَم، حَصَار، حِصْن، سِيَاج، جِدَار، قَلْعَة.

### هه‌سار - هه‌سار

#### هه‌سار شار

ك: ديوار شار. [شوربه‌ي شار (ديواری ده‌ری شار)].

ف: شه‌رستان، ديوار شه‌ر. (ديوار دور شه‌ر)

ع: سُور، حِصْنُ الْبَلَد.

### هه‌سار قه‌لا

ك: ديوار قه‌لا. [شوربه‌ي قه‌لا].

ف: گه‌ناک، به‌اروی به‌ره، ديوار به‌ره.

ع: قَلْعَة، حِصْنُ الْقَلْعَة.

### هه‌سار گه‌له - گه‌لن

#### هه‌سان

ك: زه‌زان. [به‌وه‌زانده‌ره، مانده‌وه‌ی ده‌ر کردن، تيرار کردن]

ف: آسوده‌کردن، خه‌ستگي، شه‌کاندن.

سیراب کردن.

ع: اِحْصَاء، اِرَاحَة، رَفْعُ الْكَلَال.

### هه‌ساو

ك: زه‌مار، شه‌اره. [زه‌ميره، ليه‌كدانه‌ره]

ف: مَر، مار، آمار، به‌مار، به‌ماره، آماره، آيار،

آياره، آوار، آواره، آوار، آواره، به‌مار، به‌ماره،

آسار، آساره، شه‌مار، شه‌ماره، حساب.

ع: حِسَاب، عَدَد، لِزَام، دِين.

### هه‌ساوگه‌ر

ك: به‌نامويز، راززان، تاله‌گير، به‌خه‌تويز. [فالگير]

ف: نه‌انگو، رازگو، پوشه‌گو، حسابگر.

ع: جَقَار، رَمَال، قَائِف. عَالِمُ الْغَيْب.

### هه‌سپهن

۱- هه‌ط - هه‌ز [رینوسی نهم وشیه به شیهی «هه‌ط»

هه‌له‌یه، چه‌رنکه مانا که ی ده‌یه‌یه «به‌هش» نه‌ك

«ناره‌زو»]. [با «ه» غلط است زیرا به معنی «نصیب»

خواهد بود نه «آرزو»].

ك: شهيدا، فریفته. [شیتی نهوین.]

ف: شیفته، شیدا، فریفته، واله.

ع: عاشق، شائق، مفتون، مُحِب.

### حه سرت

ك: نهفسوس، پهژاره، مهلالی، نهنو. [پهروشی، خهفت]

ف: آرمان، آرمان، ایرمان، دریغ، افسوس،

دژمان، دژوان، بژهان، آراوند، رسانه، اندوه.

ع: حسرة، كوبة، آسف.

### حه سود

ك: بهرجاتهنگ، بهددن، رژه. [چاوچنوك]

ف: رُفت، ژكور، رشكور، رشکین، رشکمند،

سیهکاسه، سیهدل، سیه کار.

ع: حسود، حقود، ضنن، بخیل، ضغن، ضاغن،

وحر، وغر.

### حه سد

ك: بهرجاتهنگی، خوروك، بهددنی، روانه دین. [تیره یی]

ف: رشک، آرشک، تیوزک، خاشه، خدوک،

سنگاش، سیه دلی، سیه کاسگی.

ع: حسد، حقد، بخل، وغر، إحنة، ضئة، ضغينة،

وحر، وخر.

### حه سه نات

ك: خاسه، خاسی. [چاکه گدل، خیرات]

ف: آردن، آرزانش، آرازش، نیکی، خوبی.

ع: حسنات، خیرات، مبرات، صدقات.

حه سه ن یکی ← هسه سه ن یکی

حه سه نه به

ك: که مکام. [که تیره ی دره ختی سنده به ره.]

ف: راتیانه، گمکام. (صمغ درخت صنوبر است.)

ع: راتیانچ، حصی لبان، صمغ الضرو، صمغ

الضرم.

حه سپان

ك: ژووژیان، بوژانه ره، ماندوری ده چوون، تیراو بوون

ف: آسایش، آسودن. خستگی رفتن. سیراب

شدن.

ع: حصا، استراحة، ترو ی، كنوب.

### حه سپانه وه

ك: ژووژیانه وه، [بوژانه وه، ماندوری ده چوون، تیراو بوون]

ف: آسودن، آسوده شدن، خستگی شکستن.

سیراب شدن.

ع: حصا، استراحة، ترو ی، ارتواء، كنوب.

### حه سیرا

[ك: رایغی له قامیش و له بان دروست کراو.]

ف: بلاج، بیانک.

ع: حصیر، بوریا، یاریه، بوریه.

### حه سیرباف

[ك: حه سیرچن]

ف: بلاج باف.

ع: حصیری، بواری.

### حه ش

ك: دج، [هرج]

ف: خرس.

ع: دُب.

وینه ← وچه

### حه شر

ك: زینگه بوون، له گۆره لسان. [زیندروبوونه وه]

ف: رستاخیز، برانگیختن، زنده شدن.

ع: حشر، معاد.

### حه شره لا

ك: ههرا، خولور. [حه شره وه له لا: قه ره باقی و

۱- حصیر ← حه سیر [کراوه به عمره یی.] (معرب است.)

۲- حصیرباف ← حه سیرباف [کراوه به عمره یی.] (معرب

ده‌نگه‌دنگ.]

ف: غوغا، غُلْغُلَه، هنگامه، دادبیداد.

ع: ضَوْضَاء، جَلْبَه، هُراء.

**هه‌ه‌ه‌رات**

ك: جانه‌ور. [میرور]

ف: مای، خَسْتَر، خَراستَر، خَزَنده، گردشَنده.

ع: حَشْرَات، خَشْشاش، أَحْراش، هَوام، سَوام، قَوام، دُویَبات.

وینه

**هه‌ه‌ه‌ری**

ك: جنه، كاولی. [سوزانی، قه‌جه]

ف: چنده، بدکاره، نابکار.

ع: قَحْبَه، عَاهِرَه، فَاحِشَه، شَهَادَه.

**هه‌ه‌ه‌نووره**

[ك: گیاه‌که له کاتی ناچاریدا له باتی تروتن

ده‌یکیشن.]

ف: علفی است هنگام ضرورت جای تنباکو

استعمال کنند.)

ع: ...

**هه‌ه‌ه‌زات**

ك: پاراستن، پاریزگاری، نیگاداری، پاسه‌وانی. [چاره‌یری،

ناگاداری]

ف: بادگانی، بایگانی، نگاهداری، پرهیزگاری،

پرهیزاندن.

ع: حَفَاطَه، مُحَافَظَه، وَقَایَه، حَراسَه، ضَبط.

**هه‌ه‌ه‌ت**

[ك: حموت: ژماره‌ی پاش «شش».]

ف: هفت.

ع: سَبْعَه.

**هه‌ه‌ه‌تا**

[ك: ژماره‌ی پاش «هسته و نو».]

ف: هفتاد.

ع: سَبْعین.

**هه‌ه‌ه‌تاو**

ك: گلار، سپلوتی. [حموت جار شورونی چینگه ده‌می

سدگ.]

ف: هفت آب، گلاب.

ع: سَمْعُ غَسَلَه.

**هه‌ه‌ه‌ت‌رنکه**

[ك: حموت رنکه: چیشتی‌که.]

ف: دانگو، هفت‌دانه.

ع: ...

**هه‌ه‌ه‌ت‌جوش**

ك: حمه‌جوش. [حمه‌جوش (حموت کانزا به ریژی دیاری کرار

پیکه‌وه ده‌تویننه‌وه و دایده‌ریژن.)]

ف: هفت‌جوش. (هفت فلز را به مقادیر معینه

با هم ذوب کنند و در قالب ریزند.)

ع: ...

**هه‌ه‌ه‌ت‌رنگیله**

[ك: رن‌گریژ: بالداریکه.]

ف: دارپزه، هفت‌رنگ.

ع: بِرَقْش، حَسُون، شَرشور.

وینه

**هه‌ه‌ه‌ت‌ه‌نیزده**

[ك: نه‌و که‌سانه‌ی که ۳۰۹ سال له نه‌شکوته‌که‌دا

نوستن.]

ف: هفت‌تنان، هفت‌مرد.

ع: أَصْحَابُ الْكَهْف.

**هه‌ه‌ه‌ته**

[ك: حموته، هه‌فته]

ف: شَفُوده، غَفُوده، هه‌فته.

ع: أُسْبُوع.

**هه‌ه‌ه‌ته‌وانان**

[ك: حموته‌وانه]

ف: هفت‌آورنگ.

ع: دُب، بَنَاتُ النَّعْش.

وینە

هەفتەیک

[ک: یک بەش لە هەرت بەش.]

ف: هفتیک، هفت‌بودە.

ع: سُبُع.

هەفتجوش ← هەفتجوش

هەفسی

ک: ئەژدەها، ئەژدەها، مار، شامار. [هەژدەها، هەزیا]

ف: ژدەها، ژدەها، برغمان، ارغم، شیبیا، مار.

ع: أَفْعَى، ثُعْبَان، حَيَّة.

وینە

هەفیان

ک: فرەخەر. [زۆرخۆز، تێرنەخۆز]

ف: رَس، رَزَد، رَزَد، پرخوار.

ع: أَكُول، مَلُوع، جُوعَى، حَرِيص.

هەفسی هەفتسەر

ک: ئەژدەهای هەفسەر. [هەژدەهای هەفسەر]

ف: اژدهای هفت‌سەر.

ع: دَوْسَبَغَةُ رُبُوس.

وینە

هەقی

ک: دروس، راس، رەوا، بەجێگە. [راستی، مان، بەجی]

ف: هوده، هده، هستو، درست، راست.

ع: حَقّ، صَوَاب، صِدْق.

هەقی

ک: بەش، رەسەد. [پشک، پاژ]

ف: بَخْش، زون، بون، پدەمه، بدوره، بدورزه.

ساوو، پزگاله، بهره، رسد.

ع: حَقّ، سَهْم، نَصِيب، قِسْمَة، حَظّ، زِدْب، نِصَب،

شِقْص، حِصَّة، کُلتە، بَدَه، خِلَاق، عَمَق، جُدّ، رَسَد.

هەقی

ک: داد. (هەق‌داد) [رەوا، دروست]

ف: داد، درست.

ع: حَقّ، صَحِيح.

هەقی

ک: بارە، هەنا. (دەهەق من) [سەبارەت، لەمەر]

ف: بارە. (دەبارە ی من)

ع: حَقّ، شان.

هەقی هەفتکەرە

[ک: تاق‌تاقکەرە، قژاوکە (جۆزە کونە‌بوویە کە بە شەودا

هەق‌هەق دەکات.)]

ف: چوک، چەرک، شەباوێز، حَقّ‌گو، مرغ

حق‌گوی. (نوعی است از جُغد که شب‌ها

حق‌حق می‌کند).

ع: صَافِر.

هەققوززە هەمە

ک: رینگە، مزل. [کرئ]

ف: مُزَد. (دست مزد، پای مزد)

ع: أُجْرَة، جَعَالَة، حَقّ السَّعْي، حَقّ الرَّحْمَة.

هەققولە هەمە

ک: رینگە، پالادەپانە. [کالە‌دەپانە: مزی ماندروبونی پی.]

ف: پارتنج، پای‌رنج، پامزەد، پای‌مزد.

ع: حَقّ الْقَدَم، حَقّ السَّعْي، أُجْرَة، جَعَل.

هەققوزار

ک: دادپەرس، راسپەر. [دادپەرس، دادپەرەر]

ف: غِبَاد، قَبَاد، دادزەس.

ع: عَادِل، مُنْصِف، مُحَقّ.

هەقلی مەقان ← هەقلی مەلەق

هەقلی مەقۆ ← هەقلی مەلەق

هەقلەتی

ک: راسی، دوروسی. (هەقیقەتی) [دروستی، راستە‌قینە]

ف: راستی، دروستی.

ع: حَقِيقِي، حَقَانِي.

**حَقِيقَت**

ك: راسی، دوروسی، سرشت، نهخ، مهغز، كهین، چهپوونی.

[راستی، پینکاته‌ی سهره‌کی]

ف: هنریند، هرآیند، آمیغ، هابیغ، هستو.

اوچیژی. راستی، درستي، بِن بود. چگونگی.

ع: كُنْه، حَقِيقَة، هُوِيَّة، ماهِيَّة، تَرَكِيب أَصْلِي.

**هَقِيقِي**

ك: حَقَقْتِي، دوروسی، راسه‌قانی، سرشتی. [راسته‌قینه]

ف: هنریندی، آمیغسی، هابیغی، راستین،

راستینه.

ع: حَقِيقِي، وَاَقِيعِي.

**حَكَاكَ**

ك: كنده‌كار، مژكه‌ن، مژده‌لکه‌ن. [مژده‌لقه‌ن.

كنده‌كار]

ف: كنده‌كار، آب‌كار، مَهْرَكَن.

ع: حَكَاكَ، نَقَّار.

**هَكَاكِي**

ك: كنده‌کاری، مژكه‌ن. [مژده‌لکه‌ندن. كنده‌کاری]

ف: كنده‌کاری، آب‌کاری، مَهْرَكَنِي، مَهْرَكَنْدَن.

ع: حَكَاكَة، نَقَر.

**هَكَايَت**

ك: راز، ده‌سان، سرگوزشت، گوزارشت. [چیرول]

ف: سروا، انداز، داستان، فسانه، افسانه،

گزارش، سرگذشت.

ع: حِكَايَة، قِصَّة، سَمَر، نَقْل.

**هَكَايَت خَوِين**

ك: راززان، ده‌سان‌خوین، سرگوزشت‌زان. [چیرکبیز]

ف: گیوز، داستان‌گو، داستان‌سرای، افسانه‌گو،

افسانه‌خوان.

ع: قاص، نَقَّال، حَاكِي.

**هَكَم**

ك: ناوچی، نارجی‌كهر. [نارژیوان]

ف: میانچی، بابیزان، اهوداد، داور.

ع: حَكَم، مُصْلِح، مُصَدِّق، معتمد.

**هَكِم**

ك: دهرمان‌كهر، دهرمان‌دهر، دهر‌دناس. [پزیشك]

ف: پزیشك، پچشك، پچشك، پچشك، پزسك،

بزسك.

ع: طَبِيب، اَسِي.

**هَكِم**

ك: زانا، فروزان، دانا. [ژیر، یتگ‌یشتر، فیله‌سورف]

ف: دانا، دانشور، دانشمند، رد، كُندا، فُرْجَاد،

فُرساد، فرزانه، کیاجو، سرتیر، موبد.

ع: حَكِيم، فِیلسُوف، غَلَامَة، قَهَامَة.

هَهَلَه ← هَهَره

هَهَلَه قِ مَهَلَه قِ

ك: حَقْلِي مَهَقَان. [خندرحو: یاریه‌كه.]

ف: اَلَاكَلَنگ.

ع: رُحْلُوَقَة، دَوَادَة.

وِنَه

هَهَلَه

ك: كه‌پوره. [خولو]

ف: غللا، غوغا، هنگامه.

ع: حَيَلَة، ضَوْضَاء.

ع: عَمَار، عَمَارَة، تَذَكِرَة.

هَهَلِيلَه ← هَهَلِيلَه

هَهَلِيم

ك: كه‌شكه‌ك. [چیشتیکی به‌ناربانگه له‌پویش و گوشت

دروست ده‌كریت.]

ف: ریس، هلیم، كَشَكْبا، كَشَكْ. (آشی است

معروف كه از بلغور و گوشت می‌سازند.)

ع: هَرِيسَة، فَرِیكَة، فَرِیكَة.

**هه‌لیم**

ك: سه‌نگین، دل‌دار، نارام، جیقل‌انداز، برده‌بار.

[به‌هم‌سه‌له، هین]

ف: غریزدار، جاغ‌دار، دیرخشم، بُردبار، دلدار.

ع: حَلِيم، وَقور، صَبور، ذُو حَوْصَلَة.

**هه‌لیم‌شیتین**

ك: تیتلا. [نمر داری هه‌لیمی پی‌ده‌شیتین.]

ف: آهرم، ریس‌آشو. [چوبی که با آن حلیم را

به هم زنند.]

ع: مجذع.

**هه‌لال**

ك: پاك، ره‌وا. [شهرعی]

ف: رَوا، زنده‌آور، پاك.

ع: خَلال، طَلق، طاهر.

**هه‌لق**

ك: نه‌لق، گه‌لور. [گه‌رور]

ف: گلو، نای.

ع: خَلق، خَلْقوم.

**هه‌لقاوین** ← نه‌لقاوین

**هه‌لقه** ← نه‌لقه

**هه‌له‌بی**

[ك: تهنه‌كه (پلیتی ناسینی سپی).]

ف: حلبی، تنكه. (تنكه آهن سفید.)

ع: فَراشَة، كَتیف، تَنَك.

**هه‌مال**

ك: كول‌كیش، كول‌به‌ر. [مروئی باره‌لگر.]

ف: كول‌كش، كول‌بِر. باربر، بارك، بردارنده.

ع: حَمال، عَمال، شِیال، نَقال.

**هه‌ماله**

ك: ته‌زه، بالا‌ر. [كارته]

ف: تَزه، بالا‌ر، بالا‌گر، فَرَسَب، باشت،

شاه‌تیر، داربام.

ع: جِسر. (هو الذي يقع عليه الروافد.)

وینه >

**هه‌مالین**

ك: چه‌پوراس. [همه‌یال (پارچه‌یه‌کی هه‌پورشمه که راست

و چه‌پ له ملی ده‌کن.)]

ف: بر‌آویز. (پارچه‌ای است ابریشمی که از

راست به چپ بر دوش آویزند.)

ع: حَمائل، وشاح.

**هه‌مالین**

ك: هم‌میان. [نمر قایشی له پشت ده‌سریت و پاری تیندا

هه‌لده‌گیردیت.]

ف: همیان، هامیان، تُماج.

ع: صُرَة.

**هه‌مد**

ك: ستایش، رهمپ، ناه‌رین، سپاس، سپاسه. [بیاه‌ل‌دان]

ف: سپاس، ستایش، وِستا، درودن، آباد، درون،

ستودن، آبادانیدن، ستایش کردن، آفرین.

ع: حَمْد، ثَناء، شُکر، مَدح، وَصف، تَحسین.

**هه‌مه‌كه** ← هه‌مه‌كه

**هه‌مل**

ك: به‌رداشت، بار‌کردن، هار‌دن. [هه‌ل‌گرتن. گواستنه‌ره]

ف: برداشت، بار‌کردن، آور‌دن، بُردن.

ع: حَمَل، نَقَل.

**هه‌مله**

ك: هه‌له‌ت، شاتال، په‌رین، یو‌رش، تاخت، هرورژ.

[هیرش، شالو]

ف: پُرش، یُرش، جِستن، پَریدن، اُزیردن،

جهیدن، تَک، تاخت.

ع: حَمَلَة، صَوْلَة، وَثوب.

**هه‌مله‌گا**

ك: هرورژگا. [جینگه‌ی هیرش کردن]

ف: یُرش‌گاه.

ع: ثغر.

هه

[ل: سووکه له ناری «موحه مده».]

ف: مخفف «محمد» است.

هه موره هزی

ل: بهر موره کانی، حوله سی. [خولور]

ف: اشتلّم، هنگامه.

ع: مُنَارَعة، مُبَارَزة.

هه مهل

ل: بهرځ. [پتچووی پهن (که لوری یه کم له دوانزه کلوړه کی گهروون.)]

ف: بزمه. (برج اول از دوازده برج فلک،)

ع: حَمَل، بُرج الحَمَل.

هه

ل: جینگه، سنور. [حاند: جینگه یه کی دیاری کراو.]

ف: جا، سو، سون، سومه.

ع: حَدّ، مَحَلّ، مَكان، حَیْر، مَوَاقِع، مَعان.

هه

ل: باره. (له حنای نهوا.) [سه بارهت]

ف: باره. (درباره ی او.)

ع: حَقّ، شَان، حُدود. (فِي حَقِّهِ، فِي شَانِهِ)

هه نووکه

[ل: سووکه له ناو و گوډراوی «هنیفه» یه.]

ف: مخفف و محرف «هنیفه» است.

ههوا

ل: هی!، هی! [حای! (وشه ی سهیرمان و

گالته پتکړنه.)]

ف: هی! (کلمه ی تعجب و استهزا است.)

ع: هَیْ!

ههوا

ل: هوانچه، سوږ، توږ، پهرت. (هوا ی دا.) [فری (فری

دا.)]

ف: پُرت، پرتاب.

ع: قَذَف، رَمی.

ههوا

[ل: دایه هرا (ژنی «تادم».)]

ف: بلند. (زن آدم.)

ع: حَوّاء.

ههوا

ل: هرا، ناسمان. [عاسمان]

ف: نوده، پُناد، هوا، آسمان.

ع: هَوّاء، سَکاک، جَوّ، سَماء.

ههوادان

ل: پهرت دان، سوږدان، توږدان، ههوادان. [فریدان]

ف: پُرت کردن، پرتاب کردن.

ع: قَذَف، رَمی، تَطْوِيع، إلقاء.

ههوادین

ل: سه موره، توره، قوژت. [به لاگه ل، کارساتگه ل]

ف: پیش آمد، بار روزگار.

ع: حَوادِث، عَجارِف، عَجاریف، شَدائِد، دَواهی،

شامسی.

ههواله

ل: روبار، روبارکاری، بهرت. (بولونی، بهرزی، چالی،

قوولی، داکه فتگی. [پتسپاردن، بهرپرو کردن، بلندی.

نزمی]

ف: بَرات، روبار، واگذار، واگذاری. بلندی.

پستی، گودی.

ع: حَوّاة، اِرْتِفاع، عُمُق.

ههوانچه

ل: هوانچه، پهرت، توږ، سوږ. [فری]

ف: پُرت، پرتاب.

۱- له ده سنووسه کدا وا نوسراود، به لّام له وانه یه «هرات»

بیټ. ← بهرات. (ر - ر)

ع: قَذَف، رَمَى. سَقُوط.

**هوانچه به ستن**

ك: قهوانچه به ستن، پدرت به ستن، تورپه ستن، پدرت به ستن،

كهفتن. [داكهوتن]

ف: پرت شدن، افتادن.

ع: سَقُوط، اِرْتِمَاء.

**هوانچه دان**

ك: قهوانچه دان، پدرت دان، تورپه دان، همدادان، همدادان.

[فریدان]

ف: پرت کردن، پرتاب کردن، همدادان، انداختن.

ع: رَمَى، قَذَف، اِلْقَاء، اِسْقَاط، تَطْوِيع.

**هوانن**

ك: نینسان، زانین. [به شیوا زانین به مروث دانان]

ف: آدم شمردن، شایسته دانستن.

ع: اِعْبَاء، اِعْتِنَاء.

**ههوز**

[ك: نه ستیر]

ف: هوز، حوز، آبیگیر، آبگاه.

ع: حَوْض. (مُجْتَمَعُ الْمَاءِ).

**ههوز**

ك: نارگیر، نارگا. [نه ستیر]

ف: فانه، هوز، آبیگیر، آبگاه، تالاب.

ع: حَوْض، جَابِيَّة، نَضْح، نَضِيج، نَضِيب، مَقَرَّة،

بِرْكَة، صِهْرِيح.

**ههوزچه**

[ك: ههوزی به چوراك]

ف: خانه، ههوزچه، آبزن، آبشنگ.

ع: جُرْمُوز، حَوِيَّة، حَوِيْضَة، قُلْتَيْن.

**ههوزچه**

ك: چالار، نارگیر. [گولاری بن درخت.].

ف: تالاب، آبیگیر. (چاله‌ی پای درخت).

ع: شَرْبِيَّة، حَوِيْضَة، مُحَوِّض، جُرْمُوز.

**ههوزخانه**

[ك: ژوری ههوزدار كه غوسلی تیدا ده‌كهن.].

ف: ههوزخانه، آبخانه. (حوض خانه‌ای كه در

آن غسل كنند).

ع: مِرْحَاض، كَنِيْف، مُقْتَسِل. (بَيْتُ الْغُسْلِ)

**ههوزه**

ك: ناوان، ناوچه. [هه‌ریم، ده‌هر]

ف: خوره، سامان، سو.

ع: حَوْزَة، نَاحِيَة.

**ههوسله**

ك: تار، ترانا، جیقلدان. [تاقت]

ف: تاب، تَوان، تَوانایی، پروا.

ع: طَاقَة، حَوْصَلَة، حَوْصَل، حَوْصَلَاء، تَمَكَّن.

**ههوش**

ك: هه‌وش. [هه‌وشه، هه‌سار]

ف: بَرهون.

ع: حِيَاط، مُحَوِّطَة.

**ههولو ههوش**

ك: ناوان، ناوچه، ده‌روور، ده‌رویس‌ر. [چوارده‌ر،

ده‌روپشت]

ف: سامان، سو و کنار.

ع: اَكْناف، اطراف، نَوَاحِي، حَوَالِي، حَوَاشِي. (حَوْل

و حَوْش)

**هه‌ی**

ك: هه‌ی، هه‌را، هه‌را [هه‌ی گالته پین‌كرده.].

ف: هه‌ی! (كلمه‌ی استنهر است).

ع: هه‌ی!

**هه‌ی**

ك: شهرم، كه‌مریوی. [ته‌ریقی]

ف: هه‌نوند، آ‌زرم، شرم.

ع: حَيَاء، اِغْضَاء، حَجَل، حِشْمَة.

**هه‌یات**



ك: زینگی، نيزك، نژك، ژيان، زینگانی، سهرینی. [ژین]

ف: سیاب، زندگی، زندگانی، زیستن، زی.

ع: حیاة، عُمر.

### هیدار

ك: شهرمدار، باشهرم، کهمرود. [شهرمن]

ف: باهتوند، با آژرم، باشهرم، شهرمدار، آژرمدار.

ع: مُسْتَحِیْن، مُقَاضِی، خَجَل، خجلان، حَشِیم، مُحْتَشِم.

### هینه

ك: دیلان، شیت. [گیل، شیتوکه]

ف: خُل، دیوانه.

ع: مجنون، سَفیه، اَبَلَه.

### هیجه

ك: حهیشه. [ههرا، هارار]

ف: داد، غو، فَرِیاد.

ع: عَجَجَة، حَیْشَان.

### هی‌هی

ك: هی‌هی!، هه‌هه‌را!، هه‌هه‌را! [حای‌حای! (وشه‌ی

گالته پتکردن یا سه‌برمانه.)]

ف: هی‌هی! (کلمه‌ی استهرا یا تعجب است.)

ع: هَیْنِ هَیْنِ!

### هه‌یران

ك: مات، گنج، سهراسیمه، سهرگردان، شهیدا، شیت.

### [سهرسام]

ف: خیر، خیره، آسیمه، آسیوم، آسیون،

آسمند، سهراسیمه، تیپ، شیب، هامی، هامین،

واله، خَلاوه، فَلاوه، اَبَرکار، اَندروا، اَندرواژ، گِیج،

گنج، سرگشته، شیفته، شیدا، مات، سرگردان.

ع: حَیران، مُتَحَیِّر، هَوَاك، مُتَهَوَك، هَام، مُنْشَدَه.

### هه‌یرانی

ك: ماتی، گتجی، سهراسیمه‌یی، سهرگردانی.

[سهرسام]

ف: خیری، خیرگی، آسیمگی، آسیومی،

آسیونی، آسمندی، تیپی، شیبی، ... شگفت،

### شکیفت

ع: حَیْرَة، تَحَیِّر، اِشْتِدَاه، هَوَاك، شَدَه، دَهَش، دَهْشَة.

### هه‌یز

ك: خورین‌که‌فتن، پیتوژی، چه‌به‌آبون. [به‌خورین‌پورین ژن]

ف: دَشتانی، خون‌افتادن، پلشت‌شدن،

### بی‌نمازی

ع: حَیْض، طَمْث، قُرء.

### هه‌یز نه‌شور

ك: نه‌شور. [عوز نه‌شور: نافرته‌ی بی‌خوین.]

ف: سترون، نه‌شو.

ع: یَاثَسَة، آیسَة.

### هه‌یزه<sup>۱</sup>

[ك: روان‌پورنی سك. (به‌رام‌به‌ری «توخه» یه.)]

ف: هیزه، شکم‌زو. (امتلا از آب، ضد «تخمه»)

ع: بَقَر، صَام، طُسَاة، هَیْضَة. (اِنْطِلَاقُ الْبَطْنِ)

### هه‌یزه‌ران

[ك: قامیشی ناپیر (قامیشی هندی)]

ف: خیزران، نی‌هندی.

ع: خَیْزَران.

### وینه

### هه‌یشه ← هه‌یجه

### هه‌یشه‌ه‌یش

ك: هه‌یجه‌ه‌یج، شیشه‌شیت. [داد و هارار]

ف: دادوبیداد، فریاد، غر.

ع: فَرَع، عَجَجَة، حَیْشَان.

### حیف

۱- حیهه ← هه‌یره [(ته‌غریب کراوه)] (معرب «هه‌یزه»

است.)

ل: سَتم، لَڤ گرتن، داکوکی. [زۆرداری، جەور]  
ف: سَتم، بَزه، گرایش.

ع: حَیف، جَوَر، مَیل، ظَلَم.  
هه‌یف!

ل: ئەفسوس! [بەداخه‌وه!]

ف: حَیف!، اَفسوس!، درِیغ!

ع: اَسفَا، اَها، وَاها

### هه‌یوان

ل: گیاندار، جانەره‌ر. [گیانه‌ره‌ر، زینه‌ره‌ر]

ف: چَم، چَمانه، تَکاوَر، جاَنوَر، جاندار.

ع: حَیوان، ذی روح.

### هه‌بیز

ل: جینگه، گوبجا. [شَرین «گوبجا» سورکه‌ده‌ی

«گرنج‌جا» یه، واته: جینگه‌ی گوبجان یا شوینی

جیپونه‌ره‌ه.]

ف: جا، جای، گُنجا. (مخفف «گنج‌جا» است

یعنی: جای گنجیدن.)

ع: حَیْز، مَقَر، مَحَل، مَكان، مَسْکَن.

### هه‌بیه

ل: واده. [کات، ماره، موڵت (عیده‌ی ته‌لاق).]

ف: هنگام، فَنوَر، پَرموَر، پَرموز، پَرمو، روزگار

فَنوَر. (عده‌ی طلاق)

ع: عِدَّة، تَرِیص.

### هه‌یرس

ل: قین. [رق]

ف: خَشم، کینه، کین، غَرش، غَرداش، غَرس،

غَرم، غَرم، غَرم، رِیغ، رِیس، آرد، ستیز، سَروَل.

ع: قَهَر، غَیظ، قَلی، وَحَر، وَاب، شَفَا، شَفْط، ذِراَر،

مَقَت، غَضَب، حِدام.

### هه‌یرن

ل: رۆدی، ته‌ما، خو‌خوا‌یی. [چارچنوکی]

ف: آز، کاو، نیوسوم، رۆدی، آژ.

ع: حَرِص، وِلغ، شَره، طَمَع، جَشَع.

### هه‌یرسن

ل: قینه‌ون. [رقه‌ون]

ف: نَزه، آرغده، بشکول، خَشمناک، خَشمگین،

دزآهنگ، دزآلود، تَند، تَندخو.

ع: غَضوب، مُتَغَیظ، عَصَبانی، لَجوح.

### هه‌یرسن

ل: ته‌ماکار، خو‌خوا، رۆد. [چارچنوکی]

ف: آزو، آزور، آزَمَنَسِد، آژوَر، آژوَر، کساوی،

کاومَند، تَخْجَم، وَرْتَج، بُلکامه.

ع: حَرِیص، وِلغ، شَره، مَلغ، مَلوَع، جَشَع، طَمَاع.

### هه‌یره‌ت ← هه‌یرانی

### هه‌یز

ل: گانده‌ر. [قنگده‌ر، کوزده‌ر.] [قوونده‌ر، سوژانی]

ف: جه، غَهر، کونی، کون‌ده، کُس‌ده، جنده.

ع: قَحْبَة، فَاحِشَة، مَایون.

### هه‌یز

ل: نامەرد، شله‌ژ، بی‌ه‌گه. [ناپیاو (بی‌غیرت)]

ف: حیز، هیز، بَفا، غَراچه، سَیوره، بی‌زگ،

نامەرد. (بی‌غیرت)

ع: مُخَذَّب، فَاقِدُ الْعَصَب.

### هه‌یزبگیر

[ل: گرتنی که‌ستیک به‌بی ناگادار کردنه‌وه‌ی.]

ف: دست‌گیر، دست‌بگیر. (بی‌خبر کسی را

بگیرند.)

ع: اِسْتِغْفال.

### هه‌یزبگیرگی

[ل: یاریه‌کی مندالته وه‌کسو «بوخچه‌گردان» وایه،

به‌لام یاریکه‌ر له باتی بوخچه به‌ دست له نه‌ندامانی

۱- نه‌و ماره‌یه‌ی که ژنی ته‌لاق‌دراو یا می‌دە‌مردوو نابیت

شووی تیتا بکاته‌وه. (ر-ر)

بازنه که ده‌دات. ]

ف: خیزگیر، خیزگیر، خیره‌گیره، گزیده.  
(بازی بچه‌ها است شبیه به «بقچه‌گردان» که به جای بقچه دیگری می‌خواهد افراد حلقه را با دست بزند.)

ع: ...

### حیس

ك: تیگه‌یین. [په‌ی پی‌بردن]

ف: هُش، هوش، دزیابی.

ع: حَس، دَرَك.

### حیس

ك: هیز، زَر، ترانا، گریك، گیر. [وَره، گور]

ف: پولاب، سترسا، تَوان.

ع: حَس، قُوَّة.

### حیسس موشته‌ره‌ك

[ك: هستی هاربه‌ش: به پیتی باوهری پتشینیان هستیكه

له‌ده‌رونی مرؤدا.]

ف: گیوَر.

ع: حَس مُشْتَرَك.

### حیسسی

ك: دیاره. [هسته‌پیتگراو، به‌ره‌ست]

ف: پولایی، سترسایی.

ع: حِسِّي.

### حیس کردن

ك: زاین، دریافت‌کردن. [هست کردن، تیگه‌یین]

ف: دریافتن، دانستن، دریافت‌کردن.

ع: احساس.

### حیط

ك: پاراستن، نیگاداری. [چاردیری، ناگاداری]

ف: پاس، دارش، گیزو، نگاه‌داری، نگاه‌داشتن،

بادگانی، بایگانی.

ع: حِفْظ، حِرَاسَة، وقایة، ضبط.

### هیفز

ك: یاد، بهر، بید. [له‌بهر، خوتندنه‌وه به بی سه‌یرکردنی نوسراو.]

ف: یاد، بَر، زَبَر، زَبیر، زَبَرم، اَزَبَر، اَزَبَرم، دَهون، گیزو.

ع: حِفْظ، عَنْ ظَهْرِ الْقَلْب.

### هیفز چاوچله

ك: چارچله. [چاو‌زار]

ف: چشم‌آرو، چشم‌زد، چشم‌زخم، چشم‌وه‌م، چشم‌وه‌ام، چشم‌بنام.

ع: تَعْوِذ، تَعْوِذُ الْعُیُون.

### هیفزوسسیحه

[ك: له‌شساغی، تهن‌دروستی]

ف: به‌داری، به‌جویی، شَه‌ند خواهی.

ع: حِفْظُ الصَّحَّة.

### هیق

ك: په‌ز سَن سَاله، رشت سَن سَاله، به‌خته. [حوشتر یا

مهری نیری سَن سَاله.]

ف: بخته. (شتر یا گوسفند نر سه‌ساله.)

ع: حَق، ثَنِي.

### حیق

ك: حیس، قین، کینه، رق]

ف: سَرول، خُدوک، کین، کینه، رَشک، سَنگاش،

تیوَرک.

ع: حَقْد، بُخْل، حَسَد، ضَبَّة، وَحَر، ضَعِیْثَة.

### حیکمه‌ت

ك: زانست. [ژیری، فه‌سه‌فه]

ف: فرزو، فرزوان، فرزبود، دانش.

ع: حِكْمَة، فلسفة.

### حیل

[ك: ده‌نکیکی بو‌مخوشه.]

ف: هل، هيل، هال، لاجي، شوشمير.

ع: قاقنة.

### حيلم

ك: سه‌نگيني، دلداري، نارامي، جيقلدانداري، برده‌باري.

[حمرسه‌له، هيتني]

ف: غريز، جاغر، دلداري، ديرخشمي،

بُردبادي.

ع: حلم، حوصله، وقار، صبر.

### حيلوگول

ك: ياربود. [بيده‌ري]

ف: هل وگل، يادبود.

### حيله

ك: كه‌له‌ك، دار، فيتل، ده‌له‌سه، فدن، جانقوليبازي، رنگ.

[فردفيتل، گزي]

ف: زرق، شيد، تبند، دغا، ريو، هنرئوت، نيرنگ،

تنبيل، سالوس، آوزند، دوبال، دوال، دويل،

داغول، سوفته، گريس، گريس، خاتوله، كلک،

فريب.

ع: حيلة، غيلة، مکر، خديعة، دسيسه، عرقبة،

تَعْرِقْب، دلس.

### حيله‌باز

ك: كه‌له‌كباز، داوباز، فيتلباز، فنباز، رنكباز. [گزيكار]

ف: دوي، گرئز، ريمن، داغول، دغاباز، دوال‌باز،

نيرنگ‌باز...

ع: مُحِيل، مُغِيل، مَكَار، خَدَاع، دَسَاس، مُعْرِقْب،

مُدَلَس.

### هيلمپه‌ت

ك: كومه‌كي، داکوکی، لاکوکی، پشتیوانی، پشتوری.

[لايه‌نگيري، بدرگري، پاراستن]

ف: کَمَک، هوبه، هوبز، هويه، پشتی،

پشتیبانی، اندخسیدن.

ع: حمایه، معاونت، دفاع.

### حيله

ك: نيخه، شيهه. [حيله (دهنگي نه‌سپ).]

ف: شيهه. (صدای اسپ)

ع: سهيل، صيحه.

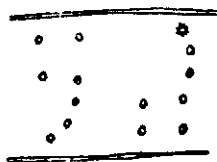
### حيوت

ك: تار، ترس. [سام (گورده‌راوي «هديمه‌ت»)].

ف: غزم، تاب، ترس. (مصحف «هديمه‌ت» است).

ع: فية، سطوة.

## وینه‌کانی پیتی ج



حه‌فته‌وانان



حه‌فت ره‌نگیله



حه‌شهرات



حه‌چه



حاجی له‌قله‌ق



حه‌مال



حه‌له‌ق مه‌له‌ق



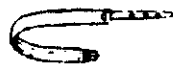
حه‌لی هه‌فت‌سهر



حه‌لی



حه‌پزه‌ران



حه‌مایل

# خ

ف: اندیشه، پنداره، سَمَراد، سَگال، یاد.

ع: خاطِرَة، خَیال، فِکر، تَفْکُر، ضَمیر.  
خاتوو

ک: خاتون، خانم، بانوو. [خات، یایه: وشه‌ی ریز بۆ ژنان].  
ف: ایشی، بانو، بی‌بی، بیگه، بیگم، خاتون، خانم.

ع: سَئِه، سَیِّدَة، هائِم، خائِم.  
خاتوون ← خاتوو  
خانه‌مکاری

ک: منه‌به‌تکاری. [رازانده‌وه‌ی نامرازی دارین به نه‌خش و نیگاری له عاج و ئیسقان و... دروست‌کراو].  
ف: خاتم‌کاری، مثبت‌کاری.

ع: فُسَیْسا.  
وینه  
خاج

ک: چه‌پوراس، چه‌لیپا. [خاج]  
ف: خاج، چلیپا.

ع: صَلیب.  
وینه ← چه‌لیپا  
خاچه

ک: خواجه. [به‌رێز (وشه‌ی دواندنی یه‌هودی و مه‌سیحی).]



ک: هیلکه. [هینک]

ف: خاگ، خواگ، آستینه، پَلْغده، تخم‌مُرغ.

ع: بَیضَة، کَیکَة.  
خاپوور

ک: ویران، کاول. [رماو]  
ف: ویران، خاپور.

ع: خراب، مُندَک، مُنْهَد، مُنْهَدِم، نَسَف.  
خاتر

ک: یاد. دل. (بۆ خاتر تو). [بیر، زه‌ین، دلخواز]  
ف: یاد، دل. (برای دل تو)

ع: خاطر، حافِظَة. أَجَل.  
خاترجه‌م

ک: دنیا، دلگه‌رم. [ناسوده]  
ف: دل‌گرم، آرمند، آرمنده، آسوده‌دل.

ع: مُطْمَئِن، مُتَقِن.  
خاترجه‌م

ک: دنیایی، دلگه‌رمی. [ناسوده‌یی]  
ف: آرمندی، آرمندگی، دل‌گرمی، آسوده‌دلی.

ع: اطمینان، یَقِین، تَیَقِّن.  
خاتره

ک: ویره، خه‌پال، یاد. [بیه‌وه‌ی]

ف: خاجه، (خطاب به یهود و مسیحی است).

ع: خاجا، خُواجَا.

**خادم**

ك: زیدوان، پاسهوان، [زیوان، خزمه تکار، مجتور (پاسهوانی

مژگه‌وت یا گوزستان.)]

ف: زاوَر، زاوار، پاسبان، (پاسبان مسجد یا

مقبره)

ع: سادن، خادم، حاجب، بواب.

**خار**

ك: درك، تیخ، [چقل]

ف: خار، تیغ، غاژ.

ع: شوك، مشط.

**خار**

ك: ریخ، ریز، [لم، ریخ]

ف: ریگ، سنگ ریزه.

ع: رمل، حصباء.

**خار**

ك: درك، خرب، ریخناخ، [ریخناخ]، کیف، كوچك، كدمه،

سه‌خت، [بهره‌لان، ریخ‌لان، ره‌لان، هه‌لت]

ف: كَمَر، كوه، سنگلاخ، ریگناك، شاخسار.

ع: حَرَّة، لُوب، حَجیر، وَعَر، وَعِر، وَعیر، جَبَل.

**خار**

ك: غار، ما، نه‌شكفت، هان، [نه‌شكوت]

ف: داهَا، دهَار، غار، غال، تهال، گویه، گاباره،

گابار.

ع: غَار، غَوَر، مَغَارَة، كَهَف، اُخْدود.

**خارا**

ك: تافته، [بارچه‌ی هدریشمین (دیوای شه‌پولدار.)]

ف: خار، تافته، (تافته‌ی موجدار)

ع: حَریر.

**خارا**

ك: سه‌خته كوچك، [بهردی رهق.]

ف: خارا، خارِه، (سنگ سخت)

ع: صَخْرَة، خَجَر.

**خارَه‌سه‌ك**

ك: په‌یكول، [په‌یكول: درِ کیکی سی‌سورچه.]

ف: سیالخ، شَكْرَه‌نگ، شَكوه‌نگ، خارِخَسَك.

ع: شَوَكَة الْحَسَك، شَكوه‌نج.

وینه ← په‌یكول

**خارشت**

ك: خَوَریان، نالوش، تنگه‌خروزرکه، [خوررد]

ف: خارش.

ع: حَكَه.

**خارکیش**

[ك: دركودال‌فروزش]

ف: خارَكش، خارَكَن.

ع: شوکِی.

**خارکیش**

ك: كوچك كیش، [بهرد کیش]

ف: خارَكش، سنگ‌كش.

ع: حَمَار، صَخْرِي.

**خاروخاشاك**

ك: پرورش‌په‌لاش، [دركودان]

ف: خاروخاشاك، خاروخلاشه.

ع: غَشاء، شوك، حَشیش.

**خاس**

ك: قه‌شنگ، شیرین، چاك، پاك، باش، خوش، جران،

سزاور، [په‌سند، رند]

ف: به، زه، خوب، نيك، نيكو، نغز، نخ، آذخ،

آذك، وِژ، وِژَه، آویژَه، آویژَه، بویژَه،

بیژَه، براه، خَدیر، زیبا، سیغ، گش، گش، خوش،

شگرف.

ع: حَسَن، جَيِّد، طَيِّب، بَهِي، طَرِيف، اَنِيَق، فَاخِر،  
زَيْن، عَبْقَرِي، فَاثِق. صَالِح، هِجَان. سَعْد. سَعِيد.  
ثَقَايَة. حَبْدَا.

#### خاستر

ل: باشتر، چاکتر... [په‌سندتر، جراتر]  
ف: بهین، بهتر، زهتر، نیکوتر، نفزتر، زیباتر...  
ع: أَحْسَن، أَجِيد، أَطْيَب، أَبْهَى...

#### خاسگل

ل: باشگل، چاگگل، [چاکان]  
ف: واژیان، آویزگان، بزرگان، دلبران.  
ع: حَسَنَات، مُحَسِّنَات، مَحْبُوبَات، (مَحْبُوبِينَ).  
أَقْطَاب، أَوْتَاد، أَبْدَال.

#### خاسه

ل: چاکه، باشه، خاسی. [چاکى، په‌سندى]  
ف: خوبی، نیکی، آردن. نواخته.  
ع: حُسْن، حَسَنَة، فَضِيلَة، مَرْيَة.

#### خاسه‌تن

ل: نه‌خوازلا. [به‌تاییدت]  
ف: ویژ، ویژه، بویژه، سامه.

ع: خَاصَة، خُصُوصاً، بِالْخُصُوصِ، لَاسِيَّماً.  
خاسه‌گی

[ل: که‌نیزی تاییدت.]

ف: کنیزک. (کنیزک مخصوص)

ع: جَارِيَة، حَظِيَّة، سَرِيَّة.

#### خاسه‌وفن

ل: ستایش‌کردن. [په‌سن کردن، پیامه‌ل‌گوتن]  
ف: ستودن، خوب‌گفتن، خوبی‌گفتن.

ع: تَعْرِيف، تَحْسِين، ثَنَاء، مَدَح، حَمْد، تَقْرِيط،  
تَمْزِيَة، تَمْزِينَ، تَفْضِيل.

#### خاسه‌یی

ل: تاریم‌تی. («نان خاسه‌یی» مه‌س‌ل‌ن.) [تاییدتی]  
ف: آنددی، آویژه.

ع: خُصُوصِي، مَخْصُوص.

#### خاسی

ل: خاسه، باشه، باشی، چاکه، چاکى. [په‌سندى، جوانى]  
ف: خوبی، نیکی، بهی، نیکویی. زیبایی، ره،  
براه، بران، برانزدگی، خدیر. نواخته. دخی.

ع: حُسْن، بَهِي، خَاصِيَّة. حَسَنَة، صَدَقَة.

#### خاسی

ل: سۆ. [خو، تاییه‌مندى]  
ف: گزینه، گزینی، گزینش.

ع: خَاصِيَّة.

#### خاسی‌کردن

ل: خاسه‌کردن، باشه‌کردن، چاکه‌کردن، چاکى‌کردن. [کارى  
په‌سند کردن.]

ف: نیکی‌کردن، خوبی‌کردن، دخی‌کردن.

ع: احسان، مُجَامَلَة.

#### خاسیه‌ت

ل: خو، سۆ، خاسی، شتوه. [خو، تاییه‌مندى]  
ف: گزینه، گزینی، گزینش.

ع: خَاصِيَّة، خَاصَة.

#### خاسیه‌ت‌له‌بیعی

ل: مونه، سۆی سرشتی. [تاییه‌مندى سروشتی]

ف: مونه، گزینه‌ی سرشتی.

ع: خَاصِيَّة طَبِيعِيَّة.

#### خاشاک

ل: خاشا، خاشه، پروش، په‌لاش، پلویوش. [وشکه‌گیا]  
ف: خاشاک، خاشک، خاشه، خاش، خماش،  
خماشه، خلاشه، خَس، خَسک، کرشته، آنبیره.

ع: غُشَاء.

#### خاشال-خاشاک

#### خاشخاش

ل: گورز رۆسه‌م. [خاشخاشک، ره‌به‌نۆک، ره‌کینه]  
ف: خَشخاش، گُرز رُستَم.



ع: خَشْخَاش، رُمَانُ السُّعَالِ. (يُنْبِتُ)

وینه

خاشه ← خاشاک

خاشل ← خاشل

خاک

ک: خَوْنِ [کَل]

ف: خاک، پَلم، رشت، تَهک، بروشک، آچاک، آپرا.

ع: ثَرَاب، بَری، ثَرِي، رَم، کَفَر، لَفَاء، بَدَاة، غَبْرَاء.

خاکبازی

ک: خاکه‌شارکی، تپه‌شارکی. [گه‌میده‌کی مندا لاته. اشتیک له دو کوما خولدا ده‌شارنه‌ره هتا لایه‌نی به‌رامبه‌ر ییدوژیتته‌ره.]

ف: خاک‌نمک. (چیژی را در دو توده خاک پنهان کنند دیگری آن را پیدا کند).

ع: فِئَال.

خاکبوسی

ک: خاک‌که‌فتن. [کرنوش. خو خستنه به‌ر پی.]

ف: خاک‌بوسی، زمین‌بوسی، به خاک افتادن.

ع: سَجْدَة.

خاکبیز

ک: بیژن. [سهرند، کهر]

ف: خاک‌بیز.

ع: مِذْرَاق، مِئْسَاج.

وینه

خاکپن

ک: شانه، ماله. [خیشک]

ف: گُرا، بَنکَن، شخم‌خراش.

ع: مِحْلًا، مِحْکًا، مِکْشَطًا، مِشَطًا، مِسْلَفَة.

وینه

خاک سفت

[ک: خَوْلَی پتهو که بو دروست کردنی ده‌فری سوالات

که لکی لی‌ورده‌گیردیت.]

ف: رُس، رُست.

ع: ثَرَاب.

خاکسهری

ک: بوژ. [ره‌نگی خوله‌میشی.]

ف: بور، خاکستری. (رنگ خاکستری)

ع: غُبْرَة، غُبَارِي، أَغْبَر، رُمْدَة، رَمَادِي، أَرَمْد، أَرَمَك، غَیْس.

خاکشیر

[ک: گیاه که بو درمان ده‌شیت.]

ف: خاکشیر، خاکشی، خاکژی، خاکشو، شَقْتَرَك، سوارون.

ع: خُبَّة، خُنْبَة.

خاکشیر

ک: کرم نار. [کرمی نار نار.]

ف: خاکشیر، کرم‌آب، کرمابه.

ع: جُرْثُوم.

خاک قه‌ور

ک: خاک گُور. [خوئی قه‌ور]

ف: خاک گور.

ع: رَمَس.

خاککش

ک: دوچه‌رخه. [عده‌بانه‌ی ده‌ستی.]

ف: خاک‌کش، دوچه‌رخه، گردونه. (گردونه‌ی

دستی)

ع: عَجَلَة.

وینه

خاک‌که‌فتن

ک: خاکبوسی، توئیل‌تیانه‌زه‌دین. [کرنوش بردن]

ف: به خاک افتادن، خاک بوسی، پیشانی زمین

نهادن.

ع: سُجْدَة.

خاکنشین

ل: گه‌دا، بی‌ته‌نوا، بی‌ته‌راخوا، [بینه‌وا، کلون]  
ف: گدا، ناچیز، خاک‌نشین.

ع: مُفلس، مُفج.

**خالو باد**

ل: هاوخاک، [هارجروت، هارسنور]

ف: سَرمَرز، هام‌مَرز، هام‌خاک.

ع: رَأْسُ الْحَدِّ، مُتَاخِم.

**خالک**

ل: ورده، [لده‌تپه‌ت و ورده‌توزی هدر شتیک.]

ف: خاکه، خاک، خاشه، خاش، خورده، (خورد

و ریز هر چیز)

ع: فُتَاتَه، کُسَارَه، بُرَادَه.

**خالک‌چه‌رفنگه**

[ل: گله‌سپی (گل‌تکی ده‌ک‌گ‌ج وایه که مالی پی سواخ

ده‌دن.)]

ف: لاؤ، خاک‌سفید، (خاکی است شبیه به گج

که خانه را با آن اندایند.)

ع: ...

**خالک‌سار**

ل: به‌نده، فرمانبر، [گورایه‌ز، زه‌لیل]

ف: خاکسار، بنده، تاراس، فرمانبر.

ع: ثَرَابُ الْأَقْدَامِ، مُطِيع، ذَلِيل.

**خالک‌شارکی** ← **خالک‌بازی**

**خالک‌ناز**

[ل: خاک‌ناس]

ف: اَنگَر، خاک‌آنداز.

ع: مَر، مَجَنَّب، مِسْحَاة.

**وینه**

**خاله‌سوسکه**

ل: عه‌نه‌گشتی، [ژنی بالا‌کورت که له‌قال‌ونجه ده‌جیت.]

ف: خاله‌سوسکه، (زن کوتاه قد که شبیه

سوسک است.)

ع: خُتْفَسَة.

**خالپس**

ل: پاک، رشک، زه‌نگ، یه‌کده‌س، په‌تی، زه‌لال، [پوخته،

ناتیکه‌لار]

ف: ویز، ویزه، آویزه، آویژه، بیژ، بیژه، پاک،

ناب، سَره، سارا، ژاو، بی‌آلایش.

ع: خَالِص، لَبِّ، صَرِيح، لُبَاب، بَحْت، مَحْض.

ناصیح، ناصع، ناطع، قُح، مُح، قَرَّاح، صُرَّاح، نُقَّاح.

سُمَّاق، صَرِف، صَرَد، زُلال، اِبْرِيز، زُيْدَة، خُلَّاصَة.

**خالپسه**

ل: به‌ریتل، به‌رجفت، [داهات]

ف: آویزه، آویزه، بهره‌گاو.

ع: خَالِصَة، صَفِيَّة.

**خال**

ل: نشان، نشانه، [نیشانه: نوخته‌ی سهر پیست.]

ف: تیل، فَنَد، چَنجَک، چَنجَک، چَنجَک، کُنَجَدَه،

کُنَجَدی، نشانه، کبودی، خال.

ع: خال، شَامَة، وَشْمَة، لُعْطَة.

**خال‌خال**

ل: گز، گز، له‌که‌له‌که، [به‌له‌به‌له]

ف: خال‌خال، لکه‌لکه، گل‌گل.

ع: مُنْقَط، مُبْقَع، مُرْقَش، اَرْقَش، اَبْقَع، مُنْقَط،

مُوشِي.

**خال‌کوتانن**

ل: نشانه‌کوتانن، [نه‌خشانندی خالی ده‌سکرد له‌سهر

پیست.]

ف: خَنجَک‌کوفتن، تیل‌زدن، کبودی‌زدن،

خال‌کوفتن.

ع: وَشْم، تَوَشِيم.

**خال‌گوشتین**

ل: نشانه، نشانه‌ی خوابی، [نیشانه‌ی زه‌تی سهر پیست.]

ف: بادامه، نشانه، تیل.

ع: خال، شامه

**خَالُو**

ك: نالو، لالو. [خال: برای دایک.]

ف: خالو، آلو، کاکو، کاکویه، دایی، نیا.

ع: خال، أَخْ اَنَام.

**خَالومیل**

ك: ناوتریل. [ارش کردن تهریل و کوتای مندالی سارا.]

ف: خال و نشان. (سیاه کردن پیشانی و گونای

[گونه‌ی] بچه‌ی تازه پیدا شده.)

ع: ندسیم.

**خَالِی**

ك: خوت، هالی، چول. تهریک، تاراق، پورت، پروج، خوالا.

[بی‌تاره‌دانی، بوش، به‌تال]

ف: تی، وتگ، تهی، تهک، خله، خوله، تهیگاه،

پَرداخته.

ع: خال، فارغ، صفر، صفر، صفر، هَواء.

**خَالِی‌کردن**

ك: ... چول کردن، تهریک کردن، داکردن، دهره‌کردن. [به‌تال

کردن]

ف: تهی کردن، خوله‌کردن، پَرداختن.

ع: تَخْلِیة، تفریغ.

**خَالِیگا**

ك: کله‌که، پالو، پورته‌گا، ههنگل. [تدنیشت، خالینگه]

ف: تهیگاه، آبگاه، کش، پهلو.

ع: اطل، خَصِر، خاصِرَة، صَقْلَة، سَقْلَة، حَقْو، قُرب،

کش، طَرَة، دَف، جَنْب، جانب، شاکِلَة.

**خَالِی‌و‌خوالا**

ك: خوت‌خالی، خوت‌خوالا، چول‌هول، پروج، پورت. [خالی

و همرالی، به‌تال]

ف: خالی‌و‌خوله، تهی و تهک.

ع: خالِ فارغ.

**خام**

ك: کال، نه‌پوخت، نه‌کولیاگ. [نه‌کولار]

ف: بشمه، خام، ناپخت.

ع: نَب، نَبین.

**خام**

ك: نه‌پوخت، ده‌اخ‌نه‌درباگ. [کال، خوش‌نه‌کراو (وه):

چهرمی ده‌باغی‌نه‌کراو.]

ف: بشمه، خام، ناپخت، (پوست دباغی نشده

مثلاً.)

ع: اهاب، خام.

**خام**

ك: کولی. [مرئی قال نه‌بور. (نمزان)]

ف: خام، ناپخت، خیره، خیره‌دست. (نادان)

ع: عَشِیم، غَبِی، غَمَر، أَخْرَق.

**خاماجی**

ك: میسی، میمک. [پور (خوشکی دایک).]

ف: خامباجی، خانم‌باجی. (خواهر مادر)

ع: خالَة.

**خام‌ته‌ما**

ك: ته‌مادار. [له خوزه چاره‌پزان. (نهر کسه‌ی خدیالی خار

ده‌کات).]

ف: بادسَنج. (خام طمع)

ع: مُنْتَظَر، مُتَوَقَّع، طامع.

**خاموش**

ك: کوژیاگ، کوژیاگه. [کوژاره (وه): چرای کوژاره.]

ف: کُشته، خاموش، خَموش. (چراغ مثلاً.)

ع: مُنْطَفِی، خامد.

**خاموش**

ك: بیندنگ. [بی‌چرکه]

ف: خاموش، خَمُش، خَمُوش.

ع: ساکت، صامت، خامد، هامد، هَمِد، هَمِید.

ساکن.

**خاموش کردن**

ل: کوژانده. بیدنگ کردن. [کوژانده. چرکه لیتپین]

ف: گشتن، خاموش کردن. خَمُوش کردن، بی صدا کردن.

ع: إطفاء، إخماد، إسكات، اصمات، إبعاد، تسكين.  
**خامه**

ل: خاره، توول، تهرک، تهرکه، شاخه. [شورل]

ف: خامه، شاخه، ترکه.

ع: غَض، غَضَّة، خَامَة.

**خامه**

ل: سدرتو، سدرشیر، توژگ. [سدرتویژ، قه یماخ]

ف: خامه، سرتو، سرشیر، چربه، چرابه، تاشک.

ع: طَفرة، طُهاوة، دَوایة.

**خامه**

ل: خاره، بانه دریاک، ندریسیاک، [خار، ندریسراو (پدتی کرژنه کراو.)]

ف: خامه، نریسیده. (ریسمان خام)

ع: خَامَة.

**خامه گری**

ل: شله گری. [گری توند نه کراو]

ف: خام گره، گره خام.

ع: اُنشُوطَة.

وینه

**خان**

[ل: نازنای فرمانروایان و پیاو گهرانی تورکه.]

ف: خان. (عنوان سلاطین و بزرگان ترک است.)

ع: خان.

**خان**

ل: مال، خانور. (که له خان) [خانه]

ف: خان، خانه.

ع: بیت، دار.

**خان**

ل: خدت. [تلیشی باریکی نار لوولدی نه گ.]

ف: خان، خنت. (خان تفنگ)

ع: خط، خان.

خان ته ما - خام ته ما

**خانخانه کی**

ل: شابازی. (حاکم حاکمه کانی) [میرمیرین: یاریه که.

هدروها: دهره گی]

ف: خان خانی، شاهبازی.

ع: نَعْبُ الْأَمَارَة، نَعْبُ الْحُكُومَة، نَعْبُ الْمَلَكِي. مُلُوكُ الطَّوَائِف.  
**خانم**

ل: خاتور، خاتون، یای، یایه. [خات: وشه ریژ بز ژنان.]

ف: بانو، خاتون، بی بی، بیگه، بیگم، ایشتی، خانم.

ع: سَيِّدَة، سَيِّدَة، خاتون، خانم.

**خانم بی**

ل: لهرزانه، دهرزی لهرزانه. [خشتیکه. (گوئی رنگارونه گ که له لاستیک دروست ده کیت و نافر هان دهیدن له سر و بهرکیان.)]

ف: لوزانه، خانم بی، گل سر. (گل های الوان که از کانوچو می سازند و زنها به سر و یخه می زنند.)

ع: رَجَاجَة.

**خانم گهره**

[ل: گهری خاترونه کان.]

ک: تیرم، بزرگ بانو، مهین بانو. (بانوی بزرگ)

ع: رَئِيسُ الْخَوَاتِین، رَأْسُ السَّيِّدَات.

**خانومان**

ل: خانه دان. [هوژ، بنه ماله]

ف: خانمان، خاندان، دودمان، نواده.

ع: عَشِيرَة، قَبِيلَة، سِلْسِلَة، حَفْدَة.  
**خانومان**

ك: چاخ، گزشتن، [قه‌لور، خروخه‌پ]

ف: فربه، كروت، چاق.

ع: لَحِيم، ضَخِيم، سَمِين.  
**خانوو**

ك: مال، خان، [خانه]

ف: خانه، خان.

ع: دار، بَيْت.

**خانه‌خوی**

ك: سَاحِتِيَوَالِ: [خواهن مال]

ف: ايتگين، خانه‌خدا، [خداوند خانه]

ع: صاحبُ الْبَيْت.

**خانه‌دان**

ك: خانه‌راده، بنه‌مال، [هوژ، بنه‌ماله]

ف: خاندان، خانواده، تَبَار، دوده، دودمان،

أبدان، دودخانه.

ع: عَشِيرَة، قَبِيلَة، طَائِفَة، سِلْسِلَة، حَفْدَة، أَقْرِبَاء،  
نَسْل، أَسْبَاط.

**خانه‌زاد**

[ك: مندالی نوكره يا كاره‌كدر كه له مالی ناغاكه‌يدا له

دايك بوييت.]

ف: خانه‌زاد.

ع: تَالِد، تَلِيد.

**خانمقا**

[ك: ته‌كیه: خانووی كوژیونونه‌وی سۆفی یا ده‌رویش.]

ف: خانگا، خانگاه، لنگر، سَنجَرَسْتان.

ع: رِبَاط، **خانقاه**.

**خانه‌کی**

ك: لینی، مالی، [کدوی (ناژله‌لی رام).]

ف: خانگی، (حيوان اهلی)

ع: داجن، راجن، أَهْلِي، مَنزَلِي.

**خانمگا**—**خانه‌قا**

**خانمکومان**

ك: دلچمپه‌ل، به‌دگومان، [دلپیس]

ف: بدگُمان، خانه‌گُمان.

ع: سَيِّئُ الظَّن.

**خانه‌نشین**

[ك: كاركه‌نار]

ف: خانه‌نشین.

ع: داري، مُتَقَاعِد.

**خانه‌واده**—**خانه‌دان**

**خانلا**

ك: درژ، [نهرم، شوژ، لورل نه‌بور. (به‌رامبه‌ری «كرژ».)]

ف: خاب، كم‌تاب، (ضد «كرژ»)

ع: سَبَت، سَبِط، سَبِط. مُسْتَرْسِل.

**خانلا**

ك: بانسه‌دريياگ، [بانسه‌دراو، نه‌پَرسراو (به‌رامبه‌ری

«بادريياگ».)]

ف: خام، ناتافته، (ضد «بادريياگ»)

ع: سَبِط، **خام**.

**خاو**

ك: خور، وه‌ه‌وژ، [نوستن، به‌رامبه‌ری «بينداری»]

ف: خواب، خواو، كونيان.

ع: نَوْم، سُبَات، رُقُود.

**خام**

[ك: پرزه (وه‌ك: پرزه‌ی مه‌خهل).]

ف: پَرْد، خاب، (خواب مخمل مثلاً).

ع: سَبَت.

**خاو**

ك: خور، [خه‌ون، خه‌رينين]

ف: بوشاسب، گوشاسب، تنياب، خواب.

**خاوهو بونون دل**

ك: برسيه تي، دل پورين. [برسي بونون: ورگ به تال بونون.]

ف: گرسنگي، دل رفتن.

ع: جوع، خَو، خَواء.

**خاوهو كردن**

[ك: شل كړنده (وړك: خاوه كړنده وي «با» ي ته ناف.)]

ف: خام كردن. (تاب ريسمان مثلاً.)

ع: شذب.

**خاوير**

ك: خه والوو. [چاربه خه و.]

ف: فَرناس، خواب آلود.

ع: مُسبت، نويم، نؤوم.

**خاوين**

ك: خاو. (زولف مه سلن.) [نهرم، شوپ]

ف: نرم، خاويده.

ع: سَبَط، لَيْن.

**خاوين**

ك: پاك، ته ميس. [پوخت، پاكز]

ف: پاك، پاكيزه.

ع: طَيِّب، طاهر.

**خاينان**

ك: پيچرون. [درتزه كيشان، ماتل كردن]

ف: درنگ كردن.

ع: دَوام، طول.

**خپ**

ك: كپ. [كرومات (كهوتن و بیدهنگ بونون.)]

ف: خَپ، خاموش، بی صدا. (افتادن و

خاموش شدن)

ع: كَب، مُنْكَب، مُنْكَب.

**خپه لاتن**

ك: كپيرون، كپ كهوتن، كپه لاتن، خپه لهاتن.

[كرومات بونون (كهوتن و بیدهنگ بونون.)]

ع: رُذيا.

**خاواڻن**

ك: خلائانن. [خلائانن. فريردان]

ف: سويساندن.

ع: اغفال، خلب، خلاب، اِخْتِلاب، تَخْلِيْب، مُراوَضَة.

**خاوازن**

[ك: ليكدهروي خهون]

ف: گزارش گر، گزاره گو، بوشاسب گو، خواب گو.

ع: مُعَبِّر.

**خاوانامه**

ك: خهونما، خهرونامه. [كتيبي خهوليكدهروه.]

ف: گزارنامه، گزارشنامه، بوشاسبنامه،

خوابنامه.

ع: تعبیر.

**خاوهو خيز**

ك: خيزان، مالومنال. [خارخيزان، ژنومنال]

ف: زن وبچه.

ع: عَائِلَة.

**خاوه ← خامه****خاوه خاو**

ك: ياورياو، يهراش يهراش. [هيتواش هيتواش، لهه رخو]

ف: آرام آرام، آهسته آهسته، نرم نرمك،

يوواش يوواش.

ع: مُتَبَطًا، قَبَطُوء، تَسْرُوك.

**خاوهر**

ك: خورهه لات. [روژه لات]

ف: خاور، بتو.

ع: مُشْرِق.

**خاوهن**

ك: خاوبون. (ساحير) (خيو، خودان)

ف: خداوند، خاوند، خَوَند.

ع: رَب، صاحب.

ختینه ← ختکینه

خدمهت ← خزمهت

خدمه تکار ← خزمه تکار

خدیی

ك: سەرگەرمی. بەستەگی. [سەرقالی. ھۆگری. خستەپاڤ]

ف: أُوْنَج، بَستَگی، سەرگرمی.

ع: شُغْل، اِشْتِغَال، اُنْس، اَلْفَة، اِنْتِساب، عُدَاء، عُدُوء.

خدییان

ك: سەرگەرمیون. [سەرقال بون، ھۆگر بون. خستەپاڤ]

ف: أُوْنَج گرتن، سەرگرم شدن. بەستە شدن.

ع: اِشْتِغَال، اُنْس، مُؤَانَسَة، اَلْفَة، مُؤَالَفَة، اِنْتِساب. خدییه

[ك: خستەپاڤ]

ف: خدییه، خدین، بستگی.

ع: نِسْبَة، اِضَافَة، اِنْتِساب.

خپ

ك: شل، روان، گوشاد. [گەورەتر لە ئەندازە.]

ف: شل، زوان، گشاد.

ع: جَرَج، مَرَج، قَلِق، مَلِق، مَلِيق، واسع.

خپ

ك: خپه كوچك. [خپه، خپه كوچك.]

ف: سنگ ریزه، خورده سنگ.

ع: حَصَى، حَجَارَة.

خپ

ك: خپ، شه خەل. [بەردەلەن، خیزەلەن، رەقەن]

ف: رینگزار، سنگزار، رینگستان.

ع: حَرَة، حَجِر، مَحْصَبَة.

خپ ← كۆ

خپ ← گره

خراش

ك: رووش. رووك. [رووشان: بریندار بونی سەرچل.]

ف: خپ شدن، خپا افتادن، خپیدن، خفیدن،

خفتیدن، خوابیدن، خفه شدن. (افتادن و

بی صدا شدن)

ع: اِنكباب، اِنكبات.

خت!

ك: خته!، فس! [ (وشه ده كردنی پشيله.) ]

ف: پشت! (امر به رفتن گربه)

ع: غَس!

ختکي

ك: ختی، خوروك. [ختروكه]

ف: غلغلك، غلغلیچه، غلغلیج، غلغلیج، غلغلیج، غلغلیج،

غلغلیج، كلكلیچه، كلیچیچه، كلیچیچه، كلیچیچه،

كلیچیچه، پخنجو، پخیلچیچه، پخلوچیچه،

غلغلیچیچه. (همه با جیم عربی هم درست

است.) [ (ده تواتین هه موویان به «جیم» ییش بخوتینهوه.) ]

ع: دَعْدَغَة، زَكَزَكَة، نَفَر، تَنفِيز، نَفَر، تَنفِيز،

تَجْمِيش.

ختکینه

ك: ختینه. [هاندیر، دنده، رورژنەر]

ف: آغالنده، فزولنده، برانگیزنده، شورنده.

ع: مُحَرَك، مُحَرَّش، مُغَرِي، مُغَوِي.

خته! ← خت!

خته کردن

ك: خت کردن. [فس کردن]

ف: پشت کردن.

ع: غَسْغَسَة.

خقی

ك: پشی. [پشيله]

ف: گربه، پشی.

ع: هَرَة، پشی.

خقی ← ختکي

ف: خَراش، غَراش، غَرواش، غَرش، بَراش،  
گَراش، کُده، کُدوه.

ع: خَدشَه، خَرشَه، خِراش.  
خراشیان

ک: رویشیان، روکیان. [روشان]

ف: خَراشیدن، غَراشیدن، غَرواشیدن،  
بَراشیدن، بَشخودن، گَراشیدن، ریش‌شدن،  
کُدوه‌شدن، کُدوهیدن.

ع: تَخْدُش، تَخْرِش.  
خراشین

ک: روِشائِن، روِکائِن، خراشائِن. [روشاندن]

ف: خَراشیدن، خراشاندن، غراشاندن،  
غروشاندن، غراشیدن، غرواشیدن، بشخاییدن،  
ریش کردن، کُده، کدوه، بَراشاندن.

ع: تَخْدِش، تَخْرِش.  
خراو

ک: تِرا، نابود. [لِیکه‌وته، تیاچود]

ف: توا، تِوا، تِواه، تِباه، نابود.

ع: تالِف، ضائع، فاسِد، فانی، عَدیم.  
خراو

ک: بَد، گَن، بَیْفَه، بَترَه، پَس، چَپَه، ناپاک، زار.  
[خراب، ناپه‌سند]

ف: بَد، دَر، دُش، اَنَر، زشت، دُشت، وَرَخَج،  
فَرَخَج، زبون، پَست.

ع: سَیِّئ، رَدِی، فَسید، ضائع، فاسِد، سَقَط،  
وَخَش، شَین، قَبیح، فَطیح، دَمیم، مُکَر، مُکَر،  
شَنیع، کَرِه، مَکروه، رَدَل، رَدیل، مَحْظور، وَخیم،  
وَبیل، شَر، نَحس، مَنحوس، نَفایَه، مُسْتَقْبَح،  
مُسْتَحْجَن، سَوَاء، غَوَاء، شَنعَاء...

خراو

ک: وِزان، کارل. [رماو]

ف: وِزان.

ع: خَراب، مَخروب، مُتَضَعِّع.

خراو وِتن

ک: دَوِزِین‌دان، بَهدوِزِی، خوسپ. [جِنیودان، زَم کردن]

ف: بَدگویی، بَدگفتن، دَشنام دادن، جَرشَفَت،  
زشت‌یاد.

ع: شَتَم، سَب، فَحش، ذَم، غِیْبَه، سِعیاه، تَلطِیح،  
نُطَف، تَنطِیف، انطاف.

خراو وِزِی ← خراو وِتن  
خراوه

ک: بَهدی، گَنه‌کاری. [خرابه، کاری ناپه‌سند]

ف: بَدی، دَرِی، زشتی.

ع: رَدائَه، شَناعَه، قَباحَه، سَیِّئَه.  
خراوه

ک: گونا، ناسزا. [خرابه، تاران]

ف: گُناه، رِیْزَک، ناسزا.

ع: ذَنب، خَطِیئَه، فِسق، فُجور.  
خراوه

ک: دَزی. [خرابه، بردنی شتی خه‌لک به نه‌نی.]

ف: دزدی.

ع: سَرَقَه، اِخْتِلاس، سَلَب، خِرابَه.  
خراوه

ک: ژَنبازی، پَهرِین، جِیمه‌رَز. [خرابه، داوین‌ته‌ری]

ف: زَن‌بازی، پَردِن، جَهمَزَن.

ع: زَنا، سِفاَح، فُحشاء.

خراوه ← خه‌رايه

خراوه‌کَر

ک: دَز، جَهرده، گَنه‌کار، چَپَه‌لکار. [خرابه‌کار، رِیْگَر،

تاوان‌کار]

ف: دزد، رَهزَن، بَدکار.

ع: سارِق، مُخْتَلَس. قاطع الطریق، خارب.

خراوی



ك: به‌دی. [خرایی، ناشیرینی]

ف: بدی، دژی، زشتی، دشتی.

ع: سوء، بُوس، قُبَح، فساد، شناعه، ردائنه، شقاوة، شقوة، شقاء، فظاعة، شرّ، وخامة، وِبَال.

**خراوی**

ك: چه‌پدلی، نه‌نگی. [خرایی، پیسی]

ف: آک، آهو، آلایش.

ع: غیب، غشّ، وَصمة، نَقِیصَة.

**خربوون**

ك: گرد‌بوون، گل‌بوون. [کوبوونه]

ف: گرد‌شدن.

ع: اجتماع.

**خرپ**

ك: خر، ش‌خه‌ل، خار، لاپا، ریخ‌زار. [به‌رده‌لان، ریخه‌لان.

ره‌دن، هه‌لت]

ف: ریگ‌زار، ریگستان، ریگ‌ناک، سنگ‌لاخ،

سنگ‌ناک، لاپا، لیزی، سرازیری.

ع: حرّة، لُوب، قَتین، حذر، حدور، مُنَحَدِر.

**خرپه**

[ك: ده‌نگی پین له زوی لماویدا یا له پشت دیواره.]

ف: خرپ، گُرْمپ. (صدای پا در ریگ‌زار یا در

پشت دیوار)

ع: خَفَق.

**خرت**

ك: گرد، کول‌وچه. [خر، کول‌پره یا شیرینی خر.]

ف: گرد، کلیچه.

ع: مَخْرُوط، مُدَوَّر، كُرْوِي، كُرّة، قُرْص.

**خوت**

[ك: توژنه (نام‌رازی خه‌پاتیه).]

ف: خرت. (اوزار خراطی است.)

ع: مَخْرَطَة.

**خوت**

[ك: بزنی نیری هه‌ژده مانگه.]

ف: چپیش. (بِز نر هیجده ماهه)

ع: عَتود، عَنَاق.

**خوت**

ك: سال. (سی خرت، سی ساله) [دوازده مانگ.]

ف: سال.

ع: عام، سَنَة.

**خوتکه** ← **خوتک**

**خوت‌پورت**

ك: که‌ل‌پهل، ریتوبیت. [ورد‌پودی نار مال.]

ف: خَنُور، کاجار، خرت‌و‌پرت.

ع: بَتَات، اَثَاثِيَة.

**خوتله**

ك: گرد‌وله. [خرته‌له (بچوړك کراوی «خرت» خری

چکوله).]

ف: گرد‌ک، گرده. (مصغر «خرت» است، گرد

کوچولو)

ع: جُحْرِیْب، قُرِیصَة.

**خوت‌مورت**

ك: شلومل. [خرومر، گوشتن (وشی دووم په‌پیره).]

ف: فربه، گرد‌ومرد. (کلمه‌ی دوم اتباع است.)

ع: سَمین.

**خوتله**

ك: خره. [ده‌نگی پینی مشک.]

ف: خرخر، خرت‌خرت. (صدای راه رفتن

موش)

ع: خَفْخَفَة.

**خوتله‌خوت**

[ك: خه‌په‌خپ (به‌رید‌اچوونی منداڵ یا مشک).]

ف: خَپ‌خَپ. (راه رفتن بچه یا موش)

ع: خَبْخَبَة، نَحْذَخَة، فَوْتُكْه، فَوْتُنَة، كَرْدَخَة.

خَتَكَانَ، زَكَكَ، زَكِيكَ.

خرته خرتنه

ك: خرچ خرچ، خرمرته. [کرکراگه، کرچه نه]

ف: كَرَكْرَاكَ، كُرَجَن، چَرَندور، چَرَنده، جَرَنده، كُرَكْرِي.

ع: غُضْرُوف.

خرته ك

ك: خرتكه، جگه، بدن، خرتله. [جومگه (به ندی دست و پى)]

ف: پَك، بَنَد، (بند دست و پا)

ع: مَفْصَل، بُرْجُم.

وینه هییه

خرته ك

ك: پیچكه، نه رایه، چهرخ. [خلوكه، پیچك. عدره بانه]

ف: غُلْتَك، گُردونه، آراهه، چرخ.

ع: بَكْرَة، عَجَلَة، دُولَاب، عَرَبَة، عَرَبَانَة.

خرته گل

ك: تله وبون، تلواتل، خولوپیانوره. [تلیزیوونه ده]

ف: یوزه، تَلُو خورْدن، غلتیدن.

ع: مَرغ، تَدَخْرَج، اِنْجِدَار.

خرته له ← خرتكه

خرچ

ك: خرچه، زَرَكَ، زَرَكَه. [کاله کی نه گه ییو.]

ف: سَنَفِج، سَنَفِجَه، آسَن، آشَن، هوگیك، كَالَك.

(خریزه می نارسیده)

ع: حَذَج، حَضَف، قَعَسَر.

خرچه

ك: خرمه. [کرمه (رهك دهنگی جابینی کاله کی نه گه ییو.)]

ف: كَلُوج. (صدای جایییدن [جویدن] خرچه

مثلاً.)

ع: حَرَشَة.

خرچه ← خرچ

خرخال

ك: بازن، بازنه، زِرْزِرَه. [بازنگ]

ف: اَبَرَنجین، اَوَرَنجین، اَبَرَنجَن، اَوَرَنجَن،

بَرَنجین، ورنجین، بَرَنجَن، ورنجَن، یاره،

دَسْتینَه، اَلَنگو.

ع: سَوَار، جَبِیرَة، سَاعِدَة، وَقَف، دُمَلَج، دُمُلُوج.

وینه > ۲

خرخره

ك: خرتكه، قِرْقِرَه. [به کره، خلیتکه]

ف: غَرغَره، غَرغَر، قَرقره، غَلتک.

ع: بَكْرَة، عَجَلَة.

وینه

خرخره

ك: غه بغه به. [غهبغ به (گوشتی به ریینگ).]

ف: غَبْغَب. (گوشت زیر چانه)

ع: غَبَب.

وینه هییه

خرخره

ك: خرخال، زِرْزِرَه. [نامرازیكه بز ژیر کردنی مندالی ساوا

(نه گهر دارین بیت «خرخره» ییه و نه گهر کسانزایی بیت

«زِرْزِرَه» ییه.)]

ف: اَنگَلَنْدو، اَخْلَنگَنْدو. (از چوب «خرخره» است، از

فلز «زِرْزِرَه» است)

ع: جُلْجُلَه.

وینه

خواس ← ورج

خرسه ك

[ك: قالی تهستوری تیسكدار، بهرامبه ری «باریکه».]

ف: خَرَسَك. (قالی كلفت پشمدار، ضد

«باریکه»)

ع: زَبْذَبَة.

خرکردن

ك: گرده کردن. (جدمه کردن) [کودننه، کوما کردن]  
ف: گرد کردن، گروزه کردن، توده کردن،  
چبیره کردن.

ع: جمع، قرش.  
**خرمائن**

ك: کرمائن. [کرووتاندن (روک جاوینی خدیار).]  
ف: کلوچیدن. (جاییدن [جویدن] خیار مثلاً).

ع: خضم، مشع، ختیشه، تهقم.

**خرموتك** ← **خرموتك**

**خرموتنه** ← **خوموتك**

**خرموتك**

ك: خرموتك، خرموتنه، خرتنه، خرتنه، خرتنه، خروچ خروچ.

[کپراگه]

ف: کَرَکَرانك، کَرَکَری، کَرَچَن، جَرَنده، چَرَنده،

چَرَندو.

ع: غُضروف.

**خرمه**

ك: کرمه، خرجه. [دهنگی کرووتاندن (روک): دهنگی جاوینی

خدیاری تهرچک یا دهنگی شت خواردنی کولله.]

ف: کُلوچ. (صدای جاییدن [جویدن] خیار تر

مثلاً یا صدای خوردن ملخ چیززی را).

ع: خضم، مشع، ختیشه.

**خرمه**

ك: کرمه، تربیه. [تدیه (دهنگی بینی ولاخ).]

ف: تَرَب. (صدای پای ستوران)

ع: کَبْکَبَة، طَقَطَقَة، لَدَم.

**خرنگه**

[ك: دهنگی لهدیه كه رتنی خشل (روک): دهنگی مورووی

سینه بدن.]

ف: خرننگ. (صدای مهره‌ی سینه بند مثلاً).

ع: وِسواس، قَعَقَة.

**خرنووک**

[ك: جوزه بهریگی دارمازوه (برامازو)]

ف: خرنوک. (برادر مازوج)

ع: **خرنوخ**.

**خروج خروچ** ← **خرموتك**

**خروسه**

[ك: چورك (پستی سر چورك كه خهته‌ندی ده‌كن).]

ف: خروسه، خروسك. (پوست ذكر كه

می‌برند).

ع: قُلْفَة.

**خروش**

ك: خورزكه، نالرش، هه‌كه. [خوررو]

ف: خارش.

ع: حَكَة.

**خروش**

ك: ساته‌ری، گاندر. [حیز، قورنده‌ر]

ف: سمعتری، سمعرباز، کونی.

ع: مَابون.

**خروش**

ك: جَروش، شور، تاف. مروشیان. [هه‌ژان (سهرتای

خوتسه‌یستی). هه‌روها: خولو]

ف: جوش، جوشش، شور، شورش، خروش،

أخروش. غوغا. (اوایل عشق. هنگامه)

ع: جیوش، جیشان. ضوضاء.

**خروشائن**

ك: شورائن. [هه‌ژان، روروژان]

ف: شورانندن، خروشاندن.

ع: اِثارة، تهییج.

**خروشیان**

ك: شوریان، مروشیان. [وروژان (ی خه‌لك، زرده‌واله و...)]

ف: شوریدن، خروشیدن، غوغا. (مردم، یا

زن‌بور مثلاً).

ف: خَرْخَر، خَرَاخَر، خَرَاك، غَرَنگ، بُخَسْت  
كرش. (آواز گلو)

ع: كَرِي، خَرِي، غَطِيټ، نَخَر، حَشْرَجَه، شَنْشَنَه.  
خړه خړې

[ك: دهنګيکه. (وهك: دهنګي كاغذ يا جلويديرګي تازه.)]  
ف: خرخر. (صدای كاغذ يا لباس تازه مثلاً.)

ع: قَعْقَعَه، فُخْفَخَه، خَفْخَفَه، جَفْجَفَه.  
خړه كوچك

ك: خړ، خړه. [خړكه بېرد، چو]

ف: ريزه سنگ، خورده سنگ، قلوه سنگ.

ع: حِجَارَه، حَصَى.

خړيدار

ك: بَسِيټ، سهردا كمر. [كړيار]

ف: خړيدار، بستان، ستاننده، سَوداگر.

ع: شاري، مُشْتَرِي.

خړين - سه ن

خړينامه

[ك: پسروله ي كړين]

ف: خړيدنامه.

ع: اصِر، وِصِر، وَصِيْرَه، بِطَاقَه، حُجَه.

خړيو فروش

ك: سهردا، داوړسه ت. [مامه له، كړين و فروشت]

ف: سَودا، گهولي، خړيدو فروش، دادوستد.

ع: مُعَامَلَه، مُبَادَلَه، مُبَايَعَه، مُعَاوَضَه، ثِجَارَه.  
خړ

ك: لِيټ، سور، سدره رمو خوار. [بهره خواري]

ف: ليز، سرازير، نَغْرَك.

ع: رَنَج، رَنَق.

خړ

ك: ساف، لورس. [خليسك]

ف: ليز، خَز، نَسُو، نَسود، لَخْشان، نَغْزان.

ع: مَلَص، اَمَلَس، مَلَساء.

ع: صَخَب، بُوَش، ضَوْضاء، جَلَبَه، ثَوْران، مَيْجان،  
اَزْدِحام.

خړوك

[ك: تيرهي (بېرلاري).]

ف: خَدوك، سنگتاش، وُشك. (تشويش خاطر)

ع: غِيْرَه، حَسَد.

خړوك

ك: به لاجوري. (خړوكي لي تي). [سه يروسه مېره]

ف: بولنچك. (بولنچكش مي آيد.)

ع: بوالعَجَبِي.

خړوكه

ك: خړوش، نالوش. (كنگه خړوكه) [خورر]

ف: خارش.

ع: حَكَه.

خړووهي

ك: باغيتله، بهر ميتوان. [بانيزه]

ف: نابوك، پكوك، پلوك، پالانه.

وينه < ۲ >

خړووسك

[ك: خړوروزك (نه خوشينيكي كوكه داره كه مندا لان  
دهيگرن).]

ف: خړوسك. (مرضی است دارای سرفه كه

عارض بچه مي شود.)

ع: لُجَاخ.

خړه

[ك: دهنګيکه. (وهك: دهنګي كاغذ يا پيستی وشك).]

ف: خرخر. (صدای كاغذ يا پوست خشكیده  
مثلاً.)

ع: فُخْفَخَه، جَفْجَفَه، قَعْقَعَه، شَنْشَنَه، شَنْشَنَه.

غَطِيټ.

خړه خړې

ك: خړه، قرخه، قرخه قرخ. [دهنګي گهرو].]

## خزائن

ك: سوزاڻ، خشان، خلیسكائن. [خزاندن، خیش کردن،

كشاندن]

ف: لغزاندن، لیزاندن، لُخشانندن، خزانندن.

ع: اِزلاق، اِزال.

## خزور

ك: خدر. [ناوی برازی نیلیاسی پیغه مبه ره.]

ف: بلیان. (برادرزاده‌ی الیاس پیغامبر است.)

ع: خضر.

## خزكه

ك: سورگه. لیژایی. [خلیسكه (جیگه‌ی لیژ که مندا لان

خلیسکینی تیدا ده‌کهن و یه‌کترین به‌روخوار راده‌کیشن.)]

ف: لغزک، لُخشک، چپچله، غریفه، غریفج،

خیزگه، خیزگاه، لیزگه، لیزگاه. (جای

سرازیری که بچه‌ها بر آن لغزند و همدیگر را

پایین کشند.)

ع: زَل، زُل، مَزَلَة، زَلَج، زُلْجَة، مَزَلْجَة، زُلْخَة، مَزَلْخَة،

زَلَق، مَزَلْجَة، مَلَص، مَدْحَضَة، رُحْلُوفَة.

## خزم

ك: خویش. [که‌سوکار (وشه‌یه‌کی کرماجیه.)]

ف: خویش، خویشاوند. (کرماجی است.)

ع: قوم، اقرباء.

## خزمه‌ت

ك: خدمت، پرستاری. فرمانکار. نوکری. [راژه، کار بو

که‌سی کردن.]

ف: زواری، زاواری. نوکری، چاکری، پرستاری،

خدمت.

## ع: خدَمَة.

## خزمه‌تکار

ك: خدمه‌تکار، پرستار، فرمانکار، نوکەر، کارگر،

کارکر، کاره‌کر، [نیشکر، راگرته]

ف: زوار، زاوَر، بُد، نوکَر، چاکر، پرستار، روزدار،

روجدار، خدمتکار.

ع: خادم، خادمَة.

## خزن

ك: که‌لَه‌ك، سه‌نگچن، قسن. [به‌ردچن، وشکه‌که‌لَه‌ك]

ف: سنگ‌چین.

ع: قُترَة، رُحْبَة، شَمَالَة، شَعبِر.

وینه

## خزفه

ك: جانهر، (مار، کرم، زالو...) [نمر گیاندارانده‌ی خویان

به‌سهر زویدا کیش ده‌کهن]

ف: مای، خَزنده.

ع: حَشْرَات، حَشْرَاتُ الْأَرْض، مَنْ يَمْشِي عَلَى

الْبَطْن.

## خزبان

ك: سوزبان، خشیان، خلیسکیان، لاسو. [خزبان، خشان]

ف: لغزیدن، لُخشیدن، شَخیدن، شَخشیدن،

غُزیدن، خُزیدن، لغز، لغزش، لُخشه، لیزیدن،

لُخشک، شکوخ، اشکوخ، رَمَزک، سُریدن.

ع: زَلَق، زُلُوق، زَلَج، زُلُوج، زُلَل، زُلُول، اِنْبِلَاص،

تَمَلُّص، اِنْسِجَاط، دَيْصَان، رُحْلُوفَة.

## خزبان

ك: خشیان. [خشکه کردن (چونه نار جیگایه‌ك به بی

سسته.)]

ف: خَزیدن. (آهسته به جایی در شدن)

ع: اِنْخِرَاط، اِنْزَوا، تَكْوِي، تَدْنُكْس.

## خستن

ك: فُردان، پدَرت‌کردن. [توریدان، هارِشتن]

ف: انداختن، افگندن، اوگندن، اوژندن،

پرت‌کردن، پرتاب‌کردن.

ع: رَمِي، قَذَف، طَرَح، اِلْقَاء، اِقْحَام.

## خستن

ل: بهش کردن. (مال دیوانیان خستگه.) [دابهش کردن]

ف: پخش کردن.

ع: تَوَظُّع، تَوَجُّیه.

## خستن

ل: بهزویادان، بهزویاکوتان، لازه و کردن. [داراندهزه]

ف: افگندن، اوگندن، اوژندن، اوژندیدن، زمین

زدن.

ع: صَرَع، كَبْ، كَبْت، اِقْحام.

## خستنهوه

ل: زاین، دین. (چهن منالی خستگه سهر.) [زان، مندا]

## هیتان

ف: افگندن، زاییدن، پسرانداختن.

ع: وَضْع، ایلا.

## خستنهوه

ل: ددرس کردن، بهربا کردن. [ساز کردن (ول: خانور

دروست کردن.)]

ف: ساختن، درست کردن، برپا کردن، (خانه

مثلاً.)

ع: بِناء.

## خشان

ل: خزان، تهلدان، خزاندن، خلیسکاندن]

ف: کشیدن، کشاندن. لغزاندن، لخشاندن.

ع: جَر، اِسَابَة، اِزلاق.

## خشپه

ل: خرنگه. [دنگی لهیدل کهوتنی خشلی ژنانه.]

ف: خش خش. (صدای زیور آلات زنانه)

ع: وَسواس، وَسوسَة، هِسْهَسَة، خَشْخَشَة، جَرَسَة،

## خَشَفَة

## خشت

[ل: کهربوچ]

ف: خشت.

ع: لِبَن، لِبَن، لِبَن.

## خشت

ل: رِئَك، تَهخت، ساف. [بی که موزیاد.]

ف: تَهخت، لَشَن، هموار. بَرابَر.

ع: مُسْتَوِي، مُتَسَاوِي.

## خشت کردن

ل: رِئَك کردن، تَهخت کردن، ساف کردن. [بی بهرزی و نرمی

کردن، چوئیک کردن]

ف: تَخْت کردن، لَشَن نمودن، هموار کردن.

برابرساختن.

ع: تَسْوِيَة.

## خشتک

ل: گردله. [پارچه ی بنباخه لی کهوا.]

ف: خَشْتَك، خَشْتَه، خَشْتِجِه، خَشْتَرِه، سوچه،

سوژه، بَغْلَك.

ع: لِبْنَة، بِنَاجَة.

## وینه

## خشتی

ل: چوارگوشه. [چوارسوچ. دوولا، یه کته ریب]

ف: خشتی، چهارگوشه.

ع: مُرَبَّع، مُتَسَاوِي الْأَضْلَاع.

## خَشْخَشَة

ل: خشی، هزارپا. [زیلور، هزارپا]

ف: خَزْخَزْک، گوش خَزْک، هزارپا.

ع: حَرِيش، عَقْرِيَان.

## خشکه

ل: کنگه خشکی، خشکی. [له سهر قنگ خزین. (به

دانیشتنره رویشتن.)]

ف: لَخْشَك، تَرْتَرْک، چپچله. (نشسته راه

رفتن)

ع: رُحْلُوْقَة، رُحُوْف، حُبُو.

## خَشْخَشَة

[ك: خشكېی (فرینی مدل نریك له زوی.)]

ف: روی زمین، لُخشک. (پرواز کردن مرغ نزدیک زمین)

ع: استدفاف.

خشکه ← خشک

خشکی ← فنگه خشکی

خشل

ك: تهر، تپه. [زیر و زنهیر، زیور]

ف: زیور، نهوده.

ع: حُلبی، حلبی، حلبیة، خُشل.

خُش

[ك: دهنگیکه. (دهنگی رویشنی مشک یا مار.)]

ف: خشه، خش خش. (صدای حرکت موش یا حرکت مار)

ع: زَفیف، رَفْرَفَة، خَشِیش، كَشِیش، قَشِیش، خَشَفَة.

خشه خش

ك: خشه. [خشه ی زور (وهك: دهنگی جلوه رگی تازه.)]

ف: خش خش. (صدای لباس تازه مثلاً.)

ع: شَتَشَنَة، نَشَنَشَة، خَشَخَشَة، شَخَشَخَة.

خشی ← خشک

خشیان

ك: کیشیان. [خشان، خوشین (به سهر زویدا.)]

ف: لخشیدن، کشیده شدن. (از روی زمین)

ع: تَجَرُّ، اِنْسِيَاب، اِخْتِيَاب، تَرَحُّف، دَبِيب.

خشیان

ك: خزیان، خلیسکیان. [خزان، هه لخلیسکان]

ف: لَغَزیدن، لغزش، لخشیدن، لُخشک، لخشه،

شَخَشیدن، شَخشه، شَخیدن، خَزیدن، غَزیدن،

رِیژک، رَمژک، اَشکوخ، شکوخ، سَریدن، چِیچله.

ع: اِنزِلَاق، اِنزِلَاج، اِنعِثار، رَلَة، رُحلو فَة.

خفته و بیدار

[ك: پرزه و کولکهای قنج و هورتو. (وهك: مده لئی خفته

و بیدار.)]

ف: کُلینه، دو خوابه، خفته و بیدار، پردو بیدار.

(مخمل مثلاً.)

ع: ...

خفته و راسه

ك: ههړ. [دیواری ناسک، تیتغه (زاراوی به ناییه.)]

ف: خفته و راسته. (اصطلاح بنایی است.)

ع: سَمِيط.

خل

ك: تل، گل. [غلیر، تلور]

ف: غَلَت، تَلَو، غَال، گردیدن، تَلَو خوردن، غَلتیدن.

ع: دِحراج، دَحْرَجَة.

خل ← خللی

خلان ← تلان

خللات

ك: سرشت. [رسکان، ناوگن، مالک]

ف: جهش، سرشت، آفرینش.

ع: خَلَقَة، فِطْرَة، جِبَلَة.

خلل

[ك: (وهك: سوکه له ناری «خلیل».)]

ف: مخفف «خلیل» است.

خله خل ← هه په خه پ

خله و یوون

ك: تله یروون، گله یروون. [تل خواردن]

ف: تَلَو خوردن، غَلتیدن.

ع: تَدَحْرَج، تَدَهوړ.

خله و یوون

ك: تله یروون، گله و یروون، سهر یروون خوار و یوون.

[خلور و بونه، سهر و خوار تلور و بونه]

ف: سرازیر شدن.

ع: اِنْجَادَ

خَلَى

ك: گلی. [شیتك كه مندال سه رقال ده كات (نهری به مندالی ددهن، وه: نوقل، میوژ، خورما...)]

ف: گاگا، لیلی، گاگالیلی. (چیزی كه به بچه دهند از قبیل: نُقل، مویز، خرما، و امثال آن.)

ع: صُمَمَتَه، سَكَّتَه.

خَلِیْانهوه

ك: تلیانهوه، گلیانهوه، تلهوویون، خلیزهوویون. [تلخواردن.

تلوزیونهوه]

ف: تلوخوردن، غلتیدن، سرازیر شدن.

ع: تَدَحْرَجْ، تَدَهْوَرْ، اِنْجَادَ.

خَلِیج

ك: تنگه، تنگه‌ری، تنگاری. [كه‌ندار]

ف: تنگه، تنگابه، شاخابه.

ع: خَلِیج.

وینه

خَلِیْزان-تِلان

خَلِیْزه

ك: گرد، گلیره، گولوله. [خِر، گزمووله، تویهل]

ف: گرد، گلوله.

ع: مَدَوْر، بُنْدَق.

خَلِیْزه

ك: گلیره، مویره، موزگ، پیتك. [چهر. تیر (تیری پفك یا

تیری دارلاستيك.)]

ف: زواله، زواه، زاغوك، زالوك، غالوك، مِهَره.

(مهره‌ی پُفَك، یا مهره‌ی كمان گروهه)

ع: بُنْدَق، خَذَقَه.

وینه- پَهَنَك، گهوان پیتك

خَلِیْزه

ك: وِلِیْزه. [ده‌نكی‌ی خپ‌ی ره‌ی مه‌یله‌ره‌زه‌ده.]

ف: شَنگ، گاوشَنگ، گاومَشَنگ، بَسَله، هِروا،

بُرچاف.

ع: مُلك، خَلَر، جُلَبان، جُلَبان، بَسِیْلَه.

خَلِیْزه خَلِیْزه

ك: گلیره، گلیره، گردگرد. [خِرگه‌ل، تویه‌لگه‌ل، تیرگه‌ل]

ف: گردگرد، گلوله‌گلوله.

ع: بَنَادِق، مَدَوْرَات.

خَلِیْزهوویون

ك: تلیرهوویون، تلهوویون. [تلخواردن. تلوزیونهوه]

ف: تلوخوردن، غلتیدن، گردیدن. سرازیر شدن.

ع: تَدَحْرَجْ، تَدَهْوَرْ، اِنْجَادَ.

خَلِیْزهوکردن

ك: گردهوکردن. [خِرگه‌ل، تویه‌ل کردن، گرموله کردن]

ف: گردکردن.

ع: تدویر.

خَلِیْزهوکردن

ك: تلیرهوکردن، تلهوکردن. [تلدان، تلوزکردنهوه]

ف: تلودادن، غلتاندن. سرازیر کردن.

ع: دَحْرَجَه، دَهْمَه، اِنْجَادَ.

خَلِیْسِکِیان

ك: خزیان، سوپیان. [مه‌خلیسکان، خزان]

ف: لغزیدن، لیزیدن، لَخَشیدن، شَخَشیدن،

شَخَشیدن، لغزش، رَمَزَك، رِیْژَك، شَكُوخ،

اشكوخ، خزیدن، سُریدن، چَپَچله.

ع: اِنْزِلَاق، اِنْزِلَاج، تَرْلَق، دِیْصان، رُحْلُوفَه، عَثَرَه،

رُزَه.

خَلِیْتهوبلیته

ك: سازوباز. [كه‌ینوبین]

ف: ساخت و پاخت.

ع: تَبَانِی، مُواضَعَه.

خَلَفَ

ك: خلیف، کیلان. [کالان]



ف: نیام، میان، چَنخ.

ع: غِلاف، قِرَاب، غِمد، چَن. **خلاف**

ك: خاو، خاریان، [فریو، فریو خواردن]  
ف: سَویس، سَویوئست.

ع: غَفَلَة، خَلَب.

**خَلافاتان**

ك: خاوانش، [فریودان]

ف: سَویساندن.

ع: اغفال، خَلَب، تَخْلِب، بَجَبَجَة. **خَلت**

ك: جرم، تانشین، [خلته، نیشتر]

ف: نَرْد، نَرْدی، نَرْدَه، لای، تهنشین، خَرَه.

ع: خَلط، نَرْدی، كُدَارَة، رَاسِب، عَكْر، ثُفل، حُثَالَة،  
ثافل.

**خَلت نه لا**

[ك: خَلتهی ناتوون.]

ف: نَرْد طلا، سوختهی طلا.

ع: اَقْلیمیا، اَقْلیمیا الذَّهَبی.

**خَلت** ← **فَرِیب**

**خَلت** ← **فَرِیب**

**خَلت تان**

ك: گولَدان، گولَیدان، فریبَدان، خاوان، له‌یگه‌ده‌بردن،  
بازی‌دان، [فریودان، ده‌سخه‌ی‌کردن]

ف: فَنودن، فَنودن، گولَژدن، بازی‌دادن،  
فریب‌دادن، سَویساندن.

ع: خَتَل، مَخَاتَلَة، مُراوَعَة، مُداعَلَة، مُواریَة، دَاو،  
غَبَن، غَبَن، خِدَعَة، تَغْلِیط، تَوهِیم، تَغْرِیر، تَدْلِیس،  
اِغراء، اِحلاس، اِغفال.

**خَله تیاك**

ك: گولَ‌دَریاگ، گولَ‌نَیدَریاگ، خاویاگ، فرییاگ،  
له‌یگه‌ده‌ریریگ، بازی‌دَریاگ، خه‌ی‌کریاگ، [فریودراو،

**خَله تار**

ف: فَنوده، فَنوده، گول‌خورده، بازی‌خورده،  
فریب‌خورده، سَوسیده، سُغیه، فَریده.

ع: مَخْتول، مَغْبون، مَغْغول، مَخْذوع ...  
**خَلیف**

ك: قَلیف، به‌رگ، خه‌لف، [قَوَزَاخه، كالان، تویكل،  
قاپوژ (به‌رگی چِرَه، كالانی شمشیر، به‌رگی کتیب و...)]

ف: نیام، میان، تَلوسه، تَلوسه، برگ، پوست،  
(پوست شکوفه، نیام شمشیر، برگ کتاب، و  
امثال آن ...)

ع: غِلاف، قَلِف، قُلَافَة، كُف، غِمد، جِلد، قِشِر،  
عِفاص، خَرِیطَة.

**خَلیف هوشه خورما**

ك: خه‌لف، [قَوَزَاخه‌ی گولَی خورما.]

ف: بَتلاب.

ع: خَرِیطَة.

**خَنج**

ك: خَنجرومنج، [ناز، نازکه‌ر]

ف: خَنج، ناز، گرشمه، نازو، گرشمه‌گر.

ع: غُنَج، تَدُل، عِشْوَة، مُتَغَلِّج، مُتَدَل.

**خَنجكه**

ك: خَنجه، ناز، نازبه‌فتار، قه‌لییه، [خَنجكه، عِشْوَة،  
له‌غبه‌ولار]

ف: خَنج، ناز، گرشمه، نازرفتار، كاجول.

ع: عِشْوَة، غُنَج، غُنَج، غُنَج، غُنَاج، تَغَلِّج، دال،  
تَدُل، تَخَطُل، تَبَخْتُر، مِیحان.

**خَنجوخول**

ك: خَنجرومنج، نازمین، [به‌ناز، نازدار]

ف: خَنج، باگرشمه، نازنین.

ع: مُتَغَلِّج، مُتَدَل.

**خَنجرومنج** ← **خَنجوخول**

**خَنجه** ← **خَنجكه**

## خنجره

[ک: خنجیره (تیشه بهردیکی بهجورکی پال قه بره که نیشاندی نوره به مردوه که پیاره نهک ژن.)]

ف: خَنجَرَه. (سنگی است کوچک پهلوی مزار نصب کنند به علامت اینکه مرده مرد است نه زن.)

ع: ...

وینده هدی

خنچکه - خنجکه

خنکان

ک: تاسان، خفه کردن. [خنکاندن، هه ناسه لیرین]

ف: خَفَانْدَن، خَبَانْدَن، خَوَانْدَن، خَبْکَانْدَن، خَفَانْدِن، خَفَه کردن، خَبْک کردن.

ع: خَنَق.

خنکیان

ک: تاسان، خفه برون. [خنکان، هه ناسه بران]

ف: خَبْکِیْدَن، خَبْک شدن، خَفِیْدَن، خفه شدن.

ع: اِخْتِنَاق. غرق.

هغه

ک: سنگه، خنه خن، سنگه سنگ. [سهرقال بیرون (سرگرمی)]

ف: خن خن. (سرگرمی)

ع: مَشْغَلَة، ثَمَاطُل، تَأْثِي.

هغه خن

ک: سنگه سنگ. [سهرقال بیرون (سرگرمی) کاریکه و...]

ف: خن خن. (سرگرمی با کاری)

ع: مَشْغَلَة، تَأْثِي، ثَمَاطُل، تَشَاغُل.

خو

[ک: خو، نهریت]

ف: خو، خوی، خم، خیم، جهش، مَنَش، مَنَشَن. مَروس.

ع: خُلُق، خُلُق، خَلِیْقَة، شَمِیْمَة، دِیْدَن، شَبَشَبَة، مَجِیْر، دَاب، سَجِیَّة، سَجِیْحَة، سَلِیْعَة، شِکِیْکَة، مَشْرَب، طَبِیْعَة. عَادَة.

خوا

ک: خدا، نافه ریدگار، پوره ریدگار، گیانی گیانان، خولا. [یهدان، بینایی چاران]

ف: خدا، خداوند، یزدان، ایزد، داوَر، دارا، دادار، داده، کردگار، کردگر، گرگر، گروگر، گرگر، کروگر، شیدر، شبذیر، خودآ، دیدیدین، دیبایدین، دی بمر، پروردگار، آفریدگار، جان جانان، جان جهان.

ع: اِلَه، اَلله، اَل، ایل، رُوح، رُوحُ الْاَرَوَاح.

خو

ک: مدک. [خوی]

ف: نمک، سَنَخ.

ع: مَلَح.

خو

[ک: ج، یان، وهک یه که، بوئموونه: خوا بچی خوا نه چی.]

ف: خواه.

ع: اِنْ، اَو، اَ، اَم، سَوَاء.

خو

ک: جو. (معاریفخوا) [خواز. پاشگره وهک: زانستخوا.]

ف: خواه، خواهنده، خواهان، جو، جوینده، جویا، پَزوه.

ع: طَالِب.

خوا بیکوژی!

ک: خوا له ناوی بوا، خوا ممرگی بدا! [نزای خراپه له که سیک.]

ف: خدامرگش بدهدا، خدا از میانش ببردا، خدا

از میان ببردا، خدا از میان ببردا، خدا

ع: قَاتِلُهُ اَلله!، کَاتِلُهُ اَلله!، کَاتَعُهُ اَلله!، اَفْهَاهُ اَلله!

## خواپه‌رئس

ك: خواج[به‌نده‌ی خوداپه‌رست]

ف: آشك، جَيِواد، پارسا، كاتوری. ایزدگشَسب،

خداپرست، یزدان‌پرست، خداجوی.

ع: عابد، زاهد، سَالِك، عَبْدُالله، طَالِبُ الْحَقِّ.

## خواترس

ك: پارێزگار. [تەر به‌نده‌ی له‌ خودا ده‌ترسیت.]

ف: پرهیزگار، از خدا ترس.

ع: مُتَّقِي، وَارِع.

## خواجو ← خواپه‌رئس

## خواجه

ك: پیر، گهره. [خواجا، سەروك، گهره]

ف: خواجه، پیر، بزرگ، خُداجه.

ع: شَيْخ، رَئِيس، زَعِيم، رَأْس. مَظْهَرُ الله.

## خواجه

ك: نه‌خته. [خەساو (خولامێك كه‌ باتووی دهرمێترابیت یا

هەر به‌ زكالم رها بیت.)]

ف: خواجه، گَرزە، آخته، لاله‌سرا، (غلام گُند

بریده یا مادرزاد)

ع: خَصْمِي، طَوَاشِي.

## خواجه‌بێدارگون

ك: دهركوت، دهرته‌قێن. [ته‌لقه‌ی له‌دهرگادان.]

ف: خواجه‌بێدارگن، دَرچَكش.

ع: مِقْرَعَة، دَاخُول.

## خواجه‌نشین

ك: دهرسه‌كو، سه‌كوته‌روازه. [دوو سه‌كوێ ته‌ملارلای دهررازه

بۆ دانێشتن.]

ف: پاخره، زَف، دا، دارافرین.

ع: سُدَّة.

وینه ← جله‌وغان

## خوا چه‌شمن

ك: مه‌زه‌کردن. [تام کردن، خوی چێشتن]

ف: نمک چش، مَزیدن.

ع: اسْتِطْعَام.

## خواحافیزا

ك: خوا نگادار! [خواتان له‌گه‌!]

ف: خدانگاهدار، خدانگه‌دار!

ع: الله حافظ!، الله حَفِیْظ!، حَفِیْظُكُمُ الله!

## خواهافیز ← لای تو خواهش

## خواخافزی

ك: روین، روانه‌بروین، خوانگادار. [مال‌تاوایی، به‌رێ بروین]

ف: بَدروود، پَدروود، گُسی، گُسیل، گُسیل‌شدن،

رفتن، راهی‌شدن، روانه‌شدن.

ع: وداع، تودیع، ذهاب، سَیر، سَفَر، مُسَافَرَة.

## خواداك

[ك: خواداو: به‌شی خودایی.]

ف: خداداد، خداداده.

ع: هِبَة الله، فَضْلُ الله، فَيْضُ الله، عَطَاءُ الله.

## خوادان

[ك: خوایدان]

ف: خدادادن.

ع: عَطَاءُ الله، فَضْلُ الله، هِبَة الله.

## خوادان

[ك: خوی پیدان (بۆ نمونه: خوی دان به‌ ناژۆل.)]

ف: نمک‌دادن. (به‌ حیوان مثلاً.)

ع: مَلَح، تَمْلِیح.

## خوادان

[ك: خویدان]

ف: نمکدان.

ع: مِمْلَحَة، مِقْرَحَة.

## هوار

ك: لاخوارگ، ژیر. [لاخوارو]

ف: پایین، فرود، شیب، شیو، زیر، پست.

ع: خَفِض، خَفِیْض، تَحْتَ، دُون، سَفْل، مَسْفَلَة.

## خوار

ك: پەس. [بچوړك، زه‌بوړن]

ف: خوار، پست.

ع: ذليل، خسر، خفيف، ذني، وضع، خضيع، خاضع، خاسر.

## خواردن

[ك: خستنه دم و قوت دان.]

ف: خوردن، رښتن. آشامیدن.

ع: اكل، لقم، تَلَقُّم، لَحْس، رَعِي. شرب، شرب، شرب، تشراب.

## خواردنه‌وه

ك: خواردن، سرکیشان. [نوښن]

ف: آشامیدن.

ع: شرب، جرع.

## خوارده‌منی

ك: خویراکی. [نەره‌ی شیارى خوارده‌ن.]

ف: خوردنی، خورا، خواره، خور، خوراک،

خوراکی، خوان، خوال، خوالی، رنجال، لوت،

پوت.

ع: اُكُل، مأكول، غِذاء، طَعَام، مَائِدَة.

## خوارگ

ك: خوارگین، خوارخوارین. ژیرگ. [خواروو، لای خواروو]

ف: پایینی، شیبی، فرودی، فرودین.

ع: سَقْلِي، سافل، اسفل، ادون، اخفض.

## خوارگین ← خوارگ

## خواره‌وخستن

ك: خستنه‌خواروو. [داخستن]

ف: پایین. انداختن، فرود انداختن.

ع: سَجَل.

## خواره‌وکه‌فتن

ك: که‌فتنه‌خواروو. [داکه‌وتن (وړك) داکه‌وتن له بانه‌وه.]

ف: پایین افتادن، فرود افتادن. (از بام مثلاً.)

ع: طَر، سقوط.

## خواره‌وهاتن

ك: هاتنه‌خواروو. [دابه‌زین، داگه‌ران]

ف: پایین آمدن، فرود آمدن.

ع: نُزُول، مُبْطوط، سُفُول، حَط، انْحِطاط، انْخِفاض.

انْحِدَار، تَسْفُل، تَصَوُّب.

## خواری

ك: زه‌بوړی. [رسوایی، سوړکی]

ف: خواری، زیونی.

ع: ذُل، ذَلَة، مَذَلَة، خَزِي، هُون، هَوَان، خِفَة، اِبَة،

مَوْبِيَة، وَضُوع.

## خواز

ك: بخوا. [دلخواز] [ریست]

ف: خواه، بخواه، خواهان. [دلخواه]

ع: طَالِب.

## خواز ← خواست

## خوازتن

ك: خواستن، گه‌رله‌بوړن. [ریستن]

ف: خواستن.

ع: طَلَب، تَمَنِّي، تَبَغْي، اِبْتِغَاء.

## خوازگار

ك: خوازمن، خوازیار. [دلاواکار]

ف: خواستار، خواستگار، خواهان،

خواهنده.

ع: طَالِب.

## خوازگاری

ك: خوازمنی، هنجوی، ده‌سگیان، ده‌سماچ‌کردن.

[دلاواکاری، خوازیتنی]

ف: خواستاری، خواستگاری، گنگاله، کنگاله.

ع: خَطْبَة.

## خوارزموك

[ك: سد‌سوال‌کدر (نەر) که‌س‌ی هدمو شتیک له هدمو

که سیتک ده خوازیت.) [

ف: چیزخواه. (کسی که همه چیز را از همه کس بخواهد.)

ع: جَشَع، راضع، رَضَاع، سَوُول، سَنَال.

**خوارمه‌نی** ← **خوازکاری**  
**خوازه**

[ل: مانای خوازراو]

ف: روا، سَفْتَه.

ع: مَجَان، استعاره.

**خوازه**

ل: خواشیت، همی، دهرخواست. [داخواز]

ف: خواهش، امید، درخواست.

ع: رَجَاء، تَقاضی، اِسْتِدْعَاء.

**خوازیار** ← **خوازکار**

**خواس**

ل: هه‌وس، خواست، خواشیت. [ویست، نیاز]

ف: خواست، مَلْچکا، هَوَس، گرایش، پَسایش، خواهش، سَر.

ع: هَم، قَصْد، اِرَادَة، مَشِیَّة، طَلَب، مِیل، تَمَنّی، بَغَاء، بَغِیَّة.

**خواست** ← **خواس**

**خواستن**

ل: خواز، خوازتن، داواکردن. [ویستن، ناره‌زوو کردن]

ف: خوازه، خواستن، پیسودن، مَلْچکا.

ع: طَلَب، تَمَنّی، تَقاضی، هَم، اِرَادَة، قَصْد، مَشِیَّة، مِیل، اِسْتِدْعَاء، اِبتِغَاء، اِلْتِمَاس.

**خواستن**

ل: خوازتن. [به نهماندهت داوا کردن]

ف: سَفْتَن.

ع: اِسْتِعَارَة.

**خواستنه‌منی**

ل: خوازته‌منی. [به نهماندهت وەرگیرار.]

ف: ارمان، سَفْتَه، سَپَنج.

ع: مُعَار، مُسْتَعَار، عَارِیَّة.

**خوافروش**

[ل: ده‌سپ، خوانه‌ناس]

ف: خدا فروش.

ع: شَنَاد، زَرّاق.

**خوافروش**

[ل: خوی فروش]

ف: نمک فروش.

ع: مَلْجِی.

**خواگیر**

[ل: خواگرتور (به‌ر رق کینه‌ی خوا که‌وتور).]

ف: خداگیر. (به غضب خدا گرفتار)

ع: مَغْضُوب، مَلْعُون، مَطْرُود.

**خواگیر**

[ل: نه‌کگیر]

ف: نمک‌گیر.

ع: مَمْلُوح، مَآخُود بِالْمَلِیح.

**خوالا**

[ل: هوڭ (به‌پیره‌ی «خالی»، «خالی و خوالا» واته: چوڭ

و هوڭ).]

ف: اَتَبَاع «خالی» است. «خالی و خوالا» یعنی: تهی

و تهک.

**خوان**

ل: ته‌شپی. [تاره‌ی گلین که چیشتی تیندا ده‌خوژن و ده‌کرو

ساج نانی له‌سهدا ده‌کهن.].

ف: برژن، بریزن، بیرژن، بیره‌ژن، تابه‌ی گلی.

(توی آن آش خوژند و روی آن نان پزند.)

ع: مَحْفَة، غَضَارَة، نَزِیَّة، نازیة، زیدِیَّة.

وینه

## خوان

ك: سفره. [رایه‌خی پیشت له‌سر خواردن.]

ف: خوان، سفره.

## ع: خوان

## خوانچه

ك: تبه‌قی چوارگوشه‌ی دارین.

ف: خوانچه، خانچه، پیشاره.

## ع: خوان

## رینه

## خوان‌زین

ك: ناززین. [نشینگی زین]

ف: میره، خانه‌زین، میان‌زین.

ع: صُهَوَة، ذُبَّة، مَقْعَدُ السَّرَج.

## خوانه‌خواسه!

ك: دورروا، دورروایی، خوانه‌کا! [دورریتا، خوانه‌کا!]

ف: بَرگَس، بَرگَسْتا، خدای ناخواسته!

ع: عِیَاذُ بِاللّٰه!، مَعَاذُ اللّٰه!

## خوانه‌کا!

ك: خوانه‌خواسه! [دورریتا]

ف: خدانکند! بَرگَس! بَرگَسْتا!

ع: عِیَاذُ بِاللّٰه!

## خواوهن

ك: خاوهن، گه‌وره، خواه‌نگار. [خودی، خیر]

ف: خداوند، خاوند، خَوَند، بزرگ، خداوندگار،

خاوندگار.

ع: صَاحِب، رَبّ.

## خواوه‌نگار ← خواوهن

## خوای ته‌وه‌رزه

ك: خوای هم‌وری. [خویی بلورین]

ف: نمک تَبَرَزْد، نمک سفید، نمک بَلُوری.

ع: مِلْحُ الْكَبَرْد، الْمِلْحُ الشَّقَاف، الْمِلْحُ الْأَبْيَض.

## خوایش

ك: ته‌رجو، هانا، همی، خوازه. [د‌اخواز، هیوا]

ف: خواهش، خوازه، دَر‌خواه، دَر‌خواست.

ع: تَمَنّی، رَجَاء، التِّمَاس، اِسْتِدْعَاء.

## خوای هم‌وری ← خوای ته‌وه‌رزه

## خویرین

ك: خَوَکُشتن. [له‌خودان، خوَرین]

ف: خود‌زَن.

ع: التِّدَام.

## خو به زه‌وینا دان

ك: خَوَ به زه‌وینا کوتائن. [خَوَ به زه‌ویدا کوتان]

ف: خود را بر زمین زدن.

ع: وَحَف، تَوَحِيف، لَبَط.

## خویه‌س

ك: دورز. [دَرز، ده‌تبه‌سته]

ف: خود‌بِست، خود‌باف، دروغ.

ع: مُفْتَجِر، مُخْتَلِق، كَذِب.

## خویه‌ستن

ك: خوگرتن. [بوژانه‌ره، سه‌روته و سامان پیکمه‌نان.]

ف: خود‌بِستن، خود‌گرفتن، دارایی به هم

رسانیدن، دارایی به هم بستن.

ع: تَمَوَّل، اِثْرَاء.

## خو به کُشت دان

ك: [خَوَ به‌خت کردن]

ف: خود را به کشتن دادن.

ع: اِسْتِغْتَالَ، اِسْتِیْسَال.

## خو‌پاراستن

ك: پاریز کردن. [دوره‌پریز بوون]

ف: پرهیز کردن، خود‌پرهیزاندن.

ع: احْتِرَاز، اِتِّقَاء، تَحْفُظ.

## خوپوشانن

ك: خوشاردنه‌وه. [خو‌د‌پوشین]

ف: خود‌پوشاندن، خود‌پنهان کردن.

ع: تَقَطَّطِي، تَكْفَن، تَوَارِي، تَسْتُر، اِحْتِجَاب. اِخْتِفَاء.  
خوبه‌رس

ك: خوخوا، خوبه‌سه‌ن. [خوبه‌رست، خوخواز]  
ف: خودپرست، خودخواه، خودپسند.

ع: مُزْدَهِي، اَثَر، مُخْتَال.  
خوبه‌سه‌نن - خوبه‌رس  
خوبه‌سه‌ننی

ك: خوخوايي، خوبه‌رسي. [خوبه‌رستی، خوخوازی]  
ف: خودپسندی، خودبینی، خودخواهی، خود  
پرستی.

ع: اِزْدِمَاء، اَثَرَة، اِخْتِيَال، اَنَانِيَّة، تَكْبُر.  
خوبه‌نچ‌دان

ك: بِيخ‌خواردن. [خو بادان]  
ف: مَنگيدن، پيچ‌خوردن.

ع: تَلَوِي.  
خوت

ك: خوت، خوالا. (خوت‌خالی) [چولموز]  
ف: ونگ، تهی، تَهَك، خُله، خوله.

ع: خَالِي، فارغ.  
خوت

ك: خوت، خالی. [چول]  
ف: تهی، تَهَك، ونگ، خُله، خوله.

ع: خَالِي، فارغ.  
خوتا

ك: خوا. [خودا، خودی، خولا (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]  
ف: خدا، خودا. (کرماجی است.)

ع: الله.

خوت‌خالی

[ك: چولموز]

ف: تهی و تَهَك، خالی‌وخوله.

ع: خال و فارغ.

خوت‌خالی - خوت‌خالی

خوت‌خوالا - خوت‌خالی  
خوت‌نوت شوعامی

ك: لیزگ. [تیزگ (تیشک‌گه‌لی خوز)]  
ف: پرتوکشک، (کشک‌های پرتو)

ع: خَطُوط شُعَاعِي.  
خوته

ك: بۆله. [پرته و ورته‌ی تورپه‌یی].  
ف: رَك، رَك، رُك، غُرْغُر، لُندَلُند، غُر، لُند،  
زیرلَبی.

ع: دَنَدَنَة، دَوِي، طَنِين.  
خوته‌کردن

ك: بۆله‌کردن. [پرته و ورته کردن له تورپه‌بیدا].  
ف: رَكيدن، رَكيدن، رُكيدن، لُنديدن، غُريدن.

ع: دَنَدَنَة، طَنِين، دَوِي.  
خوته‌کەر

ك: بۆله‌کەر. [پرته و ورته‌کەر]  
ف: رَكان، رَكان، رُكان، لُندان.

ع: مُدَدِن، طَان.  
خوت‌ستن

[ك: خَو فَرِيدان]  
ف: خودانداختن.

ع: اِرْتِمَاء.  
خوت‌لانگی

[ك: خَو خَلاراندن]

ف: مولش، خودسویسی.

ع: تَغَاغُل.

خوت‌خوا

ك: خوبه‌رس. [خوخواز، خوبه‌رست]

ف: خودخواه، خودبین، خودپرست.

ع: اَثَر، مُخْتَال، مُزْدَهِي.

خوت‌خوارده‌نوه

ك: خوت‌بیخ‌دادن، بیخ‌له‌خودان. [رَق خوارده‌ره (بۆ نمونه):

خَوِيَجِدَان لَه تَوِرِيِيدَا.]]

ف: پيچ خوردن، به خود پيچ زدن، تاب خوردن.  
(از غضب مثلاً.)

ع: اِئْتِكَال، اِحْتِرَاق، تَلَوِي.  
**خَوَزَلِي**

ل: شعله‌بان: وشه يه کی منال ترسيته.

ف: لولو، اولولو، کُج.

ع: ضَيْقُطِي.

**خَوَزَوَر**

ل: خَوَزَوَر (كه سيك له گهل خزم و كه سي خويدا خراب بيت.)

ف: خودخوار. (كسی كه با كسان خود بد باشد.)

ع: دُعر.

**خَوَزَوَرْدَان**

ل: خَوَزَوَر خور خستن. [خَوَزَوَر دان]

ف: خود را به آفتاب زدن.

ع: استحناذ.

**خَوِجَا**

ل: خوا. [پزدهان، نه لا]

ف: خدا، دارا، داوَر، دادار، گرگر، كردگار، ايزد، پَرَوَرْدگار.

ع: اَلله، اَل.

**خَوِذَارِي**

ل: خَوِزِي، خَوِزَتِن. [خَوِزَتِنهوه]

ف: خودداري، خويشتنداري، خودگيري، خودگرفتَن.

ع: زُهْد، وَرَع، تَقْوِي، تَحْفُظ، اِمْتِنَاع، اِسْتِنكَاف، كُكُول، كُكُوص، نُوَه، تَائِي، تَقْفَح، تَكْفُف، اِحْجَام، اِنْضِبَاط، اِنْتِهَاء، تَمَالِك، تَمَاسِك.

**خَوِذَكِرَتِن**

ل: خَوِيَايم كردن، خَوِشَارْدَنهوه. [خَوِشِه شاردان، بوسه نانهوه]

ف: كمين كردن، پنهان شدن، خود پنهان كردن.

ع: اَفْذَقْدَة، تَخْفِي، تَكْنُن، اِخْتِفَاء، تَقْفَر، تَرْصُد، ضَبُوء، تَدْرَاء، تَرْقُب، اِخْتِبَاء.  
**خَوِذَرِنهوه**

ل: خَوِشَارْدَنهوه. [خَوَزَن كردن]

ف: پنهان شدن، خود پنهان كردن.

ع: اِخْتِفَاء، تَرْصُدَة. (از جنگ) [لشه پ.]

**خَوِذِه**

ل: كه لك، فَن، رَهَنگ، حَوْق. [فيل]

ف: ريو، تبند، داغول، دَغَل، كَنبُور.

ع: خُدْعَة، خُدَيْعَة، دَلَس، وَلَس، كَيْد، مَكْر، حَيْلَة.  
**خَوِزِي**

ل: خَوِزِي. [به تهرژم، رهوان (بهرام پري «مهن».)]

ف: جاري. (ضد «مهن»)

ع: جاري، خَرَار، سَرِيْع.

**خَوِزِي**

ل: خَوِزِي، تَوَن. (ناوه كه خَوِزِي.) [به تهرژم]

ف: شَر، تَنَد.

ع: سَرِيْع، جاري.

**خَوِزَا فَا ت**

ل: رِي، رِيَا، هَلِيَت، پَرِي پَرِي، وَلَنگِه وَا ز. [قسه ي بِي مَنا ر هِيچو پَرِي پَرِي.]

ف: بيهوده، پرت و پلا، پَرِي شَان، وَلَنگَوَا ز.

ع: خَرَا فَا ت، تَرَهَا ت، مُشَوُش، صَحَا صِيح، مُرْخَرَا ت.

**خَوِزَا تِن**

ل: خَوِزَا تِن، كَلَا شِيْن. [خَوِزَا تِن: كِرَا نْدِنِي پِي تِسْتِي لِه ش بَر لَابَرْدِنِي نَالَوَش.]

ف: خَارَا نْدِن.

ع: كَد، حَك.



## خَوْرَاش

ك: كَلَّاشِين- [خوراندن: کراندنی لهش بو لابرندی نالوش].

ف: خَارَانْدَن.

ع: حَكْ، عَرَك.

## خَوْرَایِی

ك: مَفَت، خَوْرَایِی، هَمِرَوَا. [به لاش]

ف: مَفَت، شَفَت، رُب، رَايْگَان.

ع: مَجَانِي، مَجَان.

## خَوْرِیَه

ك: تَهْكَان، خَوْرِیَه، تَهْپَه، تَهْپِیْن. [شهكان: بسزوتنی بدتهوژم].

ف: تَكَان، طَبِش، زَدَن.

ع: رَعَقَه، خَفُوق.

## خَوْرِیَه

ك: لَیْدَان، (دَلَم ته خورییا). [كهوتنه دل]

ف: زَدَن (دَلَم می زد).

ع: وَجَس، خَفُوق، وَحِي، اِلْقَاء، اِلْهَام.

## خَوْرِیَه

ك: تَهْكَان. [شهكان: بسزوتنی بدتهوژم].

ف: تَكَان.

ع: رَعَقَه.

## خَوْرِیِیَان

ك: لَیْدَان، لَیْرِیَان. (دَل مَهْسه لَهَن). [كهوتنه دل]

ف: زَدَن، تَبِش، یَادَرْسِیْدَن.

ع: اِلْقَاء، اِلْهَام، وَجَس، وَحِي، خَفُوق.

## خَوْرَج

ك: خَوْرَجِیْن. [جَوْرِيك هه گبهی له بدن دروست کراو].

ف: خُرَج، خَوْرَج، خَوْرَجِیْن.

ع: أَوْتِیْن، جِرَاب، خُرَج.

## وینه

## خَوْرَج ← خَوْرَج

## خَوْرَج نَلَوْدَارِی

[ك: جَوْرَه خَوْرَجِیْنِيكَه له پَشْتِی باره بیری ده نِیْن و ناوی پی ده گَوِیْزَه نوَه].

ف: بَارْجَامَه، خَوْرَج آبدَارِی.

ع: أَوْتِیْن.

## وینه

## خَوْرَجِیْن ← خَوْرَج

## خَوْرَجِیْن ← خَوْرَجِیْن

## خَوْرَجِیْن

[ك: خَوْرَه خَوْرَج: دهنگی ناوی زَوْر. (داوه راندنی فرمیتسك).]

ف: خُرْخُر. (ریختن اشك)

ع: مَهْلَلَن، تَهْمَلْ، تَهْمَبْ.

## خَوْرَد

[ك: كَوْرَت هِیْتَان] (چوگسه خَوْرَد).

ف: خَوْرَد. (كوتاه شده، كم شده)

ع: اِنْتِقَاص.

## خَوْرَد ← خَوْرَدِی

## خَوْرِدَه م

ك: شَادَمَان، دَلْخَوَش. [خوشحال]

ف: خُرْم، شَادَان، شَادَمَان، خوش دل.

ع: بَشَوَش، فَرِج، فَرِحَان، مَسْرُور.

## خَوْرِدَه م

ك: سَمُوزَه لَان. [سَمُوزَه زَار، بَزُوین]

ف: سَبِز، خُرْم، سَبِزَه زَار.

ع: خَصِیْب.

## خَوْرِمَا

[ك: بهری دار خورما.].

ف: خُرْمَا. (میوهی خرما)

ع: ثَمَر.

## وینه

## خَوْرِمَا

[ك: دَارْخَوْرِمَا (درهختی خورما).]

ف: خُرْمَا. (درخت خرما)

ع: نَخْل، نَخِیل.

## خورماورون

[ك: چيشتيكه.]

ف: خرما و روغن.

ع: خبيص، وجيئة، زقوم.

## خورمای تهر

ك: خورمای تازه. [خورمای پينگه يو]

ف: خرماي تر، خرماي تازه.

ع: رطب.

## خورمای نكه پنگ

ك: خورماي كوتلجه، خورماي ناپرس. [نهريكه خورما،

خورماي نه گه يو]

ف: غسا، خرماي غوره، غوره، خرما، خرماي

نارس.

ع: بس، بلخ.

## خوروک

ك: ختكى، ختى. [ختروكه]

ف: خارش، پخپخو، پخلوچه، پخليچه،

غلغلک، غلغليچ، غلغليچه، غلمليچ، غلمليچه،

غلغچ، غلمچ، گلگک، گلگليچه.

ع: زکړکه، دغذغه.

## خوپړه

ك: خوړه، خوړه خوړ. [دنگي روشتنى شله مدنى. (وهك:

دنگي نار.)]

ف: خرخر. (صدای آب مثلاً.)

ع: خړپ، خړخړ، قسيب، قسطلة.

## خوپړه

ك: خوړه. [دنگي نار.)]

ف: خړخړ. (صدای آب)

ع: غقيق، خړپ، خړخړ، خړخړه، هرهره.

## خوپړه نى — خوسه ر

## خوپړه نى — خوسه رى

## خوپړه تاو — خوپړه زان

## خوپړه تاودان — خوپړه دان

## خوپړه ن

ك: شايسه، سزاوار. [شايان]

ف: خوړند، خورا، درخور، شايسته، سزاوار.

ع: لايق، خړي، حقيق، جدير.

## خوپړه ن

ك: تيكه. خوراك، خورده مدنى. [پارو، خوراس]

ف: تيكه، تكه. خوراك، خوردينى.

ع: لقمة، طعمة، اكلة، طعام، مأكول.

## خوپړى

ك: خوړى. [كولكه ي پهر.]

ف: پشم.

ع: صوف، عهن، جړز.

## خوپړى

ك: خوړى. [كولكه ي پهر.]

ف: پشم.

ع: صوف، عهن، جړز.

## خوپړيان

ك: خوړيان، خارش. [خوړو]

ف: خارش، خاريدن.

ع: حكة، ابحكاك، احتكاك.

## خوپړيان

ك: خوړيان، خارش. [خوړان، خوړوى له ش.]

ف: خارش، خارخار.

ع: حكة.

## خوپړيان هوه

ك: قسړپړل يون، هولسول يون. [به خواردن چوون،

گه نده ل يون]

ف: پوك شدن، گود شدن.

ع: تأكل، تجوف.

## خوپړين

ك: خوړين، كاليان، نالوت يون. [داخوپړين، گورده كردن]

ف: غُریدن، توپیدن.

ع: تَشْدُد، تَذْمُر، تَهْدُد، تَزْنِیم، اِبراق، اِفْزاع.

**خوپرین**

ك: خوپرین، لیخوپرین. [به‌ریتدا بردن، دانه‌بهر، دهنگدان]  
ف: راندن.

ع: حَدَو، سَوَق، زَجَر، نَهَم، نَهیم، زَعَق (به)، اِثْغار.  
**خوپرین**

ك: خوپرین، داخوپرین. [گه‌فین، گوره‌شه کردن]

ف: غُرَش، غُریدن، توپیدن.

ع: دَمَر، تَذْمُر، زَجَر، كَشَر، اِبراق، اِفْزاع، تَزْنِیم، تَشْدُد.

**خوپرین**

ك: خوپرین، رانین. [به‌ریتدا بردن، دانه‌بهر]

ف: راندن.

ع: حَدَو.

**خوزگه**

ك: خوزگه، خوزه، موزل، قولاخ. [خزگه (جیگایه‌ك له

روباردا كه ماسی تیدا كوز ده‌یتته‌وه.)]

ف: ژی، خُسپگاه. (جایی از رودخانه كه ماهی

در آن جمع شود.)

ع: بُرْكه.

**خوزگه**

ك: خوزه، خوزه، قولاخ، موزل، خه‌نگا. [خزگه (جیگای

كوبونه‌وه‌ی ماسی له زستاندا.)]

ف: ژی، ژیر، آبگیر، بارکین، خُسپگه، خُسپگاه

(جایی كه ماهی در زمستان در آنجا جمع

شوند.)

ع: بُرْكه.

**خوزه** ← **خوزگه** (موزل)

**خوزه** ← **خوزه**

**خوزژه** ← **خوزه**

**خوزژه**

ك: خوزه، گیای سریش. [گیاه‌ریش (گیاه‌كه له ره‌گه‌كه‌ی

سریش دروست ده‌كن.)]

ف: سریش، گیاه سریش. (علفی است كه

سریش از ریشه‌ی آن ساخته می‌شود.)

ع: خُنْشِی.

**خوسب**

ك: نابردن، به‌دوتن. [باشمله (زم کردن له پاشله‌دا.)]

ف: زشت‌یاد، دُشت‌یاد، پَر‌تاد، جَرَشَفَت،

نكوهش، بدگویي. (اوصاف بد گفتن در غیاب)

ع: غَیْبَة، نَمِیمَة، وِشایَة، سَبَیَة، دَم.

**خوستا**

ك: خوپه‌سه‌ن. [له‌خوبایی]

ف: خودستا، خودپسند.

ع: اَثَر، مُخْتال، مُزْدَه‌ی، فُخُور، مَغُور.

**خوسن**

ك: دوژین، دژمان. [جینو]

ف: دژنام، دُشنام.

ع: سَب، شَتَم، خُتاء.

**خوسوسه‌ن**

ك: تارویه‌تی، تاییه‌تی. [به‌تاییه‌ت]

ف: وِژ، وِژَه، بویژه، سامه.

ع: خُصُوصاً، بِالْخُصُوص.

**خوسوسیه‌ت**

ك: سفته، جامه‌لوسی. [چاپلوسی، كلكه‌سوته]

ف: چاپلوسی، فروتنی، سیغود.

ع: تَمَلُّق، خُصُوصِیَة.

**خوسوف**

ك: مانگ‌گیران، مانگ‌گیران. [تاریك بونی - به‌شیتك یا

همه‌مو - روی مانگ.]

ف: ماه‌گرفت.

ع: خُسُوف.

**خوسوف**

ك: نوڤه‌پوون، نوڤه‌سار. [روچوون (وهك: داچوونی زوی.)]  
ف: فرورفتن. (زمین مثلاً.)

ع: خُسوف، خَسَف.

### خوب

ك: په‌ژاره، خەم، ئەنتو، خەفەت، دلته‌نگی، دلته‌نگ‌بوون،  
دلپروون. [كه‌سەر، مه‌بنه‌ت]

ف: آندوه، فَرَم، غَم، راخ.

ع: غُصَّة، غَم، هَم، حَزَن، شُجَا، شَجَن.

### خوسەر

ك: سەر‌خەر. [سەر‌پوژ]

ف: بَرْمَخ، پَرْمَخ، پَرْمَخیده، خودسر، فریده.  
(خود رأی)

ع: جَامِح، فُؤَيْت، مُفَاتات، خُرُوط، مُنْخَرَط، مَغْشَم،  
مُغْشَمِر، مُؤْتَمِر، مُسْتَهْج، مُسْتَبِد، مُسْتَقِل، مَاسِي،  
عَاصِي، مُسْتَوِزِي، مَغْرُور.

### خوسەری

ك: سەر‌خەری. [سەر‌پوژی]

ف: پَرْمَخِي، پَرْمَخِي. خودسری، فریدگی.

ع: جُمُوح، اِفْتِیات، خُرُوط، اِسْتِداد، اِسْتِقلال...

### خوشاردنه‌وه

ك: خو گوم کردن. [خو ڕن کردن، خو‌ه‌شاردان]

ف: خود پنهان کردن، پنهان شدن، خود گم  
کردن.

ع: اِخْتِفاء، اِسْتِتَار، اِسْتِغْشاء، تَغْطِي، تَكْمُن،  
اِكْتِمَان، اِكْتِمَاء، اِكْتِنَان، اِقْنَاب.

### خوشاردنه‌وه

ك: شەرمە‌کردن. [رو‌گیری، تەریقی]

ف: رو‌گرفتن، شرم کردن.

ع: اِحْتِجاب، اِسْتِغْشاء، تَخْفَر، اِسْتِحْيَاء.

### خوشانه‌وه

### خوشووع

ك: بروچکی، فروته‌نی. [ملکه‌چی، بچروکی]

ف: کوچکی، فروتنی، خاموشی.

ع: خُشُوع، خُشُوع.

### خوشه

ك: خوشه‌خوش. [خوش‌خوش: ده‌نگیکه (وهك: ده‌نگی

دزینی شیر.)]

ف: خُشْ خُشْ. (صدای دوشیدن شیر مثلاً.)

ع: شَخْب، أَشْخُوب.

### خوشیانه‌وه

ك: کوژیانه‌وه. [ه‌ل‌وه‌شانه‌وه]

ف: به‌هم‌خوردن.

ع: اِنْتِقاَض، تَقْوُض.

### خوشیلک

ك: خوشیل، خوشیلکه. [گیاه‌که له تیره‌ی «سفتیچک»،  
شیرداره و له کلکه‌ ریزی ده‌چیت، زۆر ره‌وان‌کهره، شیریش  
ده‌کات به‌ پەنر.]

ف: مَه‌ک. (علفی است از جنس سفتیچک،

شیردار، شبیه به دُم روباه، مسهل سختی

است، شیر را هم پنیر می‌سازد.)

ع: يَتَوَّع.

### وینه

### خوشیلکه — خوشیلک

### خوکردنه‌زیرناو

ك: زۆرتار‌پوین. [تولته‌خواردن]

ف: زیر آب رفتن.

ع: اِنْغَمَاس، اِرْتِمَاس.

### خو‌کوشتن

ك: خو‌له‌ناربەردن. [خو‌تیار‌دن، له‌خۆدان]

ف: خود‌کشتن، خود‌زدن، خود از میان بردن،

خود‌کشی.

ع: اِنْتِحاَر، اِلْتِدام.

### خوکیشانه‌وه

ك: کیشان. [بلا‌کردنه‌وه‌ی هەردوو دەست بە دەم

باریشکدانه‌ره.]

ف: کَهْزَه، کَهْزَه، مَنگ، مَنگیده، فَنجا، فَنج،

فَنجیدن، کَش واکش، لولیدن.

ع: تَمَطِّي، تَمَطِّي، تَمَدَّد. (تَمَدَّدُ الْأَعْصَابِ)

**خوگرتن**

[ک: هَزْگِر بورن]

ف: خوگرفتن.

ع: تَخْلُق، تَدَاب، اُنس، اَلْفَة.

**خوگرتن**

ک: خَوْداری، ورینگه. [خوگرتانه‌ره]

ف: خودگرفتن، خودگیری، خودداری.

ع: تَحْفَظ، تَرْحُن، اِمْتِنَاع، تَقْبُص، اِنْضِبَاط، اِحْتِرَاز.

**خوگرتن**

ک: خَوْدِستَن. [بوژانه‌ره، سه‌رووت و سامان پیکه‌رونان]

ف: خود گرفتَن، خودبستن، دارایی به هم

بستن، دارایی به هم رساندن.

ع: تَمُول، اِثْرَاء.

**خوگرتن**

ک: خَوْدِستَن، گَرسِیان، [گَرسِیان، مَهِین]

ف: بستَن، فِسرَدَن، بَستَه‌شدَن، اَنْبَستَه‌شدَن.

ع: تَخْتَر، تَرَوُب، اِنْجِمَاد.

**خوگیر**

ک: خَوِش‌ناشَا، زَوِش‌ناشَا. [هَزْگِر]

ف: خوگیر، زودآشنا.

ع: خَلِيق، اَنِيس، اَلِيف.

**خوگیری**

ک: خَوْداری، ورینگه. [خوگرتانه‌ره]

ف: خودگیری، خودداری.

ع: تَحْفَظ، تَرْحُن، اِمْتِنَاع، اِحْتِرَاز، اِنْضِبَاط.

**خوگیل‌کردن**

ک: خَوِیْگانه‌کردن. [خَوِ هَلَه‌کردن]

ف: خود دور کردن، خود بیگانه کردن.

ع: عَمَس، فُصَخ، تَعَامُس، تَعَامِي، تَعَامُش، تَغَابِي.

تَغَاغُل، تَجَاهُل.

**خول**

ک: گِیج، تَو، سَوِیر، خَوَل، چِرخ. گِه‌ریان. [زَر]

ف: چرخ، چرخه، گِیج، تاب، گردش، گردیدن.

ع: دَوَر، جَوَل، رَدَن.

**خول** ← **خول**

**خول** ← **خول**

**خولاسه**

ک: رَووت، پالک، پَدَتی، جِدوهدِر. [پوخته]

ف: وِیژ، وِیژَه، اَوِیژَه، بِیژ، بِیژَه، سَرَه، سارا، ژاو،

ناب، اَمَرغ، جَوهر، بَی‌درد، بَی‌آلایش.

ع: خُلَاصَة، خَالِص، لُب، لُبَاب، رُبْدَة، قُح، کُح،

صِرف، مَحْض، مُلَخَّص، فَذَلْکَة.

**خول‌خواردن**

ک: سَوِیرِخواردن، گِیج‌خواردن، مامانه‌گِیجی. [بارِه‌خولی]

ف: چرخیدن، چرخ‌زدن، گردیدن، گِیج‌خوردن.

ع: دَوَر، دَوَران، اِستَدَارَة، جَوَل.

**خولخوله**

[ک: خَوَلوَلو که (که به دَست دِه‌بَولِیَننه‌ره).]

ف: فَرَنک، چَرخو، پَهَنه. (که با انگشت چرخ

دهند).

ع: بُلْبَلَة، دَوَامَة.

وِیَنه

**خولخوله**

ک: کَوَلَه‌تَراش. [مَزارح (که پَدَتی پِیا دِه‌پِیَنه و دایده‌کوتن

ه‌تا بَولِیَننه‌ره).]

ف: فَرَوک، فَرَفَرک، فَرَموک، گَرَدنا، بادبِر، بادپِر،

بادفِر، بادافَره، بادافَره. (که با رِیسمان از دَست

دهند تا چَرخ خورَد.)

ع: خَذَرُوف، دَوَامَة، بُلْبَلَة.

وِیَنه

**خولدان**

ك: سورېدان، گيځدان. [چېرخدان]

ف: چېرخ دادن، گيځ دادن، گيجانندن، چېرخانندن.

ع: تدوير، اداره.

**خوله**

[ك: سووكه له ناوې «خوداموراد».]

ف: مخفف «خدا مراد» است.

**خوله**

ك: سورې. گهريان. [چېرخه. گهريان]

ف: چېرخ. گردش.

ع: دور، جول. حرّكة.

**خوليانهوه**

ك: سوريانهوه. گهريان. چېرخيان. [خولانهوه. گهريان]

ف: چېرخيدن، چېرخ خوردن، گيځ خوردن.

گردیدن.

ع: تدوير، استدارة، اجتيال، جولان، طوفان. حرّكة.

**خول**

ك: خول، خاك. (خاك نهرم) [گل]

ف: خُل، پلم، خاك.

ع: دُقّة، دُقّاقه، مُنْبَع، دَرْمَك، ثَرَاب.

**خولا**

ك: خولا، خوا. [په زدان، خدا (وشه يه كي كرماجيه).]

ف: خدا، يزدان. (كرماجي است.)

ع: إِلَه، الله.

**خولام**

ك: بڼه، بهرده، كه مېرېسه، زېږخړې. [كوټيله، بڼنده،

غولام]

ف: زهي، بُلون، بڼده، برده، دادو، لالا، زر خريد،

خواجه تاش. كوډك.

ع: عَبْد، غُلام، رَقِيق (ضد عَتِيق). وُلْد.

**خولامانه**

ك: زلف. [برج، بسك]

ف: زلف.

ع: وَفَرَة، فَرَوَة، فَرَفَرَة، لَمَة.

وینه ← پلټنه غاو

**خولام به چه**

ك: بهنده زاده، بهرده زاده. [نوكه زاده]

ف: زِيَدَك، لِيَتَك، كَوَدَك، غلام بچه،

خانه شاگرد. (اشاق)

ع: قُعَيْد، غُلام.

**خولام به كړدش**

ك: هيران. [مهريان]

ف: رَسْت، رَسْتَه، راسته، ستاوند، تارُمي، ايوان،

غلام كړدش.

ع: اِيوان، طارُمي.

**خولته**

ك: تِيكَه لِي. [تِيكَه لَو برون، نارينه برون]

ف: آميزش.

ع: خُلْطَة، اِخْتِلَاط، اِمْتِزَاج.

**خولته** ← سَفْتَه [چامه لَوو سي]

**خولخوله**

ك: كه پوره، خولوي، هڼگامه، قال، ههرا، زله، هورا.

[تېر]

ف: غُلْغُلَه، غُلْغُل، غوغا، شور، شورش، خلاش،

خَلالوش، خَلِيش، تَلاتوف، تَلَاج، هڼگامه.

ع: جَنْبَة، دَوْدَاه، ضَوْضَاء، هُرَاء.

**خولقي**

ك: خولك، خو. [روشت، خور]

ف: خو، خوي، فرخوي، خيم.

ع: خُلُق، دِيْدَن.

**خولك** ← خولقي

۱- له ده سنووسه كدا ناخوټيرتتهوه، به لام وادياره

«خولته» بيت. (ر - ر)

**خولك كردن**

ك: چرین. ناشنایی كردن. [بانگ كردن، داورت كردن]

ف: خو كردن. آشنایی كردن.

ع: دعوۀ.

**خولنجان**

ك: قوزيجان. [قزلنجان: گیاه كه.]

ف: خولنجان، خسرو دارو.

ع: خولنجان.

**خولوپانتهوه** ← **خولوپاش**

**خولوو** ← **خولخوله**

**خولووپاش**

ك: تلاش. [تالاندهوه، گهوزاندن]

ف: یوزاندن، غلتاندن.

ع: تمریغ، دَحْرَجَة.

**خولووپیان**

ك: تلیان، تلیاندهوه، تلواتل، خرته گل. [قلاسموه، گهوزان

(وهك: گهوزینی نهسپ و ولاخ و نازل له خاكدا.)]

ف: یوزك، یوزه، تلو، غلت، غلتیدن، تلو خوردن،

یوزك زدن. (غلتیدن اسب و الاغ و حیوانات در

میان خاك مثلاً.)

ع: كَتَل، تَمَرُغ، تَرُوغ، تَلْثَلْت، تَدَحْرُج.

**خولووپیاندهوه** ← **خولووپیان**

**خوله پوت**

ك: خوله پوت. [خاكو خول]

ف: خُل، خُل، خُل خاك، گرد خاك.

ع: حَشَوَاء.

**خوله پوت** ← **خوله پوت**

**خوله پوتی**

ك: خاك بازی. [خوله پوته، هدماموكی]

ف: خاك بازی.

ع: تَعَفَّر، اِنْعَفَار، اِعْتِفَار، اِسْتِحْثَاء، تَرَبُّب.

**خوله پوتی** ← **خوله پوتی**

**خوله ژان**

[ك: خوله ژان (سكئيشه يه كه به هوی خول خوارندهوه

په پيدا ده پیت.)]

ف: شکم درد. (شکم دردی است كه از خوردن

خاك تولید می شود.)

ع: حَقَّة.

**خوله كهوان**

ك: سه ریوان. [شورتی خهوشوخال پشتن.]

ف: كلجان.

ع: دَمَنَة، مَرَاغ.

**خوله كهوان** ← **خوله كهوان**

**خوله میتش** ← **بوول** [دشه يه كي كرماجیه.] [كرماجی است.)]

**خوم**

ك: ليله نگ. [خم، ههش: بهری گیاه كه، خام و بهنی پی

شین ده كه ن.]

ف: نیله، سدوس.

ع: نِيل، لِيلِج.

**خومار**

[ك: سه رتیشه ی پاش مه ی خوارندهوه.]

ف: خُمار، قُنْجَا.

ع: خُمار...

**خومار شكین**

[ك: سی پیاله شهرابی بهیانیان یا یتواران كه بوز لاهردنی

خومار ده پیتشن.]

ف: سهتا، خُمار شكین.

ع: مَصْحَاة، ثَلَاثَة غَسَاة.

**خومخانه**

ك: رنگره خخانه. [خخانه: دوكانی پهنگریژی.]

ف: رنگره خخانه.

ع: مَصْبَغَة.

**خومس**

ك: پهنگیهك. [پیتنجیهك (پهك بهش له پیتنج بهش.)]





**خُونَوَتَنِي ← خُونَاوَتَن****خُونَهَكِير**

ك: پَلپ. [خوته گرتوو، شل و ول]

ف: سُسْت.

ع: قَلع.

**خُونَهَكِير**

ك: كِنِفِي، يَاخِي، رَهْمَكِر. [سَلَكِر، سَهَرَبُزِيو]

ف: خُونَكِير، نَاغَرْمَان، يَاغِي، رَمُوك، رَمَنده.

ع: جَاغَل، نَاغَر، شَارِد.

**خُونَهَوَار**

ك: سَهَرَادَدَار. [خُونَهَوَار]

ف: خَوَانْدَه، خَوَانْدَه، بَاسَوَاد.

ع: عَالِم، قَارء، قَارِيء، مَقْرِي.

**خُووس**

ك: فِيس. [نَرم بَرَوَن لَه نَاو نَارِدَا]

ف: خُووس، خِييس، آغَار، آغَال، آغَارَش، آغَالَش.

فَرغَار، فَرغَارَش.

ع: نُقُوع، رُشُوف، مَرَاَسَة.

**خُووسَاتَن**

ك: فِيسَاتَن. [نَمَانْدَن، نَرم كَرْدَن لَه نَارِدَا]

ف: خُووسَاتَنِيْدَن، خِييسَاتَنِيْدَن، فَرغَارِيْدَن.

فَرغَارِيْدَن، آغَارِيْدَن، آغَالِيْدَن، سَرَشْتَن، بَه هَم سَرَشْتَن.

ع: نَقَع، رَشَف، مَرَس، مَرَث، مَغَث، لَت، جَبَل.

اِنْقَاع، ثَرثِيَة، ثَنَدِيَة، ثَبَلِيل، ثَشْرِيْب.

**خُووسَنِيَان**

ك: فِيسَنِيَان. [خُسْتَنه خُووس، خُووسَاتَن]

ف: خِييس گَزَاشْتَن، آغَار نَهَادَن، فَرغَار

گَزَاشْتَن....

ع: اِنْقَاع....

**خُووسِيَاك**

ك: فِيسِيَاك. [خُووسَار]

ف: خُووسِيْدَه، خِيْسِيْدَه، آغَرْدَه، آغَارِيْدَه،

فَرغَرْدَه، فَرغَارِيْدَه، فَرغَرْدَه، فَرغَارِيْدَه، رُفِيْدَه.

ع: مَرَسُوس، مَرَثُوث، مَغَثُوث، مَرَشُوف، مَنقُوع،

مَلتُوت.

**خُووسِيَان**

ك: فِيسِيَان. [خُووسِيَان، نَمَان]

ف: خُووسِيْدَن، خِيْسِيْدَن، رُفِيْدَن آغَارَش،

آغَارَش، آغَالَش، فَرغَارَش، سَرَشْتَه شَدَن.

ع: ثَمَرُس، ثَمَرُث، ثَمَغُث، ثَرَشُف، نَقُوع....

**خُووسِيَان**

ك: نَارَه كَرْدَن. [خَو دَرْدَان و عَارَه كَرْدَنه رِي زَوَر]

ف: خُوِيْدَن، خُوِي كَرْدَن.

ع: نُجْد.

**خُووَك**

ك: بَه رَاز، مَالُوس. [وَه رَاز، گَاكُور]

ف: خُوَك، گُرَاز، وَرَاز، بَغَرَا.

ف: خَزِيْر، قَبَاع، هِلُوف.

وِنَه

**خُووناو**

[ك: نَاو قَاوَرْمَه]

ف: خُوْنَاو. (آب قَاوَرْمَه)

ع: مَاءُ الْحَمِيْس.

**خُووناوَه**

ك: خُوِنَاوَه، هُوِنَاوَه. [(نَو نَارَه لَه كَاتِي سَوَرْتَاَنِدَا لَه

دَارِي تَه رِ دِيْتَه دَهَر)]

ف: سَرَشَك. (آبِي كَه هَنگَام سُوخْتَن چُوَب تَر

بِيروَن مِي رِيْزَد.)

ع: نُسِيْس، دُمَاع.

**خُووناوَه**

ك: خُوِنَتَار، خُوِنَاوَه. [(اَشِيْرَه كِي سَوَر يا رَمَشَه كَه قَه دِي

دَرَه خَت دَهَرِي دَهَات.)]

ف: خونابه، (آبی سرخ یا سیاه که از تنه‌ی درخت بیرون آید).

### خَو وِیل کردن

ل: خَو هَلَه کردن. [خَو گِیل کردن]

ف: خود ویل کردن، خود بیگانه کردن.

ع: تَغافل، تَجاهل، تعامی.

### خوهت

[ل: خَوَت]

ف: خودت.

ع: اَنْتَ، نَفْسَكَ.

### خوهر

ل: خوهره‌تار، رَوَچیار، خوهرشی. [خَوَر، رَوَر، هه‌تار]

ف: خَوَر، مهر، هور، لیو، روز، خَرشا، خَرشاد،

خورشید، آفتاب، آفتاو، آف.

ع: شَمس، جَوْناء، نِکاء، بَیضاء، مَها، غَوَرَة، غَزالَة، شارق، یوح. (الْیَئِزُّ الْأَعْظَم)

### خوهر

ل: خوهره‌اس، خوهراک، خوهرده‌منی، خَوَرَد. [خواردن: نه‌وی ده‌خوَرِیت.]

ف: خَوَر، خورَدنی، خورا، خواره، خوال، خوراک.

ع: اُکَل، غِذاء، طَعام، قُوت.

### خوهر

ل: بخوهر، خَوَرَنه. (ناخوهر) [بَخَوَر: نه‌وی ده‌خوات.]

ف: خور، خوار، خورنده.

ع: اُکَل، شارب.

### خوهرناوا

ل: بُئِراهِ. [رَوَچیه: ده‌می خَوَر ناراویرون.]

ف: شبانگاه، ایوار.

ع: غُروب، مَغْرِب، کُروب، مَساء، مَلئَة، اَصیل.

### خوهراس

ل: خوهر، خَوَرَد، خوهراک، خوهرده‌منی. [نه‌وی ده‌خوَرِیت.]

ف: خَوَر، خورا، خواره، خوال، خورَدنی، خوراک.

ع: اُکَل، غِذاء، طَعام، قُوت.

### خوهراک

ل: خوهراس، خوهرده‌منی، خَوَرَد. [نه‌وی ده‌خوَرِیت.]

ف: خَوَراک، خَوَرش، خَوَر، خورا، خوال،

خوالی، خورَدنی، رَنجال.

ع: اُکَل، نُزَل، اُکَلَة، نُزَلَة، طَعم، طَعمَة، طَعام،

عَلاس، غِذاء، مَعاش، عَیش.

### خوهراکِی

ل: خوهرده‌منی. [نه‌وی بو خواردن ده‌شِیت.]

ف: خورَدنی، خوراکِی.

ع: طَعام، غِذاء.

### خوهرانگاز

ل: خوهرزده. [تارانگاز، هه‌تاربردور]

ع: مُشَمَّس، مُشَمَّس.

### خوهردان

ل: خوهره‌تاودان. [به‌خَوَرَدان: خستنه بهر هه‌تار.]

ف: آفتاب‌دادن.

ع: اِشْرار، تَشْرِیر، تَشْرِیق، تَشْرِیَة، تَشْمِیس.

### خوهرشت

ل: خوهراکِی، پَنخوهر، نان‌خوهرشت. [پَنخَوَر: نه‌وی به

نانه‌ره ده‌خَوَن.]

ف: خَرش، خورش، خوراک.

ع: اُدام، صِباغ.

### خوهرشی-رَوَچیار

### خوهرشیدی

[ل: نامرازی په‌رچه‌ره‌وی رووناکی.]

ف: خورَشیدی، نورافگَن.

ع: عَکاسَة.

### خوهرنشین

ك: روژنشین. [روژنارا]

ف: باختر، روزنشین.

ع: غرب، مغرب.

**خوهر نه‌وه‌زان**

ك: نسا، نسرم، سیور. [نزار، به‌رسی‌به‌ر]

ف: نسا، نسا، نسا، سایه.

ع: مقننه، ظلیل.

**خوهر وه‌زان**

ك: خوهرگیر، خوهرتار. [به‌روژ، به‌روژچه]

ف: بتو، آفتاب‌گیر، آفتاب‌رو.

ع: میشارق، مضحاح.

**خوهر وه‌زان ← خوهره‌لات**

**خوهره**

ك: پورته‌ك. گفت، ریژه. [خوهر، گولی]

ف: خوهره، لوری، پیسی. کوفت.

ع: اكلة. جذام.

**خوهره‌تاو**

ك: خوهر، روژ، روژیار. [خوهر، هه‌تار]

ف: هور، لیو، زو، زاو، زاب، مهر، آف، آهو،

قُباس، خُرشا، خُرشاد، خورشید، آفتاب، روز.

ع: شارق، نكاه، جَوْناء، بَيْضاء، یُوح، بِراح، مَهاة،

غَوْرَة، غَزَالَة، شَمْس. (الْفَيْزُ الْأَعْظَم)

**خوهره‌زرد**

ك: به‌رتیوار. [روژداگه‌ران، عدس]

ف: آفتاب‌زرد، ایوار.

ع: عَصِر.

**خوهره‌زرد**

ك: خوهرتاوا. [روژپه‌ر]

ف: شبانگاه، خورزرد، آفتاب‌زرد، نشستن

آفتاب.

ع: دَكْف، طَفاف، طَفَل، طُفول، أَصِيل، تَطَرُفُ

الشَّمْس.

**خوهره‌لات**

ك: خاوه‌ر. [روژمه‌لات]

ف: بتو، خاوَر، خوراسان، خراسان.

ع: مشرق، مطلع، مطلع.

**خوهرزگه**

ك: كاشكای، كاشكدا. نارات. [خوژیا. دلخواز]

ف: كاش، آندیک، آندیکه، باشدكه، آرزو.

ع: لیت، لعل، عسی. تَمَنِي، تَرْجِي، تَوَقُّع.

**خوهرزگه!**

ك: به‌زه، خوشا! [به‌به‌ها، چ خوشه!]

ف: زها، زهی، زه، خوش، خوشا، بها، نیکا!

خَنَك!

ع: طوبی، واهآ، حَبْذا، مَرَحَبَا

**خوهرزگه‌بردن**

ك: نارات خواستن. [خوژگه‌پی‌خواستن (نیره‌یی و چار

تیرپین له روی خوشه‌ویستیه‌ره.)]

ف: یژهان، پژهان، آرزو. (حسد بردن از روی

محبت)

ع: غِبْطَة.

**خوهرش**

ك: ساق، چاخ، وش، درس. [ساخ]

ف: خوش، وش، به، خوب، درست، دوروز.

ع: سالم، صَحِيح.

**خوهرش**

ك: خاس، قه‌شنگ، به‌خ. [باش، چاك]

ف: خوب، نیک، زه، زیبا، زیبان، نیکو، بیژه، خه،

غدير، براه، خوش، وش، كش، شگرف، اشگرف،

ونشت، خویش، به، بَخ.

ع: حَسَن، طَيِّب، جَيِّد، بَهي، بَهيچ، عَبقَرِي، خَير.

رَغْد، رَغِيد، سَعْد، سَعِيد، مُبَارَك. حَبْذا.

**خوهرش**

ل: بامزه، خرمهزه، گوارا. [به تام، نوش]

ف: خوش، وِش، بامزه، گوارا.

ع: لَذَّ، لَذِيذ، شَبِي، هَنِيء، مَرِيء.

**خودش**

ل: سیم، ده ساژ. [ژاکار]

ف: خوش، افسرده، پَرْمُرده، نَسْت خوش.

ع: ذَاوِي، ضَامِر، مُتَخَوِّش.

**خودشا**

ل: خویزگه! [به به، چ خوشه!]

ف: خوشا، بها، نیکا، زها، خُنْکَا، خوش!

به! نیک! زه! خُنْک!

ع: طُوبَى، وَاها!، وِها!، مَرْحَبَا!، حَبْذَا!

**خودش ناشنا**

ل: خوگیر، خوش گورز. [هوگر]

ف: خوش آشنا.

ع: اَلُوف، خَلِيق.

**خودشان**

ل: خوش هاتن. [به خیر هاتن]

ف: خوش آمدن، وِش آمدن.

ع: خَيْرَ مَقْدَم.

**خودشامده**

ل: سفته. [مه رای کردن، ماستار کردن]

ف: سیغود، آشمالی، خوش آمد.

ع: تَمَلَّق، مُدَامَنَة.

**خودشاو**

[ل: خوشاب: ناری میوژ و میوهی وشکی خورسار.]

ف: خوشاب، خوشاو، خَنشاب.

ع: نَقِوع، نَقِيع، مُنْقِع.

**خودش نه نام**

[ل: شوخوشه نگ، بالاته مام]

ف: خوش اندام.

ع: رَشِيق.

**خودشباد**

ل: خوششان. (موارهك بی) [پیروزیایی]

ف: خجسته باد، فرخنده باد.

ع: ثَبْرِيك، تَهْنِيَة.

**خودشباور**

ل: زورباور. [دلساف]

ف: خوش باور، زودباور.

ع: مِيقَان.

**خودشبه خت**

ل: خوش نگیں، ناچارپاک، ناچارو روشن، خوش تامه د.

[به ختیار، به ختیره]

ف: خوش بخت، نیک بخت، بختیار، نیک اختر،

ریک، هرات، به روز، خوش نگیں، خوش آمد.

ع: سَعِيد، بَخِيْت، مَبْخُوْت، ذُو الْبَخْت، مَحْظُوْظ.

**خودشبه خت!**

ل: خوش نگیں! [به ختیره! (به شیوهی بانگ کردن).]

ف: ریک!، ریگ!، ویگ!، ای خوش بخت!، ای

خوش اختر! (بر سبیل خطاب)

ع: وَبَحَا!

**خودشبه ختی**

ل: خوش نگیں، ناچارپروشنی. [به ختیار، شانس]

ف: آرمگان، هراتی، فیروزی، خوش بختی،

نیک اختر، بختیاری به روزی.

ع: سَعَادَة، حَظ.

**خودشان**

ل: خوش، خوشباد. (موارهك) [پیرو]

ف: خَجَسْتَه، فرخنده.

ع: مُبَارَك، مِیْمُون.

**خودشحال**

ل: دلشاد، خوشنود، خوش ده ماخ، به کدیف، به ده ماخ،

شادمان. [دلخوش]

ف: شادمان، دلشاد، شادان، شاد، خوشنود،  
خرسند، خُرَم، خوش جاوَر.

ع: مَسرور، فرِه، فَرَح، مُفَرِّح، مَرِح، بَهيج، نَشيط،  
مَشعوف، غَضِب، غاضبي، مُنَبِّط.  
**خودشعالي**

ل: دلخوَشی، شادمانی، خوشنودی، خوَشی،  
خوَش ده ماخی، شکوفه، شکوفیانده. [شادی، دلشادی]  
ف: شادمانی، دل شادی، شادانی، خوشنودی،  
خوش جاوری، خُرَمی، خرسندی، زیغ، کاغک.

ع: سَرَّة، فرِه، فَرَح، مَرَح، بَهجَة، نَشاط، شَعَف،  
غَضَارَة، شَمَق، شَمَاقَة، طَرَب، عَشْرَة، اِنْبِساط،  
سُرور.  
**خودشخو**

ل: خوَش ده فتار. [ناکار باش]  
ف: خوش خو، وَشخو، گَشخو، خوش رفتار.  
ع: فاکه، فکِه، لَبِيق، لَبِق، اُنيس.  
**خودشخوان**

ل: رهشوان. [وَشه يه کی گوزانيه.] [گورانی است.]،  
نارازه خوَرين. [گوزانييتر]  
ف: خوش خوان، وَشوان، نَواگر، خُنیاگر،  
آوازخوان.

ع: مُغْنِي، نَعُوم، ناخِم.  
**خودشخوهر**

ل: خوَش خَوْرَاک. [کەسێ کە خَوْرَاکێ باش دهخوا.]  
ف: خوش خوراک.

ع: نَبِيق.  
**خودش خوَش!**

ل: به خهخ!، تهها! [به بهها!]  
ف: خوش خوش!، وخوخ!، وهوه!

ع: بَخَبِخ!  
**خودش ده ماخ** ← **خودشعالي**  
**خودش پروو**

ل: شوخ، رووگشاد، روواز، خهه ران. [رووخوش]  
ف: خوش رو، گشاده رو، شادان، شوخ، خندان،  
رو باز.

ع: بَشوش، فرِه، قاره، بَطَر، فکِه، فاکِه، طَلِيق،  
نَشيط، ناشط.  
**خودش پروویی**

ل: رووگشادی، خهه رانی. [رووخوَشی]  
ف: خوش رویی، گشاده رویی، روبازی، خندانی،  
شادانی.

ع: بَشاشَة، طَلَاقَة.  
**خودشرفت**  
[ل: خوَش بهوت (بو نمونه: نه سپی خوش بهوت.)]  
ف: خوش رفتار. (اسپ مثلاً).

ع: جَوَاد.  
**خودش رهفتار**  
[ل: ناکارچاک]  
ف: خوش رفتار، وَش رفتار، گَش رفتار،  
گَش رفتار.

ع: حَسَنُ السُّلُوك.  
**خودش رهفکاری**  
[ل: ناکارچاکی]  
ف: خوش رفتاری....

ع: حُسْنُ السُّلُوك.  
**خودش زوان**

ل: شیدین زوان، شه کەر راز، شوخ. [زمان خوش، شه کرلینو]  
ف: شوخ، شنگول، خوش زبان، شیرین زبان.

ع: ظَرِيف، مَلِيح.  
**خودش سرشت**

ل: پاک سرشت. [به ختیار، ره سن]  
ف: خوش سرشت، پاک سرشت، شمال.  
ع: سَعِيد.

## خودشسر

[ك: ملدر، گوترايدل (رهك: نهسپی خوشسر.)]

ف: خوشسر. (اسپ مثلاً.)

ع: خَوَار، مطواع، طَوْعُ الْعِنَان، خَوَارُ الْعِنَان.

## خودش کردن

ك: دوزس کردن، دهرهاردن. [ناماده کردن (ی زوی بر]

کشتوگان.]

ف: درست کردن. آپسته کردن، آماده کردن.

(زمین برای زراعت)

ع: قَهِيَّة، اِحْيَاء.

## خودش گهره کپوون

[ك: خوشریستن]

ف: دوست داشتن.

ع: عِلْق، عُلُوق، عِلَاقَة، هَوَى، مَحَبَّة.

## خودش نسه

ك: خوش گشت. [زمان شیرین، شه کرلیتر]

ف: شیرین سخن.

ع: أَدِيب، قَصِيب، مَلِيحُ الْبَيَان.

## خودش لینه هاتن

[ك: نابدل بورن]

ف: دوست نداشتن.

ع: كَرَامَة، نَفَرَة.

## خودش لینه هاتن

[ك: به دل بورن]

ف: دوست داشتن.

ع: رَغْبَة، مَحَبَّة.

## خودش مامله

ك: خرهش داریست، خرهشخو. [سهودا خوش، خوش

## مامله]

ف: خوش دادوستد، خوشخو.

ع: لَيْن، سَهْلُ الْمُعَامَلَة. اُنَيْس.

## خودشهزه

ك: خوش. [به تام]

ف: خوش مزه.

ع: لَذَّ، لَذِيذ، شَهِي.

## خودش نگینی

ك: خوش به ختی، خوش نامه د. [به ختاری، به خته وهری]

ف: شگون، خوش بختی، خوش نگینی، خوش

آمد.

ع: يُمْن، سَعَادَة، اِقْبَال.

## خودش نوود

ك: شادمان، شاد. [خوشحال]

ف: حُرْم، شاد، شادان، شادمان، خُرسند،

خوشنوود.

ع: فَرَح، فَره، مَسرور....

## خودش نوودی

ك: شادمانی. [خوشحالی]

ف: خوشنوودی، خُرسندی، حُرْمی، شادانی،

شادمانی، شادی.

ع: فَرَح، فَره، عَشْرَة، نَشَاط، اِنْبِساط....

## خودشه

[ك: زمان خوشی]

ف: خوش گوئی، خوش زبانی، شیرین زبانی.

ع: لَيْئَة، مَلَايَمَة، حُسْنُ الْكَلَام.

## خودشه

ك: شیرین. [پیشه خومه] [خوشه، شیرین (پیشه خوشه:

دهنکی شیرینی هه دئی میوه.)]

ف: شیرین.

ع: حُلُو.

## خودشه

ك: خوش کریاک. [خوشه کراو (پیتستی دهباخی کراو)]

ف: خوشه، پرداخته. (پوست دباغی شده)

ع: سَبِت، مَدْبُوع.

**خودشه**

ك: ناماده. [ساز، ته یار (قبری شیلراو و ناماده کراو).]

ف: آماده. (گل آماده شده)

ع: مُتَلَبَّد. (طین مُتَلَبَّد)

**خودشه** - تَفَلَق (چیشته خودشه)

**خودش هاتن**

ك: خورشاتن. [به خیرهاتن]

ف: خوش آمدن، وش آمدن.

ع: لُهْنَه، خَیْر مَقْدَم.

**خودشه خانه**

ك: دِوَاخانه، (دِوَاخ خانه) [خوشخانه، دِباغخانه]

ف: پیرایش خانه.

ع: مَدِیغَه.

**خودشه کردن**

ك: ناماده کردن. [ته یار کردن (ی زوی بۆ کشتو کال).]

ف: آماده کردن، آبسته کردن. (زمین برای

زراعت)

ع: اَحْیاء، تَهْیِئَه.

**خودشه کردن**

ك: دِوَاخی کردن. [دِباخی کردن (وَك: خُوش کردنی

پِست).]

ف: پیراستن، پرداختن. (پوست مثلاً).

ع: دِباغَه.

**خودشه و برون**

ك: خاسه برون. [چاك برونه، ساپِیرون]

ف: دِرواخ، بهی، بهبود، بهبودی، بهشدن،

خوب شدن، بهبودشدن، تندرست شدن.

ع: بُرَه، بُرَو، شِغَاء، اِشْتِغَاء، اِفَاقَه، نَقَه، نَقَوَه،

اِنتِقَاه، صِحَّة، اِندِمَال، اِلْتِمَام، اِلْتِمَام.

**خودشه ویس**

ك: نازار، دَرس، نازدار. [خوشه ویست، نازیز]

ف: پرویز، دوست.

ع: حَبِیب، مَحْبُوب، حَبِّ، وَدَّ، عَزِیز، خَدَن، خَلِیل،

وَلِی، صَدِیق. مُسْتَحَب.

**خودشه ویسی**

ك: نازاری، نازداری، دَرس. [خوشه ویستی]

ف: پرویزی، مهر، مهربانی، دوستی.

ع: مَحَبَّة، مَوَدَّة، خِلَّة، هَوی، عِزَّة، وَجَافَه،

مَحْبُوبِیَّة، اِحْتِرَام.

**خودشی**

ك: شُكُوفَه، شُكُوفِیَانَه، خُوشنودِی، شادی، شادمانی.

[خُوشعالی]

ف: خوشی، وشی، گُشی، زِیغ، کَاغَک، شادی،

شادمانی، خُرمی، خُرسندی، خوشنودی.

ع: قَرَح، شَعَف، شَعَف، سُرُور، مَسَرَّة، اِنْبِساط،

نُشاط، رَغَد، رَغِید، رَغَادَه، رَفَاقَه، رَفَاقَه، رَغَس،

حُبُور، حَبَرَه، نَعِیم، عَشَرَه، طَرَب، سَعَادَه.

**خودشی**

ك: خاسی. [باشی، چاکی]

ف: خوشی، وشی، خوبی، نیکی، بهی، نیکویی.

ع: حُسْن، خَیْرِیَّة.

**خودشی**

ك: تندرستی. [لهشخای، تندرستی]

ف: خوشی، شَهَنَد، بهبودی، بهی، خوبی،

دِرواخ، درستی، تندرستی.

ع: صِحَّة، سَلَامَه.

**خودشی**

ك: مه زه داری. [به له زتی]

ف: رُبوخه، خوشی، وشی، با مَرگِی.

ع: لَذَّة.

**خودشی خودشی**

ك: شادی، شادمانی، پله زیقان. [به زمهره زم، که یف]

ف: خوشی خوشی، شادی، شادمانی، خُرمی.

ع: مَسْرُوءٌ، فَرَحٌ، شَعْفٌ، رَغْدٌ، شَطَا، اِنْسِطَا، شَخَفٌ.

### خوهشی‌ودشی

ل: خوهه‌پرسی، هه‌وال‌پرسی. [خه‌به‌پرسی، به‌سه‌کرده‌هه]  
ف: خوششی‌ودششی، خوششی‌وزششی.  
(خبرپرسی)

ع: اِسْتِخْبَارٌ، اَلْهَوَاءُ وَ اَللَّوَاءُ، كَيْفَ حَالُكَ.  
خوهه‌م

[ل: خۆم، من]

ف: خودم.

ع: آنا.

### خوهه‌مان

[ل: خۆمان، یتیم]

ف: خودمان.

ع: ئهن.

### خوهه‌مانی

ل: خوئی. [خۆم، خۆمانی (به‌رامبه‌ری «بیگانه»)].

ف: خودمانی. (ضد «بیگانه»)

ع: اقارب، احباب، محرم.

### خوهه‌ن

[ل: خوئنده‌هه]

ف: خواندن، واندن.

ع: قِرَاءَةٌ، سِرَاسَةٌ، تِلَاوَةٌ، اِنْشَاد.

### خوهه‌نن

ل: چرین، ناواز خوه‌نن. ناواز. [گۆزانی‌وتن. گۆزانی]

ف: خواندن، واندن، سرودن، سراییدن. سرود،

سروش، سُرایش، آواز، آهنگ.

ع: نَعْمَةٌ، رَنَمٌ، تَرَنَمٌ، غَرْدٌ، تَغَرْدٌ، سَرْدٌ، سِرَاد.

### خوهه‌نن کوتر

ل: گمانن، گرمائن. [گمه‌کردنی کوتر]

ف: خواندن کبوتر.

ع: هَدَن.

### خوهه‌نن که‌له‌شیر

ل: قووقانن. [قروقه کردنی که‌له‌باب.]

ف: بانگ خُروس، آواز خُروس.

ع: صَقَاعٌ، رُقَاءٌ، صُدَاح.

### خوهه‌تنه‌وه

ل: واخوین، دووباره‌خوین. [دوویات کرده‌هه، وتنه‌هه]

ف: بازخواندن، دوباره خواندن.

ع: تَكَرَّارٌ، تَكْرِيرٌ، اِنْشَاد.

### خوهه‌لخستنه‌وه

ل: هه‌لپه‌پرده‌پ. [هه‌لپه‌ز و دابه‌ز]

ف: شلنگ، بَر جستن، وِرجهیدن.

ع: تَعْلَمُ، تَرْقُصٌ، وَثُوبٌ.

### خوهه‌لکردن

ل: چاله‌ه‌لکردن، داینه‌ه‌لکردن. [چاک به‌لادا کردن، قورل

هه‌لکردن]

ف: دامن بالا‌زدن، دامن به‌کمر‌زدن، دامن

بالا‌کشیدن، خود آماده کردن.

ع: تَشْمُرٌ، اِنْشِمَارٌ، تَشْمِيرٌ، تَقْلِيصٌ.

### خوهه‌لکیش

ل: فیزکر، به‌خکر، لاف‌لیدن. [که‌سی که به‌خوی

هه‌لده‌نی.]

ف: بالنده، باد‌پَر، باد‌پَران، باد‌بَر، گزاف‌گو،

لاف‌زن.

ع: قِيَاسٌ، فَيَاسٌ، رُكَّاحٌ، نَفَّاحٌ، طِرْمَادٌ، صَلِيفٌ،

مُتَفَاخِرٌ، مُتَعَاظِمٌ.

### خوهه‌لکیشان

ل: فیز، لاف، به‌خ، فیزکردن، لاف‌لیدن. [به‌خو

هه‌لگوتن.]

ف: بالیدن، بالودن، لافیدن، لاف‌زدن، باد‌پَرانی،

خودستایی، گزافه‌گویی، ناییدن.

ع: تَفْيِيشٌ، تَنْفِيجٌ، تَهْوُوقٌ، تَعْمُنٌ، تَزْنِجٌ، ثَبَاجٌ،



تَنَاجُجٌ، اِكْتِبَاءٌ، اِنْتِفَاجٌ، طَرْمَذَةٌ، اُنْيَةٌ، اِنَانِيَّةٌ،  
تَفَاخُرٌ، تَعَاظُمٌ، صَلَفٌ، مُبَاهَاةٌ، اِفْتِخَارٌ، تَكَبُّرٌ.

**خوهی**

[ك: خوی، نمر]

ف: خود، خوددش، خویش، خود، او.

ع: نَفْسُهُ، هُوَ.

**خوهی دا زهویا**

ك: خوهی کوتا زهویا، خوهی دا به زهویا. [خوی به زهویدا  
دا.]

ف: خود را زمین زد.

ع: وَحَفَ، تَلَبَّدَ.

**خوهیزا**

[ك: قدی ناكات.]

ف: باشد.

ع: ....

**خوهیشك**

ك: هاو شیره. [خوشك]

ف: خواهر، خوه، هم شیره.

ع: أُخْتُ، صَنِوَةٌ، شَقِيقَةٌ.

**خوهیشك به خوهیشك**

ك: خوهیشكه ر خوهیشك، ژن به ژن. [خوشك به خوشك (خوشك  
له یه كتر ماره كردن).]

ف: خواهر به خواهر. (خواهر خود را به  
همدیگر بدهند.)

ع: ثَجَابٌ، شِغَارٌ.

**خوهیشكهزا**

[ك: خوشكهزا: منائی خوشك.]

ف: أَخَذَرُ، خواهرزاده.

ع: وَلَدُ الْأُخْتِ. (ابْنُ الْأُخْتِ، بِنْتُ الْأُخْتِ)

**خوهیشكه و خوهیشك** ← **خوهیشك به خوهیشك**

**خوی**

ك: خوا. [مدك، نمك]

ف: نمك.

ع: مِلْحٌ.

**خوی**

ك: خویداری، نیگاداری، خیتوت، نیتوت. [ناگاداری کردن]

ف: نگه داری، پرستاری.

ع: خِدْمَةٌ، حَضَانَةٌ.

**خویاری**

ك: خوی، خیتو، خیتوت، نیتوت، خویداری، نیگاداری،  
به خیتو. [ناگاداری کردن]

ف: نگهداری، پرستاری.

ع: خِدْمَةٌ، حَضَانَةٌ، مُحَافَظَةٌ، مُرَاقَبَةٌ، خَوْلٌ، تَرْبِيَةٌ.

**خوی خراو**

[ك: خوری خراپ]

ف: جین، جلواد، خوی بد.

ع: ذَمِيمَةٌ، سَوْءُ الْخُلُقِ

**خویداری** ← **خویاری**

**خویرایی**

ك: مفت، هدر. [خویرایی، به لاش]

ف: رُب، مُفَت، شَفَت، رایگان.

ع: مَجَانِي.

**خویری**

ك: ددله، ویلان، دهر به دهر. [بیکاره]

ف: اَزْكَان، ویلان، نر بذر.

ع: خَاسِي، كَاهِل، هَائِم، مُهْمَل.

**خویر**

ك: زوقم. [سیخوار، نالشت]

ف: زیز، پز، سرماریزه.

ع: صَنْقِع، سَقِيط.

**خویش** ← **یه خ**

**خویش**

ك: وابسه، كس. [خزم]

ف: خویش، خویشاوند، اوبس، پیوند.

ع: قوم، قبیلة، قریب. (أقرباء)

**خویشی**

ل: وابه‌سبی، به‌سه‌گی. [خزمايه‌تی]

ف: خویشی، خویشاوندی، بستگی.

ع: قرابة، مقربة، دناوة، قومیة، نسبة.

**خوینک**

ل: خاون. [خیر، خارن]

ف: خاوند، خداوند.

ع: رب، صاحب.

**خوینکل**

ل: پاره‌لکەر. [پارکەر، کلافه‌گر]

ف: چرخه، چهره، کلافه، کلابه.

ع: حَالَة، دُولَابُ الْمَغْرَل.

وینده - پاره‌لکەر

**خوینل**

ل: تیل، چارگیر. [خیل]

ف: لوچ، کوچ، کوج، کاج، کاج، کاژ، کلاژ، کلاژه،

گشته، کشته، کُلیک، کلیک، کلاذه، شاه‌کال،

چشم‌گشته.

ع: أَحُول، أَقْبَل.

**خوین**

ل: هون. [خون، خین]

ف: خون، پزند.

ع: دَم، دَم، نَجِيع، غَبِيط، نُعْمان.

**خوین**

ل: چر. [ناوازه‌خوین، گوزانی‌خوین] [ویژ، بیژن‌پاشگره. (به

ته‌نیا به کار ناهینریت.)]

ف: خوان، خواننده. (مفرد استعمال نمی‌شود.)

ع: قاري، قارئ.

**خوین**

ل: کوشتار، کوشتن. [خوین‌رشتن، مراندن]

ف: کُشتار، کُشتن، آدم‌کشی، خون.

ع: قتل.

**خوین**

ل: خوینبایی. [قهره‌بووی خوینی مردروی کوژرار.]

ف: خون، خون‌بها، سَرَبها.

ع: دية، شفق، أرش، قصاص.

**خویناو**

ل: ناواقارمه. [ناری گوشتی هه‌لگیراو.]

ف: خوناب.

ع: ماءُ الْحَمِيس.

**خویناولین**

[ل: خه‌لتانی خوین]

ف: خون‌آلود.

ع: دَام، مُدْمَى، مُدْمَى. (مُلَطَّخ بَدَم)

**خویناوه**

ل: خوناوه، هوناره، شیر، زارار. [تهو کەفه‌ی له کاتی

سروتاندا له داری ته‌ر دیتته‌ده‌ر.]

ف: سرشک. (کفی که از هیزم تر هنگام

سوختن بیرون می‌آید.)

ع: نَسِيس، دُمَاع.

**خویناوه**

ل: خوناره، هوناره. [شیره‌ی‌کی سورره که له دره‌خت -

ره‌ک دارتور - دیتته‌ده‌ر.]

ف: خونابه، سرشک، (لعاب قرمزى که از

درخت توت مثلاً می‌آید.)

ع: دُمَاعَة، خُدَاة، صُغُور.

**خوینبایی**

ل: خوین. [قهره‌بووی خوینی مردروی کوژرار.]

ف: خون‌بها، سربها.

ع: دية، أرش، شفق، غيرة، قصاص.

**خوینبدهس**

ل: خوین‌ویسانن. [وه‌ستان‌دن خوین. (به‌ریه‌ست کردنی

خوین.)]

ف: خون بستن. (جلوگیری از آمدن خون)

ع: ارقاء، سَد، مَنع.

### خوینبەس

ك: خوین سازی. [خوین خوش کردن (وازهینان له تۆلەسەندنەر، له بەرامبەر پارە یا کالۆ...)]

ف: خون بست. (صلح کردن قصاص بر نقد یا جنس)

ع: صَلَح.

### خوین جگەر

ك: خوین دڵ. خوسە. [خەموخەفەت (ئیدیۆمە).]

ف: خون جگر، خون دل، اندوه. (کنایه است.)

ع: غَم، هَم، غُصَّة.

### خوینخوا

ك: خوینرەس. [خاوەن خوین]

ف: خون خواه، خون رەس.

ع: ثائِب، وَلِي، وَلِي الدَّم.

### خوینخواویی

ك: خوینسەن. [دارا کردنی تۆلە ی کۆژار.]

ف: شلە، خون خواهی.

ع: ثائِب، ثَوْرَة، قِصاص.

### خوینخواوە

ك: خوینی، خوینکەر، پیاو کۆژ. [خوینپێژ]

ف: ترخون، خون خواه، خون ریز، آدم کش.

ع: سَفَاك، جَانِي، فُتَاك، قَاتِل.

### خوین دڵ

ك: خوین جگەر، خوسە. [خەموخەفەت (ئیدیۆمە).]

ف: خون دل، خون جگر، اندوه. (کنایه است.)

ع: مُهَجَة، دَمُ الْقَلْب، هَم، غَم.

### خوین دەماخ

[ك: خوینی لووت]

ف: خوا، خون دماغ.

ع: رُعَاف.

### خوین پژان

[ك: خوین رشتن، كوشتن]

ف: خون ریختن.

ع: اِرَاقَة، اِفَاحَة، سَفَك.

### خوینرەس

ك: خوینخوا. [خاوەن خوین]

ف: خون رەس، خون خواه.

ع: ثائِب، وَلِي، وَلِي الدَّم.

### خوین سیلۆهەش

[ك: بەقەم (كەتێریەکی بەناریانگە).]

ف: شایان، سنانقه، خون سیاووش،

خون سیاوشان. (صمغی است معروف.)

ع: دَمُ الْأَخْوِين، عِرْقُ الْحُمَرَة، دَمُ الثَّعْبَان، عَنَدَم.

### خوینکەر

### خوینکا

[ك: قەساجانە، شۆینی كوشتن.]

ف: دۆژند، خونگاه.

ع: مَقْتَل، مَسْلَخ.

### خوینگرتن

[ك: خوین بەردان، كەلەشاخ گرتن]

ف: رگ زدن، خون گرفتن.

ع: فَصَد.

### خوینگرسیاك

ك: لەگرە. [خوینی مەبێر]

ف: خون بسته.

ع: جَسَد.

### خوینگیر

[ك: خوین بەردەر]

ف: بَراغ، رگ زدن، خون گیر.

ع: فَصَاد، حَجَام.

### خوین هاتن

[ك: پژان، خوین بەربوون (ی لووت یا برین).]

ف: خون آمدن. (از دماغ یا از زخم)

ع: ئزو، ئزف، ئفوح، انشعاع.

### خوینه خوی

ك: خرنخوا: دواكارى تۆلەي كۆززار.

ف: كُشَنده. خون خواه.

ع: قاتل. قائد، قاص، مُستَقص، ثائر.

### خویتی

ك: خوینكەر، خوینخواهر. [پیاوگۆ، خوینریژ]

ف: خوئی، خون ریز، خون خوار، ترخون،

آدم کش.

ع: قاتل، جاني، فُتاك، سَفاك، قُتال.

### خویش

ك: خویش، خرومانی، كەس. [خزم، خومانی (بهرامبەری

«بیگانه»].

ف: خودی، خودمانی، خویش. (ضد «بیگانه»)

ع: قَرِيب، قوم. (أقارب، أقرباء، أقوام)

### خەبازی

ك: تۆلەكە. [كۆلئەچمەرە: گیایەكە.]

ف: پَنیرك، نان کلاغ.

ع: مُلوکیّة، خُبَازي.

وینە-تۆلەكە

### خەبەت

ك: كەچرەوی، هەلەروین، گینجی. [لاپى بون]

ف: گيججی، گُمراهی، گُمراهی، پَرت رَوی،

كچ روى، كچ رفتن، پرت رفتن.

ع: خبط.

### خەپلە

ك: كۆلئە. [كۆلئە، نەستورەك]

ف: گرده.

ع: قُرصة، رَغيف.

وینە-هەپە.

### خەپوولی

ك: پوول دەرس. [پارەپەرست]

ف: پول دوست.

ع: طَالِبُ الدَّرَاهِم.

### خەپە خەپ

ك: خەلەل، خرتە خرت. [راکردنی منداڵ].

ف: خَپ خَپ. (دویدن بچه)

ع: خَتَكَان، ضَلِيطَان، كَرْدَحَة، وَزَوَة، كَوَكُوة.

### خەبجە

### خەت

ك: كێژ، خێژ، خیت، نویس. [شوینەواری قەلەم. هەروەها:

نووین. دێژ]

ف: خَت، كُشە، كُشَك، سَمیرە.

ع: خَط، كَتَب، رَقَم، رَیَر.

### خەت

ك: كێژ، خێژ. نویس. [شوینەواری قەلەم، نوسراو، هێل]

ف: خَت، نویس، سَمیرە. كُشە، كُشَك.

ع: خَط، كَتَب، كِتَابَة، رَقَم، رَیَر، تَحْرِیر.

### خەفە

ك: گونا، خلیسکیان، پاغلیسکیان، خراوه، تاوان،

نادورووسی. [هەلە، خراپە، چەوتی]

ف: بزه، گناه، رَمَزَك، رِیژَك، ناروا، نادروست.

ع: خَطَا، غَلَط، زَلَل، هَفْوَة، هَفَاء، عَصِيَان، ذَنْب.

### خەتات

[ك: نەخشینەری نەبرۆكە «ماتیک»ی پێ دەلێن.]

ف: كَف، خَتَات. (داروی ابرو كە ماتیک گويند.)

ع: خَطْلُوط، عَطَلَة، عَطَلَة.

### خەت بوتلان

ك: نۆ، خەت نۆ. [خەت كێشان بەسەر نوسراودا بۆ پوچ

کردنەوی.]

ف: كُشە، تَرَقِین، نُه، كُشَمیدە.

ع: شَطْبَة، خَطُّ البُطْلَان.

وینە

### خهت تازه دود کردن

ك: به سردا چونده (قه لَم کیشان به سردا خهتی کوته دا بو نوئ بوونه وی.)

ف: خط تازه کردن. (قلم بر روی خط کهنه کشیدن که تازه شود.)

ع: جَنْدَرَة.

### خهت دان

ك: ریش دهر هاردن. [مرو دهر هاتن له ده موچاری تازه لار.]

ف: خط دادن، ریش بر آوردن، موی چانه سبز شدن.

ع: تَخْطِيط، اِخْتِلَاط، ثَبْقِيل، ثَحْمِيم، اِلْتِجَاء، اِستِعلاج، طریة الشارب.

### خهتکیش

ك: سه تهره. [راسته، خهتکیش]

ف: خَتَكِش.

ف: مِخْط.

وینه — سه تهره

### خهتکیش

ك: سه تهره. [راسته، خهتکیش]

ف: خَتَكِش، پَکمال، سَتاره، اَسْتاره، سَطَر آرا.

ع: مِخْط، سَطَارَة، مِسطَر.

وینه — سه تهره

### خهت مه نتهر

ك: دائره ی نِحْزار، مه نتهر، مه نتهل. [بازندی ناماده کردنی روح.]

ف: مَنْدَل، مَنْدَلَه.

ع: دَائِرَةُ اِلْحِضَار، دَائِرَةُ اِحْضَارِ الْاُرواح.

### خهت ناومشت

ك: خهتگه لی نار له پی دهستی مروژ. [

ف: هَبْک گشه. (کشه های هَبْک)

ع: سِرار.

### خه نهر

ك: ترس. [مه ترسی]

ف: ترس، بیم.

ع: خَطَر.

### خه نهره

ك: لیره. [به دلدا هاتن.]

ف: نیرنود، اندیشه.

ع: خَطُور، بَدَاء.

### خه نه نه

ك: خوروسه بران، گون برین. [سوننت کردن]

ف: خروسک بُری، خروسک بریدن.

ع: عَمَش، خَتَن، خَتَنَة، خِتَان، اِخْتِان.

### خه نه نه سووران

ك: خوروسه بران. [ناهنگی سوننت کردنی مندان.]

ف: خروسک بُرَان.

ع: خَتَان، عَذِیرَة، اِعْذار.

### خه نه نه بیریاک

ك: خوروسه نه بیریاک، گون نه بیریاک. [سوننت نه کراو]

ف: خروسک نبریده.

ع: اَقْلَف، اَخْلَف، مُخْضَرَم.

### خه نیب

ك: بوژ، زواندار. [دواندهر، وتاردهر]

ف: سخنگو، سخنور، سخنران، سخن پرداز.

ع: خَطِيب، مَعْن.

### خه جالته

ك: تهریقی، شهرمه ساری، لهروچوون، سهرداخستن،

شووره یی. [که مرویی، شهرمنی]

ف: چَکَس، خدوک، شوره، طیره، شَرْمَنْدگی،

شَرْمَساری، سرافکندگی.

ع: خَجَل، خَجَلَة، اِنْفِعال.

### خه جالته تکیشان

ك: تهریقه ربوون، له خوئونهوه، سهرداخستن، لهروچوون،

شهرمه ساریوون. [روکردن، شهرم کردن]

ف: چَکَسیدن، خُندوکیدن، شرم‌منده‌شدن،  
شرمسارگشتن، شرمساری کشیدن.

ع: اِخْتِجَال، اِنْفِعَال.

### خه‌جَنَل

ل: سهره‌فک‌نده، سهرمه‌سار، ته‌ریق. [شهرمن]

ف: شرمسار، سرافکنده، شرم‌منده، چَکَس،  
خدوک، شوره.

ع: خَجَل، مُنْفَعِل.

### خه‌جَنَل

ل: خدریک. [سدرقان]

ف: سرگرم.

ع: مشغول.

### خه‌جِه

[ل: سورکه‌له‌ناوی «خه‌جیجه» یه که له «خه‌دیجه» ره

کراوه به کوردی، ناره بو ژنان.]

ف: مخفف «خه‌جیجه» است، کُردی «خدیجه»،

نام است برای زن.

### خه‌جِه‌نَک

ل: تیر. [نه‌وی به که‌وان ده‌هاوژن.]

ف: تیر، خَدَنَک.

ع: سَهَم.

### خه‌ر-که‌ر

### خه‌را‌به

ل: ویرانه، که‌لاوه، خراوه. [رمار]

ف: ویرانه.

ع: مَخْرُوبَة، خَرَبَة، خَرَاب.

### خه‌را‌ج

ل: باج، میری. [مالیات، سهرانه]

ف: باج، باژ، واژ، سا، سائو، جبا، گزیت.

ع: مُکَس، خِرَاج، مَالِیَّات.

### خه‌رام

ل: شنه. قونه. [لاروله‌جِه (رویشتن به نازبوه).]

ف: دَن، چَم، کراز، گُزار. خَرام، خَرَشْتَه. (رفتار  
از روی ناز)

ع: جِلْوَة، أَبَو، مَزَهَرَة.

### خه‌را‌مان

ل: شوخ. [به‌لاروله‌جِه]

ف: دَنان، چَمان، شوخ، تَنان، خرامان، نازرفتار،  
کرازان، گُرازان.

ع: مُهَتَر، أَبان، أَبَو، طَنان، مُتَجَلّی.

### خه‌را‌مین

ل: شنین. قونه‌قون. [لاروله‌جِه کردن.]

ف: دَنیدن، چَمیدن، کرازیدن، گُرازیدن،  
خَرامیدن، خَرشین، خَرشتیدن.

ع: أَبَو، اِمْتِزان، تَجَلّی.

### خه‌ریه‌نَک

ل: کِرَنک فهرنگی. [خه‌ریه‌ند: گیاه‌که.]

ف: خربنگ، گرچک فَرنگی.

ع: خَرَبَق، خَانِقُ الذَّنَب.

### وینّه

### خه‌رپشت

ل: به‌ستن. [داخستن (کوته‌ره خستنه پشت درگا بو  
به‌ستن).]

ف: بستن. (کُنده انداختن به پشت در که بسته  
شود.)

ع: اِغْلَاق، اِتْرَاس، اِدْعَام.

### خه‌رپونَکه

[ل: زه‌پَنگ: جوړه پونگه‌یه‌که.]

ف: سَنَبْهاری، پودنه‌ی باغی.

ع: حَمَاحِم.

### خه‌رَج

ل: دهره‌و، گوزهران. [مه‌سره‌ف. بژیو]

ف: هزینه، درزو.

ع: خَرَج، نَفَقَة

### خه‌رج‌کەر

ک: دهره‌دار، دهرودار، دهرساز، دهرسپاد، گوزهرانکەر. [مەسرەف‌کەر، دلارا]

ف: هزینه‌دار، درزودار، دست‌واز، دست‌سپاد، بادی‌رفت.

ع: خَرَج، سَخِي.

### خه‌رج‌وده‌خل

ک: دهره‌رووده‌رامەد. [بوودجه، دهرامەد و مەسرهف]

ف: دررفت و درآمد. [بودجه]

ع: خَرَج و دَخْل، بَرنامَج.

### خه‌رجی

[ک: گشتی، هم‌مویی (ره: نانی خه‌رجی).]

ف: خرجی، همگانی. (نان خرجی)

ع: عُمُومِي.

خه‌رجی ← خه‌رج

### خه‌ردار

[ک: پتوهرتکه بو کیشانه کردن (سه‌د مه‌نی ته‌بریژ).]

ف: خردار. (صد من تبریژ)

ع: وقر، خَرِيار.

### خه‌رده‌ل

[ک: خه‌رتە‌له: گیاه‌که.]

ف: آهوری.

ع: خردل.

وینه

### خه‌رده‌ل

ک: تۆم ته‌رتیه. [خه‌رتە‌له: گیاه‌که.]

ف: آسپندان، سپندان، سپندین، تخم‌سپندان،

خردل سفید، خردل فارسی، تخم تۆه‌تیزک.

ع: حُرْف، حُرْفَة، حُرْف أَبْيَض، حَب الرِّشَاد.

### خه‌رپات

ک: چیتوتاش، تراشکار. [تۆنه‌چی: دارتاشیک که به نامیری

تاییدت نامازی دارین دروست ده‌کات.]

ف: چوب‌تاش، چوب‌تراش، تراشگر.

ع: خَرَّاط، قَطَّاط.

### خه‌رپازی

ک: ورده‌فروش. ورده‌فروشی. [چه‌رجی، پینه‌ور، چه‌رجیتی]

ف: مۇهره‌فروشی، خورده‌فروش، خورده‌فروشی

ع: خَرَّازِي، خَرَزِي، خُرْدَجِي. خِرَازَة.

### خه‌رسانن

ک: خه‌سانن. [خه‌ملاندن]

ف: خرساندن، خرسانیدن.

ع: خَرِص، خَرِز.

### خه‌رقی‌عاده‌ت

ک: که‌س‌نه‌کردگ. [دهرناسا، مۆجزات، که‌رامەت]

ف: فَر‌جود.

ع: عِجَاز، كِرَامَة، خَرَقُ الْعَادَة. (خوارق)

### خه‌رقونیل‌تیام

ک: دپیان و لکیان. [دران و لکان: تلیشان و هاتنه‌ویه‌کی

ناسمان.]

ف: دَرز و دوز، پاره و پیوست.

ع: خَرَق و التِّیام.

### خه‌رقونیل‌تیام‌ناه‌زیر

ک: سه‌خت، سفت. [پتەو، شتیک که دران و لکانه‌ویه

به‌سەردا نه‌یه‌ت.]

ف: گودرز.

ع: غَيْرُ قَابِلِ الْخَرَقِ وَ التِّیام.

### خه‌رقه

ک: بالاپوش. شه‌ره. [جلویه‌رگی سه‌رتاپا دا‌گر. سه‌روه‌ها

جلویه‌رگی کوته و پیناری.]

ف: بالاپوش. ژند، ژنده، پاره، کهنه.

ع: اسکیم، خَرَقَة.

**خهرکان**

ک: زرده جوش. [خرکانه: زیکه گه لیکه له دهموچای

مندالی ساوادا پیددا دهیت.]

ف: آسپَرک، سپَرک، رایه، زرده ریش.

ع: سَعْفَة.

**خهرکول** ← **که رکول****خهرکهوان**

[ک: خهرکه مان (کهوانیکی گه وره به که داری چه مادی پی

راست ده که نمره.)]

ف: خَرکمان. (کمانی است بزرگ که چوب کج

را با آن راست کنند.)

ع: مَكْبَس.

**خهرک** ← **ههرک****خهرکا**

ک: چادر. [اختیوهی گه وره.]

ف: خَرگاه، خرگه، خرمگاه، خرمگه، تاز، تاره،

تارم. (خیمه ی بزرگ)

ع: خَیمَة، مَضْرَب.

وینه ← چادر

**خهرکور** ← **کهور****خهرمان**

[ک: دانه وینه یا بهر و بومی کو ماکراو.]

ف: راژ، راش، بَنون، بَنوه، خَرَمَن.

ع: صَبْرَة، کَتَلَة، کُومَة، کُدس، اَنَدَر.

**خهرمان سوور**

[ک: گه فی شدن کراوی کو ماکراو.]

ف: راژ، راش، چاش، چاچ، اَنبیس.

ع: صَبْرَة.

**خهرمان شهنه کریک**

[ک: خهرمانی شهنه کراو (بهرام بهری «خهرمان

سوور».)]

ف: لویشنه. (ضد «خهرمان سوور»)

ع: کُداس، کُدس.

**خهرمان کوتیک**

[ک: خهرمانی کوتراو (که هیشتا سوور نه کراو.)]

ف: کُسته، خرمَن کوفته. (که از «لویشنه»

گذشته و «راژ» نشده باشد.)

ع: مَدُوس، مَدُوسَة.

**خهرمانکا**

ک: جیگه خهرمان. [شونی خهرمان.]

ف: خَرَمَنگاه، جای خَرَمَن.

ع: اَنَدَر، بَیدَر، جَرین، مَداسَة.

**خهرمان مانک** ← **ناخله****خهرمانه** ← **ناخله****خهرمشک**

ک: مشک دهشتی. [جرج، مشکه کویره (مشکی گه وره.)]

ف: خرموش، موش دشتی. (موش گنده)

ع: جُرَد.

**خهرموورک**

ک: موورگ کهر. [سوورده که رانه]

ف: خَرْمُهره.

ع: خَرَزُ الحِمَار، خَجَرُ الحِمَار.

**خهره**

ک: خودسر، بی هوش. (دهسخهره) [له خوئیایی. بی تاگا]

ف: خودسر، قَتُو، قَتوده، قَریده.

ع: غِرَة، مَغْرور، مَغْفَل.

**خهره**

ک: چاوه نواری. چاوه نواری. (من به خهری توَم، به خهری تو)

نم کارمه کرد.) [تهما. تهمایر بورن]

ف: بَرَمَر، بَیوس.

ع: مَرَصَد، مَرَصَد، مَرَصَد، مَرَصَد.

**خهره بهنگ** ← **خهره نگ****خهره ف**



ك: گهرج. [خه‌ره‌فار: هوش نه‌مار به هوی پیریه‌وه.]

ف: سسست‌هوش، بی‌دانش.

ع: خَرْف، قَنْد، مَسِیوه.

**خه‌ره‌فیاگ** ← **خه‌ره‌ف**

**خه‌ره‌فیان**

ك: گهرج‌پورن. [خه‌ره‌فان: هوش نه‌مان به هوی پیریه‌وه.]

ف: سسست‌هوش‌شدن.

ع: خَرْف، قَنْد، سَبَه.

**خه‌ره‌ك**

[ك: دارت‌كه له هه‌ندێ نامیتری موسیقادا كه تال‌ه‌كانی

به‌سه‌ردها تینه‌پ ده‌ییت. (خه‌ره‌کی تار و ته‌مووره)]

ف: خَرَك، (خَرَك تار و تنبور)

ع: خَرَك.

**خه‌ره‌ك**

ك: دووتایی. [خه‌ره‌ك، دووتایی دارین. (دوو چوارچی‌هوی دار

كه له «پاله‌کی» ده‌چیت، له ولاخی ده‌نیتن و خشت و

ناجوری پی ده‌گوێز نه‌وه.)]

ف: خَرَك، هَلِیو، هَسْتَه‌ره. (دوتا چهارچوبه

شبییه به «پاله‌کی»، كه خشت و آجر با آن روی

الاغ حمل‌كند.)

ع: مَشَجَر.

**وینه**

**خه‌ره‌ك**

ك: سَبَییه. [سَبَییه‌ی تاییه‌تی شه‌لاق‌کاری تارانبار.]

ف: خَرَك، سه‌پایه. (سه‌پایه‌ی تازیانه‌زدن)

ع: ...

**وینه**

**خه‌ره‌ك**

**خه‌ره‌كدار**

ك: ئولاخدار. [ولاخدار]

ف: آلاخدار، خَرَك‌دار.

ع: حَمَار.

**خه‌ره‌مه**

ك: نیره‌كه‌ر. [خه‌ره‌م (نیره‌كه‌ری نه‌هل.)]

ف: نر‌خَر. (الاغ نر‌گنده)

ع: فُحَل. (حَمَارُ الْفُحَل)

**خه‌ره‌ن**

ك: كوچ‌كه‌ن، كه‌له‌ك. [سه‌نگ‌چین (وه‌ك: سه‌نگ‌چینی سه‌كو

یا باخچه.)]

ف: خَرَنْد، سنگ‌چین. (سنگ‌چین سكو یا چمن

مثلاً.)

ع: ضَفِیر.

**خه‌ره‌نگه‌زه**

[ك: خه‌ره‌نگیز: جو‌زه می‌شیک‌ی گه‌ره‌یه.]

ف: مَزْمَر، خَرْمَنج، خَرْمِیخ، خَرْمَنگس.

ع: قَمْعَة، نَعْرَة، زَاوَة، هَمَج، شَعْرَاء.

**خه‌ره‌ك**

ك: خه‌جَلَن. (خه‌ریكه.) [سهرقال]

ف: سرگرم.

ع: مَشْغُول، مُشْتَغَل، آخَد، مُتَصَدِّي، مُتَعَرِّض.

**خه‌ریكه**

ك: خه‌جَلَه. [سهرقاله.]

ف: دارد، سرگرم‌است.

ع: طَفِقْ، شَرَعْ، آخَذْ، طَبِقْ، قَالَ، قَامْ، أَوْشَمْ.

**خه‌ز**

[ك: گیانه‌داریکی به‌ناوبانگه، كه‌وله‌كه‌ی ده‌كه‌ن به

ناسته‌ری جلوه‌ی‌رگ.]

ف: خَز. (جانوری است معروف كه پوست آن را

آستر لباس‌كند.)

ع: خَز.

**خه‌زان**

ك: گه‌ل‌آرت‌زان. پاییز. [خه‌زه‌ل‌وهر. سَنَیم وهرزی‌سال.]

ف: خزان، برگ‌ریزان، پاییز.

ع: كُسَعَة، خَرِیف.

**خه‌زان‌کردن**

ك: گه‌لارِ زانَن. مریو زانَن. [گه‌لاره‌واندن. موروه‌لوه‌واندن]  
ف: برگ‌ریختن. موریختن.

ع: اِعیال. اِمعاط. تَمْعَط.

### خه‌زانه

ك: گه‌نج، گه‌غینه. [خه‌زنه، خه‌زینه]  
ف: گنج، گنجینه، خزانه، هزانه، هزینه.

ع: كَنْز، مَفْتَح، دَفِیْنَة، خَزَانَة، خَزِیْنَة.

### خه‌زانه‌دار

ك: گه‌غوان، گه‌غینه‌دار. [خه‌زینه‌دار]  
ف: بایگان، بادگان، گنجور، خزانه‌دار.

ع: كَنْاز، دَقَان، خازِن.

### خه‌زن ← زن خودیشك

### خه‌زوره

[ك: خه‌زور (بارکی زن یا بارکی شود)]

ف: خُسور، خُسوره، خُسُرو، خُسُر، پدَرزَن.

(پدر زن، یا پدر شوهر)

ع: حَم، حَمو، حَمَا، حَمَّا، خَتَن. (أَبُ الرُّوْحَة، أَبُ الرُّوْح)

### خه‌زهو

ك: غه‌زهو، قین، جه‌هر، تویره‌یی. [رق، کینه]

ف: ویس، آرد، تفت، آرغند.

ع: غِیظ، قَهَر، مَقَت، شَنَّا، وَاب، وَحَر، قِلَى.

### خه‌زینه

[ك: جیگه‌ی عه‌مار کردن (تیانه‌ی حمام)]

ف: خزانه. خزینه. (خزانه‌ی حمام)

ع: مَخْرِن.

### خه‌زینه ← هه‌زانه

### خه‌بی

ك: هه‌س. [خه‌سه: دوی له تویره‌که کراو.]

ف: خَس، أَنْبَسَت، أَنْبَسْتَه.

ع: رانِب، خَثِر، غَلِیظ.

### خه‌سانن

ك: خه‌سانن. (خه‌سانن باخ) [خه‌ملاندن]  
ف: خرساندن، خرسائیدن.

ع: خَرَص، خَرَز.

### خه‌سانن

ك: نه‌خته کردن، گون‌ده‌ره‌واندن. [خه‌سندن، یه‌خته کردن]  
ف: آخته کردن، خایه‌در آوردن.

ع: مَتَن، خِصَاء.

### خه‌سره‌وانی

ك: گه‌وره. (هروم‌ی خه‌سره‌وانی) [زل (کوپه‌ی زل)]  
ف: بزرگ. (خَم بزرگ)

ع: راقود. (دِن کبیر)

### خه‌سل

ك: ده‌س. [یه‌ك جار کایه. (وه‌ك یه‌ك ده‌ست تاو‌له.)]

ف: دست. (یک دست نرد مثلاً.)

ع: خِصَل.

### خه‌سله‌ت

ك: خاسی. نشانه. خو. [تاییه‌تمندی. خو (ره‌وشتی باش یا خراب)]

ف: آرون، مَنش. خوبی، نشانه، خوی.

ع: خَصْلَة، خِلَة، صِفَة. (رَدِیْلَة، فَضِیْلَة)

### خه‌سهم

ك: داب‌رین، زور، نه‌ستم. [داگیر کردن]

ف: زور، سَتَم.

ع: غَصَب.

### خه‌سوو

[ك: دایکی زن، دایکی شو.]

ف: خُشو، خُسرو، خُش، خوش، خاش،

خِشامَن، خوشامَن، خِشْتامَن، خوشْتامَن،

خوشدامَن. (مادر زن، مادر شوهر)

ع: خَتْنَة، حَمَة، حَمَة.

### خه‌سه

ك: شه‌کەت، مانیاگ، هه‌راسان. [ماندوو. وه‌ره‌ز]

ف: خسته، بیخسته، مانده، درمانده. هراسان، ستوده آمده.

ع: عاوي، وائي، عاجز، کسر، کسل، کال. **خهسه**

ك: ناخوش، ناساز. زخمدار. [نهخوش. بریندار]

ف: خسته، بیمار، مُده، مار، ناساز، ناخوش. زخمی، زخمدار.

ع: مريض. مجروح.

**خهسه خانه**

ك: بیمارسان. [نهخوشخانه]

ف: هروانه، مارسان، مارستان، بیمارستان، خیش خانه، خسته خانه.

ع: دارُالمرضي، دارُ الشفاء، مارستان.

**خهسه لك**

[ك: پارچه یه کی كده یه.]

ف: خَسَك. (پارچه ای است كبود.)

ع: خَسَك.

**خهسه ك** ← په یكول

**خهسیاك** ← نه خته

**خهسیس**

ك: رژد، له چهر، بهر چاره ننگ. [چرووك، دست توچار]

ف: ژكور، فروده، فروكاس، تنگ چشم.

ع: خسیس، دنيء، ئیم.

**خهسیسی**

ك: رژدی، له چهری، بهر چاره ننگی. [چرووكی، دست

توچار]

ف: ژكوری، فردوهی، فروكاسی، تنگ چشمی، چشم تنگی.

ع: خَسَّة، دناثة، لئامة.

**خهشیم**

ك: گیل، گهوج، خام، [گیل، نهران]

ف: خیره، خام، کودن.

ع: غَشیم، غَبی، آخرق.

**خهفت**

ك: خهر. (شهوخهف) [نوستن، خار]

ف: خواب.

ع: نوم.

**خهفتان**

ك: كمره، كمره شه لیدان. [تورلکیش کردن: شاردن روی

به شیک له لقی درخت له ژیر خاکدا.]

ف: خواباندن، خوابانیدن، خُفتانیدن.

ع: ترقید، تعكيس.

**وینه**

**خهفتان**

[ك: خهراندن]

ف: خواباندن، خوابانیدن.

ع: ائامة، اهداء.

**خهفتان**

[ك: نمر گندهی كه پایز دهرمشینن ههتا بههار سهرز

بیته.]

ف: خُفتان. (گندمی كه پاییز می کارند، بهار

سبز می شود.)

ع: رَقید، نائم.

**خهفتان**

ك: ناخوا، كهشتیران. [سهرزکی كهشتی]

ف: ناخدا، ناوخوا، ناوبان، كشتیبان.

ع: سَفان، قِبطان.

**خهفتان**

[ك: كراسی شه كه له ژیر زریوه له بهر دهكریت.]

ف: خُفتان، خُفدان، بَرگُستوان، قُژانگ، كُژاگند،

كُژاگُند، كج اگند، كج آغند، كُژین، كجین، كُژیم،

كجیم. (جامه ی جنگ كه در زیر زره

می‌پوشند.)

ع: شلیل، شلیر.

**خه‌فتنگ**

ک: خه‌ریاکه‌فتنگ، نوستگ. [خه‌وتوو، نوستوو]

ف: خُفته، خوابیده، غُندوده.

ع: نایم، راقِد، وَسین.

**خه‌فتن**

ک: خه‌ریاکه‌فتن، نوستن. [خه‌وتن، خه‌بردنه‌وه]

ف: خُفتن، خوابیدن، غنودن، سات.

ع: نَوم، رُقود، غُفُو، اغفاء.

**خه‌فتن**

ک: بیده‌نگ‌بوون. [خه‌وتن، کپ بوون، دامرکان، که‌سادبوون]

(خه‌رتنی با، بازار، ناژاره، ناگر، نه‌بز و...)

ف: خوابیدن. (خوابیدن باد، بازار، آشوب،

آتش، نبض و امثال آن.)

ع: نَوم، سَکوت، سَکون، کَساد، تَناعُس.

**خه‌فه‌کردن**

ک: خُرداگرتن. [خه‌شه‌شاردان، بۆسه‌نانه‌وه]

ف: خُف کردن، کَمین کردن، خُفتن، خوابیدن.

ع: نوم، تَرصُد، تَرَقُب، تَکَمُن، اِکْتِمَان، اِخْتِفاء.

**خه‌فکا**

ک: خه‌رگا، خارگه، خه‌فگه. [شوینی خه‌وتن.]

ف: خه‌فگاه، خوابگاه.

ع: مَنام.

**خه‌فکه**

ک: خه‌فکا. [تیره (تیره چاله‌ای که تروتنی تیردا

ده‌خه‌وتن.)]

ف: خه‌فگاه، خه‌فگه. (چاله‌ای که توتون را در آن

می‌خوابانند.)

ع: مَنامه، حُفَرَةُ التَّبَغ.

**خه‌فکه** ← **خه‌فکا**

**خه‌فه**

ک: خنکیاک، تاسیاک. [خنکار، تاسار]

ف: خُفه، خَپه، خَپه، خَبَک، خَپَک، خَوه. (خفه

شده)

ع: خَنق، خَنیق، مَخْنوق، مُخْتَنق، مُنْزَعَط.

**خه‌فه**

ک: پۆز. [چِر]

ف: خفه، انبوه.

ع: أَثِیث، مَضِیق، مُخْتَنق.

**خه‌فه‌بوون**

ک: خنکیان، تاسیان. [خنکاندن، تاسان، هه‌ناسه‌لیتیران]

ف: خفیدن، خپیدن، خفه‌شدن. خپه شدن.

ع: اِخْتِنَاق، اِزْغَاط. (عَزَق)

**خه‌فه‌ت**

ک: تهم، په‌ژاره، په‌شیری، دلته‌نگی، دلپری. [که‌سهر، خه‌م]

ف: موژ، موژه، قَژم، پَژم، فرم، راخ، مُست،

اندوه.

ع: غَم، هَم، حُزن، بَث، کَرْب، کُریه، اَسَف، شَجا،

مَلالَة، مَضَاضَة، غُصَة، لَهَف، تَلَهَف.

**خه‌فه‌تیار**

ک: تهمبار، په‌شیر، په‌ژوو، دلته‌نگ، دلپری. [خه‌مبار]

ف: قَژمگین، پَدر خته، آندوه‌گین، دلته‌نگ.

ع: مَهْموم، مَغْصوم، حَزین، اَسِی، اَسِیف، مَلول،

غُصَان، مَتَلَهَف.

**خه‌فه‌قان**

ک: سینه‌ته‌نگی. [هه‌ناسه‌سواری]

ف: سَخْتَج، سینه‌تنگی.

ع: خَفْقَان، حَیْقُ النَفْس.

**خه‌فه‌کردن**

ک: خنکان، تاسان. [خنکاندن، تاساندن، هه‌ناسه‌لیتیران]

ف: خفاندن، خفانیدن، خپاندن، خپکاندن،

خواندن، خفه‌کردن، خپک‌کردن.

ع: خَنْق، رَعَط.

**خه فیاگ**

ك: كه رشه. [توولكیش كراو (وهك: لقى توولكیش كراوى درخت.)]

ف: خَفْتَه، خَفْدَه، خَفِيدَه، خَبِيدَه، خَمِيدَه، خَوِيدَه، خَوَابِيدَه، خَم شَدَه، فَرهَانَج. (شاخه ی درخت مثلاً.)

ع: عَكِيس، مُرَقَد.

وینه - خه فنان

**خه ف**

ك: ناوَدَس، ناوَرِيز، كناراو. [پیشاو]

ف: آبریز، جایی، شاهگاه.

ع: مَبال، مَبَز، مَذَهَب، مُسْتَرَح، بَيْتُ الْخَلَا، مَنَصَع.

**خه لای بوون**

ك: قوتاربوون، رهابوون، بهربوون، نازادبوون، رسگاربوون. [رزگار بوون، سهریست بوون]

ف: رهیدن، رستن، رهاشدن، رستگار شدن، راهی شدن، شگالیدن، آزادشدن، پرماسیدن، آسودن.

ع: تَخْلُص، تَقْلُص، تَفْصِي، تَبْرء، تَقْلَت، انْقِلَات، انْقِلاص، انْقِلَاق، نَجاة.

**خه لای**

ك: قوتاری، رهایی، نازادی، رسگاری، بهربوون، پهرینه ره. [رزگاری، سهریستی]

ف: رستن، رهیدن، رهایی، رستگاری، وارستگی، آزادی، فُزور، فُرور، پرماس، شگالش. ع: خَلاص، نَجاة، مَلَاق، قَلَت، انْقِلَات، انْقِلَاق، انْقِكاك.

**خه لای ساه**

ك: ده مودهس، کوتوپر. [دهسبجی (شتیک) که کوتوپر به دی دیت، وهك: نهسپ.)]

ف: هنگامی. (چیزیکه فوراً خلق می شود، از قبل شپش.)

ع: خَلَقُ السَّاعَةِ، قَوْرِي.

**خه ل**

ك: دان، باره. [دهغل، دانه یله]

ف: راژ، راش، دانه، بهره.

ع: غَلَّة، حَب، دَخَل، فَائِدَة، حَاصِل.

**خه ل فروش**

ك: گه نم فروش. [علاف، دانه یله فروش]

ف: گندم فروش.

ع: بَزَار، حَنَاطِي.

**خه لیلی**

ك: کوت. [بیرون (کوتدیه کی گهریه که میله شیشی ناسینی هیه و قفل ده کیت.)]

ف: کتیب، خلیلی، کُند. (کند بزرگی که میله ی آهن دارد و قفل می شود.)

ع: قَمَطَر، مِقَطَر، نِكَل.

وینه

**خه لات**

ك: دیاری. [پیشکش]

ف: داشاد.

ع: خَلَعَة، عَمَلِيَّة.

**خه لای**

ك: دیاری، ناوتیلانه. [جیازی، که لپه لی بووک]

ف: وِرْدَك، وِرْدوك.

ع: جِهَازِي.

**خه لپان**

ك: خه لئان. [هه لئان، تیره تار]

ف: غِلْطَان

ع: مُنْشَخَط، مُتَضَرِّج.

**خه لئان - خه لپان****خه لف**

ل: پۆس، تۆك، [تۆيكل] (وهك: پیستی درخت.)

ف: پوست. (پوست درخت مثلاً.)

ع: قش.

**خه‌لف**

ل: کاسه. قوزاخه. [به‌رگه‌گول] (پیستی چرز و شتی له‌و)

[چه‌شنه.]

ف: گوزه، غوزه. (پوست شکوفه و امثال آن.)

ع: قلف، کُم، کِمَامَة، خِباء، غِلاف، قَنْبَعَة، خَرِیْطَة،

کَاس.

وینه

**خه‌لک**

ل: مردم، مردمان. [خه‌لق، خه‌لکی]

ف: مَرْدَم، مَرْدَمَان، آفریده، آفریدگان.

ع: خَلْق، خَلِیقَه، ناس، وَرَى.

**خه‌لووز** ← **زووخال** [رَشه‌یدی کرم‌جیه.] [کرم‌جی است.]

**خه‌لوه‌ت**

ل: تدریک‌خان، تدریکا. [جینگه‌ی چله‌کیشان.]

ف: مشکوی، آب‌شنگاه، آب‌شنگاه. (خلوت‌خانه)

ع: خَلْوَة، بَیْتُ الخَلْوَة.

**خه‌لوه‌ت**

ل: تدریک، ته‌ک، تنبیا، چۆن. [تاک که‌وتن. خالی]

ف: تَک‌بودن، تَنه‌ابودن، کس‌نبودن. ته‌ی‌بودن.

ع: خَلْوَة، خَالِی، اِنْفِرَاد، وَحْشَة.

**خه‌له‌ت** ← **خه‌له‌ت**

**خه‌له‌ل**

ل: ره‌خنه. [که‌له‌بەر، نات‌ه‌وای]

ف: ره‌خنه، سوسه.

ع: خَلَل، اِخْتِلَال.

**خه‌لیف** ← **خه‌لف** [قوزاخه]

**خه‌لیفه**

ل: جادار، جینگه‌نشین. [خه‌لیفه، جیت‌نشین]

ف: پوران، پیره، جانشین.

ع: خَلِیْفَة، عاقب، نائب.

**خه‌لیفه‌ی بته‌ه‌رس**

ل: مه‌لای بته‌ه‌رس، به‌ره‌همان. [پیشه‌وای نایینی]

به‌ره‌همه‌نه‌کاتی هیندوستان.]

ف: بَرَهْمَن، پیشوای بُت‌پرست‌ها.

ع: بَرَهْمَان.

**خه‌لیفه‌ی ته‌رساگه‌ل**

ل: باتری، مه‌لای ته‌رساگه‌ل. [به‌تريک: پيشه‌وای نایینی]

مه‌سیحیه‌کان.]

ف: بتريک، پیشوای ترسایان.

ع: اُسْقَف، جاثلیق، بطریق.

**خه‌م**

ل: چه‌م، چه‌میاک، چه‌نگ. کۆم. [چه‌ماره]

ف: چمیده، چخماخ، چمیده، چنگ، کال، دولا.

ع: مُتَعَفِّف، مُنْعَطِف، مُتَسَوِي، مُتَمَائِل، مُنْحَنِي،

مُنْتَنِي.

**خه‌م**

ل: چه‌م، چه‌میان‌ه‌وه. [چه‌مان‌ه‌وه، نوشتانه‌وه]

ف: خَم، چَم، خمیدگی، چمیدگی.

ع: تَعَفُّف، اِنْعَاف، اِنْعَاف، اِنْعَاف، اِنْعَاف، اِنْعَاف، اِنْعَاف.

اِنْتِفاء.

**خه‌م**

ل: تەم، په‌ژاره، په‌شیری، ته‌نەر. [خه‌ه‌ت]

ف: موژ، موژه، فَرَم، فَرَم، رَاخ، مُسْت، جگر، غم،

بار دل.

ع: حُزْن، اُسْف، شَجَن، كَمَد، كَمَدَة، غُصَة، كَرْب.

كَاَب، كَاَبَاء، هَم، غَم، غَمَة.

**خه‌مازه** ← **چوکه‌قولا‌ب**

**خه‌مبا**

[ل: په‌له‌ی سورری له‌ش به‌ه‌وی خه‌م‌خه‌ه‌تی زۆره‌وه.]

ف: عم‌باده. (بدن از غصه‌ی زیاد گله‌ای سرخ

پیدا کند.)

ع: ...

## خه مبار

ك: ته مبار، په شتو، خه مين، ته مين. [خه تبار]

ف: بژمان، پژمان، فژمان، فژمگين، فرمگين، موژگين، داخگين، مُستمند، دژم، نژند، نَجند، افسرده، اندوهگين، غمناک، غمدار، غمگين، غمنده، آزرده، مُسته مند.

ع: حَزِين، اَسِيف، اَسِيف، شاجن، کامد، کميد، غصان، مُکْتَرِب، کُتِيب، کُتِيب، شَجِي، مَهموم، مَعموم، مَهلوف، لَهْفان، مَلع، مَکروب.

## خه مخوره

ك: په شتو، ته مبار، ته مه سار. [خه تبار]

ف: ستخوار، فژمسار، غمگسار، راخسار، دژم.

ع: مُحْزَن، مُتَاسَف، مُتَلَهَف، مُتَلَع.

## خه مخوره

ك: خه مخوره. [شینۀ شاهر]

ف: غم خورک، بوتیمار.

ع: يَمَامَة، يَمَام، بَلْشُون، مَالِكُ الْحَزِين، بوتیمار.

## خه هزه

ك: ناز، خنچکه، خنجه. [عیشره، گريشه]

ف: غَمَز، غَمَزه، ناز، بَشک، حَنَج، غَنَج، شَن،

تیباش، شکنه، گرشمه.

ع: عِشْوَة، دَلال، غَنَج، غَمَزَة.

## خه هزه کردن

ك: ناز کردن، خنچکه کردن. [نازفرشتن]

ف: غَمَزیدن، غَنَجیدن، ناز کردن، بَشکیدن،

گرشمه کردن.

ع: تَدَلَّل، تَلَوِي، تَغْمُر، تَغْنُج.

## خه هزه کړه

ك: ناز کړه، خنجه کړه. [نازفرش]

ف: غَمَزگړ، غَنَجگړ، نازگړ، بَشک فروش،

گرشمه فروش، شنباز، شکنه باز.

ع: مُتَدَلَّل، مُتَلَوِي، مُتَغْنُج، مُدَلَّل، غَمُوج، غَمَان، مُتَغْمُر.

## خه هسه مونه خه بیره

ك: په نجهی سرگردان. [پنچ هه ساره سرگردانه که.

(که یوان، هورمز، بارام، ناهید، زاوه)]

ف: پنج بیچاره. (تیر، ناهید بهرام، برجیس،

کیوان)

ع: اَلْخَمْسَة اَلْمُتَحَيِّرَة.

## خه هسه مونه خه

ك: په نجهی دزیگ، په نجهی تار. [پنچ روژی کوتایی ساز].

ف: فَرُودیان، فَرُودگان، پنج دُزیده، پنج تار.

ع: اَلْخَمْسَة اَلْمُسْتَرْقَة، فَرُودجان.

خه هکین ← خه مناک

خه مناک ← خه مبار

خه مه خوه ره ← خه مخوره

خه هه ره

[ك: گرفت، نیتته لا (بهرامبدری «هه یزه» به و به هوی

زیاده خو یه ره پیدا ده بیت.)]

ف: خَمَره. (ضد «هه یزه» که از زیاد خوردن

به هم می رسد.)

ع: ثُخْمَة، بَطْنَة، كِطْلَة، عَلُوص، غَمَت، حَفَس، سَنَق،

بَشَم، زَانَة، امْتَلَاء.

خه میازه ← باویشک

خه مین ← خه مبار

خه نازیل

ك: لك، لك مل، مله خړه، گرڼ. [خه نازیر، لوری مل.]

ف: دژپه، دژپیه، دژپیل، دژشپیل، دژشپیل،

دژشپل، دژشبل، جَخش، جَخش، دامغول،

دیو غول، غُر، لُک، گره.

ع: غُدَة، سَلْعَة، خَنَازِير.

وینه

خه نان

ل: خەنەران، خوشەروو، [رووخوش، دەم بە پێکەنین]

ف: خندان، خوشروو.

ع: ضاحک، بشوش.

خەنان

ل: وازیوگ، شکرتیاگ، [شکوتوو، کراره]

ف: خندان، بازشده، شکفته.

ع: مُنْفَلِق، مُنْفَتِح، مُنْقَم، مُنْصَرِّج، مُنْفَعِر.

خەنجەر

[ل: خنجیر]

ف: خَنَجَر.

ع: مَشْمَل، خَنَجَر.

وینه

خەنەران

ل: خەننان، خوشەروو، رووگوشاد، [رووخوش، دەم بە

پێکەنین]

ف: خندان، خوشروو، گشادهروو.

ع: ضاحک، باغز، بشوش، نشیط.

خەنە

[ل: گیایە کە نافەرەتان بۆ رەنگ کردنی قژ و دەست و پێ

بە کاری دەبن.]

ف: رَقُون، رِقَان، آرَان، بَرْنَا، بَرْنَاک.

ع: حِنَاء، یُرْمَاء، بَهرَم، خِصَاب.

وینه

خەنە

ل: کەنین، [پێکەنین]

ف: خَنَدە.

ع: ضَحک، خُتْ، خَنین.

خەنەق

ل: پارده، کەنە، کەنەک، [خەنەک]

ف: کەندە، کەندک، آنگ، تَرک، کالار، مورچال.

ع: حَقِیرَة، خَنَدَق.

خەو

ل: خاو، وەنەوز، [نوستن، بەرامبەری «بێنداری»].

ف: خواب، خواو، گُنیان، کوئیان.

ع: نَوْم، مَنَام، نِیمَة، مَبَغَة، مَبُوع، مَجُوع، رُقَاد.

غَدَن، سُبَات.

خەو

ل: خاو، [خەوینین، خەرن]

ف: گوشاسب، کوشاسب، بوشاسب، پوشاسب،

تیناب، آندا.

ع: رؤیا، مَنَام.

خەو ناشو پاشو

[ل: خەری بێ-هەروەر.]

ف: خواب آشفتە.

ع: أضغاث، أحلام.

خەوالتوو

ل: خاویر، [چار بەخەر]

ف: قَرَماس، خواب آلود.

ع: نَویم، نَووم، مُلْهَج، خَامِل، مُسَبِت.

خەواهاڵتن

ل: خەو-هەو-یوون، بێندار-هەو-یوون، (بەخەراهاڵتن) [لە خەر

هەستان، خەبەر-هەو-نەو]

ع: بیدارشدن، از خواب پریدن، از خواب

پاشدن.

ع: تَقَطُّع، اِنْتِیَاه.

خەو-هە-رین

ل: خەو-هە-رین، خەرنە-مان، [خەو-زێ-ان]

ف: خواب پریدن، خواب رفتن.

ع: سَهَد، سَهَر، اَرَق.

خەوالتن

ل: خەفتن، [نوستن (وشە یەکی کرماجیە).]

ف: خوابیدن، (کرماجی است).

ع: نَوْم.

خەو-جە-تە-هەر



خه‌وخانه

ك: خه‌وگا، نوتاغ خه‌ر. [شوینی نوستن، ژووری نوستن].

ف: خوابگاه، خوابستان.

ع: مَنام، بَیتُ النُّوم.

خه‌وش

ك: بَیخَو، بَیخَوَش، بیوان. [له‌سه‌رخ‌چور]

ف: بیخود، بیهوش.

ع: دَهِش، مَدَمُوش.

خه‌وگا

ك: خارگه، خه‌رگه، خه‌فگا، خه‌فگه، خوزگه. [شوینی

نوستن]

ف: خوابگاه، آرامگاه، آستان، آستانه.

ع: مَرَقْد، مَضْجَع، مَنام.

خه‌ودر

ك: ناگا، ناگایی. ده‌نگ، باس، هه‌وال، هالا. [خه‌به‌ر]

ف: پژواک، آگاهی، پیغام، پیام.

ع: خَبَر، نَبَأ.

خه‌ودر

ك: وریا، بیدار. [به ناگا]

ف: بیدار.

ع: يَقِظ، مُنْتَبِه.

خه‌ودارا!

ك: ناگا!، هوشیار!، باخه‌ودارا! [به ناگا به!، ناگادار به!]

ف: آگاه‌باش!، هوشیارباش!، هُشی‌دار!

بیدارباش!

ع: اَلْحَذَرُ!، حَذَر!، اِحْذَر!، تَجَنَّب!

خه‌ودره‌ان

ك: هه‌وال‌دان<sup>۱</sup>، ناگایی‌دان. [راگه‌یاندن]

ف: آگاهی دادن، پیام‌دادن، پیغام‌دادن، پژواک‌دادن.

ع: اَخْبَار، اَعْلَام، اِبْلَاح، اِنْهَاء.

خه‌ودره‌ویوون

ك: وریا‌ویوون، بیداره‌ویوون. [به ناگا هاتن]

ف: بیدارشدن.

ع: تَنَقُّظ، اِسْتِیْقَاط، نُبَه، تَنْبُّه، اِنْتِبَاه، اِسْتِنْبَاه.

هَبِيب، هَب.

خه‌ودره‌وکردن

ك: وریاره‌کردن، بیداره‌کردن. [به ناگا هیتان]

ف: بیدارکردن.

ع: اِیْقَاط، اِنْهَاء، تَنْبِیه، اِهْبَاب، بَعَث.

خه‌ویله - نه‌زان

خه‌یاتی

ك: جلدورو، درزدوژ، دوزنه، دوزگه‌ر. [به‌رگدورو]

ف: درزی، دوزنده، درنده، جامه‌دوز.

ع: ناصح، نَصَاح، خَائِط، خِیَاط، دَرَزِي، قَرَارِي.

خه‌یانه

ك: مدحیر، تاویده. [به‌نی بادرای هه‌وریشم]

ف: نخ، ابریشم.

ع: نَصَاح، خِیَاط.

خه‌یانه‌ی جن

[ك: شَتِیكَه رَه‌ك تالی جالجالوکه له کاتی گه‌رمادا له

هه‌ودا ده‌بیریت.]

ف: نخ شیطان. (نخی است شبیه به لعاب

عنكبوت هنگام گرما در هوا پیدا می‌شود.)

ع: خَيْطُوعُور، خَيْطُ الشَّيْطَان، خَيْطُ بَاطِل، لُعَابُ

الشَّمْس.

خه‌یاتی

ك: دوزگه‌ری، جلدوژی. [پیشه‌ی به‌رگدورو]

ف: دوزندگی، جامه‌دوزی.

ع: نَصِیح، نَصَاحَة، خِیَاطَة.

۱- له ده‌سنووسه‌که‌دا ناوا نوسراوه: «هه‌وال‌د». به‌لام به

مانا فارسی و عمره‌یه‌که‌دا وا دیاره نووسه‌ر ویسترویه‌تی

بنووسیت: «هه‌وال‌دان». (ر - ر)

**خه‌یار**

[ک: هاری: میوه‌ی که.]

ف: خیار، بالنگ، بادزنگ، آرزنگ، خیار بالنگ.

ع: قُئد، قِئاء، خیار. قاوون.

وینه

**خه‌یارنوم** ← **کالیلر****خه‌یاره**

[ک: خدیاروک (دومه‌تیک‌ی به‌ناربانگه له له‌شدا پدید]

ده‌یت.)]

ف: خیاره، خیارک. (ماده‌ای است معروف در

بدن پیدا می‌شود.)

ع: ...

**خه‌یال**

ک: نیاز، نیهاد، بیر، هوش، په‌ژاره، راورژ، یاد، هیزا، [فکر،

نه‌دیشه]

ف: یاد، نیاز، نیهاد، هوش، آندیشه، بَندیشه،

نیرنود، خیال، سَمَراد، سگال، سکال، پندار،

پنداره.

ع: خیال، تَخْیَل، قَصْد، مَدَد، صَنَت. فِکَر. ظَن.

وَهْم. ضَمیر. تَصَوُّر.

**خه‌یال خام**

ک: نیاز خام، نیهاد خام. [خه‌یالی خار]

ف: سَنود، سَنبود، سَنبوت، سَنبات، اندیشه‌ی

خام.

ع: طیف، زور، خیال. (خیال خام)

**خه‌یانت** ← **خیانت****خه‌یانه‌ت**

ک: نادرروسی. [غدر، ناپاکی]

ف: گَریودوم، گَریودوم، نادرستی.

ع: أَلْس، غِشْ، غُدر، خِیانت.

**خه‌پیر**

ک: نه، نه‌خه‌پیر. [نا، نه‌خیر (نامرازی نه‌که‌ره.)]

ف: نه، نه‌خیر، خیر. (حرف نفی است.)

ع: لا.

**خه‌پیر**

ک: خروش، خوهشی، خاس. [خیر، باش (به‌رامبه‌ری

«شه‌پ».)]

ف: خوب نیک، خوش. (ضد «شر»)

ع: خیر، حَسَن، عَیْبَرِی.

**خه‌پیر**

ک: خله، خاسی. [چاکه]

ف: خوبی، نواخته، آرزانش، آرزانش، آرازش،

نیکیوی.

ع: خیر، بِر، إِحسان. صَدَقَة، مَبْرَة.

**خه‌پیرا**

ک: قوچاخ، زرنگ، چالاک، چاراک. [گورج، چوست]

ف: خَبازه، وِشکرده، شَکرده، وِشکول، چابک،

چالاک، چُست، زرنگ، گُزیده.

ع: جلد، سَرِیع، خَفِیف، مَعِل، فاره، لَذَلَذ، کافی.

**ضاری، خیره****خه‌پیرا**

ک: خه‌یره‌ومهن، خاسه‌که‌ر، خاسیکه‌ر. [چاکه‌کار (خاره‌ن

چاکه.)]

ف: ارزانشمند، نواخته‌مند، نیکوکار. (خداوند

نیکی)

ع: مُحسِن، خَیْر، خَیْرَة، خَیْری.

**خه‌پیرات**

[ک: خیرات (کوی «خه‌پیر»، واته: چاکه.)]

ف: جمع (خَیْر) است بمعنی خوبی.

**خه‌پیران** ← **خه‌پیره‌هاتن****خه‌پیره‌هاتن**

ک: خه‌پیراتن، خوه‌شانتن، خوه‌ش‌هاتن. [به‌خیره‌هاتن]

ف: خوش آمدن، وِش آمدن.

ع: خَيْرَ مَقْدَم.

خهیره و مهمن

ک: خدیرا، خاسه کهر، خاسیکهر. [چاکه کار]

ف: ارزانشمند، نواخته‌مند، نیکوکار.

ع: مُحْسِن، خَيْر، خَيْرَة، خیری.

خهیلی

ک: فره، مؤله‌تی. [فره، زور]

ف: فره، فروت، فراوان، بسیار، سناو، سناد،

فزون، افزون، خیلی.

ع: کثیر، زیاد، وافر، رُب.

خس

ک: خدی. [سرقالی]

ف: سرگرمی.

ع: شغل، اشتغال.

خیوان - نه خیوان

خیر

ک: سرپرشته، کارزانی، کارشناسی. (سهل خیر -

سرپرشته دار) [پسپر، گارامه]

ف: دانش، سنجش، سرپرشته، کارشناسی،

کارآگاهی، کاردانی، کاریبینی.

ع: خیره، بصیرة، سلیقة.

خپیشنه

ک: گپه، چاخ، گزشتن. [قدلهو]

ف: کروت، بشیون، بشیون.

ع: بَبَة، فُرُود، فُرُود، خُنْفُج، نَجم، سَمین، سامن.

خیت

ک: خدت، کیتی، خیتی. [شریته‌واری قدلهم. نویسن. دیتی]

ف: سمیره، کشه، کشک.

ع: خط.

خیتاب

ک: روکردن، به‌روپرو. [رووی دم تیکردن]

ف: روکردن، روپرو.

ع: خطاب، مُواجهَة.

خیتی - خیت

خیتی - خیتی - رارا

خیرهت - غیرهت

خیز

ک: هه‌لسان. (جهستوخیز) [ههستان، رابوون]

ف: خیز، پاشدن. (جست و خیز)

ع: قیام، نُهوض.

خیز - خیزان

خیز - قووه‌ی نامه

خیزان

ک: خیز، کلفت. خزمه‌تکار، ژنومنان. [مالومنان،

بنه‌ماله. کاره‌کهر]

ف: زن و بچه، خانواده، نان‌خور. خدمت‌کار.

ع: عیلة، عیال، أسرة، ضُبنة، آل، اهل،

قُطین، اهل بیت، علاقه. خادمه.

خیزانداز

ک: کلفه‌تبار، ناخوهردار. [خاوه‌نی ناخویری زور]

ف: نان‌خوردار، کساندار.

ع: مُعیل، مُعیل.

خیزاو

ک: ناوخیز. [به‌زاور: ههستانی ناری ده‌ریا. (به‌رام‌به‌ری

«نیشتا»].

ف: آب‌خیز، خیز.

ع: مَدَّ. (مَدُّ الْجَز)

خیزان

ک: هه‌لسان، به‌رزوبوون. [رابوون، ههستان]

ف: پاشدن، بلند شدن.

ع: قیام، نُهوض.

خیزان

ک: سه‌رزوبوون، به‌رزوبوون. [بالا‌کردن، گه‌شه‌کردن]

ف: دمیدن، سبز شدن، بلند شدن، آب‌خیز.

ع: نُشوء، نُمی، نُمو، نَماء، اِنْتِماء، اِرْتِفاع. مَدَّ.



ع: خیمه، مضرب.

وینه ← چادر

**خیوت**

ك: خوی، خیو، خویداری. [ناگاداری]

ف: نگاه‌داری، پرستاری.

ع: خدمه، حضائنه، حراسه، حفاظه.

**خیوت کردن** ← **خیوت کردن**

## وینہ کانی پیتی خ



خاککش



خاکرن



خاکبیز



خاشخاش



خاتہ مکاری



خرخرہ B



خرخرہ A



خرخال



خامہ گری



خاکہ ناز



خلیج



خشک



خشته ک



خرن



خروچی



خۆرج ناوداری



خورج



خوانچه



خوان



خنجهر



خومہ رمزه



خولخوله B



خولخوله A



خوشبیک



خورما



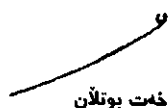
خورشیدی



خه ردهل



خه ربهنگ



خمت بوتلان



خووک



خونچه



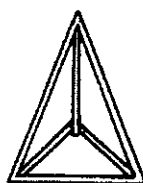
خهلف



خهلبلی



خهلفانین



خه رهک B



خه رهک A



خهگولکه



خه یار



خه نه



خه مخوهره



۱۸

[ك: وشه‌یه كه مانای دابه‌زین و به‌روخوار هاتن

ده‌گه‌یه‌نیت.)] [داخوزین، داپه‌رین، داهیتشتن

ف: فرو، فرود، پایین. (حرف نزول است كه

تنها استعمال نمی‌شود: فرود آمدن، پایین

پریدن، فروهشتن.)

ع: ندارد. [هاوواتای عمره‌بی نیه.]

**دائوالفیل**

ك: پاگه، فیلپا. [نه‌خوشینیکه ده‌یتسه هری ناوسانی

قرلوقاچ.]

ف: كُنن، پاغره، پیل‌پا. (مرضی است كه پاها

ورم پیدا می‌كند)

ع: داء الفیل.

**داباراتن** ← داوراتن

**دابارین** ← داورین

**دابیدیم** ← ده‌یدیم

**دابیر**

ك: دابیرین. [جیا‌کردنه‌وی كه‌م له زۆر.]

ف: بریدن.

ع: قطع، جَر.

**دابیر**

ك: داگیر، بردن. (به‌زۆر بردن) [به‌زۆر گرتن]

ف: بُردن، بُریدن.

ع: غَصَب، تَصاحب، اِشغال.

**دابیردن**

ك: ... داپه‌قائن. كه‌ئَن. [داكوتان. ده‌لكه‌ندن]

ف: فروبردن، كندن.

ع: غَز، حَفَر.

**دابیرین**

ك: برین، داه‌وردن. [داتاشین، جیا‌کردنه‌وی كه‌م له زۆر.]

ف: بریدن.

ع: قَطع، جَر.

**دابیرین**

ك: داگرتن، بردن، دابِر‌کردن. [داگیر کردن، به زۆر گرتن]

ف: بُریدن، بُردن، به زۆر بردن.

ع: غَصَب، تَصاحب، اِشغال

**دابیرکردن**

ك: بگردن، رده‌بون. [تیپه‌رین]

ف: گذشتن، ردشدن.

ع: عُبور، مُرور.

**دابووون**

ك: داچوون، چال‌بوون. [قوپان، نه‌ری‌بوون]

ف: فرورفتن، گودشدن.

ع: اِنْخِیار، تَقَعُر، غَوَر، اِنْخِساب، اِنْخِفاض.



## دابړون

ك: خډم بړون، دانډوړين، داپسيان. [چډمينهوه (دانډوړين له سډر نه ژون له ياري سي يازدا).]

ف: پُشت دادن، پُشتك دادن، خُم شدن. (خُم شدن بر روی زانو در بازی پشتك)

ع: رُكوع، اِنْجَاء.

## دابړه زين

ك: داوه زين، خواره وهان، داخوژين. [سډره خوړهاتن. هډره ها: هاتنه خوړه له سډر سواړي.]

ف: پياده شدن، پايين آمدن.

ع: تَرْجُل، تَرْوُل، هُبوط، خُدور.

## دابړه ستڼ

ك: به ستڼ، داوه ستڼ. [شه تډك دان (وهك: دابړه ستڼي بار).]

ف: به ستڼ. (بار مثلاً).

ع: شَدَّ.

## دابړه ستڼ

ك: داوه ستڼ، به ستڼ، بهڼ. [هډيوان له مال راگرتن (وهك: دابړه ستڼي نه سپ).]

ف: به ستڼ، ايغري، آسوتڼ. (به ستڼ اسپ مثلاً).

ع: عَسَب، ثَرِيض، اِرْبَاض، ثَرَجِين، رَبَط، اِرَاحَة، بِنَ.

## دابړاچين

ك: پاچين، تاشين، داتاشين. [برين له سډره به ډه خوړ به تېڅ و تډراس و ... (وهك: داپاچيني موو يا لقى دره خت).]

ف: پاچيدن، تراشيدن، بريدن. (موو يا شاخه ي درخت مثلاً).

ع: حَلَق، جَرَّ، شَذَب.

## دابړووز قاتڼ

## دابړووسقائڼ

ك: داپړووز قاتڼ، داپړوتائڼ. [رووت كړندهوي لقى دره خت و هېشو به هوو داوه واندي گه لا و ډنكه كانيهوه.

(داپړوتاندي ډنكه تړي - بو نمونه - له هېشووه كهي).]

ف: دانه كردن. (ډروريزاندي دانه ي انگور مثلاً از خوشه).

ع: خرط.

## دابړووسقايان

ك: داپړووز قايان، داپړوتيان. [داوه ريني گه لا و ډنكه له لق و هېشو].

ف: دانه شدن.

ع: اِنْخِراط.

## دابړسكيان

## دابړسيان

ك: داپړسكيان، دانډوړين. [فس دادن (وهك: داپړسيان بالندي مي بو بالندي نير).]

ف: پُشت دادن، پُست شدن، سست شدن. (مرغ ماده مثلاً برای مرغ نر)

ع: تَجَلُّث، تَكَيُّد، لَطِي، جُثُوم، كُيُون.

## دابړلو سكيان

ك: رووتډو كړدن، داپړوتائڼ. [له سډره بو خوړهوه ليكړندهوه و رامالڼ].

ف: لخت كړدن.

ع: سَمَط، جَرَف.

## دابړلو سكيان

ك: داپړوتيان، رووتډو بړون. [له سډره بو خوړهوه ليكړانهوه و رامالڼ].

ف: لخت شدن.

ع: اِنْسِمَاط، اِنْجِرَاف.

## دابړوشان

ك: پړشائڼ، داشاړندهوه. [دپړشين، شاردندهوه]

ف: پوشاندن، پوشانيدن.

ع: سَتَر، تَغْطِيَة، ثَوْبِيَة، تَكْيِيَة، غَمَل، غَمَن، اِخْفَاء.

## دابړوشائڼ

ك: داپړشين، داپړشان. [شارندهوه به سډرپوش].]

ف: پوشاندن، پوشیدن، پوشانیدن، پنهان کردن.

ع: ثَوْرِيَّة، ثَغْلِيَّة، ثَكْبِيَّة، غَمَل، غَمَن، سَتَر، اخفاء.

**دایوشین**—**دایوشان**

**دایهر**

ل: دایهرین. (هه لهر و دایهر) [دابه ز: بهر و ژیر دایهرین].

ف: پایین پریدن.

ع: طَمَر، طُموط. (الْوُثُوبُ إِلَى اسْفَل)

**دایهرین**

[ل: به په له بهر و خوا هاتن.]

ف: فرو پریدن، پایین پریدن.

ع: طَمَر، طُموط. ثَقَطُر.

**دایهرین**

ل: پهرین. [بهر و خواړ فیچقه کردن (وه: دایهرینی نار له

پلورسکه وه).]

ف: پریدن، فرو پریدن، پایین پریدن. (ناودان

مثلاً.)

ع: مَذَع، تَحْدَر، اِنْجِدَار.

**دایه نه مین**

ل: په نه مین، خه فتن، په ننگه مروس کردن. [داسه کتان،

خه وتن]

ف: تَمَرگیدن، خُفتن، خوابیدن.

ع: تَكْبَب، تَكْبُس، نَوْم.

**دایپچان**

ل: دابه ست، دایپچان. بردن. [شته لدان. رایپچ کردن]

ف: پیچاندن، پیچیدن، بستن. (چیزی را روی

بار بستن). بردن.

ع: شَد. رُوس، اِذْهَاب.

**دایپچان**

ل: دایپچین، دابه ست. [شته لدان]

ف: پیچیدن، بستن.

ع: شَد.

**دایپچان**

ل: بردن. [رامالین (ناو شتیک راجالتیت).]

ف: بُردن. (آب چیز ی را.)

ع: رُوس، اِذْهَاب.

**داتاشین**

ل: تاشین، داپاچین، پاچین. [له سهر وه بهر و خواړ بهرین به

هو ی تیتخ و شتی تر وه.].

ف: تراشیدن.

ع: حَلَق، شَذَب، جَز.

**داترووسکاتن**

ل: ترسان، هه لپرووسقائن. [راچه ناندن به هو ی

ترساندن وه. (وه: راجه ناندنی مندا ل به هو ی شتی له

ناکار وه).]

ف: ترساندن. (بچه مثلاً بوسیله چیز ناهنگام.)

ع: اِنْعَاق، اِذْعار.

**داترووسکیان**

ل: ترسیان، هه لپرووسقیان. [راچه نین له ترسان. (وه:

راچه نینی مندا ل به هو ی بینینی مشکوه).]

ف: ترسیدن. (بچه مثلاً از موش.)

ع: اِنْزَعاق، اِنْذِعار.

**داتیشیان**

ل: تلیشان، درین. [دادرین، قه لاشتن]

ف: پاره کردن، تیکه کردن. دریدن.

ع: شَق، قَصَف، غَصَف، جَزَل، خَرَق.

**داتیشیان**

ل: تلیشان، دریان. [دادران]

ف: پاره شدن، تیکه شدن، دریده شدن.

ع: اِنْشَاق، اِنْقِصاف، اِنْغِصاف، اِنْجِزال، اِنْخِراق.

**داتووران**

ل: تووران. [فریاندن]

ف: ریخیدن.

ع: اِطْلاق.

**داته کاتن**

لک: خالی کردن. [هیچ تپیدا نه هیشتن (ی کیسه، نیستقان،  
قهلمه رشتی لهو چه‌شنه.]]

ف: تهی کردن. (کیسه، استخوان، قلمه و امثال  
آن)

ع: نَکَب، نَقَت، نَقْث، نَقْو، تَخْلِیة، اِفْرَاق، صَلَب،  
اِمْتِخَاح، تَمَحّی،  
داده‌کائن

لک: ته‌کائن. [سهره‌وخوار راوه‌شاندن (ی جلویه‌رگ، و فدرش  
و شتی لهو چه‌شنه.]]

ف: تکانیدن، تکان دادن. (لباس، فرش و امثال  
آن)

ع: نَفَض، نَكْث.

داده‌کیان

لک: خالی‌بوون. ته‌کیان. [هیچ‌تپیدا نه‌مان. سهره‌وخوار  
راوه‌شتران.]

ف: تهی‌شدن. فروتکیدن، تکیده‌شدن.

ع: تَخْلِی، تَفَرُّغ، اِنْتِفَاض، اِنْتِکَاث.

داده‌هریان

[لک: داگهرتن، داده‌پین، بیده‌نگ دانیشن]

ف: تَمَرگیدن.

ع: اِنْبِهَات.

داده‌میان

لک: داده‌مین، ته‌مین، ته‌میان، په‌شیویان، په‌شیویرون.

[خه‌مبار بوون، مه‌بینه‌تبار بوون]

ف: کَرَخیدن، کَرَخ‌شدن، موژیدن، موژگین‌شدن،

اندوه‌ناک‌شدن.

ع: تَحَرُّن، اِغْتِمَام، اِهْتِمَام.

داده‌مین ← داده‌میان

داچوین

لک: جوین، روین. [بزووتن، روژشتن]

ف: جنبیدن، رفتن، راهی‌شدن.

ع: حَرَكَة، نُهْوُض، نُفُوْض، مُسَافَرَة.

داچله‌کائن

لک: خه‌ره‌روکردن. ترسانن. [به‌تاگا هیتان. راجله‌کاندن]

ف: بیدار کردن. ترساندن.

ع: تَنْبِیْه، اِیْقَاط، قَرّ، اِذْعَار، اِزْعَاج، اِرْوَاق.

داچله‌کیان

لک: خه‌ره‌روبوون. داخوریان. چله‌کیانه‌وه. [به‌تاگاهاتن.

راجله‌کان]

ف: وژپریدن، بیدار شدن، از‌خواب‌جستن، از

خواب‌پریدن. ترسیدن، یَگه‌خوردن،

تکان‌خوردن.

ع: اِنْتِیَاه، تَیْقُط، اِسْتِیْقَاط، اِنْفِرَاز، اِنْدِعَار، اِنْزِعَاج،

اِنْزِعَاق، اِرْتِیَاع، شُرُود.

داچنین

[لک: ریز کردن له‌ته‌نیشته‌یه‌که‌وه. (وه‌ک: داچینی کاسه‌و

که‌رچک له‌سه‌ر سفره.))]

ف: چیدن. (ظروف در روی سفره مثلاً.)

ع: رَصَف.

داچنین

لک: خواره‌واریدن. [داگرتن (وه‌ک: داگرتنی کتیب‌له

ره‌فه‌وه.]]

ف: پایین‌چیدن، پایین‌آوردن. (کتاب از طاقچه

مثلاً.)

ع: حَط، اِحْتِطَاط، تَنْزِیل.

داچورتان

[لک: به‌تان‌کردنی شله‌مه‌نی. داتکاندن]

ف: فروریختن. فروچکاندن.

ع: سَكَب، نَكَب، اِهْراق، اِرَاقَة، اِنْزَال، اِسْتِخْراج.

داچوریان

[لک: داوژان. داتکان (وه‌ک: داچوریانی ماست‌له

مه‌شکه‌وه.))]

ف: فروريختن. فروچکيدن، فرود آمدن. (ماست از خيک مثلاً.)

ع: انسکاب، نُزول، خُروج.

**داچوون**

[ک: بهرې خوا رهاتن (وهک: داچوونی مهویر).]

ف: فروريختن، فرود آمدن، پايين آمدن. (خمير مثلاً.)

ع: نُزول.

**داچوون**

ک: دابرون، خواره و چرون. [قوپان، نهوی بسون (وهک: داچوونی زهوی).]

ف: فرو رفتن، پايين رفتن، گود شدن. (زمين مثلاً.)

ع: انخبار، انخفاض، ثَقُور، انعطاط، ثَقُور.

**داچه قاتن**

ک: دابردن، داکوتان. [تيرا کردن، تيجھ قاندن (وهک: دابردنی نيزه).]

ف: فرو بردن، فرو کردن، خلانيدن. (نيزه مثلاً.)

ع: غُرز.

**داچه قاتن**

ک: دانيان، تيان. [به زويدا کردن، ناشتن (وهک: ناشتنی قهله می درخت).]

ف: نشانندن. (قلم درخت مثلاً.)

ع: غرس، غُرز، نَصَب.

**داچه قاتن**

ک: پلاره و کردن، راز کردن. [کردن هوه (وهک: ناره لاکردنی دم).]

ف: گشودن، باز کردن. (دهن مثلاً.)

ع: شُحو، فَتَح.

**داچه قيان**

ک: چه قيان، دانريان، رازيون، بلاه و برون. [داکوتران، نيزران.

ناره لايون (ی رم، قه لَمْ، دم).]

ف: خليدن، فرو رفتن، نشانده شدن، باز شدن.

(نيزه، قلم، دهن)

ع: انغزان، انغراس، انفتاح.

**داخ**

ک: گهرم. [به تين، به تار]

ف: داخ، گرم.

ع: حار، سَخِن.

**داخ**

[ک: به ناگر چزاندن (چاوگه).]

ف: داخ. (مصدر است.)

ع: كَي، رَصَن.

**داخ**

[ک: نامرازی داخ کردن (ناوی نامرازه).]

ف: داخ. (اسم آلت است.)

ع: مِکوا، مِرصَن، مِيسَم، ساکور، وسام.

**داخ**

ک: نشان، نشانه. [شوين داخ]

ف: داخ، نشان.

ع: كَي، سِمَة، علامَة.

**داخ**

ک: دهر. [تیش. خهفت]

ف: داخ، درد، افسوس.

ع: آلم، اَسَف.

**داخ**

ک: کيف، شاخ. (شاخوداخ) [چيا، کيتو]

ف: کوه، شَخ.

ع: جَبَل، طُود.

**داخرياک**

[ک: داخراو، راخراو (وهک: فهرشی راخراو له سر زويدا).]

ف: انداخته شده، پهن شده، گسترده. (فرش بر

روی زمین مثلاً.)

ع: مَبْسُوط، مَفْرُوش، مُمَهَّد.

**داخریاگ**

[ك: بهربوره، بهربوخوا، فریدراو.]

ف: پایین افتاده، افتاده، انداخته شده.

ع: مُسَقَط.

**داخریاگ**

[ك: فریدراو]

ف: انداخته شده.

ع: مُلَقَى، مُقَمَّم.

**داخستن**

ك: دادان. [دادانهوه (واك: داهیتشتنی پهرده).]

ف: فروهشتن، پایین زدن، انداختن. (پرده

مثلاً.)

ع: سَدَل، سَدَن، اِسْدَال، اِسْبَال، اِرْخَاء.

**داخستن**

ك: ... فرهدان. [بهردانهوه. هاریشتن]

ف: انداختن، پایین انداختن.

ع: سَجَل، اِسْقَاط، اِلْقَاء، اِقْحَام، طَرَح.

**داخستن**

ك: پانهو کردن، بِلارهو کردن. [راخستن (واك: بلاو کوندهوهی

فهرش).]

ف: گستردن، انداختن، پهن کردن. (فرش مثلاً.)

ع: بَسَط، فَرَش، مَهْد، بَث، نَشْر، طَرَح، تَمَهِّد،

تَمَهَّد، تَوَثِّب.

**داخستن**

ك: داپاچسین، برپین. [داهیتسان (واك: داپاچینی لقی

درهخت).]

ف: انداختن، زدن، بریدن، پیراستن. (شاخه‌ی

درخت مثلاً.)

ع: شَذَب.

**داخستن**

ك: ناگر کردن، گهرم کردن. [ههژ کردن (واك: داخستنی

ته‌نور).]

ف: آتش کردن، روشن کردن، گرم کردن. (تنور

مثلاً.)

ع: سَجَر، حَم، اِحْمَاء.

**داخستن**

ك: داشکائن، هه‌ل کردن. [هه‌ل‌پین (داشکاندنی جوگه).]

ف: زها کردن، بَستَن. (آب زها کردن)

ع: بَثَق، دَعَق.

**داخستن**

ك: زهوتنا دان. له دهس داکه‌فتن. [بهرو زهوی بهردانهوه.]

ف: انداختن، زمین زدن، از دست افتادن.

ع: اِلْقَاء، صَرَع.

**داخ کردن**

[ك: قرچاندن (واك: تواندنهوهی روژ).]

ف: داغ کردن. (روغن مثلاً.)

ع: حَم، اِذَابَة.

**داخ کردن**

ك: کولانژ، جوشانژ، گهرم کردن. [به‌تین کردن. هیتانه

کول.]

ف: داغ کردن، جوشاندن، جوش آوردن،

گرم کردن. (آب مثلاً.)

ع: غَلَى، تَسَخَّن.

**داخ کردن**

[ك: به ناگر چزاندن.]

ف: داغ کردن.

ع: كَي، رَصَن، داغ.

**داخ کردن**

ك: نشان کردن. [نیشانه کردن، دروشم کردن]

ف: داغ کردن، نشان کردن.

ع: رَصَن، وَسَم، سِمَة.

## داخگا - چنگه داخ

## داخل

ل: نهنده‌روون، نار. (داخل و خارج) [ژوروره، نارهه]

ف: تو، اندرون. (داخل و خارج)

ع: داخل، حَرَم.

## داخل بھون

ل: گهین، گه‌یشتن، نزاویرون. [هاتن، چورنه ژور]

ف: رسیدن، درون‌شدن.

ع: وُرود، وُصول، دُخول، انْضواء.

## داخ ناوتوین

ل: داخ پیتشانی. [پیتشانه‌ی ناچار. (شوینه‌واری سوژده.)]

ف: داغ پیتشانی.

ع: أَثَرُ السُّجُود. (مَسْجِد)

## داخو؟

ل: داخو؟، نایا؟ [تو بلتی؟ (وشه‌ی پرسپاره.)]

ف: آیا؟ (کلمه‌ی استفهام است.)

ع: هَلْ؟، أَمْ، إِنْ، لَوْ؟

## داخودوخان

ل: داخودهرد. [کول و زروخا]

ف: داغ‌ودرد.

ع: أَسَف، أَلَم.

## داخوریان - داخوریان

## داخوریان

ل: داخوریان، داچله کیان. [راچله کین]

ف: یَکِه‌خوردن، تکان‌خوردن.

ع: انْزِعَاق، انْذِعَار.

## داخورین - داخورین

## داخورین

ل: خورین، تورین، ناوژیرون، گرمائن. [گه‌فین، گورپه‌شه

کردن]

ف: غُریدن، غُرَش کردن، غُرَشَت کردن، غُنْبیدن،

آلوسیدن، آلیزیدن، اُشتلم‌کردن، توپیدن،

تَنْدیدن، تَنْدشدن.

ع: ذَمَر، تَذَمُّر، تَشَدُّد، اِبْرَاق، اِحْتِدَاد، اِزْمِجَاج.

## داخوزین

ل: دابه‌زین، داوه‌زین، پیاده‌بوون. [هاتنه‌خوار]

ف: پیاده‌شدن، پایین آمدن.

ع: تَرْجُل، نُزول، هُبُوط.

## داخوستن - داخوزین

## داخوم؟ - داخو؟

## داد

ل: ... به‌چنگه. [راستکاری، حوکی رهوا.]

ف: داد، دینا، ریواز، داوری، بجا.

ع: عَدَل، عَدَالَة، حَقّ.

## داد

ل: هارار، هه‌لا، فریاد. [هه‌را]

ف: داد، فریاد، فغان، آفغان، پرین.

ع: جَزَع، فَزَع.

## دادا

ل: دایک. [دک، دالک]

ف: مام، مادر.

ع: أُم، وَالِدَة.

## داده

ل: دده. [دایمن، تایمن]

ف: دادا، دوه. (گیس‌سفید)

ع: حَاضِنَة.

## دادان

ل: داخستن. [داهیتشتن (وک: دادانه‌وی پهرده.)]

ف: انداختن، پایین زدن، فروه‌شتن. (پرده

مثلاً)

ع: سَدَن، سَدَل، اِسْدَال، اِسْبَال، اِرْخَاء.

## دادان

ل: دامه‌رزائن، بافین. [سهره‌تا دامه‌زراندن. (وک:

داهه‌زراندنی سهره‌تای چینی گوزی.)]

ف: بافتن، سرباف. (شروع به بافتن جوراب مثلاً.)

ع: نَسَج، اسْتَسَج.

**دادان**

ك: نووسين. (سه نويس نووسين.) [نويسين (وهك: نووسينى سهرمه شق).]

ف: نوشتن. (سرمشق مثلاً.)

ع: رَقَم، نَمَق، رَقَن، خَطَّ، سَطَر، رَسَم، تَحْرِير، كِتَابَة. **دادان**

ك: لورلدان، خوارهاتن. [لورربونهوه: به تهورم بهر بخوارهاتن. (وهك: دادانى بالنده يا فروكه).]

ف: پايين آمدن، فرود آمدن. (پرنده، هواپيما مثلاً.)

ع: نُزُول، مُبْطَط، كُنُوع، هُوِي، رَفِيف، اِكْنَاع، اِهْوَاء، تَقْضِي، تَقْضُض، اِنْقِيَاض.

**دادان**

ك: تاشين. [تير كردن (وهك: دادانى قه لدم).]

ف: تراشيدن. (قلم مثلاً.)

ع: بَرِي، تَلَسِين.

**دادان**

ك: ده لائن. [لِيتكان. دهر دان]

ف: نَبِك، زهاب، تراويدن، تراواندن، پالودن.

ع: تَرَشُّع، رَشَح.

**دادخوا**

ك: دادخواز. [دادبهر، سكالاکر]

ف: دادخواه.

ع: مُتَطَلَّم، شَاكِي. (عارض)

**دادخواز**—**دادخوا**

**دادخوايي**

ك: دادخوازي. [دادبهرى، سكالاکردن]

ف: دادخواهى.

ع: تَطَلَّم، شِكَايَة. (عرض)

**دادپهس**

ك: ... كاريدهس. [دادبهر، دادپرس]

ف: دادرس، دادگر، داوَر، دادوَر، داتوِير، دادار.

ع: قَاضِي، حَاكِم، أَمِير، عَادِل، مُحَقِّق.

**دادپهسي**

ك: فريادپهسي. [دادپهسي، دادپهري]

ف: دادرسسي، دادگري، داوَرى، دادوَرى، داتوِيرى، داواري.

ع: قَضَاوَة، حُكُومَة، أَمَارَة، عَدَالَة، إِحْقَاق، تَحْقِيق، تَطْلِيم.

**دادپين**

ك: دپين. [لمت كردن به باري دريژيدان.]

ف: پاره كردن.

ع: قَدَّ، قَتَّ، هَتَّ، شَقَّ، خَرَق.

**دادويست**

ك: خريدوفروش، دادويست. [مامه لَه، كرين و فروشتن]

ف: دادويستد، خريدوفروش.

ع: مُعَامَلَة، مُبَادَلَة، مُعَاوَضَة، مُعَاطَاة، مُعَاقَدَة.

**دادويستد**—**دادويست**

**دادويستاد**

ك: همرا، هوار. [همرا و هورپا]

ف: دادويستاد، فرياد، فغان.

ع: جَرَعَ وَ فَرَعَ.

**دادوشين**—**دوشين**

**دادووران**

ك: دورران. [دادويين]

ف: دوختن.

ع: خَيْط، دَرَز.

**داده**—**دايك**

**دادى**

ك: دايه. [دايهن، تايدن]

ف: تایه، دایه.

ع: مُرْضِعَة، حاضنه.

**دادتیران**

ك: داهیشتن. [رایه‌ل کردن (وهك: رایه‌ل کردن) مندا‌ل بۆ میز کردن.]

ف: فروه‌شستن، سُر دست گرفتن. (بچه که بشاشد مثلاً.)

ع: اِحْتِفَان، اِدْلَاء، اِرْخَاء.

**دار**

ك: درخت، چلاك. [روه‌کی هه‌لچوری خاوه‌ن لقوپوپ.]

ف: درخت، دار.

ع: شَجَر.

وینه-عزن

**دار**

ك: چینگ. [نه‌غینه، نینزنگ]

ف: هیزم، هیمه، همه، رزم، چوب.

ع: حَطَب، وَقُود، وَقِید، عُود.

**دار**

[ك: دهسته‌ك (داری دارمرا).]

ف: تیر، دار، فرسب، چوب. (تیر سر خانه)

ع: حَشَب، رافِدة، وَصَلَة. (روافِد، عَوارض)

**دار**

ك: دارایی. (دارونده‌دار) [مال‌وسامان]

ف: دارایی، هستی.

ع: مال، نَشَب، مَوْجود، ما وَجِدَ.

**دار**

ك: سیداره، دارقواخ. [قه‌ناره]

ف: دار، سه‌داره.

ع: مَشْنَقَة، صُلَابَة.

وینه

**دار**

[ك: خاوه‌ن (وهك: وئاخدار. به بی وپال دراو -مضاف‌الیه-

به کار نابریت.)]

ف: دار، دارنده. (الاغدار مثلاً بدون مضاف الیه

استعمال نمی‌شود.)

ع: صاحب، حافظ. (در عربی اسم فاعل، مضاف

الیه یا صیغه‌ی مبالغه‌ی آن به جای صاحب

استعمال می‌شود، مثل: حَمَار، جَمَال، یَغَال، ...)

[اله عمره‌یدا ناری بکه‌ر، وپال دراو یا شیوه‌ی زیاده‌روی

- سیغه‌ی موبالغه - له باتی «دار» به کار دهریت،

وه‌کو: حَمَار، جَمَال، یَغَال ...]

**دارا**

ك: ده‌وله‌مدن، لوژت. [ساماندار، زه‌نگین]

ف: دارا، دارنده، توانگر.

ع: ثَرِي، مُثَرِي، مَلِي، مَلِيء، غَنِي، مُوسِر، مُتَمَوِّل،

ثُومال.

**دارای عیلم و عه‌مه‌ل**

ك: زانا و توانا. [خاوه‌نی زانست و هیتز، بزبان و به‌هیتز]

ف: تنوتاس، توانا و دانا.

ع: صَاحِبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلِ.

**دارایی**

ك: ده‌وله‌ت، ده‌لوژت. [سامان]

ف: دارایی.

ع: مال، ثَرَوَة، مَكْنَة، نَشَب.

**دارایی**

ك: دارابون، ده‌وله‌مدنی. [سامانداریتی، زه‌نگینی]

ف: دارایی، توانگری، دارابودن، توانگریبودن.

ع: تَمَكَّن، تَيْسَر، تَمَوِّل، يَسَار، مَيْسَرَة.

**دارباز**

ك: ته‌ناباز. [ته‌نافاز، په‌تباژ]

ف: دارباز، سازوباز.

ع: بَهْلَوَان.

وینه-ته‌ناباز



# داریلج

ك: دارگوئیز. [درهختی گویژ: درهختیکی بهناویانگه.]

ف: درخت گویژ.

ف: شَجَرُ الرَّعْرور.

## داریه‌روو

ك: داری به‌روو: درهختیکی بهناویانگه.]

ف: درخت بلو، درخت بلوت.

ع: شَجَرُ الْبَلُوط، سندیانته.

## داریه‌س

ك: چتیه‌س. [داریه‌ند (وهك داریه‌ستی به‌نایی).]

ف: چوب‌بندی، (بنایی مثلاً).

ع: اسْقَاة.

## دارپاج

ك: تهره‌داس. [ته‌وراس]

ف: دهره، تهره‌داس.

ع: مَسْوَل، مَحْطَب.

وینه: تهره‌داس

## دارتوو

ك: درهختی توو: درهختیکی بهناویانگه.]

ف: درخت توت.

ع: فِرْصَاد، شَجَرُ الثَّوْت.

## دارتووو

ك: لت شهرار. [خلته‌ی شهراب.]

ف: دارتو، ژودی، لای. (ژود شراب)

ع: طَرَطِير.

## دارته‌قینه

ك: داره‌سمه. [دارکونکهره.]

ف: بَلُواسَه، دارکوب، داربُر، درخت‌سَنبِه.

ع: شَرَقَرَق، شَقَرَق، شِقَرَق، صُرْد، أَخِيل، سُودَانِيَّة،

## شودانیق

وینه

## دارچینی

[ك: دارچین: تونیکله‌داریکی تیژ و بوغوشه.]

ف: دارچینی.

ع: دارصینی.

## داردان

ك: باخله، تۆمه‌دانه. [شه‌تلگه (جینگه‌ی بنچك و قه‌لم).]

ف: داردان، تَحْمَدَان. (جای نشا و قلم)

ع: مَشْتَل، مَشْتَلَة، مَغْرَس، دَنْدَانَة.

## داردان

ك: میزمدان. [تیزنگدان]

ف: هیزمدان، هیمه‌دان.

ع: مَحْطَب.

## داردان

ك: ته‌نافدان، تاسائن، پت هه‌لخستن، خنکائن.

[له‌سیتداره‌دان]

ف: دارژدن.

ع: صَلْب، شَنْق.

وینه: دار

## دارزان

ك: دافره‌قائن. [داتوولاندن، پلیشاندن (وهك: دافره‌قاندنی

گۆشت).]

ف: فروریختن، له‌کردن. (گوشت مثلاً).

ع: اِبْلَاء، تَهْرِة.

## دارزیگ

ك: دافره‌قیگ. [داتوولار، پلیشار (وهك: گوشتی

دافره‌قار).]

ف: فروریخته، له‌شده. (گوشت مثلاً).

ع: هَرِي، مَهْرَة.

## دارزیگ

ك: دافره‌قیگ، پرتوکیگ، چهك. [پراو، پرتوگاو (وهك:

دارزانی پارچه و درخت له‌چه‌شنه).]

ف: فَرَكْنَدَه، فَرَسُودَه، فروریخته، ازهم‌ریخته.

(پارچه، درخت و امثال آن.)

ع: بَالِي، مَبْلِي، رَث، نَاخِر، رَمِيم، مُنْدَرَس، مُتَقَتَّت، خَلَق. هَدَم، مُنْهَل.

### داریان

ك: داریوخیان، دافره‌قیان، پرتوکیان، پوتسیان، چه‌لبوون.  
[پرتوكان، رزین، یوان]

ف: فرووریختن، از هم ریختن، فَرَكَنَدَن، فَرَسودَن، پوسیدن.

ع: بَلِي، وَهِي، نَقَلَ، رَثَاثَة، رُثُوْثَة، اِرْثَاث، رَم، رَمِيم، نَخَن، اِنْدِرَاس، ثَقَّتَتْ، تَهَاثَتْ، تَهْتُوْ، اِنْثِلَاء، اِنْهَال، تَهْرَه، تَفْسُخ، تَهْوَر، تَلْقَف.

### داریان

ك: رْژَانَن [سره‌خوار رشتن. له قالب کردن]

ف: ریختن، فرووریختن.

ع: صَبَّ، سَكَب، نَكَب، سَبَك، سَجَم، فَخَص، صَوَغ، دَمَع، دُمُوع، هُمُوع، هَمَعَان، هُمُول، هَمَلَان، دَمَعَان، اِسْبَال، اِفْرَاغ، تَذْرِيف، سَلْسَلَة.

### داریان

ك: ... داورایان. (فرمیسك، مهر دم) [داوه‌رین، دابارین]  
ف: ریختن، فرووریختن.

ع: رَضِب، سُحُوح، ثُرُوف، ذَرْفَان، تَذَارْف، تَدْمَع، تَحْدَر، تَحَادَر، تَهَاثَتْ، تَتَابَع، تَسْلَسَل، اِنْصِبَاب، اِنْسِبَال، اِنْسِبَاك، اِنْسِكَاب، اِنْصِيَاغ، اِنْهَال، اِنْهَمَال، اِنْفِضَاض، اِنْسِجَام، سَرَد.

### داریان

ك: جه‌نگل، جه‌نگه‌لسان، بیشه. [دارستان، لیره‌وار]  
ف: درختستان، کشتی، جنگل، بیشه.

ع: شَجِير، شَجَر، شَجَرَاء، مُشَجِر، شَعَار، غِيَاض، غَتَل.

ع: اِكْتِحَال.

### داریان

ك: فدرسه‌ق‌شان، نشانه‌ریگه. [دار فرسه‌خ: تابلوی نار  
ریگا بر ماره دیاری کردن.]

ف: فَرَسَنگَسَار، راه‌نما.

ع: بُرَتْ، نُصْبَة.

### داریان

ك: دار، سِدَارَه. [قه‌ناره]

ف: دار، سه‌دازه.

ع: صِلَابَة، مَشَقَّة.

رینه—دار

### داریان

ك: دارقه‌باخ. [داریکه له ناره‌پاستی گوده‌پاندا دهیچه‌قینن  
بو تیر هاریشتن. «قه‌باق» وشه‌یه‌کی تورکیه.]

ف: دارکدو، دارق‌باق. (داری است در وسط

میدان برای تیراندازی نصب کنند، کلمه‌ی

«قباق» ترکی است.)

ع: بُرْجَاس.

رینه

### داریان

ك: ژیرجریت. [کولکه‌داری جلیت‌بازی]

ف: زیرجلیت.

ع: غَزَار.

### داریان

ك: دره‌ختی گویز: دره‌ختیکی به‌ناویانگه.

ف: گوزین، درخت گردو.

ع: شَجَرُ الْجَوْن.

داریان—داریوختان

داریان—داریوختان

### داریان

ك: رنن، چین، داریوتانن. [که‌دنده‌وی به‌ری دار (وه‌ک):

رنینی هه‌لوژده له دره‌خت.]

ف: چیدن. (آلو مثلاً از درخت.)

ع: جَنِي، قَطَف.

### داریان

ك: داریوتانن. [دایروسقاندن (وه‌ک): دارینی گه‌لا له لقنی

درخت.) [

ف: بَرگَندن. (برگ مثلاً از شاخه‌ی درخت.)

ع: خَرط، تَمَرید.

**دارینین**

ک: داکه‌ئن، که‌ئن. [دامالین، داکه‌ندن (ره‌ک) دارینینی

جلوبه‌رگ و پیست و...]

ف: کندن. (لباس، پوست و امثال آن.)

ع: نَزع، خَلَع، سَلَب، سَلَخ، کَشَف، کَشط.

**دارویه‌رد**

ک: هه‌ردویه‌رد. [سه‌ریان و بنه‌رت، هه‌موی به تیکرا.]

ف: تیروسنگ، بام و بنیاد.

ع: سَطْحًا وَ اَسَاسًا.

**داروخائن**

ک: دارمائن، روخائن، رمائن. [رووخاندن له سه‌ره‌ره بۆ

خوار.]

ف: رَخاندن، رَخانیدن.

ع: هَدَم، خَرَب، تَخْرِيب، تَدْمِير، اِهْلَال.

**داروخیان**

ک: دارمیان، رمیان، روخیان. داره‌یین، داواریان، وه‌یین،

وه‌ره‌قه‌کردن، روخه‌کردن. [رمان له سه‌ره‌ره بۆ خوار.]

ف: رَخیدن، فروریختن، ریزش‌کردن.

ع: اِنْهَادَم، خَرَاب. لَقَف، مَهَوَر، اِنْهِيَار، اِنْهَال، تَثَلُّل،

تَسَاقُط.

**داروده‌سه**

ک: دسه، تابوون، دسه‌به‌سه. [ده‌سپه‌نه‌ند، شوینکه‌وتوو]

ف: تاراس، بۆرئسان، وُزئستان، تاپیین، هه‌مراه،

کسان.

ع: تَبِيعَة، اَتْبَاع، حِزْب.

**دارووه**

ک: شانه. [شاره‌وان، پاسه‌وانی شار.]

ف: دارووه، شحنة، شه‌ریان، پاسبان شهر.

ع: مُحْتَسِب، رَئِيسِ اِحْتِسَاب، رَئِيسِ نَظْمِيَّة.

**دارووه‌خانه**

[ک: شاره‌وانی: بنکه‌ی پاسه‌وانی شار.]

ف: شه‌ریانی.

ع: نَظْمِيَّة، اِحْتِسَابِيَّة.

**دارولئینشاء**

ک: ده‌قتر، ده‌قترخانه، نوسین‌خانه. [نوسینگه]

ف: ده‌قتر، ده‌قترخانه، دبیرستان، نگارستان،

نگارش‌خانه. (نویسنده‌خانه)

ع: دارُ الْاِنْشَاء، دَقْتَر خَانَة.

**دارولئحکومه**

ک: ده‌رمان. [خانوی فرمانه‌را]

ف: ارک، دادگاه.

ع: دارُ الْحُكُومَة، اَدَارَة الْحُكُومَة.

**دارووه‌دار**

ک: هه‌سرنیس. [نه‌ره‌ی هه‌بۆر و نه‌بۆر، هه‌مورشت

به‌تیکرا.]

ف: داروتدار، هست‌وونیست.

ع: مَا وَجَدَ وَ مَا لَمْ يَوْجَدْ، مَوْجُود وَ غَيْرُ مَوْجُود

**داروو**

[ک: دهرمان‌هه‌مام بۆ لاه‌ردنی موو.]

ف: نوره.

ع: جَمِيش، جَمُوش، خَلَّاقُ الشَّعْرِ، نُورَج.

**دارووتائن**

ک: داریین، داپرووسقائن، رووتائن. [دامالین، داوه‌راندن،

لیک‌دنه‌ره له سه‌ره‌ره بۆ خوار]

ف: دانه‌کردن، لخت‌کردن.

ع: خَرط، نَزع، اِنْتِزَاع، تَمَرید.

**دارووجان**

[ک: ده‌نکیکی ره‌شه له نار برنجدا که له شادانه

ده‌جیت.)]

ف: كُدْرُم. (دانه‌ای است شبیه شاهدانه که در میان برنج پیدا می‌شود.)

ع: ...

داره

[ك: خُو به پیوره اگرتنی به ناستم.]

ف: ایستادن سُسْت.

ع: رَنج، ثَرْجَح.

داره‌هرم

ك: تهرِم. [تابوت]

ف: مُرده‌كش، لاش‌كش.

ع: حَرَج، نَعَش، جَنَارَة.

وینه

داره‌دار

[ك: به ناستم خُو به پیوه راگرتنی منداَل.]

ف: داردار، ایستادن سُسْت.

ع: ثَرْجَح، اِرْتَنَاح.

داره‌داره

ك: داره‌داره‌کردن. [داره‌داره وتن (بُو منال هتا له‌سِر پی راوره‌سیت.)]

ف: داردارکردن، داردارگفتن. (برای بچه که بر پا بایستد.)

ع: ثَرْجَح.

داره‌را

ك: داره‌راکردن. [دایره‌شینی خانوو به کاریته و ده‌سَهك (رهك) داره‌راکردنی خانوو.]

ف: تیرپوش. (تیرپوش کردن خانه مثلاً.)

ع: هَرَس.

داره‌سهه ← داره‌هینه

داره‌شتن

ك: ره‌شتن. [دایشتن، رشتن، كله له چاو کیشان.]

ف: سُرْمه‌کشیدن.

داره‌شکینه

ك: مهرگه‌مووش. [دهرمانیکه بُو کوشتنی مشك] ف: داراشکنه.

ع: سُلیمانی، سَم الفار.

داره‌وکه‌ر

ك: چیلگه‌وکه‌ر، دارشکین. [دارکه‌روه، نیتزنگ کوکه‌روه]

ف: هیزم‌شکن.

ع: مُفْتَق، مُفْلَق.

داره‌ه‌لووک

[ك: داره دریزه‌که له گه‌مه‌ی هه‌لووکی‌ندا.]

ف: چنبه، چفته، کورشت. (دسته‌ی چلک)

ع: مَقْلَی، مِقْلَا، مِقْلَاء.

داره‌هیش

ك: تیر‌هیش. [داری نامور: به‌شیکه له نامرزی جوت‌کردنی جاران.]

ف: سینج، تیر خیش.

ع: سَلَب.

وینه ← هفتیار

داره‌یانه‌وه

ك: که‌فتن، رمیان. [دارانه‌وه، که‌وتن (دارانه‌وه‌ی دیوار، مروژ و شتی له‌و چه‌شنه.)]

ف: افتادن، ازپادرآمدن. (دیوار آدم و امثال آن.)

ع: اِنْقَعَاث، اِنْقِعَاف، قَوْل، سُقُوط، اِنْصِرَاع.

داره‌ایین

ك: دادان، ده‌لَتن، ده‌لَیان. [لِیتکان]

ف: نَبَک، تراوش، تراویدن، زهاب.

ع: ثَرْشُح.

داس

ك: گیابر. [نامرزی دروینه کردن.]

ف: داس، داسه، جاخسوک، جاغسوک، دهره،

سُفاله.

ع: مَنجَل، مَخْصَال.

وینه / وینه‌ی هدی

## داسپاردن

ك: سپاردن، تیركردن، داموچانن. [راسپاردن. هاندان]

ف: سپردن، تیركردن.

ع: توصیة. تحريك....

## داستان

ك: قسه، گوزارشت، سهرگوزشت، راز. [چیروك،

بهسهرهات]

ف: داستان، سروا، اندار، افسانه، گذارش،

سرگذشت.

ع: حكاية، بحث، قصة.

## داسرهفتن

ك: سرهفتن، سروهین، نارام گرتن. [داسه كنان، سروهتن]

ف: آرام گرتن، آرام شدن.

ع: سُكون، سُكوت.

## داسرهوین - داسرهفتن

## داسرین

ك: سرین، دالوشائین، پاكه وكردن. [نه سترین و خاوین

كردنه و ی تاري لووت.]

ف: پاك كردن. (عن دماغ)

ع: مَخْط، نُخِيط، تَنْخَم، تَنْخَم.

## داسك

ك: دوزگ. [ههردای دوزو.]

ف: دسك، نَخ.

ع: خِيط، غَزَل.

## داس كه نم

ك: سیخچه. [داسو (پرهزی گولی گه نم.)]

ف: داس، داسه، تَره، تَره، اخگل. (سیخچه ی

گندم)

ع: سَغَا، شُعَا، (حسك)

وینه - چه پكده نم

## داس مانگ

ك: مانگ تازه. [مانگی كه وانه، مانگی نوی]

ف: ماه نو، داس ماه.

ع: هلال.

## داش

ك: كوره. [فرن (وهك: فرنی سده گه کی خانه.)]

ف: كوره، داش، بریجن. (كوره ی سنگك پزی

مثلاً.)

ع: فرن، مُحَم، كُور، كُورَة.

وینه - كُورِه

## داساڅه - داساڅه

## داشت

ك: سفتاح. داشتن. [دهشت، ههوان فروش. پاشكهوت]

ف: داشت، دَخَش، دَشَن، دشتفال، دستلاف.

داشتن.

ع: اِسْتِفَاتِح، صَبَاحِيَّة، نَشِيْطَة، نَخِيْرَة.

## داشتن

ك: نگاداری، داشت. [پاشه كوت كردن، گلدانه و]

ف: داشتن، نگه داری.

ع: نَخِيْرَة، اِدْخَار، اِدْخَار.

## داشتن

ك: شتن، داشوزین. [شوزدن له سهره و بهر و خوار.]

ف: شُستَن.

ع: غَسَل.

## داشکائن

ك: داموچانن. ههله و گه پانن. نویره. داکوژانن.

[دانوشاندنه و، داگرتنه و، داشكاندنه و (داشكاندنه و ی

لیواری جلویه رگ.)]

ف: برگرداندن. (لبه ی لباس)

ع: خَبَن، غَبَن، كَبَن، تَنْثِيَة، كَسَر.

## داشکائن

۱ - سده گه کی: حوزره نانینی نه ستوروه كه له سهر چه ودا

ك: داکوژانن. [داشکاندن (وهك: داشکاندنی سواخ).]

ف: شکستن. (اندود مثلاً).

ع: کسر.

**داشکانن**

ك: دزگرتن. [داگرتنمه، درونی پپ و بی درز].

ف: دزگرفتن.

ع: دَزَن. كَفَ.

**داشکانن**

ك: داخستن. [هه لپینی جوگه].

ف: بستن، رها کردن، ویل کردن، آب بستن.

ع: بَقَى، دَعَق.

**داشکلهرم** ← **قومری** [ارشه یه کی کرمایه]. [کرمایه است].

**داشکیان**

ك: مووچیانهوه، هه لئوگه پریان، داکوژیان، داخریان.

[دانورشتانهوه، داگیانهوه. داشکان. هه لپان]

ف: برگشتن، شکسته شدن، رها شدن.

ع: تَثَلَّى. اِنْكَسَار. اِنْثِاق. اِنْعِطَاف...

**داشلیقائن**

ك: دافلیقائن، شلیقیان. [پلیشاندنوه]

ف: له کردن، چکاندن.

ع: اِفْلَاق.

**داشلیقیان**

ك: دافلیقیان، شلیقیان. [پلیشاندنوه]

ف: لهیدن، له شدن، چکیدن.

ع: اِنْفِلَاق.

**داشورائن**

ك: بیتشهرم کردن، دامالانن. [بیتحه یا کردن، بی تابپرو کردن]

ف: شوراندن، بی شرم کردن.

ع: تَبَذُّة، تَشْرِيس.

**داشورائن**

ك: داشتن، داشورین، شتن. [شورن له سهروه بز خوارهوه].

ف: شستن.

ع: غَسَلَ.

**داشوریك**

ك: دامالیگ، شوریاگ. [بی تابپرو. داشوردراو]

ف: شوریده، بی شرم. شسته شده.

ع: بَذَى. مَغْسُول.

**داشوریك**

ك: دالتوچیگ، دالتوسکیگ، دالتوسکه بوگ. [داشورپاو]

ف: آویخته، فروهشته، فروهشته شده.

ع: مَدَنَى، مَدَلَى.

**داشوریان**

ك: دامالیان، شوریان. [بی تابپرویی. داشوردراو]

ف: شوریده شدن، شسته شدن.

ع: بَذَاة، اِنْغَسَال.

**داشوریان**

ك: دالتوچیان، دالتوسکیان، دالتوسکه بوون. [داشورپان]

بهروژیر شورپونهوه.

ف: آویختن، آویخته شدن، فروهشته شدن.

ع: تَدَلَى.

**داشی**

ك: نابرا، براگموره. [کاکه، وشه ی ریز بو دواندن برای

گموره.]

ف: داداش. (برادر بزرگ)

ع: آخ.

**داغان**

ك: پاشیاگ، بهریاد، داوه شیاگ، بهیه کادریاگ، ته فروترونا.

[تیکوینک]

ف: داغان، پراشیده، پراگنده، برپاداشده،

بههم خورده.

ع: مَخْرُوب، مَهْدِم، مَنَقُوض، مَتَفَضِّل، مَتَفَرِّق،

مُشْتَت.

**داغان کردن**

ف: پخسیدن. چسپیدن. (به سبب حرارت آتش مثلاً.)

ع: التَّذَاعُ، تَكَرُّشٌ، تَكْمُشٌ، تَقْبُضٌ، تَقْلُصٌ.  
**داکاسان**

ك: نیفلاك کردن، نارام کردن، دامركائى. [داسه كناندن]  
ف: آرام کردن.

ع: اسكان، اسكات، اخباء، الزام، اقناع.  
**داكاسيان**

ك: نیفلالبورن، نارام گرتن، دامركيان. [داسه كنان، همدادان]  
ف: آرام گرفتن.

ع: سُكُونٌ، سُكُوتٌ، خَبُو، اقْتِنَاعُ.  
**داكاليان** ← **كاليان**

**داكردن**

ك: خالى کردن. رِثَانٌ. [به تال کردن. سهروخوار رشتن].  
ف: ريختن، فرو ريختن.

ع: تَخْلِيَةٌ، اِفْرَاقٌ، صَبٌّ.  
**داكردن**

ك: بارين. [دابارين]  
ف: باریدن، باران آمدن.

ع: اِمْطَارٌ، مُزُولُ الْمَطَرِ.  
**داكردن**

ك: شكافتن. [قلیشاندن (وهك: قلیشاندنی دیوار).]  
ف: شكافتن، باز کردن. (دیوار مثلاً.)

ع: اِنْفَاقٌ، شَرْعُ.  
**داكوتان**

ك: چه قائن، داپه قائن. [تیرا کردن، دابردن (وهك: داپه قاندنی بزمار).]  
ف: كوفتن، كوبيدن، فروكوفتن. (میخ مثلاً.)

ع: غَرَبٌ، ذَقٌّ، ضَرْبٌ، ثَوَزَةٌ، اِرْسَاءُ.  
**داكوتان**

ك: داكوتان. [داپه قاندن. کوتانده وهك: داكوتانی بزمار

ك: به ریاد کردن، بهیه كادان. [تیکریتلدان]

ف: داغان کردن، پراگنده کردن، پراشیده نمودن.

ع: حَوْسٌ، هَدَمٌ، تَهْدِيمٌ، نَقْضٌ، تَفْرِيقٌ، تَشْتِيتٌ.  
**داغ کردن**

ك: گول لیسدان. [چزاندن، فرسودان، زیسان لیسدان (خوارزه به).]  
ف: داغ کردن، گُل [گول] زدن، آسیب رسانیدن. (مجاز است.)

ع: كَبَى، لَذَعُ.  
**دافرقان**

ك: داخستن. [به روی بهر دانه ده].  
ف: انداختن، فرو انداختن.

ع: اَلْقَاءُ، اِسْقَاطُ.  
**دافرقان**

ك: داپزائن. [داتولادن، پلیشاندن]  
ف: له کردن، فرو ریختن.

ع: تَهْرَءَةٌ، تَذِيئَةٌ، تَفْسِيحٌ.  
**دافرقیان**

ك: داپزیان. [داتولان، پلیشان (لهتوکوتبورنی گوشت به نمونه به به روی زور کولته ره یا به هوئی گهنینه ره).]  
ف: له شدن، فرو ریختن. (ریختن گوشت مثلاً به

سبب زیاد پختن یا گندیدن.)

ع: تَدْعُصٌ، تَفْسُحٌ، تَذِيْوٌ، تَهْرَءٌ، تَهَافُتٌ.  
**داله**

ك: رهغه، فیهدهر، په رتکه ره. [فریدره، پالیتونه ره]  
ف: رهاننده، گریزاننده.

ع: دافعة.

**دافلیقان** ← **داشلیقان**

**دافلیقیان** ← **داشلیقیان**

**دافرقیان**

ك: هه لقرچیان. [گرنج بورن، هاتنه وهیهك (وهك: هه لقرچان به هوئی تینی ناگره ره).]  
ف: دافعه.

و کوتاندنهری سهریان.]

ف: کوفتن، کوبیدن، فروکوفتن. (میخ، بام، مثلاً.)

ع: غَزَن، دَق، رَز، تَوَزَنَة. دَعَق، اِحْکام.

**داکوتان**

ل: خوسپ کردن. [پاشله (زم کردن) که سیک له پاشله دا. خوازه.]

ف: پَرِتاو، دُشتیاد، زشتیاد. (اسم کسی را پشت سر به بدی بردن. مجاز است.)

ع: غِبَة.

**داکوتیان**

ل: کوتیان. [داکوتران، داجه قتران]

ف: کوفته شدن، کوبیده شدن.

ع: اِرْتَزان، اِنْفِران، اِسْتِحْکام.

**داکوزان**

ل: داشکائن، هدلهوگره رائن. [دانوشتاندنهره. داشکاندن (وه): دانوشتاندنهری جلوه‌برگ و داشکاندنی سواخ.]

ف: برگرداندن. شکستن. (لباس، اندود مثلاً.)

ع: خَبَن، تَثْنِیَة. کَسَر.

**داکوزیان**

ل: هدلهوگره ریان، داشکیان. [دانوشتاندنهره. داشکان]

ف: برگشتن. شکسته شدن.

ع: تَخْبَن، تَثْنِی، اِنْکِسار.

**داکوکی**

ل: لاکوَشکی، لاکوَشی، پالووبه‌ننی. [لایه‌نگری، پشتیوانی]

ف: دوستداری، پشتیبانی، فراداری، سوداری، کَمک.

ع: حِمایَة، ظَهَار، تَعَصُّب، مَحَابَة.

**داکوکی**

ل: کوشش، کوشین. [ته‌قالا، هدر]

ف: کوشش، تلاش، جَخ، چَخ، دنبال کردن.

ع: سَعی، جَهْد، کَهْد، قَصْر، جَد، اِصرار.

**داکوکیان**

ل: کوشیان، کوشین، ته‌لاش کردن، هدر دادن. پالووبه‌ننی. [ته‌قالادان. لایه‌نگری]

ف: کوشش، کوشیدن. کمک کردن، دوستداری کردن، پشتیبانی کردن.

ع: حِمایَة، ظَهَار، سَعی، جَهْد، قَصْر، اِصرار.

**داکوفتگی**

ل: هاماری. چالایی. [تختان. نرمایی]

ف: همواری، افتادگی، گودی.

ع: وَهْدَة، هَبْطَة، بَطِیْحَة، حَائِر، مُنْهَر، مُطْمَئِن.

**داکوفتن**

ل: خواره‌کوفتن. [داکوتن، که‌تنه‌خوار]

ف: شخیدن، پایین‌افتادن، افتادن.

ع: سَقُوط، خُرور، هُوی، اِهْواء، اِنْهواء، تَجَرُّم.

**داکه‌ن**

ل: که‌نن، دهره‌وردن. [له‌بهر دهره‌نن (وه): داکه‌ندنی جلوه‌برگ]

ف: کندن، درآوردن. (لباس مثلاً.)

ع: نَزَع، سَلَخ.

**داکیشان**

ل: دالوچائن، دالوسکائن، داهیشتن. (دولچه مه‌سه‌له‌ن.)

[له‌سه‌روه به‌روه‌خوار شوژ کرده‌ره.]

ف: فروه‌هشتن، آویختن.

ع: اِدْلاء.

**داکیشان**

ل: پانه‌وکردن، درپژکیشان. [راخستن (وه): داکیشانی نفرش.]

ف: پهن کردن، درازکشیدن. (فرش مثلاً.)

ع: مَدَّ، تَمْدِید، وَدَّی، بَسَط، طَحْی، طَحْی، مَطْل،



تطریق، شَبیح.

### داگرتن

ك: خواروهاروردن. [میتانه خواره]

ف: پایین آوردن، فرود آوردن.

ع: حَمَّ، حَتَا، تَنْزِيل، إِعْلَاء، تَعْلِيَة.

### داگرتن

ك: داگرتان، سفته و گردن. [کوتانده وه (وهك: داگرتنه وهی

سدریان).]

ف: کوبیدن، سفت کردن. (بام مثلاً.)

ع: احکام.

### داگرتن

ك: دورائن. [داگرتنه وه، درون (وهك: داگرتنه وهی لیواری

جلویه رگ).]

ف: دوختن. (کناره ی لباس مثلاً.)

ع: حَتَا، بَثْن، غَبْن، حَبْن، كَفَّ، خِیاطَة.

### داگرتن

ك: پر کردن. [لیوانلیو کردن]

ف: پر کردن.

ع: اِیْعَاب، تَمْلِیَة.

### داگرتن

ك: رهشته وه. [داپوشین، جی کونده وه، گشتگی]

ف: فراگرفتن.

ع: شَمَل، شَمُول، عَمَم، عُمُوم، اِسْتِیْعَاب.

### داگرتن

ك: لَیْدَان. [کوتانی بی بدین].

ف: زدن.

ع: ضَرْب.

### داگرتن

ك: داگردن، بارین. [دابارین]

ف: فروگرفتن، باریدن.

ع: اِمطار.

### داگرتان

ك: روشن کردن، هه لگرتان، گپان، گه شه و گردن.

### [هه لگردن]

ف: افروختن، روشن کردن.

ع: اِذْكَاء، اِیْقَاد، اِضْرَام، اِسْعَار، اِلْهَاب، اِثْقَاب،

اِیْهَاج، اِشْعَال، تَارِیْث، تَارِیْج، تَهْجِیْج، تَوْقِیْد،

شَبُوب.

### داگرتیان

ك: روشن بون، هه لگرتیان، گپیان، گه شه و بون.

### [هه لبون]

ف: افروختن، روشن شدن، افروخته شدن.

ع: ذِكَاء، ذُكُو، وَقُود، ثُقُوب، سُنُو، تَوَقُّد، تَفَاد.

تَلْدُح، تَلْطَی، تَنْهَب، تَارُث، تَارُج، تَوَهَّج، تَشَبُّب.

تَسْعُر، اِثْقَاد، اِضْطِرَام، اِسْتِعَار، اِشْتِعَال، اِلْتِهَاب،

مَجِیْج، وَهَیْج.

### داگرتیان

ك: سور و بون، داگپیان. [سور و بونه]

ف: افروخته شدن، برافروخته شدن، قرمز شدن.

ع: اِحْمَرار.

داگپیان - داگرتیان (سور و بون)

### داگیر کردن

ك: دابیر کردن، بردن. [به زور گرفتن]

ف: گرفتن، زورگیری کردن، بردن.

ع: اِشْغَال، غَضَب.

### داگیریاك

ك: سه نگی. [داگیراو، داهیزراو]

ف: بوژیده، سنگین.

ع: ثَقِیل، كَسَل، خَاثِرُ النَّفْس.

### داگیریان

ك: سه نگی بون. [داهیزران (وهك: داگیران به هوی

«تا» وه).]

ف: بوژ، گرفتگی، سنگین شدن. (از اثر تب

مثلاً.)

ع: ثَقْلَة، نَفْسَة، زِدَاوَة، كَسَل، رَس، فُتور، تَقْفُص.  
دالگیه به ژیر تلہیا.

ك: كه كلهی بای په پيدا كړدگه. [بادپههوايي بڼه، له خوي  
دږچړه.]

ف: فُتوده، آغالیده شده.

ع: غَوَى، تَغَرَى، تَغَرَر.

دالكائن

ك: دوراښ. چه سپاښ. [دادورين. نووساندن]

ف: دوختن. چسپاندن.

ع: خِياطَة، الصاق.

دالكيان

ك: دوريان. چه سپيان. [دادورين. نووسان]

ف: دوخته شدن. چسپيدن.

ع: تَخِيْط، التِصاق.

دالووشانن

ك: سړين، داسړين. [ته سترين و خاوين كړدن (ی لوت).]

ف: پاك كړدن. (بينی)

ع: مَخَط، نَخِيْط، اِمْتِخَاط.

دالووشكانن

ك: دالووشانن، لووشكانن. [دالووشين، خالي كړدن]

لوت.]

ف: دم پايين كشيدن، عن دماغ پايين كشيدن.

ع: مَخَط، نَخِيْط.

داليتسان - داليتستن

داليتستن

ك: لِيْتَسْتَن، لِيْتَسْتَنوَه. [لستنه وه له سمر بو خوار.]

ف: لَشْتَن، لِيْسِيْدَن، وِرْسَاخِيْدَن، فِرولشْتَن.

ع: لَس، لَسْد، لَحْس.

دال

ك: لاشه خوږه. [دالاش]

ف: دال، لاشخور، دژكاي، مردار خوار.

ع: غُذَاف.

وينه

دال

ك: لهږ. [لاراز (قهلمی).]

ف: لاغر. (لاغر بلند قد)

ع: ضامِر، ذابِل.

دالان

ك: راپه. [رنگه ی سرداپوشر او (به كړولای

سرداپوشر اویش ده لټن).]

ف: دالان، دالانه، بالان، بالانه، کوتار، دهليز،

راهرو. (کوچه ی سرپوشیده را نیز گویند.)

ع: مَمَشَى، مَعْبَر، اُسْطُوَان، دهليز.

دالان دهروازه

[ك: راپه ی سرداپوشر او نار ماڼ.]

ف: دالان دروازه.

ع: دهليز، دهليز الدرب.

دالير

ك: په لان. [پرشتي قوتگړه ی له پارچه دا. (وهك: داليري

په رده).]

ف: پلان، دالبُر. (پلان پرده مثلاً.)

ع: عُكُوْلَة، وَكْف، رَفَرَف.

وينه

دالده

ك: په نا، په ناگا، كوله كه. [هاناگه، سایه]

ف: پناه، پناهگاه، پاغر.

ع: حِرْن، حَمْر، مَلَاذ، عِمَاد.

دالنگ

ك: دايك. [دال (زاراوي لوړپه).]

ف: مادر. (لهجه لُري است.)

ع: اُم، والدَة.

دالکھ دزان

ك: دزه سهك. [دایکه دزه، دهسکيس، جاسووسی دز.]

ف: دزد افشار، دزد افشره.

ع: شَص، لَغِيف، أَبُو السَّمَرِاق.

**دالووت**

ك: دَالِيت، چَهفته، چَتِيوَهس، دَارِسَس، [دَارِبَهست، قايهميرو]

ف: خَو، خَوَارَه، خَوَازَه، چَفته، جَفته، چَفْت، جَفْت، وادِيج، بَرَم، دَارِبست، چَوِبِبست، مَوْبندِي.

ع: غَرِيش، غَرِيشَة، مَسْموك، مِسْمَاك، مِشْحَط، غَاطِيَة، دَالِيَة.

**دالووچان**

ك: داهيشتن، دالوزكانن، دالوسكانن، دالوزانن. [داكيتشان: له سهرمه بهر موخوار شوژ كړندهوه.]

ف: ريستن، فروهشتن، آويختن.

ع: ادلاء، تَدْلِيَة.

**دالووچكه**

ك: دالروزكه، دالروسكه، ناريزان، دالروزه، دالروزان، دالروچه. [داهتراو، شوژموه كراو]

ف: ريسته، ريسيده، درگله، درگاله، آويخته، فروهشته.

ع: دالي، مُتَدَلِّي، هادل، شَتِيق.

**دالووچه** ← **دالووچكه**

**دالووچيان**

ك: دالروسكيان، دالروچهبون، [شوژپورنهوه]

ف: ريستن، ريسيدن، آويختن، ريستهشدن، آويختهشدن، فروهشتهشدن.

ع: تَدَلِّي، انهدال، انشِقَاق.

**دالووژان** ← **دالووچكه**

**دالووژكه** ← **دالووچكه**

**دالوووسكه** ← **دالووچكه**

**داليت** ← **دالووت**

**داماك**

ك: دهرمه نه، پهك كه فنگ، بيتچاره، وامه نه، واماك.

[دامار، دهسوسان]

ف: درمانده، وامانده، فرومانده، پركنده، بيتچاره.

ع: عاجز، عاطل، مُعْمَل.

**داماكي**

ك: راماكي، رامه نه گي. [داماري، دهسوساني]

ف: درماندگي، واماندگي، فروماندگي، پركندگي، بيتچارگي.

ع: عَجَز، عَطَالَة.

**داماليك**

ك: كنياگه ره. [داخزينار له سهرمه بو خوارموه، داخزاو، دامالارو (روك: پيستي لهش و دهره لنگ.)]

ف: كنده شده، پايين آمده. (پوست بدن، پاچه ي شلوار مثلاً).

ع: مُنْكَشِط، مُنْسلَخ.

**داماليك**

ك: بيشهرم، بي تارپور، ... [بيتهديا (خوازهيه.)]

ف: دول، لول، كلوك، بلايه، خلوليا، بي شرم، شورويه، بي آبرو. (مجاز است.)

ع: بَذِيء، وَقِيع، شَرَس، شَكِس، ذَرِب.

**داماليان**

ك: كنيان. داشوزيان. [داخزان، بيشهرم بون]

ف: كنده شدن، پايين آمدن. بي شرمي.

ع: انْكَشَاط، انْسلَاخ. بَذَاة، شَرَاة.

**دامالين**

ك: كه نن. [داخزاندن]

ف: كندن، پايين كشيدن، بيرون آوردن.

ع: كَشَط، سَلَخ.

**دامان**

ك: دامان، پهك كه فتن. [دهسوسان بون، ليكه رتن]

ف: درماندن، واماندن، فروماندن، بیچاره شدن.

ع: عَجَز، تَعَمُّل.

**دامردن**

ك: وشكه ربوون، سسيان. [وشكه لاتن، ژاكان]

ف: خشكيدن، پلاسيدن، افسردن، افسرده شدن.

ع: تَيْيَس، اِنْفِشاش، ذُبُول.

**دامركانن**

ك: داكاسانن، نارام كردن. [داسه كناندن. گر نه ميشتني ناگر.]

ف: آرام كردن، آسوده كردن.

ع: اِسْكَان، اِسْكَات، اِخْبَاء.

**دامركيان**

ك: داكاسيان، نارامبون. [داسه كنان. نه ماني گري ناگر.]

ف: آرام گرفتن، آسودن.

ع: سَكُون، سَكُوت، خَبُو.

**داموچانن**

ك: تير كردن، داسپاردن، هه لخرانن، وادار كردن. [هانزدان]

ف: آغاليدن، برانگيختن، تير كردن، وادار كردن.

ع: اِغْراء، اِغْواء، تَحْريك، تَحْريش، نُصَح.

**داموچياك**

ك: تيركرياك، داسپيترياك، واداركرياك، هه لخرپياك.

[هاندرار]

ف: آغاليدده، برانگيخته شده، تير شده، وادار

شده، آموخته.

ع: مُغْرى، مُغْوى، مُحْرَش، مُنْصُوح.

**دامووچانن**

ك: داشكانن. [دانوشتانده نره (وهك) دانوشتانده نره ليواري

جلوبه رگ.].

ف: برگرداندن. (لبه ي لباس مثلاً.)

ع: خَبَن، تَنْنِيَه.

**دامووچياك**

ك: مورچيا گهره، داشكياگ. [دانوشتاره، داگيراره]

ف: برگشته.

ع: مَخْبُون، مُنْئَى.

**دامووسك**

ك: تامووسك، مور. [امورى كلكى نه سپ.]

ف: مو، موى دم اسپ.

ع: سَبَب، سَبَب.

**داهه**

[ك: ياريدكه.]

ف: كوس، كوسبازى.

ع: داما، لَعِبُ الداما.

**ويته**

**داهه رزانن**

ك: دانيان، پاره جي كردن. [دانان، جيگير كردن]

ف: بند كردن، گذاشتن، پابرجا كردن،

استوار كردن.

ع: نَصَب، اِتْقان، اِحْكام، تَقْريِر.

**داهه رزانن**

ك: دهس به كار كردن. [خسته گير، راگرتن، دامه زراندن]

ف: دست به كار كردن.

ع: اِخْدام، اِثْواء، تَثْويه.

**داهه رزيان**

ك: به نيوون، ويسان، پاره جي بيوون. دهس به كار بيوون.

[دامه زران، جيگير بيوون. دهست به نيش كردن.]

ف: بَنْدشْدن، ايسْتادن، پابرجا شدن،

استوار شدن. دست به كار شدن.

ع: اِنتِصاب، اِتْقان، اِسْتِحكام، اِسْتِقرار. اِسْتِخدام،

اِثْواء.

**دان**

ك: تَوَم، (تَوَر، ناول)

ف: دان، دانه، تخم.

ع: حَب، حَبَّة، حَبَّة، بَرز، عَجَم.

## دان

[ك: جینگه (تاوه‌لکاره، وهك: قه‌له‌مدان. به تهنیا به‌کار ناهیترتیت.)]

ف: دان. (کلمه‌ی ظرف است. مانند: قلمدان، بدون مضاف استعمال نمی‌شود.)

ع: مَحَلّ، مَكان. (مَقْلَمَة)

## دان

[ك: به‌خشین]

ف: دادن، دهش.

ع: عَطَاء، اِيتاء، زُكا، مَنح، ثُول، ثُوَال، تَنوِيل، مُنَاوَلَة.

## دان

ك: زانا. [زانیار]

ف: دانا، دانشمند، دانشور، دانشگر، دانشی، فروهر، فروهیده، مرد، هوشمند، هشیوار.

ع: عالِم، عَلِیم، فَهیم، حَکیم.

## دانار

ك: دانه‌دانه. [دنه‌دنه‌كه (وهك: دانه‌دانه بونی به‌فر.)]

ف: دانار، دانه‌دانه. (مانند دانه‌دانه شدن برف.)

ع: خَشَف، خَشِيف.

دانار و دانار — دانار [دو بیات بونه‌وه‌کمی له‌سه‌ر زور بونه.]

(تکرار برای تکیه است.)

## دانامه

ك: ره‌شوچه‌رنگ. [ماشوبرنج (ته‌نیا بو‌ موو به‌کار

دهیترتیت.)]

ف: سیاه‌وسفید. (فَقِط در موو استعمال

می‌شود.)

ع: شَمَط، خَلِيس، تَخِيط.

## دانلو

[ك: (ك: ناردانی گه‌م له کاتی دان‌کردندا) بو‌ قه‌له‌و بونی

دنه‌ک‌کانی.]

ف: داناب. (آب دادن گندم در هنگام دانه

کردن.)

ع: ...

## داندار

[ك: پردنه‌ك (وهك: هه‌ناری دانداری.)]

ف: دانه‌دار، پردانه. (انار مثلاً.)

ع: شَكِيع.

## دان‌دان

ك: دانه‌دان، جینگه‌دان. [شوینی توژ.]

ف: دانه‌دان، جای دانه.

ع: مَحَبّ، مَبَرّ.

## دان‌دان

ك: دانه‌دان. [دان‌پندان (وهك: دان‌دانی بالنده به‌ پیچوو.)]

ف: دانه‌دادن. (مرغ‌بچه‌را.)

ع: غَرّ، غِرار، رَقّ، اِزغال.

## دانسقه

ك: نیافت. [نایاب (نیدیومه.)]

ف: نایاب. (کنایه است.)

ع: نادر، عَدِيمُ النَّظِير.

## دانش

ك: زانستن. [زانین، زانیاری]

ف: دانش.

ع: عِلْم، فَهْم، حِكْمَة.

## دانستن

ك: دانستن. (دانستن دایک مه‌سه‌له‌ن به‌ دیار منالهر.)

[رویتستن، مانه‌وه]

ف: نشستن. ماندن.

ع: جُلُوس، قُعُود، سُكُون، اِقَامَة، وَقْف، عُكُوف.

عُطُوف، حُنُو، مَكث، لَبث، ثَواء، لَبَاث، لَبِیْثَة.

عَطَف، عَكَف، حَنان، حَنَة، اِحْناء، ثَوَقَف، تَعَكَف،

اِعْتِکاف. شَفَقَة.

## دانشمه‌ن — داننا

دان‌کردن

[ك: دان تينكه ورتن، دهنك په پيداېوون له خه له دا.]

ف: دان كردن، دانه كردن.

ع: احباب، اشعاع، قرط. بضم.

### دانگه

[ك: شه شپه كې مولك. هدر وها: كيشي شش درهم.]

ف: دانگ. (در املاك چهار طسوج است، يعنى:

شش يك ملك. در اوزان شش درهم است.)

ع: دانق.

### دانگانه

[ك: به شتيك له خه رجى يا خوزاكى سهرانتيك كه نه ندامان

دهيدن. (به شه قه رزى يهك دانگ.)]

ف: دانگانه. (سهم بدهى يك دانگ.)

ع: نهډ، دانقيته.

### دانگو

[ك: ناركى پاك كراوى قه يسي.]

ف: دانگو. (مقشتر هسته ي زردآلو)

ع: مُصَدَّع.

### دانگو

ك: نه به سياگ. [نه به سراو، جياجيا (وهك: پارې

نه به سراو.)]

ف: دانگو، توده، دانه دانه. (پول مثلاً.)

ع: مَتَفَرَّق، غَيْرُ مُشْدُود، غَيْرُ مُجْتَمِع.

### دانگى دانگى

ك: دانگانه. [— دانگانه.]

ف: توژى، توشى، دانگانه.

ع: تَنَاهَد، بَداد، تَوَزِيع.

### دانگير

ك: چتودانه. [چيكنه (دارى په مودانه گرتن.)]

ف: چوبكين، چوبلين، چوبكش. (چوبى كه

پنبه دانه را جدا كند.)

ع: خَشَبُ الْفَرْع.

### دان همويژ

ك: همويژدان. [ناركى ميژو.]

ف: ميوزدان، دانه ي ميوز.

ع: عَجَد، قَضَا.

### دانواښ

ك: چه مانډوه، خه م كردن، خواره و هارودن. [دانه واندن (وهك:

چه مانډونه ي لقي درخت.)]

ف: چماندن، خماندن، خم كردن، پايين آوردن،

(شاخه ي درخت مثلاً.)

ع: حَنِي، ثَحْنِيَّة، تَعْطِيف.

### دانولوله

[ك: گياه كي به ناربانگه.]

ف: دانولوه. (علقى است معروف.)

ع: ...

### دانه

### دانه

ك: دان. [توز، دهنك. به موانه (هم جوړه دانه يهك.)]

ف: دانه، دان، دانك. (مطلق دانه)

ع: حَب، طَعْم، قُطْنِيَّة.

### دانه

ك: دانه برشكه، دانه بريژكه. [بريشكه، گه نى برژاو.]

ف: گندم برشته، گندم بوداده.

ع: مُحَمَّص.

### دانه

[ك: ژماره، هاوكارى ژماره. (بو نمونه: چند دانه.)]

ف: دانه. (چند دانه)

ع: عَدَد.

### دانه

ك: دور، گهره ر. [مرورى]

ف: دُر، گوهر.

ع: لُؤْلُؤ، دُر، جَوْهَر.

دانه—دانه ي فهرهنگ

### دانه برشكه

ل: دانه، دانه بریزکه. [بریشکه، گه‌نی برژاو].

ف: گندم پرشته، گندم بوداده.

ع: مُحَصَّن.

### دانه خوره

ل: چه‌شه. [چه‌شته خواردو]

ف: چشته، دانه خور.

ع: مُطْعَم، مُسْتَطْعَم.

### دانه ریز

[ل: گم رشتنه نار تارده‌ره له لایه‌ن ناشه‌ره.]

ف: دانه‌ریز. [گندم انداختن آسیا توی آرد].

ع: ...

### دانه کولانه

[ل: چیشتی دانوله.]

ف: دانگ، آش دانگ.

ع: ...

### دانه نشان

[ل: نه‌خشینراو به مرواری و به‌ردی به‌نرخ.]

ف: دانه‌نشان، گوهرنگار.

ع: مُرَصَّع، مُكَلَّل.

### دانه‌وه

ل: دواوه‌دان. [گه‌راندنه‌وه. پیوه‌دان. دورکردنه‌وه (وه‌ل):

دانه‌وی قمرز، پیوه‌دانی درگا، دواوه‌دانی مرو له لایه‌ن

پیسته‌وه، دورکردنه‌وی خه‌لکی.]

ف: پس‌دادن، توختن. پیش‌کردن. پس‌کردن.

(پس‌دادن قرض، پیش‌کردن در، پس‌دادن

پوست مورا، پس‌کردن مردم).

ع: رَدَّ، قَضَاء، تَادِيَة. فَسَخ. اِطْبَاق. رَحْ، تَحْيَة.

### دانه‌وه

ل: که‌نن. [ه‌لکه‌ندن (ی زوی).]

ف: کندن، (زمین)

ع: حَفَر.

### دانه‌ویله

ل: ورده‌دان. [دانه‌ویله]

ف: خورده‌دانه، خشک‌افزار.

ع: حُبُوبَات.

### دانه‌وین

ل: چه‌میننه‌وه، خه‌م‌بربون، چه‌میانمه‌وه. [داهاتنه‌وه]

ف: چمیدن، خمیدن، خم‌شدن، پایین آمدن.

ع: اِنْخِئَاء، اِنْخِطَاف، هَوِي.

### دان هه‌نگوور

ل: هه‌نگووردان. [نارکی تری.]

ف: تَكْزَر، تَكْشَر، وَتَكْزَر، تَكْشَر، تَكْسَك، تَكْسَل،

تَكِيَز، تَكِين، دانه‌ی انگور.

ع: عُجْد، هُب، عَوَز، فَهْصِي، فُضَا، فِرْصِد، فِرْصِيد،

حُبَّة، حَبَّ الْعُذْب.

### دانه‌ی فه‌ره‌نگ

ل: دانه، زنگار. [ژه‌نگار (ژه‌نگالی کاتز) که به‌ردیکی

به‌ناوبانگه.]

ف: دهانه، دهنه، دهانه‌ی فرنگ، زنگار. (زنگار

معدنی که حجری است معروف).

ع: دَهْنَج، رَنْجَار.

### دانه‌یک

ل: یه‌کی، یه‌کینک. [یه‌لدانه، دانه‌یه‌لک]

ف: یکی، یک دانه.

ع: وَاحِد.

### دانه یه‌لک

ل: یه‌لدان. [پیوه‌دان، به‌ستن (وه‌ل: به‌ستنی کتیب).]

ف: هم‌گذاشتن. (کتاب مثلاً).

ع: هَنْك، سَنْك، اِطْبَاق.

### دانیان

ل: نیان. [دانانه سهر زوی.]

ف: نهادن، نهشتن، نهستن، گذاشتن، گذاردن،

فرو گذاشتن، نشانیدن، نشاستن، نشانیدن،  
نشاختن، هلیدن، فرو هلیدن.

ع: وَضِعَ غَرَسَ. ثَرَك. الْقَاء.

**دانیان**

ك: باختن، دِرَآنَن. [دانان، دِرَآنَدَن، زیان کردن]

ف: باختن، یازیدن.

ع: اِضَاعَةُ، تَضْيِيع، خُسَارٌ، اِخْسَارٌ، حَرَمٌ، حَرَامٌ.

**دانیان**

ك: بریاء کردن، نیان. [دامه زراندن (ی کوزه که، دیوار و شتی

لهو چدشته.)]

ف: نشانیدن، برپاداشتن. (ستون، دیوار و امثال

آن.)

ع: نَصَب. بِنَاء.

**دانیشتن** ← دانشستن

**داو**

ك: تَوَرَّ. تَهَلَّه. [نامرازی راو کردنه.]

ف: دام، جام، مَلَه، پَهَنَد، نَزَنگ، تَلَه.

ع: شَرَك، شَبَكَة، حَبَالَة، أُحْبُولَة، نَصِيب، مِصْلَة،

مِصِيدَة، مِصِيدَة، قُحَارَة، فُج.

وینَه ← تَوَرَّ. تَهَلَّه

**داو**

ك: كَهَلَه. [فیلرته له که]

ف: دام، ریو، رَزَق، شَید، دوله، تَبَنَد، نِیَرَنگ،

كَلَك.

ع: مَكْر، كَيْد، حَبِلَة، خَدِيعَة.

**داو**

[ك: زیاد کردن دِستی کایه، بَر نمونه: له تارله دا.]

ف: داو. (زیاد کردن خصل در بازی نرد مثلاً.)

ع: ...

**داوا**

ك: قَرَه، جَدَنگ، دَنگه شَه، حَچَهل، حَولَه سَی، دَرَمَدَنی.

[شهر روه را]

ف: جَنگ، سَتِیز، سَتِیزَه، دَشَمَنی، تَوَل،  
پَرخاش، فَرخاش. زِدو خورد.

ع: دَعَوَى، نِزَاع، مَنَازَعَة، نَوَكَة، خُصُومَة،

مُخَاصَمَة، مُشَاجَرَة، مُبَارَزَة، مُشَارَة، مُضَاجَعَة.

حَرْب، قِتَال.

**داوا**

ك: گَهَرَه، خَوَاسَتَن، داد. [ویستَن. سَكَا]

ف: قُزُول، افزُول، افزُولِیدَن، خواهش، خواستَن،

داد.

ع: تَقَاضَا، طَلَب، مُطَابَقَة، مُحَاوَلَة، اِدْعَاء.

**داوارانن**

ك: وارائَن، دابارائَن، دارِآنَن. [رشته خوار (داوهراندن)]

ف: باراندن، ریختن، فرو ریختن. (ریزاندن)

ع: هَشَ، حَتَّ، اِهْلَال، ثَلَل. صَبَّ.

**داواریان**

ك: واریان، داباریان، دابارین. رُیَان. [رژانه خوار. داوهرین]

ف: باریدن، ریختن، فرو ریختن.

ع: اِنْثِلَال، اِنْهَال، اِنْصِبَاب. سَرَد، تَتَابُع، تَهَافُت.

**داوان**

ك: خَوازگار. [داما کار، خَوازیار]

ف: داوان، خواهان، خواستار.

ع: مُدْعَى، طَالِب، مُتَقَاضِي، مُحَاوِل.

**داویاز**

ك: داوچی، داولِیدَن. [نمِو راجیهی به داو ده کات.]

ف: دامی، دامیار، دام افکن.

ع: صَيَاد، حَابِل.

**داویاز**

ك: كَهَلَه کَباز، شِیَرَه باز، حَوقَه باز، دارِیَدَن. [گزیکار،

فیل باز]

ف: دول، داغول، دَوی، گُزُبَز، تَنبَد، سَالوس،

دَغاباز، دَغَلَباز، افسون باز، فسونگر، شیوه باز.



ع: مَكَار، حَيَال، رَوَاغ، مُحِيل.

**داوېسته** ← **دادوېسه**

**داوټه‌له‌ب**

ك: خوازگار، داوان، [داواكار، خوازيار]

ف: خواهان، خواستار.

ع: طالب، تائق.

**داوخواز** ← **خوازيار**

**داوداخستن**

ك: داوښانه، [داو چه‌قاندن بو راو.]

ف: دام‌گستردن.

ع: صلي.

**داوړ** ← **دابر**

**داوړين** ← **دابرين**

**داوكه‌فتن**

[ك: پټوېبون، كه‌وتنه نار داو]

ف: دام‌افتادن.

ع: تَكْعُش.

**داوكه**

[ك: جن داو. هه‌لديرگه]

ف: دامگاه، غلنگاه.

ع: مَرْقَعة، رَاقَعة، مَغْلَطَة، شايك.

**داوليت‌دهر**

ك: داوباز، داوچی. [نور واوچیه‌ی داو ده‌نيته‌ره.]

ف: دامی، دام‌يار، دام‌افگن.

ع: صَيَاد، حابِل.

**داوليت‌دهر** ← **كه‌له‌كياز**

**داوښانه‌وه**

ك: داوداخستن، [داوښانه‌وه، داوچه‌قاندن]

ف: دام‌گستردن.

ع: صلي.

**داوويسته**

ك: خريدو فروش، دادوېسه، [مامه‌له]

ف: دادوستد، خريدو فروش.

ع: مُبَايَعَة، مُعَاَمَلَة، مُبَادَلَة، مُعَاطَاة.

**داوهاتن**

ك: نه‌نهاد كردن، [نكړولی كردن]

ف: منبليدن، كيبيړن، داو آمدن.

ع: جَحَد، انكار، تحاشي.

**داوه‌ت**

ك: زه‌ماوهن، [شايی]

ف: سور، بيوگانى، پيوگانى.

ع: عِرْس، رَق، رَقاف.

**داوه‌رى**

[ك: سكالاكردن، دابه‌رى]

ف: دادخواهى.

ع: تَطْلُم، شَكَايَة. (عَرْض)

**داوه‌زائن**

ك: دابه‌زائن، پياده‌كردن، [به‌ره‌وخوار هيتان. هه‌روه‌ها:

هيتانه‌ خواره‌وه له‌سهر سوارى.]

ف: پياده‌كردن، پايين آوردن.

ع: اِرْجَال، اِنْزَال، اِمْبَاط، حَذَر.

**داوه‌زين**

ك: پياده‌بون، دابه‌زين، [به‌ره‌وخوار هاتن. هاتنه‌ خواره‌وه]

ف: پياده‌شدن، پايين آمدن.

ع: تَرْجُل، نَزُول، حُدُور، هُبُوط.

**داوه‌ستن** ← **دابه‌ستن**

**داوه‌ستين**

ك: خوښدار، خوښداري‌كەر، چاروايه‌خوښ‌كەر. [نسر كه‌سه‌ی

ولاخ به‌ كړئ ده‌دات.]

ف: خُرسَلَاك، خُربنده. (كسى كه‌ الاغ به‌ كرايه

بردارد.)

ع: عَاسِب، مُرِيض، مُرِيض.

**داوه‌شانن**

ك: وه‌شانن، كيتلان، [تيز كردن (ی كيتلگه).]

ف: افشانندن، كشتن، كاشتن، تخم‌افشانندن.

(زمین را.)

ع: ذَرع، طَرَحُ الرُّدْعَةِ.

**داوه‌شانن**

ك: شرکردن. [زراندن (وهك: داهوشاندنی جلویه‌رگ).]

ف: پاره كردن. (لباس مثلاً.)

ع: خَرِيق، ثَمْرِيق، إِخْلَاق، ثَبْلِيَّة، هَرَت، هَرْد.

**داوه‌شانن**

ك: داپزانن، دافره‌قائنن. [داتولاندن، پلیشاندن (وهك: دافره‌قاندنی گوشت).]

ف: له‌كردن. (گوشت مثلاً.)

ع: هَرَت، هَرْد، اِهْرات، تَهْريد، تَهْرِة.

**داوه‌شیانگ**

ك: كِئِلِيَاگ، وه‌شیانگ. داپزیاگ. [كئیلراو، وه‌شیتراو.

دافره‌قار]

ف: كَشْتِه شْدِه، كاشته‌شده، افشانده‌شده.

له‌شده.

ع: مَزْدوع، ذَرع، خَرِق، خَلِق، بَالِي. مَهْرت، مَهْرد،

مَهْرء.

**داوه‌شیان**

ك: كِئِلِيَان، وه‌شیان. داپزیا، دافره‌قیان. شریسون، دریان.

[كئیلران، وه‌شیتران. پلیشار. پوان]

ف: كاشته‌شدن، افشانده‌شدن. له‌شدن.

پاره‌شدن.

ع: مَزْبوعِيَّة. تَهْرت، تَهْرد، تَهْرء، تَفْسُخ، تَهْافت،

اِنْهْرات، اِنْهْراد. تَمَرَّق، تَخَرَّق، خُلُوق، إِخْلَاق، قَبْلِي،

تَهْدَم، اسْتِخْراب.

**داهاتگ**

ك: شَق كِريَاگ، ته‌خته‌كریاگ. [داهیتراو: به‌مشار براو.]

ف: تخته‌شده، آلوارشده، آره‌شده.

ع: مَنشور، مَنلُوح.

**داهاتگ**

ك: تازه، تازه‌پیدابوگ، تازه‌داهاتگ. [له‌نوی هاتو،

تازه‌یار]

ف: نَو، نَوِه، نَوَدَن، بَاس، تازه، مِیدن، آمده،

تازه‌آمده، باب‌شده، تازه‌پیداشده.

ع: حَادِث، بَدِيع، مُبْتَدِع.

**داهاتگ**

ك: راه‌بوگ، ناموخته‌بوگ. [راهاتو، كه‌وی‌بو]

ف: رام‌شده، آموخته‌شده.

ع: رَؤْم، مُتَعَلِّم، مُتَخَضِع، مُتَذَلِّل، مَالُوف.

**داهاتن**

ك: تازه‌پیدابوون، تازه‌هاتن. [له‌نوی هاتن، تازه‌داهاتن]

ف: نو‌آمدن، تازه‌آمدن، تازه‌پیداشدن،

یاب‌شدن، آمدن.

ع: حُدُوث، بَدْعَة.

**داهاتن**

ك: راه‌بون، گورزبون، ناموخته‌بون. [راهاتن. كه‌وی‌بون]

ف: رام‌شدن، آموخته‌شدن.

ع: مَرُوم، تَعَلَّمَ، تَخَضَّع، أَلْفَة، تَذَلَّل.

**داهاوردن**

ك: باوکردن، ده‌هاردن. [داهیتان]

ف: غُبَاد، آوردن، درآوردن، باب‌کردن،

تازه‌آوردن. نوگفتن، نوساختن.

ع: اِحْدَاث، اِبْدَاع، اِنْشَاء، اِخْتِرَاع، اِبْتِكَار، تَشْرِيع.

**داهاوردن**

ك: رام‌کردن، گورزکردن، ناموخته‌کردن. [راهیتان، كه‌وی

کردن]

ف: رام‌کردن، آموخته‌کردن.

ع: رَام، تَرْبِيع، تَعْلِيم، تَمْرِين، تَذَلِيل، اِخْضَاع،

اِسْتِثْلَاف.

**داهاوردن**

ك: شَق‌کردن، ته‌خته‌کردن. [داهیتان: به‌مشار برین.]

ف: بریدن، اړه کردن، شق کردن، تخته کردن،  
الوار کردن.

ع: نشر، تلویش.

**داهارردن**

ك: شانه کردن. [داهیتان: شانه پیدا هیتان. (زولف شانه  
کردن)]

ف: شانه کردن. (زلف)

ع: مشط، منشق.

**داهور**

ك: ده لپ، شور. [فشوفول، ده لپ]

ف: گشاد. بلند.

ع: خطل، واسع.

**داهول**

ك: مه ترس، سهره خر، هراسه. [داول]

ف: داهل، داهول، داخول، هراک، هراس،

هراسه، توپل، خوسه، خواسه، أفچه، مَترس.

ع: ناطور، خیال، محذار، كُطار، فَرَاغه، لَعین،

**داحول**

**داهیتشن**

ك: داکیشان. [له سهره به ره خوړ شور کړندهوه.]

ف: فروهشتن، هشتن.

ع: تَدلیه، ادلاء، اِرخاء، اِرسال.

**داهیتشن**

ك: دادیران. [رایه کردن (ی مندال).]

ف: فروهشتن. (پچه)

ع: اِحْتِفاء، ادلاء، اِرخاء.

**دایان**

ك: مدمه. [دایان، تایان]

ف: دایه، تایه، مازک.

ع: ظنر، ظُورَة، مُرضِعه، حاضِنه، دایه.

**دایانی**

ك: مدمه یی. [دایه نی، تایه نی]

ف: دایگر، تایگر.

ع: ظنار، رَضاعَة

**دای به چاویهو**

ك: ... وتی پی. نشانی دا. [پتی گوت. خستیه بهر چاوی

(سهره نشی کرد.)]

ف: زد توی چشمش.

ع: طَعَن عَلَیه.

**دای به ژیر چناکه یا**

[ك: به مست کوتای به ژیر چناکه یدا.]

ف: دوکار دی زد.

ع: دَکَم لَحِیه، دَقَن فِی لَحِیه.

**دای به ناو ده میا**

[ك: به مست کوتای به ناو ده میدا.]

ف: تودهن زدن.

ع: دَقَمَة، دَکَمَة.

**دایره**

ك: چه مده، چه لده، کده، ناخله، تهنوره. [بازنه]

ف: دوله، پرهون، برهون، چنبر.

ع: دائِرَة، دائِرَة، دَهْمَة، اِطار.

وینه

**دایره**

ك: دهف. [نامیریکي مزیقایه.]

ف: دایره، باتره، غربانه، نوره.

ع: دُف، دَب.

وینه

**دایره ی فیخزار**

ك: خت مهنته، مهنتل، مهنته. [بازنه ی ناماده کړنی

روح.]

ف: مَنَدَل، مَنَدَله.

ع: دائِرَة اِلْاِحْضار، دائِرَة اِحْضار اَلْارواح، دائِرَة

اَلْعَزائم.

**دایق دهرهاتن**

ك: چاره‌کردن. گهرده‌ن‌گرتن. [بهره‌نگار یونه‌وه. گرتنه نه‌ست]

ف: چاره‌کردن. گردن‌گرفتن.

ع: مَقَاوَمَة. تَعَهُد. ضَمَانَة.

**دایک**

ك: دادا، دایه. [دالک]

ف: ماد، مام، مادر، مارو، آن.

ع: أُم، والدَة.

**دایک مردک**

ك: مادر مرد. [میوه‌ی له باخدا گهنیو.]

ف: پوله، مادر مرده. (میوه‌ی فاسد شده در بُستان.)

ع: عَجِي. وَيْلَمُه.

**دایم**

ك: همیشه. پایدار. [بهره‌برام. نهر]

ف: همیشه. پیوست، پیوسته، نراک، نوتاش، پاینده، پایدار، جاوید.

ع: دائم. سَرَمَد.

**دایم‌روژک**

ك: همیشه‌روژک. [به‌روژوی بهره‌برام.]

ف: همیشه‌روژه.

ع: قُي، صَائِمُ الدَّهْرِ.

**دایم‌ولحه‌یز**

[ك: نافره‌تیک که همیشه بیتویزه.]

ف: ده‌ستانی.

ع: ذَنَاء، دَائِمُ الْحَيْض.

**دایم‌ولحه‌مر**

ك: همیشه‌مه‌س. [سرخوشی بهره‌برام.]

ف: همیشه‌مست.

ع: مِيقَاب، مُدْمِن، دَائِمُ الْخَمْرِ.

**دایمی**

ك: همیشه. [تا‌هدتا، نهر، همیشه‌یی]

ف: همیشگی، پیوستگی، پیوستی، نراکی، نوتاشی، پایندگی، پایداری، جاویدی.

ع: دَائِمِي، سَرَمَدِي، باقی، اَبَدِي.

**داینه**

ك: چاك، په‌له. [داوین]

ف: دامن.

ع: رِفْل، ذیل.

**داینه**

ك: بنار، پال‌داینه، داینه‌کیف. [داوینی چیا]

ف: دامن، دامنه، دَمَن، راغ، کودن، تنیزه، کوه‌پایه.

ع: سَفْح، طَفّ، وَكْف، هَبْطَة، حَضِيض، مُنَحَدَر، أَصْل، أَصْفَل.

**داینه‌ی**

[ك: داینی!، لینگری! (فرمانه.)]

ف: بگذار!، بهل! (امر است.)

ع: ضَع!

**داینه‌گیر**

[ك: داوینگیر، ده‌س‌داوین]

ف: دامن‌گیر.

ع: مُتَشَبِّث، مُلْتَمِس.

**داینه‌گیر**

ك: پاگیر. [بهره‌ست، پیشگر. گبرده‌کەر]

ف: دامن‌گیر، پاگیر.

ع: مانع، باعِث.

**داینه‌ی زین**

[ك: به‌شیکه له زین. (داوینی زین)]

ف: جناب، جُنَاع، كَفْجَك، تَنبِيك، تَنبُوك، (دامن‌زین)

ع: یون.

وینده—زین <۲>

**داینه‌ی کیف** ← داینه

## دایه ← دایک

## دایه بهری

ل: دایه ده‌می. [دای به ده‌میوه، دریزه‌ی پیندا.]

ف: دَمَش‌داد، دَمَش‌داد.

ع: دَیْل، طَوْل، اسْتَقْصَى.

## دایه بهریا

ل: که‌فته به‌رو. [پتشی که‌وت.]

ف: جلوافتاد، پیش‌افتاد، پیشی‌گرفت.

ع: سَبَقَهُ، تَقَدَّمَ عَلَيْهِ.

## دایه ده‌می ← دایه بهری

## دایا!

[ل: وشه‌ی بانگ‌کردنی مریشک و مده‌ره. به‌م پیتی

«ب» به ده‌لین: بی‌ی تازاد.]

ف: بیا! (صدا کردن مرغ یا گوسفند، این «ب» را

بای آزاد گویند.)

ع: عَقَط. دَجْ، بُسْ!

## دایا دایا!

[ل: وشه‌ی بانگ‌کردنی په‌یتا‌په‌یتای مریشک و مده‌ره.]

ف: بیایا! (صدا کردن مرغ یا گوسفند به‌طور

تکرار)

ع: دَجْ دَجْ، بُسْ بُسْ، دَجْدَجْ، بَسْبَسْ، عَقَط.

## دای دای!

[ل: وشه‌ی بانگ‌کردنی بز، مده‌ره، مانگا، گوزه‌که.]

ف: هرا! (صدا کردن بز، گوسفند، ماده‌گاو،

گوساله)

ع: عَقَط، طَرَطَبْ. هرا

## ددان ← دیان

## ددانه ← دیانه

## دراو

ل: پوول. [پاره (وشه‌یه‌کی کرماجیه).]

ف: پول، درم. (کرماجی است.)

ع: نَقْد، وَجْه، دِرْهَم.

## دردووک

[ل: زیرک. قسه‌ی بیجا‌که‌ره. (ویلوتزی بچووک).]

ف: گُرِز. پُرت‌گو. (فضول کُچلو)

ع: دَرْدَق.

## دورز

ل: ترک، تلش. [قه‌لش، قلیش]

ف: دَرز، دَرزه. شکاف، چاک، ترک.

ع: شَقْ، خَسَق، صَدْع، هَزَم، صِر. غُثْر، خُل.

خُصاص. زُیِر، دُرز، قَادِح.

## دورزپودن

ل: تره‌کین، تلشیان. [قلیشان، تره‌کان]

ف: دَرز‌پیدا‌کردن، ترکیدن، شکافته‌شدن.

ع: تَفْصُم، تَصْدُع، اِنْشِقَاق، اِنْخِرَاق.

## دورزگرن

[ل: که‌لین‌گرتن]

ف: شکاف‌گرفتن.

ع: رَاب، اِرَاب.

## دورز

ل: خار. [نهرم، شور، لورل نه‌بود (به‌رام‌به‌ری «کرژ».)]

ف: خَاب. (ضد «کرژ»)

ع: سَبَط.

## دورز

ل: دَرز. [گرژ، مَوْن]

ف: خَشْمِکِین، توهم‌رفته.

ع: قَطِب، مُنْقَبِض.

## درک

ل: خار، ریخزار، ریزه‌خا. [ریخه‌لان]

ف: خار، ریگ‌زار، شن‌زار.

ع: عَقِیص، حَصَباء.

۱- له ده‌سنووسه‌که‌دا له باتی «~» پیتی «پ» له سهر

پیتی «ب» دا دانراوه. (ر - ر)

## درگانش

ك: گوشه‌دان. [ناماژه کردن، هیما کردن، وتنی سهرتایدك له نهیتی.]

ف: دَندیدن، پَرخییدن، سیمیدن، کوسیدن، نَماریدن.

ع: اِشارَة، اِشعار، اِیما.

ع: هَام، مَلْهُد، دَوَار، مُخْرَج، مَهْجور، غَرِيب.

## درگ کیا

[ك: چَتلی گیا.]

ف: شخلی، خار گیاه.

ع: زَغَب، شَوْكُ الْكَلَا.

## درکه

ك: گوشه، هیما. جَه‌فَنگ. [ناماژه، نیدیم]

ف: دَندش، پَرخش، نَمار.

ع: وَدَص، وَدَس، اِیما، اِشارَة، اِشعار.

## درکین

ك: دِرگدار، دِرکینه. [چَقَلوی، دِرکاری]

ف: خاِردار، تیخ‌دار.

ع: شَائِكَة.

## دِرکینه

ك: تروکنه. [جوجک‌ی تازه تووکلینه‌تو.]

ف: سیخ‌پر. (جوجه‌ای که تازه سر پره‌ایش

برآمده باشد.)

ع: مَشَوْك.

## دِرکینه ← دِرکین

## درگا

ك: درگانه، قاپی. [دِرکه، دِرگا]

ف: بَیا، دَر، دِرگاه، کاپه، کاپی، سَدگاه.

ع: یاب، مَدخل.

وینّه ← چَلوخان، تادرگا

## درگا

ك: درگانه، دهم، سهر. [زاری دهر (وهك: درگای خیگه).]

ف: دَهن، دَهنه، دَهان، سَر. (خِیگ مثلاً.)

ع: قَم، رَاس.

## درگا

ك: سهر، سهره. [سهرقاب، دهمه‌وانه]

ف: سهر.

ع: سِداد، صِمام، سِطام.

## درگابوون

ك: تَوَین، تَوَیان. [ناواله‌بوون، ته‌قین (وهك: درگابوونی

برین).]

ف: شکافته‌شدن. (زخم مثلاً.)

ع: غَدَّ، ثَبَر، فَصِیص، فُزُور، اِنْبِضاع، اِغْذاف.

## درگاپیه‌ودان

ك: پیه‌ودان. [پیره‌دان، دانه‌وه، به‌ستن]

ف: دِرپیش‌کردن، پیش‌کردن.

ع: سَكَّ، صَكَّ.

## درگادان

ك: تَوَئان. [ناواله‌کردن، ته‌قاندن (وهك: درگادانی برین).]

ف: شکافتن. (زخم مثلاً.)

ع: نِج، بَجَس، بَطَر، بَضْع، فَقَا، تَفْقِئَة، تَفْزِین، اِثْبار.

## درگاژه‌نانه

ك: دهرگوشادانه. [شیرینی دان به هسوی کرده‌وی

دامرده‌زگایه‌ك.]

ف: دِر‌بازانه، دِرگشادانه.

ع: اِفْتِتاحِیَّة، اِفْتِتاحِیَّةُ الْبَاب.

## درگانه

ك: درگا، قاپی. [دِرکه، دِرگا]

ف: بَیا، دَر، دِرگاه، سَدگاه، کاپی، کاپه.

ع: یاب.

وینّه ← چَلوخان

## درگای پاشا

ك: ته‌لقاپی. [دِه‌روازه، دهرگای گه‌وره.]

ف: داخل، داخل.

ع: رتاج، اعلیٰ قابی.

درگای‌شده که

ک: دهرمه جیل. [دهرمه جیل (دهرگای له توول ته نراو).]

ف: اَزْکَن، غَلْبَکَن، غَلْبَکِین. (در مشبک)

ع: فاکوره.

وینه ← دهرمه جیل

درکه

ک: کن، دهر. [کنند، ناودر، شیو]

ف: کُند، دَرَه، دُخمه.

ع: لَصِب، حُفَرَه.

دهرم

ک: په‌تا، هه‌لامه‌ت. [په‌سیو، نالامه‌ت]

ف: هنگ، کاتوره.

ع: زُکام، نَزَلَه.

دهرم

[ک: ده‌نگی دمک.]

ف: دُرم، طُرم. (صدای دنیک)

ع: دَبْدَبَه.

دزین

ک: بو‌دِزَن. [بو‌تی له‌ش.]

ف: شَمَغَنَد، شَمَاغَنَد، شَمَغَنَد، شَمَاغَنَد. (بوی

بدن)

ع: سَهْک، سَهْکَه، سُهوک، دُقر، دُقر، نَتَن، لَخَن.

دزینال

ک: کن، چال. [کنند، شیو، قولک]

ف: کُند، شکاف، دُخمه، چاله.

ع: لَصِب، حُفَرَه.

دزینال

ک: درکه، تنگه. [نمو ناودری که دو دهریا به یه‌ک

ده‌گه یه‌نیت.]

ف: نال، ناله، کانال، تنگه. (شکافی که دو دریا

را به هم متصل کند.)

ع: ثُرَعَه، کانال، قُنال.

وینه

دورفج

ک: دیو، جنوکه. [جندوکه، نه‌جنه، رموزن]

ف: هُرماس، دیو، آهریمن.

ع: عَفْرِیت، جَن، شَیطان.

درنگه

[ک: زرنکه: ده‌نگیکه. (وه‌ک: ده‌نگی که‌مان.)]

ف: تَرَنگ، تَرَنگه، تَرَناس. (صدای کمان مثلاً.)

ع: رَنین.

درنگه

[ک: وزه‌ز (وه‌ک: ده‌نگی هه‌نگ به دوری پلورده‌دا).]

ف: درنگ، درنگه. (صدای کدو مثلاً.)

ع: دَوِي.

دزینه

[ک: درنده]

ف: درنده، زَد، دَده.

ع: سَعِج.

دزینه

[ک: تورپه، در]

ف: درنده، ژیان، خشمناک، خشمگین. شکننده.

ع: غَضُوب، مَغْطَظ، شُرُور، کاسِر.

درو

ک: ده‌له‌سه، چاپ. چاخان. [ناراست، فشه]

ف: دروغ، گروغ، سرو، تروند، تروند، تروند، تروند.

ترونده، آسمند، هیتان، کاست.

ع: کَذِب، کَذِب، اُکْذُوبَه، مَین، قَت، فَرش، فَریه، وِلَع،

وَشی، مَت، مَت، بَهت، خَلَف، اَفک، خُرمان، سِمهاج،

عَضَه، عَضَه، اُسُوجَه، مَذْمَذَه.

دروخانن

ک: کارانن. [خوراندنی توپ‌گ.]

ف: اُرغاندن، گیراندن، خاراندن. (خاراندن گلو)

ع: اِحْمَاط، اِحْرَاق.

دروّقه

ك: كاره كار. [خوریوی تورگ.]

ف: اُرغ، گیر، خارخار.

ع: حَمَاطَة، حَرَاة، عَفُوصَة، اِحْتِرَاق.

دروخیان

ك: کاریان. [خوران، خوروی (ی تورگ).]

ف: اُرغیدن، گیریدن، خاریدن، خارخار کردن.

(گلو)

ع: اِنْحِمَاط، اِحْتِرَاف، اِحْتِرَاق.

دروژن

ك: چاپیاز، چاخیچی. [درزگر، نشه باز]

ف: دروغگو، آسمند، آهمند، کاستکار.

ع: كَاذِب، كَذُوب، كِذَاب، مِیَان، مَحَاح، مَحَاج، وَلَاَع،

خَرَّاط، خَرَّاص، خَسَّاق، فَرَّاش، هُثَّاث، سَرَّاج،

وَأَشِي، وَالِغ، مَسِيح، تِمَسَّح، مَذْمِيز.

دروّش

[ك: درهوشه: نامرازکی پنه چیه.]

ف: بیز، زده، درفش، دروش.

ع: مِخْرَز، مِخْصَف، مِسْرَد.

وینه

دروشم

ك: شیره، چه شن. [بیجم، سهرسیما]

ف: یَنگ، فُتن، نَرَند، یارَند.

ع: شُكَل، هَمیولی.

دروشن

ك: رویشن، درهوشان. [برقه دار، ورشه دار]

ف: درخشنده، درفشنده، رخشنده، رفشنده،

درخشان، درفشان، رخشان، رفشان، فروزنده،

تابنده، فروزان، تابان، پرتوانداز.

ع: لَامِع، سَاطِع، مُتَشَعِّش، مُتَلَابِي، نَیَّر، بَرَّاق.

مُضِي، مُنِير.

دروّشه

ك: وریشه، زریوه. [ورشه، بریقه]

ف: فروغ، پرتو.

ع: بَرِيق، سَطُوع، تَلَالُؤ، تَشَعُّش، تَضَوُّ، تَنُور،

لَمَعَان، وَمِيز.

دروشیان

ك: دروشین، زریویان. [درهوشانهوه، برووکانهوه،

بریسکه دان]

ف: درخشیدن، درفشیدن، رخشیدن، رفشیدن،

تاییدن، افروختن، پرتوافکندن.

ع: وَض، وَمِيز، اِمِاض، وَمَضان، سَطُوع،

تَلَالُؤ، تَشَعُّش، تَنُور، اِلَاحَة، لَمَعَان، لَمَحَان، نَوُض.

دروشین-دروشیان

دروگردن

ك: درزوتن. [فشه کردن]

ف: دروغ گفتن. پیرایه بستن، تَرَفَنَد. بافتن...

ع: كَذِب، كِذْب، كِذَاب، كِذَاب، فَرَش، قَت. هَث،

وَشِي، مِین، اِفَك، سَرَج، خَرَط، خَرَص، خَسَق، مَح،

مَحَج، مَسَح، وَلَع...

دروگر

ك: چپرتاش. [دارتاش]

ف: درودگر، چوب تراش.

ع: نَجَّار.

دروم

ك: زَقنه. [نه خوشی رشانوه، چاره قورله (به تاعوونی

ناژیش همر ده لَین «درم»].

ف: زَقنه. (طاعون حیوانات را هم «درم»

می گویند.)

ع: طاعون.

دروو

ك: درك. [چقل (وشه یه کی کرماجیه).]



ف: خار. (کرماجی است.)

ع: شوك.

**درومان**

ك: دورائن، تدهلّان. [دروین، دورینه‌ره]

ف: دوخت، دوختن.

ع: خیاطه، خرن.

**دره‌خت**

ك: دار، چلاک. [رهِ‌کی هه‌لچوی لقری‌پدار.]

ف: درخت، دار.

ع: شَجَر.

**دره‌خت په‌یوه‌ن نه‌کریاک**

ك: دار بی‌پیتوه‌ن. [دره‌ختی متوریه نه‌کراو.]

ف: دارخال، دالخال. (درخت پیوند نشده)

ع: شَجَر بَرِّي، شَجَر غَيْرُ مَعْلُوم.

**دره‌خشان**

ك: دروژن، روشن، شه‌وقدار. [بریه‌ده‌ر]

ف: درخشان، رخشان، رخشا، درخشنده،

رخشنده، ئرفشان، ئرفشنده، رفشنده،

فروزان، فروزنده، افروخته، فروخته،

برافروخته، روشن، تابان، تابنده، لیان،

پرتوانداز.

ع: لامع، مُضِي، مُتَشَعِّع، مُتَالِي، وَقَاد.

**دره‌م**

[ك: کیشیکه. (هاوکیشی ۱۸ نولک یا ۴۸ ده‌نکه.)]

ف: درم، درهم، درخَم، زوزن، جوجره.

(۱۸ نخود = ۴۸ حبه)

ع: درهم، درهم.

**دره‌نگ**

ك: دیر. یه‌واش. [له‌کات رابراو. هیه‌واش، نارام]

ف: دیر، درنگ، خَسک، آرام.

ع: رَيْث، ثبات، تأخیر، بَطَأ.

**دره‌نگخیز**

ك: دیرخیز. [له‌شگران، تهمه‌ل]

ف: دیرخیز، درنگ‌خیز، سپوزکار.

ع: بَطِيء، مُتَأَنِّي، رَيْث.

**دره‌نگ‌کردن**

ك: دیرکردن. [دراکه‌رتن]

ف: دیرکردن، درنگ‌کردن، درنگیدن.

ع: تَأَخَّر، تَرَيْث، تَأَنِّي، بَطَأَة.

**دره‌و**

ك: رنینه‌ره. [دروینه]

ف: درو، خُسو، خُسور، چیدن.

ع: جَرَّ، جَرَّان، حَمَد، حَمَاد، حَشَّ.

**دره‌وان**

ك: دروگر. [دروینه‌ران، پاله]

ف: دروگر، خُسوگر.

ع: حَمَاد، جَرَّان، حَشَّاش.

**دره‌وش** ← **به‌یاح**

**دره‌وکردن**

ك: رنینه‌ره. [دروینه‌کردن]

ف: دروکردن، درودن، ئزیدن، درویدن،

خُسودن، خُسوردن، چیدن.

ع: جَرَّ، حَشَّ، حَمَد، جَرَّان، حَمَاد.

**دره‌وکر**

ك: دره‌ران. [دروینه‌دان، پاله]

ف: دروگر، خُسوگر.

ع: حَمَاد، جَرَّان.

**دری** ← **تووړك** [رته‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

**درياک**

ك: تلیشیاک. شر. [دراو، شیرل]

ف: پاره، دریده، کُزار، پاره‌شده، دریده‌شده.

ع: مُنْخَرِق، مُتْخَرِق، مُخَرِّق، مُتَمَرِّق، خَلَق، بَالِي.

بَقِر، رَدِيم، مُتَفَسِّس....

## دريان

ك: ... تليشان. شريون. [دِراَن، شِرَوَن بون]

ف: دریدن، دریده شدن، پاره شدن.

ع: اِنْخِرَاق، تَحْرِق، فَزْد، اِنْمِزَاق، اِنْشِقَاق، اِنْجِواب، تَمَرَّق، تَشَقَّق، تَمَشَّق، تَفَسَّأ.

## دريان

ك: تليشان. [دِراَن، شِرَيون (وهك: درانی جلویه رگ).]

ف: پاره شدن. (جامه مثلاً).

ع: اِنْخِرَاق، وَهِي. اِنْشِقَاق.

## دريان

ك: با کردن. [ناوسان (وهك: ناوسانی ناوَه) به هزی خواندنی

شمرده روه.]

ف: باد کردن. (حيوان از خوردن شبدر مثلاً).

ع: حُبَاط، حَبَط.

## دريغ

ك: کوتایی. [که مخره می، تسور]

ف: دریغ، پرویش.

ع: مُضَايِقَة، قُصُور، قِصِر، تَكَاهُل، تَهَامُل، تَثَاوُل.

## دريژ

ك: داموژ، که شیده، که شه ندار. [کیشراو، بهرام بهری

«کورت».]

ف: دراز، بُلُند، دیرباز، دیرند، هول. رسا.

ع: طویل، مُمْتَد، مَنَاج، مِثِیخ، مَاتِع، مُفَصَّل.

## دريژا

ك: دريژی. [دريژایی]

ف: درازا، درازی، درازنا، بُلُندی.

ع: طُول، اِمْتِدَاد.

## دريژکيشيان

ك: تلوز، تلوز که فتن، تنگد تلوز، پالکه فتن، دولوز که فتن.

[راکشان]

ف: دراز کشیدن، واکشیدن، لم زدن.

ع: جَحَّ، اِضْطِجَاع، اِنْتِعَاش، اِنْتِعَاص.

## دريژه وکردن

ك: داکيشان. [دريژه پيستان. به ده مه روه دان]

ف: دراز کردن، کشیدن، درازگویی.

ع: تَطْوِيل، اِطَالَة، تَمْدِيد، تَمْتِيع، اِهْوَاء، تَفْصِيل.

## دريژی

## دريژه

[ك: درپکه (زیبکی خوروداری وهك ناوَه به له لهشی

مندال دهر دیت.)]

ف: سُر، دُلم، غَیر، شَرَك. (جوششی است با

خارش مانند آبله در بدن بچه بیرون می آید.)

ع: حِمَاق، شَرِي.

## دريين

ك: تليشان، داتليشان، شکافتن. [لهت کردن، دراندن]

ف: فَتَرْدَن، فُتَرِيدَن، فُتَلْتِيدَن، فُتَالِيدَن، کُزَارِيدَن،

نَرِيدَن، شکافتن، پاره کردن.

ع: خَرَق، هَت، هَتَك، شَق، مَرَق، فَض، جَوِب، قَت،

قَد، بَقَر، هَرْد، تَمْرِيق.

## دريين

ك: چال کردن. [هه لاند هری ناگری دامرکار. (وهك: درینسی

ناگر).]

ف: وا کردن، شکافتن. (آتش مثلاً).

ع: حَضَا، فَتَح، اِثْقَاب.

## دز

[ك: که سی که مالی خه لکی به نهینی دهبا.]

ف: دزد، تونی، مَنگَل.

ع: لَصَن، لَصِب، سَال، شِصَن، سَارِق، هِطَل، عُمُوط،

اَطْلَس، هِطْلَس، سِنِمَار.

## دز

[ك: زار او به که له یار به کی جار اندا. (بهرام بهری «سوئی»

له یاری «قاپان» ا.ا.)]

ف: چک. (مقابل صوفی در «قاپ بازی».)

ع: لَصْ.

دز

ك: قَدَلَا. [كهلات، دز]

ف: دُز، دَز، دَز، پاره، پارو.

ع: قَلْعَة، اَطْم، حِصْن، حِصَار.

دز ده ریا

[ك: جهردهی دریا]

ف: دزد دریا.

ع: قُرْصَان، لُصُوصُ الْبَحْرِ.

دزده سه ك

ك: دالكه دزان. [دایكه دزه، دهسكيس، جاسوسی دز.]

ف: دزد دَسْتَك، دُزد افشار، دزد افشَره.

ع: لَغِيف، شِصْ.

دزكوشكه

ك: دزگا، مَهَكُون. [حهشارگهی دزان.]

ف: مَكُو، دُزدگاه.

ع: مَلَصَّة، مَكَمْن، مَكُو.

دزگا - دزكوشكه

دز كه رده نه

ك: جهرده، چته. [زیگر، ریز]

ف: راه زن، مَنْجَل، دزد گُردنه.

ع: قَاطِعُ الطَّرِيق.

دزگیر - قهره سوران

دزه

ك: پاچركی، بَرْدِیگه. [بی ترسته. لاری گرتن]

ف: دزده. بی راهه، چپ زوی.

ع: ضَرَاء، كَسْحَبَة، مَخَاتَلَة، مُرَاوَعَة.

دزه باریكه

[ك: دزی له.]

ف: دزده باریكه.

ع: مَطْلَس، لِصْ مَفَاف.

دزه خه نه

ك: لَچَخَه نه، لَه بَخَه نه. [زهرده خه نه]

ف: لَب خَنَد، دزده خنده.

ع: تَبَسُّم.

دزی

ك: خراوه، چرب. [کاری دز.]

ف: دزدی.

ع: سَرَقَة، سَلَّة، اِسْتِرَاق، اِخْتِلَاس. اِنْتِحَال.

دزیك

ك: چریباگ. [دزراو، به نهی بی براو]

ف: دُزدیده.

ع: مَسْرُوق، مَحْتَلَس.

دزین

ك: چریائن. دزی کردن. [به نهی بی بردن]

ف: دزدیدن، دزدی کردن.

ع: اِسْتِرَاق، اِخْتِلَاس. سَرَق.

دزیه نه فی

[ك: نهروی بو دزین ده شیت.]

ف: دزدیدنی.

ع: سَرَقِي، سَرَقَتِي.

دز

ك: دُرُ. نهم. گُرُ. [مَوْن، مِرِوَمِیچ]

ف: خَشَم، اَخَم، تَوهم رفتن،

پیشانی درهم کشیدن.

ع: قَطُوب، كَلُوح، عُبُوس، حَرَد. قَهَر. قَطُوب،

عُبُوس، كَالِج، حَرَد، مُنْقَبِض.

دز

ك: چمپه. [دژخوهر (الك)، خراب، چهرت]

ف: بد.

ع: رَدِيء، خَبِيث.

دژیوون

ك: دزژیوون. نهم کردن. [مَوْن بوون، نارچاو گُرُ کردن.]

ف: خَشَم کردن، اَخَم کردن، تَوهم رفتن،

خشم‌گین شدن.

ع: قُطُوب، کُلُوح، عُبُوس، بُسُول، حَرَد.

دژیه‌سه‌ن

ك: دژیه‌سه‌ن. [دوژدل له په‌سه‌ند كردندا.]

ف: دژ یسند، دیر یسند، دشوار یسند.

ع: مُطَلَب، مُحْتَاط، مُتَرَدَّد.

دژخوهراك

ك: دژخوهر، به‌دخوهراك. [دوژدل له خواردندا. كدم خوژ]

ف: دژخوار، دژخوراك، بدخوراك، كم‌خور،

كم‌خوراك.

ع: رَدِيءُ الْغِذَاءِ.

دژكام

ك: پاريزگار، پاريزگر. [خوپاريز له گوناها.]

ف: پارسا، پرهيزگار.

ع: مُتَّقِي، مُحْتَاط.

دژكردن

ك: ناوچاوتورشان. [ميرومچ بوون، ناوچاوتال كردن]

ف: خشم كردن، خشم‌گين شدن، توهم‌رفتن،

پيشاني درهم كشيدن.

ع: قُطُوب، بُسُول، كُلُوح، عُبُوس، حَرَد.

دژهان ← دوژين [دوژيه‌كي گوزانيه.] [گوراني است.]

دژمه‌ن

ك: به‌دخوا، مَيَل. [دوژمن، نه‌يار]

ف: دشمن، بدخواه، كينه‌ور، كينه‌توز،

كين‌خواه.

ع: خَصَم، خَصِيم، لَدَا، لَدِيد، عَدُو، مُخَاصِم.

دژهنی

ك: به‌دخوایی. [دوژمنی، نه‌یاری]

ف: دشمنی، ريغ، آريغ، ستيز، ستيزه،

بدخواهی، كينه‌جویی.

ع: عَدَاوَة، خُصُومَة، شَتَاءَة، بَغَضَة، بَغَاظَة،

بَغْضَاء، مُعَادَاة، شَحْنَاء، لِدَاد، لَدَد، نَائِرَة.

دژوار

ك: دوخشار، سه‌خت. [چه‌توون، زه‌مخت]

ف: دشوار، سه‌خت.

ع: شاق، صَعْب، مَعْسُور.

دژواری

ك: دوخشاری، سه‌ختی. [چه‌توونی، قورسی]

ف: دشواری، سه‌ختی.

ع: مَشَقَّة، صُعُوبَة، عُسْرَة.

دش

ك: چوړ. [خوژاكي پاش ژم]

ف: دندن‌مز.

ع: تَفَكُّه، عَقَبَة.

دش

ك: شوخویشك. [خوشکی شو.]

ف: دژ، خواهر شوهر.

ع: أُخْتُ الرَّوْجِ.

دش

ك: خرا. [خویشی و دشی] [خراب]

ف: دژ، بد.

ع: سَيِّء، رَدِيء.

دشت

ك: خرا. [خراب، ناشيرين، ناهه‌ز]

ف: زشت، دُشت، دژ، بد، ناهموار، ناگوار.

ع: رَدِيء، سَيِّء، خَشِن.

دشته

ك: دشت، دشتی. [ناشيرين، ناهه‌زی]

ف: زشت، بدی، دُفتی.

ع: سَوَاء، رَدَاءَة، خُشُونَة.

دشتی

ك: خراوی. [خرابی، ناشيرینی، ناهه‌زی]

ف: زشتی، بدی.

ع: سَوء، رَدائَة، خَشَوْنَة.

**دشمنه**

ك: دژمَن، بَدخَوَا. [دژمَن، نَدیار]

ف: دُشْمَن، بَدخَوَا.

ع: خَصْم، نِدَ، عَدُو، ضِد، مُعَادِ، نَد، لَدید.

**دشمنه‌نی**

ك: دژمَن-نی. [دژمَن-نی، نَدیار]

ف: دُشْمَن-نی، رِیغ، آریغ، سَسْتِیز، سَسْتِیزه.

بَدخَوَاهی، کینه‌توژی.

ع: خُصُومَة، عَدَاوَة، تَضَاد، لِدَاد، لَدَد، بِقَضَة،

بَغَاضَة، بَغَضَاء، شَحَاء، شَنَاءَة، نَائِرَة.

**دشوار**

ك: دژوار، درخشار. [چَتورن، زَحمَت]

ف: دَشوار، دُشخوار.

ع: شاق، صَعِب، مَعْسُور، مُشْكَل.

**دشه**

[ك: چِنگی خراب.]

ف: دشه، دَش، دژَه، دژ. (جای بد)

ع: رَدِيء، سَيِّئ.

**دشی**

ك: خراوی. [خرابی، ناهه‌زی]

ف: دُشْمَن-ی، دژی، بَدی، زَشْتی، دُرَشْتی،

دُشْتی.

ع: خَشَوْنَة، رَدائَة، سَوء.

**دفلوک**

ك: لِفْکَه. [لَفْکَه (گوشه‌ی میز که شورِی ده‌که‌نوه).]

ف: دَفْلُوک، لِفْکَه.

ع: شَعَار، تَهَتْ الحَنَک.

**دلیر**

ك: دَلّار، دَلّار، نَه‌ترس، جَه‌نگی. [بَویر، نازا]

ف: دَلیر، دَلّاور، یَل، اَرغَنَد، بَهائِر.

ع: بَطَل، نَجید، ذَمیر، کَمی، جَبْرِی، شُجَاع، بَاسِل،

شُجیع.

**دلینق**

ك: گول‌سَه‌گانه، شیلان. [دَلق، جَلینق (بهری دره‌ختی

گول).]

ف: دَلینک، کَلینک. (یار و میوه‌ی درخت گُل).

ع: عُلیقُ الکَلْب، بَذَرُ اَلوَرْد.

وینَه

**دل**

ك: ... مَادَه، قِیز. [نَه‌ندامی‌کی سَه‌ره‌کی لَه‌شه. هَه‌روه‌ها:

گَه‌ده. ناخ]

ف: دَل، دِل، گَش، خَوَاجَه، مَن. نَهان.

ع: قَلْب، قُود، خَلَد، بَال، نَفَس، جَنان. رُوح.

ضَمیر، باطِن.

**دل**

ك: قِیز. [بِیتر]

ف: دَل، سَوس، جَهِش.

ع: طَلیع، نَفَس.

**دل‌اوهر**

ك: دَلدار، دَلیر، نَه‌ترس. [نازا، بَویر، دَل‌اوهر]

ف: دَل‌اور، دَلدار، دَلیر، چیر، چیره.

ع: کَمی، شُجیع، شُجَاع، ذَمیر، نَجید، بَطَل، بَاسِل.

**دل‌اوهر**

ك: دَلنوا. [دَلنَه‌وایی‌کمر، دَلنَه‌ره]

ف: دَل‌نَواز، دَل‌جو، مَه‌ریان.

ع: رُوف، وَدود، مُسْتَمیل، اَنیس.

**دل‌اویر**

ك: دَل‌چَسپ، خِرَدش‌ویس. [سَه‌رَنچ‌اکیش، دَل‌گیر]

ف: دَل‌اویر، دَل‌ربا، دَل‌پَذیر.

ع: جَذاب، جاذِب، مَحیوب.

**دل‌نیتشه**

ك: زَل‌نِیْشَه، دَل‌نَه‌ره. [سَل‌نِیْشَه، ژانی دَل.]

ف: دَل‌دَرَد، شُکَم‌دَرَد.

ع: علوّ، قُداد، کُباد.

**دل‌بردن**

ل: دل‌فانن، لاکردن. [دل‌فراندن، نه‌ی‌ن‌دار کردن]

ف: دل‌بُردن، دل‌ربودن.

ع: جذب، جَذَابِيَّة، اِشْهَاق، اِسْتِهْوَء.

**دل‌بردن**

ل: بَر خورن، پَر خورن، نِشْتِیا (تاسه‌ی خورن.)

ف: دل‌بردن. (میل به خوردن)

ع: اِشْتِهَاء.

**دل‌بهر**

ل: دل‌فَین، لاکەر. [گراری، ماشقه]

ف: دل‌بَر، دل‌رُیا، دل‌سَتان، دل‌فَریب.

ع: جَذَاب، مَعْشُوق، مَحْبُوب.

**دل‌به‌ستمگی**

ل: [م‌یل، تاسه، ح‌ز]

ف: دل‌به‌ستمگی.

ع: عِلَاقَة، هَوٰی، اِشْتِیَاق، مَحَبَّة.

**دل‌به‌سیان**

ل: دل‌پَری. [نِیَته‌لا، ح‌ز نه‌کردن له خورن.]

ف: دل‌نخواهی.

ع: بَطْنَة، ثُخْمَة، اِمْتِلَاء.

**دل‌به‌یه‌کاهانن**

ل: دل‌به‌شَیْریان. [شَیْوانی دل، هیلنج‌دان]

ف: دل‌به‌هم‌خوردن، دل‌آشوب‌کردن.

ع: غُثْیَان، جُثْوَء، ثَبَعُور، تَهْوُع.

**دل‌پری**

ل: ک‌یل، نالَز، دل‌ته‌نگ. [خ‌م‌بار، پ‌ر‌وش]

ف: دل‌پَر، دل‌تَنگ، آلِوس، آلِیز، دَرَم.

ع: حَبْلَان، حَزِین، مُتَقِیْظ، مُحْتَد، مُنْضَجِر، جَوٰی،

ک‌دِر.

**دل‌پری**

ل: دل‌ته‌نگی. [خ‌م‌باری، پ‌ر‌وشی]

ف: دل‌پُری، دل‌تَنگی.

ع: حُزْن، غَمَر، مَلَانَة، هَم، ثَاق، تَاقَة، اِنْبِرَام، غَنَص.

اِنْبِجَار، کُدُورَة.

**دل‌ته‌نگ**

ل: ته‌مین، خ‌م‌ین، گ‌رَز، خ‌م‌بار، دل‌کلافه، دل‌پ‌ر.

[پ‌ر‌وش، خ‌ه‌ت‌بار]

ف: دل‌تَنگ، دل‌پَر، دَرَم، اندوه‌گین.

ع: حَزِین، مَلُول، مَهْمُوم، مَقْمُوم، جَوٰی، مُنْضَجِر.

ثَنَق، ک‌دِر.

**دل‌ته‌نگی**

ل: دل‌پ‌ری، خ‌م‌باری، گ‌رَی، دل‌کلافه‌بورن، دل‌خ‌ه‌ف‌بورن.

[پ‌ر‌وشی، خ‌ه‌ت‌باری]

ف: دل‌تَنگی، دل‌پُری، قُزَم، قُرم، اَن‌دوه.

ع: حُزْن، مَلَانَة، هَم، غَم، غَنَص، ثَاق، اِنْبِرَام،

اِنْبِجَار، غَمَر، کُدُورَة.

**دل‌جویی**

ل: دل‌ته‌وایی، ده‌لالت، لارائن. [لاراند‌ن‌ره، دل‌دانه‌ره]

ف: دل‌جویی، دل‌نوازی، م‌هر‌بان‌ی.

ع: رَاقَة، مَحَبَّة، مَوَدَّة، اِشْهَاق، ثَانِیس، مُدَالَاة،

تَسْلِیَة، مُؤَاسَاة.

**دل‌چه‌پ‌ل**

ل: به‌د‌دل، به‌د‌گومان. [دل‌پ‌س]

ف: بد‌دل، بد‌گمان.

ع: ظَنِّین، فُشَل، سَیْنُ الظَّنِّ، سَیْنُ القَلْب، قَاس،

قَاسُ القَلْب.

**دل‌خ‌وا**

ل: ناشتا. [ک‌سی له به‌یانیه‌ره ه‌ی‌چی نه‌خور‌د‌یت‌ت.]

ف: ناشتا، ن‌ا‌هار، ن‌ا‌آ‌هار، ش‌تا، ن‌ا‌ش‌تاب، ن‌خ‌اره.

ع: هَافِی، طَیَّان، رَیْق، عَلٰی الرِّیْق، نَشِیْطَة.

**دل‌خوا**

ل: دل‌چه‌س‌پ. [دل‌خ‌واز: نه‌وی دل‌ن‌ار‌ف‌زوی ده‌کات.]

ف: دل‌خواه، دل‌پ‌ذیر.

ع: مطلوب، مرغوب.

**دلخوا**

ل: دلخواز. [خوَرِست]

ف: دل‌خواه، دل‌بخواه.

ع: مختار، اختیاری.

**دلخواز**

ل: دلخوا. [نمردی دل‌نارزوی ده‌کات. مهره‌ها: خوَرِست]

ف: دل‌خواه، دل‌بخواه، خواسته، خواست.

ع: مَرَام، مُرَاد، مُطْلُوب، مَقْصُود. مُخْتَار. اِخْتِیَارِی، اِرادِی.

**دلخوهر**

ل: دل‌هن، دل‌شک‌سه. [دل‌شکار]

ف: دلخور، دل‌شکسته.

ع: مَلُول، مُکَدَّر، مُنْضَجِر.

**دلخوهری**

ل: دل‌ه‌نی، دل‌شک‌سه‌یی. [دل‌شکاری]

ف: دلخوری، دل‌شکستگی.

ع: مَلَانَة، کُدُورَة، غَمَص، غَمَر، اِنْضِجَار، اِنْبِرَام.

**دلخوهِش**

ل: دل‌شاد. [به‌ک‌یف، خوشحال]

ف: دل‌خوش، دل‌شاد، شادمان، خَرَم، خرسند.

ع: فَرَح، مَرَح، بَطَر، اَشْر، بَشُوش، مَسْرُور، بَاجِل،

فَرَحان، مُکَيِّف، مُنَبِّط، مَفْرُوح.

**دلخوهِش‌کردن**

[ل: خوشحال کردن به وادی درو.]

ف: دل‌خوش کردن، دروغ‌گفتن.

ع: مَلُث.

**دلخوهِشی**

ل: دل‌شادی. [خوشحالی]

ف: دل‌خوشی، دل‌شادی، شادمانی، خَرَمی،

خرسندی.

ع: فَرَح، اِنْبِساط، مَسَرَّة، بَشاشَة...

**دلخوهِشی‌دانه‌وه**

ل: دل‌نورایی کردن، دل‌الت کردن. [دل‌جوئی، دل‌دانه‌وه]

ف: دل‌خوشی‌دادن، دل‌جسویی‌کردن،  
دل‌نوازی کردن.

ع: مُدَالَة، تَسْلِیَة.

**دل‌خه‌فه‌بوون**

ل: دل‌کلافه‌بوون، دل‌تنگ‌بوون، دل‌تنگی، دل‌د‌اگیریان.

[دل‌پیربون، پیردش‌بوون]

ف: دل‌خفه‌شدن، دل‌کلافه‌شدن، دل‌تنگ‌شدن،  
دل‌گرفته‌شدن، قَرَم، قَرَم، اندوه.ع: حُزْن، هَم، غَم، مَلَانَة، غَمَص، غَمَر، ثَاق، اِنْبِرَام،  
اِنْضِجَار، کُدُورَة.**دل‌د‌اخوَرِبیان**

ل: د‌اخوَرِبیان، د‌اچله‌کیان، دل‌د‌اکه‌فتن، ته‌کان‌خواردن.

[دل‌اچله‌کان، دل‌شله‌ژان]

ف: تکان‌خوردن.

ع: اِنْزِعا ق.

**دل‌دار**

ل: دلیر، نه‌ترس. [بوَر، نازا]

ف: دل‌دار، دلاور، دلیر، بهادر، چیره، جوان‌مرد.

ع: کَمِی، ذَمِر، شَجِیع، شَجاع، باسَل، ذَمِیر، کَلَج.

بَطَل، حِلَس، نِکَل، سَخِی.

**دل‌دار**

ل: نازیز. [خوشه‌روست، نه‌رویندار]

ف: دل‌دار، دل‌نواز.

ع: مُحِب، حَبِیب، مَعْشُوق.

**دل‌داری**

ل: دل‌الت، دل‌جوئی. [دل‌دانه‌وه، دل‌نورایی]

ف: دل‌نوازی، دل‌نوازی، دل‌جویی.

ع: رَاقَة، مَحَبَّة، تَسْلِیَة، ثَانِیس، مُدَالَة.

**دل‌د‌اکه‌فتن**

ل: دل‌د‌اخوَرِبیان، ته‌کان‌خواردن. [دل‌اچله‌کان، دل‌شله‌ژان]

ف: تکان خوردن، دل نماندن.

ع: اِنزِعاَق.

**دلداک**

ک: حسپهن، شهیدا. [تهویندار]

ف: دلدار، شیدا.

ع: عاشق، شائق، مُقتون.

**دل‌ده‌رهاتن**

[ک: سوی برونه‌ره]

ف: دل در آمدن.

ع: تُوْلَه، تُوْلَع، اِثْلَه، اِثْلَاع، اِنزِعاَقُ الْقَلْب.

**دل‌دوین**

ک: دل‌چوون، دل‌بیاران‌بوون، بیتخوون-بیتخوش‌بوون،

له‌سه‌خوچوون]

ف: دل‌رفتن، بیخودشدن، ازهوش‌رفتن.

ع: دُلُوَه، غَشْیاَن.

**دل‌ده‌ش**

[ک: بی‌بزه، دل‌دِق]

ف: دل‌سیاه، سیه‌دل.

ع: قَشْل، قاس، قَسِي الْقَلْب، سَيِي الْقَلْب.

**دل‌ده‌ش‌بوون**

[ک: دل‌دِق‌بوون]

ف: دل‌سیاه‌شدن، سیه‌دل‌شدن.

ع: قَسو، قَسوَة، قساوَة.

**دل‌ده‌نج**

ک: ره‌نجیگ، دل‌ریش. [دلشکار]

ف: دل‌رنج، رنجیده، آزرده، افگار، تافته، کوفته،

کوفته‌شده، دل‌آزرده، اوگار.

ع: مَلول، مُتَأَلَم، مُکَدَّر، مُنضَجِر.

**دل‌ریش**

ک: دل‌رنج. [دلشکار]

ف: افگار، اوگار، دل‌ریش، دل‌آزرده.

ع: مُتَأَلَم، مُتَكَدَّر، مُنضَجِر.

**دل‌سووتاتن**

[ک: دل‌سوژی کردن]

ف: دل‌سوزاندن.

ع: شَقَّة، صَمِیمِیَة، تَحْنَن، تَلَوِیع، اِحراقُ الْقَلْب.

**دل‌سووتیاک**

[ک: دل‌سووتار، دل‌برین، زورخه‌مبار]

ف: دل‌سوخته.

ع: مُتَأَلَم، مُتَأَلَّر، مُنضَجِر.

**دل‌سووتیان**

[ک: دل‌سوژی، زورخه‌تبار بوون]

ف: دل‌سوختن.

ع: مَضْض، تَرْفُق، اِلْتِیاَع، تَأَلَم، تَأَلَّر، اِنْضِجاَر.

**دل‌سه‌خت**

ک: دِیوَدَل، دل‌چه‌پل. [دل‌دِق]

ف: دل‌سخت، سخت‌دل.

ع: شَقِي، قَسِي، قَسِي الْقَلْب.

**دل‌سه‌رد**

ک: ته‌واسیاک. [نانومید، دل‌سارد]

ف: دل‌سرد، فسرده، افسرده، دل‌افسرده،

افسرده‌دل.

ع: قَانِط، مایوس، مُنْكَسِر، مَكْرُوب.

**دل‌سه‌ردی**

ک: ته‌واسیان. [نانومید، دل‌ساردی]

ف: فسرده‌گی، افسرده‌گی، دل‌افسرده‌گی،

افسرده‌دلی، دل‌سردی.

ع: یَاس، قُنُوط، كَرْب، اِنْكَساَر.

**دل‌شاد**

ک: دل‌خویش. [به‌که‌یف، خوشحال]

ف: دلشاد، شادمان، دل‌خوش، خرسند، خُرَم.

ع: مَسرُور، مَفْرُوح، فَرِح، مَرَح، بَطِر، باجِل.

**دلشکسته**

ک: دل‌خوهر. [دلشکار]



ف: دل شکسته، دلخور.

ع: مَكْرُوب، مَلُول، مُنْضَجِر، مُنْزَجِر، مُنْكَسِر، مُنْكَسِرُ الْقَلْب.

**دلشکبان**

ک: دلخوهری. [دلشکان، دل‌ره‌بان]

ف: دل شکستگی.

ع: اِنْكَسَار، اِنْكَسَارُ الْقَلْب، تَأَلُّم، تَأَثُّر، مَلَانَة.

**دل‌کرمول**

ک: دل‌په‌په‌ل. [دل‌پیس، دورول]

ف: بدگمان.

ع: ظَنِّين، سَيِّئُ الظَّنِّ.

**دل‌کریانمویه**

ک: دل‌وزابزون. [دل‌کرانمویه، که‌یف‌خوش‌بوون]

ف: دل‌بازشدن.

ع: اِنْشِرَاح، اِنْشِطَاط.

**دل‌کلافه‌بوون**

ک: دل‌دگی‌ریان، دل‌خفه‌بوون، دل‌تسه‌نگی. [خسه‌مباری،

پدرزش‌بوون]

ف: دل‌کلافه‌شدن، دل‌خفه‌شدن، دل‌تنگ‌شدن.

ع: غَنْص، حُزْن، هَمّ، مَلَانَة، اِنْقِبَاضُ الْقَلْب، تَكْدُر.

**دل‌کورکیان**

ک: هه‌وس‌کردن. [ناره‌زوو کردن]

ف: خارخاردل، هوس‌کردن.

ع: مُيَل، خَلْجَانُ الْخَاطِر.

**دل‌کوژی**

ک: دل‌کوشتن. [سه‌رکوت‌کردنی دل، دنیا له دل‌دورکردن]

ف: قُرْت، زهن‌جه.

ع: رِيَاضَة.

**دل‌کوشتن** — **دل‌کوژی**

**دل‌گران**

ک: دل‌تسه‌نگ، دلخوهر، دل‌تسه‌نگ، لالوت. [ره‌بان، پدرزش]

ف: دل‌گران، سرگران، دل‌گیر، دل‌تسه‌نگ، دلخور.

دژم، اندوه‌گین.

ع: غَنْص، حَزْن، مَلُول، كَدِر، مُنْضَجِر.

**دل‌که‌وایی‌دان**

[ک: دل‌خه‌بردان، دل‌لیدان]

ف: دل‌گواهی‌دادن، گواهی‌دادن دل.

ع: خَدَس، اِحْسَاس، اِحْسَاسُ الْقَلْب، حَدِيثُ

النَّفْس.

**دل‌گیر**

ک: دل‌گران، دل‌تسه‌نگ، دلخوهر، ره‌بایگ، دل‌ره‌نج، دل‌سه‌ن.

[پدرزش، خه‌تبار]

ف: دل‌گیر، دل‌گران، دل‌ره‌نج، رنجیده، ناخشنود.

ع: مُنْكَدِر، مُنْضَجِر، مَلُول، مُنْقِضُ الْقَلْب.

**دل‌گیری**

ک: دل‌گرانی، دل‌ره‌نجی، دل‌تسه‌نگی. [خه‌تباری]

ف: دل‌گیری، دل‌گرفتگی، دل‌گرانی، آندوه،

رنجش، دل‌رنجی.

ع: غَنْص، هَمّ، مَلَانَة، حُزْن، كُودْرَة، اِنْشِرَاح،

اِنْقِبَاض، اِنْقِبَاضُ الْقَلْب.

**دل‌لیچوون**

ک: شیفته‌بوون، حه‌سپه‌بوون. [تسه‌کردن، شه‌یدابوون]

ف: شیفته‌شدن، دل‌خواستن.

ع: عِشْق، اِشْتِیَاق، حُبّ، هَوَى.

**دل‌مردک**

ک: بیدل. [دل‌مردو، مردی ژاکار]

ف: بی‌دل، مُرده‌دل، دل‌مُرده، افسرده‌دل.

ع: بَلِيد، جَامِد، عَدِيمُ الْفَوَاد، جَامِدُ الْفَوَاد.

**دل‌مه‌ن**

ک: دل‌گیر، دل‌گران، دل‌ره‌نج. [ره‌بان]

ف: دل‌مُند، دل‌گیر، دل‌گران، دل‌ره‌نج، ناخشنود.

ع: مُنْضَجِر، مُكْدَّر، مُنْجَرَم، مَلُول.

**دل‌نه‌بردن**

[ک: بوته‌خوران، بی‌تیشتیایی (تسه‌شکان له خواردن).]

ف: بَکَنَد، دَل نَبَرَدَن، سَرِبا زَزَدَن. (میل به خوردن نداشتن)

ع: اِکْزَام، اِشْخَام، اِسْتِکْراه، عَدَمُ الْاِشْتِهَاء، خَلْفَة. **دلنه‌خواز**

ک: دلنه‌خوا. [خوتهریست]

ف: آخواستنی، نه‌خواستته، ناخواستته.

ع: غَیر اِختِیاری، غَیر اِرادِی.

**دلنه‌مان**

ک: ترسیان. [ترسان]

ف: تَرَسِیدَن، دَل تَوِی دَل نَمَاندَن.

ع: اِنْزِعَاق، خَوْف، دُمُشَة، خَشِیَة.

**دلنه‌وا**

ک: دلنوا، دلنوار، دلدار. [دل‌دوره، میهریان]

ف: دَل نَوَاز، دَل جَو، دَل دَار، مَهرَبان.

ع: رُؤُوف، وُدُود، مُدَالِی.

**دلنه‌وایی**

ک: دل‌خوشی‌دان، دل‌داری، ده‌لالت. [دل‌دانه‌ره، دل‌جویی]

ف: دَل نَوَازِی، دَل دَارِی، دَل جَوِی، مَهرَبانی،

نَوَازِش.

ع: مُدَالَاة، تَاسِیَة، تَسْلِیَة، تَغْزِیَة، رَافَة، مَوَدَة.

**دل‌واپس**

ک: دل‌ودرا، چاره‌دوا. [دل‌له‌دوا، چاره‌درو، چاره‌پران]

ف: دَل وَاپَس، نِگَران.

ع: مُتَرَقِّب، مُتَرَصِّد، مُنْتَظَر، مُتَرَدِّد، لَوِی.

**دل‌واپه‌سی**

ک: دل‌ودرایی، چاره‌وایی. [دل‌له‌دابوون، چاره‌دروبوون،

چاره‌پرائی]

ف: دل‌واپسی، نِگَرانی.

ع: تَرَقُّب، تَرَصُّد، اِنْتَظَار، لَوِی، لَی.

**دل‌واز**

ک: دل‌گشاد. [دل‌غراوان]

ف: دَل گِشَاد، دَل وَاز.

ع: رَحِبُ الصَّدْر، وَسِیعُ الْقَلْب.

**دل‌وپه**

ک: تَکِه. [تَکِه نَویک که له سهریانه‌وه ده‌تَکِیت.]

ف: چَکِه.

ع: وَکَفَة.

**دل‌هاتنه‌پیه‌کا**

ک: دل‌ه‌تَکِیوَرِیان. [دل‌تَکِکِیوَرِون، هِیَنج دان]

ف: هَراش، دَل بَه‌هَم خورَدَن.

ع: تَهْوُع، غَثِیَان، غَشِیَان.

**دل‌هاوردن**

ک: بَروایی. [دل‌هاتن، ره‌را دِیتن]

ف: گَرایِش، دَل آوَرَدَن.

ع: مَیْل، رَغَبَة.

**دل‌ه‌باورمه‌که**

ک: دروگمانی. ها‌کۆ. [درو‌لئی. بی‌پیرلین‌کردنه‌ره]

ف: جَگَاری، دوگمانی، سَرسَری.

ع: تَرَدِید، اِرْتِیَاد، نَعَم، رَجَمًا بِالْغَیْب.

**دل‌ه‌ته‌پی**

ک: دل‌ه‌ره‌پی. ترسیان. [توند لیدانی دَل. دل‌ه‌راوکی]

ف: دَل تَپِش، سَکَسْکِی، گَراز، تَرَس، بَیم.

ع: ضَرِبَانُ الْقَلْب، اِضْطِرَاب، خَوْف.

**دل‌ه‌خو‌ره‌پی**

ک: دل‌ه‌ره‌پی. دل‌لَیدان. [دل‌ه‌راوکی. که‌وتنه‌دل]

ف: دَل تَپِش، دَل زَزَدَن.

ع: ضَرِبَانُ الْقَلْب، وَحِی، اِلْهَام.

**دل‌ه‌دوا ← دل‌واپه‌سی**

**دل‌ه‌ده‌رده**

ک: زَلْکِشِه، زَکِه‌دَرده. [سَکَنِشِه]

ف: کَنَک، بَرِینِش، دَل نَرَد، شَکَم‌نَرَد.

ع: قُدَاد، عِلُون، رَحِیر.

**دل‌ه‌ره‌پی**

ع: جَوِي، نَبُو، اجْتَوَاء، اجْتِبَاه. نُفُور، تَنْفَر،  
انضِجَار.

### دلی دهرده

ك: دله دهرده، زك نيشه. [سك نيشه، ژاني دل]

ف: كَنَّاك، دل درد، شكم درد، بُرِينَش.

ع: قُداد، عِلُوژ. زَحِير.

### دماره كول

ك: دماله كول، دويشك، دوپشت. [ميټرويه كي چيزو داري  
به ناويانگه.]

ف: كُژدم، كُچ دُم، رُشك.

ع: عَقْرَب، شَبَوَة، شَبِيع، شَوَلَة، شَوَالَة.  
وینه

### دمبلي دهبلاو

[ك: دنگي دهرول.]

ف: دُرُمب دُرُمب. (صدای دهل)

ع: دُبْدَبَة.

### دمهك

[ك: دنبك، دمه لهك]

ف: دُنْبَك، تُنْبَك، تُنْبِيك، كُوبِه.

ع: ضَرْب، كُوبَة، طُنْبَك.

وینه

### دمهك ديريگ

ك: ناروسو. [رووه مالارو، رسوا]

ف: دهل دريده، رسوا شده.

ع: خَازِي، مَهْتُوك، وَقِج.

### دمهل

[ك: دومه ل، كوان]

ف: چَغَر، بَنَاوَر، دُنْبَل.

ع: حِين، خُراج، دُمَل، دُمَل.



[ك: دينگ: نامرازی (دارين يا بهردين) دانمونه کوتان.]

ف: گَواز، گَوازه، جَواز، جَوازه، جَوازان، کابيله.

ك: دله ته پي. [توند ليتداني دل. كه رتته دل]

ف: گُراز، سُكْسُكِي، دل تپش. دل زدن.

ع: ضَرْبَانُ الْقَلْب، خَفَقَان، الْهَام.

### دله کزی

[ك: دله کزه، سورتانه وي گده.]

ف: سوزش معده.

ع: غَشِيَان، احْتِرَاقُ فَمِ الْمَعْدَةِ.

### دله له رزی

ك: ... دله ته پي. [توند ليتداني دل.]

ف: گُراز، سُكْسُكِي، دل لرزه. دل تپش.

ع: اِرْتِعَاشُ الْقَلْب. ضَرْبَانُ الْقَلْب.

### دله و دووا - دلوایه سی

### دله و دوايي - دلوایه سی

### دل هه لشيويان

ك: دل هاتنه يه كا، دل به يه كا هاتن. [دل تيگچورن، هيلنج  
دان]

ف: هَراش، دل به هم خوردن.

ع: غَشِي، جُشُو، تَهْوُع، تَمَقْس، تَقَرُّز، تَبَعُثَر،  
غَشِيَان.

### دل هه لکنيگ

ك: ... دله سرد. [بيژراو. نانوميده]

ف: دل برفاکنده. دل سرد.

ع: مُتَعَرِّضُ الْقَلْب. مَایوس.

### دل هه لکنيان

ك: دل هه سرد ديرون. [دل هه سرد ديرونه، نانوميده ديرون.

له بهر چاړه و تن]

ف: دل برفاکنديگي، دل برفاکنده شدن،  
دل سرد شدن.

ع: اِنْتِزَاعُ الْقَلْب. تَنْفَر، اجْتَوَاء، اجْتِبَاه.

### دل هه لکه فتن

ك: دل گه پريانه. [له بهر چاړه فتن، بيژران]

ف: دل و زافتادن. دل گير شدن، دل گران شدن.

(چوبی یا سنگی)

ع: جُرْن، کَدَ، مَهراس.

ویننه

**دنگکوت**

ک: پادنگ. [دنگچی، وستیای دنگ کوتان.]

ف: پادنگ، پادنگه، دنگکوب، دنگی.

ع: مَهراسی.

**دنیا**

ک: که یان، چهرخ، گهره دین، چه پگهره، روزگار. [گیتی،

**جیهان]**

ف: جهان، گَهان، گَیْهان، کَهان، کَیْهان، نیور،

زوکش، دشتکی، روزگار.

ع: عالم، دَهر، غرور، کائنات، کون، عالم الوجود،

**دُنیا.****دنیا داری**

ک: مال داری. [گرد کوژی، دست پیوه گرتن. که بیانروی]

ف: دنیا داری، خانه داری، ترو هُش، ترو هیدن،

ترو میدن، آمرغ، آمرغیدن، کوالش، کوالیدن،

فَلَنجَش، فَلَنجیدن، اندوختن.

ع: اِقْتِصاد، اِثراء، ثَقَتین، عِلْمُ اِدَارَةِ الْبَیت.

**دنیا دیده**

[ک: دنیا دیه، خاوه نه زمون]

ف: دنیا دیده، جهان دیده.

ع: حَنیک.

**دنیا ی بووچک**

ک: گهره دین. [جیهانی بچرول]

ف: جهان کهین، کیهان کهین، کهین کیهان.

ع: اَلْعَالَمُ الصَّغیر، اَلْعَالَمُ السَّغلی.

**دنیا ی کهوره**

ک: که یان. [جیهانی گهره]

ف: جهان، کیهان، جهان مهین، کیهان مهین،

مهین کیهان.

ع: عالم الوجود، اَلْعَالَمُ الْکَبیر، عالم الکون.

**دو**

ک: ماسار، نارود. [ماستاری له مه شکده ژنراو.]

ف: دوغ.

ع: مَخیض.

**دوا**

ک: پاش، پشت، په یسهر. [بهرامبه ری «پیش».]

ف: پَس، پَی، سَپَس، پُشت، دُنبال.

ع: بَعد، خَلْف، وِراء، عَقِب، اِثر، دُبُر، دِبرَة،

اَخر، اَخرَة، مُؤَخَّر.

**دوا بریک**

ک: درو بریک. [درا برار، قرهاتور]

ف: دُم بریده، گَنجه.

ع: اَبش، مَرَحَم.

**دوا بهر**

[ک: دهر میوه ی که پاش چین به دره ختوره ده میتیته وه.]

ف: پَسین بار، پَساچین.

ع: حُصامَة، حُصامَة.

**دوا بهک**

[ک: جیگری بهک]

ف: بزرگچه، زیر دست.

ع: عاقِب، عَقوب، خَلْف، خَلیفَة، خَلْفُ الرَّئیس.

**دوا بینی**

ک: دور بینی. [دور نه دیشی]

ف: اَساسه، دور اندیشی، وا پَس بینی، پَس بینی.

ع: رِعايَة اَلْمال.

**دوا جار**

ک: لهرودا. [پاشان]

ف: سَپَس، پَس از آن، آن گاه، زان سَپَس.

ع: بَعد، بَعد ذالک.

**دوا جهنگ**

لک: په سقره رول. [دوايی له شکر، پاشقه رولې له شکر

(بهرامبهری «پيشقره رول».)]

ف: چغډل، چغندوال، چنداوول، پس قراول. (ضد پيش قراول)

ع: ساقه، خليفه، مؤخره.

**دواوانه**

لک: دوايله. [درايې دنک.]

ف: پسین، دانه ی پسین.

ع: آخر، اخير، الفرد الآخر.

**دواکين**

لک: قره، دراين. [پاشين]

ف: پسین.

ع: عقبی، عقب، اخير، آخر، مؤخر.

**دوال**

لک: تسمه. [سرمه، چرمی باريک.]

ف: دوال، دوبال، تسمه.

ع: سير.

**دوان**

لک: دور. [ژمارې پاش يک.]

ف: دو، دوتا.

ع: اثنان.

**دواوزه**

[لک: دوازه، ژمارې پاش يانزه.]

ف: دوازه.

ع: اثنا عشر.

**دواتن**

لک: ... توتاتن. سهره سرنیان. [هينانه قسه، وه قسه هينان]

ف: په سڅن آوردن، سربه سر گذاشتن.

ع: تکليم.

**دواوه**

لک: جفت، لڼه درانه. [جک]

ف: جفت، دوگانه، دوغلو، همتا، دوتا.

ع: روجان، ثوآمان، اثنان، لبقان.

**دواوه [دودانه]**

لک: کيسه، دودانه. [مهشکې بېړوک بډ تېکردن]

ف: کيسه، کيسه دوغ.

ع: کيس، ممخضة، ميمصل.

**دواوان**

[لک: ريژاو، جينگې پيتکه يشتنی درو تاو.]

ف: دواپه، رسيدنگاه دواپ.

ع: ملتقى النهرين.

**دواوه خستن**

[لک: پاش خستن]

ف: پس انداختن.

ع: تخليف، تاخير، تاجيل، ايناء.

**دواوه دان**

[لک: گټې اندونه، دانهوه]

ف: پس دادن.

ع: رد، اعاده، ارجاع، صرف.

**دواوه دان**

[لک: پورکانه وه (بو غوره): دواوه دان له چالاکيه وه بهرور

تهدملي.]

ف: پس نشستن. (از زړنگي به تنبلی مثلاً.)

ع: دسو، دسي.

**دواوه روين**

لک: به دواوه روين. [کشانوه]

ف: پس رفتن.

ع: تفهّر.

**دواوه که فتن**

لک: جينگه ماگ. [به جينماو، پاش که ورتو]

ف: پس افتاده. پس مانده.

ع: معوق، مؤخر، متأخر، متأخي، متأطین.

**دواوه که فتن**

لک: ... جينگه مان. [به جينمان، پاش که ورتن]

ف: پس افتادن، پس ماندن.

ع: تَأَخَّر، تَعَوَّق، تَثَبُّط، تَرَاخِي، تَبَاطُل.

**دواوه نیشتن**

ل: دواوه روین، شکیان. [پاشه کشی کردن. تینکشکان]

ف: پس نشستن، شکست خوردن.

ع: دَبَّرَ، اِنْهَزَم.

**دوايهك - دواډانه**

**دوايي**

ل: سدره نجام، ناخر. [کوتايی]

ف: پایان، انجام.

ع: آخِر، نِهَاء، نِهَایَة، مُنْتَهَى، غَايَة، خَاتِمَة. اَمَد،

اَجَلَ.

**دوايي - دواکين**

**دوايين - دواکين**

**دوايي هاتن**

ل: تواويون، ناخر هاتن. [کوتايی هاتن]

ف: پایان آمدن، انجام رسیدن.

ع: اِنْتِهَاء، اِخْتِمَام، اِكْتِمَال، اِنْقِرَاض، تَنَاهِي، تَمَام.

**دوډره**

[ل: (د) بهردي دډيره، واته: مډومډري خام.]

ف: دوبره. (سنگ دوبره، يعنی مرمر خام.)

ع: حَكَاكَ.

**دوخت**

ل: كهنېشك. [كچ، كيژ]

ف: دُخْت، دختر، دُغْد.

ع: بِنْت، ابْنَة، سَلِيلَة.

**دوجمیل**

[ل: قه تران: دهرمانیکي رهش و چهره.]

ف: کتران.

ع: قَطْرَان، دُجِيل.

**دوچار**

ل: توش، تووشيار، نارقه. [گيرده]

ف: دُچار، دوچار.

ع: مُلَاقِي، مُصَادِف، مُصَاب.

**دوچارويون**

ل: تووش برون، تووشيارويون، نارقه برون، بهيده ك گدين.

[گيرده برون. پيك گه يشتن]

ف: دُچارشدن، دوچارشدن، دوچارشدن،

راست آمدن، برخوردن، به هم رسیدن.

ع: تَلَاقِي، مُلَاقَاة، تَصَادَف، مُصَادَقَة.

**دوچن**

ل: توچن. [لينج، ليچق]

ف: دُچ، دُژ، چسپنده.

ع: لُزج، لُزق.

**دوچ**

ل: تونن. [تونن (وهك: تامی بيهير).]

ف: تند، تيز، رفت، سوزنده، گزنده. (طعم فلفل

مثلاً.)

ع: حَرِيف، حَامِز.

**دوچ**

[ل: چوتيه تي، بار]

ف: [وضعيت، حالت]

ع: وَضْع، مِيزَان.

**دوځان**

ل: داخ، دورد. (داخودځان) [گول و زورځاډ]

ف: داغ، درد.

ع: اَلَم، اَسَف.

**دوخت**

ل: دررومان، دهقه ل. (دوختودوز) [دروون]

ف: دوخت.

ع: خِيَاطَة، خَرَز.

**دوختودوز**

ل: دررومان. [دروون]

ف: دوخت و دوز.

ع: خِیاطَة، خِرَازَة.

**دوخشار**

ك: دژوار، سخت، ستم. [چه تون، زه حمت]

ف: دشوار، سخت، ستم.

ع: مُتَعَذِّر، صَعْب، مَعْسُور.

**دوخشارپه سهن**

ك: دژپه سهن. [دژپه سهند]

ف: دشوار پسند، دژپسند، دیرپسند.

ع: مُطْلَب، صَعْبُ الْمُعَامَلَة، صَعْبُ الْقَبُول.

**دوخوا**

[ك: دزخه را، دژكولیر]

ف: دوغوا، دوغبا، آش دوغ.

ع: مَضْبِرَة، رَائِبِيَه، دُوغْبَاج.

**دوخه**

[ك: به كرتدانی نازله به ماست و دژكه ی، بیچوره كه ی]

بز خاونه كه ی، سوو كه له ی «دژغوه» یه. ]

ف: تراز، دوغه. (دادن حیوان به کرایه كه

ماست و دوغش را بخورد، بچه اش برای

صاحبش، مخفف «دژغوه» است.)

ع: رَوْبِي، مَنَحَة، مَنِيحَة.

**دودانه** — **دوانه**

**دور**

ك: مرواری، گهره ر. [مرواری گهره. ]

ف: دژ، گوه ر، جُمان، مروارید. (مروارید

بزرگ)

ع: لَوْلُو، وَبِي، دُر، جُمان، جَوَهَر.

**دورس**

ك: ناويز، سپتالو. [ناويزه، بلووری سپتالو. (ناويزه ی

شهمدانی كه سپتالوه. ]

ف: آویز، سه پهلو. (آویز پای لاله كه سه پهلو

است.)

ع: مَهو، مَهَا، مَنشور، مَوشور، بَلور.

**دور**

ك: زرنګ، دیواندې. [دې، بې پړوا]

ف: دلیر، دلاور، درنده.

ع: جَسور، شَجیع، مُتَهَوِّر.

**دوراج**

ك: پز، زړه كمر. [زړه كمر: بالنده په كه.]

ف: دُرَاج، تَرَاج، پور، كيك كُر.

ع: حَقِطَان، دُرَاج.

**دورینه**

**دوراجی**

[ك: تېره كي كردن.]

ف: دُرَاجِي. (قبيله ای هستند از قبايل كرد.)

ع: دُرَاجِي.

**دورانش**

ك: دانيان، باختن، بازين. [دانا، دژاندن، زیان كردن له

كايه دا.]

ف: باختن.

ع: اِضَاعَة.

**دورس**

ك: به چنگه. [راست، رها]

ف: درست، آوز.

ع: صَحِيح، صَوَاب، حَق.

**دورس**

ك: دهنه خوراك. [بی كه موكورپی، دست لیته دراو.]

ف: درست، دست نخورده.

ع: بَكْر، سالم، كامل. خالص، سَوَاء.

**دورس**

ك: درو سكار. [درو سكار. روست جوان]

ف: درست، درست كار، فيمان، پاك دامن.

ع: صالح، أمين، غفیف، صَحِيحُ الْعَمَل، كامل

النفس.

## دورس بیرون

ل: سرگرتن، رڼک که فتن، شیان، سازبیرون، سامان خواردن.

[سهرکه وتور بیرون]

ف: درست تشدن، سازشدن، سامان خورودن،

روان شدن، برآورده شدن.

ع: نَجَح، حُصُول، سَوَى.

## دورسکاری

ل: دورسسی. [دورسکاری، رهشت جوانی]

ف: درست کاری، درستتی، فیمان، پاکدامنی.

ع: عَقَّة، اَمَانَة، صِبْحَة الْعَمَل، کَمَالُ النَّفْس.

## دورس کردن

ل: رڼک-خستن، سازکردن، سامان دان. [ته یارکردن،

به دی هیتان، داهیتان]

ف: ساختن، درست کردن، سازکردن.

ع: مَنَع، مَنَع، مَنَع، مَنَعَة، ذَرَا، خَلَق، اِنْشَاء، اِبْدَاء،

اِبْدَاع، فَطَر، فَعَلَ، عَمَلَ، اِحْدَاث، اِخْتِرَاع، اِبْتِدَاع.

اِفْتِعَال، تَكْوِين، اِیْجَاد، بِنَاء، تَسْوِیَة.

## دوره

ل: گرکه، چاپباز. [گریکار، فشه کهر]

ف: دُرگه، چاپ باز.

ع: مُتَقَلَّب، کَذَاب.

## دورنج

ل: دیودی. [دورژنگ]

ف: خَوَال، دوده.

ع: سِنَاج، نَوَاس، غِنَاج، نُّفُور.

## دوروس کردن

ل: رڼک-خستن، سامان دان. [ته یارکردن، سازکردن]

ف: ساختن، فراهم آوردن، سازکردن.

ع: تَهْيِیَة، تَعْبِیَة، مَنَاعَة، صِنَاعَة.

## دوروس کرده

ل: دوسوکار، دوسژن. [دروسکارو، سازدراو]

ف: ساخته، دست-ساخته.

## ع: مَصْنُوع.

## دوروسی

ل: پاکي. [راستی، بی که موکورتی]

ف: درستتی، پاکي، پاکدامنی.

ع: مِیْحَة، سَلَامَة، عَقَّة، صَوَاب.

## دوروش

ل: دوش، زرب، زل. [درشت، زیر، گوره]

ف: درشت، زبر، بزرگ، گنده.

ع: کَبِیر، عَظِیم، نُخَالَة.

## دوروشکه

[ل: عاربانه، گالیسکه]

ف: دُرشکه، گُردونه.

ع: غَرَبَة، دُرْشِکَا.

## دوروشکه چی

[ل: عربانه چی، گالیسکه چی]

ف: درشکه چی.

ع: حُوْذِی، عَرَبِجِی.

## دوره

ل: جه-ه-نم. [دوره-خ، جه-ه-نم]

ف: دوزخ، جهنم.

ع: سَقَر، حَاجِیم، جَهَنَّم.

## دوره

[ل: دوزه-خه (ژیره-ی ناش که تویه-کدی تیا

دهسوریتته-ره.)]

ف: دوزخه. (زیر آسیا که توپ در آنجا گردش

می-کند.)

ع: ...

## دورین

[ل: پشکنین (گه-ران بونه-سپي.)]

ف: جوریدن، جستن. (شپش جستن)

ع: تَقْلِی، تَقْلِیَة.



## دۆزىنەۋە

ك: پەيدا كىردى. [پەيا كىردى ونبىر].

ف: بۆرۈچ، بۆرۈجىدىن، يىافتىن، يىاويدىن، جۈستىن.

ع: وجدة، وجدان، اجدان، وجود، ادراك، التقاط.

## دۆز

ك: دورى، نار، بەدىن، دۈەمى. [نىوان، مەردا]

ف: دورى، ميانە، ميان، گال، گالە، فُتال، فُتار،

بىين.

ع: بُعد، نُطو، هَلَك، فاصِلَة، مَسافة، بون. بىين.

## دۆزەن

[ك: دارىك كە دۈى پى دەشلە قىتىن مەتا كەرى لى]

[بىكە وىت.]

ف: چىغ، چىق، نەھرە، بىستو، آذىن، آنىن، دوغزەنە.

شېرزەنە. [چۈبى كە دوغ را با آن بشوراند تا

كرە بدهد.]

ع: مَخِيضَة.

## دۆزەنگ

[ك: لۇچى نارچار.]

ف: اژنگ، چىن ابرو، چىن پىشانى.

ع: سِرار.

## دۆزەنگ

ك: چىن پىشانى. [لۇچىگە لى تە وىل.]

ف: اژنگ.

ع: سِرار، قُطوب.

## دۆزەنگ يەكەدان

ك: بىر تىر شان. [نارچار تان كىردى]

ف: اژنگ درەم كىشىدىن.

ع: قُطوب، اِزىرئام.

## دۆزىن

ك: جۈزىن، خىراۋ، ناشايە، ناسزا، دۇمان، خوسن. [جىنۇ]

ف: دىشنام، دۇنام، دۇمان، بىدگوىى، بىدگفتن،

پىرخاش، فۇش، ناسزا، ناشايستە.

ع: شتم، شَتِيمة، سَب، فُحش، قُذَح، قَذِيعة، رَفَث.

اِفك، خَنى.

## دۆزىن دان

ك: جۈزىن دان، خىراۋ وتىن، خوسن دان، بارگەرە بازى،

باركېازى... [جىنۇ فرىشتى]

ف: دىشنام دان، دۇنام دان، فۇش دان،

ناسزاگفتن، بىدگفتن.

ع: شتم، سَب، ثَساب، مُشائمة، مُناوَرَة.

## دۆزىن فروش

ك: خىراۋىز، دەملەق. [جىنۇ فروش، دەپىس]

ف: بىدگو، نەن لىق، دىشنام گو، فۇش دە.

ع: سَباب، فُحاش، شَتام، مِلْحَب.

## دۇس

ك: يار، دىلدار، خۇشە وىس، چىر، رىكۈپىتك، چىرومىز.

[ھارەل. ماشورق]

ف: دوست، يار، ھىراز، ھىدم.

ع: خُدن، خُدىن، حَب، حَبِيب، خَل، خَلِيل، وَد،

وَدِيد، وَدود، دِمَج، دَمِيج، صَفِي، صَدِيق، وَلِي،

مُحِب، مُخْلِص، صَاحِب.

## دوساخ

ك: بەن. گرتىن، نىگاداشتىن. [بەند. بەند كىردى]

ف: دۇساق، دۇستاخ، بازداشت. بىند.

ع: حَبَس، سَجَن، ثَوَقِيف، ثَقِيد.

## دوساخ

ك: گىر يىگ، نىگادىر يىگ، بەنى. [گىپار، گىتو، بەند كىراۋ]

ف: دۇساخ، دۇستاخ، يىندى، بىندىشە،

بازداشتە،

ع: مَحْبُوس، مَوْقُوف، مَسْجُون، سَجِين، حَبِيس،

مُقَيَّد.

## دوساخچى

لک: به نیوان، زینانوان، دوساخوان، [زیندانهوان، بهندیوان]  
ف: دژخی، دژخیم، زندانبان، دُستاخبان،  
دُستاخچی، بندیوان.

ع: سَنَجان، حَباس، حَداد.

### دوساخخانه

لک: ... زینان، [زیندان، گرتوخانه]

ف: چرس، زندان.

ع: مَحَبَس، سِجن.

### دوساخوان ← دوساخچی

### دوسی

لک: هاورازی، [دُسیاهتی، خوشه‌ویستی نیران].

ف: دوستی، همدمی، همرازی.

ع: مُخادَنه، تُحاب، مَحَبه، خَله، ثَواد، مَوَدَه، دِماج،  
صَفاء، مُصادَقَه، ولاء، مَوالاه، تُخالص، مُخالصَه،  
مُصاحَبَه.

### دوشاو

[لک: دُشاب، ناری تری کولار].

ف: شیر، گوشاب، گوداب، کوداب، شیرهی  
انگور.

ع: دِیس، سُلاف، عَصیر، عَصیرُ العُنب.

### دوشاو خورما

[لک: ناری خورمای کولار].

ف: سَقَن، سیلان، شیرهی خرما.

ع: دِیس، عَصیرُ الرُّطَب.

### دوشاوکولان

[لک: کولادنی تری و خورما بَ دُشار لیگرتن].

ف: تَهجا، شیرپختن.

ع: دِیس.

### دوشاوْمِه

[لک: قامکی شاده].

ف: انگشت گواهی.

ع: سِب، سَبایه.

### دوشت

لک: دوروشت، [درشت، گهره]

ف: دُرُشت، بُزُرگ، گُنده.

ع: کَبیر.

### دوشته

لک: رُبه، دوروشت، [درشتهی شت، زیری شت].

ف: درشت، زبره.

ع: نُخاله.

### دوشلی

لک: دوروشتی، [درشتی، گهره‌یی]

ف: درشتی، بزرگی، گندگی.

ع: کَبیر، عَظَم.

### دوشکه ← دووشک

### دوشهک

لک: دُشهک، [رایه‌خی نار تیغرا].

ف: توشک، نهالی، بَرخوابه.

ع: خُشیه، نُصیده، وساده، تُکرَمه، دُوشک.

### دُشهک ← دُشهک

### دُشپاک

[لک: دُشرا]

ف: دوشیده، دوخته، دوشیده‌شده.

ع: مَحلوب.

### دُوشیده‌نی

[لک: ناوَه‌لِیک که بَ دُشین ده‌شیت].

ف: دوشا، دوشیدن.

ع: مُسَحَلَب.

### دُشین

لک: دادوشین، [شیر له گوان ورگرتن].

ف: دوشیدن.

ع: حَلَب، مَص، اَفن، دِرَه، اِنران، اِسْتِدران.

### دوما

لک: دُوعا، نزا، [پارانمِه (بهرام‌به‌ری نه‌فرین).]

ف: سمیز، دُرون. (ضد نفرین)

ع: دُعاء، صلوة.

### دُعا

ك: نزا، نزلوله. [داوا له خوا]

ف: سمیز، دُرون، سمیراخ.

ف: دُعاء، استغاثة، اِبْتِهال.

### دُعا

ك: نه‌فسون، جادوو. [نوشته. سحر]

ف: سُرود، افسون، جادو.

ع: دُعا، رُقِیة، نُشْرَة، عَزِیْمَة، عُوذَة، تَعْوِیْذ، مَعَاذَة. سحر.

### دُعاى چلوچله

ك: چارچله. [چاره‌زار]

ف: پَنام، کماهه، چشم‌زد، چشم‌آور،

چشم‌زخم، چشم‌وهم، چشم‌وهم، چشم‌پنام.

ع: حوط، حِرْز، دُمَلْج، مُلَرَه، اَنْجاس، تَعْوِیْذ، رُقِیة،

تَعْوِیْذُ الْعِیُون.

### دُعاى شهر

ك: نفرین. [تروك، نزاى خراب].

ف: بسور، پَنشور، نفرین...

ع: لَعْن، بَهْل، اِبْتِهال.

### دُعاو

ك: شزرواپرژ. [دوخار (ناری قسل).]

ف: دوغاب.

ع: ماءُ الْكَلَس.

### دُكان

[ك: فروشگا، خانوی تاییه‌تی کرین و فروشتن.]

ف: دُكان.

ع: دُكَّة، طَبْیة، حانَة، حانوت، دُكان.

### دُكاندار

[ك: خاوه‌ندروكان.]

ف: دكاندار.

ع: حانی، حانوی، دُكانی.

### دوگمه

ك: درگمه. [قزپچه]

ف: دگمه، گو.

ع: زَر.

ویننه-قونف

### دوگمه

[ك: قزپچه، درگمه (رهك: قزپچه‌ی یدخه).]

ف: دگمه، تُكْمه، گو، گویك، انگله، بندمه،

بندیمه، بَندینه، قوقو، جوسك، آخكوژنه.

(گوی گریبان مثلاً.)

ع: زَر.

ویننه-قونف

### دوگمه

ك: گَز. (گوی درخت) [گَزپكه، گَزپته]

ف: تَنْزَه، تَنْدَه.

ع: بُرْعْمَة، بُرْعُوم.

### دوگمه‌ی تیر

ك: تیر دوگمه‌دار. [تیری گُودار. (تیرك كه له باتی سهره

تیركه‌ی گوی ه‌بیت).]

ف: تُخمار، تُكمار، تُگمر، تُكه، سپری. (تیری

كه به جای پیکان دگمه دارد.)

ع: كُتاب.

ویننه

### دوگمه‌ی یدخه

[ك: قزپچه‌ی یدخه]

ف: گو، گوک، گوگه، گویك، گوی گریبان.

ع: زَر، زَرُ الْفَقْرَة.

### دُول

ك: دهر، دهرار، یدل. [شیو]

ف: دَرَه، زاو.

ع: وادی، فَرز، شَعَب.

## دَوْلَاح

[ك: دهریتی فُشوفزلی ژنان]

ف: چخشور.

ع: نُقْبَة، شَبْتِیان.

ویننه (۲)

## دَوْلَاح ← پووزه وان

## دَوْلَو

ك: چالو، دزلیان، دَوْلَه. [ناری باران که له نار چالی

بمرددا ده مینیتته و ده.]

ف: دولاب، سَنَگاب، تالاب. (آب باران که در

گودی سنگ می ماند.)

ع: ثَمَد، جَبَا، فَقَا، فَقْن، وَقَط، وَقِیْط، وَجَد، وَقَب،

خَشْرَج، رَدْمَة.

## دَوْلَو ← چالَو

## دَوْلَوچه

[ك: دَوْلَب، جینگه ی جل مه لگرتن.]

ف: دولابچه، دولابه، دولاب.

ع: قَیْطُون، مَخَزَن.

## دَوْلچه

[ك: سَتلی نار مه لکیشان.]

ف: دول، دولچه.

ع: سَجَل، دَلَو، سَلَم، غَرَب، شَجَب، ذَنُوب، مَدَلْجَة،

مَنْزَجَة، قَادُوس.

ویننه

## دَوْلَمَه

[ك: یاپراخ (برنج و قیسه و سهوزه ده کهنه نار گه لامیو و

ده یکرلینن.)]

ف: دَلَمَه، دَوْلَمَه. (برنج و قیسه و سبزی توی

برگ مو می پیچند و می پزند.)

ع: مَلْفُوفَة، مَحْشُوفَة.

## دَوْلَمَه جه رنگ

ك: مَوَار. [ریتغولده می پر ده کهن له گوشت و برنج و

داره دهرمان و مه لیده گرن بز خواردن.]

ف: مَبَار، سَخْتُو، سَفْغِدو، زَوَنج، زَوَنج، زَوِیج،

زِیچَک، زَنَاج، اَکامه، لُکامه، لُکانه، آگَنج، آگَند،

جَگر آگَند، آغَند، جَرغَند، چَرغَند، چَرغَنده،

جَهودانه. (روده ی گوسفند را با گوشت و برنج

و مصالح پر کرده برای خوردن نگاه دارند.)

ع: عَصِیْب، قَتَب، اَقْتَاب، فَتَائِق.

## دَوْلَمَه ی که لهرم

[ك: یاپراخی که لهرم]

ف: دَلَمَه ی کلرم.

ع: كُرْیْبَة.

## دَوْلَه

ك: دَوْلَر. [ناری باران که له چالی بمرددا ده مینیتته و ده.]

ف: دولاب، سَنَگاب، تالاب.

ع: جَبَا، فَقَا، وَقَب، وَقَط، وَجَد، فَقِیء، وَقِیْط، ثَمَد،

رَدْمَة، خَشْرَج.

## دَوْلَه

ك: تَمَسَه. [تَهشتی همریر شیلان.]

ف: تَغَار، لاک.

ع: مَرَكَن، مَعَجَن، دَسِیْسَة، بَرْنِیَة، اِجَانَة.

## دَوْلَه دَوْل

ك: لَه رَلَه، جَوَلَه جَوَل. [لهرینه و ی زَوَر (وَهك: لهرینه و ی

ژله و دورگ.)]

ف: نَوَنو، دَل دَل، جُنَب جُنَب. (جنبیدن پالوده یا

دمبل مثلاً.)

ع: رَجَرَجَة، خَبْخَبَة، هَزْمَرَة، مَرْمَرَة.

## دَوْلَمَه

ك: نِیْمَرِیژ، نِیْمَرِشَت، نِیْمَرَو. [نِیْمَرِیژ (وَهك: هیلکه که

تهراو نه برزایت.)]

ف: نِیْمَبند، نِیْمَرَو، نِیْمَرِشَت (تخم مرغ مثلاً که

سخت نبخته شده باشد.)

ع: نیمبرشت.

**دوله‌ی توراخ**

ك: توراغان، توراغان. [توراخان (ده‌فری توراخ).]

ف: کیفر. (تغار توراخ)

ع: مرکن.

وینه-توراغان

**دوله‌ی همویر**

[ك: ته‌شتی همویر شیلان.]

ف: لاوک، تغار خمیر، تغار نانواپی.

ع: معجن، معجّنة.

**دولیان**

ك: دولدان، دولدان. [دولاش (دولاشی ناش که گه‌می

پیدا ده‌کن.)]

ف: دول. (دول آسیا که گندم در آن ریزند.)

ع: قادوس. (کور)

وینه &lt;۲&gt;

**دولیان**

ك: دولّه، دولّار، ناوگیر. [زوتگ (نور زلکاره‌ی که روبار له

دوروبه‌ری خویدا دروستی ده‌کات.)]

ف: تالاب، آبگیر. (آبگیری که رودخانه در

اطراف تشکیل می‌دهد.)

ع: وقب، جبا، ثمد.

**دولیان**

ك: دولّه، دولّار. (نور تازی بارانه‌ی له نار چالی به‌رددا

ده‌می‌پیشه‌ره و ری‌باران لینی ده‌خوت‌ره.)]

ف: تالاب، سنگاب. (آب باران که در گودی

سنگ می‌ماند، و عابرین می‌خورند.)

ع: ثمد، وقب، وقط، وجذ، فقا، فقیی، وقیط، جبا،

رده، حشرج.

**دولیدان-دولیان****دوم**

ك: جووچکه، در. [كلك]

ف: دُم، دُنب، دُنبال، دُنباله.

ع: دُنب، عَجَن، عَكدة...

**دوم**

ك: ده‌لژون، ده‌لژون. [ده‌لژن-لیدهر.]

ف: ده‌ل‌زن.

ع: نَقَارِي، كَوَاس.

وینه-دوم

**دوم**

ك: کلاشکر، کلاشچن. [گیوه دروستکر.]

ف: گیوه‌کش.

ع: خذاء.

دوما-دوا [روشه‌ی‌کی هدرامیه.] [اورامی است.]

**دومانه**

ك: گورگه. [گورگه‌لوتنه: نیوه‌غار.]

ف: گرگ‌نو، پویه.

ع: ذرقلة، مرولة.

**دومره‌کی**

ك: چه‌پوراس. [راست و چپ کردن بو و ه‌شاندن.]

ف: چپ و راست.

ع: ضُبوع، اشحان، الهاد، اطفاف، ازیترار.

وینه

**دومگورگ**

ك: جووچکه‌گورگ. [روناك بوونه‌وی کاتی ناسمان پیش

به‌ربه‌یان.]

ف: دُم‌گرگ.

ع: صُبح کاذب.

**دومه‌لان**

ك: کوارک. [جوزه قارچکیکه.]

ف: دُنبَلان، سَماروگ، سَماروخ، زَماروغ.

خایه‌ویس.

ع: كَمء، كَمأة، نَجاة، شَحْمُ الأَرْض، سَماروغ، فقع.

وینه

**دوم**

لک: چنچکان. [چنچکان]

ف: چُنباتمه.

ع: قُرُقْصاء.

وینه ← چنچکان

**دُون**

لک: چولک. [له سدر نه ژنو دانیشن.]

ف: چُک، چوک، دوزانو. (سَر زانو آمدن)

ع: جُئُو، قُفوف.

وینه ← چنچکان

**دُون**

لک: توخن، قمره، قمررخه، نه زیک. [نزیك]

ف: گرد، دُنبال، نَزْدیک.

ع: قُرب، حَوْل.

**دُونگ**

لک: دنگ. (دنگودرتگ) [نهری گوی ده بیسیست.]

ف: صدا.

ع: صَوْت.

**دویناداری** ← دنیاداری

**دُوو**

لک: دران. [ژماره ی پاش یهک.]

ف: دو، دوتا.

ع: اِثْنا.

**دُوو**

لک: دووچکه، جووچکه. [کَلک]

ف: دُم، دُمب، دُنبال، دُنباله.

ع: دَنْب، عَجَز، عُکْدَة، عَجَب، عَسِيب، عَصَص، عَصَص.

**دُوو**

لک: دورد، دروکه. [کادور]

ف: دود.

ع: دُخان، عُکاب، حُحاس، عَجاج.

**دوویاد**

[لک: بهنی دوجار بادراو.]

ف: دوباد.

ع: مُونی.

**دوویاره**

لک: هم میسان، هم میسانو، دیسان. [بۆ جاری دووهم،

جاریکی تر]

ف: باز، نیز، آندی، آیدی، دوباره، بار دیگر.

ع: اَیضاً، تَارَة أُخْرَى، مَرَّة أُخْرَى.

**دوویاره بیژیک**

لک: دوویاره قیاق. [جاریکی تر له بیژنگ دراو.]

ف: میده، دوباره بیخته.

ع: مُصَلَّى، مُخَلَّص، اَلْمَخْزُولُ ثَانِیاً، اَلْمَغْرِبُ مَرَّتَین.

**دوویاره قیاق** ← دوویاره بیژیک

**دوویاره کردن**

[لک: سدرله نوی کردنه.]

ف: دوباره کردن.

ع: تَکْرِیر، تَکْرار، تَثْنِیَة، اِعادَة.

**دوویریک** ← دوایریک

**دوویه دوو**

لک: بی دهنگ. [خه لوت کردنی دروکه سی.]

ف: کُنْغال، آهسته، دوبه دو.

ع: خَلْوَة، بَلا غَیر.

**دوویه قیه**

[لک: دروجار ته قه دراو.]

ف: دوبخیه.

ع: مُکْتَتَب، کُتَب، اِکْتِتَاب.

**دوویه همدان**

لک: شرفاری، چوکه شکینی. [فیتنه بی، دروزمانی]

ف: دوبه هم زدن، چُغلی.

ع: تَجْوِیس، تَفْتِین، اِفساد، نَمِیْمَة، نَمِیْلَة، اِنْمال...

**دوویایله**

[لک: دوویایله: گیانداریکه.]

ف: دویا.

ع: یربوع، قَداد.

وینه

**دووېشته کی**

ک: هارېشتی. [درو کهس سواری په کسمینک.]

ف: دوېشتی.

ع: زَمَل، کُفَل، اِکْتِفَال، اِحْتِقَاب، ثَرادُف، مُرادَفَة.

**دووېشک**

ک: دورېشت، دماره کول. [مېرویه کی جزو داره.]

ف: کَزْدَم، کج دَم، رُشک.

ع: عَقَرَب، شَبوَة، شُوَلَة، شُوَالَة، شَبِذَع.

وینه

**دووېل**

ک: ... دورېرو، دوروزان، دورپاز. [مرؤی ناپاست.]

ف: دوېل. دورو، دوزبان، ابلوک.

ع: مُناقِق، دُووَجْهَین، ضِدّ، مُتَضَادّ، مُتَنَاقِض.

**دووېنلی**

ک: دروهویی، دوروویی، دورزوانی. [دورپازی، ناپاستی]

ف: دوېلی. دورویی، دوزبانی، ابلوکی.

ع: نِفَاق، تَنَاقُق، تَضَادّ، تَنَاقُض، تَغَايُر.

**دووېوشه**

[ک: دروقات، درنهم]

ف: دوېوشه، دواشکو، دواشکوب.

ع: ذُو سَقَفَین، طَبَقَتان، مَرْتَبَتان.

**دووېه لان**

ک: دروله تان، دولیتان، دروله پان. [لقداری دورحاجه.]

ف: دوشاخه.

ع: قُوْنَس، شُعبان.

**دووېنایی**

[ک: خدرک (شتینکی جهال ناسایه له دار یا له جهال که

خاک و خشتی له سر و لایخ پی ده گوزنه ده.)]

ف: هلیو، هستر. (خَرَج مانندی است از چوب

یا جوال که خاک و خشت را با آن روی الاغ

حمل می کنند.)

ع: ...

وینه — خدرک

**دووچار**

ک: درچار، تورش، توشیار، نارقه. [گیرده]

ف: دُچار، دوچار، دوچاره.

ع: مُلاقِی، مُصادِف، تَلاقِی، ثَصادِف، اِصابة.

**دووچهره**

[ک: پاسکیل، نه سپه ناسینه]

ف: دوچرخه.

ع: دَرَاچَه، کَرَاچَه.

وینه

**دووچهره ی ددسی**

[ک: عمره بانه ی دسی]

ف: دوچرخه ی دستی، گردونه ی دستی.

ع: عَجَلَة.

**دووچه نانه**

[ک: درو نه رنده، درو چندان]

ف: دوچندان، دوچندان.

ع: ضِعِف، ضِعِفان، مُضاعَف.

**دووچاچه**

[ک: درشاخه، درلق]

ف: دوشاخه.

ع: ساقِین، ذُو ساقِین، ذُو شُعَبِین.

**دووچ**

[ک: خدرک: نامرازکی رسته.]

ف: دوک، شبک.

ع: مِغْزَل، مِیْرَم، مِسلَکَة، حَلَالَة، ذَرارَة.

وینه

**دووچل**

**دوودانگ** — شلیوه

**دوودل**

ك: دووگومان. [دروشك، درېوتگ]

ف: خاتوله، دودل، دودله، جگار.

ع: شاك، مُتَرَدَّد، مُتَبَذِّب، باهل.

### دووډه

ك: دوورنځ، درودی. دووكله. [قوم، دروژنگ. كادرو]

ف: خوال، دوده. دود.

ع: سناج، غناج، نُور. دُخان، كُتن.

### دووډه‌ری

ك: ناقشه، په‌نځره. [جوړه په‌نځره‌په‌كه.]

ف: دودری، پنځره.

ع: باب، نافذة، بِنَجْرَة.

وینه - په‌نځره

### دووډه‌سماله

ك: مه‌لپركی. [جوړه دیلاتیکه (سرچوپی کیشان به دو

ده‌سمال).]

ف: چوپى. (چوپى کشیدن با دودستمال.)

ع: رقص، دَعْكَسَة.

### دووډه‌مان

ك: موز، خانه‌دان، كسوکار. [بنه‌ماله]

ف: تَبَار، دودمان، خاندان، خویشاوندان.

ع: مَعَشَر، عَشِيرَة، قَبِيلَة، أَقَارِب، قوم، رَهط.

### دووډی - دووډه

### دوور

[ك: دور، بهرانپه‌ری نزيك.]

ف: دور، دیر، گال، گاله.

ع: بَعِيد، سَحِيق، نَعِيش. شاسِع، نَائِي،

قاصي، (نَاء، قاص)، قَصِي.

### دوور

ك: جيا. [جودا، جياواز]

ف: دور، جُدا.

ع: مُفَارِق، مُبَايِن.

### دوور

ك: پاك. [به‌ری له كه‌موكوروپي يا له گوناها.]

ف: دور، پاك.

ع: بَعِيد، مُتَرَه، مُتَرَن، مُطَهَّر، مُبَرَّأ.

### دووړاز

ك: دووړيو، دووړيل، دووزان. [مروغی ناراست.]

ف: ابلوك، دوېل، دورو، دوزبان.

ع: مُنَافِق، دَوُوجِهِيْن، مُتَظَاهِر، مُذَاق. مُرَائِي

### دووړاش

ك: ته‌ته‌ل‌دان. به‌قيه. نویرده. تهریب. روزی. داگرتن.

داشكائن. [دروڼ (وهك) دووړینی جلوه‌برگ و پیتلار ...]

ف: دوختن. (لباس، كفش و غیره. . .)

ع: خَرَن، غَرَن، دَرَن، حَوَص، خَصَف، رَتَق، رَفَا،

نُصُوح.

### دووړاش

ك: برین، چنين. [دروړكردن (وهك) دروینه‌كردنی نائف و

گیا.].

ف: چیدن، بریدن. (علف و گیاه مثلاً.)

ع: جَرَّ، حَصَد، حَضَد.

### دووړاشه‌وه

[ك: دروړنه‌وه (ی تلیشی جلوه‌برگ. .)]

ف: دوختن. (شكاف لباس)

ع: رَاب، رَفَا، رَقَع، رَتَق.

### دووربین

ك: دوورنواړ. [نامرأزی نزيك كړنده‌وه له بهرچار.]

ف: دوربين.

ع: نَظَّارَة، نَظَّار، مِرْقَب.

وینه

### دووربینی

[ك: دوور نه‌ندیشی]

ف: دوربینی، دوراندیشی.

ع: رِعَايَة اَلْعَمَال.

### دووړده‌س



ك: دورره دست: شتيك كه دست نه يگاتی: [

ف: دور دست.

ع: بَعِيدُ الْحُصُولِ، بَعِيدُ الْوُصُولِ.

**دوورگرتن**

ك: دوری کردن. [خولادان، دورره پریز وستان.]

ف: دور گرفتن، دوری کردن.

ع: إِعْرَاضُ، إِجْتِنَابُ، تَجَانُّبُ، إِحْتِرَازُ، إِمْتِنَاعُ، صُدُودُ، تَبَاعُدُ.

**دوورنوواړ** ← **دووربین**

**دوور وا!**

ك: دورروانی!، خوانه خواسه! [به دور بیت!]

ف: دور باد!، خدای ناخواسته!

ع: الْعِيَاذُ بِاللَّهِ!

**دووروو**

ك: دریځ، دورپنګ، دیوزدان. [دیرپاز، مړتی ناپاست]

ف: آپلوک، دورو، دورنگ، دوزبان، دویل.

ع: مُتَافِقٌ، مَذَاقٌ، مُرَافِيٌ، مُتَظَاهِرٌ.

**دووروووی** ← **دووپنلی**

**دووره زنه و**

ك: دورویژ. [ته له فرون]

ف: دور شتو، دورگو.

ع: تَلْفُنٌ، [تلفون]

**دوورهك**

[ك: دورتومه (ناژان یا بالندهی دورپهگ).]

ف: اكډش، يكدش، ناخچی، دورگ، (حيوان یا پرندۀ دورگ)

ع: مُجْتَمَسٌ، مُخَضَّرَمٌ.

**دوورهنگ**

ك: بازگ. [بازه، بازو (له پتراه كانداه).]

ف: پړوز، شباندرووز، دورنگ، (چیزهای

بافیدنی)

ع: لَوْنِيْنٌ.

**دوورهنگ**

ك: بازگ، به لهك، پلپلی. [ته بلهق، پلپلی (ناژان یا بالنده).]

ف: پیسه، خَلَنج، دورنگ. (حيوان یا پرندۀ)

ع: أَبْلَقٌ، أَبْرَقٌ، خَصَفٌ.

**دوورهنگی**

ك: بازگی، به له کی. [بازه یی، ته بلهقی]

ف: خَلَنگی، خَلَنجی، دورنگی، پیسگی.

ع: بُلَقَةٌ، بَرَقَةٌ، لَوْنِيْنِيَّةٌ.

**دوورهنگی** ← **دوورپووی**

**دوورهنگه فتن**

[ك: دور كدوتنه و، دوری]

ف: دوراقتادن.

ع: تَبَاعُدٌ، تَنَافِيٌّ، تَقْصِيٌّ، بُعْدٌ.

**دوورهنگه فتن**

ك: دوری، دهر كدوتگی. [ناواری، جودایی]

ف: دوراقتادن، آواره شدن، بیواړه شدن.

ع: غُرْبَةٌ.

**دووری**

ك: جایی، دژ، به ین. [جودایی]

ف: دوری، گال، گاله، فُتال، فُتار. میانه، میان،

بین.

ع: بُعْدٌ، فَاصِلَةٌ، مَسَافَةٌ، نَطْلٌ، يَبِيْنٌ، بَوْنٌ، هَلَكٌ.

**دووری**

ك: رهم، رو، كو، یتلیس. [سلن کردن، دورپه ریژی]

ف: زم، گریز، دوری.

ع: جُفُولٌ، نَفَرَةٌ، إِحْتِرَازٌ، إِجْتِنَابٌ، تَبَاعُدٌ، إِضْرَابٌ.

**دووری**

ك: پاکی. [بری برون له كه مرکوبی یا له گوناها.]

ف: دوری، پاکی.

ع: بُعْدٌ، نَوِيٌّ، نَزَاهَةٌ، طَهَارَةٌ، بَرَاءَةٌ.

**دووریاگ**

[ك: دورار]

ف: دوخته، دُخته.

ع: مَخْرُوز، مَخِيوط، مَخِيْط.

دووری کردن

ك: رهم کردن، روه کردن، كوكردن، نیتلیس کردن. [سل کردن،

دویره ریز وستان]

ف: دوری کردن، رم کردن، گریختن، گالییدن،

فَتَالِيْدَن.

ع: تَبَاعُد، تَجَانُب، تَقْصِي، اجْتِنَاب، اِحْتِرَاز.

اِمْتِنَاع، اِعْرَاض، صُدُود، تَنْفَر، تَشْسُع، جُفُول.

دووزوان

ك: دوپیل، دویریو، دیولازن. [مرئی ناپاست]

ف: دوزبان، دورو، دورنگ، آبلوک، دوپل.

ع: مُنَافِق، مُرَائِي، مُتَظَاهِر، مَذَاق، مُغْتَاب، مَخَادِع،

ذو لِسَانِيْن، مُتَقَلَّب.

دووزه خمه کی

ك: دوریویی، دوروزانی. [دورپازی، نیتنه یی (فریفتل

کردن)]

ف: دورویی، دوزبانی، دوزخمی. (دو ضربه

زدن)

ع: نِفَاق، تَقَلُّب، خِدْعَة.

دووزه له

[ك: جروزه له: نامرازیکی موسیقیاه.]

ف: موسیقار.

ع: زَمَارَة.

وینه

دووزنه

[ك: پیارتك كه دور هارهری هدییت.]

ف: بَنَاج، دوزنه. (مردی كه دو زن داشته

باشد.)

ع: ذُو ضَرَّتَيْن.

دووشمه

[ك: ناژه لی دورسم، بهرامبه ری یه كسم (گا، بز، مهر.)]

ف: ژَنگله، سَم شکافته. (گاو، بز، گوسفند)

ع: ذَوَاتُ الْأَطْلَاف، اغنام.

وینه یه یه.

دووسو

[ك: دور سبی]

ف: ماكر، پس فردا.

ع: بَعْدَ الْغَد.

دووسه ر

ك: دوروسه ر، دووگرنه. [گیاهه کی به ناربانگه له نار

په له گه نم و په له جودا (درویت.)]

ف: ژن، دوسر. (گیاهی است معروف در

گندمزار و جوزار)

ع: دَوَسَر.

دووشاهه

ك: دوروحاچه، دووفلیقان، دوله پان، دوپهلان. چدتان.

[دورلق. دارتک كه له سه رهوه دووفلیقانه.]

ف: دوشاخه، داسگاله، داستگاله.

ع: قَوْس، مُحَضَّرَة.

وینه

دووشك

ك: دوروگومان، دیودن. [دردرتگ]

ف: خاتوله، دوگمان، دودل، دودله.

ع: مُكْرَدَد، شَاك، مُذَبْذَب.

دووشه مه

[ك: دوروشم]

ف: دوشنبه.

ع: اِثْنَيْن، يَوْمُ الْاِثْنَيْن.

دووشه ویله ← کاکيله (ارشیه کی کرماجیه.) [کرماجی است.]

دووفلیقان

ك: دورپهلان، دوله پان، دوله قان، دووشاخه. [نقی

دروحاچه.]

ف: دوشاخه.

ع: قَوْس، مُشْعَب، شُعْبَان، غُضْنَيْن، بَيْنَ الْغُضْنَيْن.

وینه

**دووقچه**

[ك: جوز کلاویکی خوریه که هر دو گریش

داده‌بوشیت.]

ف: کلوته، گلوته، دوگوشی.

ع: قُبْعَة، قُبُوعَة.

وینه

**دووقولی**

[ك: ده‌ری دو ده‌سك.]

ف: دوگوشی.

ع: دُوعُوتَيْن.

وینه—دربگزنه

**دووقه‌ج**

ك: دورتیکه. دولول، دولولت. قه‌دکرا [

ف: دوقد، دوتیکه، دولا.

ع: قَطْعَتَيْن، نَصْفَيْن، مُضَاعَف، ضِعْفَيْن، مُثْنَى.

**دووک—دووخ**

**دووکله**

ك: قوزاخه. گلزله بدنی نه‌پرساو که ده‌بیچین به نامرازی

رستند.]

ف: شَفْتَه، بَنَاع، دُشْکَى، دُکْجَى، فَرْمُوک،

زَغُوتَه، جَفَرشْتَه، چَفَرشْتَه، جَفَرسْتَه،

جَفَرسْتَه، کِیْسَنَه. (گروهی ریسمان خام که

بر دوک پیچیده شود.)

ع: نَصْلَه، نَصِيلَة. ضَرِيْبَة.

**دووکونه**

[ك: هردو که‌شکه‌نه‌ژن.]

ف: دوکنده. (دوکنده‌ی زانو)

ع: رُكْبَتَيْن.

**دووکوی**

ك: دوریه‌شی. [هاریه‌شی دووکه‌سی.]

ف: سَنَگَم، دُوبَخْشَى.

ع: مُشْتَرَك.

**دووکشه**

[ك: دووکه‌لدان (روك: دووکه‌لکیشی سوته.)]

ف: فُکَر، دُودْکَش. (دودکش بخاری مثلاً.)

ع: دَاخِيَة.

**دووکله**

ك: دُود، دُودِی، [دُور، کادُور]

ف: دُود، دُمار.

ع: دُخَان، دُخَاس، عُکَاب، عُجَاج.

**دووکله‌لدان**

[ك: به دووکه‌لد دهرکردنی گیانه‌هر (روك: دووکه‌لدانی

ه‌نگ.)]

ف: دُودْدَان. (دود دادن زنبور عسل)

ع: أَوَم، اِيَام.

**دووکله‌کردن**

[ك: دُور کردن، کادُور کردن]

ف: دُودْکَرْدَن.

ع: تَدَخِن.

**دووکله‌لگیر**

[ك: که‌لک و س‌نگینی تاییده‌تی دووکه‌لد دهرکردن له

خانودا.]

ف: دُودْآهَنَگ، دُودْهَنَگ، دُودْآهَنَج، دُودْآهَنَج.

(کلک دوده گرفتن)

ع: مَدْحَنَة.

**دووک**

ك: چ‌دُورِی، به‌ز. [چ‌دُورایی پاشه‌لی مهر.]

ف: دُنْبِه، چ‌رِبِی.

ع: وَافِرَة، أَلِيَة، شَحَم.

وینه—پز

**دووکومان**

ل: درودل. [دورشك، دردتگ]

ف: جگار، دودل، دودله، خاتوله.

ع: شك، مُتَرَدَد، باهل، مُدَبِّذ، مُتَحَيِّر. باهت.

**دوړگومانی**

ل: درودلی. [دورشکی، دردتگی]

ف: جگاری، دودلی.

ع: شك، شَكْكَ، تَرَدِيد، اَرْتِيَاب. تَحْيِر. بَهْت.

**دوړگونه** — **دووسه**

**دوولا**

ل: درولاته، دروقه، دړول، دړولته. [به دوولایی،

قه دکراړ]

ف: دولا، دوتاه.

ع: مُضَاعَف، مُثْنِي.

**دوولادان**

ل: دهقدان، موړچاننوه. [قه کردن، نوشاندنوه]

ف: تاکردن، ته کردن.

ع: غَضَن، خَنْث، كَسَر، تَثْنِيَة.

**دوولازه**

ل: دروزان، دریل، دوړپور. [مړوئی ناراست]

ف: ابلوک، دورو، دوزیان، دویل.

ع: مُنَافِق، مَذَاق، مُرَائِي، مُخَادِع، مُتَقَلِّب، ذُو وَجْهَيْن.

**دوولانه** — **دوولا**

**دوولانه کردن**

ل: درولا کردن، دړولو کردن، دړولوته کردن، دروقه کردن.

[دوولایی کردن]

ف: دولا کردن، دوتاه کردن.

ع: عَطَف، اَطَر، تَضْعِيف، تَثْنِيَة.

**دوولایی**

[ل: جینگه نه لقمه پریز له درگادا.]

ف: دولایی، زرفین، زورفین، ژرافین، ژفرین،

زوفرین، زوفلین، ژلفین، ژولفین.

ع: رَزَّة، زرفین.

وینه

**دوولایی**

[ل: تېپېر (کرداری تېپېر).]

ف: دولایی. (کردار دولایی)

ع: مُتَعَدِّي، (فعل مُتَعَدِّي)

**دوول** — **دوولا**

**دوولوره**

ل: تلور. [له سر ته نېشت.]

ف: دَمَر.

ع: ضَجَع.

**دوولوره**

ل: دهمه پړو، له پهم پړو. [به دهما کهرتو، به دهما

راکشار.]

ف: دَمَرَو، دولا.

ع: مُكَبِّ، مُسْتَبْرِك، مُسْتَبِيح، مُتَثْنِي.

**دوولونه** — **دوولا**

**دووله پان**

ل: دروپه لان، درفلیقان، نارپه لان، دروله تان. [لقى

دروچاه.]

ف: دوشاخه.

ع: قَوْنَس، مُنْشَعَب، بَيْنَ الْغُصْنَيْن، غُصْنَيْن.

وینه — **دوولیتان**

**دووله پان کومی**

ل: نارچه کومی. [دورویه ری کوم، همدرو لای کوم]

ف: آنجیره، تاوچه کون.

ع: شُعْبَة النَّاسِت.

**دووله تان** — **دووله پان**

**دوومه شقان**

ل: چړل. [له سر نه ژونو دانېستن.]

ف: دوزانو.

ع: جُثُو، قُفُوف، تَثْنِي.

وینه — **چولدان**

## دوو ناوگهل گرتن.

[ك: كلك خسته ناوگهل]

ف: دم میان پا گرفتن.

ع: استغفار.

## دوو وه شین

[ك: كلك وه شین، كلك به كه ده لدا در.]

ف: دُم زن.

ع: سنود، خطور.

## دووهم

ك: دروه مین. [دروه مین، دروه مین]

ف: دُوَم، دُوئِم، دُوئِمی.

ع: ثاني، تالي.

## دووهمی ← دووهوم

## دووهم مین ← دووهوم

## دوو هویسی

ك: دروپلی. جیایی. [دورپازی. جیارازی]

ف: دوی، دوگانگی، جدایی.

ع: نفاق. اِخْتِلَاف، مُخَالَفَة، مُغَايِرَة، مُبَايَنَة، مُضَادَة.

## دوو هه لکیر

ك: کلکگیر. [كلک به رز کهره. (رهك: نه سپ)]

ف: دُمگیر. (اسپ)

ع: مُسْتَطِل، ساطي

## دوو هیتشه ← وهره

## دوهك

[ك: دوك (خلتهی سپی كهره كه له كاتی تواننده ده]

ده كهریته سری.)]

ف: سفیده. (سفیده هی کره كه هنگام ذوب روی

آن می افتند.)

ع: حَثَر، جُفَاة، ثَمَاة، حَبَث.

## دوهك

[ك: دوك (شیلهدی کی سپیه كه ده كهریته سر روهك و له

## كه لکی ده خات.)]

ف: بَهَك، سفیده، سفیدك. (شیره ی سفیدی

كه روی نباتات نشیند و آن را فاسد كند.)

ع: عَكَر، بَهَق، بِيَاض.

## دووه می

ك: دوژ، نار، به یین. [نیوان]

ف: میان، میانه، بَیْن.

ع: فَاصلَة، بَیْن.

## دوی

ك: دویكه. [دوینی]

ف: دی، دیگ، دیروز.

ع: اَمَس.

## دویت

ك: كه نیشك. [كچ، دزت]

ف: دختر.

ع: بَنت.

## دوی تورش

ك: دری تۆركمر. [ناردی ترش]

ف: دوغ تۇرش، دوغ گازدار، رُخبین.

ع: مُنْقَر، مَخِيض حَامِض، مَخِيض قَارِص.

## دویتره

ك: قه یچی. [مقه ست، دویزد]

ف: دوکارده.

ع: مِقْرَاض.

## وینه

## دویشهر

[ك: دوینی شهر]

ف: دوش، دوشینه، دوشین، دیشب، شب

دوشین.

ع: بَارِجَة.

## دوئیکه

ک: دوئ. [دوئینی]

ف: دی، دیک، دیروز.

ع: اَمَس.

## دوئیل

ک: دَیْلَه. [ته‌لزمه به‌رد.]

ف: سنگ نازک، تخته‌سنگ.

ع: وَشِیع، بَلاط.

## دوئیلنه

ک: دَیْلَه‌بَن. [دابوشینی داره‌رای سهریان به

ته‌لزمه به‌رد.]

ف: سنگ‌بندی، سنگ چین. (با تخته‌سنگ تیر

سر خانه را پوشانیدن)

ع: تَبْلِیط، تَوَشِیع.

## دوین

ک: رتن، قسه‌کردن. [دران، گوتن]

ف: گفتن.

ع: تُطَق، تُكَلِّم، تَنْطُق.

## دوینه

[ک: دَوِیْنه، دَوِین: چیشتیکه.]

ف: دوغینه.

ع: کَشْک.

## دوئینی

ک: دوئیکه. [دوئ (وشه‌یه کی کرماجیه).]

ف: دی، دیروز. (کرماجی است.)

ع: اَمَس.

## ده

[ک: ژماره‌ی پاش نو.]

ف: ده، دام.

ع: عَشْرَة.

## ده!

ک: ده‌ی! سا!، ده‌یسا! [وشه‌ی هاندانه. هه‌روه‌ها: جا

## کدوایه

ف: د!، پس.

ع: ف!.

## دهاتی

ک: دیهاتی. [لادیی]

ف: روستا، روستایی، دهگان.

ع: قاری، قَرَوِی، مُزارع، قَلّاح، رُستاق، دِهقان.

## ده‌بباغ

ک: چدرمچی. [ده‌باغچی]

ف: چرمچی، چرمگر، پوست‌پیرا.

ع: دَبَاغ.

## ده‌بدهیه

ک: زرم‌کوت، ده‌حاده‌ها. [ده‌نگی سمی نه‌سپ یا ده‌نگی

خه‌لکی.]

ف: دَب‌داب، گرمب‌گرمب، دادوبیداد. (صدای سم

سوار، یا صدای مردم)

ع: دَبْدَبَة، طَنْطَنَْة.

## ده‌بدیم

ک: دمبلی‌دیمار. [ده‌نگی ته‌یل.]

ف: دَب‌داب، دُزْمَب‌دُزْمَب. (صدای طبل)

ع: طَبَل، دَب‌داب.

## ده‌بوور

ک: بای‌ده‌بوور، بای‌خرم‌نشین. [بای روژتاوا (به‌رام‌به‌ری «بای

سه‌با).]

ف: فُرو‌دین، باد فُرو‌دین. (ضد باد صبا)

ع: دَبور.

## دهبه

ک: گهر، چاپوئه، شه‌لتاخ، شه‌شه‌له، ته‌له‌که. [ته‌شقه‌له،

ته‌له‌که]

ف: دَبَه، دَغَل، شَلْتاق.

ع: ضَغَو، اِعْتَداء، خِیَانَة.

## دهبه

[ل: توروړه کدی بارووت.]

ف: د بڼه. (جای باروت)

ع: د بڼه.

وینه

**د بهنگ**

ل: د هویت، قهله. (بی غیرت). [گهواد، بی ناموس]

ف: د بڼنگ، گردنگ، گردنگ، کرتبان، قرتبان،

قلتبان. ریشمال. زن جلب، زن بمرزد.

ع: دفع. دیوث، قواد، قرطبان.

**د ه جان**

ل: دروژن. [فریور، دروکر]

ف: فرید، دروغگو.

ع: د جال، کذاب.

**د ه جله**

ل: د رځانه دی به غدا. [روباری دیله. (روباری به غدا).]

ف: آوړند، آراوند. (شط بغداد)

ع: د جله، شط.

**د ه چاوکه**

ل: د ه چاوکی دژ، د هسگای تن. [د ه چاوکی زانین،

← د هسگای تن]

ف: د ه چشمه ی دانایی.

ع: القوی العشرة.

**د ه ها!**

[ل: ته ها! وشه ی سهیرمانه.]

ف: دهه! اهه!

ع: آي!

**د ه هاده ها**

ل: د زمروکت. [د هنگی سمی نهمپ یا د هنگی خه لکی.]

ف: د گرمب گرمب، تراپ ترپ، د بداب، هنگامه.

(صدای سم اسپ، یا صدای مردم)

ع: د بڼه، طنطنه.

**د ه خل**

ل: د ه رنامه د، باره. [سود، داهات]

ف: درآمد، بهره.

ع: دخل، ربع، فائده، عايدة.

**د ه خلدان**

ل: د پوړدان، جیته پوړ. [د خپله]

ف: د رومدان، جای درم.

ع: مدخلة، ظرف الدخول، محل الدرام.

**د ه خلودان**

ل: خله، خله و دان، باره. [دانه ویله کیلکه]

ف: بهره.

ف: دخل، غلة، حصیل، محصول، ربع.

**د ه خلودان**

ل: د پوړودان. [داهات، کالا و پاره.]

ف: دانه و درم، پول و دان، بهره و درآمد.

ع: نقد و جنس، دخل و غلة، مرسومات و عائدات.

**د ه خمه**

ل: د غمه. چان، چاله قروته. [بودی، قولکه، رهوژ]

ف: د خمه، د خم، فلخم، فلخمه.

ع: حفرة، غار.

**د ه خه له**

ل: د ده له. [گیا یا دانه ویله نامو.]

ف: دغل، آلايش.

ع: دخل، غلت، غش، عیب.

**د ه خیل!**

ل: هانا، نامان. [تکایه!، دستم دامینت!]

ف: زنههار، زینههار!

ع: د خیل!، امان!

**د ه ده**

[ل: کاره کړی منال به خپو کړی.] [دده و له له]

ف: دده. (کنیزکی که بچه را بزرگ کند.)

ع: حاضنة، مربیة.

**د هر**

ك: دهشت. (رویه دهرو). [دهروه، سارا]

ف: بیرون، برون، نر.

ع: خارج، صحراء.

دهر

ك: ما، دل. [میچكه، دپله]

ف: ماده.

ع: انثی.

دهر

ك: درنه. [درنده، در (وهك: سه گمی در).]

ف: در، درنده. (سگ مثلاً).

ع: عاش، سئع، کاسر.

دهرایه

[ك: دەرگای دروكان كه چند پارچه دی و له ملالاره له

یهك ههڵدیهێكێن و كاتێك پارچه یهكی دههستن ههملوی

دههسرت.].

ف: درابه. (در دكان كه چند تیکه است، از پهلوی

به هم وصل می شوند و یک تیکه را می بندند

که همه بسته می شود).

ع: درآبة، دربُ الدكان.

دهراشو

[ك: ژنی بیحه یای زماندریژ].

ف: چغاز، چغازه. (زن بی شرم)

ع: سلیطة، فاحشة.

دهراهه

ك: باره. [داهات]

ف: در آمد، بهره.

ع: دَخل، فائِدة، عائِدة.

دهراهه

ك: بهرای، ناههنگ. [دهسپتک، سه رتا]

ف: در آمد، آهنگ، پیش در آمد.

ع: مُقَدِّمة.

دهراو

ك: شتار، دهر، دۆل. [شیر]

ف: ذره، ذره غاله، آب ذره.

ع: شعب، وادی.

دهریار

ك: ندرک، سهرا، پاله، بارگا. [سهرا، بارهگا، خانویه ری

پیاوگه ران.].

ف: سسرا، اوغسر، ذریار، سپرلوس، اسپرلوس،

بارگاه، بارجاه.

ع: بِلَاط، دارُ السُّلْطَنَة، دَریار.

دهریین

ك: دركان، ناشكرا کردن. [دازیانان، ده رختن]

ف: آشکار کردن.

ع: اظهار، اعلام، تصریح.

دهریه دهر

ك: تهر، ویلان، ناراره. [هله ودا]

ف: ویلان، آواره، دریدر، سرگردان.

ع: مُلْهَد، دَوَّار، هائم.

دهریه بی

ك: گشت، سه رجه م، روهه م، ده ریسه. [تیکرا، به تهواری]

ف: ذربست، ذربسته، روی هم.

ع: کُلَا، جَمِیعَا، مَجْموعَا.

دهریه بی

ك: دهرین، پایدی، گیر، پاگیر، گرفتار. [گیروده]

ف: در بند، پاگیر، گرفتار.

ع: مُقَيَّد، ذُو عِلْقَة.

دهریه سه — دهریه بی (سه رجه م)

دهرین

ك: دهرین، دهر، دۆل. [گه لی]

ف: دهر، داه، ذربند، ذره غاله، تکاب، تکاو.

ع: دَرَب، لَهَب، لَهَب، فَاو، فُجَّة، شَعْب، قَفیل،

مَضِیق، مَهْوَة، نَفْناف.



**د دره بن - د دره به س (گرفتار)****د دره بچه**

ل: د دره بچه، ده لاقه، ته شای، کوناره جه، کونارې چن.

[درې چنه، کلارو چنه]

ف: دريچه، درېچه، باجه، بادجه، بادگیر،

بالکانه، پالکانه، پَنَنگ، بِنِناس، بِنِناسک،

روشنندان، زوژن، زوژنه.

ع: کُوَّة، نَافِذَة، خُوخَة، طَاقَة، رُوشَن.

**د دره بښ**

ل: د دره دور. (بهن درگای جوال، یا درگای خيگه) [زاربښ]

ف: بَنَدور.

ع: وکام، شِناق.

**د دره پاچه**

ل: پاچه. [د دره لنگ (د دره پاچه شهريال)]

ف: بَداق، درپاچه، پاچه. (درپاچه می شلوار)

ع: رِجَل.

**د دره په راښ**

ل: د دره کردن. [د دره ران]

ف: دَر کردن، بیرون کردن، درپراتدن.

ع: اِخْراج، اِیْثاب، تَقْفِيز.

**د دره په پښ**

ل: د دره چوون. [فرته کردن، به په له دره چوون.]

ف: مَنْدَجَک، جَسْتَن، بیرون جَسْتَن،

بیرون جهیدن، دررفتند.

ع: خُرُوج، وُثُوب، قُفُوز، مُدُوص، فَرار، اِنْدِراء،

اِمْتِراق.

**د دره ته قښ - د دره کوټ****د دره ته نووړ**

ل: د دره گوزنهو. [سره پوښی ته نووړ.]

ف: نُهَنبان.

ع: مِيفی، کَم، (طَبَقُ الثُّوَر)

**د دره چ**

ل: ناروټه کردن. ناروټه. [تېه لکیش کردن. تېه لکیش]

ف: ترومیدن، تروهيیدن، آمودن، سَنگمین،

خَلِيساندن. ترومیده، تروهيیده، آموده،

سَنگمیده، خَلِيسیده.

ع: دَرَج، اِدْخال، مَرْج، تَخْلِيط. مُنْدَرَج، مَمْرُوج.

مُخلوط.

**د دره چوون**

ل: د دره په پښ، را کردن. [فرته کردن. هلاتن]

ف: جَسْتَن، جهیدن. گريختن. رهاشدن.

ع: وُثُوب، فَرار، شُرُود، اُفول.

**د دره چوون**

ل: له خيگه چوون. [ترازان (وهک: له جی چوونی نېسقان).]

ف: دررفتند، از جا بیرون رفتن. (استخوان

مثلاً.)

ع: تَنَّا، اِخْلاَع، تَنَحِّي.

**د دره چوون**

ل: د دره هاتن. [چرونه د دره وه (وهک: د دره چوونی گیان له

له ش.)]

ف: دررفتند، بیرون آمدن. (روح از بدن مثلاً.)

ع: زُهوق، خُرُوج.

**د دره قه**

ل: له باره، له هتا، در باره. [سه باره ته، بهرام بهر]

ف: در باره.

ع: فِی حَقِّ، فِی شَانِ.

**د دره خستن**

ل: فېدان. [فېدانه د دره وه]

ف: بیرون انداختن، دور انداختن.

ع: طَرَح، حَذَف.

**د دره خستن**

ل: ناشکرا کردن. [خستنه بهر چار.]

ف: آشکار کردن، هویدا کردن.

ع: کشف، اېزان، اظهار، اعلان.

**دەرځوارد**

ک: دەرځورد. [به زړه پي ځواردن.]

ف: درخورد، درخورد دادن.

ع: اطعام، احساء، ايکال.

**دەرځوارددان**

ک: دەرځوردان. [به زړه پي ځواردن.]

ف: به خورد دادن، خورد دادن.

ع: اطعام، ايکال، تطعيم.

**دەرځواست**

ک: خوايشت، خوازه، پسهن. [داخواز، تکا، ويستار.]

ف: خواهش، خوازه، خواه، درخواست. پسند.

ع: تَقاضِي، تَمَنِّي، اِسْتِدْعَاء، اِلْتِمَاس. مَطْلُوب.

**دەرځورد**

ک: خوږهن، شايسه، سزاوار. [شايان، شيار.]

ف: درخورد، درخور، درخوش، خورد، خورند،

خورا، براه، شايسته، شايان، سزاوار.

ع: لائق، خري.

**دەرځورد—دەرځوارد****دەرځوردان—دەرځواردان****دورد**

ک: نازار. [به لا.]

ف: درد، آسيب.

ع: آفة، عاهة، بَلِيَّة.

**دورد**

ک: ناخوږشي، ناخوږشين، نازار. [نه خوږشي.]

ف: درد، بيماري، ناخوږشي.

ع: مَرَض، عِلَّة، آلم.

**دورد**

ک: نيش، ژان. [سوئ، نازار.]

ف: درد.

ع: وَجَع، آلم.

**دوردان**

ک: پاکه کردن. [خارين کرده.]

ف: بيرون دادن، رفتن.

ع: اخراج، ثل، ثبث، نبش، استخراج. اظهار.

**دوردان**

ک: ده لائن. [تهرايي دادان.]

ف: تراويدن، شاشه.

ع: رَشح، اِرشاح، ثَرشيع.

**دورد بي دهرمان**

[ک: دوردی کاری، نه خوږشيني چاره سر نه کړاوه.]

ف: درد بي درمان.

ع: عَقام.

**دورد دووري**

[ک: نيش و ژاني جودايي.]

ف: درد دوري، بامس، بامسي، پامس، پامسي.

ع: کَرْب، کَرْبَة.

**دورد کاري**

ک: دورد بي درمان. [نه خوږشيني چاره سر نه کړاوه.]

ف: درد کاري.

ع: عَقام، نَاجِس، مُزِمِن.

**دوردمه**

ک: دورددار، نازاردار، بيمار، ناخوږش. [نه خوږش.]

ف: دردمند، دردناک، بيمار، ناخوږش.

ع: مَرِيض، غَلِيل، مَعْلُول.

**دوردوور—دورديک****دورده باريکه**

ک: نازار سي، نازار باريکه. [سيل.]

ف: آزار شش.

ع: سِل، سُلَال.

**دورده جهگه—جهگه نيشه****دورده دار**

ك: ناخوښ، دهرده من. [نه خوښ]

ف: بيمار، خسته، دردمند، دردناک.

ع: مريض، غليل، معلول.

**دهرده گولو**

ك: گهلوتيشه. [قورگنيشه]

ف: سرف، درد گلو، گلودرد.

ع: اجل، عذرة، خناق.

**دهرديسر**

ك: سهرنيشه. [ژانه سهر]

ف: نرد ستر، سردرد.

ع: صداع، شقيقة.

**دهرديسر**

ك: سهره سوړي. [دهرده سهری، نهرکی زړی.]

ف: درد سهر، سردرد، رنج، آزار.

ع: رَحْمَة.

**دهروين**

ك: دهره روين. [چورنه دهره]

ف: بيرون رفتن، در رفتن.

ع: خُرُوج.

**دهرهو**

[ك: خه رج، بژير]

ف: نرزو، ندر رفتن.

ع: خرج، صادرات.

**دهرز**

[ك: دهرس، وانه (به شيك له كتيب كه به قوتابي

دهرتيت.)]

ف: وز. (مقداری از کتاب كه به متعلم گفته

شود.)

ع: درس.

**دهرزهان**

[ك: فتر کردن، وانه پينگوتن.]

ف: وز دادن.

ع: تدریس، تعلیم.

**دهرز کردن**

ك: دركيان، فاش سون، ناشکرايون. [بلاويونه وي راز،

ته نينه وي نهيتي.]

ف: درز کردن، فاش شدن، آشکار شدن.

ع: شياخ.

**دهرزی**

[ك: دهرژن، نامرزی درون.]

ف: سوزن، سوي زن، نرژن.

ع: ابرة، خياط، مَخيط، مِعْكَل، مَنصَحَة.

**دهرزی**

[ك: سرنګ، نامرزی درمان كړنه نار له ش. (مه به ست

شړينه يه.)]

ف: سوزن. (مقصود آنپول است.)

ع: زَرَاقَة، زاروقه، مَضْحَة.

**دهرزيډان**

[ك: جينګه دهرزی]

ف: سوزندان.

ع: مَثْبَرَة، مَخيطَة.

**دهرزی له رزانه**

[ك: دهرزيه ژ]

ف: سرخاره.

ع: نَقِيس، رَجْرَاجَة.

**دهرزی وه شاش**

[ك: شړينه ليندان]

ف: سوزن زدن.

ع: تَزْيِيق، تَلْقِيع، طَعِيم.

**دهرسي**

ك: دهرز. [وانه]

ف: وز.

ع: درس.

**دهرقتاډه گي**

لک: رویه رویی، چنده چنده می. [بهرنگار بونهوه]

ف: ذرافتادگی، روی رویی.

ع: مُعَارَضَة، مُغَالَبَة، مُعَاتَنَة، مُبَارَزَة، مُبَارَاة.

دهرفهت—زهره فورهست

دهرک

لک: زانست، زانین. [تیگه یشتن، فامین]

ف: دانش، دانستن، یابش، یافتن.

ع: دَرک.

دهرک—درگا

دهرکردن

لک: ودهرنان، دورخستنهوه

ف: بیرون کردن، راندن، رد کردن، دور کردن،

رانش.

ع: طَرَد، نَفَى، دَحَر، دَح، دَفَع، زَعَج، زَيْن، كَدَس،

كَدَش، صَت، ذَر، ذود، ذَعَج، ثَبَعِيد، تَكْدِيد،

تَغْرِيب، اِفْشَاش، اِزْجَاج، اِخْرَاج، زَجَر، بَهَر.

دهرکردن

لک: تهلانن. [قبلاندن، به خشی شمرعی (رهک):

قبلاندنی زکات. (ا)]

ف: در کردن، بیرون کردن. (زکات مثلاً.)

ع: اِخْرَاج، تَادِيَة.

دهرکردن

لک: خورنن. [خورندهوه، تیگه یشتن (رهک): خورندهوه]

[نامه. (ا)]

ف: خواندن. (نامه مثلاً.)

ع: اِدْرَاك، قِرَاة، فَهَم.

دهرکردن

لک: کردنه دهرهوه (رهک): دهرکردنی ناژول بز لهوه. (ا)]

ف: بیرون کردن. (حیوان برای چرا مثلاً.)

ع: جَشَر.

دهرکوت—خواجه بیدارگون

دهرکهفتن

لک: ناشکرا برون، په یدابرون. [دهرکهوتن، دیاریدان]

ف: آشکار شدن، پیداشدن، پدیدار شدن، هویدا

گشتن، بیرون آمدن.

ع: ظُهُور، بُرُوز، كَشَف، اِكْتِشَاف.

دهرکهفتن

لک: تهرابرون، ویلان برون، تونابرون. دهره دهریون. [ناواره

برون، هه لوهدا برون]

ف: ویلان شدن، دریدر شدن، بیرون شدن،

سرگردان شدن، رهیده شدن.

ع: خُرُوج، اِلْتِهَاد، هِيَام، دَوَار.

دهرکهفته

لک: تهره، تونوا، ویلان، ترافیده، دهرسه دهر. [ناواره،

هه لوهدا]

ف: ویلان، دریدر، سرگردان، رهیده.

دهرکیشان

لک: دهرارندن. [هه لکیشان، هینانه دهر]

ف: تَزِيد، هَنْجِيد، بیرون کشیدن.

ع: نَتَخ، نَقَش، نَزَع، اِسْتِخْرَاج.

دهرکیشان

لک: کیشان، دهرارندن. [هه لکیشان، هینانه دهری شمشیر]

ف: آخِتن، يَاخِتن، يازِيد، كَشِيد،

بیرون کشیدن.

ع: سَل، شَهَر.

دهرکای تهراه

لک: سهر، سهره. [دهمهوانه، سهرقاپ]

ف: سَر، دَر قَرابه.

ع: صِبْطَة، صِبْام، سِبْطَام، قِدَام، دِسَام، سِدَاد،

صِبَاد.

وینه—توتنگ

دهرکوشادانه—درگلزه نانه

ددرمال

[(لک): خانوی فرمانبردار. (ا)]

ف: آرک، دادگاه، (منزل حکمران)

ع: دارُ الحُکُومَة، اِدَارَةُ الحُکُومَة.

### دەرمان

ک: به‌رده‌روازه، [ناسانه، به‌رده‌رک]

ف: دَم‌دَر.

ع: سَاحَةُ الدَّرَب.

وینه — چلوخان

### دەرمان

[ک: دِرا]

ف: دارو، درمان.

ع: دَوَاء، اَسْوَاء، عِلاج.

### دەرمان

ک: بارووت، [بارود]

ف: باروت، بارود.

ع: بارود.

### دەرمان‌خوار

[ک: دەرمان‌خواردو، ژهر‌پیتدراو.]

ف: درمان‌خور، داروخور.

ع: مَسْمُوم، مَقْشُوب.

### دەرماندان

[ک: جینگه‌دەرمان، سنووقی دەرمانی دەرمان‌فروزش.]

ف: کُکدان، تَبَنگو.

ع: جُوتَة.

### دەرمانساز

[ک: دهراساز، دهرمان‌دروستکەر.]

ف: درمانساز، داروساز.

ع: صَنِيدَانِي، عَقَاقِرِي، اَجْزَائي.

### دەرمان‌قەی

[ک: دهرای‌رسانه‌ده، رشتینه‌ده]

ف: داروی قی.

ع: مُقَيَّن.

### دەرمان‌کردن

[ک: چاره‌کردنی نه‌خوشتین.]

ف: درمان‌کردن، داروکردن.

ع: علاج، مُعَالِجَة، مُدَاوَة. تداوي.

### دەرمانکەر

[ک: پزیشک، چارم‌سازی نه‌خوشت.]

ف: پزیشک، پچیشک، درمان، درمانده.

ع: طبيب، اَسِي. جَرَّاح، نِقَرس.

### دهرمه‌جیل

ک: به‌رهمه‌جیل، به‌رهمه‌جیله، دهرمه‌جیله، [دهرمه‌جیله

(دەرگای له‌تورۆ چنراو).]

ف: غلبکن، غلبکین، اُزکن.

ع: فَاكُورَة.

وینه

### دهرمه‌جیله — دهرمه‌جیل

### دهرمه‌نه

ک: داماک، [دامار، ده‌سواسن]

ف: درمانده، فرومانده.

ع: عاجز.

### دهرمه‌نه

ک: خیل‌مه‌ککه، [گیاه‌که.]

ف: دَرمَنه.

ع: وَخْشِيَق.

### دهرنوخوون

ک: سهرنوخوون، سهره‌وخوار، [ژیره و ژور، وهرگه‌راو]

ف: درنگون، سرنگون.

ع: مَنكُوس.

### دهرنوخوون

ک: گورشته‌نووری، مه‌لکهنی، [دهرخوتیه‌کی قورله‌که

به‌سهر ته‌نووردا نه‌خوونی ده‌کنه‌ده.]

ف: درنگون، درتنووری، (تغارچه‌ی عمیقی که

روی تنور نگون کنند.)

ع: جَفَنَة.

وینه — مه‌لکهنی

### دهرنه‌بردن



(دندان مثلاً).

ع: طُلُوع، خُرُوج. دُلُوع.

**دوره‌هاوردن**

ك: دهر كيشان، هه لكيشان. [هيتانه‌دهر، هه لهيتجان]

ف: بيرون آوردن، بيرون كشيدن.

ع: اسْتِخْرَاج، اسْتِنْبَاط، دَلْع، اِدْلَاع، نَزْع، نَتَخ.

نَتَش. نَقَش.

**دوره‌هاوردن**

ك: كيشان، دهر كيشان. [هيتانه‌دهر، هه لكيشان (وهك):

هه لكيشاني شمشير.])

ف: در آوردن، كشيدن، بيرون كشيدن، آختن،

ياختن، (شمشير مثلاً).

ع: سَلَّ، سَلَّت، ذَلَق.

**دوره‌هاوردن**

ك: دورس كردن. [داهيتان، دروست كردن]

ف: در آوردن، درست كردن.

ع: اِخْتِرَاع، اِبْتِدَاع، اِقْتِرَاح.

**دوره‌هاوردن**

ك: خواهشه كردن، ناماده كردن. [خوش كردن (ي زوى بو

كشتوكال.])

ف: اَبَسْتَه كردن، آماده كردن. (زمين براى

زراعت.)

ع: اَحْيَاء.

**دوره‌به‌گي**

[ك: دهسه لاندارتتي خان و ناغاكان. (له ههر دولتيكدا

به‌گيگ.])

ف: خان خانى. (در هر دره يك نفر بيگ.)

ع: مُلُوكُ الطَّوَانِف.

**دوره‌نان**

ك: كهوشه‌ن، گوجايشت. [بانوپوزى، فراوانى]

ف: گنجاييش، فراخا، فراخنا، پهنا، گشادى.

ع: وُسْعَة.

**دوره‌نان**

ك: يوزت. [بانوپوزى، فراوانى]

ف: فراخا، فراخنا، گشادى، بزرگى.

ع: وُسْعَة.

**دوره‌چه**

ك: پهله، پايه. [ناستى به‌رزى. (وهك: پهله پهيژه.])

ف: پهله، زينه، پايه. (پهله‌ي نردبان مثلاً.)

ع: دَرَجَة، مِرْقَاة.

**دوره‌چه**

ك: بانما. گهرمانما. [بايتو. گهرمايتو]

ف: بادئما. هوائما. گهرمائما، اندازه‌ي هوا.

ع: دَرَجَة، مِيزَانُ الْهَوَاء، مِيزَانُ الْحَرَارَة.

ويته

**دوره‌دوا—ته‌ره‌دوا**

**دوره‌هه‌ت**

ك: له راو، چار، چاره. [دهست رويشتن (پى ويران)]

ف: تاب، چاره. (از عهده)

ع: قُدْرَة، طَاقَة، قُوَّة، مُقَاوَمَة.

**دوره‌هه‌تتى ناي**

ك: له راوى دهرناى، چارى ناك، چاره‌ي ناك، باشارى ناك.

[زورى پيى ناشكيت. پيى ناويريت.])

ف: تاب او را ندارد، چار او را نمى‌كند، هم‌رمز

او نيست. (از عهده‌اش برنمى آيد.)

ع: لَا يَقَاوِمُهُ، لَا يُطِيقُهُ، لَا يَقْوَى عَلَيْهِ، لَا يَقْدِرُ

عَلَيْهِ.

**دوره‌گك**

ك: زوژ، هه‌رامزاده، قوم‌هه. [بيژرد]

ف: دهرگه، سندهاره.

ع: دُعَي، زَنِيم، نَغِيل، خَلَط، وَلَدُ الزُّنَا.

**دوره‌گوزنه‌و**

ك: گوزنه‌و. [سه‌پزتى گوزه و شتى له‌ر چه‌شه‌ن.]

ف: ئهَنْبَان.

ع: طَبَق، صِمَّة.

وتنه

دەرهەو

ك: دەرەشتەر، ئەرەدەر. [دەرەو]

ف: بېرون، برون.

ع: خَارِج.

دەرهەو روین

[ك: چوونە دەرەو]

ف: بېرون رفتن.

ع: بُرُوز، خُرُوج.

دەرهەو كەفتن

ك: دەر كەفتن، ئاشكرا برون. [دەر كەوتن، روون برونەر]

ف: بېرون افتادن، آشكار شدن.

ع: كَشَف، اِكْتِشَاف، ظُهور، وُضُوح...

دەرهەو ھال

ك: ... بانه مە. [لە گەل ئەرەشدا، عەلا ھال (بە ھەر حال، بە

ھەر جۆز كە بێت.)]

ف: ھەر آینە. با ھەر كە. (دەر ھەر حال، دەر ھەر

صورت)

ع: عَلَى أَيْ حَالٍ، عَلَى كُلِّ حَالٍ، فِي كُلِّ حَالٍ، مَعَ

هَذَا.

دەرهەم

ك: ئارپە. [تەكەل]

ف: دەرھم، آمیخته، قاتی.

ع: مَمزُوج، مَخْلُوط، مُمْتَزَج، مَخْتَلَط.

دەرهەم

ك: یدەکی برون. [ھارەش]

ف: دەرھم، باھم، یگی بولن.

ع: شِیاع، جَمْعُ الْمَال.

دەریا

ك: دەلیا. [زەریا]

ف: دەریا، دەریاب، زو، زراہ.

ع: بَحْر، يَم، لُجَّة، دَامَاء، قَمَقَام، قَامُوس، قَمِيس.

طِم، غَطَم، طَعَم، هَيْقَم، عَيْلَم، لَافِظَة.

دەریایەکی

ك: دەلیابەگی. [دەسە ئاتداری دەریا: پلەیدەکی سەریازیە.]

ف: دَریابگی، دەریابییگی.

ع: أَمِيرُ الْبَحْرِ.

دەریاچە

ك: دەلیاچە. [گۆل، زەریوار]

ف: دەریاچە.

ع: بُحَيْرَة، هَوْر.

دەریاچە

ك: دەلیاچە. [نەستیری گەورە.]

ف: ھوز بزرگ، دەریاچە.

ع: مِقْرَاة، مَجِير.

دەریاچە ی ورمی

[ك: گۆلیكە لە نزیک شاری ورمی.]

ف: چیچت، دەریاچە ی ارومیه.

ع: بُحَيْرَة أُرُومِيَّة.

دەریای بیجوون

[ك: زەریای بی-ھاوتا. (مەبەست ھەبوری ھەریبوری داگری

بیکوتایە.)]

ف: دەریا، دەریای بیچون، گوھر ھەستی.

ع: أَلْدَاتُ الْمُحِيط، أَلْبَسِيطُ الْغَيْرِ الْهَتْنَاهِي، أَلْوَا جِبُ

وَجُودُهُ، أَلْوَا سِع، أَلْمُحِيط.

دەریای ھازندەران

[ك: دەریای کاسپەن، دەریای خەزەر لە باکووری ئێران.]

ف: آكفوده، كەسپین، دەریای گیلان، دەریای

مازندران، زراہ آكفوده، دەریاچە ی خزر.

ع: بَحْرُ الْخَزَر.

دەریچە

ك: قالد. [دەریچە: قالدی تواندەوێ زیڕ و زیو.]



ف: تَنْبَك، تَنْبَك، تَنْبَك، دَرِیچە.

ع: قَالِب.

وینە

دەریچە

ك: دەریچە، دەلاقە، كوناوھە، باجە. [رۆچنە، كلارۆچنە]

ف: دَرِیچە، دَرَبْچە، باجە، بادجە، بادگیر،

پَنْنَگ، بِنَاس، بِياسَك، بالكانە، پالكانە،

زوشندان، زوزنە، زوزن.

ع: كُوَّة، خُوخە، رُوشَن.

دەزىيەنك ← دەسىيەنك

دەزىك

ك: داسك، مەچىر. [دەزور]

ف: نَخ، نَسَك، نَسَك، نَشَك، ريسمان.

ع: خَيْط، سَلَك، سِمَط، غَزَل، نِصاح.

دەزىكا

ك: دەسكا. [مىزى بەردەستى پىشەسازان.]

ف: دىستگاہ.

ع: مَعْمَل، طاولَة.

دەزىك بادرىك

ك: كشتەك. [دەزورى پىكەرە بادراو.]

ف: دروزمان، بافته.

ع: فَتِيل.

دەزىك خاو

ك: خاوه، خامە. [دەزورى نەرساوا]

ف: بَنّاغ، تىران، پوسە، كَنْبە، جىغرىستە،

جىغرىستە، چىغرىستە، نَشَك، نَشكى.

ع: سَبِيط، خام.

دەزىك ھەلکەر

ك: پارەلکەر، خويگل. [پارکەر، کلانەگر]

ف: جَھرە، چَرخە، کلابە، کلانە.

ع: حَلّالَة.

وینە ← پارەلکەر

دەزىك ياو

ك: يارب. [دەزورى دوعا پىداخوئىراوى بەرامبەرى «تا».]

ف: رشتەى تىپ.

ع: سِمَط، سَبّاط، خَيْطُ الْحُمَى.

دەزىگىر

ك: دەسگىر. [دەزگىرە (پەرزىدەك كە مەنەھەلى لەسەر ناگر پىن

دادەگىر).]

ف: دىستگىرە. (كەنەھەى كە با آن دىگ از سر

آتش بردارند.)

ع: جِعال، جَعَالَة.

دەزىگىر ← دەسگىر

دەزىران

ك: ناربىياگ. [دەسگىران (خوازىنىكەر، خوازىنىكراو)]

ف: نامزد، دىست سوزە.

ع: خَطَب، (خاطب، مَخْطُوبَة)

دەزىران بازى

[ك: رابواردن لەگەڵ دەزگىراندا.]

ف: نامزد بازى.

ع: مُناغاة، مُعاشَقَة.

دەس

ك: چەچ، چەپۆلە. [دەست، چەچە]

ف: دىست، پنجه.

ع: كَف، يَد.

دەس

ك: بال. [دەست (لە سەرىنەجەرە تا سەرشان).]

ف: دىست، كَبَك، كَنگ، (از سر انگشتان تا سر

دوش)

ع: يَد، جارحَة.

وینە ← بان

دەس

ك: نوگە، چەل. [يەك دەست يارى. (جارتىكى كايە).]

ف: دىست. (دىست بازى)

ع: ثَوْبَةٌ، لُغْبَةٌ، خَصْلٌ، دَسْتٌ.

دهس

[ك: قات، جلویه رگی تهوار (وهك: دهستی جلویه رگ).]

ف: دست، (لباس مثلاً).

ع: دَسْتٌ.

دهس

[ك: دهست، تهوار، بی‌كه موکورتی (وهك: یهك دهس

خانوا).]

ف: دست، (خانه مثلاً).

ع: قِسْمَةٌ، باب.

دهس

ك: جوز، چشن، [شِتو]

ف: دس، دست، جور، مانند.

ع: دَسْتٌ، مِثْلٌ، شَبِيهٌ، نَظِيرٌ.

دهسا

ك: دهیسا، دهی، زوکه، سادی، [خیراکه]؛ وشه

دندهانه، هروها، جاکه رایه]

ف: كُنْ، بَكُنْ، زودباش، د!

ع: اِفْعَلْ، عَجَلْ، اِسْرَعْ، ف.

دهس ناخر

ك: ناخردهس، [کایه کوتایی، (دواین کایه قومار).]

ف: دست پسین، پسین دست، دست آخر.

(آخرین دست قمار).

ع: دَسْتُ الْخَصْلِ، آخر الأمر.

دهسادی

ك: دهیسا، زوکه، [خیراکه]؛ وشه دندهانه]

ف: زودباش!

ع: اِفْعَلْ، عَجَلْ، اِسْرَعْ، سارع، بادِرًا

دهسادهی

ك: دهیسا، [خیراکه]

ف: زودباش!

ع: غَیْدًا، اِسْرَعْ

دهسارهت

ك: چهپه لکاری، [مامه‌له‌ی پر له گزیکاری (کاسی له

رنگه‌ی ناروا).]

ف: تیواز، (اکتساب از راه ناپسند)

ع: دَسَارَةٌ.

دهسازو

ك: رام، گورز، [دهسه‌من (بهرام‌بدری «سرگ»)].

ف: رام، گرویده، دست آموز، دست‌زده، (ضد

«سرگ»)

ع: مَیْدِي، يَدَوِي، مُطِيعٌ، أَمِينٌ.

دهسازو

ك: خوش، ده‌خوش، [دهسپاهینراو]

ف: دَسْتِ خوش، دَسْتِ خویش، دَسْتِ مال.

ع: دَوَسٌ، دَعَسٌ، مَدَوَسٌ، مَدْعُوَسٌ.

دهسگر

ك: چارکه، ناگرگیر، [دهسه‌چله‌ی ناگر].]

ف: قُروزینه، افروزنه، آتش‌گیره، آتش‌افروزنه.

ع: وَقَادٌ، وَقِيدٌ، وَقُودٌ، ثَقُوبٌ، ثِقَابٌ، سَجُورٌ، شَبُوبٌ،

شِبَابٌ، سَعُورٌ، مِسْعَارٌ، ارْتَّةٌ، وَقَشٌ، وَقَصٌ، حَصَبٌ،

ضِرَامٌ، حُرَاقَةٌ.

دهسان

ك: دهسگل، [دهستگل (کوی ناپیتوانه‌ی «دهس»)].

ف: دستان، (جمع دست، برخلاف قیاس)

ع: أَيْدِي، أَيْدِي.

دهسان

ك: راز، سه‌گزه‌شت، [داستان، به‌سه‌رهات]

ف: داستان، سرگذشت.

ع: قِصَّةٌ، حِكَايَةٌ.

دهساندهس

ك: به‌رانبر، نه‌زیک، [رووبه‌رو، نزیك (وهك: دوو دئی

دهساندهس).]

ف: برابر، نزدیک، (دو قریه مثلاً).

ع: تَجاہ، قَريب.

## دهساوان

ک: دہسہ. [دہسوانہ، دہسکاونگ، دہسوانہی نارنگ.]

ف: دستہ، دست ھاوَن، دست ھوتنگ.

ع: فھر، جَدَلَة، مَدَقَة، مِسْحَقَة، سِلَالِيَة.

## دهساودهس

ک: دہسوادہس، دہسپہدہس. [دہستاردہست لہ گہردا.]

ف: دست بہ دست.

ع: يَدَا يَبَد، مَدَاوَلَة.

## دهساويز

ک: گہزہک، بيانک، بَوَن، بوته. [بيانو]

ف: دست آويز، بھانہ.

ع: وَسِيلَة، واسِطَة، ثَرِيْعَة.

## دهساويز

ک: سمرقات، دہستہ رتھانہ. [دياری]

ف: بَلُک، اَرْمَغَان، يَرْمَغَان، دست موزہ،

دست آويز، راھوارہ، راھ آوَرَد، سوغات.

ع: عَرَاضَة، ثُحْفَة، مَدِيَّة.

## دهساويز

ک: گلگويز، ھلہت. [پہلامار، ھيرش (رہک) چہ پوکاني

تہسپ.]

ف: دست انداز، جست وخيز. (دست انداختن

اسپ مثلاً.)

ع: حَمَلَة، وَثُوب، جَوْدَة.

## دهساويز

ک: دہسپہرژ، وچان، روت، پەردژ، فرسەت، دہسپەس.

[دەرفەت، ھەل]

ف: رُستى، دُست رُس، پُرسەت.

ع: نُھزَة، مَجَال، فُرْزَة، فُرْصَة.

## دهسباد

ک: دہسبار، مال بہ فېر دەر]

ف: دست باد، باد دست، ھرزہ پوچ.

ع: خَضِرَم، مُسْرِف، مُتَلِف، مُؤَدَّر، مُبَدَّر، تَبْدَار.

بَدَال، خَرَاج، وَهَاب، عَيْثَان.

## دهسبازی

ک: دہسہ خلافتی. [عیشق بازی لہ رنگہی دہستہرہ.]

ف: دست بازی.

ع: تَجْمِيش، مُنَاغَا، مُعَاشَقَة.

## دهس باندهس

ک: بالادہس، باندہس. [گہرہتر، بہ ھيتر]

ف: دست بالای دست، بالادست.

ع: يَدَ فَوْقَ الْاَيْدِي.

## دهس بان دہس نيان

ک: دامان، دامگی، بيچارہ بون، دہسپاچہ بون.

[بی ھيتر، دہسرسیانی]

ف: دست روی دست نہادن، دست بالای دست

گذاشتن، دست پاچہ شدن، بيچارہ شدن،

نرماندن، بيچارگی.

ع: عَجَز، بَهْت، تَحِيْر.

## دهسپر

ک: دروژن، چاپاز. [گزیکار، فریودہر]

ف: دست پُر، دروغ گو، چاپ باز، فریب باز.

ع: مُحِيل، خَادِع، حَيَال، خَدَاع، خُتَال، كَذَاب.

## دهس پريك

[ک: دہسپراو]

ف: دست پُریدہ.

ع: اَجْذَم.

## دهس پويزدن

ک: دہس پريدن، دہس پوکيشان. [دہست بو دريژ کردن.]

ف: دست دراز کردن، دست يازيدن، يازيدن.

ع: مَدَّ الْيَدَ، تَطَاوَل.

## دهسبه جي

ک: دہمردہس، فرز، فرزند. [ھەر نيتسا]

ف: دردم.

ع: فوراً، سریعاً.

د د سیه د د س

ک: نه‌خت. [به‌دهستی، نه‌غد به نه‌غد.]

ف: دست‌به‌دست، پیش‌دست.

ع: نقداً، یداً پید، ناجزاً بناجر، عاجلاً بعاجل.

د د سیه د د س

ک: د سارودس، د سوادس. [د سارودست له گه‌ردا.]

ف: دست‌به‌دست.

ع: یداً پید، مداوټه.

د د س به د سادان

ک: چه‌له‌لیدن، دست به یه‌کدا کوتان.

ف: بشلیدن، پشلیدن، دست‌بر‌دست‌زدن.

ع: تصفیق، تصفیح.

د د س به رزه‌و‌کردن

ک: دست‌ه‌ل‌پین.

ف: دست‌بر‌آوردن، دست‌بلند‌کردن.

ع: ضیاع.

د د س به ستنه‌له‌خته

ک: دست و گه‌ردن پټ‌کوره به‌ستنه‌وه به هزی ته‌خته‌یه‌کی

تاییه‌توره.

ف: دست‌بستن.

ع: کتف.

د د س به سینه

ک: له خزمه‌ت‌دا‌بورن، ریز‌نواندن.

ف: دست‌به‌سینه.

ع: کفر، تکفیر، تکتف، قلنسټه، مقلنسټس، مقلنسټسټا.

د د س به سینه‌وه‌نیان

ک: پال‌پتو‌نان و ده‌کردن.

ف: دست‌بر‌سینه‌زدن.

ع: دکظ، دقم، دکم، دفر، صکف، اصفا‌ح.

د د سیه

ک: که‌له‌بچه (د سبه‌نی تار‌انکاران.)

ف: دست‌بند. (دست‌بند بزه‌کاران)

ع: صفاد.

د د سیه نـ د سبتنسک

د د سیه نـ د سب

ک: د سبه‌ن. [پشبه‌ندی نه‌سپ.]

ف: شکل، شکیل، چدار.

ع: قید.

د د سبتنسک

ک: د سبتنسک، د سبه‌ن، بازن، بازنه، مرچه‌وانه

ف: دست‌بند، دستینه، دست‌وانه، آنگو.

ع: خضض، یاروق، دملج، دملوج، دملج، عضاد،

قفاز، وقف، قلب، ساعده، آلید.

وینه

د د سبک

ک: پاریزگار. [له گونا‌ه به دور.]

ف: دست‌پاک، پرهیزگار.

ع: مُتقی.

د د س پروان

ک: [دست به یه‌کدا هیتان به گوشاره‌وه.]

ف: دست‌به‌هم‌مالیدن، دست‌به‌دست‌مالیدن.

ع: فتح.

د د سپه‌رؤ

ک: په‌ردؤ، وچان، ه‌ر‌پ‌ت، د‌س‌ر‌س، فرس‌ت. [د‌ه‌ر‌ف‌ت]

ف: دست‌رس، پُرس‌ت، رُستټی.

ع: نُه‌زه، ق‌را‌غه، م‌جال، ق‌ر‌ص‌ه، ق‌ر‌زه.

د د س په‌ید‌ا‌کردن

ک: د‌س‌ر‌وین. [خستنه‌زیده‌ل‌ات، دست به‌س‌را چورن]

ف: دست‌یافتن، دست‌پیدا‌کردن، توانا شدن.

ع: ق‌د‌ره، س‌ل‌ط‌ه، ا‌س‌ت‌ی‌ل‌اء، س‌ی‌ط‌ره، ا‌س‌ط‌اع‌ه.

د د س پیا‌نیان

ک: ... شیلان. گوشان. د‌س‌پ‌یه‌رو‌ژن. [د‌س‌ت‌پ‌یدا‌نان]

ف: فشردن.

ع: جَس، غَمَز، كَبَس، ضَغَط، هَز، هَزَم.

دهس پياهاوردن

ك: دهس پيدا هيتان

ف: بَر ماس، پَر واس، بَر مَج، دست مالیدن،

بَپسودن، بَر ماسیدن، پَر واسیدن، بَر مجیدن،

بَر مجیدن.

ع: مَس، اَمَس، مَسَح، مَسِي، تَمَسِيد.

دهس پيچك

ك: گَپچَه لى. [گولته يه ك خورى كه خورى پيس له دستى

دها لى تيت.]

ف: دست پيچه. (يك حلقه پشم كه پشم ريس

دور مچ دست مى پيچد.)

ع: عَمِيَّة، ضَرْبِيَّة، جَحْشَة.

دهس پيكردن

ك: سر هتا دامه زاندين.

ف: رَحْش، رَحْشِيدن، آغا زِيدن، آغا ز كُردن.

ع: شَرْوع، اِبْتِدَاء، اِفْتِتَاح.

دهس پيهوژدين

ك: دهس پيانان. [دهس پيدانان. گوشين]

ف: دست زدن، فشردن.

ع: غَمَز.

دهس پيهو نيان

ك: دهركردن، ره كردن. [دور كردنه وه]

ف: رد كردن، گريزاندين.

ع: دَفَع، دَفَر، وَهَز، وَهَص، مَفْع، مَفَرَد.

دهس تو له بان سه ري!

ك: نانه كى تو بكه و پته كوشى نهویش! (واته: به شه كى

تو بهویش بيريت!)

ف: دست تو بر سرش! (يعنى: نصيب تو

نصيب او هم شود!)

ع: أَصَابَهُ اللهُ مَا أَصَابَكَ!

دهس تو پيل نيان

ك: دهس خستنه سر ته ويل بو باشت بينين.

ف: دست پيشانى گذاشتن.

ع: اِسْتِكْفَاف.

دهس ته ري قانه

ك: دهس ويز، سه رقاق. [ديارى]

ف: دست موزه، دست آويز، بَلَك، اَرْمَنان،

يَرْمَنان، راهواره، راه آورد، سوغات.

ع: عُرَاضَة، ثُحْفَة، هَدِيَّة.

دهس ته نك

ك: دهس ته نك، دهس خالى. [دهس كورت، نه دار]

ف: تهى دست.

ع: فَقِير، مُسْكِين، صِفَرُ الْكُف.

دهس ته نك - دهس ته نك

دهس ته نكى

ك: دهس ته نكى. [دهس كورتى، نه دارى]

ف: تنگ دستى، تهى دستى، پريشانى.

ع: فَقْر، ضَيْقَة، مُسْكَنَة.

دهس جه م

ك: گشت، تيكرا، روه دم. [همه مو، سه رهم]

ف: همگان، همگى، همه با هم.

ع: كَلَّا، جَمْعاً، جَمِيعاً، أَجْمَعِينَ.

دهس جه سچى

ك: دهس دوس، فرز، زور. [دهس جهى، گورج، خيرا]

ف: دردم، بى درنگ، زود، باشتاب.

ع: فَوْراً، سَرِيعاً، عَاجِلاً.

دهس چه پهل

ك: دهس گن، دز. [دهس پيس، نانه مير]

ف: دست گند، دزد.

ع: مَدَاشُ الْيَدِ، سَارِق، لُصّ، لُصْت، شَيْص، سَال،

مِطْل، مِطْلَص، اَطْلَس، عُمُوط، سِنِمَار، خَائِن.

## دهس خالی

ك: دمه‌تنگ، دمه‌تنگ. [دهس‌گورت، نه‌دار]

ف: تهی دست، تنگ دست.

ع: صِفَرُ الْكَفِّ، فقیر، مسکین.

## دهس خالی بوون

ك: ناسوده‌بوون، قورتاربوون، دهس‌قورتاربوون. [لیب‌رونه‌ره، له‌کۆن کردنه‌ره]

ف: آسوده‌شدن، رستگارشدن، شگالیدن.

ع: فراغة، فراغ، خلاص، استراحة.

## دهس خالی بوون - دهسته‌نگی

## دهسته‌نگی

ك: دهستویس، دهس‌سرشت. [به‌دهست‌نوسار]

ف: دهستینه، پروانچه، دست‌خط، نامه.

ع: مَكْتُوب، مَكْتُوبُ الْيَدِ، خط‌الید.

## دهسخه‌ره

ك: خه‌ره، فریفته، فریبیگ، چاره‌نوار، ته‌مادار. [چاره‌وران]

بوون، ته‌مایه‌ره بوون، فریودار]

ف: بَرَمَر، بیوس، چشم‌دار.

ع: مُتَقَطِّر، مُقَرَّب، مُقَرَّب، مُغَرَّب، مغرور

## دهسخه‌وش

ك: ده‌ساز، ژاکیاگ. [دهس‌پیا‌هین‌راو، ژاکاو]

ف: دست‌خوش، دست‌مال، پژمرده.

ع: مَدْعُوس، مدوس.

## دهسخه‌وش

ك: ناه‌رین، دهس‌م‌ریزا. [دهس‌غوش، بژیت]

ف: دست‌خوش، آفرین، دست‌م‌ریزا!

ع: أَحْسَنَتْ، مَرَحِي!

## دهسخه‌شانه

ك: دهس‌م‌ریزانه. [شرینی و پاداشتی دهس‌ه‌نگینی]

ف: دست‌خوش‌شانه، دست‌م‌ریزادانه. دست‌م‌زد.

ع: صِلَّة، جائِزَة.

## دهس‌دار

ك: توانا، دهس‌پریگ، دهس‌دریژ. [دهسه‌لات‌دار، دهس‌پویش‌تو]

[به‌رام‌په‌ری «بی‌دهست»]

ف: بادست، توانا. [ضد بی‌دست]

ع: مُقْتَدِر، مُسَلِّط، سُلْطَان، ذُو يَد، ذُو نُفُوز، طَوِيلُ الْبَاع، مُتَقَفِّذ.

## دهس داشتن

ك: دهس‌داش‌سوزین، دهس‌ه‌ل‌گرتن. [لینگه‌ران. هیوا‌پراو]

بوون.]

ف: دست‌شستن، دست‌کشیدن، دست‌برد‌داشتن.

نامیدشدن.

ع: تَرَكَ، وَدَعَ، صَرَفَ نَظْرَ، يَاسَ.

## دهس‌داش‌سوزین - دهس داشتن

## دهس‌دان

[ك: ته‌وقه‌کردن، دهس‌خسته‌ناو دهس.]

ف: دست‌دادن.

ع: تَصَافَحَ، تَصَافَقَ، مُصَافَحَه، مُصَافَقَه. بَيْعَة.

## دهس‌دان

ك: فراهه‌م‌هاتن. [سازبوون، بزلوان]

ف: دست‌دادن، آماده‌شدن، فراهه‌آمدن.

ع: قَبَسَ، امكان، وجود.

## دهس‌داهیشتن

ك: دهس‌دریژه‌و‌کردن. [دهست‌بو‌شو‌کردنه‌ره]

ف: دست‌دراز‌کردن.

ع: مَدَّ الْيَدَ، اِهْوَأَ الْيَدَ.

## دهس‌دریژه

[ك: كه‌سی كه دهستی له دهستی مروقی ناسایی دریژه‌ره.]

ف: دراز‌دست.

ع: طَوِيلُ الْيَدِ.

## دهس‌دریژه‌و‌کردن - دهس‌داهیشتن

## دهس‌دریژی

ك: دهسته‌ننازی، ستم. [جه‌ور، ناهه‌قی]

ف: دست‌درازی، دراز‌دستی، ستم.

ع: تَطَاوُلٌ، تَعْدِي، تَجَاوُزٌ، ظُلْمٌ.

### دهسروپيگ

ل: دهسدریژ، توانا. [دهس رویشتر، به دهسه‌تات]

ف: بادست، توانا.

ع: مُسْلَطٌ، مُتَقَدِّدٌ، مُقْتَدِرٌ، ذُو يَدٍ، طَوِيلُ الْبَاعِ.

### دهسروپین

ل: له دهس هاتن، توانین. [دهست رویشتن، دهسه‌تاداری]

ف: دست‌رفتن، از دست‌برآمدن، توانستن،

توانایی، بادستی.

ع: سُلْطَةٌ، سَيِّطَرَةٌ، قُدْرَةٌ.

### دهسره‌س

ل: پهره‌ژ، دهسپهره‌ژ، دهس‌یار، توانایی. [دهرفه‌ت، بوکران]

ف: رُستی، دُست‌رُس، توانایی.

ع: فُرْصَةٌ، فُرَاغَةٌ، مَجَالٌ، قُدْرَةٌ.

### دهسره‌ش

ل: به ده‌دس. [دهس قونجار، که‌سی که خیری له دهست

نایبته‌ره.]

ف: سیاه‌دست، سیه‌دست، سیاه‌کاسه.

ع: سَيِّءُ الْيَدِ، مُمَسِّكٌ، دُونٌ، خَسِيسٌ.

### دهسریژ

ل: شِتْلَک، تیرباران. [گولله‌باران]

ف: شلیک، شنلیک، تیرباران.

ع: نَضْحٌ، وَبْلٌ، اِمطارٌ، وابل.

### دهسره‌ن

ل: دهسه‌لبه‌س، دهسی. [دهسکرد]

ف: دستی، ساختگی.

ع: جَعَلِي، صِنَاعِي، مَصْنُوعِي.

### دهس‌فروش

ل: ورده‌فروش، به‌خه‌فروش. [ورده‌واله‌فروش]

ف: دست‌فروش، خورده‌فروش، بفل‌فروش،

دوره‌گرد.

ع: دَوَّارٌ، خُرْدَجِي.

### دهس‌فروش

[ل: ده‌تال]

ف: داسار، داستار، دست‌فروش.

ع: سِمَسار، دَنَالٌ، مُقَاضِمٌ.

### دهس‌قووجیلک

ل: رژد، دهس‌شک. [دهس‌قونجار، چه‌کل]

ف: رژد، دست‌خُشک.

ع: مُمَسِّكٌ، مَقْفَلُ الْيَدَيْنِ.

### دهسقه‌روژ

ل: دهسوام، دهسه‌وام، واره، دهسه‌واره. [دهسته‌واو]

ف: سَفْتَه، دُستی، دُست‌وام.

ع: يَدَا يَبْدٍ.

### دهسک

ل: دهسه. [چه‌پک]

ف: دسته.

ع: قَبْضَةٌ.

### دهسک-دهزگ

### دهسکاری

[ل: به دهست کار تیدا کردن. کاری دهست.]

ف: دستکاری، دستکار.

ع: اِصْلَاحٌ، تَرْمِيمٌ، تَصَرُّفٌ، صَنْعَةُ الْيَدِ.

### دهس‌کوتانن

ل: له‌په‌کوتن. [دهست‌ماشاندن]

ف: دست‌گرداندن.

ع: تَعْيِیْثٌ.

### دهسکه

ل: دهسک، دهسه، چه‌پکه. [دهسته، چه‌پک (وهک):

چه‌پکه‌گول.]

ف: دسته. (کُلْ مثلاً.)

ع: قَبْضَةٌ، حُزْمَةٌ.

وینه‌ی‌ه‌به

### دهسککش

ل: دهویت، ماشکس، کوسکس، کوزکس، جاکس.

[گبراد، بی نامروس]

ف: بیار، دستکش، کسکش، جاکش.

ع: قواد، دلال، دیوٹ.

**دهس کفتن**

ل: دهس هاتن. [په پاکردن، دهست کهوتن]

ف: دست افتادن، دست آمدن.

ع: امکان، ئیسر.

**دهس کهله که نیان**

[ل: دهست خستنه سر خالیگه.]

ف: دست تهیگاه گذاشتن.

ع: تَخْصُر.

**دهس کم**

ل: لای کم، [لای کم، هیچ نه بیت.]

ف: دست کم.

ع: أَقْلًا.

**دهسکه نه**

ل: چه پکه نه. [دریینه و رینه روی گیا به دست.]

ف: دست کنند.

ع: اِجْتِرَاز.

**دهسکش**

ل: رینما، رانما. [چاراساخ، ریشاندن]

ف: دستکش، راهنما.

ع: قائد، هادی، شص.

**دهسکش**

ل: دهسوانه. [لپک، پوشاکی دهست.]

ف: دستکش.

ع: كُفوف، قُفَار. [قُفَارِین]

وینه

**دهسکشان**

ل: دهس هلگرتن. [رازه تیان، دهسبه داربون]

ف: دست کشیدن، دست برداشتن.

ع: ثرك، وَدَع، صَرْفُ النَّظَر.

**دهسکش چهرم**

ل: باله. [باله، دهسکش رار.]

ف: بهله، نکاب، دستکش شکاری.

ع: خْتَاع.

وینه-باله

**دهسکا**

ل: دهزگا. [میزی بردهستی پیشه سازان.]

ف: دستگاه.

ع: مَعْمَل، طَاوَلَة.

**دهسکا**

ل: دهزگا. [نامازی کارله سهرداکردنی پیشه ساز. (وهک:

کوته روی بردهستی پینه چی.)]

ف: دستگاه، کُنده. (کندهی کفشگران مثلاً.)

ع: جَبَاة، قَبْزوم.

وینه/وینه-سته

**دهسکا**

ل: دهس، عمارت. [خانویه روی گهره و خوش]

ف: دست، ساختمان.

ع: اَرْج.

**دهسکا**

ل: دارودهسه. [دهسویونه]

ف: دستگاه، برنسان.

ع: اَتْبَاع، مَن تَبِع. جَمْعِيَّة، شَوْكَة.

**دهسگای ناواز**

[ل: سنوکه نارازه، گرامافون. تله فون]

ف: دستگاه آواز.

ع: تَلْفُون، گرامافون.

**دهسگای تن**

ل: ده چاوکی دل. [دهزگای لهش به بوچورنی پینشیان، ده

چاوگی زانین. (بینین، بیستن، بوکردن، چهشتن، لیتدان،

گومانبهر، خدیالکهر، دهسکاریکهر، پاریزهر، ههستی



هاوېه ش[

ف: دستگاه پيکر، ده چشمه‌ی دانایی.

ع: الْقَوَى الْعَشْرَة. (سَامِعَة بَاصِرَة، لَامِسَة، ذَائِقَة، شَامَة، وَاهِمَة، مُتَخَيِّلَة، مُتَصَرِّفَة، حَافِظَة، حَسَن مُشْتَرَك.)

دهسکای جولایی

[ک: مه کینه‌ی چنین.]

ف: دستگاه بافکاری.

ع: مَعْمَلُ النَّسِج.

دهسگرتن

ک: مه لهری، مه لهرین، چوپی. [دیلان]

ف: دست‌گرفتن، چوپی‌کشیدن، چوپی، پنزه.

ع: رَقَص، دَعَسَة.

دهسگرتن

ک: نابردن، دهسگیران. [دهزگیران، خوازیبتنی]

ف: دست‌بوسیدن، نامزدکردن، خواستگاری، کنقاله.

ع: خَطْبَة.

دهسگرتن

[ک: دستی به کتر گرتن] له‌سهر که‌مه‌ردا.]

ف: دست‌گرفتن. (دست‌همدیگر را گرفتن)

ع: مُخَاصَرَة.

دهسگورویی

ک: ده‌سگیری، کومه‌ک. [یاریده‌دان]

ف: دست‌گیری، کُمک، همراهی.

ع: إِعَاذَة.

دهسگوشاد

ک: ده‌سباد، ده‌سنددار، ده‌سواز. [ده‌سیلاو، به‌خشنده]

ف: دست‌باز، دست‌گشاد، بخشنده.

ع: سَخِي، بَاذِل، مُعْطِي.

دهسگردان

ک: ده‌سپه‌دهس. [ده‌ساده‌س له‌گه‌ردا.]

ف: دست‌گردان، دست‌به‌دست.

ع: دَوْلَة.

دهسگیر

ک: ده‌زگیر. [ده‌زگره]

ف: دست‌گیره.

ع: جَعَال، جَعَالَة.

دهسگیر

ک: هه‌واخوا، یاور. [یار‌مه‌تیدر]

ف: دستگیر، کمک، مددکار، یار، یاور.

ع: مُدَد، مُعِين، مُحِب.

دهسگیر

ک: ینگ‌یشنگ. [به‌ده‌ست‌هاتور، ور‌گیراو]

ف: دستگیر، دریافتی.

ع: عَائِد، تَسْلِيم، تَحْوِيل.

دهسگیران

ک: ده‌سگرتن، خوازمه‌نی. [خوازیبتنی]

ف: دست‌گرفتن، دست‌بوسی، نامزدی،

نامزدکردن، کنقاله، خواستگاری.

ع: خَطْبَة، اِسْتِنْوَاج.

دهسگیران

ک: ده‌زیران، ناربه‌رده. [ده‌زیران (خوازیبتیکه‌ر،

خوازیبتیکراو)]

ف: نامزد، دست‌سوزه.

ع: مَخْطُوبَة، خَاطِب.

دهسگیر هاده

[ک: ده‌سگیری رفیده‌ی نان پیته‌دان.]

ف: کَمَا. (دستگیر رفیده)

ع: ...

دهسگیری

ک: ده‌سگورویی، یاری، کومه‌ک. [یار‌مه‌تیدان به‌دراو.]

ف: دستگیری، کمک، یاری، همراهی.

ع: اِعاَنَة.

دهس لاخستن

ك: كه م فروتن، [لاخستن، تهرار و سوزی]

ف: كم فروختن.

ع: بَخْس.

دهس له بان سهر بوون

ك: هار و دره بوون، [دورچار بوون به بدلای خه لکی.]

ف: همدرد شدن.

ع: اَلْاَبْتِلَاءُ بِئَلِيَّةِ الْغَيْبِ.

دهس له گهردهن ← دهسه ملان

دهس لیدداشتن

ك: دهس داشتن، دهس كیشان، [لینگه ران، هیوا برار بوون]

ف: دست شستن، دست كشیدن، دست برداشتن.

ع: ثَرْك، وَدَع، صَرْفُ النَّظَرِ، اِنْكِسَارُ الْعَزْمِ، هَنْح.

دهس لیدان

ك: دهسپاهار ورن، [دهسپاهیتان]

ف: پَسودن، پَسودن، پَسودن، پَساویدن،

دست زدن، دست مالیدن، بَرْمَج، بَرْماس، پَرواس.

ع: لَمَس، مَس، جَس، طَمَع، غَمَز، غَبَط.

دهس لیدریگ

ك: دهسپاهاریگ، [دهسپاهیتنار]

ف: پَسوده، پَسوده، پَسوده، پَساویده،

دست زده، دست مالیده.

ع: مَلْمُوس، مَمْسُوس، مَجْسُوس، مَطْمُوث، مَقْمُوز،

مَقْبُوط.

دهس لیکیشان

ك: دهس كیشان، [وازهیتان، دهسپه دار بوون]

ف: دست كشیدن، دست برداشتن.

ع: ثَرْك، وَدَع، اِمْتِنَاع.

دهس لیقه لگرتن

ك: دهس هه لگرتن، دهس لیکشان، وازهپهاردن، [لینگه ران،

وازهیتان]

ف: دست برداشستن، دست كشیدن،

دست بازداشتن.

ع: ثَرْك، وَدَع، صَرْفُ النَّظَرِ، اِنْكِسَارُ الْعَزْمِ، اِعْرَاض.

دهس ماچ کردن

ك: دهس گرتن، ناوردن، شیرینی خواردن، [شیرینی خورزان،

سهرگرتنی خوازیتنی]

ف: گنغاله، دست بوسیدن، نامزدی.

ع: خَطْبَة.

دهس ماشانن

ك: دهس گهرانن، له په کوتی، [دهسته کوتاه به دهست بوش

گهران.]

ف: بَرْنَج، بَرْنَجیدن، دست گرداندن.

ع: مَلَش، تَعْيِث، تَجَسُّس، فَحَص، تَقْطُص، فَتَش.

دهس مال

ك: دهسپا کهر کهر، روپا کهر کهر، [دهسته سپ]

ف: دستمال، رومال، روپاک، دَرَك، دَرَك،

دستارچه، مَنَدیل.

ع: مَنَشَقَة، مَشُوشَة، عِصَابَة، مَنَدَل، مَنَدیل.

دهس مال سرکهیی

ك: سرکهیی، [جزیره دهسمالیکی هوریشمی رهه] که ژنان

دهیده به سهریاند.]

ف: شاره، کلاغی، (کلاغی ابریشمی سیاه)

ع: عِصَابَة.

ویننه ← پوپچرمگ &lt;۱&gt;

دهس مال شه رهه

ك: په نام، دهه هه لهس، [دهم هه لپیچ]

ف: نههن بندن، بینی بند.

ع: لَغَم، لَغَام، لِثَام، لَاثِم.

ویننه

دهس مال گهردن

ك: گهر دهبهس، [ملپیچ]

ف: گُردن بندن، (فُكُل)

ع: مِشَلَّة.

**ده‌سمايه**

ك: سه‌رمایه، مایه. [ده‌زمایه]

ف: آمُرغ، مایه، سرمایه، دست‌مایه.

ع: بِضَاعَة، رَأْسُ الْعَمَال.

**ده‌سوز**

ك: مز، مزه. [كری، مه‌قدس]

ف: دست‌مُزد، مُزد.

ع: أَجْرَة، أَجْر، حَقُّ الْيَد.

**ده‌سهریز**

ك: ده‌سغوش، نافه‌رین. [بریتا، ده‌سغوش!]

ف: دست‌میریز، دست‌میریزا، دست‌خوش!

**آفرین!**

ع: لَا سَلَال، لَا شَلَّتْ يَدَاك، أَحْسَنْتَا

**ده‌سهریزانه**

ك: ده‌سغوشانه. [پاداشی ده‌سپه‌نگینی.]

ف: دست‌خوشانه، دست‌میریزانه.

ع: هَبْلَة، جَائِزَة.

**ده‌سفنشان**

[ك: دیاری‌کراو، داتراو، دروست‌کراو]

ف: دست‌نشان، دست‌نشاند.

ع: مَنصُوب، مَنعِج، مَنبِيعَة، مَصْنُوع.

**ده‌س‌نوا**

ك: خوتوان، خوتونی. [خو به زل‌نیشان‌دان، هیزده‌رپرین]

ف: دست‌نمودن، خودنمایی، توانایی‌نشان‌دادن.

ع: تَخَاهَر، اِظْهَارُ الْقُدْرَة، اِظْهَارُ الْيَد.

**ده‌سنویژ**

ك: ده‌سودیم. [ده‌زنویژ]

ف: دست‌نماز، آب‌دست.

ع: وَضُوء.

**ده‌سنویس**

ك: ده‌س‌سشت، ده‌سخت. [به ده‌س‌نوسراو.]

ف: دَسْتِیْنَه، دَسْت‌خَت.

ع: مَكْتُوب، كِتَاب، رَقِیْمَة، خَط.

**ده‌سینه‌خوارنگ**

ك: مَوَر، مَوَرَنه‌شکیاگ. [نَه‌ژاکار، دوق‌نَه‌شکار،

ده‌س‌تینه‌دراو]

ف: درست، دست‌نخورده، مَهر‌ناشکافته.

ع: بِكْر، سَالِم، كَامِل، صَحِیح.

**ده‌س‌نه‌زهر**

ك: ده‌س‌یه‌سینه. [ده‌س‌نه‌زهر، له‌خزمه‌ت‌دابوین، ریز‌نواندن]

ف: دست‌به‌سینه.

ع: تَكْتَف، مُتَكَتِف.

**ده‌س‌نیانه‌که‌له‌که**

[ك: ده‌س‌خستنه‌سر‌خالیگه.]

ف: دست‌تهیگاه‌گذاشتن.

ع: تَخْصُر.

**ده‌س‌واده‌س**

ك: ده‌س‌وده‌س. [ده‌س‌به‌ده‌س. ده‌س‌وده‌س‌له‌گه‌پدا.]

ف: دست‌ادست، دست‌به‌دست.

ع: يَدَا يَبْد.

**ده‌س‌واز**

ك: ده‌س‌گوشاد. [ده‌س‌لار، دلارا]

ف: دست‌باز، دست‌گشاد.

ع: سَخِي، بَاذِل، جَوَاد، كَرِیم، أَفَق، غَيْدَاق، كَوْش،

مُعْطِي.

**ده‌س‌واگرد**

ك: به‌له، زو. [خیرا]

ف: شتاب، زود، چسپان.

ع: سُرْعَة، عَجَلَة، مُبَادَرَة، سُرَاعَة.

**ده‌س‌وام**

[ك: ده‌سته‌وار، ده‌ستیوار]

ف: دست‌وام.

ع: قَرْض، قِرَاض، ضِمَار.

## ده سوانه

ل: د سمرانه. د سگیش. [لگه ی مردو شتن. هره رها:

له پک، پوتشاکي دست.]

ف: دستوانه. دستکش.

ع: لیفه، عصایه. قفازة.

## ده سويرد

ل: قوچاخی، زرنګی. [چالاکي]

ف: دست بُرد، چاپکي، زرنګي، چاپک دستي.

ع: جریرة، جلادة، سرعة، فعالیت.

## ده سويردار

ل: قوچاخ، زرنګ. [چالاک]

ف: چاپک، زرنګ، چاپک دست، بادست بُرد.

ع: جلید، مُسرع، بادر، فَعَال.

## ده سويا

ل: وابسه، د سوره سه. [د سويته وند]

ف: بسته، وابسته، بستگان، دست ويا.

ع: أَتْبَاع، مَخْسُوبِينَ (جرامين)، مُتَعَلِّقِينَ.

## ده سويا

ل: ته لريا، ته لاش، هر لډان. [ته قالا، کوش]

ف: دست ويا، تلاش، کوشش.

ع: سعي، جهد، اقدام، تهينة.

## ده سويا به ستن

ل: کته دن. [د دست و پي به يه کوه گريځان.]

ف: کتن.

ع: قَطْع، قَس.

## ده سويا کوم کردن

ل: د سپاچه برون، هرولې وون. [په شوکان،

سرليتي کچون]

ف: پَلْمَس، پَلْمَسه، پَلْمَسيدن، د سپاچه شدن،

دست ويا گم کردن.

ع: دَمَشَة، اِضْطِرَاب، اِنْزِعَاج، اِرْتِخَاش، تَهَوُّك،

تَبَرُّم.

## ده سويه بنجه دان

ل: د سمرشتاق. [توره کردن (له سهرتای زوړانبا زيدا).]

ف: دست و پنجه دادن، دست گشتي دادن.

(مقدمه ی کشتي گيري)

ع: تَصَافَح.

## ده سويه پيمان

ل: د سويته ون، د س دوسي. [په پيمان بستن]

ف: دست پيمان، دست پيوند، دست دوستي،

پيمان.

ع: مُعَاهَدَة، اِتِّحَاد، دَسْتِ پیمان، عَقْدُ اَلْاِتِّحَاد

## ده سويه يوهن - ده سويه پيمان

## ده سولدار

ل: د سوله دار، د سگوشاد. [د سبار، دلارا]

ف: راد، بخشنده، بادهش.

ع: سَخِي، بَذَال، بَذُول، بَذَال، جَوَاد، جَوَاد، كَرِيم،

كُوْش، أَفْق، غَيْدَاق.

## ده سولواز

ل: د سگوشاد. [د سبار، دلارا]

ف: دست باز، دست گشاد.

ع: بَذَال، جَوَاد، مُعْطِي، سَخِي.

## ده سوده هنه

ل: په خشش. [د سگړي، دلوايي]

ف: پخشش، دهش.

ع: بَذَل، عَطَاء، كَرَم.

## ده سوشك

ل: رژه، نه گريس. [چروك]

ف: رژه، رس.

ع: بَرَم، مُمَسِّك، لَيْم، بَخِيل.

## ده سوه لسم

ل: خد، نروين. [د سوغه ت]

ف: خت، نوشتن.

ع: خَطَّ، زَبَر، كِتَابَة.

## دهسوكار

ك: كار. [دهستكار، كاري دهست]

ف: دستكار، كار.

ع: عمل، صنعة.

## دهسوكار

ك: دروسكهمده. [دروست كراو]

ف: دستكار، درستشده، ساخته.

ع: معمول.

## دهسومشتاق

ك: دهسومشتدان، دهسوپهغه. [توقه كردن (له سهرهتاي زورانبازيدا).]

ف: دست كشتي. (در مقدمه‌ي كشتي)

ع: ...

## دهسور

ك: ياسا، بار، قانون. [دهستور، ريوشوين]

ف: دستور، خواره، ياسا.

ع: رسم، معمول، قانون، قاعدة، رويّة. اصطلاح، دستور.

## دهسور

ك: بار. [مژلت، روخست]

ف: دستور، لهي، بار.

ع: اذن، اجازه، رخصّة.

## دهسور

ك: نيماله. [نامرازي دهرمان كرده ريغوله.]

ف: مينا، اماله، شيشه‌ي اماله.

ع: محققة.

وينه

## دهسور

ك: نيماله. [دهرمان كرده ريغوله له كومهده.]

ف: اماله.

ع: حققة.

## دهسه

ك: مشته. [دهسته، دهسك، چينگاي دهست له نامرازدا.]

ف: دسته، مُشته.

ع: قَبْضَه، مَقْبِض، مَقْبِض، نِصَاب، رَائِد، قَعْسَرِي، جَدَلَة، فَعَال.

وينه ← خنجر، چمقو، دهسار، تمور، بيلچه

## دهسه

ك: چدينه نفر. [دهسته، چند كهس.]

ف: دسته، چند نفر.

ع: قَلَّة، كُردوس، عِدَة، جَمْع، بَعْض.

## دهسه

ك: چهپه، چهپك. [بهسته، دهسته (و لك: دهسته گول،

دهسته كاغز).]

ف: دسته. (دسته گل، دسته كاغذ مثلاً.)

ع: قَبْضَة، يَد، جَثِيل، حُرْمَة، جُرْزَة، بَاقَة، رِزْمَة، وَزِيْمَة، ضِبَارَة، اضْبَارَة.

## دهسه

ك: دهستو، قوتلف. [دهسكي دهفر. (و لك: دهسي گوزه).]

ف: دسته. (دهسته‌ي كوزه مثلاً.)

ع: عُرْوَة.

وينه ← دهرمگوزنهو، مهلكني

## دهسه

ك: دارودهسه، يار، دوس. [دهسويتونه، لاينگر]

ف: دسته، يار، دوست، هواخواه.

ع: أَتْبَاع، لَفّ، صِنْف، حِزْب.

## دهسه

ك: بان يهك. [سر يهك خراو. (و لك: دهسه كردني كاغز).]

ف: دسته، باهم، روي هم. (دسته كردن كاغذ مثلاً.)

ع: نَظْم، تَرْتِيب، ضِبَارَة، اضْبَارَة.

## دهسهار

ك: هاره. [دهسار]

ف: آس، دست آس.

ع: فَيْلَخ، فُلَيْخ، جَارُوش، كَبْدَاء، مِلْطَاط، رُحَى الْيَد.  
وینه

## دهسهار

ك: هار د كې. [دهسار كردن (به دست هارین.)]

ف: دست آسیا. (با دست آسیا كردن)

ع: طَحْنُ الْيَد.

وینه هییه.

## دهس هاوردن

ك: په بیدار كړدن. [دهست خستن]

ف: دست آوردن، پیدا كړدن، فراهم كړدن.

ع: تحصيل، كَسْب، اِبراك.

## دهس هاورنه ريكه

ك: نه میشتن. [به رگری كردن]

ف: نگذاشتن، جلو گیری.

ع: مَنَع، مُمَانَعَة، نَهَى، عَوَق.

## دهسه برا

[ك: برادر]

ف: برادر خوانده، یار، دوست.

ع: صاحب، صَدِيق.

## دهسه بوخجه

[ك: پر تېسكې ژانده.]

ف: تُلَى، دسته بُقچه.

ع: سَقَط، نَمَط، مَثْبِتَة.

وینه

## دهسه به نې

[ك: دهسته ساز كړدن له دږې كه سيك يا كومه لټك.]

ف: دسته بندی.

ع: اِعْتِصَاب، اِثْفَاق، تَحْرُب، تَجْمُع.

## دهسه پاچه

ك: هورل، سهراسیمه. [په شوکار، سه رلیتیکچور]

ف: پَلَمَس، پَلَمَسه، هول، آسیمه، دست پاچه.

بی دست.

ع: مُضْطَرَب، مُسْتَعْجِل، مُتَحَيِّر، مُعْطَل.

## دهسه پاچه

ك: دهسه زړانی، ولنگه واز. [دهسته ونه ژنو، بی دهسه ژات]

ف: دست پاچه، دست به ژانو، ناتوان.

ع: مُقْرِص، مَشْدُود، مَعْصُور، مُحْتَبِی، عاجز.

قاصر.

## دهسه پاچه بوون

ك: دهسپا گرم كړدن، ولنگه واز بوون، دهسه زړانی دانیشن.

[سه رلیتیکچورن. دهسه ونه ژنو دانیشن]

ف: پَلَمَسیدن، هول شدن، آسیمه شدن،

دست پاچه شدن.

ع: قَرْصَة، اِحْتِیاء، عِجْز، اِضْطِرَاب.

## دهسه چله

[ك: دهسه هوسار، هوسار]

ف: دسته جلو، پالهنګ.

ع: عَنَان.

وینه — هوساریدن، وینه هییه

## دهسه چرا

[ك: چرادهسی]

ف: چراغ دستی.

ع: سِرَاج.

وینه

## دهسه چه تو

[ك: دهسكې چه تو]

ف: دسته ی چاقو.

ع: جَزَعَة، نِصَاب.

## دهسه چینه

[ك: قمر تاله (سه به تې دهسته دار.)]

ف: سَبَد. (سید دسته دار)

ع: ثُوج، سَلَة، مَقْطَف، قَرَطْل، كُثْنَة، حَامِلَة، قَفَة.

وینه

## دهسه ځلانکې

[ك: نهر موررووی بز ژیر كړدنې منډال به بیتشكه دا]

هه لیدواسن.)

ف: بازپیچ. (مهره که بر گهواره آویزند تا بچه با آن بازی کند.)

ع: دادۀه

وینهی هیه

دهسه خلافتی

ل: دهسبازی. [عیشقبازی له ریگهی دهستره.]

ف: دستبازی.

ع: مُناغاة، مُعاشقة.

دهسه خودیشك

[ك: هارپیتی خوشهویستی نافرته بۆ نافرته.]

ف: خواهرخوانده.

ف: صاحبة، صديقة.

دهسه داس

ل: تهمورداس، دارپاچ. [تهوراس]

ف: دهره، داسخاله، داستخاله، داسگاله،

داستگاله، داسغاله، داستغاله، داسفاله.

ع: بُزعة، مِسول، مِشذب، مِحطَب، مِقَضَب.

وینه—تهورداس

دهسه داو

ل: داو. [جزره داویکه. (داوی جگه له پاداو).]

ف: دام. (غیر پادام است.)

ع: مَصيدة.

دهسه دایینه

ل: چنگاوێز. [دهسهوداوین، تیهوانان، تیهوانانار]

ف: بلك، آكیش، دستبهدامن.

ع: تَشْبِثٌ، مُتَشَبِّثٌ، مُتَمَسِّكٌ، مُسْتَمْسِكٌ، مُعْتَصِمٌ.

دهسه دنگ

[ك: دهسکی دنگ.]

ف: بته، سلایه.

ع: مِسْحَقَة، مِئْصَل، مِئْصَال.

دهسه رفیق

ل: هارپفیق، دۆس. [هارپیتی خوشهویست.]

ف: دوست، همران.

ع: رَفِیق، صَدِیق، خَدَن، خَلِیل.

دهسه زوانی

ل: قنچکان. [دهسهونه ژۆن چپچکان]

ف: دستبهزانو، دستپاچه.

ع: قَرْصَمَة، اِحْتِباء.

وینه—چنچکان

دهسه سر

ل: دهسان. [دهس]

ف: دستمال، دۆك، دستارچه، رومال، روپاك.

ع: مَنْدِیل، مَنَشَقَة، عَصَابَة.

دهسه سر

ل: سرگردان. [سهرسام، پهشیر]

ف: دستبهسر، دستبرسر، سرگشته،

سرگردان.

ع: مُتَحَيِّر، حَيْرَان، هَانِم.

دهسه شكینه

ل: دهسخره. [فریودراو]

ف: فریفته، دستشكسته.

ع: مُغْرَى، مَقْطُوعُ الْوَسَائِل.

دهسه قولف

[ك: نمر کونهی قفل دهچینه ناری.]

ف: دسته قفل.

ع: فَرَاشَة.

دهسهك

[ك: تهخهی سهر دارهرای خانوو.]

ف: دروك، دسوك، دسك، پروازه، فَرَوَازَه،

ههرس. (چوب روی تیر خانه)

ع: مَقْرِیَة، عَانِقَة.

دهسهك

ل: دهفتهر، کتابچه. [پهراو، پهراوی داهات و مهسرهف تیدا

نورسین.]

ف: دسْتَك، دَقْتَرچِه، اَوَارچِه، كِتَابچِه.

ع: قَرَامِطِيس، دَقْتَر، اَوَارچِه.

دهسه کردن

ك: بَانِيَه لَنِيان. چِه پِه كُردن. [خستنه سهريله ك. دهسك

كردن]

ف: دسْتِه كُردن. رُوى هم گذاشتن.

ع: جَمْع، ثَرْتِيب. تَحْزِيم، تَوْزِيم.

دهسه گشتی

ك: كَافِخ، كِه رَجِی. [به له م]

ف: سَنَبِك، قَايِق، كَرَجِی.

ع: قَارِب، شَخْتور، فُلوكَه، قَفَه، زُورِق.

وینه

دهسه گه وشه

ك: دهسگیهی جوتیار له نامورردا.]

ف: نیام.

ع: مَقُوم.

وینه ← چفتیار &lt;۸&gt;

دهسه گول

ك: چِه پِه گول. [چِه پِكِه ی گول.]

ف: دسْتِه گِل، كَلالِه.

ع: قَبِضَه وَرِد.

دهسه گنم

ك: [چِه پِكِه گنم]

ف: بَسَك، بَسَد، گُران، دَسْتِه گندم.

ع: قَبِضَه، حِنَطَه.

دهسه گیره

ك: گِیرِه، گِیرِگِه. [دِزگِرِه]

ف: دسْتِگیرِه، گِیرِه.

ع: مِلْزَمَه.

وینه

دهسه لات

ك: تَوَانایی. [هَیْز، دهسرویشتن]

ف: تَوَان، تَوَانایی، مَلْچَكَا، بُوْش.

ع: قُدْرَه، سُلْعَه، تَسْلُط، بَاس، مُلْك، اِخْتِيار.

دهسه مشته

ك: دهسْتِه مَسْتِه: دهسگیهی جوتیار له پاشبارهدا.]

ف: دسْتِه نیام.

ع: سَخِین، مَقُوم.

وینه ← چفتیار &lt;۹&gt;

دهسه ملان

ك: پِه شَتان، مِلِه ما. [دهسْت كُردنه ملی یه كتر.]

ف: دسْتِبه گُردن. (دسْت به گُردن همدیگر

انداختن)

ع: عِنَاق، تَعَانِق، مَعَانَقَه، اِعْتِنَاق، تَشَانِق، مُشَانَقَه.

دهسه ناز

ك: چِنگِی هِیْز خستنه سِر له رِنگِی دهسْتِه ره. (اره ك:

عوروسی.)

ف: دسْت انداز. (ارسی مثلاً.)

ع: تَكِيَه.

دهسه نازی

ك: دهسْدِرِیْزِی. [سْتِم، جِهَر، ناهه قی]

ف: دسْت اندازی، دسْت درازی.

ع: تَطَاوُل، تَعْدِي، تَجَاوُز، ظُلم.

دهسه نلو

ك: نِه سِپَرِیْز، نِه سِپَرِیْس. [نِه ر مِهردایه ی كه نِه سِپ له

غارنكدا دهیْپَرِیْت.]

ف: اَسْپَرِیْس، اَسْپَرِیْز. (یك مِیدان است كه به

تاخت برسد.)

ع: شَوُط، طَلَق.

دهسه نقهس

ك: دهسِی. [به نِه نقهسْت، به ناگاداریه ره]

ف: دانسته، ستم.

ع: عَمْدَا، قَصْدَا، عَن قَصْد.



## ده‌سده‌یه

ك: بده، به‌خشش. [به‌خشین: دانی بی قهره‌بور].

ف: دهش، پرویز، داشاد، زرواس، بَخشش، بَخشایش.

ع: بَذَل، جُود، عَطاء، كَرَم، سَخاء.

## ده‌سده‌چار

ك: ده‌سواز، ده‌سوددار، ده‌سگرشاد. [دلرا]

ف: بَخشنده، دست‌سواز.

ع: باذِل، جَواد، سَخِي، كَرِيم، مُعْطِي.

## ده‌سده‌وار

[ك: ده‌سته‌واره (ره‌ك: ده‌سته‌یه‌ك نان).]

ف: دست‌وار، ده‌سته‌وار، دست‌واره. (یک ده‌سته نان مثلاً.)

ع: دَسْت‌وار.

## ده‌سده‌وام

[ك: ده‌سته‌وار (ده‌سقه‌رز)]

ف: دست‌وام. (دست‌قرض)

ع: يَدَا بِيَد، قَرْض.

## ده‌سده‌وانه

ك: ده‌سرانه. [الفكه‌ی مردو شتن.].

ف: ده‌ستوانه. (کیسه‌ی مرده شستن)

ع: عَصَابَة، لِيْفَة.

## ده‌سده‌وانه

ك: ده‌سیتك، ده‌زیتك. [بازنه، بازن]

ف: ده‌سیتنه، ده‌ستوانه، ده‌سیت‌بند.

ع: خَضْن، یاروق.

## ده‌سده‌ده‌س

ك: ده‌سپه‌ده‌س، ده‌سانده‌س. [ده‌سارده‌ست لگه‌گردا].

ف: ده‌ستادس، ده‌سپه‌ده‌ست.

ع: يَدَا بِيَد.

## ده‌سده‌وسار

ك: ده‌سه‌ده‌وسار. [ده‌سته‌جلو، ده‌وسار]

ف: ده‌ست افسار.

ع: مَقْوَد.

## ده‌سده‌وره

ك: ده‌سه‌به‌ره. [نامرازك كه چوار نه‌فر شستی پی‌ده‌گوزنه‌ره].

ف: زَبر، زَنبیل، پَشَنگ.

ع: مَنقَل.

## ده‌سده‌ویه‌خه

ك: ده‌س‌یه‌خه. [به‌گژ به‌کتردا چورن].

ف: ده‌ست به‌یقه، گلاویز.

ع: تَشِييم.

## ده‌سده‌ویه‌خه

ك: ده‌س‌یه‌خه، نه‌زیک. [نزیك، نه‌دورور].

ف: نَزْدِیک، فَرَهَمَنَد.

ع: قَرِيب، دَانِي، اَنِي، وَشِيك، لَصِيْق.

## ده‌سده‌هار

[ك: ده‌سکی ده‌سار (نه‌و داری له ده‌ساری ده‌دهن بو]

جیتگی ده‌ست.].

ف: ده‌سته‌ی آس. (چوبی که در آس ده‌ستی

نصب کنند برای جای ده‌ست.)

ع: رَانْد، قَعَسَرِي.

## ده‌سده‌هار

[ك: ده‌قوی دم‌مشاری.]

ف: دَسْتَر، دَسْتَرَه، دَسْت‌آزَه.

ع: مَشْطَب، مَقْضَب.

## ده‌سده‌لجه‌س

ك: ده‌سَرَن. [ده‌سکرد]

ف: دستی، ساختگی، کار دست.

ع: یدی، جعلی، معمول، مصنوعی.

**دهسه لبس**

ك: دوز. [درو، فشه]

ف: چربک، سرو، پلمه، پیغاره، ذروغ.

ع: کذب، افتراء، ثمة، بهتان.

**دهسه لبس**

ك: دهسیچه نه. [نمر پارچه یی دهستی شکاری

پیچه دهه ست.]

ف: دست بند.

ع: عصایه.

وینه ← پدوی دور زخم

**دهس هه لپیکان**

ك: پهنجه هه لپیکان. [پهنجه یی هردور دست به نایه کدا

کردن.]

ف: پشیلیدن، پنجه از هم رد کردن.

ع: اشتباك، تشبیک، تشبیک الأصابع.

**دهسه هه وسار**

**دهسه یال**

ك: دهسه مل. [دهس کردنه ملی نازه تی یالدار ای وه:

نه سپ.]

ف: دست به گردن. (اسپ مثلاً)

ع: معانق.

**دهسه یلو**

ك: ترانایی. [دهسه لات، دست روشتن]

ف: دسترس، توانایی.

ع: قُدرة، تسلط.

**دهسی**

[ك: دهسه وار (دهسه رز)]

ف: دستی، دست و ام. (طلب دستی)

ع: قرض، قراض، ضمیر، سلف، یدأ بید.

**دهسی**

ك: دهسه نهقهس. [به نهقهست، به ناگاداریه وه]

ف: ستم، دانسته، کردگار، کردگان.

ع: عمداً، قصداً، عن قصد.

**دهسیاری**

ك: یاریه، کومه ك. [یارمته]

ف: دست یاری، دست واری، دستگیری،

همدستی، یاری، یاور، کُمک.

ع: مُسَاعَدَة، مُعَاوَدَة، مُعَاوَنَة، ثَقْوِيَة، ثایید.

امداد.

**دهسی دهسی**

ك: ته فره، ته گهره، نیمروژ و سوژی. [نهمرو و سبهی،

دراختن، به قنگدا خستن]

ف: ویدانگ، ویلان، امروز و فردا.

ع: طَفَرَة، مُعَاظَلَة، تُسْوِيف، تَعْلُل.

**دهشت**

ك: بیابان. [سارا، بیابان]

ف: دشت، ساد، گور، گویش، تیما، جرگ. هامون،

بیابان. همواری، جُلگه.

ع: سَهْل، بَادِيَة، بِيْدَاء، فَيَاء، صَحْرَاء، فَلَاقَة، قَاع،

وَهْدَة، وَهْطَة، وَهْظَة، هَبْطَة، بَسَاط، بَسِيط،

بَسِيطَة، مُطْمَئِن، جَبَانَة، دَسْت، دَشْت.

**دهشت**

[ك: کیلگه]

ف: دشت، کشتزار.

ع: حَقْل، ریف، مَرْزَعَة.

**دهشت**

ك: دهر، دهر، دهشت. [دهر وه]

ف: بیرون، در.

ع: خارج.

**دهشتایی**

ك: هاماری، پاداشتی، دهشتی. [تهختان، تهختایی]

ف: جُلَگه، همواری.

ع: هَبِير.

دهشته و

ك: دهشت، دهره. [دهر، دهره]

ف: بیرون، در.

ع: خارج.

دهشتی

ك: ... بیوانی. [دهشته کی، چولتشین]

ف: جلگه نشین. بیابانی.

ع: سهلي. بَدَوِي.

دهشنه

ك: كارد. [چه تَر، کتر، خنجیر]

ف: دشنه، بَرزوان، بَرزبان.

ع: شَفَره، سَكِين، خَنَجَر.

وینه

دهشه

[ك: دیمه جران. (به دیمه)]

ف: دَشه، دَش. (خوش منظر، باصفا)

ع: بَهِي، بَهِيچ.

دهعبا

ك: جاندوره. [میرو]

ف: جانور.

ع: دَابَّة.

دهعوا

ك: داوا، حده چل، حوله سی. گدازه. [شهر، کیشه. ویستن،

سكان]

ف: جنگ، ستیز، ستیزه، پرخاش. داو، داوا،

خواهش، خواستن. فزول، داوری.

ع: دَعْوِي، خُصُومَة، تَرَاغ، نِزاع. تَقَاظِي، تَمَلِّي،

تَرْجِي.

دهعوهت

ك: خولك، چپه، چرین، واده، واده سَن، دهنگ،

دهنگ کردن، شونه ناردن، بانگ کردن. [بانگه یشتن،

میوانی]

ف: خواندن، خواستن، بانگ کردن.

ع: دَعْوَة، طَلَب، احضار، استجاءه.

دهغه ده

ك: پرته پرت، ترس. [دله راو کی. مه ترسی]

ف: خارخار، آشوب، بیم، ترس، هراس.

ع: دَغَغَة، دَقْدَقَة، قَلَق، تَشْوِيش، اضطراب.

خَوْف، خَشِيَة، هَلَع.

دهلله ده

ك: فرتة فرت، روکه روکه. [خولیا، کورکه کورک]

ف: شور، خارخار، هوس، آرزو.

ع: دَغَغَة، مِيل، خَلْجان.

دهلله ده

ك: نه شكفت. [نه شكوت، بودر، تولكه]

ف: دَحْمَه، دَحْم، فَلَحْم، فَلَحْمَه.

ع: حُفْرَة، شَقَب، كَهَف.

دهغه ل

ك: ناوته، دهغه له. [گیا یا دانه و تله نامون]

ف: دغل، دغا، بار، شار، نرد، لای.

ع: غِل، غَش، دَخَل، دَخْن، دَخْلَة، دَغِيلَة، غَلْث،

دَغَل، فساد، حَمَلان، عَيْب.

دهغه ل

ك: چه پهل، نادوروس، ناپاك. [فیلبار، گزیکار]

ف: دَغَل، دغا، داغول، دَغَل، تَبند، نادورست،

ناپاك.

ع: دَخَل، دَخْن، فاسد، حَيَال، مَكَار، سَيِّئ، خَبِيث،

مُتَقَلَّب.

دهغه لېاز

ك: نادوروس، داوباز. [فیلبار، گزیکار]

ف: دَغَلبار، دَغاباز، داوباز، دَغَل، داغول، دَغَل،

دغا، تېند، نادرست، ناپاک.

ع: خبیث، نجس، سټی، فاسد، مُتَقَلِّب، حَيَال، مَكَار.

دهغه له — دهغه ل

دهغه

ل: دایره. [نامېژنکی موسیقاییه]

ف: دښ، دایره، باتره.

ع: دښ، دُښ.

وینه — دایره

دهغه ر

ل: دمسك، دوتېر. [پېرې، پېرې داهات و مسرف تېدا نویس]

ف: مار، ماره، آوار، آواره، آیاره، آوار، انگاره، کتابچه، دفتر.

ع: قراطیس، دُښتر.

دهغه ر نه وقات

[ل: پېرې دپاری کردنې کاته کان.]

ف: گاهماره، مارهنگام.

ع: قائمه الاوقات.

دهغه رجه

ل: دسه کچه. [دفتېری بهورک.]

ف: مارچه، آوارچه، آوارچه، آیارچه.

ع: آوارچه، دُښتر.

دهغه رجه ی فکر

ل: یادداشت، یادنامه. [دفتېری بیهیری]

ف: یادداشت، یادنامه.

ع: خاطره، ذاکره.

دهغه رخانه

ل: نویسه، نویسنگا. [نویسنگه، جیگه ی نویس و تومار کردن.]

ف: دفترخانه، نگارستان، نگارش خانه، آوارستان، دبیرستان.

ع: دُښترخانه، دارُالإنشاء، نیتُ القراطیس.

دهغه ردار

ل: نویسه، نویسنه، دویر. [نویس، تومار کردن]

ف: مار، دبیر، دُښتردار، آواردار.

ع: مُنشی، مُحَرِّر، کاتب، حافظُ القراطیس.

دُښتردار

دهغه

ل: جار، کدشه، سدر، گل، واره.

ف: بار، وار، واره، وه.

ع: دُښتر، کُږه، مَږه، تارَه، خُطره.

دهغه ر

ل: سدرین. [جیگه ی شت تیکردن.]

ف: وند، آوند، آوند، باهار، سَوین.

ع: ظُرف، اِناء، اَنِیه، وِعاء.

دهغه ر

ل: پاکت. [زږف، جیگه ی شت تیکردن.]

ف: پاکت، آوند.

ع: ظُرف، مَدْرَجَه.

دهغه ر — دهغه رکه

دهغه

ل: شانه. [اسراژنکی جولاییه. (شانه ی جولاهگان).]

ف: بَسف، دُښتر، دُښترین، دُښتری. (شانه ی

جولاهگان)

ع: دُښتر.

دهغه رکه

ل: دښتر، زلزل، زلزل، ورگزل]

ف: دښتر، شکم گنده.

ع: اَقَس، بَطین، عَظِيمُ البَطْن.

دهغه له — سان

دهغه

ل: خدزته، گدنج. [خدزته، گدنجینه]

ف: گنج، گدنجینه، هزینه.

ع: دَقِيئَةُ، خَزَانَةُ، سُبُوب، رِكَاز.

### دهق

[ك: قهد (ولهك: نوشتاندهوی پارچه یا كاغذز.)]

ف: تا، ته، شكَن. (تا كردن پارچه یا كاغذ مثلاً.)

ع: غَضَن، غَضَن، ثَنِي، خَنَث، كَسَر، غَر.

### دهق

ك: ناپايشت، بهزك. [رازانده]

ف: آرايش، پَرَمون، زيب.

ع: زِيئَةُ، زُوئَةُ.

### دهقاق

ك: وتوو. [توتوو]

ف: دقاق، اُتو.

ع: كِماد.

### دهقاقدان

ك: وتروكيشان. [توتوو كردن (گهرم كردنی نهدام یا جلوه‌رگ) به شتی گهرم خستنه سهر.]

ف: دقاق دادن، آتوكشيدن. (گرم كردن عضو یا لباس)

ع: كمود.

### دهق‌دان

ك: ساف كردن. مروجاننموه. [قه‌د كردن، نوشتاندهوه]

ف: تاكردن، ته‌كردن. هموار كردن.

ع: غَضَن، خَنَث، كَسَر، ثَنِيَّة، ثَدْلِيص.

### دهقهقهه

ك: ده‌غده‌غه، پرته‌پرته، ورکه. ترس. [خوليا، كورکه كورك. مه‌ترسی]

ف: خارخار. بيم، ترس.

ع: دَغْدَغَةُ، دَقْدَقَةُ، شُشُويش، خَلْجان. خَوْف، خَشِيَّة، هَلَع.

### دهقيمت

ك: سهرنج، ورده‌بينی. [سهرنج، تيبينی]

ف: ژرفيدن، باريك‌بينی، نازك‌بينی،

خوردده‌بينی.

ع: دَقَّة، تَدَقِيق، غَوَر، تَعَمُّق، تَقَوُّر، تَأَمُّل، تَبَصُّر.

### دهقه‌ده

ك: عه‌تمو، ده‌قه‌ده، بيانك، ورده‌گیری. [ره‌خنه‌گرتن]

ف: دق، سوسه‌جویی، سخن‌گیری،

خوردده‌گیری، رخنه‌جویی.

ع: ایراد، اعتراض، انتقاد، قَدَح.

### دهقه‌ده - عه‌تمو

### دهقيانوس

[ك: نهر پادشاهی كه «نهرسحابولكه‌هف» له ترسی

نمودا له نه‌شكه‌وته‌كه‌دا خويان هه‌شار دا.]

ف: دقيانوس. (پادشاهی كه اصحاب الكهف از

ترس او در غار پنهان شدند.)

ع: دقيانوس.

### دهقيقه

ك: تار. [كاتينكي كم. (شه‌ست چركه)]

ف: دَم، گاه. (شصت ثانيه)

ع: دَقِيْقَةُ.

### دهقيقهه

ك: چاروتروكانن. [ساتينكي كم، هيندهی لينكدانی پيلووی

چار.]

ف: زَغَنَك، اند، اندی.

ع: لَحْظَةُ، طَرْفَةُ.

### دهك!

ك: نه‌ك! (دهك مالت برمی!) [وشه‌ی خه‌فدت خواردنه.]

ف: اك! (كلمه‌ی تحسیر است.)

ع: اه!، واه!

### دهكوديم

ك: ده‌موچار. [ررو، چروچار]

ف: دكوديم، سَر و رو.

ع: مَؤَرَةُ، وَجْه، خَد.

### دهكه‌ل

ك: بېرېش. [ساده، بې‌موډ]

ف: ډكڼ، ډنگل، بې‌رېش.

ع: اَمُرد.

**دهكهڼ**

ك: ده‌گڼ، دېره‌ك، دېله‌ك. [كوله‌كې ناروندې كه‌شتي.]

ف: دېرك. (دېرك كشتي)

ع: بُوان، سَنَقَب، صَارَمِي، صَارِيَّة، سَارِيَّة، دَقَل.

وینه

**دهكهه**

ك: هه‌لكه‌فت. [كه‌م وینه، ناياب]

ف: كم‌ياب.

ع: شات، نابړ، تُدَرَة.

**دهكهڼ** ← **دهكهڼ**

**دهل**

ك: قه‌ل، گوساخ، روډدار. [چارنه‌ترس]

ف: دلير، ډكو، گُستاخ، پررو.

ع: جَسُور، جَرِيء.

**دهلاه**

ك: درگا. [دركه، قاپي]

ف: در.

ع: دَرَب، باب.

**دهلاهه**

ك: ده‌ريچه، ده‌ريچه، باجه، كونا‌رجه. [روچنه. كلا‌ريچنه]

ف: نزيچه، دريچه. روزن، روزنه، بالكانه،

پالكانه، باجه، بادجه، بادگير، بېنناس،

روشن‌دان.

ع: قُنْعَة، خَوْجَة، خَوْجَة، كُوَّة، نَافِذَة، رُوشَن.

**دهلاك**

ك: سه‌رتاش. [به‌رېر، ده‌لاك]

ف: پيرا، گرا، گراي، تانگو، تونگو، مُسْتَر،

موسْتَر، سِرْسْتَر، سِرْتَراش، سِرشوي،

كيسه‌گش، آينه‌دار، سلماڼي.

ع: دَنَّاك، حَاق، حَالِق، حَجَام.

**دهلو**

ك: ده‌مهور، هه‌رزه‌چنه. [زوزېلي، فريديس]

ف: ډلو، پُرچانه، هه‌رزه‌گر، بېسيارگو.

ع: مَهْذَار، ثُرْثَار، بَقْبَاق، وَعَوَاع، شَطَاح.

**دهلو**

ك: ډولچه. [سه‌تل. ساوي كه‌لويده‌كه. (كه‌لوي ډولچه،

كه‌لوي يانزه‌ده‌مي ناسمان.)]

ف: ډول. (برج‌ډلو، برج يازدهم فلک)

ع: ډكو، بُرْجُ الدَّكُو.

**دهلودلير**

ك: ده‌لوقه‌ل. [چارنه‌ترس. قسه‌پېران]

ف: ډلودلير، زړنگ، سخنور.

ع: جَسُور، جَرِيء، حَمِيْس، نَطَاق، حَرَّاف.

**دهلوقه‌ل**

ك: ده‌لودلير. [چارنه‌ترس، قسه‌پېران]

ف: ډكوو‌قلندر، پررو، سُخْنَوَر.

ع: جَسُور، حَمِيْس، مِصْفَع.

**دهله!**

ك: لیده!، بده‌لي! [يکوته! (فرمانه.)]

ف: بزن! (امر است.)

ع: اَضْرِبْ!

**دهلهسه**

ك: دورو، چاخان. [درو، فشه]

ف: دروغ، گروغ، ثروند، ترفند، چريک،

سرو، هيټان، پلمه، پيغاره.

ع: طامات، كَذِب، اُكْذُوبَة، دَكْس، مَيْن، فَرِيَة، اِفْتِرَاء،

بُهْتَان.

**دهليا** ← **دهريا**

**دهليل**

ك: نه‌سل. رانما، رابه‌ر، نشانه، گه‌زه‌ك. [به‌لگه. رتنما]

ف: آون، آوند، فرنود، زهېر، زهْنُما، راموز،



ع: کَلْبَة، مُعَاوِيَة.

ده‌له‌شیر

ل: که‌نیشک، [کچ (نیدیومه.)]

ف: دختر. (کنایه است.)

ع: بنت، ابنة.

ده‌له‌شیر

[ل: شیری می‌بیند.]

ف: ماده‌شیر، شیرماده.

ع: لَبُوءَة، لَبُوءَة.

ده‌له‌ک

[ل: گیانداریکه. (قائم و ده‌له‌ک یک تیرن که قائم

سپیه‌ک‌یانه.)]

ف: دَلْک، دَلْک. (قائم و دلک یک خانوادده‌اند که

سفید را قائم گویند.)

ع: دَلَق،

وینه

ده‌له‌مه

[ل: دوله‌می (پهن‌تری ته‌را.)]

ف: لور، لورا، دَلْمه، دَلْمک. (پنیر تر)

ع: وَلِيخَة، كَرْكِرَة، قَرِيشَة، رَثِيئَة، قَرِي، حالوم،

لور.

ده‌لیان

ل: دردان، لیچون، دازاین. [ته‌رای دادان]

ف: تراوش، تراب، ترابیدن، تراویدن، شَریدن،

پشنگ.

ع: تَرَشْج، اِنْتِيَاخ، تَبْرُل، اِبْتَرَار.

ده‌م

[ل: زار]

ف: کَب، کَب، تان، دَم، دهن، دهان، زَفَر.

ع: فُو، فُو، فاه، فیه، فَم، فُوْمَة، نَغْغَة، فُقم، قَب.

ده‌م

ل: ده‌نه. [درگا، سه‌چاره، جیگه‌ی چرونه‌نار. (روک):

ده‌ده‌نی کاریز.]

ف: دَم، دهنه، دهان. (دهانه‌ی قنات)

ع: فُوْمَة.

ده‌م

[ل: سه‌ده‌تا (روک: ده‌می به‌یانی.)]

ف: آغا‌ز. (دَم صبح مثلاً.)

ع: أَوَّل، بَدْء، اِبْتِدَاء.

ده‌م

ل: تار، عان. [کات]

ف: دَم، آن، هنگام.

ع: وَقْتُ، حَیْن، اَنْ، زَمَان.

ده‌م

[ل: ده‌مه، مروشه‌دهمه]

ف: دَم، ده‌مه.

ع: مِئْفَح، مِئْفَاخ، مِئْفَحَة، کِبَر.

وینه

ده‌م

ل: تیژی. (ده‌م تیغ) [تیژی (لینوی تیغ).]

ف: دَم، تیژی.

ع: حَذ، غَر، غَرَار، مَضْرِب، مَضْرَب.

ده‌ماخ

ل: برناخ، لوت. [که‌پو]

ف: دماغ، بینی.

ع: اَنْف، خِشْوم....

ده‌ماخ

ل: مه‌زگ، مه‌غز. [میشک]

ف: مَغْز، مَغْزِ سَر.

ع: دِمَاغ، مَخُّ الرَّأْس.

ده‌ماخ

ل: ده‌مار. [فیز، لورته‌ره‌زی]

ف: نیوتور، شکفت.

ع: کِبَر، طَمَح، طَمَح، نَخْوَة، تَكْبَر، تَبَخَّر.



## دهماح

ك: خروشی، كهیف، [شادی]

ف: خوشی، كیف، شادی.

ع: نشاط، مسرة، فرح، انبساط، ابتهاج.

## دهماخ پرواش

ك: لوتتپرواشن. [رهز کردن، كهیف تیکدان]

ف: دماخ مالاندن، افسرده کردن.

ع: تنکیل، توهین، تكدیر.

## دهمادهم

ك: زورزو، ههیتاهیتا، دهمایدم. [بهیتاپیتا]

ف: دم به دم، زودزود، هماره، هردم، پی‌درپی،

رمازم، دمادم.

ع: مُثْمَل، مُتَعاقِبًا، مُتَوَالِيًا، عَلَى الْاِتِّصَالِ، دَائِمًا،

عَلَى الدَّوَامِ.

## دهمادهم

ك: دهمایدم، دهمدهما. [سهرتا (دهمادهمی به یانی

- به ربه یان -)]

ف: دمادم، دمیدن، آغاز. (دمادم صبح)

ع: طُلُوع، أَوَّل، اِبْتِدَاء.

## دهمار

[ك: نیز]

ف: منی.

ع: كِبَر، غُرُور، اَنَفَة، تَشَخُّص، تَكْبُر.

## دهمار

[ك: رهگی نار گه لای روهك.]

ف: دمار. (رگ‌های برگ نباتات.)

ع: عَرَق، عَصَب، غُرُوقُ الثَّغِي، عَصَبُ الثَّغِي.

## دهماردهرهاوردن

ك: نابور کردن. [تیابردن، له نابوردن]

ف: دمار در آوردن، نیست کردن.

ع: تدمیر، اِهْلَاك.

## دهماغه

ك: لوتته، كهپز. [كهپك (وشكانیهك كه كشاورته نار

دهریاره.)]

ف: دماغه. (زمین پیش آمده در دریا)

ع: راس.

وینته < ۲ >

## دهمانن

[ك: مروشه دمه خستنه كار]

ف: دمیدن.

ع: انفاخ.

دهمایدم - دهمادهم [ههردو ماناکی.] (به هر دو

معنی.)

## دهمیر

ك: گوتره. [گوترمه، خه مالاندن به بی پیوانه کردن.]

ف: گوتره.

ع: تَخْمِين، تَخْمِينًا.

## دهم بوونه تاق چرادان

ك: دم بوونه ته لای ته قیاگ. دهمه قمان. [واق رپ بوون]

ف: دهن بازماندن، دهن خشکیدن، دهن

خشک شدن. دَمَق ماندن.

ع: اِثْبَاسُ الْقَم، تَحْيَر.

دهم بوونه ته لای ته قیاگ - دهم بوونه تاق چرادان

دهم به نای کولانگا کردن

ك: دهم سوتانن. [به توتکه بی دهمی سهگ دهکن به نای

گهرمدا، نیت به گهروریش توخنی چیشته و تیانه

ناکوت.]

ف: دهن سوزاندن، دهن به آب داغ فروبردن.

(سگ را از تولگی دهن به آب داغ فرومی‌برند،

که دیگر بزرگ هم بشود نزدیک آتش و دیگ

نمی‌رود.)

ع: ...

## دهمهدهم

ك: دهمهردم. [دهماودم، له زار بز زار.]

ف: دهن به دهن.

ع: فَمَا بَعْم

دهم به مردان

ك: خراو وتن. [زمان در یزی، جنیودان]

ف: دهن ویل کردن، هرزه گویی.

ع: فَحْش، سَبِّ.

دهم به س

ك: دهم به ستن. [دهم بستن له دهم کردن (واك: دهم به ستنی

سهگ.)]

ف: دهن بستن. (سگ مثلاً.)

ع: جَعَم، الهَا ج.

دهم به س

ك: ده به ستن. [بیدنگ کردن به پاره. (رشوه پیدان)]

ف: دهن بستن. (رشوه دادن)

ع: رَشَو، شَكَم.

دهم به س

ك: نه فسورن. [نوشته‌ی دهم به س، واك: دهم به سی گورگ.]

ف: پَنَام، كَمَا، افسون، شوپست.

ع: رُقِيَّة، تَعْوِيذ.

دهم به س

ك: چنودهم سهگ. [پوز به بند، دهم بستن (تورره که یا دارنك

که پوزی سهگ یا کارژوله‌ی پی دهم بستن.)]

ف: دهن بند. (کیسه یا چوبی که به دهن سگ

یا بزغاله بندند.)

ع: جُعَامَة، كِمَامَة، حُشَاكَة، شِجَار، شِبَام، حِجَام،

صَرِيم.

دهم به یه کاهان

ك: ژاره ژاو کردن. [سه جورنوره، باش سه بز نه هاتن.]

ف: ژاژیدن.

ع: حُطَل، مَجْمَعَة.

دهم به یه

ك: شله. [شله‌ی برنج که تا راده‌یهك خست بیتت.]

ف: دَم پُخت، شله.

ع: دَم فُخت.

دهم به یه

[ك: بی ددان]

ف: دهن پوك.

ع: أَحَك، أَدَرَد.

دهم تال

ك: به دزوان، دهم چه پدل. [قه‌رهق، ده‌پیس]

ف: دهن تلخ، بَد دهن، بَد زَبان، بَد سَخَن.

ع: مَرُّ الْكَلَام، سَيِّئُ الْكَلَام.

دهم تواسا کردن

ك: دیان تواسا کردن. [سه‌یرکردنی دهم‌ودان. (واك:

تدماشاکردنی دهم و دانی نه‌سپ.)]

ف: دهن دیدن، دندان نگاه کردن. (اسپ مثلاً.)

ع: فَرَّ، قَرَار.

دهم به یه

[ك: تده له دهم‌ره هیتان. (زمان دان له تاسمانه‌ی دهم تا

دهنگی لیوه بیتت.)]

ف: نگ زدن. (زبان به آسمان دهن زدن که صدا

کند.)

ع: تَمَطَّق، ثَقَر، اِنْقِيَار.

دهم تینیان

ك: مَرِّين. [دَم تیتزندن، هه‌لمَرِّين]

ف: مکیدن، دهن فروبردن.

ع: عَبَّ، شَقَعَ، كَرَعَ، كُرُوع.

دهم جار

ك: دهم جار. [دهم جار: نه‌دازیهك خواردن که بز جاورین

بشیت.]

ف: دهن خای، دهن خایه.

ع: مُضَغَة.

دهم چاك

ك: دهم شَر، بیتش‌رم. [زوان شَر، دهم‌پراو]

ف: دهن چاک، دهن ندریده، هرزه گوی، بی شرم، دهن لق.

ع: ذرب، بذې.

دهم چه پهل

ك: به دوزوان، ده تال. [ده پیس، قسه تال]

ف: دهن لق، دهن تلخ، بدسڅڅن، بدزبان، هرزه گو.

ع: ذرب، بذې، مر الكلام، سئى الكلام.

دهم چه رخ دان

ك: چناکه دان، چنده دان. [چهنه وری، فره رسی]

ف: چانه زدن، دهن چرخ دادن، پړگویی.

ع: هذر، ثرثرة.

دهم چهفت

ك: بوله. [که لوز، سه پوړل]

ف: بی کاره، بی دهن.

ع: مهمل، دنج.

دهم خاو

ك: شله زار. [مرژی شل و ول له قسه کردندا.]

ف: ژاړخای، دهن سست، سست زبان.

ع: لوي، خاطل، مجمعج

دهم مخوه شانه

ك: ... مزگانی. [مزگینی خدبری خوش.]

ف: بادان، دهن مزد، مزدگانی.

ع: جائزة، صلة. [بشري، تبشيرة.]

دهم داچه قاتن

ك: دم کرده

ف: دهن باز کردن.

ف: شحو، تهریت.

دهم دان

ك: له وړین. [له وړان، نائف خواردن]

ف: چریدن.

ع: رقع، رتوع، رعى، رعاية.

دهم دان

ك: دمین. [ده ماندنی دمه]

ف: دمیدن.

ع: انفاخ.

دهم دان

ك: بهردان، دريژوگردن. [دایه ده می.] [به ده موه دان،

دريژ کرده]

ف: دراز کردن.

ع: تطويل، تذييل.

دهم دان هیهك

ك: دانیهك. [پسره دان، به ستق (ب) نمونه: دانیهكی

- به ستی - كتیپ.]

ف: هم گذاشتن. [كتاب را مثلاً هم گذاشتن].

ع: سكك، صكك.

دهم دهها

ك: ده مايدم. [سهرتا (وهك: ده مدهای بهیانی - بهر بهیانی

...)]

ف: دما دم، دمیدن، آغاز، تباشیر. (دمدماى

صبح مثلاً.)

ع: طلوع، ميعة، بدو، بدء، ابتداء، أول، انفة.

طباشیر

دهم دههان

ك: دم له سر دم (دم خسته نار ده می يهك.)

ف: لبالب. (دهن به دهن همدیگر گذاشتن)

ع: ملائمة، مقامة.

دهم دهه می

ك: تاورتای. [رازوای، حوخلوی]

ف: دمدمی.

ع: لقس، غملج، غملوج، غمليج، غملاج، متلون،

متلون المزاج.

دهم مړاس

ك: دوروسوژ. [قسهزان، ده مسور]

ف: دهن راست، دهن باز، دهن دار، بادهن، برهنه گو.

ع: اِيَهْم، مَثُوْر، جَسور، نَطَاق.

ده مسوان

ك: نارد مسوان [نارده پریه: نهو ورده ناسنه ی له کاتی برپند کردندا دادوه ریت.]

ف: سونش، دندش، سناو، توبال.

ع: بُرَاذَة، حُكَاکَة.

ده مسوور

ك: گوساخ. [نه ترس، برپه روا]

ف: گستاخ، دلیر، دهن باز، امیدوار.

ع: جَسور، جَرِيء، بُزَاع، مَاجِن. مُسْتَظْهِر.

ده مسورد

ك: ناهمی، دلسرد. [هیوا برار]

ف: دهن سرد، ناامید، نومید، دل سرد.

ع: آیس، مایوس، قَانِط، خَائِب، قَنُوْط، قَنِط.

ده مسرده و بوون

ك: ناهمی بوون [نا نومید بوون]

ف: دهن سرد شدن، نومید شدن، ناامید شدن.

ع: یَاس، قَنُوْط، قَنَاطَة، اِیَاس، خَیْبَة.

ده مشر

ك: دم چاک، دهنمویسیاگ. [زوانشر، دهنه و ستار]

ف: دهن لُق، دهن دریده، دهن چاک، هرزه گو.

ع: ذَرِب، بَذِي، هَذَار. فَيَاش، مَذِیَاع، هَرِیت، حَكِي.

دهم شل

ك: ده مسرد، دلسرد. [نا نومید]

ف: دهن سرد، دل سرد، نومید، ناامید.

ع: آیس، قَنِط، قَنُوْط، قَانِط، مَیُوس، بَارِدُ اللَّحْن.

ده مقره

ك: قره، ده چره، ده نگه شه. [دهمه قاله]

ف: شَنَگ، آفند، شکراب.

ع: بَقَار، نِفَار، نِزَاع، مُنَازَعَة، مُكَابَرَة، مُحَاجَة، مُنَافَرَة، اَلنِّزَاعُ اَللِّفْظِي.

دهم قووچان

ك: ده پهستن، قسه نه کردن. [بیدنگ بوون، رسکت بوون]

ف: دهن بستن، دم نژدن، دم گرفتن، نه گفتن.

ع: سُكُوْط، صُمُوْط، ضَمَر، اِطْرَاق.

دهم قووچیک

ك: ده پهسیاگ، قسه نه کمر. [بیدنگ، دم به سراو]

ف: دهن بسته، دم نژن، دم گرفته.

ع: سَاكِت، صَامِت، ضَامِر، مُطْرِق، مَأمُون، كَتُوم.

مَحْرَم.

دهم کردن

ك: لِتِنِیَان، سهرنیان. [لِتِنَان: خسته سهر ناگر بوون]

پینگین. (وهك: دم کردن پلاو.)

ف: دم کردن، بار کردن، پُختن. (پلو مثلاً.)

ع: طَبِخ.

دهم کو

ك: سهر زشت. [دهم کو، لومه]

ف: دهن کوپ، سر کوپ، سَر زتنش.

ع: لُوم، تَوْبِیخ، تَكْدِیر، تَعْذِیل، تَغْزِیر.

دهم کیشان

ك: پینگین، کولیان. [پینگیشتن به خسته سهر ناگر.

(وهك: دم کیشانی پلاو.)

ف: دم کشیدن، پخته شدن. (پلو مثلاً.)

ع: اِنطِبَاح.

دهم کیشان

ك: لوروشه کردن. [همناسه هدلکیشانی توند. (وهك: همناسه

هدلکیشانی نه و دیا.)]

ف: دم کشیدن. (نفس کشیدن از دها مثلاً.)

ع: تَنَفُّس.

دهمگا

ك: [ك: جینگه دانانی دمه له کوروده، به کوروش همر

دهلین: دهگا. [

ف: دمگاه. کوره. (جای گذاشتن دم به کوره، خود کوره را هم دمگاه گویند.)

ع: مَنفَخ، مَحَلُّ الْمِنْفَاح. کُور.  
دهمگا

ل: جینگهدم. [جینگه‌ماچ]

ف: دهنگاه، یوسه‌گاه.

ع: مَلْثَم، مَحَلُّ الْقَبْلَةِ.

دهمگه‌نیک

[ل: دم بۆگدن (که سیک که دمی بۆگدن لی‌یتت.)]

ف: دهن‌گندیده. (کسی که دهنش بو بدهد.)

ع: أَبْخَر.

دهملار

ل: دم‌گیر. [ده‌خوار]

ف: لوس، لوش، دهن‌کج.

ع: أَفْقَم، أَضْجَم، مُجَوَّق.

دهملاره

[ل: گوزله، سوراخ]

ف: کوزه، آب‌خوری

ع: مَشْرَبَةٌ.

وینه

دهملیدان

ل: وتن، چمنه‌دان. [قسه‌کردن، زور وتن]

ف: دم‌زدن، چانه‌زدن، گفتن.

ع: تَكَلَّمَ، مَذَرَ، نَطَق.

دهملیدان

ل: لیدان، دمن. [دمنه خسته‌کار.]

ف: دَمِیدَن، دَم‌زدَن.

ع: انْفَاح.

دهملینیان

[ل: دم پینه‌نان (وه‌ل: دم به گوزره نان.)]

ف: دهن‌گذاشتن. (دهن به کوزه مثلاً گذاشتن.)

ع: شَفَه.

دهمنه

[ل: جینگه‌ی دم له نیرگه‌له‌دا. (میانه و دمنه)]

ف: دمه، دمنه. (میانه و دمنه)

ع: مَمِصَّة.

وینه-هینانوی

دهمنه‌ویساک

ل: دهمشپ. [دم نهره‌ستار، زوان‌شپ]

ف: دهن‌لق.

ع: حَكِي، هَرِيت، مَذِياع، فَيَاش.

دهم نیانه‌ناو

[ل: دم به ناره‌ن‌نان و هه‌لم‌ن‌نی.]

ف: دهن به آب گذاشتن.

ع: كُرُوع.

دهمویل

[ل: لینه‌تورویی، لینه‌شاره‌یی، هه‌روه‌ها: دست و زار]

ف: دهن، زرنگی، برازندگی. دست و دهن.

ع: فَم، لِبَاقَةُ، كِفَايَةُ، اِسْتِعْدَاد. اَلْفَمُ وَ اَلْيَد.

دهموچلو

ل: رو، زروم‌ت، رواله‌ت، ده‌کودیم، چروچوار، دیدار،

شیره. [روخسار]

ف: رو، روی، دیم، دیمه، چهر، چهره، سَج، بُک،

رُخ، رُخسار، رُخساره، فیلسته، بُندُخت، دیدار.

ع: خَدَّ، وَجْه، عَارِض، صُورَةُ، جَبِين.

دهمودود

[ل: بیت، فەر، ناسوده‌یی]

ف: دَمودود.

ع: خِصْب، رَغَادَةُ، رَفَاهَةُ، غُضَارَةُ.

دهموده‌س

ل: فرز، زور، نازا. [گورج، خیرا]

ف: زو، زود، بی‌درنگ.

ع: فَوْرًا، سَرِيعًا.

## دهموره

ك: سروه، وره، ورته، پرته (قسمی هیتاش.) [

ف: دَمور، شرفاك، سزوا. (سخن آهسته)

ع: دَنْدَنَه. هَس، هَلَس، نَدَس، رَكَن. دَوِي... .

## دهموره

ك: دهمقره، قره، دهنگهشه. [دهمقانی (دهمقره)]

ف: شكراب، شنگ، آفند. (نزاع لفظی)

ع: نِزاع، اِختِلاف، نِقار، نِفار.

## دهموفلج

ك: دهموره وچه، پتویوز. [دهمورهس (بۆ سووکایدتی به کار

دهبریت.)]

ف: دَهْن و لَوْچه. (در مقام توهین مستعمل

است.)

ع: قَمْ وَ جَهْلَه، قَمْ وَ ضَغْضَغَه.

## دهمونه وچه - دهموفلج

## دهموره - نه موره

## دهمه

ك: تینه. [لئوی تیغ (وهك: دهمی چهقر.)]

ف: دمه، تیغه. (دمهی چاقو مثلاً.)

ع: شَفَرَه.

وینه - چهقر

## دهمه

ك: ناغزه. [دارجگهر، دهمنه]

ف: مشتوک.

ع: مِصَّه.

## دهمه - دهمنه

## دهم هاتن به یهکا

ك: دم به یهکا هاتن، ژاوه ژاو. [قه جاوین، قسه باش بۆ

نه هاتن.]

ف: ژاژیدن، ژاژخایی، زبان پیچیدن.

ع: خَطَل، مَجْمَعَه، لَی. (واوی است.) [ (واویه: ل - و -

ی)]

## دهمه ترسته

ك: تولاشه. [ته له زم]

ف: خاشه، خلاشه، دم تیشه.

ع: نُحَاثَه، قُضَاضَه، بُرَايَه.

## دهمه ته قی

ك: دهم ته قانن. [دهمه ته قه، گفتوگو (نیدیومه.)]

ف: نرایش، گفتگو. (کنایه است.)

ع: تَنَاطُق، مُحَادَثَه، مُحَاوَرَه، مُكَالَمَه.

## دهمه ته قی

ك: دهم ته قانن. [دهنگ له دهمره هیتان.]

ف: صدای دهان، صدای زبان.

ع: طَعْطَعَه، لَطَع.

## دهمه جاو

[ك: دمه جار: نه اندازیدك خواردن كه بۆ جاوین بهیت.]

ف: دهن خای.

ع: مُضَغَه.

## دهمه چه قی

ك: دهمه. [لئوی چهقر.]

ف: دمه، تیغه، تیغهی چاقو.

ع: شَفَرَه.

وینه - چهقر

## دهمه دا چه قی

ك: دهم دا چه قیان. [دهم کردنمه، دم کرانهوه]

ف: دهن باز شدن، دهن باز کردن.

ع: شَحَو.

## دهمه دا چه قی

ك: چناکه مه ته کائن، گیان دان. [گیان که نشت، گیانه لا]

ف: چانه تکان دادن، جان کندن، جان دادن.

ع: اِحْتِضَار، زُهوقُ الرُّوح، سَكَرَاتُ الْمَوْت.

## دهمه روقپان

[ك: شهردالی کوردی.]

ف: شلوار کردی.

ع: رجُلَانُ الْكُرْدِيّ.

وينه ميه

دهمهريزه

[ك: تيغی کولی لیوشکار.]

ف: دمه ریخته.

ع: قُل، قَلِيل، مَقْلُول، مُتَقَلَّل، أَقْل، مُنْقَل، مُنْتَلِم،

مُنْتَلَم، اَثَم، قَضِم، قَضِيم، عَلِب.

دهمهزرد

ك: پولاتیا. [سورنیا، جوشدانه‌ی سدری نامرزی  
کولبوری کاتزا. (واک: پولاتیا کردنی دمه‌ته‌شوی).]ف: دمه‌زرد. (دمه‌ی تیشه را مثلاً فولاد  
گذاشتن.)

ع: ذُكْرَة، تَذَكِير.

دهمهق

ك: واق، مات، سدراسیمه. [م‌نگ، سدرسام]

ف: دمی، مات، آسیمه.

ع: مُنَحِيْر، حَيْرَان، مَبْهُوت.

دهمه‌چیچی

[ك: سدرمه‌مست: نمر ورده‌ی که له کاتی مقه‌ست  
کردندا دهریت.]

ف: خش، خاش، خاشه، دمه‌چیچی، ریزه‌پیزه.

ع: قُذَاذَة، قُرَاضَة، جُذَاذَة.

دهمه‌لاسکی

ك: لاسایی. [دهمه‌لاسکه]

ف: نوس، نویسی‌گری، والوچانیدن.

ع: لَمَص، تَلْقِيْد.

دهمه‌وچوون

ك: پیریه‌وچوون، سدره‌خته‌وچوون. [به پیریه‌وچوون، سوزاخ  
گرتن، به‌سدر کردنه‌ره]

ف: پیشوازرفتن، سراغ‌رفتن.

ع: اسْتِقْبَال، لُقِيَة، تَلْقِي.

دهمه‌وخوار

ك: سدره‌وخوار، دمه‌ونخون. [سدره‌ونخون، وهرگه‌پراو]

ف: نگون، نگونسار، سرنگون، واژگون، سرازیر.

ع: مَكْبُوب، مَنَكُوس، مُنْكَس، مَنَكُوت، مَعْكُوس.

دهمه‌ودهم

ك: دهم به دم. [دهمه‌ودهم، له دمه‌ره بر دهم.]

ف: دهن به‌دهن.

ع: قَمَا بِقَم، قَمَا عَن قَم، مُعْنَعَن.

دهمه‌وژو

ك: له‌په‌وژو، دو‌لوزه. [به‌سدر رو‌دا که‌وتور.]

ف: دَمَرَو، دَمَر.

ع: مُكِب، مُنْكَب، مُنْبَطِح، مُسَلْنَطِح، مُسْتَبْرَك،  
مُسْتَنْخ.

دهمه‌وروکه‌فتن

ك: له‌په‌وروکه‌فتن. [به‌سدر رو‌دا که‌وتن]

ف: دَمَرَوافتادن.

ع: كُبُو، اِنْكِبَاء، اِكْبَاب، اِنْكِبَاح، اِنْطِطَاح، اِسْلَنْطَاح،  
اِسْتَبْرَاح.

دهمه‌وژوور

ك: ... راس. سدره‌وژوور. [سدریه‌ره‌وژوور. راه‌ستار، قنج]

ف: سربالایا. راست.

ع: قَائِم، مُنْتَصِب، مُسْتَقِيم.

دهمه‌وژویر

ك: سدره‌وژیر، سدریه‌ره‌وخوار. [سدره‌وخوار، سدره‌ونخون،

وهرگه‌پراو]

ف: سرازیر، نگون، نگونسار، سرنگون.

ع: مَنَكُوس، مَعْكُوس، مَقْلُوب، مَكْبُوب، مُكْبَأ.

وينه—سنگیره

دهمه‌ونخون

ك: دمه‌وخوار، سدریه‌ره‌وخوار. [سدره‌ونخون، وهرگه‌پراو]

ف: سرنگون، نگونسار، نگون، سرازیر.

ع: مَكْبُوب، مَنَكُوت، مَنَكُوس، مَعْكُوس، مُكْبَأ.

وينه—سنگیره

## دهمه‌ور

ك: دلو، چنه‌ور، چناكەشكياگ. [زۆربلى، فرۆتس]

ف: چنه‌ور، چانه‌ور، بى‌شرم.

ع: هَذَار، ثَرَار، ذَرَب. بَذِي.

## دهمه‌ورى

ك: چنه‌ورى، چناكەشكياگى. [فرۆتسى، زۆربلىسى]

ف: چانه‌ورى، پُرچانگى، بى‌شرمى.

ع: هَذَر، ثَرَرَة، ذَرَبَة، بَذَاة.

## دهم هه‌راش

ك: زواندار. [دهمه‌ور]

ف: تَرزبان، رَبان، آوَر، زيان‌دار.

ع: فَيَه، مَنطِيق، فَتِيق، ذَلِيق، طَلِيق، قَصِيق، بَلِيق.

## دهم هه‌لبه‌س

[ك: دهم هه‌لبه‌س]

ف: دهن‌بند.

ع: لَثَام، لِقَام، لِقَام.

وینه: ده‌مان‌شیره

## دهم هه‌له: ده‌مه‌نووتسك

ده‌مى چاكى‌نيه.

ك: ده‌مى شپه، ده‌مى له‌قه. [ده‌مه‌نووستاره].

ف: ده‌هتش لق است، ده‌هتش چاك ندارد. شرم

ندارد.

ع: ذَرَب، ذَرَب، شَرَس، شَكِس، شَطَاخ. بَذِي.

## ده‌هين

ك: ده‌م‌لێدان، ده‌مدان، ده‌مانن. [ده‌مه‌خستنه‌كار].

ف: ده‌میدن، ئه‌م‌زەن.

ع: نَفَخ، انْفَاخ.

## ده‌هين

ك: ده‌لته‌تن. (خوهره‌تار ده‌مى). [ده‌مه‌كه‌وتن له‌ناسۆه]

ف: ده‌میدن، برآمدن.

ع: طُلوع، اِشراق، اِنْبِلَاج، اِنْفِلَاج، اِنْفِلَاق، اِضَاة.

## دهمه‌يه‌ك‌دان

ك: ده‌مه‌دانه‌يه‌ك. [يێتوه‌دان، به‌ستن (وه‌ك: ده‌مه‌دانه‌يه‌كی

كتیبه‌).]

ف: هم‌گذاشتن. (كتاب مثلاً).

ع: سَك، صَك.

## دهمه‌يه‌ك‌دان

[ك: دانه‌ده‌مه‌يه‌ك، به‌يه‌كه‌وه‌به‌ستن]

ف: به‌هم‌به‌ستن، به‌هم‌پيوستن.

ع: وَصَلَ، لَفَق، تَلْفِيق، اِلْحَاق.

## دهمه‌يه‌ك‌نيان

[ك: ده‌مه‌به‌يه‌كدانان، يێتده‌نگ بوون]

ف: خاموش‌شدن.

ع: سَكُوت، صُمُوت.

## ده‌نگ

ك: ده‌نگه، دانه. [تاك، دنك، ده‌ندك]

ف: دانه، يكدانه.

ع: فَرَد، وَاحِد، أَحَد.

## ده‌نگ

ك: دان، ده‌نگه. (ده‌نگ هه‌نار) [دنك]

ف: دانه.

ع: حَب.

## ده‌نگ

ك: ده‌نگه، په‌راسوور. [په‌راسی]

ف: دنده، پَره.

ع: ضَلَع.

## ده‌نگه

ك: چه‌ردان. [چاودار: گيايه‌كه.]

ف: چو‌دان.

ع: رُؤَان، دَنَقَة.

وینه: چه‌ردان

ده‌نگه: ده‌نگ [مه‌رس ماناكه‌ی.] (به‌هر سه‌معنى).

## ده‌نگ



ك: سەدا، بانگ، ئاواز. [ئەدەبى گۆن دەيىسىت].

ف: غَزە، سەدا، آواز، نەراي، پىژواک.

ع: سَوْت، نەدا، نامة، رەيىن. دَعْوَة.

### دەنگ

ك: خەدەر. [خەبەر، باس]

ف: سەدا، خەبەر.

ع: بَحْث، خَبَر.

### دەنگ

ك: چار، ئاوازه. [ئاربانگ، دەنگۆز]

ف: چاۋ، آوازه، سەدا.

ع: سَمْعَة، شَهْرَة، شائِعَة.

### دەنگ بە دەنگ يەك دان

ك: جەفتى. [ھاردەنگ بويىن لە گۆزانی رەتتەدا].

ف: فروودەست، جەفتى، سەدا جەفتە كۆردەن.

ع: تَطْبِيقُ الْغَنَاءِ.

### دەنگ بەرز

ك: سەداي بولون. [دەنگى زولال]

ف: آواز بلند، سەداي رەسا.

ع: جَهَر، جەھار، سَوْت جَلِي.

### دەنگ پىچىك

[ك: دەنگى گەراپەر (وەك: دەنگىك كە لە كىنەرەدە

دەگەر پىتەرەدە).]

ف: نوف، توف، بژوال، بژواک، پىژواک، خەنیدە،

سەدا. (سەدايى كە از كۆھ مەثلأ بىرمى گۆردەد).

ع: رَدَّة، طَنِين، سَدَى، سَوْت مُتَعَكِس.

### دەنگ تەپل

ك: دىمبلى دىمبار. [دەبدىم]

ف: رَجَاف، دېدەب.

ع: نَرْدَار، دېدەب.

### دەنگ دانەھوھ

[ك: زایدە]

ف: نوفیدەن، توفیدەن، دراییدەن، بژوالیدەن،

خەنیدەن، سەدادانەن، چەرنگ.

ع: رَدَّة، طَنِين، سَدَى، رَجَعُ السَّوْت.

### دەنگ دانەھوھ

ك: بىلارەبويون. [تەننەرە (وەك: بىلارەبويە ھەوال.)]

ف: پىراكنەدەشدەن. (خەبەر مەثلأ).

ع: شىووع، شىئەان، ئىيووع، ذىئەان، قىضان، إنتشار.

### دەنگ دایرە

ك: زۆرنەگە زۆرنەگ، درمەدرم. [دەنگى دەف]

ف: دُزْمَب دُزْمَب.

ع: عَزَف.

### دەنگ زەنگ

ك: زۆرنەگ، زۆر. [دەنگى بۆل، دەنگى زەنگۆلە]

ف: دۆزنگ، چۆزنگ، دۆزنگ، نەراي.

ع: صَبِيل، نَوِي، طَنِين، سَوْتُ النُّاقُوس.

### دەنگ كۆرەن

ك: بانگ كۆردەن. [گاز كۆردەن. ھەوال پىتەدان]

ف: خواستەن. خەبەردانەن.

ع: دَعْوَة، إِخْبَار، إِعْلَام.

### دەنگ كۆردەن - لىخوړين

### دەنگ كۆر

ك: دەنگۆل. [دەنگ گىرا، دەنگۆزىر]

ف: سەدا گۆندە. سەدا گۆرقتە.

ع: أُنْبَح، أَجَش، أَصْحَل، أَصْحَل، فَحْفَاح.

### دەنگ گىرايەن

ك: دەنگ گىرەيون. [دەنگ نووسان]

ف: سەدا گۆرقتەن.

ع: بُحَة، جُشَة، جُشْرَة، صَحْل. ...

### دەنگ مەل

ك: دەنگ پەلەھەر، سەداي مەل. [ئارازى ئالندە]

ف: سەپپەر، سەپپل. (آواز مرغان)

ع: صَبِيل، سَوْتُ الطُّيُور.

## دهنگ نه‌قلره

ك: دمبلی‌دمبار. [دهنگی ده‌مول]

ف: رجاف.

ع: دردار.

## دهنگ‌نیر

ك: دهنگ‌زل. [دهنگ‌زیر]

ف: صداگنده.

ع: آجش، اصل.

## دهنگوباس

ك: خدور، هالزهدوال، چاروار. [ه‌وال، باسو‌خواس]

ف: چاو، پژواک، سروصدا.

ع: الیحث و الخیر، اخبار.

## دهنگه

ك: دهنگ، قار، چره. [بانگ، گازی]

ف: بانگ.

ع: نداء.

## دهنگه‌دهنگ

ك: قاره‌قار، ه‌را. [قره‌قره، خوللو]

ف: صدا، غوغا، گوغا، غریو، هنگامه.

ع: ضوضاء، ه‌راء، جلبه.

## دهنگه‌شه

ك: ده‌مقره، قره، قاره‌قار. [قره‌قره]

ف: چغ‌بلغ، خرخ‌شه، قرق‌شه.

ع: صخب، نزاع، ضوضاء، جلبه.

## ده‌ننه

ك: ده‌نك، پیره‌كه، پهراسور. [پهراسی]

ف: دند، دنده، پره، استخوان پهلوی.

ع: ضلع.

وینه ← پهراسو

## ده‌نووک

ك: ده‌نووک. [دندووک، نیکل]

ف: نوک، نک، شک، نول، شند، کلنه، چنگ،

## چنک.

ع: منقار، منقاد، منقاف، منسر، خطلم.

وینه

## ده‌نووکه

ك: موخوزز. [ده‌موکانه: گیاه‌که.]

ف: کشمش کاو‌لیان.

ع: دبیق.

## ده‌نووکه

[ك: نور نامرازی ژئی تازی پی لیده‌دهن.]

ف: رخمه، سکافه، شکافه.

ع: مضرب، مضراب.

## دهو

ك: تاخت، تار، سه‌لف، چوارنان. [غار]

ف: دو، تاخت، تاز، چهارنعل.

ع: غدو، رکض، خب، خبب، گردجه، هم‌لجه.

قبصتی.

## دهو

[ك: یاریه‌کی بدنا‌بانگه به پهنجی ده‌ست ده‌کریت.]

ف: دو، برزدن. [بازی‌ای است معروف به

وسيله‌ی انگشتان دست.]

ع: م‌خارجه.

## ده‌وا

ك: ده‌رمان. [نامرازی چاره‌سەر کردنی نه‌خوشین.]

ف: درمان، دارو.

ع: دواء.

## ده‌وات

ك: م‌ره‌که‌فدان. [شورشی م‌ره‌که‌ب.]

ف: آمه، زنگبار، خوالسته، خوالستان، ذویت،

ذوات.

ع: نون، مجبر، دوا.

## ده‌واخ

ك: خروشه. [ده‌باخ، خوش کردنی چهره.]

ف: خوشه، پیرایش، پیراهش، پرداخت.

ع: عَمَن، دِباغَة.

### دهواخانه

ك: خوشه‌خانه. [دهباخانه]

ف: خوشه‌خانه، پیرایش‌خانه، پیراهش‌گاه.

ع: مَدْبَغَة، مَنِيَّة.

### دهواخانه

ك: دهرماغانه، دهوافروشی. [شوتی تاییستی دهرمان فروشتن.]

ف: داروفروشی، داروخانه، درمان‌خانه.

ع: دارُ الدَوِيَّة، صَيْدَلِيَّة، أَجْزَائِيَّة.

### دهواچی

ك: پیتسه‌چی، خوشه‌چی، پیتسه‌خوش‌کەر، پیتسه‌خوش‌کەر.

[دهباچی، پیتست خوشه‌کەر]

ف: چرم‌گر، چرم‌چی، پیرایش‌گر، پوست‌پیرا.

ع: دَبَاغ، اَمَحَس.

### دهواخی کریک

ك: خوشه‌کریاک، خوشه. [خوشه‌کراو، دباخی‌کراو]

ف: پیراسته.

ع: مَدْبُوح، أَفِيق.

### دهوار

ك: ره‌شال. [تارل]

ف: سیاه‌چادر، خیمه.

ع: خَبَاء، حَوَاء، نَجْع، فَاوَه، خَفَض، فَسْطَاة، مَطْلَّة، وِئَنَه.

### دهواساز

ك: دهرمان‌ساز. [دهرمان‌کەر]

ف: داروساز، داروگر، درمان‌ساز.

ع: أَجْزَائِي، عَقَاقِيرِي، صَيْدَلَانِي.

### دهوافروش

ك: دهرمان‌فروش. [که‌سێک که پیشه‌ی دهرمان فروشته.]

ف: داروفروش، درمان‌فروش.

ع: أَجْزَائِي، عَقَاقِيرِي، صَيْدَلَانِي.

### دهوام

ك: مان، بون، بركدن، پایداری. [مانه‌وه، خایاندن، كول نندان]

ف: مان، بون، پایداری، همیشگی، هماره‌گی، همیشه‌بودن.

ع: دَوَام، ثَبَات، قَرَار، بَقَاء.

### دهوان

[ك: تیتخی به‌خال‌ومیل]

ف: دبان، بلارک، پلارک، پلانک، پرالک، روهنی،

روهینی، روهیناک، آهار، پزند، زیرک. (تیغ

جوهردار)

ع: ذَرِي، فِرند، اِفِرند، ذو فِرند، مَوْشِي، ماثور، مَجْوهر.

### دهوانچه

ك: تهرانچه، پشتار. [دهمانچه]

ف: توانچه، تپانچه.

ع: طَبَنَجَة.

وِئَنَه—شمش‌ناگر

### دهوای قهی

ك: دهرمان هراژ. [رشته‌ره، دهرمانی رشان‌ره.]

ف: هراش‌دارو، داروی هراش.

ع: مُقَيَّن.

### دهوتهر

ك: ده‌تەر، ده‌سه‌ك. [په‌پار، په‌پاری مه‌سره‌ف و داهات تیدا نورسین.]

ف: دفتر، آوار، آواره، مار، ماره، آیاره، آواره، آنگاره، کتابچه.

ع: دَقْتَر، قَرَاطِيس.

### دهور

ك: په‌ر، په‌رانه‌پ، قه‌راخ، قه‌ره‌خه. [ده‌رویه‌ر، ده‌روپشت]

ف: فَریش، فَرَنج، فَرہانج، پوز، بَرپوز، بَرفوز،  
بَرفوس، بَرپوس، بَرپوش، بَدپوز، پیرامون  
نہن.

ع: خَطَم، فَنطیسَہ.

**دہور دہ موچاو**

[ک: دہوری روخسار]

ف: اَنج، گرداگرد رخسار، پیرامون چہرہ.

ع: اَطرافُ الخَدَّ، حَوَالِی العَارِض.

**دہور گرتن**

ک: ناخلدان، دہورہ دان، [چارلا گرتن، نابورقہ دان]

ف: دورگرتن، میان انداختن.

ع: اِحْدَاق، اِحاطَہ، مُحَاصَرَہ.

**دہور ناخوون**

[ک: دہوربہری نینوک]

ف: پیرامون ناخن.

ع: حُجَر.

**دہور و تہ سہ لسول<sup>۱</sup>**

ک: چہرخہ و زنجیر، [سور و ریچکہ بدستن].

ف: چرخ و زنجہ.

ع: دَوْر و تَسْلَسُل.

**دہورہ**

ک: دہور، قہورخہ، پیرانیہر، [دہوربہر، دہورپشت]

ف: نور، نورہ، نوریواس، پیرامون، گرداگرد.

ع: اَطراف، حَوَالِی.

**دہورہ**

ک: چاخ، چہرخ، روزگار، زمانہ، دہوران، [سردہم، سور]

ف: نور، نورہ، نوران، زمانہ، زمان، روزگار،

ہنگام.

ع: دَوْر، عَصْر، عَہْد، زَمان، اَیام.

**دہورہ دان**

ف: گرد، گرداگرد، پیرامون، نریواس، زہ، نور.

ع: دَوْر، اَطراف، حَوَالِی.

**دہور**

ک: دہوران، خول، گنج، چہرخ، زمانہ، [سور، سردہم]

ف: دور، نورہ، نوران، چرخہ، چرخ، زمان،

روزگار، گردش

ع: دَوْر، عَصْر، عَہْد، زَمان، اَیام.

**دہور**

ک: چہرخہ، گنجکہ، بہسیان بہ یکہم، [سور، یتکہرہ

بہسران. (برای «تہ سہ لسول»)]

ف: چرخہ، چرخ، (برادر تسلسل)

ع: دَوْر.

**دہور**

ک: خوٹنہرہ، پیاجہرونہرہ، [پیداچہرونہرہ وائہ

رابردوہ کان.]

ف: دور، بازخوان، (تکراور درس های سابق)

ع: تَذْکِیر، تَمْرِین، تَکْرِیر، دَوْر.

**دہوران**

ک: دہور، چاخ، خول، گنج، چہرخ، [سردہم، سور]

ف: نور، نورہ، نوران، ہنگام، روزگار، زمان.

چرخ، گردش.

ع: دَوْر، عَصْر، عَہْد، زَمان، دَوْران، اَیام.

**دہوراندہور**

ک: دہور، پیرانیہر، [دہوربہر، دہورپشت]

ف: نورانور، گرداگرد، زہازہ، دریواس،

پیرامون.

ع: اَطراف، حَوَالِی، دَوْر.

**دہور دہم**

ک: پوڑ، پوڑہ، [قہ پوڑ]

۱- دہور و تہ سہ لسول دوو زاراوہی زانستی فہلسفہ و

کہلامہ. (ر - ر)

۲- دوو زاراوہی زانستی فہلسفہ و کہلامہ. (ر - ر)

ك: دهورگرتن، ناخسه دان، تهره نه دان، ته نوورده دان. [چوار

دهورگرتن، نابلووقه دان]

ف: دئورگرفتَن، میان گُرفتَن.

ع: احاطَة، احداق، عكوف، تحاوش، مُحاصِرَة،  
استدارة.

### دهوره کردن

ك: گیتچکه کردن، چرخ خواندن. [سورانه وه، خول خواندن]

ف: گردیدن، چرخیدن، چرخ خوردن،  
گیج خوردن.

ع: طوف، عوف، عیف، عیفة.

### دهوری

[ك: ده فری نه قول.]

ف: دُوری.

ع: طبق، صحن، مِصحَنَة، (ماعون)  
وینه

### دهوریش

[ك: دهرویش، عهدان]

ف: درویش، دَرِیش، دَرِیش.

ع: سَبُوت، صِفَرِیت، دَرِیش.

وینه

### دهوریشی

[ك: بینهرایی، که ساسی]

ف: دَرِویشی، دَرِیشی.

ع: بُوس، بُوس، اِفْتِقار.

### دهول

ك: دههول، دهوله سِرنا، [ته پلی گهره، نامیریکی  
موسیقیه.]

ف: دهل، تَبیر، تَبیره، شَنَدَف.

ع: نَقارة، کُوس، طبل.

وینه

### دهوله ت

ك: گیاندار، زنده مال، [مدرمال]

ف: تَكاوَر، جاندار.

ع: حَيوان، مَواشی، اَغنام.

### دهوله ت

ك: دهلوت، دارایی، [سامان]

ف: دارایی.

ع: ثروة، مَكْتَة.

### دهوله سِرنا

ك: دههول و سِرنا، دههول. [نامرایی موسیقیه.]

ف: دهل و سِرنا، دهل.

ع: نَقارة.

وینه، بون

### دهوله مهن

ك: لوت، دارا، [ساماندار]

ف: دارا، دارنده.

ع: ثری، مُثَری، مَلِی، مَلِی، غَنِی، مُوسِر، مُتَمَوِّل،  
ثروان.

### دهولن

ك: متك، پنچك، بته. [دهرن]

ف: بَتَه، بوتَه، بررسته.

ع: بُتَة.

### دهولنه

ك: ... بدور. [راکهر، غارکهر]

ف: تَكاوَر، دَوَنده، تازنده.

ع: فَرار، عادی، رکوض، ماشیه.

### دهوه

ك: قَیره، [قَور]

ف: قَر، قور، غَر، فَنج، دَبَه، دَبَه خایه، غُر فَنج.

ع: مَفْتوق.

### دهوه ره

ك: چار، چاره، تیمار. [چاره سر]

ف: چاره، بَیارش، تیمار.

ع: دَفَع، عَلاج، مُداواة.

## دهدوړه‌ی دورد

ك: چار، چاره، [چاره‌سدری نه‌خوښی]

ف: چار، چاره، بيارش، تیمار، تیماردرد.

ع: علاج، دَفْع، دَفْعُ الْمَرَضِ، عِلَاجُ الْمَرَضِ.

دهوټی—**که‌ره‌که** [روشه‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

## دهویت

ك: گه‌واد، ژغیز، جاكش، [بی‌تامووس]

ف: قَلْتَبَان، قَرْتَبَان، غَرْتَبَان، قَرْتَبُوس، قَرْتِه،

قَرْت، غَرچِه، غَرَاجِه، دَراره، كَشْخَان، كَشِيخَان،

ریشمال، زَن جَلَب، زَن به‌مُزد، جاكش.

ع: دَيوُث، قَوَاد، قَرْتَبَان.

دهویت—**ده‌وات** [روشه‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

دهویت—**ده‌وټی** [روشه‌یه‌کی کرماجیه.] [کرماجی است.]

## دهویر

ك: نویسنه، [نوسره]

ف: دَییر، دَویر، دوویر، پُناغ، نویسنده.

ع: مُنْشِي، مُحَرَّر، كَاتِب.

## ده‌ها!

ك: نه‌ها! [روشه‌ی سه‌یرمانه.]

ف: دهه! اهه!

ع: هَه!

## ده‌هر

ك: چهرخ، روزگار، [قه‌له‌ك، روزگار، زه‌مانه]

ف: زَوَكْش، روزگار.

ع: دَهر.

## ده‌هول—دهول

## ده‌هزار

[ك: ژماره‌ی پاش ۹۹۹۹.]

ف: بیوَر، بیوار، ده‌هزار.

ع: عَشْرَةُ أَلْفٍ.

## دهه‌نه

ك: دم، درگا، [زار، سه‌رچاوه، جینگه‌ی چورونه‌نار، (وه‌ك)]

دهدنه‌ی بیر یا کاریز.)

ف: دَهْنَه، دهانه، (دهنه‌ی چاه یا قنات مثلاً).

ع: فَم، قَوَه.

## دهه‌نه

ك: دِيَانَه، [ناسنی لغاو له‌دهمی په‌كسدا، (وه‌ك: دِه‌دنه‌ی

نه‌سپ.)]

ف: دَهْنَه، دهانه، (دهنه‌ی اسپ)

ع: نَضُو، شَكِيْمَة، (سِحَال، لُجَام، زُمَام)

وینده—**ده‌غو**

## ده‌ی!

ك: ده‌یسا!، زورکه! [خیرا‌که!]

ف: زودباش!

ع: غَیْد، اِسْرَع!، اِفْعَل!

## ده‌یار

ك: كه‌س، هیچ‌كه‌س، [كه‌سِيك، تاكِيك، هیچ تاكِيك]

ف: كَس، هیچ‌كس، زاوَر، زاوَر.

ع: اَخَذ.

## ده‌یجور

ك: تَارِيك، شه‌روزنگ، [نه‌نگوسته‌چار]

ف: دَیجور، تاریک، سیاه.

ع: دَاجِي، غَاسِق، مُظْلِم، مُدْلَهَم، غَیْهَب، دَیجور،

## دَیجور

## ده‌یر

[ك: پهرستگای قه‌شه.]

ف: دَیر، (معبد راهب)

ع: دَیر، صَوْمِعَة، زاوِیَة.

## ده‌یری

[ك: نه‌و قه‌شه‌یه‌ی له‌پهرستگادا ده‌مینیتیره.]

ف: دَیری، دَیرنشین.

ع: دَیْرِي، أَهْلُ الدَّیْرِ، سَاكِنُ الدَّیْرِ.

## ده‌یری

[ك: ده‌ری (نه‌وانه‌ی روداو‌ه‌كان ده‌دنه‌ پال روزگار و

ده(تین: دنیا همر بروه و همر نه بیت و به دیهینه ری نیه.)

ف: دهیری. (معتقدین دهر که می گویند دنیا

ازلاً بوده و ابداً نیز خواهد بود و صانع ندارد.)

ع: دهیری. مادی.

دهیری

ک: شیت، هدره. [که لله یی، لیره]

ف: دیوانه، واله.

ع: مجنون، مقتون، وکله.

دهیسا!

ک: زروکه!، زروکه سا!، دسا! [خیراکه!]

ف: زودباش!، پس زودباش!

ع: اسرغ!، فافعل!

دهیسا دهی!

ک: دسا دهی!، زروکه سا زرو! [خیراکه خیرا! (بر جهخت

کرده.)]

ف: زودباش!، زود! (تاکید است.)

ع: فافعلن!، فاسرعن!

دهیله م

[ک: تیره یکی کردن.]

ف: دیلم. (طایفه ای از کردند.)

ع: دیلم.

دهیله م - نوین

دهیم

[ک: دیم: چاندن به هیوای باران. (بهرامیهری «ناوی».)]

ف: دیم، دیمه، هدی، هکری، بارانی. (ضد

«آبی»)

ع: عذی، بعل، بخس، بخسی، عثری، مظمنی،

زربع.

دهیمه رو

ک: دهیم، دهیمی، دهیمه زار. [دیم (بهرامیهری «ناوه رو».)]

ف: دیمزار، دیمه زار، خشکسار. (ضد «ناوه رو».)

ع: بخسی، عثری، مظمنی.

دهین

ک: وام. واره.

ف: وام.

ع: دین، قرض.

دهیه ک

[ک: یه ک بهش له ده بهش.]

ف: ده یک، ده بوده.

ع: عشر، عشر، عشرة، معشار.

دهییار

ک: زیدران [زیران]

ف: زاور، زاوار، خانه خدا، پاسبان زیر.

ع: دیار، دیور، سادن، خادم، خادم الدیر.

دهیوس

ک: دهویت، جاکهش. [بی تاموس]

ف: قرت، قرتیه، قرتبوس، قرتبان، قلتبان،

غرچه، غراچه، غرتبان، دراره، کشخان،

کشیشان، ریشمال، زن جلب، زن به مزه.

ع: دیوث، قواد، قرتبان، قلتبان.

دی

ک: لادی. ناوایی. [گوند]

ف: ده، دیه، گد، گده، لاد، رستا، رستای،

دهکده. آبادی.

ع: قریه، کفر.

دیار

ک: په پید، ناشکرا. [روون، بر پهرده]

ف: سنجبات، سنجبوت، دیدار، پدیدار، نمودار،

نمایان، هویدا، آشکار، پیدا، جلوه گر.

ع: ظاهر، لائح، واضح، بادی.

دیار

ک: دیدار، دهمرچار، روخسار، شتیه. [رو، چروچار]

ف: رو، روی، چهر، چهره، رخ، رخسار، رخساره، دیدار.

ع: وَجْه، خَدَّ، عارض، صُورَة.

دیوار

ل: لا. (دانیش به دیاربهر.) [پال، تنیشت]

ف: نَزْد، پهلو.

ع: عِنْد.

دیاردی

ل: کِشک، پاهوانی، دیدوانی. [نیشک گرتن]

ف: کَشِیک، پاس، پاسبانی، نگاهبانی،

دیده بانی، دیده داری.

ع: حَرَّاسَة، رِبَا، تَرَقُّب.

دیاردی

ل: تهمان. [دهرکهرتن، ناشکرا برون]

ف: پیدایش، پیدایی.

ع: ظُهور، وِسم، عَلم.

دیارگا

ل: ناسرگا. [شوتنی دیاری دان.]

ف: دیدگاه، پیدایشگاه.

ع: طَلَع، مَرَصَد، مَشْهُد، مَشْرِف، مَظْهَر. اُفَق.

دیاره

ل: ناشکراس. [رونه، ناشکرایه.]

ف: پیداست، پدیدار است، نمودار است،

آشکاراست.

ع: ظاهِر، باهر، واضح، لائِح. مَكشوف.

دیاری

ل: نشانه. [نیشان، نیشانه، دروشم]

ف: نشان، نشانه.

ع: سِمَة، وِسم، علامَة، اَمَارَة.

دیاری

ل: نشانی، نارنشان. [نارنیشان، ناسینهر]

ف: نشانی، نام و نشان.

ع: تَذْکِرَة، تَعْرِفَة.

دیاری

ل: نیاز، سهرقات. [پیشکش]

ف: گزیت، سَفْتَه، فرسته، اَرْمغان.

ع: تُحْفَة، هَدِیَة.

دیاری

ل: خدلات. [پیشکشی گهره پیاوان.]

ف: خَلَعَت.

ع: خَلَعَة.

دیاری دان

ل: په یدابرون، ناشکرا برون. [دهرکهرتن]

ف: پیداشدن، پدیدارشدن، نمودارشدن، آشکار

شدن، جلوه گر شدن.

ع: ظُهور، وُضوح، بُدُو، لُوح، لَمَح، لَمَحان. لُوص.

مُلاوَصَة.

دیاری کردن

ل: نشان کردن، نشانکرد. [نیشانه کردن، دروشم بز دانان.]

ف: نشان کردن.

ع: رَخم، وِسم، اِعلام.

دیان

ل: ددان. [دان]

ف: دَنَدان، دَنَد، گَز، گاز.

ع: سَن، ضَرَس، اُرم، عاجمه.

رِنَه—چَناکه

دیان به ردهم

[ل: دانی پیشه ر]

ف: دَنَدان جلو.

ع: ثَغَر، ثَنِبَة، صُبَاحِیَة.

دیان پاکه و کهر

ل: ... پرورش دیان، خلال. [نامرزی دان ناژنین.]

ف: دَنَدان پَرِیز، دَنَدان اَپَرِیز، دَنَدان پاک کُن،



خلال. پیلو.

ع: خلال. مسواک...  
وینه

**دیان تراشا کردن**

ك: دهم تراشا کردن. [سیدیرکردنی ده سودان. (وَك: می نه سپ.)]

ف: دهن دیدن، دندان نگاه کردن. (اسپ مثلاً.)

ع: قَر: فرار.

**دیان تیز کردن**

[ك: تیزکردنی ددان]

ف: دندان تیز کردن.

ع: تاشیر.

**دیان تیزه و کردن**

ك: تهمه کردن. [دیان لی تیز کردن (مرخ لی خوش کردن. نیدیومه.)]

ف: آنچهخت، بیوس، آزیدن، دندان تیز کردن.

(طمع کردن، مجاز است.)

ع: مَطَع.

**دیان چهارمکه و بوون**

ك: رودامالیان، داشوزیان. [دان سپی بونهوه، بیشمرم بوون]

ف: چیزه شدن، بی شرم شدن.

ع: جَسَارَة، بَذَاة.

**دیان روکله**

ك: دانه کولانه. [دانه روکله (چیشیتیکه به بوتهدی دان دهرهانی مندالوره لینی ده نین.)]

ف: دانک، (آشی است که هنگام بیرون آمدن

دندان بچه می پزند.)

ع: مصباحیة.

**دیان زیادی**

ك: هه ژیار، هه ژمار. [زیاده ددان (دانی زیاده له نه سپ یا مروژدا.)]

ف: هه ژیار، هه ژهار. (دندان اضافی که اسپ یا

انسان در می آورد.)

ع: رائل، راول

**دیان شاش**

ك: دیان بلار. [ددانی به دین که ورتو.]

ف: تَنُک دندان، دندان تَنُک.

ع: أَشَغ.

**دیان قروول**

ك: قروول، پورت. [دانی کلرز]

ف: کَرَو، پوک، دندان کَرَو، دندان پوک.

ع: مُتَأَكَّل.

**دیان کلکله**

[ك: خری (چوار دانه له بنی ده دما.)]

ف: دندان آسیا، دندان زَقَر. (چهار دندان است

در بیخ دهن)

ع: نَوَاجِد، أَضْرَاس، أُرَم.

وینه

**دیان کلیل**

ك: دیانه ی کلیل. [ددانه ی کلیل]

ف: دندانه ی کلید.

ع: مَسْلَاط، أَضْرَاس، أَسْنَان.

**دیان کلپله بوون**

ك: دیان هه لپیکیان، کلپله بوون. [دان هه لپیکران]

ف: پَشْلیدن، دندان به هم چسپیدن.

ع: ...

**دیان که تن**

ك: ناهمی بوون [هیواپرا بوون (نیدیومه.)]

ف: دندان کندن، نا امید شدن. (کنایه است.)

ع: یَاس.

**دیان که تن**

ك: دیان کیشان. [دان دهر کیشان]

ف: دندان کشیدن، دندان کندن.

**دیانی گرت به خواهیا**

ك: تاري هارو، تارشتي هارود. [خوی گرت، دهري برد.]

ف: موليد، شكيبيد، دندان گزید، تاب آورد.

ع: أَطَاقُ، عَصَّ عَلَى ثَوَاجِذِهِ.

**دیباجه**

ك: دتپاجه، بهرداشت، سهرتا، بهرايی. [پیشه کی]

ف: دیباجه، روگاه، پیش در آمد.

ع: مُقَدِّمَةٌ، فَاتِحَةٌ، عُتْوَان، دِیْبَاجَةٌ.

**دیفته**

ك: دیت؟ چاره پیکهفت؟ [نایا بینیت؟]

ف: دیدی؟

ع: رَأَيْتَ؟، هَلْ رَأَيْتَ؟

**دیدار**

ك: دیار، روخسار، دهمرچار، شیوه. [رو، چروچار]

ف: دیدار، رُح، رُخسار، رُخساره، چهر، چهره،

روی، رو.

ع: وَجْه، خَذَّ، صُورَةٌ، عَارِض.

**دیدبار**

ك: ساحتو دئ. [دهربهگ، خاوند لادی.]

ف: دهدار.

ع: مَلَاك، صَاحِبُ الْقَرْيَةِ.

**دیداربینی**

ك: چارپیکهفتن، دیدن، دیدنی. [سردان، دیمن کردن]

ف: دیداربینی، دیدن.

ع: مُلَاقَاةٌ، رُؤْيَاةٌ، زِيَارَةٌ، اِلْتِقَاء.

**دیداری**

ك: دئ بهریگه بردن. [دهربهگی، بهریوه بردنی دئ.]

ف: دهداری.

ع: مَالِكِيَّةٌ، اِدَارَةُ الْقَرْيَةِ.

**دیدیه**

ك: چار، بینایی. [دیه، چاڻ]

دندان بیرون آوردن.

ع: ثَزَع، قَلَعَ. (السِّن)

**دیانه**

[ك: ددانه، زمانه، بهرز و نرمی]

ف: ددانه.

ع: ضَرَس، سِن، مِسْلَاط.

**دیانه**

[ك: ناسنی لغار له ده می یه کسدا.]

ف: دهته، دهانه.

ع: نِكَل، نَضُو، شَكِيمَةٌ.

ویننه ← ده غو

**دیانه**

ك: ددانه. [قوتگره، بهرز و نرمی سهر دیوار.]

ف: ددانه، تَزَه، تیزه، کنگره.

ع: ثَضَارِيس، شَرَفَات.

ویننه ← جهان پندا

**دیانه**

ك: ددانه، بنتل، تله، دن. [نهر شتهی دهیغه نه ژیر گاهرد

هه تا نه تلپت.]

ف: دنده.

ع: قَلَعَ.

**دیانه ریکی**

[ك: دانه چپ]

ف: جَرَسْت، غورچه، دندان غورچه.

ع: قَعَقَةٌ، صَلَق، حَرَق، حُرُوق، حَرِيق، ثَحْرِيق،

حُرُوقُ الْأَضْرَاس، حَكُ الْأَضْرَاس.

**دیانه کیلی**

ك: دیان کیلی. [ددانه کیلی]

ف: تَز، تَره، تَز، تَز، تَزده، تَره، گده، ددانه،

ددانه کی کلید.

ع: مِسْلَاط، مِيشَاق، ضَرَس، أَضْرَاس، أَسْنَان.

ویننه



ف: دیری، درنگی، درنگ کردن.

ع: بَطُول، بَطَاة. تَأَخَّر، تَعَوَّق، تَثَبُّط، تَرَيُّث.

دیز

[ك: رهشی مه یلمو بۆز. (بۆ نمونه: كهوی مه یلمو رهش).]

ف: دیز، سیر. (کیود مایل به سیاهی مثلاً).

ع: أَكْهَب.

دیزپا

ك: سَیْپَا. [سَیْپَا]

ف: دیگپا، دیکپایه، دیزندان، سه پا، سه پایه.

ع: غُدَاف، مَنَصَب.

وینه

دیزک

ك: دیز. [رهشی مه یلمو بۆز. (وهك: ولاخی دیز).]

ف: دیزه، دیز. (الاغ دیزه)

ع: أَكْهَب، أَخْضَر، دَیْرُج.

دیزه

ك: هَمَملیره. [دیزه: دهتری گلینی چیش تیدا لیتان].

ف: حُمچه، پُشک، دوره، غولین، آنین، مَرطبان.

ع: خُرْس، بُرْمَة، جِرَّة، نَحْي. قَبْر.

وینه-هَمَملیره

دیزی

[ك: تیانهی بچووك.]

ف: دیزی، دیز، دیکچه، کُماجدان.

ع: قَدیره، طَنْجَرَة.

دیس

ك: نه نازه. (له دیسانیه.) [راده]

ف: زی، اندازه.

ع: حَدّ، اِنْتِهَاء.

دیشان

ك: هَمَملانه، دوبراره، تیت. [نه جاریش]

ف: باز، نیز، دیگر، دوباره.

ع: اَیضاً.

دیش

ك: نه سپار. [نامراز]

ف: أَوْزَار.

ع: أَدَاة، آلَة.

دیقی

ك: سۆ. فەرقان. نازار سی. [دهرده باریکه، سیل (دهردیکه

مروژ-باریک و لاوازه کات).]

ف: دق. (آزاری است انسان را باریک و ضعیف

می کند).

ع: دق. سَلّ، سَلَال.

دیتکوز

[ك: (مردنی له سه رخو).]

ف: دق کش. (مردن تدریجی)

ع: اَلْمَوْتُ سَلَا.

دیتقه دیتقه

ك: قینه قینه. [رق ههستاندن]

ف: رسانه.

ع: مَقَت، ثَمَقِیت، ثَرغیم، ثَغِیظ، ثَحسیر، ثَغِیض،

اغضاب.

دیل

ك: بهرده، بهنده. [کۆیله، یه خسر]

ف: بَرده، بَنده، دستگیر، گرفتار.

ع: اَسیر، أَخِیذ، عَبد، غَلام. (أَمَة، جَارِیَة)

دیلان

ك: حه بته، شیت. [حه پۆل، شیتۆکه]

ف: دیوانه، خُل.

ع: سَفیه، أَبْله، (بَلْهَاء)، مَجْنُون.

دیلافی

[ك: گوزانی مه لپهرین].]

ف: سرود. (آواز چویی کشیدن)

ع: رَنیم، نَعْمَة.

«دیلماج»

ك: زوانزان، تهرزمان، [وهرگتس، دیلمانج (وشه یه کی  
تورکیه.)]

ف: پچواک، پای خوان، نژفان، تاجران. (ترکی  
است.)

ع: ترجمان، مترجم، مفسر.

### دیل هاتن

ك: راس هاتن، [به دی هاتن، به راست گهړان]  
ف: دیده شدن، راست آمدن، درست آمدن،  
انجام آمدن.

ع: رؤیة، تحقق، وقوع، حصول، نفاذ، نجاح،  
تیسر، جریان.

### دیله کانی

[ك: جولانه ی گوریس]

ف: تاب، کاز، گازه، هلسو، آرگ، اوزک، سرند،  
سربید، گواچو، گواچه، سابود، بازیچ، وازیچ،  
چنجللی، چنبلول، نرموره، بادپیچ، چنچولی.

ع: رُجَاحَة، أرجوحة، دوادة.

وینه

### دیله

ك: دوتل، [تهله زمه بهرد (نهر تله زمه بهرده ی له باتی  
پهردو داره رای خانوی پی داه پوتن.)]

ف: پوشه، بندره. (تخته سنگ که تیر خانه را  
با آن می پوشانند به جای چرپی.)

ع: وشیع، بلاط.

### دیله بهن - دیو یطیه

### دیم

ك: دیمه، روخسار، دهوچار، دیدار، [رو، چروچار]

ف: رُخ، رُخسار، رُخساره، رو، روی، دیم، دیمه،  
دیمز، چهر، چهره، دیدار.

ع: وَجْه، خَد، عارض، صورة.

### دیم

ك: چارم پینک هفت، [بینیم]  
ف: دیدم.

ع: رَأَيْتُ، عَايَنْتُ، شَاهَدْتُ، تَبَصَّرْتُ.

### دیمبلی دیمبار

ك: دمبلی دمبار، [دهنگی ته پل یا دهوژ.]

ف: دامدیم، دبداب، دُرمب دُرمب. (صدای طبل  
یا دهل)

ع: دَبْدَبَة، طَنْطَنَة.

### دیمه

ك: دیم، دیدار، روخسار، دهوچار، [رو، چروچار]

ف: رُخ، رُخسار، رو، روی، دیم، دیمه، دیمز،  
دیدار، چهر، چهره.

ع: وَجْه، خَد، عارض، صورة.

### دیمه

[ك: روو کیش (روو کش کردن) ساج به خوله میش یا دیوار  
به سواخ.]

ف: دیمه، روکش. (روکش ساج با خاکستر یا  
دیوار با گلابه.)

ع: مِيَه، مِيَهَة، بطان

### دیمه دان

[ك: روو کیش کردن]

ف: دیمه دادن.

ع: ثَرَمِيد، ثَمَوِيَه، ثَبْلِين، تَطْلِين.

### دیمه شوره

ك: دیمه شور، [اشتیکی گرموله کراوه که ژنان بو شتی  
دهوچار به کاری دهینن.]

ف: دیمه شو، دیمه شور، دیمه شوره. (آقراضی  
است که زن ها برای شستن روی استعمال  
کنند.)

ع: أَقْرَاصُ الْخَد.

### دیمهك

ك: تاره‌قه. [داری ناو دیوار بۆ پتهو کردنی.]

ف: غرقه. (چوبی که برای استحکام میان

دیوار اندازند.)

ع: مِیْطَدَة، عَرَقَة.

**دینه‌ن**

ك: شیره، چه‌شن. [شیراز]

ف: شیوه، پیکره، فتن.

ع: صَوْرَة، شِکْل، هَيْئَة، قِیَافَة.

**دینه‌ن**

ك: سکوت، سیما. [بیجم]

ف: پیکر، کالبد، شیوه.

ع: شُكْلَة، مَطَهْر، بَشَرَة، سِیْمَا.

**دین**

ك: چارپیکه‌فتن. [بین، دین]

ف: دیدن، دید، دیدار، دیدن، رشت، زشت.

نگریستن، نگاه‌کردن.

ع: رُؤْیَة، لِقَاء، لُقْیَا، تَلْقَاء، التَّلْقَاء، تَلَاقِي، مُلَاقَاة.

زِیَارَة، مُعَايِنَة، مُشَاهَدَة، تَبَصُّر

**دین**

ك: کیش، ناین. [ناین، برو، ریناز]

ف: دین، تَبَسْت، کیش، روش، آیین، راه.

ع: دین، نِخْلَة، مَذْهَب.

**دین**

ك: زاین. [زان، منال بودن]

ف: زاییدن.

ع: وَضْع، وَلَادَة، اِیْلَاد.

**دینار**

[ك: مِسْقَالِيك نالتورنی سکه لیدراو.]

ف: دینار، زرسرخ. (یک مثقال طلای مسکوک)

ع: دینار، هَبْرَی.

**دینا**

ك: روادین، ده‌سور. [فتوا، به روا زانین.]

ف: وَجَر، وَجَر، دینا، روادید.

ع: فَتَوَى.

**دینار**

[ك: مِسْقَال: کیشانه‌یه که (۲۴ نۆك، واته: ۲۴ دهنك، که

ده‌کاته: ۴۸ جۆ.)]

ف: دینار، سنگ. (۲۴ نخود یعنی ۲۴ خَبّه

مساوی ۴۸ شعیره)

ع: دینار، مِثْقَال.

**دینار**

[ك: پاره‌یه‌کی کزنه. (مِسْقَالِيك نالتورنی سکه لیدراو.)]

ف: دینار، زر سرخ.

ع: دینار، هَبْرَی.

**دیناو**

ك: پهرده‌لاچون. [پهرده هه‌لگیان له نیتوان گیانی مروژ—

و جیهانی نادیاردا.]

ف: بیتاب، پرده‌نماندن.

ع: مُكَاشَفَة، رَفَعُ الْحِجَاب.

**دینه‌وه**

ك: دۆزینه‌وه، په‌یدا کردن. [دیتنه‌وه، وه‌دیتن]

ف: یافتن، پیدا کردن، جُستَن، یاویدن،

بۆز و جیدن.

ع: اِدْرَاك، وَجْدَة، وَجُود، وَجْدَان، اِجْدَان، اِلْتِقَاط.

**دینه‌وه**

ك: دوباره دین. [چارپیکه‌رتنه‌وه]

ف: دوباره دیدن، باز دیدن.

ع: تَجْدِیدُ النِّقَاط.

**دینه‌وه**—پرده‌سه‌لات

**دینو**

ك: درنج. [نه‌جنه، رموزن، قژنه‌سه‌ره (مروژی کیتی.)]

ف: دیو، مردم کوهی، آدم جنگلی. (مردمان

وحشی)

ع: عَفْرِیت.

وڼه

دټیو

ك: رو، روره. [دیو، لا، بهر و پشته همر شتیک.]

ف: رو، روه.

ع: وَجِه، مَنَافَ، طَرَف، جَانِب.

دټیو

ك: تافته. [جزره پارچه یه کی همر یشمه.]

ف: دیبا، دیبیه، دیبیه، دیوا. (نوعی از حریر

است.)

ع: دَبِیق.

دیواچه

ك: بهر داشت، پشندرامد. [پیشه کی]

ف: دیباچه، پیش در آمد.

ع: مُقَدِّمَة، دِیْبَاجَة.

دیواخ

[ك: تارا (پارچه کی سور که دهیدن به سر بروکدا.)]

ف: دیواخ. (پارچه ی قرمز که بر روی عروس

می کشند.)

ع: حِجَابُ الْعَرُوس.

دیواخان

ك: دیوانخانه، بیرونی. [دیوه خان]

ف: بیرونی، دیوان خانه.

ع: بُهوت.

دیوار

[ك: هد پهناری بلند له که رسته ی مازدروست کردن.]

ف: لاد، دیوار، دیوال.

ع: حَائِط، جِدَار، طَوَف، سور. حاجز، ماصیر،

مصیر، نَفَنَف.

دیوار بهر دهروازه

[ك: (دیواری بهر دم درگا) له نار هوشه دا.]

ف: درسار، درساره. (دیوار جلو دروازه)

ع: حاجز، حاجب.

دیوار هه لوه ت- دیوار بهر دهروازه

دیواره

ك: زتواره. [لتواری دیوار ناسا، چوارچینه]

ف: چپر، تواره، دیوار.

ع: اِطَار، جِدَار، حاجز، دائِرَة، مُحَوَّطَة.

دیوان

ك: دیوانخانه. [دادگا]

ف: دیوان، دادخانه، دیوان خانه.

ع: مُحَكَمَة.

دیوان

ك: رسیدگی. [پتراگه یشتن، دادگایی، داورری]

ف: دیوان، داورری، رسیدگی.

ع: مُحَاكَمَة.

دیوان

ك: کتیر. [کتیبی شیمر یا کتیبی فرمان.]

ف: دیوان، کتاب. (کتاب اشعار یا احکام.)

ع: دِیَوَان، کِتَاب.

دټیوان

ك: قیتخا. [کریخا، گزیر]

ف: دهبان، کدخدا.

ع: فرناس.

دیوانخانه

ك: دیواخان. [دادگا]

ف: دیوان خانه، دادخانه، داوړخانه، دادستان،

داورستان.

ع: مُحَكَمَة، عَدَلِيَّة، بَيْتُ الْعَدَل.

دیواندر

ك: دهراس، دهم هراش. [قسه زان، زمان پاراو]

ف: سَخَنُور، گویا، زرنګ، بی باک.

ع: نَطَاق، فَصِيح، جَسُور.

دټیواندټیو

ل: پشته پریو، هه له وگه پان. [دیوادیو. هه لگه پانه]  
 ف: واژگونه، باژگونه، پشتور، زیرورو، برگرداندن.

ع: عَكْس. ثَعْلِب. ثَرَوِغ.  
**دیوان شا**

ل: دیوان پادشا. [باره گای پاشا].  
 ف: دربار، اَوَغَر، اَغَرَه، اَسَبَرلوس، دیوان پادشاه.

ع: مُحَضَرُ السُّلْطَان.  
**دیوان**

ل: شِیَوَان. [روژاندن]  
 ف: شوراندن، شولاندن.

ع: تَكْحِیص.  
**دیوانه**

ل: شِیت، لَیوِیگ. [دین، لیره]  
 ف: خُل، دیوانه، شپیل.

ع: مَجْنُون، سَفِی، سَفِیه، خِیل، مَوْسوس، مَمْسوس، مَقْتُون.

**دیوجامه**

[ل: دیجامه: چهند پارچه په روی رهنگارهنگه بو راه کمر].  
 ف: دیوجامه.

ع: دَرِیْئَه.  
 وینه  
**دیودل**

ل: دَلَسَخْت. [دلرېق، گادل]  
 ف: دیودل، سَخْت دل، بی مهر.

ع: قَسِیُّ الْقَلْب.  
**دیو سفی**

[ل: پالمراتیکی مازندهرانی بووه].  
 ف: دیو سفید، دیو سپید. (پهلوانی بوده مازندهرانی).

ع: دِیو سَفِید.  
**دیوهدهر**

ل: کونا. [کوناوهدهر، دیواندر]  
 ف: سوراخ.

ع: نَافِذ، مَارق.  
**دیوهدهریوون**

ل: کوناوون. [کوناوهدهر یوون]  
 ف: سوراخ شدن.

ع: مُرَوِق.  
**دیه**

ل: خوین بایی، تاران. [تیره بوی خوینی مردوی کوژراو].  
 ف: خون بها، سربها، تاوان.

ع: دِیْه، اَرش، شَنَق، غَوَر، غِیرَه، عَفَوَه، مَعْقَلَه.  
**دیهاتی**

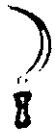
ل: دهاتی. [لادیی]

ف: روستا، روستای، روستایی، دهگان.

ع: قَرَوِی، دِهقان، رُستاق. مُزارع.



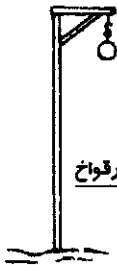
## وینه‌کانی پیتی د



داس



داره‌نهرم



دارقواخ



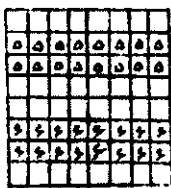
دارنه‌قینه



دار



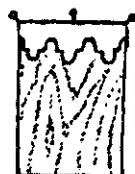
دانوله



دامه



دانووت



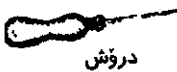
دالیر



دال



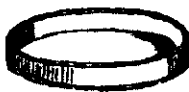
دلیق



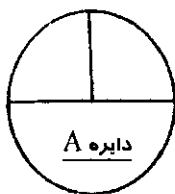
دروش



درنال



دایره B



دایره A



دولاخ



دوگمه‌تیر



دوراج



دنگ



دمه‌ک



دماره‌کول



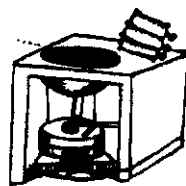
دو پايه



دومه لان



دومره کی



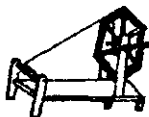
دوليان



دولچه



دوورين



دووخ



دووحاچه



دووپهرخه



دوويشک



دوولايي



دووقوچکه



دووفلپقان



دووشاخه



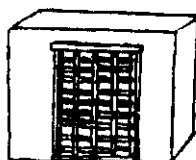
دووزله



دهريجه



دهره گوزنهو



دهر مه چيل



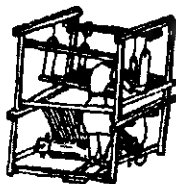
دهبه



دوپرده



دهسمال شهرمه



دهسکاي جولايي



دهسکا



دهسکيش



دهسينک



دهسه كهشتي



دهسه چينه



دهسه چرا



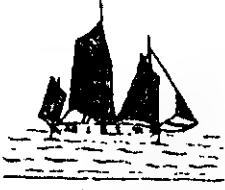
دهسه بوخجه



دهسپار



دهسوور



دهكڼ



دهشنه



دهسپهره



دهسه وهره



دهسه گيره



دهنووک



دهملاره



دهماغه



دهم



دهلهک



ديان پاكه وكر



دهول



دهوريش



دهوري



دهوار



ديزوجهامه



ديو



ديله کاني



ديزيا



ديانهي کلين



ديان کاکيله



را

ك: رى، ريگه. [ريگه، ريگا]

ف: زه، راه.

ع: طريق، صراط، سبيل، فِج، جادّة، شارع، مَنهَج،  
مِنهاج، مَسْلَك، مَذْهَب....

را

ك: كمشه، جار. [كهڤت]

ف: راه، بار.

ع: دَفْعَة، كَرَّة، ثَوْبَة، مَرْتَبَة، مَرَّة.

را

ك: هدا. [هداين]

ف: گُريز، گُريغ، گُريف، كالش.

ع: هَرَب، فِرار، عَدُو، سَعِي.

را

ك: راى. [بيديباري]

ف: راى، سگال، سمراد، نيرنود، پندار، پنداره،

انديشه، بنديشه، نمشته.

ع: رَاي، عَزِيْمَة، صَرِيْمَة، عَقِيْدَة.

را

ك: ريتار، ريگه‌نار. [ناروي]

ف: شلڪ، موري، راه‌آب، راهگذر آب.

ع: بالوغة، مَجْرَى المَاء.

راينگار-رينگار

راينگردن

ك: بگردن، گوزشتن. روين. [رايردن]

ف: گذشتن. رفتن.

ع: مُضَيّ، انْقِضاء. ذهاب.

راهبر

ك: رانما، به‌لده. [شاره‌زا، ريتبر]

ف: نَخْشِه، بَلَد، شاوور، رَهَبِر، راهبر، رَهْنَمَا،

راه‌نما، بَدَرَقَه.

ع: دَلِيل، هَادِي، قَائِد، مُهْدِي. دَلال.

راهبر نورددو

ك: پيتش‌قروول، ديدوان. [سهره‌تاي له‌شكر]

ف: يَزَك، قَلَاوَز، ياسبان، ديدهبان، پيش‌قراول.

ع: جِلْوَاز، طَلِيْعَة، مُقَدَّمَة، مُقَدَّمَة الْجَيْش.

مُسْتَحْفَظ.

راهبري

ك: رانمروني، به‌لده‌دي. [ريته‌ري، شاره‌زايي كردن]

ف: نَخْشِگي، بَلَدِي، ره‌بري، رهنمايي،

شاووري.

ع: دَلالَة، هِدَايَة، قِيَادَة.

«راهپورت»

ك: گوزارش، خه‌ره‌ر. [هه‌وال، خه‌به‌ري روودار].

ف: گزارش، خبر.

ع: خَبَر.

راپورتچی

ك: خبرورچی، هوائچی. په نامنویس. [هوائتیر، خبرور]

ف: نور، شُده بند، شُده گو، شُده نویس،

شده نگار. نهان نویس.

ع: مَخبر، مُفَشِّش، جاسوس.

رانو

ك: جبه. روزانه. [مروچه]

ف: داره، جامگی، رُستاد، راستاد. روزانه،

روزبانه.

ع: راتب، دائم، یومیه، وظیفه، رَزَقه، جرایه.

راجه

ك: ته‌یاخ. [گالوك (دارده‌ستی دریا).]

ف: راده. خاده. (چوب بلند)

ع: مطراد، عود.

وینه‌ی هیه

راجه‌ت

ك: رهِم‌ت، ناسوده، ریسنگ، وچان. [بینهم،

به‌نیسراجه‌ت]

ف: آسوده، آرام. آرمیده.

ع: راحه. فارغ، آمین، مُسْتَریح.

راهه‌نی

ك: رهِم‌تی، ناسوده‌گیری، وچان، ریسنگ. [ناسایشت،

بینهم‌ی]

ف: آسایش، آسودگی، آرامش، آرمیدن، آسودن،

رُستنی.

ع: رَوَح، راحه، اِسْتِراحَة، فراغه.

راخستن

ك: ریگه‌خستن. [به‌رئ کردن]

ف: راه‌انداختن.

ع: ارسال، اعزام، اِذهاب.

راخستن

ك: رامل‌خستن. [به‌پر سیاری‌تی خسته‌نه‌ستون، قسه

په‌ته‌هیشتن]

ف: راه‌انداختن، راه به گردن انداختن.

ع: اِتمام حُجَة.

راډار

ك: دزگیر. [ریوان، ناگداری ریگه.]

ف: راهدار، گذربان.

ع: حارس، اَمْنِيَّة، حافظ، حافظُ الطَّرِيق.

راډار

ك: رازن، تهریده، چته، جدرده. [رابر، ریگر]

ف: راهدار، راهزن، راه‌بند، دزد، دزد گردنه.

ع: قاطعُ الطَّرِيق.

راډار

ك: باجگیر، باج‌دان. [باجسین]

ف: باجگیر، باجبان، باجیان، باژگیر، ساوبان،

گُمرک‌چی.

ع: مَكَّاس. عَشَار.

راډارانِه

ك: باج، راداری. [باجی سهره‌ئی، مالیات]

ف: راهدارانه، باج، باژ، واژ، جبا، گُمرک.

ع: مَكَّس. جَبوة، جباية. خُراج.

راډارخانه

ك: باجگا، باجخانه. [جینگه‌ی باج‌سندن.]

ف: باجگاه، باج‌خانه، باژگاه، گُمرک‌خانه.

ع: مَمَكَّسَة.

راډاری

ك: باج‌سندن. [باجگری]

ف: باج‌گرفتن، راهداری، گُمرک.

ع: مَكَّس.

راډوو

ف: سخن‌ها، گفتارها.

ع: کلمات، قصص، اقصيص، احاديث.

### رازان

ل: رازانمرو، قه‌شنگ‌کردن، نارايشت‌کردن [جوان‌کردن]

ف: آراستن، آرايش‌کردن.

ع: تحليلي، تزئين، تحسين، تجميل، تنجيد.

### رازانمروه

#### رازي

[ل: گوئيكي بوختوشي پوره‌پوره‌يه كه له گوتنه‌سرين

ده‌چيت و له‌گه‌ل ياسه‌مه‌نيشدا په‌يووند ده‌كرت.]

ف: رازقي. (گلي است معطر شبيه به نسترن

پرپر كه به ياس هم پيوند مي‌شود).

ع: رازقي.

#### رازن

ل: جهرده، تهریده، دز گهرده‌نه، سهرمله‌گي، چه‌ته.

#### [زينگر]

ف: راهزن، زهرزن، راه‌بند، سالوك، دزد گردنه.

ع: لَصْن، قاطع الطريق.

#### رازي

ل: دلخوش، خورشوود، تهنه‌رداگ. [قابل، شادمان]

ف: خُشنو، خوشنود، خُرسَند، دادستان،

تن‌درداده.

ع: راضي، رَضِي، (راض)

#### رازيانه

[ل: گياه‌كه بز درمان ده‌شيت.]

ف: رازيانه، رازيام، باديان، واديان.

ع: حلوة، رازيانج، اَنَسِيون.

#### رازيانمروه

ل: نارايشت‌كريان. [رازانمرو، جوان‌بوون]

ف: آراسته‌شدن.

ع: ثَخَلِي، تَزْيُن، تَبْرُج، تَجْمُل، تَشَوُّف، تَرُقُّش.

ل: اربقاش.

ل: هه‌لگرياك. [هه‌لگراو (نافره‌تيلك كه ده‌كه‌ويته دراي

پياويكي بينگانه و ميان‌ي له‌گه‌ل‌دا خوش ده‌كات.)]

ف: دنبالي، دنبال افتاده. (زني كه دنبال مرد

بيگانه بيفتد و با او درآيد).

ع: عَاهِرَة، قَيْدَة.

#### راڻ

ل: فره‌كوئيياگ. [زرزركوڻاڻ]

ف: له.

ع: نَضِيح، مُهْرَة.

#### راڻا

ل: خَيرِ خَير، خدمت، مِيلَ مِيلَ. [هيل‌هيل، ري‌ري]

ف: راه‌راه، رازا، خت‌خت.

ع: مُسَيَّر، مُسَيِّح، مُفَوِّف، أَفَواف، مُخَطَّط.

#### راڻه‌و

ل: دالان، هَيوان. [ريگوزهر]

ف: راه‌زو، ره‌زو، دالان.

ع: مَعْبَر، مَعْمَشِي. رَحْبَة، فَجْوَة.

#### راڻ

ل: دسان، سهرگزه‌شت، گوزارشت. [چيرك]

ف: سَروا، سَرواد، سَروَد، داستان، افسانه،

فسانه، آندار، سرگذشت، گزارش.

ع: قِصَّة، سَمَر، حِكَايَة، أُحْدُوثة.

#### راڻ

ل: پدنامه‌كي. [نهيني]

ف: راز، نهفته، نهاني، پنهان، پوشيده.

ع: سِر، لَغِيْم، خُفِيَة، مَخْفِي، مَكْتوم. مُنَاجَاة.

#### راڻ

ل: قسه، وته، واته. [گفتگوي دوستانه.]

ف: سخن، گفتار.

ع: كلام، حَدِيث.

#### رازان

ل: قسان، وتان. [وته‌گه‌ل]

**راس**

ك: دیروس. [راست، دروست]

ف: راست، درست، رَخت، هول، هُده، هوده، هرتوز، فَرَبود، فَرَبور.

ع: صَدِیق، حَقّ، سَداد، رَشاد.

**راس**

ك: روت. [بی‌تجربه‌نا.]

ف: راست، رَک.

ع: صَادِیق.

**راس**

ك: سیخ. [تَنج، رَپ، نه‌خوار. (به‌رام‌به‌ری «خوار».)]

ف: راست، نَیو، سَهی، سَسیخ، خوار. (نقیض کج)

ع: قَویم، مُسْتَقِیم.

**راس**

ك: ویساک. [وَسَاز، تَنج (به‌رام‌به‌ری «خوترو».)]

ف: راست، سَسیخ، ایستاده. (نقیض خوابیده)

ع: قَائِم، مُنْتَصِب.

**راس**

[ك: لای راست. (به‌رام‌به‌ری «چپ».)]

ف: راست. (نقیض چپ)

ع: یَعین، یَعْنَة، اَیْمَن.

**راسا**

[ك: قِیتی، راستی]

ف: راستا، راسته.

ع: اِسْتِقَامَة.

**راسایی**

ك: هاماری. [ته‌ختایی زه‌وی.]

ف: همواری.

ع: نَخْفَة، نَقْفَة، مُسْتَوِی، مُتَنَاصِف.

**راسایی**

ك: مه‌یدان. [گۆ‌پهان]

ف: پهنه، میدان.

ع: مَیدان.

**راسپوشی**

ك: راس نه‌رتن. [شارد‌نه‌وی راستی.]

ف: راست‌پوشی، راست‌نگفتن.

ع: لَبَس، وَلَس، كَتَم، كَتَمَان، اِشْتِیَاه.

**راس‌پوین**

[ك: شاره‌زایی]

ف: راست‌رفتن.

ع: رَشاد، هُدَی، هِدَایَة.

**راسله‌ر**

[ك: که‌سیک به‌دهستی راست کار ده‌کات. (به‌رام‌به‌ری

«چه‌پله‌ر».)]

ف: راسته. (ضد «چه‌پله‌ر»)

ع: مُتَمِیْن.

**راسوخ**

[ك: زینکی سورتار: ماده‌یه‌کی ره‌شه ژنان نه‌به‌روی پی‌ره‌ش

ده‌که‌ن.]

ف: راسُخت، روستَخج، روی سوخته.

ع: راسْتَخْتَج، روستَخج، نَحاس مَحْروْق.

**راسوو**

ك: مروش‌خورما. [مشکی‌خورما: گیان‌داریکه.]

ف: راسو، پُرسُق، موش‌خورما.

ع: سُنْعَبَة، اِبْنِ عِرس.

**راسوین**

**راسوینژ**

[ك: راست‌گۆ، درۆته‌که‌ر.]

ف: بهمن، راست‌گۆ.

ع: صَادِیق.

**راسه**

ك: رزن. [ریز]

ف: راسته، رسته.

ع: سَطَر، صَفَّ، رَسَدَق، رَزْدَق.

**راس هاتن**

ك: ديل هاتن، دين هاتن، هاتنه دين. [به دی هاتن، هاتنه دی]

ف: راست آمدن.

ع: تَحَقُّق، ثُبُوت.

**راسه قانی**

ك: راسی. [به راست]

ف: راستی.

ع: صِدْقًا.

**راسه قانی**

[ك: راسته قینه]

ف: راستینه، راستین.

ع: حَقِيقِي، واقعي.

**راسه ویوون**

[ك: هستان، رهپ بوون]

ف: راست شدن.

ع: قِیام، اِنْتِعاَش، اِنْتِصَاب.

**راسه وکردن**

[ك: هستاندن، رهپ کردن]

ف: راست کردن.

ع: نَعَش، اِقَامَة.

**راسه وکردن**

[ك: راست کردنه وی شتی خوار.]

ف: راست کردن.

ع: تَقْوِیم، تَعْدِیل، تَثْقِیف، تَسْوِیَة.

**راسی**

ك: دوروسی. [دروستی، راستی]

ف: راستی، درستی، هرتوزی، فَرِیوزی،

فَرَبودی.

ع: صَدَاقَة، سَدَاد، حَقِیقَة.

**راسی**

[ك: راسته رانه (بهرامه ری «چپی».)]

ف: راستی. (ضد چپی)

ع: یَمَنَة.

**راسی**

[ك: به راست؟]

ف: راستی؟

ع: واقعا؟

**راشوروت**

ك: رهشوروت، رازنی. [چرده بی، چته بی]

ف: راه زنی، دزدی.

ع: لَصَص. تَجْرِید. قَطْعُ الطَّرِيق.

**راغیب**

ك: خوارگار، همرسدار. [ناره زورمه ند، تامه زور]

ف: خواه، خواهان، گراه، گرای، گراینده.

ع: رَاغِب، مَائِل، طَالِب.

**راکردن**

ك: ههراکردن، ههلائن، هه لئیشتن، ده رچوون، فره کردن،

پرتافیان. [هه لهاتن، تیتنه قاندن]

ف: گُریختن، گُریفتن، گُریفتن، گُریختن، گُریختن،

گُریفتن، گُریفتن، کالیدن، شَبِیم، نویدن،

شنافتن.

ع: هَرَب، هُرُوب، هَرِیان، هَیَف، فِرار، اَبَق، عَدُو،

سَعِی، رَكْض.

**راکردن**

ك: ری کردن، ریگه کردن. [به ریگه دا رویشتن]

ف: راه بریدن، راه رفتن.

ع: سَبَر، سُلُوك، طَيُّ الطَّرِيق.

**راکید**

ك: مَدَن، مَات، وِیساگ. [وِستار، مَدَنگ]

ف: گُرو، مَات، ایستاده.

ع: رَاكِد، سَاكِن، ثَابِت.

**راگوزهر**

ك: رِنگه. [رِیَباز، راگوزهر]



ف: راه، ره، راه‌گذر، ره‌گذر.

ع: مَعْبَر، مَسِير.

راگوزهر

ك: رَيْشِگار، [ریشوار]

ف: راه‌گذار، ره‌سپار.

ع: عَابِر، مُسَافِر.

راگوزهر ناو

ك: رَيْگه‌نار، [ناره‌پز]

ف: موری، آب‌راهه، راه‌آب، ره‌گذرآب.

ع: مَجْرَى الْمَاء.

رام

ك: گورز، لینی، [ده‌سوز، کوی]

ف: رام، دست‌آموز، آمُخته، آمُخته.

ع: رَوْوم، مُسْتَانِس، أَنْف، خَاشِع، خَاضِع، مَالُوف،

ذَلُول، مُذَلَّل، مُطِيع، مُسَخَّر.

راهان

ك: تار، تاره‌دوا، تهره‌دوا، [تاراندن، تهره‌کردن، شورتکه‌وتن]

بو گرتن.

ف: راندن، دور کردن، گریزانیدن، دنبال کردن.

ع: طَرَد، دَفَع، دَاب، إِحَاشَة، تَبْعِيد، تَعْقِيب.

راهان‌نیان - راهان

رام کردن

ك: گورز کردن، لینی کردن، نارام کردن، هندی کردن،

نهرم کردن، [ده‌سوز کردن، کوی کردن]

ف: رام کردن، آرام کردن، آمُخته کردن،

آمُخته کردن، دست‌آموز کردن.

ع: اَرَام، اِینَاس، تَانِیس، اِخْشَاع، اِخْضَاع، تَالِیف،

تَذَلِیل، تَسْخِیر، تَصْخِیر.

راهل خستن

[ك: به‌رپر ساریتی خستنه‌هستو، قسه‌پی‌ته‌هیشتن.]

ف: راه‌به‌گردن انداختن، راه‌انداختن.

ع: اِتْمَامُ الْحُجَّة.

راهه - راهه

ران

[ك: له نه‌ژنوره تا ست.]

ف: ران.

ع: فَخَذ، فَخَذ، فَخَذ.

وینه <۲>

ران

ك: گه‌له، می‌گه‌ل، روئیل، [کهرک، ره‌وگ، جه‌له، ره‌و]

ف: رَم، رَمَه، رَمَك، سیله، گُله.

ع: فَرِیق، ثَلْثَة، حَیْلَه، قَطِیع، رَمَق، [دواجن]

رانک

[ك: شه‌پوالتی له بووزود.]

ف: رانک.

ع: رَانِین.

راهما

ك: راه‌بر، رِئِئِما، رِیْگه‌نما، رِئِئِین، [شاره‌زا، رِئِیر]

ف: راه‌نما، ره‌نما، راه‌بر، ره‌بر، نَخْشَه، شاوور،

بدرقه.

ع: دَلِیل، هَادِی، قَائِد، مُرْشِد.

راه‌موونی

ك: راه‌بری، رِئِئِین، [شاره‌زایی کردن، رِئِیری]

ف: راه‌نمایی، ره‌نمایی، راه‌بری، ره‌بری،

بدرقه.

ع: دَلَاة، هِدَاة، قِیَادَة، قِیْدُودَة، اِرْشَاد.

راه‌کی

ك: پالندو، [پالور (گوریسی بن‌کلکی ولاخ)]

ف: پاردم، [پاردم الاغ]

ع: ثَفَر.

راو

ك: نه‌چیر، شکار، [نیچیر]

ف: شکار، نخچیر، شب‌انگ.

ع: صَنِید، قَنْص.



## راهوار-راوار

## راهی بوون

ك: راهی بوون، نازادبوون. [رزگاربوون]

ف: وهیدن، راهی شدن، رهاشدن، آزادشدن.

ع: تَخْلَص، انْطِلَاق.

## رای

ك: را. [بیدبوچون]

ف: رای، سمراد، نَمَشْتَه، اندیشه، سگال،

نیرنود، پندار، پنداره.

ع: صَرِيْمَة، عَزِيْمَة، عَقِيْدَة، رَای.

## رایج

ك: رواجدار، برودار، خویش برود. [کالایه ك که کرباری

زدره.]

ف: نَمَاک، سَره، زوان، زوا.

ع: رَاجِع، نَافِق.

## رایز

ك: نه سپڅیر کمر. [نه سپ راهینه ر.]

ف: سَواری آموز.

ع: رَاضِی، حُوْذِی.

## رایگان

ك: خوږایی، مفت. [خوږایی، به لاش]

ف: رُب، شَفَت، مَفَت، رایگان، راهگان.

ع: مَجَان، بِلَا عَوَض.

## رایل

ك: تان. [راهیل (تالی درختی پاره).]

ف: تان، تانه، تار، فَرَت، فَلَات، بالواسه.

(رشته ی طول جامه)

ع: سَدَی، سَنَآ، حَاطِل.

## رایهت

ك: دیتاهی. [رهیت: لادیتی ژیر دهسلاتی ناغا.]

ف: روستا، روستایی، بادرم، بادرم، دهگان.

ع: رَعِيَّة، رُسْتَاق، دِهْقَان.

## رایسی

ك: نازاد، رها، به دریاگ. [رزگار]

ف: راهی، رها، رهیده، رهاشده، آزاد.

ع: مُنْطَلِق، مُطْلَق، مُسْتَخْلَص.

## رایسی رایسی

ك: همدرد پیر، هُزْکِی. [راپا، ازوازی]

ف: ...

ع: مُتَرَدِّد، مُتَلَوِّن، رُفْضَة، قُبْضَة، مُخْتَلِفُ الرَّأْي.

## رب

ك: شیر، نار. [دوشار، خوشار، مرهبا (شیلای میوه و گیای

کوئینراو).]

ف: جبهه، شیر، آب، رُب. (شیره ی پخته)

ع: رُب.

## ربه نار

ك: شیره ی همنار، همنارار. [ربه نار، دوشای همنار.]

ف: رب انار، شیرهی انار.

ع: رُبُ النَّار.

## رجا

ك: همی، خواست، خواشت. ناروزو. [نومید]

ف: امید، خواست. آرزو.

ع: رَجَاء. اَمَل، اَمَل، اِمْنَة، تَامِيل.

## رجوار

ك: رها، شایسه، سزاوار. [شایان]

ف: روا، شایسته، شایا، شایان، سزاوار.

ع: جَائِز، لَائِق، سَائِغ، حَوَاب.

## رجوا دین

ك: روادین، سزاوار زانین، چاره لاتن. [دل به رای دین، به

روا زانین]

ف: روادیدن، سزاوار دانستن، شایسته دانستن.

ع: تَجْوِيز، تَسْوِیغ، تَصْوِیْب، تَحْسِین.

## رچ

ك: به سله ك، یخ. [به سته لك]

ف: یخ، بسته.

ع: جَمَد، مُنْجَد.

رچائن

ك: بهستن، یخ کردن، كړنده سوهول[. كړنده سوهول].

ف: بستن، افسردن، افسرده كړدن، یخ ساختن.

ع: اجماد.

رچه

ك: به فرسود. [به فری سوهول به ستور].

ف: برف بسته.

ع: خُشَف، خشیف.

وچه

ك: کوتیاگ، شکیاگ. [کوتراو (ریگه ی کوتراو که به فری

به سردا باریبیت).]

ف: خوست. (راه کوبیده که برف گرفته باشد).

ع: ثَرْثَبَة، ذَل، مُوْطَا.

رچه شکیان

ك: رچه کوتائن. [به فر به پی کوتان بو ریگه كړنده ور].

ف: خوستن، راه شکستن، راه کوفتن، خوست

باز کردن.

ع: تَدْيِيث، تَدْرِيس، تَذْلِيل، تَخْشِيف، تَوَطِئَة.

(الطريق).

رچه شکیان

ك: رچه کوتیان. [کرانه وری ریگه ی به فر گرتو].

ف: خوست باز شدن، شکسته شدن.

ع: تَخْشَف.

رچه کوتائن ← رچه شکیان

رچه کوتیان ← رچه شکیان

رچیان

ك: یخ کردن، بهستن. [بوونه سوهول].

ف: بستن، افسردن، بسته شدن، افسرده شدن،

یخ کردن، یخ شدن.

ع: اجماد.

رژائن

ك: ورائن. [داوهراندن، داته كاندن]

ف: ریزاندن، ریختن.

ع: خَت، عَيْل، قُض، نَفْس، نُسول.

رژق

[ك: جوړه مشكيكه هينده ی به چكه پشيله يه ك دهيت كه

له بنمپچی خانو وشدا دهيريت.).]

ف: رژق. (نوعی است از موش به اندازه ی

بچه ی گربه كه در سقف خانه هم هست).

ع: هَاقِل، فَاَرَة. (نوعٌ مِنَ الْفَاَرَة).

وینه

رژق

ك: رژزی. [رسق، رژزی]

ف: روزی، رُستی، خواره، داخم.

ع: رِزْق، مَعاش.

رژن

ك: رهگ، چن. [ریز، چینه]

ف: رَده، رَگ، رَک، نِسپه، نِیسپه، خَره، داو،

دای. آشکو، آشکوب.

ع: عَرَق، عَرَقَة، صَف، سَاف، رَدِيف، طَبَقَة، مَرْتَبَة،

مِدْمَاك.

رژن

ك: راسه، قهتار. [ریز (وهك) ریزه درخت یا ریزه کتیب].]

ف: رچ، رَجه، رَده، راسته، رسته. (درخت یا

کتاب مثلاً).

ع: صَف، سَطَر، عَضِيْدَة، مِدْمَاك، رَزْدَق.

رزهك ← روههك

رزیاك

ك: وهریگ، داوهریگ. [رزیو، پواو]

ف: رَزده، رَزیده، ریخته، ریخته شده.

ع: فُتَات، حُتَات، قُضَاع، نَاسِل، مُتَنَاشِر.

رژیان

ك: وهرين، داوهرين. [رژان، پوان]

ف: رژیدن، ريختن، ريزش، فروريختن.

ع: تَنَاشَرُ، تَفْتَتُ، اِنْتِفَاضُ، اِنْهَالُ، اِنْتِثَالُ. اِنْحِتَاتُ. لَطَطُ.

رژيان

ك: وهرين. [داوهرين (وهك) رووتانه وي مو.]

ف: ريختن. (ريختن مو مثلاً)

ع: اُنْسُولُ، اِنْحِسَارُ، اِنْحِصَاصُ، تَمَرُّقُ، تَمَرُّطُ، اِنْمِرَاطُ.

رژيان

ك: وهرين، داوهرين. [دابارين (وهك) داوهريني گه لا نه درهخت.]

ف: ريختن. (برگ درخت مثلاً)

ع: هَشْ، هَشُوشَةُ، تَنَاشَرُ، اِنْتِفَاضُ.

رژانين

[ك: رشتن (ي نار و خوين و شتي لمر چه شنه.)]

ف: ريختن، فتلیدن. (آب خون و امثال آن)

ع: مَصَبٌ، سَكَبٌ، ثَكَبٌ، هَمَرٌ، دَفَقٌ، سَفَكٌ، اِفْرَاقٌ، تَفْرِيقٌ، اِرَاقَةٌ، هِرَاقَةٌ، اِهْرَاقٌ.

رژد

ك: كهئس، له چهر، نه گريس، دهروشك. [چرووك، چه كل]

ف: رژد، رژد، وژد، وژس.

ع: لُثِيمٌ، مَسِيكٌ، مُمَسِيكٌ، غُسٌّ، حِلِيْرٌ، بَرَمٌ، قَزَمٌ، دَنِيٌّ، بَخِيلٌ، حَرِيْمٌ.

رژد

ك: سور، شيرگه. [پنداگر]

ف: چيره، شلايين، وشكول، وشكرده.

ع: قَمٌ، قَمِصٌ، حَرِيْمٌ، رَاغِبٌ، جَسورٌ، مَوْلِعٌ.

رژدکردن

ك: بالا کردن، مه لچورن، به رزه بورن. [گه شه کردن]

ف: نَد، يازش، فزايش، يازیدن، بالودن، بالیدن،

گوايیدن، بزرگ شدن، بلند شدن، بالا کردن، دمیدن.

ع: رُشد، نَشُو.

رژيك

[ك: رژاوا]

ف: ريخته شده.

ع: مُنْصَبٌ، مُنْصَبٌ.

رژيك

[ك: رژاوا، كله كيشراوا]

ف: سرمه كشيده.

ع: مَكحول.

رژيان

[ك: دارژان (ي نار و خوين و شتي لمر چه شنه.)]

ف: ريختن، ريخته شدن، ريزش، فتلش. (آب،

خون و امثال آن)

ع: اِنْحِصَابٌ، اِنْسِيَابٌ، اِنْصِيَابٌ، اِنْهَمَارٌ، اِنْهَرَاقٌ،

اِنْسِيَاكٌ، رِيْقٌ، دَفُوقٌ، سَيْلَانٌ، لُكُوبٌ، سُكُوبٌ،

تَجْخِيٌّ، تَرُوقٌ.

رژيان

[ك: دابارين (وهك) رژاني فرميسك له چار.]

ف: ريختن. (اشك از چشم مثلاً)

ع: اِنْهَالُ، اِنْصِيَابٌ، اِنْسِيَابٌ.

رژيانه يهك

[ك: تينكه لار بورن (وهك) رژانه يه كي دور سويا.]

ف: درهم ريختن. (دو لشكر مثلاً)

ع: عُلْتُ، اعتلاج، ثقائل.

رسق ← رزق

رسگار

ك: نازد، وارهه، رهه. [رزگار]

ف: رستگار، آزاد، وارهسته.

ع: نَاجِيٌّ، مُنْطَلِقٌ، مُسْتَخْلَصٌ، عَتِيْقٌ، خَرٌ، تَارِكٌ.

نَقِيْدٌ.

## رسگار کردن

ك: نازاد کردن. [رزگار کردن]

ف: رستگار کردن، آزاد کردن.

ع: تَنْجِيَّة، اِنْقَاذ.

## رسگاری

ك: برهس، نازادی، رهایی. [رزگاری]

ف: پرماس، شگاله، رستگاری، رهایی، رستن،

آزادی.

ع: نَجَاة، خلاص، فلاح، خَرار، نَقْد.

## رسوا

ك: تَرِب، به دنار. [بی تابردی]

ف: رسوا، بدنام.

ع: خَزَي، خازي، مَشْنُوع، مَهْتُوك، مُفْتَضَح.

## رسوایی

ك: تَرَبِّي، به دناوی. [بی تابردی]

ف: رسوایی، بدنامی.

ع: خَزَي، فَضِيحَة.

## رسانه‌وه

ك: هه لهاردنده. [هینانه‌وه، هه لهینانه‌وه]

ف: هه راش، برگرداندن.

ع: قَيء، وِیاء.

## رشته

[ك: هه رشته (همویر باریك ده‌بیرن و له‌نار ساجدا

ده‌بیرتن. ۱)]

ف: رشته، ماهیچه. (خمیر را باریک بریده و

در میان ساج برشته کنند.)

ع: اِطْرِيَّة، شَعْرِيَّة.

## رشته

ك: نه‌گال. كه‌مه‌ن. [سه‌ریچی سه‌ر. هه‌روه‌ها: (ته‌نافيك

كه ته‌هلی ته‌ریقه‌ت ده‌یخه‌نه ده‌وری كه‌مه‌ر و نه‌ژنویان و

ده‌چنه نار بیر كرده‌وه و رابسته‌وه. ۱)]

ف: رشته، عگال. كَمَنَد.

ع: عِقال. نِصاحَة.

## رشته

ك: زه‌غیره، [زه‌غیره، زریزه]

ف: هار، گریوازه.

ع: سِلْسِلَة.

## رشته

[ك: نه‌خوشینیکی به‌ناویانگه. ۱)]

ف: رشته. (مرضی است معروف.)

ع: ...

## رشته‌پلاو

[ك: برنج و رشته‌ی پتکه‌وه لیترار.]

ف: رشته‌پلو، رشته‌پلاو.

ع: طَبِيخُ الطَّاطِرِيَّة.

## رشفه‌ن

ك: رشقه‌ن، تیز، تیتالی. [گالته‌وگه‌پ]

ف: ریشخند، خنده‌ریش، خَرش، خَریش، ژنج،

لاغ، ختبال، شوخی.

ع: هَزء، هَزء، هَزء، قَهْرء، اِسْتِهْزَاء، هَقِي، سُخْرِيَّة،

تَمَسْخَر، اِسْتِسْخَار، تَهْكُمْ، مَزَاح، مُطَايَبَة.

## رشفه‌نه‌چار

ك: رشقه‌نه‌چار، تیزاوا. [گالته‌چار]

ف: ریشخند، خنده‌ریش، خَرش، خَریش،

خیتالی.

ع: سُخْرَة، مَسْخَرَة، هَزَاء، ضُحْكَة، مَلْعَبَة.

## رشفه‌ت

ك: به‌رتیل، ژیرزان. [به‌رتیل، رشوه]

ف: بَر كَند، بَد كَند، بَل كَند، سَوغه، ساره،

پاره، لاج، پیشکش، رشوه.

ع: سُحْت، تَعَارُف، رِشْوَة، بَر طِيل.

## رشفه‌نخود

ك: به‌رتیلی، به‌رتیل‌نخود. [رشوه‌نخود، به‌رتیل‌وهرگر.]

ف: سوغه گیر، رشوه خوار، آتش خوار.

ع: سُحْت، سَحِيت، سَاحِت، مُرْتَشِي.

رشقنه ← رَشَقْن

رشقنه چار ← رَشَقْنَه چار

رَشَك

[ك: گهرای نه سپی.]

ف: رَشَك، تخم شپش.

ع: طَبُوع، صُغْب، صَوَابَة، صِنْبَان، سَبِيَان.

رَشَك دلكيه سهری

[ك: سهری پر بوره له رَشَك.]

ف: سرش را رَشَك زده، سرش از رَشَك كمره بسته.

ع: صَنْبَ رَاسُهُ.

رَشَكْن

[ك: رَشَكاری]

ف: رَشَكْن، رَشَكْگین، چركن، شپشو.

ع: مُصْنِب.

رَعِيَات

ك: پايين، پاس، نگاداری. [چار دیری]

ف: پاس، پاسداری، پاییدن، نگاهداری.

ع: رَعَايَة، مُرَاعَاة، مُرَاقَبَة، مُلَاحَظَة، مُحَافَظَة.

رَفَاتْن

ك: چربان، ترافان. [فراندن]

ف: اوسه، اوسو، اُسو، ربودن، قاپیدن، كَبیدن.

ع: خَطَف، اِخْتِطَاف، قَطَف، اِقتِطَاف، اَزْدَقَاف،

تَرْقُف، اِسْتَلَاب، اِمْتِلَاس، اِختِلَاس، اِزْدِلَاع، نَدَل،

نَشَل.

رَفْتَوِيز

[ك: دست به نار گدایان. (پیسایی و میز کردن).]

ف: رَفْت و رِيز. (ریدن و شاشیدن)

ع: دَفَع، تَطْوِيز.

رَفَه

ك: بالاتاق. [تاقی زهق له مالدا.]

ف: رُقَه، بالاتاق، بالاتاقچه.

ع: رَقَف، رُقَة، كُئَة.

رَفِيَك

ك: ترافیاك. رادو، هه لگه پیاك. [فریتراو. هه لگه راو]

ف: رُبوده، اُسوده، قاپیده، كَبیده، اوسه شدن.

دنبال افتاده.

ع: مُخْطَف، مُقْطَطَف، مُزْدَنَع، مُسْتَلَب، مُنْدُول،

مَنْشُول. عَاهِرَة، قَيْدَة.

رَفِيْتْن

ك: ترافیتن. (دلرفیتن) [فریتن، فریتنر]

ف: رُبَا، رُبَاینده. (دلرُبَا)

ع: جاذب، مُسْتَلَب، مُخْطَف، نَاشِل، مُزْدَنَع.

رَق

ك: رَق. قین. [توردهی. په لپ، گرو]

ف: خشم، رَق.

ع: غَیْظ، قَهْر، غَضَب. اِلْحَاح، اِبرَام، اِلْحَاف.

سَمَاجَة، اِصرار.

رَقْن

ك: رَقْن. [پیداگر]

ف: رَقَان، آویزگن، سختگیر.

ع: سَمَج، مُصَبَر.

رَك

ك: رَق. قین. [په لپ، گرو. توردهی]

ف: رَق. خشم.

ع: سَمُوجَة، سَمَاجَة، اِصرار. اِبرَام، اِلْحَام، اِلْحَاف،

لِجَاجَة. غَیْظ...

رَكَات «ره كَهَت» [پسته كانی گزودارو. (عُرف «رَكَت»

است.)

رلند ابردن

ك: رَق گرتن. [قین گرتن، پیداگرتن]

ف: رَكیدن، رَك گرتن، سخت گرفتن.

ع: سُمُوجَة، سَمَاجَة، الحَاف، الحَاح، اِبرام، اِصرار.

رکن

ل: رَکَن، رَکِیر. [پیداگر]

ف: رَکَن، آویزگن، سخت‌گیر.

ع: سَمِج، مَلْحَف، مَبْرَم، مَلِج، مَصِر.

رکه ← رَک

رکیشه

ل: گیاه که بو درمان ده‌شیت.

ف: بارهنگ.

ع: بارهَنج.

رکیتف

ل: رزنکی. [ناورزنکی]

ف: لاتو، آرچین، وزنگی، پاشیب، زینه‌پایه.

ع: رِکاب.

وینه ← وزنگی

رکیتف

ل: پا، نامه. [پتوبله، قدوم (خوازه‌یه).]

ف: شگون، آمد، پا. (استعاره است).

ع: قَدَم، اقبال.

رکیتف دوال

ل: قایش رزنکی. [قایشی ناورزنکی.]

ف: جُنَاب، جُنَاغ، تسمه‌ی وزنگی، دوال پاشیب.

ع: سَبَرُ الرِّکَاب.

وینه ← زین

رم

ل: نه‌یزه. [نیزه، رمب]

ف: نیزه.

ع: رمح، اَسَل.

رهاتن

ل: روخائن، به‌یه‌کا دان. [ویران کردن، تیکرینک دان]

ف: رَخاندن، به‌هم‌زدن، خراب‌کردن.

ع: هَدَم، دَك، هَدَ، هَدَكَ، هَوَر، تَعَش، تَقَض، تَخْرِیب،

تَهْدِیم، تَقْوِیض.

رهاتن

ل: خستن. [دارانده‌وه، به‌زه‌یدا دان.]

ف: انداختن.

ع: صَرَع، اِقحام.

رمبازی

ل: نه‌یزه‌بازی. [شده به رم کردن.]

ف: نیزه‌بازی.

ع: رَمَاحَة، مُرَاحَة، تَرَامُح.

رمچه

ل: کوله‌رم. [رمی کورت.]

ف: بَرِخَنج، ژوبین، دلام، دَلَنگ. (نیزه‌ی کوتاه)

ع: مَزاح، رُمِیحة.

ره‌دار

ل: نه‌یزه‌دار. [رمه‌لگر.]

ف: نیزه‌دار.

ع: رَامِج، رَمَاح.

رمل

ل: کارزی. [جاری رمل نه‌کا.] [تدم، ریشک‌وپیشک]

ف: خیره. خیرگی، تیره. تیرگی، سیاهی.

ع: جَهَر، سَدَر، مَیدان، عِشَاوَة، كَذِبُ العَین.

رمل

ل: مل، ماسه، ملت. رَمِخ. [م. ریم]

ف: ریم، ماسه.

ع: رَمَل، رَغَام.

رمل

ل: مَزَره. [جزره فال‌گرفته‌ویه‌که. (زانتی رمل)]

گرفته‌وه.]

ف: مُهره. (علم مُهره)

ع: رَمَل، نَفِیضَة. (عِلْمُ الرَّمَل)

رمیایک

ل: روخیایک، نارفته. [رمار، کاول، وروخار]



ف: رَخیده، آوار، خراب، خراب‌شده.

ع: مُنْهَدَم، مُنْعَقِش، مُنْهَار، مَخْرُوب.

### رمیان

ك: روخیان، ویرانی‌وون. [رووغان، رمان، کاول‌وون]

ف: رَخیدن، آواریدن، خراب‌شدن.

ع: هَوَر، هَوَر، خَر، خُرور، اِنْهَدَام، اِنْهَدَاك، اِنْعَقَاش،

اِنْهِيَار، تَهْوُر، تَهْيُر، تَهْدَم، تَقْوُض، تَخْرُب.

### رنه

ك: خراش، روكه. [رووشان: بریندار بوونی سه‌رچل.]

ف: رَند، رَندَه، خَراش.

ع: خَدَشَة، خَدَش، كَدَح.

### رنه

ك: كه‌نموره. [چینی میوه.]

ف: كندن، چیدن.

ع: جَنَا، جَنِي، قَطَف.

### رنه

ك: چوپ، نه‌یزه‌بن‌کردن. [لی‌گیربوون، لی‌نه‌بوون]

ف: رَند، رَندَه، ربودن، لَزْدیدن. نیزه‌بند کردن.

ع: أَخَذ، جَرَّ، غَصَب، اِحْتِلَات، اِسْتِرَاق.

### رنه

ك: بارن. [چینگایه‌ك كه با به‌فر یا خاك‌خو‌له‌كه‌ی

بردیته.]

ف: باد‌روبه.

ع: جُرْفَة الرِّيح.

### رنیاك

ك: روکیاك، خراشیاك. رنیاكه‌ره، رووتیاكه‌ره. [رنار،

روشار. به‌ده‌ست هه‌لكه‌رنار، میوه‌ی چنار.]

ف: و‌ت‌دیده، خراشیده، خراشیده‌شده، چیده،

چیده‌شده، كنده، كنده‌شده.

ع: مَخْدُوش، مَكْدُوح، مَجْنِي، مُقْتَطَف، حَصِيد.

### رنیلكه‌وه

ك: دارنیاك، كنیاكه‌ره. [چنار، میوه‌ی لیكراوه. روشار]

ف: كنده، كنده‌شده، چیده، چیده‌شده.

خراشیده، خراشیده‌شده.

ع: مَجْنِي، مُقْتَطَف، حَصِيد. مَخْدُوش، مَكْدُوح.

### رنیان

ك: روکیان، خراشیان. [رووشان. لیكراوه‌ی میوه.]

ف: خراشیده‌شدن، كنده‌شدن.

ع: اِنْخِداش، اِنْكِداح، تَخْدُش، تَكْدُح، تَجْنِي،

تَقْطَف.

### رنیه‌انه‌وه

### رنین

ك: رووكاشن، خراشین. [رووشاندن، هه‌لكه‌ندن (بو‌نمونه):

رنین به نینوك.]

ف: شَخُون، شَخُولیدن، كندن، خراشیدن. (با

ناخن مثلاً.)

ع: خَدَش، خَمَش، جَرَف، كَدِي، كَدَح، تَكْدِيح.

### رنین

ك: دارنن، چنن، داپووتائن، رووتانه‌ره. [كه‌ندنه‌وه‌ی به‌ری

دار]

ف: چیدن، كندن.

ع: جَنَا، جَنِي، قَطَف.

### رنین

ك: رنینه‌ره. [لیكردنه‌ره (وهك: رنینه‌وه‌ی خوری و مور).]

ف: قَرِيز، قَرِیختن، كندن. (پشم، مو مثلاً.)

ع: سَمَط، كَشَط، حَلَت، اِحْتِلَات.

### رنینه‌وه

ك: دارنن، روتانه‌ره، كه‌نموره. [لیكردنه‌ره، دامالین (وهك:

دامالینی مور له پیسته.)]

ف: چیدن، كندن. (مو از پوست مثلاً.)

ع: تَتَف، سَحَف، حَلَت، سَمَط، كَشَط، قَجَرِيد،

غَصَب.

### رنینه‌وه

ك: درمو، درمو‌کردن، پرین. [دروینه‌کردن]

ف: خُسُو، خُسُور، دُرُو، خُسُودن، خُسُوردن،

درویدن، دروکردن، بُریدن، چیدن.

ع: حَصَاد، قَطْع.

رُو

ل: رُی، شِیوَن، گریان [شِین، شَمِیوَر]

ف: وُی، وای، زاری، شیون، گریه.

ع: وِیل، بُکاء، ضَرَاعَة، عَزاء، نُحِیب.

رُو

ل: رُخَانَه، (دروید، ناریدان) [چَم، روبرار]

ف: رُود، رُودخانَه.

ع: طَبِیع، نَهر، وادی.

رُوار

[ل: جِیگَی پَر لَه چَم و روبرار]

ف: رُودبار، رُودلاخ.

ع: مُسْتَنَهَر، کَثِیرُ النَّاهِر.

رُواس

ل: رُوی، (رُوا) [رُشَیدِکی گُزَرانیه.]

ف: رُوباه، رُوس. (گورانی است.)

ع: ثَعْلَب، مِیَطَل.

رُوالَه ت

ل: رُو، دِیدار. [دِیَمَن]

ف: رُو، رُوی، رُوا، رُواتی، رُخ، رُخسار، چهر،

چهره...

ع: وَجَه، خَد، عَارِض. ظاهِر. رُواء، طَلَعَة، (حُسَنُ

الْمَنْظَر). حُضُور.

رُوالَه تَباز

ل: رُوساز. [ریاکار (مهراییکه)]

ف: سَالُوس، رُوساز. (ظاهرساز)

ع: مُزَوَّر، مُتَظَاهِر.

رُوان

[ل: رُوان، خُویَنده رُوی بَی گِیر کردن. (دَرسه کَی

رُوانه.)]

ف: رُوان. (دَرسش رُوان است.)

ع: حاضِر، مَحفوظ.

رُوان

[ل: رُوان، رُویو، خُور (ناری رُوان.)]

ف: رُوان، رُوا. (آب رُوان)

ع: رُجَاج، عَد، سَیال، ساری، جاری، مَعین.

رُوان

ل: رَاوار، رام. [خُوشِ رَوت (رُوک: نَسی رَاوار.)]

ف: رُوان، رُهوَار، رام، رُوندَه. (اسپ مثلاً.)

ع: ذُکُول، سَیال.

رُوانوئی

ل: رُوانوَتَن. [رُوانبِیژی، زماَنپارایی]

ف: رُوان گویی، رُوان گُفتَن.

ع: فُصاحَة، طَلاقَة.

رُوانه

ل: بَدرِ قَه. [بَری کردن]

ف: رُوانَه، بَدرود، بَدرِ قَه.

ع: مُشایعَة، وِدا ع، تَوَدِیع.

رُوانه

ل: هَمناریاگ، رُوانه کریاگ. [نِیردراو، شاندی]

ف: رُوانَه، گُسیل، گُسیل، فَرستاده.

ع: مُرْسَل، مَبْعُوث.

رُوانه کردن

ل: بَدرِ قَه کردن. [بَری کردن]

ف: رُوانه کردن، بَدرود کردن، بَدرِ قَه کردن.

ع: تَشِیع، تَوَدِیع.

رُوانه کردن

ل: تَه کَه کَفتَن، لَه تَه کَا رُویَن. [هَاریسی کردن، پاراستن]

ف: رُوانه کردن، راهی کردن، هَمره رفتَن.

ع: تَخْفِی، تَأمین.

رُوانه کردن

ل: هَمناردن. [شاندن، رُوانه کردن، ناردن]

ف: فرستاندن، گُسیل کردن، روانه کردن.

ع: بَعَث، اِرسال.

### روانی

[ك: دیره کی میچ. (داری بنیچ.)]

ف: رَوَانِی. (چوب سقف)

ع: ...

### روانین

ك: نَوَارِین، رَوَدوبوون، تَواشاگردن، سَه رَجه دان. [سَهیر کردن]

ف: نَگَرِیستن، نَگاه کردن، دیدن، تَماشَا کردن.

ع: نَظَر، نَظَارَة، نَظَر، مَلاخَظَة، تَبَصُّر، اِبصار، رُویَة، تَرَاي، تَعین، مُعَايَنَة، لُوص، مَلاوَصَة.

### روایه نکر

ك: بَرِژ، واگو نکر. [وتار گیره]

ف: مَاج، چاوگو، واگوگن.

ع: رَاوِی، نَاقِل، مُحَدِّث.

### روباعی

ك: چَواریه دن. [چوارینه، چوارخشته کی]

ف: تَرانَه، چارینه، دوچامه، چهارتایی.

ع: رُبَاعِی.

### روبع

ك: چَواریه ك، چاره ك. [یهك بهش له چوار بهش.]

ف: چَارَك، چَارِیَك، چَهارِیَك، چَهاربو ده.

ع: رُبُع، زَام.

### رَوَت

ك: رَاس، بَرِیهرده، پُوسكه نه. [بَرِیچوپه نا، ناشكرا]

ف: رُك، رَاسَت، برهنه، بی پرده، پوست كنده.

ع: صَبَدَق، صَرِیح، واضع.

### رَوَت

ك: رَاس، دُورِوس، رَاسگو، رَاسوژ. [مرؤئی بَرِیچوپه نا.]

ف: رُك، رَاسَت، رَاستگو، برهنه گو، بَهمَن.

ع: صَادِق، صَرِیحُ اللِّهَجَة.

### رَوَت

ك: رَوَت، قَووت. [بَرِیوشاك]

ف: لُخَت، رُت، برهنه.

ع: عَارِی، عَرِی، عَرِیان.

### رَوْتبه

ك: پَایه، پَله، نِهَوَم، تَرنگ. [ده رجه، ناست، ریز]

ف: پَایه، پَله، اَرَن، اَرَج، اَشكو.

ع: رُتَبَة، مَرْتَبَة، دَرَجَة، مَنزَلَة، مَقام.

### رَوْتوراس

ك: بَرِیهرده، پُوسكه نه. [بَرِیچوپه نا، ناشكرا]

ف: رَك و رَاسَت، بی پرده، پوست كنده.

ع: صَرِیح، واضع.

### رَوْتوویه ت

ك: نَم، تَه رِی. [شِ]

ف: نَم، تَرِی.

ع: رُطوبَة، نُدُوءَة، نُدَاوَة، بَلَة، بَلَل، بِلال.

### رَوته یل

[ك: جَالجَالو كِه ی به زیان: جَوَرَه جَالجَالو كِه یكه.]

ف: دَكَمه، دَلَمَك، دِلَمَك، غَنَدَه، اَعْنَدَه، اَنگورَك،

رُتَبِل، خایه گیر.

ع: رُتَبِلَاء، رُطَبِلَاء.

### وینه

### رَوَجیار

ك: خَوهر، خَوهر تار. [رَوژ، همتار]

ف: زَو، زَاو، زَاب، لِیو، هَوَر، آهَو، مَهر، رَوژ،

رَوژگار، رَوَجگار، خَوَر، خَورشید، خَورشاد،

خُرَشاد، خُرَشَا، آفتاب.

ع: شَمَس، یُوح، شَارِق، دُكَاء، بَیضاء، فَاتور.

### رَوَجیارِ به رُس

[ك: گوله به رَوژ]

ف: وَرَتاج، آفتاب گردان، آفتاب پرست.

ع: حَقَوَة، دَوَارُ الشَّمَس، اَنزِیون.

### وینه

## روچیار به زس

ل: تیرتیره، که به سه. [برنژه]

ف: آفتاب کردک، آفتاب پرست، چلیپاسه.

ع: حریاء. جردون.

وینه-قبومه

## روچن

ل: کونا پوچن. [روچنه. کلار پوچنه]

ف: روزن، روزن، روزنه، روزنه، روشندان.

ع: کوزه، نافذه، منفذ.

## روح

[ل: روح توتیا، توروشی سپی.]

ف: روی، شبه، روی توتیا.

ع: صفر، صاد، توتیا، رصاص ابيض.

## روح

[ل: توتیای کانزا (سولفات دوزنگ)]

ف: توتیا، توتیای کانی. (سولفات دوزنگ)

ع: توتیا، روح التوتیا، روح التوتیا المعدنی.

## روح

ل: گیان، دل. [رح، گیانی گیانداران که له دلموه سرچاره

ده گزیت. «روهبان»ی عهده‌بی به مانای «روهبان» واته

چاودیری گیانه و کوی ده‌بیتته «روهبانان».]

ف: جان، ره، روه، زوان، هولس، دل، خواجه.

(رُهبان، به معنی روحبان است، جمع آن

رهبانان.)

ع: روح، مهجه، نفس، نفس ناطقه.

## روح هیوانی

ل: گیان کمر و گا. [گیانی تازه‌تی که له دلموه سرچاره

ده گزیت.]

ف: جانه، جان چُمانه.

ع: روح حیوانی.

## روخوشک

ل: گیانردگ. [دل‌مردو]

ف: جان خُشک، جان مُرده، مُرده‌جان،

افسرده‌جان.

ع: ضِعْضاع، خامل.

## روحولنه‌رواح

ل: گیان گیانان. [گیانی گیانه‌کان، گیانی هه‌ره‌گه‌وره.]

ف: جان جانان.

ع: رُوحُ الأرواح، نفسُ النفوس.

## روحولنفودوس

ل: روح پاک. [گیانی پیروز، جویره‌نیل]

ف: جان پاک، جان شیرین، پاکیزه‌جان،

نوشین‌روان، نوشیروان، روان‌بخش، پرورنده‌ی

انسان، فرشته‌ی دانش، نیروی دانش، گُبرنیل.

ع: رُوحُ القدس، جبرئیل.

## روح

ل: پیشه‌خوره. [پیروز: بالنده‌یه کی نه‌فسانه‌یه.]

ف: رُح، استخوان‌خوار.

ع: رَحْمَة.

وینه-پیشه‌خوره

## روحان

ل: رمانن، خراو‌کردن، خاپور‌کردن، ویران‌کردن،

کال‌کردن. [روخواندن، رماندن]

ف: رُخاندن، ریهیدن، خراب‌کردن، ویران‌کردن،

خاپور‌کردن.

ع: هدم، نقض، دك، تخریب، تیبیب.

## روحانه

ل: چه‌م، چوخور، جویار. [رویار]

ف: رود، رودخانه، زوج، خوالی.

ع: نهر، طمع، وادی، عقیقه.

## روحانه‌ی وشک

ل: چه‌م، چوخور. [چهمی رشک، ناردر]

ف: خُشک‌رود، فُرکن، فُرکند، فُرعَر، سبیل‌کُند.

ع: اُخدود، وادي.

**روخسار**

ك: دهمچار، ديدار، شپوه. [رو، چروچار]

ف: چهره، رو، رُخ، رُخسار، بُك، درند، ديمر،

سج، ديمه، ديدار.

ع: وَجِه، خَد، عارض، جبين، صُورَة.

**روخساره** ← **روخسار**

**روخست**

ك: دهسور، بار. [مژلت]

ف: لهي، بار، دُستور.

ع: اذن، اجازة، رُخصَة.

**روخه** ← **روخهك**

**روخهك**

ك: رُوك، روغيان، رُزيان، داپوغيان، داپُزيان، روخه،

داوهریان، وهرقه. [رووخه، نزيك به رمان، داوهرين]

ف: رُخ، ريزش.

ع: مَنَقع، حُتات، قُضاع، اِنْقِضاع، اِنهلال، هَدم،

هُور.

**روخياك**

ك: رمياك، خراو. [رمار، رووخاو، كارل]

ف: آوار، خراب، رُخيده، ريخته.

ع: مُنهدِم، مُنْقَضِع، مُنْهَل، مُنْهَار، مُنْحَت،

مُتْهُور، خَرَب، مُتْقَوُض، مُتْقِيَض.

**روخيان**

ك: رَميان، خراپوون. [رمان، رووخان، كاراپوون]

ف: رُخيدن، ريختن، خرابشدن.

ع: اِنْصِقَاع، اِنْقِضَاع، اِنْهِيَار، اِنْهِدَام، اِنْهَلال،

اِنْقِيَاض، اِنْقِيَاض، اِنْحِتَات، ثَحَّت، تَقْوُض، تَقْوُز،

تَقْيُض، تَقْيُض، تَهْوُر، سَقُوط.

**روژگار**

ك: زه‌مانه، عه‌يام، روژ. [روژگار، سهرده‌م]

ف: روزگار، روجگار، دُشنگي، روز.

ع: عَصِر، عَهْد، اَيّام، رَمان.

**روژگار**

ك: گم‌درون، چه‌بگه‌رد، چه‌رخ. [روژگار، گيتي]

ف: روزگار، جَهان، گَهان، گردون، چرخ.

ع: دُنيا، كُون، عالم.

**روژنامه**

ك: روژنامه، روژنامچه، كوژار. [گوژار]

ف: روزنامه، روزنامچه.

ع: مَجَلَة، جَرِيْدَة.

**روژي**

ك: روژانه. [روژي، رست]

ف: روزي، رُستي، خواره، داخم.

ع: رُزق، مَعاش، طائر، قُوت.

**روژي**

ك: كوك، سهردورو. [ته‌قه‌لي درشت. (دروني شل و دور

له يه‌ك.)]

ف: روزي. (دوخت سست و دور)

ع: بَشَك، شَل، شَمج، شَصِر، تَشْرِيج، مَل، مُلَة.

**روژ**

[ك: رُز، بهرامبهری شهر.]

ف: روز، روج.

ع: نَهار، هُدَي، يَوْم.

**روژ ناخر مانگ**

ك: بن مانگ، درايي مانگ. [دراين روژي هديف]

ف: روز پسين ماه، انجام ماه.

ع: سَلَخ، نَحْرَة.

**روژ نازادي**

ك: به‌رات. [روژي رُزق و روژي به‌ش‌کردن له لايهن خوداره.]

ف: خَرَم‌روز، روز آزادي.

ع: يَوْمُ الْبَرَاة.

**روژان**

ك: روژگل. [كوي «روژ».]

ف: روزها، روزان.

ع: أَيَّام

روژانه

ك: روزی. جیه. [روژی، رزق. موچه]

ف: روزی، رُستی، خواره، داخم. جیره،  
جداوی، وُستاد، بیستگانی، روزمره، بادروزه.

ع: یومیّة، وظیفه، ثعین، جرایه، رزقه. رزق،  
معاش.

روژیز

ك: روزمز. جیه. [روژانه: کرّی روز به روز. موچه (دژی  
رشی «پدیسار»ی فارسیه که بریتیه له مانگانه یا  
سالانه. ]

ف: روزمزد، روزانه. (ضد «پدیسار» که ماهمزد  
یا سال مزد است.)

ع: یومیّة، میاومه.

روژ بهرات

ك: بهرات، روز نازادی. [روژی رست و روزی دابهش کردن له  
لایه ن خوداره.]

ف: روز چک، روز جک، روز برات.

ع: یومُ البرائة.

روژ رهش

[ك: روزی نه مات.]

ف: روز سیاه، روز بد.

ع: الیومُ الأسود، الیومُ الأسود.

روژ رهش

ك: بدهخت. [چارهش (دارشتهی زیاده رویه.)]

ف: سیه روز، مَنذُور، مَنذُور، سیاه گلیم،  
بدبخت، بداختر. (صیفه ی مبالغه است.)

ع: شقی، مَنکوب، ذلیل.

روژ کویر

[ك: کسیك که له روزدا نایتیت. (بهرامبهری

«شروکیر».)]

ف: روزکور، آفتابکور. (ضد «شبکور» است.)

ع: أَجَهْر، أَخْش.

روژک

ك: روزه، پاریز. [به روزد]

ف: روزه، روچه، لَکهن، پرهیز.

ع: صوم، امساک.

روژکهوان

[ك: به روزد، روزدوان]

ف: روزه دار، روجه دار.

ع: صائم.

روژمز—روژیز

روژنامه—روژنامه

روژنشین

ك: خورنشین. [روژنارا]

ف: باختر، روزنشین.

ع: مغرب.

روژهللات

ك: خورهللات. [روژهللات «هللات» سووکه لهی

«هللات».]

ف: خاور، بتو، خراسان. «هللات» مخفف

«هللات» است.)

ع: مشرق.

وینه—مشرق

روژینه روزی

ك: روتنه، نوکه. [روژنه روز]

ف: نوبه، یک روز در میان.

ع: غِب، لِمَام، مُوَاتَرَة.

روژيولغار

ك: سه تلف. [هیرش کردن کتیر له روزدا (بهرامبهری

«شه به یرون».)]

ف: روز خون، روز تار. (ضد «شیبخون» است.)

ع: رخص، وُثوب.

**رؤسم**

[ك: رؤستم (ناوه بو پیاوان.)]

ف: رُستم. (اسم است.)

ع: رُستم.

**رؤشد**

ك: رُژد، بالا کردن، بهرزه‌ریبون. [گه‌شه کردن]

ف: نَد، یازش، بالَش، فزونی، افزونی، دمیدن،

یا زیدن، بالیدن، بلند شدن.

ع: رُشد، نَشا، نُشوء، نُمو، اِرتقاء.

**رؤشد**

ك: ناوُزیان. [ناوُزان، فامین]

ف: بُرنایی، دانش.

ع: رُشد، تمییز، تکلیف.

**رؤشن**

ك: رُوتاك. گه‌ش. [رووناك، بهرام‌به‌ری تاریك.]

ف: رُوشَن، رُوشان، رُخشان، درخشان، تابان،

فروزان، درخشنده، تابنده، فروزنده، افروخته،

فروخته، فروغته، فروغده، آذرنگ.

ع: مُضیی، مُشعل، مُتَنَوِّر، وَهَّاج.

**رؤشن**

ك: نوین. [روون (روك) نارینه.]

ف: روشن، پدیدار، پدید. (آب‌گینه مثلاً.)

ع: شَفاف

**رؤشن**

ك: ناشکرا، دیار. [به‌رچار]

ف: رُوشَن، آشکار، پیدا، پدید، پدیدار، هویدا.

ع: ظاهر، واضح، لائح، لاجِب.

**رؤشنا**

ك: رُوشَن، رُوشنایی. [رووناکی]

ف: رُوشَن، رُوشنی، رُوشنایی.

ع: ضُوء، نُور، مُتَضَوِّء.

**رؤشنا**

ك: ناشنا، دُرس، شناس. [ناسیاو، ناشناورِشنا]

ف: آشنا، روشناس، دوست.

ع: خُدن.

**رؤشنایی**

ك: شروق. سَوما. [رووناکی]

ف: روشنایی، روشنی، تاب، تابش، فروغ،

افروغ، فروز، رخش، درخش، تاو، دیمه، سو،

وراغ، پَرَتَو.

ع: ضُوء، ضیاء، سَنا، نُور، شُعاء.

**رؤشن کردن**

ك: داگراسَن. [هه‌لک‌کردن، هه‌لگراسندن]

ف: روشن کردن، افروختن، فروزاندن.

ع: اشعال، اِضرام، اِذكاء، اِيقاد، اِنارة، شَبوب.

**رؤشنه‌ویوون**

[ك: روون برونه]

ف: روشن شدن.

ع: بُلُوج، وُضُوح، ظُهور، صُروح، تَصَرُّح، اِشراق.

**رؤشنه‌وکردن**

[ك: روون‌کرده‌ره]

ف: روشن کردن.

ع: تَوْضیع، تَفْسیر، تَعْبیر، لَحَب، اِحیاء.

**رؤفوو**

ك: پەر، پینه. [پارچه‌ی دوراو به‌سەر جلویه‌رگی دِراودا.]

ف: رفو، پینه.

ع: رَفا، لُثم، تَرمیم، تَلْفیق.

**رؤفوو کردن**

ك: پەر‌وکردن، پینه‌کردن. [پارچه دوروین به‌سەر جلویه‌رگی

دِراودا.]

ف: رَفو‌کردن، پینه‌کردن.

ع: رَفا، لُثم، تَرمیم، تَلْفیق.

**روفرورگر**

ك: پەرۆگر. [پینه‌گر]

ف: رُفوكړ، پاره‌دوز.

ع: رُفَاء، نَجَاد.

**روهن**

ك: پایه، گوشه، سروج، دیوار. [قرژین، په‌نا]

ف: جن، پایه، گوشه، تَنیزه، سو.

ع: رُكن، جانب، طَرَف، سَنَد، دَعْمَة.

**روکوو**

ك: نسروج، خسم، كومه‌وېون، نووچیانده. [نوشتانه‌وه،

چه‌مانده]

ف: خم، خمیدن، دولاشدن.

ع: رُكوع، ثَنَاء، اِحْنَاء.

**روله**

ك: لوله، منال. [فرزند، زارپ]

ف: رود، اُزم، فَرزند، زهراد، بچه.

ع: وَلَد، صَبِي، نَسْل، نَجْل، اِبْن. (ابنة)

**روم**

[ك: ولائی عوسمانی، تورکیای جاران.]

ف: روم.

ع: رُوم، عُثماني، ثُرَكِيَّة.

**رومه‌لخه‌زا**

[ك: ناژاره، پشینی (سروکه‌له‌ی «رومه‌لخیزا»-یه.)]

ف: هنگامه، روم‌برخواسست. (مخفف)

«رومه‌لخیزا» است)

ع: مَعْرَكَة، رُومُ الْغَزَاة، قِيَامُ الرُّوم.

**روین**

[ك: روان، درهن]

ف: روغن.

ع: دُهْن، سَمْن، زَيْت.

**روین**

ك: روتاك، روژن. [روون، رووناك]

ف: روشن.

ع: مُضِيْن.

**روناك**

ك: روژن. [رووناك]

ف: روشن.

ع: مُضِيْن.

**روین‌داخه‌ری**

[ك: تاره‌ی تاییه‌تی روژن تواننده‌وه.]

ف: يَغْلُو، يَغْلَا، يَغْلُوِي، يَغْلَاوِي، روغن‌داغ‌كن.

ع: مَغْلَاة، مَذْوِيَّة.

**روژنه‌یتون**

[ك: درهنی زه‌یتون.]

ف: انفاق، روغن زیتون.

ع: زَيْت.

**روژن‌کوانجی**

[ك: درهنی کونجی.]

ف: شیر، روغن کُنجد.

ع: حَل، سَلِيْط، شِيْرَج، سِيْرَج، دُهْنُ السَّمْسَمِ، دُهْنُ

الْحَل.

**روژنه‌پو**

ك: روژنه‌پوژن، نوگه. [روژنه‌پوژ]

ف: روزدرمیان، نوبه.

ع: غَيْب.

**رونیاس**

[ك: بنی گیایه‌که بز رنگی به‌ن به‌کار ده‌ینریت.]

ف: روناس، روغناس، رغناز، زغنار، رونیاس،

روین، روینگ، روژن، روژنگ.

ع: فُوَّة، فُوَّة، عُرُوْقُ الْحَمَر، عُرُوْقُ الصَّبَاغِيْن.

**روژ**

ك: دیدار، روالته، ده‌موچار، شیره. [چردچار، دیم]

ف: رو، روی، رُخ، رُخ‌سار، روا، چهر، چهره.



دیم، دیمه، دیمَر.

ع: وَجِه، خَدّ، عارض.

رو

ك: بهر دم، [بهره‌برو، خزرد]

ف: رو، جلو، پیشگاه.

ع: حُضُور.

رو

[ك: بی‌شرمی، شرم‌نی (رودار، که‌مرو)]

ف: رو، نیوادم، گستاخی، (پرو، کم‌رو)

ع: جَسَارَة، اِعْتِرَار.

رو

ك: دیر، (لا، بهر و پشتی همر شتیک.)

ف: رو.

ع: وَجِه، وجه، وَجِه، جَهَة، جَهَة، جَهَة، جَهَة، وَجَهَة، وَجَهَة، مَنَفَعَة، طَرَف، جَانِب.

رو

ك: روایت، ریسو، راو، (بی‌آوایو، ریسوایو نیه.)

[روبینی، همراهی]

ف: رو، روی، پُجِیو، ذَرَق، سالوسی، خودسازی.

ع: رِئَاء، تَظَاهَر، تَزْوِیر.

رو

ك: روبه‌رو، [بهرامبر، هم‌بر]

ف: روبارو، روبرو.

ع: مُوَاجَهَة، مُوَاجِه.

رو

[ك: پیتسپاردن، حواله]

ف: روبار.

ع: حَوَالَة.

رو

ك: روبه‌پرو کردن، [بهره‌پرو کردن]

ف: روبارو کردن، روبرو کردن.

ع: مُوَاجَهَة.

رو

[ك: پیتسپاردن، بهره‌پرو کردنه، حواله کردن]

ف: روبارکاری.

ع: اِحَالَة.

رو

ك: رواله‌تیار، [مه‌رایکمر (ریاکار)]

ف: سالوس، ساخته‌کار، (ریاکار)

ع: مُرَائِي، مُرَوَّر، مُتَظَاهِر.

رو

ك: بخوازدان، [بروردان]

ف: سُنَنَات، نمودنی، خواهان‌دار.

ع: مَرْغُوب، مَطْلُوب.

رو

ك: ماچرموچ، [دم‌چار ماچ کردن.]

ف: رویوسی، چپ‌چاپ.

ع: تَفَاغُم، تَلَاثُم، مَطَاعَة.

رو

[ك: تیار، جیب‌جی‌کراو]

ف: روبراه.

ع: مُجَرِي، مُنَجَز.

رو

[ك: به‌جی‌هیتان، جیب‌جی‌کردن]

ف: روبراه کردن، انجام‌دادن، پرداختن.

ع: اِجْرَاء، اِنْجَاز، تَادِيَة.

رو

ك: روبار، [بهرامبر، بهره‌پرو، هم‌بر]

ف: روبارو، روبرو.

ع: مُوَاجِه، مُشَافِه، مُتَقَابِل، حَاضِر.

رو

ك: تیره‌تیر، به‌انبهر، [هم‌بر، هد‌بر]

ف: روبرو، برابر.

ع: تَجَاه، مُقَابِل، مُوَاجِه.

روویه پروو

ك: بَرْدَم، [بَرْدَمِ پروو، حَزْبِد]

ف: رَوِبرو، جَلو، پِيشگاه.

ع: حُضُور.

روویه پروویسی

ك: بَرانِبِرِی، [بَرْدَمِ پروو بَرانِبِرِی، بَرانِبِرِی گاری]

ف: رَوِبروویسی، بَرابِرِی.

ع: مُوَاجَهَة، مُقَابَلَة، تَقَابُل، كِفَاح.

روویه پروویسی

ك: چِه تِه بَه چِه نِه یی، [بَرانِبِرِی گاری كِرْدن]

ف: رَوِبروویسی، چانه بَه چانگی.

ع: مُعَارَضَة، مُكَافَحَة، مُقَابَلَة.

روویه نِه

[ك: رَوِی بِنْد، پِه چِه]

ف: رَوِی بِنْد، رَوِی بِنْدَه، اِیازِی، زِرالو، چِشَم آوِیَز،

پِیچَك، پِیچِه.

ع: بُرُقُع، بُقَاب، طَرَحَة، نَعَم.

وِنَه—مُؤَلَّغ

روویوش

ك: سَمِیوش، سَمِی دَاز، [پارچِه ی سَمِ و رَوِ داپوشمَر]

ف: رَوِیوش، رُیوشه، رُیوسه.

ع: قَناع، مَقْنَعَة، بُرُقُع، رِداء.

روویوش

ك: سَمِیوش، [بَرْدَم، داپوشمَر]

ف: رَوِیوش، سَمِیوش، پُوشَنَه، سَمِی دَاز،

سَمِی سِیَنی.

ع: غِطَاء، خِفاء، غِشاء، غِشَوَة، غِشَاوَة، غِشِیَة،

غِشَايَة، غِشَايَة، غُفَرَة، كِن، كِنَة.

روویندان

ك: رَوِی دَن، [اگوستاخ كِرْدن]

ف: رَوِی دَن، (جِسور كِرْدن)

ع: تَجَسِی، تَجَرِبَة، تَبَدُّلَة.

رووت

ك: رَوِی تَهَن، قَوِی تَهَن، قَوِی تَهَن، چَهك، [بِرِی تَهَن]

ف: لُخت، لَوِی، لَوِی، لَوِی، لَوِی، غُوش، غُوشَت،

تَهَنك، بَرهَنه.

ع: عَوِی، عَوِی، عَوِی، عَوِی، اَضَكَل.

رووت

ك: پِه تَهَن، سادَه، [ناتیکه لَوِی، ساكار]

ف: وِیژَه.

ع: صَبِیغ، خَالِص، بَحْت، مُطْلَق.

روواتان

ك: داپوواتان، داپوواتان، داپوواتان، [دامالین، داپوواتان]

ف: لُخت كِرْدن، كِنْدن، جِدا كِرْدن، دانه كِرْدن.

ع: نَزَع، خَرَط، تَعْرِیَة.

روواتانمِه

ك: داپوواتان، رِنِی نِه، داپوواتان، داپوواتان، [چنین، دامالین]

داپوواتان]

ف: كِنْدن، جِدا كِرْدن، چِیْدن، لُخت كِرْدن.

دانه كِرْدن.

ع: جَنَی، قَطَف، تَعْرِیَة، تَجَرِیْد.

روواتوروش

ك: رَوِی تَوروشیاگ، نَواچا تَوروشیاگ، چَروچا تَوروشیاگ.

[مَوزَن، نَواچا تَاز]

ف: شَكِیَا، تَوروش رَوِی، گَرفَتِه رَوِی.

ع: عَبُوس، بَشَع، كَالِج، مَقْبُوض.

روواتوروشیاگ—روواتوروش

روواتوروش

ك: رَشو پرووت، [بِرِی جَلو بَرگ]

ف: لُخت و بَرهَنه.

ع: اَضَكَل، عَوِی دَن.

روواتوروش

ك: رَوِی تَهَن، [—رَوِی تَهَن]

ف: لخت و برهنه، دک و لک، دق و لک.

ع: بُرْضَه، بُرْصاء، مُرداء.

### روونه خت

ك: داپوشمى ته خت. (پرده په كه دهیدن به سر ته ختدا، بُو بولك سوړه و بُو مردو روښ يا سپيه.)

ف: د خدار. (پوشه اى كه روى تخت مى اندازند،

براى عروس قرمز، براى ميت سياه يا سفيد.)

ع: غطاءُ التَّخت.

### روونه ل

ك: قوت، قوت، قوت. [بى جلوه رگ]

ف: لُخت، برهنه، لوت، لوج، لاج، غوش،

غوش، ورت، تَهك.

ع: عور، عَرِي، عاري، عريان، اضمك.

### روونه ن

ك: زوى بى دره خت له دارستاندا يا بى گيا له نار

چينه ندا يا بى پفر له نار به فردا.)

ف: لُخت، دك، دق. (زمين بى درخت در ميان

درختستان، يا بى سبزه در ميان سبزه زار، يا

بى برف در ميان برف.)

ع: بُرْضَه، بُرْصاء، مُرداء.

### روونه وگردن

ك: داپلوسكان. [رووت كړنده، دامالين]

ف: لخت كړدن.

ع: لَخت، نَضو، ثَعْبِيَّة، ثَجْرِيْد.

### روونه

ك: قوتى، روته تى، قوت ته تى. [بى جلوه رگ بوون.]

ف: لُختى، برهنكى.

ع: عَرِيَّة، عَرِيَّة.

### رووتيانه وه

ك: رنپانه وه، داپوتيان. [ليكرانه وه. داپوتيان (وله):

رووتانه وه درخت.)]

ف: لخت شدن، چيده شدن. (درخت مثلاً.)

ع: خلع.

### رووتيكردن

ك: روو وركړان بهرو كه سيك يا شتيك.

ف: رو كړدن.

ع: تَوَجُّه، اقبال.

### رووجا

ك: روو د شه كه، روو چيگه. [په رگي د شه ك.]

ف: روجا، روهى توشك.

ع: حبس، غطاءُ المَرَقَد، غطاءُ الدَّوْشَك.

### رووچيگه - رووچا

### رووخوهش

ك: خوښو، ميتروان. [رووخوش، ناچار كړاوه، مېه ربان]

ف: خوش رو، مېه ربان.

ع: بَشُوش، رُؤُف، صَبِيح، مَلِيح، طَلِيْقُ الوَجه.

### روودار

ك: پېړيو، روو سه خت. [پيشه رم، رووه لماراوه]

ف: پُرو، سَخْت رو.

ع: دَعَن، مَاجَن، مَاجِع، جَسور.

### روو داماليك - بى هميا

### روودان

ك: روو پيدان، دمه ودان. [په دمه ودان (گوستاخ كړدن)]

ف: رودان. (جسور كړدن)

ع: تَجْسِيْر، ثَجْرِيَّة، ثَبْذِيَّة.

### روودان

ك: چاراكوتان، كوتانه وه. [په ناچارو كوتانه وه: باس

كردنى چاكه خوت به لاي چاكه له گڼ كړاوه.]

ف: واگو كړدن، تازه كړدن، سپاسه ...

ع: تَعْيِيْن، تَفْطِيْس، مِئَة.

### رووجل

ك: گرفت. [په برون، زگ رستان]

ف: روجل، گرفت.

ع: سُدَّة، ثِقَل.

**رووده ریائیس**

ل: رووگم. [په سه ندرنی کاریک له بهر که مپوویی.]

ف: رودروایست، روگردان.

ع: مُسْتَحْيِي، مُعْتَت، مُكْرَه، مَجْبُور.

**رووده ریائیس**

ل: رووگیی. [رووگیی بوون.]

ف: رودروایستی، روگردانی.

ع: حَيَاء، اِسْتِحْيَاء، عُنْتُ.

**رووه ری**

[ل: سیارو، دهمچاروژ.]

ف: روسیاه.

ع: اَدْعَم، اَسْوَدُ الْوَجْهِ.

**رووش**

ل: پرز، رووشان، ریشوژ. [تالگه لی تان یا پوزی پارچه که

له کاتی دراندندا دیتته دهموه.]

ف: روش، پرز. [نخ‌های جامه که هنگام پاره

کردن در می‌آیند، تار یا پود.]

ع: لَيْف، لَيْفَة، غَفَر، غَفَر، زَنْبَر، زَوْبَر، زَوْبَر، مُشَاقَّة.

**رووش**

ل: رووکیان، رووک. [رووشان، بریندار بوونی سەرچل.]

ف: خراش، ریش.

ع: خَدَشَة، سَحْجَة، شَجَه. تَقَشُّر، تَقْرَه.

**رووش**

ل: تروش، بیشهرم. [شهرانی، به دهر.]

ف: روش، دژآلود، بی‌شرم، لُکام، کلوک.

ع: شَرَس، شَكْس، نَرَب، شَرُور، مَرِيد، مَارِد،

قَلْطِي، خَبِيب، غَضُوب.

**رووشال-رووش****رووش کردن**

ل: رووکائن، رووشائن. [سەرچل بریندار کردن.]

ف: خراشیدن، ریش کردن.

ع: تَخْدِيش، سَحْج، شَج.

**رووشیان**

ل: خراشیان، رووکیان. [رووشان، سەرچل بریندار بوون.]

ف: خراشیده شدن، ریش شدن.

ع: اِنْخِدَاش، اِنْسِجَاج، اِنْشِجَاج، تَقَشُّر، تَقْرَه.

**رووکا**

ل: رووش، خراش، رووک. [رووشان.]

ف: خراش.

ع: خَدَشَة، سَحْجَة، شَجَة.

**رووکار**

ل: رووه. [دیوی دهموهی کار.]

ف: روکار، روی کار.

ع: ظَاهِرُ الْعَمَل.

**رووکار**

ل: روویه روو، روولای، رووه. [به‌روولای.]

ف: رووبرو، رو به سوی.

ع: تَجَاه، تَلْقَاء، جَانِب، طَرَف.

**رووکائن**

ل: رووشائن، خراشائن، رنن. [رووشاندن، سەرچل بریندار

کردن.]

ف: خَراشَیدَن، خَراشَاندَن، ریشاندن.

ریش کردن.

ع: خَمَش، خَدَش، سَحْج، شَج، تَخْدِيش، تَكْدِيع...

**رووکە-رە****رووکەش**

ل: دیمه، رووماژ. [رووکیش.]

ف: رووکش، روپوش، رومال، سستو، سه‌تو،

زرا‌ندود، سیم‌اندود.

ع: مُمُوه، مَطْلَى، مَذْهَب، مَذْهَب، نَهِيْب، مَقْضَض.

**سئوق****رووکەش**

ل: رووکیش. [زیاد کراو، پیتوبه‌سراو، سەربار.]

ف: روکش، افزوده، فزوده.

ع: اِضَافَة، عِلَاقَة، ضَمیمَة.

### روکیان

ك: رووشیان، خراشیان، رنیان. [رووشان، سه‌چل بریندار  
بودن]

ف: خراشیدن، خراش شدن، خراشیده شدن،  
ریشیدن، ریش شدن.

ع: تَخْذُش، تَحْمُش، تَكْدُج، تَقْشُر، تَقْرَه، اِنْشِجَاج،  
اِنْشِجَاج.

### رووکیش - رووکهش

### رووگردان

ك: رووده‌ریاس، رووگی. [په‌سه‌ندکردنی - یا: په‌سه‌ندکردی  
- کارِتک له‌بەر که‌مروویی.]

ف: روگردان، روگیر، رودروایست.

ع: اِسْتَحْيَاء، مُسْتَحْيِي...

### رووگردان

ك: هه‌لرگه‌پیاگ، هه‌لگه‌پیاگه‌وه. [وهرگه‌پان، وهرگه‌پار،  
پاشگه‌ز]

ف: روگردان، برگشته، روبرگشته.

ع: اِرْتِدَاج، اِرْتِدَاج، مُرْتَد، مُرْتَجِع.

### رووگیر

ك: رووگردان، رووده‌ریاست. [ناچار کراو به‌هوی  
که‌مروویی‌وه.]

ف: روگیر، روگردان، رودروایست.

ع: مُعْتَد، مُكْرَه، مُجْبُور، مُسْتَحْيِي.

### روو

ك: روری من. [ده‌موچاری من. شهرمنی من. بیتشهرمی  
من]

ف: روم، وویم، روی من.

ع: وَجْهِي، خَدْيِي، عَارِضِي، جَسَارَتِي، اِعْتَارِي.

### رووه‌ت

ك: ده‌موچار. [روو، چروچار]

ف: رو، روی، رُخ، رخسار، چهر، چهره، دیم،  
دیمه.

ع: خَد، وَجْه، عَارِض، صُورَة.

### رووه‌ت‌گرتن

ك: ده‌موچاوگرتن. [رازانده‌وی ده‌موچاو به‌موو لیگرتن]

ف: رخ‌پیراستن.

ع: خَفَاف، مَسَح، قَشَر، نَمَص، تَنَمِیص.

### رووه‌ت‌گیر

[ك: رازینه‌ری رووه‌ت، ده‌موچاو هه‌لگر]

ف: پیرا، رخ‌پیرا، پیراینده، پیرایه‌گر.

ع: نَامِصَة، مَشَاطَة، قَشَارَة، مُزَيَّنَة.

### رووونویس

[ك: روونووس، له‌بەرگیرا، له‌بەرگه‌وه]

ف: روونویس، وانویس، رونوشت، وانوشت.

ع: نُسْخَة، سَوَاد، مُسَوَّدَة، مُسْتَنْسَخ.

### رووونه‌بوون

[ك: شهرم‌کردن]

ف: رونداشتن.

ع: حَيَاء، اِعْتَرَا.

### رووونه‌بوون - رووونه‌بوون

### رووه

ك: چه‌که. [دیوی به‌رچاری جلویه‌رگ و... (رووی کراس).]

ف: روه، آبره، آورده. (روی جامه)

ع: ظَهَارَة، وَجْه.

### رووو

ك: رووکار. [به‌روویری، به‌روولای]

ف: رووروی، رو به‌سوی.

ع: تِجَاه، تِلْقَاء، جَانِب، طَرَف.

### رووه

ك: دیو، لاپه‌له، لاپه‌ره. [دیو، لا]

ف: روی.

ع: وَجْه، صَفْحَة.

**رووه دوشه که**

ک: رو جا. [به رگی دوشه ک.]

ف: رو جا، رویه توشک.

ع: غِشَاءُ الْمَرَقْد.

**رووه مته کا**

[ک: به رگی سهرین و پشتی.]

ف: رویه بالش.

ع: مَنَفَّةٌ، غِلَافُ الْمَخْذَةِ.

**رووه لهچهره خاتن**

ک: پشت هه لکردن. [رو وهر گتران، پشتتی کردن]

ف: روگرداندن، رو بر گرداندن، پشت کردن.

ع: إِحَاشَةٌ، تَصَعُّرٌ، تَعْجِيزٌ، عَطْفُ الْوَجْهِ.

**رووه هم**

ک: سهرهم، سهره ک، بازیدک. [تیکرا]

ف: روهم، روی هم.

ع: جَمْعًا، كَلًّا.

**روی**

[روشت، چور. (کرداری و ابرودره).]

ف: رفت، شد، شود، روان شد. (صیغه ی ماضی

است.)

ع: رَاحٌ، ذَهَبٌ، مَضَى، مَشَى، سَعَى، مَرَّ، سَارَ، جَاوَزَ.

إِنْسَاقٌ، إِنْصَاعٌ.

**رویز** — **کومان** [دشه یی کرماجیه. (کرماجی است.)]

**رویگ**

[ک: روشترو، تیهه ریو]

ف: رفته، گذشته.

ع: ماضی، مار.

**رویلن****رویلن**

ک: چورن، لاچورن، جوین. [روشتن]

ف: رفتن، شدن، شودن، هس، گسی، گسیل،

گسیل.

ع: مَشَى، ذَهَبٌ، مَضَى، مَضَى، مَرَّ، سَارَ، جَاوَزَ.

رَحْلَةٌ، رَوَاحٌ، قُبُونٌ، سَعَى، هَجْرَةٌ، غَيْبَةٌ، سُرُوبٌ.

مِيَاطٌ، جَوَازٌ، سَفَرٌ، جَبْرِيٌّ، حَرَكَةٌ، إِنْصِيَاعٌ، إِدْبَارٌ.

**روینه خوره**

ک: کرتاره بون. ته سکه و بون. [کورت بونره.

ته سکه بونره]

ف: خوردرفتن، کوتاه شدن.

ع: إِنْتِقَاصٌ، تَقْصُرٌ.

**روینه کفت**

ک: رشک بون. [هاتنره یه ک]

ف: واخوردن، توهم رفتن، سست شدن.

ع: إِنْدِكَارٌ، إِنْقِبَاضٌ، إِنْشِيزَانٌ، إِنْذِعَارٌ.

**روینه کونا**

ک: شکیان، به زیان. [کشانه کون (شکسته یینان.

خوارزیه.)]

ف: سوراخ رفتن. (مغلوب شدن، استعاره است.)

ع: إِنْجَارٌ.

**روینه وه**

ک: گه یانه وه. [روشته وه]

ف: برگشتن، بازگشتن، باز رفتن.

ع: رُجُوعٌ، رَجْعَةٌ، عَوْدَةٌ، فَيْئٌ، إِنْتِكَاسٌ.

**ره نیس**

ک: گه وه، سهرگه وه، سهرور. [سهرۆک]

ف: ستر، ستردار، سترکرده، سترکار، سترور، بزرگ.

ع: رَئِيسٌ، رَعِيمٌ، سَيِّدٌ، رَئِيسٌ، رَاسٌ.

**ره نیس یه له دیه**

ک: شاردار. [شارهوان، داروغه]

ف: کلو، کلانتز، داروغه، شحنة، شهردار.

ع: رَئِيسُ الْبَلَدِ، شَيْخُ الْبَلَدِ.

**ره بیوننه و ع**

لک: تَرَدِمِ رِه‌رِه‌ر، پِه‌رِه‌رِد گار. [پِه‌رِه‌رِد گاری رِه‌گه‌ز و  
چِه‌شِنه‌کان.]

ف: زَوَ شَشت، زَوَ شَشت، داراب، دارای، دارای  
گونه، فَرْدَنفَر، فَرَفَرِوزان، گونه‌پُرور.

ع: رَبُّ النُّوع.

ره‌بِه‌ن

لک: بِيَوِ پِياگ، بِيَزَن. [سَه‌لَت]

ف: بِيوِه، بِيوِه‌مَرِد، بِي زَن.

ع: اَيِّم، ثِيْب، عَرَب، بَتول.

ره‌ب

لک: رَهَق، وَشَك، سَه‌خَت. [تَوَنِدَبور، وَشَك‌ه‌لَتور]

ف: خُشَك، خُشَكِيده، سَخَت.

ع: صَلَب، يَابِس، مُتَيَبِّس.

ره‌پاتَن

لک: كوتانن. [لَيْدان (لِه‌نانی وَشَك‌دان - بِيَ نَمُونِه - بِه  
دِه‌سَت - بِه‌شِيوِه‌يَك كِه دِه‌نگِي لَيَوِ بِيَت).]

ف: زَدَن. (دِه‌سَت مَثَلًا بَر نَان خُشَك كِه صَدَا  
كَنَد).

ع: دَق، ضَرْب.

ره‌پِرِه‌پان

لک: تِه‌پَتِه‌پان، تِه‌پَتِه‌پ. [دِه‌نگِيكِه (وَه‌ك: دِه‌نگِي هِه‌لِه‌ز و  
دابه‌ز لِه‌سَرِباند).]

ف: تپ‌تپ. (صَدَاي جِسْت و خِيَز در پِشت بام  
مَثَلًا.)

ع: لَدَم، خَفَق.

ره‌پِه

لک: تِه‌پِه، خَرِبِه، خورِبِه. [لَيْدان (وَه‌ك: لَيْدانی دَل).]

ف: تپِش، تپِيدَن. (تپِيدَن دَل مَثَلًا.)

ع: ضَرْبان، اِرْتِعاش.

ره‌پِه‌رِه‌پ

لک: تِه‌پِه‌تِه‌پ، خَرِبِه‌خَرِب، خورِبِه‌خورِب. [لَيْدانی زَوَ

(دَوِيارِه بَوَنده‌كِي لِه‌بِه‌ر زَوِربَوِنِه‌تِي).]

ف: تپ‌تپ، سَك‌سَك. (تَكَرار بَرای كَثَرَت اسَت).

ع: ضَرْبان، اِرْتِعاش.

ره‌پِه‌ل

لک: رِه‌پِه‌لِه، دِه‌سِه. [هَوِيارِزِي (دِه‌سَتِي كايِه‌كِه‌ر).]

ف: دِه‌سَتِه، تودِه، گَرْدَشْدِه. (دِه‌سَتِه‌ي بَازِيكَن)

ع: رَحَم، جَمْع.

ره‌پِه‌لَكَا

لک: كايِه‌گَا. [يارِيكِه (شَوِينِي كَوِربَوِنِه‌وِه بَوِ ياري كَرْدَن).]

ف: بَازِيگاه. (جاي گَرْدَن شَدَن بَرای بَازِي)

ع: مَلْعَب، مَلْهِي، مَزَحْمَة.

ره‌پِه‌لَكَا

لک: بِه‌رَه‌ل. [لِه‌وِرِگايِ نازاد (باخ يا لِه‌وِرِگايِه‌ك كِه پاران

نِه‌كِرَابِيَت).]

ف: آزاد، وَها. (بِباغ يا عِلْف‌زاري كِه قَد‌دَغَن  
نِباشَد).

ع: بَهْرَج.

ره‌پِه‌لِه ← ره‌پِه‌ل

ره‌ت

لک: بِه‌رِه‌ت. [(جَوَرِه تِه‌پِكِه‌يِه‌كِه كِه دِرِگايِه‌ك بِه‌سِه‌ر

چالَكِه‌وِه دادِه‌مِه‌رَزِنَن، هِه‌ر كِه نِيچِيَرِيَك بِه‌سِه‌رِدا

تِيَدِه‌پِرِيَت دِه‌كِه‌وِه‌يَتِه ناز چالِه‌كِه‌وِه و دِه‌سِه‌بِه‌جِي دِه‌رِگايِه‌ك

دِه‌بِه‌سِرِيَت).]

ف: دام، چالِه‌دام. (قِسْمَتِي اسَت از دام كِه روي

چالِه‌دَرِي نَصَب كَنَنَد، هِمِينَكِه شَكَار از روي

آن رَد شَوَد مِيان چالِه‌مِي‌اَفَتَد و در فَوَرا بَسَتِه

مِي‌گَرَدَد).

ع: رُبِيَّة، وَجَرَة، قُرْمُوص.

ره‌ت

لک: چال. (بِه‌رِه‌ت، بِه‌رِه‌ت) [قَوَلَكِه]

ف: چال، چالِه، گودال.

ع: حُفْرَة، رُيْبَة، قُرْمُوص.

### ره تان

ك: تهرات، تَرَوَّق. [مهلاتن]

ف: نو، نویدن.

ع: ركض، عدو.

### ره تانن

ك: تَرَوَّقان، لنگدان، مانانن. [غاریتكردن]

ف: دواندن، خسته كردن.

ع: فطو، اعداء، اعیاء.

### ره نهوه

ك: ریشه، رهند، رهگ. [توزمه، بنه چه]

ف: ریشه، رگ، پروژ، رستن، نژاد، تبار.

ع: أصل، نَسَب، عرق.

### ره نهوه

ك: شده ره، رهندنامه. [توزمه نامه، ره گه زمانه]

ف: پروژ، نژادنامه.

ع: شَجَرَة، صَحِيفَة النَسَب.

### ره نهوی

ك: كار. [به رخی شده مانگه.]

ف: تَغْلِي، بره. [بره ی شش ماهه]

ع: سَخَنَة.

### ره تیاك

ك: تَرَوَّقیاك، مانیاك. [ره تینراو، غاریتكرار، ماندوركارا]

ف: خسته شده.

ع: مَرَكُوض، عِي، عَيان، مَقْطُوع.

### ره تیان

ك: تَرَوَّقیان، مانیان. [غارکردنی زور، ماندوربون]

ف: دویدن، خسته شدن.

ع: عدو، ركض، عِي، تَغْطِي.

### ره چم

ك: سَنگَسار، سَنگباران. [به رده باران]

ف: سنگسار، سنگ باران.

ع: رَجَم، زَبَر.

### ره هم

ك: دَلَسُوْزِي، دَلَسُوْتیان، دَلَكْزیانهوه، به زهوی. [به زهیی،

دلنرمی]

ف: مهر، مهربانی، دلسوزی، آزرَم.

ع: رَحْم، شَفَقَة، عَطُوفَة، رَقَة، رافَة.

### ره همت

ك: به خُشس، نامهرزین، به خشین. [لیبوردن، چارپوشی]

ف: لَم، ریز، درپه، دُرسه، دُرسَته، دُرشَته،

آمَرزش، بَخشش، بَخشایش.

ع: رُحْم، رَحْمَة، رُحْمِي، رَحْمُوت، مَرَحْمَة، صَفْح،

عَفو، عَطُوفَة، رافَة، رُوفَة، شَفَقَة، مَغْفِرَة، حَنان.

### ره هه

[ك: سووکه لَناری «رحمان»، ناره بز پیاران.]

ف: مخفف «رحمان» است، اسم مرد.

### ره ههت

ك: ناسوده، راحت. [بینهم]

ف: آسوده، آرام، آرمیده.

ع: راحَة، مُسْتَرِیح، فارِه، فارِغ.

### ره هتهی

ك: ناسوده گه ری. وچان، ورینگ. [بینهمی، ناسایت]

ف: رُستِي، آسایش، آرامش، آسودن، آرامیدن،

آسودگی، خستگی در کردن.

ع: راحَة، فراغَة، إِسْتِرَاحَة.

### ره هتهی

[ك: نامرازیکه شلمه منی پی ده کهنه نار ده نری

زارته نگه ره.]

ف: پَتو، تَکاب، تَکاب، تَکاد.

ع: قَیْف، قِیع، مِصْفَاة، راووق.

### ره هته

ره هم — منالندان

### ره هخت



ك: جل، پوتشاك، [پوتشەن، جلوتەرك]

ف: رَخت، پوشاك، پوشیدنی.

ع: لباس.

**رهخت**

ك: پەرق، [اشتومەكى ئەسپ كە لە زێر یا زێر دروست دەكریت.].

ف: رَخت، یراق، ستام، اُستام، اوستام، اوستان. (رخت اسپ که از طلا یا نقره می‌سازند.)

ع: حُطَي، رَخت.

**رهختاو**

ك: جیوان، جینگە، [خەرگە، نوین]

ف: بېر، بَستَر، تشخانه، رخت‌خواب.

ع: مَنَامَة، مَرَقَد.

**رهخس**

ك: سەما، چۆیی، هەلەكە، هەلپەرکی، [دیلان]

ف: وشت، شار، پاکوفتن، دست‌افشاندن، جَنبیدن، چرخ‌زدن، چویی کشیدن.

ع: نَزَج، رَقَص، رَقَز

**رهخنه**

ك: كونا، كەلەهر، [كون، كەلەهر، قلیش]

ف: رَخ، رَخنه، شكاف، شكوف.

ع: قَلَق، خَرَق، ثَلَمَة، فُرَجَة، ثَقْبَة.

**رهډ**

ك: شۆن، جینگەپا، [شۆنیا، شوپ]

ف: رَد، پَی، رُهو، نشان‌پا.

ع: اَثَر، سَلَاثِق.

**رهډبۆون**

ك: بگردن، [تپه‌رین، په‌رینه‌ره (وهك) په‌رینه‌ره له تار.].

ف: رَدشدن، گزشتن. (از آب مثلاً.)

ع: غُبُور، مُرُور، ذِهاب.

**رهډکردن**

ك: بگێترائن، بگه‌رائن، [تپه‌پاندن، په‌پاندنه‌ره]

ف: رَدکردن، گُذَراندن.

ع: تَعْيِين، اِمْرار، اِذْهَاب.

**رهده‌هکردن**

ك: دانهره، کوتانه‌مه‌لا، [به‌سه‌ردا دانهره.].

ف: پس‌دادن.

ع: رَد، اِعَادَة، اِرْجَاع.

**رهز**

ك: هه‌نگوهر، مینو، [تری، به‌تری]

ف: انگور، مو.

ع: عَنَب، كَرَم.

**ره‌زاز**

ك: ره‌نگه‌ز، ره‌نگه‌ر، [خومگه‌ر]

ف: رن‌گ‌ز، رن‌گ‌کن.

ع: لَوَان.

**ره‌زاهه‌ن**

ك: دل‌خو‌ش، خو‌شنو‌رد، ته‌نده‌رداگ، [قایل (رازی).]

ف: خَرسَند، خو‌شنو‌د، دل‌خو‌ش، دادستان.

**(رضامند)**

ع: راضی، رَضِی.

**ره‌زاهه‌نی**

ك: دل‌خو‌شی، خو‌شنو‌دی، ته‌نده‌ردان، [قایل‌بیرون،

رازی‌بیون]

ف: خَرسَندی، خو‌شنو‌دی، دل‌خو‌شی،

تن‌دردان، خواه دادستانی.

ع: رَضَايَة.

**ره‌زاهه‌ت—ره‌زاهه‌نی**

**ره‌زۆز**

ك: برنج‌کوت، [دنگچی]

ف: برنج‌کوب.

ع: رَزَّاز.

**ره‌زۆل**

ك: كه‌نس، كه‌نفت، چه‌په‌ل، نه‌گريس. [رسوا، بی‌تاب‌برو]

ف: پَزو، پَزوی، پَزوی، فرومایه.

ع: رَذَل، رَذیل، قُف، فُسل، دَنیع، مِغلاق، اَرذَلُ النَّاسِ.

ره‌زله

ك: رِزَه: به‌ری گیایه‌که بَوِ دهرمان ده‌شیت.

ف: رَزَه، بارَج، اَوَرَنگ، اَوَرَنج، سَگ‌انگور، سَگَنگور، تاج‌ریزی، روباه‌تریک.

ع: فَناء، حَبُّ الْفَناء، عَنبُ الثَّعْلَبِ.

وینه

ره‌زله

ك: مازی. [بربره‌ی پشت.].

ف: مازَه، ماژَن. (بند پُشت)

ع: سیسَاء، شُرْخوب، صُلْب.

ره‌زله‌پیچ

ك: گیایه‌که بَوِ دهرمان ده‌شیت. (به یونانی «ستاریون» ی پی‌دَئین.)

ف: فاشِرا، فاشِرسَستین، برابران، شش‌بندان، هزار چشان. (به یونانی سَطاریون گویند.)

ع: عَنبُ الْجَنِّ، عَنبُ الْحَيِّه، حَالِقُ الشَّعْرِ.

وینه

ره‌زَم

ك: جه‌نگ، داوا. [شه‌پ]

ف: رَزَم، نَبَرَد، پَیگار، جَنگ.

ع: حَرْب، قِتال.

ره‌زَمه

ك: بوخچه، به‌سه. [به‌سراو، پیچ‌راو]

ف: بسته، بَقچه، بوخچه، پَزونده.

ع: رِزَمَة، حُزَمَة.

ره‌زَه‌لُخُوا

ك: بَوِ خوا. [بَوِ خاتری خوا. (مه‌خزی ره‌زای خوا).]

ف: برای خدا. (محض رضای خدا)

ع: مُحَضاً لِلَّهِ، لِرِضاءِ اللهِ، طَلَباً لِمَرْضاءِ اللهِ

ره‌زِلَق

ك: چه‌په‌ل، كه‌نس، كه‌نفت، نه‌گريس. [رسوا، بی‌تاب‌برو]

ف: پیس، پَزو، پَزوی، پَزوی.

ع: رَذیل، دَنیع، مِغلاق، فُسل، قُف.

ره‌زَن

ك: رَشَتَن. [رَشَتَن، كله‌کیشان]

ف: سر‌مه‌کشیدن.

ع: كَحَل، اِكْتِحال.

ره‌زَنه‌وه - ره‌شَنه‌وه

ره‌س

ك: پاش‌گریکه (روك: داد‌رس. به‌ته‌نیا به‌کار

ناهنیت‌ت.)

ف: رس، رسنده. (داد‌رس، منفرداً استعمال

نمی‌شود.)

ع: ندارد. [هاوواتای عه‌ره‌بی نیه.]

ره‌سا

ك: بلون، درِیژ. [پراویر]

ف: رسا، بلند، دراز.

ع: رَفیع، طَویل، كافی، واقی، کامل، تام، ثَمام.

ره‌سای

ك: پی‌اگه‌ین، به‌ش‌کردن. [به‌س‌بودن]

ف: رسایی.

ع: كَفایَة.

ره‌سَخ

ك: رومو کوچک. [به‌رو بیگیان چون (گیان له شیتواری

مروفته‌وه به‌چیته شیتواری نا‌زَه‌ل، پاشان روک، پاشان بیگیان.)]

ف: سَنگسار. (روح از صورت انسانی به صورت

حیوان بعد به صورت نبات بعد به صورت

جماد درآید.)

ع: رَسَخ.

ره اسم

ك: یاسا، یار، روست، را، شیوه. [دابونه ریت]

ف: رَسَم، بَرَس، تَرَس، رُوش، شیوه، رسته، راه،

یاسا.

ع: ذاب، رَسَم، رَوِیَّة، عَادَة، قَانُون، قَاعِدَة، طَرِیْقَة،

طَرِز.

ره اسم

ك: شیوه. [نیگار (نیگاری رنگینه کراو له هونه ری

نیگار کیشاندان).]

ف: گزار، نگاره، بَیرَنگ، نَیرَنگ. (سیاه قلم در

فن نقاشی)

ع: رَسَم.

ره سمکیش

ك: شیوه ساز، شیوه کیش، شیوه نویس، شیوه نگار.

[نیگار کیش]

ف: گزارگر، بَیرَنگ نگار.

ع: رَسام، نَقاش.

ره سم کیشان

ك: شیوه کیشان. [نیگار کیشان]

ف: گَزاردن، گَزاردیدن، گَزار کَشیدن،

بَیرَنگ نگاشتن، بَیرَنگ نگاری، نگاره کشیدن.

ع: تَرَسیم، تَنقِیش، نَقش.

ره سمی

[ك: عاده تی، ناسایی (وهك برغی رسمی).]

ف: رسمی. (برنج رسمی مثلاً.)

ع: عادی، مُتعارفی.

ره سمی

[ك: خزمه تَكَارِتَك كه ده سَنوِژ نَشَكِیْتِیت.].]

ف: رسم، رسمی. (خدمتکار محرم)

ع: خاص، خادم محرم.

ره سوول

ك: فرساده، كهس. [نامه بدر، په یامبهر، نیراو]

ف: فرستاده، كس، آدم.

ع: رَسول، مَبْعوث.

ره سهج

ك: بهش. [پشك، پاژ]

ف: بَخش، رَسَد.

ع: سَهَم، نَصیب، قِسْمَة.

ره سهج

ك: کالیت، کَوَلِیت. [بوتسه، كه مین]

ف: هودل.

ع: رَهَد.

ره سهج خانه

ك: کالیتگا، کَوَلِیتگا. [شویی بوتسه نانهوه، كه مینگا]

ف: هودل خانه، هودلگاه.

ع: مَرَهَد.

ره سهن

ك: گورِیس، تَه نَاف. [گورِیس، پَدَت، تَه نَاف]

ف: رَسَن، رِیسَمَن، تَنَاب.

ع: حَبَل، رِشَاء، طَنَاب، طُنَب.

ره سهن

ك: رهگ، ریشه، رَه موه، توروژم، نهژاد. [تورمه، ره گز (به

زوری بو تهسپ به کار ده هیتریت).]

ف: پَرُوژ، نَژاد، تَبَار، گُوهر. (بیشتر در اسپ

استعمال می شود.)

ع: نَسَب، أَصْل، عِرْق، عِرَاقَة.

ره سمید

[ك: ره سل (به لگهی گه یشتنه جی).]

ف: رسید، یافتَه. (قبض رسید)

ع: اَلْوَصل.

ره سمید هگیری

ك: واپه سی، پیاهه یین. [لِیکولینه وه، پشکنین]

ف: پژوهش، رَسیدگی، وارَنسی، بررَنسی.

ع: فَحص، تحقیق، تَفَتیش، اِسْتِفْسان.

ره‌سین

ك: رَسْگاری. [رِزْگارِیون، خه‌له‌ستن]

ف: رَستن، رَستگاری.

ع: نَجاة، فلاح، خلاص، نَقَذ.

ره‌سین

ك: گه‌ین. [گه‌یشتن (وشه‌یه‌کی گه‌پروسیه).<sup>۱</sup>]

ف: رَسیدن. (لغت گروسی است.)

ع: وصول. مُلاقاة. تَحْقِيق، فَحْص.

ره‌سین

ك: ره‌سان. [گه‌ینه‌نەر، راگه‌ینه‌نەر]

ف: ره‌سان، ره‌ساننده.

ع: مَوْصِل، مَبْلُغ.

ره‌ش

ك: مَشْکی، قه‌نورسی. [ره‌ژ، سیا]

ف: سیا، سیاه، گَلاه.

ع: اَسْوَد، اَحْمَر، اَسْحَم، اَسْخَم، اَدْهَم، اَكْفَح، حَالِك،

بَهیم، غَرِیب، یَحْموم.

ره‌ش

ك: قه‌لاخی. [جلویه‌رگی تازه‌باری.]

ف: سیاه، جامه‌ی سوگ، (لباس عزّا)

ع: سیلاب.

ره‌شاو

[ك: زووخاری ده‌روون (له‌ته‌ندامگه‌لی له‌ش په‌یدا

ده‌ییت.)]

ف: زاوَر، آب سیاه. (در اعضا، بدن پیدا

می‌شود.)

ع: اَلْماءُ اَلْاَسْوَد.

ره‌شاو

ك: ناومروار. [ناومرواری: نه‌خوشینیکه. (تاییه‌تی چاوه.)]

ف: تَمَر، آب سیاه، آب مروارید. (در چشم پیدا

می‌شود.)

ع: ماءُ النَّزْلة، اَلْماءُ اَلْاَسْوَد.

ره‌شایی

ك: تارمایی، تاپَر، ناسَن. [شه‌بەنگ]

ف: رُهو، سیاهی.

ع: شَبَح، شَخْص، نِدْح، جُتة، طَیْف، ظِل، سَواد،

هَامَة، عامَة، خِیال.

ره‌شایی

ك: جوچین. [گوندنشینی بی‌جورت و گّا.]

ف: جوچین، سیاهی‌ده. (رعیت بی‌جفت)

ع: قَرْوِي، سَوادُ الْقَرْیة.

ره‌شایی

ك: ره‌شکه‌ن. [په‌له‌ی ره‌ش له‌کیتودا که به‌فره‌که‌ی

ده‌پتته‌ره.]

ف: سیاهی. (سیاهی میان برف که از کوه پیدا

می‌شود.)

ع: كَلَف، سَواد.

ره‌شایی

ك: چتوه‌لگیر. [ته‌و که‌سانی که پیاری شه‌ر نین و ته‌نیا

ژماره‌ی سرپا زوَر ده‌کن.]

ف: سپاهی، سیاهی لشکر.

ع: سَوادُ اَلْعَسْكَر.

ره‌شایی

ك: رَمَل، کارِزی. [ته‌م، رَشْکه‌ویتشْکه]

ف: سیاهی، خیرگی.

ع: غِشاوَة.

ره‌شایی

ك: رَیتر، رَیتر. [بیر: نه‌خوشینیکه پیسته.]

ف: گِراوون، گوارون، گَریون، بَریون، اَندوب، داد.

۱- گه‌پرووس: ناوچه‌یه‌که له‌کوردستان. (ر-ر)

ع: سَوْدَاء، سَوِيدَاء، قُوبَاء، حَزَان.

**رهشام**

ك: رهشكار. [مهيله رپرش]

ف: سیه فام، سیاه فام.

ع: اَدَهْم، اَدَلَم، اَدَم.

**رهش بوون**

ك: له بهر چا و كه فتن. [له بهر چا و كه رتن، بیژران (خوازه به).]

ف: سیاه شدن، از چشم افتادن. (مجاز است.)

ع: مَنفُورِيَّة، مُسْتَكْرِهِيَّة.

**رهشبه لهك**

ك: رهش و چه رنگ. [رهش باز، به له کی رهش و سپی.]

ف: سیاه و سفید.

ع: حَصَف، خَلِيس، كَلَفَاء.

**رهشبه لهك**

ك: ژن و بیگ. [نافرمت و پیار (كه له هه لپه ركندا) تیکه له دهبن.]

ف: زن و مرد. (كه در چوپي قاتی می شوند.)

ع: خَلِيس، تَخَالُس، تَخَالُط، اِرْتِقَاش.

**رهشپوش**

ك: قه لاخی پوش. [نازیه تبار، جلویه رگ رهش.]

ف: سیاه پوش، سوگوار.

ع: مُتَسَلِّب، حَاد، مُحَدَّ، مُحَدَّة، مُتَسَلِّبَة.

**رهش پوشین**

ك: قه لاخی بوون. [نازیه تباری]

ف: سیاه پوشی، سیاه پوشیدن.

ع: حَاد، تَسَلِّب.

**رهش تاله**

ك: ته سهری مه یله رپرش.]

ف: سیاه چرده، سیاه چرده.

ع: اَسَمَر، اَقَم، اَدَم.

**رهش تن**

ك: رهژتن، كله كیشان. [رشتن، كله كیشان]

ف: سرمه كیشیدن.

ع: اِكْتِحَال.

**رهش تنه وه**

ك: رهژتنه وه، داگرتن. [دایوشین، جی كرده وه، گشتگیری]

ف: فراگرفتن.

ع: شَمَل، شَمَل، شَمُول، تَغْطِيَّة.

**رهش تی**

ك: كیش، كیشاف. [شده، مشکی (دهسمائی هه ریشمی

خه ت خه ت كه ده بیچن به سه ردا.)]

ف: رشتی، كشیاف. (دستمال ابریشمی راه راه

كه به سر می بندند.)

ع: رَشْتِي.

**رهش دانه پریان**

ك: نالژ بوون، تالژ اگه پریان. [ناروق كردن و گرژ بوون له

رڤا.]

ف: کیارا، سیاه شدن، گرفته شدن،

خشمناک شدن، خشمگین گشتن.

ع: كُفَّة، اِكْلِفَاف، اِغْتِیَاض، اِحْتِدَاد، اِزْمِجَاج.

تَنْفُط، شَكْس.

**رهشكار**

ك: رهشام. [رهشتان]

ف: سیاه فام، سیاه فام.

ع: اَدَم، اَدَم.

**رهشكه**

[ك: توژیکی جه راز ناسایه وه كرو داو ده یته دن و كا و

نالقی پی ده گوژنه وه.)]

ف: آرد، كوتده. (جوال مانندی است مشبك

مانند دام می بافند و با آن كاه و علف حمل

كنند.)

ع: غِرَارَه، شَكْبَان.

وینه

## ره‌شکن

ك: ره‌شایی. [په‌له‌ی ره‌ش له كێردا كه به‌فره‌كه‌ی ده‌چیتسه‌وه.]

ف: سیاهی. (سیاهی میان برف که از کوه پیدا می‌شود.)

ع: کُلف، سَواد.

## ره‌شکه‌وک

ك: ره‌شکه‌وه، بازگ، بۆرچین. [نه‌بله‌ق، دورپه‌نگ]

ف: چپار، کَبود، بور.

ع: أَشْهَب، أَبْرَش، أَبْرَق، أَحْم، أَرْقَش.

## ره‌شکه‌وه ← ره‌شکه‌وک

## ره‌شمار

ك: سیامار. [ماری سیاه‌نگ.]

ف: سیه‌مار، سیاه‌مار. (مار سیاه)

ع: أَسْوَد سَالِخ، سَالِخ.

## ره‌شمال

ك: سیامال، ده‌رار. [تارۆ، چادر، کۆن]

ف: سیاه‌چادر.

ع: فُسْطاط، خِباء، حِوَاء، فَازَة، خَفْض، نَجْع، مَظْلَه.

وینه ← ده‌وار

## ره‌شمه

[ك: هه‌رساری باریکی زنجیر یا هه‌ریشم.]

ف: رَشْمه. (افسار نازک زره یا ابریشم)

ع: جناب.

## ره‌شو‌بارگ

ك: ره‌شه‌له‌ك. [ره‌شپاز، به‌له‌کی ره‌ش و سپی]

ف: سیاه‌وسفید.

ع: أَبْرَق، كُلفاء.

## ره‌شو‌رووت

[ك: رووت و ره‌جال]

ف: لخت و برهنه.

ع: عَرِيَّ وعَارِي، عُرْيَان.

## ره‌شو‌رووت‌کردن

[ك: رووت‌کردنه‌وه، چه‌ته‌یی]

ف: لخت‌کردن، دزدی‌کردن، راه‌گرفتن.

ع: تَجَرِيد، قَطْع طَرِيق، تَلَصُّص، سِرْقَة، تَعْرِية.

## ره‌شو‌کی

ك: شینکه، سه‌ریپ. [جۆزه تهنه‌نگینکه. (تفه‌نگی

ره‌شو‌کی.)]

ف: دهن‌پُر. (تفنگ دهن‌پُر)

ع: باروode.

## ره‌شه

[ك: سووکه‌له ناری «موحه‌مه‌ده ره‌شید».]

ف: مخفف «محمد رشید» است.

## ره‌شه‌نو‌ل‌اخ

[ك: ره‌شه‌ول‌اخ، چواربی]

ف: ستور، چهارپا.

ع: نَعَم، بَهِيْمَة، دَابَّة.

## ره‌شه‌با

[ك: بای توندی روژتاوا (بایه‌که له روژتاواوه هه‌نده‌کات،

له زستاندا سارد و له هاریندا گهرمه.)]

ف: باد سرد، باد سیاه. (بادی است که از طرف

مغرب می‌وزد، در زمستان سرد است و در

تابستان گرم.)

ع: سَموم، دَبور.

## ره‌شه‌گل

ك: هه‌رگه‌ره‌شه. [قورپه‌شه‌ی خه‌ست.]

ف: شلک، سیاه‌گل، زمین‌سیاه.

ع: حال، حَمَاء.

## ره‌شه‌گم‌ون

[ك: جۆزه گم‌ونیکه جه‌ری لی‌ده‌گرن.]

ف: ده‌له.

ع: قَتَاد، شَجَرَة الْقُدْس، مِسْوَاك الْعَبَّاس، رَعِي

الْأَيْل.

وینه ← گم‌ون

**دهشویون**

[ك: دهش بونهوه (بۆ ئه‌وینه به هوی خۆهوه).]

ف: سیاهشدن. (از آفتاب مثلاً.)

ع: اسوداد، ادهیمام. التیاح، التیاع.

**دهشوی بی!**

[ك: دهك دارزی! (توك و نه‌فرینه).]

ف: سیاه شود! خراب شود! (نفرین است.)

ع: سَوَدَةُ الله!

**دهشی**

[ك: سووکه‌له‌ناوی «موحه‌مه‌د دهشید».]

ف: مخفف «محمد رشید» است.

**دهشی**

[ك: دهشیتی، بهرام‌به‌ری سپیتی.]

ف: سیاهی.

ع: سَوَاد، سَحَام، سُحْمَه، سُخْمَه، دُهْمَه.

**دهشی**

ك: بولون، به‌رز، بالابه‌رز. [به‌ژبه‌رز]

ف: بُلند، بلندبالا، بالیده، گوالیده.

ع: رَشِيد، طَوِيل، طَوِيلُ الْقَامَةِ.

**دهشی**

ك: ئارزیگ. [فامیده، تیگه‌یشتور]

ف: دانشمند، با دانش.

ع: رَشِيد، مُعَيِّن، مُكَلَّف.

**دهشی چاو**

ك: گلینه. [ره‌شینه، بیلبلیدی چار]

ف: کاک، مَرْدُم، مَرْدُمه، مَرْدَمَك، سیاهی چشم.

ع: حَذَقَه، سَوَادُ الْعَيْنِ.

**ده‌عد**

ك: تریشقه، هه‌ره‌تریشقه. [هه‌ره‌گره]

ف: تَنْدَر، تَنْدور، بېر، كَنور، بَخْتور، بَخْتوه،

بَخْنو، بَخْنوه، آسمان‌غُرْتَبه، آسمان قُلْنَبه.

ع: رَعَد، قَابَه، هَادَه، هَزَق، هَزِيم، صَاعِقَه.

**ده‌عشه**

ك: له‌رزه، له‌رز، له‌رزیان، له‌ره. [له‌رینه‌وه]

ف: كَرْزَه، كَرْز، كَرْزَش، كَرْزیدن.

ع: رَعَشَه، رَجْفَه، رَعْدَه، اِرْتِعَاش.

**ده‌عنایی**

ك: نه‌رمی، شلی، نه‌رموشلی. [ناسکی، شوخی]

ف: سَمَك، سَسْتی، نَرَمی، زِیایی.

ع: رُعُونَه، لَيْئَه، لُطَافَه.

**ده‌غیه‌ت**

ك: رایه‌ت، دین‌شین. فه‌لا، دته‌اتی. [گوندنشینی ژیر

ده‌سلاتی ناغا.]

ف: بان‌رَم، بان‌رَم، روستا، روستایی، ده‌نشین،

کشاوَرز، بزرگَر، دهگان.

ع: رَعِيَه، فَلَاح، زَارِع، رُستاق، دهقان.

**ده‌غبه‌ت**

ك: هه‌ره‌س، هَرَك، دَل‌ه‌اوَرْدن. [ئاره‌زوو كردن، دَل‌پتیه

بون]

ف: خواه، دلخواه، گراه، گزای، گرایش، ملچکا،

پیسودن، هوس، هوس‌کردن.

ع: رَغْبَه، مَيْل، تَنَافُس.

**ده‌غم**

ك: خيگه. [هیزه]

ف: رَغَم، خيگ روغن.

ع: وَطْب.

**ده‌فنت**

ك: ره‌فتار، روین، ریگه‌روین. [ره‌وت: جو‌زی به‌ری‌داچوون.]

ف: ره‌فتن، ره‌فتار، راه‌رفتن، زوش.

ع: مَشِي، سَيْر، سُلُوك، تَطَرُّق، مَشِيَه.

**ده‌فغار—ره‌فنت**

**ده‌فنیق**

ك: یار، هام‌را، دَرس، ده‌سه‌برا، ده‌سه‌خو‌یشك. [هارپی]

ف: یار، سَنگَم، سَنگَمَبَر، سَنگَار، انباز، دمساز،

همراه، دوست.

ع: رده: رَفِيق، وَفِيق، سَجِیر، قَرین، خَلِیط، نَدِیم، صاحب، مُصاحب، مُعاشِر، خَدَن، خَلِیل، خَدین، وَدِید، صَدِیق، مُحِب، صَفِی، وَلِی، دِمَج...

ره ق

ك: رپ، سهخت. [پتەر، وشك، بهرامبه‌ری نهرم].  
ف: سَخَت، خُشَك.

ع: صَلَب، صَلَد، یابِس.

ره قایهت

ك: چارلینگه‌ری، هارخوابی، ملوژمی. [چارلینگردن، رته‌بری]  
ف: مری، هم‌چشمی، هم‌خواهی، هم‌سری، بَرابری.

ع: رَقَابَة، حَسَادَة، نَظَارَة.

ره قاز

ك: پلته‌تین، چه‌قانه‌ژن. [سه‌ماکر]  
ف: وَشْتَان، یَاغَر، چَرخ‌زَن، دَسْت‌افشان، پای‌کوب.

ع: رَقَاص، رَقَاز.

ره قاز سه‌عات

[ك: به‌ندوژ (به‌ندولی کاتزمیر).]  
ف: پاس یافر. (رقاص ساعت)

ع: رَقَاز، رَقَاصُ السَّاعَة.

وینه ۲۰

ره قان

ك: ره‌قن، چه‌قن، خرپ، زوبان، سه‌خناخ. [به‌رده‌لان، ریخه‌لان]

ف: شَنج، تُرس، تَرِین، گُردو، سَنگ‌لاخ، ریگ‌زار، زمین سَخَت.

ع: لوب، حَرَة، جَدب، جَرَل، جَرول، جَلَف، عَقِص، مَاجِل، ظَلِغَة، جَلْدَة، خَشَبَاء.

ره قائن

ك: ته‌قائن، شه‌قائن. [لَیدان، له‌راند‌ن‌موه (وهك): شه‌کاندن‌وه‌ی ده‌رگا.]

ف: زَن، جُنْبَانْدَن. (جنبانیدن در مثلاً.)

ع: دَق، اِنْقَاض.

ره ق‌بوون

ك: ره‌پ‌بوون. [وشل‌پ‌بوون، پته‌و‌بوون، ره‌ق‌ه‌لاتن]  
ف: سَخَت‌شدن، خُشَك‌شدن، خُشَكیدن.

ع: تَصَلَب، تَصَلَد، اِثْبَاس.

ره قس

ك: ره‌خس، سه‌ما، هه‌له‌که، چوژی. [هه‌لپ‌هرین، سووردان]  
ف: شَار، وَشَت، چوپی، جَنبیدن، چَرخ‌زَن، پا‌کوفتن، دَسْت‌افشان‌دن.

ع: نَزج، رَقَز، رَقِص.

ره قووه‌ق

ك: ره‌قووشك، خوتوخالی. [زه‌ری وشك و بی‌گیا.]  
ف: دَغ، دَق، دَق‌وَلَق، دَك‌وَلَك. خُشَك و ته‌ی. (زمین خشک و بی‌گیاه)

ع: جُرْز، صَلَد، خَشَبَاء، قَارَة، خَوِیَة، مَرَت.

ره قووه‌ق - ره ق

ره قوروال

ك: سهخت. [وشكه‌لاتور]  
ف: سَخَت، خُشَك، خُشَكیده.

ع: صَلَب، صَلَد، یابِس.

ره قوفیق

ك: له‌ر. [لاواز، ده‌الگوشت]  
ف: رِیقو، لاغَر، باریک.

ع: شَاسِب، ضَامِر، مَه‌زول، نُحِیف، ضَعِیف...

ره قووشك

ك: وشكه‌و‌بووگ، ره‌ق‌و‌بووگ. [لاواز و ره‌قه‌له]

ف: خُشَك، خُشَكیده.

ع: شَاسِب، مُتَخَشَب، مُتَصَلَد.



## ره قووشك - ره قووشه ق

ره قه

ك: كيسه ل ناری. [ره ق، كيسه لی ناو نار.]

ف: ره ق، لاک پشت آبی.

ع: ره ق، لجا، سلحفاة.

وینه

ره قه

ك: ره ق. [دهنگیکه. (ره ك: دهنگی چدرمی وشك.)]

ف: خرخر. (صدای چرم خشك مثلاً.)

ع: نه قیض، خفقه.

ره قه ل

ك: له، چه قه ل، باریك. [لاواز، دالگوشت]

ف: كاك، لاغر، ريقو، باریك، نزار، زار، زبون.

ع: ضامر، نه ق، لاغیب، قضیف، نه قیف، ضعیف،

مشیق، ره قیق، مه زول.

ره قه م

ك: نویشته. [نوسراو، فرمان (فرمانی شازاده.)]

ف: پایزه، نوشته، نگاشته، نه قم. (حكم

شاهزاده)

ع: ره ق، مرقومه، مرسومة.

ره قه ن - ره قان

ره قه و بووگ

ك: وشكه و بووگ، سه خته و بووون. [وشكه لائو، ره ق بوو]

ف: خشكیده، سخت شده.

ع: مه صلب، مه صلد، مه صس.

ره قه و بووون

ك: وشكه و بووون، سه خته و بووون. [وشكه لاتن، ره ق بوون]

ف: خشکیدن، سخت شدن.

ع: مه صلب، مه صلد، مه صس.

ره قه و بووون

ك: مردن. [ره ق بوونمه (مردن له سهرمان.)]

ف: مه ردن، افسردن. (از سرما)

ع: ره ق، هراة، رمادة، رمد.

ره ق ه لاتن

ك: ره قه و بووون، وشكه و بووون. [سه خت بوون، پته و بوون]

ف: خوشیدن، خشکیدن، نه قسیدن،

خشك شدن.

ع: نه قس، نه صب، نه صف، نه لب، نه صوغ، نه قاف.

مه قاس. نه قین.

ره قی

ك: سه ختی. [وشکی، پته و ی]

ف: سختی.

ع: صلابة.

ره قیك

ك: كو تراو، لیدراو (ره ك: ده رگای لیدراو.)

ف: زده شده. (در مثلاً.)

ع: مه قوق.

ره قیپ

ك: هاوخوا، مه سوزم، سه ره خه، هاوچاو، هار سه ر.

[چاو لیکه ر، کسینک که ره کبری ده کات.]

ف: همخواه، همچشم، هم سه ر، برابر، چشم دار،

پاسدار، پاسبان.

ع: ره قیپ.

ره قینه

ك: که مه ل، ره قینه. [که مه ل (چلک، خورین یا چلی ره ق

بوو.)]

ف: مه ل، مه ر. (چری یا خون یا عن دماغ که

خشکیده باشد.)

ع: مه ر، نه ق، نه ق.

ره قینه

ك: سا قو. [نه قی لور لاک (نه قستانی پوز و به له ك.)]

ف: سا ق، استخوان پا. (استخوان جلوی پا)

ع: نه قیپ، سا ق.

## ره‌فینه

ك: كه‌میلَه. [كه‌میل (چلکی رهق بود).]

ف: كمره، پینه. (چرك سخت شده)

ع: كُنب.

## ره‌ك

[ك: گوژره‌وی خوین له له‌شدا.]

ف: رگ.

ع: عرق.

## ره‌ك

ك: ریشه، رته‌ره، تورۆم، ره‌سن. [توره‌مه، بنه‌چه]

ف: رگ، رَسَن، پروژ، ریشه، نژاد.

ع: عرق، اصل، نَسَب.

## ره‌ك

ك: رزن، چین، ریز، چینه (ره‌ك: چینی دیوار).]

ف: رگ، رَك، زده، رَسْتَه، راسته، نسپه، نیسپه،

داو، دای، خره، چینه، آشكو، آشكوب. (چینه‌ی

دیوار مثلاً.)

ع: عرق صَفّ، رَدیف، ساف، مِدْماك، مَرْتَبَة.

## ره‌گاو‌ره‌ك

ك: ره‌گاو‌ره‌ك. [هه‌لگه‌ره‌نه‌وی ره‌ك.]

ف: تَرَنج، رگ‌به‌رگ.

ع: شَنج، مَعْص، انْخِلَاع.

## ره‌گاو‌ره‌ك‌كه‌فتن

ك: ره‌گاو‌ره‌گوبین. [هه‌لگه‌ره‌نه‌وی ره‌ك.]

ف: تَرَنجیدن، پیچ‌خوردن، رگ‌به‌رگ‌شدن.

ع: تَشْنُج، تَمْعَص، التَّوَاءُ الْمَفَاصِلِ.

## ره‌ك‌دل

[ك: ره‌گی تایبه‌تی دل.]

ف: رگ‌دل.

ع: وَتِن.

## ره‌ك‌زینگ

ك: ره‌گ‌زینگ. [ره‌گی خوینبه‌ره. (له‌عه‌ره‌بیدا به‌هه‌مرد

ره‌گه‌خوینبه‌ره‌کاتی له‌ش ده‌لَین: «شه‌ره‌یان».)]

ف: رگ‌جان، رگ‌تپنده. (رگه‌های تپنده را در

تمام بدن شریان گویند)

ع: شریان.

## ره‌ك‌زینگ

## ره‌ك‌كه‌رده‌ن

ك: ره‌گ‌مل. [ره‌گی گه‌ردن]

ف: رگ‌گردن.

ع: رَید، وَدَج، وَدْجَان، عِلْباء.

## ره‌ك‌مل

## ره‌گاو‌ره‌ك

## ره‌م

ك: ره‌م، كۆ، چله‌كه. سۆل، دوری. [سَل]

ف: رَم، گُریز، تَرَس، دوری.

ع: جُفول، شُرود، أُبود، نُفَرَة، تَجَنُّب، خوف.

## ره‌م

ك: گه‌ل، رَوِیل. [ره‌م، ره‌گ، جه‌له، ران]

ف: رَمه، گله.

ع: قَطِيع، رَمَق.

## ره‌هاتن

ك: ره‌هاتن، تارائن، ترسائن. [ناچار به‌هه‌لاتن کردن.]

ف: ره‌دادن، گریزانیدن، ترساندن، دور کردن.

ع: إِحَاشَة، إِعْدَاء، تَعْبِيد، تَقْعِيط، طَرْد.

## ره‌هز

ك: گوشه، دركه. [نامازه، هیتا]

ف: سیم، پیچه، پرخیده، گوشه، دندش.

ع: رَمَن، كِنَايَة، إِشَارَة، ايماء.

## ره‌هزویژ

ك: گوشه‌ویژ. دركه‌زان. [نامازه‌كه‌ره، هیتا‌كه‌ره]

ف: سیمیار، پیچه‌گو، پرخیده‌گو، دندان.

ع: رَمَاز.

## ره‌هشت

ك: ناروگزي، گزيانشو، [نالوگزي، گزيينه ره]

ف: رَمَش، رَمَشْتَن.

ع: مُعَاوَضَة، مُبَادَلَة.

### ره مکر

ك: سرگ. سولکەر. ترسنوك. [سلکەر، سلوك]

ف: رموك، رميده، گريزان، ترسو، ترسان.

ع: جافل، شارډ، نافر، خائف.

### ره مه

ك: ران، رهگ، گه له. [رهو، جه له]

ف: رَم، رَمه، سيله، گله.

ع: قَطِيع، ثُلَّة، حَيْلَة، فَرَق، رَمَق.

### ره مهق

ك: تار، تين، نيمه گيان. [گيانه گوينه: دواين پشور.]

ف: توش، تاب، توان، مانده ي جان.

ع: رَمَق، دَماء، حُشاشَة، بَقِيَّةُ الْحَيَوة.

### ره مهكي

ك: يه لښي، رهو كي. [يابوويك كه به كه لکي سواربون

نايه ت.]

ف: رهه كي. [يابووي كه كار سوازي نيايد.]

ع: جَشَر، رَمَكَة.

### ره ميک

ك: رهويگ. [رهوکردو، هه لاتو له ترسان.]

ف: رميده.

ع: مُشَرَّد، شَرِيد، مُجْفَل، مُنْقَر، مُفْرَع.

### ره هيان

ك: ره مکردن. [هه لاتن له ترسان، سل کردن]

ف: رَميدن، رَم کردن.

ع: جُفول، شُرود.

### ره ن

ك: روت، ييباك. [بي پهرو (گوينه دهرا)]

ف: رند، بي باک. (بي عار)

ع: قَلاش، لاقيد.

### ره نج

ك: نازار. [نیش و ژان]

ف: رَنج، جَسک، آزار، آزيړ، اُدرنگ.

ع: عَناء، نَصَب، غَضن، رُحْمَة، مَحَنَة، تَعَب.

### ره نجانن

ك: نالوژ کردن، نازار کردن. [دلشکندن، ناروحت کردن]

ف: رنجاندن، جِسکانيدين، آژردن، آزار کردن،

آژرده کردن.

ع: اِرغام، اِملال، اِضجار، اِغضاب، ترغيم، تَکدير،

تَحزين.

### ره نيش

ك: دلره نجی، نالوژی. [زويړی]

ف: رَنجش، اُزنب، آژردگی، دل رنجی.

ع: رَغَم، حَضَر، کُډوړَة، مَلانَة.

### ره نهيک

ك: دلره نج، لالوت، نالوژ. [دلشکار، ناروحت]

ف: رَنجه، رَنجیده، دل رَنج، آژرده.

ع: ضَجَر، مُنْضَجِر، مَلول، مُکَدَر، مُغاضِب.

### ره نهيان

ك: دلره نج سون، لالوت سون، نالوژبون. [دلشکان،

زويړبون]

ف: رَنجيدن، آژرده شدن، دل رَنج شدن.

ع: تَکَدَر، تَرغَم، تَمَلَل، تَغْضِب، تَضَجَر، اِنْضِجار،

اِغْضاب...

### ره نک

[ك: چوتيه تي ديمه نيك كه دپته بهرچار، وک: زوردي،

سوړی...]

ف: رَنگ، آرنگ، يون، وين، رَز، گواش، آژرد،

گون، گونا.

ع: نُون، صِبغ، صِبغَة، لِبَط، لِبَاط، خِضاب.

### ره نک

ك: فَن، كه لک، حوقه. [فيل، ته له كه]

ف: زنگ، نَبِرَنگ، کَلَنگ.

ع: خُدَعَة، حَبِیْة، مَکَر، خَتَر، نَسِیْسَة.

**ره‌نگ**

ا: نَه‌خِشِه، پِلان، گَه‌لَاله (ره‌ا: گَه‌لَاله داریشتن بَوَ)

خانوَ.)

ف: رنگ، شالده، شالوده. (رنگ ریختن عمارت

مثلاً.)

ع: طَرَح، نَقَش.

**ره‌نگ**

ا: شِیوَه. [نیگاری ره‌نگ نه‌کراو.]

ف: رَنگ، بَیْرَنگ، گُزار. (سیاه قلم نقاشی)

ع: رَسم، طَرَح

**ره‌نگ**

ا: بام. چرده. تاله. گرون. [نامال، مدیلر (ره‌شتاله،

گه‌نمگون. به‌تیا به‌کار ناهیتیرت.)]

ف: فام. چرده، چرتِه، چِرزه، گون. (سیه‌فام،

سیه‌چرده، گندم‌گون. تنها استعمال نمی‌شود.)

ع: لَوْن. (أَحْمَرُ اللَّوْن)

**ره‌نگامه**

ا: نالایی، رهنگواره‌نگ. [رهنگارپه‌نگ، پر له ره‌نگ.]

ف: رنگارنگ، رنگین، گوناگون.

ع: ألوان، مُلَوْن.

**ره‌نگاو**

ا: رنگار (ره‌نگه تری ده‌کنه نار کوپه‌لوه و ناوی تری

و توژیک سرکه ده‌کن به سدریدا و زستان ده‌یغون.)]

ف: رَنگاب. (انگور را دانه کرده و میان خمیره

می‌ریزند و آب انگور را با کمی سرکه روی آن

می‌ریزند و زمستان می‌خورند.)

ع: نَشِيعُ الْعَنْب.

**ره‌نگبه‌س**

ا: [ک: جینگیرکردنی ره‌نگ.]

ف: رنگ‌بست. (پایدار کردن رنگ)

ع: اثْبَاتُ اللَّوْن.

**ره‌نگ‌په‌رین**

ا: ره‌نگنه‌ماگ. کاله‌ویورگ. [ره‌نگ بزرگاو. کاله‌ویوره]

ف: رنگ‌پریده، رنگ‌باخته.

ع: کابی، کادر، شاحب، سَهَب، مُصَفَّر، مُمْتَقِع،

مُنْتَقِع. (أَمْتَقِع، أَمْتَقِع لَوْنَه.)

**ره‌نگ‌په‌رین**

ا: ره‌نگنه‌مان، ره‌نگ‌باخت‌کردن. کاله‌ویورون.

[ره‌نگ‌بزرگان. کاله‌ویورنه (ره‌نگ بزرگان له ترسان یا به

هووی ناشق‌ویورنه.)]

ف: رنگ‌پزیدن، رنگ‌باخت‌کردن، رنگ‌باختن.

(از ترس یا عشق)

ع: سُهوب، ثَصْفَر، تَغْيِيرُ اللَّوْن.

**ره‌نگ‌په‌رین**

ا: ره‌نگ‌باخت‌کردن، کاله‌ویورون. [ره‌نگ‌چوون. (ره‌ا:

کاله‌ویورنه‌وی پارچه و جلویهرگ.)]

ف: رنگ‌رفتن، رنگ‌باختن، رنگ‌باخت‌کردن.

(پارچه و لباس مثلاً.)

ع: نُصُول، نُصُو.

**ره‌نگدار**

ا: پریه‌نگ. [تَوَخ، تَبِر]

ف: رَنگدار، پُررَنگ.

ع: غَلِیْظ، شَدِیدُ اللَّوْن.

**ره‌نگ‌پُژان**

ا: پلان‌کیشان، گَه‌لَاله داریشتن]

ف: رنگ‌ریختن، شالوده‌ریختن.

ع: طَرَح، طَرَاخَة.

**ره‌نگره‌ز**

ا: ره‌نگهر. [خومگر]

ف: رَنگَرَز، رَنگ‌کُننده.

ع: صَبَاغ.

رَه‌نَگِرِه‌زَخانه

[ك: جينگه‌ی رَه‌نَگِرِيزی.]

ف: رَنگِرَز‌خانه.

ع: مَصْبُغَة.

رَه‌نَگِرِه‌زِي

[ك: رَنگ‌کردنی پارچه و جلويه‌رگ.]

ف: رَنگِرَزِي.

ع: صَبَاغَة.

رَه‌نَگ‌كِرْدن

[ك: بويه‌کردن، رَه‌نَگِرِيزِي]

ف: رَزِيدن، رَنگ‌کردن.

ع: صَبِغ، تَصْبِغ، تَلْوِين، إِخْضَاب.

رَه‌نَگ‌كِرْدن

ك: كَه‌لَه‌كَلِيدان، فَرِيب‌دان، خَلَه‌تائِن. [فَرِيب‌دان،

فِيل‌لِيب‌كِرْدن]

ف: رَنگ‌کردن، فَرِيب‌دادن، نِيرَنگ‌زْدن، گول‌زْدن.

ع: خِدْعَة، إِخْذَاع، إِغْضَال، خُتْل، مُخَاتَلَة.

رَه‌نَگ‌كِرِيَك

[ك: رَنگ‌كِرَاو، بويه‌كِرَاو]

ف: رَزِيده، رَنگ‌شده، آجَدِه، گواشيدِه.

ع: مُلَوْن، صَبِغ، مَصْبُوغ.

رَه‌نَگ‌كِرِيَك

ك: خَلَه‌تِيَاك، فَرِيب‌دِيَاك. [فَرِيب‌دِرَاو، فِيل‌لِيب‌كِرَاو]

ف: رَنگ‌شده، فَرِيب‌خورده، گول‌خورده.

ع: مَخْذُوع، مَخْذُول، مُغْفَل.

رَه‌نَگ‌وَاَرَه‌نَگ

ك: رَه‌نَگامه. [رَه‌نَگ‌وَاَرَه‌نَگ، پَر لَه رَه‌نَگ، جَزِرَاو‌جَزِر]

ف: رَنگ‌اَرَنَگ، گوناگون، جَوَاو‌جَوَر.

ع: الْوَان، أَنْوَاع، أَقْصَام.

رَه‌نَگ‌وَرِيسِه

[ك: رَه‌نَگ‌كِرْدن و رَسْتَن.]

ف: رَنگ و رِيس.

ع: صَبِغ و غَزَل.

رَه‌نَگِه

ك: شايه‌د. [لَه‌وَاَنِيَه]

ف: شايِد، گَمَان‌مِي‌رود.

ع: يُمَكِّن، يَحْتَمِلُ.

رَه‌نَگِي‌پَه‌رِي.

ك: رَه‌نَگِي‌پِي‌تِه‌ما، رَه‌نَگِي‌نِه‌ما. [رَه‌نَگِي‌بَزِرْكا. (لَه‌تَرَسا

يا بَه‌هَوِي‌تاشق بَوُنْدِه‌د.)]

ف: رَنگِش پَرِيد، رَنگ در رَخسارِش نماند، خُون

از چِه‌رِه‌اش پَرِيد. (از تَرَس يا از عَشَق)

ع: أُسْهَبَ، تَغْيَر لَوْهُ.

رَه‌نَه

[ك: نَامِرَاو‌زِي‌كِي دَارَتاشِيه. (رَه‌نْدِه‌ی دَارَتاشِيه.)]

ف: رَنْد، رَنْدِه، مُشْتَوَاَرِه، تَرَاشِه. (رَه‌نْدِه‌ی

نَجَارِي)

ع: مَنَاحَة، مَنَجَر، قَارَة، سَفَن، رَنْدَج.

وِنْدِه

رَه‌نَه

[ك: نَامِرَاو‌زِي‌كِي رَنِيْنِه لَه مَدْتَبِه‌خدا.]

ف: رَه‌نْدِه، تَرَاشِه، پَنِير تَرَاش.

ع: مَبْرَش، مَبْشَرَة، مَجْرَفَة، مَحْكَ.

وِنْدِه

رَه‌نَه‌دَان

ك: رَه‌نَه‌كِرْدن. [رَه‌نَه‌كِرْدن. رَه‌نَه‌لِيدان]

ف: رَه‌نَه‌دادن، رَه‌نَه‌كِرْدن، تَرَاشِيدن.

ع: بَرَش، بَرَشَن، حَكَ، نَحْت، نَجَر، سَفَن.

وِنْدِه

ك: رَه‌م. [سَل]

ف: رَم، گَرِيز.

ع: شُرُود، جُفُول، اِنْهَزام.

## رهوا

ك: رجوا، شایسه [شایان، شیار]

ف: روا، شایسته، شایان، سزاوار.

ع: جائز، ساخت، مباح، حق، حلال.

## رهوا

ك: به راه برده. [جیبه جی کسراو، به جی هیتراو (وهك):

فرمان بر او.]

ف: روا، بر آورده. (کام روا، حکم روا)

ع: حاصل، ناجیح، ناجز، نافذ.

## رهوابوون

ك: به راه برده بوون. [جیبه جی بوون]

ف: روا شدن، بر آورده شدن، به انجام رسیدن.

ع: حُصُول، نُجُز، نُجُح، نُجَاح، تَيْسُر.

## رهواج

ك: برهر. [بازار گهرمی]

ف: روا، سره. روایی، بره، نماک، زیبایی.

ع: نفاق، رواج. رَوَاق، رَوَاق، رَوَاق.

## رهوان

ك: شل، خپ. [گهره تر له نه اندازه. (بهرام بهری «گیر».)]

ف: روان، شل. (ضد «گیر»)

ع: جَرَج.

## رهواندز

[ك: ده بابیه «تاتك»، قهلائی رهوان.]

ف: روان دز. (قلعه‌ی متحرک)

ع: دَبَابَة، «تاتك»

## رهوان کردن

[ك: غار پین کردن]

ف: روان کردن، رهوار کردن.

ع: كَلَت، ركض.

## رهوانن

ك: ره مانن، تارائن، ترسانن. [ته ره کردن، سله ماندنه وه]

ف: ره ماندن، ره دادن، گریزانیدن، ترساندن.

ع: اِجَاشَة، اِخَافَة، طَرَد ...

## رهوانن

ك: رهواننده وه. گوشاده وه کردن. [بلاو کردن - وهه (وهك):

رهواننده وهی پزوهی شهروال.]

ف: گُشادن، گُشاد کردن. (نیفه‌ی شلوار مثلاً.)

ع: فَسَخ، تَوَسِيع، تَوَسِيعَة، فَتَق.

## رهواننده وهه

ك: رهواننده وهی پین کردن (وهك: رهواننده وهی ههرو.)

ف: باز کردن. (ابر مثلاً.)

ع: قَشَع، اِجْهَاء، اِفْتِاق.

## رهواننده وهه - رهوانن

## رهوانوئیزی

[ك: گیانناسی، دهرورنناسی]

ف: روان گوئی.

ع: عِلْمُ الرُّوَا ح.

## رهوانی

ك: بهالارو. [به غهره یهك كه هه لده درسته وه. (به غهره یه

عورووسی.)]

ف: بالارو، روانی. (اُزوسی)

ع: ...

## رهوره وهه

[ك: نامرازکی پیچکه داره بو فیرهر ویشته بوونی مندان.]

ف: گردنا، گردنای، خَرَك.

ع: مَدْحَاة، عَجَلَة.

## رهونه

## رهوژ

ك: بهگار، رهواز، رهگه. [بوار، رهیار (راگوزه یه نیچیر).]

ف: گُدار، گُذرگاه، راه. (گذرگاه شکار)

ع: مَعْبَر، مَمَر، مَسِير، شَجَن، طَرِيق.

## رهوشت

ك: راه، رهگه، رهفتار. یاسا. ناین. په یکه ره. [ناکار، شتوار]

ف: روش، رهفتار. یاسا، یاسه، رهو. رسته، ترز.

(طرز)، پیکره. دستور. آیین، کیش.

ع: اُسْلُوب، رَویّه، رَسم، طَریقه. قاعِدَة، قانون.  
مَذْهَب، دین. طَرز. اِصْطِلَاح.

### رهوق

ل: قَلَت، کولفتی، ریس. [ره‌ستورایی، قه‌باره]

ف: کُلفتی، ریس.

ع: حَجم، ضَخامة، قُطر.

### رهوت

ل: نَسِپ و ماین. گاهل. [ره‌وک (ره‌ه نَسِپ یا ماین یا  
وشت‌یا گا.)]

ف: رَمه، پاده، سیله، نَسِیله، کوباره. (گله‌ی  
اسپ و مادیان، یا شتر، یا گاو)

ع: صُبَّة، کُبَّة، کُردوس.

### ره‌وه‌وان

[ل: ناگاداری ره‌گ.]

ف: پاده‌بان، ره‌بان، ره‌چران.

ع: خَفِیر.

### رهونج

ل: سِمَاقه. [ره‌قیته. ره‌ق‌بوونی له‌ش به هوی سه‌رمابونه‌وه.]

ف: گُزَاز، سرماخوردگی.

ع: قَرَس، کُزَاز.

### رهونه

ل: ره‌ون، رَیْش‌گار، رَیْگه‌ره. [رَیْوار. خِیله‌کی، ره‌وند]

ف: رونده. تکاور.

ع: عابر، مُسافر. ماشیه.

### ره‌ونه‌ق

ل: ناو، نابرو. رواج. [باقوریرین، شوق، نابرو. بره‌]

ف: روایی، آبرو. نَماک، زیبایی.

ع: رَوْنَق، زُهره، طَلَاوة، حُسن، تَلالو.

### ره‌وه‌کی

ل: یه‌لخی. [ره‌وک: ناژالی بی‌شوان.]

ف: ایلخی.

ع: سائیه.

### ره‌وه‌ن

ل: رَیْش‌گار. [رَیْوار]

ف: رونده.

ع: ذاهب، عابر، مُسافر.

### ره‌ویانه‌وه

ل: به‌ریبون. [بلا‌ریبونه‌وه (وه‌ک: ره‌وانه‌وی پزوی شه‌یوان).]

ف: گُشادشدن، گُشاده‌شدن. (نیفه‌ی شلوار

مثلاً.)

ع: اِنْفِساخ، اِنْفِتاَق، اِتْساخ.

### ره‌ویانه‌وه

ل: بلا‌ریبون. [بلا‌وه‌کردن، بلا‌ریبونه‌وه (وه‌ک: ره‌ینه‌وی

مه‌رو.)]

ف: بازشدن، پراگنده‌شدن. (ابر مثلاً.)

ع: اِنْفِراج، اِنْصِراح، اِنْهْجاء، اِنْقِشاخ.

### ره‌ویه

ل: رَیْگه، ره‌وشت، یاسا. ره‌فتار. بار. پدیکره، تهرز.

[شَیْواز، ناگار، داب]

ف: روش، یاسا، آسا، ره‌و، رسته، دستور،

پیکره، طَرز، کیش، آیین.

ع: رَویّة، رَویّة، طَریقه، اُسْلُوب، اُهْلُوب، وَتیره،

نَمَط، سَنَن، سیره، قَدیه، هدیه، دَمَجَة، نَسَق، مَزَن،

وَجّه، حال، مِیْوال، مِیْوال، شاکِله، عاده، مَذْهَب،

دین.

### ره‌ها

ل: به‌ره‌لا، نازاد، به‌ر، رس‌گار. [رز‌گار، سه‌ریه‌ست]

ف: ره‌ا، راهی، آزاد، ویل، ول، رستگار.

ع: تاه، تايح، مُطْلَق، مُسْتَخْلَص، مُنْطَلَق، مُنْسِرِح،

مُنْسَجَل.

### ره‌هابوون

ل: به‌ره‌لابوون، نازادبوون، به‌ریبون، رس‌گاربوون.

[رز‌گاربوون، سه‌ریه‌ستبوون]

ع: نَضَح، نَضَاح، نَضِيعَة، هَاطِل، وَايِل، هَتَن، عُدَن،  
عَدَق، جَوَد، غَزِير، رَاضِب، سَخ.

**ره‌ی**

ك: كِيش [قورسایی، پری (نم گدغه ره‌یی نیه.)]  
ف: رَی، كَش. (این گندم ری ندارد.)

ع: رَيع، فَضْل.

**ره‌ی**

ك: نه‌نازه. (رویم گرتکه.) [نه‌نازه، بی]  
ف: اندازه. (اندازه‌اش گرفته‌ام.)

ع: مِقْدَار، مِيزَان.

**ره‌ی‌گرتن**

ك: نه‌نازه‌گرتن [نه‌نازه‌گرتن، پیتوان]  
ف: اندازه‌گرفتن، اندازه‌دست‌آوردن.  
ع: تَعْيِينُ الْمِيزَان، فَهْمُ الْمِقْدَار، إِدْرَاكُ الْمَبْلَغ.

**رئی**

ك: رَیْگه، رَا. [جینگه‌ی هاتوچن.]

ف: راه، رَه.

ع: طَرِيق، سَبِيل، صِرَاط، فَجْ، لَقَم، نَجْد.

**ریا**

ك: رَو، رَوَالَه تَبَازِی. [مه‌رای، رویینی]

ف: پَچِیو، رَوِی، زَرَق، سَالُوسِی.

ع: رِئَاء، تَرْوِیر، تَظَاهِر.

**ویاباز**

ك: رَوِیَبَاز، رَوَالَه تَبَازِی. [رویین، مه‌رایکه‌ر]

ف: سَالُوس، پَچِیوَبَاز، رَوِیَبَاز.

ع: مُرَائِی، مُرَوَّر، مُتَظَاهِر.

**ریازدهت**

ك: رَنج، دَلَكُوزِی، دَلَكُوشَت. [دنیا له دل دهر کردن،

خارین کردن، دهریون. (راهینانی نه‌فس.)]

ف: فُرَت، فُرَتودی، زهنجه، رَنج کشیدن. (رام

کردن نه‌فس)

ع: رِیَاضَة، مُجَاهَدَة، تَرْكِیةُ النَّفْس، تَهْذِیبُ

ف: ره‌اشدن، راه‌ی‌شدن، آزادشدن، ره‌یدن،  
ول‌شدن، رستگارشدن.

ع: اِنْطِلَاح [اِنْطِلَاق]، اِنْسِرَاح، اِنْسِجَال، اِسْتِخْلَاص.  
**ره‌ها کردن**

ك: به‌ره‌لا کردن، نیازا کردن، به‌ردان، وِیَل کردن،  
رسگار کردن. [رزگار کردن، سهره‌ست کردن]

ف: ره‌انیدن، ره‌ا کردن، راه‌ی کردن، آزاد کردن،  
ول کردن، رستگار کردن.

ع: اِطْلَاق، اِسْجَار، اِسْرَاح، اِسْتِخْلَاص ...

**ره‌هایی**

ك: به‌ره‌لایی، نیازا، رسگاری. [رزگاری، سهره‌ستی]

ف: ره‌هایی، آزادا، رستگاری، راه‌ی‌بودن.

ع: طَلَاق، اِنْطِلَاق، اِنْسِرَاح، اِنْسِجَال، اِسْتِخْلَاص.  
فَلَاح، نَجَاة.

**ره‌ه‌زن—رازهن****ره‌هن**

ك: گِرَو. [بارمته]

ف: گِرَو، گِرَوگان، پائندان، شالهنک.

ع: رَهَن، وَثِيقَة.

**ره‌ه‌من**

ك: ... كَارِيز، زَیْرَا. [جوگه ناری له ژیر زوی ده‌هینراو.

مه‌روه‌ها: زیراب، ناوه‌ژ]

ف: رَهَن، فرکند، کاه‌ریز، زیرآب.

ع: نَقَب، قَنَاة، مِفْتَاح، بِالُوعَة، بِلُوعَة، بِلَاعَة.

**ره‌ه‌نه**

ك: تَره، وِیَل. [ره‌هنده، دهر‌کرای چولگه‌ر.]

ف: ره‌هنده، ول‌شده، ره‌یده، رانده‌شده.

ع: مُنْكَز.

**ره‌ه‌پله**

ك: شَمْس، لَیْزَمه، لَیْزَم. [ریژنه، تاوه‌باران]

ف: باران‌تند، باران‌درشت.



## الْأَخْلَاقُ.

## ریاست

ك: گه‌رویی، سه‌رویی، سه‌رداری. [سه‌روکایه‌تی]

ف: ستری، سه‌روزی، سه‌رداری، بزرگی، بزرگواری.

ع: ریاسته، زعامه، سیاده.

## ریاست به‌له‌دیه

ك: كه‌لاتتوری، شاره‌داری، داروغه‌گی. [شاره‌وانی]

ف: کلاتتوری، شهرداری، شحتگی، داروغگی، یاسبانی شهر.

ع: ریاسته‌الْبَد.

## ریال

[ك: یه‌كه‌ی پاره‌ی نیران. (یه‌ك قران و پینج شایه‌ی واته‌ پینج چاره‌كه قران.)]

ف: ریال. (یک قران و پنج شاه‌ی یعنی پنج رُبع قران)

ع: ریال.

## ریان

ك: فیرائن. [توراندن، پیسایه‌ی کردن]

ف: ریدن، ریستن، ریخیدن، ریخ کردن.

ع: سَنَح، نَجو، تَغُوط.

## ریبا

ك: سه‌ود. [سه‌ود (زیاده‌له‌مامه‌له‌دا).]

ف: سه‌ود. (زیاده‌در معامله)

ع: ربا، رِبَح، لُوط، لِبَاط، مَجَر، نَفَع.

## ریتگار

ك: ریتوار، روابار، رابگار، راگوزار، ره‌ونه، ریتیر. [ریتیار، ریتگوزار]

ف: ره‌گذار، راه‌گذار، راه‌گذر، ره‌نده، راه‌زو، ره‌زو.

ع: عَابِر، مُسَافِر، ذَاهِب، سَالِك، مَار، مُتَرَدِّد، ابْنُ السَّبِيل.

## ریتوار-ریتگار

## ریت

ك: ریت، ته‌کان. [تل، روت]

ف: تکان، آسیب.

ع: لَطْمَة، صَدْمَة.

## ریتال

ك: شریژل، شریوش، شریبار، کوته‌پوش. [جل‌شرپ، جل‌به‌رگدپار.]

ف: ژنده، ژنده‌پوش، کهنه‌پوش.

ع: رِمَت، رَذَل، رَذِيل، دَنَس، دَنِي.

## ریتوق

ك: چلک چار. [پیسره‌تخلی چاف.]

ف: خیم، پیخ، پیخال، کیخ، ژفک، ارس، کنخ، کیخ، آژیخ، ریمه، ژنگ.

ع: غَمَص، رَمَص، غَبَص، لَحَج، غَضَاب.

## ریت

ك: شره، کوته. [به‌روشره]

ف: کهنه، پاره.

ع: رَت، رَثِيت، بَقَات.

## ریت-ریت

## ریتال

ك: سه‌نیز. [شیاكه]

ف: سه‌گین تر، سه‌گین گاو.

ع: رُوث.

## ریتک

ك: ریت، شره، کوته. [به‌روشره]

ف: کهنه، پاره.

ع: رَت، رَثِيت، بَقَات.

## ریتک و ریتک

ك: ریتوویت، خرت‌وپرت. [برده‌پرده‌ی نارمال.]

ف: لُک‌وِپَک، خرت‌وپرت، کهنه‌پاره،

خورده‌مُرده.

ع: رِثَاث، بَتَات، أَحْفَاش، مَزْجَات.

ریت و بیت ← ریتک و بیتک [«ک» بی نشاندهی بچهره‌گی

له‌گه‌لدا نیه.] [کاف تصغیر ندارد.]

### ریجه

ک: رِیْژ، [بوتنه‌ی زیرنگه‌ران.]

ف: تَنْتِک، پَنْتِک، شوکه، ناوچه.

ع: مَسْبِکَة، مَفْرَغَة.

وینه

### ریج

ک: چِر. [دَدان دهرخستن له تورپییدا]

ف: غورچه.

ع: کِشَرَة.

### ریچه و کردن

ک: چِر و کردن. [ریج بودن]

ف: غورچه شدن.

ع: کُلُوح، تَکْشُر.

### ریحان

[ک: ریحانه: گیاهه‌کی بوخوشه.]

ف: آس، اَسْپَرَم، سَپَرَم، سَپَرَهَم، سَپَرِغَم،

شاه‌اسپرِم، شاه‌سَپَرَم، شاه‌اَسْفَرَم، شاه‌سَفَرَم،

نازیو.

ع: حَبِیق، ضَمِیران، ضَمُوران، ضَمِیران، بادِ رُوح.

ریحان.

### ریخ

ک: رِیْژ، خار، روده‌کوچک. [زیخ، ریخ. چه‌ر]

ف: ریگ، شن، ماسه، سنگ‌ریزه.

ع: رَمَل، رَغَام، هِیَام. قَضَض، حَصَاة، حَصَبَاء.

### ریخت

ک: قَلْع، سه‌کوت، میتقن. [تدحر، سرشت، دیمه‌ن]

ف: ریخت، سرشت، انیر، گوهر، گل.

ع: تَرکیب، طِیْنَة.

### ریخته‌گر

[ک: داریژهر]

ف: ریخته‌گر.

ع: مُفْرِغ، صَانِع، صَوَاغ، سَبَاک.

### ریخزار

ک: رِیْژه‌خار، رِیْژه‌خال، خُرب، زاخِر، رِیْخه‌لان. [ریختناخ: زهری

بهرده‌لان یا لمدار.]

ف: رَزَاغَش، ریگزار، ریگناک، ریگستان، شنزار.

ع: حَرَّة، عَقِص، مَحْصَبَة.

ریختناخ ← خُرب

### ریخوله

ک: باریکه. [شیتال (له‌تی جلوسه‌رگ که شیتال‌شیتال

بوویتی.)]

ف: شکله، باریکه. (پاره‌ی لباس که رشته رشته

شده باشد.)

ع: لَیف، هَبَّة.

### ریخه‌خوهره

[ک: قدتی: بالنده‌یه‌که.]

ف: کیتو، اَسپَرود، اَسفَرود، سنگ‌خوار.

ع: قَطَاة.

ریخه‌لان ← ریخزار

### ریخه‌لو

ک: رِیْله‌خو. [ریخوله]

ف: روده، برانداف.

ع: مَعَاء.

وینه ← رِیْله‌خو

### ریژه‌و

ک: رِیْژگار، راویار، راگوژه‌ر، ره‌نه. [ریژیوار، ریگوژه‌ر]

ف: زه‌گذر، زه‌زو، زونده.

ع: عَابِر، ذَاهِب، سَالِک، مَارَ، مَتَطَرِّق، مُتَرَدِّد.

مُسَافِر، ابْنُ السَّبِيل.

### ریژ

ک: ریخ، خار. [لم. چه‌ر]

ف: ریگ، شن، سنگ‌ریزه.

ع: قَضَض، حَصِي، حَصْبَاء. رَمَل، رَغَام، هَيَام.

ریز

[ک: کمرت، بهش (به‌شگل - دانه‌دانه‌ی لیسته.)]

ف: ریز. (ریز سیاهه)

ع: جُزء.

ریز

ک: ریژ، ریژگه. [جینگه‌ی رژان، پاشگزه. (به تهنیا به کار

ناهیتریت.)]

ف: ریز، شار. (آبریز، آبشار، تنها استعمال

نمی‌شود.)

ع: مَصْنَع.

ریزگرن

[ک: پلتوک لیدان]

ف: ریزگرفتن، تلنگ‌زدن.

ع: نَقَر، ضَرْب، نَقَف.

ریزانه

ک: کم، ریزه، ریزوله. [گهردیله، توژقان]

ف: ریزه، خورده، کم، جوذر.

ع: قَلِيل، ذَرَّة، فِلْدَة، هَبِيَّة، نُثَار.

ریزوله ← ریزانه

ریزه

ک: ریزوله، ورده. [توژقان، نه ختال (که موکه‌ی شتی

و شک.)]

ف: ریزه، جوذر، خورده. (دو<sup>۱</sup> «پیزه» است از

اشیا جامده)

ع: ذَرَّة، فِلْدَة، هَبَاء.

ریزه

ک: ورده. [له توکوئی مهرشتیک.]

ف: سوفچه، ریزه، خورده.

ع: حُطَام، کُسَارَة.

ریزه

ک: تک، چک، چوژ، کم. [تنوک (که موکه‌ی شتی تراو.)]

ف: کم، تک، ریز، ریزه، خورده. (از اشیا، مانعه)

ع: قَلِيل، جُرْعَة، ذَرَّة.

ریزه

ک: باریزه، ورده. [باریزین]

ف: ریزه، ریخته، بادریزه.

ع: اُنْفُوضَة، سَقَاطَة.

ریزه بالداره

ک: ریزه‌خال. [جنگایه که ریزه ورده‌ی ریزه.]

ف: ریزه‌خار.

ع: کَذَان.

ریزه‌خار

ک: ریزه‌خال، زریان. [ریخه‌لان، زیران، بهره‌لان]

ف: ززاغش، زارغنگ، ریگزار، ریزه‌خار.

ع: کَذَان، حَرَّة، مَحْصَبَة.

ریزه‌خال ← ریزه‌خار

ریزه‌ریزه

ک: تیکه‌تیکه، پلپل، نه‌جه‌نه‌جه. [له تله‌ت، نه‌جه‌نه‌جه]

ف: ریزریز، تیکه‌تیکه، انجه‌انجه، خوردخورد.

آنجه‌انجه.

ع: قَطْع، قَطْعَات، شَرِيحَات، حَبَات.

ریزه‌وپیزه

ک: ورده‌ومورده. [ورته و پرتکه، له‌تیه‌ت]

ف: ریزه‌وپیزه، خورده‌مورده.

ع: کُسَارَة، سَقَاطَة، حُطَامَة، کُسَارَات.

ریزه‌ول

ک: ورده‌نان. [ورته‌نان بو تریت‌کردن.]

ف: کُلْج، کُنْدَک، ریزه‌نان.

ع: قَتِيَّة، قَتَاتَة، عَسْمَة، کُسْع، حُتَامَة، حُطَامَة.

ریزه‌ی لَوَکِه

۱- نازانم مهبه‌ستی نووسه‌ر له‌م «دو» چیه؟ (ر - ر)

ك: كه من لوكه. [توتك لوكه.]

ف: يك خورده پنبه.

ع: بَنَكَة، مِرْعَة.

ريژ

ك: شار. (كه نه پرتزه) [رژان، پاشگره. (به تنه نيا به كار

ناهيترت.)]

ف: ريژ، شار. (سرشار، تنها استعمال

نمی‌شود.)

ع: ندارد. [(هارواتاي عهده بي نيه.)]

ريژان

ك: باران، بارين. [داړژان]

ف: بارش، ريزش، ريژ، باران.

ع: سَحْ، هَلْ، اِنهلال.

ريژان

ك: ريژن. [بيت]

ف: ريژ، ويزش.

ع: رَحْمَة، بَرَكَة، سَعَادَة، خَيْر، يُمْن، دَمِيَاء، زِيَادَة.

ريژه

ك: كوچكه پرتزه. [به‌رده شيشه: به‌رديك كه شيشه‌ي لى

دروست ده‌كن.]

ف: سنگ شيشه.

ع: حَجَر الرَّجَاج.

ريژه

ك: خوره. [گولي]

ف: خوره، لورى.

ع: اَكَلَة، جُذَام

ريژه

ك: ريجه. [بوته، قالي داپشتن.]

ف: شوكه، ناوچه.

ع: مَسْبَكَة، مَفْرَغَة.

ويته-ريجه

ريش

ك: روق، قلعت، كلفتى، گوياره. (ريس مل)

[نه‌ستورايي]

ف: ريس، كلفتى، سستبرى. پيرامون، گرداگرد.

كوپال، گوپال. (كلفتى گردن)

ع: قُطَر، حَجَم، ضَخَامَة، غُفْرَة، حَوَالِي. عُرف.

ريسهاله

ك: جزم. [ناميلكه]

ف: فُرَشِيم، نوشته.

ع: رِسَالَة.

ويستن

ك: بادان، ريسه، ريسين. [رستن]

ف: رشتن، ريسيدن، رستن، تافتن، تاب‌دادن.

ع: رَدَن، غَزَل، كَفَن

ريش مل

ك: روق مل، گوياره، گوپال. [نه‌ستورايي گه‌ردن.]

ف: كوپال، گوپال، سستبرى گردن، پيرامون

گردن، گرداگرد گردن. پر گردن.

ع: عُرف، غُفْرَة، عَفْرِ يَة، ثُرْعَلَة، قُنْزَعَة، بُرَائِل،

ضَخَامَة الْحَيِد.

ويته-كه‌شيز

ريسه-ويستن

ريسين-ويستن

ريش

ك: رين. [ردين]

ف: ريش.

ع: لِحْيَة، عُثْنُون.

ريش

ك: زه‌خم. [برين]

ف: ريش، زخم.

ع: جَرَح.

ريش‌باوا

[ك: جوړه تړيښه كه كه ده‌نكه كاني زوړ دريژه.]]

ف: ریش بابا. (نوعی از انگور است که دانه‌های آن خیلی دراز است.)

ع: رازَقِي، مُلَاحِي، مُلَاحِي، أَصَابِعُ الْعُرُوسِ.  
ریشپان

[ك: ردینزل]

ف: كَنْفَلِيل، ریش پهن.

ع: أَحْطَط، غَيَاف، مِلُوف، مَرْقَشُ الْحَيَةِ.  
ریش و سَمِيلَ تاشین

ك: ریش و سَمِيلَ گرتن. [ردین و سَمِيلَ تراشین]

ف: ریش و سَبِلَت تراشیدن، ریش و سَبِلِل پیراستن.

ع: إِحْفَاء.

ریشول

ك: ریشول، ریشول، ریشولَه [نالگه‌لی تان یا پوی پارچه که نه کاتی دراندندا دیتنه درهوه].  
ف: ریش، پُرز، تَریشَه، شکله.

ع: لِف، لِفَّة، غَفَر، غَفَر، زُؤْبَر، زُؤْبَر، مُشَاقَّة، هُدْبَة، هُدْبَة.

ریشولَه ← ریشول

ریشولَه ← کاونی

ریشه

ك: بن، بَنج، بَنج، رَه‌تِه‌وه، [رَه‌گ. تَوَزه‌مه]

ف: ریشَه، بَیخ، رَسَن، تَبَار.

ع: عِرْق، أَصْل، جَذَر، سِنَخ، نَسَب.  
ریشه

ك: لَه‌رزانَه، ریشولَه. [ریشول]

ف: ریشَه، شَمَلَه، شَنگَلَه، شاشولَه، شاغولَه، نَتَبوقَه، فَش، تَریشَه، پَر.

ع: هُدْبَة، هُدَاب، هُدْبَة، زُؤْبَر، زُؤْبَر، غَفَر، غَفَر، خَمَل.

ریشه‌بیر

ك: بَنی، بَنجی، بَنه‌بر. [ریشه‌کیش]

ف: ریشَه‌کن، بَیخ‌کن، بَیخ‌بُر.

ع: مُسْتَأَصِل، مُنْقَرِض، مُنْقَطِعُ الْأَصْلِ.  
ریشه‌بووچه‌له

[ك: ریشی بچوکی ژیر لیتو.]

ف: ریش كُچَلو.

ع: عَنَقَّة.

رینه

ریشه‌دارکردن

[ك: ریشو بز کردن.]

ف: ریشه‌دارکردن.

ع: تَهْدِيب.

ریشه‌ریشه

ك: ریشوروش. [ریشول ریشول]

ف: ریش‌ریش، تَریشَه‌تریشَه.

ع: مُنْهَدِب، أَلِیَاف.

ریشه‌کن

ك: ریشه‌بیر. [بَنه‌بیر]

ف: بَیخ‌خَشَت، ریشَه‌کن، بَیخ‌کن، بَیخ‌بُر.

ع: قَلْع، قَمْع، قَعَر، مُصْطَلَم، مُسْتَأَصِل، مُنْقَطِعُ الْأَصْلِ.  
ریشه و رَه‌تِه‌وه

ك: رَه‌گ، ریشَه. [بَنه‌چَه و تَوَزه‌مه]

ف: فَرَاد، رَه‌گ و ریشَه.

ع: أَصْل و نَسَب.

ریشه‌هه‌لیه‌ستن

ك: ریشه‌داختن. [یادانی ریشور.]

ف: ریشه‌بستن، ریشه‌بندی.

ع: تَهْدِيب.

ریشه‌ی چهره‌ک

ك: بَه‌ن دَل، [بَه‌ندی دَل، رَه‌گی دَل]

ف: ریشه‌ی‌جان، بَنَد دَل.

ع: أَصْلُ الْقَلْبِ، عِرْقُ الْقَلْبِ.

ریشه‌ی شمرده‌که

[ك: ریشه‌ی پارچه که هندیکی دهك توپِ ده‌لبه‌سراوه.]

ف: رشیده.

ع: هَدَبٌ مُشْبِكٌ.

ریق

ك: له‌ی. [لاواز، ره‌له]

ف: ریقو، لاغر.

ع: نُحِيفٌ، نُحِيلٌ، ضَاوِيٌّ، مَهْزُولٌ.

ریق

ك: نه‌ژده، نهرم. [نهرمی ژا‌كاو.]

ف: نَشْت، پَرْمُرده، نَرَم.

ع: ذَاوِيٌّ.

ریقنه

[ك: جِقَنه (پیسایی بالنده).]

ف: رِیخ، پِیخَال، اسپِخُول. (فضله‌ی طیور)

ع: زُرْقٌ، عُرَّةٌ، خُرءٌ، لِيَاطٌ، سَلَحٌ، رَمَصٌ، هَيْصٌ،

مَيْصٌ.

ریق‌لِیخ

ك: رِیخ، له‌ی. [لاواز، ره‌له]

ف: ریقو، لاغر، پَرْمُرده.

ع: ذَاوِيٌّ، مَهْزُولٌ، ضَاوِيٌّ، نُحِيفٌ، نُحِيلٌ.

ریق‌له

ك: ره‌له. [له‌ولاواز]

ف: ریقو، لاغر، خشکیده.

ع: مَهْزُولٌ، ذَاوِيٌّ، يَابِسٌ، نُحِيلٌ.

ریق‌ت

ك: به‌زوی، دلسوزی، دلسوتیان. [به‌زوی، دلسوزی]

ف: كَشْتَاو، دلسوزی، دلسوختن.

ع: رَقَّةٌ، تَرَحُّمٌ.

ریق

ك: به‌رابر، به‌رانبهر. [دهك یهك، یه‌كسان، هارسه‌نگ]

ف: برابر، اندازه‌ی هم، مانند هم.

ع: مُتَوَازِيٌّ، مُتَسَاوِيٌّ، مُطَرَّدٌ، مُنْتَظَمٌ، مُنْصَبٌ.

مُسَجَّعٌ، مُقَفًى.

ریق

ك: خَشْت، تَه‌خت، سَاف. [بی‌ته‌ریزی و نرزی.]

ف: تَه‌خت، هموار.

ع: مُسْتَوِيٌّ، مُسَطَّحٌ.

ریق‌خسْتَن

ك: یه‌ك‌خسْتَن، دوروس‌کردن، ریت‌ك‌ه‌اربدن. [گوربان‌دن.

پیت‌ه‌یتان]

ف: درست‌کردن، باهم‌کردن. فراهم‌آوردن،

انجام دادن.

ع: قَضَاءٌ، تَيْسِيرٌ، إِصْلَاحٌ، تَنْجِيحٌ، إِنْجَاحٌ، تَهْيِئَةٌ،

تَمْ. اَعْدَادٌ، تَوْفِيقٌ.

ریق‌کردن

ك: خَشْت‌کردن، سَاف‌کردن. [ته‌خت‌کردن. چوبه‌ك‌کردن]

ف: هموار کردن، تَه‌خت‌کردن. برابر کردن.

ع: تَسْوِيَةٌ، تَسْطِیْحٌ، تَقْوِیْمٌ.

ریق‌ك‌ه‌یتَن

ك: یه‌ك‌ك‌ه‌فَتَن، دوروس‌یون. [پیت‌ك‌ه‌اتَن، ریت‌ك‌ه‌وتَن]

ف: باهم‌شدن، درست‌شدن، فراهم‌شدن، انجام

شدن.

ع: تَيْسِيرٌ، نَجَاحٌ، نَفَاحٌ، صُلُوحٌ، تَصَالُحٌ.

ریق‌ویط‌ك

ك: پیترومیر، دَرس. [خوشه‌ریست، ه‌ارپن]

ف: باهم، دوست، مهربان.

ع: مُكَتَابٌ، خِدَنٌ...

ریق

ك: کیه. [ده‌نگینه: جیه. سیه. (دهك) ده‌نگی قه‌لهم یا

دان.]

ف: ریک. (صدای قلم یا دندان مثلاً.)

**ریگ‌به‌رنیان**

ك: ریگ‌نشان‌دادن، رانمونی. [رَتنمایی، شاره‌زا کردن]

ف: راه‌نمایی، راه‌نشان‌دادن.

ع: هِدایَةُ، اِرْأَةُ الطَّرِيقِ، اِقْبَالُ الطَّرِيقِ.

**ریگ‌ه‌خستن**

ك: روانه کردن. [روانه کردن، شاندن، ناردن]

ف: راه‌انداختن، گُسیل کردن، روانه کردن.

ع: اِرسال، اِرحال، تَرحیل.

**ریگ‌روین**

ك: روین، ریگ‌برین. [ریگا‌گرتنه‌بر، ریگا‌برین]

ف: رفتن، پوییدن، راه‌رفتن، راه‌پیمودن،

ره‌بریدن.

ع: مَشِي، تَمَشِّي، جَرِي، سَيَر، سَلُوك، ذِهَاب... .

**ریگ‌که‌فتن**

ك: كه‌فتنه‌ریگه. [كه‌وتنه‌ری]

ف: راه‌افتادن.

ع: حَرَكَةُ، جَرَى، جَرِيان، سَيَر، رَحْلَةُ، تَرحال.

**ریگ‌گوم‌کردن**

[ك: گوم‌ابورن، ری‌ه‌له‌کردن]

ف: راه‌گم کردن.

ع: ثَوَم، ثَوَح، ضَلال، غَيّ.

**ریگ‌کیر**

ك: چه‌ته، رازن، دز. [ریگر]

ف: سالوک، زه‌زن، راه‌زن، راه‌بند، دزد.

ع: قاطع الطَّرِيقِ.

**ریگ‌نشان‌دان**

ك: رانمایی، رانمونی. [رَتنمایی، شاره‌زا کردن]

ف: راه‌نمایی، راه‌نشان‌دادن.

ع: هُدَى، هِدایَةُ، اِرشاد، اِرْأَةُ الطَّرِيقِ.

**ریگ‌تاما**

ك: رَتنما، رانما. [رَتنیشاندن (به‌ردی رَتنما).

مدرودها: کتیبی که‌شتی لیغورین.]

ع: صَریر، صَرِیف. حُرُوق، حَرِیق، ثَحْرِیق.

**ریگ‌هاوردن**

ك: ریگ‌خستن، دوروس کردن. [گوم‌اندن، پینک‌هینان]

ف: درست کردن، فراهم آوردن، انجام‌دادن.

ع: تَیسیر، تَنجِیح، تَهِیَّه، ثَمَّ، اِنْجاح، اِعداد، اِصلاح.

**ریگ‌ریک**

ك: کیه‌کی. [کیه‌ی زور.]

ف: ریک‌ریک.

ع: صَریر، صَرِیف، حَرِیق، حُرُوق.

**ریگه**

ك: ری، را، گوزر، کوچه. [ریگا، رِیگ]

ف: راه، رای، راس، باخ، کو.

ع: طَرِیق، سَبیل، صِراط، سِراط، فِج، فُجاج، رُقاق،

شارع، جادَّة، خَطَّ، لَقَم، مَنهاج، مَنهَج، رَهَد،

مرصاد، مَعْبَأ، مَذْهَب، مَسْلَك، ثُجْد، سِکَّة، دین.

**ریگه**

ك: یاسا، ره‌شت، ناین. [ره‌فتار، شِتواز، داب، رِیَباز]

ف: راه، رهو، روش، یاسا، رفتار، کیش، آیین.

ع: رَوِیَّة، طَرِیقَةُ، شَرِیعَةُ، مَسْلَك.

**ریگه**

ك: قولوغ. [کری، مز (حد‌قدس، پامز)]

ف: مزد. (دست‌مزد، پای‌مزد)

ع: أُجْرَةُ، حَقُّ الرِّحْمَةِ.

**ریگه‌ناو**

[ك: ناره‌ری]

ف: شَلْکک، آوره، راه‌آب.

ع: سِیب، بِالوَعَةِ.

**ریگه‌باویگه**

ك: باریکه‌ریگه. [بزنه‌ری]

ف: تَرَفَنج.

ع: رَقَب، عَرْقُوب، شِعَب.

**رینگی کوتیک-رینگی سافکریاک****رینگی کیف**

[ک: ریگه‌یک که به نیتوان دور شاخدا یا به‌سهر چیا‌دا

تیند‌په‌ریت.]

ف: درغاله، راه کوه. (که از میان دو کوه یا از

بالای کوه می‌گذرد.)

ع: نَقَب، مَنَقَب، عُرْقُوب، عَرَق، مَخْرَم، صَهْوَة.

سنیغه، نَقِیضَه، عَقَبَه، مَنَقَل، مَسْبَا.

**رینگه خو**

ک: ریخه‌لو، ریخوله. [ریخوله، روخله]

ف: روده، براندا ف.

ع: مَعِی، مَعِی، مِعَاء، عِصَل، عَصَل، مَصِیر.

وینه (۲)

**رینگه خودوله**

ک: موار، زهرنگ، زهرنج. [«دوله‌جدرگ»]

ف: اکامه، لُکامه، لُکانه، آگنج، چرغند، چرغند،

چرغنده، جگر آگند، آگند، زونج، زونج، ژویج،

زیچک، ژُناج، سُختو، سغدو، مَبار، جهودانه.

ع: عَصِیب، قَتَب، أَقْتَاب، فَتَاق.

رین-ریش [«وشه‌یکی کرماجیه.»] [کرماجی است.]

**رینگه**

ک: مدهر، ویسان، گرده‌ویرون. [لینک توپه‌ن ویرون و

وستان. (کوپرونه‌وی هوزدو که له ترسا نه‌ویژ به

روشتن بدن.)]

ف: چبیر، گرد آمدن، ایستادن. (جمع شدن اردو

که از ترس نتوانند جلو بروند.)

ع: تَرَاکُم، تَجْمَع، اِزْدِجَام.

**رینگه‌دان**

ک: مدهر کردن، گرده‌ویرون. [رینکه (راوه‌ستانی

کومه‌له‌خه‌لکین که له ترسا نه‌توان درپژه به روشتن

بدن.)]

ف: چبیره‌زدن، گرد شدن. (ایستادن جمعیت که

ف: راه‌نما، راه‌نامه. (سنگ راه‌نما. کتاب

کشتی‌رانی)

ع: صَوَه، رَهْناَمَج، رَهْناَمَج.

**رینگی نه‌نگ**

ک: کوچه. [کولان، ریی تنگه‌بر]

ف: کوچه، پس‌کوچه، راه تنگ.

ع: لَیْز، مَطْرَبَة، مَرْتَج، مَعْبَر.

**رینگی راس**

ک: راسه‌رینگه. [شاری، راسته‌ری]

ف: راه راست.

ع: هُدَی، جَادَة، صِرَاط مُسْتَقِیم.

**رینگی سافکریاک**

ک: شوسه، ریگی شوسه، ریگی کوتیکال، ریگی

خوشکریاک. [شوسته، ریگی خوشکرا]

ف: خواست، خوست، راه شسته، راه کوفته.

ع: دُعُوب، لَاحِب، طَرِیقُ مُذَلَّل.

**رینگی سه‌خت**

ک: سه‌خته ریگه، چه‌قن. [ره‌قن، سه‌ختان]

ف: راه بُد، راه سَنگلاخ.

ع: نِقَاب، وَعْث، وَعر، وَعر، وَعر.

**رینگی غه‌پره‌هادی**

ک: بیریگه. [لاری، ریگی ناناسایی]

ف: باخسه، پیغله، پیغوله، بی‌راهه.

ع: مَعْسَف، طَرِیقُ غَیرِ عَادِی.

**رینگی کار**

[ک: ریشورین]

ف: راه کار، راه و چار.

ع: مَاتِی، مَاتَا.

**رینگی کله‌شان**

ک: کاه‌شان. [کاکیشان، کاذ]

ف: آسمان‌دره، پالاهنگ، کهکشان، راه‌کهکشان.

ع: مَجَرَة.



از ترس نتوانند جلو بروند.)

ع: ثَرَاكُم، اِزْدِحَام، تَجْمَع.

**رینگ**

ك: شیره، رینگان، زه‌لَازَن [شیله، رنگ، رنگان]

ف: شهد، شیره.

ع: لُعَاب، لُؤَاب، شَهْد، رُب، رِیَال، رُضَاب، ذُؤَب،

لُؤَاص، فُسَيْلَة.

**رینگال**—**رینگ**

**رینگانه‌وه**

ك: وتنه‌وه [ژاره‌ژار، دوباره‌کردن‌وهی قسه].

ف: لُندیدن، بازگفتن، ژاژخایی.

ع: تَكَرَر، تَكْرِیر، اِعَادَة، تَجْمَعُج.

**رینگ خورما**

ك: شیرهی خورما [شیلهی خورما].

ف: سیلان، شیرهی خرما، شهد خرما.

ع: شَهْدُ النُّخْل، رِیَالُ الرُّطَب.

**رینگول**

ك: ریوان شیتال، شِر [تیتال، شِر و رِب]

ف: پاره، تیکه.

ع: خَبَب، مَثَلَشِي، مُتَقَطَّع، مُتَهَبَّب.

**رینگه‌رینگ**

ك: ژاره‌ژار [فلته‌فلت]

ف: لُندلُند، غُرْغُر، ژاژخایی.

ع: لَيّ، دَنَدَنَة، مَجْمَعَة.

**رینگما**

ك: رانما، رینگه‌نما، نشانه [رینیشاندِر (به‌ردی رینگما)].

ف: كَرَكُور، راه‌نما. (سنگ راه‌نما)

ع: صُؤَة، نُصْبَة.

**رینگ**

ك: كه‌له‌ك (راو‌ریو) [فروئیل]

ف: داغو، تَبَد، نیرنگ.

ع: حَبْلَة، مَكْر، خِدْعَة.

**ریوار**

ك: رِیَسْگار، [رِیوار]

ف: راه‌گذر، رونده.

ع: عَابِر، مَارَ، سَاثِر، ذَاهِب.

**ریواز**

ك: ره‌ز، بگار [بوار، رِیَاز (راگوزهری نیچیر)]

ف: گُدار، گُذِرگاه. (گذرگاه شکار)

ع: مَعْبَر، مَمَر، مَسِير.

**ریواس**

[ك: ره‌کیتی به‌ناربانگه.]

ف: ریواس، رِیَاس، ریوج، ریویج، ریویز، کُزبا،

کُزوا، زرنیله، دیباج.

ع: رِیَاس، زَرْنِیْلَج.

**ریوال**—**رینگول**

**ریوایه‌ت**

ك: رتن، گه‌رائنه‌وه، واگُزکردن [گِیَرانه‌وه]

ف: چاو، گُفتن، واگوویی.

ع: نَقْل، رِوَايَة، تَحْدِیْث.

**ریوهن**

[ك: کلارین، کالاتنگ، بنی ریواس (گیاه‌کی گه‌لایانی

ره‌وانکهره، له کتیبی توحفه‌دا نویسیه‌تی بنی ریواسه‌ا)]

ف: ریوتد، راوتد، منج. (علفی است برگ پهن

مُسهل در تحفه نوشته بیخ ریواس است!)

ع: رِوَنَد، رِوَنَد، رِوَنَد.

**ریوی**

[ك: رِیْی، رِوَس]

ف: روس، روپاه، دمنه.

ع: ثَعْلَب، سَمَسَم، هِمَطَل، أَبِوَالْحَصَنِ.

وینه

**ریوی پیچ**

[ك: فیلوته‌له‌که، پیچ‌لیدان]

ف: روپاه‌بازی.

ع: رَوَّغَان.

## وینەکانی پیتی ر



رۆتهیل



رزق



ران



راسوو



رەزڵە پیچ



رەزڵە



رەحەتی



رۆن داخەری



رۆجیار پەرس



رەنە B



رەنە A



رەڤە



رەقار سەعات



رەشکە



رەبوی



رەڤە خۆ



رەشە بووچکەڵە



رەڤە



رەورەو





### زات

ك: سرشت، قوماش. [بندرت، كروك، ماك]  
 ف: بشين، سرشت، آروند، گهر، گوهر، چهر، هستی، اوچیزی.

ع: ذات، طینة، حقیقة، ماهیة، وجود، جوهر.  
 زات چوون

ك: زاوهرچوون، ترسیان. [زندهق چوون، تهاو ترسان].  
 ف: زهره رفتن، زاوورفتن، ترسیدن، جمیدن، بیمناک شدن.

ع: خوف، جهش، جُبْن، خَشْيَة، هَل، اهتِیال، ارتعاب.

### زاتدار

ك: زاوهردار، نه ترس، دلدار. [بذات، نازا]  
 ف: دلیر، دلدار، دلاور، زهره دار.

ع: جَرِيء، شجیع، جَسور، قَدم.  
 زاتدار

ك: زاوهردار، دلدار. [دلیر، نه ترس]  
 ف: دلیر، دلدار.

ع: جَرِيء، خَوَات.

### زات واجب

ك: دهریای بینچوون. [هه بویهك كه پئوسته بیتت].  
 ف: دریا، دریای بیكران.

### زا

ك: زاگ، زاده، زوله. [فرزند، منال]  
 ف: زاده، فرزند، بچه.

ع: وُلِد، وُلید، مَوْلود، نَتیجَة، اِبْن. (ابنة)  
 زا

ك: زایسی. دی. [منالی بزو، بینچوری بزو. (کرداری رابردوره)].

ف: زایید. (فعل ماضی است).

ع: وُلِد، وُلید.

### زایت

ك: دیدار، کاربه دهس. [هه تسوپتیه، بدریرس]

ف: بادگان، بایگان، نگاهدار، دهمدار، کاربه دست.

ع: ضابط، مُبَاشِر.

### زات

ك: زاوهر، نه ترهش. [زاوهر، زندهق، ویران]  
 ف: یارا، زهره.

ع: جُرْئَة.

### زات

ك: زاوهر، زههق، نه ترهش. [زاوهر، زندهق، ویران]  
 ف: جَم، زهره، زاوهر، یارا.

ع: جَوهر، جُرْئَة، قُدْمة، قُدْرة، ذات.

## زاخاودان

[ك: مشترمالدان، سافولوس كردن]

ف: زاغاب دادن.

ع: جَلِي، جَلَاء، صَقْل، قَشَب.

## زاخاودرياك

[ك: مشترمال دراو، سافولوس كراو]

ف: زاغاب شده.

ع: مَجْلُو، مَصْقُول، صَقِيل، قَشِيب.

## زاخ جوش

[ك: جوړيك زاخ كه شتی له قی پي پتو ده كهن.]

ف: زاغ جوش.

ع: اَللَّحْمُ بِالزَّاج.

## زاخ چهرمك

[ك: زاجی سپی]

ف: زاغ سفید، زنج، شوغار، زَمَج بَلُور، زاج

بَلُوری.

ع: قَلْقَدِيس، شَبَّ يَمَانِي.

## زاخې

ك: زاخ، زاخه. [ناغه، كورل (ناغه‌لی سروشتی یا

دهسكرد له كيتودا.)]

ف: زاغر، زاغه. (زاغه‌ی طبیعی یا دستی كه

در كوه تشكيل می‌شود.)

ع: غار، وَهِيْدَة.

## زاخې

ك: خرب، ريخزار. [ريخه‌لان، بېرده‌لان]

ف: ريگزار، ريگستان، سنگستان.

ع: حَرَّة، مَحْصَبَة.

## زاخ رهش

[ك: زاجی رهش]

ف: شَخَار، شَخِيره، قَلَا، قَلِيَا، قَلِيَاب، كَلَا،

رِيلو، زاج سياه.

ع: هُوِيَّة مُطْلَقَة، ذَاتُ الْحَقِّ، ذَاتُ وَاجِبِ الْوُجُود.

## زاتولجه

ك: سينه‌پالو. [نه خوشينيكه.]

ف: پهلودرد.

ع: ذَاتُ الْجَنْبِ.

## زاتی

ك: سرشتی. [تايبه‌ته‌ندی بنه‌پتی و گوه‌پتی

(بهرام‌پدی «عهریزی»)]

ف: سرشتی، گوه‌ری. (ضد عرضی)

ع: ذَاتِي، فِطْرِي.

## زاج

[ك: زاج، شب]

ف: زاگ، زاغ، زمه، زَمَج، زَمَح.

ع: شَبَّ، زَاج.

## زاج

ك: كه‌ورگ. [زاخه: ناخلمه‌پی له كيتو داتاشراو.]

ف: كان، كاووك...

ع: قَلَعَ...

## زاج

ك: كوچك، خرب. [گاشه‌برد. ره‌قن]

ف: سنگ، سنگلاخ.

ع: صَخْر.

## زاخاو

[ك: مشترمال، سافولوس]

ف: زاغاب.

ع: ثَقِيَة، جَلَاء.

## زاخاوه‌لوان

[ك: تيربون له بينی جوانی.]

ف: چشم‌آب دادن.

ع: نَظَر.

ع: قَلِي، زَاخُ النَّسَاكِفَةِ.

زاخ زهره

[ك: زاجی زهره]

ف: زاخ زرد.

ع: قَلَقَطَار.

زاخ سهوز

[ك: زاجی سهوز]

ف: زاغ سبز.

ع: قَلَقَنْد.

زاهه

ك: زاخر. [كبول. ناغده لی ناو کتیر.]

ف: زاغه، زاغر، سُمج، سُمچه، آغل، نَغِل،

نُغول، غول، غال، آغال.

ع: دُحل، دیماس، زَبِيَّة، غار.

زاهئی

ك: قَشَقَه. [قه له باچكه]

ف: زاغچه.

ع: عَقُق.

زاج

ك: تَوْشَه. [تویشود]

ف: توشه، پَدَرَزَه.

ع: راحِلَة، كَفِيَّة، زَاك.

زادبووم

ك: مَه لَوَن، زَبَد. [مه لهنند، زَبَد (هه ریتی

له دایلبوون.)]

ف: زادبووم، میهن. (بووم زادن)

ع: مَوْلِد، مَسْقَطُ الرَّاس، موطن، وَطَن.

زاد و مهرگ

ك: مَرَدَن و ژبان. [له دایلبوون و مردن]

ف: زاد و مرگ، زادن و مردن، زیستن و

مردن.

ع: قَوْلُ و مَوْت.

زاجه

ك: زاء، زاگ، منال، رواله. [فرزند، زاپز]

ف: زاده، بچه، فرزندان.

ع: وَلَد، وَلِيد، مَوْلُود، نَتِيجَة.

زاجی ناوه

ك: گه داس، هیچی نیه. [دهسکورتته، هه ژاره. (رسته ی

راگه یاندنه.)]

ف: ندادار است، تهی دست است، باد در دست

دارد. (جمله ی خبریه است.)

ع: مُفْلِس.

زار

ك: سان. [زهويزار] [ستان: پاشگره. (وهك: گوئزار،

گوئستان.)]

ف: زار، ستان، رویدنگاه. (گلزار، گلستان)

ع: ندادرد. [هارواتای عه ره بی نیه.]

زار

ك: خَرَاو. [خراب، کز و لاواز]

ف: زار، زاره، بد، خوار.

ع: رَدِيء، سَيِّئ، خَفِيف، نَحِيف، مَهْزُول.

زار

ك: زار، زهر. [ژهر]

ف: زهر، شَرَنگ.

ع: سَم. [با تثلیث فاء] [سَم، سُم، سِم]

زار

ك: دهم، زوان، قسه. [دهف. زبان. گوئار (وشه یه کی

کرماجیه.)]

ف: دهان. زبان. سخن. (کرماجی است.)

ع: فَم، لِسَان، كَلَام، بَيَان، لُفَة، لَحَن.

زاراو

ك: ژاراو، ژهر. [ئاولیکی تائه دره خست و رووك

دبری ده دن.)]

ف: زهراب. (آب تلخی که از درخت و نباتات می‌تراود.)

ع: دُمَاع. مَر.  
زاراو

ك: مِيز، گمِيز، مِيز، گمِيز  
ف: زهراب، شاش، میز، چمین، چامین، پیش‌آب.

ع: بُول.  
زارچاو

ك: زهرچاو، قین. [تورپیه‌ك كه له چاودا دیاره.]  
ف: زهرچشم، چشم‌آغیل، خشم، کین.

ع: تَجْحِيز، غَضَب، سَخَط، سَخَط.  
زارخه‌ن-زارخه‌نه  
زارخه‌نه

ك: زارخن، زهرخه‌نه. [پنکه‌نینی تال. (پنکه‌نین له تورپیه‌دا).]  
ف: زهرخند، زهرخنده. (خنده از روی خشم)

ع: تَكْلُح، تَهَائِف، مِناق، اِمِناف.  
زارو

ك: منال. [مندال، زاروك]  
ف: بچه، کودک.

ع: طِفْل، صَبِي.  
زاروله

[ك: بچروك كراوی «زارو» یه.].  
ف: مصغر «زارو» است.

زاره

ك: گزنیژه. [گه‌غه‌كوتار.]  
ف: دكیده. (گندم نیم كوفته)

ع: جَرِيش.  
زاری

ك: گری، گریان. [شیوه‌ن]  
ف: زاری، گریه.

ع: بُكَاء، مَخْن، نُحِيب، ضَرَاعَة.  
زاریان

ك: گریان. [شیوه‌ن‌کردن]  
ف: زاری‌کردن، گریه‌کردن.  
ع: بُكَاء، نُحِيب، مَخْن، ضَرَاعَة.

زاق

ك: راق. [موله‌ق، ماق (چار كراویه و ناجوولیت).]  
ف: بُراق. (چشم باز است و حرکت نمی‌دهد.)

ع: شاخِص.  
زاق

ك: راق. [موله‌ق، ماق (چار كراویه به‌لام نابینیت).]  
ف: خیره. (چشم باز است ولی نمی‌بیند.)  
ع: اَبَیج، اَبَیق، اَجَحَط، مُثَحِیر العَین.  
زاق

ك: روشن. [کال، شینی‌کان. (رنگ)]  
ف: روشَن. (رنگ)

ع: اَزْدَق.  
زاروویق

ك: راقوویق. منال. [زاق و زیق. زاروك (قپه‌قپی مندالان.  
له شتواری خوارده بو مندالیش به‌کار ده‌هینریت).]  
ف: زاقوویق. بچه. (صدای بچه‌ها، مجازاً بر بچه‌ها هم اطلاق می‌شود.)

ع: عَوِیل. اَطْفال.  
زاگان

ك: زاگه‌ل. [زاده‌کان، سی‌زاده‌که: مبه‌ست گیاندار و روک و بینگیانه.]

ف: زادگان، سه‌گوهر.

ع: مَوَالِید، مَوَالِید ثلاث.  
زاگ

ك: زا. (برازاگ) [منال: فرزند، وجه (كوپ يا كچ)]

ف: زاده، بچه، فرزند.

ع: ولد. (ابن، پنت)

زلكه

ك: زايگه. [زاوه. بيجوروى هيتاوه. (كردارى رابردوره.)]

ف: زاييده، زچيده، زاجيده. (فعل ماضى

است.)

ع: ولد، اولد، اولد، تولد.

زلكه لـ زاكان

زالوو

[ك: زارو: كرمى خويند.]

ف: زالو، زلو، زلوک، شلوک، شلک، شلکا،

زرو، زنو، زنور، ديوک، ديوچه، درن، دشتى،

مگل، مکل، خرشته.

ع: علقه.

وينه

زال

ك: به مل. [دهستريشتوو، به دهسلات]

ف: فرخاد، چيره.

ع: غالب، فائق، مُسلط، مُستولي.

زالم

ك: زرنگ، كاركر. [چالاک، گورجوگزل]

ف: زرنگ، چاپک، کارگن.

ع: جلد، سريع، فعال.

زالم

ك: ستمكار، زوردار، زورگر، زبه‌ردهس، نه‌پرس.

[دهستريژگر بز ماني رهاي خدلكي.]

ف: گُرداس، گُرداش، ستمگر، ستمگار،

ستمكار.

ع: ظالم، غاشم، هَماط، مُتَعَدِي، مُتجاوز.

زاله

ك: زاره، زاوهره، زه‌نق. [زار، زرار]

ف: زهره.

ع: مَراَرَة.

زام

ك: زه‌خم، برين. [ریش: كوان و شورتى شتى تيش له

له‌شدا.]

ف: زخم، چرك، ريش.

ع: جَرَح، قَرَح، قَرَحَة، جَرَا حَة.

زاهار

ك: زامدار، زه‌خمدار، بريندار. [زه‌خمار، برينار، ريش]

ف: زخمدار، ريشدار.

ع: جَرِيح، مَجْرُوح.

زامدار—زاهار

زاهن

ك: بيژير، تاواندر. [دهسته‌بر]

ف: شالنگ، بابيزان، بابيزن، پايندان.

ع: ضامن، قبيل، جَرِي، مُتَعَهْد، ذميم. مُتَكَفِّل،

كفيل.

زاههت

ك: درد، رنج. شه‌يدايى. [زه‌حمت، ندركى گران.

هدروه‌ها: ندريندارى]

ف: درد، رنج. شيدايى، والگى، شيفتگى.

ع: اَلَم، رَحْمَة، مِحْنَة. وگه، عشق.

زان

[ك: زاندر (پاشگري نيشانه‌ي بگه‌ره، وه‌ك: فره‌زان.)]

ف: دان. (علامت فاعل است. «فره‌زان»= بسيار

دانا)

ع: ۱. (عالم)

زانا

[ك: دانا، شتران]

ف: دانا، دانشمند، دانشور، دانشگر، كُند.

ع: دارى، عالم، عليم، فهميم.

زانایی



ك: زانست. [دانایی، زانیاری]

ف: دانش، دانایی، فرهنگ.

ع: علم، فهم، ادراك، دراية.

**زانست** ← **زانایی**

**زانين**

ك: پەي-پەردن. هە-ئاوردن. [تینگە-یشتن، رێ-پێ-بردن،

سەر-لێ-دە-کردن]

ف: دانستن، داخستن. دریا-فتن، پی-بردن.

ع: علم، فهم، فقه، شعر، نَري، دراية، ادراك،  
وَقُوف، مَعْرِفَة. اسْتِنْبَاط، اسْتِخْرَاج. حَلْ.

**زاوا**

ك: يە-زنە. [زافا، زاما: مێ-ردی کچ یا خوشک، یا:

تازە-مێ-رد.]

ف: شە، شاه، داماد.

ع: خَتَن، صَهر، عَرس. خَاطِب، خَطِيب.

**زاوَر**

ك: زاره، زاله، زاوهره. [زار، زەندەق]

ف: زهره، تلخه.

ع: مَرارة.

**زاوَر**

ك: زات، یارا، تە-ترەش. [وێ-زان، زەندەق]

ف: زاوَر، زهره، یارا، توانایی

ع: بَاس، جُرْئَة، قُدْرَة، شَهامة.

**زاوَزوه**

ك: بە-چكە. [زاوَزَن. وە-چە (زاد و وە-لد)]

ف: زادووزه، زە-و-زاد، بچه، فرزند. نواده. (زاد و

ولد)

ع: نَتِيجَة، صَبْن، صَبْنو، نَسْل، نَجْل، اولاد،

عَتْرَة، شَرِيفَة، نَبِيره.

**زاوه**

[ك: هە-سارە-یە-كە.]

ف: تیر، زاووش.

ع: عطاره.

**زاوهره** ← **زاوَر**

**زاویه**

ك: كونج، كوئوول، سوچ، گوشه. [قوژین]

ف: كُنْج، گوشه.

ع: زاوية.

**وینه**

**زاویه**

ك: گوتیا. [سینگوشە-ی-رە-ستار.]

ف: گونیا، سَنَبُوسه.

ع: زاوية، مُثُلث، كُوس.

**وینه**

**زاهید**

ك: پارسا، پارێز-گار، خوا-پەر-س. [خواناس،

دو-نیانە-رێست]

ف: جیواد، کاتو-زی، پارسا، زُهَبان، روهبان،

پرهیزگار، خداپرست.

ع: زاهد، وارە، عابد، مُثَقِي.

**زاهیر**

ك: رو، روالەت. [دە-یەن، بی-چەم (بەر-امبە-ری-ناخ و

دەر-وون).]

ف: رو، رواتی. (مقابل باطن)

ع: ظاهر.

**زاهیر**

ك: دیار، پەیدا، ناشکرا. [بەر-چار]

ف: پیدا، پدیدار، نمودار، پَر-و-هان، هَویدا،

آشکار.

ع: ظاهر، واضح، لا-ئَح. مَشْهُود. موجود.

**زايرا**

ك: گومانم، گویا. [زاهین، وادیاره]

ف: دز-نَدِیس، گمانم، گویا.

ع: ظاهرًا، عَلَى الظاهر.

## زایقه

ك: چه شای، چه شتن. [چیژتن، تام کردن]

ف: چشایی، چشش.

ع: ذائِقَة، قُوَّة ذائِقَة.

## زایله

ك: زریکوهور، شیون. [دهنگی شین و زاری. همدروها؛

دهنگی تهموره.]

ف: شیون، گزیه، زاری. آواز ساز.

ع: عَوِيل، نِیاح، نُوح، نُوحَة، طَنین، صَوْت

الطَّنْبُور.

## زایه

ك: خراب، تهر، به ترف، له کار که فنگ. [خراب،

له کار که بتود]

ف: تباه، تَبِه، تَو، تَبَسْت، لکات، زبون،

از کار افتاده.

ع: ضائع، فاسد، ثَلیفَة، مُسْتَهْلَك.

## زایین

ك: په یدابرون. [زان، هانده برون]

ف: زاییدن، پیداشدن، زایش.

ع: تَوُلِد، وَلَادَة.

## زایین

ك: دین. [منال برون، بیتچرهیتان]

ف: زاییدن، زهیدن.

ع: وَضَع، زَحَر، زَكوب، لَزَكَات، نِفَاس.

## زایین

ك: دهر دان. [دهلادن (وهك) دهلادنی نار.]

ف: تراویدن، بر آمدن، برون دادن. (آب مثلاً.)

ع: تَرَشُّع، ظُهور، صَرِي، سَرَايَة.

## زایج

ك: کوشتار، سدر برین. [جیا کرده وی سدر له لَش به

تیخ.]

ف: کُشتار، کُشتن، سَرَبُریدن.

ع: ذِبح، ذِکاة.

## زویی

[ك: سووکه له ناری «زوبه یده» به، ناره بو ژنان.]

ف: مخفف «زبیده» است، اسم زن.

## زوده

ك: مِیَل، مَلُوزَم، دژمه ن، چهراشه. بهرانبهر. چه پوانه،

بهر چه پ. دژیل. [دژ، رکه بهر، بهر مه تست]

ف: دَشَمیر، خَشیگ، آخشیگ، همخوند.

وارونه. خَشیج، آخشیج.

ع: ضِدّ، صِدّ، صِتّ، نِدّ، نَقِیض، مُعَاكِس.

مُعَانِد، مُنَازِع، مُخَالِف، مُنَافِی.

## زوپ

ك: وشك. [بی تهرایی، وشکوبرنگ]

ف: خشک.

ع: یَابِس.

## زواتن

ك: زرنگانن. [زره لینه لساندن]

ف: جلنگاندن، چرنگانندن.

ع: رَدَم، اِنْبَاض.

## زوانی

ك: وژنگ، چوك. [نه ژنو]

ف: زانو، زونی، چُك.

ع: رُكْبَة، ثَقْنَة.

## زوانی به زوانی

ك: چوك به چوك. [نه ژنو به نه ژنوی یه کترو نووساندن له

دانیشندا.]

ف: زانوبه زانو.

ع: مُجَاشَة.

## زوب

ك: گرنج، گرنج گرنج. [زبر]

ف: زبر، تَبَل، کِیاگن.

ع: أَخْشَب، خَشِن.

## زوب

ك: دوشَت. [دُشت، گه‌وره]

ف: زِبَر، دُرشَت.

ع: ضُخام.

## زوبان

ك: خُرب، رِيزه‌خَال. [رِيزه‌لَان. به‌رده‌لَان]

ف: زِبَرستَان، رِیگستَان، رِیگزار، سَنگستَان، سَنگلَاخ.

ع: ظُرب، ظُربَاء، خُشْبَاء، خُشْناء، جَزَل.

## زویه

ك: دُوشْتِه. [زِبَره‌ی شَت، دُرشْتِه‌ی شَت.]

ف: زِبَره، دُرشْتِه.

ع: نُخَالَة.

## زویی

ك: گُربِجی. [زِبَری]

ف: زِبَری، تَبَلِی.

ع: خُشُوبَة، خُشُوبَة.

## زوت

ك: زیت. [چار لِه‌سَر هَم‌سَت.]

ف: زُوت.

ع: أَجُوس، رَا‌رَاء، بُرَاشِم.

## زوفه

ك: زیتِه. [چار گِیْران.]

ف: زُوتِه، رُش. (گُردانْدن چِشَم)

ع: جُوسَة، بُرِشْمَة، رَا‌رَاء، تَبْرِیق.

## زوفه‌زوت

ك: زیتِه‌زیت. [زیتِه‌ی زُوت. (دو‌بِساره‌بوونده‌کِه‌ی لِه‌بەر

زُوت‌بوونِه‌تِی.)]

ف: زُوت‌زُوت، وُشیدِن. (تَکْراَر بَرای تَکْثِیر

اِسْت.)

ع: بُرِشْمَة، رَا‌رَاء، جُوسَة، تَبْرِیق.

## زوتی

ك: بِنکاره، هِیچ‌لِینِه‌هاتِگ. [خُوزِی]

ف: زُوتِی، پُفِیوز، جَمَنَد.

ع: مُهَمَل، دَنع.

## زوزیه

[ك: خُشخِشِه: لِه‌یَسْتَرَكِیكی کاترایه بَو ژیرکردنی

منداَلان. (خُرخاشِه‌ی دِه‌سْتی منداَلان.)]

ف: زُوزِه، آخَلَكَنَدو. (زُوزِه‌ی دِست بَچه‌ها)

ع: جُلْجَلَة.

## زوزیه

[ك: نَالِه‌گه‌لی دَف.)]

ف: زُوزِه. (زُوزِه‌ی داریه)

ع: صُنُوج.

## زوك

ك: زُوكه، خُرجِه. زُونگ. [كَا‌لَه‌كی نِه‌گه‌یِیو. هَم‌روه‌ها:

چُوسْت و چَالاك]

ف: سَفْج، أَشْن، كَالَك. زُونگ. (خُربزه‌ی

نُوسیده)

ع: خَدَج، خُضَف، قَعَسَر. جَلِید.

## زوكو

ك: گُزَره، نَالِب. [گیای گِیْره‌کُراو.]

ف: بَرَمُوز.

ع: عَنَف.

## زوكوزینک

ك: زُونگ، قُوتَاخ. [چُوسْت و چَالاك، زُوت‌زُونو]

ف: چِست، چَالاك، چَابِك، زُونگ، شُکُردِه.

ع: جَلَد، جَلِید، قَا‌رِه...

## زوكه ← خُرجِه

## زُرم

ك: گُرم، تَرِب. [دِه‌گِیْکِه. (گِیْرانِه‌و‌ی دِه‌گِی کُموْتِی

شَتِیك.)]

ف: گُرم، گُرمَب، تُرُپ. (حِکایت صُوت اِفْتادِن

چیزی)

ع: لَدَم، وَقَع.

**زرموکوت**

ك: ته‌پوهوژ، زرموهوژ، [زرمه‌زرم]

ف: تراپ‌وَتْرُپ، هنگامه.

ع: تَلَاطُم، تَلَادُم، ضَوْضَاء.

**زرمه**

ك: گرمه، تریه، [دهنگی پیی هیستر یا دهنگی که‌رتی

شتیک.].

ف: گُرم، گُرمب، گُرمبه، تُرپ، تُرپه. (صدای

پای ستور یا افتادن چیزی)

ع: لَدَم، وَقَع، دَبْدَبَة، كَبْكَبَة، كَدَاة.

**زرمه‌زلی**

[ك: زَرَنابازی. مشترک. کتبه‌رکن]

ف: زورآزمایی.

ع: مُصَارَعَة، مُوَاقَعَة، مُسَابَقَة، مُبَارَاة، مُبَاخِثَة،

مُجَادَلَة.

**زرنک**

ك: گورج، کرژ، چابک، قوچاخ، مه‌زبوت، ده‌سوردار،

بزپو. [چالاک، نازا]

ف: زرنک، چابک، چالاک، چست، خبازه،

وشکول، وشکرده، شکرده، شکروده.

ع: جَلَد، جَلِيد، فَاَرَه، کَافِي، جَسُور.

**زرنگان**

ك: زَرَانَن، [لیدان، دهنگ لیته‌تان. (واک: زرناندنی تار.].

ف: جلنگاندن، چرنگانندن. (تار مثلاً.)

ع: يَظ، يَض، اِنْبَاض، رَدَم.

**زرنکوهوژ**

ك: زرنکه‌زرنک، [زرنکه‌ی زَر.]

ف: درنگ‌درنگ.

ع: جَلَجَلَة، صَلَصَلَة.

**زرنکه**

ك: زره، [دهنگی له‌یه‌کدانی کانا. (واک: زره‌ی مس.].

ف: درنگ، چرنک، هوز، سَغَو. (صدای مس

مثلاً.)

ع: صَلِيل، صَلَصَلَة، طَنِين، طَنْطَنَة، جَرَسَة.

صَجِيج، صَخِيج.

**زرنکه‌ی گویچه**

[ك: زرنگانه‌روی گوی.]

ف: آواز گوش.

ع: دَوِي، دَوِي، هَوِي، طَنِين، هَفِيف، صَبِير.

**زرنکی**

ك: قوچاخ، بزپو، گورجی، مه‌زبوتی، گوریزه.

[چالاک، نازایی]

ف: زرنکی، چابکی، چالاک، وشکولی...

ع: كَفَايَة، جِلَادَة، جَلَد، جَرِيْزَة.

**زرو**

ك: زرب، دوش، [زیر. درشت]

ف: زیر، درشته.

ع: خَشِن، ضَخَام.

**زروه**

ك: زربه، دوشته. [زیره]

ف: زیره، درشته.

ع: نُخَالَة، ضَخَامَة.

**زره**

ك: زرنکه، [دهنگیکه. واک: دهنگی راتله‌کانی زنجیر.]

ف: زره، جلنگ، جرنک، چرنک، سَغَو، هوز.

ع: صَلِيل، صَلَصَلَة، طَنِين، طَنْطَنَة، صَجِيج،

جَرَسَة.

**زروه‌زور**

ك: زرنکه‌زرنک، [زیره‌ی زور.]

ف: زورزور، جلنگ‌جلنگ، جرنک‌جرنگ.

ع: صَلَصَلَة، جَلَجَلَة، طَنْطَنَة، صَلِيل، صَجِيج.

**زردقبان**

ل: تره‌قيان، که‌نين. [زه‌قين، تريقانه‌ره، قلکانه‌ره]

ف: خنديدن.

ع: ضَحَك، قَهْقَهه.

زړه‌که‌و

ل: پېژ. [زړه‌که‌و: بالداريکه.]

ف: پور، دُراج، تُراج، کَبک‌گر.

ع: حَيِّقْطَان، دُراج.

زړی

ل: زه‌نغیر، [زغیر، زریزه]

ف: زره، زنجیر.

ع: سِلْسِلَه.

وینه-زه‌نغیر

زړی

ل: جهوشمن. [زړه: سمرکه‌وای له زړی دروست‌کړاو.]

ف: زره، دُرَقو، پوښ.

ع: دِرْع، مِقْفَر، زَرْد، سَرْد، جَوْشَن.

وینه

زړیک

ل: زړیاگ. [زړاو: تازه‌گوټ‌که‌کردو. (د‌ره‌ختی چرو)

د‌هر‌کردو.])

ف: تَنْزِيْدَه، تَنْدِيْدَه، تَنْزَه‌زده، جانه‌زده،

جوانه‌زده. (د‌رختی که‌جوانه‌زده‌باشد.)

ع: مُقْمَل، مُبَرِّع، مُتَبَرِّع، مُنْقَصِد.

وینه

زړیک

ل: زړنگیاگ. [زړنگاوه، زړاو]

ف: جلنگیده، جړنگیده، هوزیده.

ع: مُصْلَصِل، مُجَلْجَل.

زړیک

ل: واژې. [زړېسو (نیچېړیک که‌زووتر‌راوچی

ترساندوویانه.)]

ف: اَنگِيخْتَه، ترسیده. (شکاری که‌سابقاً

تعقیب‌شده‌باشد.)

ع: مُثَوِّر، مُسْتَحْجَش.

زړیان

ل: زریان، تره‌کین، گوټیته‌د‌هر‌کردن. [گوټ‌که‌د‌هر‌کردن،

چروکردن]

ف: تَنْزِيْدِن، تَنْدِيْدِن، تَنْزَه‌زدن، جانه‌زدن،

جوانه‌د‌هر‌کردن.

ع: تَبَرُّع، اِتْقَان، اِفْصَاد، اِكْمَاح، اِكْمَاح، اِحْقَال.

وینه-زړیاک

زړیان

ل: زړنگیان. [زړانه‌ره، زړه‌لیټه‌ان]

ف: جلنگیدن، جړنگیدن، چړنگیدن.

ع: تَصْلَصِل، تَجَلْجَل، اِرْتِدَام.

زړیانه‌وه

ل: زړنگیانه‌ره. [زړنگانه‌وه (ی‌ده‌نگ.)]

ف: جلنگیدن، جړنگیدن. (آواز)

ع: تَهْدُج.

زړیپوښ

[ل: که‌شتی‌ناسیني‌شېر.]

ف: زړه‌پوښ. (کشتی‌زړه‌پوښ)

ع: مَدْرَعَه.

زړیشک

[ل: دارنیکه‌بدرنکی‌ترشی‌سوړی‌ه‌دیه، به‌میوه‌ک‌دش

د‌وتریت.]

ف: زړشک، سرشک، زړک، زړیک، زنبیل،

زاراج، زارَج، اُترار، اُتراز.

ع: زَنْبَر، اَنْبَریاریس، اَمْبَریاریس.

زړیکانن

ل: قِیْرَان، زِیْرَان، شَرِخَان، چَرِیکانن، جَرِیکانن.

[زړیکان‌دن]

ف: جَقِيْدِن، جِیق‌کشیدن، داد‌زدن.

ع: صِبَاح، صُرَاح، زُقِيَه، ضَجَه، ذَاب.

## زریکوهوژ

ك: ... زایله، شیوهن. [شین و زاری]

ف: جیق، وواق، دادوبیداد، شیون.

ع: زُقیة، صِباح. عویل.

## زریکه

ك: زیره، قیر، شریخه، چریکه. جریکه. [زیکه: دهنگی

تیز و باریک.]

ف: جیق، داد.

ع: مَسیحة، ضَجة، زُقیة، زَمعة، زُجَلَة، صاخة.

## ضَجِج

## زریوار

[ك: زوی ژیرنار که وتوو.]

ف: زریوار. (زمین زیر آب رفته)

ع: غاطلة، بَحيرة.

## زریوه

ك: وریشه، دروشیان. [بریسکه دانه‌وه، برووکانه‌وه،

دروشانه‌وه]

ف: درخشیدن.

ع: لَمعان.

## زریوه‌زریو

ك: وریشه‌وریش، دروشه‌دروش. [بریسکه‌بریسک

(دروباره‌برونه‌که‌ی له‌بهر زوریونیه‌تی.)]

ف: درخشیدن. (تکرار برای تکثیر است.)

ع: لَمعان.

## زستان

ك: زمسان. [زُستان: وهرزی چواره‌می سال.]

ف: زمستان.

ع: شَتاء.

## زشت

ك: خراو. زرب، ناکو، لوکار. [ناشیرین. گرنج]

ف: بد، زشت، زبر، زُفت، درشت، ناهموار.

ع: سَتَّی، قَبیح، خَشِن، ثُخانة.

## زشته

ك: دوشته، زیره، خراوه. [زیره. خراپه، ناپه‌سهند]

ف: زبر، دُرشته، زُشتی، زُشت‌گوی.

ع: خُشونة، قَباحَة.

## زقی

ك: زوهوژ. [زناو، زنه (زهی ناوده‌لین).]

ف: تَبک، زهاب، مُرداب. (زمین خیسیده)

ع: صباء، نَجَل، مُبکة، وَرطة، سَوَاحي، مَغیض،

## مَنقَع

## زک

[ك: سک]

ف: شکم، اشکم.

ع: بَطَن، قَبَقَب، جَوَف.

## زک

ك: بار، مناز. [بهر، تزل، پیزه]

ف: شکم، بار، بچه.

ع: حَمَل، حَبَل، جَنین.

## زک

ك: نازک. نار. [هه‌نار. نیتو]

ف: اندرون. توی.

ع: جَوَف، حَشَا. ضَمِن.

## زک‌نیشه

ك: بَرک، ژان، دل‌ه‌ده‌ده، دل‌نیشه، زکه‌ده‌ده.

## [سل‌نیشه]

ف: زَنجه، بُرنیش، دل‌درد، شکم‌درد.

ع: مَغص، قُداد، جُساد، بَطَن.

## زکپی

ك: نارس، به‌ردار. [سکپی]

ف: آبستن، باردار، شکم‌پُر.

ع: حُبلی، حابِلَة، حَامِلَة.

## زک‌پیریون

ك: نارس‌پیر، به‌رگرتن. [سل‌پیریون]

ف: آپستن شدن، بارگرفتن، باربرداشتن.

ع: بقاح.

**زكچوون**

ك: زلروين، زكه شوره. [سكچوون، تورپالی]

ف: ترايمان، ريخ، شك مرو، شك رفتن، رنجه، برينش.

ع: زحیر، زحار، إطلاق، اسهال.

**زكه دهر پهریک**

ك: زلعاتگ، گه دگن، له تهره بوق. [سكزل]

ف: شكم برآمده، شكم گنده.

ع: أَحَبَن، مُحَبُون، حَابِن، أَطْلَأ، أَفْسَأ، أَقْعَس.

أَكْنَم، أَمَجَر، أَبْجَر، ابْزَخ، عَثْجَل، جَوْشَب،

خُضَاج، دَحَل، رَغِيب، بَطِين.

**زكه روين - زكچوون**

**زكزل - زكه دهر پهریک**

**زكه له وه پاران**

ك: چلپوليس. [نهوسنی]

ف: شكم چراندن.

ع: رُئُوع، اقْتِمَاش.

**زكه له وه روين**

ك: چلپوليسكه ر. [نهوسن]

ف: شكم چران.

ع: مُهْتَلِك، مُقْتَمِش.

**زكن**

ك: چليس. [زورخوړ، ده فرك]

ف: شكمو، شكمی، چلاس.

ع: مَلُوع، جُوعِي، رَغِيب.

**زكوزا**

ك: زاوروه. [سكوزا، زاورز]

ف: زه وزاد، زادوزه.

ع: ثَوَالِد، قَنَاسَل.

**زكوزاكر**

[ك: زښ كه له زان ناروستی.]

ف: زاینده.

ع: وَلُود، فِزْرَاء.

**زكه درې**

[ك: خوگړی. سله لدرين]

ف: خودكشی. شكم پاره كړدن.

ع: اِنْتِحَار، شَقُّ الْبَطْن.

**زكه دهر ده - زكه نیشه**

**زكه شوره - زكچوون**

**زكه ماسی**

ك: زلعاتن. [نیسقای، نه خوشی نایه ند.]

ف: خشكامار، شكم درد آب.

ع: حَبْن، اِسْتِسْقَاء.

**زلی**

ك: زه لام، كه لټن، گوره. قه لهر، هېقم، تنه دار،

ته نومه ن، كولوفت. [زه به لاج. چوارشانه]

ف: گنده، بزرگ. نهمار، گېز، زاوړ، ژنده بود،

تنومند، تنه دار. كلفت، سټېر.

ع: كَبِير، فَخِيم، فَخِم، ضَخِيم، صَخِم، قَطُور،

بَدِين، جَسِيم، سَمِين، قِيلَم.

**زلی بی هونه ر**

[ك: زه به لاجی لینه هاتوړ، زلی بی هونه ر]

ف: گنده ی بی هنر.

ع: حَجِنْبَارَة.

**زلیویا**

[ك: شیرینه کی به ناربانگه.]

ف: زلینبا. (شیرینی معروف است.)

ع: زَلَابِيَة.

**زله - زلی**

**زلی**

ك: زه لاسی. گزشتنی... [زه به لاجی. چوارشانه یی. خرپنی]

ف: گندگی، بزرگی. فربه یی.

**زله قیابک**

ك: جینگایهك كه بروهه لیته و قوروار.

ف: خلابیده، گلاب شده.

ع: مُرْتَدَخ، مُسْتَنْقَع.

**زله قیابک**

ك: شلوقیابک، شیتیابک. [شیتوار، تیکه لویپیکه، ن]

نالتوزار]

ف: شلوق شده، به هم خورده، آشوب شده،

آشفته.

ع: مُنْقَلَب، مُخْتَل، مُشَوُّش، اِزْدِجَام.

**زله قیان**

ك: برونه قور و لیته.

ف: خلابییدن، گلاب شدن.

ع: اِرتِدَاغ، اِسْتِنْقَاع.

**زله قیان**

ك: شلوقیان، شیتیوان. [شیتوان، نالتوزان،

تیکه لویپیکه لویون]

ف: آشفتن، به هم خوردن، شلوق شدن،

آشوب شدن.

ع: اِنْقِلَاب، اِزْدِجَام، اِخْتِلَال، تَشَوُّش، ضَوْضَاء.

زمان—زوان [دشیدکی گوزانیه،] [گوزانی است.]

**زمریوت**

ك: گهمه ریکی سه رزی به نرخه.

ف: دوال، دویال، زمرُد.

ع: زُمُرْد، زُمُرْد.

**زَمسان**

ك: زَسان، زستان. [وهرزی چواره می سال. «زهم»

همان سه رمایه واته: وهرزی سدرما، که سی مانگه:

به فراتبار، رتیه ندان، ره شه مه.]

ف: وَزْمه، زَمستان. (زَم به معنی سرما است،

یعنی فصل سرما که سه ماه است: سرما ده،

ع: کیر، بُدون، ضَخَامَة، جَسَامَة...

**زَنَلَه**

ك: زله، هوردا، هدر، خولور. [قره قپ]

ف: هنگامه، آشوب، غوغا...

ع: جَلْبَة، ضَوْضَاء...

**زلف**

ك: قُژ. [که زی، بسک]

ف: زلف، گیس، گیسو، بسوته، گُلاه.

ع: لَمَة، عَثْوَة.

**زلف پیچدریابک**

ك: زلف لورل. [که زی بادار، زولفی گرژ]

ف: مَرغوله، مَرغول.

ع: جُعْد، مُجْعَد، شَرَفِین.

ویننه همدیه

**زلفگیر**

ك: قُژگیر. [به نیک که قُژی پی ده گر نه ره. (به ننی زولف.)]

ف: پیچه، طَرَه. (طره ی گیسو)

ع: عَقاص.

ویننه—په لکه

**زلف لورل—زلف پیچدریابک****زلفاو**

ك: چلپار، زله قه. [قور و لیته (گل و نار.)]

ف: خُلاب، مَنجَلاب، گِلاب، گِلابه. (گل و آب)

ع: رَدَاغَة، مَنقَع.

**زله**

ك: خولور، هدر، هوردا، که پروره. [قره قپ]

ف: آشوب، زَمزَمه، هنگامه.

ع: جَلْبَة، ضَوْضَاء.

**زله زل**

ك: تله تل. [سوریه یونه ده ی ناسن به هوی ناگروه.]

ف: سرخ شدن. (سرخ شدن آهن از آتش.)

ع: اِحْتِدَام، اِضْطِرَام.

**زله زل—زله**



برف آور، مشکین فام.)

ع: شتاء.

زومه

ك: سه. [شیشی باریکی نسلوتیژ. (وهك: سهی  
تفنگ.)]

ف: سَنَبِه. (سَنَبِه ی تفنگ مثلاً.)

ع: قَضِيب. مِثْقَب.

زهار

[ك: هارین و كردنه نارد بو نازروخی زستان.]

ف: زَم آس. (آرد كردن برای زمستان)

ع: زَامَةُ. مَحْنُ الشَّتَاء.

زهریر

ك: زهمن، جهوره. [سهرمای زیز («زهم» واته سهرما و  
«ههریر» واته بکهر و پیکهوه مانای «سهرماکهر»  
دهادات.]

ف: سهرمای سخت، زهریر. («زم» به معنی  
سرها، «ههریر» یعنی کننده، به معنی سرما  
کننده است.)

ع: زَمهریر.

زهمین

[ك: تاقی كردهوه، نه زمون]

ف: آزمایش، آزمودن، آزمون، زَوَن، آروند،  
آروین.

ع: اِمْتِحَان، اِخْتِبَار، تَجَرِبَة.

زلفا

ك: زوكو مژكوم، كه پورره. [زنازنا، قهرههرا]

ف: غوغا، دادو بیداد، هنگامه.

ع: ضَوْضَاء، جَلَبَه، مُنَارَعَة.

زلفا

ك: زهار. [زنه (زهری ناوده لیتن.)]

ف: زهاب، نَبَك.

ع: نَز، نَجَل.

زنج

[ك: چارداغ، كوڤ (كوئیتیکه كه دهشتهوانه كان له  
چیلکه و لقی درهخت دروستی دهکن.)]

ف: سَنَج، وِرْدوک، وِرْدوکه، آلونک، تواره،  
کومه، گومه. (خانه‌ای که فالیزبانان از چوب  
و شاخه درخت می‌سازند.)

ع: کوڤ، خُص، عَالَة، حَظِرَة، عَرِيش.

وینه

زنج

ك: چناکه، زنهخ، زنهق. [چه‌ناکه]

ف: زَنج، زَنخ، چنه، چانه، چک، کچه، کاچه.

ع: زَقَن، غَمَارَة.

وینه-چناکه

زنج

[ك: نسامیریکی موسیقاییه، دور سینی مسینه به  
یه‌کیدا ده‌کوتن.]

ف: سنج، سرنج، آسرنج، چَلَب، چَنگ.

ع: سَنج، صَنج.

وینه

زلفان

ك: زینان. [به‌ندیانه]

ف: زندان، چَرَس.

ع: سَجَن، مَحْبَس.

زنیان

ك: زریان. [گوپکه ده‌کردن، چروکردن]

ف: تَنزیدن، ستاک‌دادن.

ع: قَبْرَعَم، شَعْب.

زواله

ك: زویل. [خه‌ورخال]

ف: زواله، زباله، آخال.

ع: زِيَاة، حُثَاة.

## زواله

ك: گولهی همرگین. [گرموله قور].

ف: زاغوك، زالوك، غالوك، غابوك، زواه،

زواله.

ع: بُنْدَقَه، حُصْبَه.

## زوان

ك: زمان. [زبان]

ف: زبان، ژبان، ژبان، زوان، هزوان، ژفو، گيو.

نواد، گویا، گوینده.

ع: لسان، مقول، مفصل، ناطقه، لَقَلَق.

## زوان

[ك: شیرهی ناخوارتن.]

ف: زبان.

ع: لسن، لسان، لُفَه، کلام.

## زوان نلوه

ك: زواندار. [روانییژ. چنده باز. زمانلوس]

ف: زبان آور، ترزبان، چرب زبان، کارنگ.

ع: نَطَاق، طَلِيق، فَصِيح، لَسْن، بَلِیغ، فَتِيق،

ذَلِيق، مَنطِيق، ذَرَب، حَرَّاف. مُدَاهِن.

## زوانباز

ك: دروژن، نهرمه بی. [زمانلوس]

ف: زبان باز، سالوس، لیوه، دروغگو، فریبنده.

ع: مَلَسُون، خُتُول، شُیَّاد، كَذاب، لَسْن.

## زوانبازی

ك: درو، نهرمه بی. [زمانلوسی]

ف: زبان بازی، پوس، پوسانه، پالوسی،

دروغ، دروغ گویی.

ع: لَسْن، كَذِب، شَیْد.

## زوانبهس

[ك: زمانبهس]

ف: زبان بست.

ع: عَقْدُ اللِّسان.

## زوان بهس چوون

[ك: زمان بهسران. (له قسه کردندا.)]

ف: زبان بند آمدن. (در حرف زدن.)

ع: رَتَج.

## زوانبهسه

[ك: نازدن]

ف: زبان بستته.

ع: بَهیمَه، أَبَهَم، أَصَعَت.

## زوانخال

ك: بهدزوان. [قسه رقی]

ف: تلخ زبان، زبان تلخ، بدزبان، بدگو.

ع: مَلَاغ، لَدَاغ.

## زوان حال - زوان دل

## زوان خواهش

ك: میروانی. [زمانی خوش، نهرمی، میهره بانی]

ف: زبان خوش، مهربان.

ع: مَحَبَّة، شَفَقَه، لَیئَه.

## زوان خواهش

ك: خواهش زوان. [زمان پارا، قسه خوش]

ف: خوش زبان، مهربان.

ع: شَفِیق، مَلِیح، مَقُول.

## زواندار

ك: ده مهراش، تهرزوان. [بده موزمان]

ف: کارنگ، زباندار، زبان آور، ترزبان،

چرب زبان، سخندوز.

ع: نَطَاق، حَرَّاف، نِراس، مَنطِيق، فَصِيح، بَلِیغ،

فَتِيق، ذَلِيق، حَلِیف، ذَرَب، لَسْن، اَلَسْن. مُدَاهِن.

## زوان دل

[ك: زمانی دل. (زمانی حال، له بهرامبر «زمانی

۱- به داخله تم وشمیه له پهراویژدا نوسراوه و باش

ناخوژنریتنهوه. (ر - ر)

قال «برویه»<sup>(۱)</sup>

ف: ناسْرایس، زبان دل. (زبان حال، مقابل

زبان قال)

ع: لِسَانُ الْقَلْبِ، لِسَانُ الْحَالِ.

زوانزان

[ک: که سَیْک که له زمانی یتنگانه ده زانیتت].

ف: تَرزفان، پچواک، زباندان.

ع: فهِیم، عارف، مُترجم، اَلْعَارِفُ بِاللِّسَانِ.

زوان قال

[ک: زمانی قسه کردن. (له بهرام بهر «زمانی

حال» برویه)<sup>(۲)</sup>]

ف: سْرایش، زبان قال. (مقابل زبان حال)

ع: لِسَانُ الْقَالِ.

زوان کوشادانه

ک: رشفه، بهر تیل، ژیرزوان. [رشوه، بهر تیل]

ف: بَرگند، بَلگفد، ساره، پاره، لاج، پیشکش،

زیر زبان.

ع: رَشْوَة، سُحْت، بَرطیل.

زوان که زتن

[ک: تو زانده‌ی زمان. هدروها: گاز له زمان گرتن.]

ف: زبان گزیدن.

ع: قَرَص، حَذِي، تَلْسِين.

زوانگیر

ک: تور، گه‌گیر. [لاله پته: که سَیْک که قسه‌ی باش

نایدت.]

ف: تَمده، تاتا، گُنگلاج، ها کره، ها کله،

زبان گیر.

ع: اَلْكُنْ، تاتاء، فافاء، عَيْي، عَيْي، حَصِير، حَصِير.

حَصُور، قَدَم، تَخْتاخ.

زوان لاخست

ک: درودان. [قسه قروتدان، درو کردن، راستی نهوتن]

ف: زبان پیچاندن، دروغ گفتن.

ع: اَلْوَاء، تَلْسُن.

زوان لوترا نه

[ک: زمانی تایه‌تی نیتوان دوو یا چه‌ند که س که

خه لکی تر لئی تینا گهن، وهک: زمانی «زئ». (زمانی

تایه‌ت.)]

ف: زبان لته‌ای. (زبان قراردادی)

ع: لِسَان حُصُوصِي.

زوان مه‌لیجک

ک: بنار. تورم بنار. [رشه‌دار، دارتوفانه]

ف: زبان گنجشک، بنجشک زبان.

ع: لِسَانُ الْعَصَافِرِ، ثَمَرُ الْبِنَاوِجِ. بِنَاوِج، دَردار.

زوانه

[ک: زمانه: قیتکه‌ی باریک له نار شتی دریزدا.]

ف: زبانه، زوانه، زُفانه.

ع: لُسَيْنَة، لُسَيْنَة، لِسَان.

زوانه

ک: بلیسه. [بلیزه، گری ناگر.]

ف: زبانه، زوانه.

ع: لِسَان، لِسَانَة، لَهَب، لَهَب، شَوَاطِ، مَارِج.

زوانه بووچکه له

[ک: نه له نگه: زمانه بپکرله.]

ف: کَنج، کَرّه، مَلَاژه، مَلَاژه، کُده.

ع: زَنْمَة، نَهَاة، لُثَاة، لُغُود، مَطْنَطَة، مَطْلَطَة.

رینه &lt;۲&gt;

زوانه‌ی ترازوو

ک: نهر، زوانه. [زمانه‌ی شایه‌ن]

ف: زبانه، زوانه، زُفانه، تاره، ناره، ناژه، نازه،

زبانیه‌ی ترازوو.

۱- زمانی حال: نه‌وی له بارود و خنوه و هرگیدرت. (ر-ر)

۲- زمانی قال: نه‌وی مروژده خوی ناشکرای ده‌کات. (ر-ر)

ع: نَقِيب، طَيَّار، عَمُود، لِسَانُ الْمِيزَان.

### زوبده

ك: پاك، پدتی، جدمهر، شیر، [پوخته، پالفته]

ف: اَمْرُغ، وِژَه، پاك.

ع: خُلَاصَة.

### زوبده

ك: مه‌لُژنیاك، مه‌لُژنیاك، [مه‌لُژیردار]

ف: گُزیده، بَرگُزیده، برچیده.

ع: نُخْبَة، مُنْتَخَب، نُقُوة، نُقَاة، نُقَايَة.

### زوهل

[ك: همداری که بران.]

ف: كش، كيوان.

ع: رُحُل.

### زوهال

ك: زوغال، خه‌لورز، [ره‌ژور]

ف: زغال، زغال، آلاس، اُنكشت.

ع: فُحْم، فُحْم، فُحِيم.

### زوهالدان

[ك: خه‌لورزان، جینگه‌خه‌لورز.]

ف: اَشْبُو، اَشْتُو، زغال‌دان.

ع: مَفْحَم، مَفْحَمَة، مَنَقَلَه.

### زوهال‌فروش

[ك: خه‌لورزفروش]

ف: زغال‌فروش.

ع: فُحَام.

### زوهم

[ك: بنی گیایه‌کی تال و برنخوشه.]

ف: زُزْتَبَاد. (بیخی است تلخ و معطر.)

ع: رُهم، رَجُلُ الْجَرَاد، عُرُوقُ الْكَافُور.

### زور

ك: گیر، توانایی، هیز، [رزه، تاقه‌ت]

ف: زور، توان، توانایی، شیرزه، نیرو.

ع: قُوَه، قُدْرَة، بَاس، سُلْطَة، طُول.

### زور

ك: ستم، بیداد، [ناهم‌قی، زولم]

ف: زور، چَنخ، سَتَم، رُغَم، بیداد.

ع: ظُلم، جُور، غُصَب، ضَیم، غُشَم، عَسَف.

تَعْدِي.

### زور

ك: نمره‌دلانه، زورگیری، دل‌نه‌خوازانه. [ناب‌دل]

ف: زور، خواه‌نخواه، نخواهانه.

ع: قَسَر، قَهَر، جَبَر، عَنَف، كُره، اِكراه، عَنوه،

مُرَغَمَه.

### زور

ك: گیر، رفائن، [راکیشان، کیش‌کردن]

ف: کشایی، ربایی، ربایش.

ع: جَانِبَة، جَارَة.

### زور

ك: فره، مشه‌مر، [گه‌لنك، زیاد]

ف: بسیار، فراوان.

ع: وَاِفر، كَثِير، وَفِير، زید، زیاد.

### زورات

ك: گه‌نم‌شامی، [گه‌رمه‌شامی]

ف: كِیمُرس، بلال، دُرُت.

ع: دُرَة.

### زورینه

### زورات

ك: گه‌نم‌شامی، [گه‌نم‌شامی، گه‌رمه‌شامی]

ف: زُرَت، كِیمُرس، بلال.

ع: دُرَة.

### زُذران

ك: کوشتی، [ملماتی]

ف: کُشتی، کُستی.

ف: صِرَاع، صِرَاعَة، مُصَارَعَة، ثَصَارُع،

اصطِرَاع، مُعَافَسَة، مُعَافَصَة، مُعَاوَصَة، مُعَارَة،  
ثَمَار، مُبَارَزَة.

ۋېتە

**زۆربگير**

ك: دلتە خوازانه. [ناهدل، خوتەويست]

ف: زۆربگير، دل نخواهانه.

ع: قَس، قَهْر، جَبْر، كُرْه، عُنْف، عَنُوة.

**زۆردار**

ك: پَرزور، توانا، هيتدار. [بهيت]

ف: زوردار، زورمند، پُرزور، نيرومند، شَرزە،

شيرزە، زاو، زاوَر، نِسْتوہ، توانا، زبردست.

ع: قَوِي، قَادِر، قَاهِر، بَنِيَس، بَنِيَس. مُقْتَدِر.

**زۆردار**

ك: هەراش، برشتدار. [بهيت، بهرپژور (كشتوكال) يا

دارستانی بهيت].

ف: زورمند، پَرزور. (زراعت پَرزور يا

بيشەي پَرزور)

ع: سَامِق، قُصَارَة، مِنبَات، مُنْبِت. سَرِيْعُ الثَّمَرِ.

**زۆردە**

[ك: فەريكى گەم و نوک و شتى لەم چەشنە.]

ف: دُرْمَل، دُرْمَل، گُرْكَن، گُرْكَن، كوْكَن،

نيمرس. (نيمرس گندم، نخود و امثال آن.)

ع: بَقُوَة، قَرِيك، مُسْتَقَرِك.

**زۆر زەوين**

ك: كيش. [كيشهپزى زەوى.]

ف: زور زمين، گاو زمين.

ع: جَاذِبَة الْأَرْض.

**زۆرم**

ك: زۆرمە، قايمە، فرەتر. [زۆرە]

ف: بيشتر.

ع: أَكْثَر.

**زۆرملى**

ك: زۆركى، زۆربگير. [بەزەبرى هيت، بەناچار، ناهەدل]

ف: زور، زورگووى، شَمپورى.

ع: تَغْلِب، إِجْبَار، قَهْرِي.

**زۆرمە**—**زۆرم**

**زۆرووكە**

ك: جورووكە. [زۆرووكە: دەنگىكە. (روك: دەنگى مەلى

بچورك).]

ف: ماژموژ.

ع: عَزِيف، صُنِي.

**زۆره**

[ك: ناهيد: هەسارى زۆره.]

ف: زهره، زاوَر، ناهيد، بِيذْخَت، هيلفت.

ع: زُهْرَة.

**زۆره زهى**

ك: زرمەزلى. [مىلانى، زۆر و هيت تاقى كەندەو.]

ف: زور آزمایی.

ع: مُصَارَعَة، مُعَافَصَة، قَمَار.

ۋېتە—**زۆدان**

**زۆرهكى**

ك: زۆرملى، نەو دەلتە. [ناهدل، خوتەويست، بەزۆر]

ف: زوركى، شَمپورى، ناخواستى.

ع: قَسْرِي، قَهْرِي، جَبْرِي، عَنُوي، عُنْفِي، كُرْمِي.

عُدُوَانِي، غَيْرِ ارَادِي، غَيْرِ طَبِيعِي.

**زۆرهكى**

ك: يىگارى. [كارى زۆرملى و بە خوڤاي.]

ف: بىگارى.

ع: سُخْرَة، سُخْرِي.

**زۆريە**

ك: توخم، ترم، بەچكە. [رەچە]

ف: زاده، نَوَادە، نَوَاسە.

ع: ثَرِيَّة، ثَيِرَة، نَسْل، وَكْد، أَوْلَاد.

**زۆسان**

ك: زمسان. [زستان]

ف: زمستان، وزمه.

ع: شتاء.

**زوغال**

ك: زوخال. [خه لورز]

ف: زغال، زگال، زُگال، شُگال، رُگال، شُگار،

سُجال، بُجال، اُنكشت، آلاس.

ع: فحم، فَحَم، فَحِيم.

**زوغالندان** - **زوغالندان**

**زوقم**

ك: خويز. [سيخوار، نالشت]

ف: پُژ، زيز، سرما ريزه.

ع: صقيع، ضريب، سقيطة.

**زوقم**

ك: سرما، زه من. [سرما سوته ي سهخت.]

ف: زم، سَجام، شَجام، سَجد، شَجد، سَجَن،

شَجَن، شَجَلير. (سرما ي سخت)

ع: صبر، قارس، زمه ريز، برده بارده.

**زوكام**

ك: پەتا، درم، هدامەت. بايينی. [نالامەت، پەسیر]

ف: کاتوره، هنگ.

ع: زُكام، زُكَمَة، ضُؤد، ضُؤدَة، مُلاء، مُلاءَة،

شُطاة، نُزلة، نُؤاط، ضُؤاك، ضُؤاك.

**زوكوم زوكوم**

ك: زنا زنا. زوكه! [قره قې خيراكه!]

ف: داو بیداد، زودباش!

ع: ضو ضاء. اَلْعَجَل!

**زول**

ك: قومه زه، بی بارک، هدرامزاده. [بیژور]

ف: سَند، سَندره، سَنداره، داغول، غول،

اَشوغ، خَشتوک.

ع: لَقِيط، مَلقُوط، ثَبِيذ، مَنبُوذ، نَعِي، زَنِيم،

نُعِيل، خَلط، قَرَعَة، وَلَد الرُّثَا، مَجْهولُ النَّسَب.

**زولف ساف**

[ك: كه زى خار (بسكى بين لولى و بين چين).]

ف: فَرخال، فَرخاك. (زلف بى پيچ و شكن)

ع: سَبَط، سَبِط.

**زولم**

ك: زور، ستم، بيداد، رنه. [ناهدنى، ده سترى]

ف: چخ، زور، ستم، زُغم، بيداد.

ع: ظلم، هُط، ضَم، تَعْدِي، تَجاوز، غُصب.

**اجحاف**

**زولمهت**

ك: تاريخى. [رهشايى ههوا، ناروشنى.]

ف: تارون، تارين، تارى، تاريخى، تيرگى،

گيكن، سياهى.

ع: ظُلْمَة، ظُلام.

**زولهك**

ك: يتيگار. [سهقت، يتيغه] (له كار كه وتوى

هه رشتيك.)

ف: آخال. (زبون هر چيزى)

ع: حُثَاة.

**زوموخت**

ك: قولومه، ناكلو كار، ناهه موار. [زير، گرنج]

ف: زفت، زُمُخت، شَبست، قُلنبه، ناهه موار.

ع: خَشِن، غَضْبَة، غَلِيظ، صَعْب.

**زونا**

ك: زینار، كه مەريەن. [نیشاندی تايه تی مەسیحەكان

(پەتێك كه مەسیحەكان دەبێهه ستنه پشتيان).]

ف: كمر، موسخ، كشتى، رشته، شست.

(رشتهای كه مسیحیان به كمر بندند.)

ع: زُنار.

ك: كز، گورج، نازا، [چالالا، خیرا، به پهل]

ف: زود، زو، فَرَفَر، شتاب.

ع: عَجَلَة، سُرْعَة، قُور. عاجلاً، سَرِيعاً، قُوراً.  
عاجلاً....

زودتر

ك: له مه‌ره‌ر. [بیشتر، جاران، دیرزمان]

ف: پیش، از پیش، پیش‌ازاین.

ع: قَبْل، قَبْلاً، سَابِقاً.

زودتر

ك: به‌تر. له مه‌ره‌ر. [بیشتر، له مه‌پیش، جاران]

ف: زودتر، جلوتر، پیشتر. پیش‌ازاین.

ع: قَبْلاً، سَرِيعاً، اَسْرَع، اَسْبَق. سَابِقاً، مِنْ قَبْل.

زودتر ← چرچونگانی

زودتر

ك: توانایی، گیر، هیتز. [زده، کارایی]

ف: توان، توانایی.

ع: بُنْيَة، قُوَّة، حِس.

زودتر

ك: چلك، [کیم]

ف: شوخ، چخ، نلج، ژيخ، آژيخ، ريم، سستيم،

آستيم، چرك.

ع: قَيْح، صَدِيد، غَثِيث، غَذِيذَة، مِدَّة.

زودتر

ك: زودار. [زرينچكاو (نازيكي زود كه له برين و

درمه‌ل دیت.)]

ف: هو، نلج. (آب زردی كه از زخم و دُنبَل

می‌آید.)

ع: مَهْل، صِيَانَة، قَذِي.

زودتر ← تالو

زودتر

ك: سوبه، زوزه، زیره. [نورزه (ده‌نگی گریانی منال.)]

ف: زوزه، گریه، مویه. (صدای گریه‌ی بچه)

ع: زَقِيَة، نُوحَة.

زودتر

[ك: نوبه‌ر]

ف: نوباهو، نَورَس، پيش‌رَس.

ع: سَبِيْق، بَكُور.

زودتر

ك: ياقوتی. [جزره تریه كه كه زووتر پنده‌گات.]

ف: ياقوتی. (نوعی است از انگور كه زودتر

می‌رسد.)

ع: ياقوتی.

زودتر

ك: زووتور، چرچونگانی. [لورتن، دلناسك]

ف: زودرنج، تورو.

ع: قَتَب، حَيْفَس.

زودتر

ك: به‌سایه‌س، هه‌یتاه‌یتا. [خیراخیرا، په‌یتاه‌یتا]

ف: زودزود، گورگور، پساپس.

ع: مُتَعَاقِباً، مُتَوَالِياً، مُتَّصِلاً، مُتَّالِياً.

زودتر

ك: زوزره، زورقه، زورق. [نورزه]

ف: زوزه، مویه.

ع: زَقِيَة، نُوحَة.

زودتر

[ك: چیشتی پندری رشکی له ناردا كولار. (خواردنیکه

كه هه‌زاران له كاتی گرانیدا به كه‌شك یا پهنیر

لینده‌نین و ده‌یون و زور ناخوشه.)]

ف: تیکوز. (خوراکی است كه فقرا هنگام

گرانی از كَشك یا پنیر می‌سازند و

می‌خورند و خیلی بد طعم است.)

ع: بَهِيْثَة.

زودتر

[ك: گیازورفا (گیاهه‌کی بوغوشه له نه‌عناکیتوبله





## زهبوونی

ك: بِنْدَزِي، ناتوانی. [بیهیزی، كزی، لازای]

ف: زَبُونی، ناتوانی.

ع: ضَعْف، ضَمَر.

## زهبهرجه

[ك: زَمِرُونی زهره.]

ف: زَبَرَجْد. (زمرود زرد)

ع: زَبَرَجْد.

## زهبهردهس

ك: زَرْدَار. [زَال، دَسْتِرَوِشْتور]

ف: زَبَرْدَسْت، زورمند، توانا.

ع: قَوِي، قَاهِر، قَادِر، مُقْتَدِر.

## زهبیحه

ك: كُوشْت، لَاش. [سَرِبَرَاو، قُورِیانی]

ف: كُشْت، كُشْتَه، كُشْتَار، لَاش.

ع: ذَبِيحَة.

## زهجر

ك: جَمَزَرَه، سَزَا. نازار. [جَمَزَرَه، تَشَكُهَه]

ف: زَجَر، بَرَكَم، بَزَكَم، آزار، شَكَنجَه.

ع: مَنَع، نَهِي، زَجَر، تَادِيْب، تَنْبِيه. اَذِيَة.

## زهحف

ك: بِيَهوشی، بِيَهوشِیورن، لَهَسَرخوچورن، بِيَخوچورن.

## [بوررانده]

ف: بِيَخودِی، بِيَهوشی، بِيَخودشدن،

ازخودرفتن، بیهوش شدن.

ع: غَشِي، اِغْمَاء.

## زهعفران—زهعفران

## زهحمت

ك: رَهَنج، تَمَرَك، سَهْلَهَت. كِنِشَه، سَهَرَسووی،

دِهردیسَر. [نازار، گِر و گِرَت. سَهَرَجَهغالی]

ف: رَنج، جَگَر، آزار، سَخْتی، دَشواری،

دِرْدَسَر، اسْتِخوَان شَكْسْتَن.

ع: زُحْمَة، مَشَقَّة، تَعَب. مَشَقَّة.

## زهخم

ك: زَام، بَرِن. [رِش]

ف: زُخْم، رِش، چَرَك.

ع: جَرَح، جِرَاحَة، قَرَح، قَرَحَة، كَلَم، لَثَم.

## زهحمدار

ك: زَامْدَار، كَهْلَه لَآ. [زَامَار، بَرِنْدَار]

ف: زُخْمْدَار، رِشْدَار، رِش، زُخْمی، خُسْتَه،

چَرَكْدَار.

ع: قَرِیح، جَرِیح، مَجْرُوح.

## زهخمره

ك: زَهْمَرَه، نَاسَر. [نَاسَتَر، بَهَر (نَاسَری چَهَرَم).]

ف: زَغَرَه، آسْتَر. (آسْتَری كِه پُوسْت بَاشَد).

ع: بَطَانَة.

## زهخیره

ك: نَازُخَه، تَفَاق. نَوْتَه. [نَازووقَه]

ف: مَایَه، اَمُرُغ، نُخْی، اَنْدُوخْتَه، اَنَبَاشْتَه،

پَس\_اَنْدَا.

ع: ذَخِیرَة، مَذْخَر، مُذْخَر، مُذْخَر، غَیرَة، غَیرَة،

مُوتَه.

## زهخیره کردن

ك: نَازُوخَه\_خُسْتَن، تَفَاق\_خُسْتَن، نَوْتَه\_كِرْدَن. [نَازووقَه

دَاخُسْتَن]

ف: مَایَه\_كِرْدَن، اَمَر\_غِیدَن، اَنَبَاشْتَن، اَنَبَار

كِرْدَن، اَنْدُوخْتَن، پَس\_اَنْدَا\_كِرْدَن.

ع: اَذْخَار، اَذْخَار.

## زهز

ك: زَبِي، تَلَا، نَالتورن. [زَبَر]

ف: زَر، طَلَا.

ع: عَسَجَد، عَقِیَان، نَضَر، ذَهَب

## زهزایخانه

ل: درهخانه، درهگا. [جنگی سکه لیدان]

ف: درمخانه، درم سرا، میخ کده. (سکه خانه)

ع: دار الضرب.

### زهراربع

ل: قوله ژاره، قولانچه ژارداره. [جوزه میرویه که.]

ف: تیل، سین، دارساس.

ع: شراح، شروح، ذریع، ذرایع، جعل منقش.

### زهرامهت

ل: رهز، کشت، کال. [کشتکار، چاندن و کتلان.]

ف: کشت، برز، ورز، ورزه، آسه، باسره،

روهنده.

ع: ذرع، زراعه.

### زهرافه ← شوتورگاپلنگ

### زهراب

ل: دره مساری، پول دروس کردن. [سکه لیدان]

ف: درم سازی، پول ساختن. (سکه زدن)

ع: ضرب، تسکیک.

### زهراب

ل: لیدان، کوشتن، دس گوزاننمو. [کوتان]

ف: زدن.

ع: ضرب.

### زهراب

ل: چندان کردن، نمونه کردن. [لیدان (بؤ نمونه) چوار

کهرت سن ده گاته دوانزه،  $۱۲ \times ۴$ ]

ف: چندان کردن. (مثال: چهار را در سه

چندان کردن که دوازده می شود،  $۱۲ = ۳ \times ۴$ )

ع: ضرب.

### زهراب

ل: میخ.

ف: میخ، میخ درم.

ع: ضرب، سکه.

### زهراب

ل: ریز، دومه لیدان. [دومه لیدان، دنبه لیدان]

ف: ریز، تنبک زدن.

ع: ضرب، ضرب الكویة.

### زهریاف

ل: زهری. [پارچی هوریشمی رایدل زیرین.]

ف: زربفت، زربافت. (دیبا ی زربین)

ع: منتوخ، مقصب، دیباج مقصب.

### زهریگیر

ل: ریزگیر، دمه کژن. [دومه لیدر]

ف: ریزگیر، تنبک زن.

ع: کواب.

### زهرپاشن

ل: لیدان، کوتان. [پاکیشان]

ف: زدن، کوفتن، کوستن.

ع: ضرب، دق، آجن، وجن، لطم، لطم.

### زهرپیان

ل: کوتیان، لیدریان. [کوتران، لیدران، پاکیشان]

ف: زده شدن، کوفته شدن، کوسته گشتن.

ع: انضراب، انبقاق، انجان، تلطس، تلطم.

### زهریغری

ل: بهرده. [کوتله (خولام) که نیز]

ف: بلون، زرخرد، زرخیده. (بنده. کنیزک،

### کنیز)

ع: قن، غلام، عبد، آمة، جاریة.

### زهره سوو

[ل: زرخه سوو: زردی یکی بولک.]

ف: نامادری زن.

ع: رابة الزوجة.

### زهرد

[ل: زهر: رنگینکه.]

ف: زرد، زرد.

ع: أصفر، فاقع.

## زهره

ك: تاش، كه مهر. [تاشه بهرد، تیشه شاخ]

ف: كمر، سنگ، كوه.

ع: طود، صخرة.

## زهره دواو

[ك: زهرتالی رشانه وه (كه له قورگه وه دیتته ده ری.)]

ف: نو، زری، زرداب. (كه از گلو می آید.)

ع: صفراء.

## زهره دواو

ك: زروخار. [كیم و زروخ (كه له برین دیت.)]

ف: نلج، هو، زرداب، ریم. (كه از زخم

می آید.)

ع: صیائة، قذی، مهل.

## زهره دبوون

ك: رهنگه پهرین. [رهنگه بزرگان]

ف: زرد شدن، رنگ پریدن.

ع: اصفرار. هیاچ.

## زهره دكریك

ك: نیمه ز، نیمبوخت، ناربه ز. [زهره دكراو، نیوه كول كراو.]

ف: روده، روده شده، روده كرده، نیم پخت.

ع: سَمِيط.

## زهره دوزی

[ك: نه خشاندن پاره و جلوه رگ به تالی زیرین.]

ف: زردوزی، چكن دوزی.

ع: مُقَصَّب.

## زهره

ك: له خه نه، له خه نه، زهره خه نه. [بزه]

ف: له خه نه، نیم خه نه، شكر خه نه، دزده خه نه،

له خه نه...

ع: بَش، كَشَر، تَبَسْم، اِهْلَاس...

## زهره دجوش

ك: خه ركان. [زیبكه گه لیکه له ده موچاری مندالی]

سارادا پهیدا ده بیت.

ف: زرده ریش، رایه.

ع: سَعْفَة.

## زهره دچو

[ك: زهره دچو]

ف: وزیر، زرده چوبه، دار زرد. مامیران.

ع: مُرد، مُردا، هِلدا، عُرُوق الصُّفَر.

## زهره دغه نه

ك: زرده، دزه خه نه، له خه نه. [بزه]

ف: لَبَخْدَن، نیم خه نه، شكر خه نه، دزده خه نه.

ع: بَش، كَشَر، تَبَسْم، اِهْلَاس، اِيْمَاص، اِكْتِلَال،

اِنْكِلَال، اِهْتِلَال، اِفْتِرَار، اِنْتِدَاغ.

## زهره ددرک

[ك: گیاهه کی زهره دجلوه رگی پی رهنگ ده گه ن.]

ف: زردخار.

ع: ...

## زهره دله

ك: ره قو له. [رهنگ زهره دی لاراز.]

ف: ريقو، لاغر، زرد درنگ.

ع: ضام، مَهْزُول، أَصْفَر، أَصْفَرُ اللُّون.

## زهره دواله

[ك: زهره گه نه]

ف: بز، گلیز، موسه.

ع: زَنْبُور، زَنْبَار.

وینه

## زهره دوان

ك: كه ژوان... [شاخه وان]

ف: كوه نورد....

ع: مُتَجَبِّل.

۱- به شیک له مانای کوردی و فارسی نعم وشهیه له

په راویزی ده سنووسه که دا ناخوینرتنه دود. (ر-ر)

## زهردهیی

ك: کاربّا. [مورودیه که به بوچورنی پینشینان  
نه خوشینی زهردهیی لاده بات.]  
ف: کاهربّا، کهرُبا.

## ع: کهرِبا.

## زهردهیی

[ك: نه خوشی زهردهیی.]  
ف: کاخه، کاخَر، زَریر، زردی.

ع: یَرقان، اَرقان، صُغار، صُفر.

## زهردی

[ك: زهردایی، زهردیتی]

ف: زردی.

ع: صُفره.

## زهردینه

[ك: زهردایی نار هیلکه.]

ف: زرده، زردهی تخم. (زردهی تخم مرغ)

ع: مُخّه، عَرْقیل، ذَهَب، صُفره اَبیض.

## زهرف

ك: دهر، دهرین. [جنگی شت تینکردن.]

ف: دَند، آوند، باهار، خَنور، سَوین.

ع: ظُرف، اِناء، وعاء.

## زهرکیش - توازوومسقال

## زهرگ

[ك: شیش (زهرگی دهریشان).]

ف: زَرگ، سَبیخ. (زَرگ دراویش)

ع: حَرِیه، سَبیخ.

## وینه

## زهرگ

ك: کوشتن، لیدان. [کوتان، پینکان (که لای یه کتر پینکان

له یاری هدلتایتنی مندالادا).]

ف: زدن، کشتن. (گلوله زدن بچه ها به

گلوله ی همدیگر.)

ع: ضَرَب.

## زهرنگر

[ك: زَرنگر]

ف: زَرگر، زَرریز، زَریز.

ع: صائغ، صَنّاغ.

## زهرناس

[ك: عَمَك (بهردی زَرِناس).]

ف: زَرشناس. (سنگ زَرشناس)

ع: مَحَك.

## زهرنه قووته

ك: ... تروکنه. [چلمه له تته. سورساقه (بیچوری بالنده

که تازه له هیلکه هاتووته دهرده).]

ف: گوشتلمه. سَبیخ پَر. (بچه ی پرنده که

تازه از تخم در آمده باشد.)

ع: هَرط، غَرَس، نَقف، شَدَخ، بَقوّه، قَرخ.

## زهرنه قووته

[ك: بالابَرزه، پهنجی بهرزه لورته.]

ف: انگشت میانه.

ع: وُسَطی.

## زهرنیخ

[ك: ماده به کی کیمیایی، نایتته کانی ژاراوین.]

ف: زَرنیخ، زَرنیق.

ع: عَلم، زَرنیخ، زَرنیق.

## زهرنیق - زهرنیخ

## زهرزو

ك: خَشَل. [زیرزه نهر، زیره]

ف: نهوده، زیور، زر و زیور.

ع: خَلّی، خَشَل.

## زهرزو

ك: پیوست. ناچاری. بایس. [پیداویست. گهرک]

ف: سَنگول، خَنور، بایا، وایا، وایه، وایست،

بایست، بایسته، دربایست، دروایست،

اندربایست، دَربا، دَروا، داروا، داربا، اندربا،  
اندربای. ناچارى، ناگزیری.

ع: ضروري، لأبدی، واجب، لازم، محتاج إلیه.  
**زهروری**

ك: نارهس، كئارار، نارخانه. [پیشار]  
ف: آب ریز، آب خانه، جایی.

ع: مذهب، مَبَرَن، مَبال، مُستراح.  
**زهروریات**

ك: بایسگه، پیتریسگه، ناچار یگه. [پیداویستگه]  
ف: دربیان، سنگولگان، خَنورها.

ع: ضروریات، نوازم، واجبات.  
**زهرورهق**

[ك: جوړه بمرديكي لوسی توی توتیه].  
ف: زَرَك، بَرَقَك.

ع: طلق.

**زهرورهق**

[ك: توزيكي زیرینه. (نالتونی ساویار).]  
ف: زَرَك، اکلیل. (طلای سوده)

ع: اکلیل.

**زهروشان**

ك: شواش، زهروشان. [زهروشان: پاره هه پُژاندن له  
شاید].

ف: زرافشان، شاباش، شادباش.

ع: نثار.

**زهره**

ك: ریزه، پتزه. [گه دیله، وردیله]

ف: ریز، ریزه، ریگ، پَنده، خورده، ذره.

ع: ذرة، هَباء، هُبَيْخَة.

**زهره بین**

ك: ریزه بین. [وردین، میکروتسکوب]

ف: ریزبین، خورده بین، ذره بین.

ع: مُجهر، مُجهرَة.

**زهره تال**

ك: گوشت تال. [نیسلنقورس]

ف: گوشت تلخ، بد گل، بد گوهر.

ع: مَرُّ اللحم، مَرُّ الکلام، مَرُّ، منفور.

**زهره ر**

ك: زیان. [خسار]

ف: زیان.

ع: ضَرَر، ضَرَرَة، ضَرَر، ضَرَر، ضَرَر، خُسران.

**زهره شیرین**

ك: گوشت شیرین، خورش قسه، بامزه، قه شنگ،  
بامزه. [نیسلنسرک]

ف: شیرین سَخَن، بامزه، بانمک، خوش گل،  
قشنگ.

ع: حَلو، مَلِیح، ظریف، محبوب.

**زهره شیرینی**

ك: خوشه ویسی، دُعای زهره شیرینی. [نوشته و دُعای  
خوشه ریست کردن].

ف: دوستی، مهربانی، دُعای مهر و دوستی.

ع: مُحَبوبَة، دُعَاءُ الْمُحَبَّة.

**زهره فیشتن**

ك: له دلا چینگه گرتن. [به ردل که و تن]

ف: دردل جاگرفتن، دردل جاگردن.

ع: وَقَع. (في القلب)

**زهرهوشان**

ك: شواش، زهروشان. [شاباش، زیروشان: پاره پُژاندن  
له شاید].

ف: زرافشان، شاباش، شادباش، بشار.

ع: نثار.

**زهری**

ك: زهریاف. [پارچه ی همریشمی رایان زیرین].

ف: زری، زَرَبَفَت، بَنَک، بَنَیک. (پارچه ی

زری

ع: مَنَتُوخ، اِسْتَبْرَق، مَقْصَب.

زهریف

ك: قه‌ش‌نگ، شیرین، که‌یلان. [جوان]

ف: زیبا، شنگ، قشنگ، شیرین، خوش‌رو،

خوشگل، خجیر، شوخ، شنگول.

ع: جَمیل، شَکِیل، احْسَن، وَجِیه، باسَن. (م:

جَمِیلَة، حَسَناء، روعاء)

زهریف

ك: قه‌ش‌نگ، که‌یلان. شوخ. [جوان. ش‌نگ]

ف: زیبا، شنگ، قشنگ، خجیر، خوشگل.

شوخ، شنگول.

ع: جَمیل، حَسَن، وَجِیه، باسَن. جَمِیلَة، حَسَناء،

روعاء.

زه‌عف

ك: زه‌ف، بی‌خودی، له‌س‌ر‌خو‌چو‌ن. [بو‌ر‌انه‌ره]

ف: بی‌خودی، از‌خود‌رفتن.

ع: غَشِی، اِغْماء.

زه‌عف‌ران

ك: زه‌عف‌ران، زه‌ف‌عف‌ران. [زاف‌ران: ب‌ری گیاه‌که،

ر‌نگی زده.]

ف: نجوان، زعفران، جادی، جَساد.

ع: کُرْکُم، زَرْب، غُمْرَة، مُرد، حُص، خُلق،

نا‌جود، رادِن، جادی، جَساد، رِیْهَاق، شُعوْر

الصَّعَالَة.

وینه

زه‌عیف

ك: له‌ی، باریک، ره‌لَه، که‌ه‌یتر، که‌ه‌تر، بی‌ه‌یتر. [لا‌وار]

ف: کاک، تَبَسْت، زار، نَزار، زبون، ناتوان.

ع: ضَعِیف، نَحِیف، ضَعِیل، وانی، لا‌غِب.

زه‌عیف‌ننه‌فس

ك: که‌مدل، بی‌ت‌اور، ترس‌ول. [نه‌و‌یر]

ف: که‌مدل، ترسو.

ع: ضَعِیفُ النُّفُس، رَقِیقُ القَلْب، خائِف، جَبَان.

زه‌غ‌ره—زه‌ه‌ره

زه‌غ‌ن

ك: کۆز‌کۆره. [کۆز‌کۆیه، کۆلاره]

ف: زَغْن، غلیواج، غلیوان، کور‌کور.

ع: حِذَاء.

وینه—کۆز‌کۆره

زه‌ف‌اف

ك: زمار‌ن. [شایی]

ف: سور، بی‌وگانی.

ع: زُفَاف.

زه‌ف‌ت

[ك: جز‌ره قری‌که بۆ د‌ر‌مان ده‌ش‌یت. (ه‌ار‌پ‌گ‌ه‌زی

قه‌ترانه.)]

ف: زفت، زیف، ز‌مور. (جنس قَط‌ران)

ع: دَفَل، زَفَت.

زه‌ف‌ه‌ران—زه‌ع‌ف‌ران

زه‌ه‌ره

ك: د‌ر‌ف‌ت، پ‌یر‌و‌زی، د‌س‌پ‌ه‌یدا‌کردن، س‌ر‌که‌فتن.

[س‌ر‌که‌وتن، زال‌بو‌ن]

ف: ویل، فیر‌و‌زی، پ‌یر‌و‌زی.

ع: ظَفَر، نُصْرَة، فَتَح، تَسْلَط، غَلَبَة، تَفَوُّق، فَوْز.

زه‌ف‌ان

ك: که‌نانن، تره‌قائن. [قل‌ک‌اند‌نه‌ره (ی‌منال.)]

ف: خنداندن، ورجه‌اندن. (بچه)

ع: زَقَرَقَة.

زه‌ق‌ین

ك: که‌نین، زه‌قیان، تره‌قین، تره‌قیان. [قل‌که‌کردن]

ف: خندیدن.

ع: ضَحْک، زَقَرَقَة.

زه‌کا

لک: هوش، زیره کی، [زرنکی، هوشیاری]

ف: وایا، نپراش، هوش، هوشمندی،

هوشیاری، زیرکی.

ع: ذکاء، فطنة، فطائنة، سُرعة الفهم، سُرعة الانتقال.

### زه کات

لک: به شخو، [به شی خود له دارایدا]

ف: خُدا بخش، بخش خُدا.

ع: زکوة.

### زه ل

لک: قامیش، [چیتک]

ف: نای، نای، نا، نَخ.

ع: قصب، نیراع.

### وینه

### زه لام

لک: زل، تاپاز، سه پزل، پوزرخ، قه لوه، که له گهت،

سمیریاگ، گوزشتن، تنومند، هیقم، که تر کلفت، گه وره،

کلفت، که لَین، [زه به لاج، خرین، چوارشانه]

ف: گنده، بزرگ، لَمَتر، لَنَبر، نهمار، سَنَبر،

کُلفت، گَبَز، زاور، تَنومند، فربه.

ع: کبیر، عَظیم، فَخیم، ضَخیم، بادین، بَدین،

جَسیم، قَطور، سَمین، فیلَم، قَنَخر.

### زه لان

[لک: زریان (بهرام بهری «بای شه ما»، نه گهر روو

بکهینه روز هلات له لای چه پانه وه هلد کات، واته له

باکور ووه بهر ووه باشور.)]

ف: یاد چپ، (ضد «یاد شمال» وقتی که رو

به مشرق بایستند از طرف چپ می وزد،

یعنی از شمال به جنوب.)

ع: نَسع، مَسع، شمال، جریبَاء.

### زه لوله

لک: بومه له رزه، له رزه لک، [زه و یله رزه، بومه له رزه]

ف: بومهن، زمین لرزه.

ع: زَلَزَلَة، زَعَزَعَة، هَزَة، رَجَسَة، رَجَفَة.

### زه لکوه

لک: نه یزار، [قامیشه لان]

ف: نیزار، تیماس.

ع: زارة، خَفِيَّة، غِيْضَة، مَقْصَبَة.

### زه لله

لک: جزیان، په شریکان، [هله]

ف: شکوخ، رَمَزک.

ع: زَلَّة، خَطَا، سَهو.

### زه لووول

لک: پردرو، چربی، [په درو (قامیش و چیلکه که داره پای

پن داه پشن.)]

ف: رُمو، پوشه، اَنبیره، قَدَره، چربی، شتفت.

(نی و شاخه ی درخت که روی تیر خانه

می اندازند.)

ع: غماء، سَقَف.

### زه لیل

لک: خوار، بیدس، بی ده سلات، ژیرده سه، زه بوون، [رسوا،

سولک، که ساس]

ف: خوار، زبون، بی دست، زیر دست.

ع: ذلیل، خَفِیف، غَضِیض، مُسْتَكِين، خاضع،

### هین

### زه لیلی

لک: خواری، زه بوونی، بی ده سی، بی ده سلاتی،

ژیرده سه بی، [رسوایی، که ساس]

ف: خواری، زیونی، بی دستی، زیر دستی.

ع: ذَلَّة، خَفَة، خِزِي، هَوْن، هَوَان، مَهَانَة،

اِسْتِکَانَة، خُضوع.

### زه لال

ف: شالنگى، پايىندانى، بابىزنى، بابىزنى،  
تاواندارى.

ع: ضَمَانَة، دَمَامَة، كَفَالَة، تَعَهُد، تَقَبُل...  
**زەماوون**

ك: سور، داوت. [شايى (ناھەنگى بولمەيتان).]  
ف: سور، بيوگانى، پيوگانى. (عروسى)

ع: غُرس، زَف، زُفاف، اِزفاف.  
**زەموورەك**

[ك: توپى بچوركى شەر.]  
ف: زنبورك، زنبوره. (توپ كوچك)

ع: مُذِيف، زَنْبُورَك.  
**زەھەق**

[ك: سوسەن: گولنكە].  
ف: زنبە.

ع: سوسن، زَنْبِق.  
**وینە**

**زەھەق رەشتى**  
ك: زەھق چەرەنگ. [سوسەنى سپى]  
ف: زنبەى سفید.

ع: زَنْبِق، السُّوسُنُ الْأَبْيَض.  
**وینە**

**زەھەن**  
ك: سەرد، سەخت، تون. (باي زەھەن) [سارد، توند]  
ف: زەم، سەرد، سەخت، تۇند.

ع: سەز، شەيدىد، بارد. عاصِف.  
**زەمىر**

ك: كىشەك. نياز دل. ئاوات. [ئارەزو، خەيال]  
ف: كىشاك، فرانام، ئەھان، تە دل، سوزيان.

ع: ضَمِير، خَيَال، خَاطِر، مَا فِي الضَّمِير.  
**زەمىمە**

ك: لا، پەل، تەك، تەمور، بەچورلە. [پاشبەند،  
پەيوست]

ك: پاك، پەتى، روشن. [زولال، روون، ساف]  
ف: زلال، ناب، ژاو، ويژه، اويژه، آمَرغ، پاليدە.

ع: زُلَال، صَافِي، خَالِص.  
**زەم**

ك: خوسپ، بەدوئىزى. [بە خراپ ئاوبردن]  
ف: جَرَمَشَت، پَرَتَاد، دُشَتِيَاد، زَشَتِيَاد،  
بَدگويى.

ع: دَم، غَيْبَة.  
**زەھا**

ك: زارا. [زافا، زاما (وشەيەكى ھەورامىە).]  
ف: داماد. (اورامى است).

ع: صېر، خَتَن، غروس، عرس.  
**زەھاخو**

[ك: شەرىنى زاوايەتى].  
ف: حلواى دامادى.

ع: ...  
**زەھان**

ك: زەمانە، روزگار، چاخ. [روزگار، سەردەم]  
ف: زَمان، زَمانە، دَمان، روزگار. آمد، گاه،  
دیرند، دیرندە، دُشَنگى، اَنگام، ھنگام.

ع: اَوَان، اَيام، عَصَر، دُور، ھِنو، وَقت، حَين،  
اَوَان، زَمان.

**زەھان دوور**  
ك: دىرەزەمان، زەمان دىرەز. [روزگارنى زور، چاخى  
دىرەن]

ف: دیرند، دیرزمان، دیرباز.

ع: اَمَدٌ بَعِيد، زَمان طَوِيل.

**زەمانە-زەھان**  
**زەمانەت**

ك: بۇزىرى، بېزىرى، تاواندان، تاواندارى. [بىژاردن،  
گرتنە نەستە، مەزگەر كردن]



ف: لا، لای، پهلوی، پیوست، آچار.

ع: ضَمِيمَه، مُنْضَم، مُنْضَوِي، مُسْتَضْحَب.

### زَن

ك: گومان. [خدیال، بزچون]

ف: رَوِيَز، گُمان.

ع: ظَن، زَعَم.

### زَهَنبِيل

[ك: زَهْمِيلَه (سده پهلوی حدسی).]

ف: تَبَنِّگُو، زَبَبِير. (سبد حصیری)

ع: زَنْبِيل، زَبِيل، قُفَّة، قَوْصَرَة، مِکْتَل، مِقْطَف،

مَنْجَف، سِلَّة، قَوْصَرَة.

وینده هدی

### زَهَنبَه فِیل

[ك: بنه گیاهی کی بزخوشی تام تیزه.]

ف: اَدْرَك، شَنگَبِیز، زَنگَبیل.

ع: زَنْجَبِيل.

وینده

### زَهَنجِير

[ك: زَنْجِير]

ف: زَنْجِير.

ع: غُل، سِلْسِلَة، كَبَل، قَید.

وینده

### زَهَنجِيرَه

[ك: هدر شتیکی زنجیرناسا یا ریزکراو به پدنا یه کهره.

روك: زنجیره ی تار یا زنجیره ی پیراویزی نیگار و وینده.]

ف: زَنْجِيرَه، آوَه. زَنْجَه، گَریوازه. (زنجیره ی

آب یا زنجیره ی کنار نقاشی مثلاً.)

ع: سِلْسِلَة، تَسْلَسُل، عَسَل. (عسلان)

وینده

### زَهَن قَالِب

ك: گومان سَدخت. [نه گهری به هیتز]

ف: رَوِيَز، پرویز.

ع: ظَن غَالِب، ظَن قَوِي.

### زَهَنگ

[ك: زیل: نامرازیکی کاتزایه له کاتی کوتاندا دهنگی

لینوه دیت.]

ف: زَنگ، ذَرَا، ذَرَاي.

ع: جَرَس، نَاقوس.

وینده

### زَهَنگ

ك: زَهَلَل، وَشَك. (روژ زَنگ) [پوخته، پهنی]

ف: وِیژه، آوِیژه. خَشَك.

ع: خَالِص، مَحْض.

### زَهَنگ

ك: تَلِش، تَرَهَك، شَكِيان. (زَنگی برده گه.) [قه‌لش،

تَلِش]

ف: تَرَك، شَكاف، شَكستَن. (شکافته شده.)

ع: شَق، فَلَغ، زَنج، سَلَج.

### زَهَنگَار

ك: زَهَنگَال، دَانَه. [ماده ده یه که له هندی دهرماندا به

کاری دهینتن. (له مس دروست ده کَریَت.)]

ف: زَنگَار، دَهانه، دَهانه ی فرَنگ. (از مس

می سازند.)

ع: زَنْجَار.

### زَهَنگَال

ك: زَهَنگَال، مَوَسِیچ، مَوِچِیچ. [به له کپیچ:

سیرمه یه که ده بیچن به پوزدا. (له چهرم دروست

ده کَریَت.)]

ف: زَنگَال، مُچِیچ. (از چرم می سازند.)

ع: رَسَاغ.

### زَهَنگان

[ك: شاری زَهگان. (شاریکه له نیوان شارگه لی قه زوین

و هه مه دان و بیجاودا.)]

ف: شَهین، زَنگان. (نام شهری است در بین

قزوین و همدان و بیجار.)

ع: زَنجَان.

زَهَنگ نیخار

[ك: جوزَه زَنگیكه.]

ف: زنگ اخبار.

ع: رَنان، مَلَّان، مُصَلِّص.

وینَه

زَهَنگ برَدَن

ك: تَلِشیان، تَرکیان، شکیان. [قَلِشان]

ف: شكَافتَن، تَرکیدَن، شكَستَن.

ع: اِنْشِقَاق، اِنْزِلَاع، اِنْسِلَاع، اِنْفِلَاع، اِنْقِطَاع،

اِنْقَاش، اِنْقَاض، اِنْقَاش، اِنْشِراث.

زَهَنگ کُوت

ك: زَوانَه. [نَمو زمانه یه لَه کاتی راوه شانَدنی زَهنگدا

ده دات لَه ملاولای زَهنگه كه.]

ف: زَنگَن.

ع: مُضَرَبَة، مِقَرَعَة.

وینَه—زَنگ

زَهَنگَن

ك: تَرَنگَه. [تَرَنگ، کولینگ]

ف: کَلَنگ، کَلَنَد، زَاغَنول، بَشَنگ، دَلَنگ،

میتین.

ع: مِعُول، مِحْفَر، مَنکاش، صاقور.

وینَه

زَهَنگوفور

[ك: زَهَنگولای جوزاوجوز (زَهَنگولای گهوره و بچووک

كه دیکه نه ملی رلاخ.)]

ف: زَنگ. (زَنگ بزرگ و کوچک كه به گردن

الاغ بندنَد.)

ع: جَرَس، جَلَجَل.

زَهَنگول

ك: زَرائی، وَرَنگ، چوَك. [نَه زَن]

ف: زانو، زونی، چک.

ع: رُكَبَة، ثَفَنَة.

زَهَنگولَه

ك: زَوِرَه. [لَه یستو کینکه لَه کاتی راوه شانَدندا زَوِرَه ی

لِتو دیت.]

ف: زَنگله، زَنگولَه، زَنگدان.

ع: جُلجَلَة، جُرِیَسَة.

وینَه

زَهَنگی

[ك: خه لکی ولاتی زَهنگبار.]

ف: زَنگی. (اهل زَنگبار)

ع: زَنجِي.

زَهَنگیانه

[ك: موریدی رود.]

ف: زَنگیانه. (مهره ی ریز)

ع: خَزَرَة.

زَهَنه خ

ك: زَنج، چالی چناکه. [چدناکه. چالایی چدناکه. (چالی

چدنه.)]

ف: زَنج، زَنج، زَنخْدان. (گودی چانه)

ع: کُوتَة، شَجَرَة، فَحْمَة، نُقْرَة، خُنْعَبَة، ذَقَن،

غَمَارَة.

وینَه ی هیه

زَهَنه خدان

ك: زَهَنه خدان، زَنج. [چدناکه. چالایی چدناکه.]

ف: زَنخْدان، زَنخ، زَنج، چاه زَنخْدان.

ع: کُوتَة، نُقْرَة، فَحْمَة، شَجَرَة، خُنْعَبَة، غَمَارَة.

زَهَنه قی

ك: زاره، زاور. [زَهَندَق، زات، زاور، ویران]

ف: زهره، زاور.

ع: جُرَنَة.

زَهَنه قی—زَهَنه خ

## زەنەق تۆقین

ك: ترسیان، زاورچوون، [زالەترەك بوون، تۆقین لە ترسا].  
ف: زەرە ترکیدن، زاور رفتن، ترسیدن، هراسیدن.

ع: خوف، رُعب، وُهْل، خَشْيَة.  
زەنەقدار

ك: زاوردار، نەترس، [بەزات، بویر].  
ف: زەرەدار، زاوردار.

ع: جَرِي، شَجِيع، نَجِيد، مِقْحَام.  
زەنەقدان—زەنەخدان  
زەوار

ك: کاروان، [قافلە ی زیارتکاران].  
ف: کاروان.

ع: زُؤار.

## زەوینج

ك: زوینگ، نارەزا، نەاری، [زۆتگ، زناو: زوی ناودەلێن].  
ف: آبز، ئَمْنَاك.

ع: مَرطوب.

## زەوینك

ك: موار، دۆلمەجەرگ، [باسترە (—دۆلمەجەرگ)].  
ف: آگنچ، زۆنج، زیچك، سُخْتو، مَبَار، جَرَعَنْد، آكامە.

ع: قَتَب، عَصِيب، قَتَافِق، اقتاب.

## زەوینك—زەوینج

## زەوی

ك: زوین، كەلاك، [زەمین، نەرز].

ف: زمین، زمی، كُنا، آپرا، آرتا، سَپَد، سَفَد، نَسكا، خاك آزاد، خاك گردان، (خاك معلق)

ع: أَرْض، بَسِيطَة، غِبْرَاء.

## زەوینزار

ك: کینگە، [مەزرا، زوی کشتوكال تێداکراو].

ف: آسه، آسەر، آسَرَس، باسَرم، کَشمان،

## کشتزار.

ع: عِقَار، ضَيْعَة، مَزْرَعَة، نَشَب.

## زەوین—زەوی

## زەوین بیکیا

ك: گرکه زوی، [قافر، رووتهن].

ف: دوخ، زمین بی گیاه.

ع: جُرُز، بَرَاخ، جَرِيَاء، جَرْدَاء، دَقْعَاء، مَعْطَاء.

## زەوین خۆهش کریک

ك: خۆهش، ناماده، [زەویەك كه له بەرد و دارودرخت و خەرشوخال پاک کرایتتەرە و ناماده کرایتت بو کشتوكال].

ف: شَمِيز، شومیز، شومز، شوریز، پوزن، آسه، آبستته، (زمین پاک شده از سنگ و درخت و اشغال برای زراعت).

ع: حَقْل، قَرَاخ.

## زەوین ریخدار

ك: ریخزار، [ریخەلان، لین].

ف: زراغش، ریگناک.

ع: عَقِص، مَرْمول.

## زەوین سه هت

ك: رهقان، [رهقەن، تممان].

ف: تَرش، شَنج، تَرین، گَرذر.

ع: عَلِيب، كُدِيَة، أَوَكَح، ظَلْف، ظَلِفَة، جَدَب، ماحل.

## زەوین کتلیک

ك: کتلیک، [کتلار، شیکراو].

ف: کَشمان، کاشته.

ع: مَزْدوع.

## زەوینگیر

[ك: زمینگیر: کسی که کوتورته نوار چینگا و

ناتوانیت ههستتتەرە].

ف: ناخاست، زمین گیر، آوگار، آفگار، خسته،

مانده.

ع: زَمَن، لَيْيَج، مُتَارُض.

زهوین نهم

ل: زموين فش. [فشول، زوی فشهل]

ف: سَخاخ، سَخناخ، زمين سَسْت.

ع: خَبَار، رَخاخ، رَخَوَه، دَمِيَّة، سَهَل.

زهوینه

[ل: تهخت، دق. ههروهه: ريشووين و مايه]

نهغامدانی کارتلک]

ف: زمينه. مايه، ساز.

ع: مقام. مَتَن، اَمَر، صَنِيع. مَيْتَه، عُدَّة، اُمْبَه.

زهویزار ← زهویزار

زهها

ل: زاین. [زان (کاتی بیجوهیتانی گیانداران).]

ف: زه، زهه، زاییدن. (هنگام زاییدن

حيوانات)

ع: مَنج. ولادة.

زهها

ل: زهه. [ههوهل شیر. (شیری تازه زاول).]

ف: زهک، پله، فله، آغوز. (شیر حیوان

نوزاییده).

ع: لِبَاء، لِبَا، قَلَّة.

زهها

ل: کوز، شرمگاه. [زئ]

ف: کُس، شرمگاه.

ع: فَرَج، عَوْرَة.

زههاو

ل: زَنار، زوهور، زق، نارهوا، نارهوپ. [زنه: زوی

ناردهلین].

ف: زهاب، نَبک.

ع: نَر، مَكْرَة، نَجَل، بائِر، هِبهاء. مُسْتَنْجَل،

مُسْتَبْشَر، مُسْتَنْجِع.

زههر

ل: زهر، زار، زار. [زهر]

ف: زهر، شَرَنگ.

ع: سَم، دَعَف، دُعاف، دُفاف.

زههرچاو

ل: زارچاو. [توریهیه که له چاردا دیاره.]

ف: آغول، آغیل، آلوس، نُهور، زهرچشم،

چشم آغیل، خشم.

ع: شَوَس، شَنَف، شَرَر، شَفون، زَرَق، اِتثار.

زههرخه نه

ل: زارخه نه. [پینکه نین تال. (پینکه نین له توریهیه).]

ف: زهرخند، زهرخنده. (خنده از روی

خشم)

ع: مِئاف، اِئاف، تِئاف.

زههردان

ل: زارخوهران. [زهرپیدان، درمان خوارده کردن]

ف: زهردان، زهرخوراندن، شَرَنگ دادن.

ع: دَعَف، قَشَب، تَسْمِیم.

زههره هلاههل

[ل: زهری هلاهیل (زهریکی روی و کروره).]

ف: کَسْت، زهر هلاهیل. (زهری است نباتی

و کشنده.)

ع: سُمُّ الْهَلَاهِل.

زهیتوون

[ل: داریکه و بدری داریکه.]

ف: زیتون.

ع: زیتون.

زهیه ته

ل: تهنگی، تهنگانه. [تهنگوچه لاهمه، گیرگرفت]

ف: تنگی، تنگنا.

ع: ضَيْقَة، عُسْرَة.

زهیل

ك: ژیر، خوار. [داوین، لای خواره].

ف: زیر، پایین.

ع: ذیل

### زەمەران

ك: ریحان. [ریحانه]

ف: اسپرم، اسفرم، سپرم، شاه اسپرم،

اسپرغم، سپرغم، آس.

ع: حَبَق، ریحان، ضیمران. بادروج.

### زەین

ك: هوش، یاد. [هزر، بیر]

ف: هوش، یاد

ع: ذهن.

### زى

ك: ریگه، ره‌شت، ره‌یه. نه‌نازه. [شیراز، ناکار.

پله‌ریاه]

ف: زی، رۆیه. اندازه.

ع: زِي، شِعَار، كِسْوَة، رَوِيَّة، حَدّ، مَقَام.

### زیاد

ك: فره، بیشو. چه‌ر. [زۆر، فراوان]

ف: بیش، فره، فراوان، فرایسته، فراز، فزون،

افزون، بسیار.

ع: زیاد، زیاده، زید، زاید، زاید، و فیر، و فیر،

کثیر.

### زیادبوون

ك: فره‌بوون. [زۆربوون]

ف: فزون‌شدن، افزون‌شدن، افزوده‌شدن،

فراوان‌شدن، فرایسته‌شدن، بسیارشدن،

فزایش، افزایش، پالاش.

ع: تَكْثُر، تَوَفَّر، اِزْدِيَاد، تَعَالَى، تَرَقَّى.

### زیادبوون

ك: هاتنه‌بان، هاتنه‌سه‌ر. [به‌ره‌ژوورچوون، سه‌ره‌وتن]

ف: بالا آمدن، روزفتن.

ع: تَصَاعُد، تَزَايُد.

### زیاجتر

ك: زیاتر، فره‌تر، فیشتر. چه‌رتر. [زۆرتتر]

ف: بیشتر، فزونتتر، افزونتتر، برتر، بالاتر.

ع: أَزِيد، أَوْفَر، أَكْثَر، أَفْضَل، أَعْلَى.

### زیاجکردن

ك: فره‌کردن، بانه‌نیان. [زۆرکردن، خسته‌سه‌ر]

ف: افزودن، بسیارکردن، روگذاشتن.

ع: تَكْثِير، تَوْفِير، تَزْيِيد، إِضَافَة.

### زیاده

ك: فره‌یی، سه‌ره‌نه. بی‌جینگه، زیادى. [له‌راده‌به‌ده‌ر،

ناپتونست]

ف: زاستر، فرایسته، فراز.

ع: زیاده، فَضْلَة.

### زیادی

ك: فره‌یی، به‌ترى. [زۆزى]

ف: خَشِيش، پالاش، فزایش، افزایش. فزونى،

افزونى، برترى.

ع: فَضْل، رِبَاء، زیاده. كَثْرَة، وَفَرَة، فِرَة.

### زیادی-زیاده

### زیاره‌ت

ك: گۆز، قه‌ر، گلکۆ. [مه‌ره‌ده، شه‌خس]

ف: گور، نَخمه، ستودان، آرامگاه، مَفاک.

ع: قَبْر، مَقْبَرَة، ضَرِیح، مَزار، جَذْث، ثَرِیَة، رَمَس،

غِیَاب، مَرَقْد، مَدْفَن، مَضْجَع.

### زیاره‌تان

ك: گۆزخانه. [زیاره‌ته‌لان، گۆزستان، قه‌برستان]

ف: گورستان، مَفاکستان.

ع: قُبُور، مَقَابِر، مَقْبَرَة، ثَرِیَة.

### زیان

[ك: زه‌ره‌ر]

ف: زیان.

ع: ضَرَر، ضَر، ضَرْ، ضَعَة، وَضِیْعَة، خُسَارَة، خُسْران، ثَلَب.

زیان

ل: زیان کریاک. [له بارچور]

ف: آفگانه، آفگانه، فگانه، کفانه.

ع: سَقَط، طَرَح، زَلِیق، مَلِیْط، مَلِیْص، جَهِیْض. زیانکار

ل: زیانه خور. [زهره در]

ف: زیان کار، زیانده، زیان رسان.

ع: خاسِرَة، مُخْسِر، مُؤْذِی.

زیان کردن

ل: بهر خستن. [له بار بردن]

ف: آفگندن، انداختن.

ع: اِجْهَاض، اِمْلَاط، اِمْلَاص، اِسْقَاط. زیان کردن

ل: زهره گی یان. [زهره دان (روک) بهردانی ناوُل بَو ناو کیتلگه.]

ف: زیان رساندن. (افگندن حیوان مثلاً توی زراعت.)

ع: خِداَج.

زیانه خور

[ل: زهره در]

ف: زیان کار، درنده، دیوانه.

ع: مُؤْذِی، مُضِر، حَار.

زیت

ل: زَر. [به تهرژم به ستاوتن، گوشار خسته سر.]

ف: فشار.

ع: تَضْیِیق.

زیت

ل: زیت، زرت، براقچاو. [موز]

ف: زیت، تیز چشم، تند چشم.

ع: أَجْوَس، أَحْدَق، بُرَاشِم.

زیت

ل: هاشه، سیپه. (زیتى فاقه) [زمانه تله.]

ف: غمازک، ماشه.

ع: ضَامِئَة، لِسَانَة، مِلْسَن.

وینه &gt; ۲

زیت و یوون

ل: زیچه یوون. [موز یوونه]

ف: زیچ شدن، چشم تیز کردن.

ع: جَوَسَة، کُلُوح، رَشَق، اِرْشَاق، بَرَق، ثَبْرِیق،

تَحْدِیق، تَهْصِیْص، تَجْحِیْظ، نَذَر، وَرُورَة، حَمْلَقَة.

زیت و کردن

ل: زیچه و کردن، بوراق یوون.

ف: زیچیدن...<sup>۱</sup>

ع: لَغَف، اِلْغَاف، اِکْلاَح، اِرْشَاق...

زیت

[ل: کتیتیکه که نه ستیره ناسه کان بارود و

موجودولی نه ستیره کانی پی درده خه. (دهفته ری

حسابی نه ستیره کان.)]

ف: زیت. (دفتر حساب ستارگان)

ع: زَبِیج.

زیت - زیت

زیت

ل: لمت، ماسه. [م، ریخ]

ف: ماسه...

ع: رَغَام.

زیت

ل: مه لهن، بوم. [مه لهن، زاگه]

ف: خَهَر، بوم، میهن، آرامگاه.

ع: وَطَن، مَسْکَن، مَآوِی.

۱- نم وشیه له ده ستروسه که دا ناخوینرتیه. (ر - ر)

## زیتدوان

ك: پاسهران [زیوان (پاسهرانی گزستان.)]

ف: زاوَر، زاوار، گوربان، پاسبان. (پاسبان مقبره)

ع: سادِن، خادم.

زیتو

ك: تەلا، زەپ. [نالترون]

ف: زَر، طَلَا.

ع: ذَهَب، عَسَجَد، عَقِيان، تَبَر...

زیراع

ك: تەروج، باسك. [گەز، بال]

ف: زَش، آرش، آرش، یاز.

ع: ذراع، أرش.

زیرائن

ك: زیركائن، زورپائن. [زیركادن]

ف: زوزیدن، جیق کشیدن.

ع: زُقاء.

زیراو

ك: رههەن. [ناوەرێ (هەك: ناوەرێ کارخانه.)]

ف: خا، زیراب، زهن. (مجرای آب کارخانه مثلاً.)

ع: بالوعة.

زیرک

ك: چلك. [چەپەلێ، پیسی]

ف: چرك، كُرس.

ع: دَنَس، دَرَن، وَسَخ.

زیرکەن

ك: چلكن. [چەپەل، پیس]

ف: چركین، پُژوین، کُرسگین.

ع: دَنَس، دَرَن، وَسَخ.

زیره

[ك: تۆمى گیایەکی بوخۆشە دەیکەنە نار چیشت.]

ف: زیره، ژیره، ژیره، زیره‌ی سیاه، زیره‌ی کرمانی.

ع: كَمُون، سَكُوت، كَمُون أَسُود.

وینه

زیره

ك: زورپائن، زیركائن. [زیركائن (گریانی منال.)]

ف: زوزه، جیق. (گریه‌ی بچه)

ع: زَقِيَّة، زُقاء، صِياح، نِياح.

زیرهك

ك: هوشیار، زرنگ. [وریا، زرك، به‌زین]

ف: زیرك، آرش، آریش، آریس، هوشیار،

هوشیار، زرنگ، هوشمند.

ع: ذَكِي، ذَهْن، ذَهْن، فُطْن، نَحْر، حَبْر، لَوْدَعِي.

أَمْعِي.

زیره‌کی

ك: هوشیاری، زرنگی. [وریایی، زه‌ین‌رونی]

ف: زیرکی، آرشکی، آریشکی، آریسی،

هوشیاری، هوشیاری، هوشمندی، زرنگی.

ع: ذُكاء، ذَهْن، فُطَانَة.

زیره‌ی روهی

ك: کراویه، زینان. [جۆره زیره‌یه که.]

ف: أَلَسَا، سَاسَم، أَمُوس، أُنْبُوس، جِوانی،

کرویا، قُرُنْبَاد، زینان، زنیان، زنیان، زنیان،

نینیا، شاه‌زیره، زیره‌ی رومی، نانخواه.

ع: الكَمُونُ الرُّومي، الكَمُونُ المُلُوكي. کرویا.

زیره‌ی سه‌وز

[ك: جۆره زیره‌یه که.]

ف: زیره‌ی سبز.

ع: كَمُون نَبطي.

زئسان

ك: زایگ، زاگ. [زه‌يسان، ژنی تازه‌زار.]

ف: زجه، زاجه، زاج، زچه، زاجه، زاج، زاگ، زهو.

ع: حَوَزَل، واضع، قارج.

زیتان

ل: سیزان، ژیرزه‌مین، [ژیرخان]

ف: سفانه، شَبَسْتان، شَبَسْخانه، سَرداب، سَردابِه، زیرزمینی.

ع: قَبو، سَرَب، دیماس، دُولُج، سَرداب.

زیت

ل: زینگی، [زیان، ژی]

ف: زیتست، زی، زَنَد، زَندگی، سیاب، آورند.

ع: حیاة، نامة.

زیتق

ل: هورگ، نازگ، [ورگ، نارسک، جیق]

ف: روده، بِرانداف.

ع: مَعِي، أَحشاء.

زیتق

ل: زروق، [زیره (گریانی منال)]

ف: زیتق، (گریه‌ی بچه)

ع: زَقِيَّة، زُقاء، عَوِيل، نِياح، صِياح.

زیتان

ل: جیتانن، جیکانن، [جیه کردن (له خوشیدا).]

جریواندن (دهنگی چوله که.)

ف: جیق زدن، (از شادی جیقیدن، صدای گنجشک.)

ع: زَعَق، زَقِيَّة، زُقاء.

زیتاوله

ل: ماسیدورچنه، [مدلی ماسیگره.]

ف: ماهی‌گیر، ماهی‌خوار.

ع: زُمُج، ثَوْرَس.

وینه

زیتونه‌نه‌س

ل: سینته‌نگی، هه‌ناسه‌پرکی، [هه‌ناسه‌سواری، سینه‌پالور]

ف: آهو، حَفْگی، سینته‌تنگی، درد سیننه.

ع: ضَبِيقُ النَّفْس، حَفْقَان، ذَاتُ الصُّدُر، ذَاتُ الرِّیَّة.

زیه

ل: جیهه، جیکه، [دهنگیکه (وهک: دهنگ لینه‌لسان له خوشیدا، یا: دهنگی چوله که.)]

ف: جیق، (جیق کشیدن از خوشی، یا صدای گنجشک مثلاً.)

ع: زَعَق، زَعَقَة، زَقِيَّة، زُقاء، زَجَل.

زیتلو

[ل: به‌لاسی لَوکه.]

ف: زیتلو، گلیم نخ، گلیم پنبه‌ای، (پلاس پنبه‌ای)

ع: زیتلو.

زیتل و بهم

ل: زیتل و بهم، [دهنگی تیژ و دهنگی زیر.]

ف: زیرویم، (صدای پست و بلند)

ع: الخَفِيف و الشَّدِيد، الزَّيْر و الْبَم.

زیتله

ل: شه‌پاله، شه‌پلاخه، [شه‌قزله، زله]

ف: سلّه، سیلی، تَس، تپانچه، کشیده.

ع: لَطَم، ضَفَد، سَفَقَة، صَفَقَة، سَقَقَة، رطسَة، لَهطَة، طَرَفَة، طَبَانَجَة.

زیتل

ل: ناگای، [تینگ‌یشتن، پی‌پیددن]

ف: آگاهی، نزیابی.

ع: وجدان، شَعُور.

زیتل

ل: زیتل، [زیر (دهنگی باریک و تیژ).]



ف: زیر. (صدای پست)

ع: خَفِیف، زیر.

زینل و بهم - زینل و بهم

زینله - زینل (زینل)

زیممه

لک: گهردهن. [تهستو، پهمان]

ف: گردن. زنهار، پیمان.

ع: ذمّة. عهد.

زیمین

لک: تو، زک، نار. [نیو، ناث، نیوان]

ف: میان، تو، توی.

ع: ضِمن، جَوْف، طَي.

زین

لک: زینویهرگ. [شتیکی له چهرم و دار دروست کراوه که

دهیغنه سهر پشتی نوسپ و سواری دهین.]

ف: زین.

ع: سَرَج، قِیقَب.

وینه

زینا

لک: جیمه‌رز، ژنبازی، جننه‌بازی، خام‌بازی، پهرین.

[داوین‌پسی، جووت‌بوونی ناروا.]

ف: جهْمَرز، زن‌بازی، جنده‌بازی، خانم‌بازی.

ع: زنا، عِهار، سِفاح، فحشاء، فُجور.

زینهار

[لک: زونار: نیشانه‌ی مسیحیه‌کان. (پشتینی

مسیحیه‌کان.)]

ف: موسَخ، گُشتی، کَمرا، رشته، شَست.

(کم‌بربند نصاری)

ع: زُنار.

زینان

لک: دوساخخانه، به‌نیخانه. [به‌نیخانه، گرتوخانه]

ف: چَرَس، زندان.

ع: سِجَن، حَبَس، مُحَبَس، مُحَبَس.

زینان - کراویه

زینانه‌وان

لک: دوساخچی، دوساخوان، به‌نیوان. [به‌ندیوان:

لیتیرسرای به‌ندیخانه.]

ف: زَواز، زَوار، زَوار، زندانبان، دُساخچی.

ع: سَجَان، حَبَاس، حَدَاک.

زینپوش

[لک: سهرجلی زین.]

ف: دَفَنوُک، زین‌پوش.

ع: غَاشِیَة.

زینپیچ

[لک: بوخچه‌یه‌ک که زینی به‌نرخ‌ی تیندا هه‌لده‌گیردا.]

ف: زین‌پیچ.

ع: صَوَان.

زیندگانی

لک: زینگانی. [ژیان]

ف: سیاب، آورند، زندگانی، زندگی، زی.

ع: حَیَاة.

زیندگی - زیندگانی

زیندوژ

[لک: زیندور.]

ف: زین‌دوز.

ع: سَرَاچ.

زینده‌مال

لک: گیاندار. [ناژن و مالان.]

ف: تَکاوَر، جاندار، چَمانه.

ع: حَیَوَان، نَعَم.

زیندیق

[لک: زه‌دِیق، بَی‌بروا به‌نایینی نیسلام. (په‌پرویی کتییی

زند.)]

ف: زَندِیک، زَندی. (تابع کتاب زند)

ع: زندیق.

**زینکو**

ك: بمرکز. [لوتکمی پیشی زین.]

ف: زین کوهه.

ع: قادمه، قریوس.

وینه-زین

**زینگ**

ك: گیاندار، گیاندهر، زینه. [زیندور]

ف: زنده، مَرت، ژوار، جاندار، جانور.

ع: حَی، حَیوان، ذُو حَیاء.

**زینگانی**

ك: ژیان، بژیو، ژیوار، زینگی. [رابواردنی تهمهن.]

ف: زیست، زندگانی، سیاب، آورند.

ع: حَیاء، عِیشة، عَمَر، عُمَر.

**زینگه‌چال**

[ك: زنده‌به‌چال]

ف: زنده‌به‌گور.

ع: واد.

**زینگه‌ویوون**

ك: گیان‌تیتیکه‌فتنه‌ره. [زیندورونه‌ره]

ف: زنده‌شدن.

ع: حَیاء، مَعاد، مَحْشَر، حَشَر، قِیام.

**زینگه‌وکردن**

ك: گیان‌تیتیکه‌ستن. [زیندورکرده‌ره]

ف: زنده‌کردن.

ع: اَحْیاء.

**زینگی**

ك: زینگانی، ژیان. [رابواردنی تهمهن.]

ف: زیست، زندگانی، زی، زنده، سیاب.

ع: حَیاء، نَماء، عِیشة.

**زینگیر**

ك: چینگه‌زین. [ته‌خته به‌ندیک که له ته‌ریله‌دا دروستی

ده‌کهن بو دانانی زین.]

ف: خَرزین، زینگاه. (چوب‌بندی که در

طویله برای گذاشتن زین درست کنند.)

ع: مَسْرَج.

**زیننه-زینگ****زینویه‌رک**

ك: زین. [-زین]

ف: زین.

ع: سَرَج.

وینه-زین

**زیننه-زینگ****زیننه‌ت**

ك: ناپا‌یشت. دق، به‌زه‌ك. [رازانه‌ره، خشل]

ف: زیب، زیور، آرایش، ماهو، ژند، پایون،

پرمون، پیرایه، آیین، آذین، فَرخار.

ع: زینة، زَوْنَة، زَعْنَفَة.

**زیننه‌مال**

ك: گیاندار. [ناژان و مالات.]

ف: جاندار، زنده‌مال.

ع: حَیوان، نَعَم، اَنْعَام، ناطِق، اَلْمَالُ النّاطِق.

**زین**

ك: نورق. [زیف]

ف: نُقْرَه.

ع: فِضَّة.

**زینا**

ك: قه‌شنگ، شیرین، جوان. [شدنگ]

ف: زیبا، نَغز، نیکو، خوالی، قَشَنگ، خوب.

ع: اَنْیَق، بَهْیَع، عَبْقَرِی، زَیْن، زَیْان، حَسَن،

طَرِیف، ظَرِیف، رَشِیق.

**زیوا**

[ك: زه‌بهق (گوله‌زیوا)]

ف: زیبا. (گل زیبا)

ع: زِیْب، زَنْبَق.

وینه

زُیَوَار

ك: لیوار، كهنار، كهناره، قهراخ، قهروخه، دیواره،  
زیتواره. كهسه. [لیتواره، چوارچیتوه. ههروه‌ها: داری  
چه میتراو.]

ف: شَل، لَبه، كَنار، كَناره، ایزاره، ازاره، تَوَازَه،  
آغازَه.

ع: اِطار، حِطار، حَاجِن، حَاشِیة، حَافَة (مِن  
خَوْف)، كَبَن

زُیَوَارَه—زُیَوَار

زُیَوَارَه‌ی كَهوش

[ك: سیمه‌یه كه پینه‌چی ده‌یدروریت به چوار ده‌ری  
پیتلودا.]

ف: آگاهَه.

ع: حَافَة.

زُیَوَارَه‌ی كُور

[ك: دیواره‌ی قه‌بر.]

ف: لَنگَر.

ع: ضَرِیح.

زُیَوَان

ك: جَوَان، جَوَلَان، [بزواندن]

ف: جَنْبَانْدَن.

ع: تَحْرِیك.

زُیَوَه

ك: جَوَلَه، جَوِین، جَمَس. [بزوتنه‌ره]

ف: جَنْبِش.

ع: حَرَكَة، جَوَلَة، هَیث.

زُیَوَه—جُیَوَه

زُیَوَه‌ر

ك: تِیته، خَشَل. [زُیَوَه‌نهر]

ف: زُیَوَر، نُهووه.

ع: حَلِی، خَشَل.

زُیَوَان

ك: جَوِین، جَوَلِیان. [بزوتن]

ف: جَنْبِیدَن.

ع: تَحَرُّك، تَجَوَل، تَرَمَرَم، هَیثَان، تَهَیث.

زُیَهین

ك: یِر، هوش. [زهین، هزر]

ف: وِیر، هوش، یاد.

ع: زِهِن، حَافِظَة.

## وینہ کانی پیتی ز



زریاک



زری



زاویه B



زاویه A



زالوو



زورمت



زوران



زوانه بووچکله



زنج B



زنج A



زعهقران



زهرک



زهردهواله



زووفا



زوهرنما



زهنجیره



زهنجیر



زهمهق رهشتی



زهمهق



زهل



زهنگوله



زهنگن



زهنگ ئیخبار



زهنگ



زهنجه فیل



زیوا



زین



زیقاوله



زیره



زیته



ژاو

ك: ژهر، زار، زهر، [ژهر]

ف: زهر، شرنګ.

ع: سَم، ذَعَف، ذُعاف، ذُفاف.

ژاراو-ژاراو

ژاودان

ك: دهرماخوارد كردن. [ژهر پیتدان].

ف: زهر دادن، زهر خوراندن.

ع: ذَعَف، قَشَب، شَمِيم.

ژارماسی

ك: مهرګه ماسی، كړچوله. [ګیایه كه].

ف: زهرماهی، كچوله.

ع: سَمُ السَّمَك، شَيْكِرَانُ الْحَوْتَ، خَانِقُ الْكَلْب.

ژاژكه

ك: جاجكه. [بیتشت]

ف: ژاژه.

ع: عَلَكَ.

ژاكانی

ك: سیسائن، چرچائن، كړچائن. [سیس كردن]

ف: چكاندن، ژولاندن، پژولاندن، بیساندن.

ع: اِذْواء، اِذْبال، تَزْوِیة، تَقْبِیض.

ژاكیك

ك: كړچ، كړچیاګ، چرچیاګ، سیس، سیساګ، چرچ.

[ژاكار، سیس هه لګه پار]

ف: چكاك، چكیده، ژولیده، پژولیده، ببسوده.

ع: ذَاوِي، ذَابِل، مُتَزَوِي، مُتَقَبِّض.

ژاکیان

ك: سیسیان، چرچیان. [ژاكان، سیس هه لګه پار]

ف: ژولیدن، ببسودن...

ع: ذَوِي، ذُبُول، ذُبُوب، تَزَوِي، تَقْبِض.

ژاله

ك: كهركوژ. [لوړك (دره ختیكي به نارېانګه)].

ف: شرنګ، خرنزهره. (درختی است معروف).

ع: قَطَف، دِفْلِي، حَبْن، حَبْن. سَمُ الْحِمَار، خَرْنَزَهْرَج.

ژان

ك: نیش. زلننیش. [نازار. سلننیش]

ف: نرد، دل نرد.

ع: وَجَع، نَصَو، مَقْص، مَقْلَة.

ژاندار

ك: جاندار، تفهنگچی. [چه كدار]

ف: جاندار، جانه دار، ژاندار، سلاحدار،

سلاهدار، سناحشور.

ع: مَسْلَح، سلاحدار، جندار.

ژاندهس پیتدان

ك: برینه. [تیشی مندالبون].

ف: درد آمدن، درد زادن.

ع: تَصَلَّقْ.

ژاوه

ك: فلته. [منجه، قسه یی مانا].

ف: ژاژ، ژاژه.

ع: لَيّ، مَجْمَجَة، لَجَلَجَة.

ژاوهړی

[ك: نارچیه كه له كوردهستان. (ژاوهړه- چه می خازین).]

ف: ژاورود، ویزه رود، بیژه رود. (رود خالص)

ع: النَّهْرُ الصَّافِي، جاوهړود.

ژاوه ژاو

ك: فلته فلت، دده په كاهاتن. [منجه منج کردن]

ف: ژاژخایی، ژاژیدن.

ع: لَيّ، خَطَل، نَفَس، رَحْرَحَة، دَرْدَرَة، لَجَلَجَة،

مَجْمَجَة، قُدُومَة، عِي، حَصْر، التِّيَات، تَلْعَم.

ژلوقیاك

ك: شلوقیاك، ژلتیریاك. [هه ژار]

ف: آشفته، آشفته شده، شوریده، به هم خورده،

شلوق شده.

ع: مُزْدَحِم، مُتَهَيِّج.

ژلوقیان

ك: شلوقیان، ژلتیریان، شوریان. [هه ژان (له باره دخی

وستانه بهر یو جوجورل چوون).]

ف: شلوق شدن، آشفته شدن، شوریدن،

به هم خوردن. (از حال سکون به حال حرکت

در آمدن)

ع: اِزْدِحَام، قِيَام، نُهْوُض، اِنْتِهَاض، تَهَيِّج.

ژلیقان

ك: تلیقان، فلیقان. [فلیقاندنره، پلیشاندن (وهك:

فلیقاندنی تری).]

ف: شکستن. له کردن. (انگور مثلاً).

ع: فَضَخ، تَفْلِيْق، تَضْيِيع.

ژلیقیاک

ك: تلیقیاک، فلیقیاک، شکیاک. [تلیقاره، فلیقاره (وهك:

تری فلیقاره).]

ف: شکسته شدن. له شده. (انگور شکسته مثلاً).

ع: مُنْفَضِخ، مُنْفَلِق، ضَائِع.

ژلیقیان

ك: تلیقیان، فلیقیان. [تلیقاندنره، فلیقاندنره (وهك:

فلیقاندنری تری).]

ف: شکسته شدن، له شدن. (انگور مثلاً).

ع: اِنْفَضَاح، اِنْفِلَاق، ضِيَاع.

ژلیوان

ك: شتیران، ژلوقانن، شلوقانن، شورانن. [هه ژاندن،

شله قاندن]

ف: شوراندن، آشفتن، آشفته کردن، به هم زدن.

ع: تَكْحِيص، تَهْيِيش، تَشْوِيش.

ژلیوه

ك: شتیران، شتیر. [راپهرین، هه ژان، ناژوه، پشوی (له

باروه دخی وستانه بهر وهلاتن چوونی کومه ل).]

ف: آشفتن، آشفته شدن، به هم خوردن. (از حال

سکون به حال فرار در آمدن جمعیت).

ع: اِنْقِلَاب، هَيْش، هِيَا، شَوَاش.

ژلیوه ژلیو «ژلیوه» [دروپاتبرونه که ی له بهر ژزروبیوه تی. (

تکرار برای تکتی است.)

ژلیویان

ك: شتیران، شلوقیان، شوریان، ژلوقیان. [هه ژان، راته کان]

ف: آشفتن، آشفته شدن، شوریدن،

به هم خوردن.

ع: اِنْقِلَاب، تَشَاوُش، تَهَاوُش، تَهَائِج.

ژماره

ك: شماره. [بژاردن، حسیب، ژمیره]

ف: شُماره، شُمار، مار، مَر، ماره، امار، اماره،  
آمار، آماره، همار، هماره، آيار، آياره، آساره.

ع: حساب، غَدَد، تَعْداد.

ژن

ك: نافرت. [مَيِيهِي مَرُوژ].

ف: ژن، خاره.

ع: مَرَاة، اِمْرَاة، مُوَكَّت، اُثْنِي، نِساء. (نِسوة،  
نِسوان)

ژن

ك: هارخَد، جفت. [هارسَر]

ف: ژن، فُغ، جُفت، همخوابه.

ع: زَوْجَة، شَاعَة، مَلَّة، بَعْلَة، كَرِش، لَجَا، رَيْض،  
ضَبْنَة، قَعاد، حَرَم، حَرَمَة، قَرِيْنَة، حَلِيْلَة، حَدَادَة،  
صاحِبَة، اهل، عِيال، مَنكوحَة، مَقْعودَة، عَيْل.

ژن ناهه

ك: ژندوس. [ژنسالار]

ف: ژنبار، زن دوست.

ع: مَحْكُومُ الْعِيَال.

ژنانه

[ك: تاييه تي نافرت.]

ف: زنانه.

ع: اُثْنِي، اُنْثَوِي.

ژنلوزن

ك: ژن به ژن، ژنواژن. [يَتِك گۆرينه رهي خوشك يان كچ بو]

هارسهرتي.

ف: زن به زن.

ع: شَغَار، مُشَاغَرَة.

ژنبازي

[ك: دارينپيسي]

ف: زن بازي، خانم بازي، جهمز.

ع: زَنّا، سِفاح، فَحشاء.

ژنبرا

ك: براي ژن. [خالري فرزند.]

ف: ژن برادر، برادر ژن.

ع: حَتْن، اَخُ الرُّوْجَة.

ژن بيگنه

ك: بوگه نكه. [ژني بويناخوش.]

ف: شَمْعَنْد، شَمْعَنْدَة، شَمَاغَنْد، شَمَاغَنْدَة.

ع: لَخَاء.

ژن به ژن

ك: ژناوژن، ژنواژن. [يَتِك گۆرينه رهي خوشك يان كچ بو]

هارسهرتي.

ف: زن به زن.

ع: شَغَار، مُشَاغَرَة.

ژن به هز

ك: ژغيز، قورومساخ. [يَتناموس، دهويت]

ف: تَيواز، زن به مزد.

ع: دَيُوْث، دَسَار، قَوَاد.

ژنغيز

ك: قورومساخ، قه لته. [يياويك كه هارسره كه ي داوين پيس]

ييت. (ژنقه حبه)

ف: زن جَلَب، غَرْتَبَان، قَلْتَبَان. (زن قَحبه)

ع: دَيُوْث، قَرطَبَان.

ژن خوه يشك

ك: خه زن، خه زنه. [ژن خوشك: خوشكي ژن.]

ف: خازن، خازنه، خيازنه، زن خواهر، خواهر

زن.

ع: حَتْنَة، اُخْتُ الرُّوْجَة.

ژن مردك

[ك: يِتِه يار: پاري ژن مردود.]

ف: زن مُردَة.

ع: اَيَم.

ژنواژن - ژنلوزن

ژنومنال



ك: خَيْرَان. [خاوخيژان، مالموندان]

ف: زن و بچه.

ع: عائلة.

ژن‌هاوردن

[ك: ژن‌خواستن]

ف: زن گرفتن.

ف: قَرُوج، اَزْدِواج.

ژنه‌نگه

ك: بله‌كنای. [ژنانی، خله‌ژنانی]

ف: زن خو.

ع: مَرء، اَنِيث، مُتَأَث، مُوُث.

ژنه‌فتن

ك: نه‌ژنه‌فتن، ژنه‌رين. [بيستن، گوی‌گرتن]

ف: شَنَفْتَن، شَنِيدَن، نِيوشِيدَن، گوش‌کردن.

ع: سِمَاع، اِسْتِمَاع.

ژنه‌کج

[ك: ژنيك كه پيش بالغبورن شوي كرده‌يت.]

ف: زن‌دختر. (ژنی كه پيش از بلوغ شوهر

كرده باشد.)

ع: هاجن.

ژنه‌وا

ك: نه‌ژنه‌وا. [بيسر، گويگر]

ف: شَنَوا، شَنَوَنده، نِيوشا، نِيوشَنده.

ع: سَمِيع، سَامِع، مُسْتَمِع.

ژنه‌وايي

ك: نه‌ژنه‌وايي. [بيستن، هستي بيستن.]

ف: شَنَوايي، نِيوشايي.

ع: سَمْع، سَامِعَة.

ژنه‌ويين—ژنه‌فتن

ژنيك

ك: به‌سيانگ. [به‌سراو، داخراو]

ف: بسته‌شده.

ع: مُتَسَدَّ، مَسْدود.

ژنيك

[ك: ژنه‌راو]

ف: زده‌شده، جكيده.

ع: مَخِيض، مَمخوض.

ژنيان

ك: به‌سيان. [به‌سران، داخراو]

ف: بسته‌شدن.

ع: اِسْتِدَاد، اِنْفِلَاق، اِرْتِجَاج، اِسْتِحَاج.

ژنيان

[ك: ژنه‌راو]

ف: زده‌شدن، جكيدين، جنبيدين.

ع: اِنْمَاض.

ژولوقانن

ك: ژلوتوانن، شولوتوانن، شورانن. [هه‌ژاندين (گوييني

كومه‌ل له بارده‌دخي رستانه‌وه بز باري جموجول.)]

ف: شَلُوقاندين، شَلُوق‌كردن، آشفتن،

آشفته‌كردن، به‌هم‌زدن، شوراندين. (جمعيت را

از حال سكون به حال حركت در آوردن.)

ع: رَحِم، تَهْيِيج.

ژوور

ك: سهر، بان، نه‌راز، چور. [لای سهر، سهره‌وه]

ف: زَير، جَوَر، بالا، فراز، افراز.

ع: فَوْق، عَلُو، عَلْ، عَلَا، علاوة، عالي، هندر.

ژوورسهر

ك: ژيرسهر. [بن‌سهر، بان‌سهر]

ف: بالاسر، زير سر.

ع: تَحْتَ الرَّأْس، فَوْقَ الرَّأْس.

ژوورگ

ك: سهرگ، بانگ. [سهر، ژوورو]

ف: بالايي، زيرين، بَرين، فرازين.

ع: اَعْلَى، عَلَوِي، فَوْقِي، فَوْقَانِي.

## ژهورگین-ژهورگ

ژهورگ

ل: ژورژو، کوله. [ژیشک]

ف: ژورژ، ژورژو، ژوزه، کوله، چزک، چزغ، زافه،

راورا، مزنگو، خارپشت.

ع: قُفُزْد، اَنَقْد، شَوَهَب، مَرَاغ، عَوَانَة.

وینه

## ژهوریانموه

ل: حدسیانهوه. [بوژانهوه، ماندرویی ده‌چوون]

ف: تواناشدن، حال آمدن. پوشته‌شدن.

ع: حَصَا.

## ژهوله

ل: جووله. هورزه، ژلیته. [بزورتنهوه، جوجول]

ف: جُنْبِش.

ع: حَرَكَة، تَحْرُك، تَنْفُش، تَنْمَل.

## ژولیک

ل: گزیاک، په‌ژیو. [ژاکاو، گرژ]

ف: ژولیده، پژمرده، نرهم‌رفته.

ع: مُشَوُش، مَتَقَبُّض.

## ژولیان

ل: گزیان، په‌ژیویان. [ژاکان، گرژیون]

ف: ژولیدن، پژمردن، نرهم‌رفتن.

ع: تَشَوُش، تَقَبُّض.

## ژههر

ل: زهر، زار، ژار. [ژههر]

ف: زهر، شرنگ.

ع: سَم، دَعَف، دُعَاغ، دُفَاغ.

## ژههر

ل: زارار. [ناوێك كه گیایان تێدا خووساندیته و گیاهه

ناوه‌که‌ی تال کردیته.]

ف: زهرآب، (آبی که نباتات را در آن خیسانیده

تلخی به آب بزند.)

ع: مَرَاة.

## ژههر

ل: کهر. [که‌ف: بالنده‌یه‌کی به‌ناویانگه.]

ف: کبک، زرج، تُرَنگ.

ع: مَجَل، یَعْقُوب، قَبِج.

## ژهقنه

[ل: چاره‌قورته، تاعوون، نه‌خوشی رشانوه.]

ف: زقنه.

ع: زَقَمَة، دَبَل، طَاعُون.

## ژهقنه‌موت

ل: ژهقنه، قوزولقورت. [قوزهلقورت، نه‌خوشی رشانوه.]

ف: زقنه، زقنه‌موت.

ع: زَقَمَة، دَبَل، طَاعُون.

## ژهک

ل: زها. فریشک. [هه‌وه‌ل شیر گیاندار تازه‌زاو. (له

تورکیشدا هه‌ر «ناغوز» ی پینه‌لین.)]

ف: زهک، قُرش، قُرشه. آغوز. (ترکی هم آغوز

گویند.)

ع: لِبَاء، مَقَل.

## ژهلاتین

[ل: جه‌لاتین. جیل. هیل]

ف: آبیگون، ژله، ژلاتین.

ع: مُلَام، جَلَاتِین.

## ژههم

ل: ژهمه‌ن. [جهم، ژوم (هه‌ر جاریکی نان‌خواردن.)]

ف: خوراک. (یک نوبت خوراک)

ع: نُكْبَة، شَبِعة.

## ژههان

[ل: کوی «ژهم».]

ف: جمع «ژهم» است.

## ژههمه‌ن-ژههم

## ژههمه‌ن‌یگردک

ل: برسی، [ژەم بورردو: ژەمی خواردن له دەست دەچوو.]  
ف: گُرسنه، پێستاگُذشته.

ع: وَبِد، غَرِث، هَمَق، هَافِي، غَرَقَان.  
ژەن

ل: لێندر. (داتێه ژەن) [کوته‌ر: پاشگریکه. (وه‌ك: ده‌قژەن).]  
ف: ژن، ژَنده.

ع: ضارب.  
ژەندن—ژەن  
ژەنگ

ل: مۆزیانه. [چلکی سەر کائزا. (به‌لای کائزا).]  
ف: تَه، ژنگ، ژنگار، ژنگ، موریانه، مورچانه.  
(آفت فلزات)

ع: طَبِيع، خَبَث، صَدَاء، صَدْع، سَهَك، قِشْب، جَرَاب،  
ژَنج.  
ژەنگ

[ل: به‌لای گه‌م به‌ هوی زۆربوونی ناوه‌ر.]  
ف: سواک، سووگُل، سووَلک، سووُک، سیگل،  
سیگل، سیلک، سیگک، سیک، سپک، ژنگ،  
ژنگه، کاخَر، جووژن. (آفت غله‌ از زیادی آب.)  
ع: أَرَاق، أَرَقَان، يَرْقَان، يَرْقَانُ الرَّع، سُوسُ الرَّع.  
ژەنگ ناسن

ل: توفال، سایه. [ژەنگاسن، ژەنگی ناسن (که له ناسن  
په‌یدا بووینت).]

ف: بَخَجْد، ساید، داشخار، داشخال، توفال،  
توبال، سوقال، ژنگ آهن، چرک آهن، ریم  
آهن. (از آهن جدا شده‌ باشد.)

ع: فُسَالَة، سَخَالَة، سَقَاطَة، زَعْفَرَانُ الْحَدِيد، صَدَاءُ  
الْحَدِيد، حَبْثُ الْحَدِيد.

ژەنگال

ل: زەنگال. [به‌له‌ کێچی چه‌رم.]  
ف: پالیک، (پاپیج چه‌رمی)

ع: رِساغ.  
ژەنگال

ل: دانه، دانه‌ی فه‌رەنگ. [شتێکی گه‌وه‌ر ناسای سه‌وزه‌ له  
کانه‌مس ده‌رده‌یه‌تریت (له‌ مس دروست ده‌کریت).]  
ف: ژنگار، نه‌انه، ده‌انه‌ی فه‌رەنگ. (از مس  
می‌سازند.)

ع: زَنجَار.  
ژەنگالی

ل: ناسانی، ناری. [شینێ کال. (ره‌نگی شینی ناسانی).]  
ف: ژنگاری، آسمانی، آبی. (رنگ آبی آسمانی)

ع: زَنجَارِي.  
ژەنگ قلیان

ل: ژەنگ. [ژەنگی نێرگه‌ له‌ (که له‌ دروکه‌ ته‌مه‌ په‌یدا  
ده‌ییت).]  
ف: ژنگ، ژنگ قلیان.

ع: صَدَاءُ الدَّخَان، الدَّخَانُ الْمُعْجَمِد.  
ژەنگ هاورنگ

ل: ژەنگاری، ژەنگاوین. [ژەنگ لێندراو، ژەنگ لێنیشتر]  
ف: ژغار، ژنگین، ژنگ آلود.

ع: مُتَصَدِّئ.  
ژەنگه‌ سووره‌ ← سووره‌ موزه‌ [رشه‌ به‌کی کرمایه‌].  
(کرماهی است.)  
ژەنن

ل: به‌ستن، قایم کردن. قولف کردن. [داخستن (قفل کردن).]  
ف: به‌ستن. (قفل کردن)

ع: غُلَق، اغلاق، رَجَج، ارتاج، سَدَّ، سَكَّ، سَكَّر، لَصَّ،  
لَطَّ، دَسَم، قفل، اِصْمَاق، اِغْنَاك، اِيجَاف، اِیصَاد،  
تَسْكِير، تَغْلِيق، تاصید.

ژەنن

ل: شه‌قائن. [ژەندن، شه‌لقانن (وه‌ك: ژەندنی دژ).]  
ف: جَک، جَک‌اندن، ژدن، جَئیانندن. (ژدن دوغ  
مثلاً.)

ع: مَخْض، جَهْر، مَحْج، نُحْي، وَدَل، زَيْد، غَرَض،  
تَثْمِيل، تَحْرِيك.

ژه‌ښ

ك: دورس‌كردن. (لووتنه‌وانه ژه‌ښ) [دورست‌كردن، ساز‌كردن]  
ف: ساختن.

ع: صَنَعَ.

ژه‌ښ به ناوا

ك: قوتلاندن به ناودا.

ف: فروبردن به آب، زدن توی آب.

ع: غَمَس، غَس، غَط، غَطَس، قَمَس، عَرَق، إِغْرَاق،  
إِغَارَة، تَغْوِيس.

ژي

ك: بژیو، ژيوار، گوزهران، زينگانی. [ژيان، باری ژيان]

ف: زیست، زندگانی.

ع: مَعِيشَة.

ژي

ك: ژه، زئی كهران.

ف: زه.

ع: وَكَّر.

ژيان

ك: زينگانی، گوزهران‌كردن. [راباردنی تهمه‌ن].

ف: زیستن، زندگانی‌كردن.

ع: عِيشَة، حَيَوة.

ژيان

ك: نرخان، هينان، كردن.

ف: آرزش، آرزیدن.

ع: سَعَر، تَسَاوِي.

ژيانن

ك: گوزهران‌دان. [ژياندن، بژیوپيدان]

ف: زیستاندن، گذران‌دادن.

ع: إِعَاشَة، إِتْفَاق.

ژير

ك: فامیده، هوشيار. [به‌ناويز، ناقل]

ف: آژير، آژير، هوشيار، هوشيار، هوشيار، هوشيار.

هوشمند، خردمند، بخرد، فَرَه‌مند، زیرک،  
فَهَمیده.

ع: عَاقِل، فُطِن، فُطِين، فُهيم، ذَكِي، حَلِيم.

ژير

ك: چير. [ين، خوار]

ف: زیر، چير، پايين، فرود، نشيب، ته.

ع: تَحْتَ، سَفَلَ.

ژير

ك: بزای ژير پیت له عمره‌بیدا «-».

ف: زیر.

ع: خَفَض، كَسَرَة، جَرَة.

ژيرناوچوون

ك: قوتليان به نارا. [قوتله‌خواردن]

ف: زیر آب رفتن، غوته‌خوردن.

ع: غَوَط، انْغِمَاس، اِرْتِمَاس.

ژيرناووی

ك: ژيردريایی. [قوتله‌خوزه: كهشتی ژيرناوگه‌ي.]

ف: پاغوش، زیردريایی، غوته‌وژ.

ع: غَوَاصَة، تَحْتَ الْبَحْرِ.

وینه «ته‌ته‌به‌حری

ژيرپال

ك: په‌نا، ژيردالده (خاوزه‌يه‌ا).

ف: زیر پَر. (مجاز است).

ع: تَحْتَ الْحِمَاية.

ژيرپووله‌و‌كردن

ك: كردن به ژير خوله‌مي‌شه‌وه.

ف: زیر خاکستر كردن.

ع: دَخَس.

ژيرپه‌ران

ك: ناسانه. [ژيردر]

ف: کُرار، کوار، آستان، آستانه، فرود، فرودین.

ع: عَثَبَة، مَسَامَة، اُسْكُفَة، اُسْكُوفَة.

ویننه نامانه

ژیرپاکردن

ک: پامال کردن. [پیشیل کردن، خستنه ژیر پین.]

ف: ژیرپاکردن، پایمال نمودن.

ع: دَعَس، وَهَس، وَطَب، وَطَاء.

ژیرجه کی

ک: پدنامه کی. [شاروه (نهینی)]

ف: زیرجلی، نهانی، پنهانی، پوشیده.

(محرمانه)

ع: سِرِّي، خُفِيَة.

ژیرچناکه

[ک: ژیرچنه، غدبغه به]

ف: زیر چانه، زیر چنه، زیر رَنَخه.

ع: رَنَاق، حَنَاق، مِحَنَك، ثَحَتِ الْحَنَك.

ژیرچناکه دان

[ک: به مشته کوئل له ژیرچناکه دان.]

ف: زیرچانه زدن، دوکاردی زدن.

ع: نَهَن، وَهَن.

ژیرچناکه کی که له شیر

[ک: (دو گولنگی ژیر ملی که له باب.)]

ف: دو بلگ زیر گلوی خروس.

ع: رَنَمَتَان. (رَنَمَة)

ژیرچه م

ک: هارپشته. [وَشی دراگه وته، وَشی پد پیره. (دو: سیر و

میر.)]

ف: پیرو. (مانند سیب و میب، گشت و مشت،

اجمع و اکتع.)

ع: رَدَف، تَابِع، آتَبَاع، اَرْدَاف.

ژیرخاکه وکردن

[ک: ناشتن، نه سپرده کردن]

ف: زیرخاک کردن، به خاک سپردن،

درخاک پنهان کردن.

ع: دَفَن، رَمَس.

ژیرخان

ک: ژیرزهوینی. [ژیرزه مین]

ف: زیرخان، زیرزمینی، سرداب، سردابه.

ع: قَبْو، سَرَب، سَرْدَاب.

ژیرده سه

ک: داروده سه، تابون. [ده سویتوهند]

ف: تاراس، زیردست، ورستان، برُوسان.

ع: مُطْبِع، مَحْكُوم، تَابِع، تَبْعَة.

ژیر زوانی

[ک: ژیرنه ژون]

ف: زیر زانو.

ع: مَابِض.

ژیر زکوهس

ک: ژیرپا، پامال. [پیشیل]

ف: زیر پا، پایمال.

ع: وَطَاء، وَطَب، وَهَس، دَعَس.

ژیرزوان

ک: رشفت، به ریتیل. (ژیر زوانی نیاگه.) [رشه، به ریتیل]

ف: لاج، برکند، بَلْکَفَد، زیرزبان.

ع: رَشْوَة، بَرطیل.

ژیرزوان چه شتن

ک: زوان تاقیه وکردن. [ده میل تاقی کرده و.]

ف: زیر زبان چشیدن.

ع: اِسْتِمْرَاج.

ژیرزوان نیان

ک: رشفت دان، به ریتیل دان. [رشه پیدان، به ریتیل دان]

ف: لاجیه دن، بَلْکَفَدیدن، بَرکند دادن،

زیرزبان دادن.

ع: رَشَو، إعطاءُ الرَّطِيلِ.

ژیره‌وینی

ک: سه‌یزان، زه‌يسان، [ژیره‌خان]

ف: سَنَغانه، شَبَسْتان، سَرداب، سَردابِه،

زیر زمینی.

ع: قَبو، دَیماس، دُولَج، سَرَب، سَرداب.

ژیرسگار

ک: [ژیرجگه‌ره، ته‌پله‌ک]

ف: زیرسگار.

ع: کَشَفَة.

ژیرسه‌ر

ک: ژیرسه‌ر، [بیرسه‌ر]

ف: زیر سر.

ع: تَحْتَ الرَّاس.

ژیرقلیان

ک: [ک: ژیر نیرگه‌له.]

ف: زیرقلیان.

ع: مَنَشَف.

ژیرقلیان

ک: به‌ردن، به‌رقلیانی، ژیرقلیانی، [به‌رچایی: نسانی]

سهرله‌بیانی.]

ف: نَهار، نَهارِی، ناشتا، پیش‌قلیانی.

ع: عَدَف، سُلْفَة، نَشِيطَة، تَحْتَ الْقَهْوَة، لُقْمَة

الصَّبَاح.

ژیرقلیانی—ژیرقلیان [«سهره‌رو ماناکه‌ی.»] (به‌هر دو

معنی.)

ژیرکراس

ک: به‌رگیتی نهرم که له ژیر کراسه‌ره له‌بهر ده‌کریت.]

ف: زیرپیراهن.

ع: غُلَّة، شِعار، بَقِیرَة، بَدَنَة.

ژیرکه‌فتن

ک: که‌وتنه‌ژیر، دِرِئانن له کایه‌دا.]

ف: زیرافتادن.

ع: قُبْرَة، انْصِرَاع، مَقْلُوبَة.

ژیرکه‌ن

ک: لادِرگه، که‌هورگ، [لادِر، بوودِر (قلیشی ژیر به‌رد.)]

ف: زیرکند. شکاف زیر سنگ.

ع: قَلْع.

ژیرک

ک: [ک: ژیررو، ژیرین، خواروو]

ف: زیری، زیرین، تکین، پایینی.

ع: اَسْفَل، سَاقِل، تَحْتانی.

ژیرکین—ژیرک

ژیرله‌په‌کی

ک: پچه، [پرت‌پرت، چپه (به‌سرتنه‌سه‌کردن.)]

ف: زیرلبی. زَمْرَمَه، دَنْدَنَه، زَکِیدَن، ژَکِیدَن.

(آهسته‌حرف‌زدن)

ع: نَجْوِی.

ژیرله‌په‌که‌نین

ک: زه‌رده، زه‌رده‌خه‌نه، [بزه]

ف: لَبَحْدَد، شَکْرَخْدَد، نَیم‌خْدَد.

ع: بَش، کَشَر، تَبَسُّم.

ژیرناوسار—دۆزه‌قه

ژیره

ک: شتی ژیرین. (به‌رامبه‌ری «سهره».)

ف: زیر. (مقابل «سهره».)

ع: تَحْتَ.

ژیره‌هار

ک: به‌ردی به‌ره‌ی ناش.]

ف: زیرسنگ.

ع: ثِقَال.

ژیره‌خهر

ک: رایه‌خ (ره‌ک: فرش و دوشه‌که.)

ف: زیرانداز، زیرافکن. (از قبیل: فرش و

دوشک

ع: وٚڅیر، فرش.

**ژیره‌ویرون**

[ک: وازمیتان له گریان.]

ف: آرام‌شدن. (از گریه ایستادن)

ع: بُجوم، تَبَلَسُم.

**ژیره‌وژوور**

[ک: سه‌ره‌غورن (ویران‌یرون)]

ف: زی‌ورو، زی‌رووژبر، زی‌روبالا، تارومار،

تَرت‌ومَرت، آندودند. (از هم پاشیده شدن)

ع: بَعَثَرَة، تَقْلِیب. (عالِیْهَا سَافَلْهَا)

**ژیره‌وکردن**

[ک: وازمیتان له گریان.]

ف: آرام‌کردن.

ع: اِبْجَام، تَهْدِین.

**ژیره‌وکردن**

ک: شاردن‌ره. [وشارتن، حه‌شاردان، داپوشین]

ف: پنهان‌کردن.

ع: طَمَر، کَتَم، اِخْفَاء.

**ژیکیر**

ک: نه‌نگوسيله. [ژنگر: نه‌نگوستيله‌ی سمر په‌نجه که ژیی

که‌وانی پی‌ده‌گرن.]

ف: زه‌گیر، انگشتانه، انگشتوانه.

ع: خَتِیْعَة.

ویننه‌ی هه‌یه.

**ژیلافه**

ک: شیلانه. [جینگه‌ی خواردنی هه‌رس‌کراو له گه‌ده‌ی مالاتی

کارپژکه‌ردا که بز هه‌وینی په‌نیر ده‌بیت.]

ف: ژیلافه، شیروان. (روده‌ی حلال)

ع: حَفْخ.

**ژیل**

[ک: گولی دارمیتو.]

ف: وَل. (شکوفه‌ی انگور)

ع: قُعَال، قُقَاح، قُقَاحُ النَّکَر.

**ژیوار**

ک: بژیو، زینگانی. [ژیان، واپاردنی ته‌من.]

ف: زیست، زندگانی.

ع: عِیْشَة.

**ژیوار**

ک: [باردوخ]

ف: جاور.

ع: حَال، حَالَة.

وینہ کانی پیتی ژ



ژووژوو